چهارصد و سی

تمام این کتاب چهارصدی چهار ورق
تمامی این کتابت

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین حمداً کثیراً والصلوة علی سید الاولین والآخرین محمد وآله الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اما بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله تعالی عنهما بیاری توفیق الهی و فرمان واجب الانقیاد اعلیحضرت ظل اللهی اعنی نواب اشرف اقدس ارفع مروج مذهب حق ائمه هدی مظهر الطاف سبحانی مهبط فیوضات یزدانی هادم بنیان ظلم و عدوان هادم بنیان کفر و طغیان فارس مضمار دین پروری حارس حصن ملت حیدری رافع لوای عدل و داد باسط بساط آسایش عباد زیبنده سریر جهانبانی ابوالمظفر شاه عباس حسینی صفوی آمن الله عباده فی ظل دولته و سلطانه و حفظ بیضة الاسلام تحت جناح عدله و احسانه در شوال سنه هزار و شصت و چهار هجری شروع در شرح صافی کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی رضی الله عنه که مربع متین حصن دین و درج فواید احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است نموده شرح اصول آن که مشتمل است بر کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعا و فضل القرآن و کتاب العشرة در عرض چهار سال لباس انجام پوشید و چون اصول کتاب که مجموع ربع آنست اتمام شرح آن در مدت مذکوره با آنچه منقولست که مصنف رحمه الله تعالی کافی را در عرض بیست سال باتمام رسانیده مطابق افتاد اکنون که شوال سال هزار و شصت و نه هجری است شروع در شرح باقی آن نموده توفیق انجام را بر وجهی که شاید از قبله حاجات مسئلت مینماید والله الموفق والمستعان

اصل کتاب الطهارة بفتح الطهار و بفتح طا مصدر باب حسن و نصر پاکی و وزن فعاله بفتح فا در مصدر باب حسن کثرة است و مراد اینجا پاکی است که الله تعالی آنرا اعتبار کرده برای ظاهر در نمازش پاکی از خبث و از حدث چنانکه توبه و مانند آنرا اعتبار کرده برای پاکی باطن معنی این کتابیست که در آن احادیث متعلقه بطهارت مذکور میشود و در این کتاب چهل و شش بابست اول باب طهور الماء دوم باب الماء الذی لا ینجسه شیء سیم باب الماء الذی فیه قلة والماء الذی فیه الجیف والرجل یاتی الماء ویده قذرة چهارم باب البئر وما یقع فیها پنجم باب البئر تکون الی جنب البالوعة ششم باب الوضوء من سؤر الدواب والسباع والطیر هفتم باب الوضوء من سؤر الحائض والجنب والیهودی والنصرانی والناصب هشتم باب الرجل یدخل یده فی الماء قبل ان یغسلها والحد فی غسل الیدین من الجنابة والبول والغائط والنوم نهم باب اختلاط ماء المطر بالبول وما یرجع فی الاناء من غسالة الجنب والرجل یقع ثوبه علی الماء الذی یستنجی به دهم باب الحمام والماء الذی تسخنه الشمس یازدهم باب الموضع الذی یکره ان یتغوط فیه او یبال دوازدهم باب القول عند دخول الخلاء وعند الخروج



والاستنجاء ومن نسیه والتسمیة عند الوضوء سیزدهم باب الاستبراء من البول وغسله ومن لم یجد الماء چهاردهم باب مقدار الماء الذی یجزی للوضوء والغسل ومن تعدی فی الوضوء پانزدهم باب السواک شانزدهم باب المضمضة والاستنشاق هفدهم باب صفة الوضوء هجدهم باب حد الوجه الذی یغسل والذراعین وکیف تغسل نوزدهم باب مسح الراس والقدمین بیستم باب مسح الخف بیست و یکم باب الجبائر والقروح والجراحات بیست و دوم باب الشک فی الوضوء ومن نسیه او قدم او اخر بیست و سیوم باب ما ینقض الوضوء وما لا ینقضه بیست و چهارم باب الرجل یطأ علی العذرة او غیرها من القذر بیست و پنجم باب المذی والودی بیست و ششم باب انواع الغسل بیست و هفتم باب ما یجزی الغسل منه اذا اجتمع بیست و هشتم باب وجوب الغسل یوم الجمعة بیست و نهم باب صفة الغسل والوضوء قبله وبعده والرجل یغتسل فی مکان غیر طیب وما یقال عند الغسل وتحویل الخاتم عند الغسل سی ام باب ما یوجب الغسل علی الرجل والمرأة سی و یکم باب احتلام الرجل والمرأة سی و دوم باب الرجل والمرأة یغتسلان من الجنابة ثم یخرج منهما الشیء بعد الغسل سی و سیوم باب الجنب یاکل ویشرب ویقرأ ویدخل المسجد ویختضب ویدهن ویطلی ویحتجم سی و چهارم باب الجنب یعرق فی الثوب او یصیب جسده ثوبه وهو رطب سی و پنجم باب المنی والمذی یصیبان الثوب والجسد سی و ششم باب البول یصیب الثوب او الجسد سی و هفتم باب ابوال الدواب وارواثها سی و هشتم باب الثوب یصیبه الدم والمدة سی و نهم باب الکلب یصیب الثوب او الجسد وغیره مما یکره ان یمس شیء منه چهلم باب صفة التیمم چهل و یکم باب الوقت الذی یوجب التیمم ومن تیمم ثم وجد الماء چهل و دوم باب الرجل یکون معه الماء القلیل فی السفر ویخاف العطش چهل و سیوم باب الرجل یصیبه الجنابة فلا یجد الا الثلج او الماء الجامد چهل و چهارم باب التیمم بالطین چهل و پنجم باب الکسیر والمجدور ومن به الجراحات وتصیبهم الجنابة چهل و ششم باب النوادر و در اینجا هشت مقدمه است اول اینکه آنچه میگوییم در توضیح آیات متشابهات و احادیث متشابهات محض ابداء احتمال است دوم اینکه در شرح احادیث عبادات و مانند آنها احتیاج بذکر سند نیست مگر بقدری که توضیح معنی حدیث موقوف بر ذکر آن باشد بنا بر کلام مصنف رحمه الله تعالی در خطبه که این کتاب مشتمل است بر آثار صحیحه و سنن قائمه که بر آنست مدار عمل شیعه امامیه و کلام مصنف اینست که وقلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم ویرجع الیه المسترشد ویاخذ منه من یرید علم الدین والعمل به بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام والسنن القائمة التی علیها العمل وبها یؤدی فرض الله عز وجل وسنة نبیه صلی الله علیه وآله و بعد از این باندک فاصله گفته وقد یسر الله وله الحمد تألیف ما سألت وارجو ان یکون بحیث توخیت و بیان شد در شرح خطبه سیوم اینکه بنا بر آنچه منقول شد از مصنف که در خطبه ذکر کرده تقسیم جمیع احادیث کافی بصحیح و موثق و حسن و ضعیف خوب نمینماید و اعتماد بر شهادت ثقة الاسلام شیخ کلینی کافیست که همه صحیح و معمول بها است لازم است زیرا که این کتاب در زمان غیبت صغری نوشته شده در بغداد

مجاور سفرا بوده و شاید که این کتاب کافی بعرض صاحب الزمان علیه السلام رسیده باشد چون در زمان سفرا بوده و بودن
کتاب الروضه که آن جزو کافی می نماید و ظاهر بعضی سندهای آن اینست که تصنیف محمد بن محمد بن الجنید که مشهور با بن الجنید است
باشد و میتواند بود که تصنیفی ظریف از مصنف باشد پیش از وصول او بصحبت سفرا و ناحیه مقدسه و شاگردان مصنف
الحاق بکافی کرده باشند والله اعلم و مصنف رحمه الله تعالی در بعضی مواضع کافی مثل روایة اخری و مانند آن گفته و آن
نقل است از صاحب الزمان علیه السلام مگر اگر قرینه صارفه باشد و هفتم تصنیفی نسبت بتصانیف قبل و بعد ندارد زیرا
که آخر وصایای او وصایاست نظیر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب اول که نماز آخر وصایای انبیاست
و اشتمال سند بعضی احادیث این کتاب بر فاسق معارضه با این نمیکند زیرا که بسا حدیثی که از فاسق منقول شده باشد
و معمول به و معتمد علیه میان شیعه امامیه باشد برای خصوصیتی که معلوم ایشان بوده **چهارم** اینکه بنا بر آنچه منقول شد در کتاب کافی
دو حدیث معارض یکدیگر نیست و اگر در جایی کسی خیال معارضه کند از کمی فکر یا کوتاهی بصیرت اوست و مصنف رحمه الله
تعالی گاهی شعار موضع توهم منافات میکند بقول او که در روی اخبار و مانند آن مثل آنچه می آید در حدیث دهم باب
سی و سیوم و هر حدیثی که در کتب دیگر باشد و معارض حدیثی باشد که در کافی است بی اعتبار است بنا بر چیزی که مفهوم
میشود از تقدیم طرف دیقول ثقة الاسلام شیخ کلینی رحمه الله در خطبه کتبها العلی و بها یؤدی فرض الله وسنة نبیه صلی الله علیه و آله
و مع هذا مصنف رحمه الله تعالی در خطبه برای خلاص از حیرت ناشی از احادیث صحیحه متعارضه گفته از روی احتیاط که در عبادات
و مانند آنها که میان دو کس نزاع برای منافع دنیا در آنها نباشد ترجیح سند احادیث صحیحه بعضی بر بعضی در کار نیست خلاف
احتیاط است و عبارت مصنف در خطبه اینست که فاعلم یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمییز شیء مما اختلف الروایة فیه
عن العلماء علیهم السلام برایه الا علی ما اطلقه العالم بقوله علیه السلام اعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله عز وجل فخذوه وما خالف
کتاب الله فردوه وقوله دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم وقوله علیه السلام خذوا بالمجمع علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه ونحن
لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله ولا نجد شیئا احوط ولا اوسع من رد علم ذلک کله الی العالم علیه السلام وقبول ما وسع من
الامر فیه بقوله بایهما اخذتم من باب التسلیم وسعکم و بیان مضمون این مشتمل شد در شرح خطبه **پنجم** اینکه بنا بر آنچه منقول شد در کافی حدیثی که
مضمون آن از روی تقیه باشد نیست اگرچه احادیث اهل تقیه و احادیثی که ادای مضمون آنها بر سبیل رمز و ایما شده و برای تقیه
بسیار است **ششم** اینکه جمعی که کتابها در فروع فقه نوشته اند و از طرفین استدلالات طویله کرده یکدیگر را مجیب کرده اند و آن
کتابها کتب فقه نامیده اند و تسمیه آنها کتب جدل اولی است و ما احتراز از آن میکنیم طریقت میکنیم مگر اندکی از گفتگو در جایی
که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد و توضیح ظاهر آن موقوف باشد بر گفتگوی از طرفین باشد **هفتم** اینکه کافی گفته
میشود که ظاهر این حدیث اینست و آن از قبیل فتوی در مسئله نیست زیرا که جواز فتوی موقوفست بر علم بحکم وقتی





حدیث پنجم

علم بظاهر منظور باعث آن نمیشود و ایضا مستلزم جواز عمل بآن حدیث نیست زیرا که میتواند بود که ظاهر حدیثی چیزی باشد و چون
ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود که مخصص آن باشد مثلا ظاهر مجموع آن دو حدیث چیزی دیگر باشد **هشتم** اینکه اگر در جایی چند
احتمال ذکر کنیم آنچه اظهر است مقدم میداریم بترتیب **باب اول اصل باب طهور الماء شرح** الطهور بفتح طاء منقطوطه و ضم
ها مصدر باب نصر و حسن تطهر و آن مبالغه طهارت است و مصداق مبالغه اینجا پاکی و پاک کنندگیست مطرزی در معرب گفته
الطهور بالفتح مصدر بمعنی التطهر یقال تطهرت طهورا حسنا این محتملست که وصف آب بطهور در آیت سوره فرقان وانزلنا من
السماء ماء طهورا برای مبالغه دیگر باشد نظیر آیت سوره آل عمران فتقبلها ربها بقبول حسن **یعنی** این باب بیان پاکی
پاک کنندگی آبست و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله الماء یطهر ولا یطهر **شرح** یطهر در اول بصیغه باب تفعیل است و در دوم بصیغه مجهول باب تفعیل است و او
حالیه است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که آب پاک میکند چیزها را
که غیر آنست و پاک کرده نمیشود بچیزی که غیر آنست مراد اینست که غیر آب پاک نمیکند آب نجس را مثل زوال تغیر آن بوزیدن
باد یا باران یا بوقوع مشک یا کافور یا مانند آنها در آن **و اینکه** میتواند بود که این نیز محتمل مراد باشد که آب هر چند که با کر
یا جاری باشد پاک نمیکند آب نجس را بنا بر اینکه حقیقت پاک کردن در صورتیست که آنچه پاک کرده شود باقی ماند در محلی
پاک شدن و حال اینکه چون آب مخلوط شود یا متصل شود بمثل خود هر کدام آنها معدوم میشود و موجودی دیگر حادث میشود
بمساحت مجموع آنها و نظیر این گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث سیوم مولد النبی صلی الله علیه وآله و این منافات ندارد
با آنچه می آید در حدیث اول باب دهم که ان ماء الحمام کماء النهر یطهر بعضه بعضا زیرا که آن مجازست و این احتمال مبنی بر بطلان
دو مذهب است **اول** اینکه اجسام مرکب است از اجزای لا یتجزی **دوم** اینکه آب مرکب باشد از آبهای کوچک که هر کدام آنها قابل قسمت
و همیه باشد و قابل قسمت خارجیه نباشد موافق آنچه مذهب ذیمقراطیس است **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر **شرح** حتی یعلم بصیغه مجهول مجرد از قبیل وضع مسبب در موضع سبب است زیرا که معنی حتی
یتغیر بالقذر فیعلم است القذر بفتح قاف و کسر و ضم و فتح و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه ناپاک **یعنی** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام جمیع افراد آب پاکست تا وقتی که متغیر شود بنجاست پس دانسته شود اینکه آن نجس است **سیوم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر **شرح** این موافق سابق است **چهارم اصل** عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن ماء البحر اطهور هو قال نعم **شرح** ذکر این حدیث در تحت
عنوان این باب برای دلالت بر اینست که تغیر آب بغیر نجاست باعث خروج آن از اصل تطهیر بآن نمیشود و جای
خروج آن از اصل طهارت الطهور بفتح طاء منقطوطه آنچه بآن پاک کرده شود و چیزی مثل بحر بفتح سین که بمعنی چیزیست که در بحر

نوزده شود **یعنی** روایتست از عبد الله بن سنان که پرسید منقطع از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از
آب دریا که شور و تلخ شده آیا پاک کننده است آن امام گفت که آری **چهارم اصل** سألت أبا عبد الله علیه السلام
عن ماء البحر أطهور هو قال نعم **شرح** این موافق سابق است **باب دوم اصل باب الماء الذی لا ینجسه شیء**
**شرح** این ظاهر میشود از شرح حدیث اول این باب در این باب هشت حدیث است **اول اصل** سمعت أبا عبد الله
علیه السلام یقول إذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء **شرح** کر بضم کاف و تشدید را بیمنقط پیمانه ایست
معین نزد اهل عراق که بزرگست و از بزرگی آن میتواند بود که یکبار پیمانه شود بلکه از تکرار پیمانه کوچکتر از ان جمع میشود
مثل هزار و دویست رطل که مذکور میشود و در حدیث ششم لم ینجسه شیء از قبیل وضع مسبب در موضع سبب است زیرا که
بمعنی لم یتغیر و نجس نشده است و مقصود بیان حکم آب مشکوک التغیر است باینکه اگر کر باشد استعمالش جایز است و الا فلا
پس آنچه معلوم باشد تغیرش یا عدم تغیرش ازین حکم خارجست پس مفهوم این حدیث دلالت نمیکند بر نجاست آب کم از
کر بمجرد ملاقات نجس چنانچه جمعی توهم کرده اند **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که اگر باشد آب بقدر کر
نجس نمیکند آنرا چیزی **بدانکه** جمعی استدلال کرده اند بمفهوم شرط در امثال این حدیث بر اینکه کمتر از کر بملاقات نجس نجس میشود
خواه معلوم باشد که متغیر نشده و خواه محل اشتباه باشد و ابن ابی عقیل و موافقانش منع این کرده اند و در سند

کر متغیر شده و خواه معلوم باشد ام

آنچه گفتیم کافیست و بر تقدیر تسلیم میتوانند گفت که لم ینجسه شیء سالبه کلیه است و صورت علم بتغیر بیرون رفته بدلیل
اجماع پس باقیمانده دو صورت یکی صورت علم بعدم تغیر دیگری صورت اشتباه در تغیر و عدم تغیر و چون نقیض سالبه
کلیه موجبه جزئیه است اعتبار مفهوم شرط میشود باینکه در صورت اشتباه نجس شود اگرچه در صورت علم بعدم تغیر نجس نشود و
میگویند این ظاهر میشود از ملاحظه امثال این حدیث با احادیثی که دلالت میکنند بر اینکه کمتر از کر بمجرد ملاقات نجاست نجس
نمیشود و مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده و مثل آنچه می آید در حدیث شانزدهم باب چهل و ششم و مثل حدیثی
که ظاهر است در اینکه اگر کر نجس باشد و در آب قلیل ترکرده شود برای اینکه جا بیرا که مالی کنند پاک میشود چنانچه می آید در
کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب ما یسجد علیه و ما یکره که باب بیست و هفتم است و احادیث تمام با جناب و نهی از
استعمال اگر با احادیث تجویز استعمال جمع شود لا علاج امر را بر ندب و نهی را بر تنزیه حمل باید کرد نه بر فرض و نه بر تحریم زیرا
که حمل تجویز بر تحریم ممکن نیست **دوم اصل** سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الماء الذی تبول فیه الدواب و تلغ
فیه الکلاب و یغتسل فیه الجنب قال إذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء **شرح** تلغ بکسر و فتح لام و عین با نقطه
بصیغه مضارع غائبه مثل الف ولوغ با جیب و منع و علم است الولوغ زبان زدن سگ و مانند آن در چیزی **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آبی که در سر راهست بول میکنند دران ستوران و زبان میزنند دران سگان



و غسل میکنند دران جنب امام گفت که اگر باشد آب مقدار کر نجس نمیکند آنرا چیزی توضیح مفهوم شرط شد در شرح حدیث سابق
**سیوم اصل** عن زرارة قال إذا کان الماء أکثر من راویة لم ینجسه شیء تفسخ فیه أو لم یتفسخ فیه إلا أن
یجیء له ریح یغلب علی ریح الماء **شرح** زراره ازراویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است الراویة شتر
آبکش اکثر من راویة میتواند بود که بمعنی دو راویه باشد و میتواند بود که شامل یک راویه و کسری باشد التفسخ بفا و سین بی نقطه
و خا با نقطه مصدر باب تفعل پراکنده شدن موی میته و نسبت آن بمیته مجازیست **یعنی** روایتست از زراره که امام گفت
اگر باشد آب بیشتر از راویه نجس نمیکند آنرا چیزی از میته خواه متفرق شده باشد موی آنچیز دران آب و خواه متفرق
نشده باشد دران مگر آنکه آید از آن چیز در آب بویی که غالب شود بر بوی آب مثل بوی زاج و بوی کبریت که در بعض
چشمهای آب در اصل میباشد و مثل بویی که از آفتاب و مانند آن کسب کرده **بدانکه** صورت عدم غلبه اعم از آنست
که معلوم باشد که اگر آب بویی نمیداشت متغیر بالفعل میشد و توضیح مفهوم شرط شد در شرح حدیث اول این باب **بدانکه**
جمعی از مجتهدان حکم کرده اند باینکه احادیثی که در باب کر واقع شده تحقیقی است پس اگر یک قطره کم شود کر نخواهد بود و جمعی آنرا
تسلیم نمیکنند و ظاهر این حدیث و حدیث هشتم این باب را سند خود ساخته اند و میگویند ظاهر اختلاف این دو حدیث
با احادیث دیگر در مقدار کر اینست که کر را مقادیر مختلفه باشد و اقل مقادیر کافی باشد و اوسط افضل از ان باشد
و اکثر افضل از اوسط باشد در موضعی که تعدد باشد و اما در موضعی که انحصار باشد هر کدام که بهم رسد کافیست و عدول
از ان به تیمم جایز نیست و الله اعلم **چهارم اصل** عن أبی عبد الله علیه السلام قال إذا کان الماء فی الرکی کرا
لم ینجسه شیء قلت و کم الکر قال ثلاثة أشبار و نصف عمقها فی ثلاثة أشبار و نصف عرضها **شرح**
الرکی بضم را بی نقطه و کسر کاف و تشدید یا جمع رکیه بفتح را و کسر کاف و تشدید یا چاهها و نصف در اول مرفوع بعطف
بر ثلثه است عمقها مرفوع بعطف بیان ثلثه است ضمیر عمقها راجع برکی است و نصف در دوم مجرور است عرضها نیز
مجرور است ضمیر عرضها راجع برکی است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشد آب در چاهها کر نجس
نمیکند آنرا چیزی گفتم و چه مقدار است کر گفت سه شبر و نیم که عمق مواضع آب از ان چاهها باشد در سه شبر و نیم که فراخی قطر آنها
باشد مخفی نماند که چون چاه دوری میباشد سه شبر و نیم عمق آن در سه شبر و نیم قطر آن نزدیک بسه شبر در سه شبر و نیم
مربع میشود پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث هفتم این باب بنا بر اینکه مقادیر کر در احادیث تقریبی باشد
و مختلف در فضیلت باشد چنانکه مذکور شد در شرح حدیث سابق **پنجم اصل** سألت أبا عبد الله علیه السلم عن الکر
من الماء کم یکون قدره قال إذا کان الماء ثلاثة أشبار و نصف فی مثله ثلاثة أشبار و نصف فی عمقه
فی الأرض فذلک الکر من الماء **شرح** ثلثه در اول منصوب و خبر اول کان است و در دوم منصوب و خبر دوم کان است

ونصف دو جا معطوفست بر ثلثه و جر آن بمناسبت اشبار است نظیر سلاسلاً و اغلالاً فی در فی مثله برای ظرفیت است
وظرف صفت ثلاثه است یا لغو است ومتعلق بکان است باعتبار خبر اول وضمیر راجع بالماء است المثل بفتح میم
وفتح ثا بنقطه صفت چیزی وصورت آن ومراد اینجا سطح مربع آبست ومقصود بودن آب سه شبر ونیم در هر یک از
عرض وطولست فی دنی عمقه برای ظرفیت است وظرف صفت ثلثه است که خبر دوم کان است یا لغو ومتعلق
بکان است باعتبار خبر دوم فی الارض بدل فی عمقه است و در بعض نسخ من الارض است مضمون این حدیث موافق حدیث
سابق است و منافات با حدیث هفتم این باب ندارد **دیگر** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کر از جمله آب که
چند میباشد قدر آن گفت چون باشد آب سه شبر ونیم در سطح ظاهر آن آب سه شبر ونیم در جانب عمق آن آب در جاء
زمین پس آن کر است از آب **بدانکه** بعضی فی مثله را بکسر میم و سکون ثا بنقطه و بعضی مضروب در سه شبر ونیم گرفته
و آن خوب نمینماید زیراکه براین تقدیر ظاهر این بود که مثلها بضمیر مؤنث راجع بثلثة اشبار و نصف باشد و ایضا براین
تقدیر اگر ثلثه در دوم منصوب و خبر دوم کان است اختلاف سیاق میان فی مثله و میان فی عمقه خواهد بود زیراکه اول
برای ضرب در غیر نیست و دوم برای محض ظرفیت است و اگر ثلثه در دوم مجرور و بدل مثله است اختلال در نظم این
روایت بهم میرسد چنانچه استادی شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین بعد از طعن در سند گفته که ربما
یطعن فی متنها ایضا بالخلو عن بیان قدر العمق کما قاله شیخنا الشهید الثانی طاب ثراه فی شرح الارشاد و هذا غیر
بان الاکتفاء فی المحاورات بالمقام و دلالة سوق الکلام شایع علی انه یمکن توجیهها علی وجه یسلم من هذا باعادة الضمیر فی
قوله علیه السلم فی مثله الی ما دل علیه قوله علیه السلم ثلثة اشبار و نصفا ای فی مثل ذلک المقدار لا فی مثل الماء اذ لا محصل
وکذا الضمیر فی قوله علیه السلم فی عمقه ای فی عمق ذلک المقدار من الارض و هو اما حال من مثله او نعت لثلثة اشبار
الذی هو بدل من مثله ولولا الحمل علی هذا لصار قوله فی عمقه من الارض کلاما منقطعا متهافتا وحاشاهم عن التلفظ
بمثله **ششم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْكُرُّ مِنَ الْمَاءِ أَلْفٌ وَمِائَتَا رِطْلٍ **شرح** رطل بفتح و کسر را
بی نقطه و سکون طا بی نقطه پیمانه است معین چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب
ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است که ارطال بکیال العراق و آن در عراق عرب یک
صاعست و در مدینه شش یک صاعست چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث نهم باب هفتاد و پنجم که باب الفطره است
و چون لفظ کر مخصوص لغت اهل عراقست چنانچه صاحب قاموس گفته که والکر بالضم مکیال للعراق پس ظاهر اینست که مراد برطل
در این حدیث رطل عراقی باشد و کر صد و سی و سه صاع و سه تسع صاع باشد و اگر مراد رطل مدنی باشد کر دو بیست صاع
خواهد بود و صاع پیمانه ایست که چهار مد جو مانند آن در آن بگنجد و زیاده بر آن نگنجد و مد بضم میم و تشدید دال بی نقطه



قدریست از جو و مانند آن که در دو دست گنجیده و مانند آن متصل بیکدیگر گنجد و بیشتر از آن نگنجد و گاهی بموزون رطل جو را نیز
رطل مینامند خواه در عراق عرب و خواه در مدینه و بنا بر این صاحب مدارک شرح شرایع در بیان این حدیث گفته که اختلف
الاصحاب فی تعیین الارطال فقال الاکثر و منهم الشیخ فی النهایه والمبسوط والمفید فی المقنعه انه عراقی وقدره مائة و ثلثون درهما
علی الاشهر وقال المرتضی فی المصباح وابن بابویه فی من لا یحضره الفقیه انه مدنی وقدره مائة و خمسة و تسعون درهما الی آخر
اشارتست بقول بعضی که گفته اند که وزن رطل صد و بیست و هشت درهمست چنانچه مطرزی در مغرب از ابو عبیده نقل
کرده و مراد بدرهم بموزون چهل و هشت دانه جو میانه است **بدانکه** چون وزن آبها تفاوت بسیار دارد پس اگر رطل در
این حدیث از قبیل پیمانه باشد وزن کر تفاوت خواهد کرد و اگر از قبیل وزن باشد مساحت کر تفاوت خواهد کرد و موافق
باقی احادیث این باب اینست که رطل اینجا از قبیل پیمانه باشد و مؤید اینست ظاهر حدیثی که گفتیم که می آید در کتاب الصیام
در باب الفطره زیراکه صاع البته پیمانه است و اوزان اجناس آن مختلف میشود چنانچه بیان میشود در شرح آن لیکن جماعت
مصنفان منهم میگویند که در این حدیث تحدید کر بحسب وزن شده والله اعلم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
کر از آب هزار و دویست رطل است **بدانکه** مکرر جو میانه را کشیدیم در اصفهان و قزوین و وزن چهل و هشت جو موافق
نیم مثقال صیرفی شده و چون من تبریز ششصد مثقال صیرفیست پس وزن کر بحساب رطل عراقی و بنا بر آنکه مراد برطل وزن
باشد صد و سی من بوزن تبریز است که در این زمانه متعارفست در بلاد عجم لیکن چون جو متوسط عراق عرب و مدینه سنگین
تر است بیشتر میشود پس بهتر اینست که اشرفی طلای رومی را معیار سازیم زیراکه آن موافق مثقال شرعیست و موافق چهار
سدس و نیم مثقال صیرفیست پس چهار اشرفی سه مثقال صیرفیست و چون هفت مثقال شرعی بوزن ده درهم است پس معلوم کرد
وزن رطل عراقی موافق نود و یک اشرفی است و وزن نود و یک اشرفی موافق شصت و هشت مثقال صیرفی و یک ربع و نیم
مثقال صیرفیست پس کر بحساب رطل عراقی صد و سی و شش من و نیم بوزن تبریز است **هفتم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَاءِ الَّذِي لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ قَالَ كُرٌّ قُلْتُ وَمَا الْكُرُّ قَالَ ثَلَاثَةُ أَشْبَارٍ فِي ثَلَاثَةِ أَشْبَارٍ **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آبی که نجس نمیکند آن را چیزی گفت که کر است گفتم که چیست کر گفت که سه شبر در سه شبر
یعنی که هر یک از عرض و طول و عمق آن سه شبر است در حوض مربع و بر این قیاس است مساحت کر اگر حوض مربع نباشد **هشتم اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْكُرُّ مِنَ الْمَاءِ نَحْوُ حُبِّي هَذَا وَأَشَارَ إِلَى حُبٍّ مِنْ تِلْكَ الْحِبَابِ الَّتِي
تَكُونُ بِالْمَدِينَةِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که کر از جمله آب مانند این خم منست و اشارت کرد
بخمی از آن خمها که میباشد در مدینه و توان بود که مراد مساحت آب آن خم باشد در وقتی که پر باشد یا مراد مساحت مجموع خم
و آب آن باشد **باب سیوم اصل** باب الماء الذی فیه قلة والماء الذی فیه الجیف والرجل یأتی الماء و یده قذرة **شرح**



در اصح حسن الکلیسع نزیل الروس عمهاالله

القلة بضم قاف و تشدید لام کوزه کوچک الجیف بکسر جیم و فتح یا دو نقطه در پایین جمع جیفه بمعنی حیوانی که مرده باشد و بو گرفته
باشد یعنی این باب بیان آبیست که دران کوزه کوچکی باشد مثل تغار خیرات که بر سر راه عام گذاشته میشود و آبی
که دران مردارها باشد و مردی که می آید نزد آب کم از کر و دست او نجس است درین باب هفت حدیث است اول اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا اتیت ماء و فیه قلة فانضح عن یمینک و عن یسارک و
بین یدیک و توضأ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون رسیدی در راه بآبی و دران آبست
کوزه کوچکی پس بپاش بجانب دست راست خود و بجانب دست چپ خود و پیش خود و وضو بساز شاید که مراد این باشد
که مقید باین نباید بود که این آب برای آشامیدنست و بس بلکه انتفاع ازان جایز است در پر کردن ابریق خود برای
آب پاشیدن و جاروب کشیدن دور خود و وضو ساختن یا مراد این باشد که مقید باین نباید بود که این قسم آبی البته
ملاقات با نجاست میکند چنانچه طریقت وسواس یافته کار ازین قسم آبی اجتناب میکنند یا مراد این باشد که مقید باین
نباید بود که شاید که مسافری دیگر بعد از من وارد اینجا شود و تشنه باشد و آب آخر شده باشد پس در غیر تشنگی صرف نباید کرد
و تیمم باید کرد و مخفی نماند که تقریر اول و سیوم مبنی بر اینست که امر برای اباحت باشد مثل اذا حللتم فاصطادوا و در تقریر دوم
میتواند بود که امر برای استحباب باشد نظر بانکه نوع شرب از شرب عام واقع شده و جمعی معنیهای دیگر برای این حدیث
گفته اند دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل الجنب ینتهی الی الماء القلیل فی الطریق و یرید
ان یغتسل منه و لیس معه اناء یغرف به و یداه قذرتان قال یضع یده ثم یتوضأ ثم یغتسل هذا
مما قال الله عز و جل ما جعل علیکم فی الدین من حرج شرح یغرف بغین با نقطه و را بی نقطه و فا بعینه مضارع غائب معلوم
باب نصر و ضرب است یده بلفظ مفرد اشارتست بانکه افضل اینست که هر دو دست را نگذارد بلکه یک دست دست دیگر
و سایر مواضع نجس از بدنش را ازو بیرون پاک کند پس بدا اشارت بنجس شدن آب قلیل بملاقات نجاست است من برای تعلیل
ما مصدریه است و مراد اینست که اگر آب قلیل بملاقات نجاست نجس شود حرج لازم می آید زیرا که اکثر غدیرهای روی زمین
نجس خواهد بود و این معلوم هر کس است که اختلاط با مردمان کرده و احوال خلایق باو رسیده و این منافات ندارد با استحباب
اجتناب ازان در خصوص وضو نماز و آشامیدن یا مطلقا در غیر موضع انحصار آب دران و مخفی نماند که مانند این گفتگو
می آید در حدیث هفتم باب نهم و در حدیث چهارم باب بیست و یکم و منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث
چهارم باب نهم که باب ان الائمة شهداء الله عز و جل علی خلقه است که مخاطبان درین آیت اهل بیت رسول علیهم السلام اند
حرج بمعنی جهل مبتلا از مسایل دینیست زیرا که قرآن را معانی متعدده میباشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد
جنب میرسد بآبی کمتر از کر در راه و میخواهد که غسل کند از آن آب قلیل و نیست با آن مرد ظرفی که بردارد از آن آب بان

ظرف

ظرف و دو دست آنمرد نجس است امام گفت میگذارد آنمرد یکدست خود را در آن آب بعد ازان میشوید نجس خود را
بعد ازان غسل میکند این بسبب گفته الله عز و جل است در سوره حج که نگردانیده الله تعالی بر شما در اطاعت الهی هیچ تنگی سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال کلما غلب الماء ریح الجیفة فتوضأ من الماء و اشرب و اذا تغیر
الماء و تغیر الطعم فلا توضأ و لا تشرب شرح اذا تغیر الماء یعنی اذا تغیر ریح الماء است ظاهرا ذکر تغیر طعم در شق دوم
و ترک ذکر در شق اول اینست که ادراک تغیر ریح و تغیر طعم متلازم اند در وقت ملاقات جیفه اگر آبی در آنست ادراک نجاست
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام انکه او گفت هر وقت که مغلوب کند آب بوی مردار را پس وضو بساز ازان
آب و بیاشام و چون متغیر شود آب در بو و متغیر شود مزه آب پس وضو مساز و میاشام بدانکه نزد ابن ابی عقیل و موافقانش
لفظ کلما دلالت بر حکم آب کمتر از کر نیز دارد و جمعی میگویند که الماء اینجا مطلق است و ملاحظه آن با مفهوم شرط که در حدیث
اول و دوم باب سابق است باعث تقیید آنست و این محل اشکالست نزد ابن ابی عقیل و موافقانش زیرا که مطلق
بانضمام کلما عام میشود و تخصیص عام بمفهوم محل اشکالست و ایضا مفهوم شرط دلالت بر مدعای ایشان ندارد چنانچه توضیح
یافت در شرح حدیث اول باب سابق والله اعلم چهارم اصل سال رجل ابا عبد الله علیه السلام و انا جالس عن
غدیر اتوه و فیه جیفة فقال اذا کان الماء قاهرا و لا یوجد فیه الریح فتوضأ شرح پرسید مردی امام جعفر
علیه السلام را بر حالی که من نشسته بودم از کولابی که قافله آمد نزد آن بر حالی که دران مرداری است پس امام گفت اگر باشد
آب غالب بر آن جیفه و معلوم نشود دران آب بوی مردار پس وضو بساز و مخفی نماند که گفتگو در این حدیث چنانست که گذشت
در شرح حدیث سابق پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الماء الساکن و الاستنجاء منه و الجیفة
فیه فقال توضأ من الجانب الآخر و لا توضأ من جانب الجیفة شرح توضأ از مهموز اللام است همزه آن منقلب بالف
شده و بجزم افتاده و وضو اینجا محمول بر معنی لغوی است و اگر محمول بر معنی شرعی باشد مراد اینست که وضو جایز است چه جای
استنجا لیکن این در شق نهی ناخوش است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آب ایستاده و استنجا از آن
آب بر حالی که مردار در آن آب است پس گفت خود را بشو از جانبی دیگر و خود را مشو از جانب مردار و مخفی نماند که نهی در وضو
از جانب جیفه اگر نهی تنزیه است پس در صورتیست که آب کر است و تغیر آن معلوم نشده یا کم از کر است و عدم تغیر معلوم شده
و اگر نهی تحریم است در صورتیست که تغیر معلوم شده یا مشکوک فیه شده و گفتگو در این مانند گفتگو در حدیث سابق است
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الماء الآجن تتوضأ منه الا ان تجد ماء غیره فتنزه منه
شرح الآجن بهمزه و الف و کسر جیم آبی که متغیر شده باشد رنگ و مزه آن و صاحب مغرب بعد از ذکر این معنی گفته و قیل اذا تغیر
الحته من القدم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در آب متغیر بغیر نجاست که وضو میسازی ازان مگر آنکه بیابی آبی را

و غیر متغیر باشد پس بعنوان نزاهت دوری بکلی ازان نه بعنوان حرمت مخفی نماند که نهی از وضو لازم ندارد نهی از غسل و مانند آن
را چه میتواند بود که در آب وضو احتیاط بیشتر باید کرد چنانچه ظاهر کلام سائل در حدیث اول باب آینده است ششم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الحیاض التی بین مکة والمدینة تردها السباع وتلغ فیها الکلاب و
یغتسل فیها الجنب أیتوضأ منه قال وکم قدر الماء قلت الی نصف الساق والی الرکبة واقل قال
توضأ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از حوضهای وسیع که میان مکه و مدینه است وارد میشوند بر آنها درندگان
و زبان میزنند در آنها سگان و غسل میکند در آنها جنب آیا وضو ساخته میشود از آب آنها گفت و چند است مقدار آب گفتم
تا نصف ساق و تا زانو و کمتر از زانو یا بمعنی که بالاتر از نصف ساق است و کمتر از زانو است گفت وضو بساز مخفی نماند
که نزد جمعی مفهوم این حدیث آنست که اگر کمتر از کر باشد وضو نباید ساخت و نزد جمعی از ایشان این محمول بر نهی تنزیه است
و نزد جمعی دیگر از ایشان محمول بر تحریم است و ابن ابی عقیل و موافقانش میگویند که بر هر تقدیر دلالت بر نجاست آب کم از
کر بملاقات نجاست بی تغیر نمیکند زیرا که نهی از وضو لازم ندارد نهی را از استعمال آن مطلقا نظر آنچه گذشت در حدیث
سابق والله اعلم باب چهارم اصل باب البئر وما یقع فیها شرح این باب بیان چاه آب و آنچه واقع شود در آنست در این باب
دوازده حدیث است اول اصل کتبت الی رجل اسأله ان یسأل ابا الحسن الرضا علیه السلم عن البئر تکون فی
المنزل للوضوء فتقطر فیها قطرات من بول او دم او یسقط فیها شیء من عذرة کالبعرة ونحوها
ما الذی یطهرها حتی یحل الوضوء منها للصلوة فوقع علیه السلم بخطه فی کتابی ینزح دلاء منها
شرح ظاهر کلام سائل اینجا آنست که سفارش در آب وضو بیشتر واقع شده از سفارش در آب غسل و مانند آن یحل بیا بنقطه و تشدید
لام بصیغه مضارع باب ضرب است الحلال آنچه بی دغدغه باشد چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث هشتم باب بیست و سیم
که باب الدعا للرزق است که نظر ابو جعفر علیه السلم الی رجل و هو یقول اللهم انی اسالک من رزقک الحلال فقال ابو جعفر علیه السلم
سالت قوت النبیین ذکر للصلوة برای احتراز از وضو بمعنی لغوی است که شستن دست و مانند آنست یعنی
نوشتم سوی مردی طلب میکردم از او که سوال کند امام رضا علیه السلم را از چاه که میباشد در سرای وضو یا بمعنی که آنرا
از آلایش محافظت میکنند پس میچکد در آن چاه چند قطره از بول یا خون یا می افتد در آن چاه چیزی از نجاست آدمی مانند
پشکل و مانند آن چیست آنچه پاک میکند آن چاه را تا آنجدی که بی دغدغه شود وضو از آب آن چاه برای نماز پس نوشت
امام علیه السلام بخط خود در مکتوب من که کشیده میشود چند دلو از آن حتی تا رفع دغدغه شود دوم اصل وبهذا الاسناد
قال ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر شرح و باین سند که مذکور شد در حدیث سابق امام رضا علیه السلم بیوی
گفت آب چاه وسیع است یا بمعنی که مانند کر است باعتبار ماده که دارد و بی نفع نمیکند آنرا چیزی مگر آنکه متغیر شود آن

ابر

آب چاه بآن خبر مخفی نماند که این استثنا مانند مفهوم شرط در حدیث اول و دوم باب دوم است و توضیح آن شد سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الفأرة والسنور والدجاجة والطیر والکلب قال ما لم یتفسخ او یتغیر طعم
الماء فیکفیک خمس دلاء فان تغیر الماء فخذ منه حتی یذهب الریح شرح فاره بفتح فا و سکون همزه است
و قلب همزه بالف جایز است سنور بکسر سین بی نقطه و فتح نون مشدده و سکون واو است دجاجه بفتح و ضم و کسر دال
بی نقطه است الطیر بفتح طا و سکون یا جمع طایر و گاهی را نیز گاهی طیر میگویند چنانچه اینجاست ما ظرفیه زمانیه است منصوب
محلا و ظرف یکفیک است و ضمیر مستتر در یتفسخ راجع بمذکورست که فاره و امثال آن باشد و میتواند بود که ما موصوله بمعنی
وقت باشد و ضمیر یتفسخ راجع بما باشد و تغیر بتقدیر تغیره باشد و فیکفیک خمس دلاء خبر مبتدا باشد و عاید مبتدا محذوف
باشد بتقدیر فیکفیک له تفسخ بیان شد در شرح حدیث سیوم باب دوم تغیر مجزوم و معطوف بر مدخول لم است و ذکر آن
با وجود آنکه معطوف لازم معطوف علیه است در صورت ملاقات چاه و جیفه باعتبار آنست که غالبا حدوث علم بنجاست
آب بسبب ملاقات جیفه بیکی از دو حس است حس باصره که ادراک تفسخ میکند و حس ذائقه که ادراک طعم میکند زیرا که پیش از حدوث
این علم آدمی استعمال آن آب میکند و ادراک باصره و ذائقه سابق است غالبا بر ادراک شامه زیرا که زکام و برودت هوا
و مانند آن مانع ادراک شامه است و مانع ادراک باصره و ذائقه نیست تغیر الماء بتقدیر تغیر طعم الماء است یذهب الریح
بجای یذهب الطعم برای اشعار باینکه ذهاب طعم جیفه و ذهاب ریح جیفه از آب متلازم مانند باینکه حدوث علم بنجاست
آب بعد از نجاست آن بسبب ملاقات جیفه بحس شامه است غالبا زیرا که طبع نفرت دارد از چشیدن آب نجس
بتغیر ریح و طعم از جیفه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در موش و گربه و مرغ خانگی و مرغ هوا و سگ که در چاه
آب افتد و میرد گفت چند آنکه نشده باشد اینکه میته پراکنده شود یا متغیر شود مزه آب بس کافیست ترا کشیدن
پنج دلو پس اگر متغیر شد طعم آب پس بگیر از آن آب چند آنکه برطرف شود بوی آن آب چهارم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال لا یفسد الماء الا ما کانت له نفس سائلة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نجس نمیکند
آبرا از میته حیوانات مگر آنچه باشد برای آن خون روان از رگ مراد آنست که میته ماهی و مانند آن هر چند که بو و طعم آبرا متغیر کند
باعث نجاست آب نمیشود پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی السام ابرص یقع فی البئر قال لیس بشیء حرک
الماء بالدلو شرح السام بسین بی نقطه و الف و تشدید میم مجرور و مضاف است یا مبنی بر فتح است و بنابر اول الف لام
داخل مضاف نشده بلکه دخول آن مجموع من حیث المجموع مضاف و مضاف الیه است ابرص بفتح همزه و با یک نقطه ساکن
و فتح را بی نقطه و صاد بی نقطه مفتوحه است و عدم کسر با وجود الف لام برای عدم اتصال الف لام است بآن در ظاهر
سام ابرص کرپاسه است و آن جانوریست مانند سوسمار فرق آنست که سوسمار باریک اندام است و آن همین است

جوهری گفته و سام ابرص من کبار الوزغ و هو معرفة الا انه تعریف جنس و هما اسمان جعلا واحدا ان شئت اعربت الاول
و اضفته الی الثانی و ان شئت بنیت الاول علی الفتح و اعربت الثانی باعراب ما لا ینصرف یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام در کربا سه که می افتد در چاه آب گفت نیست چیزی که ضرر کند بجهان آب را بدلو با نیغ که استعمال کن آن آب را
بعد از کشیدن بدلو **ششم اصل** سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَمّا يَقَعُ فِى الْآبارِ فَقالَ اَمَّا الْفارَةُ وَ اَشْباهُها
فَيُنْزَحُ مِنْها سَبْعُ دِلاءٍ اِلّا اَنْ يَتَغَيَّرَ الْماءُ فَيُنْزَحُ حَتّى يَطيبَ فَاِنْ سَقَطَ فيها كَلْبٌ فَقَدَرْتَ اَنْ
تَنْزَحَ ماءَها فَافْعَلْ وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ فِى الْبِئْرِ لَيْسَ لَهُ دَمٌ مِثْلُ الْعَقْرَبِ وَ الْخَنافِسِ وَ اَشْباهِ ذٰلِكَ فَلا
بَأْسَ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از آنچه می افتد در چاههای آب پس گفت اما موش و مانند آن از حیوانات
کوچک پس کشیده میشود بسبب آن هفت دلو مگر آنکه متغیر شود طعم یا بوی آب پس کشیده میشود تا وقتی که پاکیزه شود چنانچه
گذشت در حدیث سوم پس اگر افتاد در چاه سگی پس قدرت بهم رسانیدی که بکشی آب آن چاه را پس چنان کن مراد کشیدن
آب آن چاه مطلقا کشیدن کل آن است پس اگر دم بدم بجای آنچه کشیده میشود آبی دیگر آید ضرر نمیرساند و هر چیزی که افتاد در
چاه بر حالی که نیست او را خونی مثل عقرب و این جانورکان سیاه و مانند آن پس پروایی نیست **هفتم اصل** عَنْ اَبی عَبْدِ اللّهِ
عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ اِذا سَقَطَ فِى الْبِئْرِ شَيْءٌ صَغيرٌ فَماتَ فيها فَانْزَحْ مِنْها دِلاءً وَ اِنْ وَقَعَ فيها جُنُبٌ فَانْزَحْ
مِنْها سَبْعَ دِلاءٍ فَاِنْ ماتَ فيها بَعيرٌ اَوْ صُبَّ فيها خَمْرٌ فَلْتُنْزَحْ **شرح** الجنب بضم جیم و ضم نون و با یکنقطه کسی که
واجبست بر او غسل جنابت و گاهی مستعمل میشود در بیگانه چنانچه در سوره نسا گفته والجار ذی القربی والجار الجنب و بنا بر آن
اینجا کسی است که فرمان دین نمیبرد و صب با صاد بی نقطه و تشدید با یکنقطه بصیغه مجهول یا معلوم باب نصر است بمعنی
ریختن و ریخته شدن **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون افتاد در چاه چیزی که کوچک است پس مرد در آن
چاه پس بکش از آن چاه چند دلو و اگر فرود آمد در آن چاه جنبی پس بکش از آن هفت دلو پس اگر مرد در آن شتری یا ریخته شد در آن
شرابی که مسکر است و اصل آن از انگور است پس باید کشیده شود آب آن چاه چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق
**هشتم اصل** عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ اَخيهِ اَبِى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ شاةً فَاضْطَرَبَتْ
فَوَقَعَتْ فى بِئْرِ ماءٍ وَ اَوْداجُها تَشْخَبُ دَماً هَلْ يُتَوَضَّأُ مِنْ تِلْكَ الْبِئْرِ قالَ يُنْزَحُ مِنْها ما بَيْنَ
الثَّلاثينَ اِلَى الْاَرْبَعينَ دَلْواً ثُمَّ يُتَوَضَّأُ مِنْها وَ لا بَأْسَ بِهِ **شرح** روایتست از علی بن جعفر برادرش امام موسی کاظم
علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که ذبح کرد گوسفندی را پس اضطراب کرد آن گوسفند پس افتاد در چاه آبی و رگهای گردن
آن گوسفند خون میپاشید آیا وضو ساخته میشود از آن چاه امام گفت کشیده میشود از آن چاه میان سی دلو تا چهل دلو و ا[ین]
امینست که میباید که زوال تغیر شود و آن گاهی بسی دلو و گاهی بزیاد از آن تا چهل دلو میباشد غالبا بعد از آن وضو ساخته

و آن



میشود از آن چاه و نیست پروایی بآن **اصل** قالَ وَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ دَجاجَةً اَوْ حَمامَةً فَوَقَعَتْ فى بِئْرٍ
هَلْ يَصْلُحُ اَنْ يُتَوَضَّأَ مِنْها قالَ يُنْزَحُ مِنْها دِلاءٌ يَسيرَةٌ ثُمَّ يُتَوَضَّأُ مِنْها وَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَسْتَقى مِنْ
بِئْرٍ فَرَعَفَ فيها هَلْ يُتَوَضَّأُ مِنْها قالَ يُنْزَحُ مِنْها دِلاءٌ يَسيرَةٌ **شرح** علی بن جعفر گفت و پرسیدم امام
علیه السلام را از مردی که ذبح کرد مرغ خانگی یا کبوتر را پس افتاد در چاه آب آیا خوبست اینکه وضو ساخته شود از آب آن چاه
امام گفت کشیده میشود از آن چند دلو کم یعنی زیاد از دو و کمتر از ده بعد از آن وضو ساخته میشود از آن و پرسیدم امام را از مردی
که آب میکشید از چاهی پس خون از بینی او میرود در آن چاه آیا وضو ساخته میشود از آن چاه امام گفت کشیده میشود از آن
چاه چند دلو کم **نهم اصل** عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ اَبى عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ قُلْتُ بِئْرٌ تَخْرُجُ فى مائِها قِطَعُ جُلُودٍ قالَ لَيْسَ
بِشَيْءٍ اِنَّ الْوَزَغَ رُبَّما طَرَحَ جِلْدَهُ وَ قالَ يَكْفيكَ دَلْوٌ مِنْ ماءٍ **شرح** روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را چاهی بیرون می آید در آب آن که در دلوست پارچهای پوست امام گفت نیست
چیزی با نیغ که پروایی بآن نیست بدرستی که کربا سه گاه انداخته باشد پوست خود را و امام گفت کافیست ترا یکدلو از آب
که از آن چاه کشیده شود **دهم اصل** عَنْ اَبى عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْحَبْلِ يَكُونُ مِنْ شَعْرِ الْخِنْزيرِ
يُسْتَقى بِهِ الْماءُ مِنَ الْبِئْرِ هَلْ يُتَوَضَّأُ مِنْ ذٰلِكَ الْماءِ قالَ لا بَأْسَ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم او را از ریسمانی که میباشد از موی خوک کشیده میشود بآن آب از چاه آیا وضو ساخته میشود از آن آب
گفت پروایی نیست **و انکه** دانسته شد اینجا چند احتمالست **اول** اینکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس نشود چنانچه ابن ابی عقیل و [illegible]
میگویند **دوم** اینکه ذلک الماء اشارت باشد بآبی که بعد از استقاء در چاه باقی مانده **سیوم** اینکه هر چیز حلول در آن نکند
از نجس العین پاک باشد چنانچه سید مرتضی عماد میگوید **یازدهم اصل** سَاَلْتُ اَبا عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الْعَذِرَةِ
تَقَعُ فِى الْبِئْرِ قالَ يُنْزَحُ مِنْها عَشْرُ دِلاءٍ فَاِذا ذابَتْ فَاَرْبَعُونَ اَوْ خَمْسُونَ دَلْواً **شرح** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از نجاست آدمی که می افتد در چاه آب گفت کشیده میشود از آن چاه ده دلو پس اگر مضمحل شد در آن آب
پس کشیده میشود چهل یا پنجاه دلو **دوازدهم اصل** عَنْ اَبى بَصيرٍ قالَ قُلْتُ لِاَبى عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِئْرٌ يُسْتَقى
مِنْها وَ يُتَوَضَّأُ بِهِ وَ يُغْسَلُ مِنْهُ الثِّيابُ وَ يُعْجَنُ بِهِ ثُمَّ يُعْلَمُ اَنَّهُ كانَ فيها مَيِّتٌ قالَ فَقالَ لا بَأْسَ
وَ لا يُغْسَلُ مِنْهُ الثَّوْبُ وَ لا تُعادُ مِنْهُ الصَّلوةُ **شرح** روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که چاهی آب کشیده میشود از آن و وضو ساخته میشود بآن آب و شسته میشود از آن آب جامها و خمیر کرده میشود بآن
آب بعد از آن دانسته میشود که بوده در آن چاه مرده راوی گفت که پس امام گفت که پروایی نیست و شسته نمیشود
بسبب آنکه گفتی آن جامه که مستر آلوده آن شده و اعاده کرده نمیشود بسبب آن نمازی که با آب آن چاه وضوی آن

ساخته شده باب چهارم اصل باب البئر تكون الى جنب البالوعة شرح البالوعه بباء یکنقطه و الف و ضم لام و سکون واو و عین بی نقطه
چاه آب ریز یعنی جایی که برای بول کردن و مانند آن کنده میشود تا فرو برد آنچه را که دران میریزند یعنی این باب بیان جایی است
که میباشد در پهلوی آب ریز و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن الحسن بن رباط عن ابی عبد الله علیه
السلام قال سألته عن البالوعة تكون فوق البئر قال اذا كانت فوق البئر فسبع اذرع و
اذا كانت اسفل من البئر فخمس اذرع من كل ناحية وذلك كثير شرح اذرع بفتح همزه و سکون ذال بانقطه
و ضم را بی نقطه و عین بی نقطه جمع ذراع بکسر ذال است و آن از آرنج است تا سر انگشت میانین یا از آرنج است تا بند دست
و آن مؤنث مستعمل میشود و تذکیر آن نیز جایز است من کل ناحیه برای بیان هر دو شق است مشار الیه ذلک مضمون و اذا کانت
اسفل من البئر است و آن برای رفع تعجب است که چاهی که با آب نرسیده باشد عمیق تر باشد از چاهی که در پهلوی آن است
و با آب رسیده زیرا که بعض زمین را رگ آب میباشد که پهلوی آن نیست خواه زمین هموار باشد مثل چاه زمزم که بیان شد در کتاب
الحج در شرح حدیث دوم مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام و خواه ناهموار چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده و بیان اینکه ذلک
خمس اذرع است باعتبار اینکه مذکور است و اشارت است باینکه چهار ذراع و سه ذراع نیز کافیست چنانچه می آید در حدیث آینده
و این فضل است یعنی روایت است از حسن بن رباط بکسر را بی نقطه و با یکنقطه و طا بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت پرسیدم او را از چاه آب ریز که میباشد بالای چاه آب گشا امام گفت اگر باشد بالای چاه آب گشا پس هفت ذراع دوری
لازم است و اگر باشد پایین تر از چاه آب گشا پس پنج ذراع لازم است از هر طرف که باشد خواه جانب شمال و خواه جانب
جنوب و خواه غیر اینها و پایین تر بودن آب ریز از آب گشا بسیار است دوم اصل عن زرارة و محمد بن مسلم و ابی بصیر قالوا
قلنا له بئر يتوضأ منها يجري البول قريبا منها أينجسها قال فقال ان كانت البئر في اعلى الوادي
والوادي يجري فيه البول من تحتها وكان بينهما قدر ثلاثة اذرع او اربعة اذرع لم ينجس ذلك
شيء وان كان اقل من ذلك نجسها وان كانت البئر في اسفل الوادي ويمر الماء عليها وكان بين
البئر وبينه تسعة اذرع لم ينجسها وما كان اقل من ذلك فلا تتوضأ منه شرح ضمیر له راجع بامام جعفر صادق
علیه السلام است ینجسها بیاء یکنقطه و خاء بانقطه و سین بی نقطه بصیغه معلوم باب تفعیل است النجس ناقص کردن و اگر بنون و جیم باشد از
باب تفعیل باشد همین معنی مراد خواهد بود و ضمیر قال اول راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است ضمیر فقال راجع بامام محمد باقر علیه السلام
و فا فصیحه است بتقدیر سئل من هذا فقال فلا تتوضأ بصیغه معلوم متکلم مع الغیر و بصیغه مجهول غائب و بصیغه نهی حاضر میتواند
بود یعنی روایت است از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر گفتند که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که چاهی که وضو ساخته میشود
ازان جاری میشود انطباق بول مردم در نزدیکی آن آیا ناقص میکند آن چاه را امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیده شد

چهارم ازین پس گفت اگر باشد چاه در بالای دره و در دره جاری شود بول در پایین آن چاه و باشد میان بول و آب آن
چاه مقدار سه ذراع یا چهار ذراع ناقص نمیکند آن چاه را چیزی از بول و اگر کمتر از سه ذراع یا چهار ذراع باشد ناقص میکند آن
بول چاه را زیرا که ترشح بول بالا و پهلو میرود و با آن آمیخته میشود و اگر باشد چاه در پایین دره بر حالی که گذر کند بول بالای
آن و باشد میان چاه و میان بول نه ذراع ناقص نمیکند آن را و آنچه باشد کمتر از نه ذراع پس وضو نمیسازیم ازان
آب اصل قال زرارة فقلت له فان كان مجرى البول يلزقها وكان لا يثبت على الارض فقال ما لم
يكن له قرار فليس به باس وان استقر منه قليل فانه لا يثقب الارض ولا قعر له حتى يبلغ البئر وليس
على البئر منه باس فيتوضأ منه انما ذلك اذا استنقع كله شرح فان كان جمله شرطیه است و جزای آن محذوف
بتقدیر اینجسها الکز یلزق بکسر لام و سکون زای بانقطه و قاف پهلو ما در ما لم یکن شرطیه زمانیه میتواند بود و موصوله میتواند بود استنقع
بنون و قاف و عین بی نقطه بصیغه معلوم باب استفعال است الاستنقاع جمع شدن آب در جایی کله مرفوع و فاعل است
و ضمیر راجع ببول است و کل بمعنی اکثر است بقرینه مقابله آن با قلیل و میتواند بود که کله منصوب و نائب مفعول مطلق باشد
و ضمیر راجع بمصدر استنقع باشد و در استنقع ضمیر مستتر راجع ببول باشد یعنی گفت زراره که پس گفتیم امام علیه السلام را که پس اگر باشد
جایی که جاری میشود دران بول در پهلوی چاه و چسبیده باشد آن بول بران زمین که پهلوی چاه است یعنی که زمین
بر شیب باشد و بول زود روان شود بجای دیگر آیا نجس میکند آن چاه را پس امام گفت چندانکه نباشد بول را قراری در پهلوی
چاه پس نیست با آن بول پروایی و اگر قرار گرفت ازان بول در پهلوی چاه اندکی پس بدرستی که آن بول سوراخ نمیکند
آن زمین را تا جایی که آب دارد و فرو رفتن نیست آن بول را تا اینقدر که رسد بآب چاه و نیست بران چاه
ازان بول پروایی پس وضو ساخته میشود ازان آب چاه و جز این نیست که آن پروا وقتی است که جمع شده باشد
در پهلوی چاه بسیار بول سیوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته كم ادنى
ما يكون بين البئر بئر الماء والبالوعة فقال ان كان سهلا فسبع اذرع وان كان جبلا
فخمس اذرع شرح ضمیر کان دو جا راجع بما یکون است یعنی روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم او را که چند است کمتر آنچه می باشد میان چاه که چاه آب باشد و چاه آب ریز که برای بول و مانند
آنست پس گفت که اگر باشد آنچه میان آنهاست نرم پس هفت ذراع و اگر باشد آنچه میان آنهاست
سخت پس پنج ذراع اصل ثم قال الماء يجري الى القبلة الى يمين ويجري عن يمين القبلة الى يسار القبلة
ويجري عن يسار القبلة الى يمين القبلة ولا يجري من القبلة الى دبر القبلة شرح الماء عبارت
از آب چشمها است مراد بالقبله همه جانبی است که بنای مسجد مدینه موافق آنست و آن نقطه جنوب است الی یمین حال

القبله است و مراد اینست که قبله مسجد مدینه که نقطه جنوبست مایلست سوی یمین ازجانبی که توجه سوی آن در مسجد مدینه
مستحب است بقدر هشت درجه تقریبا چنانچه بیان میشود در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است
در شرح قول لابی عبد الله علیه السلم صار الرجل ینحرف فی الصلوة الی الیسار تا آخر حاصل اینست که آب چاه و مانند آن از
جانب نقطه شمال سوی نقطه جنوب میرود و از جانب نقطه مشرق اعتدال سوی نقطه مغرب اعتدال میرود و از جانب
نقطه مغرب اعتدال سوی نقطه مشرق اعتدال میرود و از جانب نقطه جنوب سوی نقطه شمال نمیرود و آنچه مابین این چهار
جهت است در حدیث صریح نشده و شاید که دو طرف هر یک از این چهار جهت نقطه تا چهل و پنج درجه حکم آن نقطه
داشته باشد و میتواند بود که این قاعده مبنی بر غالب باشد یا مخصوص زمین مدینه باشد والله اعلم یعنی بعد از آن امام علیه السلم
گفت آبی که در باطن سطح زمین باشد میرود سوی قبله بر حالی که آن قبله مایل سوی یمین باشد نسبت بجایی که توجه سوی
آن مستحب است و میرود از جانب دست راست قبله سوی دست چپ قبله و میرود از جانب دست چپ قبله سوی دست
راست قبله و نمیرود از جانب قبله سوی مخالف قبله چهارم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْبِئْرِ يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْكَنِيفِ
خَمْسَةُ أَذْرُعٍ أَوْ أَقَلُّ أَوْ أَكْثَرُ يُتَوَضَّأُ مِنْهَا قَالَ لَيْسَ يُكْرَهُ مِنْ قُرْبٍ وَلَا بُعْدٍ يُتَوَضَّأُ مِنْهَا وَيُغْتَسَلُ مَا لَمْ
يَتَغَيَّرِ الْمَاءُ شرح یکون صفت البئر است چون الف و لام البئر برای عهد ذهنی است و آن در حکم نکره است یتوضا بصیغه مضارع
غائب مجهول باب تفعل صفت دیگر البئر است یا بتقدیر استفهام است یکره بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است و
ضمیر مستتر راجع بکنیف است المکره حرام کردن و نفی حرام کردن منافی استحباب بعد نیست پس این حدیث منافات با احادیث
سابقه ندارد و تقدیم اقل بر اکثر و قرب بر بعد بموافقت عادت عرب است نظیر امثال آیت سوره یونس و لا اصغر من ذلک
ولا اکبر یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام در چاه آب که میباشد میان آن و میان چاه بیت الخلا پنج ذراع یا کمتر یا بیشتر وضو
ساخته میشود از آن چاه آب گفت آن کنیف نجس نمیکند در نزدیکی و نه دوری و ضو ساخته میشود از آن چاه آب و غسل کرده
میشود چندانکه تغیر نیافته باشد آب چاه برنگ یا بطعم یا بوی نجاست باب بیست و سوم اصل باب الوضوء من سؤر الدواب والسباع
والطیر شرح السؤر بضم سین بی نقطه و سکون همزه و رای بی نقطه باقی مانده حیوانست یعنی آبی که حیوانی ملاقات آن کرده باشد یعنی
این باب بیان وضو از باقیمانده چرندگان و درندگان و پرندگانست در این باب هفت حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يُتَوَضَّأَ مِمَّا يُشْرَبُ مِنْهُ مَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت پروایی نیست باینکه وضو ساخته شود از آبی که آشامیده از آن حیوانی که خورده شود گوشت آن دوم اصل عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَضْلُ الْحَمَامَةِ وَالدَّجَاجَةِ لَا بَأْسَ بِهِ وَالطَّيْرِ شرح والطیر بفتح طا و سکون یا جمع طایر
مجرورست بعطف بر الحمامه و الدجاجه و مراد سایر الطیر است و فایده تخصیص اول و تعمیم ثانیا اشارت باینست که طیر دو



اول ماکول اللحم مثل حمامه و دجاجه و فضل آن پاکست بلا شبهه دوم غیر ماکول اللحم و فضل آن واسطه است میان فضل ماکول
اللحم و میان فضل غیر ماکول اللحم از جمله غیر طیر پس میتوان گفت که در آن باکست چنانچه در حدیث پنجم است و میتوان گفت که
در آن باکی است چنانچه در آخر این باب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت باقیمانده کبوتر و مرغ خانگی پروا
نیست آن و باقیمانده مرغهای دیگر پروایی نیست با آن سیوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ هَلْ يُشْرَبُ سُؤْرُ شَيْءٍ
مِنَ الدَّوَابِّ وَيُتَوَضَّأُ مِنْهُ قَالَ فَقَالَ أَمَّا الْإِبِلُ وَالْبَقَرُ وَالْغَنَمُ فَلَا بَأْسَ شرح روایتست از سماعه گفت پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا آشامیده میشود باقیمانده چیزی از چرندگان و وضو ساخته میشود از آن باقیمانده سماعه گفت
که امام گفت اما شتر و گاو و گوسفند پس پروایی نیست مفهوم این اینست که در غیر آنها از چاروایان پروا هست فی الجمله
چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْهِرَّ سَبُعٌ فَلَا بَأْسَ بِسُؤْرِهِ وَإِنِّي
لَأَسْتَحْيِي مِنَ اللهِ أَنْ أَدَعَ طَعَامًا لِأَنَّ الْهِرَّ أَكَلَ مِنْهُ شرح کتاب علی علیه السلم عبارت از جامعه است که بخط علی و املای
رسول الله است و گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلم الهرّ
بکسر ها و تشدید رای بی نقطه گربه السبع بفتح سین بی نقطه و سکون بای یک نقطه و عین بی نقطه حیوانی که از آن غافل نتوان بود اگر
خواهد کند و از آن ماخوذ است سبع بضم بای یک نقطه یعنی حیوان درنده زیرا که در وقت صید خود را پنهان میکند غالبا
صاحب قاموس گفت یوم السبع عید لهم فی الجاهلیة کانوا یشتغلون فیه بلهوهم عن کل شیء و روی بضم الباء فا برای تفریع است
برای اشارت باینکه احتراز از سؤر گربه حیوانی بسیار مشکل است و انی لاستحیی تا آخر میتواند بود که کلام امام جعفر صادق
علیه السلم باشد و میتواند بود که مجموع در کتاب علی علیه السلم باشد ان ادع بتقدیر فی ان ادع است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که در کتاب علی علیه السلم است که گربه مغفول عنه است پس نیست پروایی بباقیمانده آن
و بدرستی که من هر آینه شرم میدارم از الله تعالی که ترک کنم خوردن طعام را برای اینکه گربه خورده باشد از آن اشارتست باینکه
این محل احتیاط نیست پنجم اصل عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَمَّا تَشْرَبُ مِنْهُ الْحَمَامَةُ
فَقَالَ كُلُّ مَا أُكِلَ لَحْمُهُ فَتَوَضَّأْ مِنْ سُؤْرِهِ وَاشْرَبْ وَعَمَّا شَرِبَ مِنْهُ بَازٌ أَوْ صَقْرٌ أَوْ عُقَابٌ فَقَالَ كُلُّ شَيْءٍ
مِنَ الطَّيْرِ يُتَوَضَّأُ مِمَّا يَشْرَبُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تَرَى فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَإِنْ رَأَيْتَ فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَلَا تَتَوَضَّأْ
مِنْهُ وَلَا تَشْرَبْ شرح روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیده شد از آنچه می آشامد
از آن کبوتر پس گفت هر چه خورده میشود گوشت آن پس وضو بساز از باقیمانده آن و بیاشام و امام پرسیده شد از آنچه
آشامیده از آن بازی یا چرغی یا عقابی پس گفت امام هر چه از پرندگان پس وضو میسازی از آنچه می آشامد از آن مگر آنکه ببینی در
منقار آن خونی پس اگر دیدی در منقار آن خونی پس وضو مساز از آن و میاشام توضیح مثال این نهی شد در شرح حدیث دوم

باب سیوم و حدیث دوم باب پنجم مخفی نماند که استعمال شرب در مرغان بعنوان مجاز است و چون در کلام سائل واقع شده امام
علیه السلام موافق آن گفته صاحب قاموس در فصل حاء بی نقطه و سین بی نقطه و واو گفته حسا الطیر الماء حسوا و لا تقل شرب ششم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن جرّة وجد فیها خنفساء قد مات قال القه و توضّأ منه وان کان عقربا
فأرق الماء و توضّأ من ماء غیره شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از سبوئی که یافته شد در ان جانور سیاه کوچک
معروف که بتحقیق مرده امام گفت بیرون انداز آنرا و وضو بساز از ان و اگر باشد عقرب پس بریز آبرا و وضو بساز از آب
غیر آن اشارتست باینکه آن ریختن برای اثر زهر و مانند آنست نه برای نجاست آن چنانچه ظاهر شد از حدیث چهارم باب
چهارم پس اگر آب منحصر در ان باشد ریختن لازم نیست هفتم اصل وعن رجل معه اناءان فیهما ماء وقع فی احدهما
قذر لا یدری ایّهما هو ولیس یقدر علی ماء غیره قال یهریقهما جمیعا و یتیمّم شرح القذر بفتح قاف و فتح ذال
با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب علم نجاست و وقوع آن در احد انائین عبارتست از متغیر شدن یکی از اوصاف ثلاثه آب
آن بملاقات نجس العین لا میری مبنی بر اینست که گاهی تغیر آب زائل میشود بسبب وزیدن باد و مانند آن و در انوقت
مشتبه میشود و از این تقریر ظاهر میشود که این حدیث دلالت نمیکند بر نجاست آب قلیل بمجرد ملاقات نجس یهریقهما بضم یاء و
سکون هاء و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف مرکب است از یریقهما و یهریقهما که معلوم باب افعال است
و بمعنی یصبّهما است و مقصود از ان تجویز صرف آبها است در غیر وضو و غسل مثل آشامیدن ستور زیرا که ریختن
آن دو آب دخلی در صحت تیمم ندارد و معنی و پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که با او دو ظرف است که در آنها
آبست و واقع شده در یکی از آنها نجاستی و نمیداند که کدام آن دو است آنکه نجاست در ان واقع شده و قدرت نمیدارد
بر آبی غیر آن آب که دارد در ان دو ظرف امام گفت میریزد آن دو آبرا همگی و تیمم میکند هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام انه کان یکره سؤر کل شیء لا یؤکل لحمه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او نفرت
میکرد از باقیمانده هر چیز که خورده نمیشود گوشت آن یعنی که وضو از ان نمیساخت با وجود پاکی آن باب پنجم اصل باب
الوضوء من سؤر الحائض والیهودی والنصرانی والناصب شرح الجنب بضم جیم و ضم نون بیگانه و کسی که غسل جنابت بر او
واجب باشد و مراد اینجا معنی دوم است الناصب بکسر صاد بی نقطه دشمن اهل البیت علیهم السلم و آن کسی است که خود را از اهل
اسلام میشمرد و اختیار مذهب مخالف مذهب شیعه امامیه کرده باوجود آنکه مستضعف نیست یعنی که فهمیده که ایشان چه
میگویند و مخالفان ایشان چه میگویند بیان مستضعف شد در کتاب الایمان والکفر در باب المستضعف که باب صد و
هشتاد و دوم است یعنی این باب بیان وضو از باقیمانده حائض و جنب و جهود و ترسا و دشمن اهل البیت علیهم السلم است
در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اشرب من سؤر الحائض ولا توضأ

منه

منه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بیاشام از باقیمانده زن حائض و وضو مساز از ان در صورتی که آب
منحصر در ان نباشد زیرا که نهی اینجا و امثال اینجا برای تنزیه است نه تحریم دوم اصل عن العیص بن القاسم قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام هل یغتسل الرجل والمرأة من اناء واحد فقال نعم یفرغان علی ایدیهما قبل ان
یضعا ایدیهما فی الاناء قال و سألته عن سؤر الحائض فقال لا توضأ منه و توضأ من سؤر الجنب
اذا کانت مأمونة و تغسل یدیها قبل ان تدخلهما فی الاناء و کان رسول الله صلی الله علیه و آله
یغتسل هو و عائشة فی اناء واحد یغتسلان جمیعا شرح روایتست از عیص بن قاسم گفت پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را که آیا غسل میکنند مرد و زن از یک ظرف آب پس گفت آری با نزول تکرار میشویند دستهای خود را پیش از آنکه
گذارند دستهای خود را در ان ظرف آب عیص گفت و پرسیدم امام علیه السلم را از باقیمانده زن حائض پس گفت وضو مساز
از ان و وضو بساز از باقیمانده زن جنب بشرط اینکه محل اعتماد باشد و می شسته باشد دستهای خود را پیش از آنکه داخل
کند آنها را در ظرف آب و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که غسل میکرد او و عائشه در یکظرف آب باهم غسل
میکردند یعنی که در یکزمان بود و تقدیم و تاخیر نبود سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الحائض یشرب من
سؤرها قال نعم ولا یتوضأ منه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حائض که آیا آشامیده میشود از
باقیمانده او گفت آری و وضو ساخته نمیشود از باقیمانده او چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم أیتوضأ
الرجل من فضل المرأة قال اذا کانت تعرف الوضوء ولا یتوضأ من سؤر الحائض شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را که آیا وضو میسازد مرد از باقیمانده زن امام گفت بشرط اینکه آن زن میشناخته باشد وضو را یعنی
کرد اندکه را آب وضو سفارش شده از آبهای دیگر است و داند که از ان آب وضو ساخته خواهد شد مثل اینکه مرد با او گفته
باشد که آب وضو بیار و وضو نمیباید ساخت از باقیمانده حائض پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن سؤر الیهودی
والنصرانی فقال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از باقیمانده جهود و ترسا پس گفت نه یعنی که وضو مساز
از ان چنانچه مناسب عنوان این باب است یا یعنی که مباشرت آن مکن در وضو و غیر وضو ششم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلم انه کره سؤر ولد الزنا و سؤر الیهودی والنصرانی والمشرک و کل ما خالف الاسلام
و کان اشد ذلک عنده سؤر الناصب شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیل است الکراهة حرام و امور دون
مثل کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان الخ روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او حرام شمرد در وضو و غسل استعمال
باقیمانده ولد الزنا را و باقیمانده جهود را و ترسا را و بت پرست را و هر کرا که مخالفت دین اسلام کرده بود و بدتر از همه نزد
او باقیمانده دشمن اهل البیت علیهم السلم که بیان شد در شرح عنوان این باب مخفی نماند که حرام بودن استعمال آبی که جهود

وغسل منافات با جواز نماز با لباسی که قطره از آن آب بآن چکیده باشد ندارد و توضیح این میشود در شرح حدیث اول باب نهم

باب هشتم اصل باب الرجل يدخل يده في الماء قبل ان يغسلها والحد في غسل اليدين من الجنابة والبول والغائط والنوم شرح

این باب بیان مردیست که داخل میکند دست خود را در آب پیش از آنکه بشوید آنرا و بیان قرارداد در شستن دو دست بسبب جنب شدن در وقت غسل و بسبب بول و بسبب غائط و بسبب خواب در وقت وضو و در این باب شش حدیث است

اول اصل عن ابي بصير عنهم عليهم السلام قال اذا ادخلت يدك في الاناء قبل ان تغسلها فلا بأس الا ان يكون اصابها قذر بول او جنابة فان ادخلت يدك في الاناء وفيها شيء من ذلك فاهرق ذلك الماء شرح جنابت بفتح جیم اینجا بمعنی منی است یعنی روایتست از ابو بصیر که از ائمه معصومین علیهم السلم شنیده ابو بصیر گفت چون داخل کردی دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه بشویی دست خود را پس پروایی نیست مگر آنکه برخورده باشد آن دست را ناپاکی که بول است یا منی است پس اگر داخل کردی دست خود را در ظرف آب و در دست تو چیزی از بول و منی هست پس بریز آن آب را بدانکه جمعی استدلال میکنند باین حدیث بر نجاست آب قلیل بملاقات نجاست و میگویند بول و جنابت بعنوان مثالست و امر باهراق بصورت عدم احتیاج بآن آب و انحصار انا و وضو در یکی است و دیگران در منع آن میگویند شاید که امر باهراق بعنوان استحباب موکد باشد و مراد باهراق صرف آن در مصارف دیگر غیر وضو و غسل و آشامیدن باشد مثل ریختن آب برای شستن دستها در خارج انا برای رفع کراهت و مؤید اینست ظاهر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب السجود علی ما یکره که باب بیست و هفتم است که اگر گچ نجس باشد و در آب قلیل تر کرده شود برای اینکه جایی را گچ مالی کنند پاک میشود

دوم اصل عن عبد الكريم بن عتبة قال سألت الشيخ عن الرجل يستيقظ من نومه ولم يبل أيدخل يده في الاناء قبل ان يغسلها قال لا لانه لا يدري اين كانت يده فليغسلها شرح روایتست از عبد الکریم بن عتبه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که بیدار میشود از خواب و بول نکرده آیا داخل میکند دست خود را در ظرف پیش از آنکه بشوید دست خود را گفت نه زیرا که او نمیداند که کجا بوده دست او پس باید که بشوید آنرا اشارتست باینکه ممکن است که بدن خود را در میان خواب خاریده باشد و دست خود را خونین کرده باشد

سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم في الرجل الجنب يغمس يده في الاناء قبل ان يغسلها انه لا بأس اذا لم يكن اصاب يده شيء شرح بنابر اینکه آب قلیل بمحض ملاقات نجس نشود لا بأس دو احتمال دارد اول اینکه برای نفی کراهت باشد دوم اینکه برای اشعار باین باشد که اگر دست او را منی ملاقات کرده باشد جایز نباشد اغتسال و بآن آب اما هر چند که پاک باشد نظر بمفهوم آنچه می آید در حدیث سوم باب دهم که باب الحمام والماء الذي تسخنه الشمس یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مرد جنب که فراموش میکند پس فرو میبرد دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه بشوید دست خود را اینکه پروایی نیست اگر برنخورده باشد دست او را چیزی از منی

چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن الرجل يبول ولم يمس يده شيء أيغمسها في الماء قال نعم وان كان جنبا شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بول میکند و ملاقات نکرده دست او را چیزی از نجاست آیا فرو میبرد دست خود را در ظرف آب برای شستن بول خود مثلا گفت آری هر چند که جنب باشد

پنجم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلم قال سئل كم يفرغ الرجل على يده قبل ان يدخلها في الاناء قال واحدة من حدث البول وثنتين من الغائط وثلاثة من الجنابة شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که از امام پرسیده شد که چند بار آب میریزد مرد بر دست خود پیش از آنکه داخل کند دست خود را در ظرف آب که از آن وضو یا غسل میکند امام گفت یکبار میریزد پیش از وضو بسبب حدث بول و دو بار میریزد پیش از وضو بسبب حدث غائط و سه بار میریزد پیش از غسل بسبب حدث جنب شدن

ششم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلم الرجل يضع الكوز الذي يغرف به من الحب في مكان قذر ثم يدخله الحب قال يصب من الماء ثلاثة اكف ثم يدلك الكوز شرح قذر بفتح قاف و کسر و ضم و فتح و سکون ذال با نقطه را منقطه است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم که مردی میگذارد کوزه را که آب بر میدارد بآن از خم و مانند آن مثلا در جایی که ناپاکست بعد از آن داخل میکند کوزه را در خم آب امام گفت که میریزد از آن آب خم سه کوزه آب بهمان کوزه بدانکه ظاهر این حدیث که آب قلیل بمحض ملاقات نجاست نجس نشود و ریختن سه کوزه آب برای رفع کراهت باشد و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که ذکر کوزه از قبیل مثال است چنانچه ذکر رجل از قبیل مثالست پس پشت دست و کاسه و مانند آنها حکم کوزه دارد چون بنا بر پاکی ملاقات کند چنانچه زن حکم مرد دارد

باب نهم اصل باب اختلاط ماء المطر بالبول وما يرجع في الاناء من غسالة الجنب والرجل يقع ثوبه على الماء الذي يستنجى به شرح

این باب بیان مخلوط شدن آب باران است ببول و بیان چیزیست که میگردد در ظرف آب از چکیدن آب غسل جنب و بیان مردیست که می افتد جامه او بر بالای آبی که استنجا از غائط میکند بآن و درین باب هشت حدیث است

اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في ميزابين سالا احدهما بول والآخر ماء مطر فاختلطا فاصاب ثوب رجل لم يضره ذلك شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در دو ناودان که روان شده باشند یکی از آنها بولست و دیگری آب باران است پس داخل یکدیگر شدند پس برخورد جامه مردی را ضرر نرساند آن مرد را آن برخوردن باینمعنی که جامه او نجس نشد [illegible] که معلوم نباشد که آن مجموع متغیر شده ببول خواه معلوم باشد عدم تغیر و خواه نه بنا بر آنکه آب باران در وقت باریدن حکم کر حکم آب جاری دارد

دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لو ان ميزابين سالا احدهما ميزاب بول والآخر ميزاب ماء فاختلطا ثم اصابك ما كان به بأس شرح اگر مراد و باب آب باران است چنانچه مناسب عنوان این باب است مضمون این

موافق سابق خواهد بود اگر مراد اعم است شاید که در صورتی باشد که معلوم باشد عدم تغیر مجموع بول بقرینه احادیث که گذشت
باب دوم والله اعلم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اینکه دو ناودان روان میشد یکی از انها ناودان بول
میبود و دیگری ناودان آب میبود پس داخل یکدیگر میشد بعد از ان میخورد ترا میبود و از آن پروایی باینکه بگیرد و ترا سیوم اصل
عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَمُرُّ فِي الطَّرِيقِ فَيَسِيلُ عَلَيَّ الْمِيزَابُ فِي أَوْقَاتٍ
أَعْلَمُ أَنَّ النَّاسَ يَتَوَضَّؤُونَ قَالَ قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ لَا تَسْأَلْ عَنْهُ شرح اوقات بی تنوین است و مضاف بجمله است
یا با تنوین است و جمله نعت آنست و عاید مقدر است تقدیر یتوضئون فیها زیرا که شرط است در جمله که نعت باشد اشتمال بر عاید
چنانچه شرط است در جمله که مضاف الیها باشد خلو از عاید یتوضئون کنایت از بول است زیرا که غالب وضو مقارن بول کردن
میباشد و لهذا اصحاب الخلا را متوضا نیز میگویند یعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت میگذرم در راه
پس روان میشود بر من ناودان در اوقاتی که میدانم که مردمان بول میکنند برای وضو راوی گفت که امام گفت نیست با آن
پروایی سوال مکن اهل آن خانه را از آب آن ناودان که آیا بول بود یا چیزی دیگر اصل قُلْتُ وَيَسِيلُ عَلَيَّ مِنْ مَاءِ الْمَطَرِ
أَرَى فِيهِ التَّغَيُّرَ وَأَرَى فِيهِ آثَارَ الْقَذَرِ فَتَقْطُرُ الْقَطَرَاتُ عَلَيَّ وَيَنْتَضِحُ عَلَيَّ مِنْهُ وَالْبَيْتُ يُتَوَضَّأُ عَلَى سَطْحِهِ
فَيَكِفُ عَلَى ثِيَابِنَا قَالَ مَا بِذَا بَأْسٌ لَا تَغْسِلْهُ كُلُّ شَيْءٍ يَرَاهُ مَاءُ الْمَطَرِ فَقَدْ طَهُرَ شرح من اسم است بمعنی بعض و فاعل
یسیل استاری در اول و دوم بفتح همزه و را بنقطه و الف است و جمله حال ما المطر است که مضاف الیه فاعل است ضمیر فیه
در هر دو جا راجع بماء المطر است آثار جمع اثر بفتح همزه و فتح ثاء بنقطه با قذر بنقطه القذر بفتح قاف و فتح ذال با نقطه مصدر باب علم
و مراد اینجا غائط است ینتضح بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه غایب باب معلوم افتعال است و ضمیر مستتر راجع بقطرات
است الانتضاح پاشیده شدن من در منه برای تبعیض است و ضمیر راجع بماء المطر است جمله والبیت عطف بر جمله و یسیل
پس سوال علحده است فیکف بفتح یا مضارعه و کسر کاف و تخفیف فا بصیغه مضارع معتل الفا واوی باب ضرب است و
ضمیر مستتر راجع بالبیت است الوکف بفتح واو و سکون کاف چکیدن خانه مادر ما بذا باس نافیه است و این مبنی
بر انست که تغیر و آثار قذر در بعض دیگر از آب باران بوده بیاید و نقطه در با بن و تخفیف راست گفتم روان
میشود بر من بعض آب باران بر حالی که می بینم در ان آب باران تغیر را و می بینم در ان بقایای غائط را پس میچکد چند قطره بر من
و پاشیده میشود آن قطرات بر من از خلال آن آب و گفتم خانه بول کرده میشود برای وضو بر بام آن پس در وقت باران
چکه میکند آن خانه بر جامهای ما امام گفت نیست باینکه گفتی در دو سوال پروایی مشو آزاد بیان این آنکه هر چیز که می بیند آن را آب
باران پس تحقیق پاک شد چهارم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طِينِ الْمَطَرِ أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ أَنْ يُصِيبَ الثَّوْبَ ثَلَاثَةَ
أَيَّامٍ إِلَّا أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ نَجَّسَهُ شَيْءٌ بَعْدَ الْمَطَرِ فَإِنْ أَصَابَهُ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَاغْسِلْهُ وَإِنْ كَانَ الطَّرِيقُ



نَظِيفاً لَمْ تَغْسِلْهُ شرح ان بصیغه حال ضمیر به است ثلاثة در اول ظرف لا باس است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام
در گل که باران گل شده باشد اینکه نیست پروایی باینکه برخورد جامه را در سه روز مگر آنکه دانی که آن را که نجس کرده چیزی بعد
از باران پس اگر آن گل برخورد جامه را بعد از سه روز پس بشو آن جامه را با همنی که بر ره اسباب کرده این منافات با استحباب
شستن ندارد و اگر باشد راه پاکیزه مشوی جامه را پنجم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرُجُ مِنَ الْخَلَاءِ فَأَسْتَنْجِي
بِالْمَاءِ فَيَقَعُ ثَوْبِي فِي ذَلِكَ الْمَاءِ الَّذِي اسْتَنْجَيْتُ بِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بیرون
می آیم از بیت الخلا پس استنجا میکنم با آب پس می افتد جامه من در ان آبی که استنجا کردم با آن پس گفت نیست پروایی با آن
ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي الْجُنُبِ يَغْتَسِلُ فَيَقْطُرُ الْمَاءُ عَنْ جَسَدِهِ فِي الْإِنَاءِ وَيَنْتَضِحُ
الْمَاءُ مِنَ الْأَرْضِ فَيَصِيرُ فِي الْإِنَاءِ إِنَّهُ لَا بَأْسَ بِهَذَا كُلِّهِ شرح انه بکسر همزه و تشدید نون و ها ضمیر شان مقول قال
فی الجنب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت در جنب که غسل میکند پس میچکد آب از بدن او در ظرف
آب و پاشیده میشود آب از زمین پس داخل میشود در ظرف آب در سکه نیست پروایی بجمیع اینکه مذکور شد خواه از
بدن در ظرف رود و خواه از بدن بر زمین رود و از زمین بظرف رود هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي
الرَّجُلِ الْجُنُبِ يَغْتَسِلُ فَيَنْتَضِحُ مِنَ الْمَاءِ فِي الْإِنَاءِ فَقَالَ لَا بَأْسَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم که بحق گفت در مرد جنب که غسل میکند پس پاشیده میشود بعض آن آب در ظرف آب منیع کر
نقل مذاهب مخالفان در ان کرد پس گفت نیست پروایی نکرد است الله تعالی بر شما در دین هیچ تنگی بیان این آیت شد
در حدیث دوم باب سیوم هشتم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَغْتَسِلُ فِي مُغْتَسَلٍ يُبَالُ فِيهِ وَيُغْتَسَلُ
مِنَ الْجَنَابَةِ فَيَقَعُ فِي الْإِنَاءِ مَا يَنْزُو مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که غسل کنم
در غسل خانه که بول کرده میشود در ان و غسل کرده میشود از جنابت پس می افتد در ظرف آب آنچه میجهد از زمین پس گفت نیست
پروایی با آن باب دهم اصل باب ماء الحمام والماء الذي تسخنه الشمس شرح این باب بیان آب حمام است و بیان آبی است که
گرم میکند آن را آفتاب در این باب پنج حدیث است اول اصل عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا تَغْتَسِلْ مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي تَجْتَمِعُ فِيهَا غُسَالَةُ الْحَمَّامِ فَإِنَّ فِيهَا غُسَالَةَ وَلَدِ الزِّنَا وَهُوَ لَا يَطْهُرُ
إِلَى سَبْعَةِ آبَاءٍ وَفِيهَا غُسَالَةُ النَّاصِبِ وَهُوَ شَرُّهُمَا إِنَّ اللهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقاً شَرّاً مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ
النَّاصِبَ أَهْوَنُ عَلَى اللهِ مِنَ الْكَلْبِ شرح لا تغتسل بصیغه نهی حاضر است و بصیغه مجهول مضارع غائب میتواند بود و حاصل
هر دو یکیست لا یطهر بصیغه معلوم باب نصر و حسن یا مجهول باب تفعیل از قبیل وضع سبب در موضع مسبب است و معنی
لا یؤمن فلا یطهر است الی بمعنی انضمام است موافق آنچه گفته در آیت سوره آل عمران من انصاری الی الله و ظرف حال ضمیر

سبعه صد تمام است و تعبیر از آن میشود از عدد بسیار مطلقا مراد آنکه اینجا راهنمایان سوی حق از روی اشفاق است مثل انبیا
و اوصیا و مراد اینست که چون کفر در ولد الزنا مستحکم شده ارشاد راهنمایان مهربان او را پاک نمیکند نظیر این کلام می آید در کتاب
المعیشه در حدیث ششم باب بیع اللقیط و ولد الزنا که باب صد و دوم است بدانکه جمعی تعجب میکنند در اینکه ولد الزنا ناپاک باشد
با وجود آنکه او را دخلی در زنای پدر و مادر نیست جواب اینست که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که کدام از مکلفان مومن خواهد شد
باختیار خود خواه از پدر و مادر زانی حاصل شود و خواه نه و دانسته که کدام از مکلفان کافر خواهد شد باختیار خود خواه از پدر و مادر
زانی حاصل شود و خواه نه پس مناسبت جمیع قسم اول را از پدر و مادر پاکیزه و از زنا حاصل کرده و بعض قسم دوم را از پدر
و مادر زانی حاصل کرده و بیان ناصب گذشت در شرح عنوان باب هفتم شر بودن کلب یعنی شر بودن آن جنس است از باقی اجناس
پس منافات ندارد با اینکه صنفی از باقی اجناس بدتر باشد از جنس کلب و شاید که شر بودن جنس کلب یعنی نجاست و بی اعتباری
آن باشد زیرا که هر جانوری ماوایی دارد سوای کلب که اکثر آن بی ماوی و خوار است و از هر جا رانده میشود یعنی روایتست
از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت غسل مکن از آب جایی که جمع میشود در آن چاه
آب شسته حمام چه بدرستی که در آن چاه آب شسته فرزند زنا هست و او پاک نمیشود و بر حالی که منعم باشد سوی هفت راهنمای
مهربان و در آن چاه هست آب شسته ناصبی و او بدتر از آن دو کس است که یکی ولد الزنا است و دیگری ناصبی بدرستی که
الله تعالی نیافریده مخلوقی را که بی اعتبارتر از سگ باشد و بدرستی که ناصبی بی اعتبارتر است نزد الله تعالی از سگ برای
اینکه سگ کافر نیست و او کافر دانسته است مخفی نماند که بعض ناصبیان اگر اموال و اولاد و مانند آنها در دنیا داشته
باشند عجب نیست زیرا که بعض پادشاهان دشمن خود را لباس زربفت میپوشانند برای سیاست تا سیاست ایشان
قویتر شود حدیث قلت اخبرنی عن ماء الحمام یغتسل منه الجنب والصبی والنصرانی والمجوسی فقال ان ماء
الحمام کماء النهر یطهر بعضه بعضا شرح مراد بآب الحمام آب گرمیست که کمتر از کر است و ماده دارد که جاری میشود در آن یطهر
بصیغه معلوم باب تفعیل است و مراد اینست که ماده آن مانع است از تغیر آن بملاقات نجس پس طاهر و مطهر است یعنی گفتم
خبر ده مرا از آب حمام زیرا که خود را میشوید از آن آب جنب و طفل و ترسا و جهود و گبر پس امام گفت بدرستی که آب حمام مانند
آب نهر است پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را دوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال ماء الحمام لا باس به
اذا کانت له مادة شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق سوم حدیث سمعت رجلا یقول لابی عبد الله علیه السلام
انی ادخل الحمام فی السحر وفیه الجنب وغیر ذلک فاقوم فاغتسل فینتضح علی بعد ما افرغ من مائهم
قال الیس هو جار قلت بلی قال لا باس شرح ما مصدریه است افرغ بفا و را بی نقطه و غین با نقطه است بصیغه متکلم
معلوم باب نصر و منع و علم است من اسم است یعنی بعض و فاعل ینتضح است اسم لیس ضمیر شان مستتر در آنست

والیهودی م
بعضه م



هو مبتدا است و راجع است بما هم جار بجیم و الف و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب ضرب خبر مبتدا است و جمله خبر لیس است
و مراد از جاری آبیست که متغیر بنجاست نشده بسبب ماده آن یعنی شنیدم از مردی که میگفت امام جعفر صادق علیه السلم
بدرستی که من داخل حمام میشوم در سحر و در حمام است جنب و غیر جنب پس می ایستم پس غسل میکنم پس پاشیده میشود بر من
بعد از فارغ شدن من از غسل خود بعض آب ایشان که بآن غسل میکنند امام گفت آیا نیست شان اینکه آن آب
جاریست چهارم حدیث عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن الماضی علیه السلم قال سئل عن مجتمع الماء فی الحمام
من غسالة الناس یصیب الثوب قال لا باس شرح مجتمع بصیغه اسم فاعل است من برای تعلیل است و ظرف
متعلق بمجتمع است لا باس مبنی بر اینست که آن آب نجس نیست اگر چه اغتسال بآن منهی عنه است چنانچه گذشت در حدیث
اول این باب یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت امام پرسیده شد از جمع شده آب حمام
از آب شسته مردمان که آن برسد بجامه را گفت نیست پروایی بآن پنجم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال
رسول الله صلی الله علیه واله الماء الذی تسخنه الشمس لا توضؤوا به ولا تغتسلوا به ولا تعجنوا به
فانه یورث البرص شرح لا تعجنوا بعین بی نقطه و جیم و نون نهی باب نصر و ضرب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آبی که گرم میکند آن را آفتاب وضو مسازید بآن و غسل مکنید بآن
و خمیر مکنید بآن چه بدرستی که آن آب باعث برص میشود بدانکه هر یک از وضو و غسل میتواند بود که محمول بر لغوی باشد
یعنی شستن دست و رو و شستن بدن و میتواند بود که محمول بر شرعی باشد و تعلیل موید احتمال اول است زیرا
که ضمیر فانه راجع بالماء است بدانکه جمعی این نهی را حمل بر تنزیه کرده اند بنا بر اینکه باعث برص شدن بمعنی این باشد که
گاهی باعث میشود و دایمی یا اکثری نیست فرق میان برص و بهق سفید با وجود آنکه هر دو از ریخته شدن بلغم در زیر پوست
میباشد اینست که در برص فرو رفتن و براقی میباشد و اگر سوزن بر آن موضع زنند خون ظاهر نمیشود و زرد آب
بخلاف بهق سفید باب یازدهم اصل باب الموضع الذی یکره ان یتغوط فیه او یبال شرح این باب بیان موضعیست که
مکروه است که غایط کرده شود در آن یا بول کرده شود و در این باب شش حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله من فقه الرجل ان یرتاد موضعا لبوله شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از زیرکی و کمال دانایی مرد اینست که انتخاب کند جایی را
برای بول خود مثل جایی که از نظر بیگانه و از وزیدن باد و از برگشتن بول از زمین بجامه و بدن و مانند اینها محفوظ باشد
دوم حدیث قال رجل لعلی بن الحسین علیه السلم این یتوضا الغرباء فقال یتقی شطوط الانهار والطرق
النافذة وتحت الاشجار المثمرة ومواضع اللعن فقیل له واین مواضع اللعن قال ابواب الدور

گفتم بلی گفت نیست پروایی

شرح توضؤا اینجا کنایت از بول و غائط کردنست تتغوّط بصیغهٔ مجهول باب افتعال است شطوط و نظایرش مرفوع و نایب علت
المثمره بصیغهٔ اسم فاعل باب افعال درختان صاحب میوه و درختان میوه دهنده و بنا بر اول میوه موجودست در انوقت و بنا
بر دوم لازم نیست که در انوقت موجود باشد ابواب منصوب و مفعول فیه است و میتواند بود که مرفوع و خبر مبتدای محذوف
باشد بتقدیر هی یعنی گفت مردی امام زین العابدین علیه السلم را که کجا بول و غائط میکنند غریبان که بیت الخلا ندارند پس امام گفت
بپرهیز میکنند از کنارهای نهرها و راههای شارع عام و زیر درختان میوه دار و جاهای دشنام پس گفته شد امام را که و کجاست
جاهای دشنام گفت در در سراهاست مخفی نماند که مقصود حصر در اینها نیست بلکه چون سوال در میان در آمد از باقی اوراد
ساکت شد چنانچه می آید در حدیث پنجم سیوم اصل سُئِلَ اَبُو الحَسَنِ عَلَیهِ السَّلم مَا حَدُّ الغَائِطِ قَالَ لَا تَستَقبِلِ القِبلَةَ وَلَا
تَستَدبِرهَا وَلَا تَستَقبِلِ الرِّیحَ وَلَا تَستَدبِرهَا وَرُوِیَ اَیضًا فِی حَدِیثٍ آخَرَ لَا تَستَقبِلِ الشَّمسَ وَلَا القَمَرَ شرح
الغائط بصیغهٔ اسم فاعل باب ضرب کسی که داخل جری شود و پنهان شود و مراد اینجا داخل بیت الخلا است لا تستقبل و نظایرش
نهی حاضر باب استفعالست یعنی پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلم که چیست قرار داد کسی که داخل بیت الخلا شود امام گفت
رو مکن بجانب قبله و پشت مکن بجانب قبله و رو مکن بجانب باد و پشت مکن بجانب باد و روایت کرده شده نیز در حدیثی
دیگر یا معنی که در حدیثی دیگر زیاد بر آنچه گذشت این نیز روایت شده که رو مکن بجانب آفتاب و نه بجانب ماه چهارم اصل
عَن اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلم قَالَ نَهَی النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَن یَطمَحَ الرَّجُلُ بِبَولِهِ مِنَ السَّطحِ اَو مِنَ الشَّیءِ
المُرتَفِعِ فِی الهَوَاءِ شرح یطمح بطا منقطه و تشدید میم و حا منقطه بصیغهٔ معلوم باب تفعیل است فی الهوا متعلق بیطمح است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی کرد نبی صلی الله علیه و آله از اینکه در وقت بول کردن در هوا اندازد مرد بول
خود را از بام یا از موضع مرتفع مانند بام مراد نهی از بول کردن از موضع بسیار مرتفع است زیرا که لازم دارد که آن بول که در
کند در مسافتی دور و آن بی ترسیست پنجم اصل خَرَجَ اَبُو حَنِیفَةَ مِن عِندِ اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلم وَاَبُو الحَسَنِ مُوسَی
عَلَیهِ السَّلَامُ قَائِمٌ وَهُوَ غُلَامٌ فَقَالَ لَهُ اَبُو حَنِیفَةَ یَا غُلَامُ اَینَ یَضَعُ الغَرِیبُ بِبَلَدِکُم فَقَالَ اجتَنِبْ اَفنِیَةَ
المَسَاجِدِ وَشُطُوطَ الاَنهَارِ وَمَسَاقِطَ الثِّمَارِ وَمَنَازِلَ النُّزَّالِ وَلَا تَستَقبِلِ القِبلَةَ بِغَائِطٍ وَلَا بَولٍ
وَارفَع ثَوبَکَ وَضَع حَیثُ شِئتَ شرح مراد بالمساجد سراهاست موافق حدیث دوم این باب و این تعبیر مبنی
بر آنست که گذشت در کتاب العشرة در حدیث اول باب الاتکاء و الاحتباء که باب سیوم است که ان المؤمن مجلسه مسجده
و صومعته بیته یعنی بیرون آمد ابو حنیفه که اختیار مذهب باطل کرده از نزد امام جعفر صادق علیه السلم و امام موسی کاظم علیه السلم
ایستاده بود و او صبی و نوجوان بود پس گفت او را ابو حنیفه که ای پسر کجا میگذارد غریب که بیت الخلا ندارد در شهر شما پس
امام موسی کاظم علیه السلم گفت بپرهیز کن از فضاهای درهای مسجدها و کنارهای نهرها و جاهای سقوط میوهها از درختها و جاهای

کرده میشود دوم



[فرو]د آمدن مسافران و رو مکن بقبله بغائط و نه ببول و بردار جامهٔ خود را که در وقت نشستن در زمین نباشد و بگذار آنجا که
اختیار کردی ششم اصل عَن اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ ثَلَاثٌ مَلعُونٌ
مَن فَعَلَهُنَّ المُتَغَوِّطُ فِی ظِلِّ النُّزَّالِ وَالمَانِعُ المَاءَ المُنتَابَ وَسَادُّ الطَّرِیقِ المَسلُوکِ شرح این حدیث
گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم و دوازدهم باب صد و پانزدهم که باب فی اصول الکفر و ارکانه است
اگر ثلث مبتدا است و ملعون من فعلهن خبر است پس المتغوط مرفوع و بدل تفصیل ثلث است یا خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر هن المتغوط و اگر ملعون من فعلهن صفت ثلث است پس المتغوط خبر مبتدا است و بر هر تقدیر المتغوط بتقدیر مضاف است
بتقدیر خصلة المتغوط و بر این قیاس است المانع و ساد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله سه خصلت ملعونست هر که کرد آنها را اول خصلت غائط کننده در سایه که مسافران فرو می آیند دوم مانع
آبی که بنوبت مردم بر سر آن می آیند و سیوم سد دو کننده راهی که مردم آمد و شد در ان میکنند و متروک نشده باب
دوازدهم اصل باب القول عند دخول الخلاء و عند الخروج و الاستنجاء و من نسیه و التسمیة عند الوضوء شرح این باب بیان نحو است
که نزد دخول بیت الخلا باید گفت و نحو که نزد خروج از بیت الخلا باید گفت و بیان استنجا است و بیان کسی است که فراموش
کرده باشد استنجا را و بیان نام بردن الله تعالی نزد وضو است و در این باب عدد حدیث است اول اصل سَمِعتُ اَبَا
عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلم یَقُولُ اِذَا دَخَلتَ المَخرَجَ فَقُل بِسمِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الخَبِیثِ المُخبِثِ الرِّجسِ
النَّجِسِ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ فَاِذَا خَرَجتَ فَقُل بِسمِ اللهِ الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَافَانِی مِنَ الخَبِیثِ المُخبِثِ وَاَمَاطَ عَنِّی
الاَذَی وَاِذَا تَوَضَّاتَ فَقُل اَشهَدُ اَن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اَللّٰهُمَّ اجعَلنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجعَلنِی مِنَ المُتَطَهِّرِینَ
وَالحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِینَ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون داخل شدی در جای خروج بول و غائط از
آدمی پس بگو شروع میکنم در کار خود با اسم الله خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از زشت زشت کننده مردار پلیدکه شیطان
سنگسار لعنت باشد اشارتست باینکه اگر خیالهای فاسد در ان وقت بخاطر رسد یا تقصیری در احتراز از نجاست یا در
استنجا و مانند آنها واقع شود باضلال شیطان میشود پس احتراز از شر او متضمن احتراز از جمیع نجاساتست پس چون بیرون آمدی
پس بگو شروع میکنم در کار خود با اسم الله و سپاس الله راست که خلاصی داد مرا از زشت زشت کننده که شیطانست و دور کرد
از من آزار را یعنی که از درون بدن من دفع کرد چیزی را که اگر دفع نمیکرد آزار حاصل میشد و از ظاهر بدن باستنجا
دفع کرد نجاستی را که اگر دفع نمیکرد آزار دنیا یا آزار آخرت نیز میبود و چون وضو سازی پس بگو گواهی میدهم که مستحق
عبادتی نیست مگر الله خداوندا بگردان مرا از جملهٔ جمعی که بعبادت باز گشت کنندگان از باطلند و بگردان مرا از جمع
که بعبادت پاکیزگی کنند کاملند و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است دوم اصل عَن اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ

السلام قال اذا سميت في الوضوء طهر جسدك كله واذا لم تسم لم يطهر من جسدك الا ما مر عليه الماء
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بسم الله گفتی در وضو پاک شد بدن تو بهمگی آن و چون بسم الله نگفتی در وضو
پاک نشد از بدن تو مگر آنچه گذشت بر آن آب وضو مراد رو و دستهاست و شاید که بعض سر و بعض پاها را نیز شامل باشد سیوم اصل
سمعت الرضا عليه السلم يقول تستنجي وتغسل ما ظهر منه على الشرج ولا تدخل فيه الانملة شرح الشرج بفتح شین
با نقطه و فتح را بی نقطه و جیم حلقه دبر انمله بفتح و کسر و ضم همزه و سکون نون و ضم و فتح و کسر میم نه لغت دارد بمعنی سر انگشت
دست که ناخن در انگشت یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت که استنجا میکنی و میشوئی آنچه را که ظاهر شده از غایط بر کنار
موضع مخصوص و داخل نمیکنی در آن سر انگشت را چهارم اصل عن عمار بن موسى الساباطي عن ابي عبد الله عليه السلم قال
سألته عن الرجل اذا اراد ان يستنجي بالماء يبدأ بالمقعدة او بالاحليل فقال بالمقعدة ثم بالاحليل
شرح ذکر ثم مبنی بر توسط استبرا است بالاحلیل یعنی بجهت بالاحلیل است و این از قبیل مشاکله است مثل علفته تبنا وماء
باردا یعنی روایت است از عمار بن موسی ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حال مردی چون خواست
که استنجا کند با آب آیا ابتدا میکند بنشستگاه یا بسر ذکر گفت ابتدا میکند بنشستگاه و بعد از آن ختم میکند بسر ذکر پنجم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلم قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله ان يستنجي الرجل بيمينه شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از اینکه استنجا کند مرد بدست راست خود و شاید که این
حکم شامل زن نیز باشد والله اعلم ششم اصل عن علي بن الحسين بن عبد ربه قال قلت له ما تقول في الفص يتخذ
من حجارة زمزم قال لا بأس به ولكن اذا اراد الاستنجاء نزعه شرح روایت است از علی بن الحسین بن عبد ربه
که از وکلاء امام علی نقی علیه السلام بوده گفت گفتم او را که چه میگوئی در نگینی که تراشیده میشود از سنگی که از چاه زمزم بیرون
آمده باشد در میان دلو مثلا گفت پروائی نیست با آن ولیکن صاحبش چون اراده کند استنجا را بیرون میکند آنرا از
دست خود اگر در دستی باشد که استنجا با آن میشود زیرا که معلوم است یا مظنون است بظن بغایت قوی که آن سنگ
در مسجد الحرام مخلوق شده بخلاف باقی سنگها که از جاها نقل شده و در بعض نسخ بجای زمزم زمرد است هفتم اصل عن السكوني
عن ابي عبد الله عليه السلم قال الاستنجاء باليمين من الجفاء وروي انه اذا كانت باليسار علة
شرح روی بصیغه مجهول است و مقدر روی عن ابی عبد الله علیه السلام است و آن کلام سکونی است انه بکسر همزه است و ضمیر راجع
باستنجای بیمین است اذا برای ظرفیت است و ظرف غیران است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت استنجا بدست راست از دوری و نافهمیست و روایت کرده شد اینکه هر گاه در دستی که استنجا بدست راست است دردی
است که باشد جایز علی هشتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا انقطعت درة البول فصب الماء

شرح الدره بکسر دال بی نقطه و تشدید را بی نقطه روان شدن بحاجت بعد کسی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون بریده شد روانی بول پس بریز آب را برای استنجا مراد بعد از استبرا است و مقصود ابطال مذهب جمعی است که بعد از بول
چند قدم حرکت میکنند و تنحنح و مانند آنها میکنند و بعد از آن استنجا میکنند نهم اصل عن ابن المغيرة عن ابي الحسن
عليه السلام قال قلت له للاستنجاء حد قال لا ينقى ما ثمة قلت فانه ينقى ما ثمة ويبقى
الريح قال الريح لا ينظر اليها شرح روایت است از عبد الله بن مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه از امام موسی کاظم علیه السلم
راوی گفت او را که برای استنجا قرار دادیست که چه مقدار آب صرف باید کرد گفت نه بیان این که پاک
میشود آنچه نجاست مراد اینست که پاک شدن منظور است نه مقدار معین از آب گفتم پس بدرستی که نشان اینست
که گاهی پاک میشود آنچه نجاست و باقی میماند بوی نجاست که از دستی که استنجا با آن شده بمشام میرسد امام گفت بو
نظر کرده نمیشود سوی آن یعنی که پروائی نیست با آن اشارتست باینکه آن بو از قبیل اجزای صغیره غایط است
که در استنجا باحجار میماند دهم اصل سئل ابو عبد الله عليه السلم عن الرجل يبول فيصيب فخذه قدر
نكتة من بوله فيصلي ثم يذكر بعد انه لم يغسله قال يغسله ويعيد صلوته شرح پرسیده شد
امام جعفر صادق علیه السلام از حال مردی که بول میکند پس برخورد [illegible] ران او را مقدار نقطه از بول او پس نماز میکند بعد از آن
یاد می آورد بعد از نماز اینکه نشسته بوده آنرا امام گفت میشوید آنرا و اعاده میکند نماز خود را یازدهم اصل عن
عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له الرجل يريد ان يستنجي كيف يقعد قال
كما يقعد للغائط وقال انما عليه ان يغسل ما ظهر منه وليس عليه ان يغسل باطنه شرح روایت است از
عمار از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را مردی میخواهد استنجا کند چگونه می نشیند گفت چنانچه می نشیند برای
قضای حاجت اشارتست بآنچه گذشت در حدیث سیوم باب سابق و امام گفت جز این نیست که واجبست بر آن
مرد که بشوید آنچه را که بیرونست از جمله موضع مخصوص و واجب نیست بر او اینکه بشوید درون آنرا دوازدهم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله قال لبعض نسائه مري نساء المؤمنين ان يستنجين
بالماء ويبالغن فانه مطهرة للحواشي ومذهبة للبواسير شرح هر یک از مطهره و مذهبه بفتح اول و سکون
دوم و فتح سیوم اسم مکانست برای کثرت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه وآله گفت
بعض زنان خود را که امر کن زنان را که شوهرهای ایشان مومنند باینکه استنجا کنند باب و مبالغه کنند در استنجا با آب چه بدرستی
که استنجای آب باعث پاکیزگی اطرافست و باعث برطرف شدن بواسیر است اگر بهم رسیده باشد و باعث عدم وجود
آنست اگر نشده باشد مخفی نماند که اگر مراد بحواشی اطراف فرجست بنابر اینکه در زنان فرج ایشان نزد مکرر

انه و بر مردان بر ایشان مراد این است که گاهی عضوی از شوهرهای ایشان بآنجا میرسد و بوی ازان بایشان میرسد و نفرت
میکنند و اگر مراد اطراف دبر است مراد این است که در استنجا بغیر آب که در اطراف آن چیزی مانده باشد و آن اگرچه ضرر بنماز
نمیرساند اما ناخوشی دارد و بر هر تقدیر باعث بواسیر میشود گاهی سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله
عز و جل ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف و الاحجار
ثم احدث الوضوء و هو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه و آله و صنعه و انزل الله فی
کتابه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین شرح الکرسف بضم کاف و سکون را بی‌نقطه و ضم سین بی‌نقطه و فا
پنبه و مراد اینجا کلوخهاییست که از پنبه بافته شده و احدث بصیغه مجهول است و وضو اینجا بمعنی استنجا بآبست و واو در و هو خلق کریم
و عامل آن احدث است کریم مرفوع و صفت خلق است و واو در فامر بیانیه است یا برای تفریع بر مضمون هو خلق کریم است و
حاصل هر دو یکی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در قول الله عز و جل در سوره بقره بدرستی که الله
دوست میدارد بسیار بازگشت کنندگان را از حرام و دوست میدارد دوری کنندگان را از نجاسات امام در حل این
آیت گفت عادت مردمان این بود که استنجا بکلوخهای پنبه و سنگها میکردند بعد ازان حادث کرده شد استنجا بآب
بر حالی که بود آن خصلتی خوب بود و بیان این آنکه امر کرد بآن رسول الله صلی الله علیه و آله مردمان را و خود کرد آنرا و فرو فرستاده
بود آنرا الله تعالی در کتاب خود در سوره بقره که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین چهاردهم اصل عن زرارة قال توضأت
یوما و لم اغسل ذکری ثم صلیت فسألت ابا عبد الله علیه السلام فقال اغسل ذکرک و اعد صلاتک شرح
روایت است از زراره گفت که از روی فراموشی نشسته بودم ذکر خود را بعد از بول بعد ازان نماز کردم پس پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از حکم آن پس گفت بشو ذکر خود را و اعاده کن نماز خود را ظاهر امر باعاده این است که قبل از خروج وقت
باشد و الا میگفت اقض صلوتک و الله اعلم پانزدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی الرجل یبول فینسی غسل ذکره
ثم یتوضأ وضوء الصلوة قال یغسل ذکره و لا یعید الوضوء شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام
در مردی که بول میکند پس فراموش میکند شستن ذکر خود را بعد ازان دست نماز میکند امام گفت میشوید ذکر خود را و اعاده
نمیکند دست نماز را شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یبول و ینسی ان یغسل ذکره حتی یتوضأ
و یصلی قال یغسل ذکره و یعید الصلوة و لا یعید الوضوء شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که بول میکند و فراموش میکند که شوید ذکر خود را تا آنکه دست نماز میکند و نماز میکند امام گفت که میشوید ذکر خود را و اعاده
میکند نماز را و اعاده نمیکند وضو را ظاهرا اعاده چنانست که مذکور شد در شرح حدیث چهاردهم هفدهم اصل قال ابو
عبد الله علیه السلام اذا دخلت الغائط فقضیت الحاجة فلم تهرق الماء ثم توضأت و نسیت ان

وضوی نماز ساختم روزی
برحالی کرم

نستنجی

تستنجی فذکرت بعد ما صلیت فعلیک الاعادة و ان کنت اهرقت الماء فنسیت ان تغسل ذکرک حتی
صلیت فعلیک اعادة الوضوء و الصلوة و غسل ذکرک لان البول مثل البراز شرح مراد بغایط جای خلا است
قضای حاجت عبارت از اخراج براز و بول است عدم اهراق ما عبارت از نکردن بولست مراد باستنجا ازاله نجاست
از دبر است اعاده عبارت از اعاده نماز بعد از استنجا است اهرقت الماء بمعنی بلت است فنسیت ان تغسل ذکرک
بمعنی این است که بعد از نسیان استنجای دبر و بعد از استبرای معتبر که لازم دارد رسانیدن دست را بر نجس شستن آنرا فراموش
کردی شستن ذکر تو را فعلیک اعادة الوضوء مبنی بر این است که شرط است در صحت وضو طهارت اعضای وضو پس منافات
ندارد این حدیث با احادیث گذشته و غسل منصوب و مفعول معه است لان استدلال است بر وجوب اعاده وضو در شق
دوم بخلاف شق اول مثل بمیم و ثا بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التمثیل تصویر چیزی بروشی که دیده شود البراز بکسر با
یکنقطه و را بی‌نقطه و زای بانقطه فضله طعام که از دبر آدمی بیرون می‌آید و نجس است مراد این است که بول باعث این
شده که دست آلوده به براز شود در وقت استبرا پس وضو که پیش از تطهیر دست باشد باطل شود یعنی روایت است
گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شدی در بیت الخلا پس براز کردی پس بول نکردی بعد ازان دست نماز کردی
و فراموش کردی که استنجا کنی پس بیاد آوردی عدم استنجا را بعد ازان که نماز کردی پس واجبست بر تو اعاده نماز
بعد از استنجا و اگر باشی که بول کرده باشی پس بعد از استبرا فراموش کرده باشی که شویی ذکر خود را تا آنکه نماز کرده باشی پس
واجبست بر تو اعاده دست نماز و نماز با شستن ذکر خود زیرا که بول آشکار کرده در دست براز را در وقت استبرا
باب سیزدهم اصل باب الاستبراء من البول و غسله و من لم یجد الماء شرح لم یجد بجیم و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل الفا
واوی باب ضرب است الوجد وسعت در قدرت مثل الجدة می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث شانزدهم باب سجده و حکم که
باب السجود و التسبیح الی آخره است که استغفار من لا یجد لنفسه ضرا و لا نفعا و مثل الجدة گذشت در کتاب التوحید در کلام
مصنف در آخر باب چهاردهم که باب الارادة انها من صفات الفعل الی آخره است که دکانا جمیعا فی الوجود و مراد اینجا
اینجا بول و مانند آنست و عدم قدرت بر ما دو قسم است اول اینکه خواهد و آب نیابد دوم اینکه نخواهد و آب آید
و ممکن است که مراد بما آب استنجا باشد یعنی این باب بیان بری بودن از بولست بروشی که بی اختیار نیاید و بیان
شستن بول است و بیان کسی است که وسعت در قدرت بر آب ندارد بامعنی که اگر خواهد که دیگر بول او آید میسر نباشد
یا اگر خواهد که بول بیرون نیاید یا تری از مقعد بیرون نیاید میسر نباشد در این باب ده حدیث است اول اصل قلت
لابی جعفر علیه السلام رجل بال و لم یکن معه ماء فقال یعصر اصل ذکره الی طرفه ثلث عصرات و
ینتر طرفه فان خرج بعد ذلک شیء فلیس من البول و لکنه من الحبائل شرح ینتر بنون و تا دو نقطه بالا

ورا منقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است النتر کرفتن از روی قوت الحبایل بفتح حا منقطه و با یکنقطه و الف و کسر همزه جمع حبال بفتح حا و تخفیف با رکهای ذکر یعنی کفتم امام محمد باقر علیه السلم را که مردی بول کرده نبود با او آبی یعنی که دیگر بول او نیامد چه باید کرد پیش از استنجا کفت بیفشر بیخ ذکرخود را بر حالی که متوجه باشد سوی سر ذکر سه نوبت میکیرد سر ذکر را پس اگر بیرون آمد بعد از آن چیزی پس نیست آن چیز از بول ولیکن آن از رکهای ذکر است دوم حدیث سالتُ

اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ وَقَامَ اِلَى الصَّلٰوةِ فَوَجَدَ بَلَلًا قَالَ لَا يَتَوَضَّأُ اِنَّمَا ذٰلِكَ

مِنَ الْحَبَائِلِ شرح ذکرم مبنی بر توسط استبرا و استنجا میان بول و وضو است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بول کرد بعد از آن دست نماز کرد و ایستاد بنماز پس یافت تری را امام کفت از سر نمیکیرد وضو را چرا این نیست که آن آب از رکهای ذکر است سیوم حدیث سَاَلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ وَاَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ اِنَّ بِي جُرْحًا فِي مَقْعَدَتِي

فَاَتَوَضَّأُ وَاَسْتَنْجِي ثُمَّ اَجِدُ بَعْدَ ذٰلِكَ النَّدَى الصُّفْرَةَ مِنَ الْمَقْعَدَةِ اَفَاُعِيْدُ الْوُضُوْءَ فَقَالَ وَقَدْ

اَنْقَيْتَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ لَا وَلٰكِنْ رُشَّهُ بِالْمَاءِ وَلَا تُعِدِ الْوُضُوْءَ شرح جرحا بضم جیم و سکون را منقطه و حا منقطه بمعنی جراحت است فی مقعدتی یعنی فی باطن مقعدتی است واو در و استنجی عاطفه است و مضارع بمعنی ماضی است موافق آنچه ازهری در تصریح شرح توضیح در مبحث حال نسبت بعبد القاهر داده در قول شاعر علفتها تبنا و ماء باردا و ممکن است که مضارع بمعنی خودش باشد و تقدیم اتوضا بر استنجی مبنی بر شرط نبودن استنجا در صحت وضو باشد الندی بفتح نون و دال منقطه و الف منقلبه از واو یا یا تری اندک واو در وقد حالیه است و عاملش تری است و بتقدیر استفهام انقیت بنون و قاف و یا دو نقطه در پائین بصیغه مخاطب معلوم باب افعال است بمعنی ازالت الغائط عن باطن و برک عنه بحرکت یعنی پرسید امام رضا علیه السلم را مردی و من حاضر بودم با بیرون پس کفت بدرستی که با من جراحتی هست در نشستگاه من یعنی که در درون آنست پس وضوی نماز میسازم و استنجا کرده ام بعد از آن می یابم بعد از وضو تری اندک را که زردی است از نشستگاه بیرون آمده آیا پس اعاده کنم وضو را پس امام علیه السلم کفت آیا می یابی تری اندک را بر حالی که بتحقیق پاکیزه کرده بودی باطن نشستگاه را باستنجا یعنی که چیزی از غایط در جراحت بند نشده بود کفت آری پاکیزه کرده بودم امام کفت اعاده نمیکنی وضو را ولیک بپاش آنرا با آب برای تطهیر خون و اعاده مکن وضو را یعنی که آنچه بیرون آمده غایط نیست پس ناقض وضو نیست چهارم حدیث سَمِعْتُ رَجُلًا سَاَلَ اَبَا عَبْدِ اللهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ رُبَّمَا بُلْتُ وَلَمْ اَقْدِرْ عَلَى الْمَاءِ وَيَشْتَدُّ عَلَيَّ ذٰلِكَ فَقَالَ اِذَا بُلْتَ وَتَمَسَّحْتَ

فَامْسَحْ ذَكَرَكَ بِرِيْقِكَ فَاِنْ وَجَدْتَ شَيْئًا فَقُلْ هٰذَا مِنْ ذَاكَ شرح واو در و لم اقدر عاطفه است و مراد بالماء بول و مانند آنست الاشتداد زور آوردن بر کسی علی بحرف جر و ضمیر متکلم است مشار الیه ذلک للما است التمسح

دست بر خود کشیدن و مراد اینجا دست کشیدن از مقعد تا بیخ ذکر است پس این حدیث مشتمل است بر مضمون حدیث اول این باب مع شی زاید که استحباب تمسح است مسح در مسح بمعنی مجموع دست کشیدن از بیخ ذکر تا سر ذکر و کرفتن سر ذکر است که آنرا نتر میکویند چنانچه کذشت در حدیث اول الریق بکسر را منقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و قاف قوت مشار الیه هذا شی است من ابتدائیه است مشار الیه ذاک ذکر است و مراد حبائل ذکر است چنانچه کذشت در حدیث اول و بود که مراد بالما آب استنجا باشد و بنا بر این مراد با شتد او صعوبت بر نفس است و مراد بذلک فقد الاستنجا است و مراد تمسح استبرا است و مراد بریق آب دهن است و مراد بشی صعوبت بر نفس است و مشار الیه بذا صعوبت بر نفس است و مراد بذاک شیطان است و مقصود اینست که چیزی در این مقام نافع نیست سوای دفع شیطان از نفس پس قول الریح ذکرک بریقک مانند قول الله تعالی است در سوره حج فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده ما یغیظ یعنی شنیدم از مردی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را با بیرون ش که کفت بسا که بول کردم و توانایی نداشتم بر آب یعنی که هر چند سعی کردم دیگر بول نیامده و زور می آورد بعد از آن بر من آن آب یعنی که بی اختیار از ذکر من می آید پس امام کفت چون بول کردی و دست برخود مالیدی پس دست کن ذکر خود را بر زور خود یعنی که در اثنای مسح بانکشت انکشت دیگر را در مقابل آن کذار و قوت کن تا اکر بول در مجرای آن مانده باشد بیرون آید و بعد از آن استنجا کن پس اکر بعد از آن یافتی آبرا که آید بی اختیار تو پس بکو این آب از حبائل ذکر است نه از مثانه پنجم حدیث

عَنْ مَنْصُوْرِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَعْتَرِيْهِ الْبَوْلُ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى

حَبْسِهِ قَالَ فَقَالَ لِي اِذَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَى حَبْسِهِ فَاللهُ اَوْلَى بِالْعُذْرِ يَجْعَلُ خَرِيْطَةً شرح العذر بفتح و ضم عین منقطه و سکون ذال بانقطه و را منقطه قبول العذر است الخریطه بفتح خا بانقطه و کسر را منقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و طا منقطه کیسه از پوست که بندی داشته باشد و مراد اینجا آنست که دسته داشته باشد که حشفتین در آن دسته رود و بتر میت و یکبار بزرود پس بند میشود یعنی روایت است از منصور بن حازم کفت کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی عارض میشود او را تقاضای بول و توانایی ندارد بر نکاه داشتن آن راوی کفت پس امام کفت چون توانایی نداشته باشد بر نکاه داشتن بول پس الله تعالی اولی است بانکه قبول عذر خواهی آن مومن کند کیسه از پوست میسازد تا بول منتشر نشود و نماز باطل میشود و آمدن آن بول در اثنای نماز ششم حدیث

كَتَبْتُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَصِيٍّ يَبُوْلُ فَيَلْقَى مِنْ ذٰلِكَ شِدَّةً وَيَرَى الْبَلَلَ بَعْدَ

الْبَلَلِ قَالَ يَتَوَضَّأُ ثُمَّ يَنْتَضِحُ فِي النَّهَارِ مَرَّةً وَاحِدَةً شرح ذکرش باعتبار امتداد زمان انتضاح است نظیر آیت سوره بقره ثم اتموا الصیام الی اللیل ینتضح بنون و ضاد بانقطه و حا منقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب

دره

انفعال است و ضمیر راجع ببلل است الانتضاح ترشح تری بتدریج مرة واحدة متعلق بتوضأ است و مراد
اینست که برای نمازهای روز یکوضو کافیست و تجدد تری بول ضرر نمیرساند و همچنین برای نمازهای شب یکوضو کافیست
و تجدد تری بول ضرر نمیرساند یعنی نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلام در خواب سرایی که بول میکند پس از آن بیرون میرود
تحیر امعنی آمدن بی اختیار رو می‌چند تری بعد از تر برا امام گفت که وضو میسازد و بعد از استنجا بعد از آن ترشح
میکند تری بول در روز هفتم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن البول يصيب الجسد قال صُبّ
عليه الماء مرتين شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بول که بر میخورد به تن گفت بریز بران آب را دو بار هشتم اصل
وروي أنه يجزي أن يغسل بمثليه من الماء إذا كان على رأس الحشفة وغيره شرح وروی کلام مصنف است
و بصیغه مجهول است و شاید که راوی یکی از سفرای اربعه باشد و مروی عنه امام علیه السلام باشد و مقصود بیان اینست که در این در
حدیث سابق محمول بر استحباب است انه بفتح همزه میتواند بود و بکسر و ضمیر راجع ببول و ضمیر شأن میتواند بود و اذا برای محض ظرفیت است
پس اذا کان تا آخر برای تعمیم است یعنی و روایت کرده شده از امام علیه السلام اینکه بول کافیست اینکه شسته شود بمقدار
دو برابر خودش از آب خواه وقتی که باشد آن بول بر سر حشفه و خواه بر غیر سر حشفه نهم اصل وروي أنه ليس بوسخ فيحتاج
أن يدلك شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام اینکه بول نیست چرک بدن و جامه مانند آنها تا حاجت داشته باشد در
تطهیر باینکه دست مالیده شود و اشارتست باینکه شستن بول محض ریختن آب کافیست دهم اصل عن عبد الله بن
عثمان عن روح بن عبد الرحيم قال بال أبو عبد الله عليه السلام وأنا قائم على رأسه ومعي إداوة أو قال
كوز فلما انقطع شخب البول قال بيده هكذا إلي فناولته الماء فتوضأ مكانه شرح اداوه بکسر همزه و دال
بی‌نقطه است او منی بر شک عبد الله است الشخب بفتح شین بانقطه و سکون خاء با نقطه و باء بی‌نقطه مصدر باب منع و نصر
و در اینجا بمعنی جهانیدن مراد بقوله قال قول نفسی است بلکه قول او لیست و در وقت این کن دست خود را جهانیده بوده
بر دوش جهانیدن امام دست خود را الی بتشدید یاء دو نقطه در یاء مفعول قال است بتقدیر ادفع الی توضأ اینجا عبارت
از مجموع استبراء و استنجا است یعنی روایتست از عبد الله بن عثمان از روح بفتح راء و سکون واو ابن عبد الرحیم گفت بول کرد امام
جعفر صادق علیه السلام و من ایستاده بودم بر سر او و با من مطهره بود و یا روح گفت کوزه بود پس وقتی که بریده شد جهانیدن بول
گفت بدست خود چنین که بده سوی من پس دادم باو آب را پس استبرا و استنجا کرد همانجا بامعنی که چنانچه بعض مخالفان چند
حرکت میکنند و بعد از آن استنجا میکنند او نکرد باب چهاردهم اصل باب مقدار الماء الذي يجزي للوضوء والغسل ومن تعدى
في الوضوء شرح این باب بیان مقدار آبی است که کافیست برای وضو و برای غسل و بیان کسی است که تجاوز کرد در وضو از
حدش درین باب نه حدیث است اول اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال يأخذ أحدكم الراحة من الدهن فيملأ بها

کبارم



جسده والماء أوسع من ذلك شرح الراحه براء بی‌نقطه و الف و حاء بی‌نقطه کف دست و مراد اینجا چیزی است که کف دست او را گیرد
الف لام الماء برای جنس است یا برای عهد خارجی است و اول موافق است با آنچه می‌آید در آخر باب صفة الوضوء که باب
هفدهم است و دوم بمعنی مقداری از آب است که مقرر شده برای وضو مثل یک مد آب و برای غسل مثل یک صاع چنانکه
می‌آید در حدیث پنجم یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت فرا میگیرد یکی از شما مقداری که کف دست را از روغن پس
بجمیع اعضای جسد خود میرساند آنرا و آب لطیفتر و رساتر است از روغن و اشارتست بابطال اعتقاد وسواسیان
که آبرا زیاد از مقرر میریزند با وجود آنکه مانند روغن مالی کافیست چنانچه می‌آید در حدیث آینده دوم اصل عن أبي جعفر
عليه السلام قال إنما الوضوء حد من حدود الله تعالى ليعلم الله من يطيعه ومن يعصيه وإن المؤمن
لا ينجسه شيء إنما يكفيه مثل الدهن شرح ليعلم بصيغه معلوم مجرد است یا از باب افعال است و حاصل هر دو یکی است
و مراد دانستن معربان درگاه الهی است چنانچه تحقیق شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب البداء مثل الدهن بمعنی شبیه
بروغن است و شبیه باقوی در کمی است یا موافق است الدهن بفتح دال و سکون هاء روغن مالی یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که وضو قرار داده است از قرار دادهای الله تعالی تا داند الله تعالی که کدام کس اطاعت او
میکند و کدام کس عصیان او میکند و بدرستیکه مؤمن نجس نمیکند او را چیزی چنانچه کفار را پاک نمیکند چیزی مراد اینست که تاثیر
حدث و خبث در مؤمن بعنوان عاریت و سریع الزوال است جز این نیست که کافیست او را مانند روغن مالی معنی تمام
که ظاهر التحقیق اینست که مثل دهن کافی باشد در ازاله هر نجاستی که عین آن محسوس نباشد سیوم اصل سمعت أبا عبد الله
عليه السلام يقول إن أبي كان يقول إن للوضوء حدا من تعداه لم يؤجر وكان أبي يقول إنما يتلدد
فقال له رجل وما حده قال تغسل وجهك ويديك وتمسح رأسك ورجليك شرح يتلدد به دو دال بی‌نقطه
بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب تفعل است التلدد کردن کاری که شبیه بخصومت است و التفات بجانب چپ و راست
برای حیرت و اضطراب نفس و حدیث نهم این باب مؤید احتمال اول است و در بعض نسخ بدو ذال با نقطه است و معنی
آن ظاهر است ضمیر له راجع با امام جعفر صادق علیه السلام است و میتواند بود که راجع بابی باشد یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت پدرم میگفت بدرستیکه برای وضو قرار داده است که هر که تجاوز کند از آن با جر نمیشود و
پدرم میگفت کالکه تلدد میکند جز این نیست که خصومت اکثیر ارجو می‌بندد یا بمعنی که داخل میکند در عمل شرعی چیزی را که عمل
شرعی نیست پس اگر بقصد شرعی بود دانستن این بدعت است و الا آن عمل شرعی از فضیلت می‌افتد کرباطل نشود یا مراد
اینست که اضطراب نفس و وسواس میورزد در احکام الهی و صاحب یقین نیست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام
مردی که چیست قرار داد وضو گفت اینکه بشوئی روی خود را و دو دست خود را و مسح کنی سر خود را و دو پای خود را

مراد اینست که بهمانست که دو قرا گشت و زیاده بر آن خوب نیست و توضیح این میشود در ذیل حدیث نهم باب هفدهم چهاردهم اصل
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجُنُبُ مَا جَرَى عَلَيْهِ الْمَاءُ مِنْ جَسَدِهِ قَلِيلُهُ وَكَثِيرُهُ فَقَدْ أَجْزَأَهُ شرح الجنب مبتدا است
ما مصدریه است و مصدر مبتدای دوم است و جمله خبر مبتدای اول است ضمیر علیه راجع بجنب است من برای بیان ضمیر علیه است
جسد بمعنی جمیع بدن است و برای احتراز از جریان آب بر بعض جسد است قلیله مرفوع و مبتدای سیوم است و ضمیر راجع
بمصدر است و کثیره منصوب و مرفوع میتواند بود و بنابر اول واو بمعنی مع است و خبر مبتدای سیوم مقدر است مثل ابدا
بتقدیر مستوی و بنابر دوم واو عاطفه بر مبتدای سیوم است و خبر مبتدا مقدر است بعد از آن تقدیر مستویان نظیر آنچه نحویان
گفته اند در کل رجل وضیعته و جمله خبر مبتدای دوم است فاء فقد برای تفریع است ضمیر اجزأ راجع بقلیله است و مراد اینست
که جریان قلیل از آب کافیست و احتمال بعید دارد اینکه ما شرطیه غیر زمانیه باشد و قلیله بدل تفصیل الماء باشد و ضمیر راجع
بالماء باشد و فاء در فقد اجزائیه باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت جنب اینکه جاری شود بر او آب
که تمام بدن اوست کم جریان مساویست با بسیار جریان پس تحقیق کافیست قلیل جریان پانزدهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ وَقْتِ غُسْلِ الْجَنَابَةِ كَمْ يُجْزِي مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ كَانَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَغْتَسِلُ بِخَمْسَةِ أَمْدَادٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ صَاحِبَتِهِ وَيَغْتَسِلَانِ جَمِيعاً مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ
شرح الوقت بفتح واو و سکون قاف حد چیزی یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
راوی گفت پرسیدم او را از قرار داد غسل جنابت که چه مقدار کافیست از جمله آب پس امام گفت عادت رسول الله
صلی الله علیه وآله این بود که غسل میکرد به پنج مد آب که مشترک بود میان او و میان زنی که با او بود و غسل میکردند بهمگی از
یکظرف آب خواه دریکوقت چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم باب هفتم و خواه بترتیب مخفی نماند که مد بضم میم و تشدید
دال بی نقطه چهار یک صاع است و صاع هزار و صد و هفتاد درهم است و درهم وزن چهل و هشت جو میانه است و ما جو
میانه قزوین و اصفهان را کشیدیم چهل و هشت آن بوزن نیم مثقال صیرفی شد و بنابراین صاع از من تبریز کمتر است
بپانزده مثقال صیرفی و اگر جو متوسط عراق عرب یا مدینه سنگین تر باشد بیشتر میشود و چنانچه گذشت در شرح حدیث ششم
باب دوم شانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُجْزِيكَ مِنَ الْغُسْلِ وَالِاسْتِنْجَاءِ مَا بَلَّتْ يَمِينُكَ شرح
من برای تبعیض است ما مصدریه است و مصدر فاعل یجزیک است بلت بتشدید لام مضاعف باب نصر است یمینک مرفوع
و فاعل است و مراد اینست که واجب نیست در غسل استنجا اینکه بظرف آب باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت کافیست ترا از جمله غسل جنابت و مانند آن و از جمله استنجا بول تر کردن دست راست تو هفدهم اصل عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْوُضُوءِ قَالَ إِذَا مَسَّ جِلْدَكَ الْمَاءُ فَحَسْبُكَ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم در وضو که

گفت

گفت چون رسید پوست تو آب پس بس است ترا مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که امر بالتخلیل باید کرد و مطلقا مگر
اینکه ذکر دلک بعنوان مثال باشد و مراد نفی حاجت بریختن آب بسیار باشد و بر تقدیر ظهور حدیث دوم باب
هیجدهم مخصص منست هیجدهم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَجْنُبُ فَيَرْتَمِسُ
فِي الْمَاءِ ارْتِمَاسَةً وَاحِدَةً وَيَخْرُجُ يُجْزِيهِ ذَلِكَ مِنْ غُسْلِهِ قَالَ نَعَمْ شرح الارتماس فرو بردن کسی جمیع
اعضای خود را در آب خواه مجتمعا خواه متفرقا و ارتماسه برای وحدت است و احتراز است از سه ارتماس که
اول بقصد شستن سر باشد دوم بقصد شستن جانب راست باشد سیوم بقصد شستن جانب چپ باشد و
احتراز است از اینکه یک ارتماس بترتیب واقع شود و جمیع نشود جمیع اعضا باهم در آب در یکزمان مثل اینکه سر را
فرو برد در آب و بیرون آورد و جانب راست را فرو برد و بیرون آورد و جانب چپ را فرو برد مخفی نماند که محال
که حدوث این ارتماس بعنوان دفعه حقیقی نباشد زیرا که حدوث مجموع من حیث المجموع در وقت حدوث جزء اخیر میشود
و حدوث جزء اخیر در آن غیر منقسم بفعل می آید و جمعی از وسواسیان خیال کرده اند که ارتماسه واحده اینست که
خود را پرتاب کرده از هوا در آب اندازد بگمان اینکه چون حدوث بعنوان دفعه حقیقی ممکن نیست در دفعه عرفی واقع
شود یعنی روایتست از سکونی بفتح سین بی نقطه و نون از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که مرد جنب
میشود پس فرو میبرد جمیع اعضای خود را در آب یکفرو بردن که جمیع اعضا جمع شود باهم در آب و بیرون می آید آیا
کافیست او را آن عمل از جمله غسل او گفت آری نوزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ مَلَكاً يَكْتُبُ
سَرَفَ الْوُضُوءِ كَمَا يَكْتُبُ عُدْوَانَهُ شرح السرف بفتح سین بی نقطه و فتح رای بی نقطه و فا تجاوز از قدر لایق یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله تعالی را فرشته ایست که مینویسد زیاد ریختن آب وضو را مانند اینکه مینویسد
عداوت با الله تعالی را بیان این مضمون شد در شرح حدیث سیوم این باب باب پانزدهم اصل باب السواک شرح
السواک بکسر سین بی نقطه و المسواک بکسر میم دندان مال خواه چوب و خواه مانند آن که مالیده میشود بر دندان و دهان
بی دندان یعنی این باب بیان فضیلت مالیدن مسواکست و در این باب هشت حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَكْعَتَانِ بِالسِّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِغَيْرِ سِوَاكٍ شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت دو رکعت که بعد از مسواک باشد بهتر است از هفتاد رکعت بی مسواک پس از آنها مخفی نماند که گفت
یکرکعت بمسواک بهتر است از سی و پنج رکعت بی مسواکست تا توهم استحباب مسواک در میان نماز نشود دوم اصل
قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ شرح
الامر ایجابیست ایجاب و فرض است مع ایجابیه عند است خواه دخول آن مقدم باشد در زمان و خواه موخر باشد در زمان

وخواه متعدی باشد و زبان یعنی امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که اگر نه این میبود که مشکل کنم بر امت خود
هرآینه امر میکردم ایشان را بمسواک نزد هر نمازی دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من سنن المرسلین
السواك شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت از جمله سنتهائی که مشترکست میان جمیع رسولان آنست
مسواکست سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه وآله ما زال جبرئیل
علیه السلم یوصینی بالسواك حتی خفت ان احفی او ادرد شرح احفی بحاء بی نقطه وفا و بصیغه مضارع معلوم
متکلم معتل اللام واوی باب افعال است الاحفاء استیصال یعنی کندن چیزی از بیخ و میتواند بود که بصیغه مجهول باشد
ونائب فاعل محذوف السواك باشد وهمچنین است ادرد بدال بی نقطه و را بی نقطه و دال بی نقطه الادراد برطرف کردن دندانها
ذکر او در این مقام چند احتمال دارد اول اینکه این مضمون را نبی صلی الله علیه وآله مکرر گفته و در بعضی احفی گفته و در بعضی ادرد گفته
چنانچه شراح غریب حدیث نقل کرده اند دوم اینکه ادراد اینجا بمعنی برطرف کردن بعض دندانها باشد و او برای تردد
باشد و مؤید اینست آنچه می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث سیوم باب جل دوم که حتی خشیت ان
ادرد و احفی سیوم اینکه احفا اینجا بمعنی برطرف کردن بعض دندانها باشد و او بمعنی بل ترقی باشد چهارم اینکه ذکر او بمعنی
برشک بعض راویان باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که مکرر
جبرئیل علیه السلم سفارش میکرد مرا بمسواک کردن یا امر امت بمسواک کردن تا آنکه ترسیدم که احفا کنم دندانهای خود
یا دندانهای امت را یا گفت که ادراد کنم دندانهای خود را یا دندانهای امت را چهارم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه
عن ابن ابی عمیر عن ابن بکیر عمن ذکره عن ابی جعفر علیه السلم فی السواك قال لا تدعه فی کل
ثلث ولو ان تمره مرة شرح ثلث بضم ثا سه نقطه وضم و سکون لام و ثا سه نقطه عبارتست از سحر که ثلث اخیر
شب است چنانچه مفهوم میشود از حدیث هفتم این باب و آنچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث چهارم باب الدعا
للعلل والامراض که باب پنجاه و ششم است که اذا کان ثلث الاخیر من اللیل فی اوله فتوضئا تا آخر و اگر ثلث بفتح ثا
سه نقطه و لام والف و ثا سه نقطه باشد بمعنی سه ساعت یا سه نماز خواهد بود یعنی روایتست از علی بن ابراهیم از
پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الله بن بکیر از آنچه مذکور کرد ابن بکیر او را که او روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلم در مسواک
که امام گفت وا مگذار مسواک را در هر سحر هر چند با بر وکش باشد که بمالی آن را پنجم اصل علی باسناده قال ادنی السواك
ان تدلك باصبعك شرح تدلك بدال بی نقطه بصیغه مخاطب باب نصر است یعنی علی بن ابراهیم بسند او که در حدیث
سابق مذکور شد روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلم که گفت کمتر مراتب مسواک اینست که بمالی دندان خود را بانگشت
خود ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن السواك بعد الوضوء فقال الاستیاك قبل ان

یتوضا

یتوضأ قلت ارأیت ان نسی حتی یتوضأ قال یستاك ثم یتمضمض ثلث مرات شرح ان یتوضأ بصیغه
معلوم است و ضمیر راجع بمکلف است یا بصیغه مجهولست و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است و همچنین است چهار نظیرش ثم بفتح
ثا سه نقطه اسم اشاره است جمله یتمضمض استیناف بیانی است و افاده این میکند که استیاك در وضو بمعنی تمضمض است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مسواک بعد از وضو پس گفت مسواک کردن پیش از آنست که وضو سازد گفتم خبر ده مرا
که اگر مکلف فراموش کند مسواک کردن را تا آنکه وضو سازد گفت مسواک میکند همان جا بیان این آنکه آب در دهن میکرداند
سه بار اشارتست باینکه مضمضه در وضو پیش از وضو نیز سه بارست هفتم اصل وروی ان السنة فی السواك فی وقت
السحر شرح و روایت کرده شده از امام زمان علیه السلم بتوسط سفرا که سنت در مسواک در وقت آخر شب است برای عبادت
بامعنی که مبالغه در استحباب آن بیشتر است باعتبار اینکه خواب باعث تغیر دهن میشود و ایضا اثر مسواک آن وقت
بماند برای هر نماز تا وقت خواب دیگر هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا قمت باللیل فاستك فان الملك
یاتیك فیضع فاه علی فیك ولیس من حرف تتلوه وتنطق به الا صعد به الی السماء فلیکن فوك
طیب الریح شرح استك بسکون کاف بصیغه امر معتل العین باب افتعال است عین الفعل برای التقاء ساکنین افتاده یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون برخاستی در شب پس مسواک کن پیش از شروع در تهجد و تلاوت چه بدرستی که فرشته
می آید نزد تو پس میگذارد دهان خود را بر دهان تو و نیست هیچ حرفی که خوانی آن را از قرآن بخوانی آن در دعا و مانند آن
مگر آنکه بالا میبرد آن را سوی آسمان پس باید که باشد دهان تو خوشبو باب شانزدهم اصل باب المضمضة والاستنشاق شرح
این باب بیان کردانیدن آب در دهان و بر داشتن آب در بینی است برای وضو مخفی نماند که ظاهر حدیث ششم باب سابق آنست
که استحباب مضمضه برای وضو سه بارست و در این باب سه حدیث است اول اصل عن حکم بن حکیم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سألته عن المضمضة والاستنشاق امن الوضوء هی قال لا شرح ضمیر هی راجع بهر یک از مضمضه و استنشاق
و تانیث باعتبار تانیث اول آنهاست یعنی روایتست از حکم بفتح حا بی نقطه و فتح کاف ابن حکیم بضم حا از امام جعفر صادق
علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا از وضو است آن یا نه یعنی که آیا فریضه است و در معنی
اغسلوا وجوهکم داخل است گفت نه دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المضمضة
والاستنشاق قال لیس هما من الوضوء هما من الجوف شرح اسم لیس ضمیر شان است هما مبتدا است من در اول
و دوم برای تبعیض است یا در دوم برای تعلیل است و بنا بر احتمال اول جوف بفتح جیم و فتح واو است بمعنی فراخی مهما
اینست که آنها از جمله اسباغ وضو است و بنا بر احتمال دوم جوف بسکون واو است بمعنی بطن و مراد اینست که آنها
برای شستن درون دهن و درون بینی است و آنها از جمله وضو نیست پس مضمضه و استنشاق جزء وضو نیست یعنی

دو حدیث از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا از وضو است
یا نه گفت نیست شان اینکه آنها از وضو باشد بیان این آنکه آنها از جمله فرائض وضو است سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَیْسَ عَلَیْکَ مَضْمَضَةٌ وَلَا اِسْتِنْشَاقٌ لِاَنَّهُمَا مِنَ الْجَوْفِ شرح مضمون این ظاهر است از شرح اول
و دوم باب صفة الوضوء اصل باب صفة الوضوء شرح صفت اینجا بمعنی کیفیت است متن این باب بیان کیفیت وضوء است که
از رسول علیه السلام و اوصیای او علیهم السلام صادر شده درین باب ده حدیث اول اصل حَکَی لَنَا اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
وُضُوءَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَدَعَا بِقَدَحٍ فَاَخَذَ کَفًّا مِنْ مَاءٍ فَاَسْدَلَهُ عَلَی وَجْهِهِ ثُمَّ مَسَحَ وَجْهَهُ
مِنَ الْجَانِبَیْنِ جَمِیعًا ثُمَّ اَعَادَ یَدَهُ الْیُسْرَی فِی الْاِنَاءِ فَاَسْدَلَهَا عَلَی یَدِهِ الْیُمْنَی ثُمَّ مَسَحَ جَوَانِبَهَا ثُمَّ
اَعَادَ الْیُمْنَی فِی الْاِنَاءِ فَصَبَّهَا عَلَی الْیُسْرَی ثُمَّ صَنَعَ بِهَا کَمَا صَنَعَ بِالْیُمْنَی ثُمَّ مَسَحَ بِمَا بَقِیَ فِی یَدِهِ رَاْسَهُ
وَرِجْلَیْهِ وَلَمْ یُعِدْهُمَا فِی الْاِنَاءِ شرح الاسدال بسین مهمله و دال منقطه مصدر باب افعال فرو هشتن استعمال اعاده
اول باعتبار اصل هیئت بی اعتبار یسری و لهذا یده در اول مذکور است و در دوم مذکور نیست یا باعتبار هیئت که مراد
باعاده ادخال است موافق آنچه گفته شده در آیت سوره اعراف و ابراهیم او لتعودن فی ملتنا یا باعتبار شاکلها باعاده
الیمنی است که بعد از انست موافق آنچه گفته شده در آیت سوره نور فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین ذکر مع
برای استعاره یافت که آنرا باطن الجه رسانید ضمیر فاسدلها راجع بید الیسری است و مضاف محذوف است
بتقدیر فاسدل آبها و برانقیاس است فصبها در نسخ ید مفرد است و ارجاع ضمیر تثنیه در لم یعدها با آن شده باعتبار
اینکه در معنی دو است والله اعلم متن حکایت کرد برای ما امام محمد باقر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله پس طلب کرد
از کسی ظرف آبرا که از چوب بود پس گرفت مشتی از آب را پس فرو ریخت آنرا بر روی خود بعد از آن بدست مالید روی
خود را از دو پهلو همگی روی خود تا آب بهمه جای آن رسید بعد از آن برگردانید دست خود را که چپ است در
ظرف آب پس فرو ریخت آنرا که بدست چپ گرفته بود بر دست راست خود بعد از آن دست مالید پهلوهای دست
راست را تا آب بهمه جای آن رسید بعد از آن برگردانید دست راست خود را در ظرف آب پس ریخت آنرا که بآن گرفته
بود بر دست چپ بعد از آن بجا آورد با دست چپ چنانچه بجا آورده بود با دست راست بعد از آن مسح کرد با آنچه
باقی مانده بود در دست او از تری سر خود را و دو پای خود را بر حالی که برنگردانیده بود دو دست خود را در ظرف آب
دوم اصل عَنْ بُکَیْرِ بْنِ اَعْیَنَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اَلَا اَحْکِی لَکُمْ وُضُوءَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاَخَذَ بِکَفِّهِ الْیُمْنَی کَفًّا مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهِ ۲ یَدَهُ الْیُسْرَی ثُمَّ مَسَحَ بِفَضْلِ یَدَیْهِ رَاْسَهُ وَرِجْلَیْهِ
شرح الفضل بفتح فا و سکون ضاد باقی مانده از چیزی بعد از شستن آنچه و از این ظاهر شود که فضل این دو ...

وَجْهَهُ ثُمَّ اَخَذَ بِیَدِهِ الْیُسْرَی کَفًّا مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهِ یَدَهُ الْیُمْنَی ثُمَّ اَخَذَ بِیَدِهِ الْیُمْنَی کَفًّا مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهِ



معمر بن خلاد قال سالت ابا الحسن علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل راسه فقال براسه لا فقلت ابماء جدید فقال
براسه نعم یعنی آیا میتوان که در سر مانده بود بواسطه شستن جزئی از سر از باب مقدمه در وقت شستن رو و چون آن
داخل آب وضو نیست مسح بآن جایز نیست زیرا که مسح بآن مسح بماء جدید است متن روایت است از بکیر بن اعین
از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفت آیا نقل نکنم برای شما وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله را پس گرفت بدست
راست خود مقداری یک دست از آب پس شست بآن آب روی خود را بعد از آن گرفت بدست چپ خود مقدار
یک دست از آب پس شست بآن آب دست راست خود را بعد از آن گرفت بدست راست خود مقدار یک دست
از آب پس شست بآن آب دست چپ خود را بعد از آن مسح کرد بباقی مانده تری در دو دست او سر خود را
و دو پای خود را سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَاْخُذُ اَحَدُکُمُ الرَّاحَةَ مِنَ الدُّهْنِ
فَیَمْلَاُ بِهَا جَسَدَهُ وَالْمَاءُ اَوْسَعُ شرح این گذشت در حدیث اول باب چهاردهم اصل اَلَا اَحْکِی لَکُمْ وُضُوءَ رَسُولِ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قُلْتُ بَلَی قَالَ فَاَدْخَلَ یَدَهُ فِی الْاِنَاءِ وَلَمْ یَغْسِلْ یَدَهُ فَاَخَذَ کَفًّا مِنْ مَاءٍ
فَصَبَّهُ عَلَی وَجْهِهِ ثُمَّ مَسَحَ جَانِبَیْهِ حَتَّی مَسَحَهُ کُلَّهُ ثُمَّ اَخَذَ کَفًّا آخَرَ بِیَمِینِهِ فَصَبَّهُ عَلَی یَسَارِهِ
ثُمَّ غَسَلَ بِهِ ذِرَاعَهُ الْاَیْمَنَ ثُمَّ اَخَذَ کَفًّا آخَرَ فَغَسَلَ بِهِ ذِرَاعَهُ الْاَیْسَرَ ثُمَّ مَسَحَ رَاْسَهُ
وَرِجْلَیْهِ بِمَا بَقِیَ فِی یَدَیْهِ شرح ولم یغسل یده دلالت بر عدم استحباب غسل یدین از وضو میکند زیرا که در ان تفصیلی
است چنانچه می آید در حدیث آینده و ایضا مقصود تصویر فریضه وضو است و نظیر این می آید در حدیث اول باب
چهلم منافات نیست میان ثم اخذ کفا آخر بیمینه فصبه علی یساره و میان آنچه در حدیث سابق گذشت که ثم اخذ
بیده الیسری کفا چه حکایت سابق در گرمی هوا بوده و این در سردی هوا یا حکایت سابق در وقتی بوده که آب
اناء کم عمق بوده و این در بسیاری عمق آب بوده و اشارتست باینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گاهی چنان میکرده
و گاهی چنین و هر کدام در وقتی افضل است الذراع بکسر ذال با نقطه از آرنج تا سر انگشتان متن آیا حکایت نکنم برای شما
وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله را گفتم بلی حکایت کن محمد بن مسلم گفت پس داخل کرد دست خود را در ظرف
آب بر حالی که نشسته بود دست خود را پس گرفت مشتی از آب را پس ریخت آنرا بر روی خود بعد از آن دست
مالید دو جانب رو را تا آنکه دست مالید روی خود را همگی روی خود بعد از آن گرفت مشتی دیگر را بدست راست
خود پس ریخت آنرا بر دست چپ خود بعد از آن شست بآن مشت آب ذراع راست خود را بعد از آن گرفت
مشتی دیگر را از آب پس شست بآن ذراع چپ خود را بعد از آن دست مالید سر خود را و دو پای خود را بمعنی بعض
آنها را که معلوم است با آنچه مانده بود در دو دست او از تری چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ

أَلا أَحْكِي لَكُمْ وُضُوءَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْنَا بَلَى فَدَعَا بِقَعْبٍ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ فَوَضَعَهُ
بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعَيْهِ ثُمَّ غَمَسَ فِيهِ كَفَّهُ الْيُمْنَى ثُمَّ قَالَ هٰكَذَا إِذَا كَانَتِ الْكَفُّ طَاهِرَةً
ثُمَّ غَرَفَ مِلْأَهَا مَاءً فَوَضَعَهَا عَلَى جَبِينِهِ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللّٰهِ وَسَدَلَهُ عَلَى أَطْرَافِ لِحْيَتِهِ ثُمَّ أَمَرَّ يَدَهُ
عَلَى وَجْهِهِ وَظَاهِرِ جَبِينِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ الْيُسْرَى فَغَرَفَ بِهَا مِلْأَهَا ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى
مِرْفَقِهِ الْيُمْنَى وَأَمَرَّ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ ثُمَّ غَرَفَ بِيَمِينِهِ مِلْأَهَا
فَوَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْيُسْرَى فَأَمَرَّ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ وَمَسَحَ
مُقَدَّمَ رَأْسِهِ وَظَهْرَ قَدَمَيْهِ بِبِلَّةِ يَسَارِهِ وَبَقِيَّةِ بِلَّةِ يُمْنَاهُ شرح القعب بفتح قاف وسکون عین
بی‌نقطه و با یکنقطه کاسه چوبین بزرک حسر بحا بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب و ضرب است هکذا
نائب مناب جزای اذا کانت است و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر الحال هکذا ملأ بکسر میم و سکون لام و همزه است تا منصوب
و تمیز ملأها است جبینه بفتح جیم و کسر با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون است ضمیر منصوب در سدله راجع بملأها است
ذکر اطراف لحیته و ذکر مرة واحدة برای اشعار باینست که آب را باطن لحیه نرساید جبینه بفتح جیم و سکون نون و فتح با
یکنقطه تثنیه جبینست الساعد بسین بی‌نقطه و الف و کسر عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه میان آرنج و بند دست ببلة متعلق است
بمسح باعتبار آنکه عامل در ظهر قدمیه نیز است چه معطوف علیه نیز البلة بکسر با و تشدید لام تری و تقدیم یساره بر یمناه
اشارت بعدم اعتبار ترتیب است میان پاها لیکن این کلام راویست و ظاهر تتمه حدیث رعایت ترتیب است
و ذکر بقیه در بقیة بلة یمناه اشارتست بآنکه مسح سر را بدست راست کرده است یعنی روایت است از زراره گفت
که گفت امام محمد باقر علیه السلام آیا حکایت کنم برای شما وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله را پس گفتیم بلی حکایت کن طلب
کرد از کسی کاسه چوبین بزرگی را که در ان اندکی از آب بود پس گذاشت آنرا در پیش خود بعد ازان دور کرد جامه خود را
از دو ذراع خود بعد ازان فرو برد در ان آب دست راست خود را بعد ازان گفت حال چنین است اگر باشد
دست پاکیزه یعنی که اگر نجس یا چرکین باشد میباید که شسته شود پیش از داخل کردن در آب بعد ازان جدا کرد قدری
دست راست خود را از آب پس گذاشت دست راست خود را بر پیشانی خود بعد ازان گفت بسم الله و فرو ریخت
آن آب را بر جانبهای محاسن خود بعد ازان کشید دست خود را بر روی خود و ظاهر دو پهلوی روی خود یکبار بعد ازان
فرو برد دست چپ خود را پس جدا کرد بآن قدری آن از آب را بعد ازان گذاشت آن آب را بر آرنج راست خود
و کشید دست خود را بر ساعد خود تا آنکه روان شد آب بر جانبهای انگشتان او بعد ازان جدا کرد بدست راست
خود قدری آن از آب را پس گذاشت آن آب را بر آرنج چپ خود پس کشید دست خود را بر ساعد خود تا آنکه بود آن

شد آب

آب بر جانبهای انگشتان او و مسح کرد پیش سر خود را بدست راست خود و پشت دو پای خود را بتری دست چپ خود
و باقیمانده تری دست راست خود حل قَالَ وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللّٰهَ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ فَقَدْ
يُجْزِئُكَ مِنَ الْوُضُوءِ ثَلَاثُ غَرَفَاتٍ وَاحِدَةٌ لِلْوَجْهِ وَاثْنَتَانِ لِلذِّرَاعَيْنِ وَتَمْسَحُ بِبِلَّةِ يُمْنَاكَ
نَاصِيَتَكَ وَمَا بَقِيَ مِنْ بِلَّةِ يَمِينِكَ ظَهْرَ قَدَمِكَ الْيُمْنَى وَتَمْسَحُ بِبِلَّةِ يَسَارِكَ ظَهْرَ قَدَمِكَ
الْيُسْرَى قَالَ زُرَارَةُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وُضُوءِ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحَكَى لَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ شرح الوتر بکسر و فتح واو یک و عددی که نصف صحیح نداشته
باشد هر دو اینجا مناسب است فاء در فقد برای بیانست یجزئک بجیم و زای با نقطه و همزه بصیغه مضارع غائب
معلوم باب افعال است و مقصود بیان اینست که گاهی که هوا بسیار گرم نباشد و آب غرفه بسیار کم نباشد و غا
میکند هر غرفه بتمام عضو مغسول پس حاجت بتکرار نخواهد بود و تکرار مکروه خواهد بود و این اشارتست بآنکه گاهی
بسبب کمال حرارت هوا یا کمی آب تکرار واجب یا مستحب میشود غرفات بفتح غین با نقطه و فتح را بی‌نقطه جمع غرفه بفتح
غین و سکون را است یعنی مشتی از آب واحدة مرفوع و مبتدا است و تمسح بصیغه مخاطب عطف است بر جملهٔ ان
الله و ترکیب الوتر یا عطف است بر یجزئک و بنابر اول خبر بمعنی انشا است و دلالت بر وجوب مسح ببله چنانچه گفته
شده میکند و استیناف آمده جایز نیست و بنابر دوم خبر بمعنی خودش است و مقصود اینست که گاهی غرفتین
اخیرتین وفا بغسل یدین و مسح سر و قدمین میکند و در انوقت حاجت بتکرار هیچکدام از غرفتین نیست و این اشعار
است بوجوب مسح ببله و بعضی برای منع این دلالت میگویند شاید که منصوب یا مرفوع بتقدیر ان و معطوف بر ثلث
غرفات باشد و این محل اشکالست زیرا که معطوف بر مدخول فاء میباید که مثل معطوف علیه آن مربوط باقبل فا
باشد و این چنان نیست و ما بقی بتقدیر و بما بقی است و در اینجا عطف بر معمولین عاملین مختلفین شده و لیک
اول مجرور است یعنی زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که الله تعالی یکیست دوست میدارد
یکرا مراد دوستی یکیست در موضعی که تصریح بتعدد نکرده باشد نظر بانکه میگویند مطلق منصرف بفرد کامل میشود
بیان این آنکه گاهی کافی میشود ترا سه مشت آب یکی برای رو و دو برای دو ذراع مراد اینست که چون
در آیت تکرار تصریح غسل نشده پس یک غرفه برای هر یک بهتر است باعتبار وتر بودن و زیاد ازان داخل تعجب نیست
و لغو مکروه است چنانچه می‌آید در ذیل حدیث نهم این باب و مسح میکنی بتری دست راست خود پیش سر خود را و مسح میکنی
بآنچه مانده از تری دست راست خود پشت پای راست خود را و مسح میکنی بتری دست چپ خود پشت پای چپ
خود را گفت زراره که گفت امام محمد باقر علیه السلام که پرسید مردی امیر المؤمنین علیه السلام را از وضوی رسول الله صلی الله

اشاره الی ما ذکره الشیخ البهائی رحمه الله فی الحبل المتین

علیه و آله پس امیر المؤمنین علیه السلام حکایت کرد برای آنکه مثل آنچه مذکور شد در صدر این حدیث **متن حسن** عن زرارة و
بکیر انهما سالا ابا جعفر علیه السلم عن وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا بطشت او
تور فیه ماء فغمس یده الیمنی فغرف بها غرفة فصبها علی وجهه فغسل بها وجهه ثم غمس
کفه الیسری فغرف بها غرفة فافرغ علی ذراعه الیمنی فغسل بها ذراعه من المرفق الی الکف
لا یردها الی المرفق ثم غمس کفه الیمنی فافرغ بها علی ذراعه الیسری من المرفق وصنع بها
مثل ما صنع بالیمنی ثم مسح راسه وقدمیه ببلل کفه لم یحدث لهما ماء جدیدا ثم قال
ولا یدخل اصابعه تحت الشراک **شرح** طشت بفتح طا و سکون شین با نقطه و بی‌نقطه ظرفیست معروف که از
مس است تور بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون واو و راء بی‌نقطه ظرفیست برای آب خوردن غرفه بفتح غین با نقطه
و سکون راء بی‌نقطه و تاء وحدت مصدر باب نصر و ضرب که مستعمل در معنی اسم مفعولست بقرینه ارجاع ضمیر فصبها سوی آن
پس منصوب و مفعول به است بیان ثم غمس کفه الیسری شد در شرح حدیث سیوم این باب لا یدخل بصیغه نفی غایب معلوم
باب افعالست و ضمیر راجع برسول الله است و آن عطف است بر مقدر و آن اینست که کان رسول الله یتوضأ هکذا ابهام
منصوب بمعنی اصابع قدم است الشراک بکسر شین با نقطه و راء بی‌نقطه بند نعلین مراد بیان اینست که اگر شراک اصابع
قدم را پوشاند متصل نشود مسح از سر قدم تا کعبین و نه عکس آن پس وضو صحیح نیست **یعنی** روایتست از زراره و بکیر
ایشان پرسیدند امام محمد باقر علیه السلم را از کیفیت وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس طلب کرد آن حضرت طشتی را یا جامی را
که در آن آب بود پس فرو برد دست راست خود را پس جدا کرد با آن دست یک مشت آب را پس ریخت بر روی خود پس
شست با آن یک مشت آب روی خود را بعد از آن فرو برد دست چپ خود را پس جدا کرد با آن یک مشت آب را پس ریخت بر
ذراع راست خود پس شست با آن ذراع خود را از آرنج تا دست در حالی که بر نگردانید دست چپ خود را سوی
آرنج دست راست در اثنای شستن آن تا مبادا که آب بر بالا رود بعد از آن فرو برد در آب دست راست
خود را پس فرو ریخت با آن دست آب را بر ذراع چپ خود از آرنج و بجا آورد با آن مثل آنچه بجا آورد با دست
راست بعد از آن مسح کرد سر خود را و دو قدم خود را بتری دست خود تازه نکرد برای سر و پا آب را که نو باشد بعد از آن
گفت امام محمد باقر علیه السلم که داخل نمیکرد رسول الله صلی الله علیه و آله انگشتان قدم خود را در پایین بند نعلین **اصل**
قال ثم قال ان الله عز و جل یقول اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم فلیس له ان یدع
شیئا من وجهه الا غسله و امر بغسل الیدین الی المرفقین فلیس له ان یدع شیئا من یدیه الی
المرفقین الا غسله لان الله یقول اغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق ثم قال و امسحوا



برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین فاذا مسح بشیء من راسه او بشیء من قدمیه ما بین الکعبین
الی اطراف الاصابع فقد اجزاه **شرح** ضمیر قال راجع بزراره است اشارت باینکه بکیر این مضمون را بلفظی دیگر روایت (براي)
کرده یا راجع بکلام احد است فاء در فاذا مسح برای تفریع است باعتبار اینکه باء در برؤسکم برای الصاق است و در الصاق
فعل بمدخول با معتبر نیست احاطه بلکه کافی است در الصاق مجازی مثل مررت بزید و ما در ما بین موصوله و بدل شیء من
قدمیه است و بین بمعنی من است مراد اینست که مسح بر آن شیء میباید که متصل باشد از کعبین تا سر انگشتان **یعنی** زراره
گفت که بعد از آن امام محمد باقر علیه السلم در بیان اینکه کل وجه و یدین مغسولست و بعض راس و رجلین ممسوحست بدلالت
قرآن قطع نظر از وضوی بیانی گفت که بدرستی که الله عز و جل میگوید بصورة مائده که چون برخاستید سوی نماز پس بشویید روهای
خود را و دستهای خود را پس جایز نیست مکلف را اینکه واگذارد چیزی را از روی خود مگر اینکه شسته باشد آن را و امر کرد بشستن
دو دست بر حالی که آن دو دست تا دو آرنج باشد پس جایز نیست مکلف را اینکه واگذارد چیزی را از دو دست خود تا دو آرنج
مگر آنکه شسته باشد آن را چه بدرستی که الله عز و جل میگوید بشویید روهای خود را و دستهای خود را بر حالی که آن دستها تا آرنجها باشد
بعد از آن الله تعالی گفته که و مسح کنید بسرهای خود و پاهای خود بر حالی که آن پاها تا دو کعب باشد پس اگر مسح کند بچیزی از سر خود
یا بچیزی از دو پای خود از آنچه میان دو کعب تا سرهای انگشتان باشد کافیست او را مخفی نماند که چون مقصود اینجا اکتفا
بقدر ظاهر از قرآنست نزد هر کس متعرض ابتدای غسل ید و انتهای آن نشده و می آید در حدیث پنجم باب آینده **اصل** قال
فقلنا این الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقلنا هذا ما هو فقال هذا من
عظم الساق و الکعب اسفل من ذلک **شرح** در تعیین کعبین در آیت وضو خلاف بسیار است و اصل کعب در لغت عرب
بمعنی بر آمده است ذکر ههنا در جواب این الکعبان صریح است در اینکه در هر پا دو کعب است موافق آنچه مفهوم میشود از تثنیه کعبین
با وجود جمع مرافق در آیت وضو و ظاهر جمع میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب حج و در حدیث هفتم باب حد القطع و کیف
هو کتاب حدود که اما یقطع الرجل من الکعب و یترک له من قدمه ما یقوم علیه منطبق است بر اینکه مراد بکعبین دو بر آمدگی
در دو جانب قدم باشد یکی انسی و یکی وحشی و چون الی الکعبین ظرف مستقر است مانند الی المرافق چنانچه بیان میشود در شرح حدیث
پنجم باب آینده پس کعبین منتهای رجل است که بعض آن ممسوح است بیان این آنکه رجل چند معنی دارد یکی آنچه میان سر انگشتان
و مفصل است که دو کعب در آنست و آن نصف قدم است تقریبا و آن مراد است در آیت وضو پس مراد بمفصل در این حدیث
مفصل نصف مشط قدم و پس قدم است که مذکور شد بودن کعبین در مفصل بمعنی اتصال آن دو است بمفصل و دون بمعنی
عند است یا بمعنی تحت است مشار الیه هذا ما بین کعبین از جمله عظم ساق است اسفل رفعست و مراد اینست که کعبین
با وجود آنکه متصل است بدو عظم یک ساق جزء قدم است موافق آنچه کلام اهل لغت دلالت بر آن میکند صاحب قاموس گفته که

الکعب کل مفصل للعظام والعظم الناشز فوق القدم والناشزان من جانبیها وایضا کفة المیجان کمجلس ومنبر عظمان ناتیان
من ناحیة القدم و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که میتواند بود که مراد مفصل در این حدیث مفصل میان ساق و قدم باشد چنانچه جمعی
بسیار توهم کرده اند زیرا که میان ساق و قدم مفصلی ظاهر نیست یعنی زراره گفت که پس گفتیم که کجاست آن دو کعب امام
که اینجا میخواست آن امام اشاره بند میان نصف مقدم و نصف موخر قدم را اقرب با کعبند و استخوان ساق است
پس گفتیم که این چه چیز است پس گفت که این از استخوان ساق است و کعب که منتهای رجلیست که بعض آن مسموح است پایین تر
از انست اصل قلنا اصلحک الله فالغرفة الواحدة تجزئ للوجه وغرفة للذراع قال نعم اذا بالغت
فیها والثنتان تاتیان علی ذلک کله شرح بالغت فیها یعنی حفظها من التلف است موافق آنچه می آید در حدیث
سیوم باب آینده و حمل بر مبالغه در بری ملایم نیست با حدیث آخر باب و آنچه گذشت در حدیث دوم باب چهاردهم
یاتیان بهمزه و تاء دو نقطه بالا و یاء دو نقطه در پایین بصیغه تثنیه معلوم باب ضرب است مشارالیه ذلک عضو مغسول است
کله مجرور و تاکید ذلک است و ضمیر راجع بملک است یا منصوب و مفعول مطلق است و ضمیر راجع بمصدر تاتیان است
و مراد اینست که اگر بعض عضو بیک غرفه و بعضی دیگر بغرفه دیگر شسته شود جایز است و احتیاج بمبالغه ندارد یعنی پس گفتیم که
نگاه دارد ترا الله تعالی پس یکمشت آب کافیست برای رو و یکمشت برای هر یک از کف و ساعد امام گفت که آری اگر مقید با آن
شوی و تلف نکنی و دو مشت آب برای شستن عضو کفایت میکند بر عضو تمام آن ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه
السلم عن الوضوء للصلوة فقال مرة مرة شرح مرة مرة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو مرة مرة یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از وضو برای نماز پس گفت آن یکبار یکبار است یا معنی که اعضای مغسوله را یکبار باید شست
و اعضای ممسوحه را یکبار باید مسح کرد هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال الوضوء واحدة واحدة ووصف
الکعب فی ظهر القدم شرح واحدة واحدة مرفوع و خبر مبتدا است و موصوف آن محذوف بتقدیر مرة واحدة مرة واحدة
کعب بمعنی مرتفع است فی ظهر القدم ظرف لغو متعلق بالکعب است چون مشتق است یا ظرف مستقر و حال الکعب است
و بر هر تقدیر مراد اینست که امام علیه السلم بیان کرد مرتفع در پشت پا را با آنکه محل مراد بکعبین در آیت وضو نیست زیرا
که آن در هر پا یکیست و کعب آیت وضو در هر پا دو است چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلم گفت که وضو یکمشت یکشستن است و امام علیه السلم بیان کرد برآمده در پشت پا را با آنکه
آن در محل مراد در آیت وضو نیست هشتم اصل عن حماد بن عثمان قال کنت قاعدا عند ابی عبد الله علیه السلم
فدعا بماء فملأ به کفه فعمّ به وجهه ثم ملأ کفه فعمّ به یده الیمنی ثم ملأ کفه فعمّ به الیسری
ثم مسح علی رأسه ورجلیه وقال هذا وضوء من لم یحدث حدثا یعنی به التعدی فی الوضوء

شرح بادر به در اول و بجم برای آلت است و در سه جای دیگر برای تعدیه است لم یحدث بصیغه معلوم باب افعال است حدثا
بفتح حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و ثاء سه نقطه است یعنی تا آخر عبارت حماد است ضمیر به راجع بلم یحدث است فی الوضوء اشارت
باینکه این منافات ندارد با استحباب مضمضه و استنشاق و مانند آنها زیرا که آنها داخل در وضو نیست و از مقدمات
آنست چنانچه بیان شد در باب سابق یعنی روایت است از حماد بن عثمان گفت بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلم
پس طلب کرد آبرا پس پر کرد با آن آب دست خود را پس سانید آن آبرا بجمیع روی خود بعد از آن پر کرد دست
خود را پس سانید آن آبرا بجمیع دست راست خود بعد از آن پر کرد دست خود را پس سانید آن آبرا بجمیع دست
~~دست خود بعد از آن پر کرد دست خود را پس سانید آن آبرا بجمیع دست~~ چپ بعد از آن مسح کرد بر سر خود و دو پای
خود و گفت این وضوی کسی است که احداث نکرده در عمل شرعی منقول از رسول علیه السلام از پیش خود تازه را مراد
امام علیه السلم بتازه در اینجا تجاوز است از آنچه منقول شده در وضو خواه تجاوزی که مکروه باشد و باعث بطلان
وضو نشود و خواه تجاوزی که حرام باشد چنانچه مذکور میشود در ذیل حدیث آینده و مخفی نماند که ظاهر این اینست که یک
شستن بدو غرفه نیز مکروه باشد والله اعلم نهم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن عبد الکریم قال سألت
ابا عبد الله علیه السلم عن الوضوء فقال ما کان وضوء علی علیه السلام الا مرة مرة شرح عبد الکریم عبارتست از
عبد الکریم بن عمرو بن صالح الخثعمی که نجاشی گفته که انه ثقة ثقة معین بقرینه اینکه اوست که اصحاب رجال گفته اند که احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی
ازو روایت میکند یعنی روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر از عبد الکریم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
از وضو که هر یک از رو و دست راست و دست چپ را چند بار میباید شست پس گفت نبود وضوی امیر المؤمنین
علیه السلام مگر شستن یکبار یکبار اصل هذا دلیل ان الوضوء انما هو مرة مرة لانه صلی الله علیه
وآله کان اذا ورد علیه امران کلاهما لله طاعة اخذ باحوطهما واشدهما علی بدنه
وان الذی جاء عنهم علیهم السلام انه قال الوضوء مرتان انه هو لمن لم یقنعه مرة واستزاده
فقال مرتان ثم قال ومن زاد علی مرتین لم یؤجر وهو اقصی غایة الحد فی الوضوء الذی من تجاوزه
اثم ولم یکن له وضوء وکان کمن صلی الظهر خمس رکعات ولو لم یطلق علیه السلم فی المرتین
لکان سبیلهما سبیل الثلاث شرح این کلام عبد الکریم است و شیخ ما رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین
مدرا از مصنف رحمه الله تعالی نقل کرده پس تامل باید کرد و بر هر تقدیر حجت برای بیان مکروه بودن دو بار شستن
در وضو است حصر مفهوم از انما باعتبار حصر افضل افراد است مرة مرة مرفوع و خبر مبتدا است و ان الذی بفتح همزه
و تشدید نون عطف بر ان الوضوء است و الذی بمعنی من است ضمیر عنهم راجع بائمه هدی است انه در اول بفتح همزه و تشدید

و تشدید نون بتقدیر بانه است و با برای تعدیه است و منصوب محلا بنزع خافض یعنی ازان وان قیاسی است و ضمیر راجع بعلی علیه السلام است
انه در دوم بکسر همزه است و این جمله خبر ان الذی است و ضمیر راجع بالذی است یا ضمیر شان است هو ضمیر فصل است برای تاکید
حصر یا مبتدا و راجع بالذی است لم تقبضه بقاف و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال خبر انه است یا خبر
هو است بنظر آیت سوره البروج انه هو یبدئ و یعید مرة مرفوع و فاعل لم تقبضه است و مراد اینست که علی علیه السلام آخر
قرآن را گفته و ائمه هدی ازو روایت نکرده اند بلکه آن مخترع الذی جاء است و استزاده بزای با نقطه والف
و دال بی نقطه عطف بر لم تقبضه است و ضمیر منصوب راجع بوضوء است الاستزاده کوتاه شمردن چیزی بطلب زیاد بران
فا در فقال برای تفریع است و ضمیر راجع بالذی است ثم قال عطف است بر فقال ما کان و ضمیر راجع بابی عبد الله است
لم یوجر بهمزه و جیم و را بی نقطه مجهول باب نصر یا باب افعال است لا اجر فلا یکار ثواب دادن بر عملی و این کلام مبنی بر اینست
که صاحب مرتین ماجور است لیکن باعتبار مره اولی زیرا که ترک مره ثانیه بهتر است اگرچه مبطل وضو نیست چنانچه بیان
میشود و هو راجع بمرتین است و افراد باعتبار خبر است الذی صفت اقصی است اثم بثا بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
علم است و لو لم یطلق ابتدای کلامی دیگر از عبد الکریم است و فعلش بصیغه معلوم باب افعال است و ضمیر راجع بابی عبد الله
علیه السلام است سبیل الثلاث یعنی مانند حکم سه بار شستن است در ابطال وضو بنا بر استلزام مسح سر و دو پا بآب تازه
یعنی این حدیث منقول شده از امام جعفر صادق علیه السلام دلیل اینست که افضل افراد وضو شستن یکبار یکبار است و پس
با یمین گر شستن دوم مکروه است زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام را عادت این بود که چون بر میخورد او را دو کار که هر کدام
آنها برای الله تعالی طاعت بود عمل میکرد بدو ترآنها از حرام و مشکلتر آنها بر بدن او و ایضا دلیل اینست که انکار کرده
از جانب ائمه هدی این را که علی علیه السلام گفته که وضو شستن دو بار است بدرستی که او است که قانع نکرده او را شستن
یکبار پس گفته که وضو شستن دو بار است و طلب زیادتی وضو کرده بعد ازان امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که زیاد
کرد بر دو بار ماجور نشد و آن شستن دو بار نهایت آنچه قرار داد الله است در وضو آنچه بر که درگذشت ازان گناه
کار شده و نشد برای او وضوئی که صحیح باشد و آنکس شد مانند کسی که گذارد نماز ظهر را پنج رکعت و اگر حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام در دو شستن هر آینه میبود حکم دو شستن مانند حکم سه شستن در اینکه وضو را باطل میکرد **دوم اصل** و زرارة
فی رجل کان معه من الماء مقدار کف و حضرت الصلوة قال فقال یقسمه اثلاثا ثلث للوجه و ثلث
للید الیمنی و ثلث للیسری و یمسح بالبلة رأسه و رجلیه **شرح** و منقول شد از صاحب الزمان علیه السلام بتوسط
یکی از سفرا یا از دیگری از ائمه علیهم السلام در مردی که بود با او از آب بقدر کفی و حاضر شد وقت نماز راوی گفت که پس
امام علیه السلام گفت قسمت میکند آن آب را سه حصه برابر یک حصه برای رو و یک حصه برای دست راست و یک حصه برای دست چپ



مستتر راجع بالذی است و ضمیر هو

و مسح میکند بتری دست سر خود و دو پای خود را اشارت است باینکه اگر تواند رسانید بجمیع این عضوها روغنی که اقل شستن
مثل روغن مالی بعمل آید بهتر والا در وقت ضرورت شستن بعض هر یک از اعضا موافق تر است بظاهر لفظ قرآن که فلم
تجدوا ماء از تیمم و ترک وضو بالکلیه چنانچه مشهور است که ما لا یدرک کله لا یترک کله **باب حد الوجه الذی یغسل
والذراعین وکیف یغسل شرح** یغسل در اول بصیغه مضارع مجهول غایب است و در دوم بصیغه مجهول غایبه است چون
راجع بکیفه و قدم جزء است و میتواند بود که بصیغه غایب باشد و راجع بکل واحد باشد الذراع بکسر ذال با نقطه مرکب از کف و
ساعد یعنی عضوی که ابتدای آن از آرنج است و انتهای آن سر انگشتان است **یعنی** این باب بیان قدر آن
روییست که واجبست که شسته شود و قدر دو دست است که واجبست که شسته شود و بیان اینکه چگونه
شسته میشود این اعضا در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن زرارة قال قلت له اخبرنی عن حد
الوجه الذی ینبغی له ان یوضأ الذی قال الله عز وجل فقال الوجه الذی امر الله تعالی بغسله
الذی لا ینبغی لاحد ان یزید علیه ولا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر وان نقص منه اثم ما
دارت علیه السبابة والوسطی والابهام من قصاص الرأس الی الذقن وما جرت علیه الاصبعان
من الوجه مستدیرا فهو من الوجه وما سوی ذلک فلیس من الوجه قلت الصدغ لیس من الوجه
قال لا **شرح** الحد بفتح حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه کنار الذی در اول صفت حد است ینبغی بیا یکنقطه و غین با نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم معتل اللام یائی باب انفعال است الانبغاء میسر شدن چیزی صاحب قاموس گفته که انبغی الشی تیسر و تسهل
لام در له برای سببیت است و ضمیر راجع بحد است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر فاعل ینبغی است
یوضأ بواو و ضاد با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و ماخوذ است از وضاءه بفتح واو
و الف و همزه بمعنی نظافت و پاکیزگی الذی در دوم نایب فاعل یوضأ است قال الله بتقدیر قال الله است و قول الله
بمعنی ذکر است مقصود سؤال از حدیست که اگر کسی آنرا اندازه پیش نیست شستن جمیع آنچه مامور است بشستن آن
در آیت وضو بامعنی که در عرضه اینست که کم یا زیاده کند الذی در سیوم نعت الوجه است و در چهارم نعت بعد از نعت
لا ینبغی از باب انفعال است و مراد با نبغاء جایز او ربودن است واو در ولا ینقص سه احتمال دارد اول اینکه برای
عطف ینقص بر لا ینبغی باشد دوم اینکه حالیه باشد سیوم اینکه برای عطف بر یزید باشد و لا برای تکرار نفی باشد
و بنا بر دو احتمال اول مرفوع است و بنا بر سیوم منصوب است جملات ان زاد علیه تا آخر استیناف بیانی جمله لا ینبغی تا آخر
است و نشر بترتیب لف است ما موصوله و خبر الوجه است ذکر سبابه مبنی بر اینست که مردمان مستوی الخلقه
مختلف میباشند در لین و بس مفاصل و در بعضی که لین داشته باشند انفراج میان سبابه و ابهام بقدر امتداد میان

قصاص راس تا ذقن است و در بعضی که مس داشته باشند آن انفراج کمتر است و انفراج میان وسطی و ابهام بقدر امتداد میان قصاص راس تا ذقن است و او ساطر انقیاس است و لهذا تفسیر آن کرده بقولش که من قصاص الراس الی الذقن پس قصاص بدل ما دارت است برای تفسیر آن و توضیح آن کرده بقولش که ما جرت تا آخر پس اصبعان یعنی سبابه و ابهام در بعضی و وسطی و ابهام در بعضی دیگر است و در روایت ابن بابویه در جمله سبابه مذکور نیست و بنا بر دقیقه که بیان شد میباید القصاص بضم و فتح و کسر کاف و دو صاد بی‌نقطه رستنگاه موی در پیش سر الذقن بفتح ذال با نقطه و فتح قاف فرنخ من الوجه چهار جا مذکور است و الف لام در اول برای جنس است و الوجه یعنی ما یواجه حین التخاطب است و الف لام در دوم و سیوم و چهارم برای عهد خارجیست و الوجه عبارت از ما امر الله بغسله و لا است مستدیرا بکسر دال بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب استفعال صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر جریا و مراد اینست که وسط آن انفراج ثابت باشد در وسط امتداد میان قصاص و ذقن و دو طرف آن حرکت دوری کند الصدغ بضم صاد بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه و غین با نقطه گوی که در میان بالای گوش و آخر ابروست و گاهی اطلاق میکنند بر جایی که در بالای گوش است و موی آن میروید و جزو سر است و زلف زنان و اطفال از آنجا میگذارند چنانچه شاعر گفته شعر صدغ الحبیب و حالی کلاهما کاللیالی و نزد بعضی مراد اینجا معنی دوم است و بعضی میگویند مراد معنی اولست و الله اعلم یعنی روایتست از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که خبر ده مرا از کنار روی که امر کرده الله تعالی بشستن آن روی که سزاوار نیست هیچ کس را اینکه زیاد کند بران یا کم کند از باب مقدمه و کم نکند از ان بیان این که اگر زیاد کند بران ماجور نشود و اگر کم کند از ان گناهکار میشود بعضو است که دور زده باشد بران انگشت سبابه و انگشت میانین و انگشت شست از رستنگاه موی سر است تا طرف زنخ و آنچه جاری شد بران دو انگشت مذکور از جمله روی چنانکه دوری باشد پس آن از جمله آن روست و هر چه غیر آنست پس نیست از جملهٔ آن رو گفتم که آیا زلفها داخل نیست از جملهٔ آن رو گفت نه **دوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَوَضَّأُ أَيُبْطِنُ لِحْيَتَهُ قَالَ لَا **شرح** یبطن بیا بانقطه و طا بی‌نقطه و نون بصیغه معلوم باب افعال است ماخوذ است از بطن که مصدر باب نصر است یعنی دخول چوهری گفته بطنت الوادی دخلته لحیته منصوب و مفعول دوم است بتقدیر ایبطن الماء لحیته **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که وضو میسازد آیا داخل میکند آب را در درون ریش خود که بنظر مردمان نمی‌آید گفت نه **سیوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَضْرِبُوا وُجُوهَكُمْ بِالْمَاءِ إِذَا تَوَضَّأْتُمْ وَلَكِنْ شُنُّوا الْمَاءَ شَنّاً **شرح** شنوا بضم شین با نقطه و تشدید نون بصیغه امر باب نصر است الشن متفرق کردن آب مانند آن در چیزی بروشی که تمام آن صرف آن چیز نشود **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود

بر سر شوید بسبب آن کنار اینکه شسته شود آن روی که ذکر کرده است الله عز و جل در آیت وضو پس امام گفت که روی که هر



روهای خود را با آب چنانچه آب از آنها برگشته و ریخته شود چون وضو سازید ولیکن متفرق کنید آب را در اجزای رو نوعی از متفرق کردن که هموار باشد تا بیک مشت آب رو سیراب شود **چهارم اصل** كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ حَدِّ الْوَجْهِ فَكَتَبَ مِنْ أَوَّلِ الشَّعْرِ إِلَى آخِرِ الْوَجْهِ وَكَذَلِكَ الْجَبِينَيْنِ **شرح** کذلک اسم فعل است بمعنی قس علی ذلک و الجبینین نصب الجبینین بفتح جیم و کسر با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح نون و علامت تثنیه که عبارتست از دو پهلوی پیشانی که از سر دو ابروست تا نزغتین بفتح نون و فتح زای با نقطه و عین بی‌نقطه که عبارتست از دو پهلوی ناصیه که مو در آنها نیست در بعض مردمان و مشار الیه در کذلک جبهه است و مراد اینست که حد بالای جبینین معلوم میشود از حد بالای جبهه بمجاذات و این موید مذهب کسائی است در اجرای هر جار و مجرور بشرط خطاب در مجرای مسموع از جمله اسما افعال نحو ذوی الظروف در محل نصب چنانچه ازهری گفته در تصریح شرح توضیح در مبحث اسما الافعال **یعنی** نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام میپرسیدم او را از قرارداد رو گفت از اول موی پیش سر است تا آخر رو که طرف پایین زنخ است و قیاس کن بران دو جبین **پنجم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ فَقُلْتُ هَكَذَا وَمَسَحْتُ مِنْ ظَهْرِ كَفِّي إِلَى الْمِرْفَقِ فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا تَنْزِيلُهَا إِنَّمَا هِيَ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ مِنَ الْمَرَافِقِ ثُمَّ أَمَرَّ يَدَهُ مِنْ مِرْفَقِهِ إِلَى أَصَابِعِهِ **شرح** هکذا در اول بتقدیر استفهام است و در دوم خبر لیس است تنزیل عبارت از تفسیر است یا بمعنی بیان مدلول مطابقی یا تضمنی است و در مقابل تاویل است که بمعنی بیان مدلول التزامی است موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث نود و یکم باب صد و هفتم و در این حدیث اشارتست باینکه اگر الی المرافق ظرف لغو متعلق باغسلوا میبود چنان میبود که سایل خیال کرده و اینکه آن محال است چنانچه توضیح میباید پس ظرف مستقر و حال ایدیکم است و تفاوتی میان الی المرافق و میان من المرافق در مقام نیست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره مائده پس بشویید روهای خود را و دستهای خود را که تا آرنجها است باین روش که گفتم آیا چنین است و دست کشیدم از پشت دست خود تا آرنج پس امام گفت نیست چنین فرود آورده آن آیت جز این نیست که آن اینست که پس بشویید روهای خود را و دستهای خود را بر حالی که از آرنجهاست بعد از ان امام علیه السلام کشید دست خود را از آرنج خود تا انگشتان خود **بدانکه** این آیت معرکه آرا موافق و مخالف است و تحقیق این آیت و این حدیث بتوضیح چند بحث میشود اول آنکه ایدی در دو آیت تیمم یکی در سوره نسا و دیگری در سوره مائده و در آیت سرقه در سوره مائده بمعنی الکف است و آن از سر انگشتان است تا بند میان ساعد و بین دست و استعمال ایدی در معنی حقیقت است و در معنیهای دیگر مجاز است و بیان این میشود در حدیث دوم باب جبلیم و بعضی میگویند مشترکست و بر هر تقدیر استعمال ایدی در اعضایی که طرف آنها روس اصابع است طرف

دیگر آنها مرافق است احتیاج بضم قرینه ندارد مثل اینکه گوییم ایدیکم الی المرافق یا گوییم ایدیکم من المرافق و تفاوتی در معنی میان
این دو مثال نیست لیکن اول بهتر است باعتبار اینکه متعارف است که طرفی را که منفصل از غیر خود باشد و محفوظ باشد
در جمیع استعمالات لفظی مبدا سازند و طرف دیگر را منتها سازند و در این صورت الی برای انتها خواهد بود چنانچه اظهر معانی
آنست یا بمعنی مع خواهد بود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب اختیار آن کرده و چند مثال برای آن ذکر کرده و بر تقدیر
اول اگر مخاطبان را اشتباهی در معنی مثال اول بهم رسد تفسیر آن بمثال دوم در کمال بلاغت دوم اینکه جار و مجرور دو
قسم است یکی آنچه محلی از اعراب دارد مثل اینکه خبر مبتدا است مثل توکلی علی الله یا صفت است مثل رأیت طائرا علی
غصن یا حال است مثل خرج علی قومه فی زینته و درین هنگام آنرا ظرف مستقر بفتح قاف مینامیم و متعلق محذوف است
مثل اینکه توکلی علی الله بتقدیر توکلی توکل علی الله است دیگری آنچه محلی از اعراب ندارد و آنرا ظرف لغو مینامیم و متعلق
است مذکور مثل مررت بزید یا آنچه در حکم مذکور است مثل بزید در جواب بمن مررت سوم اینکه الی هرگاه بمعنی انتها باشد
ظرف لغو باشد و متعلق بفعلی باشد که متضمن معنی توجه یا رغبت یا مانند آنها باشد از قبیل کتبت هذا الی زید و رغبت هذا
الی الله و اوصلت زیدا الی بکر و مفعول داشته باشد مثل صحبت زیدا الی مکة میباید که آن فعل بعنوان تعلق بآن مفعول
منکسر شود و منتهی شود به مدخول الی پس اگر کسی مصاحبت زید را در اثنای راه واگذاشته باشد و مصاحب دیگری
شده باشد تا مکه نمیتواند گفت صحبت زیدا الی مکة بقصد ظرف لغو و بنا بر این میگوییم الی المرافق ظرف لغو متعلق باغسلوا
نمیتواند بود زیرا که الی برای انتها است و چون با که حرف جر است داخل ممسوح شده و داخل مغسول نشده مکلف
غسل مجموع ید و مسح بعض رجل است و غسل مجموع ید منکسر نمیتواند شد تا مرفق خواه مراد بید معنی حقیقی آن باشد خواه
معنی مجازی و علمای مخالفان نیز اقرار باین کرده اند چنانچه ظاهر میشود از تامل در آنچه ابن هشام که از نحویان مخالفانست
گفته در کتاب مغنی اللبیب در باب خامس در جمله مواضع غلط اهل اعراب بسبب رعایت ظاهر نحو و عدم رعایت
معنی کلام که الحادی عشر قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق فان المتبادر تعلق الی باغسلوا و قد رده بعضهم
بان ما قبل الغایة لا بد ان یتکرر قبل الوصول الیها تقول ضربته الی ان مات و یمتنع قتلته الی ان مات و غسل الید
لا یتکرر قبل الوصول الی المرفق لان الید شاملة لرؤس الانامل و المناکب و ما بینهما قال و الصواب تعلق الی
باسقطوا محذوفا و یستفاد من ذلک دخول المرافق فی الغسل لان الاسقاط قام الاجماع علی انه لیس من الانامل
بل من المناکب فقد انتهی الی المرفق و الغالب ان ما بعد الی یکون غیر داخل بخلاف حتی و اذا لم یدخل فی الاسقاط بقی
داخلا فی المامور بغسله و قال بعضهم الایدی فی عرف الشرع اسم للاکف فقط بدلیل آیة السرقة و انه قد صح الخبر باقتصاره
علیه الصلوة و السلام فی التیمم علی مسح الکفین فکان ذلک تفسیرا للمراد بالایدی کما فی آیة التیمم قال و علی هذا فالی غایة للغسل لا



للاسقاط انتهت و هذا ان سلم فلا بد من تقدیر محذوف ایضا ای و مدوا الغسل الی المرافق اذ لا یکون غسل ما وراء الکف
غایة لغسل الکف مخفی نماند که این سرکردانیهای مخالفان و تقدیرات رکیکه برای اینست که بسبب تعصب ادراک
[illegible] با وجود آنکه الی برای انتها باشد ظرف مستقر و حال ایدیکم باشد محتاجست بتقدیری و الی المرافق قرینه مراد
باشد و ایدیکم الی المرافق نظیر این باشد که گوید اذرعکم الی رؤس الانامل باعتبار اینکه ذراع مشترکست میان ساعد و کف و
ساعد و کف و استعمال مشترک در احد معنیین احتیاج بضم قرینه دارد چهارم اینکه هرگاه الی المرافق ظرف مستقر و حال
ایدیکم باشد و الی برای انتها باشد معنی ایدیکم الی المرافق موافق معنی اذرعکم بمعنی مرکب خواهد بود و بنا بر این در شستن
ذراع شروع از مرفق باید کرد چنانچه در شستن رو شروع از بالای رو میباید کرد و اگر چه صریح در آیت نشده برای اعتماد
بر اینکه معروف در شستن هر عضوی اینست که شروع از بالای آن کنند نه از پایین آن و اگر کسی شکی درین کند
رجوع کند باینکه در وقت غسل جنابت ذراع را و سایر اعضای خود را چگونه میشوید و توضیح این می آید در حدیث آینده
و اگر الی بمعنی مع باشد وجوب شروع از مرافق ظاهر میشود زیرا که مدخول مع متبوع میباشد چنانچه میگویند سافر
العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده پس مدخول الی در آیت وضو تقدم دارد باعتبار وجوب شروع از آن
در فعلی از افعال وضو که منسوب بضمیمه شده و پس بر هر تقدیر کشیدن امام علیه السلام دست خود را از مرفق تا اصابع برای
بیان معنی من ابتدائیه نیست زیرا که تفاوتی میان من و الی در اینمقام نیست پنجم اینکه اگر الی بمعنی انتها باشد وجوب
غسل جزئی از عضد از باب مقدمه است و اگر بمعنی مع باشد بعنوان اصالت است ششم اینکه از آنچه گفتیم ظاهر شد که ظرف
در آنچه مذکور شد در حدیث اول باب سیزدهم که و بعض اصل ذکر و الی طرفه لغو نمیتواند بود بلکه حال ضمیر مستتر در بعض است
بتقدیر متوجها الی طرفه زیرا که معلوم است از خارج که سر ذکر منتهای اصل ذکر نیست و امثال این بسیار است در کلام
و منافات ندارد با آنچه گفتیم زیرا که در این آیت دلیلی از خارج نیست بر وجوب تقدیر چیزی بلکه براهین وجوب امام مفترض
الطاعة در هر زمان و عمل قائلان بوجوب امام مفترض الطاعة بشروع از مرافق بر طبق احادیثی که از ائمه اهل البیت منقولست
مثل این حدیث و حدیث آینده موجب عدم تقدیر است هفتم اینکه اگر چه الی الکعبین نظر بان حرف جر که افاده تبعیض میکند و
داخل ما قبل آن شده ظرف لغو میتواند بود و مانعی که مذکور شد در بحث سوم اینجا جاری نیست لیکن نظر بمناسبت
الی المرافق که ظرف مستقر است ظاهر اینست که این نیز مستقر باشد پس امر در مسح رجلین موسع است چنانچه می آید در حدیث
هفتم باب آینده ششم الحدیث عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَرَضَ اللهُ عَلَى النِّسَاءِ فِي الْوُضُوءِ لِلصَّلَاةِ
أَنْ يَبْتَدِئْنَ بِبَاطِنِ أَذْرُعِهِنَّ وَفِي الرِّجَالِ بِظَاهِرِ الذِّرَاعِ شرح الاذرع بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و کسر را
بی نقطه و عین بی نقطه جمع ذراع مثل اشهر و مثال معنی روایتست از امام رضا علیه السلام گفت که مقرر کرده الله تعالی

برزنان در وضو برای نماز اینکه ابتدا کنند در شستن ذراعها بطرف اسفل ذراعهای ایشان و در مردان اینکه ابتدا
کنند بطرف و حتی ذراع و اینکه این تقریر موافق فهمیده مجتهدانست و بعض ایشان میگویند که معنی ابتدا اینست
که این حکم در هردو ذراع جاریست و بر هر تقدیر بنابر این فهمیده در این حدیث چند اشکالست اول اینکه لفظ فرض مناسب
نمینماید دوم اینکه بجای باطن و ظاهر بطن و ظهر مناسب تر مینماید سیم اینکه بجای فی علی مناسبتر مینماید چهارم اینکه بجای
الذراع اذرعهم مناسبتر مینماید پس بهتر اینست که گوییم این حدیث برای بیان آنست که گفتیم در شرح حدیث سابق در بحث
چهارم و مراد بباطن ادخل مرافق و سواعدست باعتبار اینکه واجبست بر زنان پوشیدن آنها در نماز و مانند
آن بخلاف کف و جمله و فی الرجال بظاهر الذراع حالیه است و بتقدیر و هو فی الرجال بظاهر الذراع است و ضمیر راجع
بابتدا است و مراد بظاهر اعلای خبر است چنانچه میگویند ظواهر الارض یعنی اعالی الارض و مراد اینست که متعارف
در مردان اینست که چون خواهند که یک ذراع خود را اشلا شویند در عضو وضو برای نجاستی یا چرکی شروع در اعلای آن
میکنند پس این حدیث برای دفع خیال کسی است که گوید که وجوب شروع از مرافق مدلول ظاهر آیت وضو نیست زیرا
که داخل موضوع له الفاظ آن نیست و حاصل دفع اینست که چنانچه زنان داخل موضوع له الذین آمنوا نیستند
و داخلند در مدلول ظاهر آیت عرفا همچنان وجوب شروع از مرافق در مردان مدلول ظاهر آیت است عرفا و متوسط آن
وجوب شروع از مرافق در زنان داخل مدلول ظاهر آیت است عرفا و نظیر این از مدلولات عرفیه در کلام عرب و عجم بسیار است
مثل اقرأ سورة الفاتحة که دلالت میکند بر وجوب شروع از اول سوره هفتم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَقْطَعِ الْيَدِ وَالرِّجْلِ قَالَ يَغْسِلُهُمَا شرح اقطع بفتح طاء منقطه در اصل بمعنی مقطوع است
و مقطوع چیزیست که بعض اجزای آن از بعضی دیگر جدا کرده شده باشد بآلتی چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب چهلم و
اینجا دو احتمال است اول اینکه مراد این باشد که دست یا بریده شده باشد دست از بیخ چهار انگشت و پا از کعب
و بنابراین ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع بدو دست است بامعنی که آن دست را که بریده نشده و آنچه را که باقیمانده از
دست بریده میشویند زیرا که آن برای او بمنزله مجموع دست است و مسح ساقط است دوم اینکه مقطوع بمعنی مجروح باشد
و ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع بالید و الرجل باشد و مراد این باشد که پیش از شستن وضو دست خود را میشوید و پیش از
مسح وضو پای خود را میشوید مخفی نماند که اگر جراحت یا در موضع مسح است امر بشستن برسبیل وجوبست و الا استحباب
میتواند بود و بر هر تقدیر مشروط است بعدم خوف ضرر یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از حال کسی که بریده شده باشد دست یا پای او گفت میشوید دو دست را در وضو و مسح ساقطست
هشتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَقْطَعِ قَالَ يَغْسِلُ مَا قُطِعَ مِنْهُ شرح ما موصوله است و عبارت

مخصوص قوله ابواب است باشد و در ذراع عکس این باشد و بعضی دیگر میگویند که این معنی ندارد و بلکه این حکم ...

ازمرکب



از مرکب از ید و ساعد است که عضوی از اعضای مغسوله وضو است یا عبارت از ید بمعنی کف است که کارد بر میان آن
گذاشته میشود در سرقه چنانچه تحقیق شده میشود در حدیث دوم باب چهلم قطع بصیغه ماضی مجهول از باب منع است
القطع جدا کردن بعض اجزای چیزی از بعضی دیگر ضمیر مستتر راجع بما است من برای تبعیض است ضمیر منه راجع بالاقطع
مخفی نماند که اگر ضمیر مستتر در قطع راجع بالاقطع باشد و من ابتدائیه باشد و ضمیر منه راجع بما باشد دلالت بر این
میکند که شستن محل کارد کافی باشد و این خوب نیست مگر آنکه محل کارد در مرفق باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از حال کسی که بریده شده باعتبار اینکه دست او بریده شده و بعض آن جدا از باقی آن شده گفت در
وضو میشوید آن عضو وضو را که بریده شده از جمله آمرزد یا بمعنی که میشوید تتمه را که مانده چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این
باب سیم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قُطِعَتْ يَدُهُ مِنَ
الْمِرْفَقِ كَيْفَ يَتَوَضَّأُ قَالَ يَغْسِلُ مَا بَقِيَ مِنْ عَضُدِهِ شرح مقطوع بودن ید بمعنی اینست که کارد یا بین تا مرفق
گذاشته شده و بعض ید باقیمانده چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب چهلم من المرفق حال ید است نظیر آنچه
گذشت در شرح حدیث پنجم این باب ما بقی عبارتست از بعض ید من در من عضده برای ابتدا است و مدخول آن خارج است
از مغسول بالاصالة اگرچه بعض آن داخل است از باب مقدمه یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام
گفت پرسیدم او را از حال مردی که بریده شده دست او در حالی که آن دست از بیخ است چگونه وضو میسازد گفت
میشوید آنچه را که باقیمانده از جمله دست او و ابتدا میکند در شستن از بازوی او دهم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّ أُنَاساً يَقُولُونَ إِنَّ بَطْنَ الْأُذُنَيْنِ مِنَ الْوَجْهِ وَظَهْرَهُمَا مِنَ الرَّأْسِ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْهِمَا غَسْلٌ وَلَا مَسْحٌ
شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را اینکه مردمانی از مخالفان که مسح مجموع سر را لازم شمرند میگویند درستی که تنکم دو
گوش که سوراخ گوش در آنست داخل روست و پشت دو گوش داخل سرست امام گفت نیست بر دو گوش
شستن و نه مسح اشارتست باینکه بطن آنها داخل رو نیست و ظهر خواه از سر باشد و خواه نباشد که محل مسح نیست
باب نوزدهم اصل باب مسح الرأس و القدمین شرح این باب بیان مسح سر و مسح دو پاست و درین باب دوازده حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُجْزِي مِنَ الْمَسْحِ عَلَى الرَّأْسِ مَوْضِعُ ثَلَاثِ أَصَابِعَ وَكَذَلِكَ الرِّجْلُ
شرح یجزی بجیم و زای با نقطه و یاء دو نقطه در این صیغه غایب معلوم باب ضرب است بمعنی بس باعث ثواب میشود
من برای تبعیض است موضع مصدر میمی است و مراد اینست که وضع سر اصبع از جمله افراد مسح بر سر و مسح بر پا افضل
است از اکتفا بوضع کمتر از سه اصبع یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که باعث ثواب میشود
از جمله افراد مسح سر گذاشتن سه انگشت و همچنان است پا دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قال الاذنان ليسا من الوجه ولا من الرأس قال وذكر المسح فقال امسح على مقدم رأسك وامسح على القدمين وابدأ بالشق الايمن شرح روايتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت دو گوش داخل روی نیست و داخل سر نیز نیست اشارتست بآنچه گذشت در حدیث دهم باب سابق محمد بن مسلم گفت که امام علیه السلم مذکور کرد مسح را پس گفت مسح کن بر بالای پیش سر خود و مسح کن بر بالای دو پای خود یا یعنی که وسط پیش سر را و وسط پشت پا را رعایت کن چنانچه گذشت در حدیث سابق و ابتدا کن در مسح پا بطرف راست سیزدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم رجل توضأ وهو معتم فثقل علیه نزع العمامة لمکان البرد فقال لیدخل اصبعه شرح البرد بسکون را سرما و بفتح را تگرگ یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را مردی وضو ساخت در حالی که عمامه داشت پس مشکل شد بر او برداشتن عمامه برای بودن سرما یا بودن تگرگ پس گفت باید که داخل کند انگشت خود را برای مسح سر چهاردهم اصل عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلم الا تخبرنی من این علمت وقلت ان المسح ببعض الرأس وبعض الرجلین فضحک ثم قال یا زرارة قال رسول الله صلی الله علیه واله ونزل به الکتاب من الله شرح علمت بصیغهٔ ماضی مخاطب مجرد یا بتفعیل میتواند بود و قال در دوم بتقدیر قاله است یعنی روایتست از زراره گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلم را آیا خبر نمیکنی مرا که از کجا دانستی و گفتی که مسح در وضو بعض سر است و بعض دو پا است پس امام علیه السلم خنده کرد برای اضطرابی که زراره داشت بسبب ساختنی که با مخالفان کرده بود در این مسئله و باعث اضطرابش گفتگو شده بود زیرا که مالکیان مسح جمیع سر را واجب میدانند و جمعی مسح جمیع رجلین را واجب میدانند و آن مذهب طبری و جبائی است بعد از آن گفت ای زراره گفت آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله و نازل شد با آن قرآن از جانب الله تعالی اصل لان الله عز وجل یقول فاغسلوا وجوهکم فعرفنا ان الوجه کله ینبغی ان یغسل ثم قال وایدیکم الی المرافق ثم فصل بین الکلام فقال وامسحوا برؤسکم فعرفنا حین قال برؤسکم ان المسح ببعض الرأس لمکان الباء شرح زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره مائده پس بشوئید روهای خود را پس دانستیم باتفاق امت که رو همگی آن میباید که شسته شود بعد از آن گفت و بشوئید دستهای خود را در حالی که تا آرنجها باشد بعد از آن جدائی در اسلوب داد میان سخن بآنروش که گفت و مسح کنید بسرهای خود پس دانستیم وقتی که گفت بسرهای خود اینکه مسح بعض سر است برای وجود باء این استدلال مبنی بر اینست که باء برای تبعیض است بلکه استدلالست بتغیر اسلوب زیرا که اگر مراد مسح مجموع سر بود آن تغیر را حاجتی نبود چنانچه در رو و دستها کرده خواه باء برای تبعیض آمده باشد در لغت عرب چنانچه از سیبویه منقولست در هفده موضع از کتاب او و خواه آمده باشد چنانچه از اصمعی منقول است زیرا که آمدن باء برای الصاق متفق علیه است و آن



کافیست در ابهام با انضمام قرینهٔ تغیر اسلوب زیرا که در الصاق که مفهوم میشود از باء وسعتی هست حتی آنکه باء در مررت بزید برای الصاق است باوجود آنکه مرور بعنوان اتصال حسی نمی باشد که اگر مراد اینجا این میبود که باء اینجا برای تبعیض است لغو نقل یا قبل آن و ما بعد آن لغو میبود و ایضا زراره ایراد با مخالفان نمیتوانست گفت زیرا که مجال منع برای مخالفان واسع میشد و ایضا بر این تقدیر بجای قول زراره و قول امام المسح ببعض الرأس گفتن المسح علی بعض الرأس مناسبتر میبود زیرا که المسح ببعض الرأس بمعنی المسح علی بعض بعض الرأس میشد مگر آنکه بعض را تاکید مدلول باء کریم و تاسیس بهتر است از تاکید اصل ثم وصل الرجلین بالرأس کما وصل الیدین بالوجه فقال وارجلکم الی الکعبین فعرفنا حین وصلهما بالرأس ان المسح علی بعضهما ثم فسر ذلک رسول الله صلی الله علیه واله للناس فضیعوه شرح تشبیه در کما وصل دلالت بر عطف بر رؤسکم میکند خواه ارجلکم مجرور باشد و خواه منصوب زیرا که عطف بر محل جایز است و اگر واو بمعنی مع باشد دلالت بر عدم وجوب تقدیم مسح راس بر مسح رجلین میکند فضیعوه بصیغهٔ ماضی معلوم غائب باب تفعیل و متکلم وحده باب ضرب میتواند بود و فضیعوه بضاد با نقطه و یاء دو نقطه یا بی از باب تفعیل یا بصاد بی نقطه و نون از باب منع است یعنی بعد از آن ربط داد دو پا را بسر چنانچه ربط داد دو دست را برو یا یعنی که هر دو فقره واو عاطفه است و معطوف علیه تاکید است و معطوف تحدید دارد بیان این آنکه گفت و مسح کنید بپاهای خود تا دو برآمدگی که بیان شد در شرح حدیث پنجم باب بعد هم که باب صفة الوضوء است پس شناسانید ما را وقتی که ربط داد دو پا را بسر اینکه مسح بر بعض پا است بعد از آن تفسیر کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله برای مردمان پس ضایع کردند آنرا با اختیار غسل یا اختیار مسح جمیع اصل ثم قال فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه فلما وضع الوضوء ان لم تجدوا الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم ثم قال منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لم یجر علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکف ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج والحرج الضیق شرح التیمم قصد چیزی کردن الصعید روی زمین و در این لفظ اشارتست باینکه آنچه دست بران میزنید میباید که اجسام صغیره منفصله از یکدیگر خود باشد بروشی که چسبیدن آنها بدست ممکن باشد پس سنگ عظیم و مانند آن کافی نیست و الا نگفت فتیمموا ارضا طیبة اثبت ثا بسه نقطه و با بیک نقطه و تا بدو نقطه با الف بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال یعنی جعل است هر یک از غسل و مسح اینجا مصدر بمعنی اسم مفعول لا نسقال تا آخر استدلالست بر تبعیض بسه دلیل اول دخول باء در بوجوهکم دوم عطف ایدیکم بر مدخول باء بی آنکه اعاده کرد و در وایدیکم اینجا با وجود آنکه مقصود ربط ایدیکم است برای اهتمام نقل لفظ قرآنست برای اشعار باینکه در اینجا دو تبعیض است

یکی باعتبار وصل دیگری باعتبار عدم ذکر الی المرافق چه حقیقت ابدی الکف است چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب چهلم و
اشارت باین شد در شرح حدیث پنجم باب سابق سیوم ذکر منه بنابر اینکه من برای تبعیض است و ضمیر راجع بصعیدا طیبا ست
التیمم اینجا عبارت از صعید طیب است پس مصدر بمعنی اسم مفعول است ضمیر انه علم راجع بالله تعالی است و این کلام تعلیل است
برای دلیل سیوم و توضیح آنست پس ظرف متعلق اعلم انه است و اشارتست باینکه تبعیض که مفاد دلیل سیوم است
غیر تبعیضی است که مفاد دلیل اول و دوم است زیرا که مفاد دلیل سیوم برای دفع حرج است پس چندانکه میسر باشد که خاک تیمم
بر دست چسپد و فشانده نشود بهتر است و اگر حرج میشود آن تبعیض جایز نمیشد بخلاف مفاد دلیل اول و دوم **بانکه** جمعی از مجتهدین
حکم باستحباب نفض بمعنی فشاندن دست پیش از مسح وجه و یدین کرده اند بچند باعث **اول** مجرد لفظی که می آید در حدیث اول
باب چهلم و جواب آن بیان میشود **دوم** روایاتی که در کتب دیگر است مثل روایت زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت
کیف التیمم قال هو ضرب واحد للوضوء و الغسل من الجنابة تضرب بیدیک ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة للیدین و جواب این است
که میتواند بود که نفض اینجا عبارت از مسح بر رو و دو دست باشد و مرة تا آخر متعلق بما بعد ثم باشد پس محصول اعم بظاهر این
آیت و مرجع ایحدیث مجمل اینجا مشکل است مشار الیه ذلک التیمم است اجمع تاکید ذلک است لم یجر بسکون جیم و فتح راء
مهمله بصیغه مضارع مجهول معتل اللام باب افعال برای تعریض است و اگر از باب ضرب باشد یا از باب افعال برای تحقیق
باشد لا تجری میبایست چنانچه در بعض کتب است ضمیر انه ضمیر شان است و تعلیل برای لم یجر است و در تحت معلوم
داخلست یا تعلیل برای علم است و در تحت معلوم داخل نیست و حاصل هر دو یکیست یعلق بعین مهمله و قاف
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است من اسم است بمعنی بعض و فاعل یعلق است و مرجع ضمیر مستتر در لا یعلق است
ثم قال برای توضیح تعلیل مذکور در لانه علم تا آخر است **یعنی** بعد از آن الله تعالی در سوره مائده گفت پس نیافتید آب را پس
قصد کنید سطح روی زمین را که پاکیزه باشد پس مسح کنید برویهای خود و دستهای خود از جملة آن صعید طیب بیان این آنکه
وقتی که ساقط کرد از مکلفان وضو را اگر نیابند آب را گردانید بعض مغسول آب در وضو را ممسوح بصعید در تیمم بدلیل
**اول** اینکه بدرستی که الله تعالی گفت بوجوهکم و با دلالت بر بعض میکند چنانچه بیان شد در فقره که متعلق بوضوء است **دوم**
اینکه بعد از آن ربط داده بوجوهکم ایدیکم را تا افاده تبعیض بیشتر از تبعیض سابق کند **سیوم** اینکه بعد از آن گفت منه یعنی بکمر
از جملة آن مقصود که صعید طیب است تا من تبعیضیه افاده تبعیض بیشتر از دو تبعیض سابق کند این گفتن منه برای افاده
تبعیض ثالث بواسطه منیت که بدرستی که الله تعالی دانسته که آن مقصود بهمگی در عضو این در آورده نشده که جاری
شود بر رو که اول ممسوحات در تیمم است چه جای دست که بعد از رو ممسوح میشود چه بدرستی که میچسبد بعض آن صعید ببعض
دست که بر آن زده میشود و نمی چسبد آن بعض صعید ببعض دیگر دست بعد از آن الله تعالی برای فرق میان تبعیض سوم

و تبعیض

و و تبعیض سابق گفت در تتمه آیت که اراده ندارد الله تعالی برای اینکه گرداند بر شما هیچ حرجی و حرج عبارت از ضیق است که
حاصل میشود از تکلیف بکاری ساختن کل خاک دست بر آن زده بر رو و دستها **پنجم اصل** عن زرارة قال قال ابو جعفر
علیه السلام المرأة یجزیها من مسح الرأس أن تمسح مقدمه قدر ثلاث أصابع و لا تلقی عنها خمارها **شرح**
روایتست از زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که زن را کافیست از جمله مسح سر اینکه مسح کند پیش سر را بمقدار سه انگشت
و نیندازد سر پوش خود را مراد بقدر سه انگشت همانست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب **ششم اصل** عن احمد بن
محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن المسح علی القدمین کیف هو فوضع کفه
علی الاصابع فمسحها الی الکعبین الی ظاهر القدم فقلت جعلت فداک لو ان رجلا قال باصبعین
من اصابعه هکذا فقال لا الا بکفه **شرح** وضع کف بر اصابع محقق میشود بوضع یک انگشت کف بر انگشت پا
چنانچه اگر کسی چیزی را گذارد بر جنگی که میان سنگها باشد میگویند که گذاشت آن را بر سنگها ضمیر مسحها راجع بقدم است الی الکعبین
ظرف مستقر و حال مفعول مسحها است نظیر الی المرافق و مراد اینست که مسح کرد نصف مقدم از قدم را که منتهی میشود بکعبین
و این تصریحست باینکه در هر قدمی دو کعب است الی ظاهر القدم نیز ظرف مستقر است و تفسیر الی الکعبین است و مراد بظاهر
القدم بلندی قدم است که نزد استخوان ساق است چنانچه بلندیهای زمین را ظواهر الارض میگویند و آن اینجا عبارتست از
مفصل میان نصف مقدم و نصف موخر قدم تقریبا چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب صفة الوضوء که باب مقدم است
قول اینجا بمعنی اشارتست و استعاره قول برای اشارت اقربست از استعاره قول برای فعل مطلق و جمعی میگویند که قول
اینجا بمعنی فعل مطلق است و مراد بکف گذاشتن جمیع دست است والله اعلم ~~الی ظاهر القدم بدل اشتمال الی الکعبین است~~ **یعنی**
روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مسح بر بالای دو پا که چگونه است آن پس
گذاشت دست خود را بر انگشتان پا پس مسح کرد قدم را بر حالی که تا دو کعب است بر حالی که تا بلندی قدم است پس گفتم
قربانت شوم اگر اینکه مردی اشارت کند بدو انگشت از انگشتان خود یکی برای پای راست و دیگری برای پای چپ
همچنین یعنی که دست را بپا نرساند بلکه نزدیک بپا کند چنانچه در الصاق مجازی میگویند مررت بزید یعنی مررت بمکان
یقرب من مکان زید پس امام گفت نه جایز نیست مسح مگر بگذاشتن دست خواه یک انگشت و خواه بیشتر **هفتم اصل** اخبرنی
من رأی ابا الحسن علیه السلام بمنی یمسح ظهر قدمیه من اعلی القدم الی الکعب و من الکعب الی اعلی القدم و
یقول الامر فی مسح الرجلین موسع من شاء مسح مقبلا و من شاء مسح مدبرا فانه من الامر الموسع ان
شاء الله **شرح** الا رجح افضل و مانند آن و کار بهره و هر دو اینجا مناسب است ذکر ان شاء الله برای محض تبرک است **یعنی** خبر داد
مرا کسی که دید امام موسی کاظم علیه السلام را در منی بر حالی که مسح میکرد پشت دو پای خود را گاهی از سر پا تا کعب و گاهی از کعب تا سر پا و میگفت

امری که در مسح دو پا است صاحب توسعه است هر که خواست مسح کرد سر پا را و هر که خواست مسح کرد سر پا تا بن کعب زیرا که امر در
امسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین از جمله امریست که مقارن تضییق نیست انشاء الله بخلاف امر در اغسلوا وجوهکم وایدیکم الی
المرافق که در انجا شروع از مرافق لازم است و تحقیق این شد در شرح حدیث پنجم باب سابق سیزدهم اصل عن زرارة قال قال
لو انک توضأت فجعلت مسح الرجلین غسلا ثم اضمرت ان ذلک هو المفترض لم یکن ذلک بوضوء
ثم قال ابدأ بالمسح علی الرجلین فان بدا لک غسل فغسلت فامسح بعده لیکون آخر ذلک المفترض
شرح روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است راوی گفت که امام گفت که اگر
تو وضو ساخته باشی پس گردانیده باشی مسح دو پا را شستن باینمعنی که دست مالیدن بر آنها را در ضمن غسل آورده
باشی یا باینمعنی که بجای مسح آنها غسل آنها کرده باشی مثل اینکه بی آنکه دست بپا رسانیده باشی از ابریق آب بپای خود ریخته
باشی بعد از ان در دل خود قرار داده باشی که آنچه کردی همانست که مامور به در قرآنست و از روی تقیه نیست نخواهد بود
آنچه کردی وضوی صحیح اما در صورت دست مالیدن پس ظاهر است و اما در صورت دست مالیدن زیرا که حکم باینکه شستن
مفترض است لغتیار مذهب مخالف ائمه اهل البیت است و مخالفان ایشان را بجعل اعتقادی صحیح نیست و این وجه در صورت
اول نیز جاریست بعد از ان امام گفت در موضع تقیه ابتدا کن بدست مالیدن بر دو پا پیش از شستن آنها پس اگر ظاهر شود
ترا که شستن پیش از دست رسانیدن میباید برای اینکه جمعی از مخالفان در کمین نشسته اند و نگاه میکنند ترا ایمن
بهم رسانند پس شسته باشی پاها را پیش از دست مالیدن پس دست مال بعد از ان تا باشد آخر آن شستن آنچه مامور به صریح
در قرآنست اشارتست باینکه وجوب مسح با آب باقیمانده اعضای وضو مدلول صریح قرآن نیست بلکه مدلول سنت رسول
و ائمه اهل البیت علیهم السلام است پس در موضع تقیه چون مدلول سنت میسر نباشد مدلول صریح قرآن را حفظ میباید کرد و
از اینجا ظاهر میشود که نسبت میان غسل و مسح عموم و خصوص من وجه است چهاردهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم انه یاتی
علی الرجل ستون و سبعون سنة ما قبل الله منه صلوة قلت و کیف ذلک قال لانه یغسل ما امر
الله تعالی بمسحه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم مدتی که شان اینست که گاهی میگذرد بر مرد شصت سال
و هفتاد سال بر حالی که قبول نکرده الله تعالی از او نمازی را گفتم و چگونه است این گفت برای اینکه او میشوید بهوای نفس
و تاویل نامعقول آنچه را که امر کرده الله تعالی بمسح آن در صریح قرآن و بیان رسول علیه السلام پانزدهم اصل سألت ابا الحسن
موسی علیه السلم قلت جعلت فداک یکون خف الرجل مخرقا فیدخل یده فیمسح ظهر قدمیه ایجزئه
ذلک قال نعم شرح مخرقا بخا با نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل است بمعنی فراخ کرده شده
ماخوذ است از خرق بفتح خا و سکون را بمعنی رخنه فراخ یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را گفتم قربانت شوم گاهی

میباشد

میباشد موزه مرد فراخ کرده شده پس داخل میکند دست خود را پس مسح میکند پشت پای خود را آیا کافی است او را
آن مسح گفت آری یازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال توضأ علی صلوات الله علیه فغسل وجهه
وذراعیه ثم مسح علی رأسه وعلی نعلیه ولم یدخل یده تحت الشراک شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
گفت که وضو ساخت علی صلوات الله علیه پس شست روی خود را و دو ذراع خود را بعد از ان مسح کرد بر سر خود و بر
نعلین خود و داخل نکرد دست خود را در زیر بند نعلین شاید که این در صورتی باشد که بند نعلین محیط بعرض پشت پا نبوده
باشد مثل اینکه از پشت پا کشیده شده باشد بعقب پا و از انجا بانگشت کوچک پا پس مراد اینست که در مسح پا احاطه
جمیع عرض پشت پا لازم نیست و میتواند بود که مراد از شراک اینجا بند بسته بر ساق پا باشد و مراد این باشد که محل آن داخل
پشت پا نیست چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب هفدهم دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الذی
یخضب رأسه بالحناء ثم یبدو له فی الوضوء قال لا یجوز حتی یصیب بشرة رأسه بالماء شرح
حنا بکسر حای بی نقطه و تشدید نون و الف ممدوده بر وزن فعال معروفست ضمیر مستتر در یصیب راجع بالذی است با در
بالماء برای ملابست است یا برای تعدیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که رنگ میکند موی خود را
بحنا باینمعنی که سر خود را مستور ساخته بحنا بران میگیرد بعد از ان ظاهر میشود او را که وضو نداشته و وضو میباید ساخت پیش
از تا بر حنا آیا جایز است وضو و مسح بر بالای حنا یا نه امام گفت جایز نیست آن وضو تا وقتی که برسد باینمعنی که دست
رساند پوست سر خود را با آب یعنی تری که باقیمانده در دست از شستن اعضا باب بیستم اصل باب مسح الخف شرح
الخف بضم خا با نقطه و تشدید فا پاپوش از پوست که ساتر پشت پا نیز هست و در اکثر اوقات کنده میشود و اکثر
یا جمیع آن ساق دار میباشد استعاره شده از خف بعیر که عبارت از پای بعیر است یعنی این باب بیان مسح خف است
در وضو در این باب دو حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المریض هل له رخصة فی المسح قال لا شرح الرخصة
بضم را بی نقطه و سکون و ضم خا با نقطه و صاد بی نقطه تخفیف الله تعالی در مفروض هست که الف لام المسح برای عهد خارجیست و مراد
مسحی است که مامور به در آیت وضو است و رخصت در ان عبارتست از تجویز مسح بعمامه یا بخفین یعنی پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از بیمار که آیا برای او تخفیف است در مسح گفت نه دوم اصل عن زرارة قال قلت له فی مسح الخفین
تقیة فقال ثلاثة لا اتقی فیهن احدا شرب المسکر و مسح الخفین و متعة الحج قال زرارة ولم
یقل الواجب علیکم ان لا تتقوا فیهن احدا شرح ارجاع ضمیر جمع مونث بثلثه باعتبار اینست که مذکر غیر عاقل گاهی
جاری مجرای مونث میشود مثل الجبال الرواسی و تغییر اسلوب کرد و گفت و ترک متعة الحج برای اشعار باینکه اختلاف اینجا
بحسب نیست است و مانند این می آید در کتاب الاشربه در حدیث دوازدهم باب بیست و سوم که باب من اضطر الی الخمر

للدوا . تا آخر است و بیان میشود یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
گفت که گفتم امام علیه السلام را که آیا در مسح خفین تقیه هست پس امام گفت سه چیز است که تقیه نمیکنم در آنها اول از هیچ یک
اول شرب مست کننده مثل نبیذ دوم مسح خفین سوم تمتع حج گفت زراره که و امام نگفت که واجب بر شماست اینکه
تقیه نکنید دران سه چیز از هیچ یک معنی نماند که گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب نود و هفتم که باب
التقیه است که والتقیة فی کل شیء الا فی النبیذ والمسح علی الخفین و در شرح آن مذکور شد که استثنا باعتبار ندرت حاجت
بتقیه دران دو چیز است عدم وجوب تقیه بر امام در شرب مسکر و مسح خفین باعتبار حیثیت که مضطر بآنها میشود کسی که خلاط
با مردمان میکند و در مجالس ایشان حاضر میشود و عدم وجوب تقیه در متعه حج ظاهر است زیرا که تفاوت میان آن
و آنچه مخالفان میکنند نیست کرد نیت باب بیست و یکم اصل باب الجبائر والقروح والجراحات شرح الجبائر بفتح جیم و با بیک نقطه
والف و کسر همزه و را بی نقطه جمع جبیره بفتح جیم و کسر با و سکون یا دو نقطه در پایین چوبهایی که بر دور استخوان شکسته
می بندند تا محکم شود القروح بضم قاف و ضم را بی نقطه و سکون واو و حا بی نقطه جمع قرح بفتح و ضم قاف و سکون را دملها
و مانند آنها که از بدن بیرون می آید و چرک از آن می آید الجراحات بفتح جیم جمع جراحت بفتح جیم زخمهایی که ما عدای قروح باشد
یعنی این باب بیان چوبهای بسته بر استخوان شکسته و بیان دملها و مانند آنها و بیان زخمهاست در این باب چهار
حدیث است اول اصل سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام عن الکسیر تکون علیه الجبائر او تکون
به الجراحة کیف یصنع بالوضوء وعند غسل الجنابة وغسل الجمعة قال یغسل ما وصل الیه
الغسل مما ظهر مما لیس علیه الجبائر ویدع ما سوی ذلک مما لا یستطیع غسله ولا ینزع الجبائر
ولا یعبث بجراحته شرح الکسیر بفتح کاف و کسر سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه کسی که استخوان
او شکسته باشد یا موصوله و مفعول یغسل است و کرو صل بصیغه ماضی معلوم باب ضرب با وجود آنکه مقتضای ظاهر مقام
مضارع است برای اشعار بکمال احتیاط است در حفاظت حتی اینکه اگر موضع جراحتی از بدن قبل از وضو و غسل آب
بآنجا نرسیده باشد برای اندکی از خوف ضرر پس در وضو و غسل نیز نباید که آب بآنجا رسد و این از کمال مهربانی ارتفاع
است با بنده مؤمن من در مما ظهر تبعیضیه است و افاده این میکند که اگر کسی دو جراحت داشته باشد و آب یکی را
ضرر نکند و دیگری را خوف ضرر باشد اول را میشوید و دوم را نمیشوید مما لیس علیه الجبائر بدل مما ظهر است من در مما لا یستطیع
بیانیه است و لا ینزع بصیغه مضارع باب ضرب مجزوم بلا ناهیه است و لا یعبث بصیغه مضارع معلوم باب علم مجزوم
بعطف بر مدخول لا ناهیه است و میتواند بود که لا نافیه باشد و هر دو فعل مرفوع باشد و خبر بمعنی انشا باشد
و حاصل هر دو احتمال یکیست یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از حال شکسته استخوان که میباشد بر او چوبهای



بسته یا میباشد با او جراحت چگونه میکند با وضو اگر در موضع وضو باشد و چه میکند نزد غسل جنابت و غسل جمعه امام گفت
میشوید آنچه را که رسیده بآن شستن پیش از وضو و غسل یعنی جایی که از شستن آن اصلا مضایقه ندارد اگرچه بالفعل
شسته نشده باشد از جمله آنچه ظاهر است از جمله آنچه نیست بران چوبهای بسته و وامیگذارد هر چه را که غیر آنست که
چیزهایی است که پیش از وضو و غسل وسعت ندارد شستن آنها را و باید که جدا نکند چوبهای بسته را و باید که بازی
نکند با جراحت خود برسانیدن آب بران با وجود احتمال ضرر دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سألته عن الجرح کیف یصنع به صاحبه قال یغسل ما حوله شرح جرح بضم
جیم و سکون را زخم است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین بی نقطه و دو نون از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از جراحت که چگونه میکند با آن صاحب آن در وضو و غسل گفت میشوید دور
آن را و وامیگذارد آن را بیان این شد در حدیث سابق سیوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام
انه سئل عن الرجل یکون به القرحة فی ذراعه او نحو ذلک فی موضع الوضوء فیعصبها
بالخرقة ثم یتوضأ ویمسح علیها اذا توضأ فقال ان کان یؤذیه الماء فلیمسح علی الخرقة وان کان لا یؤذیه الماء فلینزع الخرقة ثم لیغسلها قال وسألته عن الجرح کیف اصنع به فی غسله قال اغسل ما حوله
شرح قرحه بفتح و ضم قاف است یعصب از باب ضرب است اغسل ما حوله بنابر فرق میان قروح و جروح است زیرا که غالب
در قروح اینست که آب ضرر نمیکند بلکه اگر آب گرم باشد نفع میکند و غالب در جروح اینست که آب ضرر میکند یعنی روایت
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میباشد با او دملی مثلا در ساعد او یا مانند ساعد
در موضع شستن وضو پس می بندد آن را بپارچه و وضو میسازد و مسح میکند بران پارچه چون وضو ساخت
امام گفت اگر آزار میرسانیده باشد او را آب پس باید که مسح کند بر پارچه و اگر ضرر نمیرسانیده باشد او را آب پس
باید که جدا کند پارچه را بعد از آن باید که شوید آن قرحه را راوی گفت و پرسیدم امام را از جراحت که چگونه کنم با آن
در شستن آن امام گفت بشوی دور آن را و واگذار آن را چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام عثرت
فانقطع ظفری فجعلت علی اصبعی مرارة فکیف اصنع بالوضوء قال تعرف هذا واشباهه
من کتاب الله عز وجل قال الله عز وجل ما جعل علیکم فی الدین من حرج امسح علیه شرح عثرت
بعین بی نقطه و ثا سه نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی متکلم باب نصر و ضرب و علم و حسب مراد بظفر ناخن دست
پس شاید که امر بمسح در صورتی باشد که اجرای آب ضرر کند تعرف بصیغه امر باب تفعل است یا بصیغه مخاطب باب ضرب
یا باب تفعل بحذف یکی از دو تا است و در بعض نسخ یعرف بصیغه مضارع غائب مجهول باب ضرب است هذا و اشباهه
منصوب یا مرفوع است گفتگو در این آیت گذشت در حدیث دوم باب سیوم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را

که افتاد لهس بریده شد ناخن دست من پس نهادم بر انگشت خود زهره پس چگونه کنم با وضو گفت شناس این را و مانندهای این را
از قرآن بیان این آنکه گفت الله عز و جل در سوره حج که ذکر کرده اند الله تعالی بر شما در دین هیچ تنگی مسح کن بر بالای آنچه نهادی
بر انگشت خود مخفی نماند که ظاهر این حدیث کلام ظاهر قرآن بی فتوی و قضا جایز است باب صد و دوم اصل باب الشک
فی الوضوء و من نسیه او قدم او اخر شرح این باب بیان شک در وضو است خواه شک در بقای آن چنانچه در حدیث اول این
باب است و خواه شک در وقوع بعض آن چنانچه در حدیث دوم است و بیان حکم کسی است که فراموش کرد بعض وضو را یا کی
مقدم داشت بعض اجزای وضو را بر آنچه تأخیر آن واجب است یا تأخیر کرد بعض اجزای وضو را از وقتش بروشی که موالات
مختل نماید در این باب نه حدیث است اول اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام اذا استیقنت انک قد احدثت
فتوضأ وایاک ان تحدث وضوءا ابدا حتی تستیقن انک قد احدثت شرح وایاک تا آخر ابطال قول
بعض مخالفان است که میگویند آیت وضو دلالت میکند بر اینکه در هر نمازی وضو واجب است و بطلان توهم ایشان
ظاهر میشود در شرح حدیث اول باب آینده احداث وضو یعنی نیت رفع حدث یا استباحت صلوة در وضو است و آن
در مقابل تجدید وضو است که بی حدث جایز است برای هر نمازی یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چون بعد از وضو
یقین کردی که تو تحقیق حدث بول و غایط و مانند آن کردی پس وضو بساز و دور دار از خود را و ابز که بعد از وضو باری
دیگر وضو سازی به نیت رفع حدث یا استباحت نماز همیشه مگر آنگه یقین کنی که تو تحقیق حدث کردی پس در صورت شک
در حدث نیت رفع حدث یا استباحت صلوة نمیتوانی کرد دوم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن اسمعیل
عن الفضل بن شاذان جمیعا عن حماد بن عیسی عن حریز عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا
کنت قاعدا علی وضوئک فلم تدر اغسلت ذراعک ام لا فاعد علیها وعلی جمیع ما شککت فیه
انک لم تغسله او تمسحه مما سمی الله ما دمت فی حال الوضوء فاذا قمت من الوضوء وفرغت
فقد صرت فی حال اخری فی صلوة او غیر صلوة فشککت فی بعض ما سمی الله مما اوجب الله علیک
فیه وضوءه فلا شیء علیک شرح اذا کنت قاعدا علی وضوء عبارت از زمانیست که اگر بعض افعال وضو در آن
زمان بفعل آید منافات نداشته باشد با موالاتی که مذکور میشود در حدیث نهم این باب پس شامل حالت اضطجاع و مشی در وقت
وضو نیز هست ضمیر علیها راجع به ذراع است و علی جمیع عطف بر علیها است جمیع ما شککت عبارت از ما بعد ذراع است
زیرا که اگر غسل یا مسح آن بفعل آمده باشد نیز در حکم مشکوک فیه است باعتبار وجوب ترتیب وضو انک بفتح همزه مفعول
له است و عاملش اعد است یا بکسر همزه استیناف بیانی است و حاصل هر دو یکیست و مراد آنست که مذکور شد
که شستن باقی یا مسح آن مانند عدم آنهاست بنا بر وجوب رعایت ترتیب او در اول نسخه برای تقسیم است زیرا که

بعض

بعض آن تبیع مغسولست و بعضی ممسوح است ما در ما دمت مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست مثل آتیک مقدم
الحاج و ظرف متعلق باعد است و این اشارتست باینکه اگر شک در حالت وضو باشد و اعاده بعد از خروج از حالت وضو
باشد باطل است حال الوضوء نیز عبارتست از وقتی که اگر بعض افعال وضو در آن وقت بفعل آید منافات نداشته باشد
با موالاتی که بیان میشود در حدیث نهم این باب فرغت بفا و را مفتوحه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب نصر و
منع و علم است الفراغ بفتح فا خالی شدن و مراد اینجا خالی شدن از حالت وضو است و از قبیل عطف تفسیر است کما
فقد برای بیان وقت است فا در فقد جزائیه است حال اخری عبارت از ضد حال الوضوء است فی صلوة بتقدیر سواء
کنت فی صلوة است من در مما اوجب برای بیان بعض ما سمی است فی در فیه برای ظرفیت است و وضوء عبارت از
شستن است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش و روایت کرد محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان هر دو از
حماد بن عیسی از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت شک در آنچه باید شست در وضو دو صورت دارد صورت
اول اگر باشی نشسته بر وضو و ندانی که آیا شستی ذراع خود را که مرکب از کف و ساعد است یا نه پس بر گردان آب را بر ذراع
و بر جمیع آنچه بسبب شک در ذراع شک کردی در آن اینکه تو نشستی آنرا یا مسح نکردی آنرا از جمله آنچه نام برده الله تعالی
در آیت وضو آن اعاده را در وقتی کن که با قیام نداده باشی در حالت وضو صورت دوم پس اگر بر خاستی از موضع وضو و خالی
شدی از حال وضو بیان این آنکه بتحقیق گردیدی در حالی دیگر که ضد حال وضوست خواه در نماز باشی و خواه در غیر نماز پس شک
کردی در بعض آنچه نام برده الله تعالی در آیت وضو که چیز نیست که واجب ساخته الله تعالی بر تو در آن چیز شستن یا مسح پس
نیست هیچ چیز بر تو یا نمیکن که التفات باین شک نباید کرد اصل وان شککت فی مسح رأسک و اصبت فی لحیتک
بللا فامسح بها علیه وعلی ظهر قدمیک وان لم تصب بللا فلا تنقض الوضوء بالشک فی صلوتک
وان تیقنت انک لم تتم وضوءک فاعد علی ما ترکت یقینا حتی تأتی علی الوضوء شرح مراد بشک در مسح سر
شک در آنست پیش از انتقال از حال وضو که بیان شد در شرح فقرات سابقه زیرا که حکم شک بعد از انتقال معلوم میشود از
فلا تنقض الوضوء بالشک و ایضا مستفاد میشود از حکم صورت دوم که در فقرات سابقه مذکور شد بطریق اولی فی لحیتک
اشارت باینست که بقای تری در ریش کافیست و لازم نیست که در جمیع اعضا باید عضوی که آخر شسته میشود باقی
باشد امسح بصیغه امر باب افعال است اگر شک اینجا شامل تساوی طرفین و خلاف ظن است و لیس و یقین در مقابل آنست
پس یقین در اینجا شامل علم و ظن است و اگر شک شامل ظن نیز هست پس یقین شامل ظن نیست یعنی و اگر در حال وضو شک
کردی در مسح سر خود و یافتی در محاسن خود تری را پس مسح کن با آن تری بر سر خود و بر پشت دو پای خود و اگر نیافتی تری را که بهم
مسح سر و مسح دو پا باشد پس شکن وضو را بشک و اعتبار کن آن وضو را در نماز خود و اگر یقین کردی که تو تمام نکردی

فی در فشککت برای تعقیب است م
فا در فلا جزائیه است م

واصبت فی م

وضوی خود را یعنی که ترک بعض افعال آن یا ترک موالات کردی پس برگردان آنرا بر آنچه ترک کردی از روی یقین تا آنکه کند
کنی بر وضوی صحیح یعنی که اگر بعض عضوها را ترک کردی و از حالت وضو نگذشتی بهمان و ما بعد آنرا بجا می‌آوری و اگر از
حالت وضو گذشتی وضو را از سر میگیری و اگر بعض ممسوح را ترک کردی و از حالت وضو نگذشتی و تری باقیست
بهمان و ما بعد آنرا اگر باشد بجا می‌آوری و الّا وضو را از سر میگیری و الله اعلم **اصل** قال حمّاد و قال حریز قال زرارة
قلت له رجل ترک بعض ذراعه او بعض جسده في غسل الجنابة فقال اذا شکّ ثم کانت به
بلّة و هو في صلوته مسح بها علیه و ان کان استیقن رجع فاعاد علیه الماء ما لم یصب بلّة
فان دخله الشکّ و قد دخل في حال اخری فلیمض في صلوته و لا شيء علیه و ان استبان رجع فاعاد
الماء علیه و ان رآه و به بلّة مسح علیه و اعاد الصلوة باستیقان و ان کان شاکّا فلیس علیه
في شکّه شيء فلیمض في صلوته **شرح** قال حماد کلام ابرهیم و فصل است او مبنی بر شک لو بانست مسح بها علیه محمول
بر استحبابست زیرا که شک بعد از انتقال سوی حالت دیگر مثل نماز موجب تدارک نیست چنانچه ظاهر میشود از تتمه این
کلام ما مصدریه است و مصدر نائب ظرف زمانست فاء در فان برای بیانست زیرا که ما بعد آن تکرار ما قبل آنست
برای توضیح واو در وقد حالیه است حال اخری عبارت از نماز است و لا شيء علیه برای بیان همینست که سعی که مذکور شد
سابقا واجب نیست بلکه مستحب است استبان بمعنی استیقن بالترک است و اعاد الصلوة عطف بر فاعاد الماء
علیه است ان کان شاکّا تکرار شق اول از جمله دو شقی است که مذکور شد سابقا بقول او که فان شکّ آخر **یعنی** گفت حماد
که و گفت حریز که گفت زراره که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که مردی ترک کرد بعض ذراع خود را یا بعض بدن خود را در غسل
جنابت پس امام گفت که چون شک کرد بعد از آن بود با او تری که او در نماز خود است مسح میکند با آن تری بر آن بعض
و اگر باشد که یقین کرده باشد ترک را بر میگردد و اعاده میکند بر آن بعض آب را مادامی که در نیابد تری را و اگر داخل شود
او را شک بر حالی که بتحقیق داخل شده در حالی دیگر پس باید که گذرا شود در نماز خود و نیست چیزی بر او و اگر یقین کند
ترک را بر میگردد پس اعاده میکند آب را بر آن بعض و اگر ببیند آن بعض را بر حالی که با او باشد تری مسح میکند بر آن و اعاده
میکند نماز را با یقین و طهارت و اگر باشد شک کننده پس نیست بر او در شک او چیزی پس باید که گذرا شود در نماز
خود **سیوم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال ان ذکرت و انت في صلوتک انّک قد ترکت شیئا
من وضوئک المفروض علیک فانصرف و اتمّ الذي نسیته من وضوئک و اعد صلوتک
و یکفیک من مسح رأسک ان تأخذ من لحیتک بللها اذا نسیت ان تمسح رأسک فتمسح
به مقدّم رأسک **شرح** فتمسح منصوب بعطف بر تأخذ است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت

برحالی



اگر یاد آوردی بر حالی که تو در نماز خودی اینرا که تو بتحقیق ترک کردی چیزی از وضوی خود را که بحکم قرآن واجبست بر تو پس برگرد و تمام کن
آنرا که فراموش کردی آنرا از جمله وضوی خود و اعاده کن نماز خود را و کافیست ترا از جمله مسح سر تو اینکه فرا گیری از محاسن خود تری
آنرا چون فراموش کرده باشی که مسح کنی سر خود را پس مسح کن با آن تری پیش سر خود را مراد از مسح مقدم راس و پشت دو پا است
**چهارم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلم قال اذا نسي الرجل ان یغسل یمینه فغسل شماله و مسح رأسه
و رجلیه و ان کان انّما نسي و ذکر بعد ذلک غسل یمینه و شماله و مسح رأسه و رجلیه و ان کان
انّما نسي شماله فلیغسل الشمال و لا یعید علی ما کان توضّأ و قال اتبع وضوءک بعضه بعضا **شرح**
اتبع بصیغه امر باب افعال است و مراد امر بموالاتست و بعضی میگویند که مراد امر بترتیبست و دلیل از آن منع این میکنند بدو سند
**اول** اینکه ترتیب ایشان از سابق معلوم شد و تاسیس بهتر از تاکید است **دوم** اینکه اگر مراد امر بترتیب میبود ظاهر این بود که
تعیین بعض کند در این فقره **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون فراموش کرده باشد مرد که بشوید ذراع
راست خود را پس شسته باشد ذراع چپ خود را و مسح کرده باشد سر خود را و دو پای خود را و بیاد آورده باشد بعد از آن
واجبست که بشوید ذراع راست خود را و ذراع چپ خود را و مسح کند سر خود را و دو پای خود را و اگر فراموش کرده باشد که
ذراع چپ خود را پس باید که بشوید ذراع چپ را و برنگرداند آنرا بر آنچه شسته و امام گفت که پی در پی کن وضوی خود را بعض
آنرا متصل بعضی دیگر کن باتصال عرفی **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام تابع بین الوضوء کما قال الله عزّ و جلّ
ابدأ بالوجه ثمّ بالیدین ثمّ امسح الرأس و الرجلین و لا تقدّمنّ شیئا بین یدي شيء تخالف ما امرت
به فان غسلت الذراع قبل الوجه فابدأ بالوجه و اعد علی الذراع و ان مسحت الرجل قبل الرأس فامسح
علی الرأس قبل الرجل ثمّ اعد علی الرجل ابدأ بما بدأ الله به **شرح** تابع بمحکم کردن و مراد ایجاب رعایت ترتیب و موالات
و مراد بموالات پی در پی کردنست و آن ضد تفریق است و آن بمعنی تبعیض است که می آید در حدیث **یعنی** کما قال الله نائب
نائب مفعول مطلق برای نوعست ابدأ بالوجه استیناف بیانی است و لا تقدمن بصیغه نهی باب تفعیل و نون تاکید ثقیله یا خفیفه
بر ابداست و برای امر بترتیب است شيء عبارت از جزئی از وضو است تخالف بصیغه مخاطب معلوم باب مفاعله حال از فاعل تقدمنّ است
امرت بصیغه مخاطب مجهولست و ضمیر مو اهت منی ضمیر که مذکور است در آیت بجهات مخالفت مامور به شده برای اینکه
از تقدیم راجع بامر موالات میشود فاء در فان غسلت برای تفریع بر وجوب رعایت ترتیب است **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلم
رعایت ترتیب و موالات کن میان اجزای وضو چنانچه گفته الله عزّ و جلّ در آیت وضو بیان این که ابتدا کن برو بعد از آن
بدو دست بعد از آن مسح کن سر را و دو پا را و تقدیم مکن البته چیزی را پیش از چیزی بر حالی که مخالفت کنی چیزی را که مامور شدی
بآن در آیت وضو پس اگر شستی ذراع را پیش از رو پس ابتدا کن برو و برگردان شستن را بر ذراع و اگر مسح کردی پا را پیش از

سر مسح کن بر سرش از پا بعد از ان بر کردان مسح را بر پا ابتدا کن بانچه ابتدا کرده اسه تعالی باین در قرآن هر جا که باشد خواه در آیت
وضو و خواه در غیر آن مراد و جا بیست که ترتیب از قرآن یا سنت بخلاف آن نصب نشده باشد و اسه اعلم حدیث دوازدهم عن ابی عبد
الله علیه السلم قال ان نسیت فغسلت ذراعیک قبل وجهک فاعد غسل وجهک ثم اغسل ذراعیک
بعد الوجه فان بدأت بذراعک الایسر قبل الایمن فاعد غسل الایمن ثم اغسل الیسار وان نسیت
مسح رأسک حتی تمسح رجلیک فامسح رأسک ثم امسح رجلیک شرح فاد فغسلت برای بیانست ذراعیک
دو جا بلفظ تثنیه است و در بعض نسخ ذراعک بلفظ مفرد است قبل وجهک یعنی اتمام قبل وجهک است بقرینه بعد کرثم بمعنی
بر تقدیر زمان اتمام غسل وجه است یعنی اعاده آنچه شسته بود از رو سابقا و میان شستن ذراع ذکر بعد الوجه با وجود ذکر ثم برای
افاده اینست که شروع در غسل ذراع متصل بغسل وجه میباید تا رعایت موالات شده باشد فا در فان بدأت
برای محض تعقیب ذکری است زیرا که تفریع مناسب نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر فراموش
کردی بان روش که شستی دو ذراع خود را پیش از روی خود پس برگردان شستن روی خود را بعد از ان بشو دو ذراع خود را
بعد از رو بی فاصله پس اگر ابتدا کردی بذراع چپ خود را پیش از راست پس اعاده کن شستن راست را بعد از ان
بشو چپ را و اگر فراموش کردی مسح سر خود را تا آنکه مسح کنی دو پای خود را پس مسح کن سر خود را بعد از ان مسح کن دو پای
خود را مخفی نماند که در بعض نسخ بجای تمسح رجلیک تغسل رجلیک است و بجای ثم امسح ثم اغسل است و این مبنی بر اینست
که این فراموش کردنها غالبا در موضع تقیه است که باعث اضطراب و غلط کردن میشود و بنابراین این حدیث مخصوص خواهد
بود بتقیه نزد جمعی از مخالفان که ترتیب مذکور را واجب میدانند یا واجب نمیدانند اما اعاده آن را اعلام رفض میشمرند
زیرا که جمعی از مخالفان ترتیب را واجب نمیدانند و اگر کسی مقید بان شود آزارش میکنند و اسه اعلم حدیث سیزدهم قال ابو عبد
الله علیه السلام اذا توضأت بعض وضوئک فعرضت لک حاجة حتی یبس وضوئک فاعد
وضوئک فان الوضوء لا یبعض شرح بعض منصوبست بنیابت مفعول مطلق جس بابا و معظه در بابن وبا
یکنقطه و سین بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم و حسب است و در بعض نسخ بجای آن نشف است بنون و شین نقطه
و فا بصیغه ماضی مجهول باب تفعل یا بصیغه مضارع مجهول یا معلوم باب نصر و علم النشف و التنشف فرو بردن جامه و مانند
آن آب را و دوم لازم نیز آمده بمعنی فرو رفتن آب در جامه و مانند آن و ضو در دوم بفتح واو است بمعنی آبی که با آن
دستنماز میکیرند و بضم واو نیز بهمین معنی آمده چنانچه بر دو بمعنی فعل دستنماز نیز آمده و لا یبعض بصیغه نفی مضارع غایب مجهول
باب تفعیل است و در بعض نسخ بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب تفعل است التبعیض تفریق بمعنی ضد موالات
عرفی و التبعض مطاوع تبعیض یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون وضو سازی بعض وضوی خود پس رو داد ترا



حاجی تا آنکه خشک شد آب اعضای تو پس اعاده کن وضوی خود را چه بدرستی که وضو تفریق کرده نمیشود اشارتست باینکه
موالات میباید و علامت موالات خشک نشدن آب عضو سابق است در هوای معتدل که نه بسیار گرم باشد و نه بسیار
سرد و آب هر عضوی بکشت باشد که نه بسیار فراخ باشد و نه بسیار تنک مثل آنچه گذشت در حدیث دهم باب هفدهم که
بکشت در موضع ضرورت برای هر عضو مغسول بس است حدیث چهاردهم قلت لابی عبد الله علیه السلم ربما توضأت
فنفد الماء فدعوت الجاریة فابطأت علی بالماء فیجف وضوئی فقال اعد شرح نفد بنون و فا و دال بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب علم است یجف بجیم و تشدید فا بصیغه مضارع معلوم باب ضرب صحیح و علم است و ضو بفتح یا ضم
واو است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بسا که شروع در وضو کردم پس کم کرد آب پس خواندم کنیز را که آب بیارد
پس دیر آورد و ساخت بر من آنرا پس خشک میشود آب وضوی من پس امام گفت که اعاده کن شستن آنچه را که شستی
حدیث پانزدهم سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل نسی من الوضوء الذراع والرأس قال یعید
الوضوء ان الوضوء یتبع بعضه بعضا شرح یتبع بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب افعال است و بر
هر تقدیر بعضه مرفوع است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که فراموش کرد از جمله وضو شستن ذراع و مسح سر
امام گفت اعاده میکند وضو را بیان این آنکه وضو متصل میباشد بعض آن ببعضی دیگر مراد اینست که این امر باعاده در جائیست
که موالات فوت شده باشد و خشک شده باشد عضو سابق و الا اعاده احتیاج نیست آنرا که فراموش کرده و بعد از آن
بجا می آورد باب بیست و سیوم حدیث باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه شرح این باب بیان چیزیست که میشکند وضو را و آنچه
نمیشکند وضو را و مخالفان آنرا ناقض میشمرند و این باب بیست و دو حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه
السلم قال لیس ینقض الوضوء الا ما خرج من طرفیک الاسفلین الذین انعم الله علیک بهما شرح
اسم لیس محذوفست و آن مستثنی منه است با استثنای مفرغ جمله ینقض الوضوء خبر لیس است و تقدیر کلام اینست که لیس شیء
منک ینقض الوضوء الا ما خرج تا آخر بقرینه آنکه نوم ناقض است چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و ایضا می آید
در کتاب الصیام در حدیث دهم باب ادب الصائم که باب یازدهم است آنکه کذب بر الله و رسولش و ائمه علیهم السلم
ناقض وضو است و عموم مستثنی منه با استثنای مفرغ بحسب مقام میباشد زیرا که ما جاءنی الا زید بتقدیر ما جاءنی انسان
الا زید است و ما جاءنی الا حمار بتقدیر ما جاءنی حیوان الا الحمار است و ما جاءنی الا السیل بتقدیر ما جاءنی شیء الا
السیل است طرفیک الاسفلین احترازست از آنکه رعاف و قی و مانند آنها ناقض وضو باشد الذین انعم الله علیک
بهما احترازست از آنکه خروج دم و قیح و کرم و مانند آنها از طرفین اسفلین ناقض وضو باشد زیرا که طرفین باعتبار
خروج آنها از نعمت شمرده نمیشود بلکه باعتبار خروج بول و غایط و ریح نعمت شمرده میشود یعنی روایتست از امام جعفر صادق

قد انما ینقض الوضوء ثم

علیه السلام گفت هیچ چیز بیرون آمدن از دو طرف پایین تو که انعام کرده الله تعالی بر تو نمی‌شکند وضو را مگر آنچه بیرون آمد از دو طرف پایین تو که انعام کرده الله تعالی بر تو
با تو مراد اینست که از جملهٔ آنچه بیرون می‌آید از مرد غیر بول و غایط و ریح ناقض وضو نیست دوم اصل سألت الرضا علیه السلام
عن الناسور اینقض الوضوء قال انما ینقض الوضوء ثلث البول والغائط والریح شرح الناسور بفتح نون و الف و سین بی‌نقطه و گاهی
بجای آن صاد بی‌نقطه میباشد و سکون واو و را بی‌نقطه جراحتی که در درون نشستگاه آدمی میباشد و مراد منی هم است که
مراد بناقض اینجا موجب است و منی و مس میت موجب وضو نیست و شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول سیوم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام ان الشیطان ینفخ فی دبر الانسان حتی یخیل الیه انه قد خرج منه
ریح فلا ینقض الوضوء الا ریح تسمعها او تجد ریحها شرح ینفخ بنون و فا و خا با نقطه بصیغهٔ مضارع غایب
معلوم باب نصر است و نفخ اینجا عبارتست از وسوسه در وقت کشیده شدن رگی در حوالی دبر مانند آن حتی یخیل
حا بی‌نقطه و تشدید یا دو نقطه در بالا و الف است یخیل بصیغهٔ معلوم مجهول باب تفعیل و منصوب و مرفوع میتواند بود و انه منصوب
و معمول است یا مرفوع و نایب فاعلست و ضمیر برای شان است یا راجع بمرجع ضمیر الیه است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
بدرستی که شیطان میدمد در نشستگاه آدمی تا آنکه بخیال آدمی می‌اندازد ابر که شان اینست که بتحقیق بیرون آمده از و بادی پس
نمیشکند وضو را مگر بادی که بشنوی آواز او یا بیابی بوی آن را مراد اینست که در وقت اشتباه و احتمال نفخ شیطان این علامت
منظور است نه مطلقا و نظیر این می‌آید در کتاب المواریث در حدیث پنجم و ششم باب میراث المستهل که باب چهل و نهم است
و بیان میشود چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس فی حب القرع والدیدان الصغار وضوء
انما هو بمنزلة القمل شرح الحب بفتح حا و تشدید با بی‌نقطه جمع حبه و اینجا القرع بفتح قاف و سکون را و عین بی‌نقطه کدو
حب القرع استعاره شده برای کرمهای کوتاه و بین الدیدان بکسر دال بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه و الف
جمع دود بضم دال و سکون واو کرمها الصغار بکسر صاد جمع صغیر کوچکها ضمیر هو راجع بمعدود مطلق است که مذکورست ضمن
دو نوع پس این حکم شامل جمع انواع است صاحب ذخیره گفته که و انواع کرم که اندرون تولد کنند چهار نوع است یکی دراز است
دوم گرد بود و کوتاه سیوم پهن بود و کوتاه آنرا که دانه کویند و بتازی حب القرع کویند چهارم خرد است القمل بفتح قاف
و سکون میم شپش و بعضی بضم قاف و تشدید میم مفتوحه نیز گفته اند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
در بیرون آمدن کرمهای کدو دانه و کرمهای کوچک وضوئی نیست جز این نیست که کرم مانند شپش است در آنکه متولد از چوب است
میشود نه از غایط و بول و ریح تا دفعه شود که در حکم آنها باشد مثل خواب که بیان شد در شرح حدیث اول این باب ظاهر است
که شپش نیز قبل از خروج از بدن بهم میرسد و موافق اینست قول اطبا شارح اسباب و علامات گفته حدوث القمل یکون
من فضول رطبة ردیة لا تصلح لتغذیة البدن تدفعها الطبیعة الی ظاهر الجلد فتربیها منه فلا تخرج عن المسام لغلظها فتبقی فی موق

بلد

البلد و تتعفن هناک فیصیر حیوانا لان فی مثل هذا الموضع یمکن تولد الحیوان و تسخن و تعفن بعفونة باستیلاء الحار الغریب
علیها بسبب اعراض الطبیعة عنها حیث لا مطمع لها فیها فیتولد عنها القمل پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی
الرجل یخرج منه مثل حب القرع قال لیس علیه وضوء شرح این ظاهر است از سابق و فرق اینست که حب القرع
در سابق استعاره شده بود و اینجا حقیقت است اصل و روی اذا کان الرجل یتخلل بالعذرة اعاد
الوضوء شرح تانیث ضمیر کانت باعتبار اینست که حب جمع حبه است و هر جمع مونث است یعنی و روایت
کرده شده از امام جعفر صادق علیه السلام در طریقی دیگر این تتمه که چون باشد حب القرع آلوده بنجاست آدمی اعاده کند
آلوده وضو را مراد اینست که کمی آن نجاست مانع نقض وضو نیست تا کسی خیال نکند که در حکم عرقی است مثل اجزای
که در دبر میماند بعد از استنجا باحجار ششم اصل قلت لابی جعفر و لابی عبد الله علیهما السلام ما ینقض الوضوء
فقالا ما یخرج من طرفیک الاسفلین من الدبر والذکر غائط او بول او منی او ریح والنوم
حتی یذهب العقل و کل النوم یکره الا ان یکون تسمع الصوت شرح یکره بصیغهٔ غایب معلوم باب
افعال است الاکراه بیرون بردن کسی را از اختیار و عقل الا برای استثنا مفرغ است ان مصدریه است و مصدر
نایب ظرف زمانست یکون بصیغهٔ غایب است و ضمیر راجع بنائم است یا بصیغهٔ مخاطب است و همچنین است
یسمع یعنی گفتم امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام را که چه چیز میشکند وضو را خواه موجب آن باشد و خواه پس
گفتند آنچه بیرون می‌آید از دو طرف پایین تر تو که نشستگاه و ذکر باشد آنچیز غایط باشد یا بول باشد یا منی باشد یا باد
و خواب تا حدی که ببرد عقل را و هر خواب بی‌اختیار میکند مگر اینکه باشد خواب کننده میشنیده باشد آواز را هفتم اصل
عن علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام قال سألته عن الرجل هل یصلح له ان یستدخل
الدواء ثم یصلی و هو معه اینقض الوضوء قال لا ینقض الوضوء و لا یصلی حتی یطرحه
شرح جملهٔ ینقض الوضوء استیناف بیانی سابق است پس حاصل کلام سائل یک سوال است و آن اینست که آیا استدخال
میشکند وضو را تا جایز نباشد برداشتن آن و نماز کردن یا نمیشکند پس جایز است برداشتن آن و نماز کردن
و حاصل جواب امام اینست که وضو را نمیشکند و مع هذا نماز با آن خوب نیست زیرا که با وجود بودن آن توجه سوی نماز
حاصل نمیشود یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت سوال کردم او را از مرد که آیا می‌شاید
اینکه در نشستگاه خود یا در احلیل خود بردارد دوا را مثل شاف بعد از آن نماز کند و آن دوا با او باشد بیان این که آیا آن
برداشتن دوا میشکند وضو را امام گفت نمیشکند وضو را و نماز نمی‌شاید او را تا آنگه اندازد آنرا از خود هشتم اصل سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یحتجم فیخرج منه شیء ایعید الوضوء قال لا شرح یحتجم بحا

وشین با نقطه و همزه و صیغه مضارع غائب معلوم باب تفعّل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که آروغ میزند
پس بیرون می آید از حلق او چیزی از طعامی که خورده و آیا اعاده میکند وضو را گفت نه دهم حدیث سألت أبا عبد الله علیه السلم
عن القیء هل ینقض الوضوء قال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قی کردن که آیا باطل میکند وضو را گفت نه
دهم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلم قال إذا قاء الرجل وهو علی طهر فلیتمضمض شرح روایت است از امام جعفر صادق
گفت چون قی کرد مرد در حالی که او بر وضوی خود است و ناقضی از او سر نزده پس باید که آب در دهن کرداند تا رفع کراهت آن
شود یازدهم حدیث عن محمد الحلبی قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون علی طهر فیأخذ من
أظفاره أو شعره أیعید الوضوء فقال لا ولکن یمسح رأسه وأظفاره بالماء قال قلت فإنهم یزعمون
أن فیه الوضوء فقال إن خاصموکم فلا تخاصموهم وقولوا هکذا السنة شرح مخاصمه مخالفان در این
مسئله استدلال ایشان با مور ظنیه است مثل قیاس و اجتهاد و چون ابطال طریقه ایشان با آیات بینات محکمات
نا بسیار نیروی ظن و اختلاف از روی ظن میشود و آن باعث ابطال امت الله ایشان میشود و آن ایشان را میشود ام
امام نهی کرده از مخاصمه ایشان و امر کرده باکتفا باینکه طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله این است که و قولوا هکذا السنة یعنی
یعنی روایت است از محمد حلبی گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که با وضو باشد پس فرا میگیرد ناخنهای
خود یا موی خود را آیا اعاده میکند وضو را پس امام گفت نه ولیکن مسح میکند سر خود را که چیزی از آن گرفته و ناخنهای خود را با آب
حلبی گفت که گفتم پس بدرستی که مخالفان دعوی میکنند که در گرفتن ناخن و مو وضو هست پس امام گفت اگر مباحثه کنند با شما
در این مسئله شما در جواب ایشان مباحثه مکنید و گویید که چنین است طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله دوازدهم حدیث عن
أبی جعفر علیه السلام قال لیس فی القبلة ولا مس الفرج ولا المباشرة وضوء شرح روایت است از امام محمد باقر
علیه السلم گفت نیست در بوسه و نه در دست مالیدن بر فرج زن یا فرج خود و نه در بدن بر بدن زن مالیدن وضوی یعنی
که اینها ناقض وضو نیست سیزدهم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الرعاف والحجامة وکل دم
سائل فقال لیس فی هذا وضوء إنما الوضوء من طرفیک اللذین أنعم الله تعالی بهما علیک شرح رعاف
بضم را بی نقطه است حجامه بکسر حاء است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از خون
آمدن از بینی و حجامت کردن و هر خونی که روان شود از حلق یا از زخم یا از ذکر یا از نشستگاه و مانند اینها پس گفت
نیست در اینکه مذکور کردی وضوی جز این نیست که وضو از دو طرف است که انعام کرده الله تعالی با نها بر تو بیان این
شد در شرح حدیث اول این باب چهاردهم حدیث سألت أبا الحسن علیه السلم عن رجل به علة لا یقدر علی
الاضطجاع والوضوء یشتد علیه وهو قاعد مستند بالوسائد فربما أغفی وهو قاعد علی تلک

الحال

الحال قال یتوضأ قلت له إن الوضوء یشتد علیه لحال علته فقال إذا خفی علیه الصوت فقد
وجب الوضوء علیه وقال یؤخر الظهر ویصلیها مع العصر یجمع بینهما وکذلک المغرب
والعشاء شرح الوسائد بسین بی نقطه و الف و همزه و دال بی نقطه جمع وساده بفتح و ضم و کسر واو بالشها که تکیه بر آنها میکنند
یا در زیر سر میگذارند اغفی بغین با نقطه و فا صیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب افعال است یعنی پرسیدم امام کاظم علیه السلم
از مردی که با او است مرضی قدرت ندارد بر پهلو خوابیدن و مشکل است بر او وضو ساختن و او نشسته است تکیه
داده است بیالشها پس بسا که خواب کرد در حالی که او نشسته است بر آن حال که تکیه کرده مراد این است که ظاهر این است که
با وجود این نشستن بادی از او جدا نشود آیا وضوی او میشکند آن امام گفت وضو میسازد برای نماز پس بعد از خواب گفتم
امام علیه السلم را که بدرستی که وضو مشکل میشود بر او برای حالت مرض او پس امام گفت چون پنهان شد از او آواز پس تحقیق
واجب شده وضو بر او خواه باد جدا شود و خواه نشود و امام گفت تأخیر میکند ظهر را تا آخر وقت فضیلت آن و میکند ادا
با عصر در اول وقت فضیلت آن و جمع میکند میان آن دو و همچنان است نماز مغرب و عشا یعنی که مغرب را تأخیر میکند
تا آخر وقت فضیلت آن و با عشا جمع میکند برای اشکال وضو ساختن مکرر بر او پانزدهم حدیث سألت أبا عبد الله
علیه السلم عن الخفقة والخفقتین فقال ما أدری ما الخفقة والخفقتان إن الله یقول بل
الإنسان علی نفسه بصیرة إن علیا علیه السلم کان یقول من وجد طعم النوم قائما أو قاعدا
فقد وجب علیه الوضوء شرح الخفقه بفتح خاء با نقطه و سکون فاء و قاف و تاء وحدت مصدر باب ضرب بحرکت دادن
سر برای پینکی ما ادری در اینمقام بمعنی این است که ادری انه لا دخل لهذا و توضیح این آیت شده در کتاب الایمان والکفر
در شرح حدیث ششم باب الریا که باب صد و شانزدهم است و اینجا میگوییم که از جمله محتمل این است که بل برای اضراب است یعنی
تجاهل انسان بچیزی که معلوم حتمی اوست از وجدانیات موافق آیت سوره نمل وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم الانسان
مبتدا است بصیرة خبر مبتدا است و آن اسم مصدر است بمعنی اطلاع و حمل آن برای مبالغه است و ظرف متعلق ببصیرة
است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از یک جنبانیدن سر برای پینکی و دو جنبانیدن که آیا وضو را باطل میکند
یا نه پس امام گفت که نمیدانم که چیست یک جنبانیدن و دو جنبانیدن بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره قیامه که بلکه آدمی
بر نفس خود در کمال اطلاع است بدرستی که علی علیه السلم میگفت هر که یافت مزه خواب را خواه ایستاده باشد و خواه نشسته پس
بتحقیق واجب شد بر او وضو اشارت است باینکه در صورت خفقه و خفقتین رجوع باین معیار میباید کرد و آدمی احوال
خود را خود بهتر میداند شانزدهم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلم قال أذنان وعینان تنام العینان ولا تنام
الأذنان وذلک لا ینقض الوضوء فإذا نامت العینان والأذنان انتقض الوضوء شرح اذنان

مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر للانسان اذنان تنام بتقدیر قد تنام است و او دو لا تنام حالیه است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت آدمی را دو گوش و دو چشم است گاهی میخوابد دو چشم بر حالی که نمیخوابد دو گوش
با معنی که چشمها از دیدن معطل میشود و گوشها از شنیدن معطل نمیشود و آن خواب دو چشم نمیشکند وضو را پس چون
خوابید دو چشم و دو گوش شکسته میشود وضو سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرَّجُلُ يَقْرِضُ مِنْ
شَعْرِهِ بِأَسْنَانِهِ يَمْسَحُ بِالْمَاءِ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ قَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الْحَدِيدِ شرح یمسح بتقدیر استفهام است
و مراد استفهام از استحباب مسح است چنانچه گذشت در حدیث دوازدهم این باب لا باس یعنی باکی نیست در ترک مسح است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت مردی میبرد بعض موی خود را بدندانهای خود آیا سنت است
که مسح کند آنرا با آب پیش از آنکه نماز کند گفت باکی نیست در ترک مسح با آب جز این نیست که آن مسح با آب در آهن است
باب بیست و چهارم اصل باب الرجل یطأ علی العذرة او غیرها من القذر شرح القذر بفتح قاف و کسر و فتح و ضم و سکون
ذال با نقطه و را بی نقطه نجس یعنی این باب بیان مردیست که پا میگذارد بر نجاست آدمی یا غیر آن از نجاست در
این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَطَأُ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي لَيْسَ
بِنَظِيفٍ ثُمَّ يَطَأُ بَعْدَهُ مَكَاناً نَظِيفاً قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ خَمْسَةَ عَشَرَ ذِرَاعاً أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در مردی که پا میگذارد بر جایی که پاک نیست بعد از آن پا میگذارد
بعد از آن مکان مکانی دیگر را که پاکست گفت پروائی نیست با معنی که پای او پاک شده اگر باشد آن مکان نظیف
پانزده ذراع مراد بذراع از آرنج است تا سر انگشت میان یا مانند پانزده ذراع مراد اینست که احتیاج بکم کردن
نیست و تخمین کافیست دوم اصل كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ مَرَّ عَلَى عَذِرَةٍ يَابِسَةٍ فَوَطِئَ عَلَيْهَا
فَأَصَابَتْ ثَوْبَهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ وَطِئْتَ عَلَى عَذِرَةٍ فَأَصَابَتْ ثَوْبَكَ فَقَالَ أَلَيْسَ
هِيَ يَابِسَةً فَقُلْتُ بَلَى فَقَالَ لَا بَأْسَ إِنَّ الْأَرْضَ يُطَهِّرُ بَعْضُهَا بَعْضاً شرح وطی بطا بی نقطه و همزه بصیغه ماضی
معلوم باب علم است و وطئت بصیغه ماضی مخاطب مضموم اللام باب علم است اسم لیس ضمیر شان مستتر در آن است
جمله یابسة خبر لیس است ان بکسر همزه و تشدید نون استیناف بیانی است و مراد اینست که چون زمین عذره
خشک را مانند غبار کند و سبب برداشتن گردد و بر جامه نشیند آنرا از جمله زمین میکند و پاک میکند نظر اینکه اجزای
صغیره از غایط که در برستنی با جار میانه پاک است یعنی بودم با امام محمد باقر علیه السلم وقتی که گذر کرد بر نجاست
آدمی که خشک بود و پای نهاد بران پس مانند غبار مرتفع شد و ملاقات کرد جامه او را پس گفتم قربانت شوم بتحقیق
پا نهادی بر نجاست آدمی پس برخورد جامه ترا پس گفت آیا نیست اینکه آن خشک است گفتم بلی خشک است پس گفت

بروائی نیست

نسخه

بروائی نیست بدرستی که زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ قَالَ نَزَلْنَا فِي مَكَانٍ بَيْنَنَا
وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ زُقَاقٌ قَذِرٌ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَيْنَ نَزَلْتُمْ فَقُلْتُ نَزَلْنَا فِي دَارِ فُلَانٍ
فَقَالَ إِنَّ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ زُقَاقاً قَذِراً أَوْ قُلْنَا لَهُ إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ زُقَاقاً قَذِراً فَقَالَ لَا بَأْسَ
الْأَرْضُ يُطَهِّرُ بَعْضُهَا بَعْضاً قُلْتُ وَالسِّرْقِينُ الرَّطْبُ أَطَأُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا يَضُرُّكَ مِثْلُهُ شرح جمله بیننا حال است
الزقاق بضم زای با نقطه و قاف و الف و قاف کوچه الارض یطهر بعضها بعضا مبنی بر اینست که میان زقاق قذر و
مسجد زمینی بوده که اثر زقاق قذر را از نعل زایل میکرده پس گویا که آن زمین زقاق قذر را پاک میکند السرقین بکسر سین بی نقطه
و سکون را بی نقطه و کسر قاف و یاء دو نقطه در پایین معرب سرگین بفتح سین و آن مرفوع و منصوب میتواند بود
یعنی روایتست از محمد حلبی گفت فرود آمدیم در مدینه در جایی بر حالی که میان ما و میان مسجد رسول علیه السلم کوچه بود که نجس بود
پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت کجا فرود آمدید پس گفتیم فرود آمدیم در سرای فلان کس پس گفت بدرستی که
میان شما و میان مسجد کوچه نجسی هست یا ما گفتیم او را که بدرستی که میان ما و میان مسجد کوچه نجسی هست پس امام گفت پروا
نیست با معنی که آن پای شما را داخل مسجد میتوان کرد بیان این آنکه زمین پاک میکند بعض آن بعض دیگر را گفتم و سرگین
تر پا میگذارم بران پس امام گفت ضرر نمیرساند ترا مثل آن با معنی که اگر راه رفتن بعد از آن بفعل آید پاکست چنانچه
می آید در احادیث باب چهل و هفتم چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَطَأُ فِي الْعَذِرَةِ أَوِ الْبَوْلِ أَ يُعِيدُ
الْوُضُوءَ قَالَ لَا وَلَكِنْ يَغْسِلُ مَا أَصَابَهُ شرح ذکر فی بجای علی مشعر است بآنکه عذره رطبه بوده پس ما اصابه بمعنی الحق
به است و ضمیر منصوب در اصابه راجع بالرجل است و این امر بشستن در صورتیست که بعد از آن راه نرود چنانچه ظاهر است
از آنچه گذشت در احادیث سابقه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که پا میگذارد در نجاست آدمی
یا در بول آیا اعاده میکند وضو را گفت نه و لیک میشوید آنچه را از نجاست که چسپیده باو پنجم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى إِذَا
كَانَ جَافّاً فَلَا يَغْسِلُهُ شرح و در روایتی دیگر این زیادتی هست که اگر خشک باشد پس نمیشوید موضعی را که ملاقی آن شده
و حاصل هر دو روایت یکیست زیرا که در روایت سابقه این زیادتی مفهوم است ششم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخِنْزِيرِ يَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ فَيَمُرُّ عَلَى الطَّرِيقِ فَيَسِيلُ مِنْهُ الْمَاءُ أَمُرُّ عَلَيْهِ حَافِياً فَقَالَ أَلَيْسَ
وَرَاءَهُ شَيْءٌ جَافٌّ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَلَا بَأْسَ إِنَّ الْأَرْضَ يُطَهِّرُ بَعْضُهَا بَعْضاً شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از خوکی که بیرون می آید از آب پس میگذرد بر راه پس روان میشود از آن خوک آبی که میگذارم بران آب پا برهنه
پس امام گفت آیا نیست در پشت آن راه راهی که خشک باشد تری پای ترا برطرف کند براه رفتن در آن گفتم بلی
هست امام گفت پس پروائی نیست بدرستی که زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را توضیح این شد در شرح حدیث

سیوم آنکه ظاهر احادیث اینست که غسل لازم نیست در زمین دوم طهارت والله اعلم باب بیست و پنجم اصل باب المذی والودی شرح
المذی بفتح میم و سکون ذال با نقطه و تخفیف یا و بفتح میم و کسر ذال و تشدید یا و بفتح میم و کسر ذال و سکون یا و هر سه آبیست که بیرون می آید از
آدمی بعد از دست بازی و بوسه و مانند اینها مثل تصور کردن آن والودی بفتح واو و سکون دال بی نقطه و تخفیف یا و بکسر دال و تشدید یا
آبیست که بیرون می آید از آدمی بعد از بول و مانند آن از اوقاتی که تصور شهوت در آن نیست و بفتح واو و سکون ذال با نقطه آبیست که
و اینجا معنی اول مناسبترست یعنی این باب بیان آب بعد از ملاعبه و مانند آن و آب بعد از بول و مانند آنست مخفی نماند که
نشاید که در خاطر با قیاس اینست که در مذی و ملاعبه هست در ودی و بول و او جمست در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان سال من ذکرک شیء من مذی او ودی وانت فی الصلوة فلا
تغسله ولا تقطع الصلوة ولا تنقض له الوضوء وان بلغ عقبیک فانما ذلک بمنزلة النخامة وکل شیء
یخرج منک بعد الوضوء فانه من الحبائل او من البواسیر ولیس بشیء فلا تغسله من ثوبک الا
ان تقذره شرح لا تنقض بصیغه نهی حاضر باب افعال است برای تعریض مثل اباع البعیر اعنی عرض بیع او در معرض شکسته شدن در
آوردن النخامه بضم نون و خا با نقطه و الف بلغمی که در دهن آید از سینه یا از دماغ کل شیء عبارت از چیزیست که
از جنس آب باشد پس شامل خون نیست و ضمایر عبارتست از استبرا و استنجا است یا عبارتست از مجموع آنها و دست نمازست
الحبائل جمع حباله بفتح حا که نهای ذکر البواسیر بیا بی نقطه معجمه و سین بی نقطه و را بی نقطه جمع باسور بضم سین جراحتهای
درون یا بیرون نشستگاه و بنون ترجمین معنی است تقذره بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت اگر روان شود از ذکر تو چیزی از مذی یا ودی که بیان شد در شرح عنوان باب و تو در نماز باشی پس مشو
آنرا و بر طرف مکن نماز را و شکسته مشو برای آن وضو را هر چند که برسد به پاشنه آنچه جز این باشد توجیه بدرستی که جز این نیست
که آن مانند بلغمست و هر آبی که بیرون آید از تو بعد از استبرا و استنجا پس بدرستی که آن از رگهای ذکرست از شاخهاست
یا از بواسیرست از معده نیست و آن چیزی نیست که باید شست پس مشو آنرا از جامه خود مگر آنکه کراهت داشته باشی آنرا مثل اینکه در
ابتدا بود اسیر دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن المذی فقال ما هو والنخامة الا سواء شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که بعد از ملاعبه و مانند آن می آید گفت نیست آن و بلغمی که از دهن انداخته
میشود مگر برابر یعنی که نجس نیست و ناقض وضو نیست سیوم اصل سالت احدهما علیهما السلام عن المذی
فقال لا ینقض الوضوء ولا یغسل منه ثوب ولا جسد انما هو بمنزلة المخاط والبزاق شرح المخاط بضم
و فتح میم و تخفیف خا با نقطه و الف و طا بی نقطه آبی که از راه بینی بیرون می آید البزاق بضم با بی نقطه و تخفیف زای با نقطه
والف و قاف آب دهن که غیر بلغم است یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از آبی که از ذکر



ملاعبه و مانند آن بیرون می آید پس گفت نمی شکند وضو را و شسته نمیشود از آن جامه و بدن جز این نیست که آن مانند آب بینی
و آب دهن است چهارم اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن المذی یسیل حتی یصیب الفخذ فقال لا یقطع
صلوته ولا یغسله من فخذه انه لم یخرج من مخرج المنی انما هو بمنزلة النخامة شرح پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از آبی که بعد از ملاعبه و مانند آن بیرون می آید از ذکر روان میشود تا آنکه برسد ران را یعنی که تا منتهای ران
میرسد پس امام گفت آنکسی که مذی از او آمده قطع نمی کند نماز خود را و نمی شوید آب مذی را از ران خود بدرستی که آن مذی
بیرون نیامده از جایی که منی از آنجا بیرون می آید جز این نیست که مذی مانند بلغمیست که از راه دهن بیرون می آید باب
بیست و ششم اصل باب انواع الغسل شرح این باب بیان اقسام غسل است در این باب دو حدیث است اول اصل
عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الغسل من الجنابة ویوم الجمعة والعیدین
وحین تحرم وحین تدخل مکة والمدینة ویوم عرفة ویوم تزور البیت وحین تدخل الکعبة
وفی لیلة تسع عشرة واحدی وعشرین وثلث وعشرین من شهر رمضان ومن غسل میتا شرح روایتست
از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت غسل چهارده است اول غسل از جنابت
دوم غسل روز جمعه سیوم غسل عید ماه رمضان چهارم غسل عید قربان پنجم غسل در وقتی که اراده احرام عمره یا احرام حج میکنی ششم
غسل در وقتی که اراده دخول مکه میکنی در اول دخول یا بعد از عود از منی هفتم غسل در وقتی که اراده دخول مدینه میکنی هشتم غسل روز
عرفه بفتح عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا یعنی نهم ذی حجه نهم غسل در روزی که اراده زیارت خانه میکنی مراد طواف کعبه است
بعد از عود از منی در عید اضحی و شاید که مراد اعم از آن و زیارت رسول و زیارت یکی از اوصیای رسول باشد زیرا که هر یک از
ایشان خانه علم و رحمت الله تعالی است چنانچه می آید در کتاب الاشربة والاطعمة در حدیث اول باب ما لا ینتفع به من المیتة
و ما ینتفع به منها که باب نهم است و تعبیر از خانه کعبه بعد از این بلفظ کعبه مؤید احتمال دوم است دهم وقتی که اراده دخول
کعبه میکنی یازدهم در شب نوزدهم از ماه رمضان دوازدهم در شب بیست و یکم از ماه رمضان سیزدهم در شب بیست و سیوم
از ماه رمضان چهاردهم غسل کسی که تغسیل کرده میتی را و دست براو زده مخفی نماند که بعض اغسال اینجا مذکور نیست مثل غسل حیض
و مثل اغسالی که می آید در حدیث آینده پس الف و لام الغسل برای عهد خارجیست و مراد غسلی است که مخاطب اراده کار شده
و عمده بوده مخفی نماند که بنا بر این عدم ذکر غسل شب اول ماه رمضان برای اینست که آن عمده نیست چنانچه تحقیق این میشود در
شرح حدیث آینده دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن غسل الجمعة فقال واجب فی السفر
والحضر الا انه رخص للنساء فی السفر لقلة الماء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از غسل جمعه گفت
واجبست در سفر و حضر مگر آنکه رخصت داده شده برای زنان در ترک آن در سفر بکمی آب مخفی نماند که اطلاق واجب بر فعلی که

ترک آن بعنوان اصرار گناه کبیره باشد خواه بی اصرار کبیره باشد وخواه نه موافق اصطلاح اصولیین وفقهاست ومراد از وجوب
اینجا فعلی است که ترک آن بی عذر باعث استحقاق سرزنش شود ومثل آنچه می آید در حدیث ششم باب بیست وهشتم خواه باعث
استحقاق عذاب آخرت شود اصلا وخواه نشود وبرهر تقدیر واجب در مقابل مستحب ومکروه وحرام ومباح است ومعنی کبیره وصغیره
گذشت در کتاب الایمان والکفر در باب الکبائر وباب الاصرار علی الذنب ودر لغت واجب بمعنی ثابت لازم است
وآن قدر مشترک میان واجب اصطلاحی وسنت مؤکده است بیان این آنکه مستحب سه مرتبه دارد اول ادنی دوم اوسط وآنرا
سنت می نامند سوم اعلی وآنرا واجب می نامند وجمعی این حدیث را حمل بر وجوب اصطلاحی میکنند واین منافی ظاهر حدیث
پنجم باب بیست وهشتم است **اصل** وقال غسل الجنابة واجب وغسل الحائض اذا طهرت واجب وغسل
المستحاضة واجب اذا احتشت بالکرسف فجاز الدم الکرسف فعلیها الغسل لکل صلوتین
وللفجر غسل وان لم یجز الدم الکرسف فعلیها الغسل کل یوم مرة والوضوء لکل صلوة وغسل
النفساء واجب وغسل المولود واجب وغسل المیت واجب وغسل الزیارة واجب وغسل
دخول البیت واجب وغسل الاستسقاء واجب **شرح** وامام علیه السلم چند قسم غسل ذکر کرد از اهل واجب یعنی که
مذکور شد شمرده گفت **اول** غسل جنابت ثابت لازم است مخفی نماند که واجب بودن بمعنی که مذکور شد منافات ندارد
با اینکه فرض منصوص صریح قرآن باشد **دوم** وغسل زن حایض چون پاکیزه شده باشد بانقطاع حیض او ثابت لازم است
**سوم** وغسل زنی که خون زرد آب می بیند برای کوفتی ثابت لازم است بیان این آنکه اگر برداشته باشد پنبه ایکه در
گذشته باشد خون از پنبه وخرقه را آلوده وصحیح کرده باشد پس واجب است بران زن غسل برای هر دو نماز که وقت آنها
متصل بیکدیگر باشد ووقت مشترک میان آنها باشد مثل نماز ظهر وعصر ومثل شام وخفتن وواجب است براو برای نماز صبح
یک غسل مخفی نماند که الف لام جنس الغسل فی اصل ساخته برای اشعار باینکه اگر جمع کند دو نماز را باید میان دو نماز جمع
باین عنوان نیامده باشد یک غسل کافیست والا دو غسل میباید برای هر نمازی غسلی واگر نگذشته باشد خون از پنبه
بامعنی که احاطه میان پنبه کرده اما خرقه را آلوده وصحیح نکرده باشد پس واجب است بران زن غسل در هر روز یکبار خواه عادت
غسل را برای نماز صبح قرار دهد خواه برای غیر آن وواجب است براو وضو برای هر نمازی اگر خون مذکور را ایکسترا از ابتدا از
نماز سابق دیده باشد **چهارم** وغسل نفسا بضم نون وفتح فا وسین بی نقطه والف ممدود بمعنی زنی که در وقت زائیدن
خون میبیند ثابت لازم است بدانکه جمعی میگویند که مراد خون بعد از ظهور جزئی از ولد است وبعضی میگویند اعم از آن ازو
مقارن است وموافق این می آید در کتاب الحیض در حدیث سوم باب چهاردهم که باب النفساء تطهرت وبعضی میگویند
اعم از آنها واز مقدم است وجمعی میگویند زادن عبارت از خروج مضغه وما بعد آنست وبعضی میگویند خروج علقه ونطفه که

علامت

علامت شروع در استعداد فرزند در آن باشد داخل زادن است وبعض می الفان زادن بی خونرا نیز موجب غسل میشمرند
**پنجم وششم** وغسل آدمی در وقت ولادت او وغسل او در وقت وفات او ثابت لازم است بر دیگران مخفی نماند که در بعض نسخ
واجب اینجا مکرر است وبنابر ترک آن اشعار بکمال مناسبت میشود چنانچه گویا که هر دو یک غسل است **هفتم** وغسل زیارت
ثابت لازم است بیان این گذشت در شرح حدیث سابق **هشتم** وغسل اراده داخل شدن کعبه ثابت لازم است
**نهم** وغسل طلب باران در وقت حاجت شدیده بآن ثابت لازم است **اصل** وغسل اول لیلة من شهر
رمضان یستحب وغسل لیلة احدی وعشرین وغسل لیلة ثلث وعشرین سنة لا تترکها
فانه یرجی فی احداهن لیلة القدر وغسل یوم الفطر وغسل یوم الاضحی سنة لا احب
ترکها وغسل الاستخارة یستحب العمل به غسل الثلث اللیالی من شهر رمضان لیلة تسع عشرة
واحدی وعشرین وثلث وعشرین **شرح** ذکر غسل لیلة تسع عشرة نشده برای اشارت باینکه در آن شب اصابه امیر المؤمنین
علیه السلم شده ودر ذکرش طبع مؤمن کراهتی دارد لیک سنتیست ولهذا در مرجع ضمیر لا تترکها واحداهن داخل است
در شرح بنابر آنچه سنتیست میگذاریم ومیگوییم در اینجا امام علیه السلم هفت قسم دیگر غسل مذکور ساخت فانه یرجی فی احداهن
لیلة القدر مبنی بر هیئت جهل بخصوص لیلة القدر نیست زیرا که محالست که امام زمان که نزول ملائکه وروح در آن شب برو
باشد برای تحدیث آن شب را نداند وگذشت در کتاب الحجه در حدیث ششم باب چهل وکلم که باب فی شان انا انزلناه فی لیلة
القدر وتفسیرها ست ودر کتاب فضل القرآن در حدیث ششم باب النوادر که لیلة القدر شب بیست وسوم است مخفی نماند
که آنرا لیلة الجهنی مینامند چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث دوم باب فی لیلة القدر که باب شصت ونهم است باعتبار
آنکه رسول علیه السلم برای مردی از قبیله جهینه فضل آن شب را گفته ودر مثل مشهور شده که وعند جهینة الخبر الیقین پس مقصود ازین
عبارت اینست که این سه شب باید بکرم بوطلبند وعبادت دو شب تمهید مقدمه ثالث است چنانچه اگر در یکی از آن
دو شب عبادت مقبول شد الله توفیق ادراک فضیلت شب قدر میشود پس گویا که هر یکی از آن دو نیز شب قدر است غسل
الاستخاره مبتدا است یستحب خبر مبتدا است الف لام العمل برای عهد خارجیست واشارت بنمازهای مقرره در
شبهای مذکوره است العمل منصوب باعراست بتقدیر ادرک العمل فی برای تعلیل است ومراد اینست که بسبب غسل
فضیلت اعمال آن شب را دریاب **یعنی** بعت غسل از عز تبرک علی است **اول** وغسل شب اول از ماه رمضان مستحب است
**دوم وسیوم وچهارم** وغسل شب نوزدهم وغسل شب بیست ویکم وغسل شب بیست وسوم طریقت رسول علیه السلم
واوصیای او وشیعه ایشانست ترک مکن آن سنت را زیرا که امید داشته میشود در یکی از آن سه شب که شب قدر باشد
**پنجم وششم** وغسل روز عید ماه رمضان وغسل روز عید قربان نیز سنت است دوست نمیدارم ترک آنرا **هفتم** وغسل استخاره

مستحب است در باب فضیلت عمل صالح را بوسیلهٔ غسل آن در شب که مذکور شد از ماه رمضان که شب نوزدهم و بیست و یکم
و بیست و سوم باشد اشارتست باینکه غسل این در شب علامت تصدیق بقای شب قدر بعد از رسول علیه السلم و نزول
ملائکه و روح در ان شب بر امام معصوم مفترض الطاعة از اهل بیت رسول علیهم السلم **باب بیست و هفتم حدیث باب ما یجزی الغسل**
**منه اذا اجتمع شرح** ما موصوله عبارتست از انواع غسل است الف و لام الغسل برای عهد ذهنیست پس در حکم نکره است من در منه
برای تبعیض است و ظرف نعت الغسل است ضمیر منه و ضمیر مستتر در اجتمع راجع بما است **یعنی** این باب بیان انواع غسلهاست
که بی نیاز میکند غسلی که از جملهٔ آنها است چون متعدد و مجتمع شود در این باب دو حدیث است **اول حدیث** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ
اِذَا اغْتَسَلْتَ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ اَجْزَاكَ غُسْلُكَ ذٰلِكَ لِلْجَنَابَةِ وَالْجُمُعَةِ وَالْحِجَامَةِ وَعَرَفَةَ وَالنَّحْرِ وَالْحَلْقِ
وَالذَّبْحِ وَالزِّيَارَةِ وَاِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْكَ حُقُوقٌ اَجْزَاكَ عَنْهَا غُسْلٌ وَاحِدٌ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَكَذٰلِكَ الْمَرْاَةُ
يُجْزِيهَا غُسْلٌ وَاحِدٌ لِجَنَابَتِهَا وَاِحْرَامِهَا وَجُمُعَتِهَا وَغُسْلِهَا مِنْ حَيْضِهَا وَعِيدِهَا **شرح** در بعض نسخ الحجامة
بجای الجمعه است و در بعضی الحمر بفتح حاء بی نقطه و تشدید میم است و آن مصدر باب نصر است بمعنی قصد و عبارتست از هر غسلی که
اراده آن داشته باشد **یعنی** روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است که گفت
چون غسل کردی بعد از طلوع صبح صادق کافیست ترا آن غسل برای جنابت و جمعه اگر موافق جمعه افتد و عرفه نیز اگر نهم ذیحجه باشد
و اگر دهم ذیحجه باشد کافیست برای شکافتن سینهٔ شتر برای قربان کردن و تراشیدن سر و بریدن حلق گاو و گوسفند و
طواف زیارت و چون جمع شود بر تو چند غسل که هر کدام حق باشد یا بمعنی کار آمدنی باشد و باید کرد اگر تنها باشد کافی است
از جمیع آنها یک غسل زراره گفت که بعد از آن امام گفت که و همچنانست زن کافیست او را یک غسل برای جنابت او و احرام او
و جمعهٔ او و غسل او از حیض او و عید او **بدانکه** ظاهر این حدیث اینست که اگر کسی جنب باشد و نداند که جنب است و غسل جمعه کند مثلا و حکم
داند که جنب بوده حاجت بغسل دیگر ندارد بخلاف و چو دانکه در نیت او بوده و در بعض روایات اینست که اگر خواب و اسطه شود
میان غسل و فعلی مثل نحر و حلق و ذبح و زیارت اعادهٔ غسل باید کرد **دوم حدیث** عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ اِذَا
اغْتَسَلَ الْجُنُبُ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ اَجْزَا عَنْهُ ذٰلِكَ الْغُسْلُ مِنْ كُلِّ غُسْلٍ يَلْزَمُهُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ **شرح** تعدیه اجزا
بعن اینجا بتضمین معنی اسقاط است و الا اجزا متعدیست ذلک الغسل مرفوع و فاعل است من برای تبعیض است و ظرف
حال فاعل است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه او گفت چون غسل کرد جنب بعد از طلوع صبح صادق
ساقط کرد از او آن غسل هر غسلی که آن غسل از جملهٔ هر غسلی است ساقط که لازم است او را در آن روز بیان این مثل سابق است
**باب بیست و هشتم حدیث باب وجوب الغسل یوم الجمعة شرح** واجب عبارتست از قدر مشترک میان لازم و سنت مؤکده چه تارک آن
بعنوان اصرار گناه کبیره باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب بیست و ششم **یعنی** این باب بیان ثابت لازم بودن غسل

در روز

در روز جمعه است در این باب نه حدیث است **اول حدیث** عَنْ اَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْغُسْلِ يَوْمَ
الْجُمُعَةِ فَقَالَ وَاجِبٌ عَلٰى كُلِّ ذَكَرٍ وَاُنْثٰى عَبْدٍ اَوْ حُرٍّ **شرح** عبد مجرور و نعت ذکر است و نعت انثی مذکور شده برای
اختصار **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق رضا علیه السلم گفت پرسیدم او را از غسل در روز جمعه که چه حال دارد گفت ثابت
لازم است بر هر مرد و زن که غلام باشند یا آزاد و مراد وقتی است که میسر باشد چنانچه ظاهر میشود از احادیث آینده **دوم حدیث** سالت
الرضا عليه السلام عن غسل يوم الجمعة فقال واجب على كل ذكر او انثى عبد او حر **شرح** این موافق سابق است
**سیوم حدیث** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فِي الْحَضَرِ وَعَلَى
الرِّجَالِ فِي السَّفَرِ وَلَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ فِي السَّفَرِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت غسل روز جمعه ثابت
لازم است بر مردان و زنان در مجاورت و بر مردان در مسافرت و ثابت لازم نیست بر زنان در مسافرت **چهارم حدیث**
وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرٰى اَنَّهُ رُخِّصَ لِلنِّسَاءِ فِي السَّفَرِ لِقِلَّةِ الْمَاءِ **شرح** و در روایت دیگر از امام علیه السلم اینست که شان
اینست که رخصت داده شده برای زنان در سفر برای کمی آب مراد اینست که رخصتی که در روایت سابق است بلحاظ
غالب است پس اگر آب بسیار باشد برای ایشان نیز در سفر غسل بر ایشان نیز ثابت لازم است **پنجم حدیث** سالت
اَبَا الْحَسَنِ الْاَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ صَارَ غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبًا فَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى
اَتَمَّ صَلٰوةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلٰوةِ النَّافِلَةِ وَاَتَمَّ صِيَامَ الْفَرِيضَةِ بِصِيَامِ النَّافِلَةِ وَاَتَمَّ وُضُوءَ الْفَرِيضَةِ
بِغُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مَا كَانَ فِي ذٰلِكَ مِنْ سَهْوٍ اَوْ تَقْصِيرٍ اَوْ نِسْيَانٍ **شرح** اضافهٔ صلوة بالفریضه و نظایر آن از قبیل
اضافهٔ نوع بجنس است زیرا که فریضه اعم از صلوة و غیر صلوة است و مراد بفریضه عبادتیست که مامور به در قرآن باشد
و بر ترک آن عقابی باشد و مراد بنافله عبادتی است که مامور به باشد بدون عقابی بر ترک آن اتمام فریضه بنافله مقدم
بر فریضه میباشد چنانچه در نافلهٔ صبح و نافلهٔ ظهر و نافلهٔ عصر است و مؤخر از فریضه میباشد چنانچه در نافلهٔ شام و عشا است
و ظاهر حدیث آینده اینست که اتمام وضو بغسل جمعه از قبیل اول است ما در ما کان شرطیه زمانیه است و ان اسم و ناب
مناب ان شرطیه است من برای تبعیض است و فاعل کان ضمیر مستتر راجع بما است یا من اسم است بمعنی بعض و فاعل کان
است السهو تبدیل چیزی بچیزی دیگر ندانسته التقصیر کوتاهی در ادای چیزی بر وجه کامل مثل ترک توجه تام بدرگاه
الهی در اثنای عبادت النسیان ترک چیزی ندانسته **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم که چگونه گردید غسل روز جمعه با وجود
آنکه داخل نافله است ثابت لازم مانند اینکه فرض باشد پس امام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی کامل کرد نماز را از
جملهٔ فریضه نماز از جملهٔ نافله و کامل کرد روزه را از جملهٔ فریضه بروزه از جملهٔ نافله و کامل کرد وضو را از جملهٔ فریضه بغسل روز جمعه
جمعه آنچه شده باشد در ان نماز فریضه و روزه فریضه و وضوی فریضه از جمله سهو یا تقصیر یا فراموشی مراد اینست که در آن

کرد چون غسل جمعه از قبیل وجوب نوافل یومیه است در اینکه چون برای تلافی فریضه است تاکید تمام در ان هست و ترک
آن موجب استحقاق سرزنش است چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده و لهذا اگر فوت شود قضا دارد مانند نوافل
یومیه **ششم حدیث** کان امیر المؤمنین علیه السلام اذا اراد ان یوبخ الرجل یقول والله لانت اعجز
من التارک الغسل یوم الجمعة وانه لا یزال فی طهر الی الجمعة الاخری **شرح** الغسل منصوب و مفعول است
یا مجرور و مضاف الیه است باضافه لفظیه او در دو احتمالیه است انه بکسر همزه است و ضمیر راجع بغسل یوم الجمعه است یا راجع
بمغتسل یوم الجمعه است که مفهوم است از کلام و بنابر اول ظاهر معنی اینست که در کسب طهارت برای فاعلش یا نسبت مجازیست
و باعتبار فاعل آنست **یعنی** بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون میخواست که سرزنش کند مردی را میگفت بخدا قسم که هر آینه تو
ضعیف عقلتری از ترک کننده غسل در روز جمعه و حال آنکه آن غسل دیگر را پاکیزگیست برای صاحبش تا جمعه دیگر **هفتم حدیث** عن
الحسین بن موسی عن امه وام احمد بن موسی قالتا کنا مع ابی الحسن علیه السلام بالبادیة ونحن نرید بغداد
فقال لنا یوم الخمیس اغتسلا الیوم لغد یوم الجمعة فان الماء بها غدا قلیل فاغتسلنا یوم الخمیس لیوم
الجمعة **شرح** روایتست از حسین بن موسی ابن جعفر علیهما السلام از مادرش و از مادر احمد بن موسی که کنیز امام موسی کاظم علیه السلام
بوده آن دو زن گفتند بودیم با امام موسی کاظم علیه السلام در بیابان بحالی که ما اراده بغداد داشتیم پس گفت ما را روز
پنجشنبه که غسل کنید امروز برای فردا که روز جمعه است چه بدرستی که آب در بیابان فردا کمست پس غسل کردیم روز پنجشنبه برای روز
جمعه مخفی نماند که حقیقت قیاس مردان بر زنان و قیاس کل اسباب دیگر غسل بکمی آب چنانست که می آید در حدیث
دهم باب سی و ششم والله اعلم **هشتم حدیث** عن ابی جعفر علیه السلام قال لا بد من غسل یوم الجمعة فی السفر و
الحضر فمن نسی فلیعد من الغد **شرح** نسی بصیغه ماضی معلوم معتل اللام باب علم است فلیعد بصیغه امر غایب معتل العین
باب افعال است و ذکر آن بجای فلیقض برای اشارت باینست که برای نماز غسل جمعه نوشته میشود در روز جمعه **یعنی** روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت ناچار است از غسل روز جمعه در سفر و حضر پس هر که فراموش کند پس باید که اعاده کند فردا بیان
اینکه غسل جمعه حکم نوافل یومیه دارد در قضا گذشت در حدیث پنجم و جمعی از این حدیث حکم میکنند باینکه قضای غسل جمعه بعد از آن
خوب نیست والله اعلم **نهم حدیث** وروی فیه رخصة للعلیل **شرح** و روایت کرده شده است در قضای روز
شنبه رخصتی برای بیمار یعنی که بر بیمار قضای غسل جمعه ثابت لازم نیست و بر دیگران ثابت لازم است **باب سی و**
**نهم حدیث باب صفة الغسل والوضوء قبله وبعده والرجل یغتسل فی مکان غیر طیب وما یقال عند الغسل وتحویل الخاتم**
**عند الغسل** **شرح** این باب بیان کیفیت غسل و بیان وضوی پیش از غسل و وضوی بعد از غسل و بیان مردی که غسل
میکند در مکانی نجس است و بیان آنچه گفته میشود از دعا نزد غسل و بیان استحباب گردانیدن انگشتر از دستی بدستی

دیگر

دیگر نزد غسل است در این باب سه حدیث است **اول حدیث** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام
قال سألته عن غسل الجنابة فقال تبدأ بکفیک فتغسلهما ثم تغسل فرجک ثم تصب علی
رأسک ثلاثا ثم تصب علی سائر جسدک مرتین فما جری علیه الماء فقد طهر **شرح** کف عبارتست از
دست متعارف که از آستین بیرون میباشد و ساعد جزو آن نیست و می آید در کتاب الجنایز در حدیث پنجم باب پنجم
باب غسل المیت است که ثم اغسل یدیه ثلث مرات کما یغسل الانسان من الجنابة الی نصف الذراع و ممکن است که
الی بمعنی مع باشد و ظرف متعلق باغسل باشد و خارج باشد از مشبه به و اینجا عبارت از مجموعیست که کردن فرج از آن
آنست ثلث یعنی ثلث غرف یا ثلث اکف است چنانچه صریح میشود در حدیث سوم این باب و اشارتست باینکه
شستن سر و گردن بکمتر از مقدار سه مشت آب در غیر موضع ضرورت خوب نیست در غسل جنابت چنانچه می آید در حدیث
آینده و جمعی از این حدیث گفته اند که مجموع سر و گردن را سه بار باید شست مرتین عبارتست از جدا کردن جانب راست
از جانب چپ و رعایت ترتیب است و جمعی گفته اند که این حدیث و حدیث سوم دلالت میکند بر اینکه هر یک از جانب
راست و جانب چپ را دو بار باید شست و ظاهر فتاوی تا آخر ابا از این دارد والله اعلم **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را از کیفیت غسل جنابت پس گفت ابتدا میکنی
بدو دست خود پس میشوئی آنها را بعد از آن میشوئی فرج خود را از منی بعد از آن میریزی بر سر و گردن خود سه مشت آب
بعد از آن آب میریزی بر باقی بدن خود دو بار اول جانب راست از بالا تا پایین دوم جانب چپ از بالا تا پایین پس
آنچه از بدن که جاری شد بر آن آب پس تحقیق پاک شد از حدث اشارتست بدو چیز اول اینکه آب غسل میباید که
بجمیع بدن بترتیبی که مذکور شد برسد و الا بعض بدن جنب و ناپاکیزه است و آن باعث بطلان نماز است دوم اینکه
تکرار شستن یک موضع از بدن در کار نیست **دوم حدیث** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یفیض الجنب علی رأسه
الماء ثلاثا لا یجزیه اقل من ذلک **شرح** ثلاثا حال الماء است و بمعنی ثلث اکف است لا یجزیه را بنقطه یاء دو نقطه
پایین بصیغه معلوم باب افعال است و ضمیر راجع بالماء است یا بجیم و زای با نقطه و همزه است و ضمیر راجع بالجنب است
و حاصل هر دو یکیست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میریزد جنب بر سر و گردن خود آب سه مشت
جاری نمیکند آنرا کمتر از ریختن سه مشت مراد اینست که مجموع سر و گردن بکمتر از سه مشت شسته نمیشود در غیر وقت ضرورت
تنگی آب و سایر جنب قیاس بر جنبت و قیاس غیر جنب بر جنب چنانست که می آید در حدیث دهم باب سی و ششم
**سوم حدیث** عن زرارة قال قلت کیف یغتسل الجنب فقال ان لم یکن اصاب کفه شیء غمسها فی
الماء ثم بدأ بفرجه فانقاه بثلاث غرف ثم صب علی رأسه ثلاث اکف ثم صب علی منکبه الایمن

مرتین

وعلى منكبه الأيسر مرتين فأجرى عليه الماء فقد اجزأه شرح منکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و با یک نقطه است
در بعض نسخ بعد از الایمن مرتین هست و بنا بر اینکه نباشد بیان مرتین و ما بعد آن همانست که گذشت در شرح حدیث
اول و مفاد این کلام وجوب تقدیم ایمن بر ایسر است نظیر آنچه در آیت وضو بیان شد در شرح حدیث پنجم باب بیست و دوم
ضمیر مستتر در اجزاه راجع بصب جری است و ضمیر منصوب راجع بما است یعنی روایتست از زراره که از راویان امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که امام را گفتم چگونه غسل میکند جنب پس گفت اگر نبوده باشد که رسیده
باشد دست او را نجاستی فرو میبرد آنرا در آب مراد آب قلیل است بعد از آن ابتدا میکند بفرج خود پس میشوید آنرا بعد
آب بعد از آن میریزد بر سر خود سه مشت آب تا سر و گردن با آن شسته شود بعد از آن آبرا میریزد بر دوش راست خود
و بر دوش چپ خود دو بار یعنی که رعایت ترتیب میکند اول جانب راست را میشوید بعد از تمام آن جانب
چپ را میشوید پس هر موضعی که جاری شد بر آن آب خواه از سر و خواه از جانب راست و خواه از جانب چپ تحقق
آن جاری شدن کافیست آن موضع را و احتیاج تکرار آب برای آن موضع نیست چهارم اصل عن علي بن الحكم عن
بعض اصحابنا قال تقول في غسل الجمعة اللهم طهر قلبي من كل آفة تمحق بها ديني وتبطل عملي و
تقول في غسل الجنابة اللهم طهر قلبي وزك عملي وتقبل سعيي واجعل ما عندك خيرا لي شرح
علی بن الحکم از اصحاب امام محمد تقی علیه السلام است و تعبیر کرده از او بعض اصحابنا برای شدت تقیه در زمان او پس ضمیر قال
اولا راجع بعلی بن الحکم است و ثانیا راجع بامام محمد تقی علیه السلام است و محتمل است که علی بن الحکم عبارت از تلمیذ ابن
ابی عمیر باشد که ملاقات کرده بسیاری از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام پس بعض اصحابنا عبارت از بعض اصحاب
ابی عبدالله است و ضمیر قال اولا راجع ببعض اصحابنا است و ثانیا راجع بابی عبدالله است اختلاف میان دعای
غسل جمعه و غسل جنابت مشعر باینست که در زمان مظلومی ائمه حق خطر عظیمی است در روز جمعه برای شیعیان ایشان
زیرا که گاهی بعض مخالفان ریاست نماز جمعه و رکعتی دو جمعه میکنند و جمعی بضرورت تقیه ترک نماز ظهر کرده اقتدا بایشان
میکنند و بطلان عمل ایشان لازم می آید بنا بر آیت سوره جمعه فاسعوا الی ذکر الله و بیان میشود در کتاب الصلوة در شرح
بعض احادیث باب وجوب الجمعة و علی کم تجب که باب شصت و هشتم است تمحق بصیغه مخاطب باب افعال است
یعنی روایتست از علی بن حکم از بعض یاران ما گفت که گفت میگوئی در غسل جمعه که خداوندا پاکیزه کن دل مرا از هر آفتی
که محو میکنی با آن آفت دین مرا و باطل میکنی عمل مرا و میگوئی در غسل جنابت که خداوندا پاکیزه کن دل مرا و خالص کن
عمل مرا و سعی قبول کن سعی مرا در دین و بگردان آنچه را نزد تست از ثواب آخرت بهتر برای من یعنی که چنین کن که
رغبت من در ثواب آخرت بهتر برای من یعنی که چنین کن که رغبت من در ثواب آخرت بیشتر از رغبت من در منافع

باب سیم است تعلیل لصیغه مخاطب م



دنیا باشد یعنی که آنقدر از دنیا مده که باعث غفلت از ثواب آخرت و عدم ادراک آن شود پنجم اصل سمعت
ابا عبدالله عليه السلام يقول اذا ارتمس الجنب في الماء ارتماسة واحدة اجزأه ذلك من غسله شرح
این بیان شد در شرح حدیث هشتم باب چهاردهم ششم اصل عن علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال
سألته عن المرأة عليها السوار والدملج في بعض ذراعها لا تدري يجري الماء تحته ام لا كيف
تصنع اذا توضأت او اغتسلت قال تحركه حتى يدخل الماء تحته او تنزعه شرح السوار بکسر و ضم سین بی نقطه
و تخفیف الف و را بی نقطه دست برنجن الدملج بضم دال بی نقطه و سکون میم و ضم و فتح لام و جیم زیوری که زنان عرب در
بازوی برهنه خود میکنند فی بعض ذراعها حال دملج است و ذکر این برای اینست که جای مقرر دملج ذراع نیست اما
گاهی در آن میباشد بسبب پایین آمدن و مانند آن یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام
گفت پرسیدم او را از زنی که بر او دست برنجن و زیور بازو بر حالی که در بعض ذراع اوست نمیداند که آیا جاری
میشود آب در زیر آن یا نه چگونه میکند اگر وضو سازد یا غسل کند گفت حرکت میدهد آنرا تا داخل شود آب در زیر آن اگر
ممکن باشد یا بیرون میکند آنرا هفتم اصل وعن الخاتم الضيق لا يدري هل يجري الماء تحته اذا توضأ ام لا
كيف يصنع قال ان علم ان الماء لا يدخله فليخرجه اذا توضأ شرح ان علم بتقدیر بصیغه ماضی ان علم است
پس فاء جزائیه نیست بلکه برای تفریع است یعنی و پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از انگشتری تنگ که صاحبش نمیداند که آیا
جاری میشود آب در زیر آن چون وضو سازد یا نه چگونه میکند صاحبش امام گفت که میکند آنچه را که میکند اگر داند یا نه که
آب داخل زیر آن نمیشود پس باید که بیرون کند آنرا چون وضو سازد هشتم اصل عن ابي عبدالله عليه السلام في رجل
اصابته جنابة فقام في المطر حتى سال على جسده أيجزيه ذلك عن الغسل قال نعم شرح ظاهر حتی سال
علی جسده اینست که این مانند غسل ارتماسی باشد و سقوط ترتیب بنا بر اینکه جریان آب در جزء اخیر بدنش بعد از جریان
آب از سایر اعضا نیست پس جمع میشود جریان بر جمیع اعضا در آن واحد خصوصا با ملاحظه کافی بودن مثل الدهن
در جریان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که برخورد او را جنابتی پس ایستاد در باران تا آنکه روان
شد باران بر بدن او آیا کافیست او را از غسل جنابت گفت آری نهم اصل عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان عليا
عليه السلام لم ير بأسا ان يغسل الجنب رأسه غدوة ويغسل سائر جسده عند الصلوة شرح غدوه
بضم غین با نقطه و سکون دال بی نقطه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که علی علیه السلام ندید
پروایی از اینکه بشوید جنب سر خود را اول روز و بشوید باقی بدن خود را نزد نماز ظهر حاصل کلام اظهار این خبر مستنبط شده
اول اینکه موالات شرط نیست در غسل جنابت دوم اینکه غسل جنابت واجب لنفسه نیست بلکه واجب لغیره است و الا تأخیر

الماء م

انقطاع م

بعض اجزای آن تا وقت نماز خواه وقت نماز زده باشد و خواه دیر جایز نیست زیرا که تاخیر جزو لازم دارد تاخیر کل را سیم اینکه
پیش از وقت نماز شروع در طهارتی که شرط آنست میتوان کرد والله اعلم نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من اغتسل من جنابة فلم یغسل رأسه ثم بدا له ان یغسل رأسه لم یجد بدا من اعادة الغسل شرح غسل
بضم غین است و بفتح غین میتواند بود و حاصل هر دو یکیست و مراد اینست که نیت را اعاده میکند و بعد از شستن شستن
جانب راست و جانب چپ را نیز اعاده میکند برای رعایت ترتیب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
غسل کرد از جنابت پس نشست بعض سر خود را در اول مرتبه پس بهم رسید بعد از آن ظاهر شد او را اینکه بشوید سر خود را ناچار بهم
نیافت چاره از اعاده غسل دهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یغتسل من الجنابة ایغسل
رجلیه بعد الغسل فقال ان کان یغتسل فی مکان یسیل الماء علی رجلیه فلا علیه ان لا یغسلهما وان
کان یغتسل فی مکان یستنقع رجلاه فی الماء فلیغسلهما شرح بعد الغسل بفتح غین یا بضم است و مراد بعد
شستن دو پاست و حاصل جواب اینست که شستن دو پا دو صورت دارد اول آنکه بسیلان آب غسل بر آنها باشد بترتیب
پس پای راست پیش از پای چپ شسته شده باشد دوم آنکه فرو بردن دو پا در آبی باشد که در مکان غسل ایستاده و آن
پیش از شستن سر و کردن واقع شده در صورت اول احتیاج بتکرار شستن پا نیست و در صورت دوم احتیاج بتکرار
هست برای اینکه ترتیب بعمل آید یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که غسل میکند از جنابت آیا میشوید
پاهای خود را بعد از شستن اعضا پس امام گفت اگر غسل میکرده باشد در مکانی که روان میشود آب بالای پا بر پاهای او
بترتیب پس بروا نیست بر او از اینکه نشوید علیحده پاهای خود را و اگر غسل میکرده باشد در مکانی که فرو میرود پاهای او
در آب پس باید که بشوید پاها را بترتیب یازدهم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له
جعلت فداك اغتسل فی الکنیف الذی یبال فیه وعلی نعل سندیة فقال ان کان الماء الذی
یسیل من جسدك یصیب اسفل قدمیك فلا تغسل قدمیك شرح سندیه بکسر سین مهمله و سکون نون و دال
منقطه از مواضع هندست و نعل آنجا از چوب میباشد و هر کدام دو پایه دارد تا از زمین بلند باشد و آبی که در زمین باشد
ملاقات با پا نکند یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم و را که قربانت شوم
غسل میکنم در بیت الخلایی که بول کرده میشود در آن و بر من است نعل سندی تا آن بول ملاقات با پای من نکند آیا پاهای خود را
علیحده باید شست بعد از شستن بالا پاها پس امام گفت اگر آبی که روان میشود از بدن تو بر میخورد پایین ترِ قدمهای ترا
بجنبانیدن قدمها بترتیب تا آب پایین آنها رسد پس مشو قدمهای خود را علیحده یعنی احتیاج بشستن نیست دوازدهم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الوضوء بعد الغسل بدعة شرح ظاهر حدیث اینست که غسل مطلقا

یستنقع بنون و قاف و عین منقطه [در] صحاح ... معلوم است استفعال است استنقاع فرو رفتن در آب

مسقط

مسقط وضوی بعد از آنست اگر چه حدث اصغر نشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که وضو بعد از غسل بدعت
و نامشروع است سیزدهم اصل عن ابن ابی عمیر عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل غسل قبله وضوء
الا غسل الجنابة وروی انه لیس شیء من الغسل فیه وضوء الا غسل یوم الجمعة فان قبله وضوء
وروی ای وضوء اطهر من الغسل شرح قبله وضوء یا بمعنی است که قبل از هر غسلی وضو راجح است خواه مستحب و خواه
واجب و این منافات ندارد با اینکه وضو بعد از غسل بدعت باشد چنانچه گذشت در سابق و روی در اول و دوم
بصیغه معلوم است و ضمیر راجع برجل است و آن کلام ابن ابی عمیر است فیه وضوء واجب علی ذی الحدث الاصغر است
پس منافی سابق نیست و وضو یعنی وضوء واجب علی ذی الحدث الاصغر است ای وضوء استفهام انکاریست
اطهر افعل تفضیل است و اسناد مجازیست و مراد اینست که وضو بعد از غسل بدعت است چنانچه گذشت یعنی
روایتست از محمد بن ابی عمیر از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر غسلی پیش از آن وضویی است راجح مگر غسل
جنابت و روایت کرده آمده از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه شان اینست که نیست چیزی از غسل در آن وضویی
مگر غسل روز جمعه چه بدرستی که پیش از آن وضویی واجب است و روایت کرده آمده از امام جعفر صادق علیه السلام که کدام وضو
پاکتر است از غسل چهاردهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الخاتم اذا اغتسلت قال حوله من مکانه
وقال فی الوضوء تدیره وان نسیت حتی تقوم فی الصلوة فلا آمرك ان تعید الصلوة شرح پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از انگشتر چون غسل کنم گفت بگردان آنرا از جای خود باین معنی که در وقت شستن جانب راست
در دست چپ کن و در وقت شستن جانب چپ در دست راست کن و گفت در وضو دور میدهی انگشتر را همانجا
که هست و احتیاج بتحویل از جایی بجایی نیست فرق اینست که چون عضوی که محل غسل است وسیعتر از عضویست که
محل وضو است پس غسل محل غفلت از تحریک انگشتر هست بخلاف وضو و اگر فراموش کنی تحویل یا اداره را تا وقتی
که بایستی بنماز پس امر نمیکنم ترا باینکه اعاده کنی نماز را از مفهوم این مستنبط شده که اگر پیش از شروع در نماز باشد اعاده
لازم است و اگر بعد از آن باشد بنابر ظاهر میتوان گذاشت کی تخلیل تحویل آب بزیر انگشتر رسیده خواهد بود
پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اغتسل ابی من الجنابة فقیل له قد ابقیت لمعة فی
ظهرك لم یصبها الماء فقال له ما کان علیك لو سکت ثم مسح تلك اللمعة بیده شرح اللمعه
بضم لام و سکون میم و عین منقطه پاره ... است ضمیر کان راجع بمصدر ابقیت است علیك یعنی ضرر علیک است
و اگر ما برای استفهام انکاری باشد ضمیر کان راجع بما باشد ظاهر خواهد بود و ... قائل از امثال این قول ثم مسح ...
ندارد یا غلط قائل در آن قول زیرا که برای تسلی او میتواند بود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل

از جنابت پس غسل کرد او را الجنبی باقی که اشتی
پاره را در شب خود که در یافته از آب پس [illegible]
گفت او را م

گرو بدیم که خود آن باقی که اشتن وبال برتو اگر ساکت میشدی بعد از ان مسح کرد آن پاره را بدست خود شانزدهم حل عن
ابی عبد الله علیه السلم قال لا تنقض المراة شعرها اذا اغتسلت من الجنابة شرح النقض بفتح نون وسکون
قاف وضاد با نقطه معجمه باب نصر از هم وا کردن موی بافته و ریسمان تابیده و مانند آنها یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت وا نمیکند زن موی خود را چون غسل کند از جنابت یعنی لازم نیست وا کردن مو بلکه جمعی
میگویند که ظاهر احادیث اینست که شستن مو واجب نیست بلکه واجب شستن تمام است ولیکن این محل منع وخلاف
ظاهر حدیث آینده است وشیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین در شرح احادیث باین مضمون گفته که
استفاد بعضهم منه عدم وجوب ایصال الماء الی الشعر نفسه وفی دلالة الحدیث علی ذلک تامل اذ لا یلزم من عدم وجوب نقضه
عدم وجوب غسله اللهم الا ان القول بعدم وجوب غسل مطلق الشعر هو المعروف بین الاصحاب وربما یستدل علی ذلک
باصالة برائة الذمة من وجوب غسله والله اعلم القول وبخروجه عن مسمى الجسد وانت خبیر بان ظاهر صحیحة حجر بن زایده عن ابی عبد الله
علیه السلم قال من ترک شعرة من الجنابة متعمدا فهو فی النار یعطی خلاف ذلک وقد روی الاصحاب مرسلا عن النبی صلی الله علیه وآله
انه قال تحت کل شعرة جنابة فبلوا الشعر وانقوا البشرة وشیخنا الشهید فی الذکری حمل الحدیثین علی ما اذا توقف التخلیل
علی ایصال الماء الی الشعر تارة وعلی الندب اخری وهو کما تری والمقام انه ان تحقق الاجماع علی عدم وجوب غسل الشعر فذاک
والا فاثبات هذا الحکم بمجرد ذلک لا یخلو عن اشکال والله اعلم هفدهم حل سالت ابا عبد الله علیه السلم عما تصنع
النساء فی الشعر والقرون فقال لم تکن هذه المشطة انما کن یجمعنه ثم وصف اربعة امکنة
ثم قال یبالغن فی الغسل شرح ما موصوله در عما تصنع عبارت از قرونست پس والقرون عطف تفسیر ما موصوله است
القرون بضم قاف وراء بی نقطه جمع قرن بفتح قاف وسکون را بمعنی درهم بافته از جمله موی سر استعاره شده از ان
معنی سلع والمشطة بکسر میم وسکون شین با نقطه وطاء بی نقطه نوعی از آرایش سر زنان بعد از شانه کردن آن وهذه
المشطة عبارت است از قرون که مذکور شد واز انچه می آید در کتاب الحیض در حدیث اول باب بعنوان که باب غسل الحائض
وما یجزئها من الماء است که ان النساء الیوم احدثن مشطا تعمد احداهن الی القرامل من الصوف تفعله الماشطة تصنعه
مع الشعر ثم تحشوه بالریاحین ثم تجعل علیه خرقة رقیقة ثم تخیطه بمسلة ثم تجعله فی راسها ثم تصیبها الجنابة تا آخر ظاهر میشود که
عبارتست از مواضع قرون جاده شده در سر زنان ومیتواند بود که عبارت از مواضع جمع مو باشد که بیشتر بوده یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از انچه میکنند زنان در مو وهم بافتهای مو پس گفت در زمان رسول علیه السلم
نبود این قسم مشاطگی جز این نبود که جمع میکردند زنان موی خود را برشته که گشودن آن آسان باشد یعنی
بعد از ان امام علیه السلم وصف کرد چهار جا از سر که قرون جاده شده در آنها ساخته میشود وبعد از ان امام علیه السلم در



جواب سوال گفت مبالغه میکنند زنان در شستن آن قرون جاده شده باب سی ام حل باب ما یوجب الغسل علی الرجل والمرأة شرح
این باب بیان چیزیست که باعث وجوب غسل جنابت میشود بر مرد وزن ودر این باب هشت حدیث است اول حل عن
محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سالته متی یجب الغسل علی الرجل والمرأة فقال اذا ادخله
فقد وجب الغسل والمهر والرجم شرح ضمیر منصوب در ادخله راجع بر آلت ذکر است وآن حشفه است وادخال آن
عبارتست از التقاء ختانین موافق حدیث دوم وسیوم این باب وانچه می آید در کتاب الطلاق در بعض احادیث باب
حمل ویکم که باب ما یوجب المهر کاملا است ومیتواند بود که راجع بذکر باشد واو خالص تا منتهای ادخال میل در مکحله باشد وآن
غایب کردن راس میل است پس حاصل هر دو یکی است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم راوی گفت پرسیدم امام را که چه وقت واجب میشود غسل جنابت بر مرد وزن پس امام گفت چون داخل
کرد مرد ذکر را در فرج زن پس بتحقیق واجب شد غسل بر مرد وزن وجمیع مهر وسنگسار کردن هر کدام از مرد وزن که زنا
کرده باشد ومحصن باشد دوم حل سالت الرضا علیه السلم عن الرجل یجامع المرأة قریبا من الفرج فلا
ینزلان متی یجب الغسل فقال اذا التقی الختانان فقد وجب الغسل فقلت التقاء الختانین
هو غیبوبة الحشفة قال نعم شرح الختان بکسر خاء بی نقطه وتخفیف تاء دو نقطه در بالا ختنگاه مرد وزن یعنی
پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که جماع میکند با زن در نزدیک فرج پس انزال منی نمیکنند بسبب اینکه لذت جماع را
درمی یابند چه وقت واجب میشود غسل بر ایشان پس گفت چون ملاقات کرد ختنگاه مرد وختنگاه زن پس
بتحقیق واجب شد غسل بر هر یک از مرد وزن پس گفتم که ملاقات دو ختنگاه عبارت از غایب شدن سر آلت
تا ختنگاه وگفت آری اشارتست باینکه مراد ملاقات آنها نه گذاشتن پهلوی ذکر بر ظاهر فرج باشد باعث وجوب
غسل نیست سیوم حل سالت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل یصیب الجاریة البکر لا یفضی
الیها ولا ینزل علیها أعلیها غسل وان کانت لیست ببکر ثم اصابها ولم یفض الیها اعلیها
غسل قال اذا وقع الختان علی الختان فقد وجب الغسل البکر وغیر البکر شرح البکر مبتدا است
وغیر البکر معطوف بر آنست وخبر مبتدا محذوفست بتقدیر سوا یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی
که درمی یابد کنیز بکر را بر حالی که داخل نمیکند ذکر را در فرج او بروشی که بکارت زایل شود وانزال منی بر ان کنیز نمیکند
بلکه بعد از ان با زن خود آنچه باعث غسل است بجای آورد آیا بر آن کنیز غسلی واجب است یا نه واگر آن کنیز بکر
نباشد بعد از ان دریافته باشد آن کنیز را وداخل کرده باشد ذکر خود را در فرج او بروشی که اگر بکارت میبوده
باشد زایل میشده باشد آیا بر آن کنیز غسلی واجب است امام گفت چون فرود آمد ختنگاه مرد بر ختنگاه زن

چنانچه بیان شد در حدیث دوم پس تحقیق واجب شد غسل بر آن کنیز که دیگر برابر هستند این حکم چهارم اصل سألت ابا عبدالله
علیه السلام عن المفخّذ علیه غسل قال نعم اذا انزل شرح مفخّذ بفا و خاء با نقطه و ذال با نقطه بصیغه اسم فاعل باب
تفعیل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که ذکر خود را بر ران زن بمالد آیا واجب میشود بر او غسل گفت
آری بشرط آنکه انزال منی کند پنجم اصل سألت الرضا علیه السلام عن الرجل یلمس فرج جاریته حتی تنزل الماء
من غیر ان یباشر یعبث بها بیده حتی تنزل قال اذا انزلت من شهوة فعلیها الغسل شرح پرسیدم امام
علیه السلام را از مردی که دست میرساند فرج کنیز خود را تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند بی آنکه جماع کند آن مرد با آن کنیز بار این
لکه بازی میکند با آن کنیز بدست خود تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند امام گفت اگر آن کنیز انزال آب کرد از روی شهوت
و لذت چنانچه در جماع متعارف میباشد پس واجبست بر آن کنیز غسل که از روی شهوت منیست پس آن آب منیست
و غسل دارد ششم اصل سألت الرضا علیه السلام عن الرجل یجامع المرأة فیما دون الفرج و تنزل المرأة
علیها قال نعم شرح دون بمعنی عند میباشد و بمعنی غیر میباشد و بنا بر دوم مراد دبرست یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام
از مردی که جماع میکند با زن در جائی نزدیک فرج و زن انزال میکند آیا بر آن زن غسل واجبست گفت آری هفتم اصل
سألت ابا الحسن علیه السلام عن المرأة تعانق زوجها من خلفه فتحرک علی ظهره فتأتیها الشهوة
فتنزل الماء علیها الغسل او لا یجب علیها الغسل قال اذا جاءتها الشهوة فانزلت الماء وجب
علیها الغسل شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از زنی که بغل میگیرد شوهر خود را از جانب پشت شوهر پس آن زن
می جنبد بر پشت شوهر پس می آید آن زن را لذت و ذوق متعارف پس آن زن انزال آب میکند آیا بر آن زن واجبست
غسل یا واجب نمیشود بر آن زن غسل امام گفت اگر آمد آن زن را لذت و ذوق متعارف در جماع پس انزال ساخت آب را
واجب شد بر آن زن غسل زیرا که آن آب منی است هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا اتی
الرجل المرأة فی دبرها فلم ینزل فلا غسل علیهما و ان انزل فعلیه الغسل و لا غسل علیها
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون آمد مرد نزد زن در نشست آن زن پس اگر مرد انزال منی نکرد پس
نیست غسل بر آن مرد و زن و اگر آن مرد انزال منی کرد پس واجبست بر آن مرد غسل و نیست غسل بر آن زن بدانکه سید مرتضی
رحمه الله و تابعان او امثال این حدیث را تاویل میکنند و حمل بصورت عدم غیبوبت حشفه میکنند و نقل اجماع بسیط بر وجوب
غسل در صورت غیبوبت حشفه در دبر زن میکنند و مع هذا وجوب غسل در صورت غیبوبت حشفه در دبر غلام را اثبات میکنند
باجماع مرکب و دعوی آنکه هر که در اول قائل است بوجوب غسل در دوم نیز قائل است و هر که در اول قائل نیست
در دوم نیز قائل نیست و این اعترافست بوقوع خلاف در اول و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب عده الاصول که در سید مرتضی

غلام

دراوایل

در اوایل اعتقاد این بوده که هر گاه قولی مشهور شود و مخالف ظاهر نشود مجمع علیه میشود و آخر از این اعتقاد برگشته مخفی نماند
که تا حال نتوانستیم مشخص کرد از تصانیف اهل علم که نزد جمعی که تجویز حکم از روی ظن و اجتهاد و بیروی ظن میکنند اجماع چه
وجه فائده دارد و نزد جمعی که تجویز حکم باجتهاد و بیروی ظن میکنند اجماع است چگونه معلوم میشود و ملاحظه مظنون
میشود خصوصا آنکه جمعی نیز داخل مرادیات باشند و از هر که پرسیدیم و مصر بر اظهار دانش بود چون وا پرسیدیم
نینداختند و لا علاج گفتیم چنین است که میگوئی باب سی و یکم اصل باب احتلام الرجل و المرأة شرح این باب در بیان جنب
شدن مرد و زنست در خواب و در این باب هشت حدیث است اول اصل سألت ابا عبدالله علیه السلام
عن الرجل یری فی المنام حتی یجد الشهوة فهو یری انه قد احتلم فاذا استیقظ لم یر فی ثوبه الماء و لا
فی جسده قال لیس علیه الغسل و قال کان علی علیه السلام یقول انما الغسل من الماء الاکبر فاذا
رأی فی منامه و لم یر الماء الاکبر فلیس علیه غسل شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که
می بیند جماع را در خواب تا آنکه می یابد لذت جماع را پس او گمان میکند که او بتحقیق جنب شده در خواب پس چون بیدار
شد ندید در جامه خود منی را و نه در بدن خود را امام گفت واجب نیست بر او غسل و گفت امام که علی علیه السلام میگفت جز
این نیست که غسل جنابت در صورت خواب از آب بزرگترست مراد منی است که از مذی و ودی بزرگترست
باعتبار آنکه آن ماده فرزندست بخلاف آنها پس اگر دید در خواب خود جماع را و ندید آب بزرگتر را پس واجب
بر او غسلی دوم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن رجل احتلم فلما
انتبه وجد بللا قلیلا قال لیس بشیء الا ان یکون مریضا فعلیه الغسل شرح روایتست از معویه بن عمار از
امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که در خواب دید که کاری کرد پس وقتی که بیدار شد یافت
تری را که بعد از بیدار شدن می آید و بیشتر اصلا نیامده بوده پس امام گفت نیست آن تری چیزی با معنی که آن منی نیست
مگر آنکه آن مرد بیمار باشد پس در آن صورت بر او است غسل جنابت سیوم اصل عن زرارة قال اذا کنت
مریضا فاصابتک شهوة فانه ربما کان هو الدافق لکنه یجیء مجیئا ضعیفا لیس له قوة لمکان
مرضک ساعة بعد ساعة قلیلا قلیلا فاغتسل منه شرح ضمیر له راجع بمنی است ساعه ظرف یجیء است
یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که امام گفت که چون باشی
بیمار پس دریابد ترا لذت جماع در بیداری یا در خواب پس درستی که آبی که می آید بسا که آن آب جهنده باشد لیک
آن می آید آمدنی ضعیف که نیست آن آمدن را قوت برای بودن بیماری تو در ساعتی بعد از ساعتی اندک اندک
پس غسل کن بسبب آن آب که چون شهوت با آن هست آب منی است چهارم اصل عن ابن ابی یعفور

قال قلت لابي عبد الله عليه السلام الرجل يرى في المنام ويجد الشهوة فيستيقظ وينظر فلا يجد شيئا
ثم يمكث بعد فيخرج قال ان كان مريضا فليغتسل وان لم يكن مريضا فلا شيء عليه قال فقلت له
فما فرق ما بينهما فقال لان الرجل اذا كان صحيحا جاء الماء بدفقة بقوة واذا كان مريضا
لم يجئ الا بعد شرح ما در اول استفهاميه است فرق بصيغه ماضی معلوم باب نصر است ما در دوم موصوله و مفعول فرق است
و عبارتست از ربط ميانهما منصوب است بظرف خبر مبتدای محذوفست بتقدير هو و ميتواند بود که فرق بسکون را مرفوع و مضاف
باشد و ما در دوم زايده باشد و بينهما مجرور و مضاف اليه فرق باشد مثل و لا سيما زيد بدفقة بباء حرف جر برای سببيت
و کسر دال بنقطه و سکون فاء و قاف و تاء مصدر نوعی باب نصر و ضرب است الدفق بفتح دال و سکون فاء ريختن آب و ظرف
حال الماء است و مراد اينست که سبب دفقيست که متعاقب [illegible] بقوة بباء حرف جر برای مصاحبت و ضم قاف و تشديد
واو حال بعد از حال است و در بعض نسخ بجای باء واو است متن روايتست از عبد الله بن ابی يعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق
عليه السلام را که مردی جماع را می بيند در خواب و می يابد لذت جماع را پس بيدار ميشود و نظر ميکند در جامه و بدن خود پس
نمی يابد چيزی از اثر منی را بعد از ان درنگ ميکند بعد از مدتی پس بيرون می آيد آب امام گفت اگر باشد بيمار پس بايد که غسل کند
برای وجدان شهوت و اگر نباشد بيمار پس هيچ چيز بر او نيست ابن ابی يعفور گفت پس گفتم امام را که پس چه چيز جدا کرده بطريق
که ميان بيمار و غير بيمار است باين معنی که اين فرق برای چيست پس گفت برای اينکه مرد چون باشد صحيح می آيد آب منی بر جائی
که سبب نوعی از تند ريختن آب است بر حالی که با قوتست و چون باشد بيمار نمی آيد مگر بعد از مدتی پنجم اصل عن الحلبي
عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالته عن المراة ترى في المنام ما يرى الرجل قال اذا انزلت فعليها
الغسل وان لم تنزل فليس عليها الغسل شرح روايتست از عبيد الله بن علی حلبی از امام جعفر صادق عليه السلام راوی گفت
پرسيدم او را از زنی که می بيند در خواب آنچه را که می بيند مرد باين معنی که می بيند لذت جماع را امام گفت چون انزال آب منی
کرد پس واجبست بر او غسل و اگر انزال نکرد پس نيست بر او غسل ششم اصل سالت ابا عبد الله عليه السلام
عن المراة ترى ان الرجل يجامعها في المنام في فرجها حتى تنزل قال تغتسل شرح پرسيدم امام جعفر صادق
عليه السلام را از زنی که می بيند که مرد جماع ميکند او را در خواب در فرج او تا آنکه انزال منی ميکند بعد از يافتن لذت جماع
گفت غسل جنابت ميکند هفتم اصل وفي رواية اخرى قال عليها غسل ولكن لا تحدثوهن بهذا فيتخذنه
علة شرح و در روايت ديگر از امام عليه السلام اينست که گفت واجبست بر آن زن غسل و ليکن چون اين حالات در ميان زنان
نادر است خبر مکنيد ايشان را باين حکم پيش از آنکه بر سر ايشان آيد و خود سوال کنند از حکم آن زيرا که آن خبر دادن شما را برای
خود علت و بهانه ميسازند و اين حالات بکثرت ميشود در ايشان هشتم اصل سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل

ينام

ينام ولم ير في نومه انه احتلم فيجد في ثوبه وعلى فخذه الماء هل عليه غسل قال نعم شرح پرسيدم امام جعفر
صادق عليه السلام را از مردی که ميخوابد و نمی بيند در خواب خود اينکه او جنب شده باشد پس بعد از بيداری می يابد در
جامه خود و بر ران خود منی را آيا بر او غسل هست گفت آری باب بيست و دوم اصل باب الرجل والمراة يغتسلان من الجنابة
ثم يخرج منهما شيء بعد الغسل شرح اين باب بيان حکم مرد و زن است که غسل ميکنند از جنابت بعد از ان بيرون می آيد از
ايشان چيزی بعد از غسل و در اين باب چهار حديث است اول اصل عن سليمان بن خالد عن ابي عبد الله عليه السلام
قال سالته عن رجل اجنب فاغتسل قبل ان يبول فخرج منه شيء قال يعيد الغسل قلت فالمراة
يخرج منها بعد الغسل قال لا تعيد قلت فما فرق ما بينهما قال لان ما يخرج من المراة انما هو
من ماء الرجل شرح بيان اعراب فما فرق ما بينهما شد در شرح حديث چهارم باب سابق متن روايتست از سليمان بن خالد از
امام جعفر صادق عليه السلام راوی گفت پرسيدم او را از مردی که جنب شد با نزال منی پس غسل کرد پيش از آنکه بول کند پس بيرون
آمد از او چيزی امام گفت اعاده ميکند غسل را گفتم پس زنی که جنب شده بجماع و انزال منی بيرون می آيد از او چيزی بعد از غسل
جنابت امام گفت اعاده نميکند غسل را گفتم چه چيز جدا کرده ربطی را که ميان مرد و زن است باين معنی که اين فرق برای چيست
گفت برای اينکه آنچه بيرون می آيد از زن جز اين نيست که آن از آب مرد است غالبا يا دايما دوم اصل عن الحلبي
عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل عن الرجل يغتسل ثم يجد بعد ذلك بللا وقد كان بال قبل ان
يغتسل قال ان كان بال قبل الغسل فلا يعيد الغسل شرح روايتست از عبيد الله بن علی حلبی از امام جعفر صادق
عليه السلام راوی گفت که امام پرسيده شد از مردی که غسل ميکند بعد از ان می يابد تری را که بيرون می آيد از او بعد از غسل و
بتحقيق بول کرده بود پيش از آنکه غسل کند امام گفت اگر بول کرده بوده پيش از غسل اعاده نميکند غسل را سيوم اصل سالت
ابا عبد الله عليه السلام عن المراة تغتسل من الجنابة ثم ترى نطفة الرجل بعد ذلك هل عليها غسل
قال لا شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از زنی که غسل ميکند از جنابت بعد از ان می بيند آب منی مرد را که از
زن بيرون می آيد بعد از غسل آيا بر آن زن واجبست غسل جنابت گفت نه چهارم اصل عن سماعة قال سالته عن الرجل
يجنب ثم يغتسل قبل ان يبول فيجد بللا بعد ما يغتسل قال يعيد الغسل وان كان بال قبل ان
يغتسل فلا يعيد غسله ولكن يتوضا ويستنجي شرح روايتست از سماعه گفت پرسيدم امام موسی کاظم عليه السلام
از مردی که جنب ميشود با نزال منی بعد از ان غسل ميکند پيش از آنکه بول کند پس می يابد تری را که بيرون می آيد از او بعد از آنکه
غسل ميکند امام گفت اعاده ميکند غسل را و اگر بول کرده باشد پيش از آنکه غسل کند پس اعاده نميکند غسل خود را و ليکن
وضو ميسازد و استنجا ميکند مخفی نماند که مراد وضو نيست که استبرا کرده باشد و بنا بر اين اگر بر ران يا جامه مثلا رسيده باشد

آنرا اطلاق میشود باب سی و سیوم اصل باب الجنب یاکل ویشرب ویقرا ویدخل المسجد ویختضب ویدهن ویطلی ویحتجم شرح واو
همه جا بمعنی او است یدهن بتشدید دال مفتوحه بصیغه مضارع باب افتعال است یطلی بتشدید طاء مفتوحه نیز از باب افتعال
یعنی این باب بیان حکم جنب است که چیزی خورد یا آشامد یا قرائت قرآن کند یا داخل مسجد شود یا محاسن خود را رنگ کند یا
روغن بر خود مالد یا نوره بر خود مالد یا حجامت کند و در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
الجنب اذا اراد ان یاکل ویشرب غسل یده وتمضمض وغسل وجهه واکل وشرب شرح روایت است از
امام محمد باقر علیه السلم گفت جنب چون اراده خوردن و آشامیدن کند میشوید دست خود را و درون دهن خود را و میشوید
روی خود را و بخورد و می آشامد دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الجنب یاکل ویقرا ویذکر الله

ویشرب ویقرا قال نعم یاکل ویشرب

ما شاء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جنب که آیا میخورد و می آشامد و قرائت قرآن میکند گفت آری میخورد
و می آشامد و قرائت قرآن میکند و ذکر الله تعالی میکند چندانکه خواسته باشد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الجنب ان یمشی فی المساجد کلها ولا یجلس فیها الا المسجد الحرام ومسجد الرسول صلی الله
علیه وآله شرح الجلیس مرفوع وحمله حالیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جایز است جنب را اینکه
راه رود در مسجدها همگی و ننشیند در آنها مگر مسجد صاحب حرمت که در مکه است و مسجد رسول صلی الله علیه وآله که در مدینه است
که در آنها راه رفتن بی نشستن نیز جایز نیست چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم قال عن الجنب یجلس
فی المساجد قال لا ولکن یمر فیها کلها الا المسجد الحرام ومسجد الرسول صلی الله علیه وآله
شرح مضمون این موافق سابق است پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عمن قرا فی المصحف وهو علی غیر
وضوء قال لا باس ولا یمس الکتاب شرح لا یمس بصیغه مضارع غائب باب علم بفتح سین است اگر لا نهی باشد
و بضم سین است اگر لا نافیه باشد و خبر بمعنی انشا باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کسی که قرائت
قرآن کرد از روی مصحف در حالی که وضو نداشت گفت پروایی نیست و باید که دست نکند خط مصحف را خواه عدم وضو بسبب
جنابت باشد و خواه بغیر آن ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الجنب یدهن ثم یغتسل قال لا
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را جنب روغن بر خود میمالد بعد از آن غسل میکند گفت نه باید که این خوب نیست
بلکه می باید که اول غسل کند تا آب بر بدن خوب جاری شود بعد از آن روغن بر بدن مالد هفتم اصل قلت للرضا علیه السلم
الرجل یجنب فیصیب جسده ورأسه الخلوق والطیب والشیء اللکد مثل علک الروم والطراز

وما اشبه ذلک

وما اشبهه فیغتسل فاذا فرغ وجد شیئا قد بقی فی جسده من اثر الخلوق والطیب وغیره
قال لا باس شرح فیصیب بصاد بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه غائب معلوم باب افعال ماخوذ است از

صاب

صابه الشیء مثل قال یعنی نزل ضمیر مستتر راجع برجل است جسده منصوب و مفعول اول است الخلوق بفتح خاء با نقطه و ضم لام
و سکون واو و قاف منصوب و مفعول دوم است و آن چیزی از طیب است که آنرا از اقسام طیب جمع میکنند و زعفران
دارد و آنرا عبیر بفتح عین و کسر با مینامند و بعضی میگویند هر یک از خلوق و عبیر نام زعفران است الطیب بکسر طاء و سکون
یا آنچه بوی خوش دارد و مراد اینجا مشک است اللکد بفتح لام و کسر و سکون کاف و بکسر لام و سکون کاف و دال بی نقطه
بصیغه صفت مشبهه باب علم چسبنده العلک بکسر عین بی نقطه و سکون لام صمغ صنوبر و مانند آن که در عرف زرا میخایند اگر
بجای چسبیدن بکلی بر طرف نمیشود الطراز بکسر طاء بی نقطه و راء بی نقطه و الف و زای با نقطه معرب در از عبارت است
از چیزی سیاه که مخلوط بمشک میکنند و بر پیشانی دختران میچسبانند و بشکل هلال جابه است و آن مجرور بعطف علک
و منصوب بعطف بر خلوق میتواند بود و ضمیر اشبهه راجع بطراز است یعنی گفتم امام رضا علیه السلم را مردی جنب میشود پس
برمیخورد بدن خود را و سر خود را عبیر و مشک و چیز چسبنده مثل مصطکی روم و طراز و آنچه مانند آن باشد پس غسل میکند
پس چون فارغ شد یافت چیزی را که تحقیق باقی مانده در بدن او از اثر عبیر و مشک و غیر آن گفت پروایی نیست مراد باثر
آنها چیزیست که مانع رسیدن آب ببشره نیست یا بشستن بر طرف نمیشود بلکه بمرور ایام بر طرف میشود غالبا والله اعلم
هشتم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنب والحائض یتناولان من المسجد المتاع یکون
فیه قال نعم ولکن لا یضعان فی المسجد شیئا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جنب و حائض که آیا
برمیدارند از مسجد متاعی را که میباشد از ایشان در مسجد گفت آری و لیکن نمیگذارند در مسجد چیزی را بیان وجه این می آید در باب
بیستم کتاب الحیض نهم اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال لا باس ان یختضب الجنب ویجنب المختضب
ویطلی بالنورة شرح ضمیر مستتر در یطلی راجع بجنب است با در بالنوره برای آلت است یعنی روایت است از امام موسی کاظم
علیه السلم گفت پروایی نیست باینکه رنگ کند محاسن خود را جنب و باینکه جنب شود کسی که رنگ بر محاسن خود گذاشته
و باینکه جنب بر خود مالد نوره دهم اصل وروی ایضا ان المختضب لا یجنب حتی یاخذ الخضاب ماخذه
فاما فی اول الخضاب فلا شرح وروی ایضا برای اشعار بانست که توهم منافات میان سابق و این میشود اما
منافات ندارد زیرا که سابق برای نفی حرمت است و این برای اثبات کراهت در بعض صورت است الخضاب بکسر خاء آنچه
بآن رنگ کرده میشود چیزی ماخذه بفتح میم و سکون همزه و فتح خاء مصدر میمی منصوب و مفعول مطلق است یا اسم مکان
و مفعول فیه یا مفعول به است ذکره اما تا آخر اشعار بتفاوت در کراهت است میان اول و وسط و روایت کرده
شده نیز اینکه صاحب خضاب جنب نمیشود تا وقتی که اثر کند خضاب اثری که مطلوب است از آن و اما در اول خضاب
اصلا خوب نیست یازدهم اصل عن سماعة قال سالته عن الرجل یجنب ثم یرید النوم قال ان احب ان

أن يتوضّأ فليفعل والغسل أحبّ إليّ وأفضل من ذلك وإن هو نام ولم يتوضّأ ولم يغتسل فليس عليه
شيء إن شاء الله شرح مراد بوضوء اینجا آنست که مذکور میشود در حدیث سیزدهم این باب یا آنست که مذکور شد در حدیث
اول و بعضی حمل بر وضوی اصطلاحی میکنند ان شاء الله برای استعاده برعنه و صحیح است که می آید در حدیث سیزدهم این باب یعنی
روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که جنب میشود بعد از ان اراده خواب میکند گفت اگر
طبع او ابا داشته باشد که دست و رو شوید و مضمضه کند پس باید که کند غسل کردن پیش از خواب محبوبتر است سوی من
یا یعنی که من مداومت بران میکنم و فاضلتر است از ان وضو و اگر او خوابید و وضو و غسل نکرد پس نیست براو ضرری اگر خدا
باشد انشاء الله تعالی دوازدهم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا بأس بأن يحتجم الرجل وهو جنب شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروائی نیست باینکه حجامت کند مرد در حالی که جنب باشد سیزدهم اصل عن أبي عبد الله
عليه السلام قال لا بأس أن يختضب الرجل ويجنب وهو مختضب ولا بأس أن يتنوّر الجنب ويحتجم
ويذبح ولا يذوق شيئاً حتى يغسل يديه ويتمضمض فإنه يخاف منه الوضح شرح واو در ویجنب برای
عطف استحباب است پس تقدیر وان یجنب است و هو حال فاعل یجنب است و مقصود آنست که پروائی نیست باینکه مرد
خضاب کرده جنب شود و پیش از شستن بتفصیلی که گذشت در شرح حدیث دهم این باب کاف یخاف بصیغه مجهول است و ضمیر
راجع بذوق مذکور در ضمن لا یذوق است یا راجع بشیء است الوضح بفتح واو و فتح ضاد با نقطه و حاء بی نقطه سفیدی برص یعنی
سفیدی که مذکور شد در حدیث پنجم باب دهم و آن مرفوع و نایب فاعل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
پروائی نیست باینکه خضاب کند مرد و جنب شود در حالی که صاحب خضاب باشد و پروائی نیست باینکه نوره بر خود مالد
و حجامت کند و ذبح گاو و گوسفند و مانند آنها کند و نمی چشد جنب چیزی را تا وقتی که شوید دو دست خود را و مضمضه کند
چه میترسی که از ان چشیدن خوف آنکه سفیدی است باب بیست و چهارم اصل باب الجنب يعرق في الثوب أو يصيب
ثوبه وهو رطب شرح یعرق از باب نصر است جسده منصوب و ثوبه مرفوع است و او حالیه است ضمیر هو راجع بثوبه
است یعنی این باب بیان جنب است که عرق میکند در جامه یا بر میخورد بدن او را جامه او در حالی که جامه او تر است
در این باب شش حدیث است اول اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الجنب يعرق في ثوبه أو يغتسل
فيعانق امرأته ويضاجعها وهي حائض أو جنب فيصيب جسده من عرقها قال هذا كله ليس
بشيء شرح جسده منصوب است من در من عرقها اسم است بمعنی بعض و فاعل است و مراد عرق بیرون آمده از موضع نجس
بدن اوست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنب که عرق میکند در جامه خود یا غسل میکند پس بغل میگیرد
زن خود را و در بغل او میخوابد در حالی که آن زن حایض است یا جنب است پس بر میخورد بدن او را بعض عرق آن زن گفتم

ده سند آنها در فرق میان برص و بهق سفیدم

کفت

گفت اینکه گفتی همه شقوق آن ضرری ندارد یعنی که هیچکدام آنها باعث سرایت نجاست نمیشود اما در صورتی که
موضع عرق نجس نباشد ظاهر است و اما در صورتی که نجس باشد باعتبار اینست که ملاقات نجس نمناک باعث سرایت
نجاست نمیشود و الله اعلم دوم اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام تصيبني السماء وعليّ ثوب فتبلّه وأنا جنب
فيصيب بعض ما أصاب جسدي من المني أفأصلي فيه قال نعم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بر میخورد مرا
باران و بر من جامه است پس تر میکند آنرا در حالی که من جنبم پس بر میخورد آن جامه تر بعض منی را که بر خورده جسد مرا آیا پس نماز
میکنم در ان جامه گفت آری نماز میکنی در ان جامه بدانکه این نظیر آنست که بیان شد در شرح حدیث دهم باب سابق پس اگر
مطلق است منافات ندارد ظاهرا با نجاست جامه اگر تر صریح باشد و اگر عام است چنانچه ظاهر جواب در حدیث آینده است
منافات با آن دارد ظاهرا تا مخصص عام معلوم شود و الله اعلم سیوم اصل عن علي بن أبي حمزة قال سُئل أبو عبد الله
عليه السلام وأنا حاضر عن رجل أجنب في ثوبه فيعرق فيه فقال ما أرى به بأساً قيل إنه يعرق
حتى لو شاء أن يعصره عصره قال فقطّب أبو عبد الله عليه السلام في وجه الرجل فقال إن أبيتم
فشيء من ماء فانضحه به شرح قطب بقاف و طاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است
شیء مرفوع و مبتدا است و خبرش محذوفست بتقدیر کاف انضحه بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه امر باب ضرب است و ضمیر
منصوب راجع بثوب است اگر فی ثوبه ظرف مستقر و حال ضمیر مستتر در اجنب باشد و مقصود سوال از سرایت نجاست از
جامه ببدن باشد یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام و من حاضر بودم از مردی که جنب
شد در حالی که در جامه بود پس عرق میکند پیش از شستن بدن خود در ان جامه که پاک بود آیا آن جامه نجس میشود یا نه پس امام گفت
نمی بینم با آن پروائی پس گفته شد که بدرستی که او عرق میکند تا حدی که اگر خواسته باشد که افشرد جامه را می افشرد و آب آن بیرون
می آید پس ترش روی کرد امام جعفر صادق علیه السلام در روی آن مرد و گفت اگر طبع شما ابا کرد از ان پس چیزی از آب برای
دفع کراهت طبع کافیست پس بپاش آن جامه را با آن آب بدانکه روترش کردن امام علیه السلام اشعارست باینکه آن مرد از جماعتی
بوده که در ان زمان امثال ایشان بسیار بودند در آب کشیدن چیزهای بی ضرر جلدند و در اجتناب از حرام در مال و معاصی دیگر
سست بودند با اینکه جنابت با این سوال نبود و آنچه گفته شد در جواب شامل آن نیز بود زیرا که ترک استفصال با وجود احتمال
مفید عموم است و بنابراین ظاهر امثال این جواب اینست که عام باشد و الله اعلم چهارم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال
لا يجنب الثوب الرجل ولا يجنب الرجل الثوب شرح جنابت اینجا بمعنی قدر مشترک میان منی و نجاست منی است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نجس نمیکند نجاست منی جامه که در ان منی باشد مرد را بعرق و باران و مانند آنها
و نجس نمیکند نجاست منی مردی که در بدن او منی باشد جامه را بعرق و مانند آن پنجم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام

بر یکی که فی ثوبه ظرف لغو
متعلق باجنب باشد و مقصود سوال از سرایت
نجاست لازم

عن الثوب يكون فيه الجنابة فتصيبني السماء حتى يبتل علي قال لا بأس شرح مراد بجنابت اينجا مني است يعني پرسيدم
امام جعفر صادق عليه السلام را از جامه که باشد در آن مني پس برسد مرا باران تا آنکه تر شود بدن من گفت پروا نيست
ششم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام الرجل يبول وهو جنب ثم يستنجي فيصيب ثوبه جسده وهو
رطب قال لا بأس شرح ثوبه مرفوع و فاعل است و او حاليه است ضمير هو راجع بثوبه است رطب مبني بر اينست که آب استنجا
پاک است و جامه او بآن تر شده و بموضعي از بدن او که مني دارد برسد و پاکي آب استنجا گذشت در حديث پنجم باب نهم يعني
گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که مردي بول ميکند و او جنب است بعد از آن خود را مي شويد پس برسد جامه او بدن او را
که جامه او تر است گفت پروا نيست باب سي و پنجم اصل باب المني والمذي يصيبان الثوب والجسد شرح مناسب بيان
مني و مذي اينست که مني بعد از وقوع شهوت و لذت مي آيد و مذي بفتح ميم و سکون ذال با نقطه بعد از ملاعبه و تصور شهوت
مي آيد يعني اين باب بيان حکم مني و مذي است که برسد آنها جامه و بدن را و در اين باب شش حديث است اول اصل عن ابن ابي
يعفور عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المني يصيب الثوب قال ان عرفت مكانه فاغسله وان
خفي عليك مكانه فاغسله كله شرح روايت است از عبد الله بن ابي يعفور از امام جعفر صادق عليه السلام و اوي گفت پرسيدم
او را از حکم مني که برسد جامه را گفت اگر شناختي جاي آنرا في الجمله مثل اينکه در اين طرف جامه است يا در اين نصف جامه است
پس بشو آنرا و اگر نشناخته باشي بالکليه که در کجاي آن پس بشو جميع جامه را دوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام امرت
الجارية فغسلت ثوبي من المني فلم تبالغ غسله فصليت فيه فاذا هو يابس قال اعد صلاتك اما انك
لو كنت غسلت انت لم يكن عليك شيء شرح بلوغ بمعني رسيدن است و آن متعدي بنفس مي شود و مبالغه اگر بمعني جهد
تقصير است متعدي بفي مي شود و اگر بمعني بلوغ بعنوان تجسس است متعدي بنفس مي شود چنانچه اينجاست ضمير غسله و ضمير فيه و ضمير هو
راجع بمني است و ميتواند بود که راجع بثوب باشد و حاصل هر دو يکي است يعني گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که امر کردم
کنيز را پس شست جامه مرا از مني که ملاقي آن شده پس نرسيد بشستن آن مني بانچه که جاي ديگر را شست بغلط پس نماز کردم
در آن جامه پس ناگاه آن مني خشک است بانچه که معلوم من شد که کنيز غلط کرده و جاي ديگر را شسته گفت اعاده کن نماز
خود را آگاه باش بدرستي که تو اگر شسته ميبودي خود و اين غلط را ميکردي نمي شد بر تو چيزي از اعاده نماز ذکر ظاهر اينست
که اعتماد بر کنيز در شستن مني جايز است و شايد که ذکر کنيز و مني بعنوان مثال باشد و نظير اين است افطار در ماه رمضان
بعد از طلوع صبح باعتماد بر قول غلط کنيز که گويد که صبح نشده و باعتماد بر تفحص غلط خود زيرا که در اول قضاء روزه لازم است نه
دوم بنابر آنچه مي آيد در شرح کتاب الصيام در حديث سوم باب من اكل او شرب وهو شاك في الفجر او بعد طلوعه سوم اصل
عن سماعة قال سألته عن المني يصيب الثوب قال اغسل الثوب كله اذا خفي عليك مكانه



قليلا كان او كثيرا شرح مضمون اين موافق حديث اول اين باب است قليلا خبر کان است و ضمير کان راجع بمکانه يا راجع
بمني است چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا احتلم الرجل فاصاب ثوبه شيء فليغسل الذي اصابه
وان ظن انه اصابه شيء ولم يستيقن ولم ير مكانه فلينضحه بالماء وان استيقن انه قد اصابه
ولم ير مكانه فليغسل ثوبه كله فانه احسن شرح لم يستيقن بصيغه مضارع غائب معلوم باب استفعال است يعني يقين
الاصابه است و مراد اينست که بعد از حصول ظن هر چند فکر کرده در احوال يقين براي خود حاصل نکرد باصابت لم ير بفتح ياء
مضارعه و فتح راء بي نقطه بصيغه مضارع غائب معلوم مهموز العين معتل اللام باب منع است و مراد اينست که بعد از آنکه فکر در
احوال حاصل نشد او را يقين نظر کرد در جامه تا ببيند يقين حاصل کند و بآن نرسيد النضح بفتح نون و سکون ضاد
با نقطه و حاء بي نقطه مصدر باب ضرب پاشيدن است و فرق ميان نضح و غسل اينست که در نضح آب بجميع اجزا نرسد و در غسل برسد
احسن منافات ندارد با وجوب موافق آيت سوره نسا فردوه الي الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك
خير واحسن تاويلا يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام که گفت که مسئله ها اول چون محتلم شود مرد پس در يابد جامه او را
پس بايد که بشويد آنچه را که مني در يافته آنرا مراد صورتيست که در يافتن و مکان يقين باشد دوم و اگر ظن کرد اينرا که شان
اينست که در يافته جامه را چيزي از مني و يقين نکرد در يافتن را و نديد مکان مني را پس بايد که نضح کند جميع آن جامه را باب
بر سبيل استحباب سوم و اگر يقين کرد اينرا که شان اينست که بتحقيق در يافته مني آن جامه را و نديد مکان آنرا پس بايد که
بشويد جميع جامه خود را چه بدرستي که آن شستن بهتر است پنجم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المذي يصيب
الثوب قال ليس به بأس شرح پرسيدم امام جعفر صادق را از مذي که ميخورد جامه را گفت نيست باکي بآن ششم اصل
سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لا نرى في المذي وضوءا ولا غسلا ولا ما اصاب الثوب منه الا
في الماء الاكبر شرح وضوء بضم واو بمعني شستن بدن است و آن قدر مشترک است ميان سه فرد اول آنچه دفع نجاست
و چرکي ميباشد دوم وضوي اصطلاحي که در آيت سوره مائده است که اذا قمتم الي الصلوة فاغسلوا وجوهكم تا آخر سوم
غسل بضم غين که بعد از جنابت و مانند آن ميباشد غسلا بفتح غين است ما موصوله منصوب است محلا و معطوف عليه است
ضمير مستتر در اصاب راجع بما موصوله است الثوب مفعول اصاب است ضمير منه راجع بمذي است الا براي استثنا متصل است
و متعلق است بهر دو جمله و مستثني منه المذي است و ميتواند بود که براي استثنا منقطع باشد و بنابر اول في بمعني مع است مثل
فخرج علي قومه في زينته و بنابر دوم براي ظرفيت است الماء الاكبر عبارت از مني است يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام
ميگفت نمي بينيم ما اهل بيت رسول عليهم السلام در مذي وضوئي و نه شستن آنچه برخورد جامه را از جمله مذي مگر در بيان مني باشد
باب سي و ششم اصل باب البول يصيب الثوب او الجسد شرح اين باب حکم بول است که برخورد جامه را يا بدن را و در اين باب

حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن البول یصیب الجسد قال صب علیه مرتین فانما هو
ماء وسألته عن الثوب یصیبه البول قال اغسله مرتین وسألته عن الصبی یبول على الثوب
قال تصب علیه الماء قلیلا ثم تعصره شرح فرق میان غسل چیزی و صب آب بر چیزی اینست که اول فشردن معتبرست
بخلاف دوم ترجمه پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مسئله اول از بول آدمی بزرگ که بجسد برسد گفت بریز بر آن آب را
دو بار بی دست مالیدن چه جز این نیست که آن بول آبیست یعنی که جرم نیست تا احتیاج بدست مالیدن داشته باشد
چنانچه گذشت در حدیث نهم باب نهم دوم و پرسیدم او را از جامه که برخورد آنرا بول آدمی بزرگ گفت بشو آنرا دو بار
که با هر کدام فشردن باشد سیوم و پرسیدم او را از طفل شیرخواره که شروع در خوردن طعام کرده که بول میکند بر جامه من گفت بریزی
بر آن آب را اندکی بعد از آن بفشری آنرا یعنی که در اینجا یکبار شستن با فشردن کافیست بخلاف مسئله دوم که در اینجا دو شستن
میباید مخفی نماند که حمل صبی بر شروع کرده در طعام شد بقرینه آنچه می آید در حدیث ششم این باب چه ظاهر آن اینست که اگر شروع
در طعام نکرده باشد فشردن درکار نیست دوم اصل قلت للرضا علیه السلام الطنفسة والفراش یصیبهما البول
کیف یصنع بهما وهو ثخین کثیر الحشو قال یغسل ما ظهر منه فی وجهه شرح الطنفسه بفتح و ضم و کسر طا بی نقطه
و سکون نون و ضم و فتح فا با طا و کسر طا و فتح فا و بعکس نیز لغات یافته است گلیم که بر زمین اندازند مثل
قالی الفراش بکسر فا خوابگاه مثل توشک یصیبهما البول یعنی است که بول خوابیده در میان فراش او میرود و طنفسه میرسد ضمیر هو
راجع بفراش است ثخین بفتح تا بی نقطه و کسر خا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین یعنی غلیظ است کثیر الحشو صفت ثخین است
یغسل بصیغه مجهول باب ضرب است ضمیر منه راجع بفراش است ضمیر وجهه راجع ببول است و وجه بمعنی طریق است و مراد
اینست که آب ریخته میشود بر بالای فراش تا بجایی که رسد بهر جایی که بول رسیده از جمله فراش و طنفسه ترجمه گفتم امام رضا علیه السلام
قالی و توشک برمیخورد آنها را بول چگونه باید که کرده شود با آنها و حال آنکه توشک کنده است بسیار درون است گفت
شسته میشود آنچه ظاهر شده از آن در راه بول سیوم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن الثوب یصیبه
البول فینفذ الى الجانب الآخر وعن الفرو وما فیه من الحشو قال اغسل ما اصاب منه ومس الجانب
الآخر فان اصبت مس شیء منه فاغسله والا فانضحه بالماء شرح ینفذ بنون و فا و دال با نقطه بصیغه مضارع
معلوم باب نصر است الجانب الآخر در اول و دوم عبارت از جانب دیگر جامه است که در تحت جا ماوی است الفرو بفتح فا و سکون
را بی نقطه و او جبه پرپنبه که آستینهای آن کوتاه باشد و آنرا لباده مینامند ما در ما اصاب عبارت از بول است و ضمیر
مستتر در اصاب راجع بما است و مفعول اصاب محذوف است بتقدیر اصاب الثوب و من در منه تبعیضیه است و ضمیر
راجع ببول است یا ما عبارت از جزء ثوب است و ضمیر مستتر در اصاب راجع ببول است و عاید با ضمیر منصوب محذوف است

بتقدیر

بتقدیر اصابه و من تبعیضیه است و ضمیر راجع بثوب است یا ما عبارت از جانب است و ضمیر مستتر در اصاب راجع ببول است
و من ابتدائیه است و ضمیر راجع بما است مس در اول بفتح و ضم میم و تشدید سین بی نقطه بصیغه امر مضاعف باب علم یا نصر است
و در دوم بفتح میم و مصدر است و مضاف بفاعل است یعنی عبارت از بول است و من تبعیضیه است و ضمیر راجع ببول است
ترجمه پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از جامه که برخورد آنرا بول پس گذر میشود تا جانب دیگر و پرسیدم از لباده و پنبه که
در آنست از درون گفت بشو آنچه را که بول برخورد آنرا گفت در هر دو صورت بشو آنچه را که بجامه رسیده از جمله بول و در صورت دوم
دست بکن از جانب دیگر لباده پس اگر برخوردی ملاقات چیزی از بول را در آن جانب پس بشو آن جانب را نیز و اگر برنخوردی
پس بپاش آن جانب را با آب چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ابول فلا اصیب الماء وقد اصاب
یدی شیء من البول فامسحه بالحائط والتراب ثم تعرق یدی فامسح وجهی او بعض جسدی او
یصیب ثوبی قال لا بأس به شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بول میکنم پس نمییابم آب را که با آن استنجا کنم و حال
آنکه بتحقیق برخورده دست مرا چیزی از بول پس میمالم آن بول دست را بدیوار و خاک زمین بعد از آن عرق میکند دست من
پس دست میمالم بر روی خود یا بعضی از تن خود یا آن دست عرق دار برمیخورد جامه مرا امام گفت نیست دغدغه با آن یعنی که
سرایت نمیکند نجاست از دست بعد از منع ملاقات بمجرد عرق دست پنجم اصل فی کتاب سماعة رفعه الى ابی عبد الله
علیه السلام ان اصاب الثوب شیء من بول السنور فلا تصلح الصلوة فیه حتى تغسله شرح در کتاب
سماعه است بالا برده سند آنرا تا امام جعفر صادق علیه السلام اینکه اگر برخورد جامه را چیزی از بول گربه پس صحیح نیست نماز در آن جامه
تا وقتی که شوئی آن جامه را ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن بول الصبی قال تصب علیه الماء
فان کان قد اکل فاغسله غسلا والغلام والجاریة فی ذلک شرع شرح شرع بفتح شین با نقطه و سکون و فتح
را بی نقطه و عین بی نقطه بمعنی برابر است پس ذکر سواء برای تاکید است ترجمه پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بول
طفل شیرخواره که شروع در خوردن طعام نکرده گفت میریزی بر آن آب را و حاجت بفشردن نیست پس اگر بتحقیق خورده باشد
طعام را پس بشو آنرا شستنی یعنی که فشردن نیز میباید چنانچه گذشت در مسئله سیوم حدیث اول این باب و پسر و دختر
در آنچه مذکور شد برابرند چه تفاوت ندارند بلکه چون ذلک برای مشار الیه بعید است ظاهر حدیث اینست که دختر در هر دو حکم
با پسر شریک باشد و از ظاهر این حدیث و حدیث اول این باب ظاهر میشود که بول سه قسم است اول بول آدمی که از شیر برداشته
شده و آن چون بجامه رسد دو بار شستن میباید با فشردن در هر کدام دوم بول شیرخواره که شروع در خوردن طعام
کرده و آن چون بجامه رسد یکبار شستن میباید با فشردن سیم بول شیرخواره که شروع در خوردن طعام نکرده و آن
چون بجامه رسد یک آب ریختن بی فشردن کافیست هفتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اعتد

شرع سواء م

الی السوق فاحتاج الی البول ولیس عندی ماء ثم اتمسح و اتنشف بیدی ثم امسحها بالحائط و
بالارض ثم احک جسدی بعد ذلک قال لا باس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من بیرون میروم
سوی بازار پس محتاج میشوم سوی بول کردن و نیست نزد من آبی بعد از آنکه بول میکنم حرکتی بر خود میمالم و بر می چینم آب را
از خود بدست خود بعد از آن میمالم دست خود را بدیوار و بزمین تا خشک شود بعد از آن میخارم بدن خود را بعد از آنچه گفتم
امام گفت پروائی نیست هشتم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام ادخل الخلاء و فی یدی خاتم فیه اسم
من اسماء الله تعالی قال لا ولا تجامع فیه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا داخل شوم بیت الخلاء را بر حالی
که در دست من انگشتری باشد که در آن نامی از نامهای الله تعالی نقش شده باشد گفت نه و مجامعت مکن با آن انگشتر
نهم اصل و روی ایضا انه اذا اراد ان یستنجی من الخلاء فلیحوله من الید التی یستنجی بها شرح و روی
ایضا اشعار باینست که این منافی سابق نیست لیکن منافی نیست به دو وجه اول اینکه نهی در اول تنزیهی و برای کراهت
باشد دوم اینکه امر بتحویل در دوم منافات ندارد با حرمت دخول با آن خاتم خواه فراموش کرده باشد خواه عمدا مشروع
کرده باشد پس معنی نفی است و خلا بمعنی بیت الخلاء است یا من برای بعد و مجاورت است و خلا بمعنی نجاست آدمی است یعنی
و روایت شده نیز از امام علیه السلام که نزد که آن انگشتر را با خود به بیت الخلاء برده چون اراده استنجا در بیت الخلا کند پس باید که
بگرداند و دستی که استنجا با آن میکند گردان باشد باب سی و هفتم اصل باب ابوال الدواب وارواثها شرح الدواب
جمع دابه آنچه حرکت کند بر روی زمین از حیوانات و غالب شده در آنچه عمده فایده آن رکوب است از جمله حیوانات
و آن اسب و استر و دراز گوش است و مراد اینجا معنی اول است بقرینه ذکر حدیث ششم و نهم این باب پس ذکر ارواثها
قبیل مجاز است زیرا که آن در فضله حیوان غیر صاحب سم مستعمل نمیشود مگر مجازا و ذکر حدیث هفتم در این باب بقریب است
باعتبار مشابهت آب منی دابه ببول دابه والله اعلم یعنی این باب بیان بولهای انواع چرندگان و سرگینهای آنهاست
در این باب ده حدیث است اول اصل عن زرارة انهما قالا لا تغسل ثوبک من بول شیء یؤکل لحمه
شرح روایتست از زراره اینکه امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که مشو جامه خود را از بول چیزی که در متعارف
خورده میشود گوشت آن مثل گوسفند و گاو و شتر بخلاف اسب و استر و دراز گوش زیرا که اگرچه جایز باشد خوردن گوشت آنها
اما متعارف نیست مراد نهی از شستن آنها بقصد ازاله نجاست است نه بقصد ازاله چرک بقرینه حدیث آینده دوم اصل عن
محمد بن مسلم قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن البان الابل والغنم والبقر وابوالها ولحومها فقال
لا توضأ منه ان اصابک منه شیء او ثوبا لک فلا تغسله الا ان تتنظف شرح ضمیر منه راجع بمذکور است که
شامل چند چیز است او ثوبا عطف بر ضمیر در اصابک است فا در فلا تغسله برای بیانست یا برای تفریع است و ضمیر راجع

نهی است

نهی است یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از شیرهای شتر و گوسفند و گاو و بولهای آنها و
گوشتهای آنها که بآنها آلوده باشد پس گفت وضو مساز از آنچه مذکور شد اگر برخورد ترا یا جامه ترا از آن چیزی بیان آنکه مشو آنرا مگر که
قصد ازاله چرک از خود کنی اصل قال سالته عن ابوال الدواب والبغال والحمیر فقال اغسله فان لم تعلم مکانه
فاغسل الثوب کله وان شککت فانضحه شرح مراد بدواب اینجا اسبانست یعنی محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام
علیه السلام را از بولهای اسبان و استران و دراز گوشان پس گفت بشو آنچه را که مذکور شد پس اگر ندانی جای آنرا پس بشو جامه را تمامی
و اگر شک داشته باشی که آیا برخورده بجامه یا نه پس بپاش آب بر آنچه شک داری سوم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام
اغسل ثوبک من ابوال ما لا یؤکل لحمه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بشو جامه خود را از بولهای آنچه در متعارف
خورده نمیشود گوشت آن چهارم اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلام فی ابوال الدواب تصیب الثوب
فکرهه فقلت الیس لحومها حلالا قال بلی ولکن لیس مما جعله الله شرح دواب اینجا عبارت از اسبان و استران و
دراز گوشان است یا عبارت از اسبانست فا در فکرهه برای عطف بر محذوف است تقدیر اینست سئل عنه فکرهه بصیغه
ماضی غائب معلوم باب تفعیل است مثل کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام در بولهای ستوران که برخورد جامه را اینکه پرسیده شد از آنچه مذکور شد پس ممنوع ساخت آنچه را که مذکور شد
پس گفتم آیا نیست گوشتهای آنها حلال گفت بلی حلالست و لیکن نیست آنچه مذکور شد از جمله آنچه گردانیده آنرا الله تعالی
برای خوردن اشارتست بآیت سوره نحل والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة پنجم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام
ما تقول فی ابوال الدواب وارواثها قال اما ابوالها فاغسل ان اصابک واما ارواثها فهی اکثر
من ذلک شرح دواب اینجا عبارت از آنست که در شرح حدیث سابق مذکور شد اکثر افعل التفضیل است مشار الیه ذلک امر بغسل است
که مفهوم میشود از فاغسل یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه میگویی در بولهای چارپایان (ستوران) و سرگینهای آنها گفت اما بولهای
آنها پس بشو اگر برخورد ترا و اما سرگینهای آنها پس آنها بیشتر از آنست که امر بغسل آن توان کرد اشارتست باینکه آنها
سبب خشک شدن و وزیدن بادها داخل خانهها و اوانی و مانند آنها میشود و اکثر اوقات ششم اصل عن ابی عبدالله
علیه السلام قال لا باس بروث الحمر واغسل ابوالها شرح الحمر بضم حا و ضم میم جمع حمار یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت پروائی نیست بسرگین دراز گوشان و بشو بولهای آنها را هفتم اصل سالت اباعبدالله
علیه السلام عما یخرج من منخر الدابة تصیبنی قال لا باس به شرح المنخر بفتح میم و فا با نقطه و ضم هر دو و کسر دو
و فتح اول و کسر دوم و سکون نون در چهار صورت یعنی معنی دابه ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از آنچه بیرون می آید از بینی ستور در وقت فشاندن بینی برمیخورد مرا گفت نیست و غیره با آن

لقوله تاکلوا

هشتم اصل عَنْ أبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ إنْ أصابَ الثَّوْبَ شَيْءٌ مِنْ بَوْلِ السِّنَّوْرِ فَلا تَصْلُحُ الصَّلوةُ
فِيهِ حَتَّى تَغْسِلَهُ شرح این موافق حدیث پنجم باب سابق است نهم اصل عَنْ أبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ كُلُّ شَيْءٍ
يَطِيرُ فَلا بَأْسَ بِبَوْلِهِ وَخُرْئِهِ شرح یطیر یعنی بپرد و ... فی حال الطیران و مراد خفاش و مانند آنست و با پس می براید
که احتراز از این قسم بول و خرء بغایت مشکل است پس این حدیث مخصص حدیث سیوم این باب است خرء بضم خاء معجمه
وسکون را بی‌نقطه و همزه فضله که از دبر حیوان بیرون می آید یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر چیزی که
پرواز میکند در وقت بول و خرء پس دغدغه نیست به بول آن و خرء آن یعنی که پاک است هر چند که آن پرنده ماکول اللحم نباشد
دهم اصل قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ إنّي أُعالِجُ الدَّوابَّ فَرُبَّما خَرَجْتُ بِاللَّيْلِ وَقَدْ بالَتْ وَراثَتْ
فَيَضْرِبُ أحَدُها بِرِجْلِهِ أوْ يَدِهِ فَيَنْضَحُ عَلى ثِيابي فَأُصْبِحُ فَأرى فِيها أثَرَهُ فَقالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ شرح یعنی گفتم
جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من نگاه داری ستوران میکنم پس بسا که بیرون آمدم از خانه سوی ایشان در شب در حالی که
تحقیق بول کرده اند و سرگین کرده اند پس میزند یکی از ایشان به پای خود یا دست خود پس پاشیده میشود از ایشان چه اثر شده
بر جامه‌های من پس صبح میکنم پس می‌بینم در آن جامه‌ها اثری از بول و سرگین ستوران پس گفت نیست بر تو چیزی یا بمعنی که
امر باجتناب از بول آنها چنانچه گذشت در احادیث این باب برای کسی است که کار او با آنها نباشد یا بمعنی که نمازی
که با آن کردی اعاده ندارد چون در وقت نماز نمیدانستی و آموزدانستی والله اعلم باب یکصد و شستم اصل باب الثوب
يصيبه الدم والمدة شرح المدة بضم میم و تشدید دال بی‌نقطه قطعا از زمان و بکسر میم و تشدید دال بی‌نقطه چرک خالص از خون که
در دملها پیدا شده و بنابر اول عطف بر الثوب است و اشارتست بآنچه مذکور است در حدیث اول این باب که لست
اغسل ثوبي حتى تبرأ و در حدیث دوم این باب که لا يغسل ثوبه كل يوم الا مرة و بنابر دوم عطف بر الدم است و حکم آن مذکور
نیست در احادیث این باب صریحا و شاید که اکتفا شده باشد بانکه طهارت آن مفهوم میشود از حدیث دوم این باب
که ولا يغسل دمه زیرا که دلالت دارد بر انکه اگر چرک خالص میبود احتیاج بشستن نمی‌داشت اصلا و امام در جواب تقریر آن
کرد یعنی این باب بیان حکم جامه ایست که برمیخورد آنرا خون و بیان مدتست و درین باب نه حدیث است اول اصل
عَنْ أبي بَصيرٍ قالَ دَخَلْتُ عَلى أبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ يُصَلّي فَقالَ لي قائِدي إنَّ في ثَوْبِهِ دَماً
فَلَمّا انْصَرَفَ قُلْتُ لَهُ إنَّ قائِدي أخْبَرَني أنَّ بِثَوْبِكَ دَماً فَقالَ إنَّ بي دَماميلَ وَلَسْتُ أغْسِلُ
ثَوْبي حَتّى تَبْرَأَ شرح انصراف اینجا بمعنی سلام بقصد خروج است باعتبار اینکه در آن رو بجانب راست میکردند و بیان
این می آید در کتاب الصلوة در شرح حدیث بیست و هشتم باب سی ام که باب التشهد في الركعتين الاولين والرابعة والتسليم است
بجای لست اغسل نگفت لا اغسل برای اشعار باشکال شستن و مراد اشعار باشکال شستن در هر ساعت است نه



اشکال شستن در یک بار نه روز نیز بقرینه آنچه می آید در حدیث آینده یعنی روایت است از ابو بصیر که اعمی بوده گفت داخل شدم
بر امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که او نماز میکرد پس گفت مرا عصاکش من که بدرستی که در جامه او خون هست پس وقتی که
از نماز فارغ شد گفتم او را که بدرستی که عصاکش من خبر داد مرا که در جامه تو خون هست پس امام گفت بدرستی که با من
دملها هست و نیستم اینکه بشویم جامه را تا وقتی که آنها خوب شود چنانکه ظاهر این است که اگر بعض دملها خوب شود
و بعضی باقی باشد شستن خون خوب شده و شستن خون باقیمانده از یک قبیل است والله اعلم دوم اصل عنه قال سألته
عَنِ الرَّجُلِ بِهِ القَرْحُ أوِ الجَرْحُ وَلا يَسْتَطيعُ أنْ يَرْبِطَهُ وَلا يَغْسِلَ دَمَهُ قالَ يُصَلّي وَلا يَغْسِلُ ثَوْبَهُ
كُلَّ يَوْمٍ إلّا مَرَّةً فَإنَّهُ لا يَسْتَطيعُ أنْ يَغْسِلَ ثَوْبَهُ كُلَّ ساعَةٍ شرح القرح بفتح قاف و بضم قاف و سکون
را بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه دملی مانند آن الجرح بضم جیم و سکون را بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه زخم یربط از باب نصر و ضرب است
لا یغسل مرفوع است ولا نافیه است یا مجزوم است ولا ناهیه است و حاصل هر دو یکیست و دلالت بر قبح شستن میکند
پس استثنا الا مرة دلالت بر محض عدم قبح میکند و دلالت بر وجوب یا استحباب شستن هر روز یکبار نمیکند ظاهر
تعلیل در فانه اینست که ارتکاب کسی چیزی را که وسعت و قدرت بر آن ندارد قبیح است مگر در جایی که دلیل علیحده بر حسن
آن باشد یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که با او دملی یا زخمی هست و در
جایی است که وسعت ندارد آن مرد که چیزی بر آن ببندد تا خون آن بجامه نرسد و تا اینکه بشوید خون آنرا امام گفت نماز
میکند و نمیشوید جامه خود را هر روز نه شبی یکبار چه بدرستی که وسعت ندارد اینکه بشوید جامه خود را در هر زمان که خون
آلوده شود سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ قُلْتُ لَهُ الدَّمُ يَكُونُ في الثَّوْبِ عَلَيَّ وَأنا في الصَّلوةِ قالَ إنْ
رَأيْتَهُ وَعَلَيْكَ ثَوْبٌ غَيْرُهُ فَاطْرَحْهُ وَصَلِّ وَإنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ غَيْرُهُ فَامْضِ في صَلوتِكَ وَلا
إعادَةَ عَلَيْكَ ما لَمْ يَزِدْ عَلى مِقْدارِ الدِّرْهَمِ وَما كانَ أقَلَّ مِنْ ذلِكَ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ رَأيْتَهُ قَبْلُ
أوْ لَمْ تَرَهُ وَإذا كُنْتَ قَدْ رَأيْتَهُ وَهُوَ أكْثَرُ مِنْ مِقْدارِ الدِّرْهَمِ فَضَيَّعْتَ غَسْلَهُ وَصَلَّيْتَ فيهِ
صَلَواتٍ كَثيرَةً فَأعِدْ ما صَلَّيْتَ فيهِ شرح ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است و ظرف متعلق
بهریک از امض و لا اعاده است مقدار الدرهم یعنی هم وزن درهم میتواند بود و یعنی هم مساحت روی درهم میتواند
بود و مراد بدرهم اینجا مسکوکی است مدوّر از نقره که بوزن چهل و هشت جو متوسط است و آنرا درهم شامی و درهم
اموی نیز میخوانند مطرزی در مغرب گفته که ذکر ابو عبیده فی کتاب الاموال ان هذه الدراهم كانت في الجاهلية بغلية
وطبرية والبغلية ثمانية دوانيق والطبرية اربعة دوانيق والاسلامية ستة دوانيق والمجموع الفرق كان في عهد بني امية
مراد بدانق هم وزن هشت جو میانه است و بیان انواع درهم می آید در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم که

کمتر از مقدار درهم نباشد و اگر تا آخر برای بیان آنست که محل آخر محصور می‌نیست که خون م

باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است و ما کان برای بیان آنست که خاطر محصور صورتیست که خون مساوی مقدار درهم باشد
و این ظاهر میشود که احتمالات ایجاز نجاستش است که حاصل میشود از ضرب سه صورت خون که کمتر از درهم و مساوی درهم و زیاد
بر درهم است در دو صورت جامه که تعدد آن و وحدت آنست و حکم هر یک ظاهر میشود و از آنچه درین حدیث یعنی روایت
از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را که خون گاهی میباشد در جامه که بر نیست بر حالی که
در نمازم یا معنی که در اثنای نماز معلوم من میشود که خون دران بوده امام گفت اگر دیدی خون را بر حالی که بر تست جامه غیر جامه
که خون دارد پس بینداز آنرا و نماز کن و اگر نباشد بر تو غیر آن جامه که ساتر عورت باشد پس ولی میشود در نماز تو و نیست
اعاده بر تو چند انکه خون زیاد نشده باشد بر مقدار درهم و آن خون که باشد کمتر از مقدار درهم پس نیست آن چیزی که در نظر
داشته باشد خواه دیده باشی آنرا پیش از نماز و خواه ندیده باشی مگر در اثنای نماز و اگر بوده باشی که بتحقیق دیده باشی
خون را در اثنای نماز و آن بیشتر از مقدار درهم باشد پس ضایع گذاشته باشی آنرا و گزارده باشی دران جامه نماز بسیار
پس اعاده کن آنچه را که گزاردی دران جامه چهارم حدیث عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان علیا صلوات
الله علیه کان لا یری بأسا بدم ما لم یذک یکون فی الثوب فیصلی فیه الرجل یعنی دم السمک شرح سکونی بفتح
سین بی نقطه منسوبست بسکون که پدر قبیله ایست از کنده و اسم سکونی اسمعیل است دم مضافست بما موصول لم یذک
بذال با نقطه و تشدید کاف مفتوحه بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب تفعیل است التذکیه حلال کردن آدمی گوشت حیوانرا
با آلتی که استعمال آن باذکر آنچیست مثل کارد در ذبح گوسفند و مثل حربه در نحر شتر و مثل ارسال کلب بر صید یعنی السمک کلام
سکونی است برای تفسیر ما لم یذک و مبنی بر آنست که ما موصوله برای عهد خارجی باشد یعنی حیوان ماکول اللحم یعنی روایت از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که علی صلوات الله علیه نمیدید پروائی بخون حیوان ماکول اللحمی که تذکیه
استعمال آلتی دران نشده بر حالی که آن خون بوده باشد در جامه پس نماز کند دران جامه مرد و مراد امام جعفر صادق علیه السلام
خون ماهیست که گوشت آن بی استعمال کارد و مانند آن حلال میشود پنجم حدیث عن عمار الساباطی قال سئل
ابو عبد الله علیه السلام عن رجل یسیل من انفه الدم هل علیه ان یغسل باطنه یعنی جوف الانف
فقال انما علیه ان یغسل ما ظهر منه شرح یعنی جوف الانف عبارت عماراست و ضمیر مستتر راجع بسائل است که
مدلول سئل است یعنی روایتست از عمار ساباطی گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که روان میشود
از بینی او خون آیا واجبست بر او اینکه شوید درون آنرا مراد درون بینی بود پس امام گفت جز این نیست که بر اوست
آنکه شوید آنچه را که ظاهر است از بینی یا معنی که اگر خون در میان بینی باشد نماز درست است و اگر چیزی ملاقی آن شود
نجس نمیشود تا ممر او آن بظاهر نیاید ششم حدیث عن علی بن ابی حمزة عن العبد الصالح علیه السلام قال سألته

ششم

ام ولد لابیه فقالت جعلت فداک انی اریدان اسألک عن شیء و انا استحیی منه قال سلی و لا تستحی قالت
اصاب ثوبی دم الحیض فغسلته فلم یذهب اثره فقال اصبغیه بمشق حتی یختلط و یذهب شرح مشق
بکسر و فتح میم و سکون شین با نقطه و قاف است مطرزی در مغرب گفته که ثوب ممشق مصبوغ بالمشق ای بالمغرة و هی طین
احمر یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که پرسید او را کنیزی از خاصهای پدرش یعنی
که گفت که قربانت شوم بدرستی که من میخواهم که سوال کنم ترا از چیزی و من شرم میکنم از آن سوال گفت سوال کن و شرم مکن کنیز
گفت بر خورد بجامه‌ام خون حیض پس شستم آنرا پس نرفت اثر آن رنگ پس امام گفت رنگ کن آن جامه را بگل سرخ تا مخلوط
با یکدیگر شود و رنگ خون از نظر غائب شود امر اینجا محمول بر استحبابست و اشارتست باینکه زوال عین بی زوال رنگ
در طهارت کافیست و نظیر اینست زوال عین بی زوال بو که گذشت در حدیث نهم باب دوازدهم هفتم حدیث عن المثنی بن
ابی عبد الله رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له دملت انتقض من دم غیرک اذا کان فی ثوبک
شبه النضح من دمک فلا بأس و ان کان دم غیرک قلیلا او کثیرا فاغسله شرح درین حدیث تعمیم خون کم از
درهم که مذکور شد در صورت چهارم از چهار صورت که مذکور شد در حدیث سوم این باب قلیلا او کثیرا اشارتست باینکه
در شق اول قلیل معفو است و مراد بقلیل آنست که مجموع آنها کمتر از مقدار درهم باشد نضح مصدر بمعنی اسم مفعولست
یعنی آبی که پاشیده باشد یعنی روایتست از احمد بن ابو عبد الله برقی بالا برد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت که امام گفت خون تو برای تو پاکیزه تر است از خون غیر تو بیان این آنکه اگر باشد در جامه تو مانند آب پاشیده
شده از خون تو که مجموع کمتر از درهم باشد و خواهد پس بشو آنرا هشتم حدیث عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن دم البراغیث یکون فی الثوب هل یمنعه ذلک من الصلوة فیه قال لا و ان کثر فلا بأس ایضا بشبهه
من الرعاف ینضحه فلا یغسله و روی ایضا انه لا یغسل بالریق شیء الا الدم شرح فاء در فلا بأس
برای تعقیب ذکری است و در تهذیب بجای آن واو است الشبه بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه و بفتح شین و فتح با مانند
من بیانیه است الرعاف بضم را خونی که از بینی بیرون آید و بیرون آمدن خون از بینی و مراد اینجا معنی اول است ینضحه بنون
و ضاد با نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب نعت الرعاف است چون در حکم نکره است مثل و لقد
امر علی اللئیم یسبنی و ضمیر مستتر راجع برعاف است و ضمیر بارز راجع برعاف است فلا یغسله عطف بر ینضحه است و عبارتی
تعقیب است و در تهذیب بجای آن نیز واو است و بر هر تقدیر ذکر این در این مقام برای اشعار بفرق میان دم براغیث
و این دم منصوص است باینکه این دم نجس و نجسی است و ملاقی آن برطوبت نجس است بخلاف دم براغیث اگرچه
با هر دو نماز صحیح است هر چند که بسیار باشد و روی بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بکلینی است ذکر امام یعنی

پس پروائی نیست و اگر باشد آن مانند عرق خون غیر تو خواه مجموع آن کمتر از مقدار درهم باشد

براکنست که مذکور شد که فلا یغسل اشعار دارد باینکه رعاف منضم بحبس و مستثنی است لا یغسل اصیبه مجهول باب ضرب است
الرق بکسر را، بی نقطه و سکون یا، دو نقطه بپایین و تاء الف لام الدم برای عهد خارجیست و عبارتست از رعاف
منصوع و این اشارتست باینکه خون کمی چون مجتمع باشد شستن آن آسانتر است از خونی که متفرق باشد زیرا که
در عرصه آنست که از بعض آن بغفلت واقع شود یحیی روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از خون کیکها که میباشد در جامها آیا مانع میشود صاحب جامه را آن خون از نماز در ان جامه گفت نه هر چند که بسیار شده
باشد پس بر و لا حیث نمیباشد خون کیک که رعافی است که صاحبش میباشد پراکنده میکند آنرا پس از ان میشوید
آنرا و حلبی بو احت کرد نیز اینرا که شان اینست که شسته میشود از روی قوت چیزی مگر آن خون متفرق که مانند
خون کیک است نهم حل عن محمد بن مسلم الرازی قال کتبت الی الرجل علیه السلم هل یجری دم البق
مجری دم البراغیث وهل یجوز لاحد ان یقیس بدم البق علی البراغیث فیصلی فیه وان یقیس
علی نحو هذا فیعمل به فوقع یجوز الصلوة فیه والطهر منه افضل شرح محمد بن الریان بفتح را بی نقطه
و تشدید یا، دو نقطه بپایین و الف و نون از اصحاب ابو الحسن ثالث علیه السلم است سایل در اینجا سوال کرده که راجع
به سه سوال میشود اول بعض مسئله از مسایل فروع فقه است دوم محل مسئله از مسایل اصول فقه است یعنی مثالی از
مثالهای مسئله جواز قیاس برای عمل خود سیوم بعض مسئله از مسایل اصول فقه است در باب عمل خود نه در باب فتوی
یا قضا زیرا که معلوم است که قیاس در آنها منهی است یجوز الصلوة فیه جواب سوال اول است والطهر منه افضل
تتمه جواب سوال اول است و میتواند بود که اشارت بجواب سوال دوم و سیوم باشد زیرا که هر دو فی الحقیقه یک
سوال است و دوم تمهید سیوم است و لهذا انکار و حل گویند سیوم نشد و بنا بر احتمال اول سکوت امام از جواب
سوال دوم و سیوم اشارتست باینکه قیاس باطل است و بنا بر احتمال دوم مقصود اینست که اگر قیاس اینجا صحیح
میشود طهر از آن افضل میشود چنانکه طهر از خون کیک افضل است الطهر بضم طا، بی نقطه و سکون ها پاکیزگی یحیی روایتست
از محمد بن الریان گفت نوشتم سوی امام علی نقی علیه السلم مسئله اول اینکه شنیده شده از شما که نماز در خون کیکها
جایز است آیا جاری میشود خون پشه مجرای خون کیک در اینکه نماز در ان جایز باشد دوم اینکه آیا جایز است
برای کسی که حکم خون کیکها را شنیده باشد از شما و حکم خون پشه را نشنیده باشد اینکه قیاس کند خون پشه را بر خون
کیکها پس نماز کند در خون پشه سیوم اینکه آیا جایز است برای کسی اینکه قیاس کند بر روش این قیاس خون پشه بر خون کیکها
پس عمل کند بان قیاس پس امام علیه السلم نوشت که جایز است نماز در خون پشه و پاکیزگی از ان افضل است باب
سی و نهم اصل باب الکلب یصیب الثوب او الجسد و غیره مما یکره ان یمس شی منه شرح این باب بیان حکم سگ است که

برخورد

بر خورد جامه را باید نزد او حکم غیر سگ که بر خورده باشد از آنچه ناخوش شمرده میشود در شریعت اینکه ملاقات کرده شود چیزی از جمله آن ابدن
باب شش حدیث اول حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مسّ ثوبک الکلب فان کان یابسا فانضحه وان
کان رطبا فاغسله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون ملاقات کرد جامه ترا سگ پس اگر باشد آن سگ خشک
پس بپاش آن جامه را آب و اگر باشد آن سگ تر پس بشو آن جامه را دوم حل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
الکلب یصیب شیئا من جسد الرجل قال یغسل المکان الذی اصابه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از سگ که بخورد چیزی از بدن مرد را امام گفت میشوید جایی را که برخورد سگ آنرا از ملاحظه ظاهر این حدیث با حدیث سابق
ظاهر میشود فرق میان ملاقات با جامه و ملاقات با بدن مگر آنکه مراد کلب اینجا سگ تر باشد والله اعلم سیوم اصل عن
علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام قال سالته عن الفارة الرطبة قد وقعت فی الماء تمشی علی الثیاب
ایصلی فیها قال اغسل ما رایت من اثرها وما لم تره فانضحه بالماء شرح موش فاسق کوچک است چنانکه
می آید در کتاب الحج در حدیث سیوم باب ما یجوز للمحرم قتله تا آخر که باب نود و هفتم است یحیی روایتست از علی بن جعفر از
برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از موش تر بر حالی که افتاده باشد در آب میرفته باشد بر روی جامها
آیا نماز کرده میشود در ان جامها امام گفت بشو آنچه را که دیدی از اثر آن موش در ان جامها و آنچه ندیدی و شکی در ان داری
پس بپاش آنرا آب این محمول بر استحباب است موافق ظاهر آنچه می آید در کتاب الاطعمه در حدیث چهارم باب الفارة
تموت فی الطعام والشراب که باب چهار دهم است چهارم حل عن یونس عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سالته هل یحل ان یمس الثعلب او الارنب او شیئا من السباع حیا او میتا قال لا یضره ولکن
یغسل یده شرح روایتست از یونس بن عبد الرحمن از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را
که آیا حلالست اینکه دست کرده شود روباه یا خرگوش یا چیزی دیگر از درندگان زنده یا مرده گفت ضرر نمیکند ضررش
او را ولیکن میشوید دست خود را پنجم حل عن ابرهیم بن میمون قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل
یقع ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل فلا تغسل ما اصاب ثوبک منه وان کان لم یغسل
فاغسل ما اصاب ثوبک منه یعنی اذا برد المیت شرح این مضمون می آید در کتاب الجنایز در حدیث چهارم و نهم
باب غسل من غسل المیت تا آخر که باب سی و یکم است غسل صیغه ماضی مجهول باب تفعیل است و نایب فاعل ضمیر مستتر
راجع بجسد المیت است ما موصوله و جا منصوبست محلا مفعول به است و عبارتست از رطوبتی که سرایت کرده باشد
از جسد میت بجامه و جمعی میگویند که سرایت دو قسم است یکی حقیقی و آن در صورت تر بودن جسد میت است و دیگری
حکمی و آن در صورت خشکی جسد و تری جامه است مثلا عاید ما موصوله ضمیر مستتر در اصاب است و ثوبک منصوب و مفعول اصاب

من در منه دو جا برای ابتداست یا برای سببیت است و ضمیر راجع بجیفة المیت است یعنی اذا برد المیت کلام ابرهیم است
یب روایت است از ابرهیم بن میمون گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می افتد جامه او بر جان آدمی مرده
امام گفت اگر غسل داده شده باشد پس مشو رطوبتی را که سرایت کرده بجامه تو از جسد میت و الا بشو آنرا رطوبت را مراد اینجا
وقتی است که سرد شده باشد میت اشارتست بانکه وقوع جامه پس از سرد شدن اعتبار ندارد ششم حل عن
موسى بن جعفر عليهما السلام قال سألته عن الرجل يصيب ثوبه خنزير فلم يغسله فذكر وهو في
صلاته كيف يصنع قال اذا كان دخل في صلاته فليمض وان لم يكن دخل في صلاته فلينضح ما اصاب
من ثوبه الا ان يكون فيه اثر فيغسله شرح الا ان يكون استثنا از بهو شق است فيغسله مرفوع است یب روایت
از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که برخورد جامه او را خوکی پس نشست آنرا تا وقتی دیگر تو
پس فراموش کرد و بیاد آورد در حالی که او در نماز خود است چگونه میکند امام گفت چون بوده باشد که داخل شده باشد
در نماز خود بفعل قد قامت الصلوة یا بفعل تکبیر احرام پس باید که روانه شود در نماز و بر هم نزند آنرا و اگر داخل نشده باشد
در نماز خود پس باید که آبی پاشد آنچه را که خنزیر دریافته آنرا از جمله جامه او مگر آنکه بوده باشد در جامه او اثر ملاقات
خنزیر یا یعنی که خنزیر تر باشد و آب از جسم او بجامه آمده باشد پس بشوید آنرا خواه داخل نماز شده باشد و خواه نه
باب چهلم حل باب صفة التيمم شرح این باب بیان کیفیت تیمم است در این باب شش حدیث است اول حل سألت ابا
جعفر عليه السلام عن التيمم فضرب بيده الارض ثم رفعها فنفضها ثم مسح بها جبينه وكفيه
مرة واحدة شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کیفیت تیمم پس زد دست خود زمین را پس برداشت دست
خود را پس فشاند دست خود را بعد از آن مسح کرد بدست خود پیشانی خود را و دو دست خود را یکبار یعنی نماز کرد آنچه گو
این حدیث دلالت بر استحباب نفض دارد و استحباب نفض دلالت بر عدم اشتراط علوق دارد و این مشکل است زیرا
که امام علیه السلام تیمم نداشته تا روی خود را خاک آلود کند بلکه قصد صورت تیمم داشته تا اعضای تیمم معلوم شود با آنکه
ما بین جبین و ذراع او داخل نیست و آنکه آنچه می آید در حدیث سیوم و چهارم این باب که غبار کرده لازم نیست و خوب
نیست و نظیر این است زدن دست بر لبطا و بر پلاس که می آید در حدیث سیوم و چهارم و اگر کسی اینرا دلیل استحباب نفض
کند از این مشود که آنچه را که گذشت در حدیث سوم باب بعد هم که ولم یغسل و دلیل استحباب علم مسح ازو ضو کند
و این بغایت بعید است از حق و بهر حال علم باستحباب نفض و قطع نظر از آنچه مذکور شد در حدیث چهارم باب نوزدهم که
انه علم ان ذلک لم يجر على الوجه تا آخر بغایت عجیب است دوم حل عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل
عن التيمم فتلا هذه الاية والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما وقال فاغسلوا وجوهكم وايديكم

جهت

جمع م

الی

الى المرافق قال فامسح على كفيك من حيث موضع القطع وقال وما كان ربك نسيا شرح ضمیر قال بجا
راجع بامام است من در من حیث برای سببیت است و حیث برای تعلیل است مراد بموضع القطع اینجا مقطوع است
و این اشارتست بتحقیق حق در آیت سرقه که محل اشتباه مخالف و موافق شده بیان این آنکه قطع در لغت عرب و بریدن
در لغت عجم و امثال اینها در لغات دیگر تعلق بچیزی میگیرد که بعض اجزای آن از بعضی دیگر جدا کرده شده باشد با آلتی
مثل کارد پس مقطوع در آیت سرقه مجموع من حیث المجموع ید است و اطلاق قطع بر اسقاط و اطلاق مقطوع بر ساقط
و جدا کرده شده بر سبیل مجاز است و این ظاهر است در استعمالات عرب و عجم مثل آنکه عرب میگوید قطعت ثوبا
و عجم میگوید بریدم خربزه را موضع مرفوع و خبر مبتدای محذوف است الکف موضع زیرا که حیث مضاف بغیر جمله نمیباشد
مگر نادرا یب روایت از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه او پرسیده شد از کیفیت تیمم پس خواند از سوره مائده این
آیت را که و هر مردی که دزدی کند و هر زنی که دزدی کند پس برید دستهای ایشان را و امام گفت بعنوان نقل از سوره
مائده که پس بشوید روهای خود را و دستهای خود را برحالی که آن دستها تا آرنجها باشد امام گفت پس بنابر این دو آیت
مقتضای دو آیت تیمم یکی در سوره نساء و دیگری در سوره مائده که فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم باشد است که مسح کن بر پشت
دو کف خود از این حیثیت که کف موضع قطع است در سرقه و امام گفت از سوره مریم که و نبود صاحب کل اختیار تو فراموش
کار مراد این است که در هر آیتی میداند که در آیت سابق بر آن چه گفته و در لاحق چه خواهد گفت و چیزی که موافق سابق و لاحق
نباشد نمیگوید مگر با قرینه فصل سید مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب انتصار و شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان نقل
اجماع شیعه امامیه کرده اند بر آنکه دست دزد از بیخ چهار انگشت بریده میشود و موافق این است آنچه می آید در کتاب الحدود
در احادیث باب حد القطع و کیف هو که باب سی و ششم است و مذهب عامه مخالفان این است که محل کارد در سرقه بند
میان ساعد و پنجه دست که گذاشته شود است و مذهب خوارج این است که محل کارد مرفق است و بعض ایشان موافق
عامه اند و ظاهر این حدیث این است که اگر کارد بر بند میان ساعد و پنجه دست گذاشته شود چنانچه مذهب عامه مخالفان است
ذراع بریده شده نه ید و اگر بر مرفق گذاشته شود مرکب از ذراع و عضد بریده شده نه ذراع و نه ید و ملاحظه این آیات
با هم دلالت میکند بر آنکه حقیقت ید کف است و ساعد و مرفق و عضد خارج است از حقیقت ید و وجوب شستن
مرفق و ساعد در آیت وضو از الى المرافق فهمیده میشود نه بی آنکه آنها در حقیقت ایدی داخل باشد و توضیح الى المرافق شد در
شرح حدیث پنجم باب هجدهم پس مذاهب مخالفان مبنی بر غلط در معنی قطع یا غلط در معنی ایدی است و اول کسی که این غلط کرد
معاویه بود و چون عثمان بن عفان نقل کرد عثمان تحسین آن برای او کرد و آنرا مستمر معمول کرد چنانچه می آید در آخر باب حد
القطع و کیف هو از کتاب الحدود دلالت سید مرتضی و اتباعان او رحمهم الله استدلال کرده اند بر مجمع علیه شیعه امامیه بآنکه

کاهی مستعمل میشود در اصابع بدلیل آیت سوره بقره فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله و اقتصار
بر اقل احتمالات در امثال این مقام بهتر است مخفی نماند که این استدلال محل بحث است بچند وجه از انجمله اینکه بنا بر آنچه گفتیم بتقریر
آنچه بیت این دلیل اگر تمام میبود منافی مدعای مستدل میبود زیرا که قطع اصابع بفعل می آید بگذاشتن کارد بر بیخ چهار
انگشت بلکه بگذاشتن کارد بر بعض بندهای میان انگشتان بفعل می آید سیوم اصل عن الکاهلی قال سألته عن
التیمم قال فضرب بیدیه علی البساط فمسح بهما وجهه ثم مسح کفیه احدیهما علی ظهر الاخری شرح البساط بکسر با
یعنی فرشی که در خانه و مانند آن انداخته میشود تا فاصله شود میان خاک زمین و آدمی زدن دست بر بساط برای اینست که
مقصود کیفیت افعال تیمم است نه بیان آنچه تیمم بآن میشود در غیر موضع ضرورت زیرا که بساط داخل صعید طیب نیست حقیقة
یعنی روایت است از کاهلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است که گفت پرسیدم امام علیه السلم را
از کیفیت تیمم کاهلی گفت پس زد دو دست خود را بر فرش خانه پس مسح کرد بدو دست خود روی خود را بعد از آن مسح کرد دو دست
خود را بر حالی که یکی پشت دیگری بود چهارم اصل عن ابی ایوب الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن التیمم فقال ان عمار بن یاسر اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله
علیه و آله یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة شرح روایت است از ابو ایوب خزاز بفتح خا با نقطه و تشدید زای با نقطه
و الف و زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از کیفیت تیمم پس گفت بدرستی که عمار بن یاسر
دریافت او را جنابتی پس غلطید در خاک چنانچه میغلطد ستور پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله ای عمار غلطیدی در خاک چنانچه
میغلطد ستور حاشیه این نقل درینجا برای ایما و اشارت بطعن بر عمر بن الخطاب است چنانچه در کتب مخالفان مثل
اول کتب صحیح مسلم نقل شده که این در سفری بوده و عمر نیز دران سفر جنب شده بوده و نماز نکرده بوده و رسول علیه السلم تعلیم او
کرد کیفیت تیمم را و بعد از وفات رسول عمر مصر بر ترک نماز با تیمم ماند و عبد الله بن عمر رواج آن داد و عمار چون این حکایت را
بیاد عمر آورد تهدید او کرد و ابو موسی چون آیت سوره مائده را که فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بیاد عبد الله بن عمر آورد
عبد الله بن عمر گفت اگر رخصت داده شود برای مردمان که عمل باین آیت کنند پس اگر آب سرد شود تیمم خواهند کرد و بجز
حکایت عمار را بیاد او آورد دست بعدم قبول عمر شد علیهم و علی کل من تبعهم ما طلع الذین یحرفون الکلم عن مواضعه اصل فقلت له
کیف التیمم فوضع یدیه علی المسح ثم رفعهما فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا شرح المسح بکسر میم پلاس
و وضع بر مسح برای اینست که صورت تیمم را بیان میکرده پس دلالت بر جواز وضع ید بر مسح در تیمم در غیر موضع ضرورت
ندارد یعنی پس گفتم او را که چگونه است تیمم پس گذاشت دست خود را بر پلاس بعد از آن برداشت آنرا پس مسح کرد
روی خود را بعد از آن مسح کرد بالای کف را اندکی از باب مقدمه مراد اینست که پشت دست را از آنجا تا سر انگشتان

مسح کرد پنجم اصل عن النوفلی عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلی
الله علیه لا وضوء من موطاء قال النوفلی یعنی ما تطأ علیه برجلک شرح مراد بوضو اینجا طهارت
و شامل تیمم است موطا بفتح میم و سکون واو و فتح طاء بی نقطه و همزه اسم مکان باب علم است بمعنی جای پا گذاشتن صاحب
قاموس گفته الوطاء موضع القدم کالموطاء و الموطئ و مشهور اینست که اسم مکان مثال بیا است مگر بکسر عین و رسم الخط اینجا
موافقت با آن ندارد و محتمل است که بضم میم و فتح واو و تشدید طاء مفتوحه و همزه اسم مکان باب تفعیل باشد بمعنی جای
پا گذاشتن بسیار یعنی روایت است از نوفلی از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین
صلی الله علیه که پاکیزه حاصل نمیشود از روی زمینی که جای پا گذاشتن باشد گفت نوفلی که میخواهد بموطا جایی را که میگردی
بران بپای خود مراد اینست که هیچ جا از روی زمین نیست که پای کسی بآنجا نرسیده باشد پس مراد اینست که در همه وقت
پا بران گذاشته باشند ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی امیر المؤمنین صلی الله علیه ان یتیمم
الرجل بتراب من اثر الطریق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه از
اینکه تیمم کند مرد بخاکی که جاده راه باشد مخفی نماند که خاک راه مخلوط میباشد بسرگین ستوران و اقسام پلیدیها پس صدق صعید طیب
بران بعید است باب چهل و یکم اصل باب الوقت الذی یوجب التیمم و من تیمم ثم وجد الماء شرح این باب بیان وقتی است

و من تیمم

که باعث وجوب تیمم میشود و بیان کسی که تیمم کرد بعد از آن یافت آب را در این باب ده حدیث است اول اصل عن
محمد بن مسلم قال سمعته یقول اذا لم تجد ماء و اردت التیمم فاخر التیمم الی آخر الوقت فان
فاتک الماء لم تفتک الارض شرح روایت است از محمد بن مسلم گفت شنیدم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
میگفت چون نیافتی آب را برای وضو یا غسل و خواستی که تیمم کنی پس تاخیر کن تیمم را تا آخر وقت نماز بیان این آنکه اگر فوت
شود از تو آب فوت نمیشود از تو زمین میتواند بود که مراد آخر وقت فضیلت باشد و میتواند بود که آخر وقت اجزا
باشد و بیان هر دو می آید در کتاب الصلوة در باب المواقیت اولها و آخرها و افضلها که باب چهارم است دوم اصل
عن احدهما علیهما السلام قال اذا لم یجد المسافر الماء فلیطلب ما دام فی الوقت فاذا خاف ان
یفوته الوقت فلیتیمم و لیصل فی آخر الوقت فاذا وجد الماء فلا قضاء علیه و لیتوضأ لما
یستقبل شرح روایت است از امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلم گفت چون نیافت مسافر آب را پس باید که طلب کند
آبرا مادام که در وسعت وقت است پس چون ترسید که فوت شود از و وقت پس باید که تیمم کند و باید که نماز کند
در آخر وقت پس چون یافت آب را پس قضای آن نماز بر او نیست و باید که وضو سازد برای آنچه رو بآن دارد از نمازها
سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا لم یجد الرجل طهورا و کان جنبا فلیتمسح من الارض و لیصل

ولیصل فاذا وجد ماء فلیغتسل وقد اجزاته صلوته التی صلی شرح طهور بفتح طاء معجمه بمعنی آب طاهر مطهر است چنانچه
گذشت در شرح عنوان باب اول یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون نیابد مرد آبرا که با آن غسل کند و باشد
جنب پس باید که مسح کند محل تیمم را از روی زمین و باید که نماز کند پس چون بیابد آبرا پس باید که غسل کند بتحقیق کافی شده
برای او آن نمازی که کرده چهارم حدیث قلت لابی جعفر علیه السلم یصلی الرجل بوضوء واحد صلوة اللیل
والنهار کلها قال نعم ما لم یحدث قلت فیصلی بتیمم واحد صلوة اللیل والنهار کلها قال
نعم ما لم یحدث او یصب ماء شرح یصب منصوبست بتقدیر ان ناصبه برای اینکه او بمعنی الا ان است و در بعض
نسخ مجزوم است بعطف بر مدخول لم یعنی گفتم امام جعفر صادق محمد باقر علیه السلم را آیا میکند مرد به یک وضو نماز شب
و روز را همگی آنها گفت آری چندانکه حدثی نکرده باشد گفتم پس آیا میگزارد به یک تیمم نمازهای شب و روز را همگی آنها
گفت آری چندانکه حدثی نکرده باشد مگر آنکه برخورد آبرا حدیث قلت فان اصاب الماء ورجا ان یقدر علی
ماء آخر وظن انه یقدر علیه کلما اراد فعسر ذلک علیه قال ینقض ذلک تیممه وعلیه ان
یعید التیمم شرح نعم پس اگر برخورد آبرا و امیدوار شود که قدرت بهم رساند بر آبی دیگر در اثنای راه مثلا و گمان کرد که
قادر میشود بر آب هر وقت که اراده کند بخوردن و مانند آن پس تنگ شد آب بر او امام گفت میشکند آن برخوردن آب
تیمم او را و واجبست بر او بعد از تنگی آب اینکه اعاده کند تیمم را برای نمازی که میکند حدیث فان اصاب الماء وقد
دخل فی الصلوة قال فلینصرف ولیتوضأ ما لم یرکع فان کان قد رکع فلیمض فی صلوته فان
التیمم احد الطهورین شرح طهور بفتح طا مصدر است چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اول یعنی گفتم پس اگر برخورد
آبرا بر حالی که داخل شده در نماز امام گفت پس باید که برگردد از نماز و باید که وضو سازد چندانکه رکوع نکرده باشد پس اگر
رکوع کرده باشد پس باید که روان شود در نماز خود چه بدرستی که تیمم یکی از دو طهارت است اول آب دوم خاک هفتم حدیث
سألت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل لا یجد الماء فیتیمم ویقیم فی الصلوة فجاء
الغلام فقال هو ذا الماء فقال ان کان لم یرکع فلینصرف ولیتوضأ وان کان قد رکع فلیمض فی
صلوته شرح یقیم بصیغه مضارع باب افعال است و مفعول آن محذوف است بتقدیر یقیم غیره فی الصلوة و مراد گفتن
قد قامت الصلوة است چه آن برای ترغیب مردم در شروع در نماز است هو ضمیر شان و مبتدا است و ذا مبتدای
دوم است الماء خبر مبتدای دوم است و جمله خبر مبتدای اول است و میتواند بود که مبتدا باشد و راجع باشد بآنچه مطلوب
مرد بوده و نیافته و ذا خبر مبتدا باشد و مشار الیه آن چیزی باشد که آورده و آن آبست و الماء منصوب یا مرفوع
بتقدیر خذ الماء یا ادرک الماء و میتواند بود که مرفوع و مبتدا باشد و خبرش محذوف باشد بتقدیر الماء حاضر و جمله استیناف

نصب

بیانی

بیانی بوده باشد و میتواند بود که مرفوع و صفت ذا باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نیابد آب را
پس تیمم میکند و قد قامت الصلوة میگوید پس آمد غلام پس گفت آنچه میخواستی اینست در باب آب پس امام گفت اگر رکوع نکرده
پس باید که برگردد از نماز و باید که وضو سازد و اگر رکوع کرده پس باید که روانه شود در نماز خود ششم حدیث قلت لابی عبد
الله علیه السلام اکون فی السفر وتحضر الصلوة ولیس معی ماء ویقال ان الماء قریب منا افاطلب
الماء وانا فی وقت یمینا وشمالا قال لا تطلب الماء ولکن تیمم فانی اخاف علیک التخلف عن
اصحابک فتضل فیاکلک السبع شرح هر یک از فتضل و فیاکلک منصوبست بتقدیر ان ناصبه و احتمال دارد که مرفوع است
بتقدیر او احتمال دو بر هر تقدیر عطف بر التخلف است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که گاهی میباشم در سفر و حاضر
میشود نماز یا یعنی که رفقا در اثنای راه فرود می آیند و شروع در وضو و نماز میکنند و نیست با من آبی و گفته میشود که
که آب نزدیکست بما آیا پس طلب کنم آبرا بر حالی که من در وسعت وقت باشم در دست راست راه و چپ راه یعنی
هر جا که نشان داده اند امام گفت نه طلب مکن آبرا و لیکن تیمم کن و در وسعت وقت با رفقا نماز کن چه بدرستی که من
میترسم بر تو از اینکه واپس مانی از رفقای خود پس گم شوی پس بخورد ترا درنده خواه آن وقت بطلب آب مشغول شوی و خواه
تاخیر تیمم کنی تا آخر وقت و بعد از آن تیمم کنی و نماز کنی و رفقا صبر نکنند برای تو هفتم حدیث سألت اباعبدالله علیه السلام
عن الرجل یمر بالرکیة ولیس معه دلو قال لیس علیه ان ینزل الرکیة ان رب الماء هو رب الارض
فلیتیمم شرح الرکیه بفتح را و کسر کاف و تشدید یا و در نقطه بمعنی چاه یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی
که گذر میکند بچاه آب و نیست با آن مرد دلوی مراد بوجود دلو وجود دلو و ریسمانست و مراد بعدم دلو عدم دلو و جاری
مجرای دلوست چنانکه می آید در حدیث نهم امام گفت واجب نیست بر او که فرود آید در چاه آب بدرستی که رب آب
همانست رب زمین یا یعنی که اگر وضو فرموده در وقتی همانست که تیمم فرموده در وقتی دیگر پس باید که تیمم کند هشتم حدیث
سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل لا یکون معه ماء والماء عن یمین الطریق ویساره غلوتین او
نحو ذلک قال لا آمره ان یغرر بنفسه فیعرض له لص او سبع شرح واو در و یساره بمعنی او است غلوه
بفتح غین با نقطه و سکون لام زمینی که مقدار یک تیر پرتاب باشد و غلوتین منصوبست بنیابت مفعول مطلق بتقدیر
بعد غلوتین و عامل آن فعل مفهوم از عن است که برای بعد و مجاوزت است یغرر منصوبست یغرر بغین با نقطه و دو
را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب مضاعف باب تفعیل است برای مبالغه زیرا که بازی دادن خود کمال بازی دادن
باد و بنفسه زائده است یعرض بصیغه معلوم باب ضرب عطف بر یغرر است اللص بفتح و کسر و ضم لام دزد یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نباشد با او آبی و آب در جانب دست راست راه یا دست چپ راه است

بقدر دو تیر بر آب یا ماند و تیر بر آب امام گفت امر نیکنم او را باینکه خود را بازی زند و در مهلکه اندازد پس بخورد او را
وزدی یا درنده دهم حل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَتَيْتَ الْبِئْرَ وَأَنْتَ جُنُبٌ وَلَمْ تَجِدْ دَلْوًا وَلَا شَيْئًا
تَغْرِفُ بِهِ فَتَيَمَّمْ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّ رَبَّ الْمَاءِ وَرَبَّ الصَّعِيدِ وَاحِدٌ وَلَا تَقَعْ فِي الْبِئْرِ وَلَا تُفْسِدْ عَلَى الْقَوْمِ
مَاءَهُمْ شرح تغرف بغین با نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه مخاطب باب ضرب است الغرف جدا کردن معنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون آمدی نزد چاه بر حالی که تو جنب باشی و نیابی دلو را و نه چیزی دیگر که آن را جدا کنی از چاه که بوسیله آن
مثل عمامه که ظرف آن را اگر آب بسانی و بفشری تا آب غسل حاصل شود پس تیمم کن بخاک چه بدرستی که رب آب و رب خاک
یکیست یا یعنی که اگر غسل فرموده در وقتی همانست که تیمم فرموده در وقتی دیگر و فرو مشو در چاه و ضایع مکن بر قومی که اهل آن
چاه‌اند آب ایشان را اشارت بآنست که این چاه از جمعی است که آنجا حاضر نیستند و بعد از آن بر سر آن خواهند آمد و چون تو
در درون آن چاه مرده باشی ایشان را انتفاع از آن چاه مشکل خواهد شد مخفی نماند که قرینه بر اینکه القوم آنجا حاضر نیستند
عدم وجدان دلو و مانند آنست چرا که جمعی حمل کرده‌اند این حدیث را بر اینکه افساد باعتبار اینست که غسل جنب آب چاه را نجس
میکند خواه آن غسل صحیح باشد چنانچه خیال جمعی است و خواه باطل باشد باعتبار اینکه نهی از آن شده و نهی در عبادت مستلزم
بطلان است چنانچه خیال جمعی دیگر است یا افساد باعتبار اینست که گاه گاه بدن جنب کند نجس است چنانچه در وقت
جنب جمعی گفته‌اند یا افساد باعتبار اینست که بدن جنب نجس بوده بنجاست منی و مانند آن یا افساد باعتبار بهم خوردن آب
دلای بهم رسانیدنست و اینها خالی از اشکالی نیست زیرا که آن قوم هرگاه حاضر نباشند در حال جنب معلوم ایشان نمیشود پس
نهی از افساد در این حدیث نظر با مردان بعزم نیست و حدیث سابق هست و مثل این یک مشکوة در آنچه گذشت در حدیث
هفتم باب چهارم نیز کرده‌اند و اشاره بآن شد دهم حل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ فِي سَفَرٍ وَكَانَ
مَعَهُ مَاءٌ فَنَسِيَهُ وَتَيَمَّمَ وَصَلَّى ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّ مَعَهُ مَاءً قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ الْوَقْتُ قَالَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَوَضَّأَ وَيُعِيدَ
الصَّلٰوةَ شرح روایت است از ابو بصیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلام را از مردی که بود در سفری و بود
با او آبی که وضو بآن توان ساخت پس فراموش کرد آن آب را و تیمم کرد و نماز کرد و بعد از آن بیاد آورد که با او آبیست
پیش از آنکه بیرون رود وقت نماز امام گفت واجبست بر او که وضو سازد و اعاده کند نماز را حل قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ تَيَمُّمِ
الْحَائِضِ وَالْجُنُبِ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَجِدَا مَاءً قَالَ نَعَمْ شرح ابو بصیر گفت و پرسیدم امام را از تیمم حائض و جنب که آیا
مساوی یکدیگرست در صورتی چون نیابند آب را گفت آری باب چهل و دوم حل باب الرَّجُلِ يَكُونُ مَعَهُ الْمَاءُ الْقَلِيلُ فِي السَّفَرِ
وَيَخَافُ الْعَطَشَ شرح مراد با قلیل آنست که وفا بطهارت نکند خواه وفا ببعض طهارت کند مثل ظاهر آنچه می‌آید در حدیث
سیوم این باب و خواه نکند اصلا مثل آنچه می‌آید در حدیث چهارم این باب و یخاف العطش از قبیل عطف انفراد است

آب

با دم حرم که ببکنیدم

و بفقیره الرجل یخاف العطش است و در بعض نسخ نیست و بنا بر آن از قبیل اعم است از آنچه وفا بطهارت کند و آنچه وفا
بمجموع طهارت و شرب نکند چنانچه در حدیث اول این بابست معنی این باب بیان مردیست که میباشد با او آب کم در سفر و
مردی که میترسد از تشنگی اگر آب را صرف طهارت کند در این باب چهار حدیث است اول حل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
رَجُلٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فِي السَّفَرِ وَلَيْسَ مَعَهُ مَاءٌ إِلَّا قَلِيلٌ وَخَافَ إِنْ هُوَ اغْتَسَلَ أَنْ يَعْطَشَ قَالَ إِنْ خَافَ
عَطَشًا فَلَا يُهَرِيقُ مِنْهُ قَطْرَةً وَلْيَتَيَمَّمْ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّ الصَّعِيدَ أَحَبُّ إِلَيَّ شرح یعطش از باب علم است العطش
بفتح عین و فتح طا تشنگی معنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که برخورد او را جنابت در سفر و نیست
با او آبی مگر آب کم و ترسید اگر او غسل کند از تشنگی امام گفت اگر ترسید از تشنگی پس نریزد از آن آب قطره را و باید که
تیمم کند بخاک روی زمین چه بدرستی که خاک روی زمین محبوب تراست سوی من از آب در این وقت مخفی نماند که احب
اینجا از قبیل العلم من الجدار است و نکته بمقام اینست که نزد جمعی از مخالفان غسل در این صورت محبوب و واجب
بنا بر اینکه در آیت تیمم فلم تجدوا ماء عطف بر کنتم مرضی او علی سفر تا آخر باشد و بیان این در شرح حدیث آینده میشود
دوم حل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ الْجُنُبِ وَمَعَهُ مِنَ الْمَاءِ قَدْرُ مَا يَكْفِيهِ لِشُرْبِهِ أَيَتَيَمَّمُ أَوْ يَتَوَضَّأُ
قَالَ يَتَيَمَّمُ أَفْضَلُ أَلَا تَرَىٰ أَنَّهُ إِنَّمَا جُعِلَ عَلَيْهِ نِصْفُ الطَّهُورِ شرح شرب بضم شین با نقطه و سکون را بی نقطه
و با بی نقطه و ضمیر راجع بالرجل است و مراد شرب منسوب باوست وقتی که آبی دیگر رسد خواه از خودش صادر شود خواه
از رفیق او و یتوضأ ماخوذ است از وضو بمعنی لغوی و مراد اینجا غسل است یتیمم در دوم مقدر ان المصدریه است
و مبتداست پس مرفوع و منصوب میتواند بود و افضل خبر مبتداست و در بعض نسخ لفظ افضل نیست و بنا بر این
یتیمم البته مرفوعست ضمیر انه ضمیر شان میتواند بود و راجع بماء که مذکور است در متن و معه من الماء قدر ما یکفیه لشربه میتواند
مثل ضمیر علیه راجع بماء است حصر که مدلول انما است دلالت بر این میکند که افضل اینجا بنا بر نحو که است از قبیل
العلم من الجدار است مثل احب در حدیث سابق طهور بفتح طا بی نقطه مصدر است چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اول
و عبارت از طهارت از وضو است نصف الطهور عبارت از تیمم است باعتبار اینکه اعضای آن نصف معمول اعضای
وضو است تقریبا معنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جنب شد و با او است در سفر از آب بقدر
آنچه کافی است او را برای آشامیدن او آیا تیمم میکند یا خود را میشوید بغسل گفت اینکه تیمم کند افضل است آیا نمی‌بینی که شان
اینست که جز این نیست که در قرآن گردانیده شده واجب بر مسافر نصف طهارت بشرط عدم وجدان آب چرا که
این استدلالست بآیت سوره نساء یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا
عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا

فامسحوا بوجوهكم وايديكم ان الله كان عفوا غفورا انبار اينكه عابري سبيل يعني مسافرين باشند چه ظاهر آيت اينست كه ايشان
غسل نباشد هر چند كه آب داشته باشند بسبب اينكه سفر مظنه احتياج بحفظ آبست پس وان كنتم مرضى او على سفر براى بيان
اينست كه اگر مريض يا مسافر جنب شود واجب براو تيمم است هر چند كه آب داشته باشد پس قلم محدود او اما عطف بر جاء
احد منكم تا آخر است نه بر سابق آن و حكم مسافر جنبي كرده اند كه احتياج بحفظ آب ندارد و مريض جنبي كه باستعمال آب
متضرر نشود و حكم جاء احد منكم من الغائط و حفر كه آب داشته باشد و متضرر شود باستعمال آب سيوم حديث قلت لابي عبد الله عليه
السلام امام قوم اصابته جنابة في السفر وليس معه ماء يكفيه للغسل ايتوضأ بعضهم ويصلي بهم قال لا
ولكن يتيمم ويصلي بهم فان الله عز وجل جعل التراب طهورا شرح ظاهر خطا بيان شد در شرح عنوان باب
ذكر كيفيه غسل اشارتست باينكه با او قدر كمي از آب هست كه زياده بر قدر شرب او نيست و از تشنگي مي ترسد و باين باب
الحديث دلالت عنوان اين باب مذكور است يعني گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه پيش نماز جمعي بر خورد او را جنابتي
در سفر و نيست با او آبي كه كافي باشد او را براي غسل و زياده بر قدر شرب او باشد آيا وضو ميسازد بعض آن جمع و پيش
نمازي ميكند براي آن جمع امام گفت نه وليكن آن پيش نماز تيمم ميكند و پيش نمازي ميكند براي آن جمع چه بدرستي كه الله
عز و جل تحقيق در قرآن كرده است خاك را پاك كننده براي صاحب جنب واگر توهم منافات ميشود ميان الحديث و حديثي
مي آيد در كتاب الصلوة در حديث دوم باب من يكره الصلوة خلفه تا آخر كه باب بيجاه و يكم است لا يؤم صاحب التيمم
المتوضين و جواب اينست كه آنچه مي آيد محمولست بر صورتي كه مرجحي كه اقوي يا مساوي باشد معارضه نكرده باشد و بر
ما نحن فيه كرده نه زيرا كه مراد او امام قوم اقراء ايشانست و تقديم غير اقراء بر اقرا بسيار ناخوش است چنانچه مي آيد در كتاب
الصلوة در حديث چهارم باب بيجاه و يكم كه يتقدم القوم اقرأهم للقرآن تا آخر چهارم حديث عن عبد الله بن المغيرة
قال ان كانت الارض مبتلة ليس فيها تراب ولا ماء فانظر اجف موضع تجده فتيمم من غباره
او شيء مغبر وان كان في حال لا تجد الا الطين فلا بأس ان تتيمم به شرح عبد الله بن مغيره از راويان امام
موسي كاظم عليه السلام است و از جمعي است كه كشي رحمه الله تعالي در هر يك از ايشان گفته كه اجمعت العصابة على تصحيح ما
يصح عنه و الاقرار له بالفقه تا آخر يعني با كاف لشرب و طهارت است پس اگر آب قليل باشد و زياده بر شرب نباشد و از
تشنگي ترسد تيمم كند و لهذا اين حديث دلالت عنوان اين باب مذكور است او شيء مجرور بعطف بر موضع است
بتقدير او انظر اجف شيء مغبر تجده فتيمم من غباره ضمير كان راجع بموضع است لا تجد بصيغه مخاطب است و جمله صفت
حال است و عايد محذوفست بتقدير لا تجد فيها ان تتيمم بصيغه مخاطب است يعني روايت است از عبد الله بن مغيره
كه گفت اگر باشد زمين گل بر وشي كه نيست در ان خاكي و نه آبي كه وضو يا غسل با آن توان كرد پس طلب كن خشكتر

و ملابس با بحاجع و جهر كه آب داشته باشد
و متضرر شود باستعمال آب معلوم نيشود و از اين
آيت بلكه معلوم ميشود از سنت م



موضعي را كه قدرت بران داري پس تيمم كن از غبار آن بعد از افشاندن و اگر آن موضع بر حالي باشد كه نيابي با آن حال
مگر گل را يعني كه موضعي خشك بهم نرسد و ران و نه چيزي ديگر كه غبار داشته باشد پس روا نيست باينكه تيمم كني با آن گل
باب چهل و سيوم حمل باب الرجل يصيبه الجنابة ولا يجد الا الثلج او الماء الجامد شرح اين باب بيان مرد ليست كه بر مي خورد
او را جنابت و نمي يابد مگر برف را يخ را در اين باب حديث اول اول حديث عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه
السلام قال سألته عن رجل اجنب في سفر ولم يجد الا الثلج او ماء جامدا فقال هو بمنزلة
الضرورة يتيمم ولا ارى ان يعود الى هذه الارض التي توبق دينه شرح واو در ولم يجد حاليه است توبق
با بي نقطه و قاف بصيغه مضارع غائبه باب افعال است الايباق هلاك كردن و در بعض اماكن و هر دو اينجا مناسب است يعني
روايت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق عليه السلام راوي گفت پرسيدم او را از مردي كه او را جنب شد در سفري بحالي كه
نيافت مگر برف را يا يخ را پس گفت آن مرد در مقام ضرورت است يعني كه تكليف او غسل تكليف ما لا يطاق است تيمم ميكند
ولي جايز نميدانم براي او اينكه عود كند سوي اين زمين كه هلاك ميكند دين او را اشارتست باينكه آن جنب شدن او دانسته ملزم وجوبست
و اگر كسي در موضعي نامشروعي كرده باشد مكروه است كه باز عود كند با آن موضع بضرورت چنانچه مشهور است كه عثمان بن عفان
چون ابوذر غفاري رحمه الله تعالي را از مدينه اخراج ميكرد از او سوال كرد كه كدام موضع نزد تو مكروه تر است گفت ربذه زيرا كه
در ايام شرك پيش از اسلام آنجا ميبودم گفت ترا بربذه ميفرستم و با آنجا فرستاد او را بقصد آزار او و عداوت با الله تعالي و
رسولش و اهل بيت رسولش و نعم الحكم الله حاصل كه جنب شدن باختيار با وجود علم بوجود سرما و ممكن نبودن غسل بضرر سه صورت
دارد اول اينكه هيچ وسيله تحصيل آب نتواند كرد و حكم اين در اين حديث مذكور است دوم اينكه بوسيله تحصيل آب تواند كرد اما
خوف ضرر استعمال آن داشته باشد و آن خوف بحد خوف تلف نفس نرسد بلكه كمتر باشد و حكم آن در حديث دوم مذكور ميشود
سيوم اينكه بوسيله تحصيل آب تواند كرد و خوف ضرر آن بحد خوف تلف نفس رسد و حكم اين در حديث سيوم مذكور ميشود بنا بر اينكه
اصابه شامل اختياري و غير اختياري باشد موافق ظاهر آنچه مي آيد در حديث سيوم باب چهل و نهم بخلاف اينكه اصابه مخصوص
غير اختياري باشد مخفي نماند كه مي آيد در كتاب الصيام در آخر باب الرجل يجامع اهله في السفر تا آخر كه باب بيجاه و چهارم است كه
هل للمسافر الذي لا يجد الماء اذا غلبته الشبق ان يأتي الحلال قال و يؤجر في ذلك كما انه اذا اتى الحرام اثم و از اين ظاهر ميشود كه
حكم صورت غلبه شهوت حكم احتلام است و ملحق بعدم اختيار است دوم حديث علي بن ابراهيم عن ابيه رفعه قال قال ان
اجنب فعليه ان يغتسل على ما كان منه وان احتلم تيمم شرح ابراهيم هاشم قمي راوي امام رضا عليه السلام
پس ميتواند بود كه در ضمير قال در اول راجع بابيه و در دوم راجع بامام رضا عليه السلام باشد اجنب يعني اجنب متعمدا است و ضمير راجع
بر جل اجنب في سفر و لم يجد الا الثلج و الماء الجامد است كه مذكور است در حديث سابق يعني روايت كرد علي بن ابراهيم از پدرش

يا اگر آن نا خوشوي طلب كن خشكتر چيزي را
كه غبار در آن باشد مثل نمد زين و پالان
اسب پس تيمم كن از غبار آن م

نسبت داده حدیث را بسوی امامی که روایت از او است راوی گفت که امام گفت اگر کسی جنب شود در شب سرد پس واجب است
بر او که غسل کند اگر بوسیله آب گرم کردن برف و یخ ممکن باشد و تحصیل آب و خوف تلف نفس نباشد بنابر نا شروعی که واقع شده
از او باختیار و اگر محتلم شده باشد تیمم میکند برای خوف ضرر هرچند که بحد تلف نفس نرسد سیوم اصل عمن رواه عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن رجل اصابته الجنابة فی لیلة باردة یخاف علی نفسه التلف ان اغتسل
قال یتیمم و یصلی فاذا امن من البرد اغتسل و اعاد الصلوة شرح روایت از کسی که روایت کرده حدیث را
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که برخورد او را جنابتی باختیار او در شبی که سرد است و
تحصیل آب ممکن است او را امام ترسد بر نفس خود تلف را اگر غسل کند امام گفت تیمم میکند و نماز میکند پس چون ایمن شود از
سرمائی که باعث خوف تلف نفس شود غسل میکند و اعاده نماز میکند بنابر نا شروعی که کرده خواه در خارج وقت بعنوان قضا
و خواه در وقت اگر باقی باشد باب چهل و چهارم اصل باب التیمم بالطین شرح این باب بیان تیمم بگل است و در این باب
دو حدیث است اول اصل عن ابن رئاب عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت فی حال
لا تجد الا الطین فتیمم به فان الله سبحانه اولی بالعذر اذا لم یکن معک ثوب جاف
او لبد تقدر ان تنفضه و تتیمم به شرح اللبد بکسر لام و سکون بای یکنقطه و دال بی نقطه تنفضه بنون و فا و ضاد
بانقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است النفض بفتح نون و سکون فا مثل اینکه اطراف گلیمی باید
که بساط است افشانده شود تا در وسط آن غباری جمع شود یعنی روایت است از علی بن رئاب بکسر رای بی نقطه و همزه و الف
و بای یکنقطه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشی در حالی که قدرت نداری با آن مگر بر گل پس تیمم کن
بآن گل چه بدرستی الله سبحانه سزاوارتر است بعذر خواهی از تو چون نباشد بقضا و قدر او با تو جامه که خشک باشد
یا نمدی که قدرت داشته باشی که فشانی آنرا و تیمم کنی بغبار آن دوم اصل و فی روایة اخری صعید طیب و ماء
طهور شرح این عبارت علی بن رئاب است و مراد این است که در روایت دیگر این زیادتی هست یا مراد این است که در
روایتی دیگر این بدل ثوب جاف او لبد تا آخر است یعنی و در روایتی دیگر که غیر روایت ابو بصیر است چنین است در تمام این
حدیث که گل در آن وقت ضرورت هم روی زمین پاکیزه است و هم آب پاک کننده است یعنی که قائم مقام هر
از آن دو است باعتبار اینکه با انضمام آن دو با یکدیگر بهم رسیده باب چهل و پنجم اصل باب الکسیر و المجدور و من به الجراحات
و یصیبهم الجنابة شرح و یصیبهم حال مفعول به است و معنی زیرا الکسیر یعنی من اصابه الکسر است و المجدور یعنی من اصابه الجدری است
و من به الجراحات یعنی من اصابه الجراحات است و این حال برای احتراز است از غیر بالغ از جمله این سه صنف الاصابة
در یافتن ضرر کسی را خواه باختیار و خواه بی اختیار و غالب استعمال آن در غیر اختیاری است یعنی این باب بیان حکم شکسته عضو

و صاحب

و صاحب آبله و صاحب زخمها است در حالی که برخورد ایشان را جنابت و در این باب شش حدیث است اول اصل سألت
ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یکون به القرح و الجراحة یجنب قال لا بأس بان لا یغتسل یتیمم
شرح القرح بفتح و ضم قاف و سکون رای بی نقطه و حای بی نقطه دمل و مانند آن یتیمم بصیغه مضارع غائب مرفوع و استیناف بیانی
لا بأس بان لا یغتسل است یا منصوب و بدل لا یغتسل است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میباشد
با او دمل و زخم جنب میشود امام گفت پروائی نیست با اینکه غسل نکند میباید که تیمم کند دوم اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض
اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال یتیمم المجدور و الکسیر بالتراب اذا اصابته الجنابة
شرح روایت است از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت تیمم میکند صاحب آبله
و شکسته عضو بخاک چون برخورد او را جنابت توضیح تیمم کسی که مریض نیست و در حکم مریض است شد در شرح حدیث سابق
سیوم اصل عن علی بن احمد رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن مجدور اصابته جنابة
قال ان کان اجنب فلیغتسل و ان کان احتلم فلیتیمم شرح روایت است از علی بن احمد بالا برد حدیث را از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از صاحب آبله که برخورد او را جنابتی امام گفت اگر جنب شده باشد
او باختیار خود پس باید که غسل کند با وجود خوف ضرر و اگر محتلم شده باشد پس باید که تیمم کند معنی میتواند بود که وجوب غسل در
صورتی باشد که خوف ضرر بحد خوف تلف نفس نرسیده باشد و در صورتی که خوف تلف نفس باشد تیمم کند و نماز کند و چون
ایمن شود غسل کند و اعاده نماز کند نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث دوم و سیوم باب چهل و سیوم و الله اعلم چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان النبی صلی الله علیه و آله ذکر له ان رجلا اصابته جنابة
علی جرح کان به فامر بالغسل فاغتسل فکز فمات فقال رسول الله صلی الله علیه و آله قتلوه
قتلهم الله انما کان دواء العی السؤال شرح ذکر بصیغه مجهول است جرح بضم جیم و سکون را است امر بصیغه
مجهول است کز بتشدید زای بانقطه بصیغه معلوم باب نصر است الکزازه بفتح و الکزاز بضم کاف تشنج یعنی انقباض عصب
اعضا العی بکسر عین بی نقطه و تشدید یا مصدر باب علم است یعنی عاجز شدن در گفتگو و عبارت است از جهالت یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفته شد او را که مردی برخورد او را جنابتی با وجود جراحتی
که بود با او پس مامور شد از جانب جمعی که سوال از ایشان کرده بود حکم خود را بغسل بنابر توهم اینکه ذکر و ان کنتم
مرضی در آیت تیمم بعنوان مثال نیست پس مفهوم آن دلالت بر وجوب غسل بر صاحب جراحت میکند چنانچه اشاره
بآن شد در شرح حدیث اول این باب پس غسل کرد پس تشنج کرد پس مرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آن
جمع کشتند او را کشد ایشان را الله تعالی جز این نیست که علاج نفهمی سوال از علما است با نیمی که این علم از او

شده و آن نجس گشت و حکم از روی آن حرامست چهارم مجهول عن محمد بن مسکین و غیره عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قیل له ان فلانا اصابته جنابة و هو مجدور فغسلوه فمات فقال قتلوه الا سألوا الا یمموه ان
شفاء العی السؤال شرح مضمون این گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب دهم که باب سؤال العالم و مسکین
بکسر میم است و در کتاب رجال بی میم است و در کتاب بلفظ مصغر است الا ادات و جا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض است
و چون بر ماضی داخل شده برای تندیم است یعنی روایت است از محمد بن مسکین و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام محمد بن مسکین
گفت که گفته شد امام را که بدرستی که فلان کس برخورد او را جنابتی در حالی که او صاحب آبله بود پس غسل دادند او را پس مرد پس امام گفت
ایشان کشتند او را چرا سؤال نکردند از حکم این مسئله چرا تیمم ندادند او را بدرستی که علاج نفهمیدگی سؤال علماست پنجم مرسل
قال و روی ذلک فی الکسیر و المبطون یتیمم و لا یغتسل شرح ضمیر قال راجع با ابن عمیر است روی بصیغه معلوم است
ذلک فاعل روی است مشار الیه ذلک محمد بن مسکین فی غیره است یتیمم و لا یغتسل مفعول روی است و ضمیر مستتر راجع
بکلام اعداد کسیر و مبطون است یعنی ابن ابی عمیر گفت روایت کرد محمد بن مسکین در شکسته عضو و صاحب اسهال اینکه تیمم
میکند هر یک از ایشان و غسل نمیکند باب چهل و ششم مجهول باب النوادر شرح این باب احادیث غریب متفرق است
و در این باب عدد حدیث اول مجهول عن الحسن بن علی الوشاء قال دخلت علی الرضا علیه السلام و بین یدیه
ابریق یرید ان یتهیأ منه للصلوة فدنوت لاصب علیه فابی ذلک و قال مه یا حسن فقلت له
لم تنهانی ان اصب علی یدک تکره ان اوجر قال توجر انت و اوزر انا فقلت له و کیف ذلک فقال
اما سمعت الله عز و جل یقول فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا
و ها انا ذا اتوضأ للصلوة و هی العبادة فاکره ان یشرکنی فیها احد شرح الابریق بکسر همزه و سکون با ظرف
آب ریز مخصوص برای آب که از آن آب بر دست و مانند آن ریزند و آن لوله میدارد یتهیأ یعنی تهیه است من برای
برای ابتدا است یا برای سببیت است و ضمیر راجع با بریق است مه بفتح میم و سکون ها اسم فعل است بمعنی لا تفعل تکره
از اوجر توجر بصیغه مجهول بواو و همزه میتوان خواند و توجرانت و اوزر انا بتقدیر استفهام انکاریست یا خبر محض است و بنا
بر احتمال دوم ظاهر این سخن است اول اینکه اگر کسی جاهل مسئله باشد در امثال این معذور بلکه ماجور است و نظیر مثبت
آنکه می آید در کتاب المعیشة در حدیث سوم باب کسب الحجام که شخصی رسول علیه السلام را حجامت میکرد و خون را می آشامید چون آنحضرت
علیه السلام فارغ شد گفت خون کجاست گفت آشامیدم گفت حجاب شد تو را آتش جهنم اما بعد از این چنین مکن
دوم اینکه استعانت در بعض مقدمات نماز جایز نیست و مشهور کراهت است سیوم اینکه موقوف علیه نماز دو قسم است
یکی آنکه ربط تمام بنماز ندارد و در اکثر آن استعانت حاصل میشود مثل طلب آب برای وضو دوم آنچه ربط تمام دارد مثل



ریختن آب بر دست برای وضو و منهی عنه دوم است و اول جا بجا می آید در حدیث ششم و هفتم این باب تفسیر این آیت که گذشت
بوجهی دیگر در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب صد و شانزدهم که باب الریاست ها حرف تنبیه است انا مبتدا است
ذا اسم اشاره و خبر مبتدا است ضمیر و هی راجع با الصلوة است و حصر مفهوم از و هی العبادة باعتبار اینست که نماز عمده
عبادات است فیها دلالت بر این میکند که با و در بعبادة بمعنی فی است و شریک شدن دیگری در عبادت اینکس دو
قسم است یکی آنکه اعانت در آن کند بضرورت و آن در این حدیث مذکور است دیگری اینکه معبود شود در آن عبادت
و آن در حدیث چهارم باب اول مذکور شد یعنی روایت است از حسن بن علی نقاش جامها گفت داخل شدم بر امام رضا علیه
السلام در حالی که نزد او ابریقی بود که میخواست که وضو سازد از آن برای نماز پس نزدیک رفتم تا بریزم بر او آب را پس ابا
کرد از آن و گفت مکن ای حسن پس گفتم او را که چرا نهی میکنی مرا از اینکه بریزم آب بر دست تو آیا نمیخواهی که من
ماجور و صاحب ثواب شوم بسبب خدمت تو و اعانت بر عمل صالح اشارتست باآنچه فهمیده از آیت سوره مائده
و تعاونوا علی البر و التقوی پس امام گفت که آیا ماجور میشوی تو و گناهکار میشوم من پس گفتم او را که چگونه است آنچه گفتی
پس امام گفت آیا نشنیدی از الله عز و جل که میگوید در سوره کهف پس هر که امید میداشته باشد که ملاقات صاحب
کل اختیار خود کند یا بمعنی که مقرب درگاه او شود و در تحت آیت سوره مطففین کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون داخل باشد
پس باید که عمل صالح کند و شریک نکند در عبادت صاحب کل اختیار خود هیچکس را و آگاه باش من اینک وضو میسازم برای نماز
و نماز است عمده عبادات پس نمیخواهم که شریک شود با من در نماز هیچکس دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله افتتاح الصلوة الوضوء و تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اول مقدمات نماز که موقوف علیها صحت اوست
صحیح نیست وضوست برای صاحب حدث اصغر و باعث حرام شدن فعلی که خارج از نماز است و فعل کثیر است بر نماز گزار
تکبیر است و باعث حلال شدن آن فعل بر نماز گزار تسلیم است معنی نماند که ظاهر این وجوب تسلیم است سیوم اصل کتب عبد
ابی عبد الله علیه السلام سأله رجل من المغیریة عن شیء من السنن فقال ما من شیء یحتاج الیه احد من
بنی آدم الا و قد جرت فیه من الله و من رسوله سنة عرفها من عرفها و انکرها من انکرها شرح مغیرة بن سعید
لقب او ابتر بفتح همزه و سکون با و فتح تا دو نقطه بالا و را بی نقطه است و بتریه بضم با و سکون تا از جمله زیدیه
منسوب باو بند و او از دو اعیان محمد بن عبد الله بن الحسن بوده که احوال او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب
هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید
او را مردی از زیدیه مغیریه از چیزی از آداب شریعه پس امام گفت که نیست هیچ چیز که محتاج شود سوی آن یکی از اولاد آدم مگر

برحالی که تحقیق جاری شده دران از جانب الله تعالی و از جانب رسول و روشی که شناخت آن روش اهر که شناخت آن
و شناخت آن اهر که شناخت آن امراد است که جمیع آنها محفوظ است نزد ائمه حق و مجهولست نزد ائمه جور اصل فقال
تجعل فيها السنة في دخول الخلاء قال تذكر الله وتعوذ بالله من الشيطان الرجيم فاذا فرغت قلت الحمد لله
على ما اخرج مني من الاذى في يسر وعافية شرح پس گفت مردی که پس چیست روش در داخل شدن بیت الخلا امام گفت اینکه
ذکر کنی الله تعالی را و پناه گیری بالله تعالی از شیطان ملعون پس چون فارغ شوی گوئی که سپاس الله راست بر آنچه بیرون کرد از
من از باعث آزار آسانی و صحت مراد همه بر بیرون کردنست اصل قال الرجل فالانسان يكون على تلك الحال
ولا يصبر حتى ينظر الى ما يخرج منه قال انه ليس في الارض آدمي الا ومعه ملكان موكلان به فاذا كان
على تلك الحال ثنيا برقبته ثم قالا يا ابن آدم انظر الى ما كنت تكدح له في الدنيا الى ما هو صائر شرح
ینظر مرفوعست و با در برقبه برای تقویت است تکدح مال حفیظه و جار حفیظ نصب بصیغه مضارع مخاطب باب منع است یعنی کسب کنی
یعنی گفت آن مرد که پس آدمی می باشد بر آن حال و صبر نمیکند تا آنکه نگاه میکند سوی آنچه بیرون می آید از او از بول و غایط اگر پیدا
باشد امام گفت بدرستی که شان اینست که نیست در زمین آدمی مگر بر حالی که با او دو فرشته است که موکلند با و پس چون
آدمی باشد بر آن حال کج میکنند گردن او را بعد از آن بزبان حال میگویند ای فرزند آدم نگاه کن سوی آنچه سعی کردی برای
تحصیل آن در دنیا که سوی چه آن گردیده است چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من توضأ فتمندل كانت
له حسنة وان توضأ ولم يتمندل حتى يجف وضوؤه كانت له ثلاثون حسنة شرح وضو بفتح واو است یعنی
آبی که با آن اعضا مالیده و بضم واو میتواند بود و حاصل هر دو یکیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که وضو
ساخت پس خشک کرد اعضای خود را بر دستمال و مانند آن حاصل شد برای او یک حسنه و اگر وضو ساخت و خشک نکرد اعضای
خود را تا آنکه خود خشک شد آب اعضای او حاصل شد برای او سی حسنه پنجم اصل قال ابو الحسن موسى عليه السلام
من توضأ للمغرب كان وضوؤه ذلك كفارة لما مضى من ذنوبه في نهاره ما خلا الكبائر ومن توضأ
لصلوة الصبح كان وضوؤه ذلك كفارة لما مضى من ذنوبه في ليلته الا الكبائر شرح ما در ما خلا مصدریست
و مضاف محذوفست بتقدیر وقت ما خلا و خلا بمعنی جاوز است و ضمیر مستتر راجع بمضمون سابق است یعنی وقت ما جاوز
هذا الحكم الكبائر بل الكبائر منصوب است بر مفعولیت و مراد استثناست یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السلم هر که وضو ساخت
برای نماز شام خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان تجدید شد آن وضوی او کفاره برای آنچه گذشت از گناهان او در آن روز
او مگر گناهان کبیره و هر که وضو ساخت برای نماز صبح خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان تجدید شد آن وضوی او کفاره برای
آنچه گذشت از گناهان او در آن شب او مگر گناهان کبیره ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال بينا امير المؤمنين

صلوة

صلوات الله عليه قاعد ومعه ابنه محمد اذ قال يا محمد ائتني باناء من ماء فأتاه به فصبه بيده اليمنى على
يده اليسرى ثم قال الحمد لله الذي جعل الماء طهورا ولم يجعله نجسا قال ثم استنجى فقال اللهم
حصن فرجي واعفه واستر عورتي وحرمها على النار شرح بينا اصل بين بوده الف باشباع فتحه بهم رسیده
و مضافست بجمله که مبتدا است و قاعد خبر مبتدا است و ظرف متعلق است بعامل در بینا است و در مثل این ترکیب قول
دیگر نیز هست ائتنی بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه امر از اتی بمعنی اللام یایی باب ضرب است و با در باناء
و در برای تعدیه است اناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف ممدوده جام و کوزه که بکار آب دران کنجد و مراد اینجا قدر انا است
که یکبار است من برای تبعیض است ضمیر منصوب در صبه راجع بماء است طهور بفتح طاء یعنی اسم ما یتطهر به است چنانکه
گذشت در شرح حدیث سوم باب جعل کم و او دوم از جمله حالیه است النجس بفتح نون و فتح جیم ضد طهاره و ضد طاهر
و هر دو اینجا مناسبست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میان آنکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه
نشسته بود و با او بود پسر او محمد که مشهورست با بن الحنفیه ناگاه گفت ای محمد بیاور نزد من ظرفی از جمله آب پس آورد نزد او
آنرا پس ریخت آب آنرا با دست راست خود بر دست چپ خود تا آنکه دست راست خود را دران ننهد و آب بریخت
و با آن آب هر دو دست خود را پاکیزه کرد بعد از آن گفت سپاس الله است که گردانید آب را پاک کننده بر حالی که نگردانید
آنرا ناپاک بعد از آن استنجا کرد تا آنکه بول کرده استنجا کرد پس گفت در وقت استنجا که خداوندا محفوظ دار فرج مرا از حرام
و محفوظ دار آنرا از نالایق و بپوشان عورت مرا از نظر بیگانه و حرام کن آنرا بر آتش جهنم اصل ثم استنشق فقال
اللهم لا تحرم على ريح الجنة واجعلني ممن يشم ريحها وطيبها وريحانها ثم تمضمض فقال اللهم
انطق لساني بذكرك واجعلني ممن ترضى عنه شرح در تهذیب استنشاق و دعای آن بعد از مضمضه و دعای آن
منقول شده گذشت در شرح حدیث ششم باب یازدهم که مضمضه و ستنشاق سه بارست و عمل اصحاب در استنشاق نیز
سه بار است الریح بکسر راء و سکون یا نسیم و بو و هر دو اینجا مناسبست و بار دوم مراد بوی زمین و عمارات بهشتست
یعنی بعد از آن آب در بینی کشید گفت خداوندا حرام مکن بر من نسیم بهشت را در قبر و مانند آن و بگردان مرا از جمله آنکه بو میکشد
نسیم بهشت را و خوشبوی را که در بهشت میباشد و ریحان را که در بهشت میروید بعد از آن آب در دهان کرد پس گفت خداوندا
گویا کن زبان مرا بذکر تو و بگردان مرا از جمله آنکه راضی میشوی از او در روز سوال جواب اصل ثم غسل وجهه فقال
اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود وجهي يوم تبيض فيه الوجوه ثم غسل يمينه فقال
اللهم اعطني كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا يسيرا ثم غسل شماله فقال
اللهم لا تعطني كتابي بشمالي ولا تجعلها مغلولة الى عنقي واعوذ بك من مقطعات النيران

ش فیه تمییز فی الوجوه اگر از غلط کاتبان نباشد فی بمعنی مع است مثل فرح على قومه في زينته و ضمیر راجع بمتوضی است زیرا که
ظاهر است در جمله که مضاف الیه باشد خلو از عاید سوی مضاف مثل آیت سوره آل عمران یوم تبیض وجوه و تسود وجوه الذلة بفتح ذال
با نقطه و سکون لام و دال بی‌نقطه بهشت و بیشکی در بهشت الیسار بفتح یا دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه و الف و راء بی‌نقطه
سهولت و دست چپ و مراد اینجا زود داخل شدن در بهشت است بی‌ضرر معاصی و درنگ در میان طوایف اهل حجاب
که مذکور شد در کتاب الحجة در شرح حدیث نهم باب هفتم در بیان آیت سوره اعراف و بینهما حجاب و على الاعراف رجال المقطعات
بقاف و طاء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل جمع مقطعه آنها که جدا کرده شده از یکدیگر و هر کدام مخصوص
گناه عضویست مثل چشم و گوش و زبان و فرج و لون آن مناسب آن گناه است و تانیث باعتبار آنست که
مونث است و مناسبت این دعا بدست چپ باعتبار آنست که فرشته دست چپ گناهان اعضا را مینویسد نیران
بکسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه جمع نار است و اضافه از قبیل اضافه در خاتم فضه است یعنی بعد از آن
شست روی خود را پس گفت خداوندا سفید کن روی مرا روزی که سیاه میشود در روزها و سیاه مکن روی مرا روزی که
سفید میشود در آن روزها بعد از آن شست ذراع راست خود را پس گفت خداوندا بده بمن نامه اعمال مرا بدست راست
من و بهشت را بسهولت من یا بدست چپ من یعنی که قلم عفو بر آنچه فرشته دست چپ نوشته بکش و مرا زود
داخل بهشت کن بعد از آن شست ذراع چپ خود را پس گفت خداوندا مده بمن نامه اعمال مرا بدست چپ من و مگردان
دست چپ را غل کرده شده با گردن من و پناه میگیرم بتو از پاره پاره کرده شدهای آتش اصل ثم مسح راسه
فقال اللهم غشني رحمتك وبركاتك وعفوك ثم مسح على رجليه فقال اللهم ثبت قدمي على الصراط
يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيي فيما يرضيك عني ش ضمیر فیه اینجا راجع بصراط است یعنی بعد از آن مسح کرد سر خود را
پس گفت خداوندا فرو گیران مرا رحمت تو یا بپوشان کن که فرو گیرد مرا رحمت تو و برکتهای تو و بخشایش تو بعد از آن
مسح کرد بر دو پای خود پس گفت خداوندا استوار کن دو قدم مرا بر صراط در روزی که میلغزد در صراط قدمهای جمعی و گردان
سعی مرا در آنچه راضی میکند ترا از من اصل ثم التفت الى محمد فقال يا محمد من توضأ مثل ما توضأت وقال
مثل ما قلت خلق الله من كل قطرة ملكا يقدسه ويسبحه ويكبره ويهلله ويكتب له ثواب
ذلك ش بعد از آن رو آورد بسوی محمد بن الحنفیه پس گفت ای محمد هر که وضو سازد بروش وضو ساختن من و گفت مانند
آنچه گفتم آفریند الله تعالی برای آنکس از هر قطره فرشته که تقدیس کند الله تعالی را و تسبیح کند او را و تکبیر کند او را و تهلیل کند
او را یا بگوید که لا اله الا الله و بنویسد برای آنکس ثواب آن ذکر را هفتم اصل سمعت ابا جعفر عليه السلام
يقول وهو يحدث الناس بمكة صلى رسول الله صلى الله عليه وآله الفجر ثم جلس مع اصحابه حتى

طلوع

طلعت الشمس فجعل يقوم الرجل بعد الرجل حتى لم يبق معه الا رجلان انصاري وثقفي فقال لهما رسول
الله صلى الله عليه وآله قد علمت ان لكما حاجة تريدان ان تسألا عنها فان شئتما اخبرتكما بحاجتكما
قبل ان تسألاني وان شئتما فسلا عنها قالا بل تخبرنا قبل ان نسألك عنها فان ذلك اجلى
للعمى وابعد من الارتياب واثبت للايمان ش اجلى بجيم افعل التفضيل بمعنى الجلا واوى با نصرت الجلا بالف ممدود
برطرف شدن ارتیاب لام در للعمی و در للایمان برای تعدیه است العمی بفتح عین بی‌نقطه و تخفیف میم و الف منقلبه از یا مصدر باب
علم کوری یعنی شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت برجائی که او حکایت میکرد مردم در مکه که گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله
نماز صبح را بعد از آن نشست با یاران خود تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس شروع کرد برخواست مردی بعد از مردی تا آنکه نماند
با او مگر دو مرد یکی از اهل مدینه و دیگری از طایفه ثقیف که در طایف میباشند پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله
که تحقیق دانستم که شما را حاجتی است که میخواهید که سوال کنید از آن حاجت آن دو مرد گفتند بلکه خبر میکنی ما را پیش از آنکه
سوال کنیم ترا از آن حاجت چه درستی که آن خبر کردن تو برطرف کننده تر است کوری دل را و دور کننده تر است از شک
در رسالت تو و محکم کننده تر است ایمان را اصل فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اما انت يا اخا ثقيف
فانك جئت تسألني عن وضوئك وصلوتك ما لك في ذلك من الخير اما وضوئك فانك اذا وضعت
يدك في انائك ثم قلت بسم الله تناثرت منها ما اكتسبت من الذنوب فاذا غسلت وجهك
تناثرت الذنوب التي اكتسبتها عيناك بنظرهما وفوك فاذا غسلت ذراعيك تناثرت
الذنوب عن يمينك وشمالك فاذا مسحت راسك وقدميك تناثرت الذنوب التي مشيت اليها
على قدميك فهذا لك في وضوئك ش پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اما تو ای برادر قبیله ثقیف پس بدرستی که تو
آمدی سوال میکنی مرا از وضوی تو و نماز تو که چیست ترا در آن از جمله نفع اما وضوی تو پس بدرستی که تو چون گذاشتی
دست خود را در ظرف آب خود بعد از آن گفتی بسم الله پراکنده شد از دست تو آنچه کسب کرده از گناهان پس چون شستی روی
خود را پراکنده شد گناهانی که کسب کرده آنها را دو چشم تو بنگاه آنها و گناهانی که کسب کرده آنها را دهان تو پس چون
شستی دو ذراع خود را پراکنده شد گناهان از دست راست تو و دست چپ تو پس چون مسح کردی سر خود را
و دو پای خود را پراکنده شد گناهانی که رفتی بسوی آنها بر دو پای خود پس این نفعیست برای تو در وضوی تو و تتمه
تتمه حدیث در بیان نفع نماز است و در بیان سوال و جواب انصاری است اینجا نقل شده برای عدم مناسبت
باین باب ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الوضوء شطر الايمان ش الشطر بفتح شین با نقطه و سکون
طاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه جزء ایمان اینجا عبارتست از مجموع اعمالی که فرایض است و بیان شد در کتاب الایمان

ازآن پس اگر خواهید خبر کنم شما را بحاجت شما
پیش از آنکه سوال کنید مرا و اگر خواهید پس سوال کنید

والکفر در حدیث اول باب بعد هم که باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت وضو جزء ایمان است سیم اصل کنت عند ابی الحسن علیه السلام فصلی الظهر و العصر بین یدی
وجلست عنده حتی حضرت المغرب فدعا بوضوء فتوضأ للصلوة ثم قال لی توضأ فقلت جعلت فداک
انا علی وضوء فقال وان کنت علی وضوء ان من توضأ للمغرب کان وضوءه ذلک کفارة لما مضی
من ذنوبه فی یومه الا الکبائر ومن توضأ للصبح کان وضوءه ذلک کفارة لما مضی من ذنوبه
فی لیلته الا الکبائر شرح بوضوء بفتح واو است وان کنت وصلیه است یعنی بودم نزد امام موسی کاظم علیه السلام پس گزارد
نماز ظهر و نماز عصر را نزد من یا بمعنی که من اقتدا باو کردم در نماز و نشستم نزد او تا آنکه حاضر شد نماز شام پس طلب کرد آب وضو را
پس وضو ساخت برای نماز بعد از آن گفت مرا که وضو بساز پس گفتم قربانت شوم من وضو دارم پس گفت هر چند که وضو داشته
باشی و مضمون باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الطهر علی
الطهر عشر حسنات شرح الطهر بضم طا و سکون ها مصدر باب نصر و حسن بمعنی پاکی است و مراد اینجا وضو و غسل است در صورتی
که یا معنی برای آنها بهم رسیده باشد مثل وقوع نمازی بوضوی سابق و مثل وصول روز جمعه یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت طهارت بر روی طهارت باعث ده حسنه است یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا فرغ
احدکم من وضوءه فلیأخذ کفا من ماء فلیمسح به قفاه یکون ذلک فکاک رقبته من النار شرح الفکاک
بفتح فا و کاف و بکسر هم باشد مصدر باب نصر آزاد کردن حمل فکاک بمعنی مصدری بر ذلک مجاز است باعتبار اینکه باعث
فکاک الله تعالی است و لهذا در دعای آن وقت منقول است که اللهم فک رقبتی من النار یا باعتبار اینکه باعث فکاک
انگشت رقبه خود را یا مراد مصدر بمعنی اسم فاعل است و فکاک آن عمل است و بر این تقدیر نیز نسبت مجازی است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون فارغ شود یکی از شما از وضوی خود پس باید که فرا گیرد یک مشت را از آب
تا در دست خود را آن شود چون بهار رسیده و با محل چرک میان شقا لبا پس باید که مسح کند با آن آب یعنی تری آب
که باقی مانده در دست پس گردن خود را بیان این آنکه میباشد آن عمل باعث اعتاق الله تعالی کردن او را از آتش
جهنم دوازدهم اصل عن یونس عن ابی الحسن قال قلت له الرجل یغتسل بماء الورد و یتوضأ به للصلوة قال لا علیه السلام
بأس بذلک شرح الورد بفتح واو و سکون را گل و غالب شده در گل که از آن گلاب میگیرند یعنی روایت است از یونس بن عبد
الرحمن از امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام راوی گفت گفتم او را که مردی غسل میکند باب گل و وضو میسازد
از آب گل برای نماز گفت پروایی نیست با آن مالکه مراد با آب گل اینجا آبی است مطلق که گلها در آن انداخته شده باشد
مثل حوضی که در آن گل ریزان کنند و بنابر این اشکالی نیست در اینجا شیخ میتوانند بود که مراد گلاب باشد و بنابر احتمال

میگویم

میگوییم که این مطلق است پس میتواند بود که محمول بر صورت تجدید باشد چنانچه گذشت در حدیث دهم این باب و بر این تقدیر هم
میتواند بود که مراد ماء الورد آبی باشد که مخلوط بگلاب باشد و مطلق باشد و بعضی میگویند که این عام است و مراد ماء الورد
محض گلاب است باعتبار اینکه فاغسلوا در آیت وضو و حتی تغتسلوا و فاطهروا در دو آیت غسل شامل شستن بگلاب است بحسب لغت
و بعضی میگویند الورد بکسر واو است بمعنی نصیب از آب و مراد آبی است که آبی که چند کس در آن شریک باشند و نوبتی
برای آن قرار داده باشند هر کدام را در نوبت دیگران وضو و غسل با آن صحیح است و الله اعلم چهاردهم اصل عن اسمعیل
الجعفی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عمن یمس عظم المیت قال اذا جاز سنة فلیس به
بأس شرح المیت بتخفیف و تشدید یا مرده و بعضی میگویند که بتخفیف مرده است و بتشدید مشرف بر موت است مثل
انک میت و انهم میتون او اجاز سنه اشارت است بنجاست یا مانند آن نجاست ملاقی استخوان است و استر و مانند آنها پیش از
یکسال اگر مدبوغ نشده باشد و شاید که این باعتبار سرایت چربی استخوان باشد و اشارت باین میشود در کتاب الصلوة
در حدیث سیوم باب ما یسجد علیه و ما یکره که باب سیست و پنجم است یعنی روایت است از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون
عین منقطه و فا از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حکم کسی که دست میکند استخوان مرده را
امام گفت چون گذشت آن استخوان از یکسال پس نیست آن دست کردن پروایی پانزدهم اصل قال ابو جعفر
علیه السلام اذا کان الرجل نائما فی المسجد الحرام او مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم
فاحتلم فاصابته جنابة فلیتیمم و لا یمر فی المسجد الا متیمما حتی یخرج منه ثم یغتسل و کذا
الحائض اذا اصابها الحیض تفعل کذلک و لا بأس ان یمرا فی سائر المساجد و لا یجلسان فیها
شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام چون باشد مرد خوابیده در مسجد الحرام که در مکه است یا مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که در مدینه است و در خواب بیند جماع را پس برخورد او را جنابتی پس باید که تیمم کند و نگذرد در آن مسجد مگر تیمم کرده تا آنکه
بیرون آید از آن مسجد بعد از آن غسل کند و همچنین است حائض چون برخورد او را حیض در یکی از آن دو مسجد بیان این حکم
میکند آن زن چنانچه مذکور شد از تیمم و بیرون آید نیست باینکه گذر کنند در باقی مساجد بی تیمم و نمی نشینند در آن مساجد اصلا
شانزدهم اصل عن ابی بصیر قال سألته عن حیة دخلت حبا فیه ماء و خرجت منه قال ان وجد ماء غیره
فلیهرقه شرح روایت است از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفت پرسیدم امام را از
ماری که داخل شد در خمی که در آن آب است و بیرون شد از آن امام گفت اگر صاحب آن خم بیابد آبی غیر آن باشد
برای وضو و مانند آن پس باید که بریزد آن آب را برای احتمال ضرر زهر باستعمال آن موافق آنچه گذشت در شرح حدیث
ششم باب ششم هفدهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل تعرق

فَامتَخَطَ فَصارَ بَعضُ ذٰلِكَ الدَّمِ قِطَعًا صِغارًا فَاَصابَ اِناءَهُ هَل يَصلُحُ لَهُ الوُضوءُ مِنهُ فَقالَ اِن لَم يَكُن شَيئًا يَستَبينُ فِي الماءِ فَلا بَاسَ وَاِن كانَ شَيئًا بَيِّنًا فَلا يَتَوَضَّأ مِنهُ قالَ وَسَاَلتُهُ عَن رَجُلٍ رَعُفَ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ فَقَطَرَ قَطرَةٌ فِي اِنائِهِ هَل يَصلُحُ الوُضوءُ مِنهُ قالَ لا شرح رعف بصیغه معلوم باب نصر و علم و حسن میشواند بود و بصیغه مجهول باب نصر میتواند بود بمعنی اصابه رعاف چنانچه میگویند جدر بمعنی اصابه جدری امتخط یعنی بانقطه و طا منقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الا مخط اسیان بینی را پاک کردن القطع بکسر قاف و فتح طا جمع قطعه بفتح قاف و سکون طا پارها الصغار بکسر صاد جمع صغیر بدانکه ابن ابی عقیل و موافقانش میگویند که ظاهر این حدیث اینست که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه بعض آن متغیر شود پس اگر متغیر و غیر متغیر بهم آمیخته شود و مشتبه شود جمیع آن نجس است دانه الم یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که خون از بینی او آمد پس میان بینی خود را پاک کرد پس گردید بعض آن خون که از بینی افشانده شد پارهای کوچک پس برخورد آن بعض ظرف آب آن مرد را آیا جایز است او را وضو از آن آب پس امام گفت اگر آن بعض نباشد چیزی که ظاهر شود در آب و محسوس است متغیر شدن بعض آب آن خون پس باید که وضو نسازد از آن آب یعنی نماند که گذشت در شرح حدیث اول باب دوم که اگر غافل شوند که کدام شق واقع شده حکم نجس دارد علی بن جعفر گفت و پرسیدم امام را از مردی که خون از بینی او آمد در حالی که او وضو میساخت پس چکید قطره در ظرف آب او آیا جایز است وضو از آن آب امام گفت نه زیرا که تغیر بعض آن آب محسوس میشود بعد هم حل سَاَلتُ اَبَا الحَسَنِ عَلَيهِ السَّلامُ عَن رَجُلٍ احتاجَ اِلَى الوُضوءِ لِلصَّلوٰةِ وَهُوَ لا يَقدِرُ عَلَى الماءِ فَوَجَدَ بِقَدرِ ما يَتَوَضَّأُ بِهِ بِمِائَةِ دِرهَمٍ اَو بِاَلفِ دِرهَمٍ وَهُوَ واجِدٌ لَها يَشتَري وَيَتَوَضَّأُ اَو يَتَيَمَّمُ قالَ لا بَل يَشتَري قَد اَصابَني مِثلُ ذٰلِكَ فَاشتَرَيتُ وَتَوَضَّأتُ وَما يَسُرُّني بِذٰلِكَ مالٌ كَثيرٌ شرح ما یسرنی بتای بین منقطه و تشدید را منقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است و در بعض نسخ بیونی بین منقطه و واو و همزه است و حاصل هر دو یکیست زیرا که بنا بر اول مراد اینست که مسرور نمیکند مرا بمال بسیار و بنا بر دوم مراد اینست که دادن مال بسیار برای اینمعنی آزرده نمیکند مرا پس با در بذلک بنا بر اول برای بدلیت است و بنا بر دوم برای سببیت است و بر هر تقدیر مال مرفوع و فاعل است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که محتاج شد سوی وضو برای نماز یعنی که احداث وضو میخواهد بکند و وضوء او قدرت ندارد بر آب پس آب بهم رساند بقدری که وضو سازد بآن بقیمت صد درهم یا هزار درهم و او قادر است بران دراهم و ضرری بحال او نمیرساند دادن آنها اصلا آیا خریداری میکند آب را و وضو میسازد یا تیمم میکند امام گفت نه تیمم نمیکند بلکه خریداری آب میکند بتحقیق برخورد مرا مثل آنچه گفتی پس آب را خریداری کردم و وضو

و همینکه محسوس شود متغیر شدن بعض آب آن خون پس بر وایی حب ... دیگر باشد چیزی که ظاهر ... در آب ...



ساختم و خوشحال نمیکند مرا عوض آن وضو ساختن مال بسیار حل هٰذا اٰخِرُ كِتابِ الطَّهارَةِ مِنَ الكِتابِ الكافي لِلكُلَيني وَيَتلوهُ كِتابُ الحَيضِ اِن شاءَ اللّٰهُ تَعالىٰ شع این از الحاقات کاتب است و فرغ الشارع خليل بن الغازي القزويني عفا عنهما ومن والديه واخوته من تحشيه من شرح كتاب الطهارة في يوم الخميس السادس والعشرين من شهر شوال سنة تسع وستين والف هجرة حامدا مصليا مسلما

هزار ان نه دو و هزار آیم زبانمجده آن نام

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین و بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مامورست بنساختن
شرح کافی ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمه الله تعالی و بانجام رسید شرح کتاب العقل و کتاب التوحید
و کتاب الحجة و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعا و کتاب فضل القرآن و کتاب العشرة و کتاب الطهارة شروع نمود در شرح کتاب
الحیض که کتاب نهم است بتاریخ شهر شوال سال هزار و شصت و نه هجری و الله المستعان اصل کتاب الحیض شرح کتاب نهم از
سی و چهار کتاب که کتاب کافی ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی مشتمل است بر آنها کتاب احادیث متعلقه بحیض است
و در این کتاب بیست و پنج باب است اول انواب الحیض دوم باب ادنی الحیض و اقصاه و ادنی الطهر سیوم باب المراة تری الدم
قبل ایامها او بعد طهرها چهارم باب المراة تری الصفرة قبل الحیض او بعده پنجم باب اول ما تحیض المراة ششم باب استبراء
الحائض هفتم باب غسل الحائض و ما یجزیها من الماء هشتم باب المراة تری الدم و هی جنب نهم جامع فی الحائض و المستحاضة
دهم باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة یازدهم باب معرفة دم الحیض و العذرة و القرحة دوازدهم باب الحبلی تری الدم سیزدهم
باب النفساء چهاردهم باب النفساء تطهر ثم تری الدم او رأت الدم قبل ان تلد پانزدهم باب ما یجب علی الحائض فی اوقات الصلوة
شانزدهم باب المراة تحیض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان تصلیها او تطهر قبل دخول وقتها فتتوانی فی الغسل هفدهم
باب المراة تکون فی الصلوة فتحس بالحیض هجدهم باب الحائض تقضی الصوم و لا تقضی الصلوة نوزدهم باب الحائض و النفساء
تقرآن القرآن بیستم باب الحائض تاخذ من المسجد و لا تضع فیه شیئا بیست و یکم باب المراة یرتفع طمثها ثم یعود و حد الایاس
من الحیض بیست و دوم باب المراة یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها بیست و سیوم باب الحائض تختضب بیست و چهارم
باب ثیاب غسل الحائض بیست و پنجم باب الحائض تناول الخمرة او الماء بدانکه مقدمات شرح این کتاب نیز مثل مقدمات شرح کتاب
الطهارة است و برای قرب عهد احتیاج بتکرار آنها نیست باب اول اصل انواب الحیض شرح انواب بفتح همزه و سکون
نون جمع نوبه بفتح نون و سکون واو است بمعنی فرصت و مهلت الحیض بضم حاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین

مفتوحه

مفتوحه جمع حایض و مراد باب بیان حیض است که نوبتهای حیض غالبا یک ماه است پس اسقاط لفظ باب و بعد این عبارت از
کتابت است متوهم آنکه ابواب بسکون باء یک نقطه است یعنی این باب بیان نوبتهای حایضان است غالبا در این باب دو
حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله تبارک و تعالی حد للنساء فی کل شهر مرة شرح لام در نساء
برای انتفاع است زیرا که منع مردان از جماع و طلاق برای مصلحت زنانست تا شاید که رغبت مردان در زنان بیشتر شود و اگر او را
طلاق کرده باشند پشیمان شوند مرة مرفوع و مبتدا است و ظرف خبر مبتدا است و جمله استیناف بیانی سابق است یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله تبارک تعالی تمیز کرده برای زنان بیان این که در هر ماهی حیض است دوم اصل
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل ان ارتبتم فقال ما جاز الشهر فهو ریبة
شرح اختلاف میان معویة بن حکیم و حسن بن سماعه در توجیه این آیت از سوره طلاق بیان میشود در کتاب الطلاق در باب پنجاهم
که باب طلاق التی لم تبلغ ... است ذیل حدیث پنجم در شرح کلام مصنف ما موصوله و مبتدا است و عبارت است از پاکی زن از
حیض است جاز بجیم و الف و زای با نقطه است و ضمیر مستتر در آن عاید بما موصوله است الشهر منصوب و مفعول جاز است
و مراد بشهر اینجا اعم از شهر حقیقی و حکمی است زیرا که تجاوز از اول وقت عادت باعث شک میشود و ایضا تجاوز از حیث معتوز
باعث شک میشود زیرا که تفاوت میان آن و یکماه سه روز است که اقل زمان حیض است جمله فهو ریبة خبر مبتدا است
و ضمیر راجع بمبتدا است ریبه بکسر راء و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بمعنی باعث ریبه است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره طلاق و اللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم
فعدتهن ثلثة اشهر و زنانی که بسبب رسیدن بسنی که در آن حیض نمیباشد ناامید شده اند از حیض از جمله زنان نکاحی شما حکم ایشان
در طلاق اینست که اگر شک کنید در صدق دعوی ایشان که بآن سن رسیده اند و ناامید شده اند و احتمال آن داشته باشد
آن دعوی ایشان و هم باشد پس عده آن زنان سه ماه است پس امام گفت هر پاکی که در گذرد از ماه پس آن باعث شک شوهران است
مراد اینست که مقرری خون زنان در هر یکماه یک نوبت است بدانکه ظاهر این آیت چند چیز است اول آنکه عده حق شوهر است
و محض دعوی زنان در ناامیدی از حیض مقبول نیست دوم آنکه اگر ریبه نباشد و معلوم شوهران نیز باشد که ناامیدی از حیض حاصل
شده این عده نیست سیوم آنکه اگر ناامیدی از حیض حاصل نشده باشد و دعوی آن زنان باطل باشد و حیض نکنند مثل زن
اقتضای سه ماه عده ایشان قسمی دیگر است باب دوم اصل باب ادنی الحیض و اقصاه و ادنی الطهر شرح این باب بیان
کمتر ایام حیض و بیشتر ایام حیض و کمتر ایام پاکی از حیض است و در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن
علیه السلام عن ادنی ما یکون من الحیض فقال ثلثة و اکثره عشرة شرح ما موصوله است یکون از افعال تامه است جمله
است المحیض اسم مصدر است و تقدیر زمان الحیض است مثل اینست زید اعلی الحاج یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از کمتر حیض

از حبلی

بباشد از زمان حیض پس کمتر سه شبانه روز است و بیشتر آنچه میباشد از زمان حیض ده شبانه روز است دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اقل ما یکون من الحیض ثلثة ایام و اکثر ما یکون عشرة ایام شرح این ظاهر است از شرح سابق
سیوم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن ادنی ما یکون من الحیض قال ادناه ثلثة و ابعده عشرة شرح این ظاهر است
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یکون القرء فی اقل من عشرة ایام فما زاد اقل ما یکون عشرة من
حین تطهر الی ان تری الدم شرح القرء بضم قاف و سکون را و همزه پاکی از حیض و حیض و مراد اینجا معنی اول است و بیان
حقیقت این میشود در کتاب الطلاق در شرح حدیث اول باب بیست و هفتم که باب معنی الاقراء است ما در فما زاد موصوله است
و منصوب است محلا و مفعول به فعل محذوف است بتقدیر فاذکر ما زاد از قبیل ضابطه که بیان میشود در شرح حدیث اول باب نهم
در شرح فقره و انما جعل الوقت تا آخر و مراد این است که کمتر از قدر مشترک میان ده و بالاتر از ده نمیباشد و فائده ذکر بالاتر
تنبیه بر این است که میتواند طهر محصور در ده شبانه روز نیست اقل مبتدا است ما مصدریه است و یکون از افعال تامه است ما یکون
بتقدیر زمان ما یکون است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول عشرة خبر مبتدا است من ابتدائیه است و ظرف مستقر است
و صفت عشرة است حین مضاف بجمله است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نمیباشد پاکی از حیض کمتر از
ده شبانه روز اما بیشتر از ده شبانه روز میباشد بیان این آنکه کمتر زمان بودن پاکی از حیض ده شبانه روز است از وقتی
که پاک میشود زن از حیض تا آنکه میبیند خون حیض را پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادنی الطهر عشرة ایام
فلا تزال کلما کبرت نقصت حتی ترجع الی ثلثة ایام فاذا رجعت الی ثلثة ایام ارتفع حیضها
شرح ادنی مبتدا است الطهر بضم طا و سکون ها مصدر باب نصر و حسن است بمعنی پاکی و بتقدیر زمان الطهر است چنانچه بیان شد
در شرح حدیث اول عشرة مرفوع و خبر مبتدا است مثال این لکنا ادنی الطهر است ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر لان است
و مقصود استدلال نیست بلکه مقصود بیان باعث بر وقوع ادنی الطهر است با بیان آنکه چون زن گاهی در اول جوانی و هم
حرارت بسیار خون میباشد آن باعث این میشود که کم طهر باشد حتی آنکه گاهی ده روز حیض و ده روز طهر میدارد چنانچه در
حدیث واقع شده که کل شهر دهرها بمعنی نصف دهر اول منصوب است ما مصدریه است و بتقدیر زمان ما است
ربما بضم را و تشدید و تخفیف با مفتوحه و چند لغت دیگر دارد برای تقلیل است و میتواند بود که برای تکثیر باشد اسم لا تزال
ضمیر مستتر راجع به مراة است و خبر آن جمله است کبرت بصیغه ماضی معلوم باب علم است نقصت بصیغه ماضی معلوم باب
نصر است النقص کم کردن و کم شدن نصب کسی از چیزی و هر دو اینجا مناسب است ترجع بصیغه مضارع غایبه معلوم یا
مجهول با تجرد مرفوع و منصوب میتواند بود از رجوع برگشتن و از ترجیع بفتح را و سکون جیم برگردانیدن یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت کمتر زمان پاکی از حیض ده شبانه روز است و آن بسبب این است که زن در اول زمان حایض

وذلک ان المراة اول ما تحیض ربما کانت
کثیرة الدم فیکون حیضها عشرة ایام م

شدن

شدن بسا که باشد بسیار خون پس میباشد حیض او ده شبانه روز و مساوی زمان طهر او میشود پس همیشه این حال دارد
که هرچند کلان میشود کم میکند حیض را تا اینکه برمیگردد آن زن سوی سه شبانه روز پس چون برگشت سوی سه شبانه
روز برطرف میشود حیض او بوصول سن یاس اصل و لا یکون اقل من ثلثة ایام فاذا رات المراة الدم فی ایام
حیضها ترکت الصلوة فان استمر بها الدم ثلثة ایام فهی حائض و ان انقطع الدم بعد ما رأته
یوما او یومین اغتسلت و صلت و انتظرت من یوم رات الدم الی عشرة ایام فان رات فی تلک
العشرة ایام من یوم رات الدم یوما او یومین حتی یتم لها ثلثة ایام فذلک الذی رأته فی
اول الامر مع هذا الذی رأته بعد ذلک فی العشرة هو من الحیض شرح فاذا فا برای تفریع است ایام حیضها
عبارت از ایامیست که ممکن است که خون آن ایام حیض باشد مثل اینکه آن زن بسن حیض رسیده باشد و در نگذشته
باشد و آن خون زیاده بر ده روز نباشد و از اینجا است که فقها میگویند کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض یا بمعنی کل حائض
در آن واجب است اگرچه آخر کاشف بهم رسد که حیض نبوده انقطاع دم معلوم میشود با استبراء که می‌آید در باب ششم با معنیه
استانتظرت بمعنی نظرت است من دو جا ظرف مستقر و حال عشرة ایام است و چون بعض عشرة ایام گذشته است
نمیتواند بود یوم دو جا مضاف بجمله است الی ظرف لغو متعلق با نظرت است حصر مفهوم از هو که ضمیر فصل است نسبت
با بعد است پس بیان ذلک الذی رأته و هذا الذی رأته میزند اصل حیض است زیرا که طهر کمتر از ده شبانه روز نمیباشد چنانچه
مذکور شد در صدر این حدیث یعنی و نمیباشد حیض کمتر از سه شبانه روز متصل یا منفصل پس چون دید زن خون را در ایامی که ممکن است
حیض او در آنها ترک کرد نماز را پس اگر مستمر شد با آن زن خون در سه شبانه روز پس آن زن حایض است یا بمعنی که نماز او قضا
ندارد و اگر بریده شد خون بعد از دیدن او خون را در یک روز یا دو روز غسل کند استحاضه میکند و نماز میکند و نظر میکند بدیده
بصیرت سوی ده روز بر حالی که آن ده روز از ابتدای روزی باشد که دید خون را پس اگر دید در آن ده روز بر حالی که آن ده
روز از ابتدای روزی باشد که دید خون را روزی یا دو روز تا آنکه تمام شود برای آن زن سه روز خون از جمله آن ده روز
پس آنچه دیده آن را در اول کار با آنکه دیده آن را بعد از آن در ده روز آن از حیض است یا بمعنی که ما بعد آن استحاضه است اگر
خون مستمر شود چنانچه می‌آید در تتمه حدیث که ثم هی مستحاضة تعمل ما تعمل المستحاضة اصل و ان مر بها من یوم رات
الدم عشرة ایام و لم تر الدم فذلک الیوم و الیومان الذی رأته لم یکن من الحیض انما کان من علة
اما قرحة فی جوفها و اما من الجوف فعلیها ان تعید الصلوة تلک الیومین التی ترکتها لانها
لم تکن حائضا فیجب ان تقضی ما ترکت من الصلوة فی الیوم و الیومین شرح مر بصیغه ماضی معلوم است من
ابتدائیه است و ظرف مستقر است و حال عشرة است یوم مضاف بجمله است عشرة مرفوع و فاعل مر است فذلک بتقدیر

که من ظرف لغو متعلق با انتظرت باشد
کم شود علاقه مجاز و برای تقدیر انتظرت صح
خود میتواند بود

قدم ذلک است و او از اذا اشاره برای تعقیب صفت بر معطوف بصفت است و او در والیومان بمعنی او است الذی صفت دم عقلت
من در من الحیض تبعیضیه است جمله اما کان استیناف بیانیه سابق است و ضمیر مستتر در کان راجع بدم مستقلت من در من جمله تعلیلیه است
العلة بکسر عین آنچه عارض شود برخلاف مقتضای طبع معروض باشد اماله و جا بکسر همزه و تشدید میم است قرحه مجرور و بدل تفصیل کل
است القرحه بفتح و ضم قاف و سکون را ریش یعنی جراحت جوف در جا بفتح جیم و سکون واو و فا است الجوف اندرون
شکم من در من الجوف تعلیلیه است و معطوفست بر فی جوفها پس تقدیر و اما قرحة من الجوف است و مراد اینست که آن خون بسبب
جراحتی است و آن دو قسم است یکی جراحتی که در درون شکم است دیگری جراحتی که بمجرای میان جوف و فرج است که
سبب آن [illegible] است که از جوف آمده تلک بکسر تا دو نقطه در بالا و سکون لام و فتح کاف نعت الصلوة است و اشارت
بصلوة که گذشت در فقره سابقه که ترکت الصلوة الیومین ظرف الصلوة است التی نعت دوم الصلوة است و برای تفسیر
نعت اول است یعنی و اگر گذشت بآن زن از روزی که دید خون را ده روز و بعد خون زاد تمام آن ده روز پس خون
آن یک روز زیاده روز که دیده بود آن را نبوده است از جمله حیض چرا اینست که بوده است از عارضه که آن عارضه
یا جراحتی است در درون آن زن یا جراحتی است که بسبب دفع آن زن در مجری بهم رسیده پس واجب است بر آن زن
که قضا کند آن نماز دو روز را نماز برا که ترک کرده آنرا زیرا که آن زن در آن وقت نبوده است حایض پس واجب است
که قضا کند آنرا که ترک کرده که نماز در آن یک روز زیاده و روز باشد متن فان تم لها ثلثة ایام فهو من الحیض
وهو ادنی الحیض ولم یجب علیها القضاء ولا یکون الطهر اقل من عشرة ایام شرح ضمیر هو دو جا راجع بدم
ثلثة ایام متفرقه است که مدلول سابق است ادنی اینجا بمعنی [illegible] است پس این تکرار و لا یکون اقل من ثلثة ایام ثبت
اقل منصوب بر ظرفیت است و ظرف خبر یکون است مراد بعشرة ایام ده شبانه روز متصل است بقرینه اینکه ذکر اقل
طهر اینجا با وجود آنکه در صدر حدیث گذشت مکرر برای [illegible] است که دفع توهم قیاس ادنی الطهر بر ادنی الحیض در تجویز تفرق
یعنی و اگر درست شد برای آن زن سه روز از جمله آن ده روز یعنی که در شبانه روز متفرق از جمله ده شبانه روز خون
دید لیکن دیدن در عرض آن ده روز از حیض است و شبانه روز متفرق است ترحیض است یا بمعنی که ضعیف [illegible]
از سه شبانه روز متصل و کمتر [illegible] ایام حیض است و واجب نیست بر آن زن قضای نماز آن یک روز زیاده و روز [illegible]
پاکی از حیض کمتر از ده روز متن واذا حاضت المرأة وکان حیضها خمسة ایام فذلک من الحیض

ثم انقطع الدم اغتسلت وصلت
فان رأت بعد ذلک الدم ولم یتم لها
من یوم طهرت عشرة ایام م م

تدع الصلوة فان رأت الدم من اول ما رأت الثانی الذی رأت تمام العشرة ایام ودام علیها
عدت من اول ما رأت الدم الاول والثانی عشرة ایام ثم هی مستحاضة تعمل ما تعمل المستحاضة
شرح واو اذا بواو است و در بعض نسخ بفا است الدم در اول مرفوع و فاعل انقطع است و در سه جای دیگر منصوب

و مفعول رات است لم بکسر لام [illegible] دو نقطه در بالا و تشدید میم مفتوحه بصیغه [illegible] با غایبه معلوم باب ضرب است اتمام بفتح
و ضم و کسر تا صاحب تتمه شدن یوم مضاف یکلا است طهرت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب حسن است عشرة ایام مرفوع و فاعل لم
یتم است و مراد اینست که صاحب تتمه نشد برای آن زن از روزی که پاک شده ده روز یعنی که از روزی که پاک شده
پنج روز دیگر نگذشت تا ده روز تمام شود انقطام الحیض برای عهد خارجیست یعنی حیض اول یا در مارات مصدریه است الثانی
منصوب و مفعول رات است الذی صفت الثانی است تمام منصوب بظرفیت است و عامل آن راته است و وام عطف بر رات

ما مصدریه است م

الدم است عدت بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب ضرب جزای فان رات است الاول صفت الدم است والثانی عطف بر الاول
عشرة منصوب و مفعول عدت است یعنی و چون حایض شود زن و باشد حیض او پنج شبانه روز بعد از آن بریده شود خون
غسل میکند و نماز میکند و پس گر بیند بعد از آن خون را و صاحب تتمه نشد و باشد برای او از روزی که پاک از حیض شده ده
روز پس آن خون از حیض است و اسکند و نماز را پس گر بیند خون را از اول دیدن او خون دوم را که و ید آنرا در تتمه ده شبانه روز
و مستمر شود آن خون دوم یعنی که از تتمه ده شبانه روز تجاوز کند میشمرد از اول دیدن او خون اول و دوم را ده شبانه روز
یعنی که خود را در آن ده شبانه روز حایض میشمرد و بعد از آن آن زن مستحاضه است بیان این که میکند آنرا که میکند مستحاضه
و بیان میشود در باب نهم متن وقال کل ما رأت المرأة فی ایام حیضها من صفرة او حمرة فهو من الحیض و
کل ما رأت بعد ایام حیضها فلیس من الحیض شرح ایام حیضها ایجاز عبارت است که [illegible] در صدر این
حدیث [illegible] ایام عادت باشد ملاقات دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده که فاذا کان کثر [illegible]
یعنی و امام گفت هر چه دید زن در ایام حیض خود پیش از انقضای ده شبانه روز از زردی یا سرخی پس آن از حیض است و هر چه
دید بعد از انقضای ده شبانه روز پس نیست از حیض باب سیوم متن باب المرأة تری الدم قبل ایامها او بعد طهرها شرح
مراد با ایامها اینجا [illegible] قبل از انقضای ده روز و قبل از ایام عادت است و اول بیان میشود در حدیث اول و دوم مراد

[illegible] دوم م

بعد طهرها [illegible] بعد از انقضای ده روز و انقضای عادت است یعنی این باب زنی است که میبیند خون را پیش از ایام او
یا بعد از انقضای ایام او که وقت پاکی اوست و در این باب سه حدیث است اول متن عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا
رأت المرأة الدم قبل عشرة فهو من الحیضة الاولی وان کان بعد العشرة فهو من الحیضة المستقبلة
شرح [illegible] از امام محمد باقر علیه السلام گفت در مسئله اول چون دید زن که خونی دیده باشد خون را پیش از انقضای ده شبانه
روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم از حیضی است که گذشت یعنی که تتمه آنست و میان این و آن نیز داخل
ایام حیض است دوم و اگر باشد خون دوم بعد از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم از حیضی دیگر است
بشرط اینکه میان آن و پاک شدن از خون اول ده شبانه روز گذشته باشد چنانچه بیان شد در حدیث چهارم و پنجم باب سابق

دوم ح عن سماعة قال سألته عن المرأة ترى الدم قبل وقت حيضها فقال اذا رأت الدم قبل وقت
حيضها فلتدع الصلوة فانه ربما تعجل بها الوقت فاذا كان اكثر من ايامها التي كانت تحيض فيهن
فلتربص ثلثة ايام بعد ما تمضي ايامها فاذا اتربصت ثلثة ايام ولم ينقطع عنها الدم فلتصنع
كما تصنع المستحاضة شرح وقت حيضها عبارت از وقت عادت است تعجل بصيغه ماضى معلوم باب تفعل است باء بها
براى طلابست است الوقت فاعل تعجل است فاء فاذا كان براى تعقيب ذكرى است اسم كان ضمير مستتر راجع بالدم است
اكثر بنا بر ... منصوبست بظرفيت وظرف خبر كان است ضمير فيهن راجع بالتى است وجمع مؤنث باعتبار اينست كه التى
عبارت از ايامها است وبغير ذوى العقول گاهى جمع مؤنث مى آورند مثل صافنات فلتربص بصيغه مضارع معلوم
غائبه باب تفعلست بحذف يكى تا امر در فلتربص براى اباحت وتجويز است باينمعنى كه زياد بر سه روز حرام است چنانچه
ظاهر ميشود در حديث پنجم باب پنجم در شرح لستظهر بوم سوم يعنى روايتست از سماعه كه از راويان امام موسى كاظم عليه السلم است
گفت پرسيدم امام عليه السلم را از زنى كه مى بيند خون را پيش از وقتى كه عادت حيض اوست پس گفت در مسئله اول چون
ديد خون را پيش از وقت عادت حيض خود پس بايد كه وا گذارد نماز را چه بدرستى كه شان اينست كه بسا كه پيش افتاده
باشد وقت عادت او باينمعنى كه خون حيض پيش از وقت عادت آمده باشد اشارتست بقاعده كه در ميان
فقها مشهورست كه كل دم يمكن ان يكون حيضا فهو حيض واشارت بآن شد در شرح حديث پنجم باب سابق دوم پس چون
باشد خون زن در اكثر از ايام عادت او كه حيض ميديد در آنها باينمعنى كه در ايام عادت وبعد از آن نيز خون آيد
پس بايد كه صبر كند ونماز نكند در سه شبانه روز بعد از گذشتن ايام عادت او بشرط آنكه مجموع عادت واين سه
شبانه روز زياده بر ده شبانه روز نباشد پس چون صبر كرد سه روز و بريده نشد از او خون پس بايد كه بجا آورد
چنانچه بجامى آورد مستحاضه كه بيان ميشود در باب نهم مخفى نماند كه اين اعم از آنست كه پيش از انقضاى ده روز باشد
واين منافات ندارد با حديث اول اين باب زيرا كه اين در صاحب عادتست وحديث اول در غير صاحب عادتست
يا اين در خون متصل است وحديث اول در خون متفرق است والله اعلم سيوم ح عن ابى عبد الله عليه السلم
قال اذا كانت ايام المرأة عشرة ايام لم تستظهر فاذا كانت اقل استظهرت شرح الاستظهار
بالظاء و راء بى نقطه طلب ظهور كار كه بكجا ميرسد ومراد اينجا تربص است كه مذكور شد در حديث سابق ودر بعض نسخ
بطاء بى نقطه است يعنى طلب پاكى از حيض وحاصل هر دو يكيست فاء فاذا براى تفريع بر مفهوم سابقست يعنى روايتست
از امام جعفر صادق عليه السلم گفت چون باشد ايام عادت زن در حيض ده شبانه روز تربص كه مذكور شد در حديث دوم ع
نميكند پس چون باشد كمتر تربص ميكند بقدر سه روز يا كمتر اگر انقضاى ده روز پيش از انقضاى سه روز باشد

باب

يا بعد از ايام عادت حيض او هم

باب چهارم ح باب المرأة ترى الصفرة قبل الحيض او بعده شرح اين باب در بيانست كه مى بيند زردى را پيش از ايام عادت حيض او
ودرين باب پنج حديث است اول ح سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المرأة ترى الصفرة في ايامها فقال لا تصلي
حتى تنقضي ايامها وان رأت الصفرة في غير ايامها توضأت وصلت شرح مراد ايامها يعنى بعد ايامهاست بقرينه
احاديث آينده ومنحصر توضأت محمول بر معنى لغوى است وشامل ازاله نجاست وغسل نيز هست يعنى پرسيدم امام جعفر
صادق عليه السلام را از زنى كه مى بيند زردى را در ايام عادت حيض خود پس گفت نماز نميكند تا آنكه آخر شود ايام عادت او
واگر ميبيند زردى را بعد از ايام عادت خود را ميشويد بازاله نجاست وبغسل يا وضو نماز ميكند دوم ح عن ابى عبد الله
عليه السلام في المرأة ترى الصفرة فقال ان كان قبل الحيض بيومين فهو من الحيض وان كان
بعد الحيض بيومين فليس من الحيض شرح ذكر يومين دو جا مبنى بر غالب حال زنانست بقرينه بعض احاديث آينده
وميتواند بود كه تخصيص احاديث آينده باين شود وبر هر تقدير آنچه مقدم باشد وقتى از حيض است كه ايام طهر زن اكثر از
ده شبانه روز باشد بقدر آنچه زردى ديده در آن يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم در زنى كه مى بيند زردى را
باينمعنى كه سوال كرده شد از حكم آن زن پس گفت اگر باشد آن زردى پيش از عادت حيض بدو روز پس آن حيض است واگر
باشد بعد از عادت حيض بدو روز پس نيست از حيض سيوم ح عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا رأت
المرأة الصفرة قبل انقضاء ايام عدتها لم تصل وان رأت صفرة بعد انقضاء ايام قرئها
صلت شرح العده بكسر عين بى نقطه وتشديد دال بى نقطه آنچه شمرده ميشود واز سه كمتر نيست واز ده زيادتر نيست ومنافع
در عدتها باعتبار آنست كه مراد اينجا ايام عادت آن زنست القرء بضم قاف وسكون راء بى نقطه وهمزه حيض و پاكى از حيض
ومراد اينجا معنى اولست يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه چون ميبيند زن زردى را پيش از آخر
شدن ايام عادت خود نماز نميگذارد خواه پيش از شروع در ايام عادت وخواه بعد از شروع واگر ميبيند زردى را بعد از
آخر شدن ايام عادت حيض خود نماز ميگذارد چهارم ح سئل ابو عبد الله عليه السلام وانا حاضر عن
المرأة ترى الصفرة فقال ما كان قبل الحيض فهو من الحيض وما كان بعد الحيض فليس منه
شرح پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلم از حكم زنى كه مى بيند زردى را پس گفت آنچه باشد پيش از ايام عادت حيض آن
از حيض است وآنچه باشد بعد از ايام عادت حيض پس نيست از حيض پنجم ح محمد بن ابى عبد الله عن معوية بن
حكيم قال قال الصفرة قبل الحيض بيومين فهو من الحيض وبعد ايام الحيض ليس من الحيض وهي
في ايام الحيض حيض شرح ظاهر اينست كه بجاى محمد احمد بايد زيرا كه ابو عبد الله كنيت محمد بن خالد برقى است ودر رجال
راوى از معويه احمد بن ابى عبد الله است والله اعلم ضمير قال در اول راجع بمعويه است ودر دوم راجع بامامست كه روايت

٨

اوست پس حدیث مضمرست و میتواند بود که در اول راجع بمحمد یا احمد باشد و در دوم راجع بمعویه باشد و حدیث موقوف باشد
فاو فهو مبنی بر تضمین معنی شرطست در سابق مذکور شد روایت کرد احمد بن ابی عبدالله برقی از معویة بن حکیم که از راویان امام
و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است گفت که امام گفت اگر زردی باشد پیش از حیض چه روز پس آن از حیض است
و بعد از ایام عادت حیض نیست از حیض و آن زردی در ایام عادت حیض حیض است باب پنجم اصل اول باب اول ما یحکم المرأة
شرح این باب بیان اول حیض دیدن زنست درین باب سه حدیث است اول اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ
سَأَلْتُهُ عَنِ الْجَارِيَةِ الْبِكْرِ أَوَّلَ مَا تَحِيضُ فَتَقْعُدُ فِي الشَّهْرِ يَوْمَيْنِ وَفِي الشَّهْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَخْتَلِفُ عَلَيْهَا
لَا يَكُونُ طَمْثُهَا فِي الشَّهْرِ عِدَّةَ أَيَّامٍ سَوَاءً قَالَ فَلَهَا أَنْ تَجْلِسَ وَتَدَعَ الصَّلَاةَ مَا دَامَتْ تَرَى الدَّمَ مَا
لَمْ تَجُزِ الْعَشَرَةَ فَإِذَا اتَّفَقَ شَهْرَانِ عِدَّةَ أَيَّامٍ سَوَاءً فَتِلْكَ أَيَّامُهَا شرح اول منصوبست بر ظرفیت و ظرف
صفت الجاریه است زیرا که الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه
اولست فا در فتقعد بیانیه است تقعد بعلاوه یمین منقطه بصیغه مضارع غایب باب نصر معطوف بتحیض است یومین
یومین و در ثلثة ایام دو احتمال دارد اول اینکه یعنی شبانه روز باشد و این منافات ندارد با اینکه حیض در دو روز نباشد
زیرا که زن در اول خون میداند که زیاد از دو روز خون نخواهد آمد پس آن را حیض میشمرد و بنابراین الف لام در لا یکون طمثها
فی الشهر برای جنس است و مراد دو ماه و بیشتر از دو ماه است دوم اینکه یعنی نوبت باشد مثل قول اعشی که مذکورست
در نهج البلاغه در خطبه شقشقیه شتان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر شتان اسم فعل است افترق
فی المرتبه ما موصوله است یا بمعنی التی است و بر هر تقدیر محلا مرفوعست و فاعل شتان است و بر تقدیر اول یومی
منصوبست تقدیرا بظرفیت و ظرف صله ما است و یوم حیان منصوبست لفظا عطف بر یومی و بر تقدیر دوم یومی
مرفوعست تقدیرا و صفت ما است و یوم مرفوعست لفظا عطف بر یومی و بر تقدیر رفع یوم میتواند بود که ما زائده
باشد علی کورها حالست از ضمیر یومی الکور بضم کاف و سکون واو ورا بی نقطه پالان شتر کبی اسباب دیگر باشد
ضمیر کورها راجع بناقه است که بران سوار بوده و در صحراها او کرا ترد میکرده با کمال آزار حیان مردی بزرگ از بنی حنیفه
بوده اخی مضاف بیا متکلم صفت یا عطف بیان حیانست یعنی برادر من جابر مضاف بیا متکلم صفت دیگر
یا عطف بیان دیگر حیانست یعنی ملاقی کننده هر آزار من و بعضی میگویند اخی بی یا متکلم است و مضافست
بجابر که آن نیز بی یا متکلم است و این محل اشکالست زیرا که مناسب مقام مدح حیان نیست اینکه او را برادرش تعریف
کند تختلف بصیغه مضارع معلوم غایب استیناف بیانیست یا جمله حالیه است و بر هر تقدیر ضمیر مستتر در ان راجع بمصدر
تقعد یا مصدر تحیض است العده بکسر عین عددی که کم از سه نباشد و زیاد از ده نباشد و لهذا در تمیز آن بلفظ جمع واقع



شده عده در اول خبر لا یکون است و در دوم تمیز از نسبت در اتفق شهران است سوا بفتح سین دو جا مجرورست صفت
ایام میتواند بود و منصوب و صفت عده میتواند بود و اصل آن مصدرست و تذکیر و تانیث در آن مساویست ما دو جا
شرطیه زمانیه است لم تجز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معتل العین معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالدم است
شرح روایت است از سماعة بن مهران بکسر میم گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از دختر بکر در اول حیض دیدن او
بانروش که می نشیند در ماهی دو روز و در ماهی سه روز مختلف میشود بر او نمیباشد حیض او در دو ماه چند روز برابر
امام گفت پس جایزست آن دختر را اینکه نشیند و ترک نماز کند مادام که می بیند خون را چندانکه در نگذشته باشد خون
از ده شبانه روز پس چون مساوی شد دو ماه باعتبار عدد عدد ایامی برابر پس آنها ایام عادت اوست دوم اصل
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَرْأَةُ تَرَى الدَّمَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ أَرْبَعَةً قَالَ تَدَعُ الصَّلَاةَ قُلْتُ فَإِنَّهَا
تَرَى الطُّهْرَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ أَرْبَعَةً قَالَ تُصَلِّي قُلْتُ فَإِنَّهَا تَرَى الدَّمَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ أَرْبَعَةً قَالَ تَدَعُ
الصَّلَاةَ تَصْنَعُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ شَهْرٍ فَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ عَنْهَا وَإِلَّا فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الْمُسْتَحَاضَةِ شرح
فرق میان این حدیث و حدیث اول اینست که اول در صورت اخلال با قل حیض است که سه روز باشد و این در صورت
اخلال با قل طهرست که ده روز باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زن در اول حیض دیدن می بیند خون را در سه
شبانه روز یا چهار گفت نماز میگزارد گفتم پس هر گاه که او می بیند خون را سه شبانه روز یا چهار گفت وا میگذارد
نماز را با وجود آنکه اقل طهر نگذشته زیرا که ممکن است که خون اول حیض نباشد و این حیض باشد و هر خونی که ممکن است که
حیض باشد حکم حیض دارد و چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم باب دوم میکند آن زن آنچه را که مذکور شد میان ابتدای
خون دیدن او و میان انتهای یکماه پس اگر بریده شد خون از او بروشی که اقل طهر در میان دو خون ظاهر شود
خوب و الا پس آن زن در مرتبه مستحاضه است بامعنی که عمل مستحاضه میکند که بیان میشود در باب نهم سیم اصل
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ جَارِيَةٍ حَاضَتْ أَوَّلَ حَيْضِهَا فَدَامَ دَمُهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَهِيَ لَا تَعْرِفُ
أَيَّامَ أَقْرَائِهَا فَقَالَ أَقْرَاؤُهَا مِثْلُ أَقْرَاءِ نِسَائِهَا فَإِنْ كَانَتْ نِسَاؤُهَا مُخْتَلِفَاتٍ فَأَكْثَرُ جُلُوسِهَا
عَشَرَةُ أَيَّامٍ وَأَقَلُّهُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ شرح روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از دختری که حیض دید
در اول حیض دیدن او پس مستمر شد خون او در سه ماه و آن دختر نمی شناسد ایام حیضهای خود را بامعنی که خون او همیشه
یک رنگ است و نمیتواند که باختلاف رنگ خون بعضی را حیض شمرد و بعضی را استحاضه چنانچه مذکور میشود در حدیث
اول باب نهم در مسئله سیوم پس امام گفت حیضهای او مثل حیضهای اهل قبیله اوست که در سال او باشند پس اگر باشند
آن اهل قبیله مختلف در ایام حیض و وقت حیض پس بیشتر نشستن آن دختر ده روزست و کمتر نشستن او سه روزست

و انکه در او نماز را گفتم پس چون کسی که او
می بیند پاکی را در سه شبانه روز یا چهار گفت دوم

میان سه و ده بشش نیم است و رعایت کسر اشکال دارد مجرب است میان هشتی شش و هفتی هفت چنانکه ظاهر حدیث است

بدانکه در اینجا چند احتمالات است اول اینکه چون اول باب نهم است در سنه سیوم کرفی حکیمی فی کل شهر فی علم الله ستة ایام
او سبعة مخفی نماند که بعضی طعن بر این احتمال میکنند باینکه تخییر در فریضه معقول نیست جواب این است که تخییر اینجا راجع بحساب
فریضه در روز هفتم میشود و اطلاق فریضه بر این قسم نماز باعتبار فرض بر او نیست بلکه باعتبار فرض بر دیگر است چنانکه
اگر کسی گوید فریضه بر این زن در روز ششم نماز است بهمین اعتبار است و توضیح این بوجهی دیگر میشود در حدیث هفتم
باب نهم در شرح ستظهر بیوم دوم اینکه در یکماه شش را تعیین کند و در ماه دیگر هفت را مخیر است در ابتدا بهر کدام که
خواهد با معنی که مستحب است اختیار شش در ماه اول نظیر آنچه مذکور شد در دفع طعن از احتمال اول و ممکن است حمل حدیث
اول باب نهم بر این احتمال سیوم اینکه در یکماه سه روز را تعیین کند و در ماه دیگر ده روز را چهارم اینکه اختیار دارد
در هر ماهی میان سه تا ده در تعیین عدد و در تعیین وقت مادام که مخالف حال جمیع اهل قبیله او نباشد پنجم اینکه در هر ماه
شش شبانه روز و نیم را تعیین کند والله اعلم باب ششم اول باب استبراء الحائض شرح این باب وارسیدن حایض است نفس
خود را که آیا بری و پاک از حیض شده یا نه و در این باب شش حدیث است اول اصل عن یونس عمن حدثه عن ابی
عبدالله علیه السلام قال سئل عن امرأة انقطع عنها الدم فلا تدری اطهرت ام لا قال تقوم قائما و
تلزق بطنها بحائط و تستدخل قطنة بیضاء و ترفع رجلها الیمنی فان خرج علی رأس القطنة مثل
رأس الذباب دم عبیط لم تطهر وان لم یخرج فقد طهرت تغتسل و تصلی شرح فلا تدری بیاء
بصیغه غایبه معلوم فعل لازم باب ضرب است و در بعض نسخ فلا یدرا بصیغه غایب مجهول مکتوب بصورت الف است و طهرت
بطاء منقطه و را منقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب حسن بتقدیر استفهام است قائما حال مؤکده او است تلزق از باب
افعال است العبیط بفتح عین منقطه و کسر با منقطه و سکون یا دو نقطه در پاین و طاء منقطه خالص سرخ یعنی که
زرداب نباشد یعنی روایت است از یونس از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیده شد
از زنی که بریده شد از او خون حیض نمیداند که آیا پاک شده از حیض یا نه امام گفت می ایستد ایستاده و میچسباند شکم خود را بدیوار
و بر میدارد در خود پاره پنبه سفید را و بر میدارد پای راست خود را پس اگر بیرون آمد بر سر آن پاره پنبه مانند سر مگس خون
خالص پاک نشده از حیض و اگر بیرون نیامد پس تحقیق پاک شده غسل میکند و نماز میکند دوم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال اذا ارادت الحائض ان تغتسل فلتستدخل قطنة فان خرج فیها شیء من الدم فلا
تغتسل وان لم تر شیئا فلتغتسل وان رأت بعد ذلک صفرة فلتوض ولتصل شرح فلا تغتسل مجزوم است
فلتوض بصیغه مضارع غایبه مهموز اللام باب تفعل است یکتا حذف شده و همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده
وضوء اینجا محمول بر معنی لغوی است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خواهد حایض که غسل کند پس باید که

فلا یدرا



بردارد در خود پاره پنبه را پس اگر بیرون آید در آن پنبه چیزی از خون حیض پس باید غسل کند و اگر نه بیند چیزی از حیض پس باید غسل کند
و اگر ببیند بعد از آن غسل زرد و برابر روی پنبه باطلوع پس باید که خود را شوید بازاله نجاست و غسل با وضو و نماز کند سیوم اصل
عن شرحبیل الکندی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت کیف تعرف الطامث طهرها قال تعمد برجلها الیسری
علی الحائط و تستدخل الکرسف بیدها الیمنی فان کان ثم مثل رأس الذباب خرج علی الکرسف
شرح تعمد بعین منقطه و دال منقطه بصیغه غایبه معلوم باب نصر است العمد قصد چیزی کردن و مراد اینجا توجه کامل است باء در برجلها
برای تعدیه است منافات نیست میان الیسری اینجا و الیمنی در حدیث اول زیرا که تعبیر اول آسانتر است و بعضی دوم و
هر کدام در بعضی است و بنا بر اول دست چپ کار باید فرمود و تعدیه تعمد بعلی برای تضمین معنی وضع است یعنی روایت است از شرحبیل
بضم شین با نقطه و فتح را منقطه و سکون حاء منقطه و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پاین کندی بکسر کاف و سکون نون
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چگونه میشناسد حایض پاکی خود را از حیض امام گفت متوجه میسازد و میگذارد
پای چپ خود را بر دیوار و بر میدارد در خود پنبه را بدست راست خود پس اگر باشد در آنجا که پنبه را داخل آن کرده مانند سر مگس
خون بیرون آید بر پنبه چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه بلغه ان نساء کانت احداهن تدعو بالمصباح
فی جوف اللیل تنظر الی الطهر فکان یعیب ذلک و یقول متی کان النساء یصنعن هذا شرح متی استفهام
انکاری است در کان ضمیر شان مستتر است و اسم کانت و جمله خبر کان است و در بعض نسخ کانت است باعتبار اینکه ضمیر شان
کاهی تأنیث داده میشود در تأنیث و تذکیر یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که خبر رسید باو که جمعی از زنان عادت
ایشان این بود که یکی از ایشان میطلبید چراغ را در میان شب نظر میکرد بسوی پاکی از حیض یا منع که پنبه مسکنه است و بیرون
می آورد تا بداند که پاک شده یا نه پس امام علیه السلام مذمت میکرد آن عمل او و میگفت کسی در زمان سابق کار زنان این بود
که میکرده باشند این بیان و چراغ می آید در حدیث آینده پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه کان ینهی النساء
ان ینظرن الی انفسهن فی المحیض باللیل و یقول انها قد تکون الصفرة والکدرة شرح ضمیر انها راجع بنسات
و تأنیث باعتبار جنبه است که عمده در جمله مؤنث است تکون از افعال تامه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که
منع میکرد زنان را از اینکه نظر کنند بسوی خود شان در موضع حیض که داشتن پنبه و بیرون آوردن آن تا بدانند که آیا پاک شده یا نه
از حیض یا نه در شب و میگفت بدرستی که حکایت حیث اینکه گاهی میباشد زردی و تیرگی یا معنی که در شب بنور چراغ معلوم نمیشود که
آنچه بر سر پنبه بیرون آمده زرد است یا تیره است و هر یکی حکمی علیحده دارد چنانچه ظاهر شده در حدیث اول و دوم این باب ششم اصل
عن محمد بن علی البصری قال سألت ابا الحسن الاخیر علیه السلام وقلت له ان ابنة شهاب تقعد ایام قرئها
فاذا هی اغتسلت رأت القطرة بعد القطرة قال فقال مرها فلتقم باصل الحائط کما یقوم الکلب

فادم

ثم تأمر المرأة فلتغمز بين وركيها غمزاً شديداً فانه انما هو شيء يبقى في الرحم يقال له الاراقة وانه يخرج كله **شرح** البصري بكسر با منسوب ببصره بفتح با است شهاب بكسر شين با نقطه است ثم تأمر مجزوم است و در حالت وصل كسره براي التقاي ساكنين لاحق آن ميشود فلتغمز بغين با نقطه و زاي با نقطه از باب ضرب است الورك بفتح واو و كسر و سكون را بي نقطه و بكسر واو و سكون را بالاي ران و بفتح واو و فتح را استخوان بالاي ران ضمير هو راجع بخارج بعد از غسل است الاراقة بكسر همزه و را بي نقطه و الف و قاف در اصل مصدر باب افعال است يعني ريختن كله مرفوع و فاعل است يا تاكيد ضمير مستتر در يخرج است **يعني** روايت است از محمد بن علي بن مهزيار كه ساكن بصره بود و گفت پرسيدم امام علي نقي عليه السلم را و گفتم او را كه دختر شهاب مي نشيند در ايام حيضهاي خود كه ايام عادت او است پس چون او غسل ميكند مي بيند قطره بعد از قطره را از خون محمد گفت كه پس امام گفت امر كن او را پس بايد كه بابستد بر پنج ديوار چنانچه مي ايستد سگ در وقت بول كردن يا بمعني كه يكپاي خود را بردارد بعد از آن امر كنه زن را پس بايد كه آن زن افشرد ميان بالاي ران هاي او را افشردني سخت به درستي كه آنچه مي آيد از قطره چيز اين نيست كه آن چيزيست كه مي ماند در رحم آن را بعضي آن را اراقه مينامند و بدرستي كه او آن چيز تمام است كه بيرون آيد همه آن بسبب اين عمل و اصلاح يعني بعد از آن در بدن نماند **اصل** ثم قال لا تخبروهن بهذا و شبهه وذروهن وعلّتهن القذرة قال ففعلت المرأة الذي قال فانقطع عنها الدم فما عاد اليها الدم حتى ماتت **شرح** ففعلت بصيغه ماضي غايبه معلوم باب منع است المرأة مرفوع و فاعل است و در بعضي نسخ بالمرأة است و بنا بر آن فاعل فعلت ضمير مستتر راجع بالمرأة است كه مذكور شده در فقره سابقه كه ثم تأمر المراة و بر هر تقدير الذي مفعول فعلت است و ضمير مستتر در قال راجع بامام است **يعني** بعد از آن امام گفت خبر مدهيد زنان را كه مخالف اماميه مذهبند و مانند اين از مسايل حيض و واگذاريد ايشان را با علت ايشان كه كثيف است بنجاست ايشان نيز اشارتست باينكه از مخالفان نماز و روزه و ساير عبادات مقبول نيست پس گفتن مسايل بايشان عبث است محمد گفت پس كرد آن زن آنچه را كه امام گفت پس بريده شد از او آن خون كه قطره قطره مي آمد پس برنگشت سوي آن زن آن خون قطره قطره تا آخر عمر او **باب نهم اصل باب غسل الحائض وما يجزئها من الماء** **شرح** اين باب بيان كيفيت غسل حايض است و آنچه كافيست او را از جمله آب در اين باب پنج حديث است **اول اصل** عن عبد الله بن يحيى الكاهلي قال قلت لابي عبد الله عليه السلم ان النساء اليوم احدثن مشطاً تعمد احداهن الى القرامل من الصوف تفعله الماشطة تصنعه مع الشعر ثم تحشوه بالرياحين ثم تجعل عليه خرقة رقيقة ثم تخيطه بمسلة ثم تجعله في رأسها ثم تصيبها الجنابة **شرح** المشط بفتح ميم و سكون شين معجمه طلب است كردن موي سر شانه كردن و بستن و مانند آنها القرامل بفتح قاف و را بي نقطه و الف و كسر ميم جمع قرمل بفتح قاف و سكون را و كسر ميم طرهايي كه از پشم سياه يا ريسمان سياه و مانند آنها ساخته ميشود و آنها را با موهاي سر زنان مي بافند

بعد از قطره

صفت بالمراة

بيشتر شود از ترجمه اين ضمير تفعله راجع بالصوف است تصنعه بصاد بي نقطه و نون و عين بي نقطه است و ضمير مستتر راجع بماشطه است و ضمير منصوب راجع بالصوف است الصنع كاركري و مراد اينجا بافتن است و ضمير مستتر در تحشوه راجع باحداهن يا راجع بماشطه است و ضمير منصوب راجع بصوف است اما باعتبار جنس يا باعتبار آنچه فرمل از آن بعمل آمده زيرا كه مراد اينجا آنست كه بعضي زنان پشم را آورده و رنگ مينمايند و آن چيز طره است المسلة بكسر ميم و فتح سين بي نقطه و تشديد لام سوزن بزرگ **يعني** روايت است از عبد الله بن يحيى كه از قبيله كاهل است گفت گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را كه بدرستي كه زنان در ين روزگار اختراع كرده اند نوعي از بستن را بيان اين آنكه قصد ميكند يكي از ايشان سوي طرهايي از پشم كه بعمل مي آورد آن پشم را مشاطه مي بافد آن پشم را با موي سر بعد از آن پر ميكند پاره از آن پشم را از خوشبوها بعد از آن ميكردند بر آن پشم پارچه نازكي مانند دستار بعد از آن ميدوزد آن پشم را با آن پارچه و رياحين بسوزني بزرگ يا بميخ كه از طرفي بطرف ديگر ميكشيدند تا مستحكم شود بعد از آن ميكردند آن پشم را كه رنگ ساخته در سر زن بعد از آن ميرسد آن زن را جنابت آيا حكم آن زن چيست **اصل** فقال كان النساء الاول انما يمتشطن المقاديم فاذا اصابها الغسل تقذر مرها ان تروي رأسها من الماء وتعصره حتى يروى فاذا روى فلا بأس عليها قال قلت فالحائض قال تنقض المشط نقضا **شرح** ضمير مستتر در كان راجع بضمير شان و اسم كان است و جمله خبر آنست النساء مبتدا است الاول بضم همزه و فتح واو جمع اولي است كه مونث اول است و صفت النساء است ضمير اصابها راجع باحداهن است تقذر بقاف و ذال منقطه و را بي نقطه بصيغه مضارع غايبه معلوم باب ضرب است ان تروي بصيغه مضارع غايبه معلوم باب تفعيل است حتى يروى بصيغه غايب باب علم است و ضمير مستتر راجع براس است **يعني** پس امام گفت كه شان اين بود كه زنان كه در زمان سابق بودند جز اين نبود كه شانه و زينت ميكردند موهاي پيش سر را پس چون برميخورد يكي از ايشان را غسل قادر ميبود بر آن غسل بآساني امر كن يكي از ايشان را كه عمل طره نكرده باشد با اينكه سيراب سكند سر خود را از آب و بفشرد آن را تا سيراب شود پس چون سيراب شد پس بر او باكي نيست يعني زن بايمعني كه احتياج نيست بواكردن موها بعد از آن گفت كه گفتم پس حايض چه حكم دارد امام گفت وا ميكند آن مشاطگي را واكردني مراد اينست كه حايض اداي حيض نقض ميكند مشاطه را تا مباداكه شوهرش طمع در او كند پس در وقت غسل از مشطات بيرون آيد يا مراد اينست كه حكم او غير حكم جنب است و مبالغه او را لازم است بعنوان استحباب چنانچه ظاهر حديث چهارم باب است نه بعنوان وجوب **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال الطامث تغتسل بتسعة ارطال من ماء **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم گفت حايض غسل ميكند بنه رطل از آب مخفي نماند كه بيان شد در كتاب الطهارة در حديث ششم باب دوم كه رطل عراقي يكصاع است و رطل مدني يك صاع است و وزن رطل عراقي صد و سي درهم است و درهم بوزن چهل و هشت جو ميانه است و وزن رطل مدني يك و نيم عراقي است والله اعلم **سوم اصل** سألت ابا عبد الله

علیه السلام عن المرأة الحائض ترى الطهر وهي في السفر وليس معها من الماء ما يكفيها لغسلها وقد حضرت
الصلوة قال اذا كان معها بقدر ما تغسل به فرجها فتغسله ثم تتيمم وتصلي قلت فيأتيها زوجها
في تلك الحال قال نعم اذا غسلت فرجها وتيممت فلا بأس شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن
حایض که می بیند پاکی از حیض او و او در سفر است و نیست با او از آب آنقدر که کافی باشد او را برای غسل حیض او و تحقیق حاضر شده
نماز امام گفت اگر باشد با او آب بقدر آنچه بشوید با آن فرج خود را پس بشوید آنرا بعد از آن تیمم میکند و نماز میکند گفتم پس جماع
میکند با او شوهر او در آن حال گفت آری چون شست فرج خود را و تیمم کرد پس بی پروایی نیست بدانکه در اینجا چند
مسئلهاست اول اینکه مفهوم اذا کان اینست که اگر آنقدر آب نیز نباشد که فرج خود را بشوید تیمم کافیست دوم اینکه ظاهر قال
نعم تا آخر مؤید قول سید مرتضی است که تیمم عوض غسل نمیکند بورود حدث پس از وصول به آب خواه حدث اصغر و خواه حدث
اکبر والا لازم می آید که این زن بمحض دخول حشفه در فرج او حایض شود سیم اینکه مفهوم اذا غسلت اینست که اگر فرج را نشسته
باشد یا تیمم نکرده باشد جماع با من است مکروه صورت شبق زوج که در آن صورت اکتفا بشستن فرج میشود چنانچه می آید
در کتاب النکاح در حدیث اول باب مجامعة الحائض قبل ان تغتسل که باب صد و هشتاد و یکم است و شاید که این مبنی باشد بر آیت
سوره بقره ویسألونك عن المحيض قل هو اذى فاعتزلوا النساء في المحيض ولا تقربوهن حتى يطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من
حيث امركم الله ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين و درین آیت چند احتمال است از آنجمله اینکه محیض اینجا اسم مکان
و عبارت از موضع حیض باشد و آن باطن فرج است چنانچه ظاهر شد در احادیث باب سابق و این منافات ندارد
با آنکه مراد بمحیض در آیت سوره طلاق حیض باشد چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب اول و مراد باذی باعث آزار آنحضرت
یا و بنا برای شوهر است اگر جماع کنند در آن بقرینه فاء تفریعیه در فاعتزلوا النساء و امر در فاعتزلوا برای ایجاب است
و نهی در ولا تقربوهن بمعنی نهی از جماع مطلق است خواه در فرج و خواه در دبر پس معطوفست بر هو اذی تا آخر زیرا که اذی
بودن محیض دخل در نهی از جماع در دبر ندارد پس نهی اینجا برای تنزیه است و طهارت و یطهرن عبارتست از پاکی از حیض است
و تطهر عبارت از غسل یا جاری مجرای غسل است و امر در فأتوهن برای رفع کراهت است پس بعد از طهارت و قبل از غسل
و جاری مجرای آن جماع مکروه است والله اعلم چهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال الحائض ما بلغ بلل
الماء من شعرها اجزأها شرح الحائض مبتدا است و جمله ما بلغ تا آخر خبر مبتدا است ما موصوله است و مبتدا است
بلغ بتقدیر بلغه است و ضمیر محذوف عاید بموصولست بلل مرفوع و فاعل بلغ است من بیانیه است و برای بیان موصول
و میتواند بود که من تبعیضیه باشد اجزأ ماضی جزء است و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر منصوب راجع بالحائض است و نسبت
اجزا بموی که تر شده باشد نسبت مجازی است و مراد اجزای تری آن موست یعنی روایتست از امام محمد باقر



علیه السلام گفت حایض اگر رسیده باشد تری آب که موی سر او باشد کافیست برای او شستن آن مو برای غسل حیض پنجم اصل عن
ابي عبد الله عليه السلام في الحائض تغتسل وعلى جسدها الزعفران لم يذهب به الماء قال لا بأس
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در حایضی که غسل حیض میکند و بر بدن او زعفران است نبرده آن زعفران را
آب غسل امام گفت پروایی نیست یعنی که غسل او صحیح است و آن زعفران مانع صحت غسل نیست باب ششم اصل آن
المرأة ترى الدم وهي جنب شرح این باب بیان آنست که می بیند خون حیض را و آن زن جنب است درین باب سه حدیث
اول اصل عن عبد الله بن يحيى الكاهلي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المرأة يجامعها
زوجها فتحيض وهي في المغتسل تغتسل او لا تغتسل قال قد جاءها ما يفسد الصلوة فلا تغتسل
شرح المغتسل بضم میم و فتح سین اسم مکان و مصدر میمی باب افتعال میتواند بود و تغتسل بتقدیر استفهام است یعنی روایتست
از عبدالله بن یحیی کاهلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حکم زنی که جماع میکند با او شوهر او
پس حیض می بیند و حال آنکه او در موضع غسل جنابت است آیا غسل جنابت میکند یا غسل جنابت نمیکند امام گفت بتحقیق آمد
نزد او آنچه باطل میکند نماز را پس غسل جنابت نمیکند بدانکه ظاهر این اینست که غسل جنابت واجب لنفسه نباشد بلکه وجوب
آن برای این باشد که شرط نماز است و موافق این گذشت در کتاب الطهارة در حدیث هشتم باب بیست و هفتم که باب
صفة الغسل تا آخر است دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المرأة
تحيض وهي جنب هل عليها غسل الجنابة قال غسل الجنابة والحيض واحد شرح روایتست از عبدالله بن
سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حکم زنی که حیض می بیند در حالی که او جنب است آیا واجب است
بر او غسل جنابت در آن وقت امام گفت غسل جنابت و حیض یکی است یعنی که در آن وقت بر او واجب نیست غسل جنابت
بلکه بعد از پاکی از حیض یک غسل میکند برای جنابت و حیض سیوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام المرأة ترى
الدم وهي جنب تغتسل من الجنابة او غسل الجنابة والحيض فقال قد اتاها ما هو اعظم من
ذلك شرح غسل منصوب و مفعول مطلق است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را زن می بیند خون حیض را و او جنب
است آیا در آن وقت غسل میکند از جنابت یا غسل میکند غسل جنابت و حیض پس امام گفت بتحقیق آمد نزد او آنچه آن
بزرگتر است از آنچه گفتی یعنی که بهر دو شق باطلست و در آن وقت اصلا غسل نمیکند باب هفتم اصل باب جامع في الحائض
والمستحاضة شرح این بابیست که جمع کرده فواید بسیار را از بیان حکم زنی که حایض و مستحاضه شود و درین باب …
حدیثست اول اصل عن غير واحد سألوا ابا عبد الله عليه السلام عن الحائض والسنة في وقته
فقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله سن في الحائض ثلث سنن بين فيها كل مشكل

لِمَنْ سَمِعَهَا وَفَهِمَهَا حَتّى لَا يَدَعَ لِأَحَدٍ مَقَالًا فِيهِ بِالرَّأْيِ شرح مراد بحایض دو جا زنی است که حیض او متصل
با استحاضه شده و استمرار بهم رسانیده و در بعض نسخ بجای دوم الحیض است بضم حا و تشدید یا و دو نقطه در پایین مفتوحه
که جمع حایض است یا بفتح حا و سکون یا است ضمیر وقته راجع بحیض است که در ضمن حایض مذکور است کل مشکل اشارت
با مثله حکم زنی که حافظة العدد و ناسیة الوقت یا بعکس باشد از مجموع سنت اولی و سنت ثانیه مستنبط میشود و لا یدع بصیغه
غایب مرفوع و منصوب میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بمعبد بن است و بنا بر دوم راجع برسول الله صلی الله
علیه و آله است و بصیغه غایبه منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول و دوم ضمیر مستتر راجع بمثلث سنن است ضمیر فیه راجع
بمشکل است یعنی روایت است از جمعی که پرسیدند امام جعفر صادق علیه السلام را از حایضی که مستمر شود خون او و از طریقت
رسول علیه السلام در تعیین وقت حیض در این هنگام پس گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد در آن حایض
که بیان کرده آنها هر مشکل را برای کسی که گوش کرد آنها را و فهمید آنها را تا بجدی که وا نمیگذارد در آن میان برای هیچکس حکم را
در مشکل از پیش خود اصل أَمَّا إِحْدَى السُّنَنِ فَالْحَائِضُ الَّتِي لَهَا أَيَّامٌ مَعْلُومَةٌ قَدْ أَحْصَتْهَا بِلَا اخْتِلَاطٍ عَلَيْهَا
ثُمَّ اسْتَحَاضَتْ وَاسْتَمَرَّ بِهَا الدَّمُ وَهِيَ فِي ذَلِكَ تَعْرِفُ أَيَّامَهَا وَمَبْلَغَ عَدَدِهَا شرح حمل در فالحایض
مجازی است و مراد این است که آن سنت در آن حایض است الاختلاط بخا با نقطه و طا بی نقطه ممزوج شدن و مراد
اینجا مشتبه شدن است استحاضت اینجا و بعض فقرات آینده بصیغه معلوم معتل العین از باب استفعال است
و مشهور این است که بصیغه مجهول باشد چنانچه در بعض دیگر فقرات آینده است و حقیقت اینجا این است که اصل حیض بمعنی
روان شدن خون از درون فرج زن است و غالب شده در روان شدن خون در ایام متقرری و استحاضه بمعنی طلب
روان شدن خون است از درون فرج زن در غیر ایام متقرری و چون شیطان دعوت کرده او را با آنچه باعث
آمدن خون است در غیر ایام متقرری چنانچه مذکور میشود در فقرات بعد از این پس گویا که شیطان طلب آمدن خون از
او کرده در غیر ایام متقرری و چون این زن باختیار خود تابع شیطان شده و باعث آن خون را عمل آورده پس گویا که از خود
طلب کرده روان شدن خون را در غیر ایام متقرری و بنا بر مذهب جمعی از اهل عربیت که میگویند استفعل مبالغه فعل است
توجیه استحاضت بصیغه معلوم آسان است زیرا که تجاوز از حد در آن شده یعنی اما یکی از آن سنتها پس در حایضی است
که او را روزهای حیض معلوم است بتحقیق بخاطر گرفته آنها را بی اشتباهی بر او بعد از آن صاحب استحاضه شده و باقی
مانده با او خون استحاضه بروشی که حیض و غیر حیض بهم متصل شده و آن زن در آن وقت میشناسد روزهای حیض خود را
که از چندم ماه شروع میشود و می شناسد شمار عدد حیض را اصل فَإِنَّ امْرَأَةً يُقَالُ لَهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ
اسْتَحَاضَتْ فَكَانَتْ تَأْتِي أُمَّ سَلَمَةَ فَسَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ تَدَعُ



الصَّلَاةَ قَدْرَ أَقْرَائِهَا وَقَدْرَ حَيْضِهَا وَقَالَ إِنَّمَا هُوَ عِرْقٌ فَأَمَرَهَا أَنْ تَغْتَسِلَ وَتَسْتَثْفِرَ بِثَوْبٍ وَ
تُصَلِّيَ شرح حبیش بضم حا بی نقطه و فتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و شین با نقطه است و صاحب قاموس عبد الله بن
جحش را از جمله اصحاب شمرده و شاید که این فاطمه خواهر عبد الله باشد و چون شهرتی نداشت امام علیه السلام گفت که امرأة یقال لها فاطمة
جحش بخلاف فاطمه بنت ابی حبیش که در سنت ثانیه مذکور میشود زیرا که شهرت داشته و مخالفان نیز ذکر استحاضه او و سؤال کردن ام
قدر دو جا بفتح قاف و سکون دال بی نقطه و را بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب منصوب و مفعول له است القدر شناختن اندازه
چیزی اقرا بفتح همزه و سکون قاف و را بی نقطه و الف ممدوده جمع قرء بفتح قاف و سکون را و همزه بمعنی اطهار است موافق
آنچه می آید در کتاب الطلاق در شرح عنوان و حدیث اول باب معنی الاقراء که باب سیم و چهارم است و گاهی اقرا بمعنی حیضها
مستعمل میشود چنانچه در دو فقره آینده است و بنا بر آن و قدر حیضها عطف تفسیر است حیضها بکسر حا و فتح یا جمع حیضه بکسر حا
و سکون یا است و آن اسم حیضه بفتح حا است که برای مره است العرق بفتح عین بی نقطه و سکون زای با نقطه و فا آواز
و غوغای شیطان و از آن ماخوذ است معزف بکسر میم و سکون عین و فتح زا یعنی ساز که آلت لهو است مثل عود و طنبور و
آنرا عرف نیز میتوان نامید عرف بتقدیر اول عرف است و حقیقت این است که استحاضه آفتی است و هر آفتی و مصیبتی که بمکلف
می آید بسبب گناه است چنانچه گفته در سوره شوری ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و بیان شده در کتاب الایمان
والکفر در احادیث باب صدو نود و نهم که باب نادر ایضا است و گفته در سوره نسا ما اصابک من سیئة فمن نفسک و هر
گناهی بسبب غوغای المیس و لشکر اوست چنانچه الله تعالی با او گفته در سوره بنی اسرائیل است و اجلب علیهم بخیلک و رجلک و در
بعض نسخ عرق بکسر عین بی نقطه و سکون را بی نقطه و قاف است و صاحب مفاتیح شرح مصابیح گفته معناه ان ذلک دم عرق انشق
ولیس بحیض و صاحب قاموس گفته استحیضت المرأة ای استمر بها الدم بعد ایامها فهی مستحاضة ای مستمر دمها لا من المحیض بل من عرق العاذل و گفته العاذل عرق یخرج منه دم الاستحاضة
الاستثفار بثا سه نقطه و فا و را بی نقطه بستن زن پارچه بر میان دو ران خود و محکم کردن دو طرف آن بر بند ازار ماخوذ است
از ثفر بفتح ثا و فتح فا بمعنی پاردم که در پس زین ستور میباشد و بیان میشود در حدیث سیوم این باب یعنی چه بدرستی که زنی گفته
میشد او را فاطمه دختر جحش صاحب استحاضه شد پس آمد برای عرض حال خود نزد ام سلمه رضی الله تعالی عنها که زوجه مؤمنه رسول الله
صلی الله علیه و آله بود پس ام سلمه پرسید رسول الله صلی الله علیه و آله از آنچه آن زن گفت پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که آن زن
وا میگذارد نماز را بنا بر شناختن طهرهای او و شناختن حیضهای او و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت جز این نیست که آنچه
آن زن گفت از غوغای شیطان است پس رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد آن زن را بعد از آن ایام غسل کند و ببندد آن موضع را
بپارچه تا خون در اثنای نماز جاری نشود و نماز کند اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ سُنَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الَّتِي تَعْرِفُ أَيَّامَ أَقْرَائِهَا لَمْ تَخْتَلِطْ عَلَيْهَا أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَمْ يَسْأَلْهَا كَمْ يَوْمٍ هِيَ وَلَمْ

قيل اذا ادارت علي كذا يوماً كانت مستحاضةً وانما سنّ لها اياماً معلومةً ما كانت من قليلٍ او كثيرٍ بعد
ان تعرفهن شرح کم استفهامیه است وخبر مبتدا است که مقدم شده بر مبتدا الیوم مجرور است وجر آن باضافه است نزد زجاج وبمن
جاره است که مقدر است وجوباً نزد فرّاء وابن السراج وجمعی دیگر مبتدا است وراجع بایام اقراء است کذا مرکب از کاف
تشبیه واسم اشاره است نزد جمعی ومشار الیه شش روز یا هفت روز است که می آید در سنت ثالثه بقرینهٔ آنکه می آید سنت
ثانیه که کلام یام الاولی بذلک ومیتواند بود که مشار الیه قدر مشترک میان این وایام اقبال دم باشد که مذکور میشود در سنت ثانیه یا
نیز اسم اشاره است ما در ما کانت اسمی است نکره بمعنی ای شی وآن منصوبست محلا وخبر کانت مقدم شده برای آنکه استفهام
مقتضی تقدم در کلام است ضمیر مستتر در کانت اسم است وراجع بایاما معلومه است من بیانیه است وبرای بیان ما است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که این طریقه نبی است صلی الله علیه وآله در زنی که میشناسد ایام حیضهای خود را مشتبه
نشده آنها بر آن زن ایامی یعنی که نبی صلی الله علیه وآله پرسید ام سلمه را که چند روز است ایام او ونگفت که چون زیاد کند
ایام را بر چنین عددی میشود مستحاضه وجز این نیست که قرار داد برای آن زن چند روز را که معلوم آن زن است هرچه باشد
اندک یا زیاد وبعد از آنکه آن زن مستحاضه باشد آن ایام را اصل وكذلك افتى ابي عليه السلم وسئل عن المستحاضة
فقال انما ذلك عرقٌ غابرٌ او ركضةٌ من الشيطان فلتدع الصلوة ايام اقرائها ثم تغتسل وتتوضأ
لكل صلوة قيل وان سال قال وان سال مثل المثعب شرح واو در وسئل حالیه است فاء در فقال برای عطف بر سئل است
عرق بفتح عین مهمله وسکون رای بی نقطه وفا مرفوع ومضاف است وبیان حقیقت آن شد در شرح فقرات سابقه غابر
بغین منقطه والف وکسر باء یکنقطه ورای بی نقطه مجرور ومضاف الیه است یعنی شیطانی که در گذر است واین موافق قول
الله تعالی است در سوره اعراف طائف من الشیطان رکضة بفتح رای بی نقطه وسکون کاف وضاد با نقطه وتاء وحدت
مرفوع ومعطوف بر عرق است الرکض زدن سوار پای خود را بر پهلوی ستور تا تندتر رود من ابتدائیه است وظرف
صفت رکضه است واین اشارتست بآنکه شیطان در اول آمدن نزد مکلف مانند غوغا وآواز میکند وصلا از دو
کاری دیگر وچون مکلف از غوغای او متاثر نشد اصلا شیطان از دور پی کار خود میرود واگر مکلف اندکی متاثر شد
شیطان در میاید او را واندک ضرری باو میرساند وعبور میکند چنانچه در سوره اعراف گفته اذا مسهم طائف من الشیطان
تذکروا واگر بسیار متاثر شد شیطان لازم او میشود وبر او سوار میشود وچون کاهلی کند تندش میکند ثم تغتسل مجزوم است
ومراد غسل حیض است وتتوضا مرفوع است ویا مجزوم است وبر هر تقدیر لکل صلوة متعلق بتتوضا است ووجوب وضو برای
هر نمازی منافات ندارد با وجوب غسل نیز در بعض نمازها یا در هر نمازی مثل الثعب منصوبست بر نیابت مفعول مطلق
وبتقدیر سیلانا مثل سیلان الثعب است پس موصوف مثل مقدر است ومضاف الثعب نیز مقدر است الثعب بفتح ثا

مثلثه

مثلثه وسکون وفتح عین بی نقطه وبا یکنقطه آب جاری یعنی وهمچنان فتوی داد پدرم امام محمد باقر علیه السلم رجالی که پرسیده
شد از حکم مستحاضه پس گفت جز این نیست که آن استحاضه اگر اندکیست اثر محض غوغای شیطان که از گذرنده است واگر
بسیار است از سوار شدن ومهمیز زدن بعد از غوغا از جانب شیطانست پس باید که واگذارد نماز را در ایام حیضهای او وبعد از آن
غسل حیض کند ووضو بسازد برای هر نمازی گفته شد پدرم را که اگرچه خون روان شده باشد پدرم گفت اگرچه روان
شده باشد مانند آب جاری اصل قال ابو عبد الله عليه السلام هذا تفسير حديث رسول الله صلى الله عليه
وآله وهو موافق له فهذه سنة التي تعرف ايام اقرائها لا وقت لها الا ايامها قلّت او كثرت
شرح مشار الیه هذا مرکب از دو جزء است قوله انما ذلک عرق غابر او رکضة من الشیطان که تفصیل قول رسول است که انما هو عرق
بتقسیم آن بدو قسم چنانچه بیان شد دوم ثم تغتسل وتتوضأ لکل صلوة که توضیح قول رسولست که مفهوم میشود از امر او بان
تغتسل بیان آنکه آن مخصوص استحاضه کثیره است چون سوال آنجا واقع شده بوده پس در غیر آن کافی اکتفا بوضو میشود
وهو موافق برای احتیاط است که مبادا کسی از تفاوت در لفظ تفاوت در معنی خیال کند یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که این کلام پدرم تفسیر حدیث رسول الله است صلی الله علیه وآله وآن موافق آن حدیث است پس آنکه مذکور است طریقه زنیست
که میشناسد ایام حیضهای خود را بیان این آنکه وقتی نیست برای حیض او مگر ایام عادت او خواه کم باشد وخواه بسیار باشد
اصل واما سنة التي قد كانت لها ايام متقدمة ثم اختلط عليها من طول الدم فزادت ونقصت
حتى اغفلت عددها وموضعها من الشهر فان سنتها غير ذلك شرح اختلط بصیغه مجهول است علیها نائب
فاعل است ودر بعض نسخ اختلطت بصیغه مونث است وبنابراین بصیغه معلوم است وضمیر مستتر راجع بایام است
اغفلت بغین با نقطه وفا بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاغفال ترک چیزی بفراموش کردن آن بالکلیه سنتها از
قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است مثل الحاقة ما الحاقة پس ضمیر راجع بالتی است وفان سنتها بجای فانها است وضمیر راجع
بسنت است یعنی واما طریقه زنی که بتحقیق بود او را روزهای حیض که پیشتر معلوم او بود بعد از آن اشتباه واقع شد
بر او از درازی روزگار خون پس گمان خود گاهی زیاد کرد آن روزهای حیض را وگمان خود گاهی کم کرد آنها را تا حدی رسید که
بالکلیه فراموش کرد عدد آنها را وجای آنها را از جملهٔ ماه پس بدرستی که طریقه آن زن غیر آنست که مذکور شد اصل
وذلك ان فاطمة بنت ابي حبيش اتت النبي صلى الله عليه وآله فقالت اني استحاض فلا
اطهر فقال النبي صلى الله عليه وآله ليس ذلك بحيض انما هو عرق فاذا اقبلت الحيضة فدعي
الصلوة فاذا ادبرت فاغسلي عنك الدم وصلي فكانت تغتسل في كل صلوة شرح فلا در بعض نسخ بواو است
اطهر در نسخ بطاء منقطه است وبنابراین بتشدید طاء وتشدید ها بصیغه مضارع معلوم باب تفعلست یعنی لا اغتسل یعنی

اختلطت

طاوها بصیغه مضارع معلوم باب حسن و نصر است رو آوردن و مراد اینجا رنگین شدن است حیض بفتح حا مصدر است برای مره
و بکسر حا اسم مصدر است و بر هر تقدیر مراد آنست که بصفت حیض باشد در رنگ یعنی و آنچه مذکور شد برای اینست که فاطمه دختر
ابو حبیش بضم حا بی نقطه و فتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و شین با نقطه آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت بکو و پیش
بوساطت ام سلمه رضی الله عنها که بدرستی که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل بکنم و نماز بکنم پس گفت نبی صلی الله علیه و آله
که نیست آنچنان یعنی حیض جز این نیست که آن اثر عرقهای شیطانست پس چون رو آورد حیض پس واگذار نماز را و چون رو
گردان شود پس بشو از خود خون او را و نماز کن بعد از غسل و مراد اینست که هر وقت سیاهی باطل است حیض است تا آنکه خلاف آن
ظاهر شود و هر چه غیر آنست استحاضه است تا آنکه خلاف آن ظاهر شود پس او بعد از شنیدن این جواب غسل میکرد
در هر نمازی یا بمعنی که عمل بحکم استحاضه کثیره میکرد و بالجمله این جواب مبنی بر اینست که عالم بود نبی که عادتی داشته باشد و آنرا
فراموش کند اینست که اختلاف در کیفیت خون او پیدا شد و او چون صاحب تجربه است آنرا میشناسد و این منافات
ندارد با اینکه اگر اختلاف نباشد واجب باشد بر او دیگر رجوع بسنت ثالثه کند چنانچه می آید در آخر این حدیث اصل و کانت
تجلس فی مرکن لاختها فکان صفرة الدم تعلو الماء شرح این برای بیان اینست که استحاضه او کثیره بوده و مرکن بکسر میم
و سکون را بی نقطه و فتح کاف ظرفیست از سفال برای آب که بزرگست و سوراخی در پایین دارد که بسته و گشوده میشود و
دران جامها شسته میشود و آنرا در بعض لغات عجم … میناسد یعنی و عادت آن زن بعد از شنیدن این جواب این
بود که برای ازاله نجاست از خود پیش از غسل می نشست در سوراخ که از خواهرش بود و از بسیاری خون که بر بدن او بود
زردی خون ظاهر میشد در بالای آب آن سوراخ اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اما تسمع رسول الله صلی الله علیه
و آله امر هذه بغیر ما امر به تلك الا تراه لم یقل لها دعی الصلوة ایام اقرائك و لکن قال لها اذا اقبلت
الحیضة فدعی الصلوة و اذا ادبرت فاغتسلی و صلی فهذا یبین ان هذه المراة قد اختلط علیها ایامها
لم تعرف عددها و لا وقتها الا تسمعها تقول انی استحاض فلا اطهر شرح هر یک از هذه و تلك منصوبست
محلا و مفعول به است و مشار الیه هذه فاطمه بنت ابی حبیش است و مشار الیه تلك فاطمه بنت جحش است الا تراه استیناف
بیانیست الا تسمعها استدلال دیگر است بر مدعای دلیل سابق یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم آیا نمی شنوی ان
رسول الله صلی الله علیه و آله که امر کرد این فاطمه دوم را بغیر آنچه امر کرد بآن فاطمه اول را بیان این آنکه آیا نمی بینی رسول علیه السلم را
که نگفت فاطمه دوم را که واگذار نماز را در ایام حیضهای خود و لیکن گفت او را که چون رو آورد حیض پس واگذار نماز را
و چون رو گردان شود پس غسل کن و نماز کن پس این کلام رسول علیه السلم ظاهر میکند که این فاطمه دوم زنی بوده که مختلط
شده بر او روزهای عادت حیض او نشناخته عدد آنها را و نه وقت آنها را آیا نمیشنوی از فاطمه دوم که میگوید

بدرستی

بدرستی که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل و نماز نمیکنم اصل و کان ابی یقول انها استحیضت سبع سنین ففی اقل
من هذا تکون الریبة و الاختلاط فلهذا احتاجت الی ان تعرف اقبال الدم من ادباره و تغیر
لونه من السواد الی غیره و ذلك ان دم الحیض اسود یعرف شرح این قرینه یا استدلال دیگر است بر آنچه مذکور
شده بنا بر اول فعل ما آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و بنا بر دوم تتمه کلام امام محمد باقر علیه السلم است و بر هر تقدیر فا
برای بیانست و تغیر بصیغه مصدر باب تفعل مجرورست بعطف بر ادباره یا منصوبست بعطف بر اقبال یعرف بعین
بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه مضارع غائب مجهول باب ضرب است و مراد اینست که شناخته میشود غالبا نزد زنی که
صاحب تجربه است برنگ آن یا با تمام از رنگ و صفات دیگر که مذکور میشود در باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة بالکثرت
چنانچه می آید در حدیث دوم باب دوازدهم یعنی و پدرم میگفت که بدرستی که فاطمه دوم صاحب استحاضه شد هفت سال بیان
این آنکه در کمتر از هفت سال پیدا میشد شك و اشتباه چه جای هفت سال پس برای اینست که محتاج شد فاطمه دوم بسوی
آنکه بشناسد رو آوردن خون را ممتاز از رو گردانیدن خون و از متغیر شدن رنگ خون از سیاهی بسوی غیر سیاهی آنچه
مذکور شد برای اینست که خون حیض سیاه است شناخته میشود برنگ آن اصل و لو کانت تعرف ایامها ما احتاجت
الی معرفة لون الدم لان السنة فی الحیض ان تکون الصفرة و الکدرة فما فوقها فی ایام الحیض اذا عرفت
حیضا کله ان کان الدم اسود او غیر ذلك فهذا یبین لك ان قلیل الدم و کثیره ایام الحیض حیض کله
اذا کانت الایام معلومة شرح الصفرة مرفوع و اسم تکون است ما موصوله است و مفعول فعل محذوفست بتقدیر ادرکه
و بیان نظیر این گذشت در شرح حدیث چهارم باب دوم فوقها منصوب بظرف خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو فوقها و جمله
صله ما است ضمیر فوقها راجع بکدرت است و مراد سواد است فی ایام حال از صفره است اذا برای محض ظرفیت است و ظرف
حال دیگر الصفره است عرفت بصیغه مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع با ایام الحیض است حیضا خبر تکون است کله منصوب
و تاکید حیضا است و ضمیر راجع بحیضا است و این برای دفع توهم اینست که صفره را در ان ایام بعضی حیض دانند یا بر وجهی
که بعض احکام حیض دران جاری دانند و بعضی جاری ندانند کان الدم تا آخر برای شرط نیست بلکه برای تعمیم است یعنی
سواء کان الدم ایام معلومست کله آنجا مرفوعست اذا اینجا چنانچه برای محض ظرفیت میتواند بود برای شرط نیز میتواند بود و بر
این تقدیر جزای آن محذوفست و دلالت بر جزای آن میکند سابق آن یعنی و اگر میبود اینکه فاطمه دوم میشناخت ایام عادت
حیض خود را محتاج نمیشد بسوی شناختن رنگ خون چه بدرستی که طریقت در حیض اینست که باشد زردی و تیرگی و آنچه از آن
بالای تیرگیست در ایام عادت حیض وقتی که شناخته شده باشد آن ایام حیض بکلی آن خواه باشد خون سیاه و خواه غیر سیاه
پس آنچه مذکور شد ظاهر میکند برای تو اینرا که کم خون و بسیار خون در ایام حیض حیض است بکلی آن وقتی که آن ایام معلوم باشد

اصل فاذا جهلت الأيام وعددها احتاجت الى النظر حينئذ الى اقبال الدم وادباره وتغيّر لونه
ثم تدع الصلوة على قدر ذلك ولا أرى النبي صلى الله عليه وآله قال اجلسي كذا وكذا يوماً فما زادت
فانت مستحاضة كما لم يأمر الأولى بذلك شرح تغيّر مجرور ومعطوف بادباره است ومراد تغير لون از سواد بغير سواد است
چنانچه در سابق گفت وتغير لونه من السواد الى غيره وثم تدع عطف بر احتاجت است مشار اليه ذلك اقبال الدم است واو در كذا
بمعنى او است واول عبارت از شش يا هفت روز و دوم عبارت از هفت روز است كه در سنت ثالثه مذكور ميشود ومشار اليه بذلك
مامور به در اجلسي كذا وكذا يوما است چنانچه اشارت شد بآن در قول امام در سنت اولى كه ولم يقل اذا زادت على كذا يوما
كانت مستحاضة يعنى پس چون نداند خصوص بعض روزها را وعدد آنها را محتاج ميشود بسوى نظر در اين هنگام بسوى آنچه رو آوردن
خون وروگردان شدن آن ومتغير شدن رنگ آن بعد از آن وا ميگذارد نماز را بقدر آمدن خون ونمى بينم نبى را صلى الله
عليه وآله كه گفته باشد بنشين چنين يا چنين روز پس آنچه زياد شد پس تو استحاضه دارى در آن چنانچه امر نكرد زن اول را
بآنچه مذكور شد يعنى كه با او نيز نگفت كه بنشين چنين وچنين روز پس از آن استحاضه دارى بلكه اين امر مخصوص سنت ثالثه است

اصل وكذلك ابي عليه السلم افتى في مثل هذا وذلك ان امرأة من اهلنا استحاضت فسأل ابي
عليه السلم عن ذلك فقال اذا رأيت الدم البحراني فدعي الصلوة واذا رأيت الطهر ولو ساعة
من نهار فاغتسلي وصلي شرح بحرانى منسوب ببحر است بزيادة الف ونون وبيان اين مى آيد [illegible] وقوله الطهر
بضم طا وسكون ها عبارت از انقطاع استحاضه است ولو وصليه است ساعة منصوب بر ظرف زمان است وذكر نهار بعنوان
مثال است پس اگر در شب باشد نيز همين حكم دارد يعنى وچنانچه از رسول الله صلى الله عليه وآله منقول شد وتوضيح آن شد پدرم
عليه السلم فتوى داد در مثل اين سوال فاطمه دوم وآنچه گفتم براى اينست كه زنى از مردم ما صاحب استحاضه شد پس سوال كرد
پدرم را عليه السلم از آن پس پدرم گفت چون ديدى خون مانند آب بسيار عميق را كه بكثرت وسياهى رنگ پس وا گذار نماز را
واگر ديدى پاكى از حيض را هر چند كه يك ساعت از روزى باشد پس غسل كن ونماز كن بدانكه از اينجا ظاهر ميشود كه اين قسم زن
ميتواند بود كه در ماهى كه تمام باشد هفتاد وپنج بار نماز فريضه كند وهفتاد وپنج بار ترك نماز فريضه كند زيرا كه آن ماهى سى شبانه روز
است وهر شبانه روزى پنج نماز فريضه است وحاصل ضرب سى در پنج صد وپنجاه ميشود ونصف آن هفتاد وپنج است
بدانكه در اين حديث وجوب قضاى بعض نمازها براى اين قسم زن مذكور نيست ودر آن دو احتمال است اول اينكه چون
مامور است باينكه رعايت اقل طهر واقل حيض كند قضاى نماز بر او واجب نباشد دوم اينكه قضاى بعض نمازها كند وشايد كه
آن بعض بقدر نماز بيست وشش شبانه روز يا بيست وچهار شبانه روز باشد كه مذكور ميشود در سنت ثالثه والله اعلم

اصل قال ابو عبد الله عليه السلام وارى جواب ابي عبد الله عليه السلام ههنا غير جوابه في المستحاضة

الاولى

الاولى الا ترى انه قال تدع الصلوة ايام اقرائها لانه نظر الى عدد الايام وقال ههنا اذا رأت
الدم البحراني فلتدع الصلوة فامرها ههنا ان تنظر الى الدم اذا اقبل وادبر وتغير شرح تدع
الصلوة ايام اقرائها نقل بالمعنى است وهمچنين اذا رأت الدم البحراني فلتدع الصلوة وتغير عطف بر ادبر است يعنى گفت امام جعفر
صادق عليه السلم كه مى بينم جواب پدرم عليه السلم را در اين موضع كه بيان حكم مستحاضه دوم است غير جواب او در مستحاضه اول بيان اين
آنكه آيا نمى بينى اين را كه پدرم در مستحاضه اول گفت كه وا ميگذارد نماز را در ايام عادت حيضهاى او براى اينكه پدرم نظر كرد در
مستحاضه اول بسوى عدد ايام عادت باين معنى كه دانست كه آن ايام معلوم مستحاضه اولست وگفت در اين موضع كه چون
خون بحرانى را ببيند پس بايد كه وا گذارد نماز را پس امر كرده زن را در اين موضع باينكه نظر كند در خون در وقتى كه اقبال كند خون ووقتى
كه ادبار كند ومتغير شود

اصل وقوله البحراني شبه معنى قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان دم الحيض اسود
يعرف وانما سماه ابي بحرانيا لكثرته ولونه فهذه سنة النبي صلى الله عليه وآله وسلم في التي اختلط
عليها ايامها حتى لا تعرفها وانما تعرفها بالدم ما كان من قليل الايام وكثيره شرح الشبه بكسر شين با نقطه
وسكون باى يك نقطه وبفتح شين وفتح با مانند وزياد كردن لفظ شبه اينجا براى اشعار باينست كه قول پدرم صريح معنى نبى
نيست مانند دو لفظ كه مترادف باشند بلكه نزديك بمعنى آنست ومراد بمعنى اينجا تفسير لفظ است ضمير لكثرته وضمير لونه راجع
بالحيض است باعتبار اينكه اكثر افراد خون حيض بسيار است واكثر افراد استحاضه كمست چنانچه مى آيد در حديث دوم باب بعد از اين
يا راجع ببحر است ومراد اينست كه كثرت عمق آن باعث سياه نمودن آنست چنانچه در سياهى است نه در كثرت نيز
ظاهر اينجا اينست كه بحرانى منسوب ببحر است بزيادة الف ونون براى مبالغه مثل ربانى كه منسوب برب است
ومراد ببحر اينجا دريا است وجوهرى در صحاح گفته البحر خلاف البر يقال سمي بعمقه واتساعه وگفته وكل نهر عظيم وگفته البحر عمق
الرحم ومنه قيل للدم الخالص المحمرة باحر وبحرانى فنى ماند كه بنابر ظاهر لفظ بحر مشترك است ومعروفست كه ارتكاب حقيقت بهتر است
از ارتكاب مجاز وارتكاب مجاز بهتر است از ارتكاب اشتراك لفظى ما در ما كان بمعنى اى شىء است وموصولست محلا مجرور
كان است وخبر كان ضمير مستتر راجع بالدم است چنانچه بيان نظير اين شد در شرح قول امام عليه السلم در حديث در سنت اولى
كه ما كانت من قليل او كثير قليل او ايام بتقدير قليل الدم في الايام است وباين اعتبار ارجاع ضمير كثيره بدم شده پس ميتواند
بود كه قليل مضاف بالايام باشد وميتواند بود كه با تنوين باشد وتنوين عوض از مضاف اليه باشد والايام منصوب بظرف
باشد يعنى وقول پدرم كه البحرانى مانند تفسير قول نبى است صلى الله عليه وآله وسلم كه بدرستى كه خون حيض شناخته ميشود وجز اين
نيست كه ناميد خون حيض را پدرم بحرانى براى كثرت آن ورنگ آن پس اينكه مذكور شد طريقت نبى است صلى الله عليه وآله
وسلم در زنى كه مشتبه شد بر او ايام عادت حيض او تا بحدى كه نميشناسد آن ايام را اصلا وجز اين نيست كه ميشناسد آن

لکن

ایام و الوان یعنی کیفیت خون هرچه باشد آن خون از کم خون در ایام و بسیار خون اصل قال و اما السنة الثالثة
فهی التی لها ایام متقدمة و لم تر الدم قط و رأت اول ما ادرکت فاستمر بها فان سنة هذه
غیر سنة الاولی و الثانیة شرح اقبال الدم برای حیض است و ذکر و علم نزالدم تا آخر بعنوان مثال است لیس این حکم
شامل زنیست که خون او کم تر دیده باشد اما در دو ماه متصل بهم بیک روش نباشد و متواند بود که الف لام برای عهد خارجی
باشد یعنی خونی که عادت شده باشد و بنابراین بعنوان مثال نیست اول منصوص با مصدریه است یعنی امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که و اما طریقه سیوم پس در زنیست که نیست او را ایام عادتی که حاصل شده باشد در زمان
سابق و ندیده خون را هرگز و دیده خون را در اول دریافتن او خون را پس مستمر شد با او آن خون چه بدرستی که طریقه این زن غیر
طریقه زن اول و زن دوم است اصل و ذلک ان امرأة یقال لها حمنة بنت جحش اتت رسول الله
صلی الله علیه و آله فقالت انی استحضت حیضة شدیدة فقال لها احتشی کرسفا فقالت انه اشد
من ذلک انی اثجه ثجا شرح حمنه بفتح حا بی نقطه و سکون میم و نون است جحش بفتح جیم و سکون حا بی نقطه و شین
با نقطه است استحضت بصیغه ماضی متکلم معتل العین یای مجهول یا معلوم باب استفعال است حیضه ایجاد یعنی ایام از
حیض مقرری مستعمل شده و بیان این شد در حدیث در شرح فقرات اولی در سنت اولی احتشی بحا بی نقطه و شین با نقطه
بصیغه امر حاضره معتل اللام واوی یا باب افتعال است الاحتشا بر داشتن زن پنبه و مانند آنرا در فرج خود کرسفا بضم کاف
و سکون را بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فا است اثجه بفتح الف و ضم ثا سه نقطه و تشدید جیم مصدر باب نصر روان کردن آب مانند
آن و مفعول مطلق اینجا برای نوع عظیم است در کثرت که تفاوتی در ان نباشد تا رجوع به تمیز توان کرد چنانچه می آید
آخر احادیث یعنی و آنچه مذکور شد برای اینست که زنی که حمنه میگفتند او را و او دختر جحش آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت
بدرستی که من صاحب استحاضه شدم نوعی از روان شدن خون که سخت است پس رسول علیه السلم گفت بردار پنبه را زن
گفت بدرستی که آن خون سخت تر از آنست که بر داشتن پنبه برون نیاید بیان این آنکه بدرستی که من روان میکنم خون را روان
کردنی عظیم اصل فقال تلجمی و تحیضی فی کل شهر فی علم الله ستة ایام او سبعة ثم اغتسلی غسلا و صومی
ثلثة و عشرین او اربعة و عشرین و اغتسلی للفجر غسلا و اخری الظهر و عجلی العصر و اغتسلی غسلا
و اخری المغرب و عجلی العشاء و اغتسلی غسلا شرح تلجمی بتقدیم لام بر جیم مصدر باب تفعل است محکم بستن زن پارچه را بر خود در بالای
پنبه که بر داشته التحیض مصدر باب تفعل خود را حایض کردن و حیض مقرری شمردن فی علم الله یعنی فی مشیة الله است زیرا که
مشیت مشتمل است بر علم چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب المشیة و الارادة است
در شرح شاء ان لا یکون شی الا بعلمه و مراد اینجا اینست که اختیار در تعیین وقت حیض و در تعیین یکی از این دو عدد



از جمله بدرستی است هر وقت و عددی که در علم الله تعالی ثبت گذشته باشد و الله تعالی از او خواسته باشد تعیین خواهی
کرد ظاهر ثم اغتسلی غسلا و صومی اینست که غسل حیض پیش از طلوع صبح شرط صحت روزه است و اغتسالی دیگر که برای استحاضه است
شرط صحت روزه نیست بلکه شرط صحت نماز است و الله اعلم ثلثة و عشرین او اربعة و عشرین نشر علی عکس ترتیب لف است
واو در و اغتسلی غسلا دو جا برای ترتیب نیست زیرا که غسل استحاضه شرط نماز و مقدم بر آنست یعنی پس رسول علیه السلم
گفت محکم بر خود به بند پارچه را بالای پنبه و خود را حایض شمر در خواهش الله تعالی در هر ماهی شش شبانه روز یا هفت بعد از آن
غسل کن غسلی که برای حیض است و روزه دار بیست و سه روز یا بیست و چهار روز و غسل کن برای نماز صبح غسلی که
برای استحاضه است و تاخیر کن نماز ظهر را تا آخر وقت فضیلت آن یعنی اینکه آخر آن مقارن آخر ربع سیوم روز شود
و تعجیل کن عصر را در اول وقت فضیلت آن و تعجیل کن نماز خفتن را در اول وقت فضیلت آن و غسل کن غسلی که برای
استحاضه است بدانکه در اینجا چند مسئله است اول اینکه جمع است مضمون با حدیث سیوم باب پنجم پانزدهم است که
حمنه قبله نداشته که رجوع بزنان ایشان تواند کرد و اگر زنی قبله داشته باشد که رجوع بزنان ایشان تواند کرد حکم
او این نیست دوم اینکه بعضی میگویند که او در سته ایام او سبعة برای تخییر نیست زیرا که تخییر در واجب معقول نیست
و تحقیق جواب این شد در شرح حدیث سیوم باب پنجم سیوم اینکه میتواند بود که این حکم مبنی بر غالب باشد در زنان پس
که بجز به کار رسیده و تمیز نمیتوانند کرد پس اگر زنی که عادتی نداشته باشد هرگز خون را مختلف در رنگ ببیند و تمیز کند
حکم زن دوم داشته باشد چنانچه مفهوم شد از لفظ سائل در حدیث سیوم باب پنجم که و هی لا تعرف ایام اقرائها چهارم اینکه
تاخیر و تقدیم در صورتیست که برای زن مشکل باشد که پنج غسل یا چهار غسل کند و الا پنج غسل کند اما بعنوان استحباب چنانچه ظاهر
شد در کتاب الطهاره از شرح حدیث دوم باب بیست و ششم که باب انواع الغسل است پنجم اینکه وجوب
غسل برای نماز ظهر و عصر مثلا در صورتیست که بعد از غسل صبح و پیش از آن نماز استحاضه کثیره آمده باشد اصل قال
ابو عبد الله علیه السلام فاراه قد سن فی هذه غیر ما سن فی الاولی و الثانیة و ذلک لان
امرها مخالف لامرهما تینک الا ترى ان ایامها لو کانت اقل من سبع و کانت خمسا او
اقل من ذلک ما قال لها تحیضی سبعا فیکون قد امرها بترک الصلوة ایاما و هی مستحاضة
غیر حائض و کذلک لو کان حیضها اکثر من سبع و کانت ایامها عشرا او اکثر لم یأمرها
بالصلوة و هی حائض شرح قد سن فی هذه غیر ما سن فی الاولی و الثانیة مدعا بیست که دو جزو دارد و هر جزو
اول دلیل علیحده مذکور میشود و آن و ذلک لان تا آخر این فقرات است الامر فرمودن و کار عمده و هر دو اینجا مناسب
تینک مرکب از سه کلمه است اول ها که حرف تنبیه است دوم تی بفتح تا دو نقطه بالا و سکون یا دو نقطه

و غسل کن غسلی که برای استحاضه است برای آن دو نماز و تاخیر کن نماز شام را تا آخر فضیلت آن م

در پا بین وکسر نون که اسم اشاره بروز نست سیوم کاف مفتوحه که حرف خطاب مذکر است سبعا بعنوان مثالست و
بمعنی سبع لیال است ولیالی جمع لیله است واین اشارتست بانکه مراد بیوم در حدیث رسول علیه السلم شبانه روز است
وتعبیر از ان بلیله نیز میتوان کرد همچون منصوبست واو در وی حالیه است او اکثر از تنگ راویست و مراد اکثر ایام
حیض است وآن ده شبانه روز است مص گفت امام جعفر صادق علیه السلم که پس مبین رسول علیه السلم را که تحقیق
قرار داده در این زن غیر آنچه را که قرار داده در زن اول و دوم و آنچه گفتم برای انست که فرمان این زن برخلاف
فرمان آن دو زن معهم است آیا نمی بینی که ایام عادت زن سیوم اگر شش و کمتر از هفت و هفت و مثلا پنج یا کمتر از ان
میگفت او را که خود را حایض شمر هفت شبانه روز مثلا تا مبادا که تحقیق امر کرده باشد او را بترک نماز در چند روز
برحالی که او مستحاضه باشد حایض نباشد و همچنان اگر شش و عادت حیض او بیشتر از هفت و هفت و ایام عادت او ده شبانه
روز یا ایام گفت اکثر ایام حیض امر میکرد او را بنماز که او حایض باشد مراد انیست که این نقیض حکم رسول علیه السلم میشد که
در زن اول گفته بود و تناقض در اقوال رسول علیه السلم محالست مص ثم مما یزید هذا بیانا قوله علیه
السلام لها تحیضی ولیس یکون التحیض الا للمراة التی ترید ان تکلف ما تعمل الحایض الا ترا لم یقل
لها ایاما معلومة تحیضی ایام حیضتک شرح ثم برای تراخی در مرتبه است و برای عطف بر و ذلک لان تا آخر است
واین استدلال است بر هر دو جزو مدعی بنا بر انکه در صورتی که کای خون بحرانی باشد تکلفی نیست من در مما برای تبعیض است
بیانا تمیز نسبت در یزید هذا است واو در ولیس حالیه است تکلف بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل است و کلمه ما محذوف
شده الا ترا استدلال است بر انکه باب تفعل اینجا برای تکلف است بیان انکه اینجا قرینه صارفه از اراده تکلف
نیست واین اشارتست بانچه اهل عربیت گفته اند که ظاهر باب تفعل برای تکلف است مگر انکه قرینه صارفه باشد که برای
مبالغه و مانند آنست ایاما ظرف تحیضی است که محذوفست اینجا و مذکور است در قول رسول علیه السلم که تلجمی وتحیضی و مراد است
که کای فی کل شهر تا آخر گفت ایاما معلومة جمله تحیضی ایام حیضتک معطوفست بر جمله سابقه که تحیضی در ان محذوفست حیضتک
بفتح وکسر حاء و سکون یاء و ضاد و تا تانیث بمقدار اقبال حیضتک است که مذکور شده در زن ثانیه که فاذا اقبلت الحیضة فدعی
الصلوة و در بعض نسخ حیضک بی تاء تانیث است مص علاوه از جمله آنچه زیاد میکند بیان کل مدعی را قول رسول
علیه السلام است برای زن سیوم که خود را حایض شمار و حال آنکه نمیباشد حایض شمردن خود مگر برای زنی که میخواهد که بر خود
بندد آنچه را که میکند حایض آیا نمی بینی رسول علیه السلم را که نگفت زن سیوم را که خود را حایض شمار در چند یوم معلوم چنانچه در زن
اول گفت و ایضا نگفت زن سیوم را که خود را حایض شمار در ایام اقبال حیضه تو چنانچه در زن دوم گفت مقصود انیست که ذکر
یکی از این دو را میگفت قرینه این میبود که مراد اینجا تکلف نیست مص وبما یبین هذا قوله لها فی علم الله لانه



قد کان لها وان کانت الاشیاء کلها فی علم الله شرح مثلا نه و ضمیر مستتر در کان راجع به تحیض است که در ضمن تحیضی مذکور است
لام در لها برای ملکیت است و ظرف خبر کان است وان وصلیه است مص و از جمله آنچه بیان میکند این کل مدعی را قول رسول
علیه السلام است زن سیوم را که فی علم الله زیرا که دلالت میکند بر انکه حایض شمردن خود بتحقیق بوده باختیار او هر چند بوده
جز تا تحکمی آنها در علم الله تعالی مراد انیست که از این معلوم میشود که زن سیوم عادت معلومه ندارد و خون بحران نیز ندارد الا
باختیار او میشود زیرا که مختار بودن او مساوات دارد با آنچه در زن اول گفت یا با آنچه در زن دوم گفت مص فهذا بین
واضح ان هذه لم تکن لها ایام قبل ذلک قط وهذه سنة التی استمر بها الدم اول ما تراه اقصی وقتها
سبع واقصی طهرها ثلث وعشرون حتی یصیر لها ایام معلومة فتنتقل الیها شرح بین بفتح با و کسر یا و تشدید
یا و نقطه دار بمعنی آشکار است و ذکر واضح برای تاکید است ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر فی ان است هذه
بتقدیر وان هذه است اول منصوبست بر ظرفیت ما مصدریه است واقصی طهرها بتقدیر و اقصی طهرها حینئذ است بصیر
فتنتقل نیز منصوبست مص پس این آشکار هویداست در انکه این زن سیوم را نبوده ایام عادتی پیش از آنچه نقل کرده
نزد رسول علیه السلام هرگز تا مبلغ که نه عادت معلومه داشته و نه عادت غیر معلومه داشته و بر انکه این طریقت زنیست که
مستمر شده باو خون در اول دیدن او خون را بیشتر وقت حیض او هفت شبانه روز است و بیشتر زمان طهر او در این حکم
که اختیار بیشتر حیض کرده باشد بیست و سه شبانه روز است تا زمانی که حاصل شود برای او ایام عادتی که معلوم او شود پس منتقل
شود سوی آن ایام عادت و حکم زن اول بهم رساند مص فجمیع حالات المستحاضة یدور علی هذه السنن الثلاث
لا تکاد ابدا تخلو من واحدة منهن ان کانت لها ایام معلومة من قلیل او کثیر فهی علی ایامها وخلقها
الذی جرت علیه لیس فیه عدد معلوم موقت غیر ایامها شرح یدور بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بجمیع است
لا تکاد بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بمستحاضه است و همچنین است تخلو الخلق بضم خا یا نقطه و ضم و سکون لام و قاف عبارت
و عادت و بهره و اینجا مناسب است الموقت بصیغه اسم مفعول باب تفعیل معین مص پس جمیع احوال زنی که خون او بیشتر از ده شبانه
روز آید راجع میشود باین سه طریقت نزدیک میشود دیر گاه که خالی شود مستحاضه از یکی از ان سه طریقت بیان این انکه اگر باشد
او را ایام عادت که معلوم باشد خواه از جمله کم بود که از سه کمتر نیست و خواه از جمله بسیار که از ده بیشتر نیست پس او بر ایام
خود است و بر عبادت خود است که عمل کرده با آن نیست در عبادت او عددی که معلوم معین باشد غیر عدد ایام عادت او
بامعنی که ایام عادت او معلوم میشود از ایام عادت او مص فان اختلطت الایام علیها وتقدمت وتاخرت
وتغیر علیها الدم الوانا فسنتها اقبال الدم وادباره وتغیر حالاته شرح ضمیر مستتر در تقدمت و تاخرت
راجع بایام است و اشارتست بانست که با وجود حفظ الا اگر خون در دو ماه موافق باشد در ابتدا یا در انتها یا در هر دو آن

عادت ایام عادت فی الجمله معلوم میشود یعنی پس اگر مشتبه شود ایام عادت حیض بر او و گاهی پس افتد آن ایام عادت و گاهی پیش افتد
آن ایام عادت و متغیر شود بر آن زن حال باعتبار رنگها پس طریقت آن زن رعایت رو آوردن خون و رو گردانیدن خون و
متغیر شدن احوال خونست بایمعنی که هر چه بسیاهی مایل است حیض است و غیر آن استحاضه است اصل فان لم یکن لها
ایام قبل ذلک واستحاضت اول ما رأت فوقتها سبع وطهرها ثلث وعشرون فان استمر بها الدم
اشهرا فعلت فی کل شهر کما قال لها شرح واگر نبوده باشد برای آن زن ایام عادت حیض پیش از آن زمان که او در آن است
و صاحب استحاضه شده اول دیدن خون پس وقت حیض او هفت شبانه روز است و ایام طهر او بیست و سه شبانه روز است
بایمعنی که نماز سه شبانه روز را قضا میکند زیرا که در ماه اول اگر خون مستمر شود نماز در ده شبانه روز متروک میشود و واجب
نیست بر او قضای نماز چهار شبانه روز پس اگر مستمر شود با آن زن خون در چند ماه که اقل آنها دو ماه است چنانچه آن
میشود از قول امام و انما یعمل تا آخر میکند در هر ماه مثل آنچه را که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله او را بایمعنی که مختار میشود در تعیین
وقت و در تعیین عدد شش شبانه روز یا هفت شبانه روز چنانچه در قصه حمنه مذکور شد اصل فان انقطع الدم فی اقل
من سبع او اکثر من سبع فانها تغتسل ساعة تری الطهر وتصلی فلا تزال کذلک حتی تنظر ما یکون
فی الشهر الثانی فان انقطع الدم لوقته فی الشهر الاول سواء حتی توالی علیها حیضتان او ثلاث
فقد علم الآن ان ذلک قد صار لها وقتا وخلقا معروفا تعمل علیه وتدع ما سواه ویکون سنتها
فیما تستقبل ان استحاضت قد صارت سنة الی ان تجلس اقراءها شرح مراد بسبع هفت شبانه روز است
که زنی که مستمر شده است خون او در چند ماه مخیر است میان اختیار آن و اختیار شش شبانه روز از جمله آن و شروع در آن کرده
او در او اکثر من سبع مبنی بر شک راوی است از امام جعفر صادق علیه السلام است یا مبنی بر اختلاف ایشان در روایت است و بر تقدیر
حق در این مقام احتمال اول است زیرا که مناسب این مقام انست که دفع توهم بقای اختیار در صورت انقطاع خون در کمتر از
سبع شود خصوصا اینکه کمتر از سه نباشد پس ماده تغیر را اسقاط این تردید میکنیم ساعة بی تنوین و مضاف بجمله تری الطهر
است و ما یکون میتواند بود که استفهامیه باشد بعنوان تعلیق بجهة ابطال عمل نظر در آن و میتواند بود که موصوله و مفعول نظر باشد
الشهر الثانی عبارت از ماهیست که بعد از ماه انقطاع دم است و متصل بآنست لام در لوقته بمعنی فی است و ضمیر راجع بانقطاع
الشهر الاول عبارت از ماهیست که بریده شده خون آن زن در آن ماه و بریده نشده بود در ماههای سابق بر آن سواء بفتح
سین و الف ممدوده منصوبست بنیابت مفعول مطلق بتقدیر انقطاعا سواء توالی بصیغه ماضی معلوم باب تفاعل است علم
بصیغه مجهول مجرد است الآن منصوب بظرفیت است مشار الیه ذلک انقطاع است یکون بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع
بانقطاع است سنتها منصوب و خبر یکون است تستقبل بصیغه معلوم مضارع غائب باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع

بآن

بآن زن است ان استحاضت جمله شرطیه است و جزای آن مضمون یکون سنتها فیما تستقبل است و صارت بمعنی انقلبت است
و ضمیر مستتر راجع بآن زن است سنة منصوب و خبر صارت است و ضمیر مستتر در صارت است الی ظرف لغو متعلق بصارت است یعنی پس اگر
ماهی بریده شود خون زنی که مستمر شده باشد خون او در چند ماه در کمتر از هفت شبانه روز پس بدرستی که آن زن غسل میکند
در ساعتی که دید پاکی را و نماز میکند مراد اینست که اگر در شش شبانه روز بریده شود تخییر باطل میشود و اگر در کمتر از شش شبانه
روز بریده شود اختیار نیز باطل میشود و پس مستمر میماند آن زن همچنان بایمعنی که نماز میکند هر چند که خون آید و غسل کند تا انکه نظر
کند که چه میشود در ماه دوم پس اگر بریده شد خون در وقت بریده شدن در ماه اول بریده شدنی که تفاوت ...
تا آنکه موافق یکدیگر آید بر سر او دو حیض یا سه حیض پس بتحقیق دانسته شد در آن دم اینکه آن بریده شدن گردیده برای آن
باعث تعیین وقت حیض و عادتی که شناخته شده است بیان این انکه عمل میکند بر آن و وامیگذارد و آنچه را که غیر آنست
و میباشد آن بریده شدن خون طریقت آن زن در آنچه او با آن میرود اگر صاحب استحاضه شود بیان این انکه تحقیق
منتقل شد طریقت آن زن بسوی اینکه بنشیند و ترک نماز کند در ایام حیضهای خود بدان که اختیار زنی صاحب عادت باعتبار
آخر است نه باعتبار اول و آخر اصل وانما جعل الوقت ان توالی علیها حیضتان او ثلث لقول رسول
الله صلی الله علیه وآله التی تعرف ایامها دعی الصلوة ایام اقرائک فعلمنا انه لم یجعل القرء
الواحد سنة لها فیقول لها دعی الصلوة ایام قرئک ولکن سن لها الاقراء وادناه حیضتان
فصاعدا شرح جعل بصیغه مجهول است الوقت منصوب و مفعول دوم جعل است ان بفتح همزه و سکون نون مفعول اول
جعل و نائب فاعل است تقدیم مفعول دوم بر اول برای طول مفعول اول و حصر مفعول دوم است و میتواند بود که جعل اینجا
ماخوذ از جعل بسیط باشد و یک مفعول داشته باشد بمعنی کردن چنانچه مشهور است که جعل دو قسم است یکی جعل مرکب و دیگری
جعل بسیط مثل و جعل الظلمات والنور و بنابراین الوقت مرفوع و نائب فاعل است و ان بکسر همزه شرطیه است و جزای آن
مضمون جعل الوقت است فیقول منصوب است ضمیر ادناه راجع بلفظ اقراء است نه بمعنی آن والا میگفت ادناها
صاعدا مفعول فعل محذوف است بتقدیر فاذکر صاعدا مثل و یا رالاجه که تقدیر اذکر و یا رالاجه است الصاعد آنچه در بالا باشد
شل ر نسبت بدو و شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه در بحث حال صاعدا را حال شمرده و گفته در بیان مواضع وجوب
حذف عامل حال قیاسا و من المواضع التی یحذف منها قیاسا عاملها الوجوب ان تبین الحال ازدیادا او نقصا بتدریج شیئا
فشیئا مقرونة بالفاء او ثم نحو تقرأ الثمن بعینه بدرهم والبواقی باکثر و تقرأ غیر الثمن قرأت کل یوم جزءا من القرآن
فصاعدا او ثم زائدا ای ذهبت العشرة زائدة بان کانت کل یوم فی الزیادة مخفی نماند که این گفتگو مناسب آنچه است
و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب سوم نیست یعنی و جزا این نیست که گردانیده شد باعث تعیین وقت حیض

فصاعدا او ثم زائدا ای ذهب الثمن صاعدا او زائدا
ای ... زاد و نقیل ثمانی ذی اجزا بیع ...

ابلکه موافق یکدیگر آمده باشد بر سر او دو حیض یا حیض برای قول رسول الله صلی الله علیه و آله زیرا که میشناسد ایام عادت حیض خود را
که واگذارد نماز را در ایام حیضهای خود خواه ابتدای حیض و انتهای حیض مشخص باشد و خواه نه پس دانستیم که رسول علیه السلام
نکرده اینه دو حیض را طریقت برای آن زن ابس گفته باشد که واگذارد نماز را در ایام حیض خود و لیکن طریقت کرده برای آن زن حیض لا
واقل لفظ حیضها و مرادفات آن دو حیض است پس یاد کن بالای دو حیض را بمعنی که آن بالا داخل اقل حیض است اصل و ان
اختلط علیها ایامها و زادت و نقصت حتی لا تقف منها علی حد و لا من الدم علی لون عملت باقبال الدم و
ادباره و لیس لها سنة غیر هذا لقول رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة
و اذا ادبرت فاغتسلی و لقوله ان دم الحیض اسود یعرف کقول ابی علیه السلام اذا رایت الدم
البحرانی شرح زادت و نقصت اگر از معدلست ضمیر مستتر راجع بزن است و مراد ترد د آن زنست چنانچه میگویند که
ادرک تقدم رجلا و تؤخر اخری و اگر لازم است ضمیر مستتر راجع با یامها است و حاصل هر دو یکیست و بر هر تقدیر ضمیر مستتر
در لا تقف بصیغه غایبه راجع بزنست و من در منها و در من الدم برای ابتدا است و ضمیر منها راجع با یامها است لون بمعنی لون
واحد است و مراد اینست که سیاهی آن مستمر نباشد در ایامی که ممکن است که حیض باشد در هر ماه مثل اینکه در بعض ماهها خون سیاه
در پنج روز است و در بعضی شش است یعنی و اگر مشتبه شود بر زن ایام عادت او و گاهی زیاد کند ایام عادت را و گاهی
کم کند ایام عادت را بکمان یا آنکه آن زن نمی ایستد نسبت با آن ایام بر حدی که زیاد و کم نشود و نمی ایستد نسبت بخون بر یک رنگ
عمل میکند آن زن برعایت رو آوردن خون بمعنی رنگین شدن خون و رو گردانیدن خون بمعنی زرد شدن خون و نیست آن
زن را طریقی غیر این رعایت اقبال و ادبار خون بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه و آله در خطاب فاطمه دوم که چون رو آورد حیض پس واگذار نماز
را و چون رو گردان شود حیض پس غسل کن و بدلیل قول رسول الله علیه السلام که بدرستی که خون حیض سیاه است شناخته میشود و برش مانند
قول پدرم علیه السلام که چون دیدی خون بحرانی تا آخر اصل فان لم یکن الامر کذلک و لکن الدم اطبق علیها فلم
تزل الاستحاضة دارة و کان الدم علی لون واحد و حالة واحدة فسنتها السبع و الثلث و العشرون
لان قصتها کقصة حمنة حین قالت انی اثجه ثجا شرح این باب واحد آنست که زنی که صاحب عادت باشد و فراموش
کرده باشد عادت خود را وقتی سنت ثانیه عمل میکند که مختلف شود بر او رنگ خون پس اگر مختلف نشود عمل بسنت ثالثه میکند
و ظاهر اینست که زن سیوم نیز اگر مختلف شود بر او رنگ خون عمل بسنت ثانیه میکند و تخصیص ذکر سنت ثانیه با فاطمه دوم و ذکر
سنت ثالثه با زن سیوم باعتبار غالب احوال آن دو قسم زنانست اطبق بطا بی نقطه و با جیم نقطه دار بصیغه معلوم مجهول باب
افعالست و فاعل محذوف و فاعله تعالی است الاطباق پوشانیدن بمعنی مشتبه کردن و فاء فلم برای بیان است و کان الدم
علی لون واحد ترتیبانست و عطف بر لم تزل است و میتواند بود که اطبق بصیغه معلوم باشد الاطباق پوشانیدن بمعنی طم



جمیع اوقات چنانچه در جای مطبقه و در خون مطبق میباشد و بنابراین و کان الدم علی لون واحد ترتیبانست و عطف
بر الدم المطبق علیها است یا جمله حالیه است بتقدیر قد و اره بدال بی نقطه و الف و رای بی نقطه منقطه ضم تنزل است الدر بفتح
دال و تشدید را مصدر باب نصر و ضرب کثرت روان شدن خون و شیر و مانند آنها از بدن حیوان ذکر السبع و الثلث و العشرون
بعنوان مثالست پس منافات ندارد با آنکه بیست و شش و بیست و چهار چنانچه در قصه حمنه بیان شد یعنی پس اگر نباشد کار چنانچه
مذکور شد و لیکن خون مشتبه کرده شد بر آن زن بانی روش که همیشه استحاضه روان شده و شده خون بر یک رنگ و یک حال
بایمعنی که مختلف در کمی و زیادتی نیز نشده پس طریقت آن زن در هر ماه حایض شمردن خود در هفت شبانه روز و پاک شمردن
خود در بیست و سه شبانه روز است مثل آنچه بدرستی که حکایت آن زن مانند حکایت حمنه است وقتی که حمنه گفت بدرستی که من
روان میکنم خون را روان کردنی عظیم که تعبیر از دوران مینست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المستحاضة
تنظر ایامها فلا تصلی فیها و لا یقربها بعلها فاذا جازت ایامها و رات الدم یثقب الکرسف
اغتسلت للظهر و العصر تؤخر هذه و تعجل هذه و للمغرب و العشاء غسلا تؤخر هذه و تعجل هذه و تغتسل
للصبح و تحتشی و تستثفر و لا تحنی و تضم فخذیها فی المسجد و سائر جسدها خارج و لا یاتیها بعلها
ایام قرئها و ان کان الدم لا یثقب الکرسف توضأت و دخلت المسجد و صلت کل صلوة بوضوء
و هذه یاتیها بعلها الا فی ایام حیضها شرح لا یقربها از باب علم است و آن مرفوع و مجزوم میتواند بود و مراد بقرب
اینجا جماع است خواه در فرج و خواه در دبر و این نفی محمول بر تحریم است باعتبار در نزد جمعی بقرینه ذکر آن علیحده در آیت سوره
بقره فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن و نزد جمعی دیگر محمول بر تحریم است ایامها مرفوع و منصوب میتواند بود
یثقب بتکریر نقطه و قاف و با بی نقطه از باب نصر است بیان استثفار می آید در حدیث آینده و لا تحنی بحای بی نقطه و نون
و همزه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعیل است التحنیة چیزی را رنگ حنا کردن و اینجا کنایت است از دخول مسجد و اشارت
بانکه دخول مسجد شدن او باعث آلوده کردن مسجد بخون میشود و بعضی میگویند از باب تفعلست بمعنی اینکه خضاب نمی
بندد و بنابراین کتابت آن بیا خلاف رسم الخط است مگر آنکه همزه آن منقلب بالف شده باشد فرق میان لا یاتیها
بعلها ایام قرئها و میان یاتیها بعلها الا فی ایام حیضها اینست که اول اشارتست بکراهت جماع در غیر ایام قرء و دوم
اشارتست بعدم کراهت آن و تفصیلی برای عدم کراهت در این صورت می آید در حدیث چهارم این باب توضأت
و دخلت المسجد تا آخر محمول بر عموم نیست بلکه برای اشارتست باینکه بعض صور این شق این حال دارد بخلاف شق اول که
اصلا وضو در آن نیست بیان این آنکه زنی که خون او کرسف را سوراخ نکند دو قسم است یکی صاحب استحاضه قلیله و دیگری
صاحب استحاضه متوسطه و این حکم در قسم اول است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مستحاضه میپاید ایام

عادت حیض خود را پس نماز میکند و را نهاد جماع میکند با شوهر او پس چون گذشت ایام عادت خون او و دید خون استحاضه را
که سوراخ میکند پنبه را بانیمعنی که آلوده و پریچ میکند پارچه را که بر بالای پنبه بر خود بسته غسل میکند برای نماز ظهر و عصر بحالی که تاخیر میکند
ظهر را و تعجیل میکند عصر را و غسل میکند برای مغرب و عشا غسلی بحالی که تاخیر میکند مغرب را و تعجیل میکند عشا را و غسل میکند
برای صبح و بر میدارد در خود پنبه را و پارچه بر خود می بندد و بزنگ جنا میکند مسجد را بانیمعنی که فرج خود را داخل مسجد میکند تا مبادا
که خون آلوده کند مسجد را و بهم می آورد دو ران خود را با دو ساق خود در مسجد بحالی که باقی بدن او در بیرون مسجد باشد مراد
بیرون بودن باقی در وقت غیر سجده است چه در وقت سجده از ناف تا سر نیز در مسجد است و فرج و حوالی آن بیرونست چنانچه
می آید در حدیث دوم باب سیزدهم که اقوم خار جاعنه و امحد فیه و جماع میکند با او شوهر او در ایام حیض او و اگر خون سوراخ نمیکرده باشد
پنبه را وضو میسازد و داخل مسجد میشود و میگزارد هر نماز را بوضوئی فی الجمله و این زن را جماع میکند شوهر او مگر در ایام حیض او
سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَسْتَحَاضُ فَقَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الْمَرْأَةِ تُسْتَحَاضُ فَأَمَرَهَا أَنْ تَمْكُثَ أَيَّامَ حَيْضِهَا
لَا تُصَلِّي فِيهَا ثُمَّ تَغْتَسِلَ وَتَسْتَدْخِلَ قُطْنَةً وَتَسْتَذْفِرَ وَتَسْتَثْفِرَ بِثَوْبٍ ثُمَّ تُصَلِّي حَتَّى يَخْرُجَ الدَّمُ مِنْ وَرَاءِ
الثَّوْبِ وَقَالَ تَغْتَسِلُ الْمَرْأَةُ الدَّمِيَّةُ بَيْنَ كُلِّ صَلَاتَيْنِ وَالِاسْتِذْفَارُ أَنْ تَطَّيَّبَ وَتَسْتَجْمِرَ بِالدُّخْنَةِ
وَغَيْرِ ذَلِكَ وَالِاسْتِثْفَارُ أَنْ تَجْعَلَ مِثْلَ ثَفَرِ الدَّابَّةِ شرح حیضها بفتح حاء و سکون یا است پس این لفظ شامل
زمان حیض است بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول این باب و میتواند بود که بکسر حاء و فتح یا باشد پس در لفظ صاحب عادت
مذکور است بعنوان مثال و حاصل هر دو یکیست لا تصلی مرفوع است تقدیرا و جمله حالیه است یا منصوبست و بدل تمکث است ثم
تغتسل منصوبست و همچنین است جمیع افعال دیگر که معطوف بر آنست استذفار بذال با نقطه و فاء و راء بی نقطه ماخوذ است
از ذفر بفتح ذال و فتح فاء که مصدر باب علم است بمعنی بغایت خوشبو بودن چنانچه مشک خوشتر است که ذفر میباشد و بیان
شرح
استثفار شده در اوائل حدیث اول این باب حتی یخرج متعلق بمجموع پنج فعل مذکور بعد از ثم در اولست باعتبار فعل سوم
زیراکه استذفار برای مقاربت با شوهر است تا جماع واقع شود و جماع در وقت استحاضه کثیره مکروست چنانچه اشارت
بآن شد در حدیث سابق ضمیر و قال راجع بامام جعفر صادق است و میتواند بود که راجع بامام محمد باقر باشد علیهما السلام و میتواند بود
که راجع برسول علیه السلام باشد اغتسال ذمیه بمعنی شستن جمیع بدنست برای دفع آلودگی ظاهر با جماع شوهر مسلمان با او
جائز باشد یا مکروه نیز نباشد مثل ذمیه که تبعه مسلمانه شود یا شوهر او مسلمان شود و خود مسلمان نشده باشد
ظاهر بین کل صلوتین اینست که اکتفا به یک اغتسال خوب نباشد هر چند که استحاضه او کثیره نباشد و الاستذفار تا آخر میتواند
بود که کلام امام جعفر صادق یا امام محمد باقر باشد و میتواند بود که کلام راوی باشد الدخنه بفتح دال بی نقطه و سکون خاء با نقطه



و دون قسمی از خوشبوها که چون در مجمره میگذارند دود آن خانه را خوشبو میکند و آنرا ذریره بفتح ذال با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و راء بی نقطه نیز مینامند و غیر مجرور و عطف بر الدخنه است مشار الیه ذلک الدخنه است باعتبار اینکه مذکور است
شرح و روایت است از محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زنی که استحاضه میشود پس امر کرد آن زن را
که ترک کند ایام حیض خود بحالی که نماز نکند در آنها بعد از آن غسل کند و بر دارد پنبه را و استذفار کند و استثفار کند بعد
بعد از آن نماز کند تا آنکه بیرون آید خون از پس آن پارچه بانیمعنی که آن پارچه را آلوده و پریچ کند چنانچه اگر نماز کرده باشد از پیش آن
بیرون آید و امام گفت که سزاوار خود تا میشود زنی که از اهل ذمه باشد و شوهر او مسلمان باشد میان هر دو وقت
فضیلت نماز بانیمعنی که چون آن زن نماز میکند جمع میان دو نماز و مراد او منظور نیست و استذفار اینست که خود را
خوشبو کند و خود را بمجمره و ادخنه ذریره و غیر آن و استثفار اینست که سازد برای خود مانند پاردم ستور چهارم اصل
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ لِلْمُسْتَحَاضَةِ إِذَا ثَقَبَ الدَّمُ الْكُرْسُفَ اغْتَسَلَتْ لِكُلِّ صَلَاتَيْنِ وَلِلْفَجْرِ غُسْلًا وَإِنْ
لَمْ يَجُزِ الدَّمُ الْكُرْسُفَ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً وَالْوُضُوءُ لِكُلِّ صَلَاةٍ وَإِنْ أَرَادَ زَوْجُهَا أَنْ
يَأْتِيَهَا فَحِينَ تَغْتَسِلُ هَذَا إِنْ كَانَ دَمُهَا عَبِيطًا وَإِنْ كَانَتْ صُفْرَةً فَعَلَيْهَا الْوُضُوءُ شرح غسلا اول
مطلق اغتسالست و بمعنی غسلها و احدا است العبیط بفتح عین بی نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و طاء بی نقطه خالص سرخ و اینجا کنایت است از غلظت زیراکه غالب اینست که خون استحاضه اگر کثیر باشد زرد است
و الا سرخ رنگین است و بر این قیاس است صفره معنی روایت است از سماعه که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که
امام گفت مستحاضه چون سوراخ کند خون پنبه را بانیمعنی که پارچه را آلوده و پریچ کند یک غسل میکند برای هر دو نماز اگر جمع کند
آنها را و یک غسل میکند برای نماز صبح و اگر در نگذشته باشد خون از پنبه بانیمعنی که پارچه را آلوده و پریچ نکرده باشد پس واجبست
بر او غسل در هر شبانه روز یکبار از وقت حدوث آن خون و واجب است بر او وضو برای هر نمازی مراد نمازیست که بلا
غسل و پس از آن خون آمده باشد نظر بآنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب سیزدهم کتاب الطهاره که الوضوء بعد الغسل
بدعة زیراکه مراد غسلی است که موجب وضو هم رسیده باشد بعد از آن غسل و تحقیق معنی ناقض وضو و موجب وضو حقیقة
یا حکما گذشت در کتاب الطهارة در شرح حدیث اول باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سیوم است و اگر خواهد
شوهر او که با او جماع کند پس وقتی است که غسل کرده باشد مراد اینست که اگر غسلی بر او واجب باشد و نکرده باشد حکم خاص
دارد در منع از جماع اینکه مذکور شد که غسل واجبست و جماع بی غسل جایز نیست بشرط آنکه باشد خون او سرخ رنگین
یعنی که کم نباشد و اگر محض زردی باشد بانیمعنی که کم باشد پس واجبست بر او وضو بانیمعنی که غسل بر او واجب نیست و جماع
مطلقا جایز است پنجم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُسْتَحَاضَةُ تَغْتَسِلُ

گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که پرسیده شد رسول الله
صلی الله علیه و آله از زنی که استحاضه میشود پس امر

عند صلوة الظهر فتصلى الظهر والعصر ثم تغتسل عند المغرب فتصلى المغرب والعشاء ثم تغتسل
عند الصبح فتصلى الفجر ولا بأس ان يأتيها بعلها اذا شاء الا ايام حيضها فيعتزلها زوجها قال
وقال لم تفعله امرأة قط احتسابا الا عوفيت من ذلك شرح مراد بستحاضه اينجا استحاضه باستحاضه كثيره است
بقرينه حديث سابق شايد كه نكته در ذكر واو در وتصلى الظهر و ذكر فاء تعقيب در و نظيرش اشعار باشد باينكه بعد از زوال و
پيش از فريضه ظاهر است بلكه صلوة واقع ميشود بخلاف و نظير موافق آيت سوره هود كه اقم الصلوة طرفي النهار چنانچه
بيان ميشود در كتاب الصلوة در شرح حديث اول باب سيوم كه باب فرض الصلوة است لا باس براى نفى حرمت است بقرينه
آنچه مذكور شد در شرح حديث دوم اين باب فيعتزلها مراد فرجست يعنى روايت است از عبد الله بن سنان كه گفت شنيدم از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت كه مستحاضه كه خون او بسيار باشد غسل ميكند نزد نماز ظهر و ميگزارد نماز ظهر و عصر را بعد از آن غسل ميكند
نزد شام پس ميگزارد نماز شام و خفتن را بعد از آن غسل ميكند نزد صبح پس ميگزارد نماز صبح را و حرام نيست اينكه جماع كند
با او شوهر او چون خواهد مگر در ايام حيض او پس در آن ايام دورى ميكند از جماع با او شوهر او بعد از آن گفت كه امام گفت كه
نكرد آنچه را كه مذكور شد از واجبات مستحاضه زنى براى رضاى الله تعالى مگر آنكه شفا داده شد از آن آفت استحاضه
اشارتست بآنچه مذكور شد در حديث اول در سنه اولى كه استحاضه آفتى است و هر آفتى باغواى شيطان است و دلالت او
بر نامشروعى كه واقع شده بهم رسيده و باينكه اين عبادت كفاره آن نامشروعست و باعث رفع آن آفت است ششم صحل
عن صفوان بن يحيى عن ابى الحسن عليه السلام قال قلت له جعلت فداك اذا مكثت المرأة عشرة
ايام ترى الدم ثم طهرت فمكثت ثلثة ايام طاهرا ثم رأت الدم بعد ذلك أتمسك عن الصلوة
قال لا هذه مستحاضة تغتسل وتستدخل قطنة بعد قطنة وتجمع بين صلوتين بغسل ويأتيها
زوجها ان اراد شرح ثم در ثم رأت براى تعجب است قطنة بعد قطنة مستند حكم فقها بوجوب تغيير قطنه است در
هر نمازى يعنى روايت است از صفوان بن يحيى از امام رضا عليه السلام گفت كه گفتم امام را كه قربانت شوم چون درنگ كند
زن ده شبانه روزى ديده باشد در آنها خون را بعد از آن پاك شود پس درنگ كند سه شبانه روز پاك از خون
با وجود آن بيند خون را بعد از آن آيا باز ايستد از نماز امام گفت نه چنان است كه اين زن مستحاضه است غسل ميكند
و در هر نمازى تغيير پنبه ميكند و جمع ميكند ميان دو نماز بيك غسل بنابر اينكه استحاضه كثيره داشته باشد و جماع ميكند
با او شوهر او اگر خواهد بآن منع كه حرام نيست هفتم مجل عن داود مولى ابى المغراء العجلى عمن اخبره عن ابى
عبد الله عليه السلام قال سألته عن المرأة تحيض ثم يمضى وقت طهرها وهى ترى الدم قال
فقال تستظهر بيوم ان كان حيضها دون العشرة ايام فان استمر الدم فهى مستحاضة وان انقطع

الدم

الدم اغتسلت وصلت شرح مضمون تستظهر بيوم ان كان حيضها دون العشرة ايام مى آيد در حديث سيوم باب دهم نيز و اين
دو حديث منافى مينمايد بحسب ظاهر با آنچه گذشت در حديث دوم باب سيوم كه تستظهر بعد ثلثة ايام و آنچه مى آيد در حديث چهارم باب
سيزدهم كه و تستظهر بيومين و حديث اول باب دوم باب سيزدهم كه در آنها ترك استظهار است و جمع ميان اين احاديث
باين روش ممكنست كه امر باستظهار كه مفهوم ميشود از بعض احاديث براى اباحت است و استظهار مطلقا مكروه باشد
و تا سه روز جايز باشد پس در دو روز بهتر است از سه روز و در يكروز بهتر از هر دو است پس فريضه در آن روزها احتياط است
و ترك آن جايز است و تحقيق نظر اين شد در شرح حديث سيوم باب پنجم و ممكن است رفع منافات ميان اين دو حديث
و احاديث امر باستظهار ثلثة ايام يا استظهار بيومين باين روش كه دون اينجا بمعنى تحت نباشد بلكه بمعنى امام بفتح
همزه باشد پس دون العشرة مخصوص نه است يعنى روايت است از داود كه ملازم ابو المغراء بفتح ميم و سكون غين با نقطه و را
بى نقطه و الف ممدوده و عجلى بكسر عين بى نقطه و سكون جيم از كسى كه خبر داد او را از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيدم
امام را از زنى كه حيض مى بيند بعد از آن ميگذرد وقت پاكى او از حيض كه عادت او آن داشت و آن زن مى بيند خون را امام
گفت كه پس امام گفت جايز است او را ترك نماز در يكروز اگر حيض او كمتر از ده روز باشد پس اگر مستمر شد خون بعد از يكروز
نيز پس او مستحاضه است باينمعنى كه عمل استحاضه ميكند كه مذكور شد در احاديث سابقه و اگر بريده شود خون غسل ميكند و
نماز ميكند هشتم مجل قال قلت له المرأة يكون حيضها سبعة ايام او ثمانية ايام حيضها دائم مستقيم ثم
تحيض ثلثة ايام ثم ينقطع عنها الدم وترى البياض لا صفرة ولا دما قال تغتسل وتصلى قلت تغتسل
وتصلى وتصوم ثم يعود الدم قال اذا رأت الدم امسكت عن الصلوة والصيام شرح راوى گفت كه گفتم امام
كه پس زنى ميباشد حيض او هفت شبانه روز يا هشت شبانه روز باين روش كه حيض او مستمر است بر يك حالت بعد از آن
در ماهى حيض مى بيند سه شبانه روز بعد از آن بريده ميشود از او خون و مى بيند سفيدى پنبه را نه زردى را و نه خون
رنگين را امام گفت غسل ميكند و نماز ميكند گفتم غسل ميكند و نماز ميكند و روزه ميدارد بعد از آن عود ميكند خون در ايام
عادت او امام گفت چون بيند خون را نگاه ميدارد خود را از نماز و روزه نهم مجل قلت فانها ترى الدم يوما وتطهر يوما
قال فقال اذا رأت الدم امسكت واذا رأت الطهر صلت فاذا مضت ايام حيضها واستمر بها
الطهر صلت فاذا رأت الدم فهى مستحاضة قد انتظمت لك امرها كله شرح گفتم پس در بستى كه آن زن
در ايام عادت خود مى بيند خون را در روزى و پاك ميشود در روزى راوى گفت كه پس امام گفت چون مى بيند خون را در ايام عادت
خود نگاه ميدارد خود را از نماز هر چند كه يكساعت باشد زيرا كه نميداند كه مستمر خواهد شد تا اقل حيض باشد و ممكن است كه مستمر شود
و چون مى بيند پاكى را نماز ميكند زيرا كه نميداند كه خون عود خواهد كرد يا نه پس چون ميگذرد ايام عادت حيض او

دستم میشود با او پاکی نماز میکند پس اگر ببیند خون را که مستمر شد بعد از ایام عادت پس آن زن عمل مستحاضه میکند تحقیق در رشته
تقریر کشیدم برای تو کار مستحاضه صاحب عادت را که خون او در ایام عادت او متفرق هم آید بحکی آن با معنی که هیچ شقی
از شقوق آن نماند که حکم آن بیان نشده باشد **باب دهم حمل باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة شرح** من
برای تبعیض است مثل آیت سورة البقرة والله یعلم المفسد من المصلح **یعنی** این باب مشتمل است بر خون حیض است بروشی که ممتاز شود از
خون استحاضه در این باب سه حدیث است **اول حمل** عن حفص بن البختری قال دخلت علی ابی عبد الله علیه
السلام امرأة فسألته عن المرأة یستمر بها الدم فلا تدری حیض هو او غیره قال فقال لها ان دم
الحیض حار عبیط اسود له دفع وحرارة ودم الاستحاضة اصفر بارد فاذا کان للدم حرارة ودفع
وسواد فلتدع الصلوة قال فخرجت وهی تقول والله ان لو کان امرأة ما زاد علی هذا **شرح** حفص بفتح
حاء بی‌نقطه و سکون فا و صاد بی‌نقطه است بختری بفتح با یکنقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه
و تشدید یا است ان در ان کان بفتح همزه و تخفیف نون است و زایده است **یعنی** روایت است از حفص بن بختری گفت
داخل شد امام جعفر صادق علیه السلم را زنی پس سوال کرد او را از زنی که مستمر میشود با او خون پس نمیداند که حیض است آن
یا غیر حیض است حفص گفت پس امام گفت او را بدرستی که خون حیض گرم است خالص رخت با معنی که آب در میان نیست
تازه و شود سیاه است آن را اندفاعی و گرمی است و خون استحاضه زرد است خنک است پس چون باشد خون را حرارتی
و دفعی و سوادی پس باید که واگذارد نماز را حفص گفت پس آن زن بیرون رفت و او میگفت بخدا قسم که اگر او زن بود
زیاد نمیکرد بر این نشان که گفت مراد تحسین جواب است **دوم حمل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان دم
الاستحاضة والحیض لیس یخرجان من مکان واحد ان دم الاستحاضة بارد وان دم الحیض حار **یعنی**
گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که خون استحاضه و خون حیض نمیشد چنین که بیرون آیند از یکجا او است
که خون حیض از رحم است و خون استحاضه از غیر آنست مثل رگی مسمی بعاذل بعین بی‌نقطه و الف و کسر ذال با نقطه و تخفیف لام
بیان این آنکه بدرستی که خون استحاضه سرد است و بدرستی که خون حیض گرم است بگرمی رحم **سیوم حمل** عن اسحق بن
جریر قال سألتنی امرأة منا ان ادخلها علی ابی عبد الله علیه السلم فاستأذنت لها فأذن لها
فدخلت ومعها مولاة لها فقالت له یا ابا عبد الله قوله تعالی زیتونة لا شرقیة ولا غربیة
ما عنی بهذا فقال لها ایتها المرأة ان الله لم یضرب الامثال للشجر انما ضرب الامثال لبنی آدم
سلی عما ترید **شرح** روایت است از اسحق بن جریر بضم جیم و کسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را
بی‌نقطه گفت طلب کرد از من زنی از ما که داخل کنم او را بر امام جعفر صادق علیه السلم پس طلب رخصت کردم برای آن زن پس



رخصت داد برای او پس داخل شد و با او کنیزی از او بود پس آن زن گفت ای ابو عبد الله قول الله تعالی در تعریف شجره مبارکه
که در سوره نور که میگوید درخت زیتون است نه شرقیه و نه غربیه است چه خواسته بآن پس امام علیه السلام گفت ای زن
بدرستی که الله تعالی نزده این مثلها را که برای توضیح نور خود زده در این آیات برای درخت حقیقی که مردم میفهمند جز این
نیست که زده این مثلها را برای اولاد آدم سوال کن از آنچه میخواهی که سوال کنی از ضروریات مسایل خود ت بیان شده
کتاب الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم که این مثلها برای ابرهیم و ذریت اوست که اهل البیت معصومین اند و چون تمام
ناقص عقل میباشند و زود سر افراشت میکند تفصیل برای او بیان نکرده **حمل** فقالت اخبرنی عن اللواتی
باللواتی ما حدهن فیه قال حد الزنا انه اذا کان یوم القیمة اتی بهن والبسن مقطعات من نار
وقنعن بمقامع من نار وسربلن من النار وادخل فی اجوافهن الی رؤسهن اعمدة من نار
وقذف بهن فی النار **شرح** اللواتی دو جا بفتح لام و دو واو و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و تخفیف یاء دو احتمال دارد **اول**
اینکه در اصل اللوات بتشدید تاء دو نقطه در بالا باشد چنانچه در املات امیت میگویند و بنا بر این جمع لاتیه است که در اصل
بتشدید تاء است اللات بفتح لام و تشدید تاء بمعنی ساییدن و بنا بر این باللواتی متعلق بااللواتی است و مراد است
که هر کدام ایشان هم فاعل میشوند و هم مفعول و لهذا این عمل را مساحقه مینامند **دوم** اینکه جمع التی باشد که اسم موصول برای مونث
است و بنا بر این بعض صله اول و مجموع صله دوم محذوف است تقدیر اللواتی یفعل بهن ما یفعلن بهم و حذف صله جایز است در موضعی که
قرینه باشد مثل قول شاعر و ان ادع اللواتی من اناس اضاعوهن لن ادع الذی اضاعوا و این تحسن است در موضعی که مضمون
صله قبیح و شنیع باشد مثل اینجا پس مراد زنانیست که میکنند آنچه میکنند با زنان دیگر که ایشان نیز میکنند آنچه میکنند با زنان
اول و حاصل هر دو احتمال یکیست یوم منصوب و مرفوع میتواند بود اتی بصیغه مجهول باب ضرب است و با برای تعدیه است
و ظرف نایب فاعل است البسن بصیغه ماضی جمع مونث مجهول باب افعال است المقطعات بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل جمع مقطعه پاره پاره کرده شده ها از جمله آتش که هر کدام مخصوص گناهی خصوصیت و نوع و لون آن مناسب آن
گناه است چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث ششم باب چهل و ششم که باب النوادر است پس مجموع آنها تمام
لباسی است برای بدن قنعن بقاف و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول جمع مونث باب منع است المقامع بفتح قاف و سکون
میم میل آهن بر کردن کسی که اشتر را قهر کردن و خوار کردن و همه اینجا مناسب است المقامع بفتح میم اول و کسر میم دوم جمع
مقمعه بکسر میم و سکون قاف و فتح میم دوم میلهای آهن و مراد اینجا غلها است و این کنایه از ربط کردن خود شهوت است
سربلن بسین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و با یکنقطه بصیغه ماضی مجهول باب فعلله است السربال بکسر سین و سکون را پیراهن و مانند آن
که لباس وسط بدن است و ابتدای آن از دوش است اعمدة بفتح همزه و سکون عین جمع عمود است و این کنایه از

با للواتی یفعل بهن ما یفعلن بهم

باین بدن و مانند آن است و اشارت است باینکه کلام در زنانی است که مساحقه ایشان باکی است که معروفست قذف بقاف و ذال
با نقطه و فا بصیغهٔ ماضی مجهول باب ضرب است بمعنی انداخته شد نائب فاعل است یعنی پس آن زن گفت خبر ده مرا از زنان طبق زن با یکدیگر که حد
حد ایشان در این عمل گفت حد زنا باین معنی که اگر شوهر داده اند سنگسار کرده شوند و الا صد تازیانه زده شوند بدرستی که ایشان
که چون شود هنگام روز قیامت آن زنان آورده میشوند … و پوشانیده میشوند پاره پاره کرده شده از جلال آتش
عظیم و حمل کرده میشوند نعلها از آتش عظیم و پوشانیده میشوند از آتش و داخل کرده میشود در فرجهای ایشان تا سرهای ایشان
عمودها از آتش عظیم و انداخته میشوند در آتش اصل ایتها المرأة ان اول من عمل هذا العمل قوم لوط واستغنی الرجال
بالرجال فبقین النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن لیستغنی بعضهن ببعض شرح قوم لوط
عبارتست از زنان قوم لوط است و واو در واستغنی حالیه است بتقدیر قد و ذکر آن برای اشارت باینست که مقصود
که گناه قوم لوط است در این عمل نسبت ایشان زیرا که قوم لوط نزدیک باضطرار حالی داشتند ضمیر بقین راجع بقوم
لوط است النساء مرفوع و بدل ضمیر است بغیر رجال خبر است اگر بقین از افعال ناقصه باشد النساء منصوب و خبر بقین … اند
بوده مرفوع و بدل ضمیر … بوده و بنا بر احتمال دوم بغیر خبر بقین است و مضمون بعض این حدیث می آید در کتاب النکاح در حدیث
دوم باب السحق که باب صد و شصت و دوم است و در … است و آن این است یعنی ای زن بدرستی که اول
آنکه این عمل کرد زنان قوم لوط بودند در حالی که بتحقیق مستغنی شدند مردان لوطیان بمردان پس ماندند آن زنان بی مردان
پس کردند چنانچه کردند مردان ایشان باین معنی که چنانچه مردان غیر محل شرعی شهوت را محل شهوت خود کردند زنان نیز
کردند تا مستغنی شوند بعض ایشان ببعضی اصل قالت له اصلحک الله ما تقول فی المرأة تحیض فتجوز ایام
حیضها قال ان کان ایام حیضها دون عشرة ایام استظهرت بیوم واحد ثم هی مستحاضة شرح
فتجوز بصیغهٔ غائب مجرد است و ضمیر مستتر راجع بدم است که از تحیض فهمیده میشود و در بعض نسخ بصیغهٔ غائبه است و ضمیر مستتر
راجع بالحیضه است و بر این دو تقدیر ایام منصوب است بتحقیق استظهرت بیوم واحد شد در شرح حدیث … یعنی آن
زن گفت … که حیض می بیند پس … میکند خون او از ایام حیض او امام گفت اگر باشد
ایام حیض او کمتر از ده روز ترک نماز میکند یکروز بعد از آن عمل مستحاضه میکند که مذکور شد در باب سابق اصل قالت
فان الدم یستمر بها الشهر والشهرین والثلاثة کیف تصنع بالصلوة قال تجلس ایام حیضها
ثم تغتسل لکل صلوتین شرح آن زن گفت پس بدرستی که خون مستمر میشود با او یکماه و دو ماه و سه ماه چگونه میکند
با نماز امام گفت که ترک نماز میکند در ایام عادت حیض خود بعد از آن غسل میکند برای هر دو نماز اگر جمع کند اصل قالت
له ان ایام حیضها تختلف علیها وکان یتقدم الحیض الیوم والیومین والثلاثة ویتأخر

مثل ذلک فما علمها به قال دم الحیض لیس به خفاء هو دم حار تجد له حرقة ودم الاستحاضة
دم فاسد بارد شرح ما در فما استفهامیه است علمها بکسر عین و سکون لام است و تقدیر باعث علمهاست یعنی آن زن
گفت او را که بدرستی که ایام آن زن مختلف میشود بر آن زن بوده که پیش می افتد حیض او یکروز و دو روز و سه روز و پس می افتد
مثل آنچه مذکور شد باین معنی که اگر چه حیض بسیار دیده اما دو ماه متصل هم موافق یکدیگر نبوده و صاحب عادت نشده پس چیست
باعث علم آن زن بحیض خود باین معنی که بچه علامت میتواند شناخت حیض خود را امام گفت خون حیض خفایی در آن نیست خونیست گرم
آن زن مییابد برای خون حیض سوزشی را و خون استحاضه خونیست کم رنگ سرد اصل قال فالتفتت الی مولاتها فقالت
أتراه کان امرأة مرة شرح اتراه بهمزه استفهام و صیغهٔ مخاطب مذکر معلوم باب منع یا مجهول باب افعال است و تذکیر
مبنی بر اینست که کنیزکان در حکم مذکر میباشد و لهذا او را غلام میگویند و ایضا جایز است ارجاع ضمیر مذکر بسوی مونث بتاویل شخص
چنانچه جایز است عکس بتاویل نفس جمله کان امرأة مرة مفعول دوم اتراه است یعنی اسحق گفت پس آن زن رو آورد بسوی کنیز خود
پس گفت که آیا می بینی او را که بوده باشد زن در باری مراد تحسین جواب است بعنوان مبالغه باب یازدهم اصل باب معرفة
الحیض والعذرة والقرحة شرح العذرة بضم عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و راء بی نقطه بکارت القرحة بفتح و ضم قاف و سکون راء بی نقطه
و حاء بی نقطه دمل و مانند آن یعنی این باب شناخت خون حیض و بکارت و دمل درون فرج است در این باب سه حدیث است
اول اصل عن خلف بن حماد الکوفی قال تزوج بعض اصحابنا جاریة معصرا لم تطمث فلما افتضها سال
الدم فمکث سائلا لا ینقطع نحوا من عشرة ایام قال فاروها القوابل ومن ظنوا انه یبصر ذلک من النساء
فاختلفن فقال بعض هذا من دم الحیض وقال بعض هو من دم العذرة شرح المعصر بمیم و عین بی نقطه و صاد بی نقطه و
بی نقطه بصیغهٔ اسم فاعل باب افعال و تفعیل دختر نو رسیده و آن مخصوص مونث است و لهذا تا ملحق نمیشود مثل حائض تطمث
بطاء بی نقطه و تاء … بصیغهٔ مضارع معلوم غائبه باب نصر و علم است افتضها بقاف و تشدید ضاد با نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم
باب افتعال است و گاهی بجای قاف فا میباشد و هر دو یک معنی است اروها را از باب افعال است و ضمیر جمع راجع بکوفیان
و دختر است اگر چه مذکور نشده … راجع باصحابنا باشد یعنی روایت است از خلف بن حماد کوفی که گفت خواست بعضی
یاران ما از شیعه کوفه دختری نو رسیده را که حیض ندیده بود پس چون ازالهٔ بکارت او کرد روان شد خون پس آن خون
روان بوده نشد نزدیک ده شبانه روز خلف گفت پس نمودند آن دختر را بمامایکان و هر که گمان داشتند که میشناسد آنرا از
جمله زنان پس اختلاف کردند بدین روش که گفتند بعضی که این از خون حیض است و گفتند بعضی که آن از خون بکارت است اصل
فسألوا عن ذلک فقهاءهم کأبی حنیفة وغیره من فقهائهم فقالوا هذا شیء قد اشکل والصلوة فریضة
واجبة فلتتوضأ ولتصل ولیمسک عنها زوجها حتی تری البیاض فان کان دم الحیض لم تضرها

الصلوة وان كان دم العذرة كانت فلما ذهبت الفريضة فتغلب الجارية ذلك
ش ضمیرها و اراجع بخویشان دختر است و میتواند بود که راجع باصحابنا باشد و بنابر اول میتواند بود که مرجع آن ضمیر و ضمیر فقهها هم یکی باشد بنابر اینکه خویشان
دختر از مخالفان باشند و میتواند بود که غیر یکدیگر باشند و بنابر دوم غیر یکدیگر است زیرا که ضمیر فقهها هم راجع بمخالفانست
الواجب ثابت لازم و این اشارتست باستدلال باستصحاب حال سابق و تمسک اشارت باستدلال بتعارض احتمال حرمت
و اباحت و ترجیح جانب حرمت است هر چند که اباحت مظنون باشد لم یضر از باب افعال و باب نصر میتواند بود و آن عبارت
باحتست که در صورت تعارض دو حرمت رعایت جانبی که خطره ترست می باید کرد ع پس سوال کردند از آن مشکل مجتهدان
مخالفان را مانند ابو حنیفه و غیر او از مجتهدان مخالفان پس گفتند که این چیزیست که بتحقیق مشکل شده و نماز فریضه ایست
مستمر پس باید که وضو سازد و باید که نماز کند و باید که خود را نگاه دارد از جماع با شوهر او تا آنکه ببیند که خون نمی آید پس اگر
باشد خون حیض ضرر نرسانیدا او را نماز و اگر باشد خون بکارت ادا کرده خواهد بود فریضه را پس بجا آورد آن دختر آنرا که
مجتهدان گفتند حاتم این قسم استدلالات که کیفیت و فتوی بر طبق آنها در میان مجتهدان مخالفان بسیار است و ایشان
بانها تعاون میکنند از کمال جهالت ایشان اصل وحججت في تلك السنة فلما صرنا بمنى بعثت الى ابي الحسن
موسى بن جعفر عليه السلام فقلت جعلت فداك ان لنا مسئلة قد ضقنا بها ذرعا فان رايت
ان تاذن لي فآتيك واسالك عنها فبعث الي اذا هدات الرجل وانقطع الطريق فاقبل ان شاء الله
ش منی بکسر میم و نون و الف مقصوره منصرف و غیر منصرف نیز مستعمل میشود ضقنا بکسر ضاد با نقطه و سکون قاف بصیغه ماضی متکلم مع الغیر
باب ضرب است ضمیر بها راجع بمسئله است ذرعا تمیز نسبت در ضقنا است الذرع بفتح ذال با نقطه و سکون را بی نقطه
و عین بی نقطه مقدار و مراد اینجا طاقت است و اصل معنی ذرع مرفق است تا سر انگشتان که با آن مقدار چیزها را معلوم میکنند
در بعض نسخ ان رایت جمله شرطیه است فآتیک بهمزه و الف و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین بصیغه
مضارع متکلم منصوب الفا حمل اللام با ضرب منصوبست بعطف بر تاذن و اسالک نیز منصوبست و جزای شرط محذوفست
بتقدیر فحسن هدات بدال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الهدء بفتح ها و سکون دال ساکن شدن که
و مانند آن الرجل بکسر را بی نقطه و جیم بی نقطه بزرگ از حاج و بنابر دوم جمع است و مفرد ندارد و مانند این کلام در بسیاری
و اینجا استعاره شده برای طایفه بزرگ از مسافران که کرا هستند مانند طایفه بزرگ ملخ که میایند که از جا بجا میروند و از
بجانب دریا میروند و جمیع غرق میشوند فاقبل بصیغه امر باب افعال است ع و حج کردم در آن سال پس چون رسیدیم بمنی بعد از عود
از عرفات پیغام فرستادم بسوی امام موسی کاظم علیه السلام با بیرون تا گفتم قربانت شوم بدرستی که ما را اهل کوفه را مسئله ایست که
بتحقیق تنگ شد بان طاقت ما یعنی که آن مسئله مشهور شد میان مردم و نه دانستیم راه خلاص از اشکال را یافته

بکار

پس اگر صلاح دانی که رخصت دهی مرا پس آیم نزد تو و سوال کنم ترا از آن مسئله پس آن حضرت پس پیغام فرستاد بسوی من
که چون ساکن شود پای مردمان از رفتار و بریده شود راه آمد و رفت ایشان پس بیا ان شاء الله اصل قال خلف فرعيت
الليل حتى اذا رايت الناس قد قل اختلافهم بمنى توجهت الى مضربه فلما كنت قريبا اذا انا باسود
قاعد على الطريق فقال من الرجل فقلت رجل من الحاج فقال ما اسمك قلت خلف بن حماد
فقال ادخل بغير اذن فقد امرني ان اقعد ههنا فاذا اتيت اذنت لك ع خلف گفت که پس رعایت کردم
شب را تا آنکه چون دانستم مردمان را که بتحقیق کم شد آمد و رفت ایشان در منی متوجه شدم بسوی جایی که خیمه او آنجا زده شده
بود پس وقتی که شدم نزدیک خیمه ناگاه رسیدم بغلامی سیاه که نشسته بود بر سر راه پس گفت کیست آن مرد پس گفتم مردی از حج
گزاران پس گفت چیست نام تو گفتم خلف بن حماد گفت داخل خیمه شو بی رخصت طلبیده بیان این آنکه بتحقیق امر کرده
مرا که بنشینم در اینجا پس چون تو آیی رخصت دهم ترا اصل فدخلت وسلمت فرد السلام وهو جالس على فراشه
وحده ما في الفسطاط غيره فلما صرت بين يديه سالني وسالته عن حاله فقلت له ان رجلا
من مواليك تزوج جارية معصرا لم تطمث فلما افتضها سال الدم فمكث سائلا لا ينقطع
نحوا من عشرة ايام وان القوابل اختلفن في ذلك فقال بعضهن دم الحيض وقال بعضهن دم
العذرة فما ينبغي لها ان تصنع ع پس داخل خیمه شدم و سلام کردم پس جواب سلام گفت و او نشسته بود بر بالای
جامه خواب خود تنها بود در خیمه غیر او پس وقتی که رسیدم نزد او سوال کرد مرا از خبر تا و سوال کردم او را از حال او پس گفتم او را
که بدرستی که مردی از شیعه تو خواست دختری نو رسیده را که حیض ندیده بود پس وقتی که ازاله بکارت او کرد روان شد
خون پس ماند روان بریده نمیشد نزدیک ده روز و بدرستی که ماماچگان کوفه اختلاف کردند در آن خون با یکدیگر پس
گفت بعض ایشان که خون حیض است و گفت بعض ایشان که خون بکارت است پس چه چیز سزاوار است آن دختر را که
بجا آورد اصل قال فلتتق الله فان كان من دم الحيض فلتمسك عن الصلوة حتى ترى الطهر وليمسك عنها
بعلها وان كان من العذرة فلتتق الله ولتتوضا ولتصل وياتيها بعلها ان احب ذلك
ع امام گفت پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی با بیرون که اگر معلوم او شود بسوال اهل الذکر که آن از خون حیض است علیهم السلام
پس باید که نگاه دارد خود را از نماز تا آنکه ببیند پاکی از حیض را و باید که نگاه دارد خود را از جماع او شوهر او و اگر معلوم
شود که آن خون بکارت است پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی و باید که وضو سازد و باید که نماز کند و جماع میکند
با او شوهر او اگر خواهد آنرا اصل فقلت له وكيف لهم ان يعلموا مما هو حتى يفعلوا ما ينبغي قال فالتفت
يمينا وشمالا في الفسطاط مخافة ان يسمع كلامه احد قال ثم نهد الي فقال يا خلف سر الله

سِرُّ اللّهِ فَلا تُذیعُوهُ وَلا تُعَلِّمُوا هذَا الخَلقَ اُصُولَ دینِ اللّهِ بَل ارضَوا لَهُم ما رَضِیَ اللّهُ لَهُم مِن ضَلالٍ شرح ما استفهامیه
است و در بعض نسخ مهمات و اثبات الف آن با حرف جر شاذ است تذیعوه به نون و دال بی‌نقطه بصیغهٔ نهی معلوم باب منع است التهد
بفتح نون و سکون ها متوجه شدن از روی جد سرّ الله خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا سرّ الله و تکرار برای تأکید است مخفی نماند
که این تأکید و مبالغه برای شهرت این اشکال در کوفه است و این جواب بالخصوص آن سرّ الله شده زیرا که اگر در آن جا و الفته شود باعث
ضرری عظیم می‌شود برای امام و شیعه او از حسد مخالفان چنانچه در آخر شد لا تعلموا از باب افعال است الاعلام خبر دادن مشار الیه هذا الخلق
فقهای کوفه است اصول دین الله عبارت از اذعان معصومین علیهم السلام است و مقصود این است که مبادا که در کوفه از برای تفاخر بعلم امام
خود ابراز اظهار کنید رضا بکسر و فتح است اوّل رضا بأصل آن و این معنی حسن است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و
ششم که باب المشیئة و الاراده است که شاء و اراد و لم یحب و لم یرض دوم رضا بمقتضای آن و مراد اینجا قسم دوم است یعنی بگذارید
او را که چگونه حاصل شود برای ایشان اینکه اند که هست آن خون تا آن که آنچه را که سزاوار است خلف گفت پس نگاه کرد در جانب راست
و چپ از جهت ترس اینکه بشنود سخن او را کسی و خبر بکوفه رسد خلف گفت بعد از آن خوب متوجه شد سوی من پس گفت این جواب که
میگویم سرّ الله تعالی است نزد شما فاش نکنید آن را و خبر مکنید این خلق گمراه را بجهال الائمه بجدی ملکه راضی شوید برای
ایشان بآنچه راضی شده است الله تعالی برای ایشان از گمراهی حل قال ثُمَّ تَعقِدُ بِیَدِکَ الیُسری تِسعینَ ثُمَّ قالَ تَستَدخِلُ
القُطنَةَ ثُمَّ تَدَعُها مَلِیّاً ثُمَّ تُخرِجُها اِخراجاً رَفیقاً فَاِن کانَ الدَّمُ مُطَوَّقاً فِی القُطنَةِ فَهُوَ مِنَ العُذرَةِ وَ
اِن کانَ مُستَنقِعاً فِی القُطنَةِ فَهُوَ مِنَ الحَیضِ شرح تعقد بعین بی‌نقطه و قاف و دال بی‌نقطه بصیغه نهی معلوم باب ضرب است
العقد النود صورت عددی بدست صورت دادن و گذاشتن سر انگشت شهادت دست راست بر بیخ شست انگشت تا صورت
حلقه کوچکی بهم رسد و اگر این صورت در دست چپ باشد برای نود است و کلام راوی مبنی بر این است که این در دست چپ بیخ
صورت نود باشد مخفی نماند که مقصود امام علیه السلام تصویر سوراخ فرج زن است و دانسته انگشت شهادت دست راست را (از این عقد م)
داخل آن حلقه کرده بوده تا بیان کند که پنبه بدارد و باید که طولانی باشد و سر آن پنبه از محل بکارت بگذرد تا فرق رود
ظاهر شود المطوق بفتح میم و کسر لام و تشدید یا ساعت طویل الرقیق بفتح را بی‌نقطه و کسر قاف و سکون یا و قاف آهسته المطوق
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل طوق ساخته شده و آنچه طوق بر او نهاده شده است و مراد اینجا معنی اول است و مراد در حدیث دوم معنی
دوم است المستنقع بنون و کسر قاف و عین بی‌نقطه چیزی که جا بنده چیزی دیگر را یعنی گفت بعد از آن و المؤد بدست چپ خود
صورت نود را بعد از آن گفت بر میدارد در خود پنبه بعد از آن و امیگذارد آن پنبه را زمانی که داند که خون در آن زمان
آمده است بعد از آن بیرون می‌آورد آن پنبه را بیرون آوردنی که هموار باشد پس اگر باشد خون طوق زده در پنبه مثل حلقه پس آن
از بکارت است و اگر باشد جا بنده در پنبه پس آن از حیض است مخفی نماند که این مبنی بر این است که آن زن در سن حیض بوده چنانچه

سه در حدیث دلالت بر آن میکند باعتبار اختلاف در حال پس اگر حیض نباشد استحاضه و مانند آن خواهد بود حل قالَ خَلَفٌ
فَاستَخَفَّنِی الفَرَحُ فَبَکَیتُ فَلَمّا سَکَنَ بُکائی قالَ ما اَبکاکَ قُلتُ جُعِلتُ فِداکَ مَن کانَ یُحسِنُ هذا غَیرُکَ قالَ
فَرَفَعَ یَدَهُ اِلَی السَّماءِ وَقالَ وَاللّهِ اِنّی ما اُخبِرُکَ اِلّا عَن رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ عَن جَبرَئیلَ عَلَیهِ
السَّلامُ عَنِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح استخفنی بخا بی‌نقطه و تشدید فا است الاستخفاف سبک کردن و مراد اینجا بار گران
غم از دل برداشتن است بوسیله قضا و میان غم و فرح دوری و فرح بحسن که با بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و نون بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است غیر برای استثنا است و مرفوع و منصوب میتواند بود رفع ید سوی سما برای اشارت بمخلوق عظیم الله تعالی
تا معلوم شود که قسم باو عظیم است یا برای اشارت بنزول وحی از آسمان است که بعد از آن مذکور شده یعنی گفت خلف که پس بجا
در آورد مرا خوشحالی پس گریه خوشحالی کردم پس چون ساکن شد گریه من امام گفت چه چیز باعث گریه تو شد گفتم قربانت شوم کم
میتوانست که خوب ادراک کند این جواب را اشارت است بآنکه این جواب از کمال تیزی فهم تو معلوم تو شد خلف گفت پس امام
بالا برد دست خود را سوی آسمان و گفت که بخدا قسم که بدرستی که من خبر نمیدهم ترا باین جواب مگر از رسول الله صلی الله علیه و آله از
جبرئیل علیه السلام از الله عز و جل اکثر غلط در این مسئله از قبیل غلط در نفس حکم شرعی نیست بلکه از قبیل غلط در محل حکم شرعیست مثل
اینکه غلط نکنند در اینکه آب اگر کر باشد ملاقات نجاست نجس نمیشود اما غلط کنند در مساحت آب فلان حوض و خیال کنند که کر است
و کر نباشد یا بر عکس و کلام امام علیه السلام افاده این میکند که الله تعالی حجت خود با رسول و اوصیای او بعضی از محال احکام شرعیه که
علم بآنها احتیاج بطول فکر دارد علیحده وحی کرده بر رسول علیه السلام و او باوصیا رسانیده تا کار ایشان مشکل نشود در جواب
مسائل آخر نکند والله اعلم دوم حل سُئِلَ اَبُو جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ عَن رَجُلٍ اقتَضَّ امرَأَتَهُ اَو اَمَتَهُ فَرَأَت دَماً
کَثیراً لا یَنقَطِعُ عَنها یَوماً کَیفَ تَصنَعُ بِالصَّلوةِ قالَ تُمسِکُ الکُرسُفَ فَاِن خَرَجَتِ القُطنَةُ مُطَوَّقَةً
بِالدَّمِ فَاِنَّهُ مِنَ العُذرَةِ تَغتَسِلُ وَتُمسِکُ مَعَها قُطنَةً وَتُصَلّی فَاِن خَرَجَ الکُرسُفُ مُنغَمِساً بِالدَّمِ
فَهُوَ مِنَ الطَّمثِ تَقعُدُ عَنِ الصَّلوةِ اَیّامَ الحَیضِ شرح اقتض بقاف یا بفا و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
افتعال است فاء در فان خرجت القطنة برای تعقیب است و در فان خرج الکرسف برای تفریع است زیرا که باطل آن مفهوم شده است
که در ماقبل مذکور است بیان مطوق گذشت در شرح حدیث سابق در فقره ثم تعقد یعنی پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از مردی
که ازاله بکارت کرد زن خود را یا کنیز خود را پس آن زن یا کنیز دید خون بسیار که بریده نمیشود از او در روزی چگونه میکند با نماز
امام گفت بر میدارد پنبه را پس اگر بیرون آید آن پنبه طوق بر آن نهاده شده از خون پس بدرستی که آن خون از بکارت است
غسل جنابت میکند و بر میدارد با خود پنبه تا خون بیرون نیاید و لباس او را آلوده نکند و نماز میکند پس اگر بیرون آید پنبه آغشته
بخون پس آن خون از حیض است ترک نماز میکند در ایام حیض بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول باب پنجم مخفی نماند که این مبنی بر عادت

پس اگر آن زن باکره بن حیض نرسیده باشد آن خون استحاضه باشد آن خواهد بود سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام فتاة منا
بها قرحة فی جوفها والدم سائل لا تدری من دم الحیض او من دم القرحة فقال مرها فلتستلق علی ظهرها
ثم ترفع رجلیها وتستدخل اصبعها الوسطی فان خرج الدم من الجانب الایمن فهو من الحیض وان خرج
من الجانب الایسر فهو من القرحة ش الجانب الایمن عبارتست از جانب راست انگشت که جانب چپ بدنست بنابر آنکه
که حیض از جانب چپ بدن می آید و اینکه هر خونی که ممکنست که حیض باشد پس آن حیض است پس منافات ندارد با اینکه قرحه در جانب
چپ نیز گاهی میباشد و میتواند بود که مراد جانب راست بدن باشد والله اعلم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که جوان
زنی از ما با اوست دملی در درون او و خون روانست نمیداند که از جمله خون حیض است یا از جمله خون دمل است پس امام گفت
امر کن او را پس باید که خوابد بر پشت خود بعد از آن باید که بردارد دو پای خود را و باید که داخل کند انگشت میان خود را پس اگر بیرون
آید خون از جانب راست انگشت که جانب چپ بدنست پس آن خون از جمله حیض است و اگر بیرون آید از جانب چپ انگشت
که جانب راست بدنست پس آن از دمل است باب دوازدهم اصل باب الحبلی تری الدم شرح این باب بیان زن آبستن است
که می بیند خون را و این باب هفت حدیث است اول اصل عن الحسین بن نعیم الصحاف قال قلت لابی عبد الله علیه
السلام ان ام ولدی تری الدم وهی حامل کیف تصنع بالصلوة قال فقال لی اذا رأت الحامل الدم بعد
ما یمضی عشرون یوما من الوقت الذی کانت تری فیه الدم من الشهر الذی کانت تقعد فیه فان ذلک لیس
من الرحم ولا من الطمث فلتتوضأ وتحتشی بکرسف وتصلی ش ما در ما یمضی مصدریه است مفهوم عشرون
یوما اینست که اگر کمتر از آن باشد حیض است من در من الوقت ابتدائیه است و مراد من ابتدا الوقت است من در من الشهر
تبعیضیه است و مراد بشهری یا بیست و نه شبانه روز است که از ابتدای حیض باشد تا ابتدای حیض دیگر خواه موافق کلما ... باشد
و خواه بعض آن از ماهی باشد و بعضی دیگر آن در ماهی دیگر باشد و فائده ذکر این اینست که در صورتی که عادت حیض
و طهر او در کمتر از سی روز یا بیست و نه روز باشد این حکم ندارد و شاید که در این صورت کمتر از بیست شبانه روز حکم بیست
شبانه روز داشته باشد بشرط آنکه موافق تمثال عادت مجموع حیض و طهر او باشد والله اعلم لیس من الرحم یعنی لیس من
النفاس است و بیان اینکه چند که پیش از ولادت باشد داخل نفاس نیست می آید در حدیث سیوم باب چهاردهم و تحتشی
مجزوم است عطف بر تتوضأ و تصلی مرفوع و معطوف بر تتوضأ است و خبر بمعنی امر است و نکته در عدول از جزم برفع اینجا
اینست که طلب در خبر بمعنی امر بعنوان مبالغه است بخلاف طلب در امر صریح پس مراد اینست که وضو و حشو گاهی ساقط میشود در
صورت عدم وجدان آب و پنبه بخلاف صلوة و در بعض نسخ تحتشی نیز مرفوعست یعنی روایتست از حسین بن نعیم
و فتح عین صحاف گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کنیز خانه من می بیند خون را و او آبستن است چگونه میکند با نماز

تحتشی



حسین گفت که پس امام گفت مرا که چون دید آبستن خون را بعد از گذشتن بیست شبانه روز از ابتدای وقتی که میدید در آن
خون حیض را از جمله ماهی که ترک نماز میکرد در آن پس بدرستی که آن خون از نفاس نیست چون پیش از ولادت است و از
حیض نیز نیست پس باید که وضو سازد و بردارد پنبه را و نماز بگزارد اصل واذا رأت الحامل الدم قبل الوقت
الذی کانت تری فیه الدم بقلیل او فی الوقت من ذلک الشهر فانه من الحیضة فلتمسک عن الصلوة
عدد ایامها التی کانت تقعد فی حیضها فان انقطع الدم عنها قبل ذلک فلتغتسل ولتصل ش این
بمنزله استثناست از لیس من الرحم ولا من الطمث مراد بقلیل کمتر از ده روز است موافق آنچه گذشت در حدیث دوم
باب چهارم که باب المرأة تری الصفرة تا آخر است فلتمسک یعنی فلتوطن خاطرها علی الامساک است بقرینه فاء در فان انقطع
که برای تعقیب است یعنی و چون دید آبستن خون را پیش از وقتی که عادت او این بود که میدید در آن وقت خون را از جمله آن
ماهی که ترک نماز میکرد در آن پس بدرستی که آن خون از حیض است پس باید که قرار دهد بر خاطر خود را بر اینکه نگاه دارد خود را
از نماز عدد ایام خود که ترک نماز میکرد در آنها در حیض خود اشارتست باینکه غالب اینست که خون او مستمر میشود در ایام عادت
و مقارن انتهای آن ظاهر میشود پس اگر بریده شود خون از او پیش از عدد ایام او پس باید که غسل حیض کند و باید که نماز کند
اصل وان لم ینقطع الدم عنها الا بعد ما تمضی الایام التی کانت تری الدم فیها بیوم او یومین فلتغتسل
ثم تحتشی وتستثفر وتصلی الظهر والعصر ثم لتنظر فان کان الدم فیما بینها وبین المغرب لا یسیل
من خلف الکرسف فلتتوضأ ولتصل عند وقت کل صلوة ما لم تطرح الکرسف فان طرحت
الکرسف عنها فسال الدم وجب علیها الغسل وان طرحت الکرسف ولم یسل الدم فلتتوضأ
ولتصل ولا غسل علیها ش الا بعد ما تمضی مبنی بر غالب است و مراد اینست که خون منقطع شده بعد از گذشتن عدد ایام
عادت پس ظاهر اینست که انقطاعش بعد از گذشتن ایام عادت خواهد شد پس استمرار خون در یکروز یا دو روز خواهد بود
پس در این صورت بعد از گذشتن عدد ایام عادت و پیش از گذشتن ایام عادت غسل میکند و باقی آن را بجای آورد تحتشی
مجزومست و در بعض نسخ تحتشی مرفوعست و تستثفر مجزوم یا مرفوعست و تصلی مرفوعست و نکته در عدول از جزم برفع
در امثال این بیان شد در شرح حدیث اول ذکر ظهر و عصر بعنوان مثال و مبنی بر غالب است و اشارتست باینکه غالب
زنانی که صاحب عادت شده اند آخر عادت ایشان در میان صبح و ظهر است زیرا که زمان میان وقت نماز صبح و میان وقت نماز
ظهر و عصر بیشتر است از وقت میان نماز ظهر و عصر و میان نماز شام و خفتن و استبعاد شب و پیش از روشنی روز اعتبار
ندارد چنانچه گذشت در حدیث چهارم و پنجم باب ششم پس زمان طهور یا کی از حیض غالبا در میان صبح و ظهر میباشد و آن
آخر عادت است و اگر برای زنی که صاحب عادت شده باشد بینها بضمیر واحده راجع بآن زن است و مراد بین

تحتشی — بعینها

و در بعض نسخ تحتشی بجای تستثفر است

فسلها است و در بعض نسخ صلّها بضمیر تثنیه راجع بظهر و عصر است و بنا براین اگر استحاضه کثیره و در اثنای آن دو نماز آید این حکم خواهد
داشت و این بعید است والله اعلم سیلان خون در خلف کرسف عبارت از استحاضه کثیره است کل صلوة عبارت از با فاده
بعد از ظهر و عصر است از جمله پنج نماز در یک شبانه روز زیرا که در استحاضه متوسطه در وقت ظهر و عصر روزی دیگر غسل میباید کرد و تخمیر
براین مراد و قول امام است در تتمه الحدیث که فی کل یوم و لیلة ما لم یطرح الکرسف منافات ندارد با وجوب تغییر قطنه که مذکور شد
در حدیث ششم باب هم زیرا که تغییر قطنه گاهی متیسر نیست بسببی از اسباب و در ان وقت واجب نخواهد بود برای ضرورت
ظاهر فان طرحت الکرسف تا آخر اینست که مدار کثرت و توسط و قلت استحاضه بر خروج خون از فرج است حقیقة یا حکما مثل آنکه
پنبه آلوده و آن شده باشد بسیار یا میانه یا اندکی پس اگر خون بسیار در پس پنبه مانده باشد و اندکی داخل پنبه شده باشد
آن استحاضه قلیله است یعنی و اگر بریده نشود خون از ان زن مگر بعد از گذشتن ایامی که عادت میدید خود را دو آنها
بیکروز یا دو روز پس باید که غسل حیض کند بعد از ان باید که پنبه بردارد و پارچه بر خود ببندد و میگزارد ظهر و عصر را بعد از ان
باید که نظر در حال خود کند پس اگر خون در میان غسل آن زن و میان شام روان نشود از پس پنبه پس باید که وضو سازد و نماز
کند نزد هر نمازی تا ظهر روزی دیگر زیرا که در استحاضه متوسطه در شبانه روزی یک غسل کافیست و آن غسل آمده و در استحاضه
قلیله غسل نیست اصلا پس اکتفا بوضو میکند چنانکه خدا اختیار نمود پنبه را پس اگر انداخت پنبه را و روان شد خون
واجب شد بر او غسل و اگر انداخت پنبه را و روان نشد خون پس باید که وضو سازد و باید که نماز کند و غسل واجب نیست
بر او حل فقال و ان کان الدم اذا امسکت الکرسف یسیل من خلف الکرسف صبیبا لا یرقی فان
علیها ان تغتسل فی کل یوم و لیلة ثلث مرات و تحتشی و تصلی تغتسل للفجر و تغتسل للظهر و العصر
و تغتسل للمغرب و العشاء قال و کذلک تفعل المستحاضة فانها اذا فعلت ذلک اذهب الله
بالدم عنها شرح و ان کان عطف بر ان کان الدم فیا بینها تا آخر است صبیبا بصاد بی نقطه و دو بای یک نقطه فعیل بمعنی
مفعولست لا یرقی برای بی نقطه و قاف و الف منقلب از همزه بصیغه معلوم مضارع باب منع است و در بعض نسخ بهمزه است
تحتشی منصوب است تصلی مرفوع و منصوب میتواند بود تغتسل بجای فوعست تغتسل خبر بمعنی امر است برای تاکید فانها
استدلال بر مضمون تاکید است باء بالدم برای تقویت است یعنی امام گفت و اگر باشد خون بانیروی که چون نگاه دارد
با خود پنبه را روان میشود از پس پنبه بحالی که ریخته شده است بند نمیشود با منع که استحاضه کثیره است پس مرتبستی بود است
بران زن اینکه غسل کند در هر روز و شب سه بار و اینکه پنبه بدارد و نماز میکند بیان این آنکه غسل میکند برای صبح و غسل میکند
برای ظهر و عصر و غسل میکند برای مغرب و عشا امام گفت و چنان میباید کند صاحب استحاضه مرتبستی که او چون کند برا
برطرف میکند الله تعالی بالکلیه خون استحاضه را از او بیان این شد در شرح حدیث پنجم باب نهم دوم حل عن محمد بن

لا یرقی فان

مسلم

مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن المرأة الحبلی قد استبان حبلها تری ما تری الحائض من
الدم قال تلک الهراقة من الدم ان کان دما احمر کثیرا فلا تصلی و ان کان قلیلا اصفر فلیس علیها الا الوضوء
شرح الحبل بفتح حاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه مصدر باب علم آبستنی الهراقة بکسر ها منقلب از همزه یا قائم مقام همزه محذوفه و راء بی نقطه و الف
و قاف در اصل مصدر باب افعال است بمعنی ریختن و مراد اینجا معنی اسم مفعولست ان کان جمله شرطیه است و جزای آن مضمون
تلک الهراقة من الدم است فاء در فلا تصلی برای تفریع است و ان کان عطف بر تلک الهراقة تا آخر است فاء در فلیس جزائیه است ذکر کثیرا
و ذکر قلیلا مبنی بر غالب است و در اصل معیار صفت و الاقدوش دیگر میباید که حکم آن مذکور نباشد یعنی روایت است از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از زن آبستن که بتحقیق ظاهر شده آبستنی او می بیند
آنچه را که می بیند حایض از جنس خون امام گفت که آن خون با قیامده در رحم است که ریخته میشود اگر خون سرخ بسیار باشد پس نماز
نمیکند و اگر باشد خون کم زرد پس واجب نیست براو مگر وضو زیرا که استحاضه قلیله است سیوم حل عن محمد بن مسلم عن
احدهما علیهما السلام قال سألته عن الحبلی تری الدم کما کانت تری ایام حیضها مستقیما فی کل شهر
فقال تمسک عن الصلوة کما کانت تصنع فی ایام حیضها فاذا طهرت صلت شرح کما کانت تری تشبیه در مرتبت
مستقیما فی کل شهر بیان موافقت در وقت و عدد است یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از آبستنی که می بیند خون سرخ چنانچه میدید در ایام حیض خود بی اختلاف در اول و آخر در
هر ماهی پس امام گفت ترک نماز میکند چنانچه میکرد در ایام حیض غیر آبستنی پس چون پاک شود نماز میکند چهارم حل سألت
ابا الحسن علیه السلام عن الحبلی تری الدم و هی حامل کما کانت تری قبل ذلک فی کل شهر هل تترک الصلوة
قال تترک اذا دام شرح دام بدال بی نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بدم است و مراد بدوام خون
اینست که صفات حیض که سواد و حرقت و کثرت است و در هر ماه پیش از حمل داشته باقی باشد و این خون اگرچه در اول
موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب در فقره و اذا رأت الحامل الدم و در حدیث دوم این باب و می آید در حدیث
آینده یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از آبستن که می بیند خون را در حالی که او آبستن است چنانچه میدید پیش از ان
در هر ماهی آیا ترک میکند نماز را امام گفت ترک میکند چون مستمر شود باعتبار صفات حیض پنجم حل عن ابی عبد الله علیه
السلام انه سئل عن الحبلی تری الدم أتترک الصلوة فقال نعم ان الحبلی ربما قذفت بالدم شرح الف الدم
دو جا برای عهد خارجیست باء در بالدم برای تقویت تعدیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد
از آبستن که می بیند خون را که برنگ حیض است آیا ترک میکند نماز را امام گفت آری بیان این آنکه آبستن بسا که اندازد خون
حیض اشارتست بقاعده کلیه که کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض چنانچه مذکور شد در حدیث پنجم باب دوم در شرح فقره

ولا یکون اقل من ثلثة ایام ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک الحبلی ربما طمثت فقال نعم وذلک ان
الولد فی بطن امه غذاؤه الدم فربما کثر ففضل عنه فاذا فضل دفقته فاذا دفقته حرمت علیها الصلوة
شرح الحبلی بتقدیر استفهام است ومیتواند بود که استفهام مقدر نباشد ومقصود سوال از حکم باشد رب دو جا برای تقلیل است وذلک
ان بتقدیر وذلک الا ان است طمثت بصیغه ماضی معلوم باب نصر وعلم است فضل نیز بصیغه ماضی معلوم باب نصر وعلم است یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا آبستن بسا که حیض میدیده باشد پس امام گفت که آری وآن برای جهت که غذای
فرزند در شکم مادر خون است پس بسا که بسیار شده باشد خون پس زیاد آمده باشد از فرزند پس چون زیاد آید دفع میکند آن زن
آن خون را از رحم خود پس چون دفع کند آن خون را حرام میشود بران زن نماز هفتم اصل وفی روایة اخری اذا کان کذلک تأخر
الولادة شرح می آید در کتاب العقیقه در حدیث دوم باب بدو خلق الانسان وتقلبه فی بطن امه که باب ششم است که مکا [illegible] است
المراة الدم الخالص فی حملها فانها تزداد بعده والایام التی زادت فی حملها من الدم و بیان میشود یعنی و در روایتی دیگر آمده است که چون
زن آبستن حیض میدید پس می افتد زاییدن او باب سیزدهم اصل باب النفساء شرح النفساء بضم نون وفتح فا و سین منقوطه و
الف ممدوده و بفتح نون وسکون وفتح فا زنی که زاییده باشد یعنی این باب بیان حکم نفسا است و در این باب شش حدیث است
اول اصل عن احدهما علیهما السلام قال النفساء تکف عن الصلوة ایام اقرائها التی کانت تمکث فیها
ثم تغتسل وتعمل کما تعمل المستحاضة شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت زنی که زاییده
داری میکند از نماز در ایام حیضهای خود که عادت او این بود که درنگ میکرد در آنها بعد از آن غسل میکند وعمل میکند چنانچه عمل میکند
مستحاضه یعنی نماند که ظاهر این حدیث است که استظهار واجب نباشد وتحقیق این شد در شرح حدیث هفتم باب نهم دوم اصل عن
عبد الرحمن بن اعین قال قلت له ان امراة عبد الملک ولدت فعد لها ایام حیضها ثم امرها فاغتسلت و
احتشت وامرها ان تلبس ثوبین نظیفین وامرها بالصلوة فقالت له لا تطیب نفسی ان ادخل المسجد
فدعنی اقوم خارجا عنه واسجد فیه شرح ظاهر این حدیث نیز این است که استظهار واجب نباشد وظاهر امر رسول و امیر المؤمنین
علیهما السلم این است که استظهار کرده باشد بصیغه ماضی معلوم است وضمیر مستتر راجع بعبد الملک است النظیف بفتح نون
وکسر ظا با نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وفا پاکیزه کن امر بپوشیدن ثوبین نظیفین کنایت از امر مهیا شدن برای
رفتن سوی مسجد است زیرا که زنان در خانه مقید بپاکی جامه از چرک نمیباشند و بیرون رفتن مقید باین میباشند لا تطیب
بطا منقوطه و یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه نفی غایب باب ضرب است ان بتقدیر بان است چون عبد الملک دانسته که
آن زن استحاضه کثیره دارد و خیال قلیله کرده بوده امر بدخول مسجد نیز کرده بوده ولهذا امر باستظهار نکرده و این کلام زن
اشارت است بانکه استحاضه کثیره است پس رخصت در عدم دخول مسجد و اختیار توسط باید کرده موافق این که گذشت در

حدیث

حدیث دوم باب نهم که ولا تجئ وتقم فتذبها فی المسجد وسائر حدیثها خارج یعنی روایت است از عبد الرحمن بن اعین که از راویان امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است و برادر عبد الملک بن اعین است گفت که گفتم امام علیه السلم را که زن عبد الملک بن
اعین زایید پس عبد الملک شمرد برای او ایام عادت حیض او را بعد از آن امر کرد او را بغسل حیض کرد و پنبه بر داشت
بسبب آنکه استحاضه می آید و امر کرد او را که بپوشید دو جامه پاکیزه چنانچه زنانی که از خانه خود بیرون میروند آنرا میپوشند
و امر کرد او را بنماز در مسجد پس آن زن گفت او را که قرار نمیباید نفس من بآنکه داخل مسجد شوم یعنی که استحاضه من کثیره است
میترسم که مسجد را آلوده کنم پس واگذار مرا که بایستم در بیرون مسجد و سجده کنم در مسجد مقصود طلب رخصت در عدم دخول مسجد است اصل
فقال قد امر به رسول الله صلی الله علیه وآله قال فانقطع الدم عن المراة ورأت الطهر وامر علی علیه السلم
بهذا قبلکم فانقطع الدم عن المراة ورأت الطهر فما فعلت صاحبتکم قلت ما ادری شرح قبلکم بکسر قاف
وفتح با عبارت از کوفه است چون امیر المؤمنین علیه السلم در کوفه میبود و عبد الرحمن کوفی است یعنی پس امام گفت بتحقیق امر کرد
زیرا بآنچه امر کرد عبد الملک را رسول الله صلی الله علیه وآله امام گفت پس بریده شد خون استحاضه از آن زن رسول الله صلی
علیه وآله و دید پاکی را و امر کرد نیز علی علیه السلم باین در نزد شما پس بریده شد خون از آن زن و دید پاکی از استحاضه پس چه
کرد آن زن که با شما بود و مراد زن عبد الملک است یعنی که حال او چه شد آیا بریده شد خون او یا نه گفتم نمیدانم سیوم اصل
سالت امراة ابا عبد الله علیه السلام فقالت انی کنت اقعد فی نفاسی عشرین یوما حتی افتونی بثمانیة
عشر یوما فقال ابو عبد الله علیه السلم ولم افتوک بثمانیة عشر یوما فقال رجل الحدیث الذی رووا
عن رسول الله صلی الله علیه وآله قال لاسماء بنت عمیس حین نفست بمحمد بن ابی بکر شرح فا در فقالت برای
تعقیب است ومضمون سوال وجواب منقول نشده اینجا و ظاهر حدیث این است که سوال از عدد ایام قعود در نفاس باشد
وجواب این باشد که عدد ایام حیض است فی برای سببیت است ومیتواند بود که برای ظرفیت باشد بمعنی فی زمان نفاس النفاس
بکسر نون زاییدن وخون که بسبب زاییدن می آید رووا بصیغه معلوم است و در بعض نسخ بجای آن روی بصیغه مجهول است
جمله قال لاسماء صله وکره موصول است و تقدیر قاله است عمیس بضم عین بی نقطه وفتح میم وسکون یا دو نقطه در پایین
وسین منقوطه است نفست بصیغه مجهول باب علم است بمعنی اصابها النفاس چنانچه در آفات متعارف است مثل جدر
بمعنی اصابه الجدری وحم بمعنی اصابه الحمی ومیتواند بود که بصیغه معلوم باشد یعنی سوال کرد زنی امام جعفر صادق علیه السلم را
وجواب شنید پس آن زن گفت بدرستی که من ترک نماز میکردم برای زاییدنم بیست روز تا آنکه فقهای مخالفان فتوی دادند
مرا بهجده روز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم و چرا فتوی دادند ترا بهجده روز پس گفت مردی از حاضران که برای
حدیثی که روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه وآله گفت آنرا با سماء بنت عمیس وقتی که صاحب نفاس شد بسبب زاییدن محمد بن

ابی کرم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان اسماء سالت رسول الله صلی الله علیه و آله و قد اتی بها ثمانیة
عشر یوما و لو سالته قبل ذلک لامرها ان تغتسل و تفعل ما تفعل المستحاضة شرح پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام هرگاه اسما پرسید رسول الله صلی الله علیه و آله را در حالی که بتحقیق گذشته بود با وجود هجده روز و اگر می پرسید او را
پیش از آن هر آینه امر میکرد او را با آنکه غسل کند بعد از ایام عادت حیض خود پیش از ایام استظهار استحبابا و بعد از آن استظهار وجوبا و بکند
آنچه را که میکند صاحب استحاضه چهارم اصل عن زرارة قال قلت له النفساء متی تصلی قال تقعد بقدر حیضها
و تستظهر بیومین فان انقطع الدم و الا اغتسلت و احتشت و استثفرت و صلت فان جاز الدم الکرسف
تعصبت و اغتسلت ثم صلت الغداة بغسل و الظهر و العصر بغسل و المغرب و العشاء بغسل و ان لم یجز
الدم الکرسف صلت بغسل واحد شرح تحقیق تستظهر بیومین شد در شرح حدیث هفتم باب نهم تعصبت بعین بی نقطه
و صاد بی نقطه و باء یک نقطه تشدید باء ماضی معلوم باب تفعل است و چون این باب برای تکلف است مراد این است که مبالغه در بستن
میکند اغتسلت بمعنی وطنت نفسها علی الاغتسال است بقرینه ثم در ثم صلت و میتواند بود که مراد این باشد که شبانه روزی
که پاک شده از حیض برای نمازی که بعد از آن پاک از حیض شده غسل میکند و این نماز را میکند و بعد از آن باین تفصیل عمل میکند
برای پنج نماز خواه بعض آنها در آن شبانه روز باشد و خواه جمیع آنها بعد از آن باشد و خواه بترتیبی که مذکور است باشد
و خواه نباشد مثل آنکه نماز ظهر و عصر پیش از نماز صبح باشد مراد اینجا بعدم تجاوز دم از کرسف صورت استحاضه متوسطه است
بقرینه صلت بغسل واحد یعنی روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم
امام علیه السلام را زنی که زائیده باشد کی نماز میکند امام گفت ترک نماز میکند بقدر عادت حیض خود و جایز است او را که استظهار
کند بدو روز مثلا پس اگر بریده شد خون حکم او ظاهر است و الا غسل حیض میکند و پنبه بر میدارد و یا رثم می بندد و نماز میکند
پس اگر گذشت خون از پنبه و استحاضه کثیره شد مبالغه در بستن پارچه دم میکند و قرار غسل استحاضه با خود میدهد و بعد از آن میگزارد
نماز صبح را بغسلی و نماز ظهر و عصر را بغسلی و نماز مغرب و عشا را بغسلی و اگر در نگذرد خون از پنبه یعنی که استحاضه متوسطه شود
نماز میکند بیک غسل در هر شبانه روزی در چهار نماز باقی وضو میسازد اصل قلت فالحائض قال مثل ذلک سواء
فان انقطع الدم عنها و الا فهی مستحاضة تصنع مثل النفساء سواء ثم تصلی و لا تدع الصلاة علی
حال فان النبی صلی الله علیه و آله قال الصلاة عماد دینکم شرح فالحائض مرفوعست بتقدیر فالحائض ما حکمها مثل
مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی مثل سواء بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده و واو منصوبست و مفعول مطلق
مثل است بغیر لفظ آن و برای تأکید است و میتواند بود که حال باشد السواء متفاوت بودن و بی تفاوت مثل
دوم منصوبست و حال از ضمیر مستتر در تصنع است پس مفعول تصنع محذوف است بتقدیر تصنع ما ذکرت و میتواند بود که مثل



مفعول تصنع باشد و مثل النفساء بتقدیر تصنع النفساء باشد العماد بکسر عین ستون خیمه و مانند آن یعنی گفتم پرسیدم حائض چیست
حکم او امام گفت مثل آنچه گفتم در نفسا با آنکه تفاوتی نباشد اصلا پس اگر بریده شد خون از او بعد از ایام حیض و استظهار حکم او ظاهر است
و الا پس او صاحب استحاضه است میکند آنچه را که مذکور کردم در نفسا بی تفاوتی باشد اصلا بعد از آن نماز میکند و میگذارد
نماز را بر حالی خواه استحاضه قلیله باشد و خواه متوسطه و خواه کثیره و خواه غسل میسر باشد او را و خواه تیمم کند و خواه او بر داشتن
پنبه و بستن پارچه دم میسر باشد و خواه نه چه درستی که نبی صلی الله علیه و آله گفت که نماز ستون دین شما است چنانچه خیمه باستون
بر پای می ایستد دین بی نماز در وقت وجوب آن بر پای نمی ایستد پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تجلس
النفساء ایام حیضها التی کانت تحیض ثم تستظهر و تغتسل و تصلی شرح ایام حیضها عبارت از عدد عادت معین است
خواه در وقت موافق باشد و خواه نه تحقیق استظهار شد در شرح حدیث هفتم باب نهم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
ترک نماز میکند زنی که صاحب نفاس باشد در عدد ایام حیض خود که عادت حیض داشت در آنها بعد از آن جایز است او را
ترک نماز دیگر روزه دو روز و سه روز و غسل نفاس میکند و نماز میکند ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقعد
النفساء ایامها التی کانت تقعد فی الحیض و تستظهر بیومین شرح تحقیق تستظهر بیومین شد در حدیث هفتم
باب نهم و مضمون باقی موافق سابق است باب چهاردهم اصل باب النفساء تطهر ثم تری الدم او رات الدم قبل ان تلد
شرح تطهر بصیغه مضارع معلوم غایب باب حسب است و میتواند بود که از باب تفعل باشد بحذف یکی تا فی این باب بیان زنی است که زائیده است
که پاک از خون میشود بعد از ولادت بعد از آن می بیند خون را یا دیده خون را پیش از ولادت مخفی نماند که نکته در تغییر سیاق
و اتیان بلفظ مضارع اولا و ماضی ثانیا باعتبار آنست که وقت ولادت جاری مجرای زمان حال است و در این باب
سه حدیث است اول اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلام فی امرأة نفست فترکت الصلاة ثلاثین یوما
ثم طهرت ثم رات الدم بعد ذلک قال تدع الصلاة لان ایامها ایام الطهر قد جازت مع ایام
النفاس شرح نفست بصیغه مجهول و معلوم باب علم میتواند بود و ثم برای تعجب است ایام الطهر منصوب و بدل یا عطف بیان
ایامها است مع افاده تقدم دخول آن میکند چنانچه میگویند ساوی العبد مع مولاه و نمیگویند ساوی المولی مع عبده یعنی روایت است
از امام موسی کاظم علیه السلام در زنی که زائید پس ترک کرد نماز را در سی شبانه روز بعد از آن غسل کرد با منع که پاک شده و غسل
کرد با وجود آن دید خون را بعد از غسل امام گفت وا میگذارد نماز را برای آنکه ایام او که ایام پاکی از نفاس است بتحقیق در
گذشته بعد از ایام نفاس او دوم اصل سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن امرأة نفست فمکثت ثلاثین یوما
او اکثر ثم طهرت و صلت ثم رات دما او صفرة قال ان کانت صفرة فلتغتسل و لتصل و لا تمسک
عن الصلاة شرح لا تمسک مجزوم و مرفوع میتواند بود و حاصل هر دو یکیست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از

زنی که زاید پس رنگ کرد خون پیش شبانه روز یا بیشتر بعد ازان پاک شده نماز کرد بعد ازان دید خون رنگین را یا زرد یا امام گفت
اگر باشد زردی پس باید که غسل کند مراد صورتیست که آن زردی بسیار یا سیاه باشد و باید که نماز کند و باید که نگاه دارد خود را
از نماز مخفی نماند که مفهوم این آنست که اگر خون رنگین باشد ترک نماز میکند سیوم حل عن ابی عبد الله علیه السلام فی المراة
یصیبها الطلق ایاما او یوما او یومین فتری الصفرة او دما قال تصلی ما لم تلد فان غلبها الوجع ففاتها
صلوة لم تقدر ان تصلیها من الوجع فعلیها قضاء تلک الصلوة بعد ما تطهر شرح الطلق بفتح طاء مهمله و سکون
لام و قاف درد ولادت شاید که تقدیم ایاما بر یوما او یومین باعتبار این باشد که قضیه که واقع شده بوده و اهل سایل باعث
این سوال شده در ایام بوده باشد پس مقصود اصلی او سوال ازان باشد ظاهر تصلی ما لم تلد باوجود انکه سایل او دما گفته اینست
که وقت طلق مستثنی باشد از قاعده که مذکور شد در حدیث دوم باب دوازدهم حی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
زنی که بر بجوزد او را درد زایدن چند روز یا یک روز یا دو روز پس میبیند زردی را یا خون رنگین را امام گفت نماز میکند چندانکه
با بمعنی که جزئی از فرزند بیرون نیامده یا بمعنی که مجموع فرزند بیرون نیامده و خلاف در این مسئله گذشت در کتاب الطهارة در
شرح حدیث دوم باب بیست و ششم که باب انواع الغسل است پس اگر غالب شود بر او درد پس فوت شود از او نمازی که قدرت
ندارد که گزارد آنرا از درد پس بر او واجبست قضای آن نماز بعد از پاک شدن او باب پانزدهم حل باب ما یجب علی الحائض
فی اوقات الصلوة شرح این باب بیان چیزیست که لازم است بر حایض بعنوان استحباب که در اوقات نماز در این باب چهار
حدیث است اول حل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الحائض تطهر یوم الجمعة و تذکر الله قال اما الطهر
فلا و لکنها توضا فی وقت الصلوة ثم تستقبل القبلة و تذکر الله شرح تطهر بتشدید طاء بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است
بحذف یک تاء و بتقدیر استفهام است الطهر بضم طاء و سکون هاء پاکیزگی و مراد اینجا غسل جمعه است و اشارتست بانچه گذشت در کتاب
الطهارة در حدیث ششم باب وجوب الغسل یوم الجمعة که باب بیست و هشتم است که و انه لا یزال فی طهر الی الجمعة الاخری حی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از حایض که آیا غسل میکند در روز جمعه و ذکر الله تعالی میکند گفت اما غسل جمعه پس نمیکند و لیکن او وضو
میسازد در وقت نماز بعد ازان رو بقبله می آورد و ذکر الله تعالی میکند دوم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال توضا
المراة الحائض اذا ارادت ان تاکل و اذا کان وقت الصلوة توضات و استقبلت القبلة و هللت و کبرت
و تلت القران و ذکرت الله عز و جل شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وضو میسازد زن حایض چون
خواهد که چیزی خورد و چون شود وقت نماز وضو میسازد و رو بقبله می آورد و لا اله الا الله میگوید و الله اکبر میگوید و تلاوت
قران میکند و یاد الله عز و جل میکند بربوبیت مراد بذکر الله اینجا صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث
دوم باب بیست و نهم که باب ما یجب من ذکر الله عز و جل فی کل مجلس است که ان ذکرنا من ذکر الله عز و جل و میتواند بود که مراد



امر ازان باشد سیوم حل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ینبغی للحائض ان تتوضا عند وقت کل صلوة ثم
تستقبل القبلة و تذکر الله مقدار ما کانت تصلی شرح هر یک از تستقبل و تذکر منصوب و مرفوع میتواند بود و ما موصولست
و عبارت از نماز است یا عبارت از وقت است و عاید محذوفست بتقدیر تصلیها یا تصلی فیه حی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت سزاوار است برای حایض اینکه وضو سازد نزد وقت هر نمازی بعد ازان رو بقبله کند و یاد کند الله تعالی را بقدر نمازی
که عادت داشت که میگذارد آنرا چهارم حل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کانت المراة طامثا
فلا تحل لها الصلوة و علیها ان تتوضا وضوء الصلوة عند وقت کل صلوة ثم تقعد فی موضع طاهر فتذکر
الله عز و جل و تسبحه و تهلله و تحمده کمقدار صلوتها ثم تفرغ لحاجتها شرح تقعد و نحو آن بعد ازان
منصوب و مرفوع میتواند بود و مراد بذکر در تذکر صلوات بر محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم یا و تسبیح از قبیل ذکر خاص
بعد از عام است کاف در کمقدار برای اشارتست بتخمین است پس اگر اندکی کم تر باشد قصوری ندارد و تفرغ از باب نصر و منع و علم است
حی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که امام گفت چون شود زن حایض پس حلال نیست برای او نماز و
لازم است بر او بعنوان استحباب موکد اینکه وضو سازد مثل وضوی نماز نزد هر وقت نمازی بعد ازان بنشیند در جایی که پاک
باشد پس یاد کند الله عز و جل را بربوبیت یا بوسیله صلوات بر محمد و آل محمد یا بوسیله اعم ازان مثل تکبیر و دعا و یاد نعمتهای الهی
و شکر بر آنها و مانند اینها و سبحان الله گوید و لا اله الا الله گوید و الحمد لله گوید مانند مقدار نماز بعد ازان فارغ شود برای کار خود
باب شانزدهم حل باب المراة تحیض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان تصلیها او تطهر قبل دخول وقتها فتتوانی فی الغسل شرح الطهر
قبل دخول وقتها اشارتست باشکالی که در صدر حدیث اول این بابست و مراد حیث که پاک میشود پیش از دخول وقت
نمازی که آن دخول متصل است بانقضای وقت نمازی دیگر بقرینه فتتوانی فی الغسل و آن در میان فرایض یومیه منحصر است
در نماز مغرب زیرا که پیش از وقت نماز فجر و پیش از وقت نماز ظهر وقت فریضه نیست که متصل بآنها باشد و پیش از دخول وقت
نماز عصر وقت نماز ظهر منقضی نمیشود و بر این قیاس است نماز خفتن پس مقصود بیان اینست که اگر زن پیش از دخول وقت
مغرب و بعد از دخول وقت ظهر پاک شود چه مقدار تواند در غسل سستی کند آیا بقدری که ظهر و عصر در میان غسل و میان مغرب گنجد
یا بقدری که نماز عصر گنجد و بس حی این باب بیان زنیست که حایض میشود بعد از دخول وقت نماز پیش از آنکه گزارده باشد
آنرا یا پاک از حیض میشود پیش از دخول وقت نماز و پیش از انقضای وقت نماز سابق بر آن پس سستی و کاهلی میکند در غسل
در این باب پنج حدیث است اول حل سالت ابا الحسن الاول علیه السلام قلت المراة تری الطهر قبل
غروب الشمس کیف تصنع بالصلوة قال اذا رات الطهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلا
تصلی الا العصر لان وقت الظهر دخل علیها و هی فی الدم و خرج عنها الوقت و هی فی الدم فلم یجب

عليها أن تصلّي الظهر وما طرح الله عنها من الصلوة وهي في الدم أكثر ش مادربا بمعنی مصدر به است اقدام جمع قدم
بفتح قاف و فتح دال مهمله است و مراد بقدم اینجا مقداریست که میان پاشنه پا و سر انگشت مهین است و گاهی قدم مستعمل میشود
بمعنی سبع شاخص و اینجا مراد آن نیست و گذشتن سایه شاخص از چهار قدم علامت خروج وقت ظهر است بدو شرط اول اینکه مقدار
شاخص یکذراع باشد بنابر اینکه شاخص رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر یکذراع بوده باعتبار اینکه رحل او یعنی زین شتر او
یکذراع بوده و آنرا در پیش نماز خود میگذاشته تا ستره باشد و با آن تخفیف وقت فضیلت و وقت اجزای نماز ظهر و عصر میکرده
چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب چهاردهم که باب السترة یعطا من بین یدیه است که کان طول رحل رسول
الله صلی الله علیه و آله ذراعا وکان اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به ممن یمر بین یدیه و مراد بذراع مقداریست که میان سر استخوان آرنج
و سر انگشت میان دست است و قد آدمی موافق چهار ذراع خودش است چنانچه موافق هفت قدم خودش است و این زمانها
و این منافات ندارد با آنچه مذکور است در کتاب الروضه بعد از حدیث القباب که ذراع آدم علیه السلام دو سبع قامت او بوده
و همچنین ذراع حوا که قامت او یک خمس و دو ثلث قامت آدم بوده زیرا که اختلاف استوای خلقت بحسب اختلاف زمانها ممکن است
پس چهار قدم موافق دو ذراع و دو سبع است پس موافق شانزده سبع ذراع است پس اگر سایه شاخصی که یکذراع باشد دو ذراع شود ذراع م
هنوز وقت ادای نماز ظهر نگذشته چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر دوم اینکه این چهار قدم زیادی
مقدار سایه باشد که در وقت زوال باقیمانده در جائی که آفتاب بسمت الرأس نگذرد چنانچه مفصل میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث
هفتم باب وقت الظهر والعصر واو در وما طرح عاطفه است و جمله حالیه معترضه بوده و بر هر تقدیر ما نافیه است و من تبعیضیه است و اکثر
بنابر ضبط افعل التفضیل است و منصوب و مفعول به طرح است و مفضل علیه محذوف شده برای ظهور تقدیر اکثر مما وجب علیها
من الصلوة و هی فی الطهر و این اشارتست بدو چیز اول آنکه اکثر حیض در هر ماه ده شبانه روز است و اقل طهر در هر ماه ده
شبانه روز است پس طهر و حیض زن یا مساوی یکدیگر است یا طهر بیشتر از حیض است دوم آنکه چون ایام حیض زیاده
بر ایام طهر نیست پس مضایقه نمیباید کرد در او خال این قسم نمازی در نمازهای ایام حیض ح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام از آنکه
زن می بیند پاکی از حیض را پیش از غروب آفتاب چگونه میکند با نماز گفت چون می بیند پاکی را بعد از گذشتن سایه شاخصی که یکذراع
باشد از ابتدای زوال آفتاب بقدر چهار قدم پس میگذارد نماز عصر را تنها بدرستی که وقت ظهر داخل شده براو و او در حیض
بوده پس واجب نشده براو اینکه گذارد نماز ظهر را و نه انداخته الله تعالی از آن زن از جمله نماز بر حالی که او در حیض باشد بیشتر را
از آنچه واجب ساخته الله تعالی براو از جمله نماز بر حالی که او در پاکی از حیض باشد ح قال و اذا رأت المرأة الدم بعد ما یمضی
من زوال الشمس اربعة اقدام فلتمسک عن الصلوة فاذا طهرت من الدم فلتقض صلوة الظهر لأن وقت
الظهر دخل علیها و هی طاهر و خرج عنها وقت الظهر و هی طاهر فضیعت صلوة الظهر فوجب علیها

قضاؤها

قضاؤها ش امام علیه السلام گفت که چون ببیند زن حیض را بعد از گذشتن چهار قدم از زوال آفتاب در وقتی که نماز ظهر نکرده
پس باید که خود را نگاه دارد از نماز پس چون پاک شود از حیض پس باید که قضا کند نماز ظهر را بدرستی که وقت ظهر داخل شده
براو بر حالی که او بی حیض بوده و بیرون رفته از او وقت ظهر بر حالی که او بی حیض بوده پس ضایع کرده است نماز ظهر را پس واجب است
براو قضای آن دوم ح سألت أبا جعفر علیه السلام عن الحائض تطهر عند العصر تصلّي الأولى قال لا انما
تصلّي الصلوة التي تطهر عندها ش عند العصر عبارتست از وقتی که چون زمان غسل بگذرد سایه شاخص چهار قدم شده
باشد بتفصیلی که گذشت در شرح حدیث اول این باب و الاولی عبارتست از نماز ظهر و اشارتست بآنچه می آید در کتاب الصلوة
در اول باب وقت الظهر والعصر که ان اول صلوة فرضها الله علی نبیه صلی الله علیه و آله الظهر ح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از حایض که پاک از حیض میشود نزد نماز عصر آیا میگذارد نماز ظهر را گفت نه جز این نیست که میگذارد نمازی را که پاک شده نزد آن
سیوم ح عن أبي عبد الله علیه السلام قال اذا رأت المرأة الطهر وقد دخل علیها وقت الصلوة ثم أخرت
الغسل حتی یدخل وقت صلوة أخری کان علیها قضاء تلک الصلوة التي فرطت فیها ش روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ببیند زن پاکی از حیض را بر حالی که بتحقیق داخل شده باشد براو وقت نماز بعد از آن
تأخیر کند غسل را تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر واجب میشود براو قضای آن نمازی که تفریط و تقصیر کرده در آن مقصود دفع توهم
دو چیز است اول آنکه زنی که در اول وقت نمازی حایض باشد آن نماز براو واجب نمیشود اصلا دوم آنکه زنی که غسل حیض
نکرده باشد در حکم حایض باشد در جواز ترک نماز ح و اذا طهرت في وقت وجوب الصلوة فأخرت الصلوة
حتی یدخل وقت صلوة أخری ثم رأت دما کان علیها قضاء تلک الصلوة التي فرطت فیها ش
تغییر اسلوب بذکر طهرت اینجا و ذکر رأت المرأة الطهر در سابق مشعر است باینکه طهرت بمعنی تحقق الطهر است و آن بسه چیز است
اول انقطاع خون دوم انقضای ایام عادت سیوم استبراء و ظاهر نشدن اثر خون بر پنبه چنانچه مذکور شد در باب ششم که
باب استبراء الحائض است و میتواند بود که طهرت بمعنی تحقق الطهر و غسلت باشد بقرینه ذکر فأخرت الصلوة اینجا و ذکر ثم
أخرت الغسل در سابق و ایضا تغییر اسلوب بذکر في وقت وجوب الصلوة اینجا و ذکر وقد دخل علیها وقت الصلوة در
سابق مشعر است باینکه وجوب الصلوة بمعنی ضیق وقت الصلوة است مثل وقتی که میان آن و میان مغرب گنجایش زیاده
بر چهار رکعت با شروط نداشته باشد و ما عبارتست از خونی که مانند خون حیض باشد در صفات و مقصود از این کلام دفع
توهم اینست که خون دوم نیز حیض باشد پس زمانی کوتاه که میان دو خونست داخل ایام حیض باشد بنابر اینکه ایام طهر کمتر از
ده روز نمیباشد و حاصل اینست که خون دوم را استحاضه حساب میباید کرد و پس قضای آن نماز میباید کرد و هر چند که ایام
عادت سه روز نباشد و زمان فاصله میان دو خون مقدار چهار رکعت با شروط باشد و زیاده از آن نباشد ح چون

زن پاک شود در وقت وجوب مضیق نماز پس آخر کند نماز را اما اگر داخل شود وقت نمازی دیگر بعد از آن میشود چیزی که مانند حیض است
و واجب میشود بر او قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن **چهارم اصل** عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ أَيُّمَا امْرَأَةٍ رَأَتِ الطُّهْرَ وَهِيَ قَادِرَةٌ عَلَى أَنْ تَغْتَسِلَ فِي وَقْتِ صَلَاةٍ فَفَرَّطَتْ فِيهَا حَتَّى يَدْخُلَ وَقْتُ
صَلَاةٍ أُخْرَى كَانَ عَلَيْهَا قَضَاءُ تِلْكَ الصَّلَاةِ الَّتِي فَرَّطَتْ فِيهَا **شرح** واو در وهی حالیه است و حال مقدره است یا مراد
بقدرت نفس قدرت باعتبار علم یا ظن بوسعت وقت و حصول اسباب غسل بنا بر اینکه حقیقت قدرت بنده قبل از وقت
فعل نمیباشد چنانچه گذشت در کتاب التوحید در باب الاستطاعة و میتواند بود که مراد حقیقت قدرت باشد بنا بر اجرای مجاورت
در زمان در مجرای مقارنت در زمان که مفهوم از واو حالیه است و فی وقت متعلق بتغتسل است و مراد بوقت صلوة بجا
و در فقره آینده وقتیست که بعد از آن گنجایش صلوة در وقت خود نیست **پنجم** روایت است از عبید بن زراره از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که گفت هر زنی که دید پاکی را و او قادر است بر فارغ شدن اگر غسل کند در وقت نماز پس تقصیر کرد در آن
نماز بترک اغتسال مثلا تا اگر داخل شود وقت نمازی دیگر واجبست بر آن زن قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن **اصل** وَإِنْ
رَأَتِ الطُّهْرَ فِي وَقْتِ صَلَاةٍ فَقَامَتْ فِي تَهْيِئَةِ ذَلِكَ فَجَازَ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَدَخَلَ وَقْتُ صَلَاةٍ أُخْرَى
فَلَيْسَ عَلَيْهَا قَضَاءٌ وَتُصَلِّي الصَّلَاةَ الَّتِي دَخَلَ وَقْتُهَا **شرح** و اگر دید پاکی را در وقت نمازی پس برخواست برای جمع
اسباب آن غسل پس گذشت وقت نماز و داخل شد وقت نمازی دیگر پس واجب نیست بر او قضا و میگزارد نمازی را که
داخل شد وقتش **پنجم اصل** سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَكُونُ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَدْ صَلَّتْ
رَكْعَتَيْنِ فَلْتَقُمْ مِنْ مَسْجِدِهَا فَإِذَا طَهُرَتْ فَلْتَقْضِ الرَّكْعَةَ الَّتِي فَاتَتْهَا مِنَ الْمَغْرِبِ **شرح** پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از زنی که میباشد در نماز ظهر بر حالی که بتحقیق گزارده دو رکعت را بعد از آن می بیند حیض را گفت برخیزد از جای
خود و قضا میکند آن دو رکعت باقی مانده را و اگر رسید حیض را بر حالی که او در نماز شام است بر حالی که بتحقیق گزارده دو رکعت
پس باید که برخیزد از جای نماز خود پس چون پاک از حیض شود پس باید که قضا کند آن رکعت را که ترک کرده از نماز شام و اینجا
اینجا دوازده احتمال است زیرا که وجه فرق میان ظهر و شام دو چیز میتواند بود اول آنکه ظهر زنی است که نافله دارد است
و نافله تلافی نقصان فریضه میکند چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب وجوب الغسل یوم الجمعة
است و نافله ظهر پیش از ظهر است بخلاف نافله شام دوم آنکه اهتمام برکعت شام بیشتر از اهتمام دو رکعت ظهر است و لهذا
اول در سفر ساقط نمیشود بخلاف دوم و بر هر تقدیر تکلیف قضا میتواند بود که بعنوان استحباب باشد و میتواند بود که بعنوان
وجوب باشد و بر هر تقدیر قضای جزء نماز میتواند بود که بمعنی قضای کل باشد و میتواند بود که بمعیده باشد و میتواند بود که بمعنی
قضای نافله تلافی کننده باشد والله اعلم **باب بیست و نهم اصل باب المرأة تکون فی الصلوة فتحس بالحیض شرح تحس بحا**

ولتنه


ثم ترى الدم قال تقوم من مسجدها ولا تقضي الركعتين وان كانت رأت الدم وهي في صلاة المغرب وقد صلت ركعتين م

تقضي هذا الظهر ... قضاء ... صلوة الظهر ... الدم ... في اول وقتها ... ذلك ... فرط ... ادركت من الوقت ... الوقت ثم حاضت ... فاتر ...
م ... المستقصى ... 

وتشدید سین منقوطه بصیغه مضارع معلوم غایبه از باب علم و نصر است الحس بالشی بفتح حا یقین کردن بچیزی و مراد احساس غالب است
**یعنی** این باب بیان حکم زنیست که میباشد در نماز پس ظن غالب میکند که حیض او آمد و در این باب یک حدیث است **اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَرْأَةِ تَكُونُ فِي الصَّلَاةِ فَتَظُنُّ أَنَّهَا قَدْ حَاضَتْ قَالَ تُدْخِلُ يَدَهَا فَتَمَسُّ
الْمَوْضِعَ فَإِنْ رَأَتْ شَيْئاً انْصَرَفَتْ وَإِنْ لَمْ تَرَ شَيْئاً أَتَمَّتْ صَلَاتَهَا **شرح** او قال قد تحقیقه در ظنون برای افاده
غلبه ظن است تمس بفتح میم از باب علم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که میباشد در نماز پس ظن غالب
بهم میرساند که او حایض شد امام گفت داخل میکند دست خود را پس دست میکشد آن جا را پس اگر دید چیزی از حیض را بر
میگردد از نماز و اگر ندید چیزی را تمام میکند نماز خود را **باب سی ام اصل باب الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة شرح** الحائض
مرفوع و مبتدا است و جمله مضاف الیه باب است و بنا بر اینکه مشهور است که غیر ظرف زمان مضاف بجمله حقیقی نمیشود مراد بحائض
الحائض تا آخر و جاری مجرای آن الفاظ مراد فات آنست و آن در حکم مفرد است و میتواند بود که الحائض مجرور و مضاف
الیه باب باشد و تقضی صفت الحائض باشد بنا بر اینکه الف لام الحائض برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا تقضی حال
حایض باشد بنا بر اینکه حال از غیر فاعل و مفعول جایز باشد **یعنی** این باب اینست که حایض قضا میکند روزه را و قضا نمیکند
نماز را و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَا الْحَائِضُ
تَقْضِي الصِّيَامَ وَلَا تَقْضِي الصَّلَاةَ **شرح** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند حایض قضا میکند روزه
را و قضا نمیکند نماز را **دوم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَائِضُ تَقْضِي الصَّلَاةَ قَالَ لَا قُلْتُ تَقْضِي الصَّوْمَ
قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مِنْ أَيْنَ جَاءَ هَذَا قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ **شرح** سوال دوم من این جا بجا و ما نند این دو قسم است
**اول** آنکه بعنوان استفهام انکاری است یا جاری مجرای آنست مثل استفهام تعجبی **دوم** آنکه محض استفهام است مثل آنکه می آید
در باب بیستم و مراد سائل اینجا قسم اول است چنانچه مذهب زنیه است و می آید در حدیث چهارم و لهذا امام علیه السلام در جواب
سرزنش کرده **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را حایض قضا میکند نماز را گفت نه گفتم قضا میکند روزه را گفت آری گفتم
از کجا آمد این فرق گفت اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود و بیان این شد در کتاب العقل در حدیث بیست و هفتم باب بیستم که
باب البدع والرای والمقاییس است **سیوم اصل** سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَضَاءِ الْحَائِضِ الصَّلَاةَ
ثُمَّ تَقْضِي الصِّيَامَ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهَا أَنْ تَقْضِيَ الصَّلَاةَ وَعَلَيْهَا أَنْ تَقْضِيَ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ
فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَكَانَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ الْمُؤْمِنَاتِ
**شرح** مشار الیه ذلک در اول قضا صوم است و در دوم امر فاطمه است یا یعنی که مقصود یا امر فاطمه علم فاطمه بود و الا مقصود تبلیغ
بود بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه علیها السلام که از بنات الانبیاء لا یطمثن پس یاد اول علم

وکانت تأمر

یامرات و در دوم برای آنست است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قضای حایض نماز را که واجب نیست براو بجهت قضا میکند روزه را امام گفت واجب نیست براو که قضا کند نماز را و واجب است براو که قضا کند روزهٔ ماه رمضان را مراد اینست که سوال از سر احکام الهی بی ادبیست چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث شانزدهم باب بیست و دوم کتاب البدع والرای والمقاییس

تعدادان رو آورد برمن پس گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله امر میکرد بقضای روزه فاطمه علیها السلم را و امر میکرد بوسیله آن امر فاطمه زنان مومنات را در بعض نسخ بجای وکان یامر در دوم چنین است وکانت تامر یا یعنی که فاطمه امر میکرد بآن زنان مومنات را چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ رَوَى عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ إِنَّ الْحَائِضَ تَقْضِي الصَّلَوةَ فَقَالَ مَا لَهُ لَا وَفَّقَهُ اللَّهُ شرح مغیره از زیدیه است و از ذ اعیان محمد بن عبد الله بن الحسن که احوال او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب شصتادم بوده و دروغ بر ائمه هدی میبست یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که بدرستی که مغیره ابن سعید روایت کرده از تو که تو گفتی او را که بدرستی که حایض قضا میکند نماز را پس امام گفت چیست او را یا یعنی که چه چیز او را ازماکه این دروغها را برما می بندد توفیق مدهاد او را الله تعالی اصل إِنَّ امْرَأَةَ عِمْرَانَ نَذَرَتْ مَا فِي بَطْنِهَا مُحَرَّراً وَالْمُحَرَّرُ لِلْمَسْجِدِ يَدْخُلُهُ ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ أَبَداً فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى شرح در سورهٔ آل عمران چنین است فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی پس اسقاط وسط برای اشارت باینست که آن واسطه کلام الله تعالی است وما قبل و ما بعد کلام امرأة عمران است و مثل این گذشت در کتاب الحجة در باب صد و بیست و پنجم یعنی بدرستی که زن عمران نذر کرد آنچه را که در شکم داشت آزاد از کار دنیا برای نماز در مسجد و آزاد کرده شده برای نماز در مسجد داخل مسجد میشود و بعد از آن بیرون نمی آید هرگز پس چون زایید آنرا که در شکم داشت گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من زاییدم او را ماده و نیست نر مانند ماده بانیجه که ماده رسول و مقتدای مردان نمیشود چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب صد و بیست و پنجم اصل فَلَمَّا وَضَعَتْهَا أَدْخَلَتْهَا الْمَسْجِدَ فَسَاهَمَتْ عَلَيْهَا الْأَنْبِيَاءُ فَأَصَابَتِ الْقُرْعَةُ زَكَرِيَّا فَكَفَلَهَا فَلَمْ تَخْرُجْ مِنَ الْمَسْجِدِ حَتَّى بَلَغَتْ فَلَمَّا بَلَغَتْ مَا تَبْلُغُ النِّسَاءُ خَرَجَتْ فَهَلْ كَانَتْ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ تَقْضِيَ تِلْكَ الْأَيَّامَ الَّتِي خَرَجَتْ وَهِيَ عَلَيْهَا أَنْ تَكُونَ الدَّهْرَ فِي الْمَسْجِدِ شرح وضعتها در اکثر نسخ بواو است و در بعض نسخ وضعتها برای جنعطف است و بر هر تقدیر مراد اینست که از کنار جدا گذاشت او را یا یعنی که طفل او مستقل شد و احتیاج بکنار گرفتن برای دادن شیر و قضای حاجت و مانند اینها نداشت المسجد عبارت از مسجد اقصی است که در شام میباشد و آنرا بیت المقدس نیز مینامند المساهمه طلب جمع نصیب خود را از یکدیگر بعنوان قرعه و مانند آن ماخوذ از سهم بفتح سین و سکون ها بمعنی نصیب و مغالطه اینجا برای مغالبه است الانبیا فاعل ساهمت است القرعه فاعل

وصنعتها

اصابت

اصابت است زکریا بالف مقصوره و ممدوده مفعول اصابت است کفلها از باب نصر است حتی برای انتها است و ما بعد آن داخل در حکم ما قبل است و مراد ببلوغ رسیدن بحد تکلیف است و میتواند بود که حتی برای استثنا باشد و ما بعد داخل در حکم ما قبل نباشد و مراد ببلوغ بلوغ بحیض باشد که بعد از آن مذکور میشود هل برای استفهام انکاریست مراد بقدرت استطاعت بمعنی وسعت دکاری و مشقت در آن بودنست زیرا که استطاعت فی الجمله مناط تکلیف است چنانچه گفته در سوره بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها و او در وهی حالیه است و مقصود نفی وسعت در قدرت بر قضا از مریم است فی الجمله با وجود آنکه میسر بوده تا معلوم شود حال زنان دیگر که در خانه ها میباشند و محل شهوت شوهران اند هر وقت که شوهران اراده کنند و مزاولت خانه و اشتغال زنان و بر اشتغال مردان متعلق بایشانست و عدم وسعت در قدرت باعتبار اینست که صاحب قضا بهیچ شغل مشغول نمیتواند شد مادام که قضای او تمام نشده باشد هی مبتدا است و راجع بمریم است یا بمیم ساخت و راجع بقصه است و بر هر تقدیر جمله خبریه است علیها خبر مقدم بر مبتدا است ان تکون مبتدا است الدهر منصوب و ظرف زمانست یعنی پس وقتی که از کنار گذاشت آنرا داخل کرد او را در مسجد اقصی است پس قرعه انداختند بر سر او انبیایی که در مسجد حاضر بودند تا کدام بکفالت و قیام بخدمت مریم کنند پس دریافت قرعه زکریا را پس او کفالت مریم کرد پس مریم بیرون نیامد از مسجد حتی وقتی که بحد تکلیف رسید پس وقتی که رسید بحیضی که میرسند زنان بآن بیرون آمد پس آیا مریم قدرت میداشت بر آنکه قضا کند بعد از عود بمسجد نماز آن ایامی را که بیرون رفته بود از مسجد و حال آنکه بر مریم واجب بود آنکه باشد در مدت عمر خود در مسجد سوای ایام ضرورت حاصل کلام اینست که چون نماز با شغلهای دیگر جمع نمیشود و روزه جمع میشود و هر روز را نمازی علیحده است قضای نماز گذشته اشکالی دارد و قضای روزه گذشته آن اشکال ندارد و لهذا الله تعالی قضای نماز ایام حیض را بر زنان واجب نکرده چون بی تقصیر ترک کرده اند آنرا و موافق این آنکه اکثر فساق که نماز نمیکنند در ماه رمضان مضایقه در روزه گرفتن ندارند بلکه بطفیل آن در ان ایام بعضی نماز نیز میکنند و از این تقریر ظاهر میشود که مقصود قیاس احکام این شرع بر شرع موسی یا قیاس زنان این شرع بر مریم یا عدم وصول استطاعت مریم بجهت تکلیف بقضای نماز نیست تا منافات لازم آید مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه علیها السلم که دان بنات الانبیا لا یطمثن بنابر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد و بیست و پنجم که باب فی انه اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فیه تا آخر است کان الله اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا چه ظاهر اینست که عمران پدر مریم است نبی بوده و دفع منافات ممکن است بتخصیص بنات الانبیا به بنات انبیا اولو العزم که پنج کس اند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله یا انبیا صاحب شریعت علیحده که شش کس اند و آدم نیز داخل است لیکن ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معانی اسما محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلم گفته که یعنی

صلی الله علیه و آله وسلم سئل ما البتول فانا سمعناک یا رسول الله تقول ان مریم بتول وفاطمة بتول فقال البتول التی لم تر حمرة قط ای لم تحض فان الحیض
مکروه فی بنات الانبیاء و این حدیث تفسیر نمیسازد زیرا که مقصود ما اظهار عدم منافات میان احادیث کافی است باب نوزدهم اصل
باب الحائض والنفساء تقرآن القرآن شرح این باب بیان حایض و نفسا است که قرائت قرآن کنند و درین باب شش حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحائض تقرأ القرآن وتحمد الله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حایض
میخواند قرآن را و حمد میکند الله تعالی را دوم عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقرأ الحائض القرآن والنفساء و
الجنب ایضا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میخواند حایض قرآن را و زاییده و جنب نیز خواه آن جنب زن باشد
و خواه مرد سیوم اصل سألت ابا عبد الله جعفر علیه السلام عن الطامث تسمع السجدة فقال ان کانت من العزائم
فلتسجد اذا سمعتها شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زن حایض که میشنود آیت سجده را پس امام گفت اگر باشد آن
آیت از چهار سوره که سجده در آنها واجب است و آنها سوره الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ است پس باید که سجده کند چون شنید آن
آیت را می آید در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب بیست و دوم که باب عزائم السجود است که شرط وجوب این سجده استماع است
چهارم اصل عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن التعویذ یعلق علی الحائض فقال
نعم اذا کان فی جلد او فضة او قصبة حدید شرح تعویذ مثل ادعیه و عبارات از آیت قرآن است که نوشته میشود
و بر کسی آویخته میشود برای حفظ او از آفات یعنی روایت است از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از تعویذ که آیا آویخته میشود بر حایض پس گفت آری اگر باشد در پوستی یا در نقره یا در لوله آهنی مثلا مراد اینست که میباید که دست
یا بدن او بخط آن نرسد پنجم اصل عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن التعویذ
یعلق علی الحائض قال نعم لا بأس قال وقال تقرأه وتکتبه ولا تصیبه یدها شرح روایت است از داود بن
فرقد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از تعویذ قرآن که آیا آویخته میشود بر حایض پس گفت آری باکی نیست راوی
گفت و امام گفت میخواند آن تعویذ را و مینویسد آنرا و برنخورد آنرا دست او ششم اصل وروی انها لا تکتب القرآن
شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام انکه زن حایض نمینویسد قرآن را و منافات نیست میان این و حدیث سابق
زیرا که این نهی محمول بر کراهت است باب بیستم اصل باب الحائض تأخذ من المسجد ولا تضع فیه شیئا شرح این باب
بیان است که حایض فرا میگیرد از مسجد و نمیگذارد در مسجد چیزی را و این باب یک حدیث است اصل عن زرارة عن ابی جعفر
علیه السلام قال سألته کیف صارت الحائض تأخذ ما فی المسجد ولا تضع فیه فقال لان الحائض
تستطیع ان تضع ما فی یدها فی غیره ولا تستطیع ان تأخذ ما فیه الا منه شرح روایت است از زراره از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که چگونه شد حایض برین حال که فرا میگیرد آنچه را که در مسجد است و نمیگذارد چیزی را در آن

پس گفت

پس گفت برای اینکه حایض میتواند که بگذارد آنچه را که در دست اوست در غیر مسجد و نمیتواند که فرا گیرد آنچه را که در مسجد است مگر از مسجد
مراد اینست که برای رعایت جانب حاجت است که در اکثر اوقات میباشد باب بیست و یکم اصل باب المرأة یرتفع طمثها
ثم یعود وحد الیأس من المحیض شرح الیأس بفتح همزه مصدر باب علم ناامیدی یعنی این باب بیان زنیست که برطرف میشود
حیض او بعد از آن برمیگردد و بیان اول ناامیدی از دیدن حیض است و درین باب پنج حدیث است اول اصل سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة ذهب طمثها سنین ثم عاد الیها شیء قال تترک الصلوة حتی
تطهر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که برطرف شد حیض او چند سال بعد از آن برگشت بسوی او چیزی
که احتمال حیض دارد امام گفت ترک میکند نماز را تا پاک شود دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام المرأة التی قد یئست
من المحیض حدها خمسون سنة شرح حد با فتح یا سهام است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام زنی که بتحقیق نا
امید شده از دیدن حیض اول ناامیدی او پنجاه سال است سیوم اصل وروی ستون سنة ایضا شرح و روایت کرده شده از امام
علیه السلام شصت سال نیز و این منافی سابق نیست زیرا که مزاجهای زنان مختلف میباشد در گرمی و سردی و هر کدام در
حق جمعی است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا بلغت المرأة خمسین سنة لم تر حمرة الا ان تکون
امرأة من قریش شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون رسد زن به پنجاه سال نمی بیند خون حیض را
مگر آنکه باشد زنی از قریش که اهل مکه اند زیرا که مزاج ایشان گرم است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
حد التی قد یئست من المحیض خمسون سنة شرح این ظاهر است از شرح دوم این باب باب بیست و دوم اصل باب
المرأة یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها شرح تسقی بصیغه مجهول باب ضرب است و سقی در شرب مستعمل میشود
در خورانیدن و خوردن دوا هر چند که جامد باشد یعنی این باب بیان زنیست که برطرف میشود حیض او بسبب علتی
پس آشامیده میشود دوا تا عود کند حیض او و این باب سه حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن موسی بن جعفر
علیهما السلام قلت اشتری الجاریة فتمکث عندی الاشهر لا تطمث ولیس ذلک من کبر فأریها النساء
فیقلن لی لیس بها حبل فلی ان انکحها فی فرجها فقال ان الطمث قد تحبسه الریح من غیر حبل فلا
بأس ان تمسها فی الفرج قلت فان کان بها حبل فما لی منها ان اردت قال ما دون الفرج شرح
این حدیث با اندک تغییری در لفظ می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب صد و شانزدهم که باب الامة یشتریها الرجل وهی حبلی
یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم میخرم کنیز را پس درنگ میکند نزد من چند ماه که حیض نمی بیند و نیست آن از پیری و
مینمایم او را بزنان پس میگویند مرا که نیست با او آبستنی پس آیا مرا جایز است اینکه جماع کنم با او در فرج او پس امام گفت
بدرستی که حیض گاهی محبوس میکند آنرا باد بی آنکه آبستنی باشد پس پروا نیست باینکه جماع کنی با او در فرج گفتم پس اگر باشد

با او آبستنی پس جماع جایز نیست مرا از او اگر خواهم گفت عزل و جمع کنم تا مذکور ظاهر این شامل و برست دوم اصل قلت لابی عبدالله

علیه السلام اشتری الجاریة و ربما احتبس طمثها من فساد دم او ریح فی رحم فتسقی دواء لذلک

فتطمث من یومها افیجوز لی ذلک و انا لا ادری من حبل هو او من غیره فقال لی لا تفعل ذلک

شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بخرم کنیز را پس بسا که محبوس میشود حیض او بسبب فساد خون یا بسبب بادی که در رحم است

پس آشامیده میشود دوا برای آن پس حیض می بیند همان روز آیا پس جایز است مرا آن دوا دادن بحالی که بدستی که من نمیدانم

که آیا سبب آبستنی است آن محبوس شدن حیض یا سبب غیر آنست پس امام گفت مکن آن کار را یا یعنی که دوا دادن در این

حالت جایز نیست یا مکروه است اصل فقلت له انه انما ارتفع طمثها منها شهرا و لو کان ذلک من حبل

انما کان نطفة کنطفة الرجل الذی یعزل فقال لی ان النطفة اذا وقعت فی الرحم تصیر الی علقة

ثم الی مضغة ثم الی ما شاء الله و ان النطفة اذا وقعت فی غیر الرحم لم یخلق منها شیء فلا تسقها دواء

اذا ارتفع طمثها شهرا و جاز وقتها الذی کانت تطمث فیه شرح گفتم امام را که غیر این نیست که برطرف

شد حیض او از او یکماه و برفرض که باشد آن آبستنی غیر این نخواهد بود که باشد نطفه مانند نطفه مردی که بیرون ریزد نطفه خود را در وقت

جماع با کنیز خود و آن جایز است پس چرا این جایز نباشد پس امام گفت مرا که چون نطفه قرار گیرد در رحم خون بسته میشود

بعد از آن شکل گوشت خاییده میشود بعد از آن آنچه خواسته باشد الله تعالی میشود و تفصیل این می آید در کتاب العقیقه در بعض احادیث

باب بدو خلق الانسان و تقلبه فی بطن امه که باب ششم است و بدرستی که نطفه چون قرار گیرد در غیر رحم مخلوق نمیشود از آن

چیزی پس میاشامان او را دوا چون برطرف شود حیض او یکماه و گذرد وقت آن کنیز که میدید حیض را در آن وقت سوم اصل

سألت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل اشتری جاریة مدرکة و لم تحض عنده حتی مضی لذلک ستة

اشهر و لیس بها حبل قال ان کان مثلها تحیض و لم یکن ذلک من کبر فهذا عیب ترد منه

شرح المدرک بصیغه اسم فاعل از باب افعال زنی که رسیده باشد بحد جماع با او و آن در نه سالگی میشود که سن تکلیف زنانست

یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خرید کنیز بالغه شده و حیض ندید نزد او تا آنکه گذشت بر آن

شش ماه و نیست با او آبستنی امام گفت اگر مثل او در سن بر این حال که حیض دیده باشد و نباشد آن حیض ندیدن بسبب

پیری پس این عیب است برگردانیده میشود بصاحبش بسبب آن مخفی نماند که ربط این حدیث بعنوان این باب باعتبار جزو

اول است و لیس و آشامانیدن دوا و حمل ندارد و این حدیث با آنکه تغییری در لفظ می آید در کتاب المعیشه در حدیث اول

باب من یشتری الرقیق فیظهر به عیب و ما یرد منه و ما لا یرد که باب نود و چهارم است و با آن کمال مناسبت دارد و باب

بیست و سوم اصل باب الحائض تختضب شرح الاختضاب بخا با نقطه و ضاد با نقطه و با یک نقطه خود را رنگین کردن بوسمه و



وحنا دست و مانند آنها و باعث رنگ خضاب که حنا است یعنی این باب بیان حایض است که رنگ میکند خود را بخضاب در این باب

دو حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن المرأة تختضب و هی حائض قال لا بأس به شرح پرسیدم امام موسی

کاظم یا امام رضا علیهما السلام را از زنی که خضاب میکند بر حالی که او حایض است گفت پروایی نیست با آن دوم اصل قلت لابی

ابراهیم علیه السلام تختضب المرأة و هی طامث فقال نعم شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که خضاب میکند زن بر حالی

که او حایض باشد پس گفت آری باب بیست و چهارم اصل باب غسل ثیاب الحائض شرح این باب بیان شستن جامها

حایض است در وقت اراده شروع او در نماز بعد از پاکی از حیض و در این باب سه حدیث است اول اصل سألت ابا عبدالله

علیه السلام عن المرأة الحائض اتغسل ثیابها التی لبستها فی طمثها قال تغسل ما اصاب ثیابها

من الدم و تدع ما سوی ذلک قلت له و قد عرقت فیها قال ان العرق لیس من الحیض شرح لم بکسر لام و فتح

میم استفهام انکاری است پس در حکم جمله است و او در و قد حالیه است من در من الحیض برای تبعیض است و این قسم جواب مشتمل است

بر مبالغه در عدم نجاست عرق حایض و اشارت است بآنکه هرچه معلوم نیست نجاست آن بخطاب شارع و مانند آن یا گفت

و خطاب و مانند آن از شارع در نجاست عرق حایض طلب واقع نشده پس علم نجاست آنجا منحصر است در آنکه معلوم شود که

عرق حایض قسمی از حیض است و این ظاهر البطلان است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حایض که آیا واجب

است بعد از پاکی از حیض آنکه بشوید جامهای خود را که پوشیده بود در وقت حیض او گفت واجب است که بشوید آنچه را که رسیده

بجامهای او از جمله خون حیض و واگذارد غیر آنرا خواه جامه باشد که خون با آن نرسیده اصلا و خواه بعض جامه باشد که خون

ببعض دیگر آن رسیده گفتم چرا نشوید و حال آنکه بتحقیق عرق کرده در آن جامها گفت بدرستی که عرق نیست از جمله حیض

دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال الحائض تصلی فی ثوبها ما لم یصبه دم شرح ماء مالم مصدریه ظرفیه

زمانیه است و ظاهر این است که حرفیه باشد و جمعی از نحویان آنرا از اقسام اسمیه شمرده اند یعنی روایت است از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت حایض نماز میکند در جامه خود بی شستن آن جامه اگر ملاقات نکرده باشد آن جامه را خون حیض سوم اصل عن

علی بن ابی حمزة عن العبد الصالح علیه السلام قال سألته ام ولد لابیه فقالت جعلت فداک انی اردت

ان اسألک عن شیء و انا استحیی منه قال سلی و لا تستحیی قالت اصاب ثوبی دم الحیض فغسلته فلم

یذهب اثره فقال اصبغیه بمشق حتی یختلط و یذهب شرح این گذشت در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب

سی و هشتم که باب الثوب یصیبه الدم و المدة است باب بیست و پنجم اصل باب الحائض تناول الخمرة او الماء شرح تناول بحذف

صیغه مضارع غایبه از باب تفاعل است الخمرة بضم خا با نقطه و سکون میم و را بی نقطه حصیری کوچک که میساخته اند برای سجده بر آن

در نماز در بالای فرش یا مانند آن یعنی این باب بیان حایض است که میدهد و میبرد و محل سجده را یا آب را و در این باب یک حدیث است

اصل عن معوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الحائض تناول الرجل الماء فقال
قد كان بعض نساء النبي عليه السلام تسكب عليه الماء وهي حائض وتناوله الخمرة ترجمه روايت
از معوية بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که پرسيدم امام را از حائض که ميدهد مرد آب را پس امام گفت بتحقيق بعض
زنان نبي عليه السلم ميريخت براو آب را براى ازالة نجاست و مانند آن برحالى که آن زن حائض بود و ميداد نبي عليه السلام محل
سجده را اصل تم كتاب الحيض من الكتاب الكافي
والحمد لله رب العالمين ترجمه اين زيادتي كاتبست
يعني تمام شد كتاب حيض از كتاب كافي و سپاس
الله راست که صاحب كل اختيار هر كس و تحرير
فرغ الشارح خليل بن الغازي القزويني
عفا الله عنهما من شرح صافي صفر سنه سبعين
والف الهجرية ١٢
م

قال النبي صلى الله عليه واله وسلم
م م م م

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله اجمعين وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مأمور شده بشرح کافی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمه الله تعالی و بانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة کتاب الجنایز که کتاب دهم است بتاریخ صفر سال هزار و هفتاد و هجری والله المستعان اصل کتاب الجنایز شرح الجنایز بفتح جیم و نون والف و همزه و زای با نقطه جمع جنازه بفتح و کسر جیم بمعنی میت یا بفتح جیم بمعنی میت است و بکسر جیم بمعنی تابوت یا عکس است یعنی کتاب دهم از جمله سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزو کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است کتاب احادیث متعلقه باموات است و در این کتاب نود و پنج باب است و بنا بر نسخه ازنسخ که بنظر رسید نود و چهار باب است زیرا که عنوان واحادیث باب بیست و ششم در آن نسخه مذکور نیست چون نزدیکست بمضمون باب هفتاد و دوم اول باب علل الموت وان المؤمن یموت بکل میتة دوم باب ثواب المرض سیوم باب آخر منه چهارم باب حد الشکایة پنجم باب المریض یؤذن به الناس ششم باب فی کم یعاد المریض وقدر ما یجلس عنده وتمام العیادة هفتم باب هشتم باب ثواب عیادة المریض نهم باب تلقین المیت دهم باب اذا عسر علی المیت الموت واشتد علیه النزع یازدهم باب توجیه المیت الی القبلة دوازدهم باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه سیزدهم باب ما یعاین المؤمن والکافر چهاردهم باب اخراج روح المؤمن والکافر پانزدهم باب تعجیل الدفن شانزدهم باب نادر هفدهم باب الحائض تمرض المریض هجدهم باب غسل المیت نوزدهم باب تحنیط المیت وتکفینه بیستم باب تکفین المرأة بیست و یکم باب کراهیة تجمیر الکفن وتسخین الماء بیست و دوم باب ما یستحب من الثیاب للکفن وما یکره بیست و سیوم باب حد الماء الذی یغسل المیت والکافور بیست و چهارم باب الجریدة بیست و پنجم باب المیت یموت وهو جنب او حائض او نفساء بیست و ششم باب المرأة تموت وفی بطنها ولد یتحرک بیست و هفتم باب کراهیة ان یقص من المیت ظفر او شعر بیست و هشتم باب ما یخرج من المیت بعد ان یغسل بیست و نهم باب الرجل یغسل المرأة والمرأة تغسل الرجل سی ام باب حد الصبی الذی یجوز للنساء ان یغسلنه سی و یکم باب من غسل المیت ومن مسه وهو حار ومن مسه وهو بارد سی و دوم باب العلة فی غسل المیت غسل الجنابة سی و سیم باب ثواب من غسل مؤمنا سی و چهارم

وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة وکتاب الحیض شروع نموده شرح م

المریض

باب ثو

باب ثواب من کفن مؤمنا سی و پنجم باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا سی و ششم باب حد حفر القبر واللحد والشق وان رسول الله صلی الله علیه وآله لحد له سی و هفتم باب ان المیت یؤذن به الناس سی و هشتم باب القول عند رؤیة الجنازة سی و نهم باب السنة فی حمل الجنازة چهلم باب المشی مع الجنازة چهل و یکم باب کراهیة الرکوب مع الجنازة چهل و دوم باب من یتبع جنازة ثم یرجع چهل و سیوم باب ثواب من مشی مع جنازة چهل و چهارم باب ثواب من حمل جنازة چهل و پنجم باب جنائز الرجال والنساء والصبیان والاحرار والعبید چهل و ششم باب نادر چهل و هفتم باب الموضع الذی یقوم الامام اذا صلی علی الجنازة چهل و هشتم باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت چهل و نهم باب من یصلی علی الجنازة وهو علی غیر وضوء پنجاهم باب الصلوة علی الجنائز پنجاه و یکم باب وقت الصلوة علی الجنازة پنجاه و دوم باب علة التکبیر خمس علی الجنازة پنجاه و سیوم باب الصلوة علی الجنائز فی المساجد پنجاه و چهارم باب الصلوة علی المؤمن والتکبیر والدعا پنجاه و پنجم باب انه لیس فی الصلوة علی المیت دعاء موقت وانه لیس فیها تسلیم پنجاه و ششم باب من زاد علی خمس تکبیرات پنجاه و هفتم باب الصلوة علی المستضعف وعلی من لا یعرف پنجاه و هشتم باب الصلوة علی الناصب پنجاه و نهم باب الجنازة توضع وقد کبر علی الاولی شصتم باب فی وضع الجنازة دون القبر شصت و یکم باب نادر شصت و دوم باب دخول القبر والخروج منه شصت و سیوم باب من یدخل القبر ومن لا یدخل شصت و چهارم باب سل المیت وما یقال عند دخول القبر شصت و پنجم باب ما یبسط فی اللحد ووضع اللبن والآجر والساج شصت و ششم باب من حثا علی المیت وکیف یحثی شصت و هفتم باب تربیع القبر ورشه بالماء وما یقال عند ذلک وقدر ما یرفع من الارض شصت و هشتم باب تطیین القبر وتجصیصه شصت و نهم باب التربة التی یدفن فیها المیت هفتادم باب التعزیة وما یجب علی صاحب المصیبة هفتاد و یکم باب ثواب من عزی حزینا هفتاد و دوم باب المرأة تموت وفی بطنها صبی یتحرک هفتاد و سیوم باب غسل الاطفال والصبیان والصلوة علیهم هفتاد و چهارم باب الغریق والمصعوق هفتاد و پنجم باب القتلی هفتاد و ششم باب اکیل السبع والطیر والغریق والقتیل یوجد بعض جسده هفتاد و هفتم باب من یموت فی السفینة ولا یقدر علی الشط او یصاب وهو عریان هفتاد و هشتم باب الصلوة علی المصلوب والمرجوم والمقتص منه هفتاد و نهم باب ما یجب علی الجیران لاهل المصیبة واتخاذ المأتم هشتادم باب المصیبة بالولد هشتاد و یکم باب التعزی هشتاد و دوم باب الصبر والجزع والاسترجاع هشتاد و سیوم باب ثواب التعزیة هشتاد و چهارم باب فی السلوة هشتاد و پنجم باب زیارة القبور هشتاد و ششم باب ان المیت یزور اهله هشتاد و هفتم باب ان المیت یسئل عن ماله وولده وعمله قبل موته هشتاد و هشتم باب المسألة فی القبر ومن یسأل ومن لا یسأل هشتاد و نهم باب نودم باب فی ارواح المؤمنین نود و یکم باب نود و دوم باب فی ارواح الکفار نود و سیوم باب نود و چهارم باب الاطفال نود و پنجم باب النوادر بدانکه آنچه میگوییم در توضیح آیات و احادیث متشابهات از قبیل اظهار احتمالات وسایر مقدمات اینجا نیز مقدماتیست که در اول شرح کتاب الطهارة مذکور شده والله اعلم

باب العلل باب علل الموت وان المؤمن یموت بکل میتة میتة بکسر میم وسکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب و ضرب و علم برای نوع است

یعنی این باب بیان اسباب مرگست و بیان حمیت که مؤمن میمیرد بهر نوع مردن و درین باب ده حدیث است اول حدیث عن
أبی جعفر علیه السلام قال کان الناس یعتبطون اعتباطاً فلما کان زمان ابرهیم علیه السلم قال یا رب اجعل
للموت علة یؤجر بها المیت و تسلی بها عن المصاب قال فانزل الله عز و جل الموم و هو البرسام
ثم انزل بعده الداء شرح یعتبطون بعین منقطه و با ،حنقطه و طا ،منقطه بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است الاعتباط
کشتن ذبیحه ما نند آن در وقت صحت آن بی علتی که در ان باشد اعتباطا مفعول مطلق برای تاکید است و مقصود حصر دانست
یوجر بهمزه یا بواو منقلب از همزه بصیغه مضارع مجهول باب نصر و ضرب است و بسیار استعمال او اینجا با آنکه مرض بی اختیار بنده میباشد
بیان میشود در احادیث باب دوم تسلی بسین منقطه بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب نصر و علم است تسلو بفتح و ضم سین
و سکون لام و تخفیف واو و بضم سین و ضم لام و تشدید واو فراموش کردن و آن متعدی بمن میشود چنانچه اینجا است و گاهی
متعدی بنفس میشود بها نائب فاعل است و فاعل محذوف خویشان میت و نزد بعض نکات نائب فاعل مصدر تسلی است و برین تقدیر
میتواند بود که تسلی بصیغه مجهول باب افعال باشد و فاعل محذوف جمعی باشند که برای تعزیه می آیند مصاب بضم میم مصدر میمی الله
باب افعال است بمعنی بر خوردن مرگ کسی را موم بضم میم و سکون واو است برسام بکسر با ،منقطه و سکون را ،منقطه و سین منقطه
و الف مرضی است که باعث هذیان میشود و این غیر سرسام است زیرا که این از ورم حجابیست که میان جگر و معده است
و سرسام از ورم حجاب دماغست یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت عادت این بود که مردمان میرانیده در وقت
صحت میشدند میرانیدنی در وقت صحت پس وقتی که شد زمان امامت ابراهیم علیه السلم گفت باذن الهی که ای صاحب کل انبیا
من بگردان برای مرگ سببی که مزد داده شود با آن میت و فراموش کرده با آن شود از بر خوردن مرگ امام گفت پس او را
فرو د آورد الله عز و جل موم را و آن مرضی است که باعث هذیان میشود بعد از ان فرود آورد درد را بمعنی اقسام دیگر مرضها
دوم حدیث عن أبی جعفر علیه السلام قال کان الناس یعتبطون اعتباطاً فقال ابرهیم یا رب لو جعلت
للموت علة یعرف بها و تسلی عن المصاب فانزل الله عز و جل الموم و هو البرسام ثم انزل الداء
بعده شرح لو برای تمنی است یعرف بصیغه مضارع باب مجهول ضرب است و ضمیر مستتر راجع بموت است تسلی بصیغه مضارع
معلوم غایبه باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بعلت است و مضمون این ظاهر است از شرح سابق و تفاوت سهل است
سیوم حدیث عن عبد الله بن سنان عن أبی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الحمی رائد الموت و هی سجن
الله فی الارض و هی حظ المؤمن من النار شرح رائد برا ،منقطه و الف و همزه و دال منقطه است یعنی روایت است از
عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت تب پیشرو مرگست غالبا و آن زندان
الله تعالی است در زمین و آن نصیب مؤمن است از آتش جهنم مراد اینست که گرمی آن از جهنم است و مؤمن بغیر آن نصیبی از



جهنم ندارد چهارم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مات داود النبی علیه السلم
یوم السبت مفجوءاً فاظلته الطیر باجنحتها و مات موسی علیه السلام کلیم الله فی التیه فصاح صائح
من السماء مات موسی و ای نفس لا تموت شرح این حدیث مناسب و ان المؤمن یموت بکل میتة است المفجوء بفا و جیم
و همزه بصیغه اسم مفعول باب منع و علم کسی که ناگاه دشمن بر سر او آمده باشد فا در فاظلته برای تعقیب است و اشارتست
بانکه اگرچه داود علیه السلام در دو ساعتی وفات یافت اما لشکر او فرج بعد از شدت یافته و تحت حکم سلیمان آمدند که صاحب
ملک عظیم و فرمان فرمای مرغان و جن و انس بود التیه بفتح و کسر تا ،دو نقطه در بالا و سکون یا ،دو نقطه در پایین مصدر باب
ضرب راه گم کردن در بیابان و مانند آن و بکسر تا ،دو نقطه در بالا بیابانی که راه روان گم میشوند و هر دو اینجا مناسب است
و اشارتست بانچه مشهور و در قرآن مذکور است که بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه گم کردند و سرگردان میگشتند یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که وفات یافت داود پیغمبر علیه السلم
در روز شنبه در حالی که لشکر دشمن بر سر او ناگاه آمده بود پس بعد از سلیمان علیه السلام سایه کردند او را مرغان ببالهای
خود و وفات یافت موسی علیه السلم که الله تعالی با او بی واسطه فرشته سخن گفته بود در اثنای راه گم کردن بنی اسرائیل در
بیابان پس فریاد زد فریاد زننده از ملائکه آسمان که وفات یافت موسی و کدام جان دار وفات نمی یابد و جایز میتواند بود
که نسبت بمعنی از قبیل تحدیث باشد بمعنی دیگر از قبیل اعلام باشد پنجم حدیث عن أبی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله موت الفجاءة تخفیف عن المؤمن و اخذة اسف علی الکافر شرح الفجاءة بضم فا
و جیم و الف و همزه و تا مصدر باب منع و علم ناگاه آمدن و بمعنی آنچه ناگاه آید نیز مستعمل میشود و اینجا هر دو مناسب است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مرگ ناگاهی سبک کردن
الله تعالی است آزار را از مؤمن و گرفتن از روی غضب است بر کافر ششم حدیث عن الرضا علیه السلام قال
اکثر من یموت من موالینا بالبطن الذریع شرح البطن بفتح با ،منقطه و فتح طا ،منقطه است ذریع بفتح ذال
منقطه و کسر را ،منقطه و سکون یا ،دو نقطه در پایین و عین منقطه است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت
بیشتر آنکه میمیرد از دوستان ما باسهال تند میمیرد هفتم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله الحمی رائد الموت و سجن الله فی ارضه و فورها من جهنم و هی حظ کل مؤمن من
النار شرح الفور بفتح فا و سکون واو و را ،منقطه مصدر باب نصر جوشش یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که تب پیشرو مرگست و زندان الله تعالی است در زمین او و جوشش آن از جهنم است یعنی
گرمی او است از جهنم و آن نصیب هر مؤمن است از آتش جهنم هشتم حدیث قال أبو جعفر علیه السلام ان المؤمن لیبتلی

که این فریاد از قبیل تحدیث باشد یعنی آنکه بر معلوم ح خبر بخیر
بیان شد در کتاب الحجه در باب بیست و چهارم که باب ان
الائمه محدثون مفهمون است پس شنیدن آن مخصوص
انبیا باشد و میتواند بود که از قبیل اعلام باشد
شنیدن آن مخصوص انبیا باشد و میتواند بود

بكل بلية ويموت بكل ميتة الا انه لا يقتل نفسه شرح گفت امام محمد باقر عليه السلام که بدرستی که مومن مبتلا میشود بهر بلائی و میمیرد بهر نوع مردنی غیر اینکه نمیکشد خود را و مراد اینست که ترک تقیه نمیکند یا مراد اعم از انست سیم اصل سالت ابا عبد الله عليه السلام عن ميتة المؤمن فقال يموت المؤمن بكل ميتة يموت غرقا ويموت بالهدم ويبتلى بالسبع ويموت بالصاعقة ولا تصيب ذاكرا لله تعالى شرح این حدیث گذشت در کتاب الدعا در حدیث سیوم باب ان الصاعقة لا تصيب ذاكرا و در حدیث دوم باب مذکور گذشت که گفت و ما الذاكر قال من قرا مائة آية غرقا بفتح غین با نقطه و فتح را بی نقطه مصدر باب علم مفعول له است الهدم بفتح ها و فتح دال بی نقطه مصدر باب علم فرو ریختن دیوار و اطراف چاه و مانند آنها و بسکون دال مصدر باب ضرب فرود آوردن کسی خانه و مانند آنرا یعنی پرسیدم امام جعفر صادق عليه السلم را از نوع مردن مومن پس گفت میمیرد مومن بهر نوع مردن میمیرد بسبب غرق شدن و میمیرد بسبب فرو ریختن دیوار و مانند آن و گرفتار میشود بدرنده و میمیرد بصاعقه بر نمیخورد صاعقه کسی را که ذکر کننده الله تعالی باشد دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل يبتلي المؤمن بكل بلية ويميته بكل ميتة ولا يبتليه بذهاب عقله اما ترى ايوب كيف سلط ابليس على ماله وعلى ولده وعلى اهله وعلى كل شيء منه ولم يسلط على عقله ترك له يوحد الله عز وجل به شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و دوم باب شده و هشتم که باب شدة ابتلاء المؤمن است یوحد مرفوع و منصوب میتواند بود و بتقدیر ان ناصبه و ان با مدخولش مفعول له است یعنی روایت است از امام جعفر صادق عليه السلم گفت بدرستی که الله عز وجل گرفتار میکند مومن را بهر بلائی و میمیراند مومن را بهر نوع مردن و گرفتار نمیکند مومن را برفتن خرد او آیا نمی بینی ایوب علیه السلام را که چگونه مسلط شد ابلیس بر مال او و فرزندان او و زوجه او و بر هر چیز او و مسلط نشد بر خرد او و واگذاشته شد خرد برای او تا یگانه گوید الله عز وجل با خرد خود باب سیوم اصل باب ثواب المريض شرح ثواب نفعی است که در مقابل فعل اختیاری است حقیقة یا حکما در بعض نسخ مرض بصیغه مصدر است و در بعضی مریض بصیغه فعیل است و بنا بر اول اضافه از قبیل اضافه مسبب بسبب است و مقصود بیان نوعی از ثواب است که باعث آن مرض است باعتبار اینکه برای عمل یا کرده است که در حکم کرده است یعنی این باب بیان ثواب بیمار است درین باب ده حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ان رسول الله صلى الله عليه واله رفع راسه الى السماء فتبسم فقيل له يا رسول الله رايناك رفعت راسك الى السماء فتبسمت قال نعم عجبت لملكين هبطا من السماء الى الارض يلتمسان عبدا صالحا مومنا في مصلى كان يصلي فيه ليكتبا له عمله في يومه وليلته فلم يجداه في مصلاه فعرجا الى السماء فقالا ربنا عبدك المؤمن التمساه في مصلاه لنكتب له عمله ليومه وليلته فلم نصبه فوجدناه في حبالك



فقال الله عز وجل اكتبا لعبدي مثل ما كان يعمله اذ حبسته في صحته من الخير في يومه وليلته ما دام في حبالي فان علي ان اكتب له اجر ما كان يعمله اذ حبسته عنه شرح حبست بصیغه ماضی معلوم متکلم باب علم است مومن یعنی کامل در ایمانست پس صالح اعم از مومن است مصلی دو جا بمعنی محل صلاة است فی یومه و لیلته یعنی اینست که اگر دو ملک متعلق بروز اند عمل روز را مینویسند و اگر دو ملک متعلق بشب اند عمل شب را مینویسند لام لنکتب بمعنی فی است الحبال بکسر حا بی نقطه و با یک نقطه جمع حبل بفتح حا و سکون با است ما کان یعمله دو احتمال دارد اول اینکه عبارت از ان عمل باشد مطلقا دوم اینکه عبارت از ان عمل باشد بشرط اینکه او معتاد داشته که از صحیح میبود میکرد و الله اعلم اذ برای تعلیل و برای ظرفیت میتواند بود یعنی روایت است از عبد الله بن سنان بکسر سین و تخفیف نون از امام جعفر صادق عليه السلم گفت که گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بر داشت سر خود را سوی آسمان پس لب خنده کرد پس گفته شد او را که ای رسول الله دیدیم ترا که برداشتی سر خود را سوی آسمان پس لب خنده کردی گفت آری شگفت آمدم برای دو فرشته که حکم الهی فرود آمدند از آسمان سوی زمین طلب میکردند بنده را که صلاحیت دخول جنت داشت مومن بود در مصلائی که عادت او آن بود که نماز میکرد در ان تا نویسند برای آن بنده عمل او را در روزش و شبش در مصلای او پس نیافتند او را در مصلای او پس بالا رفتند سوی آسمان پس گفتند ای صاحب کل اختیار ما بنده تو فلان که مومن است طلب کردیم او را در مصلای او تا نویسیم برای او عمل او را در مصلای او در روزش و شبش پس بخوردیم او را الا اینکه یافتیم او را در بندها تو که بسبب بلائی بر اعضای او بود پس گفت الله عز وجل بنویسید برای بنده من مثل آنچه را که میکرد در تندرستی او از عمل خیر در مصلای خود در روزش و شبش چندانکه در بندهای منست چه بدرستی که لازم است بر من که نویسم برای او ثواب آنچه را که میکرد آنرا برای اینکه منع کردم و وا داشتم او را از ان دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه واله ان المسلم اذا غلبه ضعف الكبر امر الله عز وجل ان يكتب له في حاله تلك مثل ما كان يعمل وهو شاب نشيط صحيح ومثل ذلك اذا مرض وكل الله به ملكا يكتب له في سقمه ما كان يعمل من الخير في صحته حتى يرفعه الله ويقبضه وكذلك الكافر اذا اشتغل بسقم في جسده كتب الله له ما كان يعمل من شر في صحته شرح الكبر بكسر كاف و فتح با یک نقطه مصدر باب علم پیری النشيط بفتح نون و شین با نقطه و یا دو نقطه در پایین و طا بی نقطه کسی که بجد باشد در کار مثل منصوبست بنیابت مفعول مطلق و کل الله بتقدیر فوکیلا مثل ذلک است مرض از باب علم جمله شرطیه است و کل الله جمله جزائیه است اشتغل الشین با نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است شاید که تنکیر شر و تعریف الخیر اشارت باشد باینکه اضداد و در یکزمان خیر نباشد و شر میباشد زیرا که جمع میان اضداد ممکن نیست در یکزمان و ترک اضداد ممکن است در یکزمان و خیر در هر زمان متعین است بخلاف شر یعنی روایت است از امام محمد باقر عليه السلم گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که چون مسلمان غالب شود

کرد پس گفته شد او را که ای رسول الله دیدیم ترا که برداشتی سر خود را سوی آسمان پس لب خنده کردی

براو نا توانی پیری امر میکند الله عز و جل فرشته را باینکه نویسد برای او دران حال و مثل آنچه را که عمل میکرد برحالی که او جوان بود
صاحب جد در عبادت تندرست بود و همچنان چون بیمار شود موکل میکند الله تعالی باو فرشته را که نویسد برای او در
بیماری او آنچه را که عمل میکرد از خیر در تندرستی او تا آنکه بردارد او را الله تعالی از میان مردم و قبض روح او کند و مانند آنست
که مذکور شد کافی بیان این آنکه چون ترک آنچه میکرد و کند بسبب بیماری در بدن او مینویسد الله تعالی برای او آنچه را که
میکرد از جمله شر در تندرستی او مخفی نماند که از دو احتمال که در شرح حدیث اول گذشت اینجا احتمال دوم ظاهر تر است
والله اعلم **سیوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
لِلْمَلَکِ الْمُوَکَّلِ بِالْمُؤْمِنِ اِذَا مَرِضَ اُکْتُبْ لَهُ مَا کُنْتَ تَکْتُبُ لَهُ فِی صِحَّتِهِ فَاِنِّی اَنَا الَّذِی صَیَّرْتُهُ فِی حِبَالِی
**شرح** خطاب در کنت تکتب مبنی بر اجرای نوع در مجرای شخص است زیرا که هر روز و هر شب ملکی دیگر موکل میشود بر دست راست
و همچنین بر دست چپ و میتواند بود که مبنی بر احتمال دوم باشد از دو احتمال که مذکور شد در شرح حدیث اول **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که میگوید الله عز و جل فرشته را که موکل است بمؤمن
چون بیمار شود آن مؤمن که بنویس برای او آنچه را که مینوشتی از خیر در تندرستی او چه بدرستی که من همانم که کرده اند او را
در بندهای خود که [illegible] اعضای اوست بسبب بیماری **چهارم اصل** قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ سَهَرُ لَیْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ اَفْضَلُ
مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام بیداری شبی بسبب بیماری فاضلتر است از عبادت سالی با تندرستی
**و گرنه** نفعی که در مقابل بیداری است داخل عوض خالی از ثواب است پس این حدیث مناسب عنوان این باب نیست **یا** این نوع
ثواب بهتر است از نوع عوض خالی از ثواب در حکم ثواب شده چنانچه از لفظ اجر در حدیث ششم ظاهر میشود **پنجم اصل**
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا صَعِدَ مَلَکَا الْعَبْدِ الْمَرِیضِ اِلَی السَّمَاءِ عِنْدَ کُلِّ مَسَاءٍ یَقُولُ
الرَّبُّ تَبَارَکَ وَتَعَالَی مَاذَا کَتَبْتُمَا لِعَبْدِی فِی مَرَضِهِ فَیَقُولَانِ الشِّکَایَةَ فَیَقُولُ مَا اَنْصَفْتُ
عَبْدِی اِنْ حَبَسْتُهُ فِی حَبْسٍ مِنْ حَبْسِی ثُمَّ اَمْنَعُهُ الشِّکَایَةَ اُکْتُبَا لِعَبْدِی مِثْلَ مَا کُنْتُمَا تَکْتُبَانِ
لَهُ مِنَ الْخَیْرِ فِی صِحَّتِهِ وَلَا تَکْتُبَا عَلَیْهِ سَیِّئَةً حَتَّی اُطْلِقَهُ مِنْ حَبْسِی فَاِنَّهُ فِی حَبْسٍ مِنْ حَبْسِی **شرح**
مسعد از باب علم است عند کل مساء مبنی بر آنست که دو ملک هر مسائی صعود و ملک مسائی دیگر است فیقولان مبنی
بر اجرای رفیق فاعل در مجرای فاعل است باعتبار مجاورت و رضا بفعل او زیرا که نوشتن شکایت بکر [illegible] مخصوص ملک
دست چپ است و همچنین است اکتبا زیرا که نوشتن اعمال صالحه مخصوص ملک دست راست است و اما ما کنتما تکتبان
پس مبنی بر اجرای نوع در مجرای شخص است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون بالا روند دو فرشته که موکل بر بنده بیمارند سوی آسمان نزد هر شامی میگوید صاحب کل اختیار

[margin note] و بعضی میگفتند این نوع بهتر است از جنس ثواب چنانچه نوع مرد بهتر است از نوع زن و بعضی زنان بهتر از مردانند پس مناسبت این حدیث خالی از ثوابست



تبارک و تعالی که چه چیز نوشتید برای بنده من در بیماری او پس میگویند اظهار درد پس میگوید انصاف نداده باشم بنده خود را
اگر او داشته باشم او را در بندی از جمله بندهای خود بعد از ان منع کنم او را از اظهار درد بنویسید برای بنده من آنچه را که مینوشتید
برای او از خیر در تندرستی او و منویسید بر او بدیرا تا وقتی که رها کنم او را از بند خود چه بدرستی که او در بندی از جمله بندهاست
**ششم اصل** عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَهَرُ لَیْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ اَوْ وَجَعٍ اَفْضَلُ وَاَعْظَمُ اَجْرًا مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ
**شرح** این ظاهر است از شرح حدیث چهارم **هفتم اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِبْرٰهِیمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِذَا مَرِضَ
الْمُؤْمِنُ اَوْحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَی صَاحِبِ الشِّمَالِ لَا تَکْتُبْ عَلَی عَبْدِی مَا دَامَ فِی حَبْسِی وَوَثَاقِی ذَنْبًا وَیُوحِی
اِلَی صَاحِبِ الْیَمِینِ اَنِ اکْتُبْ لِعَبْدِی مَا کُنْتَ تَکْتُبُ لَهُ فِی صِحَّتِهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ **شرح** الوثاق بفتح و کسر واو
بندی که با آن چیزی بسته میشود و او در و یوحی حال است و شاید که نکته در عدول از ماضی سوی مضارع اشارت باتصال
ذنب مرض باشد غالبا و آن ترک رضا بقضای الله تعالی است در احداث مرض و این بخلاف حسنات است زیرا که آن روم
خارد و لطف در اوقات معینه میباشد و شاید که نکته در ترک آن مغفرة داول بود که آن در دوم این باشد که دفع ضرر اهم از جلب
نفع است پس شتاب در بیان دفع ضرر بهتر است مناسب آنچه در تحذیر گفته اند **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام
میگفت چون بیمار شد مؤمن وحی کرد الله عز و جل سوی فرشته دست چپ منویس بر بنده من چندانکه در منع من و بند
منست گناهی را و وحی میکند سوی فرشته دست راست که بنویس برای بنده من آنچه را که مینوشتی برای او در تندرستی
او از حسنات **هشتم اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجَسَدُ اِذَا لَمْ یَمْرَضْ اَشِرَ وَلَا خَیْرَ فِی جَسَدٍ لَا یَمْرَضُ بِاَشَرٍ
**شرح** اشر بشین با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است الاشر بفتح همزه و فتح شین و کسر با دو باشر برای مبالغت
است و ظرف صفت دوم جسد است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدن آدمی چون بیمار نشود متکبر میشود و خیری نشود
در بدنی که بیمار نشود با تکبر باشد مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار آنست که مرض باعث کسب ثواب میشود
بعد از صحت **نهم اصل** عَنْ اَبِی حَمْزَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ حُمَّی لَیْلَةٍ تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَنَةٍ وَحُمَّی لَیْلَتَیْنِ
تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَنَتَیْنِ وَحُمَّی ثَلَاثِ لَیَالٍ تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَبْعِینَ سَنَةً قَالَ قُلْتُ فَاِنْ لَمْ یَبْلُغْ سَبْعِینَ
سَنَةً قَالَ فَلِاُمِّهِ وَاَبِیهِ قَالَ قُلْتُ فَاِنْ لَمْ یَبْلُغْ قَالَ فَلِقَرَابَتِهِ قَالَ قُلْتُ فَاِنْ لَمْ یَبْلُغْ قَرَابَتُهُ قَالَ فَلِجِیرَانِهِ **شرح** لیله یعنی گاه شب مستعمل میشود
و بمعنی شبانه روز مستعمل میشود و اینجا هر دو محتمل است تعدل بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب
باب تفعیل است التعدیل استقامت دادن چیزی بروشی که خالی از تفریط و افراط باشد و بی عیب شود و اگر از باب ضرب
باشد بمعنی آنکه هم وزن میشود و سوال و جواب بعد از ان ناخوش مینماید والله اعلم **یعنی** روایت است از ابو حمزه از امام
محمد باقر علیه السلام گفت تب یک شب بی عیب میکند عبادت یکساله صاحبش را بمعنی که اگر عیبی و نقصانی در بعض اجزای

[margin note, beside line 16 of this page] نشود

[margin note] کان لم یبلغا قال فلقرابته قال قلت

آن باشد تلافی و تدارک عیب آن میکند و تب دو شب بی عیب میکند عبادت دو سال صاحبش را و تب سه شب بی عیب میکند
عبادت هفتاد ساله صاحبش را مخفی نماند که از این مستفاد میشود که زیادتی آزار تب سیوم بر هر یک از شب اول و دوم بیست و
هفت درجه است و شاید که سر این آن باشد که ضعف قوای صاحبش و حاجت بطبیب و دوا اکثر اینها باعتبار تب سیوم است
و در دو شب سابق تفاوت نیست والله اعلم ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر صاحبش نرسد بهفتاد سال یا بمعنی که عبادت ناقص او
بقدر هفتاد سال نباشد چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای مادر و پدر او است ابو حمزه گفت که گفتم پس
اگر ایشان نرسند بآن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای خویشان او است ابو حمزه گفت که گفتم
پس اگر خویشان او نرسند بآن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای همسایگان او است مخفی نماند که
گذشت در کتاب العشرة در باب بیست و چهارم که باب حد الجوار است که قدر همسایگی چهل خانه است و شاید که مراد اینجا او نزدیکترین
باشد خواه متصل باو باشند خواه در شهری دیگر باشند بشرط الاقرب فالاقرب و الا اینجا نیز گنجایش سوال است و اینجا
در جمیع مراتب صلاحیت شرط است **دهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حُمَّى لَيْلَةٍ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَلِمَا بَعْدَهَا
**یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت تب یکشب کفاره است برای گناهان پیش از آن شب و برای گناهان
بعد از آن شب **دیگر گویم** اخبار بکفاره ما بعد بودن باعث اصرار بر معاصی میشود و این قبیح مینماید **گویم** بقای ایمان شرطست
و معاصی دو قسم است کبائر و صغائر و چون اصرار بر کبائر کفر نیست پس معلوم است که این مستثنی است و اخبار بباعث اصرار
بر صغائر قبیح نیست زیرا که در آیات و احادیث بسیار اخبار بغفران شده در حق مومن و سر آن همینست که در آیات و احادیث
دیگر بیان شده که در مراتب ثواب تارکان آن و مرتکب آن تفاوت بسیار است **باب سیوم اصل باب گم شده شرح** این باب
دیگر است از تتمه باب سابق زیرا که احادیث این باب در بیان ثواب بیماریست که اظهار درد خود نزد زائران نکند و در این
باب شش حدیث است **اول اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ
اللّٰهُ جَلَّ وَعَزَّ مَنْ مَرِضَ ثَلَاثًا فَلَمْ يَشْكُ اِلَى اَحَدٍ مِنْ عُوَّادِهِ اَبْدَلْتُهُ لَحْمًا خَيْرًا مِنْ لَحْمِهِ وَدَمًا خَيْرًا
مِنْ دَمِهِ فَاِنْ عَافَيْتُهُ عَافَيْتُهُ وَلَا ذَنْبَ لَهُ وَاِنْ قَبَضْتُهُ قَبَضْتُهُ اِلَى رَحْمَتِي **شرح** ثلاثا عبارت از ثلاث
لیال است یا عبارت از ثلاث مرات است بیان حقیقت ابدلته لحما تا آخر می آید در حدیث ششم این باب **یعنی** روایتست از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله جل و عزه در حدیث قدسی هر که بیمار شد سه شب پس
شکایت بیماری خود نبرد سوی هیچ یک از جمعی که بپرسش او می آیند بعوض میدهم او را گوشتی که بهتر است از گوشت او که پیش از بیماری
داشت مراد نیست که گوشت این بیماری بهتر است از گوشت تندرستی سابق بر این زیرا که با گوشت تندرستی
گناه محسوب میشد و با این گوشت گناه محسوب نمیشود خواه بعد از این تندرستی بهم رسد و خواه نه بلکه کفاره گناهان

یلم

ایام تندرستی سابق نیز هست چنانچه گذشت در حدیث آخر باب سابق و دادم او را خونی که بهتر است از خون او که پیش از
بیماری داشت پس اگر تندرست کردم او را تندرست کردم او را بر حالی که نیست گناهی او را و اگر از دنیا گرفتم او را گرفتم
او را سوی رحمت خود **دوم اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا مِنْ عَبْدٍ اَبْتَلَيْتُهُ
بِبَلَاءٍ فَلَمْ يَشْكُ اِلَى عُوَّادِهِ اِلَّا اَبْدَلْتُهُ لَحْمًا خَيْرًا مِنْ لَحْمِهِ وَدَمًا خَيْرًا مِنْ دَمِهِ فَاِنْ قَبَضْتُهُ
قَبَضْتُهُ اِلَى رَحْمَتِي وَاِنْ عَاشَ عَاشَ وَلَيْسَ لَهُ ذَنْبٌ **شرح** بلا اعم از مرض است و باقی مضمون این نزدیک
بسابق است فرق اینست که در این حدیث قید ثلاثا نیست و در سابق بود و منافات نیست میان این دو حدیث
زیرا که تفاوت در کمال و نقصان ثواب خواهد بود **سیوم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ اَيُّمَا عَبْدٍ اَبْتَلَيْتُهُ بِبَلِيَّةٍ فَكَتَمَ ذٰلِكَ عُوَّادَهُ ثَلَاثًا اَبْدَلْتُهُ لَحْمًا خَيْرًا مِنْ لَحْمِهِ وَ
دَمًا خَيْرًا مِنْ دَمِهِ وَبَشَرًا خَيْرًا مِنْ بَشَرِهِ فَاِنْ اَبْقَيْتُهُ اَبْقَيْتُهُ وَلَا ذَنْبَ لَهُ وَاِنْ مَاتَ مَاتَ
اِلَى رَحْمَتِي **شرح** کتم ذلک یعنی کتم شده ذلک است البشر بفتح با یکنقطه و فتح شین با نقطه و را بی نقطه ظاهر پوست
آدمی و مراد اینجا پوست آدمیست و باقی مضمون این ظاهر است از شرح سابق **چهارم اصل** عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ
اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ مَرِضَ لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ عِبَادَةَ سِتِّينَ
سَنَةً قُلْتُ مَا مَعْنَى قَبُولِهَا قَالَ لَا يَشْكُو مَا اَصَابَهُ فِيهَا اِلَى اَحَدٍ **شرح** قبلها بصیغه ماضی باب علم است
و ضمیر راجع بلیلة است باعتبار آنچه در آن واقع شده لا یشکو بتقدیر ان لا یشکو است پس منصوب و مرفوع میتواند بود
و میتواند بود که بتقدیر ان لا یشکو نباشد بلکه جمله خبریه بمعنی انشائیه باشد و این احتمال ظاهر است در حدیث آینده باعتبار
عطف جمله فاذا اصبح تا آخر بر یصبر و بر این تقدیر مرفوعست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بیمار شد
یکشب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب نوشت الله عز و جل برای او عبادت شصت سال گفتم چیست
معنی قبول لایق آن شب گفت اینکه شکایت نبرد آزاری که برخورد او را در آن شب سوی هیچکس **پنجم اصل** عَنِ
الْعَرْزَمِيِّ عَنْ اَبِيهِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنِ اشْتَكَى لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَاَدَّى
اِلَى اللّٰهِ شُكْرَهَا كَانَتْ كَعِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قَالَ اَبِي فَقُلْتُ لَهُ مَا قَبُولُهَا قَالَ يَصْبِرُ عَلَيْهَا
وَلَا يُخْبِرُ بِمَا كَانَ فِيهَا فَاِذَا اَصْبَحَ حَمِدَ اللّٰهَ عَلَى مَا كَانَ **شرح** عرزم بفتح عین بی نقطه و سکون را بی نقطه و فتح زای
با نقطه اسم یکی از پدران عبد الرحمن بن محمد است اشتکی بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است ضمیر قبلها و ضمیرکانت راجع بلیلة است
باعتبار آنچه در آن واقع شده یصبر تا یصبر است و بیان اعراب آن شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایتست از عرزمی از
پدرش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بیمار شد یکشب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب و ادا کرد سوی الله تعالی

شکر آنرا شد آن شب مانند عبادت شصت سال گفت پدرم که پس گفتم امام را که چیست قبول لایق آن شب گفت میباید که صبر کند
بران شب و خبر نکند بآنچه شده در آن شب پس چون صبح رسد حمد کند الله تعالی را بر آنچه شده بر این جهت که میان شکر و حمد عموم و خصوص
من وجه باشد و این عمل ماده اجتماع آنها باشد بنابر اینکه شکر تعظیم منعم است برای نعمتش خواه بزبان و خواه بغیر آن و حمد تعظیم
بزبانست در مقابل فعل اختیاری خواه در مقابل نعمت و خواه غیر آن پس این عمل در صبح شکرست باعتبار اینکه تعظیمی است در مقابل
نعمت اخروی زیرا که آزار دنیوی نعمت اخروی است و حمد است باعتبار اینکه وصف جمیل است بزبان در مقابل فعل اختیاری
ششم اصل عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه قال قال عليه السلام من مرض ثلثة ايام فكتمه ولم يخبر به
احدا ابدل الله عز وجل له لحما خيرا من لحمه ودما خيرا من دمه وبشرة خيرا من بشرته وشعرا
خيرا من شعره قال قلت جعلت فداك وكيف يبدل له قال يبدل له لحما وشعرا ودما وبشرة لم يذنب
فيها شرح روایت است از ابن ابی عمیر از بعض یاران او گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بیمار شود سه روز پس پنهان کند
آنرا و خبر نکند بآن احدی را یعنی که شکایت آن سوی زائران نبرد عوض میدهد الله عز وجل برای او گوشتی بهتر از گوشت سابق
بر بیماری او و خونی بهتر از خون سابق او و پوستی بهتر از پوست او و مویی بهتر از موی او راوی گفت که گفتم قربانت شوم و چگونه
عوض میدهد او را مرادش اینست که آیا باعتبار تغیر در ذوات گوشت و خون و پوست و موست یا باعتبار تغیر در وصف
آنها است امام گفت عوض میدهد او را گوشتی و مویی و خونی و پوستی که گناه نکرده در آنها مراد اختیار شق دوم است که تغیر در
وصف آنهاست باعتبار اینکه گناهانی که در گوشت و مو و خون و پوست سابق بر بیماری شده معفو شده خواه تغیر در ذات
آنها شده باشد و خواه نه گناهای در بیماری محسوب میشود باب چهارم اصل باب حد الشكاة شرح الشكاة بفتح شين با نقطه
آزار خود نزد کسی یعنی این باب مرتبه شکایت مذموم است در این باب یک حدیث است اصل عن جميل بن صالح عن ابي عبد الله
عليه السلام قال سئل عن حد الشكاة للمريض فقال ان الرجل يقول حممت اليوم وسهرت البارحة
وقد صدق وليس هذا شكاة وانما الشكوى ان يقول لقد ابتليت بما لم يبتل به احد ويقول لقد
اصابني ما لم يصب احدا وليس الشكوى ان يقول سهرت البارحة وحممت اليوم ونحو هذا شرح
حممت بضم حا بی نقطه بصیغه مجهول مجرد است سهرت بکسر ها بی نقطه و را بی نقطه بصیغه معلوم باب علم است البارحه با بی نقطه
والف و کسر را بی نقطه و حا بی نقطه شب گذشته که متصل است بامروز صدق بصیغه ماضی معلوم باب قتل است تصدیق
اظهار راستی اعتقادی یا سخنی و اگر صدق از باب تفعیل باشد ذکر و لیس الشکوی تا آخر مضمون ان الرجل تا آخر خواهد بود و حاصل
جواب اینست که شکایت سه مرتبه دارد اول ادنی و آن در صورتیست که مخاطب اعتقاد مضمون آن کرده باشد دوم
اعلی و آن در صورت مبالغه است سیوم اوسط و آن مابین آنهاست و دوم مذموم است بلاخلاف و دو مرتبه دیگر شکوی

بفتح شین با نقطه و سکون کاف بمعنی شکاة است ابتلیت بصیغه مجهول متکلم باب افتعال است لم یبتل بفتح لام بصیغه مجهول کا
باب افتعال است یعنی روایت است از جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت امام پرسیده شد از مرتبه شکایت
مذموم برای بیمار پس امام گفت بدرستی که کسی که میگوید تب زده شدم امروز و بیداری کشیدم دوش بر حالی که تصدیق اعتقاد مخاطب کرد — تحقیق
و نیست این از قبیل شکایت مذموم و جز این نیست که شکایت مذموم اینست که گوید هر آینه بتحقیق مبتلا شدم ببلایی که مبتلا
نشد بآن بلا احدی و گوید هر آینه بتحقیق برخورد مرا آنچه برنخورد احدی را و نیست شکایت مذموم اینکه گوید بیداری کشیدم دوش و تب
زده شدم امروز و مانند این باب پنجم اصل باب المريض يؤذن به الناس شرح يؤذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایب
مجهول باب افعال یا باب تفعیل است الایذان اعلام التأذين اکثار اعلام یعنی این باب بیان بیماری است که اعلام کرده میشود
باو مردمان در این باب سه حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول ينبغي للمريض منكم ان يؤذن اخوانه بمرضه فيعودونه فيؤجر فيهم ويؤجرون فيه قال فقيل
له نعم هم يؤجرون فيه لممشاهم اليه فكيف يؤجر فيهم قال فقال باكتسابه لهم الحسنات فيؤجر
فيهم فيكتب له بذلك عشر حسنات ويرفع له عشر درجات ويمحى بها عنه عشر سيئات شرح
روایت است از عبد الله بن سنان گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سزاوار است برای بیمار از جمله شما
شیعیان اینکه اعلام کند برادران مؤمن خود را به بیماری خود پس ایشان بسبب اعلام او عیادت او میکنند پس ماجور میشود
آن بیمار بسبب ایشان و ایشان ماجور میشوند بسبب او عبدالله گفت پس گفته شد امام را که آری ایشان ماجور میشوند
بسبب او برای رفتن ایشان سوی او پس چگونه و بچه سبب او ماجور میشود بسبب ایشان عبدالله گفت که پس امام گفت
بسبب سعی او در کسب او ایشان حسنات را پس ماجور میشود بسبب ایشان بیان این آنکه نوشته میشود برای او بسبب آن — برای او
اکتساب حسنات ده حسنه و برداشته میشود در بهشت برای او ده درجه و برطرف کرده میشود بسبب حسنات ایشان
که او باعث آنها شده از او ده سیئه دوم اصل قال ابو الحسن عليه السلام اذا مرض احدكم فليأذن للناس
يدخلون عليه فانه ليس من احد الا وله دعوة مستجابة شرح گفت امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام
چون بیمار شود یکی از شما پس باید که رخصت دهد مردمان را که داخل شوند بر او و عیادت او کنند چه بدرستی که نیست هیچ یک از
مردمان خواه صالح و خواه غیر صالح که او را یک دعای مستجاب نیست شاید که آن دعا نصیب بیمار شود سیوم اصل قال ابو
عبد الله عليه السلام اذا دخل احدكم على اخيه عائدا له فليسأله يدعو له فان دعاءه مثل
دعاء الملائكة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شود یکی از شما مؤمنان بر برادر مؤمن خود حالی
که عیادت کننده او را پس باید که طلب کند از آن بیمار مؤمن که دعا کند برای او چه بدرستی که دعای بیمار مؤمن مثل دعای ملائکه است

در اینکه مستجاب میشود باب بیست ششم اصل باب في كم يعاد المريض وقدر ما يجلس عنده وتمام العيادة شرح باب بی تنوین است مضاف
بمضمون جمله که در حکم مفرد است وکم استفهامیه است یعاد بصیغه مجهول باب نصر است وقدر مجرور ومعطوف بر مضمون جمله است ما مصدریه است
یجلس بصیغه مجهول باب ضرب است عنده نایب فاعل است العیادة بکسر عین واصل العود است او مصدر باب نصر بمعنی بدیدن بیمار رفتن است یعنی
این باب بیان آنست که چند روز دیده میشود بیمار و بیان مقدار جلوس نزد او و بیان کمال عیادت در این باب شش حدیث
است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا عيادة في وجع العين ولا تكون عيادة في اقل من ثلثة
ايام فاذا وجبت فيوم ويوم لا فاذا طالت العلة ترك المريض وعياله شرح لا عيادة مجازست زیرا که عیادت
محقق میباشد در درد چشم و اقرب مجازات بر رفع ذات رفع جمیع احوال شرعیه است مثل ثواب و مشایعت ملائکه شاید که
وجه این باشد که صاحب درد چشم متضرر میشود غالبا از آمد و رفت مردمان پس اگر متضرر نشود از عیادت نهی نیست بلکه مطلوب و مرغوب
باشد چنین نیست مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب السواد که آخر ابواب است ولا تكون بصیغه غایبه از افعال ناقصه است عیادة
مرفوع و فاعل لا تكون است و مقصود آنست که عیادت مریض پیش از انقضای سه روز از اول مرض مستحب نیست یا مقصود آنست که
عیادت صاحب درد چشم پیش از انقضای سه روز مستحب نیست و مؤید اول است ذکر او در ولا تكون و مؤید دوم است مثل
آنچه می آید در حدیث دهم آخر ابواب مراد ثلثة ايام سه روز از اول مرض است الوجوب ثبوت و استمرار الم انکه بعنوان
طول مدت باشد یا نباشد یوم دو جا مجرور بحرف جر مقدر است بتقدیر فی یوم یکون وفی یوم لا یکون بقرینه آنچه می آید در کتاب الزی
والتجمل والمروة در حدیث دوم باب کراهة ادمان الدهن که باب بیست و هفتم است که یوم و یوم لا و بیان میشود وعیاله
منصوبست و واو بمعنی مع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمی باشد عیادت در درد چشم و
عیادت نمی باشد در کمتر از سه روز از اول مرض پس چون متحتم شود علت یعنی که زیاد از سه روز شود پس در روزی عیادت
میباشد و در روزی نمیباشد یعنی که هر یک در میان عیادت مستحب است نه هر روز و اگر طول کشد علت واگذاشته میشود
بیمار با عیالش یعنی که دیگر عیادت مستحب نیست دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال العيادة قدر فواق ناقة
او حلب ناقة شرح الفواق بضم وفتح فاء وتخفيف واو و قاف دوشیدن بعض شیر که باقی مانده در پستان ناقه بسبب عادت
ناقه بیالا کشیدن بعض شیر خود در وقت شروع در دوشیدن آن ناقه و وا گذاشتن آن بعد از آن ترک دوشیدن
باندک زمانی و زمان فواق ناقه کم است از زمان حلب ناقه و گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب بیست و دوم
یکم که باب تذاکر الاخوان است که و بیان شد فواق ناقه و بیان شد و ظاهر ذکر حلب ناقه بجای حلبها اینست که
او از شک راوی باشد و میتواند بود که مراد این باشد که اول اقل و دوم اکثر عیادت است اگر بیمار طلب بیش از آن کند موافق
آنچه می آید در حدیث ششم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عیادت بقدر فواق شتر ماده است

با بقدر

یا بقدر دوشیدن شتر ماده است سیم اصل اخبرني مولى لجعفر بن محمد عليه السلام قال مرض بعض مواليه فخرجنا
اليه نعوده ونحن عدة من موالي جعفر فاستقبلنا جعفر في بعض الطريق فقال لنا اين تريدون
فقلنا نريد فلانا نعوده فقال لنا قفوا فوقفنا فقال مع احدكم تفاحة او سفرجلة او اترجة او لعقة
من طيب او قطعة من عود بخور فقلنا ما معنا شيء من هذا فقال اما تعلمون ان المريض
يستريح الى كل ما ادخل به عليه شرح نعوده دو جا بتقدیر ان نعوده است پس رفع و نصب در آن جایز است مفعول
له است الاترجة بضم همزه و سکون تاء دو نقطه در بالا و ضم راء بی نقطه و تشدید جیم ترنج اللعقة بضم و فتح لام و سکون عین بی نقطه قاف
اندکی از مایع که یکبار انگشت آن را توان لیسید یا آنکه بر چوب مالیده باشد و در برای تقویت است یعنی خبر داد مرا پیروی از جعفر بن محمد علیه السلام گفت بیمار شد
بعض پیروان او پس بیرون رفتیم سوی آن بیمار تا عیادت کنیم او را ما جماعتی بودیم از پیروان جعفر پس برخورد ما را جعفر در اثنای
راه پس گفت ما را کجا اراده دارید پس گفتیم اراده داریم فلان کس را تا عیادت کنیم او را پس گفت ما را بایستید پس ایستادیم پس گفت
ما را آیا با یکی از شماست سیبی یا بهی یا ترنجی یا اندکی از خوشبوی روان یا پاره از چوب خوشبو که بخور میکنند پس گفتیم نیست با ما چیزی
ازین جنس پس گفت آیا نمیدانید که بیمار میل میکند سوی هر چیزی که داخل کرده شود از روی محبت بر او چهارم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام قال تمام العيادة للمريض ان تضع يدك على ذراعه وتعجل القيام من عنده فان عيادة النوكى
اشد على المريض من وجعه شرح النوكى بفتح نون و سکون واو و الف بعد از کاف جمع انوک احمقان یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت کمال عیادت مریض اینست که گذاری دست خود را بر ساعد او و زود برخیزی از نزد او چه بدرستی که عیادت
احمقان که بسیار می نشینند و هرزه میگویند با سوالهای بیجا و مهربانیهای خنک میکنند مشکل تر است بر بیمار از دردی که دارد و مراد
اینست که آنقدر آزرده از آن میشود که درد خود را فراموش میکند پنجم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام تمام العيادة
ان تضع يدك على المريض اذا دخلت عليه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام کمال عیادت اینست که گذاری دست خود را
بر بیمار چون داخل شوی بر آن بیمار مراد گذاشتن بر ذراع است چنانچه در حدیث سابق گذشت یا مراد اعم از آنست
و آن فضل است ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان امير المؤمنين صلوات الله عليه قال ان
من اعظم العواد اجرا عند الله عز وجل لمن اذا عاد اخاه خفف الجلوس الا ان يكون المريض يحب
ذلك ويريده ويسأله ذلك شرح ذکر اراده بعد از محبت اشارت باینست که کسی چیزی را دوست میدارد اما بطریق
میکند پس اراده آن ندارد و ذکر سوال بعد از اراده اشارت باینست که احمقان چون از محبوب القلوب و مراد او هر کس
همه وقت میسر نمی شود سوال نمی نمایند و این خوب نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه گفت بدرستی که از جمله بزرگترین عیادت کنندگان باعتبار ثواب نزد الله عز و جل هر آینه کسی است که چون

عیادت کند برادر مؤمن خود را اندک کند نشستن را مگر آنکه بیمار دوست دارد طول نشستن را و اراده آن داشته باشد و طلب کند
آن طول نشستن را **سیم اصل** وَقالَ علیه السّلام مِنْ تَمامِ العِیادَةِ أنْ یَضَعَ العائِدُ إحْدی یَدَیْهِ عَلَی الأُخْری أوْ عَلی
جَبْهَتِهِ **شرح** ضمیر یدیه راجع بعاید است الاخری بضم همزه و سکون خا با نقطه و فتح را بی نقطه و الف عبارت از دست دیگر است
و مراد اینست که دست یک را بر دست چپ بیمار گذارد یا دست چپ را بر دست راست بیمار گذارد **یعنی** و گفت امیر المؤمنین
علیه السلم که از جمله کمال عیادت اینست که گذارد عیادت کننده یکی از دو دست خود را بر دست دیگر بیمار یا بر پیشانی بیمار
**باب بیست و هفتم اصل باب شرح** این باب بی عنوان و در آن بیان کمال و نقصان عمر و کمال و نقصان بیماریست و در این باب دو
حدیث است **اول اصل** کانَ أبُو جَعْفَرٍ علیه السّلام یَقُولُ مَنْ ماتَ دُونَ الأرْبَعِینَ فَقَدِ اخْتُرِمَ وَقالَ مَنْ ماتَ
دُونَ أرْبَعَةَ عَشَرَ یَوْماً فَمَوْتُهُ مَوْتُ فُجاءَةٍ **شرح** اخترم بخا با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است اخترام
بریدن چیزی پیش از وصول آن بکمال خود و کمال آدمی در قوتهای نظری و عملی در چهل سالگی است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در
حدیث هفتم باب نودم که باب حالات الائمة علیهم السلم فی السن است و در حدیث چهارم مولد الحسین بن علی علیهما السلم فجاءة
بضم فا و جیم و الف ممدوده است **یعنی** عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که میگفت هر که مرد پیش از چهل سالگی پس تحقیق
بریده شد از کمال خود و امام گفت هر که مرد در کمتر از چهارده روز بیماری پس مرگ او مرگ مفاجاه است یا معنی که بکمال بیماری
نرسیده و تقصیر او در نیت روز در بخشیده میشود از تقصیر رسیده بچهارده روز **دوم اصل** عَنْ أبِی عَبْدِ اللهِ علیه
السّلام قالَ مَنْ ماتَ فِی أقَلَّ مِنْ عَشْرِ یَوْماً کانَ مَوْتُهُ فُجاءَةً **شرح** این ظاهرست از شرح سابق **باب بیست و هشتم اصل باب ثواب** اربعة یوم
**عیادة المریض شرح** العیادة که مرض و یا نقل از او مصدر باب نصر یعنی بدیدن بیمار آمدن است **یعنی** این باب بیان ثواب
زیارت بیمارست و در این باب ده حدیث است **اول اصل** سَمِعْتُ أبا جَعْفَرٍ علیه السّلم یَقُولُ مَنْ عادَ امْرَءً مُسْلِماً
فِی مَرَضِهِ صَلّی عَلَیْهِ یَوْمَئِذٍ سَبْعُونَ ألْفَ مَلَکٍ إنْ کانَ صَباحاً حَتّی یُمْسُوا وَإنْ کانَ مَساءً حَتّی یُصْبِحُوا مَعَ
أنَّ لَهُ خَرِیفاً فِی الجَنَّةِ **شرح** یمسوا بسکون میم و ضم سین بی نقطه بصیغه مضارع معتل اللام واوی باب افعال از افعال
تامه است و بر این قیاس است یصبحوا الخریف بفتح خا با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فا فعیل بمعنی
مفعول باب نصر است یعنی جدا کرده شده و مراد گوشه است چنانچه می آید در حدیث سوم این باب و تسمیه سه ماه پاییز
بخریف از قبیل تسمیه ظرف باسم مظروف است زیرا که میوهای جدا کرده شده از درختان در آن فصل بسیار است **یعنی** شنیدم از
امام محمد باقر علیه السلم میگفت که هر که عیادت کند مردی را که مسلمان است در بیماری او درود میکنند بر او در آن روز هفتاد
هزار فرشته اگر بوده باشد آن عیادت در اول روز درود ایشان تا وقتی است که بآخر روز رسند و اگر در آخر روز است
تا وقتی است که باول روز فردا رسند با آنکه آن عیادت کننده را گوشه ایست در بهشت **دوم اصل** عَنْ أبِی عَبْدِ اللهِ



علیه السّلام قالَ مَنْ عادَ مَرِیضاً شَیَّعَهُ سَبْعُونَ ألْفَ مَلَکٍ یَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتّی یَرْجِعَ إلی مَنْزِلِهِ **شرح** یستغفرون
استیناف بیانی است یا نعت سبعون است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که عیادت کند بیماری را همراهی
میکنند او را هفتاد هزار فرشته طلب آمرزش میکنند برای او تا وقتی که برگردد بسوی منزل خود **سیوم اصل** عَنْ أبِی حَمْزَةَ عَنْ أبِی
جَعْفَرٍ علیه السّلام قالَ أیُّما مُؤْمِنٍ عادَ مُؤْمِناً خاضَ الرَّحْمَةَ خَوْضاً فَإذا جَلَسَ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَةُ فَإذا انْصَرَفَ
وَکَّلَ اللهُ بِهِ سَبْعِینَ ألْفَ مَلَکٍ یَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَیَسْتَرْحِمُونَ عَلَیْهِ وَیَقُولُونَ طِبْتَ وَطابَتْ لَکَ الجَنَّةُ
إلی تِلْکَ السّاعَةِ مِنْ غَدٍ وَکانَ لَهُ یا أبا حَمْزَةَ خَرِیفٌ فِی الجَنَّةِ قُلْتُ وَمَا الخَرِیفُ جُعِلْتُ فِداکَ قالَ زاوِیَةٌ
فِی الجَنَّةِ یَسِیرُ الرّاکِبُ فِیها أرْبَعِینَ عاماً **شرح** روایت است از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر مؤمنی که
عیادت کند مؤمنی را فرو میرود در رحمت فرو رفتنی تمام از آنکه مغمور باشد بتمام پس چون نشیند فرو میگیرد جمیع او را رحمت پس
چون برگردد موکل میکند الله تعالی باو هفتاد هزار فرشته را طلب آمرزش میکنند برای او و طلب رحمت میکنند بر او و میگویند
که پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت یا معنی که خوش شدی و خوش شد برای تو بهشت این حالت برای او باقیست
تا همان ساعت از فردا و میباشد برای او ای ابو حمزه خریفی در بهشت گفتم چه چیزست خریف قربانت شوم گفت گوشه ایست
در بهشت که حرکت میکند سوار در آن گوشه چهل سال الطلاق خریف بمعنی جدا کرده شده و زاویه بمعنی گوشه باعتبار اینست که
با هم علیحده است که داخل اصل منزل نیست ملکه در بعض اطراف منزل است **چهارم اصل** عَنْ أبِی عَبْدِ اللهِ علیه السّلم قالَ أیُّما
مُؤْمِنٍ عادَ مُؤْمِناً فِی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی مَرَضِهِ وَکَّلَ اللهُ بِهِ مَلَکاً مِنَ العُوّادِ یَعُودُهُ فِی قَبْرِهِ وَیَسْتَغْفِرُ لَهُ
إلی یَوْمِ القِیامَةِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر مؤمنی که عیادت کند مؤمنی را برای الله عز و جل در بیماری او
موکل میکند الله تعالی باو فرشته را از جمله عیادت کنندگان در قبر او عیادت میکند او را در قبرش و طلب آمرزش میکند برای او
تا روز قیامت **پنجم اصل** عَنْ أبِی عَبْدِ اللهِ علیه السّلم قالَ مَنْ عادَ مَرِیضاً مِنَ المُسْلِمِینَ وَکَّلَ اللهُ بِهِ أبَداً سَبْعِینَ
ألْفاً مِنَ المَلائِکَةِ یَغْشَوْنَ رَحْلَهُ وَیُسَبِّحُونَ فِیهِ وَیُقَدِّسُونَ وَیُهَلِّلُونَ وَیُکَبِّرُونَ إلی یَوْمِ القِیامَةِ
نِصْفُ صَلاتِهِمْ لِعائِدِ المَرِیضِ **شرح** ابدا بفتح همزه و فتح با یک نقطه و دال بی نقطه بمعنی همگی عمر اوست و این برای بیان
وسعت مملکت و رحمت الله تعالی است و کثرت جمیع ملائکه اوست و مراد اینست که اگر کسی در مدت عمر خود عیادت صد
هزار مریض کرده باشد برای هر بار هفتاد هزار ملک علیحده موکل میشوند و این مخصوص بعض عمر او نیست یغشون بغین
با نقطه و شین با نقطه مفتوحه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب علم است الرحل بفتح را بی نقطه و سکون حا بی نقطه
مسکن ضمیر عائد رحله راجع بمن موصوله است ذکر صلوتهم اینجا باعتبار اینست که آن اذکار بمنزله صلوة است و صلوة
اینجا عبارت از استغفار است چنانچه گفته در سوره مؤمن یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا الی متعلق

بتیح فصل سابق است و بنا بر بعض نسخ کسیون بی و او است متعلق بعنا فصل سابق است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری از مسلمانان را موکل میکند الله تعالی بآنکس هفتاد هزار فرشته را با بیرون کرد
میگیرند منزل آنکس را و سبحان الله میگویند در آن منزل و الحمد لله میگویند و لا اله الا الله میگویند و الله اکبر میگویند تا روز قیامت
نصف درود و استغفار ایشان برای عیادت کننده بیمار است و نصفی دیگر برای سایر مومنان است ششم اصل سمعت
اباعبد الله علیه السلام یقول ایما مؤمن عاد مؤمنا مریضا فی مرضه حین یصبح شیعه سبعون الف
ملک فاذا قعد غمرته الرحمة واستغفروا الله عز و جل له حتی یمسی و ان عاده مساء کان له مثل
ذلک حتی شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر مومنی که عیادت کند مومنی بیمار را در وقت بیماری او
در وقتی که در اول روز میرسد همراه میباشند او را هفتاد هزار فرشته پس چون بنشیند نزد آن بیمار فرو میگیرد جمیع او را
رحمت و طلب آمرزش از الله عز و جل میکنند برای او تا آخر روز رسد و اگر عیادت کند در آخر روز میباشند برای او مثل آن
تا اول روز فردا رسد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عاد مریضا وکل الله عز و جل به ملکا یعوده
فی قبره شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری را موکل میکند الله عز و جل فرشته را که
عیادت میکند او را در قبر او هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مؤمن عاد مؤمنا حین یصبح شیعه سبعون
الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة واستغفروا له حتی یمسی و ان عاده مساء کان له مثل ذلک
حتی یصبح شرح این موافق حدیث ششم این باب است نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی به موسی
ربه ان قال یا رب ما بلغ من عیادة المریض من الاجر فقال الله عز و جل اوکل به ملکا یعوده
فی قبره الی محشره شرح ما در ما بلغ استفهامیه است و منصوب است محلا و مفعول بلغ است ضمیر مستتر در بلغ راجع بانسان است
که مر بود خاطر ما است من در اول برای نسبت است و در دوم برای تبعیض است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که بود در آنچه مناجات کرد با آن موسی صاحب کل اختیار خود را اینکه گفت ای صاحب کل اختیار من چه چیز رسید آدمی
بسبب عیادت بیمار از جلال ثواب پس گفت صاحب کل اختیار عز و جل موکل میکنم بآن آدمی فرشته را که عیادت میکند او را
در قبر او تا روز حشر او دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عاد
مریضا نادی مناد من السماء باسمه یا فلان طبت و طاب ممشاک بثواب من الجنة شرح ممشی بفتح میم اول
و سکون میم دوم مصدر میمی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که
عیادت کند بیماری را آواز کند آوازکننده از آسمان بنام او که ای فلان خوش شدی و خوش شد رفتن تو بسبب ثوابی از بهشت
که الله تعالی بتو داد بسبب رفتن بعیادت بیمار باب نهم اصل باب تلقین المیت شرح التلقین فهمانیدن و مراد اینجا

یصح م



برهان کسی که اشتعن خبر است که فهمیدن آن لازم است یعنی این باب بیان روش تلقین میت است نزدیک موت و در این باب
دو حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا حضرت المیت قبل ان یموت فلقنه
شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله شرح روایت است
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون حاضر شدی نزد میت پیش از موت او پس تلقین کن او را گواهی اینکه نیست
مستحق عبادتی مگر الله تنها او نیست شریکی او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست صلی الله علیه و آله تفصیل این ظاهر
میشود از شرح حدیث آینده دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام و حفص بن البختری عن ابی عبد الله
علیه السلام قال انکم تلقنون موتاکم عند الموت لا اله الا الله و نحن نلقن موتانا محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله شرح بختری بفتح با و بفتحه و سکون خا با نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه و یا نسبت
و در اصل بمعنی منسوب بخوش رفتار است انکم تلقنون جمله خبریه است بمعنی انشا و مقصود امر شیعه امامیه است که از آداب
رسول الله صلی الله علیه و آله نباشند باکتفا بتلقین لا اله الا الله در حضور مخالفان بنا بر اینکه ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله
بی صلوة بر او ممنوع است و صلوة بر او بی صلوة بر آل او نیز ممنوع است چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث نوزدهم
و بیست و یکم باب الصلوة علی محمد و اهل بیته کتاب بیستم است و مخالفان صلوة بر آل محمد را در غیر تشهد نماز علامت رفض میشمرند
از هر کسی که از او در رسول الله صلی الله علیه و آله باشد زیرا که در آنکس از قبیل مغفرت بیدران میشمرند که متعارف است میان
اکثر مردمان و نحن نلقن جمله خبریه است بمعنی انشا و مقصود اینست که ما امر میکنیم بتلقین لا اله الا الله برای تصریح
ببعض محل و عدم تصریح بذکر ائمه علیهم السلام با وجود آنکه مستحب است چنانچه می آید در حدیث ششم این باب بنا بر اینست که مخالفان
آنرا علامت رفض میشمرند مطلقا پس در صورت تقیه اکتفا باندراج آنها در لا اله الا الله میباید کرد یعنی روایت است از محمد بن
مسلم از امام محمد باقر علیه السلام و از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام که هر یک گفت بدرستی که شما تلقین میکنید
مردگان خود را در نزد مرگ لا اله الا الله یعنی که در حضور مخالفان اکتفا بآن کنید و ما تلقین میکنیم مردگان خود را محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در حضور مخالفان سوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ادرکت
الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش
العظیم و الحمد لله رب العالمین شرح روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون دریافتی مرد را
نزد جان کندن پس تلقین کن او را چند کلمه که باعث گشادگی کار و نجات اند از عذاب است آنها اینست که نیست مستحق
عبادتی مگر الله که کندرانده بر بیماست بخشاینده است نیست مستحق عبادتی مگر الله که بلند مرتبه است بزرگ است ای

تنزیل که صاحب کل اختیار بلندهای هفتگانه است وصاحب کل اختیار پستهای هفتگانه است این اشارتست بآیت سوره
طلاق الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن وبیان شد مفصلا در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب
اول واینجا مجملا میگوئیم که سما یعنی مرتفع است وارض یعنی منخفض است وسموات سبع عبارت است از هفت قباب مدار
کواکب هفتگانه که بالای افق حقیقی کعبه است وارضین سبع عبارتست از هفت عکس قباب مدار کواکب هفتگانه که در پایین
افق حقیقی کعبه است وجمیع آنها ساکن است وحرکت کواکب هفتگانه در آنها بطوری که برصد وحساب معلوم کرده اند مثل
حرکت ماهی در آب ومرغ در هواست وصاحب کل اختیار آنچه دران سموات وارضین است مثل ملائکه وکواکب ومانند
آنها وآنچه میان آن سموات وارضین است مثل انس وجن واین زمین ومانند آنها وصاحب کل اختیار کتاب پادشاهی
بزرگیست که عبارت از جمیع مخلوقات باشد وعظمت آن باعتبار آنست که خلق هر کدام از آنها مشتمل است بر مصالح لاتعد
ولاتحصی که معلوم غیر الله تعالی نمیتواند شد چنانچه گفته در سوره انبیاء لایسئل عما یفعل وسایل است که صاحب کل
اختیار هر کس وهر چیز است اصل قال وقال ابو جعفر علیه السلام لو ادرکت عکرمة عند الموت لنفعته
فقیل لابی عبد الله علیه السلام بماذا کان ینفعه قال یلقنه ما انتم علیه شرح عکرمه بکسر عین مهمله و
سکون کاف وکسر راء مهمله مذکور میشود در حدیث چهارم این باب یعنی زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام کاش که در
مییافتم عکرمه را نزد موت او هر آینه نفع میکردم او را پس گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را که بچه چیز نفع میکرد او را گفت
تلقین میکرد او را آن دینی که شما شیعه امامیه بر آنید چهارم اصل عن ابی بکر الحضرمی قال مرض رجل من اهل بیتی
فاتیته عائدا له فقلت له یا ابن اخی ان لک عندی نصیحة اتقبلها فقال نعم فقلت قل اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له فشهد بذلک فقلت قل وان محمدا رسول الله فشهد بذلک شرح
حضرمی بفتح حاء مهمله وسکون ضاد معجمه وفتح راء مهمله منسوبست بحضرموت یعنی روایتست از ابو بکر حضرمی گفت بیمار شد
مردی از خانواده من پس آمدم نزد او برحالی که عیادت کننده بودم او را پس گفتم او را ای برادرزاده من بدرستی که ترا
نزد من نصیحتی است خالص آیا قبول میکنی آنرا پس گفت آری پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تنها
او شریکی نیست او را پس گواهی داد بآن پس گفتم بگو اینکه محمد فرستاده الله تعالی است پس گواهی داد بآن اصل فقلت له
ان هذا لا تنتفع به الا ان یکون منک علی یقین فذکر انه منه علی یقین فقلت قل اشهد ان علیا
وصیه وهو الخلیفة من بعده والامام المفترض الطاعة من بعده فشهد بذلک شرح طلب یقین در شهادت
برسالت باوجود ترک طلب یقین در شهادت بوحدانیت اشارتست باینکه گواهی بشهادت برسالت باز داشته
ودر آن میباشد وآن وصورتیست که ایمان ببعض قرآن وکفر ببعضی دیگر باشد وآن جمعیت که شهادت بوصایت

بمعانی د

علیهم

علیه السلام در ایشان نیست زیرا که منکر میشوند آیات بینات محکمات را بسیار زیرا که آمده بسؤال اهل الذکر را پس طلب شهادت
بوصایت علی علیه السلام از قبیل طلب محقق شهادت برسالت ویقین در آنست پس شهادت بآن انتفاعی بشهادت
سابقه نیست زیرا که برنهج یقین نیست یعنی پس گفتم او را بدرستی که این بهره مند نمیشوی بآن مگر اینکه باشد نسبت تو بر نهج یقین از
خاطر تو بآن پس مذکور کرد که آن نسبت با او برنهج کمال اطمینان خاطر است پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه علی علیه السلام وصی اوست
واوست جانشین در زمان بعد از او وامامی که لازم کرده شده است فرمان برداری او بنص قرآن در زمان بعد از او
پس گواهی داد بآن اصل فقلت له انک لن تنتفع بذلک حتی یکون منک علی یقین فذکر انه منه علی یقین
ثم سمیت الائمة علیهم السلام رجلا رجلا فاقر بذلک وذکر انه علی یقین فلم یلبث الرجل
ان توفی فجزع اهله علیه جزعا شدیدا شرح لم یلبث بیاء مکسوره وتاء مثلثه مضارع غائب معلوم باب علم است
ان بفتح همزه وسکون نون بتقدیر الی ان است توفی اما بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب تفعل است وبنابر دوم بتقدیر
توفی رزقه یا اجله است جزع بجیم وزای معجمه وعین مهمله بصیغه ماضی معلوم باب علم است الجزع بفتح جیم وفتح زاء ضد صبر یعنی
پس گفتم او را بدرستی که تو هرگز بهره مند نمیشوی بآن مگر اینکه باشد نسبت تو بر نهج یقین پس مذکور کرد که آن نسبت با او بر نهج
یقین است بعد از آن نام بردم امامان را برای او علیهم السلام مرد مرد را پس اقرار کرد بآنچه گفتم ومذکور کرد که آنچه گفتم بر
نهج یقین است پس درنگ نکرد آن مرد بیمار تا اینکه گرفته شد از دنیا یعنی که بهمان دم وفات یافت پس بیتابی کردند اهل آن
مرد بر او بیتابی سختی اصل قال فغبت عنهم ثم اتیتهم بعد ذلک فرایت عزاء حسنا فقلت کیف تجدونکم
کیف عزاؤک ایتها المرأة فقالت والله لقد اصبنا بمصیبة عظیمة بوفاة فلان رحمه الله وکان
مما سخی بنفسی لرؤیا رأیتها اللیلة شرح العزاء بفتح عین مهمله وزای معجمه والف ممدوده صبر است سخی بصیغه ماضی
مجهول معتل العین باب افعالست ضمیر مستتر در کان راجع بفلان است من در مما تبعیضیه است سخی بسین مهمله وخاء معجمه
بصیغه ماضی معلوم معتل اللام لیه باب منع وعلم است باء در نفسی برای تعدیه است یعنی ابو بکر گفت پس غایب شدم از ایشان بعد از آن
آمدم نزد ایشان بعد از آن پس دیدم صبری نیکو پس گفتم چگونه مییابید خود را چگونه است صبر تو ای زن پس گفت بخدا
قسم که هر آینه بتحقیق مبتلا شدیم ببلای عظیم بسبب وفات فلان رحمت کناد او را الله تعالی وشد فلان از جمله آنچه صاحب
گذشت کرد نفس مرا از آن بسبب خوابی که دیدم آن خواب را امشب اصل فقلت وما تلک الرؤیا قالت رایت
فلانا تعنی المیت حیا سلیما فقلت فلان قال نعم فقلت له اما کنت مت فقال بلی ولکن نجوت بکلمات
لقنیهن ابو بکر ولولا ذلک لکدت اهلک شرح تعنی المیت کلام ابو بکر است که در میان کلام آن زن در آمده و
برای تفسیر فلان خبر مبتدای محذوفست بتقدیر انت فلان واستفهام مراد است اما حرف استفهام وحرف نفی است کدت بکسر کاف

وسکون دال منقطه وضم تا از افعال مقاربه است اهلک مضارع معلوم باب ضرب ومنع وعلم مرفوع است یعنی پس گفتم وجهت آن خواب گفت دیدم فلانکس را میخواست میت را بر حالی که زنده بی آزار بود پس گفتم آیا تو فلانکسی گفت آری پس گفتم او را آیا نبودی که مرده بودی پس گفت بلی ولیکن نجات یافتم از آزار بچند کلمه که تلقین کرد مرا آن چند کلمه ابو بکر و اگر نبود آن تلقین نزدیک بود که هلاک شوم یا یعنی لما نا اهل جهنم شوم مخفی نماند که ذکر این حدیث درین باب برای بیان این حیثیت که خواب حجت نیست بلکه برای اینست که آنچه ابو بکر حضرمی تلقین کرده از پیش خود نکرده بلکه شنیده از امامی از ائمه هدی علیهم السلم

پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال کنا عنده وعنده حمران اذ دخل علیه مولی له فقال له جعلت فداک هذا عکرمة فی الموت وکان یری رای الخوارج وکان منقطعا الی ابی جعفر علیه السلام فقال لنا ابو جعفر علیه السلام انظرونی حتی ارجع الیکم فقلنا نعم

شرح عکرمه مولای عبد الله بن عباس است و اصل او بربری است و یکی از فقهای مکه است و در کتب تفاسیر نقل از او بسیار است و وفات او در سال صد و هفت یا صد و شش یا صد و پنج بوده وکان یری رای الخوارج تا آخر کلام ابو بصیر است مذهب خوارج اینست که امام هر چند که عادل باشد مفترض الطاعه نیست پس مخالفت او باجتهاد میتوان کرد پس خروج بر امام غیر عادل بی اذن امام عادل جایز است منقطعا الی ابی جعفر یعنی منقطعا عن الناس متوجها الی ابی جعفر است انظرونی بنون و زای بانقطه و را بی نقطه بصیغه امر باب نصر است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم ابو بصیر گفت بودیم نزد امام علیه السلم و بود نزد او حمران وقتی که داخل شد بر او چاکری از او پس گفت او را قربانت شوم اینک عکرمه در حالت مرگ است و مذهب عکرمه موافق مذهب خوارج بود و عکرمه جدا بود از اختلاط مردم و متوجه اختلاط امام محمد باقر علیه السلام بود برای سوال مسائل مشکله و اعتراف بفضل او پس گفت ما را امام محمد باقر علیه السلام بپایید مرا تا آنکه برگردم سوی شما پس گفتیم آری انتظار میکشیم

اصل فما لبث ان رجع فقال اما انی لو ادرکت عکرمة قبل ان تقع النفس موقعها لعلمته کلمات ینتفع بها ولکنی ادرکته وقد وقعت النفس موقعها فقلت جعلت فداک وما ذاک الکلام فقال هو والله ما انتم علیه فلقنوا اهل موتاکم عند الموت شهادة ان لا اله الا الله والولایة

شرح وقوع نفس موقع آن عبارت از فرود آن در جای خود است که جای خبر موت و آن محل ورود ملائکه و کافران است و در حدیث سوم و چهارم و پنجم باب نود و دوم که باب فی ارواح الکفار است یا عبارت از وصول آن بحلق است که توبه عالم در آنوقت مقبول نیست چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث سوم باب شانزدهم که باب لزوم الحجة علی العالم وتشدید الامر علیه است یا عبارت از مفارقت روح از بدن است یعنی پس درنگ نکرد تا آنکه برگردید یا یعنی که زود برگردید پس گفت آگاه باشید بدرستی که من اگر دریافتم عکرمه را پیش از آنکه فرود آید جان او در فرودآمدنگاه خود هر آینه تعلیم میکردم او را

چند کلمه

چند کلمه که بهره مند شدی بآنها ولیکن من دریافتم او را بر حالی که بتحقیق فرود آمده بود جان او در فرودآمدنگاه خود پس گفتم قربانت شوم و چیست آن کلام که مرکب از آن چند کلمه است پس گفت آن بخدا قسم چیزیست که شما شیعه بر آنید مراد اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانیست یکی بعد از دیگری پس تلقین کنید مردگان خود را در دم مرگ گواهی اینکه نیست معبودی بحق مگر الله و اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانی اگر گوئی چرا عکرمه را آن سخن منتفع نشده بود در زمان انقطاع او سوی امام محمد باقر علیه السلام و منتفع میشد در دم مرگ گوییم برای اینکه در زمان سابق منیر بود او بحسب پر دود در دم مرگ آن حجاب برطرف

ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من احد یحضره الموت الا وکل به ابلیس من شیاطینه من یامره بالکفر ویشککه فی دینه حتی تخرج نفسه فمن کان مؤمنا لم یقدر علیه فاذا حضرتم موتاکم فلقنوهم شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله حتی یموت وفی روایة اخری قال فلقنه کلمات الفرج والشهادتین وتسمی له الاقرار بالائمة علیهم السلام واحدا بعد واحد حتی ینقطع عنه الکلام

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست هیچ کس که حاضر شود او را مرگ مگر آنکه موکل میکند باو ابلیس از جمله شیاطین خود کسی را که امر میکند او را بکفر و بشک می اندازد او را در دین حق خود تا وقتی که بیرون آید جان او پس هر که باشد بر حقیقت ایمان قدرت بهم نمیرساند آن شیطان بر او پس چون حاضر شوید نزد مردگان خود پس تلقین کنید ایشان را گواهی اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله و اینکه محمد فرستاده الله تعالی است سوی خلایق صلی الله علیه وآله تا وقتی که بمیرد یکی از ایشان و در روایتی دیگر از امام علیه السلم اینست که امام گفت که پس تلقین کن یکی از ایشان را کلمات فرج که مذکور شد در حدیث سوم این باب و دو گواهی که معلوم است و نام ببری برای او اقرار را بامامت همه ائمه علیهم السلم یکی بعد از یکی تا وقتی که بریده شود از او سخن و حاصل هر دو روایت یکیست بنا بر آنچه گفتیم در شرح حدیث دوم

هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا حضر احدا من اهل بیته الموت قال له قل لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما بینهما ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین فاذا قالها المریض قال اذهب فلیس علیک باس

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چون حاضر شدی یکی از خانواده او را مرگ میگفت او را که بگو لا اله الا الله تا آخر که ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب پس چون میگفت آنرا بیمار میگفت برو پس نیست بر تو باکی

هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام والله لو ان عابد وثن وصف ما تصفون عند خروج نفسه ما طعمت النار من جسده شیئا ابدا

شرح طعمت بصیغه ماضی معلوم غایبه باب علم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بخدا قسم که اگر آنکه بت پرستی گوید آنچه را که شما میگوئید که اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانی باشد نزد بیرون آمدن جان او نخورد آتش جهنم از بدن او چیزی هرگز مراد اینست که با صحت ایمان ضرر خوردن آتش جهنم نمیرساند هیچ سیئه یا مراد اینست که ایمان برطرف میکند گناهان زمان کفر را

نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله

عليه وآله دخل على رجل من بني هاشم وهو يقضي فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله قل لا اله الا الله العلي
العظيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما بينهن ورب
العرش العظيم والحمد لله رب العالمين فقالها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الحمد لله الذي استنقذه
من النار شرح يقضي بقاف وضاد معجمه بصيغه مضارع معلوم باب ضرب است القضا آخر ساعتهاي زندگي و مراد اينجا آخر ساعتهاي
اجل است چنانكه گفته در سوره احزاب منهم من قضى نحبه يعني روايت از امام جعفر صادق عليه السلام انكه رسول الله صلى الله عليه وآله اهل شد
بر مردي از بني هاشم در حالي كه آمده بود بر ساعتهاي عمر خود را پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وآله كه بگو لا اله الا الله تا آخر كه ظاهر است
از شرح حديث سيوم اين باب پس گفت آنها را پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله سپاس خداي است كه نجات داد او را از آتش جهنم
دوم اصل عن سالم بن ابي سلمة عن ابي عبد الله عليه السلام قال حضر رجلا الموت فقيل يا رسول الله ان فلانا
قد حضره الموت فنهض رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه ناس من اصحابه حتى اتاه وهو مغمى عليه قال
فقال يا ملك الموت كف عن الرجل حتى اسائله فافاق الرجل فقال النبي عليه السلام ما رايت قال رايت
بياضا كثيرا وسوادا كثيرا قال فايهما كان اقرب اليك فقال السواد فقال النبي صلى الله عليه وآله قل
اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك واقبل مني اليسير من طاعتك فقاله شرح روايت از سالم ابن ابي سلمه از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت حاضر شد مرگ مردي را مرگ پس گفته شد كه اي رسول الله بدرستي كه فلان كس را حاضر شد پس برخاست رسول
الله صلى الله عليه وآله و با او بود چند مردماني از ياران او تا آنكه آمد نزد آن مرد و آن مرد بيهوش بود امام گفت كه پس رسول الله صلى الله
عليه وآله گفت اي ملك الموت باز دار خود را از آن مرد تا بپرسم احوال او را پس بهوش آمد آن مرد پس گفت نبي عليه السلام چه ديدي گفت
ديدم سفيدي بسيار و سياهي بسيار را گفت پس كدام از آن دو نزديكتر بود سوي تو پس گفت سياهي پس گفت نبي صلى الله عليه وآله بگو
خداوندا بيامرز براي من بسيار را از جمله معصيتهاي تو و قبول كن از من اندك را از طاعت تو پس آن مرد گفت آنرا اصل سوم
انه حضر عليه فقال يا ملك الموت خفف عنه اسائله فافاق الرجل فقال ما رايت قال رايت بياضا
كثيرا وسوادا كثيرا قال فايهما اقرب اليك فقال البياض فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله غفر
لصاحبكم قال فقال ابو عبد الله عليه السلام اذا حضرتم ميتا فقولوا له هذا الكلام ليقوله شرح بعد از آن
آن مرد بيهوش شد پس رسول الله صلى الله عليه وآله گفت اي ملك الموت سبك كن بار مرگ را از او تا بپرسم احوال او را پس بهوش آمد
آن مرد پس رسول الله صلى الله عليه وآله گفت چه ديدي گفت ديدم سفيدي بسيار و سياهي بسيار گفت پس كدام آن دو نزديكتر بود سوي
تو پس گفت سفيدي پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بياران آن مرد كه آمرزيد الله تعالى گناه را براي يار شما سالم گفت كه پس گفت
امام جعفر صادق عليه السلام چون حاضر شويد نزد ميتي پس گوييد او را اين سخن تا گويد آنرا باب دوم اصل باب اذا عسر على الميت



الموت واشتد عليه النزع شرح باب بي تنوين است از اضافه محضه است عسر بصيغه ماضي معلوم باب علم و حسن است يعني اين باب
وقتي است كه دشوار شد بر ميت مردن و سخت شد بر او جان كندن و در اين باب پنج حديث است اول اصل قال علي بن الحسين
صلوات الله عليه ان ابا سعيد الخدري كان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وكان مستقيما
فنزع ثلثة ايام فغسله اهله ثم حمل الى مصلاه فمات فيه شرح خدري بضم خاء با نقطه و سكون دال بي نقطه و راء
بي نقطه و يا نسبت منسوب است بخدره و آن اسم طايفه است از انصار يعني گفت امام زين العابدين صلوات الله عليه
كه ابو سعيد خدري بود از ياران رسول الله صلى الله عليه وآله و بود در راست در محبت امير المؤمنين عليه السلام پس جان كند سه روز پس
شستند او را اهل او براي ازاله نجاست و بعد از آن برداشته و برده شد سوي جاي نماز او پس مرد در آنجا دوم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام قال اذا عسر على الميت موته ونزعه قرب الى مصلاه الذي كان يصلي فيه شرح
روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون دشوار شود بر ميت مرگ او و جان كندن او نزديك كرده شود سوي جاي
او كه عادت او اين بود كه نماز ميكرد در آن و مراد بتقريب سوي مصلي گذاشتن در آنجاست اگر ميسر باشد و گذاشتن در نزديك
آنست اگر گذاشتن در آن غير ميسر باشد سيوم اصل عن زرارة قال اذا اشتد عليه النزع فضعه في مصلاه الذي
كان يصلي فيه او عليه شرح روايت از زراره كه از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام است گفت چون سخت
شود بر آدمي جان كندن پس بگذار او را در جاي نمازي كه عادت او اين بود كه نماز ميكرد در آن يا بر آن مراد چيست كه اگر ميسر باشد
نقل او بموضعي از خانه او مثلا كه در آن نماز ميكرد و او را در آنجا بايد گذاشت و اگر ميسر نباشد مثل كسي كه در سفر است پس او را در
وقتي بحصيري مثلا كه بر آن نماز ميكرد ميبايد گذاشت چهارم اصل عن ليث المرادي عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان
ابا سعيد الخدري قد رزقه الله هذا الراي وانه اشتد نزعه فقال احملوني الى مصلاي
فحملوه فلم يلبث ان هلك شرح روايت از ليث مرادي از امام جعفر صادق عليه السلام ليث گفت كه امام گفت بدرستي كه
ابو سعيد خدري بتحقيق روزي كرد او را الله تعالى اين دين و تصديق كردن حق امير المؤمنين عليه السلام و بدرستي كه شان او است
كه سخت شد جان كندن پس گفت برداريد و نقل كنيد مرا سوي جاي نماز من پس برداشتند و بردند او را پس درنگ نكرد تا آنكه مرد
پنجم اصل رايت ابا الحسن عليه السلام يقول لابنه القاسم قم يا بني فاقرا عند راس اخيك والصافات
صفا حتى تستتمها فقرا فلما بلغ ام اشد خلقا ام من خلقنا قضى الفتى فلما سجي وخرجوا اقبل
عليه يعقوب بن جعفر فقال له كنا نعهد الميت اذا نزل به الموت نقرا عنده يس والقرآن الحكيم
فصرت تامرنا بالصافات فقال يا بني لم تقرا عند مكروب من موت قط الا عجل الله راحته
شرح معني قضى مذكور شد در شرح حديث دوم باب سابق سجي بسين بي نقطه و جيم بصيغه ماضي مجهول معتل اللام واوي باب تفعيل است

التسجیه پوشانیدن میت ببرد، و مانند آن نعهد چون بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب علم است و جمله نعهد الحکم خبر کان است
یقرا بصیغه مجهول غایب باب منع جزای اذا است و مفعول مجموع شرط و جزا مفعول نعهد است ای نعهد این را از قبیل لطف و مهربانی است
یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را میگفت بپسرش قاسم را که برخیز ای پسرک من پس بخوان نزد سر برادرت سوره و الصافات
صفا را تا تمام کنی آنرا اینکه بتمام خواند پس وقتی که رسید بفقره ام اشد خلقا ام من خلقنا آخر رسانید آن جوان عمر خود را پس وقتی که
پوشانیده شد و مردم بیرون رفتند رو آورد بر امام علیه السلم یعقوب بن جعفر پس گفت امام را که دیدیم در زمان سابق برای میت
که چون نازل میشد باو مرگ خوانده میشد نزد او سوره یس و القرآن الحکیم پس گردیدی تو امر میکنی ما را بخواندن سوره و الصافات
پس امام علیه السلم گفت ای پسرک من خوانده نشد سوره و الصافات نزد خسته از مرگ هرگز مگر آنکه آسان کرد الله تعالی راحت او را
باب یازدهم حل باب توجیه المیت الی القبلة شرح این باب بیان متوجه کردن میت است سوی قبله در وقت موت و بعد از موت
در این باب سه حدیث است اول حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی توجیه المیت تستقبل بوجهه القبلة و
تجعل قدمیه مما یلی القبلة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در متوجه کردن میت سوی قبله در وقت موت که
مقابل میکنی روی او را بقبله و میگردانی پاهای او را بطرف قبله ذکر فیه دو مرای است که روی میت را بقبله کردن دو شق
دارد اول آنکه بپشت خوابانیده شده باشد و سر او بجای بلند باشد و پاهای او بطرف قبله باشد دوم آنکه بر پهلو خوابانیده
شده باشد و روی او بطرف قبله باشد دوم حل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المیت فقال استقبل بباطن
قدمیه القبلة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از میت در وقت موت پس گفت مقابل کن کف پاهای او را بقبله سوم حل
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اذا مات لاحدکم میت فسجوه تجاه القبلة و کذلک اذا غسل یحفر له موضع
المغتسل تجاه القبلة فیکون مستقبل باطن قدمیه و وجهه الی القبلة شرح المیت بفتح میم و تشدید یاء مکسوره مرده
آدمی و مراد اینجا آدمی مشرف بموت است و موتی بفتح سین مهمله مثل کنت میتا و انهم میتون و آن احتراز است از مرده غیر آدمی و مجازی
میت گفتن این برای اشعار باینکه چون مشرف بر موت است و بفتح سین مهمله و ضم میم مشدد از صیغه ماضی معلوم از باب
تفعیل است التسجیه پوشانیدن میت بجامه و مانند آن التجاه بضم تاء و کسر و ضم تاء دو نقطه بالای منقلب از واو و جیم و الف و هاء
رو و نصب آن بر حالیه از مفعول بجوه است و بعنای آن نفی است زیرا که در اصل مصدر باب مفاعله است و اینجا بمعنی اسم فاعل است
بمعنی مواجه القبلة و کذلک قائم مقام جزای اذا غسل است غسل بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یحفر بصیغه مضارع مجهول باب ضرب
است و جمله یحفر تا آخر استیناف است برای بیان و کذلک اذا غسل و از بیان آن بیان سابق برای نیز ظاهر میشود المغتسل
بفتح سین بصیغه اسم مکان باب افتعال یعنی جای که میت را بر آن خوابانیده شویند مثل تخته که میت را بر آن میشویند و آن چهار پایه دارد
دو در طرف سر و آنها بلند است و دو در طرف پا و آنها کوتاه است و برای آن کرده میشود تا آن تخته بر پهلو نشود و آن کوه



موضع مغتسل است و صاحب قاموس گفته المغسل کمقعد و منزل و المغتسل موضع غسل المیت و صاحب کتاب الحبل المتین گفته و الظاهر
ان المراد بموضع المغتسل الحفرة التی تجمع فیها ماء الغسل تجاه حال است از موضع حاد فیکون برای بیان است مستقبل بفتح با
معهد مبنی است الی القبله خبر یکون است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون مرده باشد یکی از شما مشرف بر موت
پس برده برو بپوشانید بر حالی که او مواجه قبله باشد و همچنان بپوشانید او را مواجه قبله مکفن و مانند آن چون غسل داده شده
باشد بیان این آنکه کنده میشود برای جای تخته بر حالی که آنجا مواجه قبله باشد بر روش که باشد استقبال کف دو پای آن میت
و روی او سوی قبله مراد اینست که در وقت غسل مواجه قبله واجب است و در وقت تکفین تغیر آن نباید داد و بر این قیاس در
وقت احتضار مواجه قبله واجب است و در وقت تسجیه پیش از غسل تغیر آن نباید داد باب دوازدهم اصل باب ان المؤمن
لا یکره علی قبض روحه شرح یکره بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یعنی این باب بیان اینست که مؤمن مجبور نمیشود بر قبض روح
او با منع که قبض روح او برضای او نمیشود در این باب دو حدیث است اول حل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لو ان مؤمنا اقسم علی ربه ان لا یمیته ما اماته ابدا و لکن اذا کان ذلک
او اذا حضر اجله بعث الله عز و جل الیه ریحین ریحا یقال لها المنسیة و ریحا یقال لها المسخیة
فاما المنسیة فانها تنسیه اهله و ماله و اما المسخیة فانها تسخی نفسه عن الدنیا حتی یختار ما عند
الله شرح اقسم بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاقسام قسم خوردن بچیزی و چون متعدی بعلی شود مراد قسم نهادن بچیزی است
بمعنی طلب چیزی از کسی بعنوان جد و توسل بچیزی که عظیم باشد مثل اینکه میگویم خدا را بپیغمبر زنهار الحق محمد و آل محمد اشاره الیه ذلک مصدر
اماته است او از شک بعض راویانست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
اگر اینکه مومنی الحاح کند بر الله تعالی برای اینکه میراند او را نمیراند او را هرگز و لیکن چون شود آن میراندن یا چون حاضر شود
انتهای عمر او میفرستد الله عز و جل سوی او دو نسیم را نسیمی که گفته میشود آنرا فراموش کار سازنده و نسیمی که گفته میشود آنرا صاحب
گذشت سازنده پس اما فراموش کار سازنده پس بدرستی که آن فراموش کار میسازد او را اهلش و مالش و اما صاحب گذشت
سازنده پس بدرستی که آن صاحب گذشت میکند نفس او را از زندگی دنیا تا آنکه اختیار کند ثواب الهی نزد الله تعالی است دوم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک یا ابن رسول الله هل یکره المؤمن علی قبض روحه قال لا و الله

ملک الموت

انه اذا اتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک فیقول له یا ولی الله لا تجزع فو الذی بعث
محمدا لانا ابر بک و اشفق علیک من والد رحیم لو حضرک افتح عینیک فانظر قال و یمثل له رسول الله
صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من ذریتهم علیهم السلام فیقال
له هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلم

رفقاؤك شرح هذا مبتدا است رسول الله مبتدای دوم است رفقاؤك خبر مبتدای دوم است و معطوف بر آنست و الجمله خبر
هذا است و ترك عاید مبتدا اینجا چنانکه مثل ترك عاید در قل هو الله احد است بنا بر اینکه ضمیر شان باشد و این قسم کلام شایع است
در موضعی که مقصود نفی شک و شبهه باشد مثل انت زعمت ان زیدا لیجیٔ و هذا جاء زید یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت
شوم ای پسر رسول الله آیا مجبور میشود مومن بر قبض روح او گفت بخدا قسم در رستی کشان اینست که چون آید نزد او ملک الموت
برای قبض روح او بی تابی میکند نزد آن پس میگوید او را ملک الموت ای دوست خدا بی تابی مکن بیان الله قسم بآنکه فرستاد محمد را
که هر آینه من مهربانترم بتو و ترسانتر از ضرر بر تو ام از پدری صاحب رحم اگر حاضر بود آن پدر نزد تو بگشا دو چشم خود را پس نگاه کن
امام گفت و در صورت مثالی در آورده میشوند برای او رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین و باقی امامان علیهم السلم
رفیقان تواند بیان صورت مثالی گذشت در شرح حدیث اول کتاب فضل القرآن اصل قال فیفتح عینیه فینظر فینادی
روحه مناد من قبل رب العزة فیقول یا ایتها النفس المطمئنة الی محمد و اهل بیته ارجعی الی ربك
راضیة مرضیة بالثواب فادخلی فی عبادی یعنی محمدا و اهل بیته و ادخلی جنتی فما شیء احب الیه من استلال
روحه و اللحوق بالمنادی شرح یا ایتها النفس المطمئنة در سوره فجر است یعنی امام گفت پس مومن بگشاید دو چشم خود را پس
نگاه میکند پس آواز میکند روح آن مومن را آواز کننده از جانب صاحب کل اختیار عزت پس میگوید ای جان قرار یافته سوی
محمد و اهل بیت او برگرد از بدن خود سوی صاحب کل اختیار خود در حالی که راضی باشی بامامت محمد و آل او و راضی کرده شده
باشی بثواب پس داخل شود در بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس نیست چیزی
محبوبتر سوی آن مومن از کشیده شدن روح او از بدنش و رسیدن بآنکه آواز کرد باب سیزدهم اصل باب ما یعاین المومن
والکافر شرح این باب بیان چیزیست که می بیند بچشم خود مومن و کافر در وقت مردن و درین باب شانزده حدیث است اول اصل
عن علی بن عقبة عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة
الا هذا الامر الذی انتم علیه و ما بین احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان تبلغ نفسه الی
هذه ثم اهوی بیده الی الورید ثم اتکی و کان معی المعلی فغمزنی ان اسأله فقلت یا ابن رسول الله
فاذا بلغت نفسه هذه ای شیء یری فقلت له بضعة عشرة مرة ای شیء فقال فی کلها یری لا یزید
علیها شرح عقبه بضم عین و سکون قاف و با بی نقطه است الامر بفتح همزه و سکون میم کار جمعه تقر بفتح قاف بصیغه مضارع
معلوم غایبه از باب علم است غمز بغین و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب ضرب است الغمز اشارت کردن بچشم و ابرو
و مانند آنها و زدن سر انگشت دست بر کسی ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است یا مصدریه است بتقدیر لان و بنا
بر اول اسأله بصیغه امر است و بنا بر دوم بصیغه متکلم وحده و منصوبست البضع بفتح و کسر با بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و عین

وقتی است که از اولاد ایشانند علیهم السلم پس که میشود آن مومن آنکه ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین م م

بالولایة م



منقط کسری که بعد از ده و پیش از بیست است یعنی روایت است از علی بن عقبه از پدرش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق
علیه السلام ای عقبه قبول نمیکند الله تعالی از بندگان در روز قیامت مگر این کار دین را که شما بر آنید و نیست میان یکی از
شما و میان اینکه میبیند چیزی را که روشن شود بآن چشم او مگر زمان اینکه برسد جان او سوی این بعد از آن برد دست خود را
سوی شاه رگ خود بعد از آن تکیه کرد و بود با من معلی پس اشاره کرد مرا اینکه بپرسم او را که آنچیز چه چیز است پس گفتم ای پسر رسول الله
صلی الله علیه و آله پس چون رسد جان او باینجا چه چیز را میبیند پس گفتم او را ده بار و کسری که چه چیز را میبیند پس گفت در هر بار که می بیند
زیاده نمیکرد بران کلمه چیزی اصل ثم جلس فی آخرها فقال یا عقبة فقلت لبیك و سعدیك فقال ابیت الا ان
تعلم فقلت نعم یا ابن رسول الله انما دینی مع دینك فاذا ذهب دینی کان ذلك کیف لی بك یا ابن رسول
الله کل ساعة و بکیت فرق لی فقال یراهما و الله قلت بابی و امی من هما قال ذلك رسول الله صلی الله
علیه و آله و علی علیه السلام شرح لبیك تثنیه لب بفتح لام و تشدید با بی نقطه است که مصدر باب نصر است بمعنی ثابت قدم بودن
یا بمعنی رو آوردن و قصد چیزی کردن یا بمعنی دوستی یا بمعنی اخلاص و بر هر تقدیر مضاف شده بضمیر مخاطب و نصب آن بتقدیر
حرف ندا است یا بتقدیر اسالك است و مشهور اینست که مفعول مطلق فعل محذوفست و تقدیر الب لك لبیك است و بر
هر تقدیر تثنیه اینجا برای تکرار بعنوان استمرار و دوام است و اضافه بضمیر مخاطب برای افاده اختصاص است و بر این قیاس است
سعدیك بفتح سین بی نقطه و سکون عین بی نقطه و دال بی نقطه که تثنیه سعد است که مصدر باب علم است بمعنی عاقبت بخیری و مضاف
بضمیر مخاطب شده برای افاده اختصاص معنی استمرار بر سعادتی که شائبه آزاری در ان نباشد فاذا ذهب برای تفریع است کان
از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمصدر ذهب است و میتواند بود که تامه باشد ذلك بضم ذال و تشدید لام و کاف
خبر است و آن منصوبست یا مرفوع است و میتواند بود که فا برای تعقیب باشد و کان تامه باشد و ذلك بصیغه اسم اشاره باشد
موافق بعض نسخ که ذاك بی لام است و مشار الیه آن ترك سوال از امام از جمله ات باشد کیف استفهام انکاری است و خبر
مبتدای محذوفست زیرا که بك بتقدیر اللحوق بك است نظیر قول الله تعالی در سوره فجر انی له الذکری کل منصوب و ظرف زمان است
یعنی بعد از آن راست نشست در آخر مرات پس گفت ای عقبه پس گفتم لبیك و سعدیك پس گفت نخواستی مگر اینکه دانی در این
مجلس پس گفتم آری ای پسر رسول الله بیان این آنکه جز این نیست که دین من موافق دین تست پس چون رود دین من یا بحکم
اختیار نه بحکم ظالمان کم شود بسبب اینکه فوت شود دین من میشود باعث خواری تم اشارتست بآنچه مذکورست در سوره
آل عمران و قالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون حاصل اینکه
کفار برای خواری رسول علیه السلم بیاران خود گفته که ایمان بقرآن آورید در اول روز و منکر آن شوید در آخر روز تا بدنام
و سست شود دین محمد در نظر مردم و شاید که از او برگردند چگونه میسر است مرا رسیدن بتو ای پسر رسول الله در هر وقت بلاهای

برای سوالی که داشته باشم و گریه کردم پس امام علیه السلم اشک چشم کرد برای من پس گفت می بیند آن دو کس الخ اقسم بهم فدای تو باد
پدرم و مادرم کیانند آن دو کس گفت آنچه گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلم است **اصل** یا عُقْبَةُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ
مُؤْمِنَةٌ اَبَداً حَتّی تَرَاهُمَا قُلْتُ فَاِذَا نَظَرَ اِلَیْهِمَا الْمُؤْمِنُ اَیَرْجِعُ اِلَی الدُّنْیَا فَقَالَ لَا یَمْضِی اَمَامَهُ اِذَا نَظَرَ
اِلَیْهِمَا مَضَی اَمَامَهُ فَقُلْتُ لَهُ یَقُولَانِ شَیْئاً قَالَ نَعَمْ یَدْخُلَانِ جَمِیعاً عَلَی الْمُؤْمِنِ فَیَجْلِسُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ عِنْدَ رَاْسِهِ وَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رِجْلَیْهِ فَیَکُبُّ عَلَیْهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَیَقُولُ یَا
وَلِیَّ اللّٰهِ اَبْشِرْ اَنَا رَسُولُ اللّٰهِ اِنِّی خَیْرٌ لَکَ مِمَّا تَرَکْتَ فِی الدُّنْیَا ثُمَّ یَنْهَضُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
فَیَقُومُ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ حَتّی یَکُبَّ عَلَیْهِ فَیَقُولُ یَا وَلِیَّ اللّٰهِ اَبْشِرْ اَنَا عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ الَّذِی کُنْتَ تُحِبُّ اَمَا لَاَنْفَعَنَّکَ
**شرح** یعنی استیناف است برای بیان الخ جمله اذا نظر استیناف است برای بیان استیناف اول یقولان بتقدیر استفهام است جمله
یدخلان استیناف است برای بیان نعم یکب با کاف منقوطه شده بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعال است ابشر با کاف منقوطه
و شین با نقطه بصیغه امر باب افعال است ینهض بنون و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است یکب در دو موضع
مرفوعست اما بفتح همزه و تخفیف میم است لانفعنک بفتح لام موکد بنون تاکید ثقیله است **یعنی** ای عقبه البته نمیرد جانداری
که مومن باشد هرگز مگر آنکه ببیند آن دو کس را پس گفتم چون نظر کند سوی ایشان مومن آیا برمیگردد سوی دنیا پس گفت نه بیان
این آنکه میرود برای که در پیش دارد بیان این آنکه چون نظر کرد سوی ایشان میرود برای که در پیش دارد پس گفتم او را آیا میگویند
چیزی گفت آری بیان این آنکه داخل میشوند هر دو بر مومن پس می نشیند رسول الله صلی الله علیه و آله در بالای سر او و علی علیه السلم
در پایین دو پای او پس سر خم میشود بر او رسول الله صلی الله علیه و آله پس میگوید ای دوست خدا صاحب بشارت باش من رسول
ام مدرستی که من بهترم برای تو از آنچه واگذاشتی در دنیا بعد از آن برمیخیزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس برمیخیزد علی علیه السلم تا
آنکه سر خم میشود بر او پس میگوید ای دوست خدا صاحب بشارت باش من علی بن ابی طالبم که دوست میداشتی آگاه
باش و البته نفع میرسانم ترا **اصل** ثُمَّ قَالَ اِنَّ هٰذَا فِی کِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقُلْتُ اَیْنَ جَعَلَنِیَ اللّٰهُ فِدَاکَ مِنْ کِتَابِ
اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فِی یُونُسَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ هٰهُنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کَانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیٰوةِ
الدُّنْیَا وَ فِی الْآخِرَةِ لَا تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ **شرح** قول او در سوره یونس است هٰهنا اشارت
بآیه مذکور بعد از آنست بیان آیت سوره یونس گذشت در کتاب الحجه در حدیث شاد و سوم باب صد و هفتم **یعنی** بعد از آن
گفت بدرستی که این بشارت پیش از مردن مذکور است در کتاب الله عز و جل پس گفتم کجاست گردانا در مرا الله تعالی فدای تو ای
از جمله کتاب الله گفت در سوره یونس قول الله عز و جل در اینجا کسانی که مومن شدند و شان این بود که اجتناب میکردند از
عبادت جبت و طاغوت که عبارتست از فلان و فلان برای ایشانست بشارت در زندگی دنیا و در زندگی



آخرت عبث تغییری سخنان الله تعالی را که در وعده و وعید گفته آنچه مذکور شد برای مومن متقی آنست مطلب سعیدین بزرگ
مخفی نماند که این تقریر مبنی بر حدیث که آنچه در این حدیث مذکورست تفسیر لهم البشری فی الحیوة الدنیاست و تفسیر بشری در آخرت
می آید در حدیث آینده که فاذا اخرجت النفس من البدن فیعرض علیها کما عرض علیه و هی فی الجسد و در کتاب الروضه در تحت حدیث
الاعلام و الحجة علی اهل ذلک الزمان و در کتاب من لا یحضره الفقیه تفسیر بشری حیوة الدنیا برؤیا چیز شده **دوم اصل** عَنْ اَبِی
بَصِیرٍ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا حِیلَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْکَلَامِ اَتَاهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
وَ مَنْ شَاءَ اللّٰهُ فَجَلَسَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَنْ یَمِینِهِ وَ الْآخَرُ عَنْ یَسَارِهِ فَیَقُولُ لَهُ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَمَّا مَا کُنْتَ تَرْجُو فَهُوَ ذَا اَمَامَکَ وَ اَمَّا مَا کُنْتَ تَخَافُ مِنْهُ فَقَدْ اَمِنْتَ
مِنْهُ ثُمَّ یُفْتَحُ لَهُ بَابٌ اِلَی الْجَنَّةِ فَیَقُولُ هٰذَا مَنْزِلُکَ مِنَ الْجَنَّةِ فَاِنْ شِئْتَ رَدَدْنَاکَ اِلَی الدُّنْیَا
وَ لَکَ فِیهَا ذَهَبٌ وَ فِضَّةٌ فَیَقُولُ لَا حَاجَةَ لِی فِی الدُّنْیَا فَعِنْدَ ذٰلِکَ یَبْیَضُّ لَوْنُهُ وَ یَرْشَحُ جَبِینُهُ
وَ تَقَلَّصُ شَفَتَاهُ وَ تَنْتَشِرُ مَنْخِرَاهُ وَ تَدْمَعُ عَیْنُهُ الْیُسْرَی فَاَیَّ هٰذِهِ الْعَلَامَاتِ رَاَیْتَ فَاکْتَفِ
بِهَا **شرح** حیل بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول معتل العین واوی باب نصر است و نایب فاعل ضمیر
راجع بمصدر آنست بین منصوبست بظرفیت و میتواند بود که بین نایب فاعل باشد بر این تقدیر مرفوع و منصوب میتواند بود
زیرا که از اسماء لازمة الظرفیة است ضمیر بینه راجع بمومن است که مذکور بوده در کلامی که سابق بر این بوده و اینجا نقل شده
من شاء الله عبارتست از امیر المومنین علی علیه السلام من یمینه و من یساره منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق
که عند راسه و عند رجلیه زیرا که هر کدام در دو موضع می نشیند اول آنچه در حدیث سابق است دوم آنچه در این حدیث است اما
چهار جا بشارت بمومن رسیده اما دو جا بفتح همزه و تشدید میم است یفتح بصیغه مضارع مجهول باب منع است یرشح
با راء بی نقطه و شین با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است تقلص بقاف و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب
باب تفعل بحذف یک تا است چنانچه می آید در حدیث شانزدهم و میتواند بود که از باب ضرب باشد اشارتست بانکه کسی
خوشحالست لبهای خود را جمع میکند کسی که آزرده است آنها می آویزد المنخر بفتح میم و فتح خاء با نقطه و راء بی نقطه و بضم میم
و ضم خاء و بکسر میم و کسر خاء و بفتح میم و کسر خاء بینی ترمع بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب منع و علم است
ای بفتح همزه و تشدید یا کلمه شرطست و منصوبست **یعنی** روایتست از ابو بصیر که گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون
جدا کرده شود میان مومن و میان سخن در وقت مردن می آید نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله و آنکه خواسته او را از رفقای
پس می نشیند رسول الله صلی الله علیه و آله در جانب دست راست او و آن دیگری در جانب دست چپ او پس میگوید او را
رسول الله صلی الله علیه و آله اما آنچه امید میداشتی اینک در پیش راه است اما آنچه میترسیدی از آن پس تحقیق ایمن شدی

ازان پس گشوده میشود برای آن مومن دری بسوی بهشت پس میگوید رسول الله که این جای تست از بهشت پس اگر خواهی
برمیگردانیم ترا بسوی دنیا بر حالی که ترا باشد طلا و نقره پس میگوید مومن که نیست حاجتی مرا در دنیا پس نزد آن سفید میشود رنگ او
و عرق میکند پیشانی او و درهم کشیده میشود دو لب او و وا میشود دو پره بینی او و اشک میدهد چشم چپ او پس بکرام
این علامتها را دیدی پس کفایت کن بآن علامت در دلیل بر رهایی محبوب ح ل فاذا اخرجت النفس من البدن فعرض
عليها كما عرض عليه وهي في الجسد فتختار الآخرة فتغسله فيمن يغسله وتقلبه فيمن يقلبه فاذا ادرج
في اكفانه ووضع على سريره خرجت روحه تمشي بين ايدي القوم قدما وتلقاه ارواح المؤمنين
يسلمون عليه ويبشرونه بما اعد الله له جل ثناؤه من النعيم فاذا وضع في قبره رد اليه
الروح الى وركيه ثم يسأل عما يعلم فاذا جاء بما يعلم فتح له ذلك الباب الذي اراه رسول الله
صلى الله عليه وآله فيدخل عليه من نورها وبردها وطيب ريحها ش علیها با تفاعل عرض است یعنی
علیه و ضمیر مذکر راجع بمومن است تغسله در اول بصیغه مضارع غایبه باب ضرب یا باب تفعیل است و در دوم بصیغه غایب است
تقلبه در اول بصیغه مضارع غایبه باب ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال است و در دوم بصیغه غایب است القدم بضم قاف
و سکون و ضم دال مهمله و بفتح قاف و فتح دال شجاع تلقاه بتشدید قاف بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف یکی از تا
یعنی پس چون بیرون آید جان از بدن پس وا نموده میشود بر آن جان چنانچه وا نموده شد بر مومن بر حالی که جان در بدن بود
پس اختیار میکند آن جان آخرت را پس جان می شوید مومن را در جمله جمعی که میشویند او را و میگردانند مومن را از پهلو بپهلوی
پهلوی دیگر در جمله جمعی که میگردانند او را پس چون پوشیده شود در کفنهای خود و گذاشته شود بر تابوت خود بیرون
می آید از منزل خانه جان او میرود در پیش جمعی که مشایعت جنازه میکنند بر حالی که صاحب جرأت است و استقبال میکنند او را
جانهای مومنان سلام میکنند بر او و بشارت میدهند او را بآنچه مهیا کرده الله تعالی برای او از نعمت پس چون گذاشته
شود در قبر خود برگردانیده میشود بسوی او جان از سر تا دو استخوان دو ران او بعد از آن پرسیده میشود از چیزی که او میداند
پس اگر آورد آنرا که میداند گشوده میشود برای او آن در که نمود آنرا الله تعالی رسول الله صلى الله عليه وآله پس داخل میشود
بر جان مومن از روشنی بهشت و خنکی بهشت و خوشبوی بهشت ح ل قال قلت جعلت فداك فاين ضغطة
القبر فقال هيهات ما على المؤمنين منها شيء والله ان هذه الارض لتفتخر على هذه فتقول
وطئ على ظهري مؤمن ولم يطأ على ظهرك مؤمن وتقول له الارض والله لقد كنت احبك وانت
تمشي على ظهري فاما اذا وليتك فستعلم ما اصنع بك فتفسح له مد بصره ش وطئ بطا بنقط
و همزه بصیغه ماضی معلوم باب علم است یا در ما اصنع استفهامیه است و ابطال عمل ستعلم کرده یا موصوله و مفعول ستعلم است

تفسح بفا و سین مهمله و حاء مهمله بصیغه مضارع غایبه معلوم باب حسن یا باب افعال یا باب تفعیل بحذف یکی از تا بصیغه مجهول از
منع است یعنی ابو بصیر گفت که گفتم قربانت شوم پس کجاست فشردن قبر [illegible] امام گفت دور است خیال تو
بیان این انکه نیست بر مومنان از جمله فشردن قبر چیزی بخدا قسم بیان این انکه این جز زمین اگر مومنی بر آن رود بر آن
فخر میکند بر این جز دیگر زمین اگر مومنی بر آن نرود [illegible] که میگوید بزبان حال که [illegible] بر پشت من مومنی و نرفته بر پشت
تو مومنی و میگوید مومن را بزبان حال زمین قبر او بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا بر حالی که تو میرفتی
بر پشت من خواه نزدیک بمن و خواه دور از من پس اما وقتی که متصل تو شدم پس زود باشد که دانی که چه نیکی میکنم
با تو پس فراخ میشود زمین قبر او برای او چندانکه چشم او کار کند سیوم ح ل عن يونس بن يعقوب عن سعيد بن
يسار انه حضر احد ابني سابور وكان لهما فضل وورع واخبات فمرض احدهما ولا احسبه
الا زكريا بن سابور قال فحضرته عند موته فبسط يده ثم قال ابيضت يدي يا علي قال فدخلت
على ابي عبد الله عليه السلام وعنده محمد بن مسلم قال فلما قمت من عنده ظننت ان محمدا
يخبره بخبر الرجل فاتبعني برسول فرجعت اليه فقال اخبرني عن هذا الرجل الذي حضرته
عند الموت اي شيء سمعته يقول قال قلت بسط يده وقال ابيضت يدي يا علي فقال
ابو عبد الله عليه السلام والله رآه والله رآه والله رآه ش یسار بفتح یا و تخفیف سین مهمله
انه بفتح همزه است حضر بحا بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است احد منصوب
ابنی تثنیه ابن است و کان لهما تا سابور از کلام یونس بن یعقوب جمله معترضه است اخبات بخا با نقطه و با یک نقطه
و تا دو نقطه در بالا بصیغه مصدر باب افعال است فمرض بصیغه ماضی معلوم باب علم عطف است بر کان تا آخر قال گسسته است
برای بیان حضر احد ابنی سابور فحضرته عطف است بر جمله سابق بران که در اینجا نقل شده و ضمیر منصوب در حضرته راجع است
با احد ابنی سابور [illegible] عبارت از کمال قرب سفیدی و [illegible] سیاهی است که مذکور شد در حدیث دهم باب نهم که
باب تلقین المیت است یا معنی که سفیدی چنین نزدیک شد که دست من بآن رسید و میتواند بود که ید عبارت از
دست چپ او باشد و سفید شدن آن عبارت از محو گناهان باشد یعنی روایت است از یونس بن یعقوب از سعید بن
یسار اینکه سعید حاضر شد نزد مردن یکی از دو پسر سابور و بود آن دو پسر را فضیلت و پرهیزکاری و خشوع پس بیمار شد
یکی از آن دو پسر و گمان ندارم او مگر اینکه زکریا بن سابور باشد بیان حضور سعید بن یسار اینکه سعید بن یسار گفت
پس حاضر شدم نزد یکی از دو پسر سابور وقت مردن او پس پهن کرد دست خود را بعد از آن گفت سفید شد دست من
ای علی سعید گفت پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و نزد او محمد بن مسلم بود سعید گفت پس چون برخاستم

از نزد امام علیه السلام کمان کردم که محمد بن مسلم خبر داد امام را آنمرد که یکی از دو پسر ساپور باشد پس امام علیه السلام طلب نمود
فرستاد رسولرا پس برگشتم سوی او پس گفت خبر ده مرا از این مردی که حاضر شدی نزد او در وقت مردن چه خبر شنیدی
که میگفت سعید گفت که گفتم بهن کرد دست خود را و گفت سفید شد دست من ای علی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام
بخدا قسم که دید علی را بخدا قسم که دید علی را حدیث حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ مِنْكُمْ وَاللهِ يُقْبَلُ وَلَكُمْ وَاللهِ يُغْفَرُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يُغْتَبَطَ وَ
يَرَى السُّرُورَ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَهُنَا وَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ شرح يغتبط بغين با نقطه و با
یکنقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است الاغتباط آرزوی مثل مرتبه کسی کردن القره بضم قاف و تشدید
را بی نقطه مصدر باب ضرب و علم خنکی در یافتن و آنچه آدمی مشتاق آنست یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر
صادق علیه السلام که میگفت از شما بخدا قسم مقبول میشود طاعت و برای شما بخدا قسم بخشایش کرده میشود گناه بدرستی که شان
اینست که نیست وعده گاه میان یکی از شما و میان اینکه آرزو کرده شود مثال مرتبه او و ببیند کسی سرور او و ببیند کسی که باعث
خوشحالی و خنکی چشم است مگر وقت اینکه برسد جان او باینجا و اشارت کرد بدست خود سوی حلق اصل ثُمَّ قَالَ
إِنَّهُ كَانَ ذَلِكَ وَاحْتَضَرَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَبْرَئِيلُ وَمَلَكُ
الْمَوْتِ فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَحِبَّهُ
وَيَقُولُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا جَبْرَئِيلُ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ
بَيْتِ رَسُولِهِ وَيَقُولُ جَبْرَئِيلُ لِمَلَكِ الْمَوْتِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ
رَسُولِهِ فَأَحِبَّهُ وَارْفُقْ بِهِ شرح ضمیر انه ضمیر شان است یا راجع باحد کم است مشار الیه ذلک رسیدن جان بحلق است
احتضر بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع باحد کم است
و فاعل محذوف موت است یا ملک الموت و مانند اوست از ملائکه یا اعم از ایشان و از رسول و اوصیا است
احبه دو جا بفتح همزه و کسر حاء بی نقطه و فتح باء یکنقطه مشدده و ضمیر ست ارفق برا بی نقطه و فاء و قاف بصیغه امر باب نصر
و علم و حسن است یعنی بعد از آن امام گفت بدرستیکه شان اینست که چون شود آنچه گفتیم و حاضر شود او را مرگ حاضر
میشود نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جبرئیل و ملک الموت پس نزدیک میشود باو علی علیه السلام پس میگوید
ای رسول الله صلی الله علیه و آله ای جبرئیل بدرستیکه این مرد دوست میداشت الله تعالی را و رسولش را و خانواده
رسولش را و میگوید جبرئیل ملک الموت را بدرستیکه این مرد دوست میداشت الله تعالی را و خانواده رسولش را
پس دوست دار او را و مدارا کن با او اصل فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللهِ أَخَذْتَ

پرسش کنا ایمرد دوست میداشت ما خانواده
رسول را پس دوست دار او را و میگوید رسول الله
و رسولش را

فکان

فَكَاكَ رَقَبَتِكَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكْتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شرح اخذت مع نظایر
آن بتقدیر استفهام است الفکاک بفتح و کسر فاء مصدر باب نصر آزاد کردن فکاک رقبتک اشارتست بآیت سوره بلد
فک رقبة و بیان شده در کتاب الحجه در باب صد و هفتم در حدیث چهل و هفتم الامان بفتح همزه مصدر باب علم بی دغدغه بودن البراءة بفتح
با یکنقطه و را بی نقطه و الف و همزه مصدر باب علم بی عیب بودن و مراد اینجا بی نفاق بودن است العصمة بکسر عین بی نقطه و سکون
صاد بی نقطه مصدر باب ضرب نگاهداشتن چیزی از فساد و مراد اینجا دستاویز است که باعث نگاهداشتن ایمانست از فساد
و کبری بضم کاف و سکون با یکنقطه و را بی نقطه و الف مقصوره مونث اکبر است یعنی پس نزدیک میشود باو ملک الموت پس میگوید ای بنده
خدا آیا و آیا گرفتی آزاد ساختن گردن خود را که گرو آتش دوزخ است آیا و آیا گرفتی بی دغدغه بودن بری بودن ترا از آتش جهنم آیا
چنگ زدی بدستاویز بزرگتر ایمان در زندگی دنیا اصل فَيُوَفِّقُهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ وَمَا ذَاكَ فَيَقُولُ
وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَيَقُولُ صَدَقْتَ أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُهُ فَقَدْ آمَنَكَ اللهُ مِنْهُ وَأَمَّا الَّذِي
كُنْتَ تَرْجُوهُ فَقَدْ أَدْرَكْتَهُ أَبْشِرْ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ مُرَافَقَةِ رَسُولِ اللهِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شرح مشار الیه
ذاک هر یک از فکاک و امان و عصمت زیرا که هر سه عبارت از یک چیز است السلف بفتح سین و فتح لام گذشتگان و لفظ
مفرد مذکور شده برای اینکه در اصل مصدر باب نصر است بمعنی گذشتن و افراد الصالح برای موافقت با موصوف در لفظ است
مرافقة منصوب و منون است و تمیز نسبت صالح بسلف است نظیر و حسن اولئک رفیقا رسول مجرور و بدل تفصیل السلف است
یا مرافقة مجرور بی تنوین اصلست و بدل اشتمال السلف است و رسول مضاف الیه است یعنی امام گفت پس توفیق میدهد آن
مومن را الله عز و جل پس میگوید آری پس ملک الموت میگوید و چیست آنکه گفتی پس میگوید دوستی و غلامی علی ابن ابیطالب
است یعنی تصدیق منصوص الطاعه بودن او پس ملک الموت میگوید راست گفتی اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق
ایمن کرد ترا الله تعالی از آن و اما آنچه امید میداشتی آنرا پس بتحقیق دریافتی آنرا بشارت دریاب بگذشتگان
که نیکانند باعتبار رفاقت که رسول الله و علی و فاطمه علیهم السلام باشند اصل ثُمَّ يَسُلُّ نَفْسَهُ سَلًّا رَفِيقًا ثُمَّ
يَنْزِلُ بِكَفَنِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَحَنُوطِهِ مِنَ الْجَنَّةِ بِمِسْكٍ أَذْفَرَ فَيُكَفَّنُ بِذَلِكَ الْكَفَنِ وَيُحَنَّطُ بِذَلِكَ
الْحَنُوطِ ثُمَّ يُكْسَى حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ شرح یسل بسین بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع معلوم باب
نصر است و نفسه منصوبست یا بصیغه مجهولست و نفسه مرفوعست ینزل بنون و زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب
یا باب افعالست باء در بکفنه بمعنی فی است من الجنة متعلق به ینزل است و حنوط بفتح حاء بی نقطه و نون و طاء بی نقطه عطف
بر کفنه است الحنوط خوشبویی که بمیت کنند مثل کافور باء در بمسک برای تعدیه است یا برای تقویت است
و بر هر تقدیر ظرف نایب فاعل ینزل است الاذفر بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و فتح فاء و را بی نقطه بغایت خوشبو

ملا مصوب و مفعول دوم یکی است الا بضم حا بی‌نقطه و تشدید لام لباسی که آستر دارد و خلعتی که مرکب از رداء و لنگ باشد آنها
باشد صفرا اینجا مانند قول الله تعالی است در سوره بقره صفراء فاقع لونها تسر الناظرین یعنی بعد از آن ملک الموت میکشد
جان او را کشیدنی هموار بعد از آن فرود آورده میشود در کفن او از بهشت و فرود آورده میشود در کافور او از بهشت مشکی
بغایت خوشبو پس کفن کرده میشود با آن کفن مشک دار و حنوط کرده میشود با آن حنوط مشکدار بعد از آن پوشانیده میشود
حله زرد از حله‌های بهشت مخفی نماند که میتواند بود که باء بکفنه برای تعدیه یا تقویت باشد و این ظرف نائب فاعل باشد و باء بمسک
برای ملابست باشد و مراد این باشد که کفنی دیگر و حنوطی دیگر برای او از بهشت آورده میشود لیکن بر این تقدیر این
مناسب که بجای بکفنه گوید یکفن له و بجای حنوطه گوید حنوط له و توجیه امثال این از شرح فقرات بعد از این معلوم میشود و الله اعلم

متن فاذا وضع فی قبره فتح له باب من ابواب الجنة یدخل علیه من روحها و ریحانها ثم یفسح له عن امامه (فرشها)
مسیرة شهر و عن یمینه و عن یساره ثم یقال له نم نومة العروس علی فراشها ابشر بروح و ریحان و
جنة نعیم و رب غیر غضبان شرح نم بفتح نون و سکون میم امر معتل العین واوی باب علم است و عروس بفتح عین بی‌نقطه
و ضم را بی‌نقطه مستعمل میشود در مرد و زن چندانکه ازدواج ایشان تازه است الفراش بکسر فا و تخفیف را بی‌نقطه جامه گسترده
میشود برای خواب روح بفتح را بی‌نقطه و سکون واو است یعنی پس چون گذاشته شود در قبرش گشوده میشود برای او
دری از درهای بهشت داخل میشود بر او از نسیم بهشت و بوی خوش بهشت بعد از آن فراخ کرده میشود برای او در جانب پیش او
یکماهه راه و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او یا معنی که آن دو جانب نیز یکماهه راه فراخ میشود مخفی نماند
که این فراخی مانند فراخی مکان شخصی است که در خواب مکان خود را بسیار وسیع می‌بیند پس منافات ندارد با آنکه در جانب چپ او
که طرف سطح ارض است محسوس است که پهلوی هم خوابیده‌ها که زمین شکافته میشود و این منافات ندارد با آنکه دیگری در پهلوی
او مدفون باشد و برای او فراخ نشود مانند دو کس که در پهلوی هم خوابیده باشند و یکی فراخی در خواب بیند و دیگری تنگی
بعد از آن گفته میشود او را که خواب کن مثل خواب عروس بر جامه خواب او و نوید یاب بنسیم و بوی خوشی و بهشت پر نعمت و از پروردگار
کمال اختیاری که غضبناک نباشد مراد این است که این حالت برای تو همیشه خواهد ماند

متن ثم یزور آل محمد فی جنان رضوی
فیاکل معهم من طعامهم و یشرب معهم من شرابهم و یتحدث معهم فی مجالسهم
حتی یقوم قائمنا اهل البیت علیهم السلام فاذا قام قائمنا بعثهم الله فاقبلوا معه یلبون زمرا زمرا
فعند ذلک یرتاب المبطلون و یضمحل المحلون و قلیل ما یکونون شرح الجنان بکسر جیم جمع جنه باغهای
درختان خرما و غیر خرما رضوی بفتح را بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه و الف مقصوره بعد از واو کوهی است نزدیک ینبع و میان
آن و مدینه چهار مرحله است و در بعض روایات آمده است که رضوی از کوههای بهشت است و اعتقاد کیسانیه آنست که محمد بن

الحنفیه

الحنفیه در رضوی است و زنده و مرزوق است و ظاهر این حدیث آنست که ارواح ائمه علیهم السلم آنجاست و تحقیق باغهای
آنجا مثل آنست که گذشت در شرح فقره سابقه و میتواند بود که مراد باغهای ینبع باشد زیرا که در ینبع صدقه‌های حضرت پیغمبر است
و امیر المؤمنین علیه السلم در آنجا باغات بسیار داشته اقبلوا بصیغه ماضی معلوم باب افعال از افعال ناقصه است و یلبون بضم
یاء مضارعه و فتح لام و تشدید باء یک نقطه مضمومه بصیغه مضارع معلوم مضاعف اصلی و معتل اللام هاء بی‌نقطه باب تفعیل خبر اقبلوا است
و ماخوذ است از تلبیه که حقیقت آن میشود در کتاب الحج در شرح حدیث عنوان باب التلبیه که باب هشتاد و یکم است و مراد
اینجا آنست که اجابت دعوت داعی میکنند موافق آنچه می‌آید در حدیث سی و هشتم آخر ابواب جنائز که کسی دعا او را اجابت
میکند الزمر بضم زای با نقطه و فتح میم و را بی‌نقطه جمع زمره بضم زای و سکون میم طوائف و ذکر جمع برای آنست که مومنان بر
سه قسمند اعلی و اوسط و ادنی و تکرار برای تعدد ازمنه ائمه سابقین است یرتاب بیاء و راء بی‌نقطه و الف و باء یک نقطه بصیغه مضارع معلوم
معتل العین واوی باب افتعال است الارتیاب حیران شدن و مانده شدن و فاسد العقل شدن المحلون بضم میم و کسر حاء
بی‌نقطه و تشدید لام بصیغه اسم فاعل باب افعال است الاحلال بیرون آمدن از احرام و مراد اینجا بی اعتبار کردن شعائر الهی است و اشارت
است بقول الله تعالی در سوره مائده یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله ما در ما یکونون مصدریه است و مصدر اینجا بمعنی
زمانست یعنی بعد از آن زیارت میکند ائمه علیهم السلم را در باغهای رضوی پس میخورد با ایشان از طعام ایشان و می‌آشامد
با ایشان از آشامیدنی ایشان و همزبانی میکند با ایشان در مجالس ایشان تا اینکه ظاهر شود و ایستادگی کند بجمیع احکام
الهی و رواج دهنده آنها در جمیع خلایق از جمله ما که اهل بیت رسولیم پس چون ظاهر شود قائم ما علیه السلم برمی‌انگیزد ایشان را
الله تعالی پس رو می‌آورند با او لبیک میگویند طوایف طوایف پس نزد آن حیران میشوند اهل دین باطل و بی اعتبار میشوند
جمعی که بی اعتبار کرده‌اند احکام الهی را و کمست زمان بودن ایشان در دنیا یعنی که زود باهلاک قهر قائم علیه السلام میشوند

متن هلکت المحاضیر و نجا المقربون من اجل ذلک قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی
علیه السلام انت اخی و میعاد ما بینی و بینک وادی السلام شرح چون کلام منجر بظهور قائم علیه السلم شد این
فقره برای مذمت جمعی از شیعه است که در انتظار ظهور او استعجال میکنند و ترک تقیه و تمکین عبارت آنچه مذکور است در کتاب
الروضه در حدیث ... عن ابی جعفر علیه السلم قال الغبرة علی من اثارها هلک المحاضیر قلت جعلت فداک و ما المحاضیر
قال المستعجلون المحاضیر بفتح میم و حاء بی‌نقطه و الف و کسر ضاد با نقطه و را بی‌نقطه جمع محضر بفتح ضاد که اسم مکان باب علم
الحضر بفتح حا و فتح ضاد تنگی سینه و بیتابی و در کتاب الروضه بیاء میان ضاد و راء است و آن جمع محضور است و راجع
باینمعنی میشود و آنچه اینجا است بهتر است مشار الیه ذلک مذموم بودن استعجال ممدوح بودن تسلیم است المیعاد بکسر میم
وعده گاه و زمان وعده و مراد اینجا معنی اولست یا موعود است و عبارتست از احکام الهی که جمیع آنرا رسول علیه السلم

بامیرالمؤمنین علیه السلام تعلیم کرده و وادی السلام عبارت از ظهر کوفه است که وادی فرات آنجاست چنانچه می آید در شرح حدیث اول
باب بیست دوم و قایم علیه السلام در اول ظهور از آنجا خواهد آمد و اقامت خواهد کرد و گذشت در کتاب الحجة در حدیث
سیوم باب ان الائمة علیهم السلم من آیات الانبیاء علیهم السلم که باب سی و هفتم است و اشارت بآن شده در حدیث چهلم مولد النبی
صلی الله علیه و آله و فاطمه یعنی هلاک شدند تمی بعدا بهای تنگی سینه ها و بی تابی تا برکت تکمیل انکه قائم علیه السلم موافق استعمالی ایشان
ظهور خواهد کرد و نجات یافتند از آن فتنها مقربان درگاه الهی که اهل تسلیم و رضا بقضای الهی اند از برای الحجة مذکور شد گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله علی را علیه السلام که تو برادر منی و وعده گاه روان ما و تو میان من و تست از احکام الهی وادی السلم است
مراد اینست که چون منی که وعده الهی معطل شود و ظالمان مسلط شوند استعجال مکن و وا گذار آن را تا وقت ظهور قایم علیه السلم در
وادی السلم **اصل** قال واذا احتضر الكافر حضره رسول الله صلى الله عليه واله وعلي وجبرئيل وملك
الموت عليهم السلام فيدنو منه علي فيقول يا رسول الله ان هذا كان يبغضنا اهل البيت فابغضه
ويقول رسول الله صلى الله عليه واله يا جبرئيل ان هذا كان يبغض الله ورسوله واهل بيت رسوله
فابغضه ويقول جبرئيل يا ملك الموت ان هذا كان يبغض الله ورسوله واهل بيت رسوله فابغضه
واعنف عليه **شرح** اعنف بعین بی نقطه و نون و فا بصیغه امر باب حسن است **یعنی** امام گفت و چون حاضر شود کافر را مرگ حاضر
میشود نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و جبرئیل و ملک الموت علیهم السلام پس نزدیک میشود باو علی علیه السلم پس میگوید ای رسول
الله بدرستی که این دشمن میداشت ما اهل بیت را پس دشمن دار او را و میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله ای جبرئیل بدرستی
که این دشمن میداشت خدا را و رسول خدا را و اهل بیت رسولش را یعنی که دشمنی اهل بیت لازم دارد دشمنی خدا و رسول را
چنانچه دشمنی شیعه اهل بیت لازم دارد دشمنی اهل بیت را پس دشمن دار او را و میگوید جبرئیل ای ملک الموت بدرستی که
این دشمن میداشت خدا را و رسولش را و اهل بیت رسولش پس تحقیق دشمن دار او را و نا همواری کن بر او **اصل** فيدنو
منه ملك الموت فيقول يا عبد الله اخذت فكاك رهانك اخذت امان براءتك تمسكت
بالعصمة الكبرى في الحيوة الدنيا فيقول لا فيقول ابشر يا عدو الله بسخط الله عز وجل وعذابه
والنار اما الذي كنت تحذر فقد نزل بك **شرح** الرهان بکسر راء بی نقطه جمع رهن بفتح را و سکون ها گرو ها و مراد اینجا
جمیع اعضاست که هر کدام گرو آتش جهنم است بسبب معاصی **یعنی** پس نزدیک میشود باو ملک الموت پس میگوید ای بنده خدا آیا
فرا گرفتی آزاد ساختن گروهای خود را آیا فرا گرفتی امنی بری بودن تو از آتش جهنم را آیا چسبیدی بدستاویز بزرگتر ایمان در
زندگی دنیا پس میگوید نه پس ملک الموت میگوید مژده باد ای دشمن خدا بغضب الله عز و جل و عذاب او و آتش جهنم اما
آنچه میترسیدی از آن پس تحقیق فرود آمد بتو **اصل** ثم يسيل نفسه سيلا عنيفا ثم يوكل بروحه ثلثمائة شيطان

كلهم

كلهم يبزق في وجهه ويتأذى بروحه فاذا وضع في قبره فتح له باب من ابواب النار فيدخل
عليه من فيحها ولهيبها **شرح** یوکل بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است یبزق بیا و زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم
باب نصر است باء در بروحه برای سببیت است یا برای تعدیه است الفیح بفتح فا و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه
بوی **یعنی** بعد از آن میکشد او را کشیدنی ناهموار بعد از آن موکل میشود در روح او سیصد شیطان هر یک آن شیاطین آب دهن
می اندازند بروی او و آزار میکشد بسبب مجاورت روح او پس چون گذاشته شود در قبر خود گشوده میشود برای او دری از
درهای آتش جهنم پس داخل میشود بر او از بوی بد آتش جهنم و زبانه آتش جهنم **نهم اصل** قلت لابي جعفر عليه السلام حدثني
صالح بن ميثم عن عباية الاسدي انه سمع عليا عليه السلام يقول والله لا يبغضني عبد ابدا يموت
على بغضي الا رآني عند موته حيث يكره ولا يحبني عبد ابدا فيموت على حبي الا رآني عند موته
حيث يحب فقال ابو جعفر عليه السلام نعم ورسول الله صلى الله عليه واله باليمين **شرح** میثم بکسر میم و سکون
یاء دو نقطه در پایین است ابدا ظرف لا یبغضنی است و در میان موصوف و صفت در آمده و رسول منصوب است بعطف
بر محذوف بتقدیر یراه و یری رسول الله میتواند بود که واو حرف قسم باشد و رسول مجرور باشد بالیمین کلام امام است
و یمین بمعنی دست راست یا کلام راوی است و یمین بمعنی قسم است **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلم را حکایت کرد مرا صالح
بن میثم از عبایه اسدی اینکه او شنید از علی علیه السلم میگفت بخدا قسم که دشمن نمیدارد مرا بنده هرگز که میرد بر دشمنی من مگر آنکه ببیند
مرا در وقت مردن خود در جایی که نمیخواهد بودن مرا آنجا و دوست نمیدارد مرا بنده هرگز پس میرد بر دوستی من مگر آنکه
ببیند مرا نزد مردن خود در جایی که میخواهد بودن مرا آنجا پس گفت امام محمد باقر علیه السلم آری می بیند علی را و می بیند رسول الله
صلی الله علیه و آله را در جانب دست راست **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول في الميت تدمع
عيناه عند الموت فقال ذلك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه واله فيرى ما يسره
ثم قال اما ترى الرجل يرى ما يسره وما يحب فتدمع عينه لذلك ويضحك **شرح** تدمع بصیغه مضارع
معلوم غائبه باب منع و علم است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت در میتی که اشک میدهد دو چشم او
نزد مردن پس گفت آن نزد دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله است پس می بیند چیزی را که خوشحال میکند او را بعد از آن
امام گفت آیا نمی بینی مرد را که می بیند چیزی را که خوشحال میکند او را و چیزی را که دوست میدارد پس اشک میدهد چشم او برای آن
و میان و خنده میکند **یازدهم اصل** عن عامر بن عبد الله بن جذاعة عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته
يقول ان النفس اذا وقعت في الحلق اتاه ملك فقال له يا هذا او يا فلان اما ما كنت ترجو
فايس منه وهو الرجوع الى الدنيا واما ما كنت تخاف فقد امنت منه **شرح** فایس بسکون همزه و فتح یاء

در فتح یا در سر نقطه است و عبایه بفتح عین بی نقطه
و با یک نقطه و الف و یاء دو نقطه در پایین

دو نقطه در پایین و سین بی نقطه بصیغه امر باب علم است همزه وصل افتاده در صورت خط نیز و همزه که بای ثانی و یا بجای همزه است پس ان فاعل است یعنی روایت است از عامر بن عبد الله بن جذاعه بضم جیم و ذال با نقطه و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت بدرستی که جان مومن چون رسید بحلق آمد نزد او ملکی پس گفت او را ای مرد حاضر بیا ای فلان کس اما آنچه بوده ایم بیماری که امید میداشتی پس نا امید شو از ان و آن برگشتن سوی دنیا است یعنی زوال مرض و اما آنچه میترسیدی از ان که احوال بعد از مرگ است پس بتحقیق ایمن شدی از ان هشتم حدیث عن عقبة انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الرجل اذا وقعت نفسه فی صدره رای قلت جعلت فداك وما یری قال یری رسول الله صلی الله علیه واله فیقول له رسول الله انا رسول الله ابشر ثم قال ثم یری علی بن ابی طالب علیه السلام فیقول انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحبه تحب ان انفعك الیوم قال قلت له ایکون احد من الناس یری هذا ثم یرجع الی الدنیا قال لا اذا رای هذا ابدا مات واعظم ذلك قال وذلك فی القران قول الله عز وجل الذین امنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله شرح عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و با یک نقطه است تحت در نزع بکاف بی نقطه و تشدید با یک نقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب افعال است و ان تقدیر لان است و میتواند بود که لام مقدر نباشد و ان انفعك مفعول تحب باشد و میتواند بود که تحب بجزم میم و تخفیف با بصیغه معلوم غایب متصل اخبار و اوی باب ضرب باشد و ان انفعك فاعل آن باشد اطرف ظرف است و داخل جزای شرط است اعظم بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بامام است و این کلام راویست قال استیناف بیانی اعظم ذلك است قول مجرور بدل القرآن است و بدل بعض است و توضیح آیت شد در حدیث اول این باب یعنی روایت است از عقبه اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که مرد مومن چون رسید جان او بسینه او می بیند گفتم قربانت شوم و چه چیز را می بیند گفت می بیند رسول الله صلی الله علیه واله را پس میگوید او را رسول الله که منم رسول الله نوید باد ترا به بهشت و نعمتها بعد از ان امام گفت که بعد از ان می بیند علی بن ابی طالب علیه السلام را پس میگوید منم علی بن ابی طالب آنکه دوست میداشتی او را دوست میداشتی برای اینکه نفع رسانم ترا امروز پس گفتم که گفتم او را آیا میباشد کسی از مردمان که ببیند این را بعد از ان برگردد سوی دنیا گفت نه چون میبیند آن را میمیرد همیشه و امام علیه السلام بزرگ شمرد آن نوید رسول و امیر المومنین را بیان انکه گفت و آن نوید در قرآن است در قول الله عز وجل در سوره یونس آنانی که مومن شدند و شان ایشان این بود که اجتناب میکردند از عبادت جبت و طاغوت برای ایشانست نوید در زندگی دنیا و در زندگی آخرت نیست تغییری برای کلمات الله تعالی نهم حدیث عن ابن ابی یعفور قال کان خطاب الجهنی خلیطا لنا وکان شدید النصب لال محمد وکان یصحب نجدة الحروری قال فدخلت علیه اعوده للخلطة والتقیة فاذا هو مغمی علیه فی حد الموت

قمقم

فسمعته یقول ما لی ولك یا علی فاخبرت بذلك ابا عبد الله علیه السلام فقال ابو عبد الله علیه السلام راه ورب الکعبة راه ورب الکعبة شرح نجده بفتح نون و سکون جیم و دال بی نقطه ابن عامر رئیس خوارج بوده حروری بحای بی نقطه و ضم را بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه و الف ممدوده و کاه مقصور میباشد دهی است در کوفه که محل اجتماع خوارج یعنی روایت است از عبد الله بن ابی یعفور گفت بود خطاب جهنی بضم جیم و فتح ها و نون شریک ما در تجارت و در امر معاش و بغایت دشمن بود آل محمد را و مصاحبت میکرد با نجده حروری ابن ابی یعفور گفت پس داخل شدم بر او در بیماری او که عیادت کنم او را برای شرکت و دفع ضرر پس ناگاه او بیهوش و در حال مردن بود پس شنیدم از او که میگفت چه کار داری با من ای علی پس خبر دادم آن امام جعفر صادق علیه السلام را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام دید علی را قسم برب کعبه دید علی را قسم برب کعبه دهم حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا بلغت نفس احدکم هذه قیل له اما ما کنت تحذر من هم الدنیا وحزنها فقد امنت منه ویقال له رسول الله صلی الله علیه واله وعلی وفاطمة امامك شرح مشار الیه هذه در دیده است موافق آنچه گذشت در حدیث اول این باب و آن مونث است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون رسید جان یکی از شما بسوی اینجا اشاره رگ گردن کرده میشود او را از جانب ملائکه که اما آنچه میترسیدی از ان که غم دنیا و اندوه آنست که از جانب ظالمان مثل ابو هم میرسید پس بتحقیق ایمن شدی از ان و گفته میشود او را از جانب ملائکه که رسول الله صلی الله علیه واله و علی و فاطمه پیش تو اند یا مخبر که ایشان حاضر خواهند شد و اکن تا دیده شوند یا یعنی که دیگر چون جان کلق میرسد می بینی ایشان را یا یعنی که شفاعت تو خواهند کرد یازدهم حدیث سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان ایة المؤمن اذا حضره الموت بیاض وجهه اشد من بیاض لونه ویرشح جبینه ویسیل من عینیه کهیئة الدموع فیکون ذلك خروج نفسه وان الکافر تخرج نفسه سلا من شدقه کزبد البعیر او کما تخرج نفس البعیر شرح آیه المؤمن یعنی نشان دیدن مومن محبوب خود راست و باین اعتبار احدیث در تحت عنوان این باب مذکور است اشد منصوب و باب مفعول مطلق حال محذوف بتقدیر بیاضا اشد برشح برا بی نقطه و شین با نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است یا باب افعالست الدموع بضم دال بی نقطه جمع دمع بفتح دال و سکون میم اشکها سلا حال نفسه است و مصدر بمعنی اسم مفعول است و میتواند بود که مفعول له باشد بنا بر این که تخرج بصیغه مجهول باب افعال باشد یا بنا بر مذهب بعضی که شرط کرده اند در مفعول له اینکه فاعل آن و فاعل عامل آن یکی باشد الشدق بکسر و فتح شین با نقطه و سکون دال بی نقطه و قاف پهلوی دهن الزبد بفتح زای با نقطه و فتح با یک نقطه و دال بی نقطه کف او برای شک راویست یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که علامت مومن چون حاضر شود او را مرگ سفیدی روی اوست سفیدی که بیشتر است از سفیدی رنگ او که سابق بود و عرق میکند پیشانی او و روان میشود از چشم او چیزی مانند اشکها پس میباشد آن روان شدن بیرون آمدن جان او

بامعنی که جان او مانند اشک است و از چشم او بیرون می آید یا بامعنی که روان شدن اشک علامت بیرون آمدن جان از چشم اوست
و بدرستی که کافر بیرون می آید جان او بر حالی که کشیده چنچه شده باشد از پهلوی دهن او مانند کف دهن شتر یا المام بجای کف بمعنی
کفت چنانچه بیرون می آید جان شتر دوازدهم حدیث عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ أَبْغَضَ لِقَاءَ اللَّهِ أَبْغَضَ اللَّهُ لِقَاءَهُ
قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَوَاللَّهِ إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ
إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ وَاللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ وَهُوَ يُحِبُّ
لِقَاءَ اللَّهِ حِينَئِذٍ وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ وَاللَّهُ يُبْغِضُ لِقَاءَهُ شرح
ذکره یحب لقاء الله حینئذ با وجود آنکه از کلام سابق معلوم شد برای تصریح بمحل توهم معترض است و لهذا ذکر نظیر آن شده
در شق دوم که بیان حال کافر است یعنی روایت است از عبد الصمد بن بشیر بفتح با یکنقطه از بعض یاران او از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفتم نگاه دارد ترا الله تعالی آیا حق است اینکه هر که دوست داشت برخوردن باللّه تعالی را پس از مرگ خود
دوست داشت الله تعالی برخوردن با او را بامعنی که گرامی داشت او را مانند اینکه انتظار میکشیده باشد و هر که
دشمن داشت برخوردن باللّه تعالی را دشمن داشت الله تعالی برخوردن با او را بامعنی که خوارش کرد امام گفت آری
حق است گفتم پس بخدا قسم که بدرستی که ما هر آینه مینخواهیم مرگ را پس امام گفت نیست مضمون آن کلام آنجا که میروی بامعنی که
آنچه ذهن تو بآن میرود که ایام زندگی دنیا باشد مضمون آن کلام آنجا نیست جز این نیست که مضمون آن کلام در نزد دیدن
ملک الموت است بیان این آنکه چون در آن هنگام دید آنچه را که دوست میدارد از ثواب پس نیست چیزی محبوبتر سوی
او از اینکه پیش رود و بر نگردد سوی دنیا و الله تعالی دوست میدارد برخوردن با او را و او دوست میدارد برخوردن
باللّه تعالی را در آن هنگام و چون میبیند آنچه را که نمیخواهد از عذاب پس نیست چیزی منفورتر سوی او از برخوردن باللّه تعالی
و الله تعالی دشمن میدارد برخوردن با او را سیزدهم حدیث قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثٌ
سَمِعْتُهُ مِنْ بَعْضِ شِيعَتِكَ وَمَوَالِيكَ يَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ قَالَ وَمَا هُوَ قُلْتُ زَعَمُوا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ
أَغْبَطُ مَا يَكُونُ امْرُؤٌ بِمَا نَحْنُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَتِ النَّفْسُ فِي هَذِهِ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ نَبِيُّ اللَّهِ
وَأَتَاهُ عَلِيٌّ وَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ وَأَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَقُولُ ذَلِكَ الْمَلَكُ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ
إِنَّ فُلَاناً كَانَ مُوَالِياً لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ فَيَقُولُ نَعَمْ كَانَ يَتَوَلَّانَا وَيَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّنَا فَيَقُولُ ذَلِكَ
نَبِيُّ اللَّهِ لِجَبْرَئِيلَ فَيَرْفَعُ جَبْرَئِيلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح حدیث مبتدا است با وجود آنکه نکره است سمعته آخر
خبر مبتدا است اغبط بغین با نقطه و با یکنقطه و طا بی نقطه افعل التفضیل است الغبط بکسر غین و سکون با خوشحالی است مصدر است و مبتدا



یکون از افعال تامه است و مصدر مضاف الیه است بمعنی از مجاز در نسبت زیرا که مراد بخوشحالتر بودن کون خوشحالتر بودن
کائن است لیکن چون کائن اینجا متعدد نیست و کون او متعدد است بتعدد اوقات خوشحالتر مضاف بکون شده
و تعدد آن جاری مجرای تعدد کائن شده باء در بما برای سببیت است و ما موصوله است و ظرف متعلق باغبط است ممکن است از قبیل
تغلیب نباشد بنا بر اینکه مذهب امام و مذهب شیعه امامیه یک چیز راجع میشود اذا دا اذا کانت النفس برای محض ظرفیت است
و خبر مبتدا است ذلک الملک عبارت است از فرشته که کاتب عمل است در دوش راست بنده در از روز و میتواند بود که عبارت
از ملک الموت باشد بنا بر دوم ان فلانا بتقدیر استفهام است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم حدیثی
شنیدم آنرا از بعض شیعه تو و دوستان تو بر حالی که روایت میکرد آنرا از پدرت امام محمد باقر علیه السلام گفت چیست
آن حدیث گفتم آن بعض دعوی کردند که امام محمد باقر علیه السلام میگفت خوشحالتر بودن مردی بآن مذهبی که ما بر آنیم در
وقتی است که باشد جان در نشاء رگ گردن پس گفت آری آن حدیث حق است بیان این آنکه چون شود آن می آید نزد
او پیغمبر خدا و می آید نزد او علی و می آید نزد او جبرئیل و می آید نزد او ملک الموت علیهم السلام پس میگوید آن ملک دوش راست
علی را که ای علی بدرستی که فلان کس بود دوست تو و اهل بیت تو پس علی میگوید آری دوست میداشت ما را و دوری
میکرد از دشمنان ما پس میگوید آن گفتگو را پیغمبر خدا برای جبرئیل پس بالا میبرد آن گفتگو را جبرئیل سوی الله عز و جل یعنی
که ملائکه مقربین را که در طبقات سموات اند خبردار از آن گفتگو میکند چهاردهم حدیث سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُ أَحَدِكُمْ هَذِهِ وَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ قَرَّتْ عَيْنُهُ شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت چون رسد جان یکی از شما شیعه امامیه اینجا و اشارت کرد بدست خود سوی حلق خود با عتبار و دیدن روشن
میشود چشم او بدیدن محمد و آل محمد علیهم السلام پانزدهم حدیث قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَوْ لَا
إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَأَنْتُمْ إِلَى قَوْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَقَالَ إِنَّهَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ثُمَّ أُرِيَ
مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ رُدُّونِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أُخْبِرَ أَهْلِي بِمَا أَرَى فَيُقَالُ لَهُ لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ
سَبِيلٌ شرح اینجا اشارت است به پنج آیت از سوره واقعه اول فلولا اذا بلغت الحلقوم دوم و انتم حینئذ تنظرون سوم
و نحن اقرب الیه من حبل الورید منکم و لکن لا تبصرون چهارم فلولا ان کنتم غیر مدینین پنجم ترجعونها ان کنتم صادقین در این
آیات چند احتمال است از آنجمله که مناسب ظاهر این حدیث است که فاء در فلولا برای تفریع است بر تکذیب زیرا که ماقبل
این آیات چنین است افبهذا الحدیث انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون بامعنی که آیا پس از قسم عظیم برکنگوی
اینکه آنچه نازل بر رسول است قرآن مشتمل بر محکمات نامهیا از بروی ظن است در میان متشابهی که در بعنا بمعنی آنرا
کرمی که آیت تطهیر در ایشان یا امثال ایشان نازل شده باین گفتگو شما سهل انگاری میکنید تغیر شما بعض خود

حال لکایت بر حال محکی است زیرا که امام کاری
نحو گفته انم و میتواند بود که از قبیل تغلیب هم

بطن خود و میگردانید راه رزق خود را اینکه تکذیب میکنید ربوبیت رب العالمین را و شریک میشوید حلم ازین خ و با جهاد و دعوی ارزی
ظن و آنرا وسیله انعامات و وظایف پادشاهان جابر میکنید لولا در اصل برای تحضیض خطبت که مکمل و تعبیر واقع است و چون فعل آن
ماضی باشد برای تندیمست و چون فعل آن مضارع باشد برای طلبست و اینجا استعاره شده برای تبکیت زیرا که فعل آن ممتنع است
و چون فعل آن مضارع است برای ما نحن طلبست و فعل آن محذوفست بقرینه فعلی که گذشت بتقدیر فلولا تکذبون اذا بلغت
الحلقوم مثل قول شاعر: تعدون عقر النیب افضل مجدکم ؛ بنی ضوطری لولا الکمی المقنعا ، که بتقدیر لولا تعدون عقر الکمی است ؛ فلولا
ان کنتم برای تعقیبست زیرا که سابق آن خطاب بعنوان باسلامست باعتبار ایام زندگی و صحت ایشان و خطاب در ان
بانیانست باعتبار حالت احتضار ایشان و فعل لولا اینجا ترجعونها ست جمله شرطیه در ترجعونها ان کنتم صادقین جزای ان کنتم
غیر مدینین است و تکرار ادات اول و ذکر ان در این دو جا برای تحقق وقوع شرط اول و عدم وقوع و ندرت وقوع شرط دوم و دوم
و مراد صادقین راستگویان در دعوی ایمانست و ایشان شیعه امامیه اند ترجمه پس چرا تکذیب ربوبیت ما میکنید و عاجز شوید
چون جان محتضر رسد بحلقوم و شما در ان هنگام نظر میکنید سوی آن حالت و ما باعتبار تو علم خطاب و باعتبار علما مثل نبی و اوصیا
او نزدیکتریم سوی محتضر از شما ولیک شما نمی بینید پس ای آن چرا اگر هر و بلای نیستید بر نمیگردانید نفس خود را از حلقوم خود اگر باشید
صادقان در دعوی ایمان و جای خود را در بهشت دیده باشید تا مردم خود را بآن خبر دهید معنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
چه معنی دارد قول الله عز و جل فلولا اذا بلغت الحلقوم تا قول او ان کنتم صادقین مرادش سوال از معنی آیت چهارم و پنجم است
و ذکر سه آیت سابق برای کمال ربط با آن دو آیه است پس امام گفت بدرستی که چون روح کسی که صادق باشد در دعوی ایمان رسد
بحلق بعد از ان منوده شود باو منزل او از بهشت پس میگوید کاشکی مرا که بر گردانیده مرا سوی دنیا تا خبر دهم اهل خود را بآنچه می بینم پس گفته
شود او را نیست آنچه گفتی راهی اشاره است باینکه آن بر گردانیدن خارق عادت است و چون از کسی ظاهر شود معجزه باید
بود چنانچه گذشت در حدیث دهم باب نهم اگر گویی این حدیث منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم که
هیچ چیز در آن هنگام نزد مومن محبوبتر از کشیدن روح او نیست گویم مراد با آنچه گذشت اینست که زندگی دنیا را چنانچه بود
نخواهد مطلقا و این منافات ندارد با اینکه بر گردیدن یکدم و پس را خواهد سیزدهم سهل بن زیاد عن غیر واحد
من اصحابنا قال لما قال اذا رأیت المیت قد شخص ببصره و سالت عینه الیسری و رشح جبینه و تقلصت
شفتاه و انتشر منخراه فای شیء رأیت من ذلک فحسبک بها و فی روایة اخری و اذا ضحک ایضا
فهو من الدلائل قال و اذا رأیته قد خمص وجهه و سالت عینه الیمنی فاعلم انه شرح خبر و احد از اصحابنا
عبارتست از سفرا که نقل از صاحب الزمان علیه السلام کرده اند یا عبارتست از جمعی دیگر که نقل از امامی دیگر کرده اند شخص بشین
با نقطه و خاء با نقطه و صاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الشخوص بضم شین ارتفاع باء در بصره برای تعدیه است و مراد



اینست که چشم را باز بگذارد متحیر و بر هم زدن آنرا بر طرف کند تقلصت بقاف و صاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلست فاء در
فای برای جزای اذا است یا کلمه شرطست و منصوب و مفعول بایست است فاء در حسبک برای جزای ای است حسبک بفتح حاء بی نقطه
و سکون سین بی نقطه و ضم باء اسم فعل است بمعنی اکتف و ضمیر بها راجع بای است باعتبار اینکه علامت است نظیر آنچه گذشت در
حدیث دوم و فی روایة اخری اشارتست باینکه بعض راویان فقره فاذا ضحک ایضا فهو من الدلائل را نقل کرده و دیگران نقل کرده اند
و در ما قبل و ما بعد جمیع ایشان متفق اند اِنَّه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بتقدیر انه هالک است یعنی روایت کرد سهل بن
زیاد از سعد و از یاران ما آن سعد و گفت که امام علیه السلم گفت چون دیدی مشرف بر موترا که بتحقیق بالا برد چشم خود را و چشم
بیننده روان شد چشم چپ او و عرق کرد پیشانی او و در هم کشیده شد دو لب او و بر افکنده شد دو پره بینی او پس هر چیز را
دیدی از آنچه مذکور شد پس اکتفا کن بآن علامت در دلیل بر معاینه محبوب و در روایتی دیگر هست که و چون میت با آنچه مذکور شد
خنده نیز کرد پس آن خنده او از جمله دلالت بر بهشت برای او با جمعی که مفید ظن نیست بلکه مفید تعین است امام گفت در
هر دو روایت که و چون دیدی او را با بیرون شدن ترش شده روی او و روان شد چشم راستاو پس بدان که او از اهل جهنم است
باب چهاردهم سهل باب اخراج روح المؤمن و الکافر شرح این باب بیان کیفیت بیرون آوردن روح مومن و کافر است
در این باب سه حدیث است اول سهل عن ادریس القمی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز
و جل یامر ملک الموت فیرد نفس المؤمن لیهون علیه و یخرجها من احسن وجهها فیقول الناس
لقد شدد علی فلان الموت و ذلک تهوین من الله عز و جل علیه و قال یصرف عنه اذا کان ممن سخط
الله علیه او ممن ابغض الله امره ان یجذب الجذبة التی بلغتکم بمثل السفود من الصوف المبلول فیقول
الناس لقد هون علی فلان الموت شرح یامر مبنی قد یام است فیرد بصیغه مضارع معلوم باب نصرست یهون بصیغه
مضارع غایب باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بملک الموت است یخرج منصوب و معطوف بر یهون است ضمیر مستتر در وقال راجع بامام است
یصرف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست و ضمیر مستتر راجع بالله است و مفعولش محذوفست بتقدیر یصرف التهوین ضمیر عنه راجع
بمومن است و این نظیر آیت سوره حج است که ان الله یدافع عن الذین آمنوا و جمله استیناف بیانی و ذلک تهوین من
الله است جمله اذا کان استیناف بیانی استیناف سابق است و ضمیر مستتر راجع بمحتضر است که مفهوم است از کلام سابق
سخط بسین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است او از شک راویست ابغض بتقدیر ابغضه است امره بصیغه ماضی غایب
معلوم باب نصر و ضمیر راجع بملک الموت جزای شرط است ان بتقدیر بان است یجذب بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضربست و ضمیر مستتر راجع بملک الموت است الجذبة بفتح جیم و سکون ذال با نقطه منصوب و مفعول مطلق است و تا برای
وحدتست بلغتکم بباء یک نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصرست و مخاطبان شیعه امامیه اند و اشارتست بآنچه

گذشت در حدیث پنجم باب اول که ان موت الفجاة تخفیف عن المؤمن و انشطت سفلی الکاف نشل بیا و عسکر که برای آن است
وکسر میم و سکون تا و را بنقطه متعلق بخبر است و ظرف عامل فاعل تحکم است السفود بفتح سین بنقطه و تشدید فا مضموم و سکون
واو و دال بنقطه سیخ آهن که گوشت را با آن بریان میکنند پس بسیار گرم میباشد پس چون با آن چوب جزئی کنند از صوف
مبلول صرزی با آن صوف عیر سید من متعلق بخبر است مجمل روایت است از اویس قرنی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که بدرستی که الله عز و جل کاهی امر میکند ملک الموت را پس ملک الموت بر میگرداند بتدریج قبض میکند روح مومن را آسان
کند کار را بر مومن و میرون کند روح او را از بهتر راه پس میگویند مردمان نادان که هر آینه بتحقیق سخت کرده شد بر فلان کس مرگ و آن
قبض روح بتدریج آسان کردنست از جانب الله عز و جل بر آن مومن و امام گفت که بر میگرداند الله تعالی بعد از مومن الهی بیان
این آنکه چون باشد محتضر از جمله آنکه غضب کرده است الله بر او یا امام گفت از جمله آنکه دشمن داشت الله او را امر میکند ملک الموت
را پس بر میگردد روح او را میکشد آن که رسید بشما بر حالی که مانند سیخ آهن گرم از ابریشم تر کرده شده است پس میگویند مردمان نادان
که هر آینه بتحقیق آسان کرده شد بر فلان کس مرگ دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال دخل رسول الله صلی الله
علیه و آله علی رجل من اصحابه و هو یجود بنفسه فقال یا ملک الموت ارفق بصاحبی فانه مومن فقال
ابشر یا محمد فانی بکل مومن رفیق و اعلم یا محمد انی اقبض روح ابن آدم فیجزع اهله فاقوم فی ناحیة
من دارهم فاقول ما هذا الجزع فو الله ما تعجلناه قبل اجله و ما کان لنا فی قبضه من ذنب فان
تحتسبوه و تصبروا توجروا و ان تجزعوا تأثموا و توزروا و اعلموا ان لنا فیکم عودة ثم عودة فالحذر
الحذر شرح الحذر بکسر حای بنقطه و سکون ذال با نقطه و بفتح حا و فتح ذال و را بنقطه مصدر باب علم احتراز از ضرر و مراد اینجا تقوی است
که احتراز است از ضرر آخرت و آن منصوب با غرا است بتقدیر فخذوا الحذر و تکرار آن برای تاکید است مجمل روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردی از یاران خود و او در کار جان دادن بود پس گفت ای ملک الموت مدارا کن
بیار من چه بدرستی که او مومن است پس گفت ملک الموت نوید در یاب ای محمد چه بدرستی که من با هر مومنی مدارا کارم و بدان ای محمد که من
کاهی قبض میکنم روح فرزند آدم را پس بیتابی میکنند اهل او پس می ایستم در طرفی از جملهٔ خانهٔ ایشان پس میگویم چیست این بی تابی بیان
این آنکه بخدا قسم که زود نبردیم او را پیش از اجلی که مقدر است برای او و نیست برای ما در گرفتن او هیچ گناه پس اگر باعث ثواب
آخرت خود کنید او را و شکیبایی کنید ماجور میشوید و اگر بی تابی کنید گناهکار میشوید و صاحب وبال میشوید و بدانید که برای ما است
در شما برگشتنی بعد از آن برگشتنی تا هیچکدام از شما نماند پس واکرید تقوی را واکرید تقوی را اصل الا انه لیس فی شرقها و لا فی غربها
اهل بیت مدر و لا وبر الا و انا اتصفحهم فی کل یوم خمس مرات و لانا اعلم بصغیرهم و کبیرهم منهم بانفسهم
و لو اردت قبض روح بعوضة ما قدرت علیها حتی یأمرنی ربی بها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله



انما یتصفحهم فی مواقیت الصلوة فان کان ممن یواظب علیها عند مواقیتها لقنه شهادة ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و نحی عنه ملک الموت ابلیس شرح از تا حتی یامرنی ربی بها دیگرت مقول فاول
نیست بلکه کلامی علیحده است از رسول علیه السلم بقرینهٔ ضمیر متکلم در سابق مع الغیر است و در اینجا وحده است و بقرینهٔ اینکه در حدیث
آینده در اثنای این کلام یا محمد مذکور است و میتواند بود که دیگرت مقول فاول باشد ضمیر شرقها و غربها راجع بارض است اهل بیت
اهل شهرها و دیهها اند اهل بیت و بجهر اهل بیت الشان که در خیمهای موینه میباشند ضمیر منهم و انفسهم راجع بمرجع ضمیر صغیرهم و کبیرهم
و میتواند بود که راجع صغیرهم و کبیرهم باشد و حاصل مراد کیست مواقیت جمع موقوت بمعنی محدود است و مراد وقت محدود است
و آن اول وقت فضیلت هر نمازیست یا جمع میقات بمعنی وقت است مجمل و بدرستی که شان چنین است که نیست در شرق
زمین و نه در مغرب زمین اهل خانهٔ خشتی و نه اهل خانهٔ موئی مگر بر حالی که من وا میرسم ایشان را در هر روزی پنج بار و هر آینه من دانا ترم
بکوچک ایشان و بزرگ ایشان از ایشان بخودشان و اگر خواهم قبض روح پشه را توانایی ندارم بر آن پشه مگر آنگاه که امر کند مرا صاحب
کل اختیار من بآن پشه پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که ملک الموت وا میرسد ایشان را در اول وقتهای فضیلت نماز
پس اگر آن مکلف از جملهٔ کسی که محافظت میکند بر نماز در نزد مواقیت نماز ملک الموت در وقت مردن او بر زبان او میگذارد گواهی
اینکه نیست معبود بحق جز الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و دور میکند از او ملک الموت عزرائیل را ابلیس را شیاطین
سیم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال حضر رسول الله صلی الله علیه و آله رجلا من الانصار و کانت له حالة
حسنة عند رسول الله صلی الله علیه و آله فحضره عند موته فنظر الی ملک الموت عند رأسه فقال له
رسول الله صلی الله علیه و آله ارفق بصاحبی فانه مومن فقال له ملک الموت یا محمد طب نفسا و
قر عینا فانی بکل مومن رفیق شفیق شرح طب بکسر طای بنقطه و سکون بای یکنقطه بصیغهٔ امر باب ضرب است نفسا تمیز
از نسبت است قر بکسر و فتح قاف و تشدید رای بنقطه مفتوحه و مکسوره بصیغهٔ امر مضاعف باب ضرب و علم است عینا تمیز از
نسبت است مجمل روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حاضر شد رسول الله صلی الله علیه و آله نزد مردی از اهل مدینه
و بود آن مرد را مرتبهٔ خوب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بیان این آنکه حاضر شد نزد آن مرد وقت مردن او پس نظر کرد سوی
ملک الموت نزد سر آن مرد پس گفت ملک الموت را رسول الله صلی الله علیه و آله که مدارا کن با یار من چه بدرستی که او مومنست
پس گفت او را ملک الموت ای محمد خوش باش باعتبار خاطر و خنک باش باعتبار چشم چه بدرستی که من با هر مومنی مدارا کار مهربانم
چهارم اصل و اعلم یا محمد انی لاحضر ابن آدم عند قبض روحه فاذا قبضته صرخ صارخ من اهله عند
ذلک فاتنحی فی جانب الدار و معی روحه فاقول لهم و الله ما ظلمناه و لا سبقنا به اجله و لا
استعجلنا به قدره و ما کان لنا فی قبض روحه من ذنب فان ترضوا بما صنع الله و تصبروا توجروا

وَتَحْمَدُوا وَاِنْ تَجْزَعُوا وَتَسْخَطُوا تَأْثَمُوا وَتُوزَرُوا وَمَا لَكُمْ عِنْدَنَا مِنْ عُتْبَى وَاِنَّ لَنَا عِنْدَكُمْ اَيْضًا الْبَقِيَّةَ وَعُوِّضَ فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ شرح سبقنا بسین منقطه وبا یکنقطه وقاف بصیغه ماضی متکلم با مع غیر از باب ضرب است باء به برای تعدیه است وسبب آن این فعل دو مفعولی شده لیس اجله منصوب ومفعول دوم است باء در استعجلنا بمعنی الی است القدر بفتح قاف وفتح دال وراء منقطه تدبیر الهی در قبض روح کسی وماننده آن العتبی بضم عین منقطه وسکون تا دو نقطه بالاوبا یکنقطه والف مقصوره رضامندی ومضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق حل مَا مِنْ اَهْلِ بَيْتِ مَدَرٍ وَلَا شَعَرٍ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ اِلَّا وَاَنَا اَتَصَفَّحُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَوةِ حَتَّى لَاَنَا اَعْلَمُ مِنْهُمْ بِاَنْفُسِهِمْ وَلَوْ اَنِّي يَا مُحَمَّدُ اَرَدْتُ اَنْ اَقْبِضَ نَفْسَ بَعُوضَةٍ مَا قَدَرْتُ عَلَى قَبْضِهَا حَتَّى يَكُونَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الْاٰمِرَ بِقَبْضِهَا وَاِنِّي لَاُلَقِّنُ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ مَوْتِهِ شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ شرح مضمون این نیز ظاهر است از شرح حدیث سابق باب پانزدهم حل باب تعجيل الدفن شرح این باب بیان وجوب تعجیل دفن میت است در این باب دو حدیث است اول حل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ لَا اُلْفِيَنَّ رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ لَيْلًا فَانْتَظَرَ بِهِ الصُّبْحَ وَلَا رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ نَهَارًا فَانْتَظَرَ بِهِ اللَّيْلَ لَا تَنْتَظِرُوا بِمَوْتَاكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا عَجِّلُوا بِهِمْ اِلَى مَضَاجِعِهِمْ يَرْحَمُكُمُ اللّٰهُ فَقَالَ النَّاسُ وَاَنْتَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ شرح لا الفین بفتح همزه وسکون لام وکسر فا وفتح یا دو نقطه در پایین ونون تاکید ثقیله بصیغه مضارع متکلم وحده از معتل اللام واوی باب افعال است الالفا یافتن ونهی کسی خود را از فعلی راجع بنهی مخاطب است از موجب آن فعل باء در به دو جا ودر بموتاکم برای ملابست است یا برای تعدیه است یرحم مرفوع است وجمله دعائیه است مسوق بود که مجزوم وجواب امر باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای گروه مردمان باید که نیابم البته مردی را که مرده باشد از او مشرف بر موتی در شبی پس بضرورت انتظار کشیده باشد با آن میت صبح را ونه مردی را که مرده باشد از او مشرف بر موتی در روزی پس بضرورت انتظار کشیده باشد با آن میت شب را انتظار مکشید با مردگان خود طلوع آفتاب را ونه غروب آفتاب را تعجیل کنید با ایشان سوی خوابگاههای ایشان رحمت کناد شما را الله تعالی پس گفتند مردمان وتو ای رسول الله رحمت کناد ترا الله تعالی بدان که ظاهر این حدیث تحریم نقل میت است از راه دور بشاهد مشرفه اگر گوید آنچه مذکور است در کتاب الروضه در حدیث الذی اضاف رسول الله صلی الله علیه وآله بالطایف که موسی علیه السلم نقل عظام یوسف علیه السلم کرد از مصر سوی شام معارض این است گویم قیاس بر آن در این شریعت محل اشکال است دوم حل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ فَلَا يَبِيتُ اِلَّا فِي قَبْرِهِ شرح لا یبیت خبر بمعنی نهی است ونهی میت راجع بنهی اولیای میت است یبیت بقاف ویا



دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معتل العین واوی باب ضرب است المقیل خواب نیمروز یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون مردی مشرف بر موت پس خواب نیمروز نمیکند مگر در قبر خود مراد این است که اگر در اوایل روز مرده باشد انتظار بعصر نباید کشید باب شانزدهم حل باب نادر شرح بی اضافه باب نادر است یعنی این باب حدیثی است تازه در این باب یک حدیث است حل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ وَيُتْرَكُ وَحْدَهُ اِلَّا لَعِبَ الشَّيْطَانُ فِي جَوْفِهِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست هیچ مشرف بر موتی که میرود واگذاشته شود پیش از دفن تنهایی او مگر آنکه بازی میکند شیطان در درون آن میت مراد این است که تنها گذاشتن او باعث تغافل وتاخیر در دفن او میشود واین فعلی است که شیطان فرموده چنانچه مشاهده است در جمعی که میت خود را امانت دفن میکنند تا نقل نمایند باب هفدهم حل باب الحائض تمرض المريض شرح تمرض براء منقطه وضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعیل است التمریض بیمارداری یعنی این باب بیان زن حائض است که بیمارداری میکند بیمار را در این باب یک حدیث است حل قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَرْاَةُ تَقْعُدُ عِنْدَ رَاْسِ الْمَرِيضِ وَهِيَ حَائِضٌ فِي حَدِّ الْمَوْتِ فَقَالَ لَا بَاْسَ اَنْ تُمَرِّضَهُ فَاِذَا خَافُوا عَلَيْهِ وَقَرُبَ ذٰلِكَ فَلْتَتَنَحَّ عَنْهُ وَعَنْ قُرْبِهِ فَاِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَاَذَّى بِذٰلِكَ شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را زنی مینشیند نزد سر بیمار بر حالی که آن زن حائض است در نزدیکی مرگ آن بیمار پس امام گفت پروایی نیست در اینکه آن زن حائض بیمارداری او کند چون ترسیدند بر بیمار ونزدیک شد آن زمان مرگ پس باید که آن زن حائض دور شود از او واز نزدیکی او با جمعی که در آن خانه باشند خواه نزد او وخواه در کنجی چه بدرستی که ملائکه آزرده میشوند از حضور زن حائض باب هجدهم حل باب غسل الميت شرح الغسل بفتح وضم غین بانقطه وسکون سین منقطه مصدر باب ضرب شستن وبعضی میگویند بضم غین اسم مصدر است یعنی این باب بیان شستن میت است در این باب شش حدیث است اول حل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَرَدْتَ غُسْلَ الْمَيِّتِ فَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ ثَوْبًا يَسْتُرُ عَنْكَ عَوْرَتَهُ اِمَّا قَمِيصٌ وَاِمَّا غَيْرُهُ ثُمَّ تَبْدَاُ بِكَفَّيْهِ وَرَاْسِهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ بِالسِّدْرِ ثُمَّ سَائِرِ جَسَدِهِ وَابْدَاْ بِشِقِّهِ الْاَيْمَنِ فَاِذَا اَرَدْتَ اَنْ تَغْسِلَ فَرْجَهُ فَخُذْ خِرْقَةً نَظِيفَةً فَلُفَّهَا عَلَى يَدِكَ الْيُسْرَى ثُمَّ اَدْخِلْ يَدَكَ مِنْ تَحْتِ الثَّوْبِ الَّذِي عَلَى فَرْجِ الْمَيِّتِ فَاغْسِلْهُ مِنْ غَيْرِ اَنْ تَرَى عَوْرَتَهُ فَاِذَا فَرَغْتَ مِنْ غُسْلِهِ بِالسِّدْرِ فَاغْسِلْهُ مَرَّةً اُخْرَى بِمَاءٍ وَكَافُورٍ وَشَيْءٍ مِنْ حَنُوطِهِ ثُمَّ اغْسِلْهُ بِمَاءٍ بَحْتٍ غَسْلَةً اُخْرَى حَتَّى اِذَا فَرَغْتَ مِنْ ثَلٰثٍ غَسَلَاتٍ جَعَلْتَهُ فِي ثَوْبٍ ثُمَّ جَفَّفْتَهُ شرح تبدا بتا دو نقطه در بالا وبا یکنقطه ودال منقطه وهمزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است وضمیر مستتر راجع بغسل المیت الکاف ونایب فاعل است باء در بکفیه برای ملابست است وظرف حال ضمیر مستتر تبدا است وراسه مجرور وعطف بر کفیه است بالسدر متعلق بضمیر مستتر در تبدا است چون راجع بمصدر است ومعنی غسل بسدر میآید در شرح حدیث

سیوم این باب سابق نیز مجهول است و عبارت است از ماهدای رسس بی اعاده غسل کفنین بعد از رهی میاید کرد و بنابر اینکه غسل کفنین
پیش از رسس از مستحبات است و مبدو بودن غسل او اس و غسل سابر جسد مبنی بر نیت که غسل بسدر اول از جمله غسل میت است
و ابدا برای بیان سابر جسد است الشق بکسر شین و تشدید قاف متعلق بابدا است شی بفتح شین با نقطه و یا و همزه است
الحنوط بفتح حاء بی نقطه و ضم نون و سکون واو و طاء بی نقطه خوشبویی که بابت کنند حنوط عبارت است از سیزده درهم و ثمن
از کافور که مستحب است نگاه داشتن آن با کفن برای روز مرگ چنانچه می آید در حدیث چهارم باب میت و سیوم که باب حد الماء
الذی یغسل بالمیت والکافور است و مراد این است که چیزی از آن کافور نگاه داشته را ضم کن با کافوری دیگر و داخل آب غسل
کن و آب ایخ مده الحجت بفتح با یک نقطه و سکون حاء بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا خالص ح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که چون اراده کنی شستن میت را پس حایل کن تو میان تو و میان او جامه را که بپوشاند از تو عورت او را و آن جامه
یا پیراهن است یا غیر آن است بعد از آن ابتدا کرده میشود شستن در حالی که متعلق هر دو دست او و سر او باشد سه بار بسدر
بعد از آن متعلق بباقی مانده بدن او باشد ابتدا کن در شستن باقی بدن بجانب راست او پس چون اراده کنی که
شوئی فرج او را خواه باجانب راست خود خواه با جانب چپ پس فرا گیر پارچه را که پاک باشد پس بپیچ آن را بر دست خود
بعد از آن داخل کن دست خود را در پایین جامه که بر فرج میت است پس بشو فرج او را بی آنکه ببینی عورت او را پس چون فارغ
شوی از شستن او بسدر پس بشو او را باری دیگر بآبی و کافوری و چیزی از حنوط میت که آن را برای روز مرگ خود نگاه داشته
بوده بعد از آن بشو او را بآب خالص شستنی دیگر تا آنکه چون فارغ شوی از سه شستن که یکی بآب سدر است و دیگری بآب
کافور است و دیگری بآب خالص خشک گردانی او را در جامه بعد از آن خشک میکنی او را با آن جامه که غیر کفن او است دوم اصل
عن ابن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن غسل المیت فقال اغسله بماء و سدر ثم
اغسله علی اثر ذلک غسلة اخری بماء و کافور و ذریرة ان کانت و اغسله الثالثة بماء قراح قلت ثلاث
غسلات لجسده کله قال نعم قلت یکون علیه ثوب اذا غسل قال ان استطعت ان یکون علیه قمیص
فغسله من تحته و قال احب لمن غسل المیت ان یلف علی یده الخرقة حین یغسله ح الاثر بفتح همزه و فتح
ثاء سه نقطه و کسر همزه و سکون ثاء و راء بی نقطه بعد بی فاصله یا بمعنی که بقیه سابق هنوز بر طرف نشده باشد الذریرة بفتح ذال
با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه ریزه کرده شده و مراد ریزه گیاهی است خوشبو که از
هندی آورند ضمیر مستتر در ان کانت راجع بذریره است یا راجع بمغسل است و حاصل هر دو یکی است زیرا که اگر او نیابد
ذریره برای غسل میت حاضر کرده باشند موضع تقیه خواهد بود چنانچه می آید در حدیث سیزدهم باب آینده که انما الحنوط الکافور
ولکن اذهب فاصنع کما یصنع الناس الثالثة منصوب و صفت مفعول مطلق محذوف است بتقدیر الغسلة الثالثة القراح بفتح



قاف و راء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه خالص فغسله بفاء الربط تفعیل جزای شرط است و در بعض نسخ فتغسله بصیغه مخاطب باب
تفعیل یا باب ضرب است و بنابر آن خبر بمعنی امر است و حاصل هر دو یکی است حی روایت است از عبد الله بن مسکان بضم میم
و سکون سین بی نقطه الحنّاط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از شستن میت پس گفت بشو او را بآب سدر
بعد از آن بشو او را بعد آن شستن شستنی دیگر بآب کافور و ذریره اگر حاضر شده باشد و بشو او را بار سیوم بآب خالص
گفتم سه شستن برای جمیع بدن او است یا بمعنی که هر یک از آنها برای جمیع بدن است گفت آری گفتم میباشد بر آن میت جامه
چون شسته شود گفت اگر توانی که باشد بر آن میت پیراهنی پس بشو او را در پایین آن پیراهن و امام گفت دوست میدارم
برای کسی که شست میت را اینکه بپیچد بر دست خود پارچه در هنگامی که میشوید او را اما برای خیر عورت زیرا که چرک او بهتر
بر طرف میشود و اما برای عورت تا ملاقات عورت نشود دیگر سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یغسل المیت ثلاث
غسلات مرة بالسدر و مرة بالماء یطرح فیه الکافور و مرة اخری بالماء القراح ثم یکفن و قال ان
ابی کتب فی وصیته ان اکفنه فی ثلاثة اثواب احدها رداء له حبرة و ثوب آخر و قمیص قلت و لم
کتب هذا قال مخافة قول الناس و عصبناه بعد ذلک بعمامة و شققنا له الارض من اجل انه
کان بادنا و امرنی ان ارفع القبر من الارض اربع اصابع منفرجات و ذکر ان رش القبر بالماء
حسن ح یغسل بصیغه مضارع مجهول غایب باب ضرب است بالسدر شعار باستحباب کثرت سدر است و مفید رحمه الله تقدیر
آن رطل کرده و ابن براج تقدیر آن رطل و نصف رطل کرده و اگر آب مضاف شود مضایقه نیست یطرح بصیغه مضارع مجهول
غایب باب منع است یکفن بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعیل است الحبرة بکسر حاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و بفتح حاء و فتح باء
و راء بی نقطه قسمی از اقسام برد یمنی و می آید در شرح حدیث نهم باب میت و دوم عصبناه بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و باء یک نقطه بضم
ماضی معلوم متکلم باب ضرب است العمامة بکسر عین بی نقطه و تخفیف میم آنچه پیچیده شود بر سر ترک ذکر خرقه ران بند برای اشارت
باین است که آن از تتمه غسل میت است چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث پنجم این باب البادن بباء یک نقطه و دال بی نقطه
و نون بصیغه اسم فاعل باب حسن و نصر بزرگ بدن ذکر منفرجات منافات ندارد با اینکه منضمات اقل مستحب باشد چنانچه ظاهر
از حدیث دوم باب شصت و هفتم که باب تربیع القبر است ضمیر مستتر در ذکر راجع بامام جعفر صادق و امام محمد باقر میتواند بود
و بنابر اول ذکر کلام راوی است و بنابر دوم کلام امام جعفر صادق علیه السلم است الرش بفتح راء بی نقطه و تشدید شین
با نقطه مصدر باب ضرب پاشیدن حی گفت امام جعفر صادق علیه السلم شسته میشود میت سه شستن باری بسدر و باری
بآب و اندخته میشود در آن کافور و باری دیگر بآب خالص بعد از آن کفن کرده میشود و گفت بدرستی که پدرم نوشت در وصیت
او این که کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردای او بود که حبره بود و آن سراسری است چنانچه ظاهر میشود از حدیث اول باب آینده

وجامه دیگر کرد تنگ شود و برای کفنم وچرا پیچید تو نوشت اینرا گفت از ترس گفتگوی مردمان که کفن را زیاد بر جامه میکنند و بستیم
اورا بعمامه اشارتست بانکه عمامه داخل کفن نیست ولحد کردیم برای او زمین را برای اینکه او بود جسیم و امر کردم که بلند
کنم قبر را از زمین بقدر چهار انگشت کشاده و مذکور ساخت که پاشیدن بر قبر آب نیکوست چهارم حل سالت ابا عبد
الله علیه السلام عن غسل المیت فقال استقبل ببطنه القبلة حتی یکون وجهه مستقبل القبلة ثم
تلین مفاصله فان امتنعت علیک فدعها ثم ابدأ بفرجه بماء السدر والحرض فاغسله ثلاث
غسلات واکثر من الماء فامسح بطنه مسحا رفیقا شرح باء ببطنه برای تعدیه است حتی یکون وجهه مستقبل القبلة
اشارتست بانکه کسی که بر پشت خوابیده باشد استقبال روی او قبله را منحصر است در صورت استقبال کف پای او قبله را
باعتبار اینکه جای سر او بلندتر است از جای پای او یا باعتبار اینکه اگر بنشیند روی او بقبله خواهد بود تلین بصیغه مضارع
مخاطب از تفعیل خبر بمعنی امر است بفرجه بتقدیر بغسل فرجه است الحرض بضم حاء بی نقطه و سکون و ضم راء بی نقطه و ضاد با نقطه
نوعی از اشنان که بهتر است و ذکر آن محمول است بر استحباب برای مبالغه در ازاله چرک و نجاست یا بر صورت وجوب بقیه
میتواند بود که او را اینجا مبالغه او باشد م پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از شستن میت پس گفت رو بقبله کن که دو
پای او را بر پشت خوابیده تا شود روی او برابر قبله بعد از آن نرم میکنی سر بندهای او را مثل آرنج و زانو پس اگر نرم نشود پس
واگذار آنها را بعد از آن ابتدا کن بشستن فرج او بآب سدر و اشنان پس بشو فرج او را سه شستن و بسیار کن از ریختن
آب پس دست بمال بشکم او دست مالیدنی هموار اصل ثم تحول الی راسه وابدأ بشقه الایمن من لحیته
وراسه ثم ثن بشقه الایسر من لحیته وراسه ووجهه فاغسله برفق وایاک والعنف و
اغسله غسلا ناعما ثم اضجعه علی شقه الایسر لیبدو لک الایمن ثم اغسله من قرنه الی غسلات م
قدمیه وامسح یدک علی ظهره وبطنه ثلاث غسلات شرح لیبدو بکسر لام و سکون حاء ... بفتح تاء بی نقطه و تشدید نون
مکسوره بصیغه امر معتل اللام یایی از باب تفعیل است اضجعه بصیغه امر باب افعال است القرن بفتح قاف و سکون راء بی نقطه و نون
بلندتر اجزای چیزی و شاخ و مراد اینجا سر و دوش است باعتبار اینکه کسی که بر پهلو خوابیده باشد سر و دوش او بلندتر
از باقی اعضای اوست یا باعتبار اینکه دو دوش در آدمی بر آمده است مانند دو شاخ در حیوان و استعمال قرن در سر
دوش باعتباری دیگر می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در بعض احادیث باب الجز بعد النوره که باب جیل هم است
بدانکه هر پهلوی پیش سر آدمی را نیز قرن می نامند و شاید که یونس بن عبد الرحمن این حدیث را حمل براین کرده باشد چنانچه می آید
در شرح حدیث آینده قدمیه بلفظ تثنیه است اینجا و در فقره آینده و در تهذیب قدمه بلفظ مفردست و بنابر آن شاید که ضمیر
اغسله و ضمیر قرنه و ضمیر قدمه راجع بالایمن باشد و بنابر اینجا اشارتست بانکه باید میت را بر روی یکیه بگذارد در زیر کمر

باعث

باعث عزت میت است و این بحکم بای پایین تر فی الجمله نشسته میشود اگر مقصود نباشد چنانچه بلفظ مفرد می آید در تتمه احادیث
ثلث منصوب بر ظرفیت است و متعلق بامسح است زیرا که مضاف بمصدر و در حکم مصدر است و مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل اتیته
قدوم الحاج یا ثلث مفعول مطلق اغسله است و بنابر اول اشارتست بانکه تثلیث غسلات در سر و جانبین معروف است و احتیاج
بیان ندارد زیرا که در غسل فرج تثلیث هست با وجود استحباب چنانچه مذکور شد پس اینجا که ذکر نیست بطریق اولی است م بعد از آن
بگرد سوی سر او و ابتدا کن در شستن او بآب سدر و حرض که مذکور شد بنصف راست او از ریش او و سر او بعد از آن دوباره کن
بشستن نصف چپ او از ریش او و سر او و روی او پس بشو آنرا بهواری و دور دار خود را و ناهموار برا از یکدیگر و بشو او را
شستنی نرم بعد از آن بخوابان او را بر نصف چپ او تا ظاهر شود برای تو نصف راست او بعد از آن بشو او را از سر و دوش
او تا دو پای او و بمال دست خود را بر پشت او و شکم او در شستن اصل ثم رده علی جنبه الایمن لیبدو لک
الایسر فاغسله بماء من قرنه الی قدمیه وامسح یدک علی ظهره وبطنه ثلاث غسلات بماء الکافور و
الحرض وامسح یدک علی بطنه مسحا رفیقا شرح شاید که مراد بماء الکافور والحرض ماء اشنان باشد باعتبار تشبیه زیرا که سدر
شباهتی بکافور دارد در خوشبویی و شباهتی باشنان دارد در ازاله چرک نظیر آنچه گفته اند در تفسیر آیت سوره انبیا حتی جعلناهم
حصیدا خامدین بیضاوی گفته المعنی جعلناهم جامعین لمماثلة الحصید والخمود پس واو در والحرض برای عطف السحاب و برای عطف
افراد میتواند بود و الا کای الکافور الله یا لیست موافق بعد الحدیث بدانکه این حدیث در تهذیب منقولست از محمد بن
یعقوب و بعد از ثلث غسلات و پیش از بماء الکافور والحرض این زیادتی هست که ثم رده علی قفاه وابدأ بفرجه بماء الکافور
فاصنع کما صنعت اول مرة اغسله ثلث غسلات و بنابر این اشتباهی نیست زیرا که این مقدمه غسل دوم است که بکافور
است اما در نسخ بسیار کافی که بنظر رسیده نیست والله اعلم م بعد از آن برگردان او را بر پهلوی راست او تا ظاهر شود برای
تو پهلوی چپ او پس بشو او را بآب از سر دوش او تا دو پای او و بمال دست خود را بر پشت او و شکم او در شستن پهلوی
چپ آب سدر که مانند کافور و اشنان است و بمال دست خود را بر شکم او مالیدنی هموار اصل ثم تحول الی راسه فاصنع
کما صنعت اولا بلحیته من جانبیه کلیهما وراسه ووجهه بماء الکافور ثلث غسلات ثم رده
الی الجانب الایسر حتی یبدو لک الایمن فاغسله من قرنه الی قدمیه ثلث غسلات ثم رده الی الجانب
الایمن حتی یبدو لک الایسر فاغسله من قرنه الی قدمیه ثلث غسلات وادخل یدک تحت منکبیه
وذراعیه ویکون الذراع والکف مع جنبه کلما غسلت شیئا منه ادخلت یدک تحت
منکبیه وفی باطن ذراعیه شرح المنکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و با نقطه سر بازو که بشانه متصل است
و مراد اینجا بازوست م بعد از آن بگرد سوی سر او پس کن چنانچه کردی در بار اول بریش او از دو جانب او هر کدام آنها

وبر او و روی او بآب کافور بشستن بعد از ان برگردان او را سوی جانب چپ تا ظاهر شود برای تو جانب راست پس او را از سر دوش او تا پای او بشستن بعد از ان برگردان او را سوی جانب راست تا ظاهر شود برای تو جانب چپ پس بشو او را از سر دوش او تا پای او بشستن و داخل کن دست خود را در میان دو بازوی او و دو ساعد او و میان ساعد او و دست او با پهلوی او تا باعث عزت میت باشد هر بار که بشستی چیزی از او را خواه جانب راست و خواه جانب چپ خواه در شستن اول و خواه در شستن دوم و خواه در شستن سوم داخل کردی دست خود را در میان دو بازوی او و در شکم دو ساعد او اصل ثُمَّ رُدَّهُ عَلَى ظَهْرِهِ ثُمَّ اغْسِلْهُ بِمَاءٍ قَرَاحٍ كَمَا صَنَعْتَ أَوَّلاً تَبْدَأُ بِالْفَرْجِ ثُمَّ تَحَوَّلُ إِلَى الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ وَالْوَجْهِ حَتَّى تَصْنَعَ كَمَا صَنَعْتَ أَوَّلاً بِمَاءٍ قَرَاحٍ شرح تحول بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعل است بحذف یکی از دو تا مرفوع است یعنی بعد از ان برگردان او را بر پشت او بعد از ان بشو او را بآبی خالص چنانچه کردی در اول بیان این که ابتدا میکنی بشستن فرج بعد از ان میگردی سوی سر و ریش و رو تا کنی چنانچه کردی در اول بآبی خالص اصل ثُمَّ أَزِّرْهُ بِالْخِرْقَةِ وَيَكُونُ تَحْتَهَا الْقُطْنُ تُذْفِرُهُ بِهِ إِذْفَاراً قُطْناً كَثِيراً ثُمَّ تَشُدُّ فَخِذَيْهِ عَلَى الْقُطْنِ بِالْخِرْقَةِ شَدّاً شَدِيداً حَتَّى لَا تَخَافَ أَنْ يَظْهَرَ شَيْءٌ وَإِيَّاكَ أَنْ تُقْعِدَهُ أَوْ تَغْمِزَ بَطْنَهُ وَإِيَّاكَ أَنْ تَحْشُوَ فِي مَسَامِعِهِ شَيْئاً فَإِنْ خِفْتَ أَنْ يَظْهَرَ مِنَ الْمَنْخِرَيْنِ شَيْءٌ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُصَيِّرَ ثَمَّ قُطْناً وَإِنْ لَمْ تَخَفْ فَلَا تَجْعَلْ فِيهِ شَيْئاً وَلَا تُخَلِّلْ أَظْفَارَهُ وَكَذَلِكَ غُسْلُ الْمَرْأَةِ شرح ازره بهمزه و زای با نقطه و را بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل یا باب افعال است یا خود از ازار بکسر همزه و زای و الف و را بمعنی لنگ التازیر و الایزار کسی را صاحب لنگ کردن بپوشانیدن عورت او و مانند آن تذفر بذال با نقطه منقلب از تا و فا و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است و جمله حال از فاعل ازره است الاذفار و الاقفار بستن پارچه بر حیوان ضمیر به راجع بقطن است و با برای ملابست یا برای سببیت است و بر تقدیر مراد هست که اکتفا بستر عورت میش نکن بلکه خرقه را ساتر عورت پس پر کن اذفارا مفعول مطلق برای نوع است قطنا منصوب بنزع خافض است بتقدیر بقطن و با محذوف برای ملابست است و ظرف صفت اذفارا است تغمز بغین با نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است تحشو بحا بی نقطه و شین با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم معتل اللام واوی باب نصر منصوبست المسامع بفتح میم جمع مسمع بکسر میم گوشها جمع مستعمل در اثنین شده نظیر آنچه گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع فی الحائض و المستحاضه که ... المنخرین بفتح میم و سکون نون و فتح خا با نقطه و را بی نقطه و بضم میم و ضم خا و بکسر میم و خا و بفتح میم و کسر خا سوراخ بینی تصیر بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است ثم بفتح ثا با نقطه و تشدید میم اسم اشاره است لا تخلل بخا با نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است یعنی بعد از ان بستر العورة کن او را بپارچه و میباشد در پایین آن پاره پنبه بر حالی که پارچه بسته یکی او را با آن ستر عورت پارچه بستنی که باید بسیار باشد ثم

تذفره



بایمعنی که در پایین سراسر پارچه او پنبه باشد بعد از ان برهم می بندی دو ران او را بر بالای پنبه که گذاشتی بباقی مانده پارچه که پارچه کردی بستنی سخت تا آنکه نترسی که ظاهر شود از عورت او چیزی از نجاست و دور دار خود را از اینکه نشانی او را یا دست فرو کنی بر شکم او و دور دار خود را از اینکه درون کنی در گوشهای او چیزی پس اگر ترسیدی که ظاهر شود از دو سوراخ بینی او چیزی از خون پس باکی نیست بر تو از این که گردانی در انجا پنبه و اگر نترسیدی پس مکن در انجا چیزی و بیرون مکن چرک زیر ناخنهای او را بچوب زیرا که زیر ناخن داخل باطن جسد است و بچنانست که گفتیم از اول حدیث تا اینجا شستن میتی که زن باشد اصل عَنْ يُونُسَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ غُسْلَ الْمَيِّتِ فَضَعْهُ عَلَى الْمُغْتَسَلِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ فَأَخْرِجْ يَدَهُ مِنَ الْقَمِيصِ وَاجْمَعْ قَمِيصَهُ عَلَى عَوْرَتِهِ وَارْفَعْهُ مِنْ رِجْلَيْهِ إِلَى فَوْقِ الرُّكْبَةِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ قَمِيصٌ فَأَلْقِ عَلَى عَوْرَتِهِ خِرْقَةً وَاعْمِدْ إِلَى السِّدْرِ فَصَيِّرْهُ فِي طَسْتٍ وَصُبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَاضْرِبْهُ بِيَدِكَ حَتَّى تَرْتَفِعَ رَغْوَتُهُ وَاعْزِلِ الرَّغْوَةَ فِي شَيْءٍ وَصُبَّ الْآخَرَ فِي الْإِجَّانَةِ الَّتِي فِيهَا الْمَاءُ شرح یونس بن عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام و ضمیر قال راجع بیونس است پس ضمیر اشارتست باینکه هرچه یونس در کتاب خود گفته بعنوان نقل از یکی از ائمه علیهم السلام است و باجتهاد و ظن خودش نیست المغتسل بفتح سین موضع شستن میت اعمد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه امر باب نصر است الطست بفتح طا بی نقطه و سکون سین بی نقطه و تا دو نقطه بالای معرب از سین بی نقطه ظرفی است از مس مثل طاس و طشت الرغوة بفتح و ضم و کسر را بی نقطه و سکون غین با نقطه کف اعزل بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب ضرب است الآخر بفتح خا و بکسر خا پس مانده و هر دو اینجا مناسب است الاجانة بکسر همزه و تشدید جیم و الف و نون ظرفی بزرگ که از سفال است و در ان جامه میشویند و آنرا سون میگویند یعنی روایتست از یونس از ائمه معصومین علیهم السلام یونس گفت چون اراده کردی شستن میت را پس بگذار میت را بر تخته رو بقبله بایمعنی که کف دو پای او بجانب قبله باشد چنانچه گذشت در حدیث سابق پس اگر باشد بر آن میت پیراهنی پس بیرون کن دست او را از ان پیراهن و جمع کن پیراهن او را بر عورت او بایمعنی که دو دوش او را تا ناف او از گریبان پیراهن بیرون کن تا مانند لنگ شود و بردار دامن پیراهن او را از دو پای او تا بالای زانو و اگر نباشد بر میت پیراهنی پس بینداز بر عورت او پارچه که ساتر آن باشد و متوجه شو سوی سدر پس بریز آن را در طاس و بریز بر آن سدر آب را و بزن آنچه را که در طاس است بدست خود تا آنکه بالا آید کف او و جدا کن آن کف را در ظرفی و بریز آن دیگر را که در طاس باقی مانده در سبو که در ان آب غسل میت است اصل ثُمَّ اغْسِلْ يَدَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كَمَا يُغْسَلُ الْإِنْسَانُ مِنَ الْجَنَابَةِ إِلَى نِصْفِ الذِّرَاعِ ثُمَّ اغْسِلْ فَرْجَهُ وَنَقِّهِ ثُمَّ اغْسِلْ رَأْسَهُ بِالرَّغْوَةِ وَبَالِغْ فِي ذَلِكَ وَاجْتَهِدْ أَنْ لَا يَدْخُلَ الْمَاءُ مَنْخِرَيْهِ وَمَسَامِعَهُ ثُمَّ أَضْجِعْهُ عَلَى جَانِبِهِ الْأَيْسَرِ وَصُبَّ الْمَاءَ مِنْ نِصْفِ رَأْسِهِ إِلَى قَدَمَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَادْلُكْ بَدَنَهُ

ذكاً رفيقاً وكذلك بطنه وظهره ثم اضجعه على جانبه الأيمن وافعل به مثل ذلك شرح الى در الى نصف دو
فقره آينده الى المرفقين براى انتهاست ومع هذا افاده شروع از دخول آن ميكند چنانچه تحقيق شده در كتاب الطهارة در حديث
پنجم باب بيستم كه باب حد الوجه الذى يغسل و الذراعين وكيف تغسل است نقه بفتح نون وتشديد قاف مكسوره امر منقل الاثم
باب تفعيل است بادر بالرغوة براى ملابست است ومراد هيت كف بسيار شستشو بوده مانند صابون باشد من نصف الراس
الى قدمه دو احتمال دارد اوّل اينكه دخول من خارج باشد و دخول الى داخل باشد ومراد اين باشد كه معمول نصف بدنست كه اول آن
از كو بالاى سينه است تا مهره كردن دوم اينكه دخول من داخل باشد واين نقل بالمعنى باشد وامام من قرنه الى قدمه گفته
باشد يونس از ان بمعنى فهميده باشد چنانچه بيان شده در شرح حديث سابق تملك بدال منقطه بصيغه مضارع مخاطب معلوم
باب نصر است كذلك معطوف بر دلكاً رفيقا است يس معمول مطلق است بطنه وظهره منصوب معمول تملك است
يعنى بعد ازان بشو دو دست ميت را سه بار چنانچه دست خود را ميشويد آدمى بسبب جنابت تا نصف ذراع بعد ازان بشو
فرج ميت را و پاك بشو آنرا بعد ازان بشو سر ميت را با آب سدر با آن كف ومبالغه كن در ان شستن وجهد كن كه داخل
نشود آن آب سدر در دو سوراخ بينى او و گوشهاى او بعد ازان بخوابان ميت را بر جانب چپ او و بريز آن آب سدر را
از طرف نصف سر او تا پاى او سه بار و ميمالى بدن او را ماليدنى هموار و همچنان ميمالى شكم او را و پشت او را بعد ازان بخوابان
او را بجانب راست او و بكن با او مثل آنچه مذكور شد يعنى كه نصف چنبر كردن او تا قدم او بشو و هموار بمال اصل ثم
صُبَّ ذَلِكَ الْمَاءَ مِنَ الْإِجَّانَةِ وَاغْسِلِ الْإِجَّانَةَ بِمَاءٍ قَرَاحٍ وَاغْسِلْ يَدَيْكَ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثُمَّ صُبَّ
الْمَاءَ فِي الْآنِيَةِ وَأَلْقِ فِيهِ حَبَّاتِ كَافُورٍ وَافْعَلْ بِهِ كَمَا فَعَلْتَ فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى ابْدَأْ بِيَدَيْهِ ثُمَّ بِفَرْجِهِ
وَامْسَحْ بَطْنَهُ مَسْحاً رَفِيقاً فَإِنْ خَرَجَ شَيْءٌ فَأَنْقِهِ ثُمَّ اغْسِلْ رَأْسَهُ ثُمَّ أَضْجِعْهُ عَلَى جَانِبِهِ الْأَيْسَرِ وَ
اغْسِلْ جَنْبَهُ الْأَيْمَنَ وَظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ ثُمَّ أَضْجِعْهُ عَلَى جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ وَاغْسِلْ جَنْبَهُ الْأَيْسَرَ كَمَا
فَعَلْتَ أَوَّلَ مَرَّةٍ شرح بعد ازان بريز با قيمانده آن آب سدر را از سوئه و بشو سوئه را با آب خالص و بشو دو دست خود را
تا دو آرنج بعد ازان بريز آب را در ظرف آبى كه سوئه است و بينداز در ان آب چند دانه كافور را و بكن با ميت آنچه كردى
در بار اول بيان اين آنكه ابتدا كن بشستن دو دست او با نصف ذراع بعد ازان بشستن فرج او و دست بمال شكم
او را دست ماليدنى هموار پس اگر بسبب دست ماليدن بيرون آيد چيزى از نجاست پس پاك بشو آنرا بعد ازان بشو سر او را
بعد ازان بخوابان او را بر جانب چپ او و بشو پهلوى راست او را و پشت او را و شكم او را بعد ازان بخوابان
او را بر جانب راست او و بشو پهلوى چپ او را چنانچه كردى در اول بار يعنى كه پشت او و شكم او را نيز بشو اصل ثم
اغْسِلْ يَدَيْكَ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ وَالْآنِيَةَ وَصُبَّ فِيهَا مَاءَ الْقَرَاحِ وَاغْسِلْهُ بِمَاءِ الْقَرَاحِ كَمَا غَسَلْتَهُ



فِي الْمَرَّتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ ثُمَّ نَشِّفْهُ بِثَوْبٍ طَاهِرٍ وَاعْمِدْ إِلَى قُطْنٍ فَذُرَّ عَلَيْهِ شَيْئاً مِنْ حَنُوطٍ وَضَعْهُ عَلَى
فَرْجِهِ قُبُلٍ وَدُبُرٍ وَاحْشُ الْقُطْنَ فِي دُبُرِهِ لِئَلَّا يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ وَخُذْ خِرْقَةً طَوِيلَةً عَرْضُهَا شِبْرٌ فَشُدَّهَا
مِنْ حَقْوَيْهِ وَضُمَّ فَخِذَيْهِ ضَمّاً شَدِيداً وَلُفَّهَا فِي فَخِذَيْهِ ثُمَّ أَخْرِجْ رَأْسَهَا مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْهِ إِلَى الْجَانِبِ
الْأَيْمَنِ وَاغْرِزْهَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي لَفَفْتَ فِيهِ الْخِرْقَةَ وَتَكُونُ الْخِرْقَةُ طَوِيلَةً تَلُفُّ فَخِذَيْهِ مِنْ حَقْوَيْهِ
إِلَى رُكْبَتَيْهِ لَفّاً شَدِيداً شرح اضافه در ماء القراح اضافه نوع بجنس است يس تقدير من است نشف بنون وشين بانقطه
وفا بصيغه امر باب تفعيل است التنشيف بسيار خشك كردن زبعضم فال بانقطه وتشديد را منقطه مفتوحه امر است قبل بضم قاف و سكون
است و بعد تفصيل فرج است الحقو بفتح و كسر حاء منقطه و سكون قاف استخوان بر آمده از بالاى ران در پايين تهيگاه و ضم
بضم ضاد بانقطه وتشديد ميم مفتوحه امر است لف بضم لام وتشديد فا مفتوحه امر است اغرز بهمين بانقطه و راء منقطه و زاى
بانقطه بصيغه امر باب ضرب است يعنى بعد ازان بشو دو دست خود را با دو آرنج و بشو آن ظرف آبرا كه سوئه است و بريز
در ان ظرف آب خالص را و بشو ميت را با آب خالص چنانچه شستى او را در دو بار اول بعد ازان خوب خشك كن او را بجامه كه
پاك باشد و متوجه شو بسوى پنبه پس بپاش بر ان پنبه چيزى از خوشبويى ميت كه كافور است و بگذار آن پنبه را بر فرج او
قبل و دبر و فرو كن پنبه را در دبر او تا بيرون نيايد از ان چيزى از نجاست و بگير پارچه را كه دراز باشد پهناى آن
پارچه يكوجب باشد پس ببند آن پارچه را از سر دو استخوان ران او و بهم آور دو ران او را و بهم آور دنى سخت و بپيچ آن پارچه را
بر دو ران او بعد ازان بيرون آور سر آن پارچه را از ميان دو پاى او در پيش زانو بسوى جانب راست و فرو كن آنرا در جايى
كه پيچيدى در ان آن پارچه را و مى بايد آن پارچه دراز كه بپيچد دو ران او را از دو استخوان سر ران او تا دو زانوى او پيچيدنى
سخت مخفى نماند كه ظاهر اين گفتگو است كه خرقه ملفوفه از تتمه غسل باشد و داخل كفن نباشد چنانچه اشارت بآن شد در شرح حديث
سيوم اين باب ششم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَيِّتِ هَلْ يُغَسَّلُ
فِي الْفَضَاءِ قَالَ لَا بَأْسَ وَإِنْ سُتِرَ بِسِتْرٍ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ شرح الفضا بفتح فا و ضاد بانقطه و الف ممدوده زمين
بى سقف و زمين بى حصار مثل صحرا و هر دو اينجا مناسب است يعنى روايت است از على بن جعفر از برادرش امام موسى كاظم عليه السلام
پرسيدم او را از ميت كه آيا شسته ميشود در زمين بى سقف گفت قصورى ندارد و اگر پوشيده شود به پرده كه بجاى سقف باشد
پس آن محبوبتر است بسوى من باب نوزدهم اصل باب تحنيط الميت وتكفينه شرح التحنيط كافور ماليدن و با دو نقطه در پايين و طاء
بى نقطه مصدر باب تفعيل خوشبو كردن ميت يس ذكر الميت اينجا بتجريد است يعنى اين باب بيان خوشبو كردن ميت و كفن
كردن ميت است و در اين باب شانزده حديث است اول اصل عَنْ يُونُسَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ فِي تَحْنِيطِ الْمَيِّتِ
وَتَكْفِينِهِ قَالَ ابْسُطِ الْحِبَرَةَ بَسْطاً ثُمَّ ابْسُطْ عَلَيْهَا الْإِزَارَ ثُمَّ ابْسُطِ الْقَمِيصَ عَلَيْهِ وَتَرُدُّ مُقَدَّمَ

القميص عليه ثم اعمد الى كافور مسحوق فضعه على جبهته موضع سجوده وامسح بالكافور على جميع
مفاصله من قرنه الى قدمه وفي رأسه وفي عنقه ومنكبيه ومرافقه وفي كل مفصل من
مفاصله من اليدين والرجلين وفي وسط راحتيه شرح ضمیر قال راجع بیونس است چنانچه بیان شد در شرح حدیث
نهم باب سابق تکرار قال برای بیان است که یونس در بحث تحنیط و تکفین میت از کتاب خود مسایل بسیار گفته و از آنجمله
این گفته که اینجا مذکور میشود و ابسط العمامه از باب نصر است جزو بیان میشود در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم الازار بکسر همزه
و زای با نقطه و الف و را بی نقطه عقت و بالث عقت مثل آنچه ساتر عورت است و مراد اینجا لنگ است و ضمیر علیه در اول
راجع بازار است و در دوم راجع بقمیص است موضع مجرور و بدل جبهته است یعنی روایت است از یونس بن عبد الرحمن از ائمه
معصومین علیهم السلم یونس گفتگو کرده در کتاب خود در بحث تحنیط میت و تکفین میت یونس گفت پهن کن سرتاسر بردی که قسمی از
بردهای یمنی باشد اگر میسر شود و نوعی از پهن کردنی که ضرور باشد در وقت گذاشتن میت بران یا یعنی که پهن کردن دو پهلوی
آن و لازم نیست بعد ازان پهن کن بر بالای آن سرتاسری لنگ را بعد ازان پهن کن پیراهن را بر بالای لنگ و بر میگردانی
نصف بالای پیراهن را بر پیراهن یا یعنی که دامن پس پیراهن را بهم میچسبانی گریبان پیراهن بعد ازان متوجه شو سوی کافوری
که سائیده شده باشد پس بگذار آن کافور را بر پیشانی میت جای سجود او و دست مال با آن کافور سائیده شده
بر جمیع بندهای میت از فرق سر میت تا پای و در سر میت و در گردن میت و دوش او و آرنجهای او و در هر بندی از
بندهای او از دو دست و دو پا و در میان دو کف دست او اصل ثم يحمل فيوضع على قميصه ويرد مقدم
القميص عليه ويكون القميص غير مكفوف ولا مزرور ويجعل له قطعتين من جريد النخل رطبا
قدر ذراع يجعل واحدة بين ركبتيه نصف مما يلي الساق ونصف مما يلي الفخذ ويجعل الاخرى
تحت ابطه الايمن ولا تجعل في منخريه ولا في بصره ومسامعه ولا على وجهه قطنا ولا كافورا
ثم يعمم يؤخذ وسط العمامة فتثنى على رأسه بالتدوير ثم يلقى فضل الشق الايمن على الايسر
والايسر على الايمن ثم يمد على صدره شرح يرد بصیغه مجهول غایب است بمناسبت يحمل یا بصیغه معلوم مخاطب
نصر است بمناسبت يحمل مکفوف موقعا اسم مفعول باب نصر است الكف دوختن سجاف بر جامه مزرور بزای با نقطه و
دو رای بی نقطه اسم مفعول باب نصر است الزر دوختن بند بر پیراهن و بستن بند پیراهن واحدة بين ركبتيه تا ابطه الايمن
مخالف احادیثی است که می آید در باب بیست و چهارم که باب الجريدة است پس میتواند بود که این در صورت وجوب تقیه
باشد بنابر اینکه چون در هر موضع معرض مخالفان متوجه آن میشوند و اطلاع بران بهم میرسانند و موهم میت لفظ
تحت در تحت ابطه الابط بکسر همزه و سکون و کسر با بکنقطه و طا بی نقطه بغل یعنی بعد ازان برداشته میشود پس گذاشته

میشود

میشود بر پیراهن او و بر گردانیده میشود نصف پیراهن که پیش آنست بر بالای میت و میباشد آن پیراهن بی سجاف و بی تکمه
و میگردانی برای میت دو پاره از شاخ خرما بر حالی که آن شاخ خرما تر باشد بر حالی که هر یک ازان دو پاره بقدر مجموع
ساعد و دست باشد میگردانی برای او یک پاره را میان دو زانوی او نصفی در پهلوی ساق باشد و نصفی در پهلوی ران
باشد و میگردانی پاره دیگر را در پایین بغل راست او که متصل است به پشت او تا پنهان باشد و مخالفان
مطلع بران نشوند و نگردان در دو سوراخ بینی او و نه در چشم او و گوشهای او و نه بر روی او پنبه را و نه کافور را بعد ازان
عمامه کرده میشود بیان این اینکه گرفته میشود میان عمامه پس پیچیده میشود آن عمامه بر سر او بدور فرمودن عمامه یا یعنی که ساتر فرق میت
کرده میشود بعد ازان انداخته میشود زیادتی نصف راست عمامه بر جانب چپ میت و نصف چپ عمامه بر جانب راست
بعد ازان کشیده میشود بر سینه میت دوازدهم اصل سئل ابو عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه
واله بم كفن قال في ثلثة اثواب ثوبين صحاريين وبرد حبرة شرح این مضمون گذشت در کتاب الحجة
در حدیث ششم باب انه ليس شيء من الحق في ايدي الناس الا ما خرج من عند الائمة تا آخر که باب صدم است صحار بضم صاد بی نقطه
و حاء بی نقطه و الف و را بی نقطه دهیست در یمن که در آن جامه های خوب بافته میشود البرد بضم با یک نقطه و سکون را بی نقطه
و دال بی نقطه جامه وسیع که در یمن بافته میشود بهتر از جامه های دیگر الحبرة بکسر و فتح حاء بی نقطه و فتح با یک نقطه و را بی نقطه قسمی
مرغوب از بردهای یمن و بیان میشود در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم منافات نیست میان این حدیث و میان
حدیث دوم از آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب ما يلبس المحرم من الثياب وما يكره له لباسه که باب بیست و سوم است
که عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان ثوبا رسول الله صلى الله عليه واله الذان احرم فيهما يمنيين عبري واظفار وفيهما كفن
زیرا که میتواند بود که ثوبین صحاریین عبارت باشد از یکی ازین دو جامه احرام که آنرا دو قطعه کرده باشند یکی برای پیراهن
و دیگری برای لنگ یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از رسول الله صلی الله علیه واله که بچه چیز کفن کرده شد گفت
در سه جامه دو جامه صحاری که یکی پیراهن بود و دیگری لنگ بود و در جامه وسیع یمنی که قسم اعلای آن بود و بهتر [illegible] بود
سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا كفنت الميت فذر على كل ثوب شيئا من ذريرة وكافور شرح
ذریره بضم ذال با نقطه و فتح و کسر و ضم را بی نقطه مشدده امر باب نصر است که گذشت در شرح حدیث دوم باب سابق که ذریره از جمله
مخالفات نیست این حدیث در صورت وجوب تقیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون کفن کنی میت را
پس پاش بر هر جامه چیزی از ذریره و کافور چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اردت ان تحنط
الميت فاعمد الى الكافور فامسح به آثار السجود منه ومفاصله كلها ورأسه ولحيته وعلى
صدره من الحنوط وقال حنوط الرجل والمرأة سواء وقال اكره شرح الا آنکه همزه و الف و ثا [illegible]

أن تتبع بمجمرة ح

جمع اثر بفتح همزه و فتح ثا که در اصل مصدر باب علم است بمعنی گزیدن چیزی برای خود و مراد اینجا گزیده شده است و تعلیل است برای خود
و اضافه آن بسجود باعتبار اینست که گزیدن با بوی خوش است که آثار سجود آلوده شده و او در محل نصب حالیه است و ظرف خبر
مبتدا است من اسم است بمعنی بعض و مبتدا است الف و لام الحنوط برای عهد خارجی است و مراد کافور است تتبع بصیغه مضارع مجهول
باب علم است و ضمیر مستتر راجع به بیت است المجمر بکسر میم و سکون جیم و فتح میم دوم و راء بی‌نقطه ظرفی که در آن آتش گذارند
برای بخور و آن را عود سوز میگویند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده کنی خوشبو کردن میت را
پس متوجه شو سوی کافور پس دست بمال با کافور مواضع سجده را که پیشانی و شکم دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت پای
و بند های او را یعنی آنها و سر او و ریش او را بر جائی که بر سینه میت باشد بعض آن خوشبوی و امام گفت خوشبوی مرده
و زن میت برابر است و امام گفت که دوست میدارم که از پی میت عود سوز برده شود هشتم اصل عن زرارة و محمد بن
مسلم قالا قلنا لابي جعفر عليه السلام العمامة للميت من الكفن قال لا انما الكفن المفروض ثلاثة
اثواب و ثوب تام لا اقل منه يوارى به جسده كله فما زاد فهو سنة الى ان يبلغ خمسة اثواب
فما زاد فهو مبتدع والعمامة سنة وقال امر النبي صلى الله عليه واله بالعمامة وعمّم النبي صلى
الله عليه واله شرح الكفن مبتدا است المفروض خبر مبتدا است الف و لام المفروض دلالت بر حصر میکند و بیان حصر می آید در حدیث
آینده و ثلاثه خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو ثلاثه و ضمیر محذوف راجع به المفروض است و میتواند بود که ثلاثه بدل یا عطف بیان
المفروض باشد ثوب مبتدا است بتقدیر نوع منها است تام خبر مبتدا است لا نافیه است اقل مرفوع است و لا اقل خبر که
مبتدا است و ضمیر مبتدا راجع به تام است یواری بصیغه مضارع مجهول باب مفاعله است فاء در فما زاد در اول برای تعقیب ذکری است
و در دوم برای تفریع است و میتواند بود که برای تعقیب باشد و بنابر اول مبتدع بفتح دال قدر مشترک میان حرام و مکروه و مباح است
و میتواند بود که حرام باشد بنابر آنکه چون سنت نیست تضییع مال است و آنکه می آید در حدیث دوم باب شانزدهم و چهارم که
شقران در قبر رسول علیه السلام قطیفه انداخت موید احتمال سابق است و بنابر دوم حرام است و میتواند بود که قدر مشترک باشد
یعنی روایت است از زراره و محمد بن مسلم گفت که گفتیم امام محمد باقر علیه السلام را که آیا عمامه برای میت از جمله کفن است مراد
شان اینست که اگر داخل کفن باشد چرا مذکور نشده در احادیث کفن رسول الله مثل حدیث دوم این باب و اگر داخل
نیست شما چرا امر بعمامه میکنید امام گفت داخل کفن نیست بیان این آنکه جز این نیست که مراد بکفن مفروض است و شامل
مستحب نیست آن مفروض سه جامه است و کمی اندازه آن سه جامه سرتاسری است نه کمتر از سرتاسری پوشیده میشود با آن تمامی
بدن میت بهمگی آن بدن پس آنچه زیاده شد از سه جامه پس آن سنت است تا آنکه برسد پنج جامه باینمعنی که عمامه و خرقه ران بند
داخل سنت است پس آنچه زیاده شود بر پنج جامه پس آن بدعت کرده شده است و عمامه سنت است و امام گفت امر کرد

تمام



نبی صلی الله علیه و آله مردم را بعمامه و عمامه کرد رسول الله صلی الله علیه و آله اصل و بعث الينا الشيخ و نحن بالمدينة لما مات
ابو عبيدة الحذاء بدينار و امرنا ان نشتري له حنوطا و عمامة ففعلنا شرح این کلام زراره و محمد بن مسلم است
الشیخ بفتح شین بانقطه مرد بزرگوار و مراد اینجا امام جعفر صادق علیه السلام است الحذاء بفتح حاء بی نقطه و تشدید ذال بانقطه و الف ممدوده
گفت یعنی و فرستاد سوی ما شیخ یعنی امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که ما در مدینه بودیم چون وفات یافت ابو عبیده حذاء
دیناری طلا و امر کرد ما را که بخریم برای ابو عبیده خوشبو برای او عمامه را پس کردیم آنچه فرمود نهم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام قال الميت يكفن في ثلاثة سوى العمامة والخرقة تشد بها وركيه لكيلا يبدو منه شيء
والخرقة والعمامة لا بد منهما وليستا من الكفن شرح تشد بصیغه مضارع مخاطب باب نصر است جمله صفت الخرقة است
چون در حکم نکره است زیرا که الف لام برای عهد ذهنی است و میتواند بود که جمله استیناف بیانی باشد الورک بفتح و کسر واو و سکون راء
بی‌نقطه و بفتح واو و کسر راء بالای ران که سرین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میت کفن کرده میشود در
سه جامه غیر عمامه و خرقه که می بندی با آن خرقه دو سرین او را تا ظاهر نشود از میت چیزی از نجاست و خرقه ران بند و عمامه چاره
نیست از آنها باین معنی که سنت موکده است و نیست آن دو از جمله کفن بیان این در حدیث آینده است دهم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام قال كتب ابي في وصيته ان اكفنه في ثلاثة اثواب احدها رداء له حبرة
كان يصلي فيه يوم الجمعة وثوب آخر وقميص فقلت لابي لم تكتب هذا فقال اخاف ان يغلبك
الناس وان قالوا كفنه في اربعة او خمسة فلا تفعل وعممني بعمامة وليس تعد العمامة من الكفن
انما يعد ما يلف به الجسد شرح حبره بیان میشود در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم و لیس تعد تا آخر کلام امام جعفر صادق
علیه السلام است جسد بفتح جیم و فتح سین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه اینجا عبارت است از تنه که عبارت است از مجموع اعضای میان است و آن
صندوقه است و آن از آخر گردن است تا اول سرین و از آن بیرون است گردن و دو بازو و دو ران و مناسب این آنکه
در کتاب الحجه در حدیث مولد ابی عبد الله علیه السلام که باب صد و هفتم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نوشت
پدرم در وصیت او اینرا که کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردائی بود او را که حبره بود نماز میکرد در آن ردا در روز جمعه
و دیگر که کتان باشد و پیراهنی پس گفتم پدرم را که چرا می نویسی اینرا پس گفت میترسم که غلبه کنند بر تو مردمان و اگر مردمان گویند که
کفن کن او را در چهار جامه یا پنج جامه پس مکن و عمامه کن مرا بعمامه و شمرده نمیشود عمامه از جمله کفن بیان این آنکه جز این نیست که
شمرده میشود از کفن آنچه پیچیده میشود با آن تنه آدمی چنانچه می آید در حدیث اول و پنجم باب شصت و ششم که اگر اعضای آدمی
متفرق شده باشد نماز بر تنه است نه بر باقی اعضا و این مبنی بر اینست که تنه محل حرارت غریزیه است و لهذا دوام
زندگی اگر تنه پوشیده باشد از سرما و گرمای مفرط چون محفوظ میماند غالبا اگرچه باقی اعضا پوشیده نباشد و عکس نیست

معنی نماند که ظاهر این حدیث آنست که نباید که لنگ فرو گیرد اطراف میت را هشتم حدیث قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اغسل
الموتی قال او تحسن قلت انی اغسل فقال اذا غسلت فارفق به و لا تغمزه و لا تمس مسامعه بکافور
و اذا عممته فلا تعممه عمة الاعرابی قلت کیف اصنع قال خذ العمامة من وسطها و انشرها
علی راسه ثم ردها الی خلفه و اطرح طرفیها علی صدره شرح تحسن بحا مهمله و سین مهمله و نون بصیغه مضارع
مخاطب باب افعال است و تقدیر استفهام است الاحسان نیکو بجا آوردن کاری العمه بکسر عین مهمله و تشدید میم روش عمامه
بر سر خود بستن الدقیح حا مهمله و تشدید دال مهمله جای آه حاصل معنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من مرده
یا معنی که نیکی و بدی آن معلوم من نیست پس امام گفت چون شوئی پس مدارا کن با میت و دست ناهموار بیدن او فرو مکن
و دست ممال گوشهای او را بکافور و چون عمامه بندی او را پس عمامه مکن او را روش عمامه بر سر بستن صحرانشین عرب گفتم که چگونه کنم
گفت بگیر جای تاه عمامه را در میان عمامه واز آه و افکن عمامه را بر سر میت یا معنی که نصف عمامه را از طرف راست او کن
و نصفی دیگر را از طرف چپ سر او کن بعد از آن برگردان عمامه را سوی پس سر میت و بینداز دو طرف عمامه را بر سینه میت
مراد آنست که صحرانشین عرب دو طرف عمامه را بر سینه خود نمی اندازد نهم حدیث قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف
اصنع بالکفن قال تؤخذ خرقة فیشد بها علی مقعدته و رجلیه قلت فالازار قال انها لا تعد شیئا
انما تصنع لتضم ما هناک لئلا یخرج منه شیء و ما یصنع من القطن افضل منها ثم یخرق القمیص
اذا غسل و ینزع من رجلیه قال ثم الکفن قمیص غیر مزرور و لا مکفوف و عمامة یعصب بها راسه
و یرد فضلها علی صدره شرح فالازار خبر مبتدای محذوفست بتقدیر فما الازار و استفهام مقدرست و میتواند بود که مقدر
نباشد ما در ما یصنع موصوله و مبتداست یصنع بصاد مهمله و نون و عین مهمله بصیغه مضارع مجهول غائب باب منع است
من بیانیه است افضل خبر مبتداست یخرق بخا نقطه دار و را بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غائب باب نصر و ضرب است ثم
بضم تا نقطه دار است الکفن مبتدا است قمیص خبر مبتدا است واو در و عمامه برای عطف بر قمیص است بنابر آنکه کفن در
معنی اعم مستعمل شده و افاده این میکند که عمامه بعد از قمیص و پیش از ازارست و میتواند بود که واو برای استیناف
نحوی باشد پس عمامه مبتدا باشد یعصب بعین مهمله و صاد مهمله و با یک نقطه بصیغه مضارع غائب مجهول باب ضرب صفت
عمامه است یا خبر مبتدا است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چگونه کنم با کفن یا معنی که بچه ترتیب قرار دهم اجزای
آنرا آیا شروع از پیراهن کنم یا از لنگ گفت خرقه گرفته میشود پارچه پس بسته میشود با آن پارچه بر نشستگاه میت و دو پای
او یعنی دو ران او گفتم پس آیا آن خرقه لنگ است یا معنی که حاجت بلنگ هست امام گفت بدرستی که آن خرقه شمرده
نمیشود چیزی یا معنی که داخل اجزای کفن نیست و لنگ داخل آنها است پس علیحده میباید جز این نیست که ساخته میشود

مراد کازرا امام لنگ و خوب خرقه
گفتم مراد رستگی کرس ماشیرم



آن خرقه برای میت تا در هم رفته شود آنچه آنجاست یعنی دبر و قبل میت برای اینکه بیرون نیاید از آن چیزی از نجاست و آنچه ساخته
میشود برای میت که پنبه است که بر قبل و دبر میت میگذارند بهترست از آن خرقه مراد آنست که وجود آن خرقه برای استحکام آن
آن پنبه است پس مقصود بالعرض است و اگر پنبه مستحکم ماندی بی آن خرقه حاجت آن خرقه نشدی و این اشارتست با اینکه اگر
خرقه از اجزای کفن میبود پنبه نیز از اجزای کفن میبود بطریق اولی بعد از آن بستن خرقه پاره کرده میشود گریبان پیراهن میت
چون میت غسل داده شود یا معنی که خرقه نیز بسته میشود زیرا که خرقه از تتمه غسل میت است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سیوم
و چهارم باب سابق و کنده میشود آن پیراهن از جانب دو پای میت امام گفت بعد از آن کفن پیراهنی است که نه بند دارد و نه گریبان
و عمامه ایست که بسته میشود با آن سر میت و برگردانیده میشود زیادی عمامه بر سینه میت مراد حصر کفن در آنچه مذکور است نیست
بلکه مراد آنست که شروع از پیراهن میباید کرد و بعد از عمامه لنگ را بر بالای پیراهن میباید بست و سرتاسری بعد از آنهاست
دهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام فی العمامة للمیت فقال حنکه شرح حنکه بفتح حا بی نقطه و تشدید نون مکسوره و سکون
کاف بصیغه امر باب تفعیل و ضمیر راجع بمیت است التحنیک گردانیدن عمامه بپایین زنخ کسی یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام در عمامه برای میت پس امام گفت چیزی از عمامه را در پایین زنخ میت کن مراد آنست که طرف راست عمامه را از طرف چپ
سینه او اندازد تا پایین زنخ او پوشیده شود چنانچه گذشت در حدیث اول این باب یازدهم حدیث عن ابی عبد الله
علیه السلام قال یکفن المیت فی خمسة اثواب قمیص لا یزر علیه و ازار و خرقة یعصب بها وسطه
و برد یلف فیه و عمامة یعمم بها و یلقی فضلها علی صدره شرح کفن در اینجا مستعمل شده در معنی اعم از آنچه کفن
شد در حدیث نهم این باب و شاید که مجاز باشد یزر برای بانقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع مجهول غائب باب
باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بقمیص است که مذکرست و گاهی مونث مستعمل میشود یعصب بصیغه مجهول باب ضرب است و سطه بفتح
از سرین و حوالی آنست یعمم بعین بی نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع مجهول غائب باب تفعیل است العمامه دستار شال
کلاه و مانند آن باء در بها برای تعدیه است و ظرف نائب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کفن
کرده میشود میت در پنج جامه پیراهنی که بسته نمیشود بر میت یا معنی که بند ندارد و تا بسته نمیشود بر میت و لنگی و پارچه که
بسته میشود با آن پارچه سرین میت تا زانو و بردی یعنی که میت پیچیده میشود در آن و سرتاسری میت باشد و عمامه که دراز
کرده میشود و انداخته شود زیادی آن عمامه بر سینه میت مراد آنست که میباید که عمامه بقدری دراز باشد که وسط آن بر سر میت
پیچیده شود و دو طرف آن زیاد ماند و بر سینه میت انداخته شود دوازدهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال الکافور هو الحنوط شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافور آنست و بس خوشبوئی میت
یا معنی که ذریره و مانند آن از بدعتهای مخالفانست سیزدهم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام فی کفن ابی عبیدة

و طرف چپ عمامه را از طرف راست بر سینه او اندازم

الغداء انما الحنوط الکافور ولکن اذهب فاصنع کما یصنع الناس شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام مراد بکفن
ابوعبیده حذاء که جوان میت کرد خوشبویی میت کافورست و بس ولیک برو پس کن چنانچه میکنند مخالفان یعنی که ذریره
نیز در کفنهای او بپاش چهاردهم حدیث عن داود بن سرحان قال مات ابو عبیدة الحذاء وانا بالمدینة
فارسل الیّ ابو عبدالله علیه السلام بدینار وقال اشتر بهذا حنوطا واعلم ان الحنوط هو الکافور
ولکن اصنع کما یصنع الناس قال فلما مضیت اتبعنی بدینار وقال اشتر بهذا کافورا شرح روایتست
از داود بن سرحان بکسر سین مهمله و سکون را مهمله و حا مهمله و فتح نون گفت وفات یافت ابوعبیده حذاء و من
در مدینه بودم پس فرستاد سوی من امام جعفر صادق علیه السلام دیناری از طلا و پیغام داد که خریداری کن باین خوشبویی
میت را و بدانکه خوشبویی میت کافورست و بس ولیکن بکن چنانچه میکنند مخالفان یعنی که ذریره و کافور خریداری
کن و او گفت پس چون رفتم ببازار از پی من فرستاد دیناری دیگر و پیغام داد که خریداری کن باین کافور را تا کافور
میت از ذریره شود پانزدهم حدیث سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الحنوط للمیت فقال اجعله فی مساجده
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خوشبویی برای میت بعد از غسل گفت بگردان آن خوشبو را در مواضع سجده او
که پیشانی و دو کف دست و دو سر زانو و دو سر شصت پاست بنابر آنچه گذشت در حدیث اول این باب مراد میت
که گذاشتن کافور در اینها واجبست و غیر آن سنت است شانزدهم حدیث عن ابی عبدالله علیه السلام ان النبی
صلی الله علیه وآله نهی ان یوضع علی النعش الحنوط شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه وآله
نهی کرد از اینکه گذاشته شود بر تابوت میت خوشبویی میت بخیال اینکه میت خودش حاجت بآن ندارد و آن برای
مردمست پس بر بالای تابوت باشد بهترست و شاید که اهل جاهلیت چنین میکرده باشند و در تیت صرف میکرده باشند
والله اعلم باب سی و سیم باب تکفین المرأة شرح این باب کفن کردن زنست و در این باب سه حدیث است اول حدیث سالت
ابا عبدالله علیه السلام فی کم تکفن المرأة قال تکفن فی خمسة اثواب احدها الخمار شرح الخمار بکسر خا
با نقطه و الف و را بی نقطه آنچه زن سر خود را بآن میپوشاند یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که در چند جامه کفن
کرده میشود زن گفت کفن کرده میشود در پنج جامه که یکی از آنها سرپوش زنست که بجای عمامه مرد است دوم حدیث عن بعض
اصحابنا رفعه قال سالته کیف تکفن المرأة فقال کما یکفن الرجل غیر انا نشد علی ثدییها خرقة
تضم الثدی الی الصدر وتشد علی ظهرها ویصنع لها القطن اکثر مما یصنع للرجال ویحشی
القبل والدبر بالقطن والحنوط ثم یشد علیها الخرقة شدا شدیدا شرح غیر منصوبست مانند استثنای
منقطع تضم بصیغه معلوم غایبه باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بخرقه است تشد بصیغه مجهول غایبه است و ضمیر مستتر راجع بخرقه است



ویضع دو جا بصیغه مجهول غایبه باب منع است یعنی روایتست از بعض یاران ما بالا برد سند آن را تا امامی که از او شنید
راوی گفت پرسیدم امام را که چگونه کفن کرده میشود زن پس گفت چنانچه کفن کرده میشود مرد یعنی که در پنج جامه کفن کرده میشود و
تفاوت اینست که ما می بندیم بر پستان او پارچه را که بچسباند آن پستانها را سوی سینه و بسته میشود و آن چیز بر پشت زن
و ساخته میشود برای زن پنبه بر حالی که بیشتر باشد از پنبه که ساخته میشود برای مردان و آگنده کرده میشود قبل و دبر زن بپنبه
و خوشبویی میت بعد از آن بسته میشود برای زن پارچه را بندبستنی سخت سیوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام
قال یکفن الرجل فی ثلاثة اثواب والمرأة اذا کانت عظیمة فی خمسة درع ومنطق وخمار ولفافتین شرح
مراد بتکفین اینجا معنی اخص است که مذکور شد در حدیث هفتم باب سابق پس مراد بکبار جامه ایست که وسیع باشد و سینه و دو پستانها
و پشت را نیز تا سر پوشانیده باشد الدرع بکسر دال بی نقطه و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه و المنطق بکسر میم و سکون نون
و فتح طاء بی نقطه کمربند زن و مراد اینجا لنگ است اللفافة بکسر لام و تخفیف فا آنچه آن چیز را بپیچد و مراد اینجا سراسری است
و فتح لام و تشدید فا مناسبتر نماید زیرا که مبالغه مطلوبست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت کفن کرده میشود مرد
در سه جامه که هر کدام دو رشته او را پوشیده باشد تا ساق الحله و زن چون باشد بزرگ مرتبه کفن کرده میشود در پنج جامه که هر کدام
تنه او را پوشیده باشد فی الجمله اول پیراهنی دوم لنگی سیوم سرپوشی و پنج چهارم و پنجم دو سراسری باب سی و چهارم حدیث
باب کراهیة تجمیر الکفن وتسخین الماء شرح التجمیر بجیم و را بی نقطه مصدر باب تفعیل خوشبو کردن و گرم کردن آب تا خوشبو شود این
باب مکروه بودن بخور کردن کفن و گرم کردن آب غسل میت بآتش است و در این باب چهار حدیث است اول حدیث عن ابی
عبدالله علیه السلام قال لا تجمر الکفن شرح تجمر بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است یعنی روایتست از امام
صادق علیه السلام گفت بخور کرده نشود کفن دوم حدیث عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا تسخن الماء للمیت لا
تعجل له النار ولا تحنط بمسک شرح لا تعجل بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل استیناف بیانی است و خبر بمعنی نهی است و از
قبیل نهی از فعال میت بلکه از قبیل نهی از آزار کردن میت است چنانچه ظاهر میشود از شرح حدیث آینده یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت بآتش گرم کرده نشود آب برای غسل میت بیان این که شتاب کرده نشود بر آن میت
آتش و خوشبو کرده نشود میت بمشک بیان امثال این می آید در شرح حدیث آینده سیوم حدیث عن ابی عبدالله علیه السلام
قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تجمروا الاکفان ولا تمسحوا موتاکم بالطیب الا بالکافور
فان المیت بمنزلة المحرم شرح فان تعلیل هر کدام از دو نهی است الطیب بکسر طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و با یک نقطه خوشبویی المحرم بضم میم و سکون حا بی نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال یا باب تفعیل کسی که بر خود حرام کرده باشد لذتهای دنیا
و وجه مشابهت اینست که میت را لذتی نیست در تجمیر اکفان و مسح بطیب و بالجمله پس امثال آنها اکتفا باید کرد و بعضی

که شایع فرموده و آن مسح بکافور است و این مبنی بر آنست که خرج زیاد بر قدر فرموده برای میت ابتیع کنند و واجب باشد
و مستحب از قبیل اسراف است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که امیر المؤمنین علیه السلم نمی کرد
کفنها را خواه بکافور و خواه بغیر آن و ممالید مردگان خود را بخوشبوئی مگر بکافور چه بدرستی که میت مانند کسی است که خود
حرام کرده باشد لذتهای دنیا را چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله نهی
ان تتبع جنازة بمجمرة شرح تتبع بتاء دو نقطه در بالا و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است اتبع
بفتح ا و سکون باء و التباع بفتح تا یعنی همراه چیزی یا در پس چیزی رفتن الجنازه بفتح و کسر جیم میت و تابوتش یا در مجمره برای
علیت است المجمره بکسر میم و سکون جیم و فتح میم دوم و راء بی نقطه جای اخگر برای خوشبوئی و مناسبت این حدیث بعنوان
این باب باعتبار آنست که چون میت بر دوش مردمان باشد تخته مجمره در تابوت میبرد برای انکه دود آن بکفن تابوت
میت رسد و بمیت سرایت کند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم انکه نبی صلی الله علیه و آله نهی کرد از انکه مشایعت
کرده شود جنازه با مجمره و وجه این ظاهر شد از شرح حدیث سابق باب چهل و دوم اصل باب ما یستحب من الثیاب للکفن
و ما یکره شرح این باب بیان چیزیست که سنت است از جامه ها برای کفن و چیزی که مکروه است در این باب وارده
حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجیدوا اکفان موتاکم فانها زینتهم شرح اجیدوا
بجیم و یاء دو نقطه در پائین و دال بی نقطه بصیغه امر باب افعال است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیکو کنید
کفنهای مردگان خود را چه بدرستی که آن کفنها آرایش ایشانست در قیامت چنانچه می آید در حدیث ششم این باب دوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیس من لباسکم شیء احسن من
البیاض فالبسوه موتاکم شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست
از جمله پوشش شما خواه در زندگی و خواه در مردگی چیزی بهتر از سفیدی یعنی سفید پس بپوشانید آنرا بمردگان خود سوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله لیس من لباسکم شیء احسن من البیاض
فالبسوه و کفنوا فیه موتاکم شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث سابق چهارم اصل عن عبد الله بن المغیرة
عن بعض اصحابه قال یستحب ان یکون فی کفنه ثوب کان یصلی فیه نظیف فان ذلک یستحب ان
یکفن فیما کان یصلی فیه شرح عبد الله بن مغیره از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است ضمیر اصحابه راجع
بامام است که روایت از او کرده یا راجع بعبد الله است ضمیر قال راجع بامام است یا راجع ببعض اصحابه است نظیف
بفتح نون و کسر ظاء با نقطه و سکون یاء و فاء با یک نقطه در پائین صفت مشبهه است و مرفوع است لفظا فتح نون مصدر باب
حسن بالکسر است فاء در فان برای تعلیل و استدلال است اشاره بذلک ثوب نظیف است یکفن بصیغه مجهول باب افعال



برای تعریض است متعلق ابتاع العبد و ضمیر مستتر راجع بذلک است فیما حال ضمیر مستتر در یکفن است ما برای عموم است حاصل آنست که
دور زمان م مستحب است برای میت زندگیش انکه آماده کند برای کفن خود ثوبی نظیف را که در آن نماز میکرده و این دلیل آنست که
مستحب است برای کسی که بمیرد او بعد از موت میکنند انکه داخل کند در کفن او آن ثوب را یعنی روایتست از عبد الله بن مغیره از
بعض یاران او گفت مستحب است که باشد در کفن میت جامه که بود که نماز میکرد در آن جامه مثل داد ثانیه احرام عمره و حج آن
جامه پاکیزه باشد چه بدرستی که جامه پاکیزه مستحب است انکه آماده کرده شود برای کفن بر حالی که داخل باشد در جمله آنچه بود
که نماز میکرد در آن پنجم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل اشتری من کسوة الکعبة شیئا فقضی
یرید ببعضه حاجته وبقی بعضه فی یده هل یصلح بیعه قال یبیع ما اراد ویهب ما لم یرد ویستنفع
به ویطلب برکته قلت ایکفن به المیت قال لا شرح الکسوه بضم و کسر کاف و سکون سین بی نقطه جامه یعنی پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که خرید از جامه کعبه چیزی را پس بجا آورد ببعض آن حاجت خود را مثل امتحان دادن و ما
بعض آن در دست او آیا می شاید فروختن آن امام گفت میفروشد آنچه را که خواسته باشد فروختن آنرا و می بخشد آنچه را
که نخواسته باشد فروختن آنرا و طلب نفع میکند از آن و طلب میکند برکت آنرا گفتم آیا کفن کرده میشود بآن میت گفت نه
شاید که برای این باشد که از کفانست چنانچه می آید در حدیث هفتم یا برای سیاهی آن باشد چنانچه می آید در حدیث یازدهم
بالاکفان ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تنوقوا فی الاکفان فانکم تبعثون بها شرح تنوقوا بنون و قاف
بصیغه امر باب تفعل است التنوق مبالغه در خوبی لباس یا طعام یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت خوش نمائی کنید
در کفنها چه بدرستی که شما مبعوث میشوید در روز قیامت با آن کفنها هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکتان
کان لبنی اسرائیل یکفنون به والقطن لامة محمد صلی الله علیه و آله شرح یکفنون استیناف بیانی است و ضمیر
راجع بما قبل آن کان بنی اسرائیل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت کتان بود در شریعت موسی برای
بنی اسرائیل بیان این آنکه با آنچه کان بنی اسرائیل کفن میکنند مردگان خود را بکتان اگر میسر شود و پنبه برای امت محمد
صلی الله علیه و آله است مراد آنست که کتان بهتر از غیر آن بود در شریعت موسی خواه در کفن و خواه در غیر کفن و در شریعت
محمد صلی الله علیه و آله پنبه بهتر از غیر آنست خواه در کفن و خواه در غیر کفن هشتم اصل عن یونس بن یعقوب عن ابی الحسن
الاول علیه السلام قال سمعته یقول انی کفنت ابی فی ثوبین شطویین کان یحرم فیهما وفی قمیص
من قمصه وعمامة کانت لعلی بن الحسین علیهما السلام وفی برد اشتریته باربعین دینارا
لو کان الیوم لساوی اربعمائة دینار شرح شطا بفتح شین با نقطه و طاء بی نقطه و الف مقصوره و نام آبادیست
است در مصر و نسبت الف منقلب بواو شده و تا افتاده البرد بضم باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه جامه که بسیار نرم

بافته شده باشد این حدیث با اندک تغییری گذشت در کتاب الحجة در حدیث آخر مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام یعنی روایت از
یونس بن یعقوب از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شنیدم از امام علیه السلام میگفت که بدرستی که من کفن کردم پدرم را در دو جامه
که منسوب بشطاة بود احرام میکرد در آن دو جامه مراد اینست که یکی از آنکه او شده و دیگری خرقه را آن بند و در پیراهنی از پیراهنهای
او و عمامه که بود از امام زین العابدین علیه السلام و در بردی بمعنی مراد اینست که آن برد سرتاسری او شد که خریدم آنرا بچهل
دینار طلا اگر میبود امروز هر آینه می ارزید بچهار صد دینار طلا **حدیث اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ
عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَفَّنَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ بِبُرْدٍ أَحْمَرَ حِبَرَةٍ وَأَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَّنَ سَهْلَ بْنَ
حُنَيْفٍ بِبُرْدٍ أَحْمَرَ حِبَرَةٍ **شرح** احمر بمعنی سرخ آمده و بمعنی سفید آمده والحبرة بفتح حا بینقط و فتح با بینقطه جامه که بسیار خوش
بافته شده باشد و دارد و نقشها بافته شده باشد مثل نقش کتابت و مانند آن و آن در یمن بافته میشود از پنبه و گاهی جای
نقش آن از کتان و بوم آن از پنبه میباشد و جبره منسوبست به تبریز اگر مراد باحمر سرخ باشد مجرور و صفت برد است
اگر مراد باحمر سفید باشد حاصل هر دو یکی است و مراد اینست که بوم آن سفید بود و نقش آن سرخ بود **یعنی** روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام اینکه حسن بن علی علیهما السلام کفن کرد اسامة بن زید را ببردی که سرخ بود نقش آن که بجره شده بود و اینکه علی
علیه السلام کفن کرد سهل بن حنیف بضم حا بینقطه و فتح نون را بجامه مذکوره **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ الْكَفَنُ يَكُونُ بُرْداً فَإِنْ لَمْ يَكُنْ بُرْداً فَاجْعَلْهُ كُلَّهُ قُطْناً فَإِنْ لَمْ تَجِدْ عِمَامَةَ قُطْنٍ فَاجْعَلِ الْعِمَامَةَ
سَابِرِيّاً **شرح** السابری بسین بینقطه والف و کسر با بکنقطه و را بینقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین نوعی از جامه که سفید
و نازک است و آنرا کمیاره میباشد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کفن میباشد جامه بسیار خوش
تا در زند داشته باشد پس اگر نباشد چنان جامه و احتیاج به دوختن شود پس بگردان کفن را همگی پارچهای آن که برهم
دوخته میشود از پنبه پس اگر نیابی عمامه پس بگردان عمامه را کمیاره مراد اینست که اگر دستاری که تمام نباشد برای عمامه
بهم رسد کمیاره را که از پنبه باشد عمامه کن زیرا که چون عمامه چین دارد تمامی آن برطرف میشود والله اعلم **سیم اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُكَفَّنُ الْمَيِّتُ فِي السَّوَادِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت کفن کرده نمیشود میت در جامه سیاه **چهارم اصل** عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ ثِيَابٍ
تُعْمَلُ بِالْبَصْرَةِ عَلَى عَمَلِ الْعَصَبِ الْيَمَانِيِّ مِنْ قَزٍّ وَقُطْنٍ هَلْ يَصْلُحُ أَنْ يُكَفَّنَ فِيهَا الْمَوْتَى قَالَ إِذَا كَانَ
الْقُطْنُ أَكْثَرَ مِنَ الْقَزِّ فَلَا بَأْسَ **شرح** العصب بفتح قاف و فتح صاد بینقطه و با بکنقطه جامه برد که از دو جنس بافته
شده باشد یکی پنبه و دیگری کتان یمانی منسوب بیمن است بزیادهٔ الف در نسبت و در بعض نسخ العصب بفتح
عین بینقطه و سکون صاد است ابن اثیر در نهایه گفته العصب برود یمانیه یعصب غزلها ای یجمع و یشد ثم یصبغ

العصب

ومنج

و منسج فیاتی موشیا لبقاء ما عصب منه ابیض لم یاخذه صبغ و صاحب قاموس گفته که العصب ضرب من البرود و میتواند
بود که مراد بعصب یمانی جبره باشد که بیان شده در شرح حدیث دوم این باب القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه ابریشم
**یعنی** روایتست از حسین بن راشد که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از جامهائی
که بافته میشود در بصره بروش جبره تفاوت نیست که آنچه در بصره بافته میشود از ابریشم و پنبه است آیا میشاید که کفن
کرده شوند در آنها مردگان امام گفت چون باشد پنبه اکثر از ابریشم پس پروائی نیست **باب میت و سیوم اصل باب**
**الماء الذی یغسل به المیت والکافور شرح** یغسل بصیغه مجهول از باب ضرب است والکافور مجرور و معطوف بر الماء است **یعنی**
این باب بیان مقدار آبیست که شسته میشود بآن میت و بیان مقدار کافور برای میت است و در این باب
پنج حدیث است **اول اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ لِلْمَاءِ حَدٌّ مَحْدُودٌ قَالَ إِنَّ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِعَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَنَا مِتُّ فَاسْتَقِ لِي سِتَّ قِرَبٍ
مِنْ مَاءِ بِئْرِ غَرْسٍ فَاغْسِلْنِي وَكَفِّنِّي وَحَنِّطْنِي فَإِذَا فَرَغْتَ مِنْ غُسْلِي وَكَفْنِي وَتَحْنِيطِي فَخُذْ بِمَجَامِعِ
كَفَنِي وَأَجْلِسْنِي ثُمَّ سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَجَبْتُكَ فِيهِ **شرح** این حدیث با اندک تغییری
گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهاردهم باب هشت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلم
واحدا فواحدا است القرب بکسر قاف و فتح را بینقطه و با بکنقطه جمع قربه بکسر قاف و سکون را بینقطه و شاید که اینجا مشکهای
بزرگ باشد غرس بفتح غین بانقطه و سکون را بینقطه و سین بینقطه چاهیست در مدینه کفنی در اول بتشدید نون لمرابه
تفعیل است و در دوم بفتح کاف و سکون فا مصدر باب نصر بمعنی کفنی است و ذکر تحنیط بعد از کفن اشعار باینست که مراد
غیر آن باشد که در آب غسل انداخته میشود منافات نیست میان اجلسنی و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب هجدهم که انا
ان تقعده زیرا که جلوس نشستن برای همراهیست و مراد بقعود نشستن بی همراهیست **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
قربانت شوم آیا برای آب غسل میت حدی معین هست گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی صلوات
الله علیه که چون من وفات یابم پس بکش برای من شش مشک از آب چاه غرس پس بشو مرا و کفن کن مرا و کافور کن مرا پس
چون فارغ شوی از شستن من و کفن کردن من و کافور کردن من پس بگیر کنارهای کفن مرا و بنشان مرا بعد از آن
سوال کن مرا از هر چه خواستی پس بخدا قسم که سوال نکنی مرا از چیزی مگر آنکه جواب گفتم ترا در آن یا معنی که البته جواب میگویم **دوم اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ إِذَا أَنَا
مِتُّ فَاغْسِلْنِي بِسَبْعِ قِرَبٍ مِنْ بِئْرِ غَرْسٍ **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق و ذکر ست در سابق
و سبع اینجا شاید که مبنی بر این باشد که ست برای اصل غسل است و سبع برای مجموع غسل و مقدمات غسل است

مثل غسل سدر و شستن به دو پیش این معنی بر این باشد که سنت مؤکدست و سابع سنت غیر مؤکد و الله اعلم سیوم اصل
محمد بن یحیی قال کتب محمد بن الحسن الی ابی محمد علیه السلام فی الماء الذی یغسل به المیت کم حده فوقع
حد غسل المیت یغسل حتی یطهر ان شاء الله تعالی قال وکتب الیه هل یجوز ان یغسل المیت
وماؤه الذی یصب علیه یدخل الی بئر کنیف او الرجل یتوضأ وضوء الصلوة ان یصب ماء
وضوءه فی بئر کنیف فوقع علیه السلام یکون ذلک فی بلالیع شرح البلالیع بفتح با یکنقطه و جمع بلاعه و بلوعه
بفتح با و تشدید لام چاههایی که برای آب باران و مانند آن کنده شده و آنها را فرو میبرد یعنی روایت کرد محمد بن یحیی گفت
نوشت محمد بن حسن سوی امام حسن عسکری علیه السلام در آبی که شسته میشود بآن میت چه حد است آن آب پس امام نوشت
که حد غسل اینست که شسته میشود میت تا آنکه پاکیزه شود اگر خواسته باشد الله تعالی مراد اینست که مختلف میشود باختلاف
اموات در نجاست مانند آن راوی گفت محمد بن حسن نوشت سوی امام علیه السلام آیا روا است اینکه شسته شود
میت و آب او که ریخته میشود براو داخل میشود سوی چاه بیت الخلا یا مردی وضو میسازد وضویی که برای نماز ساخته میشود
آیا روا است اینکه ریخته شود آب وضوی او در چاه بیت الخلا پس امام علیه السلام نوشت که میباشد آن آب غسل و وضو
در بالوعها مراد اینست که دخول آن در بیت الخلا مکروه است و در بالوعها مستحب است چهارم اصل علی بن ابراهیم
عن ابیه رفعه قال السنة فی الحنوط ثلثة عشر درهما وثلث اکثره وقال ان جبرئیل علیه السلام
نزل علی رسول الله صلی الله علیه وآله بحنوط وکان وزنه اربعین درهما فقسمها رسول
الله صلی الله علیه وآله شرح مراد بحنوط اینجا غیر آنست که در آب غسل انداخته میشود چنانچه گذشت در حدیث اول باب
اعم از آنست و بر هر تقدیر مراد اینجا کافور ست درهم بوزن چهل و هشت جو میانه است و ده درهم بوزن هفت
مثقال شرعیست و مثقال شرعی یک دینار طلاست و بیان اینها می آید در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سوم که
باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است اکثره خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا اکثره یعنی روایت کرد علی بن
ابرهیم از پدرش بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از او است امام گفت سنت خوشبویی میت سیزده درهم
و ده دانگ درهم است این اکثر حنوط است بامعنی که زیاده بر این عبث است و امام گفت بیان این آنکه بدرستی که
جبرئیل علیه السلام فرود آورد بر رسول الله صلی الله علیه و آله حنوطی و بود وزن آن حنوط چهل درهم پس قسمت کرد آن چهل
درهم را رسول الله صلی الله علیه و آله سه حصه برابر حصه برای خود و حصه برای علی و حصه برای فاطمه علیهم السلام مراد اینست که
اگر زیاده بر سیزده درهم و ثلث عبث نمی بود جبرئیل می آورد آنرا پنجم اصل عن ابن ابی نجران عن بعض اصحابه عن ابی عبد
الله علیه السلام قال اقل ما یجزی من الکافور للمیت مثقال وفی روایة الکاهلی وحسین بن المختار

ثلثة اجزاء جزء له وجزء لعلی ع و جزء لفاطمة علیهم السلام م



عن ابی عبد الله علیه السلام قال القصد من ذلک اربع مثاقیل شرح نجران بفتح نون و سکون جیم و را بینقطه است
وفی روایة آخر کلام ابن ابی نجران است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن ابی نجران از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت اقل آنچه کافیست از کافور برای میت وزن یک مثقال است که دینار طلا باشد و در روایت کاهلی و حسین بن مختار از
امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت میانه از جمله کافور برای میت چهار مثقال است بدانکه بنا بر حدیث سابق قدر فضل کل
ده مثقال و ثلث مثقالست پس میانه حقیقی قدر مجزی و قدر فضل چهار مثقال و سدس مثقال است و مراد قصد اینجا میانه عرفی ما
فضل است و قدر مجزی خارج از آن مراتب فضیلت است و با انضمام آن پنج مثقال میشود باب سی و چهارم اصل باب الجریده
شرح الجرید بفتح جیم و کسر را بینقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بینقطه شاخ درخت خرما که برگ باشد یعنی این باب
بیان استحباب جریده است برای میت در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن الحسن بن زیاد الصیقل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال توضع للمیت جریدتان واحدة فی الیمین والاخری فی الایسر قال قال الجریدة
تنفع المؤمن والکافر شرح روایتست از حسن بن زیاد جلا دهنده شمشیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گذاشته میشود برای
میت دو جریده یکی در راست و دیگری در چپ راوی گفت که امام گفت که جریده نفع میکند مؤمن را برفع فشردن قبر تا
آن مکانی که از کنار آن بهم میرسد کافر را بتخفیف یا تاخیر عذاب جهنم مادام که جریده رطوبتی دارد دوم اصل عن یحیی
بن عبادة المکی قال سمعت سفیان الثوری یسأله عن التخضیر فقال ان رجلا من الانصار هلک
فاوذن رسول الله صلی الله علیه وآله بموته فقال لمن یلیه من قرابته خضروا صاحبکم فما اقل
المخضرین قال وما التخضیر قال جریدة خضراء توضع من اصل الیدین الی الترقوة شرح عباده بضم عین
بینقطه و تخفیف با یکنقطه است التخضیر بخا با نقطه و ضاد با نقطه و را بینقطه مصدر باب تفعیل سبز کردن الترقوه بفتح
قاف و را بینقطه و با یکنقطه خویشان و خویشی و بنا بر اول من برای تبعیض است و بنا بر دوم برای سببیت است
خضروا بخا با نقطه و ضاد با نقطه و را بینقطه صیغه امر باب تفعیل است فا برای بیان است ما نافیه است اقل صیغه ماضی مجهول
معلوم باب افعال صیغه تعجب است و این اشارتست بمخالفت مخالفان در این است او و میتواند بود که ما نافیه باشد و اقل
بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال باشد الاقلال جزیر شمردن المخضرین بخا با نقطه و ضاد با نقطه و را بینقطه بصیغه اسم فاعل
باب تفعیل سبز شده و تعبیر بتخضیر بجریده خضرا توضیح مسامحه است و مراد تعبیر بوضع جریده خضرا است که مفهوم است
از کلام الیه از سر انگشتان تا بند که میان کف و ساعد است و تحقیق این آید در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم باب
جهلم که باب صفة التیمم است الترقوه بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون را بینقطه و ضم قاف و فتح واو چنبر گردن یعنی روایت
از یحیی بن عباده مکی که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت شنیدم از سفیان ثوری که میپرسید امام را از سبز کردن

ست که دلیل آن چیست و حقیقت آن چیست پس امام گفت بدرستی که مردی از اهل شیعه وفات یافت پس خبر کرد حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله بوفات او پس گفت با آن کار سازی میکنند آن میت را از جملهٔ خوبیان است که سبز کنید یار خود را
چه کم اند سبز شدگان سفیان گفت و چیست سبز کردن امام گفت شاخی است از درخت خرما که سبز است که گذاشته میشود
از بیخ دو دست تا چنبر گردن مراد چیست که در دو پهلوی جسد میت دو جریده سبز میباید گذاشت بروشی که طول آنها
موافق طول جسد باشد تا چنان شود که گویا جمیع جسد سبز شده و معنی جسد بیان شد در حدیث هفتم باب نوزدهم سیوم اصل
عن عبد الله بن المغیرة عن رجل عن یحیی بن عبادة عن ابی عبد الله علیه السلام قال تؤخذ جریدة رطبة
قدر ذراع فتوضع واشار بیده من عند ترقوته الی یده تلف مع ثیابه قال وقال الرجل لقیت
ابا عبد الله علیه السلام بعد فسألته عنه فقال نعم قد حدثت به یحیی بن عبادة شرح روایت است از
عبد الله بن مغیره از مردی از یحیی بن عباده از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت گرفته میشود جریده که تر باشد بقدر
گز از آرنج تا سر انگشتان دست باشد پس گذاشته میشود و امام اشاره کرد بدست خود از نزد چنبر گردن او تا بندی
که میان ساعد و کف است چنان این شد در شرح حدیث سابق چسبیده میشود آن جریده با کفنهای میت عبد الله گفت
که و گفت آن مرد که برخوردم امام جعفر صادق علیه السلام را بعد از آن پس پرسیدم او را از آنکه مذکور شد پس گفت آری
تحقیق که خبر دادم بآن یحیی بن عباده را چهارم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ارأیت المیت اذا مات لم تجعل
معه جریدة قال یتجافی عنه العذاب والحساب ما دام العود رطبا قال والعذاب کله فی یوم
واحد فی ساعة واحدة قدر ما یدخل القبر ویرجع القوم وانما جعلت السعفتان لذلک فلا
یصیبه عذاب ولا حساب بعد جفوفهما ان شاء الله تعالی شرح ارأیت بفتح همزه و فتح را بی نقطه
و فتح همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح تاء دو نقطه در بالا بمعنی اخبرنی است المیت مرفوع و مبتدا است اذا
برای محض ظرفیت است لم بکسر لام و فتح میم است یتجافی بجیم و فا و الف بصیغهٔ مضارع مجهول باب مفاعله است المجافاة
جدا کردن العذاب مرفوع و نائب فاعل است و الف لام آن برای عهد خارجی است یعنی عذاب القبر الحساب بکسر حا شمردن
الف لام آن برای عهد خارجی است یعنی حساب القبر و آن عبارت است از شمردن دو ملک اصول دین را در وقت سؤال
از او انما الف لام العود برای عهد خارجی است کل در کله بضم کاف عبارت است از جمیع عذاب قبر است قدر مجرور و ما عطف
بیان ساعة است یا منصوب بظرفیت است ما مصدریه است السعفة بفتح سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و فا شاخ
درخت خرما امام گفت جدا کرده میشود از میت عذاب قبر و حساب قبر چندانکه آن چوب تر است امام گفت عذاب قبر
همگیش در یک روز است در یک ساعت است بقدر دخول میت در قبر و برگشتن مردمان و جز این نیست که گردانیده شده اند

[illegible]

آن

آن دو شاخ درخت خرما برای آن اشکال که بنحو زجریست را در قبر عذاب و نه حسابی بعد از خشک شدن آنها اگر خواسته باشد
الله تعالی پنجم اصل عن جمیل بن دراج قال قال الجریدة قدر شبر توضع واحدة من عند الترقوة الی ما
بلغت مما یلی الجلد والاخری فی الایسر من عند الترقوة الی ما بلغت من فوق القمیص شرح جمیل بفتح جیم است
دراج بضم دال بی نقطه و تشدید را بی نقطه و الف و جیم است الشبر بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه و را بی نقطه وجب و این
محمول بر وقت ضرورت است مثل تقیه چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و مثل فقدان جریده که بقدر ذراع باشد معنی روایت است
از جمیل بن دراج که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که امام گفت جریده بقدر یک وجب است
که گذاشته میشود یکی جریده از نزد چنبر گردن تا هر جا که رسید در پهلوی پوست بدن و جریده دیگر گذاشته میشود در جانب چپ
از نزد چنبر گردن تا هر جا که رسید بالای پیراهن میت ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال توضع للمیت
جریدتان واحدة فی الایمن والاخری فی الایسر شرح این ظاهر است از سابق هفتم اصل قیل لابی عبد الله علیه السلام
لای شیء توضع مع المیت الجریدة قال انه یتجافی عنه العذاب ما دامت رطبة شرح یتجافی بصیغهٔ مضارع
غایب معلوم باب تفاعل است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب هشتم اصل عن سهل بن زیاد رفعه
قال قیل له جعلت فداک ربما حضرنی من اخافه فلا یمکن وضع الجریدة علی ما رویتنا قال ادخلها
حیثما امکن شرح رویتنا بتشدید واو بصیغهٔ ماضی مخاطب باب تفعیل است و ضمیر منصوب مفعول اول آنست و مفعول دوم
آن ضمیر محذوف راجع با موصول است الترویة کسی را بر روایت نقل وا داشتن یعنی گفتن نقل کسی بروشی که خوب فهمد و تواند
نقل کرد حیثما بفتح حا بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم و فتح و کسر ثاء سه نقطه که مرکب است از حیث که ظرف مکان است
و گاهی ظرف زمان میباشد و مای کافه که برای تضمین معنی شرط است معنی روایت است از سهل بن زیاد بالابرد سند
حدیث را تا امامی که روایت از او است راوی گفت که گفته شد امام علیه السلام را که قربانت شوم بسا که حاضر میشود
نزد من مخالفی که میترسم از او پس ممکن نیست که گذاشتن جریده بروشی که تعلیم کردی ما را امام گفت داخل کن جریده را
بمیت هر جا که ممکن باشد نهم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن الجریدة توضع فی القبر قال لا بأس شرح روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
که پرسیدم امام را از جریده که گذاشته میشود در قبر بیرون کفن میت امام گفت باکی نیست مراد موضع ضرورت است
مثل آنچه گذشت در حدیث سابق و مثل فراموشی و مثل دیر بهم رسیدن جریده یا مراد بیان اقل مستحب است والله اعلم
دهم اصل عن غیر واحد من اصحابنا قالوا قلنا له جعلنا فداک ان لم نقدر علی الجریدة فقال عود السدر
قیل فان لم نقدر علی السدر فقال عود الخلاف شرح جزای شرط دو جا محذوف است عود دو جا منصوب و مفعول فعل

محذوفست بتقدیر تصنعوا العود یعنی روایتست از سعد از یاران ما گفته که گفتیم امام را که روایتست از او که قرابت شوهر اگر توانا
نباشیم بر شاخ درخت خرما چه کنیم پس گفت بگذارید چوب سدر را بجای جریده گفته شد که پس اگر توانا نباشیم بر چوب سدر چه کنیم پس گفت
بگذارید چوب بید را بجای جریده یازدهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنِ الْجَرِيدَةِ إِذَا لَمْ يُجِدْ يُجْعَلُ
بَدَلَهَا غَيْرُهَا فِي مَوْضِعٍ لَا يُمْكِنُ النَّخْلُ فَكَتَبَ يَجُوزُ إِذَا أُعْوِزَتِ الْجَرِيدَةُ وَالْجَرِيدَةُ أَفْضَلُ وَبِهِ جَاءَتِ
الرِّوَايَةُ شرح بلال بکسر با یکنقطه است اعوزت بعین بی‌نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی باب افعال است الاعواز نایابی است
اذا اعوزت الجریدة اشارتست بانکه نایابی نخل لازم ندارد نایابی جریده را و مشار این حکم نایابی جریده است نه نایابی
نخل ضمیر به راجع بمضمون جمله الجریدة افضل است یعنی روایتست از علی بن بلال که از راویان امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن
عسکری علیهم السلم است بانکه او نوشت سوی امامی که روایت از او دست میپرسید امام را از شاخ درخت خرما که چون نیابیم
آنرا آیا میگردانیم عوض آن غیر آنرا در جایی که ممکن نیست درخت خرما پس امام نوشت که جایزست غیر شاخ درخت خرما چون
نایاب شود شاخ درخت خرما و شاخ درخت خرما بهترست از غیر آن و باین بهتر بودن وارد شده روایت از رسول الله صلی الله
علیه و آله اشارتست بانکه شاخ درخت خرما اگرچه خشک باشد بهترست از غیر آن اگرچه تر باشد زیرا که چوب چندانکه بوده
وارم (?) نم نرفته فی الجمله رطوبتی دارد و آن رطوبت کافیست در دفع عذاب و حساب و الله اعلم دوازدهم اصل وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ يُجْعَلُ بَدَلَهَا عُودُ الرُّمَّانِ شرح و روایت کرد علی بن ابرهیم در روایتی دیگر که میتواند بود که از جناب
الزمان علیه السلم باشد انکه امام گفت که گاشته (?) میگردانیده میشود عوض جریده چوب انار در جایی که نایابست جریده مراد اینست
که اگر چوب سدر و چوب خلاف نیز نباشد چوب انار قایم مقام است جریده حدیث دهم این باب سیزدهم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجَرِيدَةِ تُوضَعُ مِنْ دُونِ الثِّيَابِ أَوْ مِنْ فَوْقِهَا قَالَ فَوْقَ الْقَمِيصِ وَدُونَ الْخَاصِرَةِ فَسَأَلْتُهُ
مِنْ أَيِّ جَانِبٍ فَقَالَ مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ شرح الخاصرة بخا با نقطه و الف و کسر صاد بی‌نقطه و را بی‌نقطه و تا تهی گاه و چون
از فوق القمیص معلوم میشود که جریده در پایین سرتاسری است اکتفا بآن کرده و بیان طول جریده کرده بانکه از ترقوه تا پایین
تهی‌گاه است و آن مکذا (?) بلغ است و میتواند بود که الخاصره بخا بی‌نقطه و تا که از برای نقل از وصفیت باسمیت است باشد
و مراد سرتاسری باشد باعتبار انکه احاطه تام میکند بدن میت را یعنی روایتست از جمیل گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
از جریده که آیا گذاشته میشود در پایین کفنها یا در بالای کفنها گفت در بالای پیراهن و پایین خاصره پس پرسیدم امام را که
کدام جانب گذاشته میشود گفت در جانب راست گفته مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث پنجم این باب
زیرا که حدیث پنجم در صورتیست که دو جریده موجود باشد و این در صورتیست که بیش از یک جریده نباشد باب بیست و پنجم اصل
باب المیت (?) تموت و هو جنب او حائض او نفساء شرح این باب بیان میتست که بمیرد در حالی که او جنب است یا حائض



باخون زاییدن دیده و درین باب سه حدیث است اول اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَاتَ مَيِّتٌ وَهُوَ جُنُبٌ كَيْفَ يُغَسَّلُ
وَمَا يُجْزِئُهُ مِنَ الْمَاءِ قَالَ يُغَسَّلُ غُسْلًا وَاحِدًا يُجْزِئُ ذَلِكَ عَنْهُ لِجَنَابَتِهِ وَلِغُسْلِ الْمَيِّتِ لِأَنَّهُمَا حُرْمَتَانِ اجْتَمَعَتَا
فِي حُرْمَةٍ وَاحِدَةٍ شرح الحرمه بضم حا بی‌نقطه و سکون و ضم و فتح را بی‌نقطه واجب اجتمعتا استیناف بیانی است و بجای حجه دلیل است
و کبرای دلیل مطویست و حاصل دلیل اینست که این دو غسل دو غسل واجب است و هر دو غسل واجب متداخل است یا منحی (?) که
جمع میشود و بیکی واجب چنانچه گذشت در کتاب الطهاره در باب بیست و هفتم که باب الجنب یغتسل منه اذا اجتمع است یعنی روایتست
از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که مرد میتی بر حالی که او جنب بود
چگونه شسته میشود و با آب خالص که یکبار یا دو بار جدا از هم یا دو بار متعلق بهر عضوی علیحده یا یکبار و چه مقدار کافیست اورا از آب
خالص امام گفت شسته میشود با آب خالص یکشستن کافیست آن شستن از میت برای غسل جنابت او و برای غسل میت
زیرا که غسل جنابت و غسل میت دو غسل واجبست و هر دو غسل واجب جمع میشود در یک غسل بیان این آنکه این دو غسل جمع
شده است در یک غسل واجب ظاهر این استدلال اینست که اغسال مندوبه مختلفه جمع نشود در یک غسل مندوب دوم اصل عَنْ
عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ إِذَا مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا كَيْفَ تُغَسَّلُ قَالَ مِثْلَ
غُسْلِ الطَّاهِرِ وَكَذَلِكَ الْحَائِضُ وَكَذَلِكَ الْجُنُبُ إِنَّمَا يُغَسَّلُ غُسْلًا وَاحِدًا فَقَطْ شرح مثل منصوب و نایب مفعول مطلق
مطلق فعل محذوف است بتقدیر تغسل مثل فقط بفتح فا و فتح قاف و سکون طا بی‌نقطه بمعنی فحسب است یعنی روایتست از عمار بن
موسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زن که چون میرد در نفاس او چگونه شسته میشود گفت شسته میشود مثل
شستن بی‌نفاس و همچنانست حائض و همچنانست جنب بیان این آنکه نیست که شسته میشود هر یکی از جنب و حائض
و نفسا با آب خالص یکشستن پس بس است سیوم اصل عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي الْمَرْأَةِ إِذَا مَاتَتْ تُغَسَّلُ
وَكَثُرَ دَمُهَا أُدْخِلَتْ إِلَى السُّرَّةِ فِي الْأَدَمِ أَوْ مِثْلِ الْأَدَمِ نَظِيفٍ ثُمَّ تُكَفَّنُ بَعْدَ ذَلِكَ شرح الادم بفتح همزه
و فتح دال بی‌نقطه اسم جمع ادیم بفتح همزه و کسر دال پوستها نظیف بفتح نون و کسر ظا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و ظا مجرور و صفت کل واحد از الادم و مثل الادم است زیرا که الف لام الادم برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است بعد ذلک
تاکید مضمون ثم است یعنی روایتست از حسن بن محبوب که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است و احمد بن
محمد بن عیسی که از راویان امام رضا علیه السلم است یا احمد بن محمد بن ابی نصر که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام
محمد تقی علیهم السلم است در زن اگر میرد بر حالی که صاحب نفاس است و بسیار شود خون او داخل کرده میشود تا ناف در جنس
پوستها یا مانند جنس پوستها مثل مشمع که پاکیزه باشد بعد از آن کفن کرده میشود بعد از آن باب بیست و ششم اصل باب
المراة تموت و فی بطنها الصبی یتحرک شرح این باب بیان زنیست که بمیرد و در شکم او کودکیست که می‌جنبد و آنکه در شکم اوست

بطور رسید عنوان و احادیث این باب موجود نیست و مثل این عنوان و دو حدیث می آید بعد از باب ثواب من عزی حزینا
پس ذکر تمام سند حدیث میشود در این باب تا ما بالتفاوت ظاهر شود و در این باب سه حدیث است اول اصل حمید بن زیاد
عن الحسن بن محمد بن سماعة عن محمد بن ابی حمزة عن علی بن یقطین قال سألت العبد الصالح علیه السلام
عن المرأة تموت وولدها فی بطنها قال یشق بطنها ویخرج ولدها شرح روایت کرد حمید بن زیاد از حسن
محمد بن سماعه از محمد بن ابی حمزه از علی بن یقطین گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از زنی که میمیرد و فرزند او در شکم
اوست امام گفت شکافته میشود شکم او و بیرون آورده میشود فرزند او و مخفی نماند که ظاهر این عموم دارد و تخصیص میباید زده شود آن
کرد دوم اصل سهل بن زیاد عن اسمعیل بن مهران عن علی بن ابی حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن المرأة تموت ویتحرک الولد فی بطنها أیشق بطنها ویستخرج ولدها قال نعم وفی روایة
ابن ابی عمیر زاد فیه یخرج الولد ویخاط بطنها شرح وفی روایة آخر کلام سهل بن زیاد است و اشارتست بآنچه
می آید در حدیث اول باب بعضا دو دوم معنی روایت کرد سهل بن زیاد از اسمعیل بن مهران از علی بن ابی حمزه از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت پرسیدم امام را از زنی که میمیرد و حرکت میکند فرزند در شکم او آیا شکافته میشود شکم او و بیرون آورده
میشود فرزند او امام گفت آری و در روایت ابن ابی عمیر از امام جعفر صادق علیه السلم زیاد کرد در این حدیث این را که بیرون آورده
میشود فرزند او و دوخته میشود شکم آن زن سوم اصل عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن ابی
وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا ماتت المرأة وفی بطنها ولد
یتحرک یشق بطنها ویخرج الولد وقال فی المرأة یموت فی بطنها الولد فیتخوف علیها قال لا بأس
ان یدخل الرجل یده فیقطعه ویخرجه شرح این حدیث مع شیء زاید می آید در حدیث دوم باب بعضا دو دوم و کان شرح شود
باب بیست و هفتم اصل باب کراهیة ان یقص من المیت ظفر او شعر شرح کراهیة بفتح کاف و کسر ها و تخفیف یا است معنی این
باب بیان ناخوش بودن اینست که چیده شود از میت ناخنی یا مویی و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال لا یمس من المیت شعر ولا ظفر وان سقط منه شیء فاجعله فی کفنه شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت دست کرده نشود از میت موی او نه ناخن یعنی بریده نشود و اگر افتد از میت چیزی از
مو و ناخن پس بگردان آن را در کفن او دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کره امیر المؤمنین علیه السلام
ان یحلق عانة المیت اذا غسل او یقلم له ظفر او یجز له شعر شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب علم است
یقلم بقاف بصیغه مضارع مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است یجز بجیم و تشدید زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است
معنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ناخوش میدارد امیر المؤمنین علیه السلم این را که تراشیده شود موی زهار

چون کشته شود و یا چیده شود از او ناخنی یا بریده شود از او مویی سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یحل ان یقص
من المیت ظفر او یقص له شعر او یحلق له عانة او یغمز له مفصل شرح کره بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا باب علم است
معنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت ناخوش شمرده شده است اینکه چیده شود از میت ناخنی یا چیده شود از او مویی
یا تراشیده شود از او موی زهاری یا فشرده شود از او سر بندی یا انگشت چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن المیت یکون علیه الشعر فیحلق عنه او یقلم قال لا یمس منه شیء اغسله وادفنه شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از میت که باشد بر او مویی تراشیده شود از میت یا چیده میشود ناخن میت امام گفت دست کرده
نمیشود از میت چیزی بشوی میت را و دفن کن او را باب بیست و هشتم اصل باب یخرج من المیت بعد ما یغسل شرح این باب
بیان چیزیست که بیرون می آید از میت بعد از شسته شدن او و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا خرج من المیت الدم بعد الغسل واصاب العمامة او الکفن قرضه بالمقراض شرح معنی
عبارت از آمیخته بخون است مثل خوناب کفن اینجا مستعمل در معنی اخص شده که سرتاسری و پیراهن و لنگ است قرض
بقاف و را بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمکلف حاضر است معنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون بیرون آید از سوراخ بینی میت خون خالص یا چیزی که آمیخته بخون باشد بعد از شستن
میت و برخورد عمامه را یا کفن را مقراض میکند آن را آنکه حاضر است از مکلفان مراد اینست که شستن عمامه یا کفن هم
میت اگرچه بعد از مقراض کردن پوشانیدن آنچه بیدل شده از بدن میت بپارچه جدید یا کشیدن بعض اجزای عمامه
کفن بر آنجا واجب باشد و ظاهر سکوت از حکم بینی اینست که شستن آن نیز واجب نباشد والله اعلم بالا برد راوی
سند حدیث را دوم اصل رفعه قال اذا غسل المیت ثم احدث بعد الغسل فانه یغسل الحدث ولا یعاد
الغسل شرح بالا برد راوی سند حدیث را تا امامی که روایت از اوست امام گفت چون شسته شود میت بعد از آن
بول یا غایط بیرون آید از او بعد از شستن او پس بدرستی که شان اینست که شسته میشود آن بول یا غایط و اعاده کرده
نشود شستن کل میت سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خرج من المیت شیء بعد ما یکفن
فاصاب الکفن قرض منه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون بیرون آید از میت چیزی که نجس باشد
بعد از آنکه کفن کرده شود و پس برخورد آنچیز کفن را مقراض کرده میشود از کفن باب بیست و نهم اصل باب الرجل یغسل المرأة
والمرأة تغسل الرجل شرح این باب بیان مردیست که میشوید زن را و زنیست که میشوید مرد را و در این باب سیزده حدیث
است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجل یموت ولیس عنده من یغسله الا
النساء قال تغسله امرأته او ذات قرابة ان کانت له وتصب النساء علیه الماء صبا وفی المرأة

إِذَا مَاتَتْ يُدْخِلُ زَوْجُهَا يَدَهُ تَحْتَ قَمِيصِهَا فَيَغْسِلُهَا ش قرابه بفتح قاف عبارتست از محرم است کمی آید در حدیث چهارم
این باب حسنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه او پرسیده شد از مردی که بمیرد و میت نزد او کسی که شوید او را
مگر زنان امام گفت میشوید او را زن او یا صاحب خویشی نزدیک اگر باشد او را و میپوشند زنان دیگر بر او آب را یعنی کسی نظر
و لمس نباشد بعنوان مدد صاحب قرابت و میتواند بود که مراد بعنوان استقلال باشد در صورتی که زن او و صاحب
خویشی او نباشد و مراد ریختن آب بر دو کف او باشد نظر آنچه می آید در حدیث پنجم این باب یا بر دو کف و رو باشد نظر آنچه
می آید در حدیث سیزدهم این باب و امام گفت در زن چون میرد داخل میکند شوهر او دست خود را در پایین پیراهن او یعنی
میشوید زن را دوم حسن سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ أَيَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى امْرَأَتِهِ حِينَ تَمُوتُ
أَوْ يُغَسِّلَهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا مَنْ يُغَسِّلُهَا وَعَنِ الْمَرْأَةِ هَلْ تَنْظُرُ إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ مِنْ زَوْجِهَا حِينَ يَمُوتُ
فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ أَهْلُ الْمَرْأَةِ كَرَاهَةَ أَنْ يَنْظُرَ زَوْجُهَا إِلَى شَيْءٍ يَكْرَهُونَهُ مِنْهَا ش
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد که آیا میشاید او را اینکه نظر کند سوی زن خود وقتی که میرد آن زن یا شوید آن
زن را اگر نباشد نزد آن زن کسی که شوید او را و پرسیدم امام را از زن که آیا نظر میکند سوی مانند آنچه مذکور شد از جمله بدن
شوهر خود وقتی که میرد شوهر مراد نظر زن سوی موضعیست از بدن شوهر که نظر سوی آنها می فرماید در وقت شستن پس
مقصود سوال از نظر زن سوی شوهر و شستن زن شوهر راست پس امام گفت باکی نیست با آنچه پرسیدی جز این نیست
که میکنند شستن زن را خویشان زن و نه شوهر زن و اینکه از برای نخواستن اینکه نظر کند شوهر آن زن سوی چیزی
که نمیخواهم آنرا از آن زن اشارتست باینکه میت زن بد شکل میشود از میت مرد و خویشان او نمیخواهند آن بد شکل را
و نمیخواهند نظر شوهر را سوی آن بدشکلی و این از روی جهل است چنانچه می آید در حدیث هفتم و یازدهم این باب سوم حسن
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُغَسِّلُ امْرَأَتَهُ قَالَ نَعَمْ مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ ش روایتست از محمد بن
مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا میشوید زن خود را
امام گفت آری از پس جامه که ساتر عورتین آن زن باشد چهارم حسن سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ
يَمُوتُ وَلَيْسَ عِنْدَهُ مَنْ يُغَسِّلُهُ إِلَّا النِّسَاءُ هَلْ يُغَسِّلُهُ النِّسَاءُ فَقَالَ تُغَسِّلُهُ امْرَأَتُهُ أَوْ ذَاتُ مَحْرَمِهِ
وَتَصُبُّ عَلَيْهِ النِّسَاءُ الْمَاءَ صَبًّا مِنْ فَوْقِ الثِّيَابِ ش المحرم بفتح میم و سکون حا بی نقطه و فتح را بی نقطه مصدر
میمی بمعنی حرام بودن نکاح یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بمیرد و نیست نزد او کسی که شوید او را
مگر زنان آیا میشویند او را زنان پس گفت میشوید او را زن او یا صاحب محرم او در صورتی که اینها باشند و میریزند زنان
دیگر بر او آب را یعنی که از بالای جامهها باشد مراد همانست که گذشت در حدیث اول این باب پنجم حسن سَمِعْتُ

ما يكرهه



صَاحِبًا لَنَا يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ مَعَ رِجَالٍ لَيْسَ فِيهِمْ ذُو مَحْرَمٍ هَلْ يُغَسِّلُونَهَا
وَعَلَيْهَا ثِيَابُهَا فَقَالَ إِذَنْ يَدْخُلَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَلَكِنْ يَغْسِلُونَ كَفَّيْهَا ش يدخل بصیغه مضارع معلوم غایب
باب افعال است ذلک فاعل است و مشار الیه ذلک مصدر یغسلونها است و مفعول محذوفست بتقدیر قبحا یا بتقدیر ...
و مانند آنها یعنی شنیدم از یاری که بود ما را میپرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که بمیرد با مردانی که نیست در
ایشان صاحب حرام بودن عقد نکاح آیا میشویند آن زن را در حالی که بر آن زن جامههای او باشد پس امام گفت در این
هنگام که شویند او را داخل میکند آن شستن بر ایشان قبحی را مثل فکرهای باطل شیطانه و لیکن میشویند دو دست او را
یعنی آنکه نظر یا لمس کنند مخفی نماند که این منافات ندارد با آنکه روی او را نیز شویند چنانچه می آید در حدیث سیزدهم این باب
ششم حسن عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ إِذَا مَاتَتْ فَقَالَ يُدْخِلُ زَوْجُهَا يَدَهُ مِنْ تَحْتِ قَمِيصِهَا إِلَى
الْمَرَافِقِ ش روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از زن چون مرده باشد پس امام گفت داخل
میکند شوهر او دست خود را در پایین پیراهن او تا آرنجها برای شستن او هفتم حسن عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ فِي السَّفَرِ أَوْ فِي الْأَرْضِ لَيْسَ مَعَهُ فِيهَا إِلَّا النِّسَاءُ قَالَ يُدْفَنُ وَلَا يُغَسَّلُ وَقَالَ فِي الْمَرْأَةِ
تَكُونُ مَعَ الرِّجَالِ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعَهَا زَوْجُهَا فَإِنْ كَانَ مَعَهَا زَوْجُهَا فَلْيُغَسِّلْهَا
مِنْ فَوْقِ الدِّرْعِ وَيَسْكُبُ عَلَيْهَا الْمَاءَ سَكْبًا وَلْتُغَسِّلْهُ امْرَأَتُهُ إِذَا مَاتَ وَالْمَرْأَةُ لَيْسَتْ مِثْلَ
الرَّجُلِ الْمَرْأَةُ أَسْوَأُ مَنْظَرًا حِينَ تَمُوتُ ش الارض بفتح همزه و سکون را بی نقطه و ضاد با نقطه سرزمینی که وطن
صحرانشین است و تعلقها تا آخر منزلهٔ استثنا است از یدفن و لا یغسل یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که بمیرد در سفر یا در سرزمین خود و نیست با او در آن زمین مگر زنان امام گفت دفن کرده میشود و شسته نمیشود
مخفی نماند که مراد عدم شسته شدن مجموع اوست و این منافات ندارد با شسته شدن دو دست او چنانچه گذشت در حدیث
پنجم این باب مگر آنگاه باشد با او شوهر او پس اگر باشد با او شوهر او پس باید که شوید او را از بالای پیراهن و میریزد شوهر
آب را یعنی یا بمعنی که محض ریختن میکند تا میتواند نظر سوی او نمیکند در صورت اول اگر زن او یا او باشد باید که شوید او را
زن او چون مرده باشد بحاجت باینکه محض ریختن آب باشد و زن مثل مرد نیست بیان این آنکه زن بدشکل تر است از مرد وقتی
که بمیرد هشتم حسن سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَخْرُجُ فِي السَّفَرِ وَمَعَهُ امْرَأَتُهُ يُغَسِّلُهَا قَالَ نَعَمْ
وَأُمُّهُ وَأُخْتُهُ وَنَحْوُ هَذَا يُلْقِي عَلَى عَوْرَتِهَا خِرْقَةً ش پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که از وطن
بیرون میرود در سفر است و با او زن اوست آیا میشوید زن خود را گفت آری شوید او را و مادر خود را و خواهر خود را و
اینها یعنی اینکه هرکه ذات محرم باشد می اندازد بر عورت او پارچه را که ساتر عورت باشد اگرچه میت زن او باشد نهم حسن

الرجال

و امام گفت در زنی که بمیرد با مردان
که او با ایشان منزلت یعنی که اگر میرد
دفن کرده میشود و شسته نمیشود

سمعت صاحباً لنا يسأل أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة تموت مع رجال ليس معهم ذو محرم هل يغسلونها
وعليها ثيابها فقال إذن يدخل عليهم ولكن يغسلون كفيها شرح مضمون این موافق حدیث عمرو بن ابی ثابت
دوم حل عن أبي عبد الله عليه السلام في المرأة إذا ماتت وليس معها امرأة تغسلها قال يدخل زوجها
يده تحت قميصها فيغسلها إلى المرافق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زن چون مرده باشد و نباشد
با او زنی که بشوید او را امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را تا آرنجها در پایین پیراهن او پس میشوید او را سیوم حل
عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل يغسل امرأته قال نعم إنما يمنعها أهلها تعصباً شرح روایت
از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا میشوید زوجه را
گفت آری جز این نیست که منع میکنند او را از شوهر خویشان او برای تندی و ناخوشی چهارم حل عن أبي عبد الله عليه السلام
أنه سئل عن الرجل المسلم يموت في السفر وليس معه رجل مسلم ومعه رجال نصارى ومعه عمته و
خالته مسلمتان كيف يصنع في غسله قال تغسله عمته وخالته في قميصه ولا يقربه النصارى وعن
المرأة تموت في السفر وليس معها امرأة مسلمة ومعها نساء نصارى وعمها وخالها ومعهم مسلمون
قال يغسلونها ولا تقربها النصرانية كما كانت المسلمة تغسلها غير أنه يكون عليها درع فيصب
الماء من فوق الدرع شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام انکه او پرسیده شد از مرد مسلمان که بمیرد در سفر
و نیست با او مردی که مسلمان باشد و با او مردانند که ترسایانند و با اوست عمه او و خاله او و ایشان مسلمانند چه کار
کرده میشود در شستن او امام گفت میشوید او را عمه او و خاله او در پیراهن او و نزدیک نمیشوند ترسایان و امام پرسیده
شد از زنی که بمیرد در سفر و نیست با او زنی که مسلمان باشد و با او هستند زنانی که ترسایانند و عموی او و خالوی او
و با ایشانند مسلمانان که چه میتوانند کرد عم و خال خود را امام گفت میشویند مسلمانان او را و نزدیک نمیشود او را زن
ترسا شستن عم و خالو چنانست که زن مسلمان می شسته باشد او را تفاوت اینست که میباشد بر او پیراهنی
پس ریخته میشود آب از بالای پیراهن پنجم حل قلت فإن مات رجل مسلم وليس معه رجل مسلم ولا امرأة مسلمة
من ذوي قرابته ومعه رجال نصارى ونساء مسلمات ليس بينه وبينهن قرابة قال يغتسل
النصراني ثم يغسله فقد اضطر شرح مراد بقرابت اینجا قدر حرمت نکاح است الاغتسال خود را شستن و ظاهر
اینست که شستن دست تنها کافی باشد اضطر بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بعبد است
و افاده مبالغه میکند متن گفتم پس اگر بمیرد مردی مسلمان و نباشد با او مردی مسلمان و نه زنی مسلمان از جمله صاحبان
محرم او و با او مردانی ترسایان باشند و زنانی مسلمان باشند که نیست میان او و آن زنان محرمی امام گفت

دستهای

دستهای خود را میشوید مرد ترسا بعد از آن میشوید او را بیان این آنکه تحقیق بجا رسیده بجایی که با غیر کمال بجایی که بحد رسیده که
این مبنی بر چند مقدمه است اول آنکه شستن کافر خود را باعث تخفیف نجاست او میشود و نجاست هر کافر مثل خمر و لحم خنزیر زایل
میشود دوم اینکه آب قلیل بمحض ملاقات نجاست نجس میشود سیوم اینکه در سقوط تکلیف بواجب کفائی شرط نیست نیت
قربت از فاعل آن زیرا که مقصود وقوع آن واجب است از هر که باشد پس شستن میت مثل شستن جامه است و مثل
غسل جنابت و مانند آن نیست پس اگر کسی بقصد ریا یا بقصد مال میت را شوید از دیگران ساقط میشود چنانچه اگر آن
قصد کفن کند باعث سقوط میشود والله اعلم ششم حل وعن المرأة المسلمة تموت وليس معها امرأة مسلمة ولا رجل
مسلم من ذوي قرابتها ومعها امرأة نصرانية ورجال مسلمون ليس بينها وبينهم قرابة قال تغتسل
النصرانية ثم تغسلها شرح عن المرأة متعلق بفعلیت که در اول فقره آخر است بتقدیر و سألت عن المرأة یا معطوف
بر عن الرجل المسلم است و مضمون این نظیر سابق است معلوم است از شرح سابق هفتم حل وعن النصراني يكون في
السفر وهو مع المسلمين فيموت قال لا يغسله مسلم ولا كرامة ولا يدفنه ولا يقوم على قبره شرح
لا و لا کرامة برای نفی جنس است متن و پرسیدم از ترسائی که میباشد در سفر در حالی که او با مسلمانانست پس بمیرد امام گفت
نمیشوید او را مسلمانی و نیست عزتی ترسا را و دفن نمیکند او را و اگر مدفون شده باشد نمی ایستد بر قبر او بقصد دعا
یا زیارت یا تعظیم هشتم حل قلت لأبي عبد الله عليه السلام من غسل فاطمة عليها السلام قال ذاك أمير
المؤمنين عليه السلام فكأنما استفظعت ذلك من قوله فقال لي كأنك ضقت مما أخبرتك
فقلت قد كان ذلك جعلت فداك فقال لا تضيقن فإنها صديقة لم يكن يغسلها إلا صديق
أما علمت أن مريم عليها السلام لم يغسلها إلا عيسى عليه السلام شرح مضمون این گذشت در کتاب الحجة در
حدیث چهارم مولد الزهراء فاطمه علیها السلام گذشت فاطمه علیها السلام را گفت این امیر المؤمنین بود پس گویا که بزرگ
شمردم آن سخن را از جمله قول امام علیه السلام که شستن مرد زن را چون جایز باشد پس گفت مرا گویا که تو تنگدل شدی از آنچه خبر دادم
ترا پس گفتم تحقیق شد آنچه گفتی قربانت شوم پس گفت البته دلتنگ مشو چه درستی که فاطمه معصومه بود جایز نبود که بشوید
او را مگر معصومی و معصوم چون منحصر شود در شوهر و پسران شوهر اولی است چنانچه می آید در حدیث دوم باب [illegible]
که باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت است آیا نشنیدی که مریم علیها السلام نشست او را مگر عیسی علیه السلام
اینست که شستن مرد زن را محل اینقدر استبعاد نیست نهم حل قلت جعلت فداك فما تقول في المرأة تكون
في السفر مع الرجال ليس فيهم لها ذو محرم ولا معهم امرأة فتموت المرأة ما يصنع بها قال يغسل منها
ما أوجب الله عليه التيمم ولا تمس ولا يكشف شيء من محاسنها التي أمر الله عز وجل بسترها قلت

متن گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را

کیف یصنع بها قال یغسل بطن کفیها و وجهها و یغسل ظهر کفیها شرح گفتم قرابت سوم پس چه میگوید در زنی که میباشد
در سفر با مردان نیست در ایشان او را صاحب محرمی و نیست با ایشان زنی پس میمیرد آن زن چه کار کرده میشود با آن
زن امام گفت شسته میشود از آن زن آنچه واجب ساخته است الله تعالی بر آن تیمم را و در جایی که استعمال آب برای وضو
یا غسل میسر نباشد و دست مالیده نمیشود آن زن و گشوده نمیشود چیزی از جاهایی که حق تعالی امر کرده او را بپوشانیدن
آن در نماز مثل سر و گردن و ساعد گفتم چه کار کرده میشود با او یعنی که بچه ترتیب شسته میشود محل تیمم او گفت شسته میشود
شکم دو دست او و روی او و شسته میشود پشت دو دست او مخفی نماند که ظاهر این وجوب مسح جمیع روی است در تیمم
و گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سوم و چهارم باب چهلم که باب صفة التیمم است باب سی ام اصل باب حد الصبی الذی یجوز
ان تغسله النساء شرح این باب بیان حد طفلیت که جایز است زنان بیگانه را اینکه بشویند او را در این باب یک حدیث است
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام حدثنی عن الصبی الی کم تغسله النساء فقال الی ثلث سنین شرح
تغسله بصیغه مضارع غائب یا غائبه باب ضرب است زیرا که النساء مفرد لیست در معنی جمع مونث و تذکیر آن جایز است
مثل و قال نسوة فی المدینة یا بعد الی داخل در حکم ما قبل نیست غالبا و گاهی داخل میباشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
حکایت کن مرا از طفل که تا چند سال میشویند او را باب سی و یکم اصل باب غسل من غسل المیت و من مسه و هو حار و من
مسه و هو بارد شرح و من عطف بر غسل است بقرینه ذکر حدیث ششم در تحت عنوان این باب یعنی این باب بیان غسل
کسی است که شسته میت را و کسی که عضو خود را رسانیده بمیت در حالی که میت هنوز گرم است و کسی که عضو خود را
رسانیده بمیت در حالی که میت سرد شده است و در این باب شش حدیث است اول اصل عن حریز عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من غسل میتا فلیغتسل قلت فان مسه ما دام حارا قال فلا غسل علیه و اذا برد ثم
مسه فلیغتسل قلت فمن ادخله القبر قال لا غسل علیه انما یمس الثیاب شرح برد بباء یکنقطه و راء بی نقطه
و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و حسن است انما یمس الثیاب اشارت بآنست که اگر میت بی غسل مدفون شود برای
ضرورتی غسل بر داخل کننده او در قبر نیست چه جای اینکه غسل داده شده باشد یعنی روایت است از حریز از امام جعفر صادق
علیه السلم امام گفت هر که شست میتی را پس باید که غسل کند گفتم پس اگر عضو خود را رساند بمیت چندانکه گرمست امام گفت پس غسل نیست
بر او و چون سرد شود و بعد از آن عضو خود را رساند باو پس باید که غسل کند گفتم پس کسی که داخل کند میت را در قبر امام گفت غسل نیست
بر او بیان این آنکه جز این نیست که عضو خود را میرساند بجامهای میت دوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما
السلام قال قلت الرجل یغمض عین المیت علیه غسل قال اذا مسه بحرارته فلا و لکن اذا مسه
بعد ما یبرد فلیغتسل قلت فالذی یغسله یغتسل قال نعم قلت فیغسله ثم یکفنه قبل ان یغتسل

زنان غیر ذوات محرم کسی نیست با ال ام

قال

قال یغسله ثم یغسل یده من العاتق ثم یلبسه اکفانه ثم یغتسل قلت فمن حمله علیه غسل قال لا قلت
فمن ادخله القبر علیه وضوء قال لا الا ان یتوضأ من تراب القبر ان شاء شرح یغمض بغین با نقطه و ضاد با نقطه
بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است الاغماض فرو آوردن العاتق بعین بی نقطه و الف و کسر تاء دو نقطه بالا
دوش یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که گفتم که مردی فرو می آورد پلک
بالای چشم میت را آیا بر او غسلی هست امام گفت چون عضو خود را رساند بمیت با گرمی میت پس نیست بر او غسلی لیکن
چون عضو خود را رساند بمیت بعد از آنکه سرد شود پس باید که غسل کند گفتم پس آنکه میشوید میت را آیا غسل میکند گفت آری گفتم آیا پس
میشوید میت را بعد از آن کفن میکند میت را پیش از آنکه غسل کند امام گفت میشوید میت را بعد از آن میشوید دست خود را
از دوش بعد از آن میپوشاند میت را کفنهای او بعد از آن غسل میکند گفتم پس کسی که بر دارد میت را آیا بر او غسلی هست
گفت نه گفتم پس کسی که داخل کند میت را در قبر آیا بر او وضوئی هست گفت نه مگر آنکه دست خود را بشوید از خاک قبر اگر خواسته
باشد اگر کرا سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یغتسل الذی غسل المیت و ان قبل المیت انسان
بعد موته و هو حار فلیس علیه غسل و لکن اذا مسه و قبله و قد برد فعلیه الغسل و لا بأس ان
یمسه بعد الغسل و یقبله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت غسل میکند آنکه شسته میت را و اگر بوسه کند
میت را شخصی بعد از موت او و او گرم باشد پس نیست بر بوسه کننده غسلی و لیکن چون عضو خود را باو مالد و بوسه کند او را
در حالی که او سرد شده باشد پس بر اوست غسل و پروائی نیست باینکه عضو خود را باو رساند بعد از غسل و بوسه کند او را
چهارم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یمس المیتة اینبغی له ان
یغتسل منها فقال لا انما ذلک من الانسان وحده قال و سألته عن الرجل یصیب ثوبه جسد المیت
فقال یغسل ما اصاب الثوب شرح المیتة بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین مرده غیر آدمی مناسب این حدیث
بعنوان این باب باعتبار انما ذلک من الانسان وحده است پس مراد بانسان انسان بارد است و مذکور میشود
در شرح حدیث پنجم این باب یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که عضو خود را
میرساند بمرده غیر آدمی آیا سزاوار است او را اینکه غسل کند بسبب آن مرده گفت نه جز این نیست که غسل کردن بسبب مرده
آدمیست و پس راوی گفت و پرسیدم او را از مردی که بخورد جامه او جسد میت را امام گفت میشوید آنچه را که بخورد
جامه را بتفصیلی که می آید در حدیث هفتم این باب پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام ینهی عن الغسل
اذا ادخل القبر شرح اذ بکسر همزه و سکون ذال با نقطه است ادخل بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع
بمیت است که مفهوم است از سابق و مفعول اول محذوف است بتقدیر ادخل المیت القبر و مستفاد بود که اذا بالف ظرف بذال

باشد و دخل از باب بعضیا باشد بنابر اینکه دخول قبر برای کارسازی میت میباشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که نهی میکرد
کسی را از غسل مس میت وقتی که داخل کرده بود آن کس میت را در قبر سیم مجهول عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول
الله صلی الله علیه و آله قبّل عثمان بن مظعون بعد موته شرح مظعون بظاء معجمه و عین مهمله است عثمان بن مظعون
از قریش است و از سابقان در اسلام است و او هجرت بحبشه کرده و در بدر حاضر بوده و بعد از سی ماه یا بیست و چهار ماه از
هجرت رسول علیه السلام در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون شد و او اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافته و فاضل
و متعبد بوده و آنحضرت رسول علیه السلام او را سلف صالح نامیده چنانچه می آید در حدیث هفتم باب شصت و هشتم و در حدیث چهل و پنجم آخر
ابواب بعد موته یعنی زمان متصل بموت است که هنوز گرم بوده و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باین مناسبت است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بوسید عثمان بن مظعون را بعد از موت او
چهارم مجهول عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یقع طرف ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل المیت
فلا تغسل ما اصاب ثوبک منه و ان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه شرح این مضمون گذشت
در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب سی و نهم ما موصول دو جا منصوب و مفعول به است و عبارتست از رطوبت من در منه
دو جا برای ابتدا یا برای سببیت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که فرود می آید کنار جامه او بر جسد
میت امام گفت اگر شسته شده است میت آب خالص که بعد از شستن با آب سدر و آب کافور است پس مشو رطوبتی را که بخورده
باشد جامه ترا و سرایت کرده باشد از میت و اگر میت شسته نشده باشد پس بشو رطوبتی را که بخورده باشد جامه ترا از
میت مراد این است که شستن جامه لازم نیست مگر آنکه رطوبتی سرایت کرده باشد از میت بجامه و پیش از شستن میت با
پس اگر هر یک از میت و جامه خشک باشد شستن جامه لازم نیست اصلا و جمعی میگویند سرایت دو قسم است یکی حقیقی و آن
اینکه میت تر باشد و جامه خشک باشد و دیگری حکمی و آن اینکه میت خشک باشد و جامه تر باشد و الله اعلم و مناسبت این حدیث
بعنوان این باب باعتبار این است که مس جامه کسی مانند مس آن کس است و مراد بمیت میت بارد است چنانچه راوی تصریح
بآن کرده در ذیل این حدیث در کتاب الطهاره و حدیث پنجم باب سی و نهم که گفت یعنی اذا برد المیت و ظاهر حدیث سی و دوم
باب نود و دوم این است که اگر بعض بدن آدمی میت باشد و بعضی حی باشد هر یکی حکمی علیحده داشته باشد و الله اعلم پنجم مجهول
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له أیغتسل من غسل المیت قال نعم قلت من ادخله القبر قال
لا انما یمس الثیاب شرح مضمون این حدیث ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب صد و دوم مجهول باب العلة
فی غسل المیت غسل الجنابة شرح الغسل بفتح و ضم غین با اخطه مصدر باب ضرب شستن یا بفتح مصدر است و بضم اسم مصدر
غسل الجنابة مفعول مطلق برای تشبیه است یعنی این باب بیان علت شستن میت است مانند شستنی که برای جنابت

باشد

میباشد در این باب سه حدیث است اول مجهول عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل عبد الله بن قیس الماصر علی ابی جعفر
علیه السلام فقال اخبرنی عن المیت لم یغسل غسل الجنابة فقال له ابو جعفر علیه السلام لا اخبرک فخرج
دعاکم الی عبادته لاجبتموه و قد سألته عن مسألة فما کان عنده من عنده فلقی بعض الشیعة
فقال له العجب لکم یا معشر الشیعة تولیتم هذا الرجل و اطعتموه فلو دعاکم الی عبادته لاجبتموه
و قد سألته عن مسألة فما کان عنده فیها شیء فلما کان من قابل دخل علیه ایضا فسأله عنها فقال
لا اخبرک بها شرح گذشت در حدیث چهارم باب اول کتاب الحجة که قیس ماصر از شیعیان بوده و علم کلام را اخذ کرده از علی بن
الحسین و باقی ماند تا زمان امام جعفر صادق علیه السلام و از این حدیث معلوم میشود که پسر او از مخالفان بوده و لعنت
او مذکور شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و یکم باب صد و دوازدهم که باب الکبائر است الماصر بالف و کسر صاد
مهمله و راء مهمله تعلیم کننده دستور یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت داخل شد عبد الله بن قیس ماصر در موسم
حج بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفت خبر ده مرا از میت که چرا شسته میشود مانند شستنی که برای جنابت است پس گفت او را
امام محمد باقر علیه السلام خبر نمیدهم ترا پس بیرون رفت از نزد امام علیه السلام پس برخورد ببعض شیعه امامیه پس گفت او را
عجب حالی شما راست ای گروههای شیعه امام خود دانستید این مرد را و فرمان برداری کردید او را پس اگر بخواند شما را بسوی
پرستش او هر آینه قبول کنید او را و بتحقیق پرسیدم او را از مسئله پس نبود نزد او در آن مسئله جوابی پس وقتی که گذشت
یک سال آینده در موسم حج داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلام نیز پس پرسید او را از آن مسئله پس امام گفت خبر نمیدهم ترا از
آن مسئله دوم مجهول قال عبد الله بن قیس لرجل من اصحابه انطلق الی الشیعة فاصحبهم و اظهر عندهم موالاتک
ایاهم و لعنی و التبری منی فاذا کان وقت الحج فاتنی حتی ادفع الیک ما تحج به و سلهم ان یدخلوک
علی محمد بن علی فاذا صرت الیه فسله عن المیت لم یغسل غسل الجنابة شرح پس گفت عبد الله بن قیس مردی را
از یاران خود در کوفه که روانه شو بسوی شیعه امامیه در کوفه پس یار ایشان باش و اظهار کن نزد ایشان دوستی تو ایشان را
و لعن مرا و بیزار شدن از مرا چون شود وقت حج پس بیا نزد من تا تسلیم کنم بتو خرجی را که حج کنی با آن و طلب کن از شیعه امامیه
که داخل کنند ترا بر محمد بن علی الباقر پس چون رفتی بسوی او پس سؤال کن او را از میت که چرا شسته میشود مانند شستنی که از
جنابت است سیم مجهول فانطلق الرجل الی الشیعة فکان معهم الی وقت الموسم فنظر الی دین القوم فقبله
بقبوله و کتم ابن قیس امره مخافة ان یحرم الحج فلما کان وقت الحج اتاه فاعطاه حجة و خرج فلما
صار بالمدینة قال له اصحابه تخلف فی المنزل حتی نذکرک له و نسأله لیأذن لک فلما صاروا
الی ابی جعفر علیه السلام قال لهم این صاحبکم ما انصفتموه قالوا لم نعلم بما یوافقک من ذلک

فأمر بعض من حضر أن يأتيه به (ش) الموسم بفتح میم و سکون واو و کسر سین منقوطه اسم زمان و مکان و مصدر میمی باب
ضرب است و بنابر اول اضافه وقت به آن از قبیل اضافه خاص بعام است مثل یوم الاربعا الوسم اجتماع مردم برای حج و بضم
میم و واو و تشدید سین مفتوحه حضور در مکه در وقت حج بحرم کا منقطه و را منقطه بصیغه مضارع مجهول باب ضرب و علم
و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است الحج منصوب مفعول دوم است حجه بکسر حاء منقطه مصدر باب نصر برای مره است
و مراد اینجا آنست که دو بار یکبار حج کند (م) پس وا انشد آن گرد سوی شیعه امامیه پس بود با ایشان تا وقت موسم پس حاضر
کرد دین بکاغت را پس قبول کرد آن دین را بقبولی که لایق آنست و پوشانید از پسر قیس کار خود را از ترس اینکه محروم شود
از حج پس وقتی که شد در وقت حج آمد نزد پسر قیس پس داد او را بعد از حج و بیرون رفت از کوفه پس وقتی که رسید بمدینه
گفت او با رفیقان او که بمانید در منزل تا ذکر کنیم ترا برای امام علیه السلام و طلب کنیم از او تا رخصت دخول دهد برای تو پس
وقتی که رسیدند سوی امام محمد باقر علیه السلام گفت ایشان را که کجاست رفیق شما انصاف نورزیدید با او گفتند یاد کرده ایم
آنچه را که موافق رای تست از آن آوردن و نیاوردن پس امام علیه السلام امر کرد بعض جماعت را که حاضر شده بودند
باینکه آوردند آن رفیق را (م) فلما دخل على ابي جعفر عليه السلام قال له مرحبا كيف رأيت ما انت فيه
اليوم مما كنت فيه قبل فقال يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله لم اكن في شيء فقال صدقت
اما ان عبادتك يومئذ كانت اخف عليك من عبادتك اليوم لان الحق ثقيل والشيطان
موكل بشيعتنا لان سائر الناس قد كفوه انفسهم اني ساخبرك بما قال لك ابن قيس الماصر
قبل ان تسألني عنه واصير الامر في تعريفه اياه اليك ان شئت اخبرته وان شئت لم تخبره
(ش) پس وقتی که داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلام امام گفت او را خوش آمدی چگونه دیدی دینی را که تو در آنی امروز
نسبت بدینی که بودی در آن پیش از این پس گفت ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله نبودم پیش از این در چیزی که
بکار آید پس امام گفت راست گفتی آگاه باش بدرستی که عبادت تو در روزی که آن دین داشتی بود سبک تر بر تو
از عبادت تو امروز زیرا که حق سنگین است و شیطان موکل است بشیعه ما باینمعنی که ابلیس شیاطین خود را موکل شیعه
میکند زیرا که باقی مردمان برطرف کرده اند آزار خود شان را باینمعنی که از عبادت ایشان آزاری باو نمیرسد چون
باطلست پس مضایقه از عبادت ایشان ندارد بدرستی که من تو را خبر میکنم بآنچه گفت ترا پسر قیس ماصر باینمعنی که جواب
مسئله او بتو میگویم پیش از آنکه سوال کنی مرا و میگردانم اختیار کار را در شناسانیدن آن جواب او را سوی تو اگر خواهی
خبر کنی او را و اگر خواهی خبر نکنی او را (م) ان الله عز وجل خلق خلاقين فاذا اراد ان يخلق خلقا امرهم
فاخذوا من التربة التي قال في كتابه منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى

فعجن

تخلق

فعجنوا النطفة بتلك التربة التي يخلق منها بعد ان اسكنها الرحم اربعين ليلة فاذا تمت لها اربعة اشهر
قالوا يا رب تخلق ماذا فيأمرهم بما يريد من ذكر او انثى ابيض او اسود فاذا خرجت الروح من البدن
خرجت هذه النطفة بعينها منه كائنا ما كان صغيرا او كبيرا ذكرا او انثى فلذلك يغسل الميت
غسل الجنابة فقال الرجل يا ابن رسول الله لا والله لا اخبر ابن قيس الماصر بهذا ابدا فقال ذلك
اليك (ش) خلاقين بخاء منقطه و تشدید لام و قاف صیغه مبالغه است و بمعنی بغایت تدبیر کننده است لفظ خلاقین استعمال
شده اینجا برای افراد استعدادات و بواعث تدبیر الهی در خلق آدمیان که هریکی از آن افراد در فردی از افراد نطفه آدمیست
و باعث تدبیر الهی را مدبر میتوان گفت بعنوان مجاز و گاهی لفظ ملائکه نیز استعاره میشود چنانچه روایت شده در مجمع البیان
در تفسیر فالمدبرات امرا از سوره نازعات پس این منافات ندارد با اینکه تصویر آدمی از الله تعالی صادر شده باشد چون
پس وارد میآید اینکه اگر خلاقین مجرد باشند پس مجرد منحصر در الله تعالی نخواهد بود و اگر مادی باشند فعل مادی بعنوان کلی فعل
خواهد بود و این هردو منافات دارد با معتقد ما که در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید مذکور شد زیرا که جواب میگوییم که باعث
تدبیر الهی از قبیل جوهر نیست نه جوهر مجرد و نه جوهر مادی و فاعل جزئی نیست اصلا و نسبت مامور بودن و مانند آن با آن
بعنوان استعاره تمثیلیه است خلقا بمعنی مخلوقا است امرهم بمعنی امر الهم است و برانگیخت است نظایر آن من برای
تبعیض است التربه خاک و اینجا عبارت است از خاک قبری که در آن مدفون میشود موافق آنچه میآید در باب بیست و هشتم که
باب التربة التي يدفن فيها الميت است ظاهر التربة التي قال في كتابه تا آخر آیت که آنچه از زمین جزو بدن آدمی میشود بعینه
تربت است و شاید که این مبنی بر این باشد که اشجار و نباتات مخلوق از آب است و بیرون اجزای ارضیه که مجاور بیخ آنهاست
داخل آنها میشود و قرینه بر این اینست که اگر اجزای ارضیه که در بیخ آنها است متصاعد میشد در آنها میبایست که بیخ آنها
جوف بهم رساند و درخت باندک تحریک باد ساقط شود و میتواند بود که این تربت مراد باشد از ما لا یعلمون در آیت سوره
یس سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون بعد ظرف عجن است اربعین لیلة
موافق است با آنچه می آید در کتاب العقیقه در بعض احادیث باب بدو خلق الانسان تا آخر که باب ششم است و با آنچه
می آید در کتاب الدیات در بعض احادیث باب دیة الجنین که باب سی و نهم است و بیان میشود آنکه مذاهب اطبا در مدت
درنگ هر مرتبه از مراتب جنین مختلف است و مع هذا مخالف امثال این حدیث است و اینکه ممکن است جمع باختلاف مدت
درنگ باعتبار اختلاف اعصار و امصار یا رب بضم و کسر با میتواند بود و بنابر دوم بتقدیر یا ربی است و بر هر تقدیر
قائل این هر کدام علیحده است بعینها منافات ندارد با اینکه نطفه منقلب بروح شده باشد و صاحب علم و ادراک شده باشد
خواه قائل باشیم بوجود صور نوعیه جوهریه و خواه نه (یعنی) بدرستی که الله عز و جل تدبیر کرد بغایت تدبیر کننده کان این چون

که تدبیر کنند مخلوق را از آدمی امر میکند ایشان را پس فرا میگیرند خاکی که گفته در کتاب خود در سوره طه که از ان تدبیر کردیم شما را و در ان بر
میگردانیم شما را و از ان بیرون می آوریم شما را باری دیگر پس خمیر کرده میشود نطفه با آن خاکی که مخلوق میشود
ازان بعد ازان که ساکن کرده باشد آن نطفه را در رحم مادر چهل شب پس چون تمام شود برای آن نطفه چهار ماه میگویند
آن فرشتگان تدبیر کنندگان که ای صاحب کل اختیار تدبیر میکنی چه چیز را پس امر میکند ایشان را آنچه اراده میکند از نر یا ماده سفید
یا سیاه پس چون بیرون آید روح از بدن بیرون می آید این نطفه بتمامی و تنهائی از او مراد اینست که روح همان مجموع نطفه
که منقلب بروح شده هرچه باشد خواه کوچک و خواه بزرگ خواه نر و خواه ماده پس برای اینست که شسته میشود میت غسل
شستنی که از جنابت است پس گفت آن مرد که ای پسر رسول الله نکند اینهم که خبر میکنیم پیش از تو را این جواب هر کس امام
گفت کم احتیار این سوال است دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل ما بال المیت یمنی
قال النطفة التی خلق منها یرمی بها شرح یمنی بنون و الف منقلب از یا بصیغه مضارع غائب مجهول باب تفعیل است
که برای نسبت کسی باصل فعل است التمنیة نسبت کسی بمنی بفتح میم و سکون نون که مصدر باب ضرب است بمعنی بیرون دادن
آب منی و مراد اینجا غسل دادن بر کسی غسل جنابت است یا مراد تشبیه موت است بامنی که موافق است در حروف
اصول با اسم آب منی زیرا که موت را منی بفتح میم و نون و الف و منیه بفتح میم و کسر نون و تشدید یا دو نقطه در پایین
مینامند و شاید که میت را مانی نیز نامند یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسیده شد
که چیست حال میت که نسبت داده میشود به بیرون دادن منی امام گفت که نطفه که مخلوق شده ازان می اندازد آنرا
سوم اصل عن بعض اصحابنا عن علی بن الحسین علیهما السلام قال ان المخلوق لا یموت حتی
تخرج منه النطفة التی خلق منها من فیه او من عینیه شرح روایتست از بعض یاران ما از علی بن الحسین علیهما السلم
گفت که امام گفت که بدرستی که آدمی نمیمیرد مگر آنکه بیرون آید ازو نطفه که مخلوق شده ازان از دهن او یا از چشمهای او
مثل چشم او چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب سیزدهم باب سی و سوم اصل باب ثواب من غسل مؤمنا شرح این باب
بیان ثواب کسی است که شسته باشد میت مؤمنی را در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال ایما مؤمن غسل مؤمنا فقال اذا قلبه اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن قد اخرجت روحه
منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک الا غفر الله له ذنوب سنة الا الکبائر شرح الا دعا برای استثنا است
و مستثنی منه در اول محذوف است بتقدیر یا فعل الا غفر و میتواند بود که دوم بمعنی واو عطف باشد یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم گفت هر مؤمنی که بشست مؤمنی را پس گفت چون گردانید او را از جانبی بجانبی که خداوندا این بدن بنده
مؤمن تست بتحقیق بیرون کردی روح آنرا ازان و تفریق کردی میان آن دو پس طلب میکنیم عفو ترا برای او طلب میکنیم

عفو

عفو ترا برای او نکرده آنرا مگر آنکه بخشایش کرده شد برای آن غاسل گناهان یکسال مگر گناهان کبیره معنی مانند بخشایش گناهان صغیره
عبارتست از کم کردن مرتبه مؤمن بسبب آنها دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من غسل میتا فادی فیه الامانة
غفر له قلت و کیف یؤدی فیه الامانة قال لا یخبر بما یری شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر که بشست
میتی را پس بجا آورد در او امین بودن را بخشایش کرده شد برای او گناهان او گفتم چگونه بجا می آورد در او امین بودن را گفت خبر
نمیدهد بآنچه می بیند از آفت یا نجاست یا مانند آنها سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن یغسل
مؤمنا و یقول و هو یغسله رب عفوک عفوک الا عفا الله عنه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
نیست هیچ مؤمنی که بشوید مؤمنی را و گوید در حالی که او میشوید او را که ای صاحب کل اختیار من طلب میکنیم عفو ترا برای میت طلب میکنیم
عفو ترا برای میت مگر آنکه عفو میکند الله تعالی از غاسل گناهان او را چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما
ناجی الله به موسی علیه السلام ربه قال یا رب ما لمن غسل الموتی فقال اغسله من ذنوبه کما ولدته
امه شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود در آنچه مناجات کرد آن موسی علیه السلم صاحب کل اختیار خود را که
موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چیست برای کسی که بشست مردگان را پس الله تعالی گفت میشویم او را از گناهان او چنانچه
زائید او را مادرش مناجات چیست میان با یکدیگر حدیث و حدیث اول زیرا که اول در شستن یکمیت است و این در شستن
چندین میت است باب سی و چهارم اصل باب ثواب من کفن مؤمنا شرح این باب بیان ثواب کسی است که تکفین کند
مؤمنی را از مال خود یا از مال دیگری در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلم من کفن مؤمنا کان
کمن ضمن کسوته الی یوم القیمة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم هر که تکفین کند مؤمنی را چنانست که ضامن
شده باشد و پوشانیده باشد پوشش آن مؤمن را تا روز قیامت باب سی و پنجم اصل باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا شرح
این باب بیان ثواب کسی است که کننده باشد برای مؤمنی قبری بدست خود یا بدادن اجرت حفار و مانند آنها در این باب
یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من حفر لمیت قبرا کان کمن بوأه بیتا موافقا الی یوم
القیمة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر که کند برای میت مؤمنی قبری چنانست که جا داده باشد او را در خانه
که موافق خواهش او باشد تا روز قیامت باب سی و ششم اصل باب حد حفر القبر و اللحد و الشق و ان رسول الله صلی الله علیه و آله لحد له
لحد شرح اللحد بفتح لام و سکون حاء بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب منع کندن شکاف در پهلوی قبر برای میت و بفتح و ضم لام
شکاف در پهلوی قبر الشق بفتح شین با نقطه و تشدید قاف مصدر باب نصر ترک لحد لحد بصیغه ماضی مجهول باب منع است بدل
نائب فاعل است یعنی این باب بیان مقدار کندن قبر است و بیان لحد و بیان شق و اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله لحد کرده شد
برای او در این باب چهار حدیث است اول اصل عن سهل بن زیاد قال روی اصحابنا ان حد القبر الی الترقوة

وقال بعضهم إلى الثدي وقال بعضهم قامة الرجل حتى يمدّ الثوب على رأس من في القبر وأمّا اللحد فبقدر
ما يمكن فيه الجلوس قال ولمّا حضر علي بن الحسين الوفاة أغمي عليه فبقي ساعة ثمّ رفع عنه
الثوب ثمّ قال الحمد لله الذي أورثنا الجنّة نتبوّأ منها حيث نشاء فنعم أجر العاملين ثمّ قال احفروا
لي وابلغوا إلى المرشح قال ثمّ مدّ الثوب عليه فمات عليه السلام ش بعض مضمون این گذشت در کتاب الحجة
در حدیث پنجم مولد علی بن الحسین علیه السلام المرشح بفتح میم وسکون را بی نقطه وفتح شین با نقطه وحا بی نقطه بصیغه اسم مکان
است یعنی جای عرق ومراد اینجا موضعی است از زمین مدینه که چون حفار بآنجا رسد نم ظاهر شود وآن بقدر سه ذرع از
روی زمین مدینه دور است چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث چهارم این باب ومیتواند بود که مراد اینجا زیر بغل آدمی
یا پیشانی آدمی باشد که زود عرق میکند یعنی گفت سهل بن زیاد که از راویان امام علی نقی وامام حسن عسکری علیهما السلام است
که روایت کرد بعضی یاران ما از ایشان که حد قبر تا چنبر گردن است وگفت بعضی یاران ما در روایت خود که تا پستان است وگفت
بعضی یاران ما در روایت خود که تا قامت مرد است تا کشیده شود جامه بر سر کسی که ایستاده است در قبر ولحد آنست
بلندی سقف آن بقدر آنست که توان نشست در آن سهل بن زیاد گفت که وقتی که حاضر شد علی بن الحسین را
وفات بیهوش شد پس ماند یکساعت بعد از آن برداشت از روی خود جامه را بعد از آن گفت آیه سوره زمر را حمد مر خدا را
که رسانید ما را به بهشت را جا میگیریم از مواضع آن هر جا که میخواهیم پس خوبست مزد بجا آورندگان فرمان الهی بعد از آن
علی بن الحسین گفت بکنید برای من قبر را وبرسید بمحل عرق سهل بن زیاد گفت بعد از آن کشید جامه را بر روی خود پس
وفات یافت علیه السلام مخفی نماند که تناقض میان این روایات نیست زیرا که اگر مانعی نباشد بقدر یکقامت است
مطلقا یا برای زن چنانچه مفهوم میشود از لفظ حتی یمد الثوب والا بحسب مانع است گاهی تا ثدی وگاهی تا ترقوه ومانند اینها
دوم اصل قال أبو جعفر عليه السلام حين احتضر إذا أنا متّ فاحفروا لي وشقّوا لي شقّاً فإن قيل لكم
إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله لحد له فقد صدقوا ش گفت امام محمد باقر علیه السلام وقتی که حاضر شد او را
وفات که چون من مردم پس بکنید برای من قبر را وشکافی بکنید برای من شکافی که میسر باشد وانقدر قامت زیاد نباشد
پس اگر گفته شود شما را که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله ساخته شد برای او لحد پس تحقیق راست گفته اند مراد
اینست که اگر مانعی نباشد لحد بهتر است واینجا مانع است زیرا که امام عظیم الجثه بوده وثقل او لحد میسر نبوده سیوم اصل
عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله لحد له أبو طلحة الأنصاري ش
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله لحد ساخت برای او ابو طلحه انصاری چهارم اصل
عن أبي عبد الله عليه السلام قال إنّ النبي صلّى الله عليه وآله نهى أن يعمق القبر فوق ثلاثة



اذرع ش روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله نهی کرد از اینکه عمیق کنده شود قبر
بالاتر از سه ذرع که هر کدام از آن ذرع است تا سر انگشتان ومجموع آن موافق یک قامت است که بیان شد در شرح حدیث
اول این باب پس میتواند بود که این مخصوص مدینه باشد والله اعلم باب سی وهفتم اصل باب أنّ الميت يؤذن به
ش یؤذن بهمزه وذال با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یعنی این باب بیان اینست که میت اعلام کرده
میشوند بموت او مردمان تا جمع شوند بر جنازه او ودر این باب سه حدیث است اول اصل عن أبي عبد الله عليه السلام
قال ينبغي لأولياء الميت منكم أن يؤذنوا إخوان الميت بموته فيشهدون جنازته ويصلّون عليه
ويستغفرون له فيكتسب لهم الأجر ويكتسب للميت الاستغفار ويكتسب هو الأجر فيهم وفيما
اكتسب لميته من الاستغفار ش فاء در فيشهدون برای بیان سزاوار بودن است یشهدون بصیغه مضارع
معلوم باب علم است وضمیر راجع باخوان است الجنازه بکسر جیم تابوتی که میت در آن باشد فیکتسب بسین بی نقطه بصیغه
مجهول باب افتعال مرفوع ومعطوف بر یکتسب سابق است ویکتسب هو بصیغه معلوم باب افتعال است وضمیر بارز تاکید ضمیر مستتر
است ومرد ومرجع بکل واحد از اولیاء است ونکته در عدول از ضمیر جمع بضمیر مفرد اشعار بفرق میان اجر اخوان واجر اولیاء است
بیان اینکه هر یک از اخوان اجر عمل خود را دارد وپس مجموع اخوان اجر مجموع عملهای خود را دارند وهر یک از اولیاء اجر
مجموع اخوان را دارد بی آنکه از اخوان چیزی کم شود ونظیر این گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب سیم که باب ثواب
العالم والمتعلم است فی در فیهم برای سببیت است وضمیر راجع باخوان است فی در فیما نیز برای سببیت است
وما موصوله است اکتسب بصیغه مجهول یا معلوم باب افتعال است من بیان ما است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت سزاوار است برای نزدیکان میت از جمله شما شیعیان اینکه اعلام کنند برادران خود را از مؤمنین میت
را بموت او بیان سزاوار بودن اینکه آن برادران حاضر میشوند جنازه میت را ونماز میکنند بر میت وطلب آمرزش
میکنند برای میت پس کسب کرده میشود برای آن برادران ثواب وکسب کرده میشود برای میت استغفار آن برادران
وکسب میکند هر یک از اولیاء میت ثواب را بسبب عمل صالح آن برادران چون او باعث آن عمل شده وبسبب آنچه
کسب کرده شد برای میت او که استغفار برادران باشد چون او باعث این نیز شده دوم اصل عن ذريح المحاربي
عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الجنازة يؤذن بها الناس قال نعم ش روایت است از
ذریح بفتح ذال با نقطه وکسر را بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وحاء بی نقطه محاربی بضم میم وحاء بی نقطه وکسر را بی نقطه
وبا یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از جنازه که آیا اعلام کرده میشوند بآن مردمان تا جمع شوند
گفت آری سیوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إنّ الجنازة يؤذن بها الناس ش این ظاهر است از سابق

بر یشهدون است ضمیر لهم راجع باخوان است
ویکتسب لهم یکتسب الصیغه مجهول از افتعال مرجع
وعطف م

باب سی و ششم اصل باب القول عند رؤیة الجنازة این باب بیان کلامیست که گفتن آن مستحب است نزد دیدن تابوت
در این باب سه حدیث است اول اصل کان علی بن الحسین علیه السلام اذا رأی جنازة قد اقبلت قال الحمد لله الذی
لم یجعلنی من السواد المخترم شرح السواد بفتح سین بی‌نقطه عدد بسیار و اکثر مردم و هر دو اینجا مناسب است زیرا که
عدد مردگان بیشتر از عدد زندگانست المخترم بخاء با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب افتعال برکنده شده از بیخ یعنی
بود امام زین العابدین علیه السلام چون میدید جنازه را که بجهت بیرون آورده باشد میگفت حمد الله است که نگردانید مرا
از جماعت مردگان که ذکر عمل صالحی از ایشان نمی‌آید دوم اصل کان ابو جعفر علیه السلام اذا رأی جنازة قال الحمد
لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم شرح این ظاهر است از سابق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله من استقبل جنازة او رآها فقال الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله
و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت
لم یبق فی السماء ملک الا بکی رحمة لصوته شرح مشار الیه هذا حال میت است باعتبار سعادت یا شقاوت که
بعد از موت پیدا شده و شنواند بود که مشار الیه هذا موت باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله هر که رو آورد جنازه را یا میبیند جنازه را که رو آورد و پس گوید الله بزرگتر است از آنکه موصوف
شود این آنست که وعده کرده ما را الله و رسولش و راست گفت الله و رسولش خداوندا زیاد کن ما را باعتبار
ایمان و قبول حکم حق سپاس الله راست که بغایت عزیز شده بقدرت و بر همه قهر و مغلوب کرده بندگان را بمرگ نماند
در آسمان فرشته مگر آنکه گریه میکند از رحم برای آواز او باب سی و هفتم اصل باب السنة فی حمل الجنازة شرح این باب بیان
طریق رسول و اهل بیت است در برداشتن جنازه و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن علی بن یقطین
عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال سمعته یقول السنة فی حمل الجنازة ان تستقبل جانب
السریر بشقک الایمن فتلزم الایسر بکفک الایمن ثم تمر علیه الی الجانب الآخر و تدور
من خلفه الی الجانب الثالث من السریر ثم تمر علیه الی الجانب الرابع مما یلی یسارک شرح تستقبل
بقاف و باء بی‌نقطه و تخفیف لام بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب استفعال است جانب اینجا بمعنی کنج است باء در
برای تعدیه است الشق بکسر و فتح شین با نقطه و تشدید قاف طرف چیزی و نصف چیزی برابر کردن شق این جا
سریر را عبارتست از که داشتن جانب سریر برابر شق ایمن و اگر تستقبل بقاف و تشدید لام میبود باء در بشقک
برای آلت میبود و الاستقلال برداشتن چیزی است فتلزم بصیغه مخاطب باب علم است مراد بالیسر سریر است که
این میت برانجاست آخر بکسر خاء با نقطه بمعنی مؤخر است و بفتح خاء بمعنی دیگر است من در مما بیانیه است یعنی روایت



از علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که طریق در برداشتن تابوت میت اینست که برابر کنی کنج
مقدم تابوت را دوش راست خود یعنی کنج پیش دست راست میت را بدست راست خود بعد از آن آنرا واگذاری و گذر کنی
بر تابوت سوی کنج مؤخر یعنی کنج مؤخر را برداری بدوش راست خود و واگذاری آنرا و بگردی از پس تابوت سوی کنج
سیوم از تابوت یعنی کنج سیوم را برداری بدوش چپ خود بعد از آن گذر کنی بر تابوت سوی کنج چهارم که در پهلوی چپ
تست یعنی که کنج چهارم را برداری بدوش چپ خود دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال السنة ان تحمل السریر
من جوانبه الاربع و ما کان بعد ذلک من حمل فهو تطوع شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت طریقه لازم
اینست که برداری تابوت میت را از چهار کنج آن و آنچه باشد بعد از آن چهار برداشتن از جمله برداشتن پس آن زیادتی
فضل است و لازم نیست سیوم اصل سألت ابا ابرهیم علیه السلام عن تربیع الجنازة قال اذا کنت فی موضع تقیة
فابدأ بالید الیمنی ثم بالرجل الیمنی ثم ارجع من مکانک الی میامن المیت لا تمر خلف رجلیه البتة حتی
تستقبل الجنازة فتأخذ ید الیسری ثم رجله الیسری ثم ارجع من مکانک لا تمر خلف الجنازة البتة
حتی تستقبلها تفعل کما فعلت اولا شرح المیامن بفتح میم و یاء دو نقطه در پایین و الف و کسر میم و نون جمع میمنه بفتح
دو میم و سکون یاء بمعنی برکت و مراد اینجا عضویست که در جانب راست آدمی است حتی دو جا متعلق است بارجع
لا تمر دو جا بصیغه نهی حاضر است تفعل بصیغه مضارع مخاطب مرفوع خبر بمعنی امر است و اشارتست باینکه تکرار تربیع و رعایت
ترتیب غیر لازم است زیرا که باعث قوت تقیه است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از طریق برداشتن جنازه
از چهار جانب آن امام گفت چون باشی در موضع وجوب تقیه پس ابتدا کن برداشتن دوش دست راست میت بعد از آن برداشتن
پای راست میت بعد از آن برگرد از مکان خود سوی اعضای طرف راست میت مگذر پشت دو پای میت البته تا آنکه
رو بروی جنازه شوی پس بگیری بدوش چپ دست میت را بعد از آن پای چپ میت را بعد از آن برگرد از جای خود مگذر پس
تابوت البته تا آنکه رو برو شوی جنازه را چنانچه کردی بار اول یعنی که دوش راست میت را بگیر و رعایت کن چنانکه
که مذکور شد اصل فان لم تکن تتقی فیه فان تربیع الجنازة التی جرت به السنة ان تبدأ بالید الیمنی ثم
بالرجل الیمنی ثم بالرجل الیسری ثم بالید الیسری حتی تدور حولها شرح بار کرد موضع وجوب تقیه نباشی در تربیع
جنازه پس بدرستی که تربیع جنازه که روان شده است بآن سنت رسول و اهل بیت علیهم السلام اینست که ابتدا کنی بگرفتن
دست راست میت بعد از آن بگرفتن پای راست میت بعد از آن بگرفتن پای چپ میت بعد از آن بگرفتن دست چپ
تا گردی بر دور جنازه بیان این شد در شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عن العلاء بن سیابة عن ابی عبد الله
علیه السلام قال تبدأ فی حمل السریر من الجانب الایمن ثم تمر علیه من خلفه الی الجانب الآخر ثم تمر حتی

دوران

اجزای ام

یَرْجِعُ اِلَی الْمُقَدَّمِ کَذٰلِکَ دَوَرانُ الرَّحیٰ عَلَیْهِ شرح تبدلو نظایرش بصیغه مضارع مخاطب معلوم است که کاغیر مبتدا است
دوران بفتح دال و سکون واو مبتدا است و در بعض نسخ دوران بفتح واو و الف و نون است ضمیر علیه راجع در دوم راجع
بارحی است و این اشارتست بانکه این صورت تربیع بهترست از تربیعی که مخالفان میکنند و مذکور شده در حدیث سابق
زیراکه مجموع حاملان از پی هم میروند مانند آسیا و رجوع نمیکنند تا بعضی مزاحم بعضی دیگر شوند مخفی نماند که این موافق طواف کعبه است
و شاید که این صورت در دور آسیا بهتر از عکس این باشد یعنی روایتست از علاء بفتح عین بینقطه و تخفیف لام و الف ممدوده
ابن سیابه بفتح سین بینقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف و باء یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ابتدا میکنی
در برداشتن تابوت از جانب دست راست میت بعد از آن میگذری بر تابوت از پس آن سوی جانبی دیگر آن ابتدا
میگذری تا بر گردی سوی پیش جنازت گردیدن آسیا بر خود باب چهلم اصل باب المشی مع الجنازة شرح این باب بیان
رفتن با جنازه است و در این باب هفت حدیث است اول اصل عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰامُ قالَ اَلْمَشْیُ خَلْفَ الْجَنازَةِ
اَفْضَلُ مِنَ الْمَشْیِ بَیْنَ یَدَیْها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت رفتن در پس جنازه مومن بهترست از رفتن
در پیش جنازه و وجه این می آید در حدیث سیوم این باب دوم اصل عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰامُ قالَ اِمْشِ اَمامَ
جِنازَةِ الْمُسْلِمِ الْعارِفِ وَ لا تَمْشِ اَمامَ جِنازَةِ الْجاحِدِ فَاِنَّ اَمامَ جِنازَةِ الْمُسْلِمِ مَلٰائِکَةً یُسْرِعُونَ بِهِ اِلَی
الْجَنَّةِ وَ اِنَّ اَمامَ جِنازَةِ الْکافِرِ مَلٰائِکَةً یُسْرِعُونَ بِهِ اِلَی النّارِ شرح امش برای تجویزست پس منافات ندارد
با حدیث سابق و آینده یسرعون بصیغه مضارع معلوم از باب افعال است الاسراع شتاب کردن باء به برای تعدیه است
و مراد شتابان کردن حرکت میت نیست بلکه مراد اینست که ایشانها از بهشت برای مومنان و آتشها از جهنم برای کافر
باستقبال می آورند چنانچه گویا که پیش از رسیدن بقبر مومن داخل بهشت شده و کافر داخل جهنم شده یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برو در پیش جنازه مسلمانی که شناخته باشد امام حق را و مرو در پیش جنازه منکر امام حق
چه بدرستی که در پیش جنازه آن مسلمان فرشتهاانند که شتابان میکنند او را سوی جنت و بدرستی که در پیش جنازه منکر
فرشتهاانند که شتابان میکنند او را سوی آتش سیوم اصل عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰامُ قالَ مَشَی النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ خَلْفَ جِنازَةٍ فَقیلَ لَهُ یا رَسُولَ اللهِ ما لَکَ تَمْشی خَلْفَها فَقالَ اِنَّ الْمَلٰائِکَةَ رَأَیْتُهُمْ یَمْشُونَ
اَمامَها وَ نَحْنُ تَبَعٌ لَهُمْ شرح تبع بفتح تاء دو نقطه بالا و فتح باء یکنقطه و عین بینقطه در اصل مصدر باب علم است بمعنی
رفتن کسی در پس دیگری و اینجا مستعمل شده در معنی اسم فاعل پس افراد و جمع در آن مساویست یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت رفت نبی صلی الله علیه و آله در پس جنازه پس گفته شد او را که ای رسول الله چیست ترا که میروی در پس جنازه
پس گفت بدرستی که فرشتگان را دیدم که میرفتند در پیش جنازه و ما روندگان در پس ایشانیم چهارم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ

احدهما

تمشی

اَحَدِهِما عَلَیْهِمَا السَّلٰامُ قالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَشْیِ مَعَ الْجِنازَةِ فَقالَ بَیْنَ یَدَیْها وَ عَنْ یَمینِها وَ عَنْ شِمالِها
وَ خَلْفَها شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از رفتن
با جنازه گفت جایزست رفتن در پیش آن و از جانب راست آن و از جانب چپ آن و در پس آن پنجم اصل عَنْ اَبی
جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰامُ قالَ اِمْشِ بَیْنَ یَدَیِ الْجِنازَةِ وَ خَلْفَها شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت برو در پیش
جنازه و در پس جنازه بامعنی که هر دو جایزست اگر چه دوم بهتر باشد یا بامعنی که این دو شق بهترست از رفتن از جانب
راست یا چپ ششم اصل عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰامُ قالَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَمْشِیَ مَشْیَ الْکِرامِ الْکاتِبینَ فَلْیَمْشِ
جَنْبَیِ السَّریرِ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواهد اینکه رود با تابوت بروش رفتن ملائکه کاتبان
صحیفه اعمال پس باید که رود در دو پهلوی تابوت مخفی نماند که این منافات ندارد با مرجوح بودن رفتن در دو پهلوی
تابوت باعتباری دیگر مثل زحمت حاملان هفتم اصل عَنِ السَّکُونیِّ عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰامُ قالَ سُئِلَ
کَیْفَ اَصْنَعُ اِذا خَرَجْتُ مَعَ الْجِنازَةِ اَمْشی اَمامَها اَوْ خَلْفَها اَوْ عَنْ یَمینِها اَوْ عَنْ شِمالِها فَقالَ اِنْ
کانَ مُخالِفاً فَلا تَمْشِ اَمامَهُ فَاِنَّ مَلٰائِکَةَ الْعَذابِ یَسْتَقْبِلُونَهُ بِاَلْوانِ الْعَذابِ شرح روایتست از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد که چگونه کنم چون بیرون روم با جنازه آیا روم در پیش جنازه
یا در پس جنازه یا از جانب راست جنازه یا از جانب چپ جنازه پس امام گفت اگر میت مخالف اهل حق باشد
پس مرو در پیش او چه بدرستی که ملائکه عذاب استقبال میکنند او را با اقسام عذاب باب چهل و یکم اصل باب کراهیة الرکوب
مع الجنازة شرح این باب بیان مکروه بودن سواره رفتن با جنازه است و در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ
اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰامُ قالَ رَأَی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَوْماً خَلْفَ جِنازَةٍ رُکْباناً فَقالَ
ما اَسْتَحْیی هٰؤُلاءِ اَنْ یَتَّبِعُوا صاحِبَهُمْ رُکْباناً وَ قَدْ اَسْلَمُوهُ عَلی هٰذِهِ الْحالَةِ شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که دید رسول الله صلی الله علیه و آله جمعی را در پس جنازه سواران پس گفت شرم نکردند اینان از اینکه
روند در پس یار خود شان بر حالی که سواران باشند و حال آنکه بتحقیق واگذاشته اند یار خود را بر این حالت مرگ که او را حق …
دوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ اَبی عَبْدِ اللهِ قالَ ماتَ رَجُلٌ مِنَ الْاَنْصارِ مِنْ اَصْحابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَخَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فی جِنازَتِهِ یَمْشی فَقالَ لَهُ بَعْضُ اَصْحابِهِ اَلا تَرْکَبُ
یا رَسُولَ اللهِ فَقالَ اِنّی لَاَکْرَهُ اَنْ اَرْکَبَ وَ الْمَلٰائِکَةُ یَمْشُونَ وَ اَبی اَنْ یَرْکَبَ شرح روایتست از عبد الرحمن
ابی عبد الله گفت که وفات یافت مردی از اهل مدینه از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله پس بیرون رفت رسول الله
صلی الله علیه و آله در جنازه او پیاده میرفت پس گفت او را بعضی یاران او که آیا سوار نمیشوی ای رسول الله پس گفت بدرستی که …

هرآینه کراهت دارم ازینکه سوار شوم وحال آنکه ملائکه پیاده میروند با کرده سول الله ازاینکه سوار شود باب چهل و دوم مجمل باب
من تبع جنازة ثم رجع شرح این باب بیان کسی است که از پی جنازه میرود و بعد از آن برمیگردد و در آن سه حدیث است اول مجمل

عَنْ زُرَارَةَ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَنَازَةٍ لِبَعْضِ قَرَابَتِهِ فَلَمَّا أَنْ صَلَّى عَلَى الْمَيِّتِ قَالَ وَلِيُّهُ
لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ارْجِعْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مَأْجُوراً وَلَا تَعْنَى فَإِنَّكَ تَضْعُفُ عَنِ الْمَشْيِ فَقُلْتُ أَنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الرُّجُوعِ فَارْجِعْ وَلِي حَاجَةٌ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِنَّمَا هُوَ فَضْلٌ وَأَجْرٌ فَبِقَدْرِ مَا يَمْشِي مَعَ الْجَنَازَةِ يُؤْجَرُ الَّذِي يَتْبَعُهَا فَأَمَّا بِإِذْنِهِ فَلَيْسَ بِإِذْنِهِ
جِئْنَا وَلَا بِإِذْنِهِ نَرْجِعُ شرح أن بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تأکید اتصال زمان جزا بزمان شرط و لا تعنى بواو
عطف بر ارجع و صیغه مضارع مخاطب معتل اللام از باب ضرب یا از باب تفعل بحذف یکی از دو تا بمعنی نهی است العنا بفتح عین مهمله
و نون و الف ممدوده و بمعنی آزار کشیدن ضمیر هو راجع است بهمراهی با جنازه ما مصدریه است یمشی صیغه مضارع غائب
است الذی فاعل آنست باذنه اما باذنه متعلق بمحذوف است تقدیرها ما کون الحضور باذنه و جمله فلیس باذنه جزا و قبل و صیغ
دلیل در موضع مدلول است تقدیرها فباطل لانه لیس جئنا باذنه ضمیر شان مستتر است یعنی روایت است از زراره گفت
بودم با امام محمد باقر علیه السلام در جنازه از بعض خویشان او پس وقتی که نماز گزارد بر میت همانکه گفت ولی میت امام محمد باقر
علیه السلام را که برگرد ای ابوجعفر بحالی که صاحب اجر باشی و آزار مکش چه در سستی که تو عاجزی از پیاده رفتن پس گفتم من امام
محمد باقر علیه السلام را تحقیق رخصت داد ترا در برگشتن پس برگرد و مرا حاجتی است میخواهم که سوال کنم ترا از آن پس گفت مرا
امام علیه السلام جز این نیست که همراهی با جنازه فضیلتی است و باعث ثوابی است پس بقدر رفتن با جنازه مأجور شود
آنکه همراهی جنازه میکند پس اما حصول ثواب بسبب رخصت او پس باطل است زیرا که نیست شان اینکه بسبب رخصت او
آمده باشیم و نه اینکه بسبب رخصت او برگردیم دوم مجمل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمِيرَانِ وَلَيْسَا بِأَمِيرَيْنِ لَيْسَ لِمَنْ تَبِعَ جَنَازَةً أَنْ يَرْجِعَ حَتَّى يُدْفَنَ أَوْ يُؤْذَنَ لَهُ وَرَجُلٌ
يَحُجُّ مَعَ امْرَأَةٍ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَنْفِرَ حَتَّى تَقْضِيَ نُسُكَهَا شرح امیران فاعل فعل محذوف است تقدیره یکون امیران و لو در متابعتها
ولیسا حالیه است یا عاطفه است و بر هر تقدیر مراد اینست که زود معزول میشوند چنانچه گویا که حدوث عزل ایشان در زمان
حدوث امارت ایشانست یا متصل است بآن و رجل مبتدا است فلیس خبر مبتدا است و دخول فا در خبر مبنی بر اینست که
مبتدا متضمن معنی شرط است و معنی کل رجل است یا مبنی بر مذهب اخفش است که تجویز دخول فا در خبر مبتدا کرده و مراد بعبارت
از زنی که مانع از عمره ادا در روزی که مردمان نفر میکنند مثل اینکه طواف و غیره نکرده بسبب حیض چنانچه می آید در کتاب
الحج در حدیث دوم باب تقدیم طواف الحج تا آخر که باب صد و پنجاه و نهم است ینفر بنون و فا و را بی نقطه بصیغه مضارع غائب



معلوم باب ضرب است النفر بفتح نون و سکون فا مراجعت حاجی از منی بسوی وطن خود بعد از فراغ از واجبات حج النسک
بفتح و ضم و کسر نون و سکون سین بی نقطه و بضم نون و ضم سین عبادت و هر چه حق الله تعالی است بر بنده یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله امیران شدند و حاکم برجائی که حاکم نیستند بیان حاکم
اول آنکه میت برای کسی که همراه او شود تا بو تیر از اینکه برگردد مگر آنکه دفن کرده شود میت یا رخصت کرده شود برای او از جانب
آن میت یا بمعنی که مانعی بهم رسد که معذور شود مثل مرض و منع ظالمی و بیان حاکم دوم آنکه هر مردی که حج کند برفاقت
زنی که مانعی از نفر دارد پس نیست آن مرد را اینکه بیرون رود از منی مگر آنگه کند آن زن عبادت واجب خود را سیوم مجمل
عَنْ زُرَارَةَ قَالَ حَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَنَازَةَ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَأَنَا مَعَهُ وَكَانَ فِيهَا عَطَاءٌ فَصَرَخَتْ
صَارِخَةٌ فَقَالَ عَطَاءٌ لَتَسْكُتِنَّ أَوْ لَنَرْجِعَنَّ فَلَمْ تَسْكُتْ فَرَجَعَ عَطَاءٌ شرح عطا ابن یسار بفتح یا و دو نقطه
در پایین و سین بی نقطه و الف و را بی نقطه از فقهای مخالفان و مشهور در مدینه بوده لتسکتن بفتح لام و سکون سین بی نقطه و ضم
کاف و کسر تا دو نقطه در بالا و نون تأکید ثقیله بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب نصر است لنرجعن بفتح لام و نون تأکید ثقیله
بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب ضرب است یعنی روایت است از زراره گفت حاضر شد امام محمد باقر علیه السلام بجنازه
مردی از قریش و من با او بودم و بود با آن جنازه عطا پس فریاد زد زنی فریاد زننده پس گفت عطا که هر آینه خاموش میشوی
البته یا هر آینه برمیگردیم البته پس آن زن خاموش نشد پس برگشت عطا چهارم مجمل قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِنَّ عَطَاءً قَدْ رَجَعَ قَالَ وَلِمَ قُلْتُ صَرَخَتْ هَذِهِ الصَّارِخَةُ فَقَالَ لَتَسْكُتِنَّ أَوْ لَنَرْجِعَنَّ فَلَمْ تَسْكُتْ فَرَجَعَ
فَقَالَ امْضِ بِنَا فَلَوْ أَنَّا إِذَا رَأَيْنَا شَيْئاً مِنَ الْبَاطِلِ مَعَ الْحَقِّ تَرَكْنَا لَهُ الْحَقَّ لَمْ نَقْضِ حَقَّ مُسْلِمٍ
شرح زراره گفت پس گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که عطا بتحقیق برگشت امام گفت چرا برگشت گفتم فریاد زد
این زن فریاد زننده که همراه جنازه است پس عطا گفت او را هر آینه خاموش میشوی البته یا هر آینه برمیگردیم البته پس این
زن خاموش نشد پس عطا برگشت پس امام گفت روانه شو با ما چه اگر اینکه ما چون ببینیم چیزی از بکار نیامدنی را با بکار
آمدنی ترک کنیم برای آن بکار آمدنی را البته نمی آوریم بکار آمدنی مسلمانی را پنجم مجمل قَالَ فَلَمَّا صَلَّى عَلَى الْجَنَازَةِ قَالَ وَلِيُّهَا
لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ارْجِعْ مَأْجُوراً رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّكَ لَا تَقْوَى عَلَى الْمَشْيِ فَأَبَى أَنْ يَرْجِعَ قَالَ
فَقُلْتُ لَهُ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الرُّجُوعِ وَلِي حَاجَةٌ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا فَقَالَ امْضِ فَلَيْسَ بِإِذْنِهِ جِئْنَا
وَلَا بِإِذْنِهِ نَرْجِعُ إِنَّمَا هُوَ فَضْلٌ وَأَجْرٌ طَلَبْنَاهُ فَبِقَدْرِ مَا يَتْبَعُ الْجَنَازَةَ الرَّجُلُ يُؤْجَرُ عَلَى ذَلِكَ شرح
این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب چهل و سیوم مجمل باب ثواب من مشى مع جنازة شرح این باب بیان
ثوابیست که همراه رفتن با جنازه و در این باب شش حدیث است اول مجمل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا

لتسكتن [?]

فلا نقضى [?]

البتة

مثل المؤمن في قبره نودي ألا إن أول حبائك الجنة ألا وإن أول حباء من تبعك المغفرة شرح الحباء بفتح حاء حطي
وبا یک نقطه والف ممدوده بخشش مي روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون داخل شود مؤمن در قبر خود آواز داده میشود
که آگاه باش بدرستی که اول بخشش تو بهشت است آگاه باش و بدرستی که اول بخشش کسی که همراهی جنازه تو کرد بخشایش گناهانست
دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال من شيّع جنازة مؤمن حتى يدفن في قبره وكّل الله عزّ وجلّ به
سبعين ملكاً من المشيّعين يشيّعونه ويستغفرون له إذا خرج من قبره إلى الموقف شرح وكّل بصيغه ماضی معلوم
باب تفعیل است مي روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که همراهی کند جنازه مؤمنی را تا آنکه مدفون شود در قبر خود
موکل میکند الله عز و جل بآن همراهی کننده هفتاد ملک را از ملائکه که همراهی کنندگانند در روز حشر یعنی از آنکه دارند همراهی
میکنند او را و طلب آمرزش میکنند برای او چون بیرون آید از قبر خود تا جای ایستادن خلایق برای دیوان بزرگ الهی سیوم اصل
عن أبي عبد الله عليه السلام قال أول ما يتحف به المؤمن يغفر لمن تبع جنازته شرح يتحف بتا دو نقطه در بالا
وحاء بی نقطه وفاء بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعال است يغفر مرفوع و منصوب میتواند بود بتقدیر ان ناصبه و اهمال آن اهمال
و این ظاهرتر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال من شيّع ميّتاً حتى يصلّى عليه
كان له قيراط من الأجر ومن بلغ معه إلى قبره حتى يدفن كان له قيراطان من الأجر والقيراط مثل جبل
أُحُد شرح مراد بمیت اینجا میت مؤمنست يصلّى بصیغه مجهولست عليه نائب فاعل است قیراط بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه پایین
و را بی نقطه و الف و طاء بی نقطه ربع سدس است یعنی یک بیست و چهار یک چیزیست و اکثر استعمال آن در ربع سدس مثقال طلاست
مثل آنچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث پنجم باب ششم الف لام الاجر برای عهد خارجیست و مراد مجموع اجر اصل ایمانست
و آن ثواب خوبیست که او فی از باقی مؤمنان باشد در ثواب الف لام القیراط برای عهد خارجیست یعنی قیراط از ثواب اصل ایمان
مي روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که همراهی کند میتی را که مؤمن باشد تا نماز گزارده شود بر او باینمعنی که تا نماز گزاردن
او همراه او باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث هفتم این باب میباشد برای آن همراهی کننده قیراطی از ثواب اصل ایمان و هر که برسد
با آن میت سوی قبر او تا آنکه مدفون شود میباشد برای او همراهی کننده دو قیراط از ثواب اصل ایمان باینمعنی که قیراط لازم
میشود و قیراطی از مجموع ثواب اصل ایمان مثل اینست که کسی در دنیا بمساحت کوه احد دینارهای طلا داشته باشد
و باینمعنی در هر چه خواهد صرف کند پنجم اصل سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول من مشى مع جنازة حتى يصلّى عليها
ثم رجع كان له قيراط من الأجر فإذا مشى معها حتى تدفن كان له قيراطان والقيراط مثل جبل
أحد شرح مضمون این موافق سابق است ششم اصل سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول من تبع جنازة مسلم
أعطي يوم القيامة أربع شفاعات ولم يقل شيئاً إلا قال الملك ولك مثل ذلك شرح معنی اربع بودن

اربع

جنازه

در بعض نسخ اربع بیاء مکسوره است و در بعضی دیگر اربع
بهاء است بنابر اول چهار شفاعت بازاء چهار
قیراطست که می آید در حدیث آینده

جنازه مسلم همانست که می آید در شرح حدیث آینده ملک بفتح لام یعنی فرشته و بکسر لام یعنی پادشاه عالم میتواند بود مي شنیدم از امام
محمد باقر علیه السلام میگفت هر که بروجه تمام همراهی کند جنازه مؤمنی را داده میشود در روز قیامت چهار شفاعت یعنی چهار قیراط
که هر کدام را هر که خواهد بخشد و آنکس بسبب آن نجات یابد و در وقت همراهی جنازه هیچ دعائی برای میت نمیکند مگر آنکه میگوید
فرشته که برای تست مثل آنچه گفتی بی آنکه از میت چیزی کم شود هفتم اصل قال أمير المؤمنين عليه السلام من تبع
جنازة كتب الله له أربع قراريط قيراط باتّباعه وقيراط للصلاة عليها وقيراط بالانتظار حتى يفرغ
من دفنها وقيراط للتعزية شرح مراد بتابع بودن در من تبع جنازه همراهی بروجه تمام است و مراد بجنازه میت
و معنی قیراط همانست که مذکور شد در شرح حدیث چهارم این باب يفرغ بصیغه مجهول باب نصر و منع و علم است من دفنها نائب

مجمع قوم

فاعل است مي گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر که همراهی تمام کند جنازه مؤمنی را مینویسد الله تعالی برای او چهار قیراط را از
اصل ایمان قیراطی برای همراهی با او تا نمازگاه و قیراطی برای نماز بر آن جنازه و قیراطی برای همراهی و انتظار تا آنکه از دفن آن
فارغ شوند و قیراطی برای تعزیه اولیای میت بعد از دفن در سر قبر او یا بعد از برگشتن هشتم اصل عن أبي جعفر عليه السلام
قال فيما كان ناجى به موسى عليه السلام ربه قال يا رب ما لمن شيّع جنازة قال أوكّل به ملائكة من
ملائكتي معهم رايات يشيّعونهم من قبورهم إلى محشرهم شرح عامل در فيما قال يا رب است من شيّع لفظا مفرد
و در معنی جمع است و لهذا ارجاع ضمیر مفرد و ضمیر جمع بآن شده المحشر بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و فتح و کسر شین با نقطه
بصیغه اسم مکان باب نصر و ضرب جای جمع خلایق مي روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که در آنچه مناجات
میکرد با آن موسی علیه السلام صاحب کل اختیار خود را موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چه ثواب است برای کسی که همراهی کند
جنازه مؤمنی را گفت موکل میکنم باو جمعی از فرشتگان خود را که با ایشانست علمها و نشانها همراهی میکنند ایشان را از قبرهای
ایشان تا جای جمع ایشان برای دیوان بزرگ الهی باب چهل و چهارم اصل باب ثواب من حمل جنازة شرح این
باب بیان ثواب کسی است که بردارد جنازه را در این باب سه حدیث است اول اصل عن أبي جعفر عليه السلام
قال من حمل جنازة من أربع جوانبها غفر الله له أربعين كبيرة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
هر که بردارد جنازه مؤمنی را از چهار کنج آمرزد الله تعالی برای او چهل گناه کبیره را دوم اصل عن أبي عبد الله عليه
السلام قال من أخذ بقائمة السرير غفر الله له خمساً وعشرين كبيرة وإذا ربّع خرج من الذنوب شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که خوب گرفت پایه تابوت را آمرزد الله تعالی برای او بیست و پنج گناه
کبیره را و اگر تربیع کند باینمعنی که چهار پایه را خوب بگیرد بنوبت بیرون می آید از گناهان مخفی نماند که تناقض نیست میان این
و حدیث سابق چه میتواند بود که سابق در جنازه مسلم باشد یعنی صاحب یقین که لا اقل دو گناهان کبیره شده باشد

بی امراو وفات یافته باشد پیش از تو بدان در جنازه مومن باشد یا سابق در جنازه مجهول الحال باشد و این در جنازه معلوم الایمان
باشد والله اعلم سیوم حل عَنْ عِيسَى بْنِ رَاشِدٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ
مَنْ أَخَذَ بِجَوَانِبِ السَّرِيرِ الْأَرْبَعَةِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است
باب چهل و پنجم حل باب جنازة الرجال والنساء والصبيان والاحرار والعبيد شرح این باب حکم نماز های مردان و زنان و اطفال
و آزادگان و بنده کانست و این باب شش حدیث است اول حل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
كَيْفَ يُصَلَّى عَلَى الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَقَالَ يُوضَعُ الرَّجُلُ مِمَّا يَلِي الرِّجَالَ وَالنِّسَاءُ خَلْفَ الرِّجَالِ شرح الف لام الرجل
برای عهد خارجیست بمعنی مردی که نماز بر او گزارده میشود بالذات و دیگران تابع او میند یا باعتبار اینکه او افضل است در ایمان
یا باعتباری دیگر چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده و پس سما اشاره و ضمایر که در دعا واقع است بلفظ مفرد ذکر است من جهة
معنی فی است و ما موصوله عبارت از مکانست الرجال منصوبست و او در والنساء حالیه و عاطفه بر الرجل میتواند بود و بنا بر اول
النساء مبتداست و بنا بر دوم معطوف بر نایب فاعل است خلف منصوبست ظرف مکانست و ظرف خبر مبتداست یا متعلق
بموضع است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم امام را که چگونه نماز کرده میشود بر جنازه مردان
و زنان که جمع شده باشند پس امام گفت که گذاشته میشود مرد مومن کامل در جایی که متصل است بجنازه مردان مراد ازین
که او را در میان نماز گزاران و مردان دیگر میگذارند بر جایی که جنازه زنان در پس مردان است یا بمعنی که جنازه مردان را میگذارند
میان نماز گزاران و میان جنازه زنان و بر مجموع یکبار نماز میگزارند دوم حل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
الرَّجُلِ يُصَلِّي عَلَى مَيِّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةِ مَوْتَى كَيْفَ يُصَلِّي عَلَيْهِمْ قَالَ إِنْ كَانَ ثَلَاثَةً أَوِ اثْنَيْنِ أَوْ عَشَرَةً أَوْ أَكْثَرَ
مِنْ ذَلِكَ فَلْيُصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً وَاحِدَةً وَيُكَبِّرُ عَلَيْهِمْ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ كَمَا يُصَلِّي عَلَى مَيِّتٍ وَاحِدٍ وَقَدْ صَلَّى
عَلَيْهِمْ جَمِيعاً شرح کیف یصلی بتقدیر قیل کیف یصلی است تقدیم ذکر ثلثه بر اثنین با وجود آنکه در کلام سایل عکس آنست
مبنی بر اهتمام بذکر حکم کثرت جنازه است و لهذا بعد از ذکر آن دو صورت عشره و زاید مذکور است مشار الیه ذلک
عشره است یا کل واحد از ثلثه و عشره است و یکبر مجزوم است و مرفوع میتواند بود کما یصلی اشارت بعدم تعدد دعا
تعدد اضاف جنازه است و اشارتست باینکه چنانچه در نماز جماعت قرائت امام قایم مقام قرائت ماموین است اینجا
نماز بر جنازه مقدم قایم مقام نماز بر جنازه دیگر است و قد صلی تا آخر برای تاکید و دفع توهم عدم قیام نماز بر یکی در مقام
نماز دیگرانست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میکند بر دو میت یا بر سه کس مرده پس گفت
امام را که چگونه نماز میکند بر ایشان امام گفت اگر میت سه باشد یا دو باشد یا ده باشد یا بیشتر ازان باشد پس باید
که نماز کند بر مجموع ایشان یک نماز و باید که تکبیر گوید بر مجموع ایشان پنج تکبیر چنان میکند در اذکار و دعوات که در نماز



برمیت واحد مومن میکند و بتحقیق نماز کرده بر ایشان همگی مراد اینست که ببرکت مومن واحد که نماز بر اوست باقی شامل بخشیده
شوند و در حکم او باشند هر چند که مستضعف عامی مانند آنها باشند سیوم حل يُضَعُ مَيِّتاً وَاحِداً ثُمَّ يُجْعَلُ الْآخَرُ إِلَى
أَلْيَةِ الْأَوَّلِ ثُمَّ يُجْعَلُ رَأْسُ الثَّالِثِ إِلَى أَلْيَةِ الثَّانِي شِبْهَ الْمُدَرَّجِ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُمْ كُلِّهِمْ مَا كَانُوا فَإِذَا
سَوَّاهُمْ هَكَذَا قَامَ فِي الْوَسَطِ فَكَبَّرَ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ يَفْعَلُ كَمَا يَفْعَلُ إِذَا صَلَّى عَلَى مَيِّتٍ وَاحِدٍ شرح يضع تا آخر
استیناف بیانی سابق است میتا واحدا عبارت از میتی است که نماز بر اوست اولا و بالذات و باقی تابع او میجعل
الآخر بتقدیر یجعل راس الآخر است بقرینه یجعل راس الثالث الی بمعنی مع است الالیه بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه
پایین سرین و مراد اینجا جانب راست سرین است زیرا که میت در وقت نماز بر او ستلقی است و سر میت در جانب
راست نماز گزارست و پای میت در جانب چپ نماز گزار است شبه بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه و بفتح شین و فتح
با منصوبست بنا بر مفعول مطلق یجعل است زیرا که شبه المدرج بتقدیر جعلا شبه جعل المدرج است المدرج بضم میم و سکون دال
بی نقطه و فتح را بی نقطه و جیم بصیغه اسم مکان یا اسم آلت باب علم زینه یا بالمدرج بفتح دال و فتح را بالافتین مرتبه مرتبه کلهم مجرور
و تاکید ضمیر منهم است ما بمعنی ای شیء است و منصوبست محلا و خبر کانوا است فی الوسط بفتح طاست مثل الاصلکم فی
جذوع النخل الوسط بفتح واو و فتح سین بی نقطه و طا بی نقطه افضل است مثل و کذلک جعلناکم امة وسطا و گذشت در کتاب
الحجة در حدیث دوم باب نهم که باب فی ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی خلقه است و مراد اینجا میت اول است و
اشارتست باینکه میباید که او افضل از باقی باشد و بر تقدیر تساوی نماز گزار مخیر خواهد بود در تقدیم و تاخیر چنانچه در امام
نماز جماعت مقررست و جنازه را مانند زینه پایه تا کسی که مانند امام باقی باشد و باقی موخر از او باشند و هر یکی بمنزله
جمع علیحده باشد موخر از جمع دیگر چنانچه ظاهر میشود از حدیث چهارم این باب و نماز او لا و بالذات بر مقدم باشد
و باین اشارت کرد که گفت یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت واحد یا بمعنی که در اذکار و دعوات و اسما اشاره و ضمایر
تفاوتی نیست میان نماز بر یک میت و نماز بر چند میت و اعتبار هر گاه جنازه بصورت زینه پایه باشد گذاشتن
هر کدام و بر داشتن آن آسانترست از آنکه متطابق باشد یعنی بیان این آنکه میگذارد یک میت را که در وسط
مرد اول است بعد ازان میگرداند سر مردی دیگر را با سرین مرد اول در جانب قبله بعد ازان میگرداند سر مرد سیوم را
با سرین مرد دوم در جانب قبله گردانیدنی که مانند گردانیدن زینه پایه است بمعنی ساختن زینه پایه تا آنکه فارغ شود از
چیدن اموات همگی ایشان هر عددی که باشند پس چون می چیند ایشان را باین روش که مذکور شد می ایستد برابر اول
که وسط و افضل اموات است پس تکبیر میگوید پنج تکبیر میکند در میان آن پنج تکبیر چنانچه میکند چون نماز کند بر یک میت
یا بمعنی که در اذکار و دعوات تفاوتی نیست اصلا چهارم حل سُئِلَ فَإِنْ كَانَ الْمَوْتَى رِجَالاً وَنِسَاءً قَالَ يَبْدَأُ

وکرم

بالرجال فيجعل رأس الثاني الى ألية الاول حتى يفرغ من الرجال كلهم ثم يجعل رأس المرأة الى ألية الرجل
الاخير ثم يجعل رأس المرأة الاخرى الى ألية المرأة الاولى حتى يفرغ منهم كلهم فاذا استوى هكذا
قام في الوسط وسط الرجال فكبر وصلى عليهم كما يصلي على ميت واحد شرح امام پرسیده شد که پس اگر باشند
آن مردگان مردان و زنان چون کند امام گفت ابتدا میکند و چیدن مردان بآن روش که میکرد اند سر مرده دوم را با سرین مرده
اول تا آنکه فارغ شود از چیدن مردان همگی ایشان بعد از آن میکرد اند سر زن را که وسط افضل ثالث با سرین مرد آخر بعد از آن
میکرد اند سر زنان دیگر را با سرین زن اول تا آنکه فارغ شود از چیدن اموات همگی ایشان پس چون چنین می ایستد
برافضل که افضل مرد است و تکبیر میگوید و نماز میگذارد بر مجموع اموات بهمان صورت که نماز میگذارد بر یک مرده یعنی که
تفاوت در اذکار و دعوات نیست چنانچه بیان شد در شرح فقرات سابقه اصل وسئل عن ميت صلي عليه فلما
سلم الامام فاذا الميت مقلوب رجلاه الى موضع رأسه قال يسوى ويعاد الصلوة عليه وان كان
قد حمل ما لم يدفن فان كان قد دفن فقد مضت الصلوة لا يصلى عليه وهو مدفون شرح صلى بصیغه ماضی مجهول
باب تفعیل است سلم بصیغه معلوم باب تفعیل است التسلیم سپردن و اینجا کنایت از ایستادن پیش نماز است در موضع خود
تا وقتی که میت را بردارند و میتواند بود که مراد بتسلیم سلام دادن باشد و مراد بامام پیش نماز مخالفان باشد بقرینه آنچه می آید در
حدیث دوم و سوم باب بیست و چهارم که لیس فی الصلوة علی المیت تسلیم ذکر فا در جواب لما موافق مذهب ابن مالک است
مثل فلما نجاهم الى البر فمنهم مقتصد و بعضی میگویند که فا زایده است و بعضی میگویند که جواب لما محذوف است بتقدیر فتش
در بحث عنه و بتقدیر انقسموا قسمین در آنجمله رجلاه الى موضع راسه صفت مقلوب است یا استیناف بیانی است و میتواند بود که
رجلاه نایب فاعل مقلوب باشد و الی متعلق بمقلوب باشد و بنابر اول مراد اینست که میت رو بشیب بوده و مع هذا دو پای
او در جانب راست نمازگزار بوده و بنابر دوم و سوم رو بشیب بودن مذکور نیست یسوی بصیغه مضارع غایب مجهول
باب تفعیل است و ان وصلیه است یعنی و امام پرسیده شد از میتی که نماز گزارده شد بر او پس وقتی که سپرد پیش نماز پس نگاه
او رو بشیب بود که دو پای او سوی جای او بود امام گفت آن میت درست کرده میشود و اعاده کرده میشود نماز بر او هر چند
که برداشته شده باشد تا آنکه مدفون نشده باشد پس اگر مدفون شده باشد پس تحقیق گذشت نماز بر او یعنی که آن
نماز بر او صحیح شد بیان این آنکه نماز گزارده میشود بر او بر حالی که او مدفون است سیوم اصل عن طلحة بن زيد عن ابي عبد الله
عليه السلام قال كان اذا صلى على المرأة والرجل قدم المرأة واخر الرجل واذا صلى على العبد
والحر قدم العبد واخر الحر واذا صلى على الصغير والكبير قدم الصغير واخر الكبير شرح تقديم و تأخير
اینجا نسبت بقبله است نه نسبت بنمازگزار پس منافات با حدیث اول و دوم این باب ندارد یعنی روایت است از طلحة بن زید

ازام

از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که بود امام که چون نماز میگذارد بر زن و مرد یک جانب قبله میگذاشت زن را و یک جانب خود میگذاشت
مرد را و چون نماز میگذارد بر بنده و آزاد یک جانب قبله میگذاشت بنده را و یک جانب خود میگذاشت آزاد را و چون نماز میگذارد
بر نابالغ و بالغ یک جانب قبله میگذاشت نابالغ را و یک جانب خود میگذاشت بالغ را چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما
عليهما السلام قال سألته عن الرجال والنساء كيف يصلى عليهم قال الرجال امام النساء مما يلي الامام
يصف بعضهم على اثر بعض شرح امام در اول بفتح همزه است و در دوم بکسر همزه است من در مما بمعنی فی است و ما عبارت
از مکانست و ذکر این برای تصریح بمراد بمقدم بودن مرد است الامام منصوب است یصف بصاد مفتوحه و تشدید فا بصیغه
مضارع غایب مجهول باب نصر است الصف بفتح صاد برابر یکدیگر کردن اجزای چیزی و آنچه از این صف میباشد بعضهم نایب
فاعل یصف است اثر بفتح همزه و سکون ثا سه نقطه یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت که پرسیدم امام را از مردان و زنان که چگونه نماز گزارده میشود بر ایشان امام گفت مردان در پیش زنان اند در مکانی
که متصل به پیشنماز است راست گذاشته میشود بعض اموات در عقب بعضی دیگر یعنی که مانند زینه پایه چیده میشوند الجزم
نیز یعنی علیحده باشد و بعضی متوجه از بعضی باشند و چون هر کدام نسبت به پیشنماز مقدم است و نسبت بقبله موخر است پس تعاکس
واقع شده پس تأخیری دیگر باید که منضم شود بآن تا فرار از پیشنماز تا تقدم آنکه نزدیک به پیشنماز است قویتر شود و نماز بر او اولا
و بالذات باشد و الله اعلم پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في جنائز الرجال والصبيان والنساء قال
يوضع النساء مما يلي القبلة والصبيان دونهم والرجال دون ذلك ويقوم الامام مما يلي الرجال شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام در جنازه های مردان و اطفال ذکور و زنان که جمع شده باشد امام گفت نماز میگذارد زنان را
در جایی که نزدیک قبله است و اطفال ذکور را پایین ایشان یعنی متصل ایشان در جانب مقابل قبله و مردان را پایین
اطفال و می ایستد پیشنماز در جایی که متصل است بمردان بیان کیفیت چیدن جنازه شد در شرح حدیث دوم این باب
ششم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن جنائز الرجال والنساء اذا اجتمعت فقال يقدم الرجال
في كتاب علي عليه السلام شرح کتاب علی عبارت از جامعه است که بیان شد در کتاب الحجة در حدیث اول باب چهل و نهم باب
فيه ذكر الصحيفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة عليها السلام است و مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است باب چهل و ششم
اصل باب نادر شرح باب مرفوع و منون است نادر صفت آنست یعنی این بابیست غیر مشهور یا بمعنی که مضمون حادث
آن تازه و غریب است در این باب سه حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل يصلي
على جنازة وحده قال نعم قلت فاثنان يصليان عليها قال نعم ولكن يقوم الآخر خلف الآخر ولا
يقوم بجنبه شرح آخر در اول بکسر خا بی نقطه است یعنی مؤخر و در مرتبه و در دوم بفتح خا با نقطه است یعنی پرسیدم امام جعفر

صادق علیه السلم را از مردی که آیا نماز میگزارد بر جنازه تنهایی او گفت آری گفتم پس آیا دو کس نماز میگزارند بر جنازه گفت آری
ولیکن می ایستد اگر یست مرتبه است در پس دیگری که افضل از دوست تا نماز جماعت کنند و نمی ایستد در پهلوی آن دیگر
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلی علی الجنازة بحذاء ولا بأس بالخف شرح حذا بکسر حاء بی نقطه
و ذال با نقطه و الف ممدوده در اصل مصدر معتل اللام واوی باب مفاعله است که مستعمل شده در پاپوشی از پوست که
در حمایل کنده میشود و مثل نعل که ساتر پشت پا نیست خواه نعل عربی و خواه غیر عربی و مثل کفش که پشت پا را نیز میپوشاند
و ساق ندارد و الخف بضم خاء با نقطه و تشدید فا پاپوشی از پوست که پشت پا را نیز پوشانیده باشد و کم کنده شود
و آن را عجم موزه مینامند مثل چاقشوری که از تیماج یا میشین باشد و اکثر با جمیع خف ساق دارد و غیر خاکمیا شده در اصل
استعاره شده از پوست پای شتر باعتبار مشابهت در کنده نشدن چنانچه گویا که عضو پاست مخفی نماند که نفی باس بخف
میتواند بود که بعنوان عموم باشد و میتواند که مخصوص وقت ضرورت و تقیه باشد نظر الکن بآیه در حدیث سوم باب دخول
القبر والخروج منه والله اعلم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نماز گزارده نمیشود بر جنازه بنعلین و بر وا کی
موزه سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله خیر الصفوف فی الصلوة
المقدم وخیر الصفوف فی الجنائز المؤخر قیل یا رسول الله ولم قال صار سترة للنساء شرح
تقدیم و تاخیر اینجا باعتبار نزدیکی بقبله و دوری از قبله است مراد بصف در جنائز هر کدام از آنهاست چنانچه بیان شد در
حدیث چهارم باب سابق السترة بضم سین بی نقطه و سکون تا دو نقطه بالا و را بی نقطه یا جث پوشیدنی یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بهترین صفها در نماز جماعت صف مقدم است
با جمعی که صفهای مردان پیش از صفهای زنانست در نماز جماعت و بهترین صفها در جنازهایی که بر ایشان یکبار نماز
گزارده میشود صف موخر است با جمعی که جنازهای مردان متصل است بنماز گزاران و جنازهای زنان نزدیک قبله است
گفته شد که ای رسول الله چرا چنین است گفت گردیده است این طریقه پرده برای زنان مخفی نماند که از کلام ابن بابو
یه مفهوم میشود زیرا که در فقیه در باب الصلوة علی المیت گفته که و افضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف الاخیر
والعلة فی ذلک ان النساء کن یختلطن بالرجال فی الصلوة علی الجنائز فقال النبی صلی الله علیه وآله افضل المواضع فی الصلوة
علی المیت الصف الاخیر فتأخرن الی الصف الاخیر فبقی فضله علی ما ذکره علیه السلم باب چهل و هفتم اصل باب الموضع الذی
یقوم الامام اذا صلی علی الجنازة شرح صلی بصیغه مجهول و معلوم با تفعیل میتواند بود یعنی این باب بیان مکانیست که
می ایستد در آن پیش نماز چون نماز گزارده شود بر جنازه در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام من صلی علی امرأة فلا یقوم فی وسطها ویکون مما یلی

صدرها

صدرها واذا صلی علی الرجل فلیقم فی وسطه شرح لا یقوم نفی بمعنی نهی است فی و حاء بمعنی علی است یکون بمعنی تجوز ان یکون
است و امر در فلیقم برای تجویز است مثل اذا حللتم فاصطادوا و منافات ندارد با مرجوح بودن پس منافات نیست میان
این حدیث و حدیث آینده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم کسی که نماز گزارد تنهایی
یا بعنوان پیشنمازی بر زنی پس نمی ایستد برابر میان آن زن و جایز است که باشد در مکانی که متصل بسینه آن زنست و چون نماز
گزارد بر مرد پس جایز است او را که ایستد برابر میان او دوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا صلیت علی
المرأة فقم عند رأسها واذا صلیت علی الرجل فقم عند صدره شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت
چون نماز کنی تنهایی یا بعنوان پیشنمازی بر زن بایست نزد سر او و چون نماز گزاری بر مرد پس بایست نزد سینه او باب
چهل و هشتم اصل باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت شرح این باب بیان سزاوارتر مردمانست بنماز بر میت
بعنوان پیشنمازی یا تنهایی در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یصلی علی
الجنازة اولی الناس بها او یأمر من یحب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نماز میکند بعنوان پیش
نمازی بر میت نزدیکتر خویشان یا مصاحبان آن میت یا امر میکند به پیشنمازی هر کرا که میخواهد دوم اصل عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له المرأة تموت من احق بالصلوة علیها قال زوجها قلت الزوج
احق من الاب والولد والاخ قال نعم ویغسلها شرح ضمیر یغسلها با حرف جر و صیغه مصدر است یعنی روایت است از ابو بصیر
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را آن زن میمیرد کیست سزاوارتر بگذاردن نماز بعنوان پیشنمازی یا تنهایی بر او
گفت شوهر او گفتم آیا شوهر سزاوارترست از پدر و فرزند و برادر گفت آری و شوهر سزاوارترست بشستن زن خود از ایشان
سوم اصل عن طلحة بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تموت من احق ان یصلی
علیها قال الزوج قلت الزوج احق من الاب والاخ والولد قال نعم شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا حضر الامام الجنازة فهو احق الناس بالصلوة علیها شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون حاضر شود امام مفترض الطاعة میت را پس او سزاوارترست از مردمان بنماز
بعنوان پیشنمازی بر آن میت با جمعی که نزدیکتر خویشان نیز اقتدا باو میکنند پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یصلی علی الجنازة اولی الناس بها او یأمر من یحب شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
باب چهل و نهم اصل باب من یصلی علی الجنازة وهو علی غیر وضوء شرح این باب بیان کسی است که نماز میگزارد بر میت و او بی وضو است
در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنازة أصلی علیها علی غیر وضوء
فقال نعم انما هو تکبیر وتسبیح وتحمید وتهلیل کما تکبر وتسبح فی بیتک علی غیر وضوء شرح ضمیر راجع

أصلّی

بصلوة است و تذکیر باعتبار خبر است یا باعتبار اینکه در مصدر تذکیر و تانیث مساوی است و حقیقت صلوة پیلوبندی و نوبت
کی است چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است
و در کتاب الدعا در شرح عنوان باب بیستم که باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلام است و صلوة دو قسم است یکی آنچه
مشتمل است بر رکوع و سجود اگر میسر باشد و دیگری آنچه بخلاف آنست و در اول شرط است وضو و در دوم شرط نیست
اگرچه افضل است اگر میسر باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم آینده و نماز میت از قسم دوم است کالتکبیر و التسبیح از قبیل اقتضا
است و مراد کالتکبیر و التسبیح تحمید و تهلیل است و اشارت است باینکه هر یک از تسبیح و تحمید و تهلیل مفهوم میشود از تکبیر و تحمید نماز
میت همان پنج تکبیر است چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث اول باب پنجاه و پنجم فی هیئة اشارت باینست که نماز واجب
با رکوع و سجود باشد در مسجد افضل است مع پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنازه که آیا نماز گزارده میشود بر آن
بی وضو پس گفت آری بیان این آنکه جز این نیست که نماز بر میت مرکب است از بزرگ شمردن الله تعالی و تنزیه او و
تقدیس او و سپاس او و گفتن لا اله الا الله چنانکه تکبیر میکنی و تسبیح میکنی در خانه خود بی وضو دوم اصل سئل ابو عبد الله
علیه السلام عن الرجل تدرکه الجنازة و هو علی غیر وضوء فان ذهب یتوضأ فاتته الصلوة علیها
قال یتیمم و یصلی شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که بیجو... او را جنازه و او بی وضو است پس اگر رود
که وضو سازد فوت میشود از او نماز بر جنازه امام گفت تیمم میکند و نماز میکند با معنی که این افضل است تقریب حدیث
سابق سیم اصل قلت لابی الحسن علیه السلام الجنازة یخرج بها و لست علی وضوء فان ذهبت
اتوضأ فاتتنی الصلوة الی ان اصلی علیها و انا علی غیر وضوء فقال تکون علی طهر احب الی شرح یخرج بصیغه
مضارع متکلم مع الغیر باب نصر است یا در بها بمعنی مع است تکون بصیغه مخاطب مرفوع و منصوب میتواند بود زیرا که آن
ناصبه مقدر است با اهمال یا اعمال مع گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که جنازه بیرون می آییم با آن و نیستم بر وضو پس اگر روم
که وضو سازم فوت میشود از من نماز آیا مرا است اینکه نماز کنم بر آن جنازه در حالی که من بی وضو باشم امام گفت اینکه
باشی با وضو یا تیمم محبوبتر است سوی من مراد اینست که چون دانسته از خانه بیرون می آیی با وضو بیرون آیی بهتر است
و اگر بی وضو بیرون آمده باشی و وضو میسر نشود تیمم بهتر است تقریب حدیث سابق چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما
علیهما السلام قال سألته عن الرجل تفجأه الجنازة و هو علی غیر طهر قال فلیکبر معهم شرح تفجأه بفاء و جیم
و همزه بصیغه مضارع غایبه یا غایب باب منع و علم است الجنازه بمعنی صلوة الجنازه است و مراد اینست که نه فرصت
وضو دارد و نه فرصت تیمم مع روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام
از مردی که ناگاه میرسد او را نماز جنازه و او بی وضو و بی تیمم است امام گفت که پس باید که نماز کند با ایشان پنجم اصل عن سماعة

قال سألته عن رجل مرت به جنازة و هو علی غیر وضوء کیف یصنع قال یضرب بیدیه علی حائط اللبن
فیتیمم شرح اللبن بفتح لام و کسر با یکنقطه و بکسر لام و سکون و کسر با خشت خام و ذکر این مبنی بر اینست که غالبا برای این قسم
کسی از زمین که گل آلود نشده باشد میسر نباشد پس اگر میسر شود آن بهتر است حائط اللبن احتراز است از حائط آجر و سنگ
مع روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که گذشت بر او جنازه و او بی وضو است چگونه
میکند امام گفت میزند دو دست خود را بر دیوار خشت خام و تیمم میکند باب پنجاه و هفتم صلوة النساء علی الجنازة شرح این
باب بیان نماز زنانست بر جنازه ها و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن الحسن الصیقل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سئل کیف تصلی النساء علی الجنازة اذا لم یکن معهن رجل قال یصففن جمیعا
و لا تتقدمهن امرأة شرح یصففن بصاد بینقطه و دو فا بصیغه مضارع معلوم جمع مونث غایبه باب نصر است الصف
برابر یکدیگر کردن اجزای چیزی و در اینجا فاعل و مفعول یکچیز است مع روایت است از حسن صیقل که نام امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که امام پرسیده شد که چگونه نماز میکنند زنان بر جنازه چون نباشد با ایشان مردی امام گفت برابر
یکدیگر میکنند خود را اینها همگی با معنی که یک صف یا دو صف یا بیشتر میشوند و مقدم نمی ایستد بر ایشان تنهایی زنی که پیش نماز
ایشان است دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا لم یحضر الرجل تقدمت امرأة وسطهن و قام
النساء عن یمینها و شمالها و هی وسطهن تکبر حتی تفرغ من الصلوة شرح وسطهن بفتح سین اول
منصوبست بظرفیت و در دوم مرفوع و خبر مبتدا است بمعنی جا در میان نظیر و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا و در و هی
حالیه است مع روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون حاضر نشود مرد در نماز جنازه پیش نمازی میکند زنی
در میان زنان و می ایستد زنان دیگر در صف اول که در جانب دست راست او و دست چپ او بر حالی که آن
پیش نماز ها و آن زنان باشد تکبیر میگوید آن پیش نماز زنان وقتی که فارغ شود از نماز سیوم اصل عن عبد الرحمن بن
ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت تصلی الحائض علی الجنازة قال نعم و لا تصف
معهم تقوم مفردة شرح روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم که آیا نماز
میکند زن حایض بر جنازه امام گفت آری و داخل صف نمیشود با نماز گزاران خواه مردان باشند و خواه زنان غیر حایض
و خواه مختلف می ایستد تنها در عقب نماز گزاران دیگر چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الحائض
تصلی علی الجنازة قال نعم و لا تصف معهم شرح این ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال الطامث تصلی علی الجنازة لانه لیس فیها رکوع و لا سجود و الجنب تیمم و تصلی
علی الجنازة شرح الطامث بطاء بینقطه و ثاء سه نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و علم و منع حایض شدن طمث در جنب

جنائز

بضم میم وضم نون و با، کنقط اطال انکار بعض اهل لغت آنرا میکنند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت جایز نماز
میکذارد برجنازه چه دستی که شان اینست که نیست در نماز جنازه رکوعی و نه سجودی و زن جنب تیمم میکند و نماز میکزارد
برجنازه و با جمیع اینها افضل است که تیمم کند **باب پنجاه و یکم اصل باب وقت الصلوة علی الجنازة شرح** این باب بیان وقت
نماز برجنازه است دراین باب دو حدیث است **اول اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَمْنَعُكَ شَيْءٌ مِنْ
هَذِهِ السَّاعَاتِ عَنِ الصَّلَوةِ عَلَى الْجَنَائِزِ فَقَالَ لَا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم راکه آیا مانع میشود ترا چیزی
از این اوقات که مکروهست ابتدای نماز نافله در آنها مثل وقت طلوع آفتاب و غروب آفتاب از نماز برجنازه پس گفت نه
**دوم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُصَلَّى عَلَى الْجَنَازَةِ فِي كُلِّ سَاعَةٍ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِصَلَوةِ رُكُوعٍ وَلَا سُجُودٍ وَ
إِنَّمَا تُكْرَهُ الصَّلَوةُ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا الَّتِي فِيهَا الْخُشُوعُ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ لِأَنَّهَا تَغْرُبُ | وتطلع بین قرنی شیطان م
بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ **شرح** التی صفت الصلوة است والرکوع والسجود عطف تفسیر الخشوع است القرن بفتح قاف وسکون
را مقط ونون مصدر باب ضرب بمراهی و مراد اینجا همراهی امت است و امت شیطان اول جمعی که آفتاب پرستانند که
چون آفتاب مشرف بطلوع شود عبادت آن میکنند و چون مشرف بغروب شود نیز عبادت آن میکنند دوم جمعی که دعوی
اسلام میکنند و از ان قبیل اند مثل ابو حنیفه و تابعانش که خیال کرده اند که آیت اقم الصلوة طرفی النهار مقتضی اینست که
و تعیه فجر در وقتی گزارده شود که آخرش متصل بطلوع آفتاب باشد و فریضه عصر در وقتی گزارده شود که آخرش متصل بغروب آفتاب
باشد و اکرامک تقدیم بر آنها کنند از باب مقدمه است و بیان این آیت می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سیوم که
باب فرض الصلوة است و مناسب اینحدیث می آید در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب یازدهم که باب التطوع فی وقت
الفریضة والساعات التی لا یصلی فیها است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت نماز گزارده میشود برجنازه در هر وقتی
پرستی که نماز جنازه نیست نمازی که در ان رکوع و سجود باشد و جز این نیست که مکروهست نماز نزد طلوع آفتاب و نزد
غروب آفتاب آن نمازی که در ان فروتنی و رکوع و سجود است زیرا که آفتاب غروب میکند بر حالی که در میان دو امت شیطانست
و طلوع میکند بر حالی که در میان دو امت شیطانی است **باب پنجاه و دوم اصل باب علة التکبیر الخمس علی الجنازة شرح** اللام
الجنازه برای عهد خارجیست یعنی جنازه مؤمن **یعنی** این باب بیان سبب پنج تکبیرست برجنازه مؤمن و در این باب پنج
حدیثست **اول اصل** عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَ جُعِلَ التَّكْبِيرُ
عَلَى الْمَيِّتِ خَمْساً قَالَ فَقَالَ زُوِّدَ مِنْ كُلِّ صَلَوةٍ تَكْبِيرَةً **شرح** زود برای با نقطه و دال بی نقطه صیغه ماضی مجهول باب
تفعیل است التزوید توشه همراه مسافر کردن تکبیره منصوب و مفعول دوم زود است و مفعول اول که نایب فاعل شده
ضمیر مستتر راجع بمیت است **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از اوست



راوی بواسطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چرا کردانیده شد تکبیر برمیت مؤمن پنج بار راوی گفت که پس امام گفت توشه داده شد
در سفر آخرت از هر نمازی از نمازهای یومیه یک تکبیر **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يُكَبِّرُ عَلَى قَوْمٍ خَمْساً وَعَلَى قَوْمٍ آخَرِينَ أَرْبَعاً فَإِذَا كَبَّرَ عَلَى رَجُلٍ أَرْبَعاً اتُّهِمَ يَعْنِي بِالنِّفَاقِ **شرح**
اتهم بتا و دو نقطه در بالا بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است الاتهام گمان بد در حق کسی کردن یعنی بالنفاق کلام راویست
**یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که تکبیر میگفت در نماز جنازه بر جمعی
پنج و بر جمعی دیگر چهار پس چون تکبیر میگفت بر مردی چهار تهمت زده میشد یعنی که تهمت زده بنفاق میشد **سیوم اصل**
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا صَلَّى عَلَى مَيِّتٍ كَبَّرَ وَتَشَهَّدَ
ثُمَّ كَبَّرَ ثُمَّ صَلَّى عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَدَعَا ثُمَّ كَبَّرَ وَدَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ كَبَّرَ الرَّابِعَةَ وَدَعَا لِلْمَيِّتِ ثُمَّ كَبَّرَ
وَانْصَرَفَ فَلَمَّا نَهَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الصَّلَوةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ كَبَّرَ وَتَشَهَّدَ ثُمَّ كَبَّرَ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّينَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ كَبَّرَ وَدَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ كَبَّرَ الرَّابِعَةَ وَانْصَرَفَ وَلَمْ يَدْعُ لِلْمَيِّتِ **شرح** شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میگفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله و لا سیما بعد از معرفت خصوص منافقان این بود که چون نماز
میکرد بر میتی تکبیر میگفت و شهادتین میگفت بعد از ان تکبیر میگفت بعد از ان درود میکرد بر پیغمبران و دعا میکرد برای
پیغمبران بعد از ان تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مؤمنان بعد از ان تکبیر میگفت بار چهارم و دعا میکرد برای میت بعد از ان
تکبیر میگفت و رو میگردانید پس چون شناسانید الله تعالی او را خصوص منافقان چنانچه گفت در سوره محمد صلی الله علیه و آله
وسلم لتعرفنهم فی لحن القول و در سوره منافقین هم الذین یقولون لا تنفقوا تا آخر و نهی کرد او را الله عزوجل از نماز بر منافقان
در آیت سوره توبه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره تکبیر میگفت و شهادتین میگفت بعد از ان تکبیر میگفت
و درود میکرد بر پیغمبران صلی الله علیهم بعد از ان تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مؤمنان بعد از ان تکبیر میگفت بار چهارم
و رو میگردانید و دعا نمیکرد برای میت منافق مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که تسمیه نماز میت بصلوة برمیت در
وقتی حقیقت است که مشتمل بر دعا برای میت باشد چنانچه تسمیه نماز یومیه بصلوة وقتی حقیقت است که مشتمل باشد
بر حقیقت درود بر محمد و آل محمد در آخر تشهد چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم **چهارم اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرَضَ
الصَّلَوةَ خَمْساً وَجَعَلَ لِلْمَيِّتِ مِنْ كُلِّ صَلَوةٍ تَكْبِيرَةً **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **پنجم اصل** عَنْ أَبِي
بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا بَكْرٍ تَدْرِي كَمِ الصَّلَوةُ عَلَى الْمَيِّتِ قُلْتُ لَا قَالَ خَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ
فَتَدْرِي مِنْ أَيْنَ أُخِذَتِ الْخَمْسُ قُلْتُ لَا قَالَ أُخِذَتِ الْخَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ مِنَ الْخَمْسِ صَلَوَاتٍ مِنْ كُلِّ صَلَوةٍ تَكْبِيرَةٌ

شرح حضرمی بفتح حاء بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح راء بی‌نقطه منسوب بحضرموت است صلوة ایجا بمعنی تکبیرست باعتبار اینکه جزو است از صلوة یومیه مضمون این موافق حدیث اول این باب است **باب بیست و سیوم اصل باب الصلوة علی الجنائز فی المسجد**

شرح این باب بیان نماز بر جنازه‌ها در مسجد است و درین باب یک حدیث است اصل عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عِيسَى بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ قَالَ كُنْتُ فِي الْمَسْجِدِ وَقَدْ جِيءَ بِجِنَازَةٍ فَأَرَدْتُ أَنْ أُصَلِّيَ عَلَيْهَا فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَضَعَ مِرْفَقَهُ فِي صَدْرِي فَجَعَلَ يَدْفَعُنِي حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ الْجَنَائِزَ لَا يُصَلَّى عَلَيْهَا فِي الْمَسَاجِدِ

شرح روایتست از ابی بکر بن عیسی بن احمد علوی گفت بودم در مسجد مدینه و بتحقیق آورده شد جنازه پس خواستم که نماز کنم بران جنازه پس آمد امام موسی کاظم علیه السلام پس گذاشت آرنج خود را بر سینه من پس شروع کرد در دفع میکرد تا بیرون رفت از مسجد پس گفت ای ابا بکر بدرستی که جنازه‌ها نماز کرده نمیشود بر آنها در مسجدها **باب بیست و چهارم اصل باب الصلوة علی المؤمن والتکبیر والدعاء** شرح این باب بیان نماز بر میت مؤمن و تکبیر و اقسام دعا است و درین باب شش حدیث است اول اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ فَقَالَ تُكَبِّرُ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ تَقُولُ أَوَّلَ مَا تُكَبِّرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَئِمَّةِ الْهُدَى وَاغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلّاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَحْيَائِنَا وَأَمْوَاتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَأَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِنَا عَلَى قُلُوبِ أَخْيَارِنَا وَاهْدِنَا لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ شرح اول منصوب و نایب ظرف زمان است زیرا که ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است و چنانچه مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رایته قدوم الحاج مضاف مصدر نیز نایب میشود و ماکه این صورت نماز بر میت در موضع وجوب تقیه است چنانچه مذکور میشود در شرح فقرات آینده اختلف بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است با ذنک متعلق باختلف است یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از نماز بر میت پس گفت تکبیر میگوئی پنج تکبیر میگوئی در وقت اول تکبیر تو که گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی بغیر الله تنهائی او نیست شریکی او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و رسول او است خداوندا درود کن بر محمد و آل محمد و بر امامانی که راهنمایانند آدم تا خاتم خواه انبیا و خواه اوصیا و بیامرز گناهان را برای ما و برای برادران ما که پیشی گرفتند بر ما با یمان و مگردان در دلهای ما کینه برای جمعی که گرویدند بربوبیت رب العالمین ای صاحب کل اختیار ما بدرستی که تو مشفق مهربانی خداوندا بیامرز گناهان را برای زندگان ما و مردگان ما که مردان مؤمن و زنان مؤمنه اند و الفت ده دلهای ما را بر دلهای بهتران ما که ائمه معصومین باشند و راهنمائی کن ما را برای آنچه اختلاف در آن شده از جمله حق بتمکین تو بدرستی که تو راهنمائی میکنی هر کرا که میخواهی بسوی راهی که راست



اصل فَإِنْ قُطِعَ عَلَيْكَ التَّكْبِيرَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا يَضُرُّكَ تَقُولُ اللَّهُمَّ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ افْتَقَرَ إِلَى رَحْمَتِكَ وَاسْتَغْنَيْتَ عَنْهُ اللَّهُمَّ فَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَزِدْ فِي حَسَنَاتِهِ وَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَنَوِّرْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَلَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَأَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ تَقُولُ هَذَا حَتَّى تَفْرُغَ مِنْ خَمْسِ تَكْبِيرَاتٍ شرح فان قطع تا لا یضرک در میان اجزای آنچه بعد از تکبیر اول است درآمده برای اشارت باینکه این صورت نماز در مقام تقیه است و برای اینکه در مقام تقیه بعد از تکبیر دوم و سیوم و چهارم اکتفا بدعا برای میت میشود چنانچه احتمال ظاهرست از دو احتمالی که می‌آید در توضیح تقول هذا پس در صورت غیر تقیه بعد از تکبیر اول اشهد تا رسوله است و بعد از تکبیر دوم اللهم صل تا الهداة است و بعد از تکبیر سیوم و اغفر لنا تا مستقیم است و بعد از تکبیر چهارم اللهم عبدک تا بعده است و بعد از تکبیر پنجم چیزی نیست موافق آنچه گذشت در حدیث سیوم باب بیست و دوم قطع بقاف و طاء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است القطع جدا کردن اجزای چیزی از یکدیگر و مراد اینجا مانع شدن مخالفان از رفع یدین در تکبیر دوم و سیوم و چهارم است چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم این باب و اشارتست باینکه رفع یدین در تکبیرات بمنزله جزء تکبیر است و قرینه برارادهٔ این میت که بجای علیک گفته عنک لا یضرک بضاد با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه نهی حاضر باب ضرب یعلم و باب افعال ۲ باب تفعیل میتواند بود و مشار الیه هذا اللهم عبدک تا بعده است و مراد اکتفا بهمین است بعد از تکبیر دوم و بعد از تکبیر سیوم نیز و بعد از تکبیر چهارم نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث سیوم و چهارم این باب است پس هر دو قسم جایز است و تتمه توضیح این می‌آید در شرح حدیث اول باب آینده یعنی پس بنا بر اینکه بعد از تکبیر اول و رفع یدین در آن گفته باشی آنچه را که بعد از تکبیرات دیگر باید گفت اگر منع شود بر تو تکبیر دوم مثلا باینمعنی که رفع یدین در تکبیر دوم مثلا نتوانی کرد ضرر نمیرساند ترا میگوئی بعد از تکبیر اول نیز که خداوندا این بنده تست و پسر بنده تست و پسر کنیز تست تو داناتری باو نیازمند شد سوی رحمت تو و تو غایت بی‌نیازی شدی از او خداوندا پس درگذر از بدیهای او و زیاده کن در نیکیهای او و بیامرز گناهان را برای او و رحم کن او را و روشنی ده برای او در قبر او و بر زبان او گذار امام او را در وقت سؤال نکیر و منکر و برسان او را به پیغمبر او صلی الله علیه و آله و محروم مکن ما را از ثواب دادن باو و گمراه مکن ما را بعد از او و میگوئی این دعای مؤمن را بعد از تکبیر دوم و سیوم و چهارم نیز تا فارغ شوی از پنج تکبیر اصل دوم عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ قَالَ تُكَبِّرُ ثُمَّ تُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ تَقُولُ اللَّهُمَّ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ لَا أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي حَسَنَاتِهِ وَتَقَبَّلْ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ مُسِيئاً فَاغْفِرْ لَهُ ذَنْبَهُ وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ تُكَبِّرُ الثَّانِيَةَ وَتَقُولُ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ زَاكِياً فَزَكِّهِ وَإِنْ كَانَ خَاطِئاً فَاغْفِرْ لَهُ ثُمَّ تُكَبِّرُ الثَّالِثَةَ وَتَقُولُ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ ثُمَّ تُكَبِّرُ الرَّابِعَةَ وَتَقُولُ اللَّهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى عَقِبِهِ

جز اینکه بود که تفتنا بعد از فتنه دو نقطه در بالا و نشده بنون التاکید ثقیله نهی حاضر باب ضرب یا باب افعال م

آینده است و می‌تواند بود که مراد تقسیم این باب ثانی باشد در آن تکبیرات نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث م

احتیاط

فِي الْغَابِرِينَ وَاجْعَلْهُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ كَبِّرِ الْخَامِسَةَ وَانْصَرِفْ شرح این طریق نماز میت نیز در
موضع وجوب تقیه است چنانچه در شرح حدیث سابق مذکور شد زیرا که در معنی راجع بطریق مذکور در حدیث سابق میشود زیرا که ذکر
تم در تم تفصّل و در تم تفضل و ترک تم در نظایر آنها اشعار بذکر شهادتین قبل از درود و اشعار بدعا برای مؤمنین بعد از درود
دارد الزاکی برای با نقطه بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی و یائی باب نصر و ضرب صاحب نمو و مراد اینجا پاکیزه و زیاد است یعنی
کسی که حسنات او زیاده بر سیئات اوست تزکیه زاکی عبارتست از زیاد کردن حسنات او الخاطی بخا با نقطه و طا بی نقطه
و همزه بصیغه اسم فاعل باب منع آنکه گناهان بسیار کرده است بی اصرار بر کبیره الغابرین بغین با نقطه و با ی نقطه و را بی نقطه بصیغه
اسم فاعل باب نصر باقی ماندگان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مؤمن گفت تکبیر میگوئی بعد از آن درود میگوئی
بر نبی صلی الله علیه و آله بعد از آن میگوئی خداوندا این بنده تست و پسر بنده تست و پسر کنیز تست نمیدانم از او مگر بهتر را که ایمانست
و تو داناتری باو خداوندا اگر نیکوکار است پس زیاد کن در نیکیهای او و قبول کن از او نیکیهای او را و اگر بدکار است پس
بیامرز گناه او را برای او و فراخی ده برای او در قبر او و بگردان او را از رفیقان محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن تکبیر میگوئید بار دوم
و میگوئی خداوندا محروم مکن ما را از ثواب دادن باو و گمراه مکن ما را بعد از او و بعد از آن تکبیر میگوئی بار چهارم و میگوئی خداوندا
بنویس او را نزد تو در موضع نهایت بلند جانشین باش بر بازماندگان از او در میان باقیماندگان و بگردان او را



از رفیقان محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن تکبیر بگو بار پنجم و روگردان شو سیوم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ التَّكْبِيرِ عَلَى الْمَيِّتِ فَقَالَ خَمْسٌ تَقُولُ فِي أُولَاهُنَّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ تَقُولُ اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰذَا الْمُسَجَّى قُدَّامَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَقَدْ قَبَضْتَ
رُوحَهُ إِلَيْكَ وَقَدِ احْتَاجَ إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ اللّٰهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْ ظَاهِرِهِ إِلَّا خَيْرًا
وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسَرِيرَتِهِ اللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي حَسَنَاتِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِ
ثُمَّ تُكَبِّرُ الثَّانِيَةَ وَتَفْعَلُ ذٰلِكَ فِي كُلِّ تَكْبِيرَةٍ شرح این طریق نیز در موضع وجوب تقیه است بقرینه حدیث اول این
باب و در معنی راجع باحتمال دوم از دو احتمال مذکور شد در شرح حدیث اول این باب میشود و ترک شهادت برسالت از قبیل
اقتصار باو رود و قائم مقام آن میشود المسجی بسین بی نقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل پوشیده شده به برده و مانند
آن قدام بضم قاف و تشدید دال بی نقطه منصوب بظرفیت است یعنی پیش و باقی ظاهر است چهارم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تُكَبِّرُ ثُمَّ تَشَهَّدُ ثُمَّ تَقُولُ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ
الْمَوْتِ وَالْحَيَاةِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ جَزَى اللّٰهُ مُحَمَّدًا عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ بِمَا صَنَعَ بِأُمَّتِهِ وَبِمَا بَلَّغَ
مِنْ رِسَالَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ تَقُولُ اللّٰهُمَّ عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ ابْنُ أَمَتِكَ نَاصِيَتُهُ بِيَدِكَ خَلَا مِنَ الدُّنْيَا



وَاحْتَاجَ إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ اللّٰهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ اللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي
حَسَنَاتِهِ وَتَقَبَّلْ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَاغْفِرْ لَهُ ذَنْبَهُ وَارْحَمْهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ بِرَحْمَتِكَ اللّٰهُمَّ أَلْحِقْهُ بِنَبِيِّكَ
وَثَبِّتْهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ اللّٰهُمَّ اسْلُكْ بِنَا وَبِهِ سَبِيلَ الْهُدَى وَاهْدِنَا وَإِيَّاهُ
صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ اللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ ثُمَّ تُكَبِّرُ الثَّانِيَةَ وَتَقُولُ مِثْلَ مَا قُلْتَ حَتَّى تَفْرُغَ مِنْ خَمْسِ
تَكْبِيرَاتٍ شرح این طریق نیز در موضع وجوب تقیه است بقرینه حدیث اول این باب و در معنی راجع باحتمال دوم حدیث اول این باب
میشود و تشهد بصیغه مضارع مخاطب باب علم است یا از باب تفعل است که فکیتا معنی انا لله و انا الیه راجعون می آید در حدیث
چهلم باب النوادر سالات که جمع رسالت است الناصیه بنون و الف و کسر صاد بی نقطه و یا دو نقطه در پایین موی بالای پیشانی و بودن
ناصیه کسی بدست کسی کنایت است از کمال مقهوریت کس اول نزد کس ثانی و القول الثابت عبارتست از تصدیق بربوبیت رب
العالمین چنانچه باید بمجمل ظاهر و بیان این می آید در حدیث اول باب ان المیت یمثّل له ماله اسلک بسین بی نقطه بصیغه امر حاضر
باب نصر است السلک بفتح سین و سکون لام و السلوک بضم سین و ضم لام رفتن برامی یا در بنا و در به برای تعدیت است
عفوک منصوبست بفعل محذوف بتقدیر نسأل عفوک یا بتقدیر ارحم عفوک یا مانند آنها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در نماز بر میت مؤمن گفت تکبیر میگوئی بعد از آن شهادتین میگوئی بعد از آن میگوئی مدرستیکه ما از الله تعالی ایم و بدرستیکه ما
سوی الله تعالی بازگشت کنندگانیم سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است صاحب کل اختیار مرگ
و زندگیست درود کن بر محمد و اوصیای او جزا دهد الله تعالی محمد را از جانب ما اهل ایمان بهتر جزا بسبب آنچه کرد با امت
خود از نیکیها و نیکیها و بسبب آنچه تبلیغ کرد آنرا که پیغامهای صاحب کل اختیار او باشد بعد از آن میگوئی خداوندا این
بنده تست پسر بنده تست پسر کنیز تست موی پیشانی او بدست قدرت تست رفت از دنیا و نیاز مند شد بسوی رحمت
تو و تو بی نیازی از عذاب او خداوندا بدرستیکه ما در حق او نمیدانیم مگر بهتر را که اظهار ایمان بربوبیت رب العالمین است
و تو داناتری خداوندا اگر باشد نیکوکار پس زیاد کن در نیکیهای او و قبول کن حسنات را از او و اگر باشد بدکار پس بیامرز
برای او گناه او را و رحم کن او را و درگذر از او و بحرمت تو خداوندا برسان او را بنبی تو و پا برجا کن او را در نعمت بسبب سخن
راسخ در زندگی دنیا و در زندگی آخرت خداوندا روان کن ما را و او را در راه راستی و راهنمائی کن ما را و او را براه تو که راه
راستست خداوندا طلب میکنیم عفو ترا طلب میکنیم عفو ترا بعد از آن تکبیر میگوئی بار دوم و میگوئی مثل آنچه را که گفتی تا آنکه فارغ شوی
از پنج تکبیر یا معنی که بعد از تکبیر سیوم و چهارم نیز مثل آنرا میگوئی پنجم حدیث سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
إِنَّ النَّاسَ يَرْفَعُونَ أَيْدِيَهُمْ فِي التَّكْبِيرِ عَلَى الْمَيِّتِ فِي التَّكْبِيرَةِ الْأُولَى وَلَا يَرْفَعُونَ فِيمَا بَعْدَ ذٰلِكَ فَأَقْتَصِرُ
عَلَى التَّكْبِيرَةِ الْأُولَى كَمَا يَفْعَلُونَ أَوْ أَرْفَعُ يَدَيَّ فِي كُلِّ تَكْبِيرَةٍ فَقَالَ ارْفَعْ يَدَكَ فِي كُلِّ تَكْبِيرَةٍ شرح برسیم للمنا

علیه السلام را که مقرّبان تنوم داشتی که مخالفان برمیدارند دستهای خود را در تکبیر تربیت و در تکبیر اول برمیدارند دستهای
خود را در تکبیرة که بعد از تکبیر اولست پس آیا اقتصار کنم بر گذاشتن دست خود در تکبیر اول چنانچه مخالفان میکنند یا بردارم دست
خود را در هر تکبیری پس امام گفت بردار دست خود را در هر تکبیری در غیر موضع وجوب تقیه شانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْجَنَائِزِ تَقُولُ اللَّهُمَّ أَنْتَ خَلَقْتَ هَذِهِ النَّفْسَ وَأَنْتَ أَمَتَّهَا تَعْلَمُ سِرَّهَا وَعَلَانِيَتَهَا
أَتَيْنَاكَ شَافِعِينَ فِيهَا فَشَفِّعْنَا اللَّهُمَّ وَلِّهَا مَا تَوَلَّتْ وَاحْشُرْهَا مَعَ مَنْ أَحَبَّتْ شرح شفعنا بشین معجمه
و فاء و عین منقطه بصیغه امر حاضر باب تفعیل است التشفیع قبول شفاعت کسی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز
بجنازهای مومنان میگفت در دعا برای مومن که خداوندا تو آفریدی این جان را و تو میرانیدی او را میدانی پنهان
او را و آشکار او را آمدیم بدرگاه تو بر حالی که شفاعت کننده ایم در حق او پس قبول کن شفاعت ما را در حق او خداوندا
متابع گردان او را آنچه خود پیش گرفته از دین حق یا معنی که ثواب دین حق را نصیب او کن یا معنی که تلقین او کن دین حق را
در وقت سوال نکیر و منکر و جمع کن او را با امامی که دوست داشت او را باب پنجاه و هفتم اصل باب انه ليس في الصلوة على
الميت دعاء موقت و انه ليس فيها تسليم شرح الموقت بقاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل معین
یعنی این باب بیان اینست که نیست در نماز بر میت مومن دعای معین و اینکه نیست در آن نماز سلامی و در این باب سه
حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ قِرَاءَةٌ وَلَا دُعَاءٌ مُوَقَّتٌ تَدْعُو
بِمَا بَدَا لَكَ وَأَحَقُّ الْمَوْتَى أَنْ يُدْعَى لَهُ الْمُؤْمِنُ وَأَنْ يُبْدَأَ بِالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شرح مراد بقرائت اینجا خواندن سوره فاتحه است یا مراد خواندن قرآنست مطلقا و منافات ندارد با حدیث اول باب
پنجاه و پنجم که الی آخر الآیتین زیرا که آن بعنوان دعاست نه بعنوان قرائت قرآن و لهذا تغییری در اول آن میشود و مراد بمومن
اینجا مجتنب از کبیره است بترک آن بالکلیه است یا توبه از آن و مومن در مقابل دارد اول مستضعف که بیان میشود
در باب پنجاه و نهم و دوم ناصب که بیان میشود در باب شصتم و ان يبدا بفتح همزه و سکون نون بصیغه مضارع مجهول
باب منع عطف است بر ان یدعی و در کلام اقتصار است بتقدیر و احق الموتی بان یبدا فی الدعاء له بالصلوة علی رسول
الله صلی الله علیه و آله المومن یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست در نماز بر میت خواندن سوره فاتحه و نه دعای
معینی بلکه دعا کن با آنچه بخاطر رسد ترا و سزاوارتر مردگان بانکه دعا کرده شود برای او مومنست و سزاوارتر مردگان بانکه
ابتدا کرده شود در دعا برای او بصلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله مومنست دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لَيْسَ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ تَسْلِيمٌ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست در نماز بر میت سلامی سوم اصل عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَا لَيْسَ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ تَسْلِيمٌ شرح مضمون این موافق سابق است



باب پنجاه و هشتم اصل باب من زاد على خمس تكبيرات شرح این باب بیان کسی است که زیاد کرده در نماز میت بر پنج تکبیر و در این باب سه حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى حَمْزَةَ سَبْعِينَ صَلَاةً شرح مراد بصلوة اینجا
تکبیر است بقرینه حدیث سوم این باب و اشارتست بآنچه گذشت در باب پنجاه و یکم که هر تکبیری بجای نمازیست و پنج تکبیر بجای پنج نماز
یومیه است و بانکه همه نماز میت پنج تکبیر است و آنچه بعد از بعض تکبیرات مذکور شود واجب غیر عمده است یا مستحب موکد است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نماز کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بر عم خود حمزه هفتاد نماز یا معنی که چهارده بار
پنج تکبیر را گفت دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَبَّرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى سَهْلِ بْنِ
حُنَيْفٍ وَكَانَ بَدْرِيّاً خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ مَشَى سَاعَةً ثُمَّ وَضَعَهُ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ خَمْسَةً أُخْرَى فَصَنَعَ ذَلِكَ حَتَّى
كَبَّرَ عَلَيْهِ خَمْساً وَعِشْرِينَ تَكْبِيرَةً شرح حنیف بضم حاء منقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین است سهل بن حنیف
انصاری اوسی در غزوات رسول و امیر المومنین علیهما السلام حاضر بوده تا زمان وفات او در کوفه و والی بوده از جانب امیر المومنین
در مدینه و بعد از آن در فارس بوده و تا صد ثابت قدم بوده و مرکبه پس از کرمی بودن او اشارت باول جهادهای او
و اقرار است از حال آنچه که حاضر شده در اسلام و جهاد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تکبیر گفت امیر المومنین صلوات
الله علیه بر سهل بن حنیف و بود سهل بن حنیف از مجاهدان جنگ بدر پنج تکبیر بعد از آن رفت امیر المومنین همراه جنازه ساعتی بعد از آن
بر زمین گذاشت سهل بن حنیف را و تکبیر گفت بر او پنج دیگر پس کرد آنچه را که مذکور شد مکرر تا آنکه تکبیر گفت بر او بیست و پنج تکبیر
یا معنی که پنج نماز بر او کرد و در هر نمازی پنج تکبیر گفت سوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى حَمْزَةَ سَبْعِينَ تَكْبِيرَةً وَكَبَّرَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَكُمْ عَلَى سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ خَمْساً وَعِشْرِينَ تَكْبِيرَةً
شرح عندکم عبارت از کوفه است و این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب اصل قَالَ كَبَّرَ خَمْساً خَمْساً كُلَّمَا
أَدْرَكَهُ النَّاسُ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ نُدْرِكِ الصَّلَاةَ عَلَى سَهْلٍ فَيَضَعُهُ فَيُكَبِّرُ عَلَيْهِ خَمْساً حَتَّى انْتَهَى إِلَى
قَبْرِهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ شرح خمس مرات بیان خمسا خمسا است و ما بین جمله معترضه است یعنی امام محمد باقر علیه السلام گفت که امیر المومنین
علیه السلام تکبیر گفت پنج پنج هر بار که میرسیدند مردمان میگفتند ای امیر المومنین در نیافتیم نماز را بر سهل پس میگذاشت سهل را
پس تکبیر میگفت بر او پنج تکبیر تا آنکه رسید سوی قبر او پنج بار یا معنی که پنج نماز بر او کرد و در هر نمازی پنج تکبیر گفت باب پنجاه و نهم
اصل باب الصلوة على المستضعف و على من لا يعرف شرح المستضعف بصیغه اسم مفعول باب استفعال ضعیف شمرده شده
و مراد اینجا کسی است که واسطه است میان مومن و کافر و مراد بمومن کسی است که از شیعه امامیه است از روی بصیرت و مجتنب
از کبیره است یا ترک آن بالکلیه یا توبه از آن و مراد بکافر مصر بر کبیره است یا ترک دین حق دانسته یا اصرار بر کبیره و لا یعرف
بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است یعنی این باب بیان اقسام نماز است بر میت مستضعف و بر میتی که مجهول الحال است

درین باب شش حدیث است اول عن احدهما علیهما السلام قال الصلوة علی المستضعف والذی لا یعرف الصلوة
علی النبی صلی الله علیه واله والدعاء للمؤمنین والمؤمنات یقول ربنا اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک
وقهم عذاب الجحیم الی اخر الایتین شرح لا یعرف بصیغه مجهول است الصلوة مرفوع وخبر مبتدا است ومراد اینست که بعد از شهادتین
صلوة است وبعد از صلوة دعا برای مؤمنین ومؤمنات است یقول در نسخ بصیغه غایب وضمیر مستتر راجع بنماز گزار است
ومیتواند بود که بصیغه مخاطب باشد و بر هر تقدیر مراد اینست که ربنا تا آخر بجای دعا برای میت است خواه بجای دعا برای مؤمنین
ومؤمنات نیز باشد چنانچه ظاهر استیناف بیانیه در یقول است وخواه علیحده باشد چنانچه ظاهر حدیث آینده است وشاید که هر دو
قسم خوب باشد والله اعلم در سوره مؤمن چنین است فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم وبعد از آن متصل
بآن دو آیت است اول ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز
الحکیم دوم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم پس مراد اینست که در دعا بدل فا
ربنا و مانند آن مثل اللهم که می آید در حدیث آینده باید گرد و این دو آیت را ضم بسابق باید کرد الزوج عما مثل برادر و همتا
و مانند ایشان هم میباشد که مادران و خواهران و مانند ایشان و دختران در حکم مردان داخلند یعنی روایت است از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت نماز بر میت مستضعف و بر کسی که مجهول الحال معلوم نباشد که مؤمن است یا کافر است یا مستضعف
است بعد از شهادتین درود است بر نبی صلی الله علیه واله و دعا است برای مؤمنین ومؤمنات بیان این آنکه نماز گزار میگوید
ای صاحب کل اختیار ما بیامرز گناهان را برای جمعی که بازگشت کردند از کبایر معاصی و تابع شدند راه ترا و نگاهدار ایشان را
از عذاب دوزخ ای صاحب کل اختیار ما و داخل کن ایشان را در بهشتهای اقامت که وعده کردی ایشان را و داخل کن آنها را
هر که از مستضعف قابل شفاعت باشد از پدران ایشان وهمتایان ایشان و اولاد ایشان بدرستی که تو وبس غالب
بی تنگ رعایت کننده مصالحی و نگاهدار آن صالحان را با آن که بیان از آن ثمرهای ایشان و هر که نگاهداری او را
از اثرها در روز قیامت پس بتحقیق رحم کردی او را و آن محفوظ بودن از اثرها ومرحوم بودن آنست مطلوب بس
بزرگ دوم حل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صلیت علی المؤمن فادع له واجتهد له فی الدعاء وان
کان واقفا مستضعفا فکبر وقل اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم شرح الواقف
بقاف وفا الستاده ومراد اینجا غیر مؤمن است مستضعفا اعم از کافر است فکبر اشارتست باینست که بعد از تکبیر چهارم بجای
دعای میت همین را بگو و مراد لفظ اینست تا آخر آیتین چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت چون نماز گزاری بر شیعی امامی صاحب بصیرت مجتنب از کبایر پس بعد از تکبیر چهارم دعا کن برای او و مبالغه
کن برای او در دعا و اگر آنکه نماز بر او میگزاری باشد غیر مؤمن مستضعف پس تکبیر چهارم بگو و بگو اللهم اغفر تا آخر آنچه بیان شد



در شرح حدیث سابق سیوم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان کان مستضعفا فقل اللهم اغفر للذین تابوا
واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق حل واذا کنت لا تدری ما حاله
فقل اللهم ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه شرح الخیر بفتح خا با نقطه وسکون یا دو نقطه
در پایین بهتر ومراد اینجا دین امامیه است ومراد باهل آن مؤمنان است ومؤمن بیان شد در شرح عنوان این باب ومحب
آنها ومسلم است اول مؤمن دوم صالح که بیان شد در شرح حدیث اول این باب یعنی وچون تو نمیدانستی که چیست
حال میت آیا مؤمنست یا کافر است یا مستضعف است پس بعد از تکبیر چهارم بگو خداوندا اگر دوست میداشته دین حق را
واهل آنرا پس بیامرز او را ورحم کن او را ودرگذر از او حل قال ان کان المستضعف منک بسبیل فاستغفر له علی
وجه الشفاعة لا علی وجه الولایة شرح ظرف در منک ظرف کان است ادر بسبیل برای سببیت است ومراد بسبیل الی
جمله سابق است که دخول در آبا ودخول در ازواج ودخول در ذریات است واگر باشد مستضعف از تو بسبب دخول در آبای تو
مثلا پس استغفار کن برای خصوص او بر طریق دستگیری و در خواست گناه او نزد حاکم علی الاطلاق نه بر طریق شرکت و وکالت
چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آینده چهارم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الترحم علی جهتین جهة
الولایة وجهة الشفاعة شرح الترحم طلب رحمت برای کسی الجهة بکسر جیم وضم جیم وتخفیف ها جانب وناحیه والولایة بفتح واو وکسر واو
ولام وسکون جیم است الولایة بکسر وفتح واو شرکت و وکالت که جاری مجرای نکاح است الشفاعة بفتح شین با نقطه دستگیری
توی ضعیف را و درخواست گناه او نزد حاکم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت طلب رحمت برای کسی بر دو جانب
است جانب شرکت وجانب دستگیری پنجم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقول اشهد ان لا اله
الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک اللهم صل علی محمد وال محمد
وتقبل شفاعته وبیض وجهه واکثر تبعه اللهم اغفر لی وارحمنی وتب علی اللهم اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم فان کان مؤمنا دخل فیها وان کان لیس بمؤمن خرج منها
شرح تبع بفتح تا دو نقطه بالا وفتح با یک نقطه در پایین مفقط معنی اتباع مستعمل میشود و معنی تابع نیز مستعمل میشود ضمیر فیها
ومنها راجع است بالذین باعتبار جماعت ظاهر خرج عنها اینست که لیس بمؤمن یعنی کافر باشد ودو آیت بعد از الجحیم
مذکور شد در حدیث اول این باب خوانده میشود پس این نماز بر مجهول الحالیست که معلوم است که مستضعف نیست
واحتمال ایمان وکفر هر دو هست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مجهول الحال که معلوم باشد که
مستضعف نیست گفت میگویی بعد از تکبیر اول گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله وگواهی میدهم که محمد رسول الله است
وبعد از تکبیر دوم خداوندا درود کن بر محمد که بنده تو و رسول تست خداوندا درود کن بر محمد واوصیای محمد وقبول کن

شفاعت او را در او سفید کن او را و لبسیار کن تا جان او را و بعد از تکبیر سوم خداوندا بیامرز او را و رحم کن بر او و بازگشت کن بر وی بمغفرت و بعد از تکبیر چهارم بیامرز گناهان را برای جماعتی که بازگشت کردند از گناه و تابع شدند راه ترا و نگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ پس اگر میت مؤمن باشد داخل میشود در آن جماعت و اگر کافر باشد بیرون میرود از آن جماعت **حدیث ششم اصول**

کُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا بِجَنَازَةٍ لِقَوْمٍ مِنْ جِيرَتِهِ فَحَضَرَهَا وَكُنْتُ قَرِيباً مِنْهُ فَسَمِعْتُهُ

يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَ هَذِهِ النُّفُوسَ وَأَنْتَ تُمِيتُهَا وَأَنْتَ تُحْيِيهَا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسَرَائِرِهَا وَعَلَانِيَتِهَا

مِنَّا وَمُسْتَقَرِّهَا وَمُسْتَوْدَعِهَا اللَّهُمَّ وَهَذَا عَبْدُكَ وَلَا أَعْلَمُ مِنْهُ سُوءاً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ وَقَدْ جِئْنَاكَ

شَافِعِينَ لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ فَإِنْ كَانَ مُسْتَوْجِباً فَشَفِّعْنَا فِيهِ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ **ترجمه** الجیر که عیم و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه جمع جار بمعنی همسایگان المستوجب بکسر جیم مستحق چیزی **یعنی** بودم با امام محمد باقر علیه السلام که ناگاه رسیدیم بجنازه برای جمعی از همسایگان او پس حاضر شد نزد آن جنازه که نماز کنده بودم نزدیک او پس شنیدم از او که میگفت بعد از تکبیر چهارم خداوندا بدرستی که تو آفریدی این جانها را و تو میمیرانی ایشان را و تو زنده میکنی ایشان را و تو دانا تری بپنهانهای ایشان و آشکارای ایشان از ما و داناتری از قرارگاه ایشان مثل بهشت یا دوزخ و بجای امانت و عاریت ایشان مثل قبرها خداوندا و این میت بنده تست و نمیدانم از او بدی که موجب جهنم شود و تو داناتری باو و بتحقیق آمدیم در درگاه تو شفاعت کنندگان برای او بعد از مرگ او پس اگر باشد مستحق شفاعت یعنی اینکه داخل در صالحان باشد که مذکور شد در آیت سوره مؤمن که بیان شد در شرح حدیث اول این باب پس قبول شفاعت ما کن در حق او و جمع کن او را با امامی که امام خود میدانست او را **باب بیست و هشتم اصل باب الصلوة على الناصب شرح** الناصب دشمن اهل دین حق مثل کسی که فهمیده باشد محکمات کتاب الهی و سنت رسول علیه السلام را که هر کس میرساند نهی از پیروی ظن و وجود امام مفترض الطاعة در هر زمان و با وجود این ترک مذهب حق کرده باشد مثل علمای مخالفان و مانند ایشان **یعنی** این باب بیان نماز بر دشمن اهل مذهب حق است و این باب هفت حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي

عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيِّ بْنِ سَلُولٍ حَضَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَنَازَتَهُ

فَقَالَ عُمَرُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ فَسَكَتَ فَقَالَ

يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ فَقَالَ لَهُ وَيْلَكَ وَمَا يُدْرِيكَ مَا قُلْتُ إِنِّي قُلْتُ اللَّهُمَّ

احْشُ جَوْفَهُ نَاراً وَامْلَأْ قَبْرَهُ نَاراً وَأَصْلِهِ نَاراً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْدَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَانَ يَكْرَهُ **شرح** ابی بضم همزه و فتح با یک نقطه و تشدید یا است سلول بفتح سین بی نقطه و ضم لام و سکون واو اسم مادر ابی است و اسم پدرش مالک است یعنی میگویند سلول اسم مادر عبدالله است و بر هر تقدیر عبدالله بن ابی



خزرجی سردار منافقان بوده و پسر او حباب بضم حا و تخفیف با یک نقطه نام داشته و رسول علیه السلام او را نیز عبدالله نام کرده و او منافق نبوده و رسول علیه السلام برای او حفظ ظاهر میکرده و عمر از آن غافل شده یا قصد آزار پسر کرده یا قصد آزار رسول علیه السلام کرده الم ینهک اشارت بآیت سوره توبه و لا تصل على احد منهم مات ابدا و لا تقم على قبره پس کنایه عمر نهی از قیام بر قبر از قبیل ایراد اعتراض بطریق اولی است و ملک اشارت باینکه اگر مؤمنی بر تو نیز نماز کند چنین خواهد بود یا اشارت باینکه اعتراض بر معصوم از غیر منافق سر نمیزند و گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب پنجم که بابیست بعنوان مقدم بر باب فی ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها است که و لم یجعل الویل لاحد حتی یسمیه کافرا میدیک بصیغه مضارع معلوم از باب افعال است اصله یبدی بالدال و بنقطه بصیغه ماضی معلوم از باب ضرب یا باب افعال است یعنی نماند که جواب رسول علیه السلام مبنی بر اینست که حقیقت صلوة برکسی پهلو بندی و تقویت آنکس است چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سی و ششم باب صد و ششم پس چنانچه صلوة منافقان در زندگی صورت صلوة است بی حقیقت صلوة مؤمنان بر ایشان در مردگی محض صورت است و منافات با نهی از حقیقت صلوة بر ایشان ندارد و قیام بر قبر عبارت از ایستادن بقصد دعا و تعظیم پس اگر بقصد لعنت باشد داخل منهی عنه نیست ابدا یا بیک نقطه و دال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الابدا اظهار یا موصوله مفعول ابدا است و عبارت است از و ملک یا از اظهار نفرین بر عبدالله که باعث آزرده شدن پسر او گردید **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه وقتی که مرد عبدالله بن ابی بن سلول حاضر شد نبی صلی الله علیه و آله نزد جنازه او یا بمعنی که بصورت نماز بر او کرد پس گفت عمر بن خطاب رسول الله را صلی الله علیه و آله که ای رسول الله آیا نهی نکرد ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول الله جواب نداد پس بار دیگر عمر گفت ای رسول الله آیا نهی نکرد ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول علیه السلام گفت او را که ای مرگ ناگهان تو چه چیز دانا میکند ترا که چه گفتم بدرستی که من گفتم خداوندا پر کن درون او را از آتش و پر کن قبر او را از آتش و بسوزان او را در آتش گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس بیرون آورد و ظاهر ساخت از رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که رسول علیه السلام نمیخواست ظهور آنرا **دوم اصل** عَنْ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْمُنَافِقِينَ مَاتَ فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَمْشِي مَعَهُ

فَلَقِيَهُ مَوْلًى لَهُ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْنَ تَذْهَبُ يَا فُلَانُ قَالَ فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ أَفِرُّ مِنْ

جَنَازَةِ هَذَا الْمُنَافِقِ أَنْ أُصَلِّيَ عَلَيْهَا فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْظُرْ أَنْ تَقُومَ عَلَى يَمِينِي فَمَا تَسْمَعُنِي

أَقُولُ فَقُلْ مِثْلَهُ فَلَمَّا أَنْ كَبَّرَ عَلَيْهِ وَلِيُّهُ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ الْعَنْ

فُلَاناً عَبْدَكَ أَلْفَ لَعْنَةٍ مُؤْتَلِفَةٍ غَيْرِ مُخْتَلِفَةٍ اللَّهُمَّ أَخْزِ عَبْدَكَ فِي عِبَادِكَ وَبِلَادِكَ وَأَصْلِهِ حَرَّ

نَارِكَ وَأَذِقْهُ أَشَدَّ عَذَابِكَ فَإِنَّهُ كَانَ يَتَوَلَّى أَعْدَاءَكَ وَيُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ وَيُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ

نبیك شرح اخر نجار با نقطه و زای با نقطه بصیغه امر معتل اللام از باب افعال است و برانقیاس است اصله التولی امام خود شمردن
و دوستی کردن و هر دو اینجا مناسب است الاولیا الامان و دوستان و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم که بدرستی که مردی از منافقان مرد پس بیرون آمد حسین علیه صلوات الله علیهما الحکم میرفت با او پس خورد
او را حاکری از ان او یعنی مردی از شیعه او که بر میگشت از همراهی جنازه پس گفت او را حسین علیه السلم که کجا میروی ای فلان
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پس گفت او را حاکر او میگریزم از جنازه این منافق از انکه نماز کنم بران پس گفت او را حسین
علیه السلم ملاحظه کن که بایستی بر جانب بدرستی من پس آنچه شنوی از من که گویم پس گو مثل آن پس وقتی که تکبیر گفت بران میت
ولی او که میش نماز میکرد بر او گفت حسین علیه السلم الله اکبر خداوندا لعنت کن فلان بنده ترا هزار لعنت همراه یکدیگر پیش و پیش
باشد خداوندا رسوا کن این بنده ترا در میان بندگان تو در شهرهای تو با جمیع که مردم تو حقیقت نفاق او مطلع کن تا همیشه
لعن او میکرده باشند و بچشان او را گرمی آتش تو و بچشان او را سخت ترین عذاب تو چه بدرستی که او امام خود میگیرد دشمنان
ترا و دشمنی میکرد با امامان تو و کینه میورزید با اوصیای نبی تو سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ قَالَ مَاتَ رَجُلٌ مِنَ
الْمُنَافِقِينَ فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمْشِي فَلَقِيَ مَوْلًى لَهُ فَقَالَ لَهُ إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ فَقَالَ أَفِرُّ مِنْ جَنَازَةِ
هَذَا الْمُنَافِقِ أَنْ أُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ قُمْ إِلَى جَنْبِي فَمَا سَمِعْتَنِي أَقُولُ فَقُلْ مِثْلَهُ قَالَ فَرَفَعَ يَدَيْهِ
فَقَالَ اللَّهُمَّ أَخْزِ عَبْدَكَ فِي عِبَادِكَ وَبِلَادِكَ اللَّهُمَّ أَصْلِهِ حَرَّ نَارِكَ اللَّهُمَّ أَذِقْهُ أَشَدَّ عَذَابِكَ فَإِنَّهُ
كَانَ يَتَوَلَّى أَعْدَاءَكَ وَيُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ وَيُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق
و میتواند بود که دو واقعه باشد والله اعلم چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى عَدُوِّ اللَّهِ
فَقُلِ اللَّهُمَّ إِنَّ فُلَانًا لَا نَعْلَمُ إِلَّا أَنَّهُ عَدُوٌّ لَكَ وَلِرَسُولِكَ اللَّهُمَّ فَاحْشُ قَبْرَهُ نَارًا وَاحْشُ جَوْفَهُ
نَارًا وَعَجِّلْ بِهِ إِلَى النَّارِ فَإِنَّهُ كَانَ يَتَوَلَّى أَعْدَاءَكَ وَيُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ وَيُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ
اللَّهُمَّ ضَيِّقْ عَلَيْهِ قَبْرَهُ فَإِذَا رُفِعَ فَقُلِ اللَّهُمَّ لَا تَرْفَعْهُ وَلَا تُزَكِّهِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
چون نماز گزاری بر دشمنی برای الله تعالی پس بگو خداوندا بدرستی که فلان نمیدانیم از او مگر انکه او دشمن است برای تو و
برای رسول تو خداوندا پس آگنده کن قبر او را از آتش و آگنده کن درون او را از آتش و شتاب کن او را بسوی آتش
چه بدرستی که او امام خود میگرد دشمنان ترا و دشمنی میکرد با امامان تو و کینه میورزید با اوصیای نبی تو خداوندا تنگ
کن بر او قبر او را پس چون نعش او را از نماز برداشتند و بردوش نهادند پس بگو خداوندا بلند مرتبه مکن او را و صاحب نمو و نیکنام مکن او را
پنجم اصل عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ إِنْ كَانَ جَاحِداً لِلْحَقِّ فَقُلِ اللَّهُمَّ
امْلَأْ جَوْفَهُ نَاراً وَقَبْرَهُ نَاراً وَسَلِّطْ عَلَيْهِ الْحَيَّاتِ وَالْعَقَارِبَ شرح روایت است از حریز از محمد بن مسلم از



امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم امام گفت اگر میت باشد منکر دانسته دین حق را پس در نماز بر او بگو خداوندا
پر کن درون او را از آتش و قبر او را از آتش و مسلط کن بر او مارها را و کژدمها را ششم اصل وَذَلِكَ قَالَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لِامْرَأَةِ سَوْءٍ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ صَلَّى عَلَيْهَا أَبِي وَقَالَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ وَاجْعَلِ الشَّيْطَانَ لَهَا قَرِيناً قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ
سوم مُسْلِمٍ فَقُلْتُ لَهُ لِأَيِّ شَيْءٍ يُجْعَلُ الْحَيَّاتُ وَالْعَقَارِبُ فِي قَبْرِهَا فَقَالَ إِنَّ الْحَيَّاتِ يَعْضَضْنَهَا وَالْعَقَارِبَ
يَلْسَعْنَهَا وَالشَّيَاطِينَ تُقَارِنُهَا فِي قَبْرِهَا قُلْتُ وَتَجِدُ أَلَمَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ شَدِيداً شرح و ذلك آخر کلام حریز است
و در کتب روایت از امام یا امام علیهما السلم داخل میت و مشار الیه ذلک اللهم تا العقارب است سو بفتح سین بی نقطه و سکون
واو و همزه مضاف الیه است صلی بصیغه معلوم باب تفعیل صفت امراة است ابی بضم همزه و فتح با مخففه و تشدید یا مرفوع و فاعل
صلیت و اسم مرد است از مخالفان که بر میت نماز کرده بر آن زن از بنی امیه بصیغه فاعل راجع با بو جعفر علیه السلم است و عطف
بر جمله و ذلک قاله تا آخر مشار الیه هذه جمله و اجعل الشیطان لها قرینا است ضمیر له راجع با بو جعفر علیه السلم است یجعل بصیغه مجهول
غائبه و بصیغه معلوم مخاطب میتواند بود الحیات و العقارب مرفوع و منصوب میتواند بود یعضضن بعین بی نقطه و دو ضاد با نقطه
بصیغه جمع مونث غائبه باب علم است یلسعن بسین بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه جمع مونث غائبه باب منع است و تجد
احوال بتقدیر استفهام است و سوال مبنی بر انست که احوال قبر برزخست میان زنده بیدار و احوال زنده خوابیده و در خواب
کاه باشد کسی را مار یا عقرب گزد و شیطان با او باشد و الم در خود نیابد یعنی و آنچه مذکور شد گفت ترا امام محمد باقر علیه السلم
برای زن بدی از بنی امیه که پیشنماز گر دید بر او ابی و امام محمد باقر گفت این سخن را نیز که بگردان برای آن زن شیطان را
همراه در قبر گفت محمد بن مسلم که پس گفتم امام محمد باقر را که برای چه گردانیده میشوند ماران و کژدمان در قبر آن زن پس امام گفت
بدرستی که ماران به دندانها میگزند او را و کژدمان به نیش میزنند او را و شیطان همراه او میباشد در قبر او گفتم
و آیا می یابد درد آن را گفت آری سخت ششم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ تَقُولُ اللَّهُمَّ أَخْزِ عَبْدَكَ فِي بِلَادِكَ
وَعِبَادِكَ اللَّهُمَّ أَصْلِهِ حَرَّ نَارِكَ وَأَذِقْهُ أَشَدَّ عَذَابِكَ فَإِنَّهُ كَانَ يُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ وَيُوَالِي أَعْدَاءَكَ
وَيُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ شرح احمد از راویان امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلم است و مضمون این گذشت در آخر
حدیث دوم این باب هفتم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ مَاتَتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ فَحَضَرْتُهَا فَلَمَّا صَلَّوْا عَلَيْهَا وَرَفَعُوهَا وَصَارَتْ عَلَى أَيْدِي
الرِّجَالِ قَالَ اللَّهُمَّ ضَعْهَا وَلَا تَرْفَعْهَا وَلَا تُزَكِّهَا قَالَ وَكَانَتْ عَدُوَّةً لِلَّهِ قَالَ وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ لَنَا
شرح ضمیر قال در اول راجع است براوی بی واسطه و در دوم و سیوم راجع است با امام و در چهارم راجع است براوی و ضمیر
راجع است با امام شرح روایت است از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلم یا از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق

علیه السلم راوی گفت که مرد زنی از بنی امیه پس حاضر شدم جنازه او را پس وقتی که مردمان نماز گزاردند براو و برداشته او را و گردند
بر دستهای مردان امام گفت خداوندا ایست مرتبه کن او را و بلند مرتبه کن او را و صاحب نمو کن او را یعنی که نیکنام کن
او را امام گفت و آن زن بود دشمن مر الله تعالی را راوی گفت ومیدانم امام را مگر اینکه گفت و ما را نیز دشمن بود **باب چهاردهم**
**اصل باب فی الجنازة توضع وقد کبر علی الاولی شرح** این باب بیان جنازه ایست که گذاشته میشود و شروع در نماز بران میشود
بر حالی که تکبیر گفته شده بر جنازه که پیش از آن که گذاشته شده مراد بیان حیثیت که اثر تکبیر اولیای آن جنازه بران جنازه
میرسد فی الجمله بجنازه اولی نیز در این باب یک حدیث است **اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ كَبَّرُوا عَلَى جِنَازَةٍ تَكْبِيرَةً أَوْ ثِنْتَيْنِ وَوُضِعَتْ مَعَهَا أُخْرَى كَيْفَ يَصْنَعُونَ
قَالَ إِنْ شَاءُوا تَرَكُوا الْأُولَى حَتَّى يَفْرُغُوا مِنَ التَّكْبِيرِ عَلَى الْأَخِيرَةِ وَإِنْ شَاءُوا رَفَعُوا الْأُولَى وَأَتَمُّوا مَا بَقِيَ
عَلَى الْأَخِيرَةِ كُلُّ ذَلِكَ لَا بَأْسَ بِهِ **شرح** معنا معنی مرتبهات یا یعنی که نسبت بقبله مقدم برانست و نه موخر پس
مسامت آنست خواه بالای سر باشد خواه پایین پا و خواه متصل بآن باشد خواه اندکی دور باشد ضمیر یصنعون و ضمیر شاؤا
و ضمیر ترکوا و ضمیر شاؤا و ضمیر رفعوا راجع بقوم مذکور است ضمیر یفرغوا و ضمیر اتموا راجع باولیای جنازه اخیره است تقدم شق
اول و نفی باس اشارت است بانکه این تاخیر منافات با تعجیل دفن ندارد زیرا که اندکیست و اثر تکبیر قوم جنازه اخیره بجنازه
اولی نیز میرسد فی الجمله پس تعبیر است **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت پرسیدم امام
از جمعی که تکبیر گفتند بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و گذاشته شد در بالای سر آن یا پایین پای آن جنازه دیگر که جمعی دیگر شروع در تکبیر
بران کردند چگونه میکنند آن قوم اول بعد از فراغ از تکبیرات بر جنازه خود شان امام گفت اگر خواهند وا میگذارند جنازه اولی
تا جمع دوم فارغ شوند از تکبیرات بر جنازه اخیره و اگر خواهند بر میدارند جنازه اولی را و جمع دوم تمام میکنند آنچه را که مانده بر جنازه
اخیره هیچکدام از دو شق محذوری ندارد **باب پنجم اصل باب فی وضع الجنازة دون القبر شرح** این بابیست در بیان گذاشتن
جنازه پیش از رسیدن بقبر باندکی در این باب دو حدیث است **اول اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لَا تَفْدَحْ مَيِّتَكَ بِالْقَبْرِ وَلَكِنْ ضَعْهُ أَسْفَلَ مِنْهُ بِذِرَاعَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ وَدَعْهُ يَأْخُذُ أُهْبَتَهُ **شرح** لا تفدح — حاشیه
لا تفدح بفا و دال مهمله و حاء مهمله صیغه نهی حاضر از باب منع است الفدح بفتح فا و سکون دال بردن چوب
آتش زنه بر چوب دیگر مثل آن بروشی که آتش جهد از آنها و اینجا استعاره لطیفه است برای بزودی بردن میت در قبر میتک
منصوب و مفعول است بالقبر باء حرف جر است و باء برای ملابست است و در بعض نسخ لا تفدح بقاف است القدح بفتح قاف
و سکون دال کران بار کردن کسی را و بر این تقدیر باء بالقبر برای آلت است و حاصل هر دو یکیست ذراع بکسر ذال المعجمة
آرنج است تا سر انگشت میان یا قدر مخروط تا الاهبة بضم همزه و سکون هاء و باء موحده ساختگی جنگ مهیا میشود برای



عده که در پس است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم مزن میت خود را بقبر و لیکن بگذار او را در پایین تر از قبر یعنی موضعی که متوجه
بقبر نرسیده است بقدر دو ذراع یا سه ذراع و واگذار او را ساعتی تا فرا گیرد ساختگی خود را برای سوال قبر **دوم اصل** عَنْ يُونُسَ
قَالَ حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا ذَكَرْتُهُ وَأَنَا فِي بَيْتٍ إِلَّا ضَاقَ عَلَيَّ يَقُولُ إِذَا
أَتَيْتَ بِالْمَيِّتِ إِلَى شَفِيرِ قَبْرِهِ فَأَمْهِلْهُ سَاعَةً فَإِنَّهُ يَأْخُذُ أُهْبَتَهُ لِلسُّؤَالِ **شرح** حدیث مبتدا است سمعته صفت
آنست ما ذکرته خبر مبتدا است یقول حکایت حال ماضیه است **یعنی** روایت است از یونس گفت حدیثی که شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلم یاد نکردم آنرا بر حالی که من در خانه باشم مگر آنکه آن خانه تنگ میشود بر من آن حدیث آنکه میگوید چون آوردی
میت را سوی کنار قبرش پس مهلت ده او را یک ساعت چه بدرستی که او فرا میگیرد ساختگی خود را برای سوال نکیر و منکر **باب بیست و سیم اصل**
**باب نادر شرح** این بابیست که تازه و غیر مشهور است درین باب دو حدیث است **اول اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ
أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَمَرَّتْ بِهِ جِنَازَةٌ فَقَامَ الْأَنْصَارِيُّ وَلَمْ يَقُمْ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَقَعَدْتُ مَعَهُ وَلَمْ يَزَلِ الْأَنْصَارِيُّ قَائِماً حَتَّى مَضَوْا بِهَا ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَا أَقَامَكَ قَالَ رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَفْعَلُ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ مَا فَعَلَهُ
الْحُسَيْنُ وَلَا قَامَ لَهَا أَحَدٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ قَطُّ فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ شَكَّكْتَنِي أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَدْ كُنْتُ أَظُنُّ
أَنِّي رَأَيْتُ **شرح** روایت است از زراره گفت بودم نزد امام محمد باقر علیه السلم و نزد او مردی بود از اهل مدینه پس گذشت بامام
علیه السلم جنازه پس برخاست آن مدنی و برنخاست امام علیه السلم پس نشستم با امام علیه السلم و مدام آن مدنی ایستاده تا آنکه مردم بردند
جنازه را و از نظر غائب شد بعد از آن نشست پس گفت امام علیه السلم بخدا قسم که نکرد آنرا حسین و برنخاست برای تعظیم جنازه
هیچیک از ما اوصیای رسول هرگز پس گفت آن مدنی که در شک انداختی مرا نگاه دارد ترا الله تعالی تحقیق گمان میبردم اینکه
دیده باشم مخفی نماند که وجه اشتباه آن مدنی ظاهر میشود از حدیث آینده زیرا که چون جمیع مردم برخاستند خیال کرده که امام
حسین علیه السلم نیز برخاسته **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَالِساً
فَمَرَّتْ عَلَيْهِ جِنَازَةٌ فَقَامَ النَّاسُ حِينَ طَلَعَتِ الْجِنَازَةُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّتْ جِنَازَةُ يَهُودِيٍّ
وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى طَرِيقِهَا جَالِساً فَكَرِهَ أَنْ تَعْلُوَ رَأْسَهُ جِنَازَةُ يَهُودِيٍّ فَقَامَ
لِذَلِكَ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نشسته بود حسین بن علی علیهما السلم پس گذر کرد براو جنازه پس
برخاستند مردمان وقتی که ظاهر شد جنازه از دور پس گفت حسین علیه السلم برای منع ایشان که گذشت جنازه جهودی و رسول
الله صلی الله علیه و آله بر راه آن نشسته بود لیکن خوش نداشت که بلند باشد بر سر او جنازه جهودی پس برخاست برای آن قصد او
اینست که برخاستن شما از روی قیاس است و آن غلط است **باب شصت و دوم اصل باب دخول القبر والخروج منه شرح**

و در امام علیه السلم چه جواب گفتن نمودی که تشنه بجز حسین بن علی علیهما السلم را برخاسته بدیدی که ازان گفتم

این باب بیان داخل شدن در قبر و بیرون آمدن از آنست و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لا ینبغی لاحد ان یدخل القبر فی نعلین ولا خفین ولا عمامة ولا رداء ولا قلنسوة **شرح** فرق میان نعل
و خف ظاهر شد از شرح حدیث دوم باب چهل و ششم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سزاوار نیست
هیچ کسرا که داخل شود قبر را در نعلین و نه در موزه و نه عمامه و نه ردا و نه کلاه و مراد اینست که سر و پا برهنه داخل میباید شد
**دوم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا تنزل فی القبر وعلیک العمامة ولا القلنسوة ولا الحذاء
ولا الطیلسان وحلل ازرارک وبذلک سنة رسول الله صلی الله علیه وآله جرت ولتتعوذ
بالله من الشیطان الرجیم ولتقرا فاتحة الکتاب والمعوذتین وقل هو الله احد وآیة الکرسی
وان قدر ان یحسر عن خده ویلصقه بالارض فلیفعل ولیتشهد ولیذکر ما یعلم حتی ینتهی
الی صاحبه **شرح** بیان حذا شد در شرح حدیث دوم باب چهل و ششم الطیلسان بفتح طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و فتح لام چو خاو مانند آن شل ردا که از پشم است ضمیر غائب در ولیتعوذ و نظایر آن راجع باولی الناس بالمیت
است چنانچه می آید در حدیث چهارم باب سل المیت معوذتین بتشدید واو مکسور و دست یحسر بحا بی نقطه و سین بی نقطه
بیندو صفا یع معلوم باب ضرب و ضرب است و لیذکر از باب تفعیل و از باب ضرب میتواند بود **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم
میگفت فرو مرو در قبر حالی که باشد بر تو عمامه و نه کلاه و نه حذا مشترک میان کفش و نعل و نه طیلسان و بگشا بندهای خود را
و با آنچه مذکور شد طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شده و باید که پناه گیرد ولی میت که فرو میرود در قبر باید بخدا
از شیطان سنگسار بلعنت و باید که خواند سوره فاتحة الکتاب را و سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب
الناس را و سوره قل هو الله احد و آیة الکرسی را و اگر توانایی داشته باشد که پرده بردارد از پهلوی راست روی
و بچسباند آن پهلوی رو را بزمین پس باید که بکند و باید که شهادتین گوید و باید که بیاد میت آورد آنچه را که میداند
از او صیای رسول علیه السلم تا آنکه رسد بامام زمان خود **سیوم اصل** عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله علیه
السلام قال لا تنزل القبر وعلیک العمامة ولا القلنسوة ولا رداء ولا حذاء وحلل ازرارک
قال قلت والخف قال لا بأس بالخف فی وقت الضرورة والتقیة **شرح** فرق میان حذا و خف بیان شد در
شرح حدیث دوم باب چهل و ششم **یعنی** روایتست از ابو بکر حضرمی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که فرو مرو در قبر
بر حالی که بر تو باشد عمامه و نه کلاه و نه ردا و نه کفش و نعل و بگشا بندهای خود را راوی گفت گفتم که و موزه چه حال
دارد گفت که پروا نیست بموزه در وقت ضرورت مثل سرمای سخت و در وقت تقیه زیرا که مخالفان موزه را
برون نمیکنند **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من دخل القبر فلا یخرج الا من قبل الرجلین

---

**شرح** لا یخرج مجزوم و مرفوع میتواند بود و قبل بکسر قاف و فتح با یک نقطه است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت کسی که داخل
شود در قبر پس باید که بیرون نیاید مگر از جانب پاهای میت **پنجم اصل** عن سهل بن زیاد رفعه قال قال یدخل الرجل
القبر من حیث شاء ولا یخرج الا من قبل رجلیه **شرح** روایتست از سهل بن زیاد بالا برد سند روایت را
تا امامی که روایت از او است راوی گفت که امام گفت که داخل میشود مرد در قبر مثل از ادخال میت از هر جا که خواسته
باشد و بیرون نمیرود بعد از ادخال میت مگر از جانب دو پای میت **ششم اصل** وفی روایة اخری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله ان لکل بیت بابا وان باب القبر من قبل الرجلین **شرح** و در روایتی دیگر از امام علیه السلم است
که امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که هر خانه را دریست و بدرستی که در قبر بعد از ادخال میت در قبر از جانب
دو پای میت است مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث و حدیث سابق و با این تقریر مندفع است و نیز
میتواند بود که سابق در دخول دفن کننده باشد و این حدیث در دخول میت باشد **باب شصت و سیوم اصل باب من یدخل
القبر ومن لا یدخل شرح** این باب بیان کسی است که دخول او در قبر برای دفن میت خوبست و کسی که دخول او مضرت
ناخوش است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجل ینزل فی قبر والده
ولا ینزل الوالد فی قبر ولده **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مرد فرو میرود در قبر پدر خود برای دفن او
و فرو نمیرود پدر در قبر فرزند خود **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکره للرجل ان ینزل فی قبر ولده
**شرح** این ظاهرست از شرح سابق **سیوم اصل** عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما مات اسمعیل بن ابی
عبد الله اتی ابو عبد الله علیه السلام القبر فارخی نفسه فقعد ثم قال رحمک الله وصلی علیک ولم
ینزل فی قبره وقال هکذا فعل النبی صلی الله علیه وآله بابراهیم ولده **شرح** روایتست از مردی از امام جعفر
صادق علیه السلم آمد و گفت که وقتی که وفات یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم آمد امام علیه السلم نزد قبر او پس
کرد خود را پس نشست بعد از آن گفت رحمت کناد ترا الله تعالی و درود کناد بر تو و امام علیه السلم فرو نرفت در قبر او برای
دفن او و امام گفت چنین کردی بابراهیم پسر خود وقتی که وفات یافت **چهارم اصل** عن زرارة انه سأل ابا عبد الله
علیه السلام عن القبر کم یدخله قال ذاک الی الولی ان شاء ادخل وترا وان شاء شفعا **شرح** روایتست
از زراره اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از قبر که چند کس داخل آن میشوند برای دفن میت امام گفت اختیار آن
سوی صاحب اختیار میت است اگر خواهد داخل میکند یکی را و اگر خواهد داخل میکند دو کس را **پنجم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام مضت السنة من رسول الله صلی الله علیه وآله
ان المرأة لا یدخل قبرها الا من کان یراها فی حیوتها **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که

گفت امیرالمؤمنین علیه السلام که جایز نیست از رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه زن داخل میشود در قبر او مگر کسی که میدید او را در زندگی
مثل شوهر و برادر **ششم حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الزَّوْجُ أَحَقُّ بِامْرَأَتِهِ حَتَّى يَضَعَهَا فِي قَبْرِهَا **شرح**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت شوهر سزاوارتر است بزن خود تا آنکه بگذارد او را در قبر او یا بمعنی که او سزاوارتر
است از پدر و برادر و مانند ایشان در غسل و نماز و دفن موافق آنچه گذشت در حدیث دوم باب چهل و ششم
که باب من اولی الناس بالمیت است **هفتم حل** كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ مَاتَ إِسْمَاعِيلُ ابْنُهُ فَأُنْزِلَ
فِي قَبْرِهِ ثُمَّ رَمَى بِنَفْسِهِ عَلَى الْأَرْضِ مِمَّا يَلِي الْقِبْلَةَ ثُمَّ قَالَ هٰكَذَا صَنَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِإِبْرَاهِيمَ
ثُمَّ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ يَنْزِلُ فِي قَبْرِ وَالِدِهِ وَلَا يَنْزِلُ فِي قَبْرِ وَلَدِهِ **شرح** بودم با امام جعفر صادق علیه السلم وقتی که وفات
یافت اسمعیل پسرش پس فرود آورده شد اسمعیل در قبرش بعد از آن امام علیه السلم انداخت خود را بر زمین در جانب قبله
امام گفت چنین کرد رسول الله صلی الله علیه و آله با ابرهیم بعد از آن امام گفت بدرستی که مرد فرو میرود در قبر پدرش و فرو نمیرود
در قبر فرزندش **هشتم حل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَدْفِنُ ابْنَهُ قَالَ لَا يَدْفِنُهُ فِي التُّرَابِ
قَالَ قُلْتُ فَالْابْنُ يَدْفِنُ أَبَاهُ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است **باب شصت
و چهارم حل باب سل المیت و ما یقال عند دخول القبر شرح** السل بفتح سین بی نقطه و تشدید لام مصدر باب نصر کشیدن
**بیه** این باب بیان کیفیت کشیدن میت سوی قبر است و آنچه گفته میشود نزد داخل شدن میت در قبر و در این باب
یازده حدیث است **اول حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أُتِيتَ بِالْمَيِّتِ الْقَبْرَ فَسُلَّهُ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيْهِ
فَإِذَا وَضَعْتَهُ فِي الْقَبْرِ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقُلْ كَمَا قُلْتَ فِي الصَّلَاةِ عَلَيْهِ مَرَّةً وَاحِدَةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي حَسَنَاتِهِ
وَإِنْ كَانَ مُسِيئاً فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ مَا اسْتَطَعْتَ قَالَ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أُدْخِلَ الْمَيِّتُ الْقَبْرَ قَالَ اللّٰهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَصَاعِدْ عَمَلَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ
رِضْوَاناً **شرح** اتیت بصیغه ماضی مجهول مخاطب همزه افعال است سل اللام یا بدل از باب نصر است با در المیت برای تعدیت
القبر منصوب بر ظرف مکانست سل بضم سین و تشدید لام مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است قبل بکسر قاف
و فتح با کمنقطه است ضمیر رجلیه راجع بقبر است ادخل بصیغه مجهول باب افعال است و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد
جاف بجیم و کسر فا بصیغه امر مثل اللام از باب مفاعله است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون داده شد
بتو میت در قبر پس بکش او را از جانب دو پای قبر پس چون گذاشتی او را در قبر بخوان آیة الکرسی را اللّٰه لا اله الا هو الحی
القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم

اللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَأَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
[illegible]



یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و بگو این عمل بنام خداست
و در راه خداست و بر ملت رسول الله است صلی الله علیه و آله خداوندا فراخی ده برای او در قبر او و برسان او را بنبی او صلی الله علیه
و آله و بگو چنانچه گفتی در نماز بر او یکبار از آنجا که خداوندا اگر نیکوکار است پس زیاد کن در حسنات او و اگر گناهکار است پس بیامرز
گناهان برای او و رحم کن او را و درگذر از او و استغفار کن برای میت چندانکه وسعت داشته باشی امام گفت و عادت امام
زین العابدین علیه السلام این بود که چون داخل کرده میشد در قبر میگفت خداوندا دور کن زمین را از دو پهلوی او و بالا
عمل او را و برخوران او را از جانب تو رضایی **دوم حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سَلَلْتَ الْمَيِّتَ فَقُلْ
بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللّٰهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ لَا إِلَى عَذَابِكَ فَإِذَا
وَضَعْتَهُ فِي اللَّحْدِ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى أُذُنِهِ فَقُلِ اللّٰهُ رَبُّكَ وَالْإِسْلَامُ دِينُكَ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَالْقُرْآنُ
كِتَابُكَ وَعَلِيٌّ إِمَامُكَ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون کشیدی میت را سوی قبر پس بگو این عمل
بنام خداست و بتوفیق خداست و بر ملت رسول الله است صلی الله علیه و آله خداوندا سوی رحمت تو کن او را نه سوی عذاب
تو پس چون گذاشتی میت را در لحد پس بگذار دست خود را در گوش او پس بگو الله صاحب کل اختیار تست و نفی شریک از
الله تعالی دین تست و محمد نبی تست و قرآن کتاب تست و علی امام تست **سیوم حل** سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
عَنِ الْمَيِّتِ فَقَالَ تَسُلُّهُ مِنْ قِبَلِ الرِّجْلَيْنِ وَتُلْزِقُ الْقَبْرَ بِالْأَرْضِ إِلَى قَدْرِ أَرْبَعِ أَصَابِعَ مُفَرَّجَاتٍ
وَتُرَبِّعُ قَبْرَهُ **شرح** تلزق بزای بانقطه و قاف بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است مفرجات بفا و را بی نقطه و جیم بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل است تربع برا بی نقطه و با و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است مقصود میت که قبر را
چهار طرف است دار یعنی مانند است کوه که بر زمین چسبیده یا بمعنی که میان سطح دامنه و سطح زمین زاویه قائمه نیست و بلکه
منفرجه است و عرض آن دامنه بقدر چهار انگشت گشاده یعنی و ارتفاع وسط قبر را که سطحی مستوی مستطیل است از زمین
بقدر چهار انگشت مضمومات یعنی چنانچه می آید در حدیث دوم باب شصت و ششم که باب تربیع القبر تا آخر است **یعنی** پرسیدم
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را از دفن میت در قبرش گفت یعنی میت را از جانب دو پای قبر و بچسبانی
قبر را بزمین تا مقدار چهار انگشت گشوده و مرتفع یعنی از زمین قبر میت را بقدر چهار انگشت مضمومات **چهارم حل** عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَسُلُّهُ سَلًّا رَفِيقاً فَإِذَا وَضَعْتَهُ فِي لَحْدِهِ فَلْيَكُنْ أَوْلَى النَّاسِ مِمَّا يَلِي رَأْسَهُ
وَلْيَذْكُرِ اسْمَ اللّٰهِ وَيُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **شرح** لیذکر و یصلی مرفوع منصوبست و در بعض نسخ و لیذکر
با واو عاطفه است و بنا بر آن مجزوم است و یصلی خبر بمعنی امر است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
میکشی میت را سوی قبر کشیدنی هموار پس چون گذاشتی میت را در لحد او پس باید که باشد نزدیکترین مردمان آن میت در

نزد سر او برای اینکه مذکور کند نام او تعالی را بربوبیت رب العالمین و درود کند بر نبی صلی الله علیه و آله اصل ويتعوذ من
الشيطان وليقرأ فاتحة الكتاب والمعوذتين وقل هو الله احد وآية الكرسي وان قدر ان يحسر عن
خده ويلزقه بالارض فعل وليتشهد ويذكر ما يعلم حتى ينتهي الى صاحبه شرح یتعوذ و نظایرش
منصوب یا مجزوم است و معطوف بر یذکر است و مضمون گذشت در حدیث دوم باب شصت و دوم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام قال اذا اردت ان تدفن الميت فليكن اعقل من ينزل في قبره عند رأسه
وليكشف خده الايمن حتى يفضي به الى الارض ويدني فمه الى سمعه ويقول اسمع وافهم
ثلث مرات الله ربك ومحمد نبيك والاسلام دينك وفلان امامك اسمع وافهم واعدها
عليه ثلث مرات هذا التلقين شرح اعقل افعل التفضيل است و ماخوذ است از عقل بمعنی بستن زانوی شتری
که در دیت قتل خطا تسلیم وارثان مقتول میکنند و مراد خویش نزدیکتر است بقرینه حدیث سابق یا بمعنی خردمندی ثلث
مرات در اول متعلق باسمع و افهم است و پس در دوم متعلق بگفتن مجموع اسمع و افهم و گفتن الله ربک تا آخر است
پس مراد این است که الله ربک تا آخر سه بار گوید هر بار اول مثل اینکه سه بار گوید اسمع و افهم الله ربک تا آخر یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون خواهی که دفن کنی میت پس باید که باشد خویش نزدیکتر او از جمله کسانی که فرود
میروند در قبر او نزد سر میت و باید که گشوده کند پهلوی راست روی او را تا آنکه رساند آنرا بسوی زمین و نزدیک کند
دهن خود را بسوی گوش میت و سه بار میگوید بشنو و فهم بعد از آن میگوید الله صاحب کل اختیار تست و محمد پیغمبر
تست و نفی شریک از الله تعالی دین تست و علی امام تست بشنو و فهم و تکرار کن آن کلمه را بر میت سه بار این است تلقین
میت در قبر سیم اصل عن احدهما عليهما السلام قال اذا وضع الميت في لحده فقل بسم الله وفي سبيل
الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله عبدك وابن عبدك نزل بك وانت خير منزول
به اللهم افسح له في قبره والحقه بنبيه اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به فاذا وضعت
عليه اللبن فقل اللهم صل وحدته وآنس وحشته واسكن اليه من رحمتك رحمة تغنيه
عن رحمة من سواك واذا خرجت من قبره فقل انا لله وانا اليه راجعون والحمد لله رب العالمين
اللهم ارفع درجته في اعلى عليين واخلف على عقبه في الغابرين يا رب العالمين شرح روایت است از
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت چون گذاشته شود میت مؤمن در لحد او پس بگو این عمل
خدا است و در راه خدا است و بر دین رسول الله است صلی الله علیه و آله بنده تو و پسر بنده تو فرود آمده بتو و تو بهترین کسانی
که فرود آید بایشان خداوندا فراخی ده برای او در قبر او و برسان او را به پیغمبر او خداوندا بدرستی که ما نمیدانیم از او مگر

و در هر یکبار از دو بار و هر یکبار بگوید اسمع و افهم مجرا یه ... کلام است و ... اسمع و افهم

که اجتناب از کبایر است و تو داناتری باو از ما پس چون که استی بر او وحشت را پس بگو خداوندا همراه ده تنهایی او را و انس ده
رمیدگی او را و ساکن ساز بسوی او از جمله رحمت تو رحمتی را که بی نیاز کند او را از رحمت هر که غیر تست و چون بیرون آیی از
قبر او پس بگو بدرستی که ما از خداییم و بدرستی که ما بسوی او باز گشت کننده گانیم و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز است خداوندا بلند کن پایه او را در بلندتر بلندتر ها و جانشین شو در باز ماندگان او در میان باقیماندگان
ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز سیم اصل عن زرارة قال اذا وضعت الميت في لحده قرأت آية الكرسي و
اضرب يدك على منكبه الايمن ثم قل يا فلان قد رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد صلى الله
عليه وآله نبيا وبعلي عليه السلام اماما وتسمي امام زمانه شرح قد بفتح قاف و سکون دال منقطع است و در بعض
نسخ قل بضم قاف و سکون لام است و بنابر اول رضیت بصیغه مخاطب است و بنابر دوم بصیغه متکلم است یعنی روایت است از زراره
که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت چون که گذاری میت را در لحد او بخوان آیة الکرسی را و بزن
دست خود را بر دوش راست او بعد از آن بگو ای فلان بتحقیق راضی شدی باینکه صاحب کل اختیار تو باشد و نفی شریک
از الله تعالی که دین تو باشد و محمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر تو باشد و علی علیه السلام که امام تو باشد و نام میبری امام زمان او را
باینجهت که امام بر جمیع امت را تا امام زمان او سیم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام ما اقول اذا ادخلت الميت
منا قبره قال قل اللهم هذا عبدك فلان وابن عبدك قد نزل بك وانت خير منزول به وقد احتاج
الى رحمتك اللهم ولا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم بسريرته ونحن الشهداء بعلانيته اللهم
فجاف الارض عن جنبيه ولقنه حجته واجعل هذا اليوم خير يوم اتى عليه واجعل هذا
القبر خير بيت نزل فيه وصيره الى خير مما كان فيه ووسع له في مدخله وآنس وحشته واغفر
ذنبه ولا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه گویم چون داخل کنم جمله مؤمنان
در قبر او گفت بگو خداوندا این بنده تو فلان است و پسر بنده تست بتحقیق فرود آمده بتو و تو بهتر کسانی که فرود آیند بایشان
و بتحقیق نیازمند شد برحمت تو خداوندا ما نمیدانیم از او مگر بهتر را و تو داناتری بپنهان او و ما گواهانیم باشکار او خداوندا
پس دور کن زمین را از دو پهلوی او و بزبان او بگذار امام او را در وقت سوال منکر و نکیر و بگردان این روز را بهترین روزی که
گذشت بر او و بگردان این قبر را بهتر خانه که فرود آمده در آن و بگردان او را بسوی بهتر از آنچه بود در آن و فراخی ده برای او
در آنچه داخل در آن شده و رام کن رمیدگی او را و بیامرز گناهان او را و محروم مکن ما را از ثواب مصیبت او و گمراه مکن ما را
بعد از او سیم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال يشق الكفن من عند رأس الميت اذا ادخل قبره
شرح یشق بصیغه مجهول با یفطر است ضمیر مستتر در دخل راجع بمیت است و ذکر الحدیث در تحت عنوان این باب ...

که مراد بشق کفن برهنه کردن بعض میت باشد برای آنکه کفنه میشود نزد میت در قبر مج روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت شکافته میشود کفن از نزد سر میت چون داخل شده در قبر او دهم حل عن ابی عبدالله علیه السلام قال یسل المیت
سلاً شرح بیان مضمون این کذشت در شرح حدیث چهارم این باب یازدهم حل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا
وضعت المیت علی القبر قلت اللهم عبدک ابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به
فاذا سللته من قبل الرجلین ودلیته قلت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله
اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته وثبته بالقول الثابت وقنا
وایاه عذاب القبر واذا سویت علیه التراب قل اللهم جاف الارض عن جنبیه وصعد روحه
الی ارواح المؤمنین فی علیین والحقه بالصالحین شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت چون کذاری
میت را در قبر میکوئی خداوندا بنده تو پسر بنده تو و پسر کنیز تو فرود آمده بتو و تو بهترین کسی که فرود آیند بایشان پس چون کشی میت را
از جانب دو پای قبر و آویزی او را میکوئی این عمل بنام خداست و بتوفیق خداست و بر دین رسول است صلی الله علیه وآله
خداوندا متوجه کن او را بسوی رحمت تو نه بسوی عذاب تو خداوندا فراخ کن برای او در قبر او و بزبان او کذار امام او را و پایدار
ولی اضطراب کن او را در قبر او بسخن پایدار و بیان این می آید در فقره حدیث اول باب شصت و هفتم که باب ان المیت
یمثل له ماله وولده وعمله قبل موته است و نکاهدار ما را و او را از عذاب قبر و چون هموار کنی بر او خاک قبر را بکو خداوندا دور کن
زمین را از دو پهلوی او و بلند کن روح او را بسوی ارواح مؤمنان در علیین و برسان او را بصالحان باب شصت و هفتم حل
باب ما یبسط فی اللحد و وضع اللبن والآجر والساج شرح این باب بیان خبریست که کسترده میشود در لحد و بیان کذاشتن
خشت و آجر و تخته است و در این باب سه حدیث است اول حل کتب علی بن بلال الی ابی الحسن علیه السلام انه ربما
مات المیت عندنا وتکون الارض ندیة فنفرش القبر بالساج او نطبق علیه فهل یجوز ذلک فکتب
علیه السلام ذلک جائز شرح نطبق بطاء بی نقطه و باء یک نقطه و قاف بصیغه مضارع متکلم مع الغیر از باب تفعیل یا باب افعال
ماخوذ است از اطباق بفتح و کسر یا بصیغه آجر بزرک یعنی نوشت علی بن ابراهیم هلال که بغداد یست و ساکن واسط شده
سوی امام علی نقی علیه السلم بدرستی که شان اینست که بسا که میتی میرد نزد ما و میباشد زمین بسیار نم پس میکستریم قبر را
تخته یا میکذاریم آجرهای بزرک را بر قبر او فرش آن باشد و کفن کل آلود نشود پس آیا جایز است آن پس نوشت
امام علیه السلم که آن جایز است دوم حل عن ابی عبدالله علیه السلم قال القی شقران مولی رسول الله
صلی الله علیه وآله فی قبره القطیفة شرح شقران بضم شین با نقطه و سکون قاف و راء بی نقطه است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم کفت کسترانید شقران غلام رسول الله صلی الله علیه وآله در قبر او قطیفه را سوم حل سمعت ابا

عبدالله

ابا عبدالله علیه السلام یقول جعل علی علیه السلام علی قبر رسول الله صلی الله علیه وآله لبنا فقلت أرأیت
ان جعل الرجل علیه آجرا هل یضر المیت قال لا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت کردانید علی علیه
بر قبر رسول الله صلی الله علیه وآله خشت خام را یعنی که بآن پوشانید قبر را پس کفتم خبر ده مرا اکر کرداند مرد بر قبر آجر را آیا
ضرر میرساند میت را بنابر آنکه آتش دیده است کفت نه باب شصت و هشتم حل باب من حثا علی میت وکیف
یحثی شرح الحثو بفتح حاء بی نقطه و سکون ثاء سه نقطه و واو مصدر باب نصر والحثی بفتح حاء بی نقطه و سکون ثاء و یاء مصدر باب ضرب
پاشیدن خاک است این باب بیان کسی است که پاشید خاک را بر میت و بیان آنکه چکونه پاشیده میشود آن خاک و در این
باب پنج حدیث است اول حل رأیت ابا الحسن علیه السلام یقول ما شاء الله لا ما شاء الناس فلما
انتهی الی القبر تنحی فجلس فلما ادخل المیت لحده قام فحثا علیه التراب ثلث مرات بیده شرح
دیدم امام رضا علیه السلم را همراه جنازه میکفت میشود آنچه خواسته باشد الله تعالی نه آنچه خواسته باشند مردمان
پس وقتی که رسید بسوی قبر یکوشه رفت پس نشست پس وقتی که داخل کرده شد میت در لحد خود امام برخاست پس پاشید بر میت
خاک را سه بار بدست خود و ظاهر این حدیث اینست که این پیش از پوشانیدن لحد بخشت باشد و ظاهر حدیث سوم اینست
که بعد از آن باشد والله اعلم دوم حل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا حثوت التراب علی المیت فقل ایمانا
بک وتصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله ورسوله صلی الله علیه وآله قال وقال امیر المؤمنین علیه السلام
سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول من حثا علی میت وقال هذا القول اعطاه الله بکل ذرة
حسنة شرح ایمانا مفعول له فعل محذوف است بتقدیر فعلنا ما فعلنا ایمانا و مراد اینست که آنچه با میت کردیم مثل غسل
وتکفین و دفن مواجه قبله در لحد بسبب ایمانست و میتواند بود که مفعول مطلق فعل محذوف باشد بتقدیر آمنا ایمانا و بر این
قیاس است تصدیقا مشار الیه هذا موت است باعتبار آنکه عمده موعود بعد از آنست چنانچه کویا که آن نیز موعود است و این
اقتباس است از سوره احزاب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت چون پاشیدی خاک را بر میت پس بکو کردیم
آنچه را که کردیم برای ایمان بتو و برای تصدیق برانکیختن تو این آنست که وعده کرده ما را الله و رسول او صلی الله علیه وآله
امام کفت که و کفت امیر المؤمنین علیه السلم که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله هر که خاک پاشید بر میتی و کفت این
سخن را داد او را الله تعالی بهر ذره خاکی حسنه سوم حل کنت مع ابی جعفر علیه السلام فی جنازة رجل من اصحابنا فلما
ان دفنوه قام علیه السلام الی قبره فحثا علیه مما یلی رأسه ثلاثا بکفه ثم بسط کفه علی القبر ثم قال اللهم
جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما
تغنیه به عن رحمة من سواک ثم مضی شرح بودم با امام محمد باقر علیه السلم در جنازه مردی از یاران ما شیعه امامیه پس وقت

که دفن کرد خدا او را برخاست امام علیه السلام سوی قبر او پس خاک پاشید براو در جانب سر او سه بار به دست خود بعد از آنکه صورت قبر تمام شد پهن کرد دو کف دست خود را بر قبر بعد از آن گفت خداوندا دور کن زمین را از دو پهلوی او و بلند کن سوی نور روح او را و برخوران او را از تو رضایی و ساکن کن در قبر او از رحمت تو آنچه را که بی نیاز کنی او را به آن از رحمت هر که غیر تست بعد از آن امام رفت **چهارم اصل** عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطْرَحُ التُّرَابَ عَلَى الْمَيِّتِ فَيُمْسِكُهُ سَاعَةً فِي يَدِهِ ثُمَّ يَطْرَحُهُ وَلَا يَزِيدُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَكُفٍّ قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ يَا عُمَرُ كُنْتُ أَقُولُ إِيمَاناً بِكَ وَتَصْدِيقاً بِبَعْثِكَ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَى قَوْلِهِ تَسْلِيماً هَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِ جَرَتِ السُّنَّةُ **شرح** ایمانا بیان شد در شرح حدیث دوم این باب **حسنی** روایت است از عمر بن اذینه گفت دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را می ریخت خاک را بر میت بار دیگر که نگاه میداشت خاک را ساعتی در دست خود بعد از آن میریخت آن را و زیاد نمیکرد بر سه مشت خاک عمر گفت پس پرسیدم امام را از آن پس گفت ای عمر میگفتم در وقت ریختن خاک که برای ایمان به تو و برای تصدیق به برانگیختن تو این آنست که وعده کرد ما را الله و رسول او تا قول او در سوره احزاب که تسلیما یعنی که اینها را میگفتم که و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما چنین میکرد رسول الله صلی الله علیه و آله و به آن روان شد طریقت رسول صلی الله علیه و آله **پنجم اصل** مَاتَ لِبَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدٌ فَحَضَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا أُلْحِدَ تَقَدَّمَ أَبُوهُ وَطَرَحَ عَلَيْهِ التُّرَابَ فَأَخَذَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَفَّيْهِ وَقَالَ لَا تَطْرَحْ عَلَيْهِ التُّرَابَ وَمَنْ كَانَ مِنْهُ ذَا رَحِمٍ فَلَا يَطْرَحْ عَلَيْهِ التُّرَابَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى أَنْ يَطْرَحَ الْوَالِدُ أَوْ ذُو رَحِمٍ عَلَى مَيِّتِهِ التُّرَابَ فَقُلْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَنْهَانَا عَنْ هَذَا وَحْدَهُ فَقَالَ أَنْهَاكُمْ أَنْ تَطْرَحُوا التُّرَابَ عَلَى ذَوِي أَرْحَامِكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ يُورِثُ الْقَسْوَةَ فِي الْقَلْبِ وَمَنْ قَسَا قَلْبُهُ بَعُدَ مِنْ رَبِّهِ **شرح** مشار الیه بهذا ریختن خاک به دست است سه بار و حده احتراز است از ریختن خاک بیار و مانند آن برای پر کردن قبر **مجهول** وفات یافت از بعض یاران امام جعفر صادق علیه السلام پسری پس حاضر شد امام علیه السلام پس وقتی که گذاشته شد در لحد پیش آمد پدر او و ریخت بر او خاک را به دست خود پس گرفت امام علیه السلام به دست او تا دو بار و گفت مریز بر او خاک را و هر که باشد خویش او پس باید که نریزد بر او خاک را به درستی که رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه بریزد پدر یا خویش نزدیکتر بر میت خود خاک را پس گفتیم ای پسر رسول الله آیا نهی میکنی ما را از این سه بار ریختن به دست و بس پس امام گفت نهی میکنم شما را از ریختن شما خاک را مطلقا بر خویشان شما به درستی که آن باعث سختی دل میشود و هر که سخت شد دل او دور شد از صاحب کل اختیار خود **باب شانزدهم و هفتم اصل باب تربیع القبر و رش الماء و ما یقال عند ذلک**



وقد یا یرفع من الارض **شرح** این باب بیان چهار گوشه کردن صورت قبر است و بیان پاشیدن قبر آب و بیان آنچه گفته میشود نزد تربیع و پاشیدن آب و بیان قدر بلند کرده شدن قبر از زمین و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَلَّ إِبْرَاهِيمَ ابْنَهُ سَلّاً وَرَبَّعَ قَبْرَهُ **شرح** السل به فتح سین بی نقطه و تشدید لام مصدر باب نصر بیرون آوردن سلا مفعول مطلق برای نوع است و در بعض نسخ ربع به رای بی نقطه و بای یک نقطه و عین بی نقطه به صیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و در اکثر نسخ رفع به فا از باب منع است و اول انسب است به عنوان این باب **حسنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت به درستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خود از خانه بیرون آورد ابراهیم پسر خود را بیرون آوردنی یا مخفی که به هم دست دیگران داد و به دست خود چهار گوشه کرد صورت قبر او را **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْخَلَ مَعَهُ فِي قَبْرِهِ جَرِيدَةٌ رَطْبَةٌ وَيُرْفَعَ قَبْرُهُ مِنَ الْأَرْضِ قَدْرَ أَرْبَعِ أَصَابِعَ مَضْمُومَةٍ وَيُنْضَحَ عَلَيْهِ الْمَاءُ وَيُخَلَّى عَنْهُ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مستحب است که داخل کرده شود با میت در قبر او چوب خرمایی که تر باشد و بلند کرده شود صورت قبر او از زمین مقدار چهار انگشت پهلوی هم و پاشیده شود در قبر آب و واگذاشته شود **سیم اصل** عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ وَضْعِ الرَّجُلِ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ مَا هُوَ وَلِمَ صُنِعَ فَقَالَ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى ابْنِهِ بَعْدَ النَّضْحِ قَالَ وَسَأَلْتُهُ كَيْفَ أَضَعُ يَدِي عَلَى قُبُورِ الْمُسْلِمِينَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ فِي الْأَرْضِ وَوَضَعَهَا عَلَيْهَا ثُمَّ رَفَعَهَا وَهُوَ مُقَابِلَ الْقِبْلَةِ **شرح** و در بعض نسخ اینجا کافی ابنه است مناسبت این حدیث به عنوان این باب به اعتبار بعد النضح است فی الارض حال فاعل اشار است و مراد این است که در این وقت امام بر سر زمین نشسته بود **مجهول** روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از گذاشتن مرد دست خود را بر قبر که چیست آن و برای چه کرده شده است امام گفت کرد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله بر فرزند خود بعد از آب پاشیدن عبد الرحمن گفت و پرسیدم امام را که چگونه گذارم دست خود را بر قبرهای مسلمانان پس اشاره کرد به دست خود در حالی که امام در زمین بود و گذاشت آن را بر زمین بعد از آن برداشت دست خود را در حالی که امام رو به قبله بود **چهارم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَصْنَعُ بِمَنْ مَاتَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ خَاصَّةً شَيْئاً لَا يَصْنَعُهُ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ إِذَا صَلَّى عَلَى الْهَاشِمِيِّ وَنَضَحَ قَبْرَهُ بِالْمَاءِ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَّهُ عَلَى الْقَبْرِ حَتَّى تُرَى أَصَابِعُهُ فِي الطِّينِ فَكَانَ الْغَرِيبُ يَقْدَمُ أَوِ الْمُسَافِرُ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَيَرَى الْقَبْرَ الْجَدِيدَ عَلَيْهِ أَثَرُ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولُ مَنْ مَاتَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که میکرد با کسی که وفات می یافت از بنی هاشم و بس چیزی که نمیکرد آن را با هیچ یک از مسلمانان

دیگر عادت او این بود که چون نماز میگزارد بر هاشمی و میپاشید قبر او را آب بیکبار و است رسول الله صلی الله علیه و آله دست خود را
بر قبر او اگر دیده میشد اثر انگشتان او در گل بی غیب مجاور مدینه می آمد از سفر یا مسافر از اهل مدینه می آمد پس میدید قبر او تازه را
که بر آن بود اثر دست رسول الله صلی الله علیه و آله پس میگفت که وفات یافت ازین شما محمد صلی الله علیه و آله **پنجم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابی قال لی ذات یوم فی مرضه یا بنی ادخل اناسا من قریش من اهل
المدینة حتی اشهدهم قال فادخلت علیه اناسا منهم فقال یا جعفر اذا انا مت فغسلنی و
کفنّی وارفع قبری اربع اصابع ورشّه بالماء فلما خرجوا قلت یا ابه لو امرتنی بهذا لصنعته
ولم ترد ان ادخل علیک قوما تشهدهم فقال یا بنی اردت ان لا تنازع **شرح** نزدیک باین گذشت در کتاب
الحجه در حدیث آخر باب الاشاره والنص علی ابی عبد الله علیه السلام **ترجمه** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که پدرم
مرا در اثنای روزی در بیماری او ای پسر که من داخل کن جمعی از قریش از اهل مدینه تا گواه گیرم ایشان را امام گفت پس داخل کردم
بر او جمعی از قریش پس گفت ای جعفر چون من مردم پس غسل کن مرا و کفن کن مرا و بلند کن قبر مرا چهار انگشت و بپاش
قبر را آب پس چون بیرون رفتند گفتم ای پدر اگر خلوت امر میکردی مرا باین میکردم آن را و اراده نمیکردی اینکه داخل کنم
بر تو جمعی که گواه گیری ایشان را پس گفت ای پسر من اراده کردم ادخال ایشان را برای اینکه نزاع کرده نشوی اشارت است
باینکه مخالفان در تربیع قبر و رش قبر بآب مضایقه میکنند **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رش الماء علی
القبر قال یتجافی عنه العذاب ما دام الندی فی التراب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که در پاشیدن
آب بر قبر گفت دور میشود از میت عذاب چندانکه باقیست تری در خاک ندی بفتح نون و دال مهمله و الف مقصوره
**هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رش القبور علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود پاشیدن آب بر قبرها در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اشارتست
باینکه مخالفان بعد از آن برطرف کردند **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا فرغت من القبر فانضحه
ثم ضع یدک عند رأسه وتغمز کفک علیه بعد النضح **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون فارغ شدی
از قبر پس بپاش قبر را آب بعد از آن بگذار دست خود را نزد سر قبر و فرو میبری دست خود در ابر قبر بعد از پاشیدن
آب با نمی که دست خود را بر جایی بگذار که آب آن رسیده باشد **نهم اصل** قام ابو جعفر علیه السلام علی قبر
رجل من الشیعة فقال اللهم صل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من رحمتک ما یستغنی
بها عن رحمة من سواک **شرح** ایستاد امام محمد باقر علیه السلام بر قبر مردی از شیعه امامیه در وقت تربیع قبر او و رش
آن بآب پس گفت خداوندا همراه ده تنهائی او را و رام کن رمیدگی او را و ساکن کن سوی او از رحمت تو آنچه را که

بانیاز

بانیاز شود بآن از رحمت هر که غیر تست **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال یدعی للمیت حین یدخل حفرته ویرفع
القبر فوق الارض اربع اصابع **شرح** یدخل بصیغه مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یرفع بصیغه مجهول باب منع
معطوف بر یدخل یا معطوف بر یدعی است مراد باربع اصابع مضمومات است یا مراد مفرجات است و بنا بر اول مراد
بالقبر وسط قبر است و بنا بر دوم مراد چهار طرف قبر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم باب بیست و چهارم
**ترجمه** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت دعا کرده میشود برای میت وقتی که داخل کرده میشود در گور او و وقتی که بلند کرده
میشود صورت قبر او در بالای زمین چهار انگشت **یازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما علی اهل
المیت منکم ان یدرأوا عن میتهم لقاء منکر ونکیر قلت کیف یصنع قال اذا افرد المیت فلیتخلف
عنده اولی الناس به فیضع فمه عند رأسه ثم ینادی باعلی صوته یا فلان بن فلان او یا فلانة
بنت فلان هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له وان محمدا عبده ورسوله سید النبیین وان علیا امیر المؤمنین سید الوصیین وان
ما جاء به محمد صلی الله علیه و آله حق وان الموت حق وان الله یبعث من فی القبور قال فیقول منکر
لنکیر انصرف بنا عن هذا فقد لقن حجته **شرح** ما برای استفهام انکاریست ان بتقدیر بان است منکر بضم
میم و سکون نون و فتح کاف و را منقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم مفعول باب افعال است نکیر بفتح نون و کسر کاف و سکون
یا دو نقطه در پائین و را منقطه اسم انکار است یا فعیل بمعنی مفعول است الانکار زیرکی در شناختن چیزی و مراد اینجا
دو فرشته است که برای امتحان میت می آیند بقبر او و تسمیه ایشان باین دو اسم باعتبار حیثیت که هر دو در کال
زیرکاند یا باعتبار حیثیت که هر دو نا آشنا اند یا باعتبار حیثیت که هر دو از اعمال جوارح غیر دل نمی پرسند و مجهول الشان
میمانند نسبت بمقبول مگر باعتبار حیثیت که او در میان است و نکیر در عقب اوست و گذشت در شرح حدیث بیست و
ششم از ابواب کتاب فضل القرآن که این دو ملک غیر دو ملک اند که طالب نیکی میت است لیصنع بصیغه مضارع
مجهول باب منع است هر یک از عنده و امیر المؤمنین منصوب بعطف بیان و مرفوع بخبر بودن میتواند بود و معنی امیر المؤمنین
بیان شد در کتاب الحجه در حدیث سیوم باب صد و شصتم که باب نادرست الیق بکار آمده بمعنی موافق حکمت انصرف
بصیغه امر باب انفعال است باء در بنا برای ملابست است و بنا بمعنی با ظرف ما است و ملابست اینجا از قبیل ملابست
جزو با کل است الحجه آنچه بآن غالب شوند و امام و هر دو اینجا مناسب است **ترجمه** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که چه اشکال است بر خویشان میت از جمله شما شیعه امامیه در اینکه دفع کنند از آن میت ملاقات منکر و نکیر را گفتم
که چگونه کرده میشود گفت که چون تنها گذاشته شود میت برگشتن مردمان از سر قبر پس باید که عقب ایستد نزد او نزدیکتر

فلانة

وان البعث حق

مردمان باو پس میگذارد و دامن خود را نزد سر میت بعد از آن ندا میکند ببلندتر آواز خود که ای فلان پسر فلان یا ای فلانه دختر فلان آیا تو بر عهدی که جدا شدی از ما بر آن پیمان که گواهی است باینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها یا او نیست شریکی او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست مهتر پیغمبرانست و اینکه علی امیر مؤمنان و مهتر اوصیا است و اینکه هر چه آورد آنرا محمد صلی الله علیه و آله بکار آمدنیست و اینکه الله تعالی اطفال قبلت میکند بر می انگیزد هر کرا که در قبرهاست

و اینکه مرگ بکار آمدنیست و اینکه بر انگیختن الله ... از قبرها ...

امام گفت پس پیش از رسیدن نکیر منکر و منکر قبر را برگرد که بر گردیم از این میت چه تحقیق بزبان او گفته شد حجت او

باب شصت و هشتم اصل باب تطیین القبر و تجصیصه شرح این باب گل اندود کردن صورت قبر و گچ مالیدن آنست در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُطَيِّنُوا الْقَبْرَ بِغَيْرِ طِينِهِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گل اندود مکنید قبر را بغیر گل خودش که باشیدن آب بر آن بهم رسیده چنانچه بیان شد در احادیث باب سابق مراد نهی از گل اندود کردن بخاک دیگر است خواه آن خاک از آن قبر بیرون آمده باشد و زیاد مانده باشد و خواه از جای دیگر باشد و میتواند بود که مراد نهی از شق دوم باشد موافق حدیث چهارم این باب دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَصَّبَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَصْبَاءَ حَمْرَاءَ شرح محصب بحاء بی نقطه و صاد بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل منونست التحصیب پوشانیدن مکان بسنگ ریزه حصبا بفتح حا و سکون صاد و باء یک نقطه و الف ممدوده منصوب و نایب مفعول مطلق محصب است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت قبر رسول صلی الله علیه و آله بسنگ ریزه پوشیده شده بسنگ ریزه سرخ مراد اینست که گل اندود نشده

و گل اندود

سیوم اصل لَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَغْدَادَ وَمَضَى إِلَى الْمَدِينَةِ مَاتَتْ لَهُ ابْنَةٌ بِفَيْدَ فَدَفَنَهَا وَأَمَرَ بَعْضَ مَوَالِيهِ أَنْ يُجَصِّصَ قَبْرَهَا وَيَكْتُبَ عَلَى لَوْحٍ اسْمَهَا وَيَجْعَلَهُ فِي الْقَبْرِ شرح فید بفتح فا و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه اسم منزلیست یعنی وقتی که برگشت امام موسی کاظم علیه السلم از بغداد و رفت سوی مدینه وفات یافت از او دختری در فید پس دفن کرد او را و امر کرد بعضی چاکران خود را باینکه گچ اندود کنند قبر او را و بنویسد بر تخته سنگی اسم او را و بگذارد آن تخته سنگ را در قبر او یعنی کج بگیرد آنرا تا حرکت نکند و لوح مزار او باشد چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى أَنْ يُزَادَ عَلَى الْقَبْرِ تُرَابٌ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که تطیین قبر بطین آن خوب است موافق حدیث اول این باب یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه زیاد کرده شود بر قبر خاکی که بیرون آورده نشده باشد از آن باب شصت و نهم اصل باب التربة التي يدفن فيها الميت شرح این باب بیان خاکیست که مدفون میشود در آن میت مراد وقتی است که مدفون شود پس کسی که مثلا سوخته شود و خاکسترش بباد داده شود داخل نیست در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ أَحَدِهِمَا



عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ مَنْ خُلِقَ مِنْ تُرْبَةٍ دُفِنَ فِيهَا شرح تربة یعنی خاکیست که از کجا باشد پس منافات ندارد با اینکه کسی که خاک او هر جایی باشد مدفون نشود یعنی روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت هر که مخلوق شود از خاکی مدفون میشود در آن بیان این می آید در حدیث آینده دوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ النُّطْفَةَ إِذَا وَقَعَتْ فِي الرَّحِمِ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَكاً فَأَخَذَ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي يُدْفَنُ فِيهَا فَمَاثَهَا فِي النُّطْفَةِ فَلَا يَزَالُ قَلْبُهُ يَحِنُّ إِلَيْهَا حَتَّى يُدْفَنَ فِيهَا شرح ماث بالف و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یحن بکاف بی نقطه و تشدید نون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که نطفه چون قرار گرفت در رحم مادر در رحم میفرستد الله تعالی فرشته را پس فرا میگیرد چیزی را از جمله خاکی که مدفون میشود در آن پس حل میکند آنرا در نطفه بیان کیفیت این شد در شرح حدیث اول باب سی و دوم که باب العلة في غسل الميت غسل الجنابة است پس همیشه دل مخلوق از آن نطفه میل میکند سوی آن تربت تا آنکه مدفون میشود در آن تربت مراد اینست که دوا عی دل او را بر این میدارد که بجایی رود که در آنجا میرد و در آن تربت مدفونش کنند باب هفتادم اصل باب التعزية وما يجب على صاحب المصيبة شرح این باب آداب صبر فرمودن صاحب مصیبت است در این باب ده حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ التَّعْزِيَةُ إِلَّا عِنْدَ الْقَبْرِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ لَا يَحْدُثُ فِي الْمَيِّتِ حَدَثٌ فَيَسْمَعُونَ الصَّوْتَ شرح الف و لام التعزیه برای عهد خارجیست و مراد تعزیه واجبه است که مذکور میشود در حدیث چهارم این باب پس منافات ندارد با امثال حدیث دهم این باب و مقصود اینست که واجب نیست اهل تعزیه را که همراه صاحب مصیبت برگردند تا در خانه ضمیر ینصرفون راجع باهل تعزیه است و مقصود اینست که میباید که ولی میت را که گذارند در سر قبر برای تلقین آخر و با او در نزد قبر توقف کنند فیسمعون مرفوعست بعطف بر منفی و مراد نفی سماع است نه نفی حدوث حدث پس مقصود اینست که میت در جواب ولی در وقت تلقین نخوانی میگوید که ایشان بشنوند و منتفع شوند و غیر آن نفی مقصود نیست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست تعزیه واجبه مگر نزد قبر بعد از تعزیه واجبه بر میگردند بیان این آنکه نیست اینکه حادث میشده باشد در میت حادثه پس شنیده باشند آواز آنرا دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ التَّعْزِيَةُ لِأَهْلِ الْمُصِيبَةِ بَعْدَ مَا يُدْفَنُ شرح الف و لام التعزیه برای عهد خارجیست و مراد تعزیه واجبه است پس منافات ندارد با حدیث نهم این باب یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت تعزیه واجبه برای اهل مصیبت بعد از دفن است یا معنی که متصل بآخر دفن است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق سیوم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ لَيْسَ التَّعْزِيَةُ إِلَّا عِنْدَ الْقَبْرِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ لَا يَحْدُثُ فِي الْمَيِّتِ حَدَثٌ فَيَسْمَعُونَ الصَّوْتَ شرح اسحق از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است و این حدیث موافق حدیث اول این باب است

در بیان الحکم لازم است بر صاحب مصیبت

چهارم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ التَّعْزِيَةُ الْوَاجِبَةُ بَعْدَ الدَّفْنِ شرح مراد بوجوب اینجا تاکد استحباب است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت تعزیتی که لازم است بعد از دفن است با آنچه گذشت در شرح حدیث
دوم از باب پنجم اصل لَمَّا مَاتَ اِسْمٰعِيلُ بْنُ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَتَقَدَّمَ السَّرِيرَ بِلَا حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ شرح وقتی که وفات یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم بیرون آمد
امام جعفر صادق علیه السلم پس پیش تابوت رفت بی کفش و بی ردا ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي
لِصَاحِبِ الْمُصِيبَةِ اَنْ يَضَعَ رِدَاءَهُ حَتّٰى يَعْلَمَ النَّاسُ اَنَّهُ صَاحِبُ الْمُصِيبَةِ شرح حتی یعلم اشارتست بآنکه
اگر صاحب مصیبت بزرگ و معروف باشد بوضع ردا حاجت نیست موافق آنچه می آید در حدیث سیوم باب هفتاد و سیوم
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای صاحب مصیبت آنکه بگذارد ردای خود را تا دانند
مردمان که او صاحب مصیبت است و او را تعزیه کنند هفتم اصل عَزّٰى اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا بِابْنٍ لَهُ
فَقَالَ اللهُ خَيْرٌ لِابْنِكَ مِنْكَ وَثَوَابُ اللهِ خَيْرٌ لَكَ مِنِ ابْنِكَ فَلَمَّا بَلَغَهُ جَزَعُهُ بَعْدُ عَادَ اِلَيْهِ فَقَالَ
لَهُ قَدْ مَاتَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَا لَكَ بِهِ اُسْوَةٌ فَقَالَ اِنَّهُ قَدْ كَانَ مُرَهَّقًا فَقَالَ
اِنَّ اَمَامَهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَرَحْمَةَ اللهِ وَشَفَاعَةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ فَلَنْ تَفُوتَهُ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ اِنْ شَاءَ اللهُ شرح بعد مبنی بر ضم است چه مضاف الیه آن محذوف است بتقدیر بعد
ذلک فما بتقدیر استفهام است و ما افلات است اسوه بکسر و ضم همزه و سکون سین بی نقطه آنچه اندوهگین را بآن تسلی
شود المرهق برای بی نقطه و قاف بصیغه اسم مفعول از تفعیل کسی که گمان معصیت در او کنند امام بفتح همزه است یعنی تعزیه
کرد امام جعفر صادق علیه السلم مردی را بوفات پسری از آن مرد باین روش که گفت الله تعالی بهتر است از برای پسر تو از تو
و ثواب الله تعالی بهتر است برای تو از پسر تو پس وقتی که رسید بامام علیه السلم بی تابی آن مرد بعد از آن برگشت سوی
آن مرد پس گفت او را بتحقیق وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله آیا نیست ترا بسبب آن باعث تسلی پس آن
مرد گفت بدرستی که گمان معصیت به پسر من بود یعنی که میترسم که معذب شود و برای آن بی تابی میکنم پس امام گفت
بدرستی که در پیش او سه خصلت است اول شهادت آنکه نیست مستحق عبادت مگر الله دوم فضل و رحمت الله تعالی
و سیوم شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله پس البته فوت نمیشود از او یکی از آن سه یعنی که یکی از آن سه در میابد او را
ان شاء الله تعالی هشتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي لِصَاحِبِ الْمُصِيبَةِ اَنْ لَا يَلْبَسَ رِدَاءً
وَاَنْ يَكُونَ فِي قَمِيصٍ حَتّٰى يُعْرَفَ شرح القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه
لباسی که در زیر ردا است و زیر بالاپوش است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سزاوار است برای



صاحب مصیبت آنکه نپوشد ردا را و آنکه با بالاپوش باشد تا شناخته شود نهم اصل رَاَيْتُ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعَزِّي قَبْلَ
الدَّفْنِ وَبَعْدَهُ شرح دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را که تعزیه میکرد صاحب مصیبت را پیش از دفن میت و بعد از آن نیز دهم اصل
كَتَبَ اَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلٰى رَجُلٍ ذَكَرْتَ مُصِيبَتَكَ بِعَلِيٍّ ابْنِكَ وَذَكَرْتَ اَنَّهُ كَانَ اَحَبَّ
الوَلَد
وُلْدِكَ اِلَيْكَ وَكَذٰلِكَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّمَا يَاْخُذُ مِنَ الْوَالِدِ وَغَيْرِهِ اَزْكٰى مَا عِنْدَ اَهْلِهِ لِيُعْظِمَ بِهِ
اَجْرَ الْمُصَابِ بِالْمُصِيبَةِ فَعَظَّمَ اللهُ اَجْرَكَ وَاَحْسَنَ عَزَاكَ وَرَبَطَ عَلٰى قَلْبِكَ اِنَّهُ قَدِيرٌ وَعَجَّلَ اللهُ
عَلَيْكَ بِالْخَلَفِ وَاَرْجُو اَنْ يَكُونَ اللهُ قَدْ فَعَلَ اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالٰى شرح مناسب [illegible] می آید در حدیث
سیوم باب هشتادم که باب المصیبة بالولد است یعنی نوشت امام محمد تقی علیه السلم سوی مردی اینرا که مذکور کردی در مکتوب خود
مصیبت ترا بوفات علی که پسر تو بود و مذکور کردی که او بود محبوبتر فرزندان تو سوی تو و چنانست الله عز و جل بیان این که
جز این نیست که میستاند از پدر و غیر پدر پاکیزه تر آنچه نزد اهل آنست تا بزرگ کند بسبب آن ثواب بر خورده شده
بآن مصیبت را پس بزرگ کناد الله تعالی ثواب ترا و نیکو کناد الله تعالی صبر ترا و قوی کناد دل ترا بدرستی که الله تعالی
بغایت توانا است و زود تفضل کناد الله تعالی بر تو عوض رفته را و امید دارم که الله تعالی میکرده باشد آنرا ان شاء الله تعالی
باب هفتاد و یکم اصل باب ثواب من عزی حزینا شرح این باب بیان کسی است که صبر فرموده اندوهگینی را و در این باب
دو حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَزّٰى
حَزِينًا كُسِيَ فِي الْمَوْقِفِ حُلَّةً يُحَبَّرُ بِهَا شرح الحله بضم حاء بی نقطه و تشدید لام لباسی که برای تشریف کسی دهند و آن
مرکب از دو جامه میباشد خواه جدا از هم مثل دوشال و خواه متصل مثل جامه آستردار یحبر بحاء بی نقطه و با یک نقطه و راء بی نقطه
بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق از پدران خود علیهم السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله
عن آبائهم
علیه و آله هر که تعزیه کند اندوهگینی را پوشیده میشود در موقف روز قیامت خلعتی که مسرور میشود بآن دوم اصل عن ابی
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَزّٰى مُصَابًا كَانَ لَهُ مِثْلُ اَجْرِهِ
مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ اَجْرِ الْمُصَابِ شَيْئًا شرح شیئا نایب مفعول مطلق ینتقص است بمعنی نقصانا قلیلا یعنی روایت
ینقص
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که صبر فرماید صاحب مصیبتی را میباشد برای او مثل ثواب
صاحب مصیبت بی آنکه کم شود از ثواب صاحب مصیبت چیزی از کمی باب هفتاد و دوم اصل باب المرأة تموت و فی بطنها صبی
یتحرک شرح مضمون این عنوان مذکور شد پیش از باب کراهیة ان یقبض من المیت ظفر او شعر پس ذکر تمام سند میشود
در این باب تا با تفاوت ظاهر شود یعنی این باب بیان زنیست که میمیرد و در شکم او کودکیست که میجنبد و این باب
دو حدیث است اول اصل عَلِيُّ بْنُ اِبْرٰهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنِ ابْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام

فی المرأة تموت والولد یتحرک فی بطنها أیشق بطنها ویخرج الولد قال فقال نعم ویخاط بطنها
شرح الف لام الولد برای عهد خارجیست و مراد ولدی است که خوف بر او باشد چنانچه می آید در حدیث آینده یعنی روایت کرد علی بن
ابرهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که میمیرد و فرزند حرکت میکند در شکم او آیا شکافته
میشود شکم آن زن و بیرون آورده میشود فرزند او گفت پس امام گفت آری و دوخته میشود شکم آن زن دوم اصل عدة من اصحابنا
عن احمد بن محمد بن خالد عن وهب بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم
اذا ماتت المرأة وفی بطنها ولد یتحرک فیتخوف علیه فشق بطنها واخرج الولد وقال فی المرأة
یموت ولدها فی بطنها فیتخوف علیها قال لا بأس ان یدخل الرجل یده فیقطعه ویخرجه اذا لم
ترفق به النساء شرح فیتخوف بصیغه مضارع مجهول باب تفعل عطف است بر یتحرک و فا برای تعقیب یا برای بیان است لم ترفق
بصیغه مضارع معلوم باب نصر و علم و حسن است الرفق بکسر را و سکون فا همواری کردن و با در به برای تعدیه است و ضمیر راجع بمصدر
یدخل است یعنی روایت کرده جمعی از یاران ما از احمد بن محمد بن خالد از وهب بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که گفت امیر المؤمنین علیه السلام چون وفات یابد زن و در شکم او فرزندی باشد که حرکت میکند پس ترسیده میشود بر آن فرزند
با منع که آمدن زیستن و خوف مردن او هست پس بشکافند شکم آن زن را و بیرون آورند فرزند او را و امام جعفر صادق علیه السلم
در زنی که میمیرد فرزند او در شکم او پس ترسیده میشود بر آن زن امیر المؤمنین علیه السلم گفت باکی نیست از اینکه داخل کند مرد دست
خود را پس پاره کند آن فرزند را و بیرون آورد آنرا چون همواری نتوانند کرد این کار را زنان باب هفتاد و سیوم اصل
باب غسل الاطفال والصبیان والصلوة علیهم شرح الاطفال جمع طفل بکسر طا و سکون فا کودکان از شیر باز گرفته موافق
حدیث سیوم این باب الصبیان بکسر صاد و سکون با جمع صبی بفتح صاد و کسر با بی نقطه و تشدید یا کودکان خواه از شیر
باز گرفته موافق حدیث دوم این باب و خواه از شیر باز نگرفته موافق آیت سوره مریم کیف نکلم من کان فی المهد صبیا یعنی این
باب بیان شستن کودکان از شیر باز گرفته و کودکان است و بیان نماز بر ایشان و در این باب هشت حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال السقط اذا تم له اربعة اشهر غسل شرح السقط بکسر و فتح و ضم سین
و سکون قاف فرزندی که ناتمام از شکم مادر افتد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که از شکم افتاده چون تمام
شده باشد برای او چهار ماه هلالی شسته میشود دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الصلوة
علی الصبی متی یصلی علیه قال اذا عقل الصلوة قلت متی تجب الصلوة علیه قال اذا کان ابن ست
سنین والصیام اذا اطاقه شرح عقل بعین بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غائب معلوم باب ضرب و نصر است
العقل ادراک شیء عقل صلوة مختلف میشود باختلاف زیرکی اطفال و ابتدای آن در پنج سالگی است و انتهای آن در نه



سالگی است و اکثری آن در شش سالگی است و بعد از آن اکثری در هفت سالگی است و با این جمع میشود میان احادیث و آنچه می آید در
کتاب الصلوة در حدیث اول باب صلوة الصبیان و متی یؤخذون بها که باب هشتاد و سیوم است که انا نأمر صبیاننا بالصلوة اذا کانوا
بنی خمس سنین فمروا صبیانکم بالصلوة اذا کانوا ابنی سبع سنین و آنچه می آید در کتاب العقیقة در حدیث اول باب النشوء که باب سی و
دوم است و در کتاب الوصایا در حدیث هشتم آخر ابواب که یثغر الصبی لسبع ویؤمر بالصلوة لتسع یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از نماز بر میت کودک که چه وقت نماز میت کرده میشود بر او پس امام گفت وقتی که یاد گرفت
نماز را گفتم چه وقت لازم میشود نماز بر خود کودک یعنی که بر او واجب در وقت تکلیف نماز میکند چون قابل یاد گرفتن نماز است
پس امام گفت چون شود فرزند شش سال قمری و لازم میشود بر او روزه در ماه رمضان وقتی که طاقت آن داشته باشد خواه بعض
ماه و خواه کل ماه سیوم اصل عن زرارة قال رأیت ابنا لابی عبد الله علیه السلام فی حیوة ابی جعفر یقال له عبد الله
فطیم قد درج فقلت له یا غلام من ذا الذی الی جنبک لمولی لهم فقال هذا مولای فقال له المولی یمازحه
لست لک بمولی فقال ذاک شر لک فطعن فی جنازة الغلام فمات فاخرج فی سفط الی البقیع فخرج ابو جعفر
علیه السلام وعلیه جبة خز صفراء و عمامة خز صفراء و مطرف خز اصفر فانطلق یمشی الی البقیع وهو
معتمد علی والناس یعزونه علی ابن ابنه شرح الفطیم بفتح فا و کسر طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پائین نو باز گرفته از شیر
درج بدال بی نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الی بمعنی فی است مثل لیجمعنکم الی یوم القیمة یا بمعنی عند است و در نسخه
جنازه بجیم و نون و الف و زای با نقطه و تا تانیث است بمعنی تابوت و شاید که مراد دخل باشد مثل کجاوه زیر جل و تعبیر
باعتبار اینکه مقتضی تابوت است السفط بفتح سین بی نقطه و فتح فا و طا بی نقطه ظرفی مانند صندوق که از برگ درخت خرما ساخته
میشود و اینجا استعاره شده برای تابوت کوچک الخز بفتح خا با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه که تار آن ابریشم است و
پود آن از وبر جانوری است که چهار دست و پا دارد و بعضی آن در آبست و از جنس سگ آبی است و گاهی پوست آنرا خز نیز نام
مینامند موافق آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره که باب شصتم است
و در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث سیوم باب لبس الخز که باب نهم است المطرف بضم میم و سکون طا بی نقطه و فتح را
بی نقطه و فا ردای خز که مربع دارد و علمها دارد یعنی روایت است از زراره گفت دیدم پسری از امام جعفر صادق علیه السلم در زمان
زندگی امام محمد باقر علیه السلم که نامیده میشد آن پسر را عبد الله و از شیر باز گرفته شده بود و بتحقیق نو براه میرفت پس گفتم او را ای
پسر کیست آنکه در پهلوی تست برای مملوکی که از ایشان بود پس آن پسر گفت این مملوک منست پس گفت او را آن مملوک
بعنوان خوش طبعی با او که من مملوک تو نیستم پس آن پسر گفت اگر تو مملوک من نباشی بدتر است برای تو پس آن مملوک مشتی
زد و مقتل آن پسر پس آن پسر مرد پس آن پسر را در سفط بیرون آورده شده تابوت کوچک سوی بقیع پس بیرون آمد امام

و ردای خز زرد

محمد باقر علیه السلام براو بود لباده خز زرد و عمامه خز زرد پس و ازنشت میرفت سوی بقیع و او تکیه کرده بود بر من و مردمان تعزیه میکردند
او را بر وفات پسر پسرش اصل فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْبَقِيعِ تَقَدَّمَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ أَرْبَعاً
ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَدُفِنَ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَتَنَحَّى بِي ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُصَلَّى عَلَى الْأَطْفَالِ إِنَّمَا كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ يَأْمُرُ بِهِمْ فَيُدْفَنُونَ مِنْ وَرَاءُ وَلَا يُصَلِّي عَلَيْهِمْ وَإِنَّمَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كَرَاهِيَةَ أَنْ
يَقُولُوا لَا يُصَلُّونَ عَلَى أَطْفَالِهِمْ شرح باء در به برای ملابست و برای تعدیه و برای اکت میتواند بود و الف لام الاطفال برای
عهد خارجیست یعنی اطفال کمتر از شش سال و را بفتح و اوه را منقطه و الف و همزه مضمومه و مکسوره و مفتوحه مبنی است
و مضاف الیه آن محذوف است بتقدیر وراء الصلوة و مراد بوراء اینجا پیش است و وراء ظرف یأمر است و میتواند بود که ظرف
یدفنون باشد یعنی پس وقتی که رسید به بقیع پیش ایستاد امام محمد باقر علیه السلام پس نماز گزارد بر او و تکبیر گفت بر او چهار تکبیر
پس امر کرد بدفن او پس مدفون شد بعد از آن گرفت دست مرا پس بگوشه رفت با من بعد از آن گفت بدرستی که شان این است
که نماز گزارده نمیشود بر اطفال بیان این آنکه جز این نیست که بود امیرالمومنین علیه السلام که امر میکرد بدفن ایشان پس
مدفون میشدند پیش از نماز و امیرالمومنین علیه السلام نماز نمیگزارد بر ایشان و جز این نیست که نماز گزاردم بر او از برای
اهل مدینه برای کراهت آنکه گویند که رافضیان نماز نمیگزارند بر اطفال خود و حال آنکه نماز بر اطفال منقولست از
رسول علیه السلام و مراد اینست که چون مخالفان غلط کرده اند میان اطفال شش ساله و کمتر از آن پس ترک نماز بر کمتر از [illegible]
شش ساله را بصورت ترک نماز بر اطفال مطلقا وا میگویند سیزدهم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ مَاتَ ابْنٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُخْبِرَ بِمَوْتِهِ فَأَمَرَ بِهِ فَغُسِّلَ وَكُفِّنَ وَمَشَى مَعَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَطُرِحَتْ خُمْرَةٌ فَقَامَ عَلَيْهَا
ثُمَّ قَامَ عَلَى قَبْرِهِ حَتَّى فَرَغَ مِنْهُ ثُمَّ انْصَرَفَ وَانْصَرَفْتُ مَعَهُ حَتَّى إِنِّي لَأَمْشِي مَعَهُ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ
يُصَلَّى عَلَى مِثْلِ هَذَا وَكَانَ ابْنَ ثَلَاثِ سِنِينَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُ بِهِ فَيُدْفَنُ وَلَا يُصَلَّى عَلَيْهِ
وَلَكِنَّ النَّاسَ صَنَعُوا شَيْئاً فَنَحْنُ نَصْنَعُ مِثْلَهُ قَالَ قُلْتُ فَمَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ
وَكَانَ ابْنَ سِتِّ سِنِينَ شرح بنی بضم با منقطه و فتح نون و تشدید یا تصغیر ابن است الخمره بضم خا با نقطه و سکون
میم و را منقطه حصیر کوچک که برای سجده بر آن در نماز میبافته اند و کان ابن ثلاث سنین کلام زراره است و میتواند بود
که کلام امام باشد الوجوب ثبوت علیه متعلق بتجب است یا متعلق بالصلوة است یعنی روایتست از زراره گفت مرد
پسرکی از امام محمد باقر علیه السلام پس خبر کرده شد بمردن او پس امر کرد بکار او پس شسته شد و کفن کرده شد و امام رفت
با میت و نماز گزارد بر او و گسترده شد حصیر کوچک پس ایستاد بر آن حصیر در وقت نماز بعد از آن ایستاد بر قبر تا آنکه
فارغ شد از کار او بعد از آن برگشت و برگشتم با او تا آنکه گویا من متصل با و میرفتم پس گفت آگاه باش بدرستی که شان این است

که نماز

که نماز گزارده نمیشد بر مثل این طفل و بود فرزند سه سال بیان این آنکه علی علیه السلام امر میکرد بکار او پس مدفون میشد و نماز نمیگزارد
بر او و لیکن مخالفان بدعت کردند چیزی را پس ما میکنیم مثل آن را برای تقیه زراره گفت که گفتم پس کی ثابت میشود بر طفل نماز گفت
چون فهمید نماز را و شد فرزند شش سال اصل قَالَ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِي الْوِلْدَانِ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ عَنْهُمْ فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ شرح زراره گفت که گفتم پس چه میگوئی در اولاد با تمیز که بمیرند ایشان
پیش از بلوغ و ادراک تکلیف بطاعات میمیرند پس امام گفت که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان پس گفت که
الله تعالی داناتر است بآنچه میکردند اگر بالغ میشدند مراد اینست که علم بسرنوشت ایشان قبل از بلوغ مفصلا معلوم
الله تعالی نیست چنانچه بیان میشود در احادیث باب الاطفال چهاردهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ السِّقْطِ إِذَا اسْتَوَى خَلْقُهُ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ وَاللَّحْدُ وَالْكَفَنُ فَقَالَ كُلُّ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَيْهِ
شرح روایتست از سماعه از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از فرزند افتاده پیش از تمام از شکم مادر که چون
درست شود آفرینش او یعنی که چهار ماهه شود پس روح حلول کند در او آیا ثابت میشود بر او شستن و لحد و کفن پس
امام گفت جمیع آنها ثابت میشود بر او پانزدهم اصل كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنِ السِّقْطِ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ
فَكَتَبَ إِلَيَّ السِّقْطُ يُدْفَنُ بِدَمِهِ فِي مَوْضِعِهِ شرح نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلام میپرسیدم او را از بچه پیش
از هنگام افتاده از شکم مادر چگونه کرده میشود با او پس نوشت سوی من که آن افتاده مدفون میشود با خون آن
در جای آن مراد اینست که غسل و کفن و لحد حاجت نیست بلکه در گوی از خانه دفن میشود و مخفی نماند که بنابر این تقریر منافاتی نیست
میان این حدیث و حدیث سابق شانزدهم اصل سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ إِبْرَاهِيمُ
ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَرَتْ فِيهِ ثَلَاثُ سُنَنٍ أَمَّا وَاحِدَةٌ فَإِنَّهُ لَمَّا مَاتَ
انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ النَّاسُ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ لِفَقْدِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَصَعِدَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ
مِنْ آيَاتِ اللَّهِ يَجْرِيَانِ بِأَمْرِهِ مُطِيعَانِ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِنِ انْكَسَفَتَا أَوْ وَاحِدَةٌ
مِنْهُمَا فَصَلُّوا ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْمِنْبَرِ فَصَلَّى بِالنَّاسِ صَلَاةَ الْكُسُوفِ فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ يَا عَلِيُّ قُمْ فَجَهِّزِ ابْنِي
فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَغَسَّلَ إِبْرَاهِيمَ وَحَنَّطَهُ وَكَفَّنَهُ ثُمَّ خَرَجَ بِهِ شرح فقد بفتح فا و سکون قاف و دال منقطه
مصدر باب ضرب است بمعنی نیافتن چیزی و مضافست بمفعول و فاعل آن شمس است هر یک از یجریان بامره و مطیعان خبر
بعد از خبر است و مبنی بر علم و شعور شمس و قمر نیست بلکه از قبیل قالتا اتینا طائعین استعاره تمثیلیه است پس حرکت ایشان
مساوی اراده تعالی است بی واسطه لا ینکسفان استیناف بیانی است [illegible] تردید او واحده منهما محل اشکال است

نزد جمعی زیراکه وقوع شق اول مخالف گفته منجمان میباشد و جواب این بچهار وجه است اول اینکه از شک بعض از راویان است
در اینکه رسول علیه السلام گفت فاذا انکسفتا یا گفت فاذا انکسفت واحدة منهما و مفاد شق اول همان مفاد شق دوم است
دوم اینکه انکساف هر دو در یکزمان بعنوان معیت منافی قاعده منجمان نیست زیراکه سبب انکساف شمس حیلوله قمر میان
ارض و شمس و سبب انکساف قمر حیلوله ارض میان شمس و قمر مقصود ایشان نیست و مستفاد از دلائل ایشان نمیشود
مطلقا پس جایز است که جسمی سیاه مخلوق شود و واسطه شود میان آدمی و شمس و جسمی سیاه دیگر واسطه شود میان
آدمی و قمر بروشی که شمس و قمر بشکل و لون انکساف شوند چنانچه بعضی گفته اند در اشراط قیامت و حمل کرده اند بران قول
الله تعالی را در سوره قیامه و خسف القمر و جمع الشمس والقمر معنی نماند که اگر واو در وجمع واو حالیه باشد بتقدیر قد و جمع عبارت
از بودن هر دو در فوق الارض باشد دلالت خواهد کرد بر اینکه قمر منخسف میشود بحیلوله ارض میان شمس و قمر و این
در اینمقام کافیست و موید این احتمال می آید در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب صلوة الکسوف که اذا انکسفت الشمس
کلها و احترقت زیراکه عطف برای تغیر است و فائده آن دفع توهم انحصار است در آنچه منجمان میگویند سوم انکساف
هر دو عبارتست از آنچه منجمان آنرا کسوف شمس مینامند و انکساف یکی از آن دو عبارتست از آنچه منجمان آنرا خسوف
قمر مینامند باعتبار اینکه در وقت کسوف شمس آنچه دیده میشود رنگ قمر است یا مرکب از هر دو رنگ است و منسوب بشمس و قمر
بالعرض پس هر دو گرفته شده است چهارم اینکه مراد با انکساف انکساف در کمال است برای دفع توهم اینکه دو نماز کسوف
باین زودی نباید کرد و الله اعلم متن شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت بدرستیکه شان اینست که وقتی که از دنیا
گرفته شد ابرهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شد سنت باینمعنی که مسئله از رسول علیه السلام معلوم
خلایق شد اما یکی این اینست که او وقتی که مرد گرفته شد آفتاب پس گفتند مردمان که گرفته شد آفتاب بسبب وفات پسر رسول
الله صلی الله علیه و آله پس بالا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله منبر را پس سپاس کرد الله را و ستایش کرد بر او بعد از آن گفت
ای مردمان بدرستیکه آفتاب و ماه دو علامت قدرتند از علامتهای قدرت الله تعالی روان میشوند بامر او بعنوان کن
فیکون فرمان بردارند بیان این آنکه گرفته نمیشوند برای وفات هیچ یک و نه برای زندگی هیچ یک اشارتست باینکه موت
و حیوة بفعل الله تعالی است و انکساف شمس و قمر نیز بفعل الله تعالی است و محالست که حکیم مطلق فعلی کند و اظهار عدم رضا
بآن کند پس اگر گرفته شوند یا رسول علیه السلام گفت پس هرگاه گرفته شود یکی از آنها پس نماز گزارید بعد از آن فرود آمد از
منبر پس گزارد با مردمان نماز آفتاب گرفتن را باینمعنی که آن نماز را بجماعت کرد پس وقتی که سلام نماز داد گفت
ای علی برخیز پیش کار سازی کن پسر مرا پس برخاست علی علیه السلام پس شست ابرهیم را و کافور مالید او را و کفن
کرد او را بعد از آن بیرون آورد او را متن و مضی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی انتهی به الی قبره

فقال

فقال الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله نسی ان یصلی علی ابرهیم لما دخله من الجزع علیه فا
نتصب قائما ثم قال یا ایها الناس اتانی جبرئیل علیه السلام بما قلتم زعمتم انی نسیت ان اصلی
علی ابنی لما دخلنی من الجزع الا وانه لیس کما ظننتم ولکن اللطیف الخبیر فرض علیکم خمس صلوات وجعل
لموتاکم من کل صلوة تکبیرة وامرنی ان لا اصلی الا علی من صلی شرح این بیانیست دوم است ابرهیم علیه
ما به یا شانزده ماه بود وفات یافت و در بقیع مدفون شد و ظاهر حدیث اول این باب که اذا عقل الصلوة و کان ابن ست
سنین اینست که مراد من صلی من عقل الصلوة باشد و محض شش ساله بودن کافی باشد و قوم نماز از او شرط نباشد
و باین راجع میشود آنچه ظاهر میشود از حدیث آینده که من صلی بمعنی من یجب علیه الصلوة است زیراکه وجوب بمعنی ثبوت و لزوم است
و تارک واجب بامعنی مستحق عذابست خواه عذاب اخروی مثل بالغ کافر و خواه عقاب دنیوی و تادیب مثل طفل شش
ساله و الله اعلم متن و رفت رسول الله صلی الله علیه و آله با میت تا رسانید او را سوی قبر او باینمعنی که اراده دفن او کرد پس گفتند
نماز بر او نکرد پس گفتند مردمان بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله فراموش کرد که نماز گزارد بر ابرهیم برای آنچه داخل او شد از بیتابی
بر ابرهیم پس رسول الله صلی الله علیه و آله راست شد ایستاده بعد از آن گفت ای مردمان آورد نزد من جبرئیل علیه السلام
آنچه را که گفتید گمان کردید اینکه من فراموش کردم که نماز گزارم بر پسرم برای آنچه داخل شد مرا از بیتابی آگاه باشید بدرستیکه
نیست چنانچه شما گمان کردید ولیکن نازک کار دانا لازم کرد بر شما پنج نماز را و گردانید برای مردگان شما از هر نمازی تکبیری
و امر کرد مرا که نماز نکنم مگر بر کسی که نماز کرده باشد باینمعنی که فی الجمله مامور بنماز باشد متن ثم قال یا علی انزل فالحد
ابنی فنزل فالحد ابرهیم فی لحده فقال الناس انه لا ینبغی لاحد ان ینزل فی قبر ولده اذ لم یفعل
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله یا ایها الناس انه لیس علیکم
بحرام ان تنزلوا فی قبور اولادکم ولکنی لست آمن اذا حل احدکم الکفن عن ولده ان یلعب به
الشیطان فیدخله عند ذلک من الجزع ما یحبط اجره ثم انصرف صلی الله علیه و آله شرح این بیان
سنت سوم است متن بعد از آن گفت یا علی فرود رو پس در لحد بگذار پسرم را پس فرود رفت پس گذاشت ابرهیم را در لحدش پس گفتند
مردمان بدرستیکه شان اینست که سزاوار نیست برای هیچ یک اینکه فرو رود در قبر فرزندش برای اینکه نکرد رسول الله صلی الله
علیه و آله پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله ای مردمان بدرستیکه شان اینست که نیست بر شما حرام اینکه فرو روید
در قبرهای فرزندان شما ولیکن من ایمن نیستم چون بگشاید یکی از شما کفن را از روی فرزند خود برای چسبانیدن طرف
راست روی او بر زمین از اینکه بازی دهد او را شیطان پس داخل شود او را نزد آن از بیتابی آنچه باطل کند ثواب او را
بعد از آن برگشت رسول الله صلی الله علیه و آله متن حل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الناس یکلمونا و یردون

عليّا قولنا انه لا يصلى على الطفل لانه لم يصل فيقولون لا يصلى الا على من صلى فنقول نعم فيقولون
ارأيتم لو ان رجلا نصرانيا او يهوديا اسلم ثم مات من ساعته فما الجواب فيه شرح یکلمونا بصیغه
معلوم جمع مذکر غائب باب تفعیل است و دران تشدید نون جایز است با دغام نون جمع در نون متکلم و تخفیف نون
جایز است بحذف نون جمع او برای تقسیم است و مراد این است که بعض از مجلس استفهام و طلب حقیقت حال الکفا میکنند و بعضی
استفهام انکاری و نقض اجمالی میکنند و میتواند بود که او از شک راوی باشد و در بعض نسخ واو است از نسخ همزه بدل
یا عطف بیان قول است یا کسر همزه مقول قول است لا یصلی دو جا بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است و در اول جای جزا است
و در دوم بتقدیر استفهام است فا در فیقولون در اول برای بیان یکلمونا تا آخر است و در دوم برای تعقیب است لو نظر
و جزای لو محذوف است بتقدیر صلیتم علیه ام لا و ارأیتم دال بر جزای آنست هر چند که مقدم شده ان بفتح همزه و تشدید نون
و جمله که در حکم مفرد است فاعل فعل محذوف است بتقدیر لو وجد ان رجلا تا آخر فا در فما برای تفریع است و آن از کلام راوی است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را در وقتی که مخالفان گفتگو و سوال میکنند ما را یا ابطال میکنند و بر ما میگردانند بر ما سخن
ما را که نشان این است که نماز گزارده نمیشود بر طفل کمتر از شش سال برای اینکه نماز نکرده است یا بر وی شیر که میگویند آیا نماز
گزارده نمیشود مگر بر کسی که نماز گزارده است پس میگوئیم آری پس میگویند خبر دهید ما را از حقیقت حال اگر اینکه مردی ترسا
یا جهود مسلمان شود و بعد از آن میرد در همان ساعت پس چیست جواب در آن اشکال اصل فقال قولوا لهم ارأيت
لو ان هذا الذي اسلم الساعة ثم افترى على انسان ما كان يجب عليه في فريته فانهم سيقولون
يجب عليه الحد فاذا قالوا هذا قيل لهم فلو ان هذا الصبي الذي لم يصل افترى على انسان
هل كان يجب عليه الحد فانهم سيقولون لا فيقال لهم صدقتم انما يجب ان يصلى على من وجب
عليه الصلوة والحدود ولا يصلى على من لم يجب عليه الصلوة ولا الحدود شرح ارأیت از قبیل خطاب
عام است پس گویا ارأیتم گذاشته شده هذا اسم ان است و اشارت است برجل نصرانی یا یهودی که قید اسلم ثم مات
من ساعته الذي خبر ان است الف لام الساعه برای عهد خارجیست یعنی ساعتی که پیش از وقت وجوب صلوة باشد
بجهة مثل ساعت اول روز و شاید که امام در ان ساعت این گفتگو را کرده باشد پس از قبیل تغلیب حال آمر رجال ماموم
باشد الافترا نسبت کسی بزنا فریه بکسر فا و سکون را اسم افترا است سین در سیقولون برای تاکید است صدقتم
بتشدید دال بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است انما بفتح همزه برای حصر است مثل آیت سوره کهف یوحی الی انما
الهکم اله واحد و اصلش بکسر همزه بوده و تغییر یافته برای اینکه مفعول به شده در وقت نقل مضمون آن و اشارت است بدان
از رسول علیه السلم که مخالفان تصدیق آن کرده اند و عموم آن بسیار ظاهر است و شامل ما نحن فیه است و اطلاع بر تخصیص آن

کرده اند

کرده اند و مع هذا تصدیق الحکم فیه میکنند و حال آنکه عمومش ظاهر نیست مگر بقیاس و آن ضعیف است زیرا که اگر تعلیل مفهوم از لانه
لم یصل عموم میداشت میبایست که تعلیلات انواع عذابهای امم سالفه بکفر مثلا کرده و آن واقع شده عموم داشته باشد
و حال آنکه بسیار کافر هست که در دنیا معذب بآن انواع نمیشود و بر تقدیر تسلیم عموم حمل لم یصل بر لم یجب علیه الصلوة چنانچه بیان
شد در شرح حدیث سابق ممکن است پس امام گفت بگوئید مخالفان را که خبر دهید ما را که اگر مسلمان و اینکه اخیر در نظر یا یهودی کسی باشد که
مسلمان شده باشد در اول روز بعد از آن بهتان زنا کرده باشد بر شخصی چه چیز لازم میشد بر او در افترای او چه میدانستی که ایشان
البته میگویند که لازم میشود بر او حد که هشتاد تازیانه است پس چون بگوئید این جواب را گفته میشود ایشان را که اگر مسلم شود
اینکه این طفلی که نماز نکرده و کمتر از شش سال است بهتان زنا کرده باشد بر شخصی آیا لازم میشد بر او حد چه میدانستی که ایشان
البته میگویند پس گفته میشود ایشان را که شما تصدیق کردید این حدیث متفق علیه را که جز این نیست که لازم است که نماز گزارده
شود بر کسی که لازم شده بر و نماز و حدود و نماز گزارده نمیشود بر کسی که لازم نمیشود بر و نماز و حدود حاصل جواب این است که شما
تصدیق این حدیث ظاهر الدلالة بر عموم کرده اید و مع هذا مضایقه میکنید با ما در تصدیق حدیث ما که تاویلی ظاهر دارد خصوصا
بنا بر حدیث شما و مستند میشوید بمحض قیاسی که ضعیف الدلالة است بر عموم و این حماقت است باب هفتاد و چهارم
اصل باب الغريق والمصعوق شرح این باب بیان کسی است که غرق شده باشد و مانند مرده شده باشد و بیان
کسی که صاعقه در یافته باشد و اوراد این باب شش حدیث است اول اصل عن ابي الحسن عليه السلام في المصعوق والغريق
قال ينتظر به ثلاثة ايام الا ان يتغير قبل ذلك شرح ینتظر بصیغه مضارع غائب مجهول باب افتعال است با
بمعنی لام است و ضمیر راجع بکل واحد است ثلثة مرفوع و نائب فاعل است یا منصوب و ظرف زمان است و جار و مجرور نائب
فاعل است و مفعول به محذوف است و آن ظهور الحیوة والموت است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلم در صاعقه
در یافته شده و در غرق شده گفت انتظار کشیده میشود برای او آخر شدن سه شبانه روز با هیچ که دفن کرده نمیشود پیش از آن
مگر آنکه تغییری بهم رسد در او که دلالت بر موت او کند پیش از آخر شدن سه شبانه روز دوم اصل عن اسحق بن عمار قال
سألته عن الغريق ايغسل قال نعم ويستبرأ قلت وكيف يستبرأ قال يترك ثلثة ايام قبل ان
يدفن وكذلك ايضا صاحب الصاعقة فانهم ربما ظنوا انه مات ولم يمت شرح اسحق بن عمار راوی از
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است یستبرأ با بکسر قطه و از حفیظه همزه بصیغه مضارع غائب مجهول باب
استفعال است و ضمیر مستتر راجع بالغریق است الاستبراء طلب بری بودن چیزی از شک در آن یعنی روایت است از اسحق
بن عمار گفت که پرسیدم امام را از غرق شده در آب که آیا غسل داده میشود در ساعت بلکه همان غرق شدن در آب کافیست
امام گفت که آری غسل داده میشود و استبرا کرده میشود گفتم که چگونه استبرا کرده میشود گفت که وا گذاشته میشود در سه روز

پس از آنکه مدفون شود و همچنین است نیز کسی که صاعقه او را دریافته باشد یعنی که استبراء او نیز لازم است چه بسیار کسی که مردم
با آنکه گمان کرده باشند که او مرده و مرده باشد **سیوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْغَرِيقُ يُغَسَّلُ **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **چهارم اصل** عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ الْغَرِيقُ يُحْبَسُ حَتَّى يَتَغَيَّرَ وَيُعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ ثُمَّ يُغَسَّلُ وَيُكَفَّنُ قَالَ وَسُئِلَ عَنِ الْمَصْعُوقِ فَقَالَ
إِذَا صُعِقَ حُبِسَ يَوْمَيْنِ ثُمَّ يُغَسَّلُ وَيُكَفَّنُ **شرح** روایت است از عمار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت غرق شده
نگاه داشته میشود تا آنکه تغیر در او بهم رسد و دانسته شود که او بتحقیق مرده و بعد از آن غسل داده میشود و کفن کرده میشود عمار گفت
که از امام پرسیده شد از صاعقه دریافته شده پس گفت چون صاعقه دریافته شود نگاه داشته میشود دو شبانه روز بعد از آن
غسل داده میشود و تکفین کرده میشود و مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول و دوم این باب زیرا که جواز
غسل و تکفین پیش از انقضای مدت استبراء غسل سه روز منافات ندارد با وجوب تاخیر دفن تا انقضای سه روز و از
این حدیث ظاهر میشود که پیش از انقضای مدت استبراء غسل و تکفین برای مصعوق جایز نیست و برای غریق جایز نیست
زیرا که آب بر بدن زدن برای غریق ضرر میکند و برای مصعوق ضرر میکند **پنجم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسٌ
يُنْتَظَرُ بِهِمْ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرُوا الْغَرِيقُ وَالْمَصْعُوقُ وَالْمَبْطُونُ وَالْمَهْدُومُ وَالْمُدَخَّنُ **شرح** خمس مبتدا است
جمله ینتظر بهم خبر مبتدا است یا صفت مبتدا است و الغریق خبر مبتدا است اعراب ینتظر بهم چنان است که مذکور شد
شرح حدیث اول این باب المبطون بمیم مفتوحه و با منقوطه و طاء منقوطه صاحب بطن بفتح با و فتح طاء مبتلا به آفت شکم مثل آنکه از اسهال
دوای مسهل قوی بهم رسد المهدوم بدال منقوطه بدال منقوطه بنای بر او بهم شکسته شده و ریخته شده و کسی که پشت او
شکسته شده باشد و کسی که بر سرش کنج زند از کوه گشته و مانند آن و بنا بر اول المهدوم اینجا بتقدیر المهدوم علیه است
المدخن بدال منقوطه و خاء با نقطه بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل دود داده شده **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
پنج کس انتظار کشیده میشود با ایشان تا وقتی که متغیر شوند غرق شده و آب صاعقه دریافته شده و کسی که با سهال قوی گرفتار
شده باشد و کسی که در زیر انبوه مانده باشد و کسی که دود داده شده باشد **ششم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ أَصَابَ
بِمَكَّةَ سَنَةً مِنَ السِّنِينَ صَوَاعِقُ كَثِيرَةٌ مَاتَ مِنْ ذَلِكَ خَلْقٌ كَثِيرٌ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقَالَ مُبْتَدِئاً مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ يَنْبَغِي لِلْغَرِيقِ وَالْمَصْعُوقِ أَنْ يُتَرَبَّصَ بِهِمْ ثَلَاثاً لَا يُدْفَنُ إِلَّا أَنْ يَجِيءَ مِنْهُ
رِيحٌ تَدُلُّ عَلَى مَوْتِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَأَنَّكَ تُخْبِرُنِي أَنَّهُ قَدْ دُفِنَ نَاسٌ كَثِيرٌ أَحْيَاءً مَا مَاتُوا إِلَّا فِي
قُبُورِهِمْ **شرح** یتربص براء منقوطه و باء منقوطه و صاد منقوطه بصیغه مضارع غائب مجهول از باب تفعل است التربص انتظار
کشیدن مرفوع یا منصوب است **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزه گفت برخورد در مکه در سالی از سالها صاعقه‌های بسیار که

> نَعَمْ يَا عَلِيُّ قَدْ دُفِنَ نَاسٌ كَثِيرٌ أَحْيَاءً ح

مردند

مردند از آن خلق بسیار پس داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام پس امام گفت بر حالی که ابتدا کننده بود با آنکه سوال کنم او را که
سزاوار است برای غرق شده و صاعقه دریافته شده اینکه انتظار کشیده شود برای او تا آنکه سه روز مدفون نشود در آن
سه روز مگر آنکه آید از او بوئی که دلالت کند بر موت او گفتم قربانت شوم گویا که تو خبر میدهی مرا باین که شان این است که بتحقیق
مدفون شده‌اند مردمان بسیار بر حالی که زندگان بوده‌اند پس امام گفت آری ای علی بتحقیق که مدفون شده‌اند مردمان بسیار
بر حالی که زندگان بوده‌اند و نمرده‌اند مگر در قبرهای ایشان **باب بیست و دوم و چهل و هشتم اصل باب القتلی شرح** قتلی بفتح قاف و سکون تاء
و فتح لام و الف مقصوره جمع قتیل است **یعنی** این باب بیان کشته شدگان است در این باب پنج حدیث است **اول اصل**
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الَّذِي يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَيُغَسَّلُ وَيُكَفَّنُ وَيُحَنَّطُ قَالَ يُدْفَنُ كَمَا هُوَ
فِي ثِيَابِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بِهِ رَمَقٌ ثُمَّ مَاتَ فَإِنَّهُ يُغَسَّلُ وَيُكَفَّنُ وَيُحَنَّطُ وَيُصَلَّى عَلَيْهِ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى عَلَى حَمْزَةَ وَكَفَّنَهُ لِأَنَّهُ كَانَ جُرِّدَ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که مقتول میشود
در راه خدا یعنی جهادی که با امر امام زمان است آیا شسته میشود و تکفین کرده میشود و حنوط کرده میشود پس امام گفت مدفون
کرده میشود چنانچه او بر آن حالت است در جامه‌های او مگر آنکه باشد بعد از انقضای جهاد با او رمقی بعد از آن میرد چه بدرستی که او
شسته میشود و تکفین کرده میشود و حنوط کرده میشود و نماز گزارده میشود بر او بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز گزارد بر حمزه
و تکفین کرد او را برای اینکه او برهنه کرده شده بود و تکفین او باید کرد و الله اعلم **دوم اصل** عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ كَيْفَ رَأَيْتَ الشَّهِيدَ يُدْفَنُ بِدِمَائِهِ قَالَ نَعَمْ فِي ثِيَابِهِ بِدِمَائِهِ وَلَا يُحَنَّطُ
وَلَا يُغَسَّلُ وَيُدْفَنُ كَمَا هُوَ **شرح** رایت بمعنی علمت است الشهید منصوب و مفعول رایت است یدفن بدمائه بتقدیر استفهام
است و مقصود سوال از شستن شهید است ضمیر دمائه دو جا راجع بالشهید است **یعنی** روایت است از اسمعیل بن جابر و
زراره از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که چگونه دیدی شهید را آیا مدفون میشود با خونهای خود امام گفت آری
مدفون میشود در جامه‌های خود با خونهای خود و حنوط کافور کرده نمیشود و شسته نمیشود و مدفون میشود چنانچه او بر آن حالت
**سیم اصل** ثُمَّ قَالَ دَفَنَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمَّهُ حَمْزَةَ فِي ثِيَابِهِ بِدِمَائِهِ الَّتِي أُصِيبَ فِيهَا وَرَدَّاهُ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرِدَاءٍ فَقَصُرَ عَنْ رِجْلَيْهِ فَدَعَا لَهُ بِإِذْخِرٍ فَطَرَحَهُ عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَيْهِ سَبْعِينَ صَلَاةً
وَكَبَّرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ تَكْبِيرَةً **شرح** ظاهر حدیث اول این باب است که ضمیر ثیابه و ضمیر دمائه و ضمیر مستتر در اصیب راجع برسول الله
صلی الله علیه و آله باشد با عتبار اینکه دندان رسول علیه السلام در روز احد شکسته شده و خون از روی او بجامه‌های او رسیده و این
منافات ندارد با اینکه وقت نماز بر حمزه او را تغییر داد از جامه‌های خود پوشانیده باشد زیرا که ممکن است که بعد
نماز در خلوت جامه‌های خود را کنده باشد و آنها را لباس حمزه کرده باشد و میتواند بود که ضمایر راجع بحمزه باشد چنانچه

> وَزُرَارَةَ
> مخفی نماند که ظاهر این است که رشید کسی که در رمق با او باقی نباشد نماز کرده شود باشد مگر آنکه برهنه کرده شده باشد

حمزه کنده شده باشد اما برده نشده باشد یا بعض جامهای او برده شده باشد و بعضی برده نشده باشد الی تصعت ثیابه آت
رد ابرار بنقطه و دال بنقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است یعنی بعد از آن امام گفت که دفن کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
عم خود حمزه را در جامهای خود یا خونهای خود در آن جامهائی که زخم رسیده بود در آنها و پوشانید حمزه را نبی صلی الله علیه و آله
برد از خود پس دراز کوتاهی کرد از دو پای حمزه پس طلبید برای حمزه اذخر پس انداخت اذخر را بر حمزه یا بمعنی که بر دو پای او
انداخت یا بمعنی که بر سر و پای او انداخت و نماز گزارد بر حمزه هفتاد نماز یا بروش که تکبیر گفت بر حمزه هفتاد تکبیر یعنی
یکی تکبیر گفت بر حمزه هفتاد تکبیر مخفی نماند که چون در نماز میت مومن پنج تکبیر و هست هفتاد تکبیر چهارده نماز میشود و تسمیه
هر تکبیر بصلوة باعتبار آنست که تکبیر فریضه است از فرایض او چنانچه مذکور شد در باب من زاد علی خمس تکبیرات که آن باب
چهل و ششم است سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الشهید اذا کان به رمق غسل
وکفن وحنط وصلی علیه فان لم یکن به رمق دفن فی اثوابه شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
چهارم اصل عن زید بن علی عن آبائه علیهم السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ینزع عن الشهید
الفرو والخف والقلنسوة والعمامة والمنطقة والسراویل الا ان یکون اصابه دم فان اصابه
دم ترک ولا یترک علیه شیء معقود الا حل شرح مسوانه بود که عمامه مراد بعمامه خود و مانند آن باشد که از جنس
ضمیر اصابه راجع بکل واحد است یا راجع بسراویل است یعنی روایتست از زید بن علی بن الحسین امام زین العابدین علیهم السلم
زید گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم کنده میشود از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمربند و شب جامه مگر آنکه خون
باشد آن را خود پس اگر برخورده باشد آن را خون واگذاشته میشود و واگذاشته نمیشود بر او چیزی که بسته شده باشد مگر آنکه
گشوده میشود پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الذی یقتل فی سبیل الله یدفن فی ثیابه ولا
یغسل الا ان یدرکه المسلمون وبه رمق ثم یموت بعد فانه یغسل ویکفن ویحنط ان رسول الله
صلی الله علیه وآله کفن حمزة فی ثیابه ولم یغسله ولکنه صلی علیه شرح ادراک مسلمانان او را با رمق
عبارتست از بقای رمق او بعد از انقضای جهاد و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب باب هفتاد و
ششم اصل باب اکیل السبع والطیر والقتیل یوجد بعض جسده شرح این باب بیان خورده شده درنده
وخورده شده مرغان و سوخته شده و کشته شده که یافته میشود بعض بدن او و در این باب هفت حدیث است اول اصل
عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یاکله السبع والطیر فیبقی
عظامه بغیر لحم کیف یصنع به قال یغسل ویکفن ویصلی علیه ویدفن واذا کان المیت نصفین
صلی علی النصف الذی فیه القلب شرح روایتست از علی بن جعفر برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم

امام را از مردی که بخورد او را درنده و مرغان پس باقی بماند استخوانهای او بی گوشت چگونه کرده میشود با او امام گفت
شسته میشود و بهر روش که میسر باشد مثل محض ریختن آب بر آن چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و تکفین کرده
میشود و نماز گزارده میشود بر او و مدفون میشود و اگر باشد میت دو نصف دور از یکدیگر نماز گزارده میشود بر نصفی که
در آن بوده دل دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا قتل قتیل فلم یوجد الا لحم بلا
عظم لم یصل علیه وان وجد عظم بلا لحم صلی علیه قال وروی انه لا یصلی علی الرأس اذا افرد
من الجسد شرح ضمیر قال در دوم راجع بمحمد بن مسلم است روی بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم است و مروی عنه امام زین العابدین یا امام محمد باقر علیهما السلم است یا بصیغه مجهولست و حاصل هر دو یکیست
یا ضمیر قال راجع بامام محمد باقرست و راوی امام زین العابدین است و مروی عنه امام حسین علیه السلم است یا راوی اجله
مخالفانست و مروی عنه رسول الله صلی الله علیه و آله است و بر این تقدیر اشارتست بآنکه مراد راوی خبریست که منافی
حدیث آینده است والله اعلم یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم امام گفت چون کشته شود کسی که کشته
شدن او مقدر است پس یافته نشود مگر گوشتی بی استخوان نماز گزارده نمیشود بر آن گوشت و اگر یافته شود استخوانی
بی گوشت نماز گزارده میشود بر آن مراد استخوان تمام عضوی است پس منافی حدیث آینده نیست محمد بن مسلم گفت و
روایت کرده امام محمد باقر علیه السلم که اینکه شان نیست که نماز گزارده میشود بر سر چون دور کرده شده باشد از بدن
بمعنی که نماز بر بدن است نه بر سر اگر میت مرد باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب چهل و هفتم پس این روایت
در صورتیست که بدن میت نیز حاضر باشد و منافی حدیث آینده نیست سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اذا وجد الرجل قتیلا فان وجد له عضو تام صلی علیه ودفن وان لم یوجد له عضو تام لم یصل علیه
ودفن شرح مراد بعضو تام اعم از آنست که محض استخوان عضو تام باشد یا گوشت نیز داشته باشد پس منافی حدیث سابق
نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون یافته شود مرد کشته پس چون یافته شود از او عضوی که تمام
باشد مثل سر و پا و دست و باقی آن ناپیدا باشد و کسی بر آن باقی نماز نکند نماز گزارده میشود بر آن عضو تام و مدفون میشود
و اگر یافته نشود از او عضوی که تام باشد مثل پارچه گوشتی نماز گزارده نمیشود بر او و مدفون میشود چهارم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال اذا قطع من الرجل قطعة فهی میتة واذا مسه الرجل فکل ما کان فیه عظم
فقد وجب علی من مسه الغسل وان لم یکن فیه عظم فلا غسل علیه شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این
باب باعتبار آنست که آن قطعه مقطوعه در حکم قتیل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون
بریده شود از مردی پاره پس آن میته است بمعنی که نجس است و چون ملاقات کند آن را مردی پس هر چه باشد در آن

استوانی بین تحقیق لازم میشود بر کسی که ملاقات کند آن را غسل و اگر سوده باشد در ان استوانی میت غسلی بر انکس نیست پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا وسّط الرجل بنصفین صلّی علی الذی فیه القلب شرح وسط بصیغه ماضی مجهول باب
تفعیل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون میان بر شود مردی دو نیم نماز گزارده میشود بر نیمی که در انست
دل ششم اصل عن زید بن علی عن آبائه علیهم السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سئل عن الرجل
یحترق بالنار فأمرهم ان یصبّوا علیه الماء صبّا و ان یصلّی علیه شرح واو در وسئل حالیه است یحترق
بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است و فاء در فامرهم برای بیان قال است یعنی روایت است از زید بن علی بن الحسین از پدرانش
علیهم السلم زید گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در حالی که تحقیق پرسیده شده بود از مردی که سوخته میشود با آتش
بابروش گفت که امر کرد مسلمانان را بابروش بانکه ریزند برو آب را ریختنی بانیکه حاجت بمالیدن دست نیست یا بانیکه
حاجت بغسل سدر و غسل کافور نیست و امر کرد بانکه نماز گزارده شود برو بعد از تکفین هفتم اصل عن ابی خالد قال
اغسل کل شیء من الموتی الغریق و اکیل السبع و کل شیء الا ما قتل بین الصفین فان کان به رمق غسّل
و الا فلا شرح ابو خالد واسطی اسم او عمرو بن خالد است و از راویان امام محمد باقر علیه السلم است و صنف کتابی است
بزرگ یعنی روایت است از ابو خالد گفت که بشوی هر چیز را از مردگان غرق شده را و خورده شده درنده را و هر چیزی
غیر آنها را مگر آنچه کشته شده باشد میان دو صف یکی صف مجاهدان با امام زمان و دیگری صف دشمنان ایشان
پس اگر باشد با مقتول رمقی بعد از انقضای برافکندگی بودن آن دو صف شسته میشود و اگر رمقی نباشد پس شسته نمیشود
باب هفتاد و هفتم اصل باب من یموت فی السفینة و لا یقدر علی الشط او یصاب و هو عریان شرح یقدر بصیغه مضارع
مجهول باب نصر و ضرب و علم یا باب افعال است القدرة توانایی و الاقدار توانا کردن و بر هر تقدیر ظرف نائب فاعل است
الشط بفتح شین با نقطه و تشدید طاء بی نقطه کنار دریا و مانند آن یعنی این باب بیان کسی است که میمیرد در کشتی و توانایی
نیست بر کنار یا برخورده میشود بمرگ و او برهنه است در این باب چهار حدیث است اول اصل سئل ابو عبد الله
علیه السلام عن رجل مات فی سفینة فی البحر کیف یصنع به قال توضع فی خابیة و یوکی راسها و تطرح
فی الماء شرح الخابیه بخاء با نقطه و الف و کسر با بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین منقلب از همزه خم بزرگ یوکی بواو و الف
مقصوره بصیغه مضارع غائب مجهول معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب ضرب یا باب افعال است یعنی پرسیده شد
امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که میمیرد در کشتی در دریا چگونه کرده میشود با او امام گفت که گذاشته میشود در خمی بزرگ
که سر او آکنده و بسته میشود سر آن خم و انداخته میشود در آب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال
فی الرجل یموت مع القوم فی البحر فقال یغسل و یکفن و یصلی علیه و یثقل و یرمی به فی البحر شرح قال

یغسل

یغسل اشارتست بانکه کلام امام طولانی است و همه آن اینجا منقول نشده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم انکه او گفتگو کرد در تمام
احکام مردی که میمیرد بر حالی که با جماعتی است در دریا امام گفت شسته میشود و تکفین کرده میشود و نماز گزارده میشود بر او و سنگین
کرده میشود و انداخته میشود در دریا یا معنی که الحاق بها را میکند سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
مات الرجل فی السفینة و لم یقدر علی الشط قال یکفن و یحنط فی ثوب و یلقی فی الماء شرح تکرار قال اشارتست
بانکه بعض کلام امام اینجا منقول نشده فی ثوب اشارتست بانکه خابیه که در حدیث اول این باب مذکور شده و مانند آن
واجب نیست بلکه مستحب است و مراد وحدة ثوب نیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون میمیرد مردی
در کشتی و توانایی نباشد بر کنار دریا امام گفت تکفین کرده میشود و حنوط بکافور کرده میشود در جامه و انداخته میشود در آب چهارم اصل
عن عمار بن موسی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی قوم کانوا فی سفر لهم یمشون علی ساحل
البحر فاذا هم برجل میت عریان قد لفظه البحر و هم عراة لیس علیهم الا ازار کیف یصلون علیه
و هو عریان و لیس معهم فضل ثوب یکفنونه فیه قال یحفر له و یوضع فی لحده و یوضع اللبن علی عورته
لتستر عورته باللبن ثم یصلی علیه ثم یدفن قال قلت فلا یصلی علیه اذا دفن قال لا یصلی علی المیت
بعد ما یدفن و لا یصلی علیه و هو عریان حتی توارى عورته شرح روایت است از عمار بن موسی گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلم را که چه میگویی در جمعی که بودند در سفری بابروش که ایشان میرفتند بر کنار دریا پس ناگاه ایشان رسیدند
بمردی مرده برهنه بتحقیق که انداخته او را دریا و ایشان برهنگانند نیست بر ایشان مگر لنگی چگونه نماز میگزارند بر آن
میت و او برهنه است و نیست با ایشان زیادتی جامه که بپیچند او را در آن امام گفت کنده میشود قبر برای او و کنده میشود
در لحدش و گذاشته میشود خشت مثلا بر عورت او تا پوشیده شود عورت او بخشت بعد از ان نماز گزارده میشود بر او
بعد از ان باقی اعضای او نیز پوشیده میشود مثلا بخشت چنانچه متعارفست راوی گفت گفتم پس نماز گزارده نمیشود بر او
چون مدفون شده باشد امام گفت نماز گزارده نمیشود بر میت بعد از مدفون شدن او و نماز گزارده نمیشود بر او بحالی که
او برهنه باشد مگر انگه پوشیده شود عورت او و مخفی نماند که ظاهر این انست که در لحد گذاشته شود بر پهلوی راست
و چون نماز گزاران بلندتر از او نیست پهلوی چپ او نزدیک ایشان خواهد بود مانند آنچه در نماز میت متعارفست و الله اعلم
باب هفتاد و هشتم اصل باب الصلوة علی المصلوب و المرجوم و المقتص منه شرح این باب نماز است بر کسی که از حلق
آویخته شده و کسی که سنگسار شده و کسی که بقصاص کشته شده در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال المرجوم و المرجومة یغسلان و یحنطان و یلبسان الکفن قبل ذلک ثم یرجمان
و یصلی علیهما و المقتص منه بمنزلة ذلک یغسل و یحنط و یلبس الکفن و یصلی علیه شرح روایت

یکفنونه

از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مردی که سنگسار شود و زنی که سنگسار شود و کشته میشوند بامر حاکم شرع چنانچه پیشتر کشته میشود خواه شوینده خود شان باشند و خواه دیگری و حنیط کرده میشوند و پوشانیده میشوند کفن پیش از سنگسار شدن بعد از آن سنگسار کرده میشوند و نماز گزارده میشود بر ایشان و کسی که بقصاص کشته میشود همان حکم دارد و بیان این آنکه غسل کرده میشود و حنیط کرده میشود و پوشانیده میشود کفن پیش از قصاص و نماز گزارده میشود بر او بعد از قصاص دوم اصل عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَصْلُوبِ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى عَلَى عَمِّهِ قُلْتُ أَعْلَمُ ذَلِكَ وَلَكِنِّي لَا أَفْهَمُهُ مُبَيَّناً فَقَالَ أُبَيِّنُهُ لَكَ شرح در ذکری مذکور است که مراد بجدی امام جعفر صادق علیه السلم و مراد بعم زید بن علی بن الحسین است که در کناسه کوفه مصلوب شد و این بحسب ظاهر محل اشکال است زیرا که در آن وقت امام جعفر صادق علیه السلم در مدینه بوده و جواب اینست که تصلیه جد اینجا بمعنی امر بصلوة و تعلیم شقوق آنست مبیناً بیا و حنیط و یاء دو نقطه در پایین و نون بصیغه اسم مفعول باب تفعیل حال از ضمیر بارز افهمه است ابینه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب تفعیل است التبیین توضیح یعنی روایت است از ابو هاشم داود بن قسم که از اولاد جعفر طیار است گفت پرسیدم امام رضا علیه السلم را از آوخته شده بحلق که چون نماز بر او باید کرد پس امام گفت آیا ندانستی اینکه جدم امام جعفر صادق علیه السلم تعلیم کرد مردم را نماز بر عم او و مشهور شد میان شیعه گفتم میدانم این را ولیکن من نفهمیده آنرا که مردم از امام جعفر صادق علیه السلم نقل میکنند در آن مسئله بر حالی که توضیح کرده شده پس امام گفت توضیح میکنم آنرا برای تو اصل إِنْ كَانَ وَجْهُ الْمَصْلُوبِ إِلَى الْقِبْلَةِ فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ وَإِنْ كَانَ قَفَاهُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْسَرِ فَإِنَّ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قِبْلَةً وَإِنْ كَانَ مَنْكِبُهُ الْأَيْسَرُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ وَإِنْ كَانَ مَنْكِبُهُ الْأَيْمَنُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْسَرِ شرح این بعینه بیان چهار شق است در صورتی که مصلوب در مدینه باشد چون این سوال آنجا واقع شده و الف لام القبله برای عهد خارجیست و مراد جایی است که بنای محراب مسجد مدینه موافق آنست و می آید در کتاب الصلوة در شرح حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است اینکه اندک تیاسر در آن مسجد مستحب است بنابر اینکه آن محراب برابر نقطه جنوب است و کسی که رو بآن ایستد قطب شمالی بجانب دست چپ او می افتد اندکی بین منصوب و اسم ان است و قبله مرفوع و خبر ان است بین المشرق و المغرب عبارتست از نصفی از افق که مواجه وسط حقیقی کعبه مواجه وسط حقیقی آن نصف باشد و این تعبیر مبنی بر اینست که در مدینه و اکثر بلاد مطرف آن نصف در نصف شرقی افق میباشد و طرف دیگر در نصف غربی میباشد پس این منافات ندارد با اینکه در بعض بلاد که مواجه وسط حقیقی کعبه الکا مواجه نقطه اعتدال شرقی یا نقطه اعتدال غربی باشد بین الجنوب و الشمال در طرف کعبه قبله باشد و قبله بودن بین المشرق و المغرب بمعنی موافق کفته ایست که بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و مراد اینست که در وقت ضرورت آن قبله است و ضرورت اینجا نیست

در مواجه وسط دوش مصلوب اهم است از مواجه کعبه و حوالی کعبه و نظر اینست صورت اشتباه جهت چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب بیستم که باب وقت الصلوة یوم الغیم و الریح و من صلی لغیر القبله است و ابن اثیر در نهایه گفته که در حدیث ابن عمر ما بین المشرق و المغرب قبله اراد به المسافر اذا التبست علیه قبلته فاما الحاضر فیجب علیه التحری و الاجتهاد و هذا انما یصح لمن کانت القبله فی جنوبه او فی شماله و یجوز ان یکون اراد به قبلة اهل المدینه و نواحیها فان الکعبه جنوبها و القبله فی الاصل الجهه و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که اگر روی مصلوب بقبله مسجد مدینه باشد و کسی مواجه وسط دوش راست او شود مواجه بین المشرق و المغرب شده خواهد بود بخلاف اینکه مواجه وسط دوش چپ او شود پس اگر پشت مصلوب بقبله مسجد مدینه باشد مواجه وسط دوش چپ او میباید کرد یعنی اگر باشد روی مصلوب سوی قبله مسجد در مدینه پس بایست برابر وسط دوش راست او و اگر باشد پشت او سوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش چپ او چه درستی که میان مشرق و مغرب در جانب کعبه قبله است بامعنی که قبله مضطر است اگر چه قبله مختار نباشد و اگر باشد دوش چپ او سوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش راست او و اگر باشد دوش راست او سوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش چپ او اصل وَكَيْفَ كَانَ مُنْحَرِفاً فَلَا تُزَايِلْ مَنَاكِبَهُ وَلْيَكُنْ وَجْهُكَ إِلَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَا تَسْتَقْبِلْهُ وَلَا تَسْتَدْبِرْهُ الْبَتَّةَ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ وَقَدْ فَهِمْتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَهِمْتُهُ وَاللَّهِ شرح این فقره برای بیان جمیع شقوق غیر چهار شق سابق است در مدینه و بیان جمیع شقوق در جمیع مواضع غیر مدینه نیز المناکب جمع منکب و دوش است و مراد اینجا اجزای یک دوش است در طرف عرض ذکر مناکب بلفظ جمع اشارتست باینکه اگر رو یا پشت مصلوب مواجه عین کعبه باشد و آن جهتی است که تیاسر بجد مدینه تا آن جهت مستحب است پس هیچکدام از دو وسط دوش او محاذی بین المشرق و المغرب بآن معنی که گفتیم نخواهد بود و در این هنگام برابر وسط دوش او نباید ایستاد بلکه اندکی میل باید کرد بجانب کعبه تا مواجهه بین المشرق و المغرب حاصل شود و در این صورت هر یک از مواجهه بعض دوش راست او و مواجهه بعض دوش چپ او جایز است مخفی نماند که از این ظاهر میشود که در نماز میت مواجهه دوش میت اهم است از مواجهه کعبه پس دلالت بر این میکند که میت در نماز بر او در صورت اختیار مستقبل میباید باشد نه مثل لحد و قد فهمت دو جا بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است و میان این دو جمله اندک زمانی فاصله شده بوده و ابو هاشم در آن زمان تامل در فهم جمیع شقوق کرده بوده و پیش از آن ظن فهمیدن داشته یعنی و بر قسمی که منحرف باشد دوش مصلوب از آن قبله پس جدا مشو از استقبال جزئی از اجزای دوش او و باید که باشد روی تو سوی میان مشرق و مغرب در جانب کعبه و رو برو مشو مصلوب را و رو به پشت مشو او را البته گفت ابو هاشم بتحقیق فهمیدم آنرا که کفی بجمیع شقوق ان شاء الله تعالی بعد از فاصله ابو هاشم گفت فهمیدم آنرا بجمیع شقوق بخدا قسم سوم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تُقِرُّوا الْمَصْلُوبَ بَعْدَ

ثلثة حتى ينزل ويدفن شرح لا تقروا بقاف وتشديد را منقطه بصيغه نهى جمع مذكر حاضر باب افعال است الاقرار ساكن
شدن وماندن چيزى بر حالى ومخاطبان اينجا رعايا اند حتى براى تعليل بر عدم اقرار است ينزل بصيغه مضارع مجهول باب افعال
منصوب است وفاعل محذوف حاكم ظالم است زيرا كه فعل ظالم جاهل مسئله بنا نشده وزياده از سه روز مصلوب باقى نميگذارد
پس حاجت بجوم رعيت براى نهى حاكم نيست يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه وآله وا مى گذاريد ماندن مصلوب بر دار بعد از
سه شبانه روز براى آنكه فرود آورده شود ودفن شود باب هفتاد ونهم باب ما يجب على الجيران لاهل المصيبة و
اتخاذ المأتم شرح المأتم بفتح ميم وسكون همزه وفتح تا دو نقطه در بالا مصدر ميمى باب نصر اجتماع وماندن زنان نزد زنى
كه صاحب مصيبت است يعنى اين باب بيان چيزيست كه لازم است بر همسايگان وآشنايان نزديك براى اهل بيت
وبيان استحباب ساختن اجتماع وماندن زنان همسايگان وآشنايان نزد زنى كه صاحب مصيبت است براى تعزيت او
در اين باب شش حديث است اول اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال لما قتل جعفر بن ابى طالب عليه السلم
امر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام ان تتخذ طعاما لاسماء بنت عميس ثلاثة
ايام وتأتيها ونساءها فتقيم عندها ثلاثة ايام فجرت بذلك السنّة ان يصنع لاهل المصيبة طعام المصيبة
ثلث شرح تأتيها منصوب است واو در ونساءها بمعنى مع است پس نساءها منصوب وضمير راجع بفاطمه است السنة
بدل يا عطف بيان ذلك است يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه وقتى كه كشته شد جعفر برادر امير المؤمنين
عليه السلم امر كرد رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمه عليها السلم را كه بسازد خوردنى براى زوجه جعفر اسماء بنت عميس در سه شبانه روز
وبايد كه فاطمه آيد نزد اسماء با زنانى كه منسوب بفاطمه اند پس ايستد فاطمه با آن زنان نزد اسماء در سه شبانه روز پس جارى شد
بآن سنت آنكه ساخته شود براى صاحب مصيبت خوردنى در سه شبانه روز دوم اصل عن ابى جعفر عليه السلام قال
يصنع لاهل الميت مأتما ثلاثة ايام من يوم مات شرح مراد بمأتم اينجا معنى مصدرى ميتواند بود ومراد طعام آن
ميتواند بود وبنا بر اول ميتواند بود كه مراد محض امر بساختن اجتماع باشد وميتواند بود كه مراد امر بآن وطعامى كه لازم آنست
باشد يا مضاف مقدر باشد وبنا بر تقدير طعام مأتم باشد يعنى روايت است از امام محمد باقر عليه السلم گفت ميسازى
براى اهل ميت اجتماع زنان وماندن ايشان را در سه شبانه روز از روزى كه مرد سيوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلم
قال ينبغى لجيران صاحب المصيبة ان يطعموا الطعام عنه ثلثة ايام شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم
گفت سزاوار است براى همسايگان وآشنايان نزديك اهل مصيبت آنكه اطعام طعام مأتم كنند از جانب صاحب مصيبت
در سه شبانه روز يا بمعنى كه از مال خود خرج كنند نوبت يا بى نوبت در ان سه شبانه روز چهارم اصل اوصى ابو جعفر عليه السلام
بثمانمائة درهم لمأتمه وكان يرى ذلك من السنة لان رسول الله صلى الله عليه وآله قال اتخذوا

لآل

لآل جعفر طعاما فقد شغلوا شرح درهم زريست از نقره كه بوزن چهل وهشت جو ميانه است مشار اليه ذلك
محض مأتم است زيرا كه استحباب وصيت به مأتم مستفاد نميشود از دليل مذكور يعنى وصيت كرد امام محمد باقر عليه السلم درهم
از مال خود براى اجتماع زنان وماندن ايشان در مصيبت وفات او وامام عليه السلم ميديد آن اجتماع زنان را از جمله سنت
براى آنكه رسول الله صلى الله عليه وآله گفت بسازيد براى اهل بيت جعفر طيار طعامى چه تحقيق مشغول شده اند وفرصت
ساختن طعام ندارند بسبب اجتماع زنان اگر سنت نميبود امر بطعام براى ايشان منكر بود پنجم اصل عن ابى عبد الله
عليه السلام ان امرأتى وامرأة ابن مارد تخرجان الى مأتم فانهاهما فتقول لى امرأتى ان كان
حراما فانهنا عنه حتى نتركه وان لم يكن حراما فلاى شئ تمنعنا فاذا مات لنا ميت
لم يجئنا احد قال فقال ابو الحسن عليه السلم عن الحقوق تسألنى كان ابى عليه السلام يبعث
امى وام فروة تقضيان حقوق اهل المدينة شرح المأتم بفتح ميم وفتح همزه والف وكسر تا دو نقطه بالا
جمع مأتم بفتح ميم وسكون همزه وفتح تا بصيغه اسم مكان يا بمعنى جاهاى اجتماع وماندن زنان نزد صاحب مصيبت مادر امام
موسى كاظم عليه السلم حميده بربريه است ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابو بكر مادر امام جعفر صادق عليه السلم است يعنى
روايت است از عبد الله كاهلى گفت گفتم امام موسى كاظم عليه السلم را بدرستى كه زن من وزن ابن مارد بيرون ميروند بسوى ماتمها
پس نهى ميكنم ايشانرا از آن حركت پس ميگويد مرا زنم كه اگر بيرون رفتن ما بسوى ماتمها حرام است پس نهى كن ما را از آن
تا ترك كنيم آنرا واگر حرام نيست پس براى چه چيز منع ميكنى ما را از آن پس اگر وفات يابد از ما ميتى نمى آيد نزد ما هيچكس
اينست كه اين عمل از جمله اداى حقوق است پس اگر حرام نباشد مستحب خواهد بود عبد الله گفت كه پس گفت امام موسى كاظم عليه السلم
كه از اداى حقوق ميپرسى مرا بدرستى كه پدرم عليه السلم ميفرستاد مادرم را وام فروه را وادا ميكردند حقوق اهل مدينه را ششم اصل
قال امير المؤمنين صلوات الله عليه مروا اهاليكم بالقول الحسن عند موتاكم فان فاطمة عليها
السلام لما قبض ابوها عليه وآله السلام اسعدتها بنات هاشم فقالت اتركن التعداد
وعليكن بالدعاء شرح الاهالى بفتح همزه وكسر لام ويا دو نقطه در پايين جمع اهل بمعنى زوجه يا بمعنى هر زنى كه در خانه
ساكن باشد خواه زوجه وخواه غير زوجه القول الحسن عبارتست از سخنى كه در ان نفع آخرت داشته باشد براى آنكه
در حق او گفته ميشود وبراى گوينده نيز عند موتاكم يعنى عند ذكر موتاكم است الاسعاد مدد كردن ومراد اينجا اجتماع نزد كسى
براى تعزيه اوست التعداد بفتح وكسر تا دو نقطه در بالا مصدر باب نصر شمردن مفاخر مرده ومانند آن وامر بترك
تعداد اينجا مبنى بر اينست كه عادت ايشان در مواضع ديگر تعداد دو مرثيه بوده مثل آنچه گذشت در حديث هفدهم
باب الفصل فيما بين دعوى المحق والمبطل في امر الامامة كه بنت ابى شكر را نميگفته احد رسول الله واحد وبعده الا الله

هشتصد درهم
عن عقبة ... بالقول الحسن
ماتم اجتماع زنان

در كتاب الحجة

وتمالتسا هبا ساتا آخر یعنی گفت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه امر کنید زنان خود را بسخن خوب نزد یاد کردن مردگان شما در ماتمها تا آداب
کرام کنید ایشان را به دعا و طلب آمرزش برای مردگان و ترک ذکر مفاخر مردگان چه بدرستی که فاطمه علیها السلم وقتی که از دنیا
گذشت بعد از رحلت پدرش صلی الله علیه و آله السلم مجمع شدند نزد او زنانی که از اولاد هاشم بودند پس فاطمه علیها السلم گفت که ترک کنید عادت
خود را که شمردن مفاخر مردگان شماست در ماتمها و بر شما باد که دعا و طلب آمرزش کنید برای مردگان نزد یاد ایشان

باب بیست و نهم چهل باب الصبیه بالولد شرح این باب بیان مصیبت بوفات فرزند است در این باب ده حدیث

اول چهل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ وَلَدٌ یُقَدِّمُهُ الرَّجُلُ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ وَلَدًا یُخَلِّفُهُمْ
بَعْدَهُ کُلُّهُمْ قَدْ رَکِبَ الْخَیْلَ وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ شرح یخلف بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت فرزندی که پیش میفرستد او را مرد فاضلتر است باعتبار ثواب بعد از هفتاد فرزند که
وامیگذارد ایشان را بعد از خود اگرچه جمیع ایشان بتحقیق سوار شده باشند اسبان را و جهاد کرده باشند در راه الٰهی

دوم چهل دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ عَلٰی خَدِیجَةَ حَیْثُ مَاتَ الْقَاسِمُ ابْنُهَا وَهِیَ تَبْکِی فَقَالَ لَهَا
مَا یُبْکِیکِ فَقَالَتْ دَرَّتْ دُرَیْرَةٌ فَبَکَیْتُ فَقَالَ یَا خَدِیجَةُ اَمَا تَرْضَیْنَ اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ اَنْ تَجِیءَ
اِلٰی بَابِ الْجَنَّةِ وَهُوَ قَائِمٌ فَیَأْخُذَ بِیَدِکِ فَیُدْخِلَکِ الْجَنَّةَ وَیُنْزِلَکِ اَفْضَلَهَا وَذٰلِکَ لِکُلِّ مُؤْمِنٍ اِنَّ
اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَحْکَمُ وَاَکْرَمُ اَنْ یَسْلُبَ الْمُؤْمِنَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ ثُمَّ یُعَذِّبَهُ بَعْدَهَا اَبَدًا شرح قاسم در آخرهای
شیرخوارگی وفات یافته الدریر بفتح دال و تشدید را منقطه مصدر باب نصر و ضرب فرود آمدن شیر در پستان الدریره دفعه
شیر که فرود می آید در پستان اذا کان ظرف لغو است که مقدم شده ان بتقدیر بان است و ظرف متعلق بترضین است ثم
برای تعجب است برای تراخی زمان نیست مراد بعذاب انجا ترک تدارک و تلافی عذاب دنیاست بر وجه کامل امر الطرف غنی
معلوم الکلام است یعنی انکه لا یعذبه ابدا الخ داخل شد رسول الله علیه و آله بر خدیجه در خانه که وفات یافت قاسم پسر او آنجا
و خدیجه گریه میکرد پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز تازه باعث گریه تو شد خدیجه گفت فرود آمد در پستان
دفعه از شیر پس برای یاد قاسم گریه کردم پس گفت ای خدیجه آیا راضی نمیشوی با آنکه آی چون روز قیامت شود سوی
بهشت و قاسم ایستاده باشد پس بگیرد دست ترا پس داخل کند ترا در بهشت و فرود آورد ترا در فاضلترین مکانهای
بهشت و آنچه مذکور شد برای هر مومنی است که از او فرزندی وفات یافته باشد بدرستی که الله عز و جل درست کارتر
و کریمتر است از آنکه اگر داد از مومن میوه دل او را با وجود آن عذاب کند او را بعد از وفات میوه دل او هرگز

سیوم چهل کَتَبَ رَجُلٌ اِلٰی اَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی عَلَیْهِ السَّلَامُ یَشْکُو اِلَیْهِ مُصَابَهُ بِوَلَدِهِ وَشِدَّةَ مَا دَخَلَهُ فَکَتَبَ
اِلَیْهِ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَخْتَارُ مِنْ مَالِ الْمُؤْمِنِ وَمِنْ وَلَدِهِ اَنْفَسَهُ لِیَأْجُرَهُ عَلٰی ذٰلِکَ شرح المنا

بصیغه

بصیغه مصدر مجی باب افعال برخوردن بلا و شدت یکی یعنی گرفتاری کسی بمصیبتی استعمال او را اجاه و ثواب در حدیث هشتم این باب
مبلغ عوض بنوعی از مجاز است یعنی نوشت مردی سوی امام محمد تقی علیه السلم شکایت میبرد سوی او از گرفتاری او بمصیبت
بسبب وفات پسر او و سختی آنچه داخل او شده از غم پس امام علیه السلم نوشت سوی او که آیا ندانستی که الله عز و جل میگزیند
و وامیگیرد از مال مومن و از فرزند مومن نفیستر آن را تا ثواب دهد او را بنا بر آن چهارم چهل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اِذَا قُبِضَ وَلَدُ الْمُؤْمِنِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا قَالَ الْعَبْدُ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی لِمَلَائِکَتِهِ
قَبَضْتُمْ وَلَدَ فُلَانٍ فَیَقُولُونَ نَعَمْ رَبَّنَا قَالَ فَیَقُولُ فَمَا قَالَ عَبْدِی قَالُوا حَمِدَکَ وَاسْتَرْجَعَ فَیَقُولُ اللّٰهُ
تَبَارَکَ وَتَعَالٰی اَخَذْتُمْ ثَمَرَةَ قَلْبِهِ وَقُرَّةَ عَیْنِهِ فَحَمِدَنِی وَاسْتَرْجَعَ ابْنُوا لَهُ بَیْتًا فِی الْجَنَّةِ وَسَمُّوهُ بَیْتَ
الْحَمْدِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون از دنیا گرفته شود پسر مومن و الله تعالی داناتر است بآنچه گفته است آن بنده
با وجود آن برای حکمتی میگوید الله تبارک و تعالی ملائکه خود را که آیا از دنیا گرفتید پسر فلانکس را پس میگویند آری ای صاحب کل
اختیار ما رسول گفت پس میگوید الله تعالی که پس چه گفت بنده من میگویند حمد گفت مراد انا لله و انا الیه راجعون گفت پس
میگوید الله تبارک و تعالی که گرفتید میوه دل او را و روشنی چشم او را پس حمد گفت مرا و انا لله و انا الیه راجعون گفت بنا
کنید برای او خانه در بهشت و نام کنید آن را خانه حمد پنجم چهل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ
اِذَا اَحَبَّ عَبْدًا قَبَضَ اَحَبَّ وُلْدِهِ اِلَیْهِ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که الله عز و جل
چون دوست دارد بنده را میگیرد محبوبتر اولاد او سوی او را ششم چهل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَدَّمَ
مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَلَدَیْنِ یَحْتَسِبُهُمَا عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ حَجَبَاهُ مِنَ النَّارِ بِاِذْنِ اللّٰهِ شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت هر که پیش فرستد از جمله مسلمانان دو فرزند را بر حالی که داخل ذخیره آخرت خود شمرد آن دو فرزند
را نزد الله عز و جل حاجب میشوند آنکس را از آتش جهنم برخصت الله تعالی هفتم چهل تُوُفِّیَ طَاهِرُ بْنُ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ فَنَهٰی رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ خَدِیجَةَ عَنِ الْبُکَاءِ فَقَالَتْ بَلٰی یَا رَسُولَ اللّٰهِ
وَلٰکِنْ دَرَّتْ عَلَیْهِ الدُّرَیْرَةُ فَبَکَیْتُ فَقَالَ لَهَا اَمَا تَرْضَیْنَ اَنْ تَجِدِیهِ قَائِمًا عَلٰی بَابِ الْجَنَّةِ
فَاِذَا رَآکِ اَخَذَ بِیَدِکِ فَاَدْخَلَکِ اَطْهَرَهَا مَکَانًا وَاَطْیَبَهَا قَالَتْ وَاِنَّ ذٰلِکَ کَذٰلِکَ قَالَ اللّٰهُ
اَعَزُّ وَاَکْرَمُ مِنْ اَنْ یَسْلُبَ عَبْدًا ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ فَیَصْبِرَ وَیَحْتَسِبَ وَیَحْمَدَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ یُعَذِّبَهُ
شرح توفی بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب تفعل است این حدیث و حدیث دوم این باب موهم اینست که طاهر
قاسم است و هر دو نقل یک حکایت است و تفاوت در نقل اینجا از قبیل تفاوت در نقل قرآنست قصه موسی و عیسی
و مانند آن را و کلام مصنف در کتاب الحجه در مولد النبی دلالت بر مغایرت میکند شرح گرفته شد از دنیا طاهر پسر رسول

صلی الله علیه وآله پس نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله خدیجه را از گریه پس خدیجه گفت بلی ای رسول الله گریه را ترک کرده بودم ولیکن فرود آمد
بر طاهر چنانچه عادت بود و خوار شیر پس گریه کردم پس گفت او که کیا راضی نمیشوی باینکه یابی او را ایستاده بر در بهشت پس
چون بیند ترا بگیرد دست ترا پس داخل کند ترا در پاکیزه ترِ بهشت باعتبار مکان و خوشبوتر بهشت خدیجه گفت آیا و چگونه
آن چنانست که کفتی گفت که او بلندتر و کریمتر است از اینکه واگیرد از بنده میوهٔ دل او را پس آن بنده صبر کند و داخل
ذخیرهٔ آخرت خود شمرد و حمد کند الله عز و جل را با وجود آن عذاب کند او را بزرگ تارک بر وجه کمال **هشتم حل** عن أبی عبد
الله علیه السلام قال ثواب المؤمن من ولده اذا مات الجنة صبر او لم یصبر **شرح** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت ثواب مؤمن از جانب فرزند چون مرده باشد بهشت است خواه صبر کند و خواه صبر نکند مراد اینست
که اگر صبر کند ثواب او طهور و طیب بهشت است چنانچه گذشت در حدیث سابق و اگر صبر نکند ثواب او محض دخول بهشت است
**نهم حل** عن أبی عبد الله علیه السلام او ابی الحسن علیهما السلام قال ان الله عز و جل لیعجب من رجل
یموت ولده وهو یحمد الله فیقول یا ملائکتی عبدی اخذت نفسه وهو یحمدنی **شرح** یعجب بعین مفتوحه
و جیم و بار یکنقطه بصیغهٔ مضارع معلوم باب علم است العجب بضم عین و سکون جیم مکبر و مباهات بخلق چیزی چنانچه تبارک
الله احسن الخالقین من برای بیت است فاء فیقول برای بیان عجب است نفسه بسکون فاء و بفتح فا میتواند بود و کو
هر قدیر استعاره است برای فرزند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم گفت بدرستی که
الله عز و جل هر آینه مباهات میکند از آفریدن مردی که میمیرد فرزند او و او حمد میکند الله تعالی را با وجود آن پس میگوید الله تعالی میگوید
ای ملائکه من بنده من گرفتم جانش را او حمد میکند مرا **دهم حل** عن أبی جعفر علیه السلام قال من قدم اولادا یحتسبهم
عند الله عز و جل حجبوه من النار باذن الله عز و جل **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث ششم این باب
و لفظ جمع گاهی مستعمل میشود در دو چنانچه گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضة که
سن اما الاقرار و اما الحیضتان **باب هشتاد و یکم حل باب التعزی شرح** این باب بیان واداشتن کسی خود را
بر صبرست در مصیبت و این باب هشت حدیث است **اول حل** عن أبی عبد الله علیه السلام قال من اصیب
بمصیبة فلیذکر مصابه بالنبی صلی الله علیه وآله فانه من اعظم المصائب **شرح** مصاب مصدر
میمی باب افعال است مصائب باء دو نقطه در پایین است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
هر که گرفتار شود بمصیبتی پس باید که بیاد خود آورد گرفتاری خود را بوفات نبی صلی الله علیه وآله چه بدرستی که آن از جملهٔ
بزرگترین مصیبتها است **دوم حل** عن عمرو بن سعید الثقفی عن أبی جعفر علیه السلام قال ان اصبت
بمصیبة فی نفسک او فی مالک او فی ولدک فاذکر مصابک برسول الله صلی الله علیه وآله فان



الخلائق لم یصابوا بمثله قط **شرح** روایتست از عمرو بن سعید ثقفی بفتح ثاء سه نقطه و فتح قاف و فاء از امام محمد باقر
علیه السلم راوی گفت که امام گفت اگر گرفتار شوی بمصیبتی در خودت یا در مالت یا در فرزندت پس یاد خود آور گرفتاری
خود را بوفات رسول الله صلی الله علیه وآله چه بدرستی که خلائق گرفتار نشده اند بمصیبتی که مثل وفات رسول الله باشد
هرگز اشارتست باینکه خلفای ضلالت در دین او کردند آنچه کردند و میکنند آنچه میکنند **سوم حل** لما اصیب امیر
المؤمنین علیه السلام نعی الحسن الی الحسین علیهما السلام وهو بالمدائن فلما قرأ الکتاب
قال یا لها من مصیبة ما اعظمها مع ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال من اصیب منکم بمصیبة فلیذکر مصابه بی فانه لن یصاب بمصیبة اعظم منها وصدق صلی الله
علیه وآله **شرح** النعی بفتح نون و سکون عین بینقطه مصدر مثل اللام یا یاء باب منع خبر مرگ کسی دادن و مراد اینجا
خبر دادن بضرب ابن ملجم علیه اللعنة است بر وجهی که معلوم است که منجر بمرگ میشود منادی یا در لها محذوفست بتقدیر یا قوم
لها متعلق بفعل محذوفست بتقدیر احضروا لها یا بیضع که تماشا کنید آن ضمیر لها راجع بحادثه است من بیانیه است
که بر سر تمیز در آمده است ما اعظمها صیغهٔ تعجب است **یعنی** وقتی که ضرب خورد امیر المؤمنین علیه السلم خبر مرگ نوشت
امام حسن سوی امام حسین علیهما السلم و امام حسین در مداین بود پس وقتی که خواند مکتوب را گفت ای قوم تماشا
کنید این حادثه را که مصیبتی است چه عظیمست با وجود آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که هر که گرفتار شود از جملهٔ شما
مؤمنان بمصیبتی پس باید که یاد کند گرفتاری خود را بوفات من چه بدرستی که او هرگز گرفتار نخواهد شد بمصیبتی که بزرگتر
از آن باشد و رسول الله راست گفت صلی الله علیه وآله **چهارم حل** عن أبی عبد الله علیه السلام قال لما مات
النبی صلی الله علیه وآله سمعوا صوتا ولم یروا شخصا یقول کل نفس ذائقة الموت وانما توفون
اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وقال ان فی الله خلفا من کل
هالک وعزاء من کل مصیبة ودرکا لما فات فبالله فثقوا وایاه فارجوا وانما المحروم
من حرم الثواب **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث نوزدهم مولد النبی که باب صد و دهم است کل نفس
ذائقة الموت تا فقد فاز از سوره آل عمران است چون مضمون کلام این شخص معلوم بوده سابقا بل زیل تذکره
گذشت است نه تعلیم و منافی انقطاع نبوت بعد از رسول نیست فاء فثقوا و در فارجوا برای تاکید فاء در فبالله است
**یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وقتی که وفات یافت نبی صلی الله علیه وآله اهل البیت شنیدند آوازی
و ندیدند کسی را که آواز میکرد آنکس میگفت هر جانداری چشنده مرگست و جز این نیست که تمام داده میشوید اجر مصیبت
خود در روز قیامت پس در آن روز هر که دور کرده شود از آتش و داخل کرده شود در بهشت پس تحقیق میرسد بمطلب خود
و آنکس گفت بدرستی که نزد الله تعالی تو ابهست که عوض هر بر طرف شده در دنیاست و باعث صبرست از هر معصیتی


ما اعظمها مع ان رسول الله صلی الله
علیه وآله قال من اصیب منکم بمصیبة

وتمامیست از آنجهت شده پس بامر تعالی ولیس اعتماد کنید و او را ولیس امید وار باشید و جزاین نیست که باتصیب حقیقی کسی است
که بی نصیب از ثواب بسبب کثرت جزع باشد در مصیبت حدیث پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَهُمْ جَبْرَئِيلُ وَالنَّبِيُّ مُسَجًّى وَفِي الْبَيْتِ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ
اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ
الْغُرُورِ اِنَّ فِي اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَخَلَفًا مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَدَرَكًا لِمَا فَاتَ فَبِاللّٰهِ فَثِقُوا
وَاِيَّاهُ فَارْجُوا فَاِنَّ الْمُصَابَ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ هٰذَا آخِرُ وَطْئِي مِنَ الدُّنْيَا قَالُوا فَسَمِعْنَا الصَّوْتَ
وَلَمْ نَرَ الشَّخْصَ شرح المسجی بسین منقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل کسی که برده براو پوشیده شده باشد الحیوة الدنیا
یعنی دلبستگی بزندگی دنیاست المتاع آلت الغرور فریب دادن پس مراد اینست که دوست دلبستگی بزندگی دنیا مگر
آلت فریبندگی شیطان جاهلان راکه دل بآن می بندند مشارالیه هذا آمدن بزمین برای تحدیث است و مراد اینست که آمدن
جبرئیل برای تعلیم نبی منقطع شده و آمدن برای تحدیث منحصر در فرد نیست پس این حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلم که کان جبرئیل علیه السلم
یاتیها فیحسن عزاءها علی ابیها آخر بهمزه و الف و کسر خا با نقطه مضاف وطئی بفتح واو و سکون طا بی نقطه و همزه و ضمیر
متکلم است الوطی مصدر باب علم بالکذاشتن در جایی پس یعنی پی است و دنیا یعنی زمین است و باقی این ظاهر است
از شرح حدیث سابق و شاید که هر دو نقل کوافقه باشد و میتواند بود که نقل دو واقعه باشد والله اعلم حدیث ششم اصل عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَتِ التَّعْزِيَةُ اَتَاهُمْ آتٍ يَسْمَعُونَ
حِسَّهُ وَلَا يَرَوْنَ شَخْصَهُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ
الْمَوْتِ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيٰوةُ
الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ فِي اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَخَلَفٌ مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَدَرَكٌ لِمَا فَاتَ
فَبِاللّٰهِ فَثِقُوا وَاِيَّاهُ فَارْجُوا فَاِنَّ الْمَحْرُومَ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ شرح جاءت التعزیة یعنی اینست
که آمد آن تعزیه که الله تعالی اهل بیت را کرده در قرآن و مانند آن اتاهم استیناف بیانی است الحس بکسر حا بی نقطه و تشدید
سین منقطه آواز و باقی این ظاهر است از شرح دو حدیث سابق حدیث هفتم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ وَزَادَ
فِيهِ قُلْتُ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ قَالَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شرح این ظاهر است حدیث هشتم اصل عَنْ
اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَتَاهُمْ آتٍ فَوَقَفَ بِبَابِ الْبَيْتِ

فسلم

فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ مُحَمَّدٍ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ فِي اللّٰهِ خَلَفٌ مِنْ كُلِّ
هَالِكٍ وَعَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَدَرَكٌ لِمَا فَاتَ فَبِاللّٰهِ فَثِقُوا وَعَلَيْهِ فَتَوَكَّلُوا وَبِنَصْرِهِ لَكُمْ عِنْدَ
الْمُصِيبَةِ فَارْضَوْا فَاِنَّمَا الْمُصَابُ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَلَمْ يَرَوْا
الکرم
اَحَدًا فَقَالَ بَعْضُ مَنْ فِي الْبَيْتِ هٰذَا مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُعَزِّيَكُمْ وَقَالَ بَعْضُهُمْ
هٰذَا الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَكُمْ يُعَزِّيكُمْ بِنَبِيِّكُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح وقوف بباب بیت دلالت
میکند برانکه این شخص از جنس ملائکه نیست والا داخل خانه میشد و بنصره لکم تا آخر دلالت میکند که این شخص بعد از انکه
جبرئیل از جانب الله تعالی آمده بود آمد فقال بعض من فی البیت تا آخر دلالت میکند برانکه در وقت آمدن این شخص غیر علی
و فاطمه و حسن و حسین کسی آمده بوده با این خانه بعضهم دو قال بعضهم عبارت از امیرالمؤمنین یا دیگری از معصومین مذکورین
است و باقی این ظاهر است از شرح احادیث سابقه باب هشتاد و دوم اصل باب الصبر والجزع والاسترجاع شرح
این باب بیان شکیبایی و بی تابی و گفتن انا لله وانا الیه راجعون نزد مصیبت است در این باب سیزده حدیث
اول اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْجَزَعُ قَالَ اَشَدُّ الْجَزَعِ الصُّرَاخُ بِالْوَيْلِ
وَالْعَوِيلِ وَلَطْمُ الْوَجْهِ وَالصَّدْرِ وَجَزُّ الشَّعْرِ مِنَ النَّوَاصِي وَمَنْ اَقَامَ النُّوَاحَةَ فَقَدْ تَرَكَ الصَّبْرَ
وَاَخَذَ فِي غَيْرِ طَرِيقِهِ وَمَنْ صَبَرَ وَاسْتَرْجَعَ وَحَمِدَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللّٰهُ وَوَقَعَ
اَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَهُوَ ذَمِيمٌ وَاَحْبَطَ اللّٰهُ اَجْرَهُ شرح الصراخ بضم صاد
بی نقطه منقطه و الف و خا با نقطه فریاد الویل بفتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین فرود آمدن بلا العویل بفتح عین بی نقطه
و کسر واو و سکون یا دو نقطه در پایین گریه بلند والعویل مرفوعست بعطف بر الصراخ و عطف در این موضع عطف
انتخاب و عطف انفراد میتواند بود اللطم بفتح لام و سکون طا بی نقطه مصدر باب نصر کوفتن شکم دست بر رو
و سینه و مانند آنها الجز بفتح جیم و تشدید زای با نقطه مصدر باب نصر بریدن النواصی جمع ناصیه مو اصلی از سر که
متصل است به پیشانی و دو پهلوی آن النواحة بفتح نون و تشدید واو و الف و حا بی نقطه زنی که در ماتمها مبالغه
در نوحه گری کند بجای او زار خود راستی و ذکر او صاف میت پس قیح اقامت نوحه منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب
المعیشه در حدیث اول باب کسب النائحه که باب سی و پنجم است شرح روایت از جابر از امام محمد باقر علیه السلم راوی
گفت که گفتم او را چیست آن بی تابی که ثواب را ناقص میکند گفت سخت تر بی تابی فریاد بواویلاه است و گریه بلند و
طپانچه بر رو و سینه و بریدن مو از پیشهای سر و هر که واداشت زن نوحه گر را پس تحقیق ترک کرد شکیبایی

وشروع کرده در صبر راه شکیبائی و هرکه شکیبائی کرد و گفت انا لله وانا الیه راجعون وحمد گفت الله عزوجل را پس تحقیق راضی
شد بآنچه الله تعالی ساخت و فرود آمده و واجب شد ثواب او بر الله تعالی و هرکه نکرد آنرا روان شد بر او حکم الهی و او
مذموم است و بکار نیامد کرد الله تعالی ثواب او را یعنی اینکه ناقص یا نابود کرد ثواب او را دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان الصبر والبلاء یستبقان الی المؤمن فیأتیه البلاء وهو صبور وان الجزع
والبلاء یستبقان الی الکافر فیأتیه البلاء وهو جزوع شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
بدرستی که شکیبائی و بلا پیشی بر یکدیگر میجویند در دویدن سوی مؤمن پس می آید نزد مؤمن بلا بر حالی که او بغایت شکیباست
مراد اینست که شکیبائی بسیار پیشی میگیرد بر بلا در مؤمن و بدرستی که بیتابی و بلا پیشی بر یکدیگر میجویند در دویدن سوی کافر
پس می آید نزد کافر بلا بر حالی که او بغایت بیتابست مراد اینست که بیتابی بسیار پیشی میگیرد در کافر سیوم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه وآله ضرب المسلم یده علی فخذه عند المصیبة احباط لأجره شرح گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله زدن مسلمان دست خود را بر ران خود نزد مصیبت باعث ناقص کردن ثواب اوست چهارم اصل عن
ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبد یصاب بمصیبة فیسترجع عند ذکره المصیبة ویصبر حین
تفجأه الا غفر الله له ما تقدم من ذنبه وکلما ذکر مصیبته فاسترجع عند ذکر المصیبة غفر له
کل ذنب اکتسب فیما بینهما شرح جمله ویصبر عطف تفسیر جمله یسترجع است تفجأ بفا و جیم و همزه بصیغه مضارع معلوم غایب
باب منع و علم است الفجأة بضم فا و الف ممدوده هجوم آوردن چیزی و مراد اینجا هجوم آوردن غم مصیبت گذشته است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که گرفتار شود بمصیبتی پس گوید انا لله وانا الیه راجعون نزد
یاد آوردن آن مصیبت را و شکیبائی کند وقتی که هجوم آورد بر او غم آن مصیبت مگر آنکه آمرزید الله تعالی برای او آنچه گذشته است
از گناه او و هر وقتی که یاد کرد مصیبتی را پس گفت انا لله وانا الیه راجعون نزد یاد آن مصیبت بخشیده شد برای او
هر گناهی که کسب کرد میان دو یاد کردن پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ذکر مصیبته ولو
بعد حین فقال انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی
واخلف علی افضل منها کان له من الاجر مثل ما کان عند اول صدمة شرح آجر بهمزه و الف و کسر جیم
و را منقوطه بصیغه امر معلوم مهموز اللام الفاء باب افعالست و میتواند بود که بهمزه ساکنه و ضم و کسر جیم باشد از باب نصر و ضرب
بحذف همزه وصل الایجار و الاجر مزد دادن اخلف بخا با نقطه و فا بصیغه امر باب افعالست الاخلاف عوض دادن
چیزی کردن علی حرف جر و ضمیر متکلم است افضل منصوب مفعول اخلف است من در منها صلة افعل التفضیل است ضمیر
راجع بمصیبت است باعتبار قدر استحقاق ثواب بران پس مراد طلب تفضل است و میتواند بود که صلة افعل التفضیل

بربلاآمد



باشد بتقدیر افضل مما فات منی و من برای تبعیض باشد و ضمیر راجع بمصیبت باشد باعتبار خودش یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که یاد کند مصیبتی را هر چند که بعد از زمانی باشد پس گوید بدرستی که ما از الله ایم و بدرستی که
ما سوی او بازگشت کننده ایم حقیقت معنی این می آید در حدیث چهلم باب النوادر و سپاس الله راست که صاحب کل
اختیار هر کس و هر چیز است خداوندا مزد ده مرا بر مصیبت من و جانشین کن بر من چیزی را که بهتر باشد از قدر استحقاق
ثواب بران مصیبت میباشد برای او از ثواب مثل آنچه بود نزد اول کوفتنی که آن مصیبت کرد ششم اصل عن اسحق بن
عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال یا اسحق لا تعدن مصیبة اعطیت علیها الصبر واستوجبت
علیها من الله عز وجل الثواب انما المصیبة التی یحرم صاحبها اجرها وثوابها اذا لم یصبر
عند نزولها شرح اعطیت بصیغه ماضی مجهول مخاطب باب افعالست استوجبت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب
استفعالست الاستیجاب استحقاق یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ای اسحق داخل
حساب مصائب مکن البته مصیبتی را که داده شدی بران صبر و مستحق شدی بران از جانب الله تعالی ثواب را جز این
نیست که داخل حساب مصیبت مصیبتی است که محروم شود صاحبش از مزد آن و ثواب آن چون صبر نکرده باشد نزد فرود
آمدن آن هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی الصیاح علی المیت ولا شق الثیاب شرح جمع میان
این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتم باب هفتاد و چهارم که باب الاشارة والنص علی ابی محمد علیه السلام است
که او مشقوق الجیب بوده برای وفات برادرش محمد و جه محمل است از آنجمله اینکه مراد شق ثیاب از جهت شق جیب نباشد
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار نیست فریاد برکشیدن بر مرده و نه دریدن جامها هشتم اصل عن
موسی بن بکر عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال ضرب الرجل یده علی فخذه عند المصیبة
احباط لأجره شرح این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب نهم اصل کنا عند ابی عبد الله علیه السلام فجاءه
رجل فشکا الیه مصیبة اصیب بها فقال له ابو عبد الله علیه السلام اما انک ان تصبر تؤجر
وان لا تصبر یمض علیک قدر الله الذی قدر علیک وانت مأزور شرح قدر بصیغه مجهول باب نصر و ضرب
یا باب تفعیل است مأزور بهمزه و زای با نقطه و را منقوطه بصیغه اسم مفعول باب نصر کسی که پشت او شکسته باشد
یا آفتی دیگر داشته باشد و مراد اینجا محروم از ثواب صبر است یعنی بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آمد نزد او مردی
پس شکایت آورد سوی او از مصیبتی که گرفتار شده بود بآن پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که آگاه باش
که تو اگر صبر کنی مزد داده میشوی و اگر صبر نکنی میرود بر تو حکم الله تعالی که تقدیر کرده شده بر تو بر حالی که تو محرومی از ثواب
دهم اصل عن قتیبة الاعشی قال اتیت ابا عبد الله علیه السلام اعود ابنا له فوجدته علی الباب

فَاِذَا هُوَ مَهْتَمٌّ حَزِینٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَیْفَ الصَّبِیُّ فَقَالَ وَاللهِ اِنَّهُ لِمَا بِهِ ثُمَّ دَخَلَ فَمَكَثَ سَاعَةً ثُمَّ خَرَجَ
اِلَیْنَا وَقَدْ اَسْفَرَ وَجْهُهُ وَذَهَبَ التَّغَیُّرُ وَالْحُزْنُ قَالَ فَطَمِعْتُ اَنْ یَكُونَ قَدْ صَلَحَ الصَّبِیُّ فَقُلْتُ كَیْفَ
الصَّبِیُّ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ قَدْ مَضَی الصَّبِیُّ لِسَبِیلِهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ كُنْتَ وَهُوَ حَیٌّ مُغْتَمًّا
حَزِینًا وَقَدْ رَاَیْتُ حَالَكَ السَّاعَةَ وَقَدْ مَاتَ غَیْرَ تِلْكَ الْحَالِ فَكَیْفَ هٰذَا فَقَالَ اِنَّا اَهْلُ الْبَیْتِ
اِنَّمَا نَجْزَعُ قَبْلَ الْمُصِیبَةِ فَاِذَا وَقَعَ اَمْرُ اللهِ رَضِینَا بِقَضَائِهِ وَسَلَّمْنَا لِاَمْرِهِ شرح روایتست از قتیبه اعشی
گفت آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلم عیادت میکردم پسری از او را پس یافتم امام را بر در خانه پس ناگاه او غمناک
و اندوهگین بود پس گفتم قرابت شوم چگونه است کودک گفت بخدا قسم بدرستی که او برای آنست که با اوست
یا نمی که برای جان کندن مخلوق شده و آن با اوست بعد از آن امام داخل خانه شد و درنگ کرد ساعتی بعد از آن
بیرون آمد سوی ما بر حالی که بتحقیق گشاده شده بود روی او و رفته بود دگرگون شدن و اندوه قتیبه گفت پس [illegible]
که صحت یافته باشد کودک پس گفتم چگونه است کودک قرابت شوم پس گفت بتحقیق رفت کودک براه خود پس گفتم قرابت
شوم هر آینه بتحقیق بودی بر حالی که او زنده بود غمناک اندوهگین و بتحقیق دیدم حال ترا درین ساعت و حال آنکه بتحقیق
کودک مرده غیر آن حال سابق پس چگونه است این اختلاف دو حال پس امام گفت بدرستی که ما اهل بیت پیغمبر جزع این
میت که بیتاب میشویم پیش از مصیبت پس چون فرود آمد حکم الله تعالی راضی میشویم بحکم او و گردن مینهیم برای حکم او
پانزدهم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا یَصْلُحُ الصِّیَاحُ عَلَی الْمَیِّتِ وَلَا یَنْبَغِی وَلٰكِنَّ النَّاسَ لَا
یَعْرِفُونَهُ وَالصَّبْرُ خَیْرٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت خوب نیست فریاد بر میت و سزاوار نیست ولیکن
مردمان نمیدانند آنرا و شکیبائی بهتر است شانزدهم حدیث كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَصَرَخَتِ
الصَّارِخَةُ مِنَ الدَّارِ فَقَامَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ ثُمَّ جَلَسَ فَاسْتَرْجَعَ وَعَادَ فِی حَدِیثِهِ حَتَّی فَرَغَ مِنْهُ
ثُمَّ قَالَ اِنَّا لَنُحِبُّ اَنْ نُعَافَی فِی اَنْفُسِنَا وَاَمْوَالِنَا وَاَوْلَادِنَا فَاِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ فَلَیْسَ لَنَا اَنْ نُحِبَّ
مَا لَمْ یُحِبَّ اللهُ لَنَا شرح بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس فریاد زد زنی که فریاد زننده بود در مصیبت از خانه
امام علیه السلم پس برخاست امام جعفر صادق علیه السلم یعنی که به بیرون خانه رفت بعد از آن آمد و نشست پس انا لله و انا الیه
راجعون گفت و برگشت در گفتگوئی که در میان داشت تا آنکه فارغ شد از آن بعد از آن گفت بدرستی که ما دوست
میداریم که عافیت داده شویم در خودهای ما و اموال ما و اولاد ما پس چون واقع شود حکم الهی پس نیست ما را اینکه دوست
داریم چیزی را که معلوم کرده باشیم که دوست نداشته است الله تعالی برای ما سیزدهم حدیث عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا قَالَ كَانَ قَوْمٌ
اَتَوْا اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَوَافَقُوا صَبِیًّا لَهُ مَرِیضًا فَرَاَوْا مِنْهُ اهْتِمَامًا وَغَمًّا وَجَعَلَ لَا یَقَرُّ قَالَ



فَقَالُوا وَاللهِ لَئِنْ اَصَابَهُ شَیْءٌ اِنَّا لَنَتَخَوَّفُ اَنْ نَرَی مِنْهُ مَا نَكْرَهُ قَالَ فَمَا لَبِثُوا اَنْ سَمِعُوا الصِّیَاحَ عَلَیْهِ فَاِذَا
هُوَ قَدْ خَرَجَ عَلَیْهِمْ مُنْبَسِطَ الْوَجْهِ فِی غَیْرِ الْحَالِ الَّتِی كَانَ عَلَیْهَا فَقَالُوا لَهُ جَعَلَنَا اللهُ فِدَاكَ لَقَدْ كُنَّا
نَخَافُ مِمَّا نَرَی مِنْكَ اَنْ لَوْ وَقَعَ اَنْ نَرَی مِنْكَ مَا یَغُمُّنَا فَقَالَ لَهُمْ اِنَّا لَنُحِبُّ اَنْ نُعَافَی فِیمَنْ نُحِبُّ
فَاِذَا جَاءَ اَمْرُ اللهِ سَلَّمْنَا فِیمَا اَحَبَّ شرح جعل بصیغه ماضی معلوم باب منع از افعال مقاربه است و لازم است که صیغه
مجهولست مانوذ از جعل بمعنی تبدیل یا بضم قاف و تشدید را بنقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و علم است ضمیر
راجع بصبی است انا بکسر همزه است و جمله جزای شرطست فرق میان تخوف و خوف اینست که اول بعنوان مبالغه است
لهذا اول در جمله جزائیه واقع شده اینجا بخلاف دوم در کنا نخاف ان سمعوا بفتح همزه و سکون نون بتقدیر الی آن سمعوا
است ضمیر علیه راجع بصبی است لام در لقد موطئه قسم است بتقدیر و الله لقد من در مما نری برای سببیت است ان در
حوان لو بفتح همزه و تخفیف نون مفسره است زیرا که نخاف متضمن معنی قولست بقرینه فقالوا و الله تا آخر و میتواند بود
که ان مصدریه باشد و مفعول نخاف باشد نظیر آیت سوره سبا تبینت الجن ان لو كانوا یعلمون الغیب و میتواند بود
که مخففه از مثقله باشد و اسم ان ضمیر شان محذوف باشد و خبر ان جمله شرطیه باشد و میتواند بود که ان زایده باشد
اگرچه مذهب سیبویه و اخفش و غیر ایشان جواز زاید بودن ان است میان فعل قسم و میان لو زیرا که این دو صورتست
که جمله شرطیه جواب قسم تواند بود و اینجا بخلاف آنست ان در ان نری بفتح همزه و سکون نون زایده است و ما بعد آن
جزای شرطیه است و زاید بودن آن اینجا موافق مذهب اخفش است و میتواند بود که تکرار آن در ان لو باشد نظیر فان در
فانه فسقوا و گذشت در حدیث چهارم باب التعزیه یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت در زمان سابق جمعی آمدند نزد
امام محمد باقر علیه السلم پس موافق افتاد آمدن ایشان با کودکی از او که بیمار بود پس دیدند از امام علیه السلم شغلی
و غمی و کارش این بود که قرار نمیگرفت راوی گفت پس آن جمع گفتند بخدا قسم که هر آینه اگر برسد کودک را چیزی
بدرستی که ما هر آینه بسیار میترسیم که ببینیم از امام چیزی را که نخواهیم آنرا از بیتابی راوی گفت پس آن جمع درنگ
نکردند تا آنکه شنیدند فریاد را بر آن کودک پس ناگاه امام علیه السلم بتحقیق بیرون آمد از درون خانه بر آن جمع بر حالی
که گشاده رو بود در غیر حالی که بود بر آن پس آن جمع گفتند او را گرداناد الله تعالی ما را قربان تو هر آینه بتحقیق میترسیدیم
بسبب آنچه میدیدیم از تو که اگر واقع شود آنچه واقع شد ببینیم از تو چیزی را که مغموم کند ما را پس امام گفت ایشان را
بدرستی که ما هر آینه دوست میداریم که عافیت داده شویم در آنکس که دوست میداریم پس چون آید حکم الله تعالی
گردن می نهیم در آنچه او دوست داشت باب بیست و دوم از کتاب الجنایز باب ثواب التعزیه شرح این باب بیان ثواب
دلداری کردن کسی دیگری را بر صبر در مصیبت است درین باب چهار حدیث است اول حدیث عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ

و دوم فی باب [illegible]

قال کان فیما ناجی به موسی علیه السلام ربه قال یا رب ما لمن عزی الثکلی قال اظله فی ظلی یوم لا ظل
الا ظلی شرح اسم کان مضمون یا رب ما لمن عزی الثکلی است وضم سابق و لاحق از قبیل اقامه کل در مقام جزء است
بعنوان مسامحه و اهتمام در ظهور مراد و الثکلی بفتح ثاء سه نقطه و سکون کاف و الف مقصوره زنی که مصیبت فرزند گرفتار
باشد اظله بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال است الظل سایه و مراد اینجا پناه است یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام گفت بود در آنچه راز گفت آن موسی علیه السلام صاحب کل خود را اینکه موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چه ثواب
است برای کسی که تعزیه کردن زن فرزند مرده را الله تعالی گفت پناه میدهم او را در پناه خود در روزی که پناهی نیست مگر پناه
من مراد روز قیامت است دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزی حزینا کسی فی الموقف
حلة یحبی بها شرح کسی بصیغه مجهول معتل اللام واوی باب نصر است الحبو و الحبیه حمایت چیزی یعنی نگاه داری آن از نقصان
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که تعزیه کند اندوهگینی را پوشانیده میشود در عرصه قیامت حله که محفوظ از نقصان میماند
آن سیوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام من عزی الثکلی اظله الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا
ظله شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزی مصابا
کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص من اجر المصاب شیء شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که تعزیه کند گرفتار
بمصیبتی را میباشد برای او مانند ثواب آن گرفتار بی آنکه کم شود از ثواب آن گرفتار چیزی باب بیست و چهارم اصل باب
فی السلوة شرح السلوة بفتح و ضم سین بی نقطه و سکون لام اسم مصدر باب نصر و علم فراموش کردن مصیبت فی الجمله
یعنی این باب بیان کیفیت تسلی شدن است در مصیبت و در این باب سه حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول ان المیت اذا مات بعث الله ملکا الی اوجع اهله فمسح علی قلبه فانساه لوعة
الحزن و لولا ذلک لم تعمر الدنیا شرح مسح بسین بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع یا باب تفعیل
المسح و التمسیح مالیدن دست بر چیزی که آلوده باشد برای برطرف کردن آلودگی آن اللوعه بفتح لام و سکون
واو و عین بی نقطه سوزش دل لم تعمر بعین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر و ضرب و علم است
العمر بفتح عین و سکون میم و العماره بفتح عین با قیام دن چیزی به تی یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
در رستی که میت چون وفات یابد میفرستد الله تعالی فرشته را سوی دردناکترا اهل او پس دست میمالد بر دل او
پس فراموش کار میکند او را یعنی که برطرف میکند از او سوزش اندوه دل را و اگر نشود آن باقی نمیماند دنیا دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی تطول علی عباده بثلث القی
علیهم الریح بعد الروح و لولا ذلک ما دفن حمیم حمیما و القی علیهم السلوة و لولا ذلک لانقطع

حاصل صورت بعضی از نسخ است یحیی بکاف بی نقطه و با بی نقطه بصیغه معلوم مجهول معتل اللام واوی باب نصر یا باب تفعیل است

یا باب تفعیل

بنقص

لانقطع

القبر

النسل و القی علی ذلک هذه الحبة الذائبة و لو لا ذلک لکنز ها ملوکهم کما یکنزون الذهب و الفضة

النسل و القی علی ذلک هذه الحبة الذائبة و لولا ذلک لکنزها ملوکهم کما یکنزون الذهب و الفضة
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی تفضل کرد بر بندگان خود به سه خصلت بیان
این اگر انداخت بوی گندیدن بعد از مفارقت روح و اگر نمیشود آن دفن نمیکرد خویشی خویشی را و انداخت بر ایشان تسلی
شدن بعد از مصیبت را و اگر نمیشود آن هر آینه بریده میشد نسل و انداخت بر این دانه که معاش مردم با اوست مثل
گندم و جو و برنج جانور را در وقت کهنگی و اگر نمیشود آن هر آینه نگاه میداشتند آن دانه را پادشاهان ایشان چنانکه
نگاه میدارند طلا و نقره را سالهای بسیار سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا مات المیت
بعث الله ملکا الی اوجع اهله فمسح علی قلبه فانساه لوعة الحزن و لولا ذلک لم تعمر الدنیا
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب بیست و پنجم اصل باب زیارة القبور شرح این باب بیان
زیارت قبر است در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی زیارة القبور
قال انهم یأنسون بکم فاذا غبتم عنهم استوحشوا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زیارت
قبر گفت بدرستی که اهل قبور انس میگیرند با شما در وقت زیارت پس چون غایب شدید از ایشان وحشت میشوند
از تنهایی دوم اصل عن سماعة قال سألته عن زیارة القبور و بناء المساجد فیها قال اما زیارة
القبور فلا بأس بها و لا یبنی عندها المساجد شرح سماعة بن مهران از راویان امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلام است لا یبنی اشارت است بآنچه منقولست که زیارت قبور در صدر اسلام منهی بوده و نهی
از آن منسوخ شده یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام را از زیارت قبرها و از بنای مسجدها در مواضع آنها
امام گفت اما زیارت قبرها پس پروایی نیست در آن و بنا کرده نمیشود نزد قبرها مسجدها سیوم اصل عن هشام بن
سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول عاشت فاطمة علیها السلام بعد ابیها
علیه السلام خمسة و سبعین یوما لم تر کاشرة و لا ضاحکة تأتی قبور الشهداء فی کل جمعة
مرتین الاثنین و الخمیس فتقول ههنا کان رسول الله صلی الله علیه و آله ههنا کان المشرکون
شرح کاشرة بشین بی نقطه است الکشر ظاهر ساختن دندانها در سخن گفتن و مانند آن و مراد اینجا سخن گفتن از
روی رغبت است زیرا که اهل رغبت در سخن گفتن بسیار میکشایند دهن ایشان و میتواند بود که بسین بی نقطه
باشد الکسر شکسته گردن در وقت نشستن بر بالش که دو تاه کرده شده باشد یعنی روایت است از هشام بن سالم
از امام جعفر صادق علیه السلام هشام گفت شنیدم از او میگفت زنده ماند فاطمه علیها السلام بعد از پدرش علیه السلام هفتاد
و پنج روز دیده نشد در آن ایام که در سخن دندانهای خود را ظاهر کرده باشد و نه آنکه خنده کرده باشد می آمد در آن

ایام نزد قبور شهدا احد در هر هفته دو بار در دوشنبه و پنجشنبه میگفت اینجا بود رسول الله صلی الله علیه و آله اینجا بودند مشرکان
در روز جنگ احد چهارم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له المؤمن یعلم من یزور
قبره قال نعم لا یزال مستأنسا به ما دام عند قبره فاذا قام و انصرف من قبره دخله من
انصرافه عن قبره وحشة شرح روایت از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلم اسحق گفت گفتم او را آیا مؤمن
میداند کسی را که زیارت میکند قبر او را گفت آری همیشه آن مؤمن انس میگیرد با آن کس مادامی که نزد قبر او است پس چون
برخاست و برگشت از قبر او داخل شد آن مؤمن را از برگشتن او وحشتی از تنهائی پنجم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام کیف التسلیم علی اهل القبور فقال نعم تقول السلام علی اهل الدیار من المؤمنین
و المسلمین انتم لنا فرط و نحن ان شاء الله بکم لاحقون شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است
و در اصل نعم بر باب علم است و دران چهار لغت است اول آنکه مذکور شد دوم موافق اصل سیوم بکسر نون و عین چهارم
فتح نون و سکون عین و فاعل آن ضمیر مستتر در انست که راجع با التسلیم است و تمیز و مخصوص بمدح محذوفست بتقدیر
نعم شیئا هو یا نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است بمعنی که آری میگویم آنچه را که پرسیدی
و بنابراین کیف از سؤال از روش تسلیم است موافق آنچه می آید در حدیث ششم این باب الدیار بکسر دال و تخفیف یاء
دو نقطه در پایین جمع دار خانها و مراد اینجا قبرها است و الف لام برای عهد خارجیست من در من المؤمنین برای بیان
اهل الدیار است و احتراز است از مخالفان و میتواند بود که برای ابتدا غایت باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب
مراد بمؤمن اینجا شیعی امامی مجتنب از کبیره است خواه بترک آن بالکلیه خواه بتوبه صحیح از کبیره و مراد بمسلم اینجا شیعی
امامی آلوده بکبیره است بی اصرار الفرط بفتح فا و فتح را بی نقطه و طای بی نقطه پیشرو و مساویست دران واحد و تثنیه و جمع
در ان شاء الله برای محض ظرفیت است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چگونه است سلام بر اهل قبور را گفت
با اینکه در صدد سلام منع عنه بود و چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب پس امام گفت خوب است یعنی که خوب
چیزیست آن سلام میگوئی سلام بر اهل این خانها که مؤمنان و مسلمانانند شما برای ما پیش روانید و ما وقتی که خواست
الله تعالی بشما رسنده گانیم ششم اصل عن عمرو بن ابی المقدام قال مررت مع ابی جعفر علیه السلام بالبقیع
فمررنا بقبر رجل من اهل الکوفة من الشیعة قال فوقف علیه فقال اللهم ارحم غربته و صل
وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک ما یستغنی بها عن رحمة من سواک و الحقه
بمن کان یتولاه شرح روایتست از عمرو بن ابی المقدام گفت گذشتم با امام محمد باقر علیه السلم ببقیع که قبرستان
مدینه است پس گذشتیم بقبر مردی از اهل کوفه از شیعه پس امام ایستاد بران قبر پس گفت خداوندا رحم کن غریبی او را

همراه

و همراه ده تنهائی او را و رام کن رمیدگی او را و ساکن ساز بسوی او از رحمت تو آنچه را که بی نیاز شود بآن از رحمت
هر که غیر تست و برسان او را با امامی که او را اولی بتصرف در خود از خود میدانست هفتم اصل عن منصور بن حازم
قال تقول السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون شرح منصور بن حازم از
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است من اینجا برای ابتدای غایت است و مراد اینست که سلام
از جانب مؤمنان زنده است که هنوز در خانهای خود نمرده اند و باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب
هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام کیف التسلیم علی اهل القبور قال تقول السلام علی
اهل الدیار من المسلمین و المؤمنین رحم الله المستقدمین منا و المستأخرین و انا ان شاء الله
بکم لاحقون شرح المستقدم و المستأخر بصیغه اسم فاعل از باب استفعال مثل پیش و پس و باقی ظاهر است از شرح حدیث
پنجم این باب نهم اصل عن الرضا علیه السلام قال من اتی قبر اخیه ثم وضع یده علی القبر و قرأ انا
انزلناه فی لیلة القدر سبع مرات امن من یوم الفزع الاکبر او یوم الفزع شرح روایتست از امام رضا
علیه السلم گفت هر که آمد نزد قبر برادر مؤمن خود بعد از آن گذاشت دست خود را بر قبر و خواند سوره قدر را هفت بار
ایمن شد از روز اضطراب بزرگ یا روز اضطراب شک از راوی است دهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام
زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم و لیطلب احدکم حاجته عند قبر ابیه و عند قبر
امه بما یدعو لهما شرح با در بما برای مصاحبت است و ما مصدریه است و میتواند بود که موصوله باشد و عاید محذوف
باشد بتقدیر بما یدعو به لهما یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم زیارت کنید مردگان خود را چه بدرستی که ایشان خوشحال میشوند
بزیارت شما و باید که طلب کند یکی از شما حاجت خود را نزد قبر پدرش و نزد قبر مادرش مقارن دعائی که برای ایشان
میکند باب هشتاد و ششم اصل باب ان المیت یزور اهله شرح این باب بیان اینست که روح میت زیارت میکند
اهل خود را و درین باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المؤمن لیزور اهله
فیری ما یحب و یستر عنه ما یکره و ان الکافر لیزور اهله فیری ما یکره و یستر عنه ما یحب
قال و منهم من یزور کل جمعة و منهم من یزور علی قدر عمله شرح یری دو جا بصیغه مضارع مجهول غایب
باب منصور العین معتل اللام باب افعال است نائب فاعل ضمیر مستتر در انست ما مفعول دوم است یستر دو جا بصیغه مضارع
مجهول غایب باب نصر است و ما نائب فاعل است ضمیر منهم راجع بمؤمنانست نظیر آنچه می آید در حدیث پنجم و میتواند بود
که راجع بمؤمنان و کافران باشد بنابر اینکه چنانچه هر مؤمن که طاعات او بیشتر است زودتر زیارت میکند برای رحمت او
و همچنان هر کافری که معاصی او بیشتر است زودتر زیارت میکرده باشد برای آزار او یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم

کفت بدرستی که روح مؤمن هر آینه زیارت میکند اهل خود را پس مینمود میشود با و آنچه دوست میدارد و پوشیده میشود از او آنچه
کراهت دارد و بدرستی که روح کافر هر آینه زیارت میکند اهل خود را پس مینموده میشود با و آنچه کراهت دارد و پوشیده میشود
از او آنچه دوست میدارد امام کفت و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر هفته یکبار و از جمله مؤمنان کسی است که
زیارت میکند بر قدر عمل خود یا معنی که زودتر از هفته زیارت میکند چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب دوم اصل عن أبي
عبد الله عليه السلام قال ما من مؤمن ولا كافر الا وهو يأتي أهله عند زوال الشمس فاذا رأى
أهله يعملون بالصالحات حمد الله تعالى على ذلك واذا رأى الكافر أهله يعملون بالصالحات
كانت عليه حسرة شرح مراد بمؤمن و کافر اینجا افضل مؤمنان و اشقیای کافران است که هر روز زیارت میکنند چنانچه
می آید در حدیث پنجم این باب در حق مؤمن یا مراد بعند زوال الشمس اعم از آنست که هر روز باشد یا بعض روزها باشد
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت نیست هیچ مؤمنی و کافری مکر بر حالی که او می آید نزد اهل خود نزد زوال
پس چون دید مؤمن اهل خود را که عمل میکنند باعمالی که موافق طریقه امام مفترض الطاعه است حمد کرد الله تعالی را بر آن و چون
دید کافر اهل خود را که عمل میکنند باعمالی که موافق طریقه امام مفترض الطاعه است شد آنها بر او حسرت که چرا من نکردم سوم اصل
عن إسحاق بن عمار عن أبي الحسن الأول قال سألته عن الميت يزور أهله قال نعم قلت في كم يزور
قال في الجمعة وفي الشهر وفي السنة على قدر منزلته فقلت في أي صورة يأتيهم فقال في صورة
طائر لطيف يسقط على جدرهم ويشرف عليهم فان رآهم بخير فرح وان رآهم بشر وحاجة حزن
واغتم شرح مراد بمیت اینجا اعم است از چهار طایفه اول مؤمن یعنی شیعی امامی مجتنب از کبیره دوم مسلم یعنی شیعی امامی آلوده
بکبیره سوم کافر صریح چهارم کافر غیر صریح پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث پنجم این باب که اذنای مؤمنان
هر هفته زیارت میکنند اللطیف کوچک و غیر مرئی و بهر دو اینجا مناسب است ان رآهم بخیر در حق دو قسم سابق
واقع است وان رآهم بشر در حق دو قسم لاحق واقع است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول
این باب یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام کفت پرسیدم امام را از میت که آیا زیارت میکند اهل
خود را کفت آری کفتم در هر چند مدت یکبار زیارت میکند کفت در هر هفته و در ماه و در سال بر قدر مرتبه میت
در ایمان و اسلام و در کفر و ضلالت پس کفتم در چه صورت می آید نزد ایشان روح او پس کفت در صورت مرغ کوچک
که می نشیند بر دیوارهای ایشان و مشرف میشود بر ایشان در خانهای ایشان پس چون دید ایشان را بحالی که خوبست
خشنود شد و اگر دید ایشان را بحالی که بدست و بچیزیست محزون و غمناک شد چهارم اصل عن عبد الرحيم القصير
قال قلت له المؤمن يزور أهله فقال نعم يستأذن ربه فيأذن له فيبعث معه ملكين فيأتيانهم

فی بعض

في بعض صور الطير يقع في داره ينظر اليهم ويسمع كلامهم شرح عبد الرحیم ابن روح القصیر از راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است یعنی روایتست از عبد الرحیم کوتاه که کفت کفتم امام را که آیا روح مؤمن زیارت میکند اهل
خود را پس کفت آری طلب رخصت میکند از صاحب کل اختیار خود پس رخصت میدهد او را پس میفرستد با او دو فرشته
را پس می آید نزد اهل خود در بعض صورتهای مرغان در خانه خود نظر میکند سوی ایشان و میشنود سخن ایشان را پنجم اصل عن
إسحاق بن عمار قال قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام يزور المؤمن أهله فقال نعم فقلت في كم
فقال على قدر فضائلهم منهم من يزور في كل يوم ومنهم من يزور في كل يومين ومنهم من يزور في كل
ثلاثة أيام قال ثم رأيت في مجرى كلامه انه يقول أدناهم منزلة يزور كل جمعة قال قلت في
أي ساعة قال عند زوال الشمس ومثل ذلك قال قلت في أي صورة قال في صورة العصفور أو
أصغر من ذلك فيبعث الله عز وجل معه ملكا فيريه ما يسره ويستر عنه ما يكره فيرى ما
يسره ويرجع الى قرة عين شرح مراد بمؤمن اینجا شیعی امامی مجتنب از کبیره است خواه بترک آن بالکلیه و خواه بتوبه
از آن مجری بفتح میم و سکون جیم و راء منقوطه و الف اسم مکانست یعنی روایتست از اسحق بن عمار کفت کفتم امام موسی
کاظم علیه السلام را که آیا زیارت میکند مؤمنی که وفات یافته باشد اهل خود را پس کفت آری پس کفتم در چند وقت
پس کفت بر قدر اعمال صالحه مؤمنانست یا معنی که هر کدام عمل صالح بیشتر کرده زودتر زیارت میکند بیان این آنکه
بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر روز یکبار و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر دو روز یکبار
و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر سه روز یکبار اسحق کفت بعد از آن دیدم در راه سخن او یعنی میان سخن
او اینکه او میکوید که کمتر مؤمنان باعتبار مرتبه زیارت میکند در هر هفته یکبار اسحق کفت که کفتم در کدام ساعت
کفت نزد ساعت زوال آفتاب و اندکی پیشتر و اندکی پست تر اسحق کفت که کفتم در کدام صورت کفت در صورت
کنجشک یا کوچکتر از آن پس میفرستد الله عز و جل با او فرشته را پس فرشته مینماید او را آنچه مسرور و خوشحال میکند
و میپوشاند از او آنچه را که نمیخواهد پس می بیند آنچه را که مسرور میکند او را و برمیکردد سوی حالی که روشنی چشم اوست
یا معنی که از آن دیدن بغایت خوشحال میشود مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق که
در آنجا ملکین بود زیرا که ملک واحد با کمترین مؤمنانست و دو ملک با بالاتر از آنست والله اعلم باب بیست و هشتاد
و هفتم اصل باب بیان المیت یمثل لہ مالہ وولدہ و عملہ قبل موتہ شرح یمثل بتاء منقوطه بصیغه مضارع مجهول از
باب تفعیل است التمثیل چیزی را بصورتی در آوردن خواه آن صورت جوهری باشد موجود در خارج و حکایت احوال
صاحب صورت کند و خواه محض وجود ذهنی داشته باشد و سخن او بزبان حال باشد یعنی این باب بیان آنست

که در صورت در آورده میشود برای میت مال او و فرزندان او اگر داشته باشد و عمل او پس از موت او و درین باب
چهار حدیث است اول حل قال امیر المؤمنین علیه السلام ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام
الدنیا واول یوم من ایام الآخرة مثل له ماله وولده وعمله فیلتفت الی ماله فیقول والله
انی کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک شرح مراد بحریص مبالغه کننده در جمع مال
و مراد بشحیح مبالغه کننده در نگاه داشتن مال است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم بدرستی که فرزند آدم چون شود در آخر روزی
از روزهای دنیا و اول روزی از روزهای آخرت یعنی که هنگام مرگ رسد بصورت در آورده میشود مال او و فرزندان او
و عمل او پس رو می آورد سوی مال خود پس میگوید بخدا قسم که بدرستی که من بودم بر تو حریص بخیل پس چیست مرا نزد تو پس مال میگوید
فرا گیر از من کفن خود را حل قال فیلتفت الی ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا وانی کنت علیکم محامیا
فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک فنواریک فیها شرح امیر المؤمنین علیه السلم گفت پس چون
رو می آورد سوی فرزندان خود پس میگوید بخدا قسم که بدرستی که من بودم برشما دوست دارنده بدرستی که من بودم برشما منع
کننده ضرر و نقصان پس چیست مرا نزد شما پس میگویند میرسانیم ترا سوی قبر تو و میپوشانیم ترا در قبر حل قال فیلتفت
الی عمله فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا وان کنت علی لثقیلا فماذا عندک فیقول انا قرینک
فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض انا و انت علی ربک شرح مراد بعمل طاعت است اعم از اینکه موافق طریقه
امام حق باشد یا موافق طریقه امام ضلالت باشد ان در ان کنت بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و اسم
ان ضمیر شان محذوف است یعنی امیر المؤمنین علیه السلم گفت پس رو می آورد سوی طاعت خود پس میگوید بخدا قسم که بدرستی که
من بودم در تو هر آینه بی رغبت و بدرستی که شان این است که بودی بر من هر آینه سنگین پس چیست نزد تو پس طاعت میگوید
من همراه توام در قبر تو و در روز زنده کردن تو برای حساب تا وقتی که معروض شوم من و تو نیز بر صاحب کل اختیار تو
حل قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا واحسنهم منظرا واحسنهم ریاشا فقال
ابشر بروح وریحان وجنة نعیم ومقدمک خیر مقدم فیقول له من انت فیقول انا عملک
الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة وانه لیعرف غاسله ویناشد حامله ان یعجله شرح
اطیب الناس یعنی بر هیئت که بصورت انسان می آید یا از قبیل وصف احسن اخوة است المنظر بفتح میم و سکون نون
و فتح ظاء با نقطه اسم مکان باب نصر آنچه نظر در ان می افتد مثل روی آدمی الریاش بکسر را بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین
والف و شین با نقطه لباس فاخر است و صیغه امر باب افتعال است الروح بفتح را و سکون واو راحت و جهت نسیم
الریحان بفتح را بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین رزق النعیم بفتح نون و کسر عین و سکون یاء دو نقطه در پایین

ان

رکات

مقابت ضمیر وانه راجع بولی است یعرف بعین بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه مضارع غائب معلوم از باب تفعیل است التعریف دید یا
ونمودن کسی را در کاری ماخوذ است از عرف بضم عین و سکون را بمعنی پی در پی کردن کاری و مراد اینجا باشد مواکلت و غسل
بزبان حال المناشده بنون و شین با نقطه و دال بی نقطه مصدر باب مفاعله قسم دادن کسی را برای طلب کاری از او و ضمیر مستتر
در یعجله راجع بحامل و اعداد از غاسل و حامل است و میتواند بود که راجع بعامل باشد و پس یعنی امیر المؤمنین علیه السلم گفت پس اگر بت
باشد خدا را دوست یعنی کسی باشد که محب اهل کبره باشد می آید نزد او خوشبوترین مردمان و نیکو شکل ترین مردمان و نیکو
لباس ترین مردمان پس میگوید او را نوید دهد باد براحتی و روزی عظیم و بهشت نعمتهای عظیم و آمدن تو بهترین آمدن است پس ولی
میگوید او را چه کسی تو پس میگوید من عمل صالح توام کوچ کن از دنیا سوی بهشت و بدرستی که آن ولی هر آینه بزبان حال مواکلت
میفرماید شوینده خود را و قسم میدهد بردارنده خود را برای اینکه هر کدام زود منزل رسانند او را حل فاذا ادخل قبره
اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما ویخدان الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد العاصف
وابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول الله ربی و
دینی الاسلام ونبیی محمد صلی الله علیه وآله شرح مراد بملکا القبر منکر و نکیر است و گذشت در شرح حدیث
ششم آخر ابواب کتاب فضل القرآن که این دو ملک بغیر رو مانند که طالب نیکی میت اند یجران بجیم و تشدید را بی نقطه
بصیغه مضارع معلوم باب نصر است کشیدن یخدان با نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است
بقاف و دال بی نقطه و میم است مقابلات شیب میان این و آنچه می آید در حدیث پنجم باب المسئلة فی القبر و من یسأل
ومن لا یسأل که یخطان الارض بانیابهما زیرا که میتواند بود که هم قدمهای ایشان چنگالهای بغایت دراز و خشن باشد
که نشان در زمین کنند و هم دندانهای پهلوی دهن ایشان بغایت دراز باشد که خط در زمین کشد العاصف بعین
و صاد بی نقطه و فا بصیغه اسم فاعل باب ضرب بلند آواز الخاطف بخا با نقطه و طاء بی نقطه و فا بصیغه اسم فاعل باب
علم یا باب ضرب خیره کننده چشم یعنی پس چون ولی داخل شود در قبر خود می آیند نزد او دو فرشته قبر مستعد میکنند
موهای خود را یعنی که مانند درشکان بر جمیع بدن مو دارند یا موی ایشان بغایت بلند است و سوراخ میکنند
زمین را بقدمهای خود آوازهای ایشان مانند رعد بلند آواز است و چشمهای ایشان مانند برق خیره کننده چشم است
پس میگویند ولی را که کیست صاحب کل اختیار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو پس ولی میگوید که الله صاحب کل اختیار
منست و دین من ملت شریف زاده تعالی است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وآله حل فیقولان له ثبتک الله
فیما تحب وترضی وهو قول الله عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة ثم یفسحان له فی قبره مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر

أَعْيُنُ يَوْمَ الثَّالِثِ التَّاسِعِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا
ش تبتک بثای سه نقطه و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است و جمله دعائیه است بقرینه آنکه در بیت
که می آید در حدیث دوازدهم باب المسألة فی القبر التثبت یا برجا کردن فی در فیها برای ظرفیت است نعت بصیغه مخاطب
معلوم باب افعالست مالک عبارتست از آنچه مفهوم میشود از نعم نفتح لم بابا الی الجنة تا آخر و از کلمه بهشت که می آید
در حدیث ششم باب المسألة فی القبر که فلا یزال نفحة من روحها الی یوم القیمة جمله و هو قول الله عز و جل کلام امیر المؤمنین علیه السلام است
یا کلام دو ملک است در سوره ابرهیم چنین است الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت
و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة کشجرة
خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و
یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء از جمله محملات است که با در بالقول الثابت صلة آمنوا است یا برای
سببیت است و متعلق بیثبت است و حاصل هر دو یکی است و بر هر تقدیر القول الثابت عبارتست از صلوة
بر محمد و آل محمد که جزو تشهد است و وجوب آن در نماز ثابت است نزد موافق و مخالف یا عبارتست از آیات
بینات محکمات تا بی نیاز از اتباع ظن و از اختلاف از روی ظن آمده بسوال اهل الذکر از هر شبه محتاج الیه از جمله
دین که مضمون آنها ثابت است در هر کتاب شرعی از شرایع انبیاء و حاصل هر دو یکیست و آن شیوه امامیه است و آن کلمه
طیبه است و زوال ندارد مثلا و قول غیر ثابت همان قول است اما در مخالفان شیوه امامیه آن کلمه خبیثه است چون عمل
بمقتضای آن نمیکنند و اسقاط صلوة بر آل محمد را غیر تشهد نماز خود کرده اند فی الحیوة الدنیا متعلق بیثبت است و تثبیت
در حیوة الدنیا بوسیله آن قول ثابت عبارتست از قضای حاجات و حل مشکلات بوسیله آن قول چنانچه مجربست
یا عبارتست از غالب کردن بر خصم بوسیله تمسک آن قول و تثبیت در آخرت بوسیله آن قول عبارتست از آنچه مذکور شد در آن
در این حدیث مذکور است و بعد از آنست خلود در بهشت و رضوان یا ثبوت در حیوة دنیا عبارتست از استحکام
حقیقت آن بر دلی که موذی شود و معرفت امام مفترض الطاعة در هر زمان و عدم اضطراب در آن بتشکیک شیاطین انس
و جن چنانچه در خطبه مصنف گذشت که زالت الجبال قبل ان یزول او ثبوت در حیوة آخرت عبارتست از عدم اضطراب در
جواب دو فرشته قبر مانند آن چنان بتمام این آیت می آید در شرح حدیث دوازدهم باب آینده فان تا آخر کلام امیر المؤمنین
علیه السلام یا کلام دو ملک است مستقر مصدر میمی است بمعنی استقرار وقوع در بدن در قبر برای سوال نکیر و منکر مقیل مصدر
میمی است بمعنی خواب در قبر بعد از قبض روح در قبر که مانند خواب چاشت است از روی تنعم یعنی پس دو فرشته میگویند و بلی
که پا بر جا کناد ترا الله تعالی در آنچه دوست میداری و راضی آنی یا مثل آنکه قبض روح تو در قبر باعث برین نعمت از تو نشود و آن

---

پا برجا کردن مدلول قول الله عز و جل است در سوره ابرهیم که پا برجا میکند الله تعالی جمعی را که میگویند کلمه را پا برجاست در
زندگانی دنیا و در زندگانی آخرت بعد از آن فراخ میکنند برای ولی در قبر او بقدر کشیدن چشم او بعد از آن میگشایند برای
ولی دری سوی بهشت بعد از آن میگویند ولی را که بخواب رو خوش چشم مانند خوابیدن جوان صاحب تنعم یا نیم که قبض
روح او میکنند و این میرانیدن دوم است که مذکور میشود در شرح حدیث اول باب هشتاد و نهم چه در رستی که الله عز و جل میگوید
در سوره فرقان که اهل بهشت در روز مرگ بهترند باعتبار قرارگاه و بهترند باعتبار خواب اصل قَالَ وَإِذَا كَانَ لِرَبِّهِ
عَدُوًّا فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَقْبَحَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ زِيًّا وَرُؤْيًا وَأَنْتَنَهُ رِيحًا فَيَقُولُ لَهُ أَبْشِرْ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةِ جَحِيمٍ
وَإِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَيُنَاشِدُ حَمَلَتَهُ أَنْ يَحْبِسُوهُ فَإِذَا أُدْخِلَ الْقَبْرَ أَتَاهُ مُمْتَحِنَا الْقَبْرِ فَأَلْقَيَا أَكْفَانَهُ
ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي فَيَقُولَانِ لَا دَرَيْتَ وَلَا هُدِيتَ
ش اکفانه کرو اله بعد اشارتست با آنکه واسطه میان مومن محض و کافر محض سوال نمیشود در قبر چنانچه می آید در حدیث
اول باب المسألة فی القبر و من یسأل و من لا یسأل که باب هشتاد و ششم است برای آنکه الله تعالی را دشمنی است
و آنچه نحو آن میکنند و باین اشارت شده در آیات سابقه در سوره ابراهیم و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء
الزی بکسر زای با نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین منظر و بکسر را و سکون همزه و تخفیف یا نیز بهمین معنی است مثل آیت
سوره مریم احسن اثاثا و رئیا النزل بضم نون و ضم زای با نقطه و بفتح نون و سکون زای آنچه حاضر و مهیا کنند برای فرود
آمدن مهمان و آن اینجا از روی تهکم است چنانچه ابشر از روی تهکم است الحمیم بفتح حاء بی نقطه و کسر میم عنب و آب
جوشان یعرف بعین بی نقطه و زای با نقطه و فا بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است التعزیف وا داشتن کسی اینکاری
و کاهل کردن کسی در کاری و هر دو اینجا مناسبست ضمیر مرفوع و مجرور راجع بغاسل و حمله است و میتواند بود
که راجع بکلمه باشد و پس لا ادری مصداق قول الله تعالی است در سوره ابراهیم و یضل الله الظالمین و مبنی بر آنست
که علم بی عمل جهل است بلکه بدتر از جهل است دریت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب ضرب است و هر دو جمله دعائیه است
ش امیر المؤمنین علیه السلام گفت و چون باشد صاحب کل اختیار خود را دشمن یعنی آنکه کافر صریح باشد پس بدرستی که
شان نیست که می آید نزد او بدترین کسی که آفریده الله تعالی باعتبار لباس و صورت و گندیده ترین کسی که آفریده الله تعالی باعتبار بو
پس میگوید آن صورت اگر موت میشود در یابی با کافری از غضب الهی با داشتن بر آتش جهنم و بدرستی که آن صورت بزبان
حال وا میدارد شوینده خود را و قسم میدهد بر دارندگان خود را برای آنکه تعجیل نکنند پس چون داخل شود در قبر می آیند
نزد او دو امتحان کننده قبر پس می اندازند از او کفنهای او را پس میگویند او را کیست صاحب کل اختیار تو و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو پس میگوید نمیدانم پس آن دو ممتحن میگویند ندانی و راه ننمودی و نشوی سوی بهشت اصل فیفتحان

هیات لباس از روی بعضی و بکسر را بی نقطه
و بکسر همزه و تشدید یا دو نقطه در پایین م

هدیت بصیغه ماضی مجهول مخاطب
باب ضرب است م

وا دارند او را م

یا مُوحِّدُ من زُبَیْرَةٌ مَعَهُمَا مَضْرِبَةٌ مَا خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا وَتَذْعَرُ لَهَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ
بَابًا إِلَى النَّارِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ نَمْ بِشَرِّ حَالٍ فِيهِ شرح الباء فتح باء دو نقطه پایین والف وضم فاو سکون واو وفاء بانقطه
پیش سرجایی که در طفولیت نرم میباشد المرزبه بکسر میم وسکون را بی نقطه وفتح زای با نقطه وتشدید وتخفیف با یک نقطه عصای
کوتاه که از آهن باشد تذعر بذال با نقطه وعین بی نقطه ورا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب علم است الذعر بفتح ذال
وفتح عین وحشت زدگی یا بصیغه مجهول باب منع یا باب انفعال است الذعر بفتح ذال وسکون عین والادعار ترسانیدن الثقلین
بفتح ثاء با نقطه وفتح قاف طایفه سنگین مثل انس وجن شرح پس میزنند پیش سر او را عصایی از آهن که با ایشانست زدنی
که نیافریده است خدا عز وجل هیچ جانداری را مگر بر حالی که دهشت زده میشود برای آن زدن غیر انس وجن بعد از آن میگشایند برای
او دری سوی آتش جهنم بعد از آن میگویند او را که بخواب با بدترین حالی اصل فَيَبِيتُ مِنَ الضِّيقِ مِثْلَ مَا فِيهِ الْقَنَا مِنَ الزُّجِّ
حَتَّى أَنَّ دِمَاغَهُ لَيَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ ظُفْرِهِ وَلَحْمِهِ وَيُسَلِّطُ اللّٰهُ عَلَيْهِ حَيَّاتِ الْأَرْضِ وَعَقَارِبَهَا وَهَوَامَّهَا
فَتَنْهَشُهُ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللّٰهُ مِنْ قَبْرِهِ وَإِنَّهُ لَيَتَمَنَّى قِيَامَ السَّاعَةِ مِمَّا هُوَ فِيهِ مِنَ الشَّرِّ شرح این فقره کلام امیر المؤمنین
علیه السلام است ضمیر فیه راجع بقبر است وظرف خبر مبتداست مثل مرفوع ومبتداست القنا بفتح قاف ونون
والف مقصوره نیزه ومثل ما فیه القنا از قبیل وضع موصوف در مقام صفت برای ظهور مراد والا میگفت مثل ما فی
الذی فیه القنا من برای تبعیض است الزج بفتح زای با نقطه وتشدید جیم آهنی که ته نیزه است ان بفتح وکسر همزه است
میتواند بود والدماغ بکسر دال مغز سر الهوام بتشدید میم جمع هامه بتشدید میم جانوران که در سوراخهای زمین میباشند
و آزار کننده و باید و واما زهر دار ننده النهش مصدر باب ضرب ومنع گزیدن شرح در آن قبر از تنگی مثل آنست که در آن
نیزه از جمله ته نیزه تا آنکه مغز سر او هر آینه بیرون می آید از میان ناخن او وگوشت او که متصل بناخن است ومسلط
میکند خدا تعالی بر او ماران زمین را وکژدمان زمین را وحشرات زمین را پس میگزند او را تا آنکه بر انگیزد او را خدا از قبر
او و بدرستی که هر آینه او آرزو میکند قیام قیامت را بسبب آنچه او در آنست از آزار اصل
وَقَالَ جَابِرٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنِّي كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْإِبِلِ وَالْغَنَمِ
وَأَنَا أَرْعَاهَا وَلَيْسَ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَى الْغَنَمَ وَكُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا قَبْلَ النُّبُوَّةِ وَهِيَ مُتَمَكِّنَةٌ
مِنَ الْمَكِينَةِ مَا حَوْلَهَا شَيْءٌ يُهَيِّجُهَا حَتَّى تَذْعَرَ فَتَطِيرَ فَأَقُولُ مَا هٰذَا وَأَعْجَبُ حَتَّى حَدَّثَنِي
جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْكَافِرَ يُضْرَبُ ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللّٰهُ شَيْئًا إِلَّا سَمِعَهَا وَيَذْعَرُ لَهَا إِلَّا
الثَّقَلَيْنِ فَقُلْنَا ذٰلِكَ لِضَرْبَةِ الْكَافِرِ فَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ شرح واو در وقال جابر است التمکن
بصیغه اسم فاعل باب تفعل آنچه نامی دارد از حالتی من متعلق بمتمکنه است المکینه بفتح میم وکسر کاف وسکون یاء دو نقطه



درپاین ونون آرام ما فیه ومشابه لیس است حولها منصوب بظرفیت است وخبرها است شیء مرفوع واسم است
وجمله استیناف بیانیه است حتی متعلق بانظر است وته ومرفوعست وفتطیر عطف است بر تذعر است یا حتی متعلق
بیهیجها است فقلنا تا آخر کلام جابر است شرح وگفت جابر که گفت امام محمد باقر علیه السلام که گفت نبی صلی الله علیه وآله
بدرستی که من نگاه میکردم سوی گله شتر وگله گوسفند بر حالی که میچرانیدم آنها را ونیست هیچ پیغمبری مگر بر حالی که بتحقیق
چرانید گله گوسفند را ونگاه میکردم سوی آنها پیش از پیغمبری بر حالی که بمانع بود از آرام بیان این آنکه بود در دور
آنها چیزی که از جا در آورد آنها را تا آنکه دهشت زده میشد پس میبرید یا میگفتی که رم تند میکرد پس با خود میگفتم که چیست
این رم کردن وتعجب میکردم تا آنکه حکایت کرد مرا جبرئیل علیه السلام که کافر در قبر زده میشود ضربتی که نیافریده است تعالی
چیزی را مگر بر حالی که میشنود آن را و دهشت زده میشود برای آن غیر انس وجن پس گفتیم آن از زدن کافرست پس پناه
میگیریم بالله تعالی از عذاب قبر اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا حُمِلَ عَدُوُّ اللّٰهِ إِلَى قَبْرِهِ
نَادَى حَمَلَتَهُ أَلَا تَسْمَعُونَ يَا إِخْوَتَاهُ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكُمْ مَا وَقَعَ فِيهِ أَخُوكُمُ الشَّقِيُّ إِنَّ عَدُوَّ اللّٰهِ خَدَعَنِي
فَأَوْرَدَنِي ثُمَّ لَمْ يُصْدِرْنِي وَأَقْسَمَ لِي إِنَّهُ نَاصِحٌ لِي فَغَشَّنِي وَأَشْكُو إِلَيْكُمْ دُنْيَا غَرَّتْنِي حَتَّى إِذَا اطْمَأْنَنْتُ
إِلَيْهَا صَرَعَتْنِي وَأَشْكُو إِلَيْكُمْ أَخِلَّاءَ الْهَوَى مَنَّوْنِي ثُمَّ تَبَرَّؤُوا مِنِّي وَخَذَلُونِي شرح عدو الله در اول
عبارت از میت کافرست ودر دوم عبارت از ابلیس است حامل انجا اعم از بردارنده جنازه ومشایعت کننده آنست
الا بفتح همزه وتشدید لام حرف تحضیض است وچون داخل مضارع شده برای طلب از روی جدست مراد بسماع انجا قبول
نمودن است چنانچه مراد بنده او حکایت انجا ندا وشکایت بزبان حال است تسمعون بتخفیف وتشدید نون مکسوره
وتخفیف نون مفتوحه میتواند بود وبنا بر اول نون اعراب با نون وقایه ویاء متکلم محذوفست مراد باخوة اینجا آشنایانست
یا مراد همکیشانست الحاق الف در یا اخوتاه برای استغاثه وتعجب است یا الف منقلب از یاء متکلم است الحاق
ها برای ظهور الف ومصوت است وها ساکن است در صورت وقف وبراین تقدیر انی بکسر همزه است ومکسور یا مضموم
یا مفتوح است در وصل وبراین تقدیر انی بفتح همزه است ومفعول تسمعون میتواند بود اخوکم الشقی از قبیل وضع ظاهر
موضع ضمیرست برای تصریح بشقاوت الایراد داخل کردن کسی در چیزی ومراد اینجا داخل کردن در معصیت است وقسم
ناظر است به آیت سوره اعراف وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین انه بکسر همزه است وضمیر شان وخبر متکلم دانه ناصح لی
مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا که ابلیس گفته است انا ناصح لک دنیا غیر منصرفست وگاهی منصرف وبا تنوین
وحذف الف بالتقاء ساکنین مستعمل میشود ومتواند بفتح نون مشدده بصیغه ماضی معلوم معتل اللام باب تفعیل است شرح
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون برده شود میت کافر سوی قبرش ندا میکند بزبان حال بردارندگان خود را که آیا نمی شنوید

بگوش هوش خود ازمن ای دوستان من بیان این انکه بدرستی که شکایت می آورم سوی شما از انچه افتاده ران آشنای شما
کما عاقبت بخیر ست بیان این انکه شیطان بازی داد مرا و داخل کرد مرا در معصیتها بعد از ان بیرون نبرد مرا از آنها و قسم
خورد برای من که بدرستی که او خالص است برای من و فریب داد مرا دروغ و شکایت می آورم سوی شما از دنیا که
در طمع باطل انداخت مرا تا انکه چون آرام گرفتم سوی آن بر زمین زد مرا و شکایت می آورم سوی شما از دوستانی که از
خواهش نفس راضی با ایشان کردم بیان این انکه در آرزو انداختند مرا بعد از ان دوری کردند از من و بیاد دادند
مرا **اصل** وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ اَوْلَادًا حَمَيْتُ عَنْهُمْ وَاٰثَرْتُهُمْ عَلٰى نَفْسِيْ فَاَكَلُوْا مَالِيْ وَاَسْلَمُوْنِيْ وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ
دَارًا اَنْفَقْتُ عَلَيْهَا حَرِيْبَتِيْ فَصَارَ سُكَّانُهَا غَيْرِيْ وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ طُوْلَ الثَّوٰى فِيْ قَبْرٍ يُنَادِيْ اَنَا
بَيْتُ الدُّوْدِ وَاَنَا بَيْتُ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ وَالضِّيْقِ **شرح** الحریبه بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و باء یک نقطه مالی که اندوخته شده باشد بسبب تمام و جدا باز مردم سکان بضم سین بی نقطه و تشدید کاف مرفوع و منصوب
میتواند بود الثوی بضم ثاء سه نقطه و کسر واو و تشدید یاء والثواء بفتح ثاء و فتح واو و الف ممدوده مصدر مثل العین جاوی و
معتل اللام باب یا بضرب ماندن بسیار در جایی پس اضافه طول به آن برای مبالغه است **یعنی** و شکایت می آورم سوی شما
فرزندان که دفع ضرر کردم از ایشان و ترجیح دادم ایشان را بر خود بنفقه یا بمثل آن پس خوردند مال مرا و واگذاشتند مرا و
شکایت می آورم سوی شما از مالی که نه دادم در ان حق صدقه را پس شد کناه آن بر من و شد نفع آن از برای غیر من و شکایت
می آورم سوی شما از خانه که خرج کردم بر ان اندوخته خود را و گردید ساکنان آن جمعی غیر من با معنی که هر کدام ایشان غیر
منست و شکایت می آورم سوی شما از بسیار بسیار ماندن در قبری که ندا میکند بزبان حال که من خانه کرمانم و من خانه
تاریکی و تنهایی و تنگی ام **اصل** يَا اِخْوَتَاهُ فَاحْبِسُوْنِيْ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاحْذَرُوْا مِثْلَ مَا لَقِيْتُ فَاِنِّيْ قَدْ
بُشِّرْتُ بِالنَّارِ وَبِالذُّلِّ وَالصَّغَارِ وَغَضَبِ الْعَزِيْزِ الْجَبَّارِ وَاحَسْرَتَاهُ عَلٰى مَا فَرَّطْتُ فِيْ جَنْبِ
اللّٰهِ وَيَا طُوْلَ عَوْلَتَاهُ فَمَا لِيْ مِنْ شَفِيْعٍ يُطَاعُ وَلَا صَدِيْقٍ يَرْحَمُنِيْ فَلَوْ اَنَّ لِيْ كَرَّةً فَاَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ
**شرح** بشرت بصیغه ماضی متکلم مجهول باب تفعیل است الصغار بفتح صاد بی نقطه و غین با نقطه والف و راء بی نقطه
مصدر باب حسن رامی شدن بخواری خود و مراد اینجا قرار خواری با عین است و الحرف ندا است و مخصوص صوت ندبه
بعنی ما است بخلاف یا که مشترکست میان ندبه مثل یا طول عولتاه و غیر ندبه مثل یا زید و منادی اینجا متفجع منه است
نه متفجع علیه یا مصدریه است فرطت از باب تفعیل است تفسیر جنب الله با امیر المومنین علیه السلم گذشت در کتاب التوحید
در حدیث نهم باب بیست و سوم که باب النوادر است عولتاه بفتح عین بی نقطه و فتح واو و الف و یاء دو نقطه در پایین منقلب از
همزه است و بیان معنی این شد در شرح فقرات سابقه الحمیم بفتح حاء و کسر میم خویش و مراد اینجا خویشی است که مومن با



[Margin:] مَالًا مَنَعْتُ فِيْهِ حَقَّ اللّٰهِ فَكَانَ وَبَالُهُ عَلَيَّ وَكَانَ نَفْعُهُ لِغَيْرِيْ وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ م

[Margin:] عَوْلَتَاهُ • عَوْلَتَاهُ حَمِيْمٍ

وبرکت ایمان او صالحان خویشان او داخل جنت شوند چنانکه در سوره مومن گفته و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم
لو برای تمنی است ان بفتح همزه و تشدید نون است و مضمون آن فاعل فعل محذوفست بتقدیر فلو کان ان فاکون منصوبست
**یعنی** ای برادران من واویلا مرا حبس کنید مرا چندانکه توانید و حذر کنید از مثل انچه بخود دیدم آنرا چه بدرستی که من نوید داده شده ام آتش
و بخواری و قرار خواری مسکین و غضب جنبنگی که صانع کن فیکون است وای اندوه و پشیمانی بر تقصیر من در امام حق و وای
درازی ماندن دور رو دراز در جهنم نیست برای من هیچ شفیعی که مطاع شود و در عبر خویشان خودش نیز مثل نبی و وصی
دوست خویشی که رحم کند مرا اشارتست باینکه مومن خویش کافر خود را دوست نمیدارد و رحم نمیکند پس کاش میبود آنکه
برای من باز گشتنی میبود پس میبودم از جمله شیعه امامیه مجتنبین از کبیره **سیوم اصل** عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَابِرٍ
عَنْ اَبِيْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ وَزَادَ فِيْهِ فَمَا يَنْقَطِعُ يُنَادِيْ حَتّٰى يُدْخَلَ قَبْرَهُ فَاِذَا اُدْخِلَ حُفْرَتَهُ
رُدَّتِ الرُّوْحُ فِيْ جَسَدِهِ وَجَاءَهُ مَلَكَا الْقَبْرِ فَامْتَحَنَاهُ قَالَ وَكَانَ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْكِيْ اِذَا
ذَكَرَ هٰذَا الْحَدِيْثَ **شرح** روایتست از عمرو بن عثمان از جابر از امام محمد باقر علیه السلم مثل حدیث سابق و عمرو بن
عثمان زیاده کرد در حدیث سابق با معنی که حدیث سابق را روایت کرد از جابر با این زیادتی که آن کافر دست
نمیشود ندا میکند تا آنگه داخل میشود در قبرش پس چون داخل شد در قبر تنگ خود برگردانیده میشود روح سوی بدن او
و می آیند دو فرشته قبر پس امتحان میکنند او را راوی گفت و امام محمد باقر علیه السلم گریه میکرد چون مذکور میکرد این حدیث را
**چهارم اصل** عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا نَدْرِيْ كَيْفَ نَصْنَعُ بِالنَّاسِ اِنْ حَدَّثْنَاهُمْ
بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ ضَحِكُوْا وَاِنْ سَكَتْنَا لَمْ يَسَعْنَا قَالَ فَقَالَ ضَمْرَةُ بْنُ
سَعِيْدٍ حَدِّثْنَا فَقَالَ هَلْ تَدْرُوْنَ مَا يَقُوْلُ عَدُوُّ اللّٰهِ اِذَا حُمِلَ عَلٰى سَرِيْرِهِ قَالَ فَقُلْنَا لَا **شرح** روایتست
از جابر گفت که گفت امام زین العابدین علیه السلم نمیدانیم که چگونه کنیم با مردمان مخالف بیان این انکه اگر حکایت کنیم ایشان را بانچه
شنیدیم از رسول الله صلی الله علیه و آله خنده میکنند و اگر ساکت شویم گنجایش نمیدهد ما را آن سکوت جابر گفت که پس گفت
ضمرة بن سعید که از مخالفان بود حکایت کن ما را پس امام گفت آیا میدانید که چه میگوید دشمن الله چون برداشته شود
بر تابوت او جابر گفت پس گفتیم نه **اصل** قَالَ فَاِنَّهُ يَقُوْلُ لِحَمَلَتِهِ اَلَا تَسْمَعُوْنَ اَنِّيْ اَشْكُو اِلَيْكُمْ عَدُوَّ اللّٰهِ خَدَعَنِيْ وَ
اَوْرَدَنِيْ ثُمَّ لَمْ يُصْدِرْنِيْ وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ اِخْوَانًا وَاخَيْتُهُمْ فَخَذَلُوْنِيْ وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ اَوْلَادًا حَامَيْتُ
عَلَيْهِمْ فَخَذَلُوْنِيْ وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ دَارًا اَنْفَقْتُ فِيْهَا حَرِيْبَتِيْ فَصَارَ سُكَّانُهَا غَيْرِيْ فَارْفُقُوْا بِيْ وَلَا
تَسْتَعْجِلُوْا **شرح** مضمون این ظاهرست از شرح سابق **اصل** قَالَ فَقَالَ ضَمْرَةُ يَا اَبَا الْحَسَنِ اِنْ كَانَ هٰذَا يَتَكَلَّمُ
بِهٰذَا الْكَلَامِ يُوْشِكُ اَنْ يَثِبَ عَلٰى اَعْنَاقِ الَّذِيْنَ يَحْمِلُوْنَهُ قَالَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ

[Margin:] عَنْهُمْ • فَاسْتَأْثَرُوْنِيْ

إن كان ضمرة هزءاً من حديث رسولك فخذه أخذة أسف قال فمكث أربعين يوماً ثم مات فحضره
مولى له شرح ابو الحسن کنیت امام زین العابدین علیه السلام است یوثنک بواو و شین بانقطه بصیغه مضارع معلوم باب
افعال از افعال مقاربه است یعنی شد بیار یقطه یا بکنقطه بصیغه مضارع معلوم معتل العین واوی باب ضرب است
الوثوب جستن هزا برای بانقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است اسف بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و فا مصدر آن
علم است بمعنی غضب و بکسر سین صفت مشبهه است و هر دو اینجا مناسب است حقیقت اسف الهی بیان شد در کتاب
التوحید در حدیث ششم باب بیست و سیوم که باب النوادر است مولی اینجا بمعنی پسر عم است و ضمیر له راجع بضمره است
یعنی جابر گفت که پس گفت ضمره ای ابا الحسن اگر بوده باشد این مرد با بیروش که سخن گوید با این سخن پس هم این است که جهید
برگرده‌های جمعی که همراهی جنازه او میکنند جابر گفت که پس گفت امام زین العابدین علیه السلام خداوندا اگر بوده باشد
ضمره با بیروش که استهزا کرده باشد با حدیث رسول تو پس بگیر او را گرفتن غضب جابر گفت پس ضمره درنگ کرد چهل
روز بعد از آن مرد پس حاضر شد نزد او پسر عمی که او را بود اصل قال فلما دفن أتى علي بن الحسين عليه السلام
فجلس إليه فقال له من أين جئت يا فلان فقال جئت من جنازة ضمرة فوضعت وجهي عليه
حين سوّي عليه فسمعت صوته والله أعرفه كما كنت أعرفه وهو حي يقول ويلك يا ضمرة بن
سعيد اليوم خذلك كل خليل وصار مصيرك إلى الجحيم فيها مسكنك ومبيتك والمقيل قال
فقال علي بن الحسين عليه السلام أسأل الله العافية هذا جزاء من يهزأ من حديث رسول الله
صلى الله عليه وآله شرح حسّ بمعنی کشت مرع است هر سینه ها در فوضعت و شاید که کاتبان تبدیل کرده باشند
یا فا را زیاد کرده باشند والله اعلم مصیر مصدر میمی است هر یک از مسکن و مبیت و مقیل مصدر میمی و اسم مکان
میتواند بود و بنابر اول الف و لام المقیل برای عهد خارجی است زیرا که این سخن در روز بوده یعنی جابر گفت پس وقتی که
ضمره مدفون شد آمد آن پسر عم او نزد امام زین العابدین علیه السلام پس نشست سوی امام علیه السلام پس گفت او را از کجا
آمدی ای فلان پس گفت بودم با جنازه ضمره پس گذاشتم روی خود را بر قبر او وقتی که هموار کرده شد خاک بر او پس شنیدم
آواز ضمره را بخدا قسم که میشناختم آن آواز را چنانچه میشناختم آن را در حالی که ضمره زنده بود و ضمره با خود میگفت
وای بر تو ای ضمرة بن سعید امروز بی مدد گذاشت ترا هر دوستی و گردید بازگشت تو سوی آتش جهنم در آن است
ماندن تو و خواب شب تو و این خواب روز جابر گفت که پس گفت امام زین العابدین علیه السلام طلب میکنم از الله تعالی
عافیت را این جزای کسیست که استهزا میکند با حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله باب بیست و هشتم اصل باب المسألة
في القبر ومن يسأل ومن لا يسأل شرح این باب بیان سوال در قبر است و بیان کسی که مسئول میشود و کسی که مسئول

نمیشود

نمیشود و این باب هفده حدیث است اول اصل قال أبو عبد الله عليه السلام لا يسأل في القبر إلا من محض الإيمان
محضاً أو محض الكفر محضاً والآخرون يلهون عنهم شرح مردم چهار قسمند اول مؤمن خالص و آن شیعه امامیه مجتنب
از کبیره است دوم مؤمن غیر خالص که آن از اسلم مبا میشود و آن شیعه امامی آلوده بکبیره است باصرار سیوم کافر محض است و آن
مخالف شیعه امامیه است با وجود اطلاع بر شواهد ربوبیت و محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن صریح شده چهارم
کافر غیر محض و آن ماعدای این قسم سابق است یلهون بفتح ها بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب افعال است و ضمیر
جمع نایب فاعل است و راجع بملائکه است باعتبار اینکه نکیر و منکر از جمله ایشانند مثل و نادته الملائکة در صورتی که منادی
یک ملک بوده یا باعتبار اینکه جمع مستعمل در اثنین میشود چنانچه گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع
في الحائض والمستحاضة ليس لها إلا قرء واحد وإنما حيضتان الإلهاء ترک یاد غیری فرمودن ضمیر عنهم راجع بآخرون است
یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرد ایمان را نوعی از خالص کردن یا معنی که
کبیره نکرده اصلاً یا توبه از آن کرد یا کسی که خالص کرد کفر را نوعی از خالص کردن و دیگران مصروف میشوند تا از سوال
ایشان دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إنما يسأل في قبره من محض الإيمان محضاً والكفر
محضاً وأما ما سوى ذلك فيلهى عنه شرح عنه نایب فاعل یلهی است و میتواند بود که نایب فاعل ضمیر مستتر راجع
بملک باشد و این ظاهر است از شرح حدیث سابق سیوم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال إنما يسأل في
قبره من محض الإيمان والكفر محضاً وأما ما سوى ذلك فيلهى عنه شرح این ظاهر است از شرح سابق
چهارم اصل قال أبو عبد الله عليه السلام لا يسأل في القبر إلا من محض الإيمان محضاً أو محض الكفر
محضاً شرح این ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل قال أبو عبد الله عليه السلام يسأل وهو مضغوط شرح
یسئل بصیغه مضارع مجهول است و ضمیر مستتر نایب فاعل راجع بمؤمن است یا راجع بکافر است یا راجع بقدر مشترک میان
آنهاست و بتقدیر قد یسئل است و واو حالیه است المضغوط افشار داده با نقطه و غین بانقطه و طا بی نقطه بصیغه اسم مفعول
باب نصر فشرده شده یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مؤمن مسئول میشود در قبر در حالی که او فشرده شده است
مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث دوم باب بیست و هفتم که مؤمن ضغطه قبر در نمی یابد
و دفع این بدو وجه است اول اینکه مراد بمضغوط اینجا کسی است که قبر او بحال خود است و فراخ کرده نشده و مراد ضغطه قبر عبارت
از تنگی و تاریکی آنست دوم اینکه مراد با آنچه گذشت عدم ادراک ضغطه بعد از سوال باشد یا مراد بمؤمن مؤمن کامل باشد
لیکن خلطی کرده باشد چنانچه می آید در حدیث آینده و بنابر اینکه ضمیر مستتر در یسئل راجع بکافر باشد دفع منافات ظاهر است
ششم اصل عن أبي بصير قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام أيفلت من ضغطة القبر أحد قال فقال

نعوذ بالله منهما اما اوّل من يفلت من ضغطة القبر انّ رقيّة لمّا قتلها عثمان وقف رسول الله صلّى الله
عليه واله على قبرها فرفع رأسه الى السّماء فدمعت عيناه وقال للنّاس انّي ذكرت هذه وما لقيت
فرققت لها واستوهبتها من ضمّة القبر قال فقال اللّهمّ هب لي رقيّة من ضمّة القبر فوهبها
الله له **شرح** يفلت ... مضارع معلوم باب افعال است ... معلوم باب
تفعل است الافلات رها شدن ... كردن التفلت ... شدن ... كردن ... صيغه تعجّب است استوهبتها ...
و نون ... معلوم متكلم وحده از باب استفعال است الاستيهاب ... شمردن و موافق اين مى آيد در حديث ...
اين باب و در نسخه بجاى نون ... است وآن تحريف ميبايد والله اعلم **يعنى** روايت است از ابو بصير گفت كه گفتم امام
جعفر صادق عليه السلام را آيا رها ميشود از فشردن قبر هيچ كس راوى گفت كه پس امام گفت پناه ميگيريم بالله تعالى حكم است
كسى كه نجات يابد از فشردن قبر ... اين آنكه رقيه دختر رسول الله صلى الله عليه وآله ... كشت او را عثمان ايستاد
رسول الله صلى الله عليه وآله بر قبر او پس برداشت سر خود را بسوى آسمان پس اشك داد دو چشم او و گفت مردمان را بدرستيكه
من بياد آوردم اين رقيه را و آن آزار را كه دريافت از شوهرش پس اشك ... كردم براى او و ... شمردم او را
از فشردن قبر امام گفت كه پس رسول الله گفت خداوند ببخش براى من رقيه را از فشردن قبر پس بخشيد رقيه را الله تعالى براى
رسول الله صلى الله عليه وآله **اصل** قال وانّ رسول الله صلّى الله عليه واله خرج في جنازة سعد وقد شيّعه
سبعون الف ملك فرفع رسول الله صلّى الله عليه واله رأسه الى السّماء ثمّ قال امثل سعد
يضمّ قال قلت جعلت فداك انّا نحدّث انّه كان يستخفّ بالبول فقال معاذ الله انّما كان
من زعارّة في خلقه على اهله قال فقالت امّ سعد هنيئا لك يا سعد قال فقال لها رسول الله
صلّى الله عليه واله يا امّ سعد لا تحتمي على الله **شرح** سعد بن معاذ از اكابر انصار و از اوس بوده و تشييع
هفتاد هزار ملك گذشت در كتاب فضل القرآن ... است رفع راس بسوى آسمان براى استعاذه از فشردن
قبر است مثل سعد بتقدير استفهام تعجبى است معاذ الله بفتح ميم است منصوب بمفعول مطلق فعل محذوف است بتقدير
اعوذ معاذ الله الزعارة بفتح زاى با نقطه و عين بى نقطه و را بى نقطه مخففه ... هنيئا بفتح ها و كسر نون و سكون
يا دو نقطه در پايين و همزه منصوب بمفعول مطلق فعل محذوف است بتقدير رايت هنيئا و مانند آن ... او را
و ... بى نقطه و تا دو نقطه در بالا ... است ... تا اندازه
حكم بر كسى **يعنى** امام گفت و بدرستى كه رسول الله صلى الله عليه وآله بيرون رفت در جنازه سعد در حالى كه مشايعت كرده بودند
سعد را هفتاد هزار فرشته پس برداشت رسول الله صلى الله عليه وآله سر خود را بسوى آسمان بعد از آن گفت آيا

ازفشردن قبر

در حديث سيزدهم از فضل القرآن



مثل سعد كسى فشرده ميشود در قبر ابو بصير گفت كه گفتم قرابت شوم بدرستى كه ما خبر داده ميشويم كه سعد سهل ميگرفت بول ... 
كه در تطهير جامه و بدن از آن بجا بود پس امام گفت خدا ... اين نيست كه بود آن فشردن قبر سعد از ... بد خلقى در عيال خود
امام گفت كه پس گفت مادر سعد ... گوارا براى تو اى سعد ... كه مشايعت رسول جنازه
كسى را باعث نعمت گوارا براى او ميشود هر كه باشد امام گفت كه پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وآله كه اى مادر سعد حكم مكن
بر الله تعالى اشارت است بآنكه فشردن قبر او ... و مشايعت مانع آن نگردد **اصل** عن ابي عبد الله عليه
السّلام قال يجيء الملكان منكر ونكير الى الميّت حين يدفن اصواتهما كالرّعد القاصف وابصارهما
كالبرق الخاطف يخطّان الارض بانيابهما ويطآن في شعورهما فيسألان الميّت من ربّك
وما دينك قال فاذا كان مؤمنا قال الله ربّي وديني الاسلام **شرح** ... ظاهر است از آنكه گذشت در شرح
اول باب سابق **اصل** فيقولان له ما تقول في هذا الرّجل الّذي خرج بين ظهرانيكم فيقول اعن محمّد
رسول الله صلّى الله عليه واله تسألاني فيقولان له تشهد انّه رسول الله فيقول اشهد انّه
رسول الله فيقولان له نم نومة لا حلم فيها ويفسح له في قبره تسعة اذرع ويفتح له باب الى
الجنّة ويرى مقعده فيها **شرح** ظهرانيكم بضم ظا با نقطه و سكون ها و را بى نقطه و فتح نون و سكون يا دو نقطه در پايين است
و ظهران جمع ظهر بفتح ظا و سكون ها است كه علامت تثنيه داخل آن شده مثل ... مالك ... و مراد است
كه دو طايفه موافق و مخالف حمايت او كردند اما موافق از روى اخلاص و اما مخالف از روى نفاق و طمع و مانند آنها
اين استعمال اصلى آنست و گاهى مستعمل ميشود بمعنى ميانكم على سبيل التشبيه و گاهى بجاى آن بين اظهركم مستعمل ميشود
چنانچه مى آيد در حديث ... اين باب بعضى اهل لغت ميگويند ظهران بفتح ظا است و مفرد است و زيادة الف و نون
براى تاكيد است و مثل اين گذشت در كتاب الدعاء در حديث ... و سيوم باب القول عند الاصباح والامساء كه
باب ... است الحلم بضم حا و سكون لام مصدر باب ضرب ... لا حلم فيها مضمون ... الّذين آمنوا
است كه گذشت در حديث اول باب سابق **يعنى** پس ميگويند او را كه چه ميگوئى در اين مردى كه بيرون آمد بدعوى نبوت
ميان پشتهاى نيك و بد شما پس ميگويد آيا از محمد رسول الله صلى الله عليه وآله سوال ميكنيد مرا پس ميگويند او را آيا گواهى
ميدهى كه او رسول الله است پس ميگويد گواهى ميدهم آنكه او رسول الله است پس ميگويند او را كه بخواب خوابى كه نيست
بر اين نعمت در آن تا روز قيامت و فراخ ميشود براى او در قبرش نه ذراع و گشوده ميشود براى او درى بسوى بهشت
و مى بيند جاى نشستن خود را در آن **اصل** واذا كان الرّجل كافرا دخلا عليه واقيم الشّيطان بين
يديه عيناه من نحاس فيقولان له من ربّك وما دينك وما تقول في هذا الرّجل الّذي قد خرج

مِنْ بَيْنِ ظَهْرَانَيْكُمْ فَيَقُولُ لَا اَدْرِي فَيُخَلِّيَانِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشَّيْطَانِ فَيُسَلَّطُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةً
وَتِسْعُونَ تِنِّينًا لَوْ اَنَّ تِنِّينًا وَاحِدًا مِنْهَا نَفَخَ فِي الْاَرْضِ مَا اَنْبَتَتْ شَجَرًا اَبَدًا وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ اِلَى النَّارِ
وَيَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا شرح النحاس بضم و فتح و کسر نون و حاء بی‌نقطه و الف و سین بی‌نقطه مس گداخته آتش و هر دو اینجا
مناسب است التنین بکسر تاء دو نقطه در بالا و تشدید نون مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون مار بزرگ
یعنی چون باشد مرد کافر داخل می‌شوند بر او و داخل می‌شود شیطان در پیش او دو چشم شیطان از مس گداخته
است پس می‌گویند او را کیست صاحب [illegible] کل اختیار تو چیست و دین تو چیست می‌گوید در این مردی که بیرون آمد در میان
شما پس می‌گوید نمی‌دانم پس وا می‌گذارند او را [illegible] پس مسلط می‌شود بر او در قبر او نود و نه مار بزرگ که اگر یکی
از آن مارها بدمد در زمین نرویاند درختی را هرگز و گشوده می‌شود برای او دری سوی جهنم و می‌بیند جای نشستن
خود را در آن ششم صل عَنْ اَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَصْلَحَكَ اللهُ مَنِ الْمَسْؤُولُونَ
فِي قُبُورِهِمْ قَالَ مَنْ مَحَضَ الْاِيمَانَ وَمَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ قَالَ قُلْتُ فَبَقِيَّةُ هَذَا الْخَلْقِ قَالَ يُلْهَى وَاللهِ عَنْهُمْ
مَا يُعْبَأُ بِهِمْ قَالَ قُلْتُ وَعَمَّ يُسْأَلُونَ قَالَ عَنِ الْحُجَّةِ الْقَائِمَةِ بَيْنَ اَظْهُرِكُمْ شرح یعبأ بیاء و عین بی‌نقطه و باء
یک نقطه و همزه بصیغه مجهول باب منع است بین اظهرکم بفتح همزه و سکون ظاء و ضم هاء بیان شد در شرح حدیث سابق
یعنی روایت است از ابو بکر حضرمی که گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آگاه داراد ترا الله تعالی کیانند مسئولان در
قبرهای خود گفت هر که خالص کرد ایمان را و هر که خالص کرد کفر را راوی گفت گفتم پس باقی مانده این مخلوقان چه می‌شوند
گفت مصروف می‌شود بخدا قسم از ایشان پروا کرده نمی‌شود با ایشان راوی گفت که گفتم و از چه پرسیده می‌شوند
گفت از امامی که برپا است در میان شما بعنوان شهرت مراد امام مفترض الطاعه است مخفی نماند که سؤال از حجت
و سؤال از ربوبیت و رسالت بیک چیز راجع می‌شود پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق هم صل
فَيُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ مَا تَقُولُ فِي فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَيَقُولُ ذَاكَ اِمَامِي فَيُقَالُ نَمْ اَنَامَ اللهُ عَيْنَكَ وَيُفْتَحُ لَهُ
بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَمَا يَزَالُ يُتْحِفُهُ مِنْ رَوْحِهَا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيُقَالُ لِلْكَافِرِ مَا تَقُولُ فِي فُلَانِ بْنِ
فُلَانٍ قَالَ فَيَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ بِهِ وَمَا اَدْرِي مَا هُوَ فَيُقَالُ لَهُ لَا دَرَيْتَ قَالَ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ النَّارِ
فَلَا يَزَالُ يُتْحِفُهُ مِنْ حَرِّهَا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ شرح فاء فیقال در اول برای بیان است و در دوم و سوم برای
تعقیب است فلان بن فلان عبارتست از امام آن زمان بقرینه آنچه می‌آید در حدیث دوازدهم این باب که سؤال
از امام زمانه جمله انام الله عینک و جمله لا دریت دعائیه است و لهذا نفی در لا دریت مکرر نشده با وجود آنکه بر ماضی
داخل شده فما یزال بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بباب است یا بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بجنه است

دراهلی

و بر این قیاس است تحفها الکافر بتاء دو نقطه در بالا و حاء بی‌نقطه و فاء مصدر باب افعال چیز نفیس دادن و استعمال اتحاف در
کافر بر سبیل تهکم است یعنی بیان این آنکه گفته می‌شود مؤمن را که چه می‌گویی در فلان پسر فلان پس می‌گوید که او امام منست پس
گفته می‌شود در جواب خواباناد الله تعالی چشم ترا و گشوده می‌شود برای او دری از بهشت پس همیشه تحفه می‌دهد او را از راحت
بهشت تا روز قیامت و گفته می‌شود کافر را که چه می‌گویی در فلان پسر فلان امام گفت پس کافر می‌گوید به تحقیق شنیدم او را
و نمی‌دانم که چیست پس گفته می‌شود او را که ندانی هرگز امام گفت گشوده می‌شود برای او دری سوی آتش پس همیشه تحفه می‌دهد
او را از گرمی آتش تا روز قیامت هشتم صل عَنْ عَمْرِو بْنِ الْاَشْعَثِ اَنَّهُ سَمِعَ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
يُسْأَلُ الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ فَاِذَا اَثْبَتَ فُسِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعَةُ اَذْرُعٍ وَفُتِحَ لَهُ بَابٌ اِلَى الْجَنَّةِ وَقِيلَ لَهُ نَمْ
نَوْمَةَ الْعَرُوسِ قَرِيرَ الْعَيْنِ شرح اثبت بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال است
الاثبات شناختن چنانچه باید و شاید سبعة اذرع منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث چهارم باب سیزدهم که مسیرة شهر
و با آنچه گذشت در حدیث هفتم این باب و می‌آید در حدیث آینده که تسعة اذرع و در حدیث اول باب سابق که مد بصره زیرا که
این بحسب اختلاف مراتب مؤمنان است بحسب اختلاف خواهش ایشانست عروس مشترک است میان مرد و زن یعنی روایت است از
عمرو بن اشعث که او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام می‌گفت پرسیده می‌شود مرد در قبر خود پس اگر خوب شناخت امام خود را
فراخ کرده می‌شود برای او در قبرش هفت ذراع و گشوده می‌شود برای او دری سوی بهشت و گفته می‌شود او را بخواب خوابیدن عروس
در حالی که روشن چشم باشی نهم صل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِذَا وُضِعَ الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ اَتَاهُ
مَلَكَانِ مَلَكٌ عَنْ يَمِينِهِ وَمَلَكٌ عَنْ يَسَارِهِ وَاُقِيمَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ عَيْنَاهُ مِنْ نُحَاسٍ فَيُقَالُ
لَهُ كَيْفَ تَقُولُ فِي الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ قَالَ فَيَفْزَعُ لَهُ فَزْعَةً فَيَقُولُ اِذَا كَانَ مُؤْمِنًا
اَعَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَسْأَلَانِي فَيَقُولَانِ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لَا حُلُمَ فِيهَا وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ
تِسْعَةَ اَذْرُعٍ وَيَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ
فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَاِذَا كَانَ كَافِرًا قَالَا لَهُ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي خَرَجَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ فَيَقُولُ
لَا اَدْرِي فَيُخَلِّيَانِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشَّيْطَانِ شرح ظهرانیکم بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب یفزع از باب علم و منع
فزعه بنابر اول بفتح زای است و بنابر دوم بسکون زای است الحلم بفتح جیم و سکون لام مصدر باب ضرب بریدن و مراد
اینجا بطرف کردن نعمت است بسبب زوال شکی قبر که برای سؤال دو ملک بود آیت سوره ابراهیم بیان شد در شرح
حدیث اول باب سابق یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می‌گفت چون گذاشته شود مرد در قبر خود می‌آیند
نزد او دو فرشته فرشته از جانب دست راست او و فرشته از جانب دست چپ او و واداشته می‌شود شیطان در پیش

دو چشم او چشم آن شیطان از مس گداخته است پس گفته میشود آن مرد را که چگونه میگوئیدر این مردی که بود میان شما‌های نیک و بد شما امام گفت پس آن مرد صاحب دهشت میشود و برای آن سوال دهشتی پس میگوید چون مومن حقیقی باشد که آیا از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سوال میکنید مرا پس میگویند بخواب خوابی که نیست بر مِن نعمت دران تا روز قیامت و فراخ کرده میشود برای او در قبرش نه ذرع و می بیند جای نشستن خود را در بهشت و آن معنی ازکردن و راحت مدلول قول الله عز و جل است در سوره ابراهیم ثابت میکند الله تعالی در محبوب و مرضی خبر اگر و منه نبخی که ثابت و غیر متزلزل است در زندگی دنیا و در زندگی آخرت پس اگر آن مرد کافر حقیقی باشد میگوید او را که است این مردی که بیرون آمد میان شماهای نیک و بد شما پس میگوید میدانم پس وا میگذارند او را با آن شیطان یازدهم عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ فِي قَبْرِهِ مَنْ رَبُّكَ فَيَقُولُ اللهُ فَيُقَالُ لَهُ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيُقَالُ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ فَيُقَالُ مَنْ إِمَامُكَ فَيَقُولُ فُلَانٌ فَيُقَالُ كَيْفَ عَلِمْتَ بِذَلِكَ فَيَقُولُ أَمْرٌ هَدَانِي اللهُ لَهُ وَثَبَّتَنِي عَلَيْهِ فَيُقَالُ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لَا حُلُمَ فِيهَا نَوْمَةَ الْعَرُوسِ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ إِلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرَيْحَانِهَا فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَجِّلْ قِيَامَ السَّاعَةِ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى أَهْلِي وَمَالِي شرح بیان روح و ریحان گذشت در حدیث اول باب سابق ترجمه روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفته میشود مومن را در قبرش که کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید الله است پس گفته میشود او را چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است ترک خود رایی و پیروی ظن پس گفته میشود کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد است پس گفته میشود کیست امام زمان تو پس میگوید فلان است پس گفته میشود چگونه خوب دانستی آن را پس میگوید کار است که راه نمود مرا الله تعالی سوی آن و استوار در ربوبیت رب العالمین در زمین و آسمان و محکمات قرآن که بحرکت در نهی از پیروی ظن و پا برجا کرد مرا بر آن توفیق عمل با آن علم پس گفته میشود او را بخواب خوابیدنی که نیست بر من نعمت دران تا روز قیامت بخواب خوابیدن عروس بعد از آن گشوده میشود برای او دری سوی بهشت پس داخل میشود سوی او از راحت بهشت و رزق بهشت پس میگوید ای صاحب کل اختیار من شتاب کن برپای داشتن قیامت را تا شاید که من بازگشت کنم سوی اهل خود و آنچه مهیا شده برای من مراد با اهل حور عین است یا مراد خویشان مومن است اصل وَيُقَالُ لِلْكَافِرِ مَنْ رَبُّكَ فَيَقُولُ اللهُ فَيُقَالُ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ فَيُقَالُ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيُقَالُ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَيَقُولُ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُهُ فَيَضْرِبَانِهِ بِمِرْزَبَّةٍ لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهَا الثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ لَمْ يُطِيقُوهَا قَالَ فَيَذُوبُ كَمَا يَذُوبُ الرَّصَاصُ ثُمَّ يُعِيدَانِ فِيهِ الرُّوحَ فَيُوضَعُ قَلْبُهُ بَيْنَ لَوْحَيْنِ مِنْ نَارٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَخِّرْ قِيَامَ السَّاعَةِ شرح مرزبه بیان شد در شرح حدیث

آن دم



گفت میشود و پس گفته میشود چیست این نفی پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله ظاهر است پس گفته میشود و م

اول باب سابق الرصاص بفتح را بنقطه قلعی ترجمه و گفته میشود کافر را که کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید الله است پس گفته میشود او را از کجا دانستی آن را پس میگوید شنیدم از مردمان که میگفتند پس قبول کردم به پیروی حقیقت آن ترک خود رایی و پیروی ظن که باعث شناخت امام مفترض الطاعه است در هر زمان مخفی نماند که چون گفتن این کلمات مجمل ظاهر نفعی برای گوینده ندارد و وجود و عدم آن علی السویه است پس منافات نیست میان این حدیث و بعض احادیث این باب که در آن لا ادری بود پس میزنند آن کافر را بعصای آهنی که اگر جمع شوند بر آن عصا دو طایفه سنگین که جن و انس باشند طاقت نمی آورند آن را امام گفت پس گداخته میشود چنانچه گداخته میشود قلعی بعد از آن برمیگردانند در او روح را پس گذاشته میشود دل او میان دو تخته از آتش پس میگوید ای صاحب کل اختیار من تاخیر کن قیام قیامت را مخفی نماند که منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق که آرزوی قیام قیامت میکنند زیرا که کسی که در عذاب است مختلف میباشد حال او که گاهی از دلتنگی میگوید نعم الانقلاب و لو الیناه و گاهی خلاف آن میگوید از ظن شدت عذاب قیامت دوازدهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أُخْرِجَ مِنْ بَيْتِهِ شَيَّعَتْهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى قَبْرِهِ يَزْدَحِمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا انْتُهِيَ بِهِ إِلَى قَبْرِهِ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ مَرْحَباً بِكَ وَأَهْلاً أَمَا وَاللهِ لَقَدْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يَمْشِيَ عَلَيَّ مِثْلُكَ لَتَرَيَنَّ مَا أَصْنَعُ بِكَ فَيُوَسَّعُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ وَيَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ مَلَكَا الْقَبْرِ وَهُمَا قَعِيدَا الْقَبْرِ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ فَيُلْقِيَانِ فِيهِ الرُّوحَ إِلَى حِقْوَيْهِ فَيُقْعِدَانِهِ وَيَسْأَلَانِهِ فَيَقُولَانِ مَنْ رَبُّكَ فَيَقُولُ اللهُ فَيَقُولَانِ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيَقُولَانِ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولَانِ وَمَنْ إِمَامُكَ فَيَقُولُ فُلَانٌ شرح با در به برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل انتهی است مرحبا بفتح میم و سکون را بی‌نقطه و فتح حا بی‌نقطه و با یک نقطه اسم مکان است یعنی جای وسعت و مفعول فعل محذوف است بتقدیر اتیت مرحبا یا در بک برای سببیت است و ظرف متعلق بمرحبا است و اشارت است باینکه وسعت قبر بسبب مومن است و اگر کافر بآنجا می آمد تنگ میشد و اهلا عطف بر مرحبا است لترین بفتح لام و فتح تا دو نقطه در بالا و فتح را بی‌نقطه و فتح یا دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله صیغه مخاطب معلوم العین معتل اللام یائی باب منع است ما استفهامیه و موصوله نیست القعید بفتح قاف و کسر عین بی‌نقطه کسی که نشسته باشد از روی اهتمام و برای جد در کاری و قعید قبر در مقابل قعید دنیا است مثل آنچه مذکور شد در سوره ق عن الیمین و عن الشمال قعید و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب صدم و نهم که باب ان للقلب اذنین ینفث فیهما الملک و الشیطان است الحقو بفتح حا بی‌نقطه و سکون قاف تهیگاه ترجمه روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که میت مومن چون بیرون آورده شد از خانه او مشایعت میکنند او را فرشتگان تا قبر او ازدحام میکنند بر او برای تبرک تا آنکه چون رسانیده شود او سوی قبرش میگوید او را

زمین قبر بزبان حال که آمدی بوسعتگاه بسبب تو و آمدی بدوست مثل آمدن کودکان آگاه باش بخدا قسم که هرآینه بتحقیق دوست
میداشتم که راه رود بر بالای من مثل تو پس هرآینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد با تو پس فراخ کرده میشود برای او بقدر کار
کردن چشم او و داخل میشوند بر او در قبر او دو فرشته قبر و ایشان دو حافظ سخن در قبر یکی منکر و دیگری نکیر پس میاندازند
در او روح را تا دو تهیگاه او پس مینشانند او را و سوال میکنند او را پس میگویند کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید
الله است پس میگویند چیست دین تو پس میگوید یعنی شریک در ربوبیت از الله تعالی است پس میگویند کیست پیغمبر تو پس میگوید
محمد است صلی الله علیه و آله پس میگویند و کیست امام زمان تو پس میگوید فلان است اصل قال فینادی منادٍ من السماء
صدق عبدی افرشوا له فی قبره من الجنة وافتحوا له فی قبره بابا الی الجنة والبسوه من ثیاب الجنة
حتی یاتینا و ما عندنا خیر له ثم یقال له نم نومة عروس نم نومة لا حلم فیها ش صدق بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل است الحلم بضم حاء و سکون لام مصدر باب ضرب برمان و مراد تغییر نعمت است و اشارت است بآیه سوره
ابراهیم یثبت الله الذین آمنوا و بیان شد در حدیث اول باب سابق یعنی امام گفت پس ندا میکند منادی از جانب بالا
در آسمانها که مراد تصدیق بربوبیت من کرد بنده من بگسترانید برای او در قبر او از بهشت و بگشایید برای او در قبر او دری
سوی بهشت و بپوشانید او را از جامههای بهشت تا وقتی که آید نزد ما و آنچه نزد ماست بهتر است برای او بعد از آن
گفته میشود او را که بخواب مانند خواب عروس در نعمت که [illegible] که نیست تغییر نعمت در آن اصل قال وان کان
کافرا خرجت الملائکة تشیعه الی قبره یلعنونه حتی اذا انتهی الی قبره قالت له الارض لا مرحبا
بک ولا اهلا اما والله لقد کنت ابغض ان یمشی علی مثلک لا جرم لترین ما اصنع الیوم بک
فتضیق علیه حتی تلتقی جوانحه ش لام در لا جرم برای نفی جنس است الجرم بفتح جیم و فتح و سکون را بی نقطه و بضم
جیم و سکون را چاره الجوانح بجیم و نون و حاء بی نقطه جمع جانحه بکسر نون استخوانهای پهلو در طرف سینه یعنی امام گفت
و اگر باشد میتی که بیرون آورده میشود از خانه خود کافر بیرون میآیند فرشتگان متابعت میکنند او را تا قبر لعنت
میکنند او را تا آنکه چون رسد سوی قبر میگوید او را زمین قبر بزبان حال که نیامدی بوسعتگاه و نه اهل آگاه باش
بخدا قسم که هرآینه بتحقیق دشمن میداشتم که راه رود بر بالای من مثل تو تا جائی که هرآینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد
امروز با تو پس زمین قبر تنگ میشود بر او تا آنکه بگذرد سر استخوانهای سینه او اصل قال ثم یدخل علیه ملکا القبر
وهما قعیدا القبر منکر و نکیر قال ابو بصیر جعلت فداک یدخلان علی المؤمن والکافر فی
صورة واحدة فقال لا قال فیقعدانه ویلقیان فیه الروح الی حقویه فیقولان له من ربک
فیتلجلج ویقول قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت ویقولان له ما نبیک



فیتلجلج ویقول قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت ویقولان له من نبیک فیقول
قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت ویسال عن امام زمانه ش التلجلج بدو جیم مصدر باب
تفعلل درهم گفتن سخن لا دریت جمله دعائیه است و در حکم فعل مضارع است زیرا که نفی اگر داخل ماضی شود تکرار آن لازم است
مثل لا صدق و لا صلی یعنی امام گفت بعد از آن داخل میشوند بر او دو فرشته قبر و ایشان دو حافظ سخن در قبر یکی منکر و
دیگری نکیر گفت ابو بصیر قربانت شوم آیا داخل میشوند بر مومن و کافر در یک صورت پس امام گفت نه امام گفت پس مینشانند
کافر را و میاندازند در او روح را تا دو تهیگاه او پس میگویند او را کیست صاحب کل اختیار تو پس درهم میگوید سخن را و میگوید
بتحقیق شنیدم از مردمان که میگفتند یا منیعی که ایشان میگفتند که الله است و من حقیقت آن سخن را ندانستم پس میگویند
او را که ندانی و میگویند او را کیست دین تو پس درهم میگوید سخن را و میگوید بتحقیق شنیدم از مردمان که میگفتند یا منیعی
که ایشان میگفتند که اسلام است و من حقیقت اسلام را ندانستم پس میگویند او را که ندانی و پرسیده میشود از امام زمان
اصل قال وینادی منادٍ من السماء کذب عبدی افرشوا له فی قبره من النار وافرشوه والبسوه من
ثیاب النار وافتحوا له بابا الی النار حتی یاتینا و ما عندنا شر له فیضربانه بمرزبة ثلاث
ضربات لیس منها ضربة الا یتطایر قبره نارا لو ضرب بتلک المرزبة جبال تهامة لکانت
رمیما وقال ابو عبد الله علیه السلام ویسلط الله علیه فی قبره الحیات تنهشه نهشا والشیطان
یغمه غما قال ویسمع عذابه من خلق الله الا الجن والانس ش کذب از باب تفعیل است مرزبه بیان شد
در شرح حدیث اول باب سابق یتطایر بطا بینقطه و یا دو نقطه پایین و را بینقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفاعل است
التطایر پرواز کردن و درازشدن و متفرق شدن و هر دو اینجا مناسب است قبره مرفوع و فاعل است نارا تمیز از
نسبت است پس در معنی فاعل است و مراد جهنم است که فرو میگیرد یا از پاره شده پراکنده میشود آتش قبر او التهامه بکسر تا
دو نقطه بالا و الف که لام میم بفتح را بینقطه و کسر میم استخوان پوسیده و مراد اینجا متفرق است مانند ریگ و [illegible] بود
که استعاره باشد تنهشه بنون و شین با نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب منع است الشیطان منصوب و معطوف
بر الحیات است یا مرفوع و مبتدا است و بر این تقدیر واو حالیه میتواند بود یغمه بیا با نقطه و تشدید میم بصیغه غائب معلوم
باب نصر است یعنی امام گفت و ندا میکند منادی از جانب بالا که دروغ گفت بنده من و مراد تکذیب ربوبیت من کرد بنده من
بگسترانید برای او در قبر او از آتش و بپوشانید او را از جامههای آتش و بگشایید برای او دری سوی آتش تا آنکه آید نزد ما
و آنچه نزد ماست بدتر است برای او پس آن دو فرشته میزنند او را بعصایی از آهن سه زدن که نیست از جمله آنها
زدنی مگر آنکه فرو میگیرد او را آتش قبر او اگر زده شود بآن عصا کوههای تهامه هرآینه میشد ریگ و گفت امام جعفر صادق

و میگویند او را [illegible] پیغمبر تو پس درهم میگوید سخن را [illegible] شنیدم
از مردمان که میگفتند پس میگویند او را [illegible]

علیه السلام که و مسلط میکند الله تعالی براو در قبر او مارها را که میگزند او را که زمینی و مسلط میکند شیطان را غمناک میکند او را و غمناک کردن امام گفت و میشود عذاب او را هر که آفریده الله تعالی که جن و انس **اصل** قال و انّه لیسمع خفق نعالهم و نفض ایدیهم و هو قول الله عزّ و جلّ یثبّت الله الّذین آمنوا بالقول الثّابت فی الحیوة الدّنیا و فی الآخرة و یضلّ الله الظّالمین و یفعل الله ما یشاء **شرح** ضمیر انه راجع بمومن است یا راجع بقدر مشترک میان مومن و کافر است الخفق بفتح خاء با نقطه و سکون فاء و قاف آواز نعلین در وقت راه رفتن ضمیر نعالهم راجع بجمعیت که بر سر قبر تردد میکنند النفض بفتح نون و سکون فاء و ضاد با نقطه افشاندن ضمیر ایدیهم راجع است بمجموع مذکور **اول** آنچه مذکور شد در مومن و تثبیت ناظر بآنست **دوم** آنچه مذکور شد در کافر و تضلیل ناظر بآنست و مراد بظالمین پوشانندگان آیات محکمات یا بینات اتباع ظن آمره بسوال اهل الذکر صریحه در وجوب امام هدی در هر زمان تا انقراض تکلیف بتاویل یا تخصیص با صول دین موافق آیت سوره بقره ان الّذین یکتمون ما انزلنا من البیّنات و الهدی من بعد ما بیّنّاه للنّاس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون **سوم** سکوت از ما عدای آن دو قسم و تفعیل ناظر بآنست **یعنی** امام گفت و بدرستی که مومن هر آینه میشنود آواز نعلهای جماعت را و افشاندن دستهای جماعت را از خاک قبر بعد از گذاشتن قبر برای دعا و قرائت سوره قدر و آنچه گذشت و اینست قول الله عزّ و جلّ است در سوره ابراهیم که پایبرجا و محبوب میکند الله تعالی جمعی را که گرویدند بسخنی که پابرجاست در زندگی دنیا و در زندگی آخرت بیان این شد در شرح حدیث اول باب سابق و گمراه میکند الله تعالی ظالمان را و میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره کانت الصّلوة عن یمینه و الزّکوة عن یساره و البرّ مظلّ علیه قال و یتنحّی الصّبر ناحیة فاذا دخل علیه الملکان اللّذان یلیان مسائلته قال الصّبر للصّلوة و الزّکوة دونکما صاحبکما فان عجزتما عنه فانا دونه **شرح** مثل این حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هشتم باب چهل و هفتم که باب الصبر است البر بکسر با و نقطه و تشدید را با نقطه نیکویی و مراد اینجا ایمان حقیقی است و اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره و لکنّ البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر و بقول او در ان سوره و لکنّ البرّ من اتّقی و بیان آیه دوم شد در کتاب الحجه در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام و الرّدّ الیه که باب هفتم است المظل بضم میم و کسر ظاء با نقطه و تشدید لام مشرف و بکسر ظاء با نقطه سایه اندازنده و اول مناسبتر است باعتبار تعدیه آن بعلی الصبر شکیبایی و ظاهر حدیث یازدهم باب اینست که مراد دوستی اهل البیت علیهم السلام است زیرا که باعث تقیه و انتظار دولت صاحب الزمان علیه السلام بترک خود رایی و پیروی ظن و مانند اینهاست چنانچه گفته در سوره بقره و الصّابرین فی البأساء و الضّرّاء یا مراد صبر بر معصیت است که بغایت مذموم است چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم باب الصبر یا مراد صبر بر معصیت

مایحکیم

مطلقا

مطلقا چنانچه گفته و بشّر الصّابرین الّذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انّا لله و انّا الیه راجعون دونه بضم دال و سکون واو و فتح نون اسم فعل است بمعنی امر و صاحبکما منصوب است بمفعولیت یا دونه ظرف و خبر مبتداست و صاحبکما مرفوع و مبتداست دونه منصوب بظرفیت و خبر مبتداست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل شود مومن حقیقی در قبر خود میباشد نماز در جانب دست راست او و زکوة در جانب دست چپ او و برهای که ایمان مشرف است بر او امام گفت و گوشه گیر میشود صبر در گوشه پس چون داخل شوند دو فرشته که متعرض میشوند سوال و جواب او را میگوید صبر نماز و زکوة را در آیید یار خود را پس اگر عاجز شوید از دریافتن او بسبب تقصیری که در حق شما کرده باشد و شما را ضعیف و ناقص کار آورده باشد پس من در نزدیک او میشوم یا بمعنی که تلافی ضعف و نقصان شما میکنم و او را در می یابم **چهاردهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السّلام اذا وضع المیّت فی قبره مثّل له شخص فقال له یا هذا کنّا ثلثة کان رزقک فانقطع بانقطاع اجلک و کان اهلک فخلّفوک و انصرفوا عنک و کنت عملک فبقیت معک اما انّی کنت اهون الثّلثة علیک **شرح** کان تامه است و جمله استیناف بیانی است خلفوک بخاء با نقطه و فاء و تشدید لام معلوم باب تفعیل است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون گذاشته شود میت در قبرش بصورت در آورده میشود شخصی پس میگوید او را که ای مرد حاضر بودیم رفیق یان تو سه کس بودیم یکی رزق تو پس بریده شد بریده شدن اجل تو و دوم اهل تو پس بازماندند در روی زمین بعد از تو یا بمعنی که رفیق قبر تو نشدند و برگشتند از سر قبر تو و سوم عمل تو پس باقی ماندم با تو در قبر تو آگاه باش بدرستی که من بودم اهل تر آن سه بر تو یا بمعنی که آنمقدار که در صلاح رزق و اهل میکوشیدی در صلاح من نمیکوشیدی اشارتست بآیت سوره کهف المال و البنون زینة الحیوة الدّنیا و الباقیات الصّالحات خیر عند ربّک ثوابا و خیر املا **پانزدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السّلام یسأل المیّت فی قبره عن خمس عن صلوته و زکوته و حجّه و صیامه و ولایته ایّانا اهل البیت فیقول الولایة من جانب القبر للاربع ما دخل فیکنّ من نقص فعلیّ تمامه **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده میشود میت در قبر از پنج عبادت از نماز او و زکوة او و حج او و روزه او و دوستی او ما اهل بیت را پس میگوید آن دوستی در گوشه قبر آن چهار را آنچه داخل شود در شما از نقصانی که بسبب کم توجهی باشد پس بر منست تلافی آن اشارتست بآیت سوره طه و انّی لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدی و بیان شد در کتاب الحجه در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام و الرّدّ الیه که باب هفتم است **شانزدهم اصل** عن یونس قال سألته عن المصلوب یعذّب عذاب القبر قال فقال نعم انّ الله عزّ و جلّ یأمر الهواء ان یضغطه و فی روایة اخری سئل ابو عبد الله علیه السّلام عن المصلوب یصیبه عذاب القبر فقال انّ ربّ الارض هو ربّ الهواء فیوحی الله عزّ و جلّ الی الهواء فیضغطه ضغطة اشدّ من ضغطة القبر **شرح** یونس بن عبد الرّحمن از راویان

امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است یا مروی از قبیل وقیل یا ارض ابلعی ماک و از قبیل و اوحی ربک الی النحل است و فی روایة
اقوی کلام یونس است و اشارتست باینکه هر چه امامی گفته روایت از پدران اوست و ذکر آنها مبنی بر مصلحتست که مقصود بیان
قدرت الهیست یا بیان قضیه جزئیه است کلینی روایتست از یونس گفت پرسیدم امام را از کسی که بطلق او گفته شده باشد
آیا معذب میشود مانند عذاب قبر یونس گفت که پس امام گفت آری بدرستی که ا‌ستعز و جل امر میکند هوا را باینکه بفشرد او را و در روایتی
دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم است که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از او گفته شده بطلق که آیا میخورد او را مانند
عذاب قبر پس امام گفت بدرستی که صاحب کل اختیار زمین او صاحب کل اختیار هوا است بیان این آنکه وحی میکند او عز و جل
سوی هوا پس میفشرد او را فشردنی که سخت تر باشد از فشردن قبر ذکر انواع راحت و عذاب هست در برزخ مانند انواع راحت
و عذاب نائم است فرق همینست که ادراک و شعور در برزخ اقوی است از ادراک و شعور در نوم و باین اعتبار است
که لذت و الم در اول اقوی از دوم است و تتمه بیان این مدعا در شرح حدیث اول باب آینده بیں میشود مصلوب غیر محفوظ
جایز است سایر احوال نیز جایز است بلکه در کسی که سوخته شده باشد و خاکستر او بباد داده شده باشد نیز جایز است
و الله اعلم سعد ابی جمل عن احدهما علیهما السلام قال لما ماتت رقیة ابنة رسول الله صلی الله علیه و اله
قال رسول الله صلی الله علیه و اله الحقی بسلفنا الصالح عثمان بن
مظعون و اصحابه قال و فاطمة علیها السلام علی شفیر القبر تحدر دموعها فی القبر و رسول الله
صلی الله علیه و اله یتلقاه بثوبه قائم یدعو قال انی لاعرف ضعفها و سألت الله عز و جل ان
یجیرها من ضمة القبر شرح عثمان بن مظعون بظاء با نقطه اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافته
(و دراه منقطعه)
و قبر او در بقیع است تحدر بتا و حاء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب یا مخاطب یا تفعلست ضعفها عبارتست
از اندک تحملی با عبارتست از مظلومیت بیش روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت وقتی
که وفات یافت رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله گفت رسول الله صلی الله علیه و آله لاحق شو به پیشرو ما که صالحست
عثمان بن مظعون و یاران اوست امام گفت و فاطمه علیها السلم بر لب قبر بود فرو میریخت اشکهای او در قبر و رسول
الله صلی الله علیه و آله میگرفت اشک خود را بجامه خود ایستاده بود دعا میکرد برای رقیه رسول الله گفت بدرستی که من
هر آینه میشناسم سستی رقیه را و طلب کردم از الله عز و جل که پناه دهد او را از فشردن قبر باب هشتاد و نهم اصل
باب بیشم این بابیست بعنوان برای مناسبت بباب سابق در این باب سه حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ما من موضع قبر الا و هو ینطق کل یوم ثلاث مرات انا بیت التراب انا بیت البلاء
انا بیت الدود قال فاذا دخله عبد مؤمن قال مرحبا و اهلا اما والله لقد کنت احبک و انت تمشی

الکل

علا

علی ظهری فکیف اذا دخلت بطنی فستری ذلک قال فتفسح له مد البصر و یفتح له باب یری مقعده
من الجنة شرح ثلاث مرات باعتبار وقت سه نماز است نماز صبح و نماز ظهر و نماز عصر و اشارتست باینکه آدمی در اوقات
نماز میباید که فکر گور و قیامت خود را کند یا باعتبار حسن است که مذکور است در این حدیث مرحبا و اهلا بیان شد در شرح
حدیث دوازدهم باب سابق تفسح بیان شد در شرح حدیث دوم باب ما یعاین المؤمن و الکافر که باب سیزدهم است
مد بفتح میم و تشدید دال بی نقطه منصوب و نائب مفعول مطلق است یری بصیغه مضارع مجهول باب افعالست و جمله
بیانیه است مقعده منصوب و مفعول دوم است بیش روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست هیچ موضعی
که قبر خواهد شد برای مکلف زنده مگر جائی که آن گویا میشود بزبان حال در هر روزی سه بار که من خانه خاکم من خانه محنتم
خانه کرمانم امام گفت پس چون داخل آن شود بنده مؤمن آن قبر بزبان حال میگوید آمدی بگشادگی و باهل خود که خدا
قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا بر جائی که تو راه میرفتی بر پشت من پس چگونه است دوستی من ترا چون
داخل شدی در شکم من زود خواهی دانست آن دوستی را امام گفت پس فراخ میشود زمین قبر برای او بقدر کار کردن چشم و گشوده
میشود برای او دری بیان این آنکه نموده میشود باو جای نشستن او از بهشت اصل قال فیخرج من ذلک رجل
لم تر عیناه شیئا قط احسن منه فیقول یا عبد الله ما رأیت شیئا احسن منک قط فیقول انا
رأیک الحسن الذی کنت علیه و عملک الصالح الذی کنت تعمله شرح امام گفت و بیرون می آید از آن موضع
قبر شخصی که بصورت مرد است که ندیده دو چشم آن مؤمن چیزی هرگز که بهتر از او باشد پس آن مؤمن میگوید ای بنده خدا
ندیدم چیزی که بهتر از تو باشد هرگز پس آن شخص میگوید که من مذهب نیکوی توام که بودی بر آن و عمل صالح توام که میکردی آنرا
اصل قال ثم تؤخذ روحه فتوضع فی الجنة حیث رأی منزله ثم یقال له نم قریر العین فلا تزال
نفحة من الجنة تصیب جسده یجد لذتها و طیبها حتی یبعث شرح النفح بفتح نون و سکون فاء و حاء بی نقطه
دفعه از نسیم و قطعه از عذاب و مراد اینجا معنی اول است و مراد در آینده معنی دوم است بیش امام گفت بعد از آن برداشته
میشود پس روح او گذاشته میشود در بهشت جائی که دید منزل خود را بعد از آن گفته میشود او را که خواب روشن چشم
پس همیشه دفعه از نسیم بهشت بر میخورد بدن او را می یابد لذت آن دفعه را و خوشبوئی آنرا تا وقتی که برانگیخته شود
از قبر ذکر برای هر یک از مؤمن و کافر بعد از زندگی محسوس ایشان در زمان تکلیف دو میرانیدن هست یکی متصل بزندگی
محسوس و دیگری متصل بزندگی در قبر برای سوال نکیر و منکر و بعد از هر میرانیدنی زنده کردنی هست یکی در قبر برای سوال
نکیر و منکر و دیگری در قیامت برای حساب و تمام جزای عمل اینچه گفته در سوره مؤمن امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین
و لذت و الم بروح ایشان میرسد بتوسط بدن نیز در هر یک از آن چهار حالت اگر چه در حالت زندگی اقوی باشد

ازآنها درحالت مردگی اصل قال واذا دخل الکافر قالت لا مرحبا بك ولا اهلا اما والله لقد کنت ابغضك
وانت تمشي على ظهري فكيف اذا دخلت بطني سترى ذلك فتضم عليه فتجعله رميما ويعاد كما
كان ويفتح له باب الى النار فيرى مقعده من النار شرح امام گفت چون داخل قبر شود کافر زمین قبر میگوید باو
حال که بیامدی تو بسکنگاه خود نه بامن خوش آمدی ونه اهل خود آگاه باش بخدا قسم که هرآینه بتحقیق دشمن میداشتم ترا در حالی که تو راه میرفتی بر پشت
من پس چگونه است دشمنی من ترا چون داخل شدی در شکم من زود خواهی دانست آن دشمنی را امام گفت پس زمین
تنگ میشود براو پس میگیرد اورا وخورد وخمیر برگردانیده میشود چنانچه بود یا بهیئتی که زنده کرده میشود برای سوال نکیر ومنکر
وگشوده میشود برای او دری بسوی آتش پس می بیند جای خود را از آتش اصل قال ثم انه يخرج منه رجل
اقبح من رای قط قال فيقول يا عبد الله من انت ما رايت شيئا اقبح منك قال فيقول انا عملك
السيئ الذي كنت تعمله ورايك الخبيث شرح فظ بقاف وتشدید ظا نقطه صفت دوم
یعنی بسیار درشت یعنی امام گفت بعد از آن بیرون می آید مرد بصورت مردی که هرگز
کسی ندیده بسیار درشت است امام گفت پس کافر میگوید ای بنده خدا کیستی تو ندیدم هیچ چیز را بدتر از تو امام گفت
که پس آن شخص میگوید که من عمل بد توام که میکردی آنرا و بیرونی ظن ومذهب بد توام اصل قال ثم تؤخذ روحه
فتوضع حيث رأى مقعده من النار ثم لا تزال نفخة من النار تصيب جسده فيجد المها و
حرها في جسده الى يوم يبعث ويسلط على روحه تسعة وتسعون تنينا تنهشه ليس فيها تنين
ينفخ على ظهر الارض فتنبت شيئا شرح امام گفت بعد از آن میرانیده میشود پس روح او گذاشته میشود در جا
که دید جای خود را از آتش بعد از آن همیشه شعله آتش میخورد بدن او را پس میابد آزار آن را وگرمی آن را در بدن خود
تا روزی که برانگیخته شود ومسلط میشود بر روح او نود ونه مار بزرگ میگزند او را نیست از جمله آن مارها ماری که
دمد بر روی زمین پس زمین رویاند چیزی را دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان القبر يكلم في
كل يوم انا بيت الغربة انا بيت الوحشة انا بيت الدود انا القبر انا روضة من رياض
الجنة او حفرة من حفر النار شرح الروضة بفتح را بی نقطه وسکون واو وصاد بی نقطه آب گاهی که دور آن
چمن ومرغزار است الحفرة بضم حا بی نقطه وفتح فا ودرا بی نقطه جمع حفره بضم حا وسکون فا گودی مضمون این ظاهرست
از شرح حدیث سابق سیوم اصل عن عمر بن يزيد قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اني سمعتك وانت
تقول كل شيعتنا في الجنة على ما كان منهم قال صدقتك كلهم والله في الجنة قال قلت جعلت فداك
ان الذنوب كثيرة كبار فقال اما في القيامة فكلكم في الجنة بشفاعة النبي المطاع او وصي النبي

ولکن

ولكني والله اتخوف عليكم في البرزخ قلت وما البرزخ قال القبر منذ حين موته الى يوم القيامة
شرح البرزخ بفتح با یک نقطه وسکون را بی نقطه وفتح زای با نقطه وخا با نقطه واسطه میان دو چیز شرح روایتست از عمر بن یزید
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من شنیدم از تو وتو میگفتی جمیع شیعه ما در بهشتند با وجود هر گناهی که صادر شده
باشد از ایشان امام گفت راست گفتم ترا جمیع ایشان بخدا قسم در بهشتند راوی گفت که گفتم فدای تو شوم که گناهان بعضی
شیعه امامیه بسیار است کبیره است مراد کبیره معصیت کبری امر را صادر شده زیرا که مصر بر کبیره داخل شیعه نیست وگاهست
که بی توبه مقبول وفات یافته باشد پس امام گفت اما در روز قیامت پس جمیع شیعه امامیه در بهشتند بشفاعت پیغمبر مطاع یا وصی آن
پیغمبر ولیکن من بخدا قسم بسیار میترسم بر ایشان در واسطه میان زندگی دنیا وزندگی قیامت گفتم که چیست واسطه گفت
قبرست از وقت مردن مکلف تا روز قیامت باب نودم اصل باب في ارواح المومنين شرح این بابیست در بیان
حال ارواح مومنان بعد از وفات در این باب دو حدیث است اول اصل عن حبة العرني قال خرجت مع
امير المؤمنين عليه السلام الى الظهر فوقف بوادي السلام كانه مخاطب لاقوام فقمت بقيامه حتى
اعييت ثم جلست حتى مللت ثم قمت حتى نالني مثل ما نالني اولا ثم جلست حتى مللت ثم قمت
وجمعت ردائي فقلت يا امير المؤمنين اني قد اشفقت عليك من طول القيام فراحة ساعة
ثم طرحت الرداء ليجلس عليه فقال لي يا حبة ان هو الا محادثة مؤمن او مؤانسته شرح حبه بفتح حا
بی نقطه وتشدید با یک نقطه است العرني بضم عین بی نقطه وفتح را بی نقطه ونون وتشدید یا منسوب بعرنه بضم عین وفتح را وسکون
یا دو نقطه در پایین که قبیله ایست ومیم الظهر بفتح ظا با نقطه وسکون ها وراء بی نقطه پشت کوفه جانب نجف واوادی
بال بی نقطه بصیغه اسم فاعل مثل اللام یا بی باب ضرب وادی السلام بالف بعد از لام مذکور شده در حدیث چهارم باب بیست ودوم
میعاد با منی وجنگ وادی السلام ومراد نهر فرات وحوالی آنست که پیش از مخلوط شدن بدجله است محاطب بکسر طا بی نقطه
وبفتح طا میتواند بود ولاقوام اشارتست باینکه بهر دو گاهی التفات میشد برای خطاب جمعی دیگر اعییت بعین بی نقطه و
دو یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب افعالست مللت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم
راحه منصوبست بفعل محذوف بتقدیر اطلب راحة ان بکسر همزه وسکون نون نافیه است هو راجع بباعث طول قیام
بلال وبرنجت محادثه بحا بی نقطه ودال بی نقطه وثا سه نقطه است اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل یا مفعولست
وستثنا کالفرع است ومرفوع وخبر مبتدا است او مو انسته برای تقسیم است یا بمعنی که نسبت بعض مومنان محادثه
است ونسبت بعضی دیگر محض مو انسته است ومیتواند بود که او برای شک راوی باشد مو انسته بضم تا با مغنی باشد یعنی
روایتست از حبه عرنی که گفت بیرون رفتم با امیرالمومنین علیه السلام سوی پشت کوفه پس ایستاد در وادی السلام چنانچه او خطاب

میکرد و باشد بجاهای چند پس ایستادم بایستادن او تا مانده شدم بعد از ان نشستم تا آنکه دلگیر شدم بعد از ان ایستادم تا آنکه
برخوردم امثل آنچه برخوردم اول بار از ماندگی بعد از ان نشستم تا آنکه دلگیر شدم بعد از ان برخاستم و برچیدم ردای خود را از دوش
خود پس گفتم یا امیرالمؤمنین بدرستی که من بتحقیق ترسیدم بر تو از درازی ایستادن که مباد از کوفت یا دلگیر شوی پس طلب کن
راحت ساعتی یا او گستردم ردا را تا نشیند بران پس گفت مرا ای حبه نیست باعث طول قیام به آن مگر هم‌زبانی مؤمنی یا انس
گرفتن مؤمنی اصل قال قلت یا امیر المؤمنین وانهم لکذلک قال نعم ولو کشف لک لرأیتهم حلقا حلقا
محتبین یتحادثون فقلت اجسام ام ارواح فقال ارواح وما من مؤمن یموت فی بقعة من
بقاع الارض الا قیل لروحه الحقی بوادی السلم وانها لبقعة من جنة عدن شرح وانهم بکسر همزه و تشدید
نون بتقدیر استفهام است مشار الیه ذلک بودن مؤمنانست آنجا بروشی که تا دونه یا مواصله ایشان باعث امتداد طول
قیام باشد کشف بصیغه مجهول باب ضرب است لک نایب فاعل است حلقا دو جا بکسر و فتح حا بی نقطه و فتح لام جمع حلقه بفتح
حاء و سکون و فتح لام و قاف مفعول دوم رایتهم است و ذکر جمع و تکرار آن مبنی بر انست که ایشان بر شاخهای درختان
چنانچه می آید در حدیث سیوم باب آینده پس در هر درختی حلقها است بر هر شاخی حلقه محتبین بضم میم و سکون حاء بی نقطه و
فتح تا دو نقطه بالا و کسر با یک نقطه بصیغه جمع مذکر اسم فاعل معتل اللام واوی باب افتعال مفعول دوم رایتهم است
الاحتبا جامه بر دور خود پوشیدن و این اشارتست بانچه می آید در حدیث چهارم باب آینده که ارواح مؤمنان در حجرات
و بیان میشود در شرح آن حدیث یتحادثون بیا بی نقطه و دال بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه مضارع معلوم باب تفاعل مفعول دوم
رایتهم است الاجسام ابدان و مراد اینجا ارواح در ابدان است پس مراد شق دوم ارواح بی ابدان است یعنی حبه گفت
که گفتم ای امیرالمؤمنین و آیا بدرستی که آن مؤمنان چنانند که گفتی گفت آری و اگر پرده برداشته شود برای تو هر آینه میبینی
ایشان را حلقها حلقها در جاهایی هم‌زبانی میکنند با یکدیگر پس گفتم آیا ایشان ابدانند یا ارواحند پس گفت ارواحند
و نیست هیچ مؤمنی که بمیرد در موضعی از مواضع زمین مگر آنکه گفته شد روح او را که لاحق شو بوادی السلم بالیقین که تا کنون
و بدرستی که وادی السلم موضعی است از بهشت اقامت مؤمنان که مذکورست در سوره مؤمن و آن قلم جنات
عدن التی وعدهم دوم اصل عن احمد بن عمر رفعه عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له ان اخی ببغداد
واخاف ان یموت بها فقال ما تبالی حیثما مات اما انه لا یبقی مؤمن فی شرق الارض وغربها
الا حشر الله روحه الی وادی السلم قلت واین وادی السلم قال ظهر الکوفة اما انی کانی بهم حلق حلق
قعود یتحدثون شرح ما در ما تبالی برای استفهام است و میتواند بود که نافیه باشد حیثما بفتح حاء بی نقطه و سکون یا دو نقطه در انکاری
پایین و ضم و کسر و فتح ثا سه نقطه و ما کافه برای مکانست و متضمن معنی شرط است و ما تبالی قائم مقام جزای آنست الا

الاحتر

الاحشر ای استثنا منقطع است ظهر منصوب و ظرف مکانست و اشارتست بانکه وادی السلام جزو ظهر کوفه است و جزو
در کل بیاسد بادر هم بمعنی مع است حلق حلق بیان شد در شرح حدیث سابق و اینجا خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هم حلق
حلق و جمله استیناف بیانیه سابق است القعود بضم قاف و ضم عین بی نقطه جمع قاعد فرق میان قاعد و جالس اینست
که اول نشسته در موضع حجاب و مانند آنست و دوم نشسته بخلاف آنست و این اشارتست بآنچه مذکور شد در شرح
محتبین در حدیث سابق یعنی روایتست از احمد بن عمر با او برکسند روایت را از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
که گفتم امام را در مدینه که بدرستی که برادرم در بغداد است و میترسم که وفات یابد در بغداد و قبر او نزد قبرها نباشد پس امام گفت
چه پروا داری هرجا که وفات یافته باشد آگاه باش بدرستی که شان اینست که باقی نمیماند مؤمنی در شرق زمین
و مغرب زمین لیکن جمع میکند الله تعالی روح او را سوی وادی السلم گفتم امام را و در کجاست وادی السلم گفت در
پشت کوفه آگاه باش بدرستی که من چنانم که با ایشانم ایشان حلقها حلقها اند نشستگان در جاها هم‌زبانی میکنند با یکدیگر
باب نود و یکم اصل باب شرح این بابیست بی عنوان برای مناسبت بباب سابق و در این باب هفت حدیث است
برزخ اول اصل عن ابی ولاد الحناط عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت جعلت فداک یروون ان
ارواح المؤمنین فی حواصل طیور خضر حول العرش فقال لا المؤمن اکرم علی الله من ان یجعل
روحه فی حوصلة طیر لکن فی ابدان کابدانهم شرح الحواصل جمع حوصله بفتح حاء بی نقطه و سکون واو و فتح
صاد بی نقطه و تخفیف و تشدید لام مفتوحه چینه دان مرغان الخضر بضم خاء با نقطه و سکون ضاد با نقطه و را بی نقطه جمع اخضر
سبز ان معانی عرش بیان شده در کتاب التوحید در شرح عنوان باب العرش والکرسی که باب بیستم است و مراد بعرش اینجا
دور آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است تختی است از نور که الله تعالی آنرا آفریده بکمال
صفا و آراستگی و گذاشته بر دوش ملائکه و بر آن می نشینند در آخرت چهار کس از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار
کس از آخرین محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم و در علم ایشانند نه فرزندان حسین که بعد از او امامند موافق آنچه می آید در کتاب
الحج در حدیث چهارم باب فضل زیارة ابی الحسن علیه السلم که باب دویست و سی و چهارم است و اگر راویان مخالفان باشند
شاید که بعرش معنی دیگر قصد کرده باشند موافق آنچه ابوقره خیال کرده و گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوم
باب العرش والکرسی یجعل بصیغه معلوم است و روحه منصوب است یا بصیغه مجهول است و روحه مرفوع است یعنی روایتست
از ابو ولاد گندم فروش از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم قربانت شوم مردم روایت میکنند که روحهای
مؤمنان در چینه دانهای مرغان سبز در دور عرش پس امام گفت نه بیان این آنکه مؤمن گرامیتر است بر الله تعالی
از آنکه گرداند روح او را در چینه دان مرغی لیکن ارواح مؤمنان در بدنهایست مانند بدنهای ایشان مراد است

که بروحی بشکل بدنیست که در دنیا داشت چنانچه ظاهر میشود از حدیث سیوم و ششم و هفتم این باب و باین راجع میشود
آنچه مشهور است که ارواح در برزخ در ابدان مثالیه اند پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق که
قلت اجسام ام ارواح قال ارواح دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان ارواح المؤمنین لفی حجرة
فی الجنة یأکلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا الساعة و انجز لنا
ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا ش مراد بطعام و شراب اینجا دو قسم غذای روحست مانند آنچه مذکور است در سوره آل
عمران یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله ت امام گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که روحهای مؤمنان هر آینه در حجره
است در بهشت میخورند از خوردنیهای بهشت و می آشامند از آشامیدنی بهشت و میگویند ای صاحب کل اختیار ما برپای
دار برای ما قیامت را و وفا کن برای ما آنچه وعده کردی ما را و لاحق کن آخر ما را باول ما یعنی که آنچه باقی مانده اند
از مؤمنان در پشت پدران و شکمهای مادران در دنیا ایشانرا بما برسان تا قیامت قایم شود سیوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة تعارف و تسائل فاذا
قدمت الروح علی الارواح تقول دعوها فانها قد افلتت من هول عظیم ثم یسألونها ما فعل
فلان و ما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه و ان قالت لهم قد هلک قالوا قد هوی
هوی ش الشجر جمع شجرة و درمیان ظاهر حدیث پنجم این بابست که تقول دعوها مبنی براین باشد که بعض ارواح مبادرة
کرده رو و سوال میکنند و جواب میشنوند و بعد از آن بعضی دیگر امر مهلت دادن میکنند هول عظیم عبارت از هول موت
است چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب و ظاهر است که این قدوم پیش از سوال است و بعد از آن قدوم دیگر که
با اطمینان باشد میشود و هوی بفتحتین بمعنی معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است الهوی بضم ها و کسر واو و تشدید یاء
افتادن و مراد اینجا افتادن در چاه برهوت است که بیان میشود در حدیث سیوم و چهارم و پنجم باب آینده یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که روحها در شکل بدنها اند یعنی که باعتباری روحند و باعتباری بدن [illegible]
و مثل بدنهای دنیااند در شکل درختانی در بهشت میشناسند یکدیگر را و سوال میکنند یکدیگر را از آنچه خواهند و چون
وارد شود روحی بر آن روحها میگویند بگذارید که او را واگذارید او را چه بدرستی که او بتحقیق رها شده از ترسی بزرگ که در
وقت جان کندن میباشد بعد از آن میپرسند او را که چه حال دارد فلانکس پس اگر گوید ایشانرا که او را گذاشتم
او مانده امیدوار میشوند آمدن او را نزد ایشان و اگر گوید ایشانرا که بتحقیق وفات یافت میگویند بتحقیق افتاد
افتاد در چاه برهوت چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن
عن ارواح المؤمنین فقال فی حجرات فی الجنة یأکلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون

و چه حال دارد فلانکس م



ربنا اقم لنا الساعة و انجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا ش الحجرات بضم حاء بی‌نقطه و ضم و فتح و سکون
جیم و رای بی‌نقطه جمع حجره بضم حا و سکون جیم غرفها و مراد حجرهاییست که مانند غرفهاست بر شاخهای درخت بهشت و مراد
اینست که چون روح جسم هواییست در عرصه اینست که بحرکت باد و او احساس میکند شکل آن بهم خورد و لیس الله تعالی بقدرت
حجابها ساخته میان آن و میان هوا و آن که مانع بهم خوردن شکل شود و نظیر آنچه گفته در سوره رحمن بینهما برزخ لا یبغیان و باقی
ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مات المیت اجتمعوا
عنده یسألونه عمن مضی و عمن بقی فان کان مات و لم یرد علیهم قالوا قد هوی هوی و یقول
بعضهم لبعض دعوه حتی یسکن مما مر علیه من الموت ت روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون
بمیرد میت مؤمن جمع میشوند ارواح مؤمنان نزد روح او میپرسند او را از هر که وفات یافته و از هر که زنده مانده مراد اینست
که بعض ارواح [illegible] بیتابی کرده این سوال میکنند پس اگر وفات یافته باشد و وارد نشده باشد بر ایشان میگویند بتحقیق افتاد
افتاد در چاه برهوت و میگوید بعض ارواح بعضی را که واگذارید او را تا ساکن شود از اضطرابی که گذشت بر او بسبب جان
کندن ششم اصل عن یونس بن ظبیان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال ما یقول الناس
فی ارواح المؤمنین فقلت یقولون تکون فی حواصل طیور خضر فی قنادیل تحت العرش فقال
ابو عبد الله علیه السلام سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طیر
یا یونس اذا کان ذلک اتاه محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الملائکة
المقربون علیهم السلام فاذا قبضه الله عز و جل صیر تلک الروح فی قالب کقالبه فی الدنیا
فیأکلون و یشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا ش
مراد بعرش بیان شده در شرح حدیث اول این باب قالب بفتح لام و کسر لام و با نقطه حجیست که صاحب
صورتست و بجهت کران چیزها را درجای آن بصورت آن میریزند و مراد اینجا صورتیست اضافه و کقالبه بعنوان مسکها
و مراد بقالب بدنست زیرا که قالب بدن در دنیا منسوب است بروح چه روح قالبی علیحده که محسوس کسی شود در دنیا
ندارد یعنی روایتست از یونس بن ظبیان گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس امام گفت چه میگویند مردمان
در ارواح مؤمنان پس گفتم میگویند که میباشند در چینه دانهای مرغانی که سبزند در قندیلهای در پایین عرش پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلم از روی تعجب که سبحان الله مؤمن گرامیتر است بر الله تعالی از آنکه گرداند روح او را در چینه دانهای
مرغی ای یونس چون شود دم مرگ مؤمن می آید نزد او محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرشتگانی که مقربانند
علیهم السلم پس چون قبض روح او کند الله عز و جل میگرداند آن روح را در صورتی مانند صورت بدن او در دنیا پس میخورند و می آشامند

پس چون وارد شود برایشان وا میشناسند او را بهمان صورت که بود در دنیا **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم
انا نتحدث عن ارواح المؤمنین انها فی حواصل طیر خضر ترعی فی الجنة و تاوی الی قنادیل تحت
العرش قال لا اذا ما هی فی حواصل طیر قلت فاین هی قال فی روضة کهیئة الاجساد فی الجنة
**شرح** نتحدث بصیغه مضارع مجهول متکلم مع الغیر باب تفعل است الطیر بفتح طا و سکون یا جمع طایر و گاهی در واحد مستعمل
میشود ترعی برا بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غائبه باب منع است تاوی بهمزه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام از
باب ضرب است اقامه مقام جمله است بتقدیر لا یکون ذلک اذ ... و در بعض نسخ بصورت نون است ظرف زمان
ما فیه است و جمله استیناف بیانی لا است فی روضة خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی فی روضة الروضة آنجا ای که
در میان مرغزار باشد کهیئة خبر دوم مبتدای محذوف است بتقدیر علی هیئة کهیئة است الهیئة بفتح و کسر ها و سکون یا دو نقطه
در پائین و همزه کیفیت و مراد اینجا شکل است فی الجنة حال از اجساد است اگر مراد بجنة بهشت موعود باشد و خبر
سیوم مبتدای محذوف است اگر مراد وادی السلم است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم که مرا سخنی که ما حکایت کرده میشنویم از
ارواح مؤمنان که آنها در چینه دانهای مرغان سبز اند که میچرند آن مرغان در بهشت و ساکن میشوند سوی قندیلهای در زیر
عرش امام گفت نه در این هنگام که آن روحها ارواح مؤمنان باشند چنان این است که میشد آن ارواح در چینه دانهای
مرغان گفتم پس کجا اند آن روحها امام گفت آنها در فضای آنجا و علفگاه اند در شکل بمانند شکل بدنها بر حالی که آن
بدنها در بهشت موعود باشند یا هیچ که در کمال صفا و نور اند چنانچه شکل اهل کمال تنعم میباشد **باب نود و دوم**
**اصل باب فی ارواح الکفار** **شرح** این بابیست در بیان روحهای کافران صریح در این باب پنج حدیث است **اول اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن ارواح المشرکین فقال فی النار یعذبون
یقولون ربنا لا تقم لنا الساعة و لا تنجز لنا ما وعدتنا و لا تلحق آخرنا باولنا **شرح** المشرک کسی که
عبادت غیر الله تعالی کرده باشد دانسته و فهمیده و بی توبه از دنیا رفته باشد خواه معبود او از جماد است باشد و خواه
مثل ناحق و مانند آن باشد چنانچه گفته در سوره توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و باقی ظاهر است
از شرح حدیث دوم باب سابق **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ارواح الکفار فی نار جهنم
یعرضون علیها یقولون ربنا لا تقم لنا الساعة و لا تنجز لنا ما وعدتنا و لا تلحق آخرنا
باولنا **شرح** یعرضون بصیغه مضارع مجهول باب نصر و ضرب است العرض نمودار کردن چیزی بر چیزی و جمله استیناف
بیانی سابق است و مراد اینست که پیش از قیام قیامت در جهنم موجود نیست حقیقه و لیکن اثر آن بایشان میرسد و باقی
ظاهر است از شرح حدیث سابق **سیوم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلم شر بئر فی النار برهوت الذی

فیه

فیها ارواح الکفار **شرح** برهوت بفتح با یک نقطه و سکون را بی‌نقطه و ضم ها و سکون واو و تا دو نقطه
در بالا دره و خانه عمیقی است در حضرموت و استعمال برده اند مبنی بر تشبیه آن بچاه است و آن ضد وادی السلم است
که مذکور شد در باب فی ارواح المؤمنین و بودن آن در آتش باعتبار اینست که اثر آتش جهنم بآن میرسد **یعنی** گفت
امیر المؤمنین علیه السلم بدترین چاهی که در آتش است برهوت است که در آنست ارواح کافران صریح پیش از قیام قیامت
**چهارم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلم شر ماء علی وجه الارض ماء برهوت و هو الذی بحضرموت
ترده هام الکفار **شرح** هو راجع بماء برهوت است حضرموت بفتح حا بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه و را بی‌نقطه
و فتح و ضم میم و سکون واو و تا دو نقطه در بالا اسم شهریست در یمن و آن مرکب است از دو اسم و در آن دو وجه جایز است
**اول** آنکه اسم اول مبنی بر فتح باشد و اسم دوم معرب باعراب غیر منصرف باشد **دوم** آنکه اسم اول معرب باعراب منصرف
باشد و مضاف باشد باسم دوم و اسم دوم مجرور و منون باشد هام بالف و تخفیف میم جمع هامه بتخفیف میم است
و آن بمعنی سر جانور است و بمعنی مرغیست سیاه که هر شب پروازی ضعیف میکند مانند جستن و آوازی
مستمر دارد و هر دو اینجا مناسبست و بنا بر دوم استعاره شده برای ارواح کافران **یعنی** گفت امیر المؤمنین
علیه السلام بدترین آبی که بر روی زمین ظاهر است آب وادی برهوت است و آن آنست که در حضرموت است
وارد میشوند رؤسای کافران **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله شر الیهود یهود بیسان
و شر النصاری نصاری نجران و خیر ماء علی وجه الارض ماء زمزم و شر ماء علی وجه
الارض ماء برهوت و هو واد بحضرموت یرد علیه هام الکفار و صداهم **شرح** بیسان
بفتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و سین بی‌نقطه و الف موضعی است در یمامه و گاهی مستعمل در دهی
در شام نجران بفتح نون و سکون جیم و را بی‌نقطه و الف موضعی است در یمن و گاهی مستعمل میشود در موضعی
در بحرین و موضعی نزدیک دمشق و موضعی میان کوفه و واسط در معنی هام دو احتمال مذکور شد در شرح حدیث سابق
الصدا بفتح صاد بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه و الف مقصوره دانا بلبلت کله شتر و مانند آن و هامه بمعنی مرغیست که
بیان شد در احتمال دوم شرح حدیث سابق و عطف صداهم بنا بر احتمال دوم از قبیل عطف تفسیر است و تغییر جمع
بمفردی که اسم جنس باشد جایز است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدترین جهودان جهودان بیسان اند و بدترین
ترسایان ترسایان نجران اند که اراده مباهله را برهم زدند بقبول جزیه و مسلمان نشدند و بهترین آبی که بر روی زمین
ظاهر است آب چاه زمزم است و بدترین آبی که بر روی زمین ظاهر است آب برهوت است و برهوت رودخانه
ایست در حضرموت وارد میشوند بر آن رؤسای کفار و عالم کفار یعنی امام کفار **باب نود و سیوم** **اصل باب**

ش این باب است بعنوان برای مناسبت بباب سابق در این باب دو حدیث است اول م ل عن ضریس الکناسی قال
سألت أبا جعفر علیه السلام إن الناس یذکرون أن فراتنا یخرج من الجنة فکیف هو وهو یقبل من
المغرب وتصب فیه العیون والأودیة قال فقال أبو جعفر علیه السلام وأنا أسمع إن لله جنة
خلقها الله فی المغرب وماء فراتکم یخرج منها ش ضریس بضم ضاد با نقطه و فتح را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و سین نقطه دار است کناسی بضم کاف و تخفیف نون و الف و سین بی نقطه موضعی است در کوفه ان در اول بکسر و فتح همزه تواند
بوده و بنابر اول بتقدیر قول است و بنابر دوم بحذف حرف جر است بتقدیر عن ان یعنی روایت است از ضریس کناسی که گفت که امام
محمد باقر علیه السلام را پرسیدم که بدرستی که مردمان میگویند که فرات ما بیرون می آید از بهشت پس چگونه است آن و حال
آنکه فرات می آید از جانب مغرب نسبت بکوفه و ریخته میشود در آن چشمه ها و رودخانه ها مراد این است که محسوس است که آن
آب منبع مخصوص و مددهای مخصوص زمینی دارد و از آسمان نیست پس گفت که پس گفت امام محمد باقر علیه السلام و من
میشنیدم که بدرستی که الله تعالی را بهشتی است که آفریده آن را الله تعالی در جانب مغرب نسبت بکوفه و آب فرات شما بیرون
می آید از آن بهشت اصل وإلیها تخرج أرواح المؤمنین من حفرهم عند کل مساء فتسقط علی ثمارها
وتأکل منها وتتنعم فیها وتتلاقی وتتعارف فإذا طلع الفجر هاجت من الجنة فکانت فی الهواء
فیما بین السماء والأرض تطیر ذاهبة وجائیة وتعهد حفرها إذا طلعت الشمس وتتلاقی فی
الهواء وتتعارف ش و سوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای ایشان نزد هر شامی پس می نشینند
بر میوه های آن بهشت و میخورند از آن میوه ها و تنعم میکنند در آن بهشت و باهم ملاقات میکنند و باهم آشنایی میکنند پس
چون طلوع کند صبح صادق بر میخیزند از آن بهشت و می باشند در فضای میان آسمان و زمین و میپرند در حالی که روندگانند
سوی آن بهشت و در حالی که آیندگانند از آن بهشت سوی قبرهای خود و می آیند بسوی قبرهای خود و چون طلوع کند آفتاب
و ملاقات با یکدیگر میکنند در فضای بالای قبرها و با هم آشنایی با یکدیگر میکنند آنجا نیز م ل قال وإن لله نارا فی المشرق
خلقها لیسکنها أرواح الکفار فیأکلون من زقومها ویشربون من حمیمها لیلهم فإذا طلع
الفجر هاجت إلی واد بالیمن یقال له برهوت أشد حرا من نیران الدنیا کانوا فیها یتلاقون
ویتعارفون فإذا کان المساء عادوا إلی النار فهم کذلک إلی یوم القیامة ش جمله کانوا استیناف
بیانی سابق است و از افعال ناقصه است فیها متعلق بیتلاقون است که خبر کانوا است و ضمیر راجع بنار مشرق است
و تقدیم ظرف برای حصر است تا افاده این کند که در برهوت تلاقی و تعارف نمی شود یعنی امام گفت و بدرستی که الله تعالی
را آتشی است در جانب مشرق نسبت بکوفه آفریده آن آتش را تا ساکن شوند در آن ارواح کافران پس میخورند از زقوم

آن آتش

و می آیند از آن ... سوی آن آتش [illegible]
در تمام شب پس چون طلوع کند صبح
صادق بر میخیزند از آن آتش م

آن آتش و میروند سوی رودخانه در یمن که گفته میشود آن را برهوت بحث تر است باعتبار گرمی از آتشهای دنیا
این که بوده اند در آتش مشرق با یکدیگر ملاقات میکردند و آشنایی میکردند و در برهوت آنها را [illegible]
کرده از شدت گرمی پس چون شود شام برمیگردند سوی آن آتش مشرق پس ایشان همچنانند که مذکور شد تا روز
قیامت م ل قال قلت أصلحك الله فما حال الموحدين المقرين بنبوة محمد صلى الله عليه وآله
من المسلمين المذنبين الذين يموتون وليس لهم إمام ولا يعرفون ولايتكم فقال أما هؤلاء فإنهم
في حفرتهم لا يخرجون منها ش مذنبین بضم میم و کسر دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر نون صیغه جمع
اسم مفعول معتل العین [illegible] از باب ضرب است بمعنی [illegible] یا مانند آنها یعنی پرسیدم که امام نگاه دارد
الله تعالی ترا چیست حال اهل توحید که اقرار کرده اند بنبوت محمد صلی الله علیه وآله ایشان مسلمانانند [illegible]
[illegible] جمعی که [illegible] امامت [illegible] پس امام گفت اما آنها
پس ایشان در قبرهای خود [illegible] بیرون نمی آیند از قبرهای خود م ل فمن كان منهم له عمل صالح ولم يظهر
منه عداوة فإنه يخد له خد إلى الجنة التي خلقها الله بالمغرب فيدخل عليه منها الروح في
حفرته إلى يوم القيامة فيلقى الله فيحاسبه بحسناته وسيئاته فإما إلى الجنة وإما إلى النار فهؤلاء
موقوفون لأمر الله ش عداوت [illegible] عبارت است از عدم اعتراف بامامت ایشان با وجود اطلاع بر [illegible]
قرآن که [illegible] از اختلاف از روی ظن صریح شده و اطلاع بر تحقیق [illegible] از اختلاف از روی ظن در جمیع [illegible]
غیر دوازده امام موقوفون لامر الله اشارت است بآیت سوره توبه و آخرون مرجون لأمر الله إما يعذبهم وإما يتوب عليهم
والله عليم حكيم یعنی پس هر که باشد از جمله ایشان او را عملی صالح که معتد به باشد و ظاهر نشده باشد از او دشمنی با ...
[illegible] هست که شکافته کرده میشود برای او شکافی سوی بهشتی که آفریده الله تعالی آن را در مغرب پس داخل
میشود در او از آن بهشت راحت در قبر او تا روز قیامت پس میرسد الله تعالی را پس الله تعالی حساب میکند با او
بحسنات او و سیئات او پس میرود یا سوی بهشتی که در مرتبه بهشت مؤمنان نیست یا سوی آتشی که در مرتبه آتش کافران
نیست پس این جماعت وا داشته شده اند برای امر الله تعالی یعنی که قاعده کلیه در حق ایشان نیست م ل قال
وكذلك يفعل الله بالمستضعفين والبله والأطفال وأولاد المسلمين الذين لم يبلغوا
الحلم ش مشار الیه ذلک مضمون فانه یخد له تا یوم القیامة است و باقی داخل مشار الیه نیست و میتواند بود که داخل
باشد باعتبار کاف تشبیه در کذلک و بودن اطفال [illegible] ایشان [illegible] تکلیف الهی چنانچه می آید در باب آینده مراد
بمستضعف ما عدای مؤمن صریح و کافر صریح است و بیان این شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث اول باب [illegible]

ششم و چهارم که باب الضعاف است و در حدیث دوم باب سیم و هفتاد و دوم که باب الضلال است و عطف و البلد از قبیل عطف خاص
بر عام است البله بضم با یکنقطه و سکون لام جمع ابله یعنی کانی خواه بسبب جنون و خواه بسبب خباثت بری و خواه بسبب
کودکیست مراد باطفال اینجا کودکانیست که از خوردی تمیز نیک و بد نتوانند کرد خواه از اولاد کفار باشند و خواه از اولاد
مسلمانان یعنی امام گفت و همچنان میکند الله تعالی با سایر مستضعفان از محکمات قرآن نشنیده و نافهمیده اند و کودکان
که قابل فهمیدن آن نشده و کودکان با تمیز و فرزندان مسلمانان که نرسیده اند بحد تکلیف اگرچه تمیز نیک و بد کرده اند
متن فاما النصاب من اهل القبلة فانهم يخد لهم خد الى النار التي خلقها الله في المشرق فيدخل
عليهم منها اللهب والشرر والدخان وفورة الحميم الى يوم القيمة ثم مصيرهم الى الحميم في
النار يسجرون ثم قيل لهم اين ما كنتم تدعون من دون الله اي اين امامكم الذي اتخذتموه
دون الامام الذي جعله الله للناس اماما شرح اللهب بفتح لام و فتح و سکون ها و با یکنقطه زبانه آتش
الشرر بفتح شین با نقطه و فتح را بی نقطه آنچه از آتش جدا میشود و الفورة بفتح فا و سکون واو و را بی نقطه جوشش و در سوره
مومن چنین است یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون ثم قیل لهم این ما کنتم تشرکون من دون الله ...
آب در حلق کسی ریختن و افروختن تنور بصیغه مضارع غایب باب نصر است این امامکم تا آخر تفسیر آیتی است که مذکور است
بالمعنی یعنی پس اما دشمنان شیعه امامیه از جمله اهل قبله پس بدرستی که ایشان شکافی کرده میشود برای ایشان شکافی بسوی
آتشی که آفریده آنرا الله تعالی در مشرق پس داخل میشود بر ایشان از آن آتش زبانه و شراره و دود و جوشش آب سوزان
تا روز قیامت بعد از آن بازگشت ایشان بسوی آب سوزان است در آتش جهنم در حلق ایشان ریخته میشود بعد از آن
گفته شد ایشان را که کجاست آنچه میخواندید و پیروی میکردید آنرا در پیش الله تعالی کجاست امام شما که فرا گرفته بودید او را
امام خود در پیش امامی که گردانید او را الله تعالی برای مردمان امام دوم متن سألت ابا عبد الله عليه السلم
عن جنة آدم عليه السلام فقال جنة من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر ولو كانت
من جنان الآخرة ما خرج منها ابدا شرح یطلع بصیغه مضارع غایب یا غایبه معلوم باب نصر است و این جمله
صفت جنه است پس ضمیر فیها راجع بجنه است و اکتفا بذکر طلوع اشارتست بانکه آن جنت در اقصای بلاد مشرق
بوده موافق آیت سوره کهف که حتی اذا بلغ مطلع الشمس و گذشت در کتاب الحج در شرح حدیث سیوم باب اول
آنکه آدم در وقت هبوط از جنت و توجه سوی مکه مرور بهند کرده و معلوم است که هند در جانب مشرق مکه است
و بیضاوی از محققان در تفسیر آیت سوره بقره که فقلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة نقل کرده از بعضی که آن
جنت در فلسطین یا در میان فارس و کرمان بوده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بهشت آدم علیه السلم

که در قرآن

که در قرآن مذکور است پس امام گفت بهشتی است از بهشتهای دنیا که طلوع میکند در آن آفتاب و ماه و اگر میبود از
بهشتهای آخرت که برای ثواب اعمال است بیرون نمی آمد از آن هرگز باب نود و چهارم ... الاطفال این باب
بیان حال اطفال است بعد از وفات و در این باب هشت حدیث است اول متن عن زرارة عن ابي جعفر
عليه السلام قال سألته هل سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن الاطفال فقال قد
سئل فقال الله اعلم بما كانوا عاملين ثم قال يا زرارة هل تدري قوله الله اعلم بما كانوا عاملين
قلت لا قال لله فيهم المشية شرح چهار سوال در اطفال مشهور است اول آنکه آیا اطفال از اهل بهشتند یا از
اهل دوزخ و هر کدام که باشد چه سبب است دوم آنکه اطفال چرا در طفولیت وفات یافته اند و بمرتبه تکلیف
نرسیده اند سیوم آنکه عدم تکلیف ایشان منافی مینماید با قول الله تعالی در سوره ذاریات و ما خلقت
الجن والانس الا ليعبدون چهارم آنکه اگر حجت گیرند بر الله تعالی در روز قیامت بر الله تعالی که چرا ما را بالغ و مکلف
نکردی تا مومن شویم جواب چه خواهد گفت و مقصود بالذات سائل سوال اول است و میتواند بود که سوال دوم ...
و جواب سوال سیوم گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب گزیده است نقل
است که ابو الحسن اشعری در مجلسی سوال کرد ابو علی جبائی را که چه میگوئی در حق سه برادر یکی مومن مرد و یکی کافر و یکی طفل
اگر طفل گوید در روز قیامت که خداوندا چرا مرا بالغ نکردی تا مثل برادر مومن خود بهشت میرفتم الله تعالی چه جواب خواهد گفت
جبائی گفت اگر بالغ میکردم کافر میشدی اشعری گفت پس اگر برادر کافر در جهنم فریاد بر آورد که پس مرا چرا طفل
نمیرانیدی تا باین عذاب گرفتار نشوم الله تعالی چه جواب خواهد گفت جبائی در جواب فرو ماند و از اینجا معلوم
میشود که جواب جبائی موافق حق نبوده و لهذا ملزم شده یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم زراره
گفت پرسیدم امام را که آیا پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله از اطفال که آیا مستحق بهشتند یا مستحق
جهنم بجهت در طفولیت مردند پس امام گفت تحقیق پرسیده شد پس گفت الله تعالی داناتر است بآنچه اطفال میکردند
اگر بالغ میشدند بعد از آن امام گفت ای زراره آیا میدانی معنی قول رسول را که الله تعالی داناتر است بآنچه میکردند
گفتم نه گفت معنی آن این است که برای الله تعالی است در اطفال خواهش و اراده و این آنست که می آید در حدیث پنجم این باب
و بنا بر احتمال دوم آنکه مراد این است که قاعده کلیه در بیان حسن و قبح مصنوعات هر یک مسیت ننماید که در هر طفلی سری و حکمتی باشد
مثل آنکه یکی از اطفال اگر بالغ شود کاری کند که اسلام از روی زمین برطرف شود و مثل آنکه پدر و مادر او مومن
حقیقی باشند یعنی که غیر معار باشند بحسب حکمت الله تعالی و اگر بالغ شود ایشان را کافر کند چنانچه در سوره کهف گذشته
و اما الغلام فكان ابواه مؤمنين فخشينا ان يرهقهما طغيانا وكفرا فاردنا ان يبدلهما ربهما خيرا منه زكوة واقرب رحما

خواهد گفت ثم

بالکلیه ۲

برای کم جهانی در جواب گفته معقول نیست اصل انه اذا کان یوم القیمة جمع الله عز وجل الاطفال والذی مات من
الناس فی الفترة والشیخ الکبیر الذی ادرک النبی صلی الله علیه واله وهو لا یعقل والاصم والابکم
الذی لا یعقل والمجنون والابله الذی لا یعقل وکل واحد منهم یحتج علی الله عز وجل فیبعث الله
الیهم ملکا من الملائکة فیؤجج لهم نارا ثم یبعث الله الیهم ملکا فیقول لهم ان ربکم یامرکم
ان تثبوا فیها فمن دخلها کانت علیه بردا وسلاما وادخل الجنة ومن تخلف عنها دخل النار
شرح بنابر احتمال اول این فقره استیناف بیانی سابق است و بنابر احتمال دوم میگوییم چون فارغ شد از جواب سوالی که معقول
بالذات سائل است بیان آن کرد که جواب سوالهای دیگر که در رفع منافات از جواب سوال معقول بالذات بالکلیه نمیشود چه
جواب آنها ظاهر نشده باشد الفترة بفتح فا و سکون تا دو نقطه در بالا و را مبقطه زمان ضعف شیوع امامیه و عدم اشتهار
برهان ایشان در میان خلایق مثل آنچه ما بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله بود بسبب مغلوب بودن اوصیای عیسی علیه السلم
ملکا در اول بفتح لام است بقرینه ذکر من الملائکة یؤجج بهمزه و دو جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التاجیج افروختن
آتش ملکا در دوم بکسر لام است بمعنی امام بقرینه تغییر سیاق و مراد امامیست که در زمان صاحب احتجاج بوده خواه نبی باشد
و خواه وصی نبی پس مراد بعث چندین امام است هر کدام برای جمعی و میتواند بود که مراد امامی باشد که نبی صاحب شرع علیحده
باشد و بر این تقدیر نیز ائمه متعدد خواهند بود و میتواند بود که مراد بعث امام واحد باشد سوی جمیع ایشان خواه امامی از
ائمه دنیا مثل رسول آخر الزمان و خواه غیر او تثبوا بکسر تا و نقطه وضم با بخط بصیغه مضارع مخاطب معتل الفاء و از
باب ضرب است الوثوب جستن یعنی بدرستی که چون شود روز قیامت جمع میکند الله عز وجل هفت طایفه را اول اطفال دوم
هر که مرده باشد از جمله مردمان در سستی و عدم اشتهار برهان شیوع امامیه بانمعنی که صحیح بالغ باشد و در تمام عمر نشنیده باشد
برهان او اگر شنیده باشد نفهمیده باشد خواه در این امت و خواه در امم سابقه سیوم پیر کهن سال که دریافته نبی صلی الله
علیه و آله را مثلا در حالی که او نفهمد برهان امر را و کسی است که پیش از رسیدن نبی تازه یا وصی تازه بر دین حق باشد و بعد از آن
خرف شود چهارم کر مادرزاد و مانند آن پنجم گنگی که نفهمد برهان شیوع امامیه را اگرچه میشنود ششم دیوانه هفتم کودنی که
نفهمد برهان شیوع امامیه را اگرچه گوش و زبان دارد و هر یک از این هفت طایفه حجت میگیرد بر الله تعالی عز و جل که اگر
بالغ صحیح فهیم غیر مستضعف می آوردی مؤمن میشدیم پس میفرستد الله تعالی سوی ایشان فرشته را از فرشتها پس می افروزد
برای ایشان آتشی را بعد از آن میفرستد الله تعالی سوی ایشان امامی را پس میگوید ایشان را بدرستی که صاحب کل
اختیار شما امر میکند شما را بانکه بجهید در آن آتش پس هر که داخل شود در آن آتش میشود آن آتش بر او خنکی و سلامتی
و داخل کرده میشود در بهشت مثل سایر مؤمنان و هر که وا ماند از آن آتش داخل میشود در آتش جهنم دوم اصل عن



رفعه

زیاد عن غیر واحد رفعه انه سئل عن الاطفال فقال اذا کان یوم القیمة جمعهم الله واجج لهم
نارا وامرهم ان یطرحوا انفسهم فیها فمن کان فی علم الله عز وجل انه سعید رمی بنفسه فیها وکانت
علیه بردا وسلاما ومن کان فی علم الله انه شقی امتنع فیامر الله بهم الی النار شرح غیر واحد میتواند
بود که عبارت از سفرای صاحب الزمان علیه السلم باشد پس سؤال صاحب الزمان علیه السلم والله اعلم یعنی روایت کرد سهل بن
زیاد از راویان متعدد و بالا برد سوی امام علیه السلم اینکه آن امام پرسیده شد از اطفال که آیا مستحق بهشتند یا مستحق جهنم
و هر کدام بچه سبب است پس امام گفت چون بشود روز قیامت جمع میکند ایشان را الله تعالی و می افروزد برای ایشان آتشی را
و امر میکند ایشان را بانکه بیندازند خودشان را در آن آتش پس هر کدام که باشد در علم الله تعالی عز وجل اینکه او عاقبت
بخیر است بانمعنی که اگر بالغ مکلف میشد در دنیا مؤمن میشد می اندازد خود را در آن آتش و میشود آن آتش بر او خنکی و
سلامتی و هر که باشد در علم الله تعالی اینکه او نا عاقبت بخیر است سر وا میزند از آن آتش پس امر میکند الله تعالی ملائکه را با ایشان
که برده شوند سوی آتش چهارم اصل فیقولون یا ربنا تامر بنا الی النار ولم یجر علینا القلم فیقول الجبار
قد امرتکم مشافهة فلم تطیعونی فکیف لو ارسلت رسلی بالغیب الیکم شرح لم یجر بسکون جیم و کسر را

فیقطم

بصیغه مضارع معلوم مخاطب معتل اللام یایی باب افعال مشافهة منصوب و مفعول مطلق امرتکم است یا حال از فاعل امرتکم است
و مصدر بمعنی اسم فاعل است المشافهة برابر بی حجاب چنانچه گویا که لب بلب رسید بجهت استعمال مشافهه باعتبار دیدن قیامت
است و بجهت استعمال غیب باعتبار ندیدن قیامت است و این مبنی بر اینست که دیدن قیامت بجای دیدن الله تعالی
یعنی پس ایشان گویند ای صاحب کل اختیار ما امر میکنی بانکه برده شویم سوی آتش و حال آنکه جاری نکردی در دنیا
بر ما قلم تکلیف را مراد ایشان اینست که اگر قلم جاری بر ما میکردی مؤمن میشدیم پس میگوید فاعل بعنوان کن فیکون که تحقیق
امر کردم شما را بی حجاب پس اطاعت نکردید مرا پس چگونه مؤمن میشدید اگر میفرستادم رسولان خود را با وجود حجاب
سیوم اصل وفی حدیث آخر اما اطفال المؤمنین فانهم یلحقون بآبائهم واولاد المشرکین یلحقون
بآبائهم وهو قول الله عز وجل بایمان الحقنا بهم ذریاتهم شرح ذکر اما بفتح همزه و تشدید میم در اطفال مؤمنین
و ترک آن در اطفال مشرکین برای افاده اینست که هر یک از اطفال مؤمنین ملحق بپدر میشوند بخلاف اطفال مشرکین که بعضی
ایشان ملحق بپدر میشوند و بعضی نمیشوند و این مبنی بر اینست که اما از کلمات شرط است و افاده عموم میکند ظاهر این
حدیث اینست که بایمان متعلق بالحقنا است و تقدیم ظرف افاده حصر میکند و مراد بایمان ایمان پدر است یعنی
و در حدیثی دیگر از امام علیه السلم اینست که اما اطفال مؤمنان پس بدرستی که ایشان لاحق کرده میشوند بپدران خود و
فرزندان مشرکان گاهی لاحق کرده میشوند بپدران خود و آن مدلول قول الله عز وجل است در سوره طور بسبب ایمان

ولیس لحق کردیم مومنان جمیع فرزندان ایشان را بایشان این می آید در شرح حدیث ششم این باب و تفسیر این آیت بوجهی
دیگر که منافی این نیست گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب بیست و دوم که باب ان الائمة صلوات الله علیهم فی العلم
والشجاعة و الطاعة سواء است زیرا که آیات قرآن ظهر و بطن است چهارم اصل سَأَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ
عَنِ الْوِلْدَانِ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الْوِلْدَانِ وَالْاَطْفَالِ فَقَالَ اللّٰهُ اَعْلَمُ
بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ شرح مراد بولدان کودکان بزرگست و مراد باطفال کودکان کوچک است که بحد تمییز نرسیده اند و باقی
ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ مَا تَقُولُ فِي
الْاَطْفَالِ الَّذِينَ مَاتُوا قَبْلَ اَنْ يَبْلُغُوا فَقَالَ سُئِلَ عَنْهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ اللّٰهُ
اَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ هَلْ تَدْرِي مَا عَنَى بِذٰلِكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ قُلْتُ لَا شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب اصل فَقَالَ اِنَّمَا عَنَى كُفُّوا عَنْهُمْ وَلَا
تَقُولُوا فِيهِمْ شَيْئًا وَرُدُّوا عِلْمَهُمْ اِلَى اللّٰهِ شرح پس امام گفت مراد این نیست که خواستار که باز دارد خود را از
حکم در اطفال و گوید در ایشان چیزی و برگرداند علم حکم اطفال را سوی الله تعالی مراد این نیست که قاعده کلیه برای اطفال
که معلوم شود و آن اینکه جمیع اطفال اهل بهشت اند چنانچه اکثر عوام الناس خیال میکنند یا معلوم شود که در واسطه میان
بهشت و جهنم اند چنانچه جمعی دیگر خیال میکنند یا معلوم شود که جمیع اهل جهنم اند پس الله تعالی داد ایشان خواهشی است
باینمعنی که در قیامت بعضی را توفیق عمل صالح میدهد و ایشان در بهشت اند و بعضی را خذلان میکند و ایشان در جهنم اند ۵
ششم اصل عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ
بِاِيمَانٍ اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّاتِهِمْ قَالَ فَقَالَ قَصُرَتِ الْاَبْنَاءُ عَنْ عَمَلِ الْآبَاءِ فَاَلْحَقُوا الْاَبْنَاءَ بِالْآبَاءِ
لِتَقَرَّ بِذٰلِكَ اَعْيُنُهُمْ شرح ظاهر حدیث اینست که الذین مبتدا است و اتبعتهم بصیغه ماضی غایب باب افتعال عطف
بر آمنوا است الاتباع تابع بودن و مراد اینجا وفات قبل از بلوغ است باعتبار اینکه غیر بالغ مستقل است در
ایمان یا کفر و غیر بالغ تابع پدر میباشد در حکم ایمان یا کفر چه اگر بالغ نشده ذریتهم در اول بلفظ مفرد و در ثانی ذریاتهم در دوم
بلفظ جمع موافق قراءت نافع و ابو عمرو است و نکته اینست که جمیع ذریت وفات نیابند قبل از بلوغ و اما جمیع
آنچه وفات یافته قبل از بلوغ ملحق بپدران مومن میشوند بایمان متعلق بالحقنا است چنانچه ظاهر شد از شرح حدیث سوم این
باب و فقال اشارت باینکه کلامی دیگر صادر شده از امام علیه السلام در تفسیر این آیت پیش از این کلام و اینجا
منقول نشده فالحقوا بصیغه ماضی معلوم باب افعال و تغییر التفات است و اشارت باینکه ضمیر متکلم مع الغیر در کلام الله
مبنی بر خلط ملائکه با انبیا و اوصیا و مانند آنست هفتم روایت است از عبدالله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام در قول

الله عز و جل

الله عز و جل در سوره طور و آن جمعی که مومن شدند و وفات یافتند فرزندان ایشان پیش از بلوغ بسبب ایمان ایشان
و لیس لحاق کردیم بایشان جمیع آن فرزندان ایشان را که پیش از بلوغ وفات یافته اند راوی گفت که پس امام گفت
که کوتاهی کردند آن فرزندان از عمل پدران باینمعنی که عمل فرزندان منحصر شد در یک عمل که توبت آتش باشد در روز قیامت
چنانچه ظاهر شد در حدیث دوم و سوم این باب پس لاحق کردند ملائکه کارکنان بهشت فرزندان را بپدران
در درجه بهشت تا روشن شود بآن چشمهای پدران اگر گویی بعض فرزندان مومنان بعد از بلوغ کافر و جهنمی میشوند پس
پدران بسبب آن آزرده خواهند شد گوییم آزردگی مومن در اینصورت باطل است زیرا که محبت مومنان با فرزندان خود در
منی است که تابع پدران باشند یا مستقل بایمان شوند و میان پدر مومن و پسر کافر محبت نمیماند پس هرچه تو دشنه باشد
هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ اَنَّهُ سُئِلَ عَمَّنْ مَاتَ فِي الْفَتْرَةِ وَعَمَّنْ لَمْ يُدْرِكِ الْحِنْثَ وَالْمَعْتُوهِ
فَقَالَ يَحْتَجُّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ يَرْفَعُ لَهُمْ نَارًا فَيَقُولُ لَهُمْ ادْخُلُوهَا فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا
وَمَنْ اَبَى قَالَ هَا اَنْتُمْ قَدْ اَمَرْتُكُمْ فَعَصَيْتُمُونِي شرح بیان فترة شد در شرح حدیث اول این باب الحنث بکسر حاء بی نقطه
و سکون نون و ثاء سه نقطه گناه و مراد اینجا تکلیف است زیرا که بر مکلف گناه نوشته میشود چنانچه ثواب نوشته
میشود المعتوه بعین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و هاء بصیغه اسم مفعول باب نصر ناقص عقل ها بالف مقصوره حرف تنبیه است
انتم مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر انتم هؤلاء جمله قد امرتکم استیناف بیانیست یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از کسی که مرد در زمان سستی شیعه امامیه و عدم اشتهار برهان ایشان و از کسی که در
نیافت گناه را باینمعنی که پیش از رسیدن بتکلیف مرد و از ناقص عقل مثل مجنون و ابله و ابکم و البله وبری که خرف شده
باشد پس امام گفت حجت میگیرد الله تعالی بر ایشان بیان این آنکه بلند میکند و می افروزد برای ایشان آتشی را پس
میگوید ایشان را که داخل آن آتش شوید پس هر که داخل شود در آن میشود در او خنکی و سلامتی و هر که ابا کند الله تعالی میگوید
آگاه باشید شما آن جماعت اید که مستحق جهنم اید بیان این آنکه تحقیق امر کردم شما را پس عصیان کردید مرا هشتم اصل
وَبِهٰذَا الْاِسْنَادِ قَالَ ثَلَاثَةٌ يُحْتَجُّ عَلَيْهِمْ الْاَبْكَمُ وَالطِّفْلُ وَمَنْ مَاتَ فِي الْفَتْرَةِ فَتُرْفَعُ لَهُمْ نَارٌ
فَيُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوهَا فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَمَنْ اَبَى قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
هٰذَا قَدْ اَمَرْتُكُمْ فَعَصَيْتُمُونِي شرح یحتج بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است مراد بابکم اینجا ناقص عقل است مثل مجنون
و ابله و الاه و البله و بری که خرف شده باشد هذا مفعول به فعل محذوف است بتقدیر خذوا هذا او مانند آن یا مبتدا است
و خبرش محذوف است بتقدیر هذا کاف فی استحقاق عذاب النار و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق باب نود و
پنجم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث تازه غیر مشهور است در این باب چهل و شش حدیث است اول اصل

اللّٰه

عَنْ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجُنُبِ يُغَسِّلُ الْمَيِّتَ أَوْ مَنْ غَسَّلَ مَيِّتاً أَلَهُ
أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ ثُمَّ يَغْتَسِلَ فَقَالَ سَوَاءٌ شرح روایت است از شهاب بکسر شین بی‌نقطه ابن عبد ربّه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از دو مسئله اول اینکه آیا جنب را جایز است که شوید میت را دوم عکس آن و آن اینست که کسی که شسته
باشد میت را آیا جایز است او را اینکه جماع کند با اهل خود بعد از آن غسل کند برای مس میت و جنابت در هر دو صورت
پس امام گفت هر دو صورت برابر است یعنی که هر دو صورت جایز است اصل لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا كَانَ جُنُباً
غَسَلَ يَدَهُ وَتَوَضَّأَ وَغَسَّلَ الْمَيِّتَ وَإِنْ غَسَّلَ مَيِّتاً ثُمَّ تَوَضَّأَ ثُمَّ أَتَى أَهْلَهُ وَيُجْزِيهِ غُسْلٌ وَاحِدٌ
لَهُمَا شرح چون فارغ شد از بیان جواز هر دو صورت شروع کرد در بیان شرط عدم کراهت در هر دو صورت لا بأس
قایم مقام جزای اذا کان است جمله غسل یده تا آخر صفت جنبا است و ان کان عطف بر اذا کان است ذکر اذا برای تحقیق
وقوع است در شرط اول و ذکر ان که برای ندرت وقوع است در شرط دوم اشارتست برجوع بودن صورت دوم نسبت
بصورت اول یعنی نیست پروائی و کراهتی در صورت اول چون باشد جنبی که شسته باشد دست خود را از نجاست منی
و وضو ساخته باشد بروشی که برای نماز میسازد و شسته باشد میت را و نیست پروائی و کراهتی در صورت دوم اگر
شسته باشد میت را بعد از آن وضو ساخته باشد بروشی که برای نماز میسازد و بعد از آن جماع کرده باشد با اهل
خود کافیست او را در هر صورت یک غسل برای آن دو کار که کرده دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْثَقَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا اسْتَقَرَّ شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستی که میت چون حاضر شود او را موت بند بر اعضای او میگذارد ملک الموت و اگر نبود آن بند
گذاشتن قرار نگرفت میت در وقت جان کندن سیوم اصل شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجْداً
وَجَدْتُهُ عَلَى ابْنٍ لِي هَلَكَ حَتَّى خِفْتُ عَلَى عَقْلِي فَقَالَ إِذَا أَصَابَكَ مِنْ هَذَا شَيْءٌ فَأَفِضْ مِنْ دُمُوعِكَ
فَإِنَّهُ يَسْكُنُ عَنْكَ شرح الوجد بفتح واو و سکون جیم و دال بی‌نقطه اندوه وجدته بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است
و ضمیر منصوب مفعول مطلق است و راجع بوجد است خفت بکسر خا است افض بفتح همزه و کسر فا و سکون ضاد بانقطه
یعنی شکایت بردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام از اندوهی که اندوهگین شدم آن قسم اندوه بر پسری از من که وفات
یافت تا آنکه ترسیدم بر عقل خود که مبادا زایل شود و دیوانه شوم پس امام گفت چون برخورد ترا از این غم چیزی پس بریز
از اشکهای خود چه بدرستی که آن اندوه ساکن میشود و تخفیف می‌یابد از تو چهارم اصل عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ قَالَ
لَمَّا مَاتَ ذَرُّ بْنُ أَبِي ذَرٍّ مَسَحَ أَبُو ذَرٍّ الْقَبْرَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ رَحِمَكَ اللهُ يَا ذَرُّ وَاللهِ إِنْ كُنْتَ بِي بَارّاً وَلَقَدْ
قُبِضْتَ وَإِنِّي عَنْكَ لَرَاضٍ أَمَا وَاللهِ مَا بِي فَقْدُكَ وَمَا عَلَيَّ مِنْ غَضَاضَةٍ وَمَا لِي إِلَى أَحَدٍ سِوَى اللهِ

بِيَدَيْهِ

مِنْ حَاجَةٍ

مِنْ حَاجَةٍ وَلَوْلَا هَوْلُ الْمُطَّلَعِ لَسَرَّنِي أَنْ أَكُونَ مَكَانَكَ وَلَقَدْ شَغَلَنِي الْحُزْنُ لَكَ عَنِ الْحُزْنِ عَلَيْكَ
وَاللهِ مَا بَكَيْتُ لَكَ وَلَكِنْ بَكَيْتُ عَلَيْكَ فَلَيْتَ شِعْرِي مَا ذَا قُلْتَ وَمَا ذَا قِيلَ لَكَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي
قَدْ وَهَبْتُ لَهُ مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّكَ فَأَنْتَ أَحَقُّ بِالْجُودِ مِنِّي شرح ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از
مثقله است و اسم ان ضمیر شان محذوف است کنت بصیغه مخاطب است اما بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه است ما نافیه و
مشابه لیس است با بای بی‌نقطه حرف جر است و برای سببیت است و ظرف خبر ما است فقدک مرفوع و اسم ما است
و از قبیل اضافه مصدر بمفعول است الفقد بفتح فا و سکون قاف و دال بی‌نقطه نیافتن ما در دوم نیز مشابه لیس است علی بتشدید
یا مفتوحه مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم است من حرف جر و زائده است برای تاکید عموم غضاضه مجرور است لفظا و مرفوعست
محلا و اسم ما است الغضاضه بفتح غین بانقطه و دو ضاد بانقطه مصدر باب نصر خوار شدن در چشم برای کذراندن
مکروه طبع و مراد اینجا مکروه طبع است الهول بفتح ها و سکون واو مصدر باب نصر بغایت ترسانیدن المطلع بضم میم و تشدید
طا بی‌نقطه مفتوحه و فتح لام و عین بی‌نقطه مصدر میمی باب افتعال مشرف شدن بر چیزی و مراد اینجا مشرف شدن میت بر چیز است
در وقت اراده دفن او و بعضی میگویند اسم مکانست و بعضی میگویند اسم مفعول است یعنی مطلع علیه احوال بعد از مرگ باشد
مکانک منصوب و مفعول فیه است و عامل ظرف اکون است یا مکان مصدر میمی است و منصوب و مفعول مطلق است و بر
هر تقدیر اکون از افعال تامه است و نمیتواند بود که از افعال ناقصه باشد زیرا که لازم می‌آید که مکانک هم مفعول فیه و هم خبر اکون
باشد الشعر بفتح شین بانقطه و سکون و فتح عین بی‌نقطه و را بی‌نقطه مصدر باب نصر و حسن و الشعر شعری اسم لیت است
و خبرش محذوف است بتقدیر لیت شعری حاصل و ما ذا قیل لک اشارتست بآنچه نکیر و منکر بعد از جواب میت میگویند از دعا
و نفرین چنانچه بیان شد در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله و ولده یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم با لا بردن سند
روایت را سوی امام علیه السلام امام گفت که وقتی که مرد ذر پسر ابو ذر غفاری مسح کرد ابو ذر قبر را بدست خود یا بمعنی که بدست
خود قبر را هموار و مرتفع کرد یا بمعنی که کف دست خود را بر قبر گذاشت بعد از آن گفت که رحمت کناد ترا الله تعالی ای ذر
بخدا قسم که بدرستی که شان اینست که بودی مرا فرمانبردار و بهر آینه گرفته شدی از دنیا بر حالی که بدرستی که من از تو
هر آینه راضی بودم آگاه باش بخدا قسم که نیست خواهش من بر طرف شدن تو و نیافتن مردم ترا و نیست بر من هیچ
مکروه طبعی از بر طرف شدن تو و نیست مرا سوی هیچ کس غیر الله تعالی حاجتی مراد اینست که حال من محض توکل بر الله تعالی
است و از موت تو نه خوشحالم و نه آزرده و اگر نمیبود بغایت ترسانیدن اشراف ملک الموت هر آینه خوشحال میکرد مرا
اینکه باشم در جای تو یا بمعنی که من نیز بمیرم یا بمعنی که عوض تو من بمیرم و هر آینه بتحقیق باز داشت مرا اندوه برای تو
که آیا حال تو چه شود از اندوه بر تو که آیا حال من از مفارقت تو چه شود که قسم که گریه نکردم برای تو که چرا مردی و لیکن

من حقی فهب له ما افترضت علیه

ملک الموت برای قبض روح باو مراد است

بهیچ

کریه کردم بر تو که چه حال بر سر تو آمد پس کاش من میدانستم که چه گفتی در جواب سؤال نکیر و منکر و چه گفته شد ترا بعد از جواب تو بعد از آن
ابو ذر گفت خداوندا بدرستی که من بتحقیق بخشیدم برای او آنچه را که لازم کردی بر او از جمله حق من پس ببخش برای او آنچه را
که لازم کردی بر او از جمله حقوق تو یعنی که اگر تقصیری در بعضی حقوق من کرده باشد بخشیدم پس اگر تقصیری در بعضی حقوق
تو کرده باشد ببخش زیرا که تو سزاوارتری ببخشش از من چهارم اصل عن عدة من اصحابنا قال لما قبض
ابو جعفر علیه السلام امر ابو عبد الله علیه السلام بالسراج فی البیت الذی کان یسکنه حتی قبض
ابو عبد الله ثم امر ابو الحسن علیه السلام بمثل ذلک فی بیت ابی عبد الله علیه السلام حتی اخرج به
الی العراق ثم لا ادری ما کان شرح روایت است از جمعی از یاران ما هر کدام گفت که وقتی که گذشت از دنیا امام
محمد باقر علیه السلم امر کرد امام جعفر صادق علیه السلم خدمتکاران را بچراغ که سوخته شود در تمام شب در خانه که امام محمد باقر علیه السلم
میبود آنجا و در خلوات یافت تا آنکه گذشت از دنیا امام جعفر صادق علیه السلم بعد از آن امر کرد امام موسی کاظم
علیه السلام بمثل آن در خانه امام جعفر صادق علیه السلم تا آنکه امام موسی کاظم علیه السلم از مدینه بیرون برده شد سوی بغداد
در بار اول یا دوم بعد از آن نمیدانم که چه شد ششم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سالته عن اول من جعل له النعش فقال فاطمة علیها السلام شرح النعش بفتح نون و سکون عین بی نقطه
و شین با نقطه محفه که تابوت میت را در آن میگذارند و بجانب قبر میبرند یا مردم تابوت دانند یعنی روایت از حلبی
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از اول کسی که ساخته شد برای او تابوت گفت فاطمه علیها السلام
هفتم اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن المیت یبلی جسده قال نعم
حتی لا یبقی له لحم و لا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی تبقی فی القبر مستدیرة حتی
یخلق منها کما خلق اول مرة شرح یبلی بیای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معتل اللام یا از باب علم است یا مجهول باب
افعال یا باب تفعیل بتقدیر استفهام است البلی بفتح با و الف مقصوره و ممدوده کهنه شدن و مراد اینجا معدوم شدن
جزئیست خواه باعتبار بعض اجزا و خواه باعتبار هر یک از اجزا و این سؤال برای استعلام امکان زنده کردن بدن
مردگانست در روز قیامت چون فلاسفه دهریه استدلال میکنند بر امتناع آن بنا بر دعوی امتناع اعاده معدوم
بشخصه و توضیح جواب اینست که در اعاده بدن آدمی که مرکب است از اجزای ارضیه و مائیه و ناریه و هوائیه چهار احتمالست
اول اینکه بعد از موت و تفرق اجزا معدوم شود مثل اینکه جزء هوائی متصل حقیقی شود بسایر هوا و جزء ناری و جزء
مائی منقلب بهوا شود و متصل حقیقی شود و در روز قیامت امثال اجزای معدومه منضم شود باجزای باقیه دوم اینکه
بعض اجزا معدوم شود و در روز قیامت اعاده آن اجزای معدومه شود با تشخصها و اجزای بدن منضم بیکدیگر شود

سیوم اینکه هر یک از اجزای بدن معدوم شود باتصال حقیقی یا انقلاب و در روز قیامت نظیر و احتمال اول بعمل آید چهارم اینکه
هر یک از اجزای بدن بشخصه باقی مانده باشد بر وضعی که منقلب نشود و متصل حقیقی بشئ دیگر نشود و بلکه اگر منضم بشئ شود در میان آن
دو جسم سطحی موجود باشد مانند اجزای آرد که اتصال آنها محض اتصال حسی است و حقیقی نیست و در روز قیامت اجزای بدن
منضم بیکدیگر شود و ظاهر جواب امام وقوع احتمال اول است که منافات ندارد با امتناع اعاده معدوم بشخصه و حمل آن
بر احتمال دوم نیز ممکن است بنا بر اینکه استدلال فلاسفه بر امتناع اعاده معدوم بشخصه تمام نیست و ظاهر است در صورتی
که جزء هوائی مثلا متصل حقیقی شود بعنصر کلی هوا ... عالم است سطح کلی وهمی میان آن دو هرچند که اختلافات میان آن
کثیره واقع شده باشد بوزیدن ... در سالهای بسیار چنانچه اشارت بآن شده در آیت سوره یس قل یحییها الذی
انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم پس اگر جدا کند آن دو را از موضع اتصال که سطح وهمی است هر کدام همان شخص خواهد بود
که پیش از این اتصال بوده و بر این قیاس است حال جزء ناری و جزء مائی که منقلب شده چون باز نار و ما بشود الا طینته ...
متصل است و میتواند بود که منقطع باشد بنا بر اول ذکر لحم و عظم بعنوان مثال است و مراد اینست که هیچ جزء از آن
نمیماند الطینه بکسر طای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و نون سرشت یعنی خاکی که جزء بدن شخصی از اشخاص آدمیست
مستدیرة بدال بی نقطه و یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه و تای تانیث بصیغه اسم فاعل باب استفعال یعنی گرد آمده
و مراد خلاف متفرق است و حمل بر آن است که فراهم آمدن اجزا در شکل مدور بیشتر است از فراهم آمدن آنها در غیر
آن و میتواند بود که ... ضمیر راجع بطینه بصیغه مصدر میمی باب استفعال باشد و مصدر نایب ظرف زمان باشد مثل آتیک
قدوم الحاج المستدیر ... گردانیدن و مراد اینجا معدوم شدن باشد یعنی روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر
صادق علیه السلم راوی گفت که پرسیده شد امام علیه السلم از میت که آیا معدوم میشود بدن او گفت آری تا آنکه نماند
برای او آن بدن یا برای آن میت گوشتی و نه استخوانی مثلا مگر سرشت آن که آفریده شده از آن سرشته ...
که آن معدوم نمیشود و باقی میماند در قبر مثلا فراهم آمده تا وقتی که آفریده شود جسد از آن طینت چنانچه آفریده شد در اول بار
بدانکه تحقیق معاد جسمانی بنا بر ظاهر احادیث اینست که بدن آدمی از اول خلقت تا وقت مرگ در تغیر و تبدل است بغذا
و تحلیل و با وجود این تشخص آن باقیست مدة پس مناط تشخص عرفی آن گوشت و استخوان نیست بلکه سرشتی است
که از آن آفریده شده و تشخص حقیقی آن باقیست از اول تا آخر و اجزای اصلیه عبارت از آنست و اگر اختلاف میان
بدن روز حشر و بدن دنیا باشد مانند اختلاف میان بدن روز اول و بدن روز مرگست بلکه کمتر از آنست زیرا که
اجزای اصلیه که در وقت موت بوده زیاد و کم نشده است هشتم اصل سال عیسی بن عبد الله علیه السلام و انا
حاضر فقال اتخرج النساء فی الجنائز و کان متکیا فاستوی جالسا ثم قال ان الفاسق علیه ...

لعنه الله اوی عثمان المغیرة بن ابی العاص وکان ممن هدر رسول الله صلی الله علیه واله دمه
فقال لابنة رسول الله لا تخبری اباک بمکانه کانها لا یوقن ان الوحی یأتی محمدا فقالت ما کنت
لاکتم رسول الله صلی الله علیه واله عدوه فجعله بین مشجب له ولحفه بقطیفة شرح فاسق
عبارتست از عثمان بن عفان بن ابی العاص ابن امیه ابن عبد شمس ابن عبد مناف بدو جال منقطه را منقطه
بصیغه ماضی معلوم باب نصر وضرب است الهدر بفتح ها وسکون دال باطل و به باز خواست کردن خون المشجب بکسر میم وسکون
شین با نقطه وفتح جیم و با یکنقطه چند چوب که در طرفی از خانه تعبیه شود و آنرا تخته پوشش میکنند و رخت خواب و مانند آنرا
در بالای آن میگذارند تا خانه تنگ نشود و آن اسم آلت باب نصر وعلم است بمعنی آلت هلاک زیرا که چون خانه
تنگ میشود مانند آن است که رخت خواب معدوم شده باشد آن لحفه یا منقطه و فا بصیغه ماضی معلوم باب منع
اللحف پوشانیدن وضمیر منصوب راجع مشجب یا بمغیره است یعنی پرسید عیسی بن عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم
را و من حاضر بودم با بیرون کرد که گفت آیا بیرون میروند زنان برای جنازه و امام تکیه کرده بود پس راست شد نشسته
بعد از آن گفت بدرستی که فاسق علیه لعنة الله جا داد در خانه خود عم خود مغیرة بن ابی العاص را و عم او از جمله کسانی
بود که باطل کرده بود رسول الله صلی الله علیه وآله خون او را پس فاسق گفت دختر رسول الله صلی الله علیه وآله را که خبر دار مکن
پدر خود را بجای او و چنانچه فاسق یقین نداشته باشد باینکه وحی می آید نزد محمد صلی الله علیه وآله پس دختر گفت از من نمی آید
اینکه پنهان کنم از رسول الله دشمن او را پس فاسق گردانید عم خود را در میان رخت خواب که در منجی بود و او را پوشانید
آن رخت خواب را بقطیفه متن فاتی رسول الله صلی الله علیه واله الوحی فاخبره بمکانه فبعث
الیه علیا علیه السلم وقال اشتمل علی سیفک وائت بیت ابنة عمک فان ظفرت بالمغیرة
فاقتله فاتی البیت فجال فیه فلم یظفر به فرجع الی رسول الله صلی الله علیه واله فاخبره
فقال یا رسول الله لم اره فقال ان الوحی اتانی فاخبرنی انه فی المشجب شرح الاشتمال پوشیدن
بالای پوشش چیزی است و سیفک مجرور است بقرینه آنچه می آید که خذ سیفک واشتمل علیه وممکن است منصوب باشد با اسم
امیر المومنین باشد بحذف حرف نداء و سیفک منصوب باشد یعنی پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وحی پس خبر داد که
او را بجای مغیره پس فرستاد بسوی او علی علیه السلم را و گفت ببند شمشیر خود را و بر بالای آن جامه بر خود بپوش
تا کسی نداند و برو بخانه دختر عموی خود پس اگر ظفر یابی بمغیره پس بکش او را پس علی علیه السلم رفت بآن خانه پس گردید
در آن خانه پس ظفر نیافت بمغیره پس برگشت بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس خبر داد رسول الله را پس گفت
ای رسول الله ندیدم او را پس رسول الله صلی الله علیه وآله گفت بدرستی که وحی آمد نزد من پس خبر داد مرا



که او در میان رخت خواب است متن ودخل عثمان بعد خروج علی علیه السلام فاخذ بید عمه فاتی به
النبی صلی الله علیه واله فلما راه اکب ولم یلتفت الیه وکان نبی الله صلی الله علیه واله حییا
کریما فقال یا رسول الله هذا عمی هذا المغیرة بن ابی العاص وقد والذی بعثک بالحق امنته
شرح امنته بفتح همزه وتشدید میم مفتوحه وسکون نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است التامین کسی را
مومن کردن یعنی و داخل آن خانه که مغیره آنجا بود شد عثمان بعد از بیرون آمدن علی علیه السلم از آن خانه پس گرفت دست عم
خود را پس آورد او را نزد نبی صلی الله علیه وآله پس وقتی که دید عثمان را با مغیره سر در پیش افکند و التفات نکرد بسوی او و بود
نبی صلی الله علیه وآله صاحب حیا و صاحب کرم پس عثمان گفت ای رسول الله صلی الله علیه وآله این عموی منست این مغیرة بن
ابی العاص است و بتحقیق قسم بآن خدای که فرستاد ترا بحق مومن کردم او را متن فقال ابو عبد الله علیه السلم
وکذب والذی بعثه بالحق ما امنه واعادها ثلاثا واعادها ابو عبد الله علیه السلم ثلاثا
انی امنته الا انه یاتیه عن یمینه ثم یاتیه عن یساره فلما کان فی الرابعة رفع رأسه الیه
فقال قد جعلت لک ثلاثا فان قدرت علیه بعد ثالثة قتلته شرح واعادها ثلاثا عطف است بر ما
وار کلام امام است وضمیر منصوب راجع بکلامست و آن عبارتست از هذا عمی هذا المغیرة بن ابی العاص وقد والذی بعثک
بالحق امنته است و چون کلمه بمعنی کلام است ارجاع ضمیر مذکر بآن شده و در فلما کان واعادها ابو عبد الله کلام راوی است
که در میان اجزای کلام امام جمله معترضه شده وضمیر منصوب اینجا نیز راجع است بکلمه بمعنی کلام و آن اینجا عبارتست از کذب
والذی بعثه بالحق ما امنه واعادها ثلاثا انی بفتح همزه وتشدید نون والف مقصوره استفهام انکاریست و کلام مکرر ا
امنه بصیغه ماضی باب تفعیل است الا برای استثنای منقطع است انه بفتح همزه وتشدید نون مفتوحه وضمیر راجع بعثمان فاعل
فعل محذوف است بتقدیر الا کان انه یاتیه یاتیه دو جا بیا و دو نقطه در پایین الف وسکون همزه و تا دو نقطه در بالا
و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بعثمان وضمیر منصوب راجع بمغیره است
و اتیان از جانب یمین عبارتست از تکلیف باظهار ایمان است و اتیان از جانب یسار عبارتست از تکلیف باستمرار
بر کفر است بعنوان اینکه جمعی از بزرگان صحابه بنفاق زندگانی میکنند و فراغت دارند یعنی پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلم و عثمان دروغ گفت قسم بآن خدائی که فرستاد محمد را بحق که عثمان مومن نکرد مغیره را و عثمان اعاده کرد
کلمه خود را سه بار و اعاده کرد کلمه خود را امام جعفر صادق علیه السلم سه بار کجا مومن کرد او را یعنی که مومن نکرد او را
لیک بود اینکه عثمان تکلیف باظهار ایمان مغیره میکرد و بعد از آن اضلال میکرد او را بتکلیف بنفاق پس وقتی که شد سخن
عثمان نزد رسول الله در بار چهارم یعنی که سخن خود را در بار چهارم گفت برداشت رسول الله صلی الله علیه وآله سر خود را

سوی او پس گفت تحقیق قرار دادم برای تو رشیل گر دست یابم بر او بعد از شب سیوم میکشم او را اصل فلما ادبر قال
رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم العن المغيرة بن ابي العاص والعن من يؤويه والعن من
يحمله والعن من يطعمه والعن من يسقيه والعن من يجهزه والعن من يعطيه سقاء او حذاء او رشاء
او وعاء وهو يعدهن بيمينه تر يحمله بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الحمل برداشت کردن
کسی را خواه بتعظیم او و خواه بسوار کردن او و خواه بمدد کردن او و خواه بغیر آنها التجهیز بجیم و زای با نقطه دادن یراق
جنگ مثل زره و شمشیر و مانند آنها السقاء بکسر سین بی نقطه و قاف و الف ممدوده خیکی کوچک که در آن آب آشامیده
الحذاء بکسر حاء بی نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده کفش و مانند آن الرشاء بکسر راء بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده
ریسمان الوعاء بکسر و ضم واو و عین بی نقطه و الف ممدوده جوال و مانند آن ضمیر هو راجع برسول الله است یعد بعین بی نقطه
و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است ضمیر هن راجع بسقاء و حذاء و رشاء و وعاء و مانند آنها است
و جمع مونث باعتبار ادوات سفر است تر پس وقتی که عثمان پشت کرد گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
خداوندا لعنت کن مغیرة بن ابی العاص را و لعنت کن کسی را که جا میدهد او را و لعنت کن کسی را که برداشت میکند
او را و لعنت کن کسی را که خوردنی میدهد او را و لعنت کن کسی را که آشامیدنی میدهد او را و لعنت کن کسی را که یراق
میدهد او را و لعنت کن کسی را که میدهد او را خیکی یا پاپوشی یا ریسمانی یا ظرفی در حالی که او میشمرد آنها را بدست خود
اصل فانطلق به عثمان فآواه واطعمه وسقاه وحمله وجهزه حتى فعل جميع ما لعن عليه النبي
صلى الله عليه وآله من يفعله به ثم اخرجه في اليوم الرابع يسوقه تر یسوقه بسین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است و جمله حالیه است السوق راندن تر و برد مغیره را عثمان پس جا داد او را و خوردنی داد او را
و آشامیدنی داد او را و برداشت کرد او را و یراق داد او را تا آنکه کرد جمیع آنچه را که لعنت کرد بر آن نبی صلی الله علیه و آله
کسی را که میکند آنرا با مغیره بعد از آن بیرون کرد از خانه خود مغیره را در روز چهارم که بعد از شب سیوم باشد در حالی که میراند
او را با معنی که امر میکرد او را بسرعت سیر یا معنی که از پی سر او راحله او را تند میکرد تا بشتاب رود اصل فلم يخرج
من ابيات المدينة حتى اعطب الله راحلته ونقب حذاؤه ودميت قدماه فاستعان
بيديه وركبتيه واثقله جهازه حتى وخز به فأتى شجرة فاستظل بها لو اتاها بعضكم ما
ابهره ذلك تر اعطب بعین بی نقطه و طاء بی نقطه و باء با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاعطاب شکسته
کردن نقب بنون و قاف و باء با نقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است النقب سوراخ کردن و بنا بر اول
معطوف بر اعطب است و بنا بر دوم عطف بر فلم یخرج تا آخر است و بعد از



خروج از ابیات مدینه بوده و دمیت بفتح دال بی نقطه و کسر میم و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی باب علم است و عطف
بر فلم یخرج است الجهاز بکسر جیم و الف و زای با نقطه یراق جنگ مثل زره و خنجر و مانند آنها وخز بواو و خاء با نقطه و زای با نقطه
بصیغه ماضی مجهول باب نصر است الوخز طعن بخنجر و مانند آن که فرو میرود در کسی و نفوذ نمیکند بطرف دیگر ضمیر مستتر نائب
فاعل و راجع بمغیره است باء در به برای سببیت است و ضمیر راجع بجهاز است ابهره بفتح همزه و سکون باء با نقطه و
فتح هاء و راء بی نقطه و ضمیر راجع بمغیره بصیغه ماضی باب افعال است الابهار نفس کسی را تنگ کردن ذلک فاعل ابهر است
و اشاره بمصدر اتاها است تر پس مغیره بیرون رفت از خانهای مدینه تا آنکه مانده کرد خدای تعالی مرکوب او را و سوراخ
کرد پاپوش او را و خون آلود شد قدمهای او پس مدد جست در رفتار بدو دست خود و دو زانوی خود و سنگین کرد
او را یراق او تا آنکه زخم کرده شد با آن یراق با معنی که فرو رفت در بدن او پس آمد نزد درختی پس سایه جست با آن
درخت اگر پیاده میآمد نزد آن درخت بعضی از شما تنگ نفس نمیکرد آن بعض را آن آمدن با معنی که میان خانه
عثمان و آن درخت بسیار مسافتی نبود اصل فاتى رسول الله صلى الله عليه وآله الوحي فاخبره بذلك
فدعا عليا عليه السلام فقال له خذ سيفك وانطلق انت وعمار وثالث لهما فأت المغيرة
بن ابي العاص تحت شجرة كذا وكذا فأتاه علي عليه السلام فقتله تر و ثالث لهما کلام امام جعفر صادق
علیه السلم و نقل بالمعنی است تر پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وحی با خبر داد او را بآنچه مذکور شد پس طلبید
علی علیه السلم را پس گفت او را که بگیر شمشیر خود را و روانه شو تو و عمار یاسر و کسی سیمی ایشان پس برو نزد مغیرة بن
ابی العاص باینکه در زیر درختی چنین و چنین پس رفت نزد او علی علیه السلم پس کشت او را اصل فضرب عثمان بنت
رسول الله صلى الله عليه وآله وقال انت اخبرت اباك بمكانه فبعثت الى رسول الله صلى
الله عليه وآله تشكو ما لقيت فارسل اليها رسول الله صلى الله عليه وآله اقني حياءك فما
اقبح بالمرأة ذات حسب ودين في كل يوم تشكو زوجها فارسلت اليه مرارا كل ذلك
يقول لها ذلك فلما كان في الرابعة دعا عليا عليه السلام تر اقنی بکسر همزه و سکون قاف و کسر نون
و تخفیف یا بصیغه امر معتل اللام واوی باب ضرب و علم است ما اقبح صیغه تعجب است و در اصل ما استفهامیه بوده و ضمیر مستتر
در اقبح فاعل و راجع بما بوده و تشکو بتقدیر ان تشکو است و مفعول اقبح است پس نصب مع تقدیری در آن عابر آنکه
منصوب است تر پس زد عثمان دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت که تو خبر دادی پدر خود را بجای مغیره پس آن
دختر فرستاد سوی رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت میکرد از آنچه آن دختر برخورد آنرا پس فرستاد سوی او رسول الله
صلی الله علیه و آله که نگاهدار شرم خود را چه بد است با زنی که صاحب شرف و دین باشد در هر روز آنکه شکایت کند

از شوهر خود پس آن دختر پیغام فرستاد سوی رسول الله چند بار در هر بار سکوت رسول الله او را آنچه را که در اول گفت
پس وقتی که شد پیغام فرستادن در بار چهارم طلب کرد علی علیه السلم را اصل وقال خُذْ سَيْفَكَ وَاشْتَمِلْ عَلَيْهِ ثُمَّ
ائْتِ بِنْتَ ابْنِ عَمِّكَ فَخُذْ بِيَدِهَا فَإِنْ حَالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا أَحَدٌ فَاحْطِمْهُ بِالسَّيْفِ وَأَقْبَلَ رَسُولُ بین منزله و داد
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْوَالِهِ مِنْ مَنْزِلِهِ إِلَى دَارِ عُثْمَانَ فَأَخْرَجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَةَ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيْهِ رَفَعَتْ صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ وَاسْتَعْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَكَى ثُمَّ أَدْخَلَهَا مَنْزِلَهُ وَكَشَفَتْ عَنْ ظَهْرِهَا فَلَمَّا أَنْ رَأَى مَا بِظَهْرِهَا قَالَ ثَلَاثَ
مَرَّاتٍ مَا لَهُ قَتَلَكِ قَتَلَهُ اللَّهُ شرح احطم بحا بنقطه وطا بنقطه بصیغه امر یا ضرب است الحطم شکستن چیزی که
خشک باشد مثل استخوان و مراد این است که شمشیر فرو کن از طرفی دیگر او چنانچه استخوانهای او شکسته و بریده دان
بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال ما در ما استفهامیه تعجبیه است و در اول مقول قول است و مبتدا
وظرف خبر مبتداست یعنی و گفت و اگر شمشیر خود را و جامه بر بالای آن بپوش تا کسی نداند بعد از آن برو نزد دختر پسر عم خود
پس بگیر دست او را پس اگر مانع شود میان تو و میان او شخصی بخیال اینکه شمشیر با تو هست پس بشکن او را بشمشیر و
آورد رسول الله صلی الله علیه و آله مانند حیران از منزل خود سوی سرای عثمان پس بیرون آورد علی علیه السلم دختر رسول
را صلی الله علیه و آله پس وقتی که دختر نگاه کرد سوی رسول الله بلند کرد آواز خود را بگریه و اشک چشم کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله گریه کرد بعد از آن داخل کرد دختر را در منزل خود و دختر وا کرد پشت خود را پس وقتی که دید رسول
الله آنچه را از اثر زدن که در پشت او بود گفت سه بار که چه بلای عظیم نصیب عثمان خواهد شد کشت ترا بکشد
او را الله تعالی اشارتست بکشته شدن عثمان بخواری و زاری در دنیا و عذاب عظیم او در آخرت و استحقاق لعن محکیا
اصل وَكَانَ ذَلِكَ يَوْمَ الْأَحَدِ وَبَاتَ عُثْمَانُ مُتَلَحِّفاً بِجَارِيَتِهَا فَمَكَثَتِ الْاثْنَيْنِ وَالثُّلَاثَاءَ وَمَاتَتْ
فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ فَلَمَّا حَضَرَ أَنْ تَخْرُجَ بِهَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ
فَخَرَجَتْ وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ مَعَهَا شرح الثلثا بفتح ثا بنقطه و لام و الف و ثا بنقطه و الف ممدود منصوب
و بود آن آمدن دختر رسول بخانه رسول علیه السلم در روز یکشنبه و در شب خوابید عثمان در زیر یک لحاف با کنیزان
دختر پس آن دختر ماند در دوشنبه و سه شنبه و وفات یافت در روز چهارم پس وقتی که رسید اینکه بیرون آورده شود
امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را علیها السلم پس بیرون رفت برای جنازه و زنان مومنان با او بودند اصل
وَخَرَجَ عُثْمَانُ يُشَيِّعُ جِنَازَتَهَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ أَطَافَ الْبَارِحَةَ
بِأَهْلِهِ أَوْ بِفَتَاتِهِ فَلَا يَتْبَعَنَّ جِنَازَتَهَا قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثاً فَلَمْ يَنْصَرِفْ فَلَمَّا كَانَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ

لیسر فن

لَيَنْصَرِفَنَّ أَوْ لَأُسَمِّيَنَّ بِاسْمِهِ فَأَقْبَلَ عُثْمَانُ مُتَوَكِّئاً عَلَى مَوْلًى لَهُ مُمْسِكاً بِبَطْنِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
إِنِّي أَشْتَكِي بَطْنِي فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَنْ أَنْصَرِفَ قَالَ انْصَرِفْ وَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ
وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فَصَلَّيْنَ عَلَى الْجِنَازَةِ شرح و بیرون آمد عثمان همراهی بکند جنازه او را پس
وقتی که نگاه کرد سوی او نبی صلی الله علیه و آله گفت هر که کمی نزدیکی دوش کرد بزوجه خود یا خادمه خود پس باید که همراهی
نکند این جنازه او را گفت این را سه بار پس برنگشت عثمان پس وقتی که شد آن سخن در بار چهارم گفت هر آینه برگردد
البته یا هر آینه نام میبرم بنام او پس رو آورد عثمان تکیه کرده بر غلامی از او نهاده دست خود را بشکم خود پس گفت ای
رسول الله بدرستی که من آزار دارم از شکم خود پس اگر می بینی که رخصت دهی مرا در اینکه برگردم خوب خواهد بود گفت برگرد
و بیرون آمد فاطمه علیها السلم و زنان مومنان و مهاجران پس نماز گزاردند بر جنازه نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا اغْتَابَ الرَّجُلُ لَعْنَةً فَهُوَ مَأْجُورٌ كُلَّمَا نَظَرَ إِلَيْهِ شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت چون دوسا کند مرد کفش خود را پس او مزد داده میشود هر بار که نظر کند سوی آن دهم اصل إِنَّ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَكَى عَيْنَهُ فَعَادَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِذَا هُوَ يَصِيحُ فَقَالَ
لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجَزَعاً أَمْ وَجَعاً فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجِعْتُ وَجَعاً قَطُّ أَشَدَّ
مِنْهُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ إِذَا نَزَلَ لِقَبْضِ رُوحِ الْكَافِرِ نَزَلَ مَعَهُ سَفُّودٌ مِنْ نَارٍ
فَيَنْزِعُ رُوحَهُ بِهِ فَتَصِيحُ جَهَنَّمُ فَاسْتَوَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِساً فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعِدْ عَلَيَّ
حَدِيثَكَ فَلَقَدْ أَنْسَانِي وَجَعِي مَا قُلْتَ ثُمَّ قَالَ هَلْ يُصِيبُ ذَلِكَ أَحَداً مِنْ أُمَّتِكَ قَالَ نَعَمْ
حَاكِمٌ جَائِرٌ وَآكِلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً وَشَاهِدُ زُورٍ شرح عینه منصوب مفعول به اشتکی است جزعا منصوب
و مفعول له فعل محذوف است بتقدیر اتصیح جزعا و وجعت از باب علم است و کاهی از باب ضرب میباشد السفود
بفتح سین بنقطه و تشدید فا مضمومه و سکون واو و دال بنقطه سیخ آهن که با آن بریان میکنند توضیح معنی شاهد
زور شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث سیم و سیوم باب صد و دوازدهم که باب الکبایر است
یعنی بدرستی که امیر المومنین علیه السلم درد چشم داشت پس عیادت کرد او را نبی صلی الله علیه و آله پس ناگاه او فریاد
میزد پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله آیا فریاد میزنی از بی صبری یا از شدت درد پس گفت ای رسول الله درد مند
نشدم دردی هرگز سخت تر از آن پس گفت ای علی بدرستی که ملک الموت چون فرود آید برای قبض روح کافر
فرود می آید با او سیخی از آتش پس میکند روح او را با آن پس فریاد میزند جهنم از شدت آن کندن پس راست نشست علی علیه السلم
نشسته پس گفت ای رسول الله مکرر کن برمن حدیث خود را چه هر آینه بتحقیق از یاد من برد درد من آنچه گفتی بعد از آن

کفت آیا مجبور را آن شدت جان کندن کسی را از امت تو گفت آری اگر کسی حاکمی است که از راه حق میرا باشد و خورنده مال
یتیم است از روی ظلم و گواه دروغ است یازدهم حدیث قال النبي صلی الله علیه وآله مستريح ومستراح
منه أما المستريح فالعبد الصالح استراح من غم الدنيا وما كان فيه من العبادة إلى الراحة و
نعيم الآخرة وأما المستراح منه فالفاجر يستريح منه ملكاه اللذان يحفظان عليه وخادمه
وأهله والأرض التي كان يمشي عليها شرح مستريح خبر مبتدای محذوف است یعنی المکلف المیت مستریح منه یا ب
فاعل مستراحست یعنی گفت نبی صلی الله علیه وآله مکلف میت دو قسم است یکی کسی که میرهد و دیگری کسی که میرهند از او اما آنکه
میرهد پس بنده صالحست که رست از غم دنیا و آنچه بود در آن از عبادت سوی راحت و نعمت زندگی آخرت و اما آنکه
میرهند از او پس فاسق است میرهند از او دو ملک او که نگاه میدارند حساب عمل او را بر او و خدمتکار او و مردم خانه او
و زمینی که میرفت بر آن دوازدهم حدیث عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا أعد الرجل كفنه فهو مأجور
كلما نظر إليه شرح این موافق حدیث نهم این باب است سیزدهم حدیث عن علي بن رئاب قال سمعت أبا الحسن
الأول عليه السلام يقول إذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة وبقاع الأرض التي كان يعبد الله عليها
وأبواب السماء التي كان يصعد بأعماله فيها وثلم ثلمة في الإسلام لا يسدها شيء لأن المؤمنين
حصون الإسلام كحصون سور المدينة لها شرح مضمون این حدیث در گذشت در کتاب العقل در شرح
حدیث سوم باب فقد العلما که باب ششم است و الحصن بجای الحصون بود و بیان شد پس شاید که اینجا استعمال جمع
در معنی مفرد برای مبالغه شده باشد نظر بر اول و ضمایر روایت است از علی بن رئاب بکسر رای بی نقطه گفت که شنیدم از
امام موسی کاظم علیه السلام میگفت چون میرد مؤمن و انا گریه میکنند بر او فرشتگان و سرزمینهایی که عبادت میکرد در آنها
و درهای آسمان که بالا برده میشد عملهای او در آنها و رخنه کرده میشود رخنه در دین اسلام که نمی بندد آن رخنه را چیزی
اصلاح چه درستی که مؤمنان دانایان نگاه دارنده برای اسلام هر کدام مانند حصار شهر بند است برای آن شهر
چهاردهم حدیث عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا أحضر الميت أربعون رجلا فقالوا اللهم إنا لا
نعلم منه إلا خيرا قال الله عز وجل قد قبلت شهادتكم وغفرت له ما علمت مما لا تعلمون شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون حاضر شوند نزد میت چهل مرد پس گویند که خداوندا بدرستی که ما نمیدانیم از او
مگر خیر را میگوید الله عز وجل به تحقیق قبول کردم گواهی شما را و بخشایش کردم برای او آنچه را که دانستم از گناهانی که
شما نمیدانید پانزدهم حدیث سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول كان على قبر إبراهيم بن رسول الله صلى
الله عليه وآله عذق يظله من الشمس حيثما دارت الشمس فلما يبس العذق ذهب أثر القبر

فلم یعلم

فلم يعلم مكانه شرح العذق بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه درخت خرمای بار دار و درس بدال بی نقطه و رای بی نقطه
و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم و مجهول باب نصر است الدرس محو شدن نشان چیزی و الدرس بر طرف کردن
نشان چیزی یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بود بر قبر ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وآله در بقیع درخت
خرمایی که سایه میکرد قبر را از آفتاب میگردید هر جایی که گردیده باشد آفتاب پس چون خشک شد آن درخت خرما و کهنه
شد نشان شد قبر پس دانسته نشد جای آن با جمعی که دیگران ندانستند شانزدهم حدیث عن أبي عبد الله عليه السلام
قال كان البراء بن معرور التميمي الأنصاري بالمدينة وكان رسول الله صلى الله عليه وآله
بمكة وإنه حضره الموت وكان رسول الله صلى الله عليه وآله والمسلمون يصلون إلى بيت المقدس
فأوصى البراء إذا دفن أن يجعل وجهه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله إلى القبلة فجرت به
السنة وإنه أوصى بثلث ماله فنزل به الكتاب وجرت به السنة شرح برا بفتح بای یکنقطه و را
بی نقطه و الف ممدوده و ابن معرور بفتح میم و سکون عین بی نقطه و ضم رای بی نقطه و سکون واو و رای بی نقطه از جمله دوازده کس
از انصار است که در شب در عقبه مکه با رسول الله صلی الله علیه وآله بیعت کردند و طلب هجرت او بمدینه کردند و اول کسی که
گفت از جمله ایشان براء بن معرور بود و ایشان را نقبای دوازده گانه مینامند و براء وفات یافت در مدینه پیش از
قدوم رسول الله صلی الله علیه وآله بمدینه بیکماه و اکتفا بذکر صلوة سوی بیت المقدس مبنی بر آنست که در دفن مجبور بوده اند
از دفن ظرف یجعل است و مقدم بر آن شده و فا در فجرت برای تعقیب است و مراد اینست که حکم الهی بعد از آن
وارد شد موافق آن بود اگر چه مبنی بر آن نباشد فنزل به الکتاب میتواند بود که اشارت باشد بنزول امثال آیت
سوره بقره الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین و آیت سوره نساء من بعد وصیة توصون بها
بیان اینکه زیاده کردن لفظ توصون بها برای فایده است و آن احتراز از وصیت زیاده از ثلث است باعتبار
اینکه در مدینه وصیت بکمتر از ثلث مثل ربع و خمس متعارف بوده و چون براء بن معرور وصیت بثلث کرده و رسول الله
آن را امضا کرده بی توقف بگو بر آن آن نیز داخل معروف یعنی متعارف شده پس امثال این آیت نازل شده
برای امضاء وصیت بثلث و کمتر از آن و منع از امضاء وصیت زیاده بر ثلث بکر باکو بر شده و توضیح آیت
بقره و اقسام وصیت عنقریب مفصل میشود در کتاب الوصایا در شرح حدیث پنجم باب پنجم که باب الوصیة للوارث است
و بنابر این واو در و جرت به السنة شاید که حالیه باشد بتقدیر قد والله اعلم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بود براء بن معرور تمیمی انصاری در مدینه و بود رسول الله صلی الله علیه وآله در مکه پیش از هجرت و بدرستی که شان
اینست که حاضر شد براء را مرگ و رسول الله صلی الله علیه وآله و مسلمانان نماز میکردند سوی بیت المقدس پس وصیت

کرد برا این را که کرده شود روی او سوی رسول الله صلی الله علیه و آله سوی کعبه چون مدفون شود و با یمین کرد روی او سوی کعبه و
و این وصیت کرد برای اینکه رسول الله در آن جانب بود و پس جاری شد آنچه برا وصیت کرد و طریقت رسول در جمیع اهل
اسلام و به درستی که برا وصیت کرد به دو دانگ مال خود که صرف رسول و مایحتاج او شود و پس نازل شد آنچه او وصیت کرد قرآن
برحالی که تحقیق جاری شده بود با آن طریقت رسول در جمیع اهل اسلام هفدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
جَاءَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَاِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اَحْبِبْ
مَنْ شِئْتَ فَاِنَّکَ مُفَارِقُهُ وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَاِنَّکَ لَاقِیهِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد
جبرئیل علیه السلام سوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای محمد زندگانی کن چندانکه خواستی چه به درستی که تو میمیری و دوست دار
هر که را که خواستی چه به درستی که تو از او جدا میشوی و بکن آنچه را که خواستی چه به درستی که تو آن را میبری مراد تاکید اهتمام است
بعمل صالح و ترک اهتمام بزندگی دنیا و دوستان دنیا مثل فرزندان و برادران و مانند آنها هجدهم اصل عَنْ اَبِی عُبَیْدَةَ
قَالَ قُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ حَدِّثْنِی مَا اَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ یَا اَبَا عُبَیْدَةَ اَکْثِرْ ذِکْرَ الْمَوْتِ فَاِنَّهُ لَمْ
یُکْثِرْ ذِکْرَهُ اِنْسَانٌ اِلَّا زَهِدَ فِی الدُّنْیَا شرح روایت است از ابو عبیده گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بگو مرا
سخنی که بهره مند شوم با آن پس گفت ای ابو عبیده بسیار کن یاد مرگ را چه به درستی که شان این است که بسیار ذکر دارد آن را
کسی مگر آنکه بیرغبت در دنیا شد نوزدهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مُنَادٍ یُنَادِی فِی کُلِّ یَوْمٍ اِبْنَ
آدَمَ لِدْ لِلْمَوْتِ وَ اجْمَعْ لِلْفَنَاءِ وَ ابْنِ لِلْخَرَابِ شرح منادی است و نکره کافی مبتدا میباشد ابن منصوب
و بتقدیر حرف ندا است لد بکسر لام و سکون دال بی نقطه بصیغه امر مثل الفاء و اوی باب ضرب است لام در للموت و دو نظر آن
برای سببیت مجازیست و آن لام عاقبت مینامند معنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت منادی بزبان حال
ندا میکند در هر روز تا شب که ای فرزند آدم زاد و شو برای مرگ و جمع مال کن برای برطرف شدن آن و بنای خانه ما کن
آن کن برای ویران شدن بیستم اصل عَنْ اَبِی بَصِیرٍ قَالَ شَکَوْتُ اِلَی اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْوَسْوَاسَ
فَقَالَ یَا اَبَا مُحَمَّدٍ اذْکُرْ تَقَطُّعَ اَوْصَالِکَ فِی قَبْرِکَ وَ رُجُوعَ اَحْبَابِکَ عَنْکَ اِذَا دَفَنُوکَ فِی قَبْرِکَ
وَ خُرُوجَ بَنَاتِ الْمَاءِ مِنْ مَنْخِرَیْکَ وَ اَکْلَ الدُّودِ لَحْمَکَ فَاِنَّ ذٰلِکَ یُسَلِّی عَنْکَ مَا اَنْتَ فِیهِ قَالَ
اَبُو بَصِیرٍ فَوَاللهِ مَا ذَکَرْتُهُ اِلَّا سَلَا عَنِّی مَا اَنَا فِیهِ مِنْ هَمِّ الدُّنْیَا شرح البنات بفتح با بی نقطه جمع
دختران و بنات الماء عبارتست از کرمی چند که از آب و رطوبت متولد شود چون کنده شود و مراد اینجا کرمی چند است
که از رطوبت مغز سر و دماغ بهم رسد و چون رطوبت آنجا برطرف شود از سوراخ بینی بیرون می آید برای طلب
رطوبتی دیگر معنی روایت است از ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت شکایت بردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام

و نون

ازهکر

از فکر دنیا دهم آن پس گفت ای ابو محمد یاد کن پاره پاره شدن پیوندهای ترا در قبر تو و یاد کن برگشتن دوستان ترا
از تو چون دفن کنند ترا در قبر تو و یاد کن بیرون آمدن کرمهای دماغ را از سوراخ بینی تو و خوردن کرمها گوشت ترا
چه به درستی که آن یاد کردن فراموش میسازد از تو آنچه را که تو در آنی از وسواس دنیا گفت ابو بصیر پس بخدا قسم که یاد
نکردم آن را مگر آنکه فراموش شد از من آنچه من در آن بودم از غم دنیا بیست و یکم قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
جُعِلْتُ فِدَاکَ یَعْلَمُ مَلَکُ الْمَوْتِ عَلَیْهِ السَّلَامُ نَفْسَ مَنْ یَقْبِضُ قَالَ لَا اِنَّمَا هِیَ صِکَاکٌ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ
اقْبِضْ نَفْسَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ شرح نفس بفتح نون و سکون فا و سین بی نقطه منصوب و مفعول یقبض است من بفتح میم
و سکون نون استفهامیه است و ابطال عمل یعلم کرده و مضاف الیه است یقبض بقاف و با بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه
مضارع غائب معلوم باب ضرب است ضمیر هی راجع باسباب علم ملک الموت است که مفهوم میشود از جواب و سؤال
مذکور الصکاک بکسر صاد با نقطه و تخفیف کاف جمع صک بفتح صاد و تشدید کاف نوشتهای سرگشاده و اینجا استعاره شده
برای وحیها باعتبار اینکه متضمن انتقاش لوح خاطر است نظیر آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث چهارم
باب اول در بیان ان کتاب الابرار لفی علیین و این اشارتست باینکه برای قبض روح هر کسی علیحده وحی فرود می آید و کسی غیر
از خدا علم غیب ندارد معنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا میشناسد وقت میرانیدن ملک الموت
علیه السلام که روح که را از جانداران و اهل موکل یکنفر و مانند ایشان خواهد گرفت گفت نه جز این نیست که اسباب علم
او وحیهاست که فرود می آید از بالا که بگیر روح فلان بن فلان را بیست و دوم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
مَا مِنْ اَهْلِ بَیْتِ شَعْرٍ وَ لَا وَبَرٍ اِلَّا وَ مَلَکُ الْمَوْتِ یَتَصَفَّحُهُمْ فِی کُلِّ یَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ شرح مضمون
این گذشت در حدیث دوم باب چهاردهم و اینجا بجای شعر است و آن بهتر مینماید بیست و سوم اصل عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ کَانَ کَفَنُهُ مَعَهُ فِی بَیْتِهِ لَمْ یُکْتَبْ مِنَ الْغَافِلِینَ وَ کَانَ مَاْجُوراً
کُلَّمَا نَظَرَ اِلَیْهِ مضمون این ظاهرست از شرح حدیث نهم این باب بیست و چهارم اصل سُئِلَ اَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ مَلَکِ الْمَوْتِ یُقَالُ الْاَرْضُ بَیْنَ یَدَیْهِ کَالْقَصْعَةِ یَمُدُّ یَدَهُ مِنْهَا حَیْثُ
یَشَاءُ فَقَالَ نَعَمْ شرح می آید در حدیث بیست و ششم این باب که مکان ملک الموت آسمان اول است
معنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ملک الموت که گفته میشود که زمین پیش او مانند کاسه است پیش کسی که
از آن چیزی میخورد و دراز میکند ملک الموت دست خود را از جمله زمین در هر جا که میخواهد امام گفت آری چنانست
که گفته میشود بیست و پنجم اصل دَخَلْنَا عَلَی اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ نُعَزِّیهِ بِاِسْمٰعِیلَ فَتَرَحَّمَ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ
اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَعَی اِلَی نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نَفْسَهُ فَقَالَ اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَیِّتُونَ

وقال كل نفس ذائقة الموت ثم انشا يحدث فقال انه يموت اهل الارض حتى لا يبقى احد ثم
يموت اهل السماء حتى لا يبقى احد الا ملك الموت وحملة العرش وجبرئيل وميكائيل عليهم
السلام شرح نعى بنون وعين مهمله والف منقلب از يا بصيغه ماضى معلوم باب ضرب است النعى بفتح نون وسكون عين
رسانيدن خبر مرگ كسى بيان حاملان عرش گذشت در كتاب التوحيد در شرح حديث اول و ششم باب العرش والكرسى كه باب
بيست و پنجم است يعنى داخل شديم بر امام جعفر صادق عليه السلم تعزيه ميكرديم او را باسمعيل پسر او كه وفات يافته بود طلب
رحمت كرد بر اسمعيل بعد از ان گفت بدرستى كه الله عز وجل رسانيد سوى نبى خود صلى الله عليه وآله خبر مرگ نبى را بنفس وى كه
گفت در سوره زمر بدرستى كه تو مشرف بر موتى و بدرستى كه مردم ديگر نيز مشرف بر موتند وگفت در سوره عنكبوت هر جاندارى
چشنده مرگست بعد از ان شروع كرد در نقل حديث ميكرد پس گفت بدرستى كه شان اينست كه ميميرند اهل زمين تا آنكه نمى ماند
هيچيك از ايشان بعد از ان ميميرند اهل آسمان تا آنكه نمى ماند هيچيك مگر ملك الموت وحاملان عرش از جمله ملائكه و جبرئيل
وميكائيل عليهم السلم اصل قال فيجىء ملك الموت حتى يقوم بين يدى الله عز وجل فيقال له من بقى وهو
اعلم فيقول يا رب لم يبق الا ملك الموت وحملة العرش وجبرئيل وميكائيل فيقال له قل لجبرئيل
وميكائيل فليموتا فيقول الملائكة عند ذلك يا رب رسوليك وامينيك فيقول انى قد
قضيت على كل نفس فيها الروح الموت شرح امام گفت پس مى آيد ملك الموت تا آنكه مى ايستد نزد الله عز وجل
باين معنى كه فارغ ميشود از قبض ارواح اهل آسمان كه مامور بآنست ومنتظر حكم الهى ميباشد پس گفته ميشود او را كه مانده تو
دانا ترست بآنكه مانده مراد اينست كه گاهى الله تعالى نيز بصورت سوال ميگويد براى مصلحتى مثل تمكين ... پس
پس ملك الموت ميگويد اى صاحب كل اختيار من نمانده مگر ملك الموت وحاملان عرش از جمله و جبرئيل وميكائيل پس گفته
ميشود او را كه بجبرئيل او ميكائيل را كه بايد كه بميرند باين معنى كه قبض روح ايشان نيز بكن برضاى ايشان پس ميگويند
ملائكه كه حاملان عرشند نزد حكم الهى كه اى صاحب كل اختيار آيا ميميرانى دو رسول و دو امين خود را پس ميگويد بدرستى
كه من بتحقيق حكم كردم بر هر نفسى كه در او جان هست مرگ را اصل ثم يجىء ملك الموت حتى يقف بين يدى الله
عز وجل فيقال له من بقى وهو اعلم فيقول يا رب لم يبق الا ملك الموت وحملة العرش
فيقول قل لحملة العرش فليموتوا شرح بعد از ان مى آيد ملك الموت تا آنكه مى ايستد نزد الله عز وجل باين معنى كه
فارغ ميشود از قبض روح جبرئيل وميكائيل ومنتظر حكم الهى ميباشد پس گفته ميشود او را كه مانده وگوينده دانا ترست
بآنكه مانده پس ملك الموت ميگويد كه اى صاحب كل اختيار من نمانده مگر ملك الموت وحاملان عرش پس الله تعالى ميگويد
كه بگو حاملان عرش را كه بايد كه بميرند اصل قال عليه السلام ثم يجىء كئيبا حزينا لا يرفع طرفه فيقال

من بقى

رسوليك وامينيك

فيقول

من بقى وهو اعلم فيقول يا رب لم يبق الا ملك الموت فيقال له مت يا ملك الموت فيموت ثم
يأخذ الارض بيمينه والسموات بيمينه ويقول اين الذين كانوا يدعون معى شريكا اين الذين
كانوا يجعلون معى الها آخر شرح الكئيب بفتح كاف وكسر همزه وسكون يا دو نقطه در پايين و با يك نقطه شكسته حال
اند ارض وسموات عبارت از افناى آنهاست و يمين عبارتست از قدرتى كه مخلوق نيست در كسى و اين اشارتست
بآيت سوره زمر والارض جميعا قبضته يوم القيمة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون وبيان شد در كتاب
فضل القرآن در شرح حديث بيست و يكم باب بيست ودوم كه باب فضل القرآن است و در اينجا ميگوييم كه تقديم ذكر افناى زمين
بر ذكر افناى آسمان اشارتست بابطال حكم فلاسفه بامتناع خلا يعنى گفت امام عليه السلم بعد از ان ملك الموت مى آيد
شكسته حال اندوهگين بالا نميكند چشم خود را پس گفته ميشود كه كه مانده و گوينده دانا ترست بآنكه مانده پس ملك الموت
ميگويد اى صاحب كل اختيار من كسى نمانده مگر ملك الموت پس گفته ميشود او را كه بميراى ملك الموت پس ميميرد باين معنى كه بعنوان
كن فيكون ميميرانند او را بعد از ان باز ميگيرد زمين را بقدرت ذاتى خود و آسمانها را نيز بقدرت ذاتى خود و الله تعالى
ميگويد كجا اند آن جمعى كه ميخواندند با من شريكى در ربوبيت كجا اند آن جمعى كه ميگردانيدند با من مستحق عبادت ديگر را
مراد اينست كه آن افنا بجاى اين قول و متضمن معنى اين كلام است اگر چه قولى و كلامى حقيقة نباشد حديث بيست و ششم اصل
قال رسول الله صلى الله عليه وآله اخبرنى جبرئيل عليه السلام ان ملكا من الملائكة كانت
له عند الله منزلة عظيمة فتعتب عليه فاهبطه من السماء الى الارض فاتى ادريس عليه السلام
فقال ان لك من الله منزلة فاشفع لى عند ربك فصلى ثلث ليال لا يفتر وصام ايامها
لا يفطر ثم طلب الى الله عز وجل فى السحر فى الملك شرح تعتب بعين بى نقطه و تا دو نقطه در بالا و با يك نقطه
بصيغه ماضى معلوم باب نصر وضرب است العتب بفتح عين وسكون تا انكار بر فعل كسى كردن لا يفتر بفا و تا دو نقطه در
بالا و را بى نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر وضرب است لا يفطر بفا و طا بى نقطه و را بى نقطه بصيغه مضارع غايب
معلوم باب نصر وضرب يا باب افعال نيز هست الفطر بفتح فا وسكون طا بى نقطه شكافتن و خوردن يا آشاميدن روزه
دار و الافطار خوردن يا آشاميدن روزه دار و هر دو اينجا مناسب است و بنا بر اول شكافتن روزه يعنى
خواب كردن در اثناى آنست و بنا بر دوم حال مؤكده است يا مقدره است و مراد روزه بروزه برداشت يعنى
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه خبر داد مرا جبرئيل عليه السلم كه فرشته از فرشتگان بود او را نزد الله تعالى مرتبه بزرگ
پس خطايى گرفت بر او پس فرو انداخت او را از آسمان سوى زمين جستن بال او پس آمد نزد ادريس عليه السلم پس
گفت بدرستى كه ترا در درگاه الله تعالى مرتبه ايست رفيع پس شفاعت كن براى من نزد صاحب كل اختيار خود پس

پس ادریس نماز گزارد در شب بر حالی که نشسته بود و روزه داشت در سه روز آن شبها که بعد از آن شبها است
بر حالی که معتکف بود روزه خود را و خواب میان روز بعد از آن عرض حاجت کرد سوی الله تعالی در آخر شب چهارم در حق
آن ملک اصل فقال للملک انک قد اعطیت سؤلک وقد اطلق لی جناحی وانا احب ان اکافئک فاطلب
الی حاجة فقال تریني ملک الموت لعلی آنس به فانه لیس یهنئني مع ذکره شیء فبسط جناحه ثم قال
ارکب فصعد به یطلب ملک الموت فی السماء الدنیا شرح السؤل بضم سین بی‌نقطه و سکون همزه مطلوب
تریني بکسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون وقایه صیغه مضارع مخاطب مهموز العین معتل اللام یایی باب افعال
جزمش امر است یا بتقدیر ان ناصبه خبر مبتدا محذوف است بتقدیر حاجتی تریني و بر این تقدیر فتح یا نیز جایز است آنس بهمزه
والف و نون و سین بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر و علم و حسن است یهنئني بنون و همزه و نون وقایه صیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب و نصر و منع است جناح بفتح جیم است یعني پس گفت آن فرشته بدرستی که تو تحقیق ادا
شدی حاجت خود و بتحقیق گشوده شد برای من بال من و من دوست میدارم که تلافی کنم با تو پس طلب کن سوی من
حاجتی را پس ادریس گفت بنمایید مرا ملک الموت شاید من آرام گیرم با وجه بدرستی که شأن این است که گوارا نیست مرا با
او چیزی پس آن فرشته پهن کرد بال خود را بعد از آن گفت سوار شو پس بالا برد ادریس را طلب میکرد ملک الموت را
در آسمان پست تر ظاهر الحدیث این است که جای مقرر ملک الموت سماء دنیا است اصل فقیل له اصعد فاستقبله
بین السماء الرابعة والخامسة فقال الملک یا ملک الموت ما لی اراک قطبا قال العجب انی تحت
ظل العرش حیث امرت ان اقبض روح آدمی بین السماء الرابعة والخامسة فسمع ادریس
علیه السلام فامتعض فخر من جناح الملک فقبض روحه مکانه قال الله عز وجل ورفعناه فامتعض
مکانا علیا شرح اصعد بصیغه امر باب افعال یا باب علم و بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب افعال میتواند بود و حاصل همه
بکسر ت الصعود بالارتقاء والاصعاد بالابلاغ وامر بالارتقاء و صاحب مکان بالا شدن و بر هر تقدیر کلام
ملائکه آسمان اول است ضمیر مستتر در استقبله راجع بادریس که وراجع بفرشته میتواند بود و ضمیر منصوب راجع
بملک الموت است بین ظرف لفرشته است و مراد این است که بالا تر او زیر آسمان پنجم بود و پایین تر او در آسمان ادریس
چهارم بود ما لی مرکب است از ما استفهامیه تعجبیه و لام حرف جر و ضمیر متکلم القاطب بقاف والف و کسر طا بی‌نقطه و با یکنقطه
رو در هم کشیده العجب مبتدا است و مقصود این است که آنچه تو تعجب کردی از آن عجب نیست از من بلکه عجب این است
که ملکوتیم انی بفتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم است یا همزه والف و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا فتح یا
بتقدیر ان ناصبه است با اعمال آن یا اهمال آن و بر هر تقدیر خبر مبتدا است عرش عبارت از جمیع مخلوقات است و آن

جمیع

جمیع اجسام و جسمانیات است زیرا که هیچ مخلوقی مجرد نمیباشد پس مخلوقی از آن بیرون نیست و مراد اینجا آسمان
هفتم است که وسط آن محاذی کعبه است زیرا که باقی اجسام در تحت آن است و ظل العرش عبارت است از آسمان ششم زیرا
که چون در پایین آسمان هفتم است مانند سایه آن است و تحت ظل العرش عبارت است از آسمان پنجم حیث بفتح حا
بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و ضم ثا سه نقطه ظرف است و مضاف بجمله میتواند بود که بکسر جیم و سکون
همزه و ضم تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی متکلم وحده از معتل العین یایی و مهموز اللام باب ضرب باشد امرت بصیغه
ماضی مجهول متکلم وحده از باب نصر است بین ظرف آدمی است امتعض بمیم و عین بی‌نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب افتعال است الامتعاض در اشکال افتادن و در بعض نسخ بعین با نقطه و صاد بی‌نقطه است الامتعاص
درد شکم بهم رسانیدن خر بخا با نقطه و تشدید را بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است یعني پس گفته شد
فرشته را که بالا بر ادریس را پس برو شد ملک الموت را در میان آسمان چهارم و پنجم پس گفت فرشته ای ملک الموت چیست
مرا که می‌بینم ترا رو در هم کشیده گفت عجب این است که من در پایین سایه عرشم در جایی که مامور شده ام باینکه در اینجا
بگیرم روح آدمی را که در میان آسمان چهارم و پنجم است پس شنید ادریس علیه السلام پس در اشکال افتاد پس افتاد از بال آن
فرشته با منعی که در آسمان چهارم قرار گرفت پس گرفته شد روح او بهمانجای او و گفت الله عز وجل در سوره مریم و بالا
بردیم ادریس را در مکانی بلند حدیث و نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
الموت الموت الا ولا بد من الموت جاء الموت بما فیه جاء بالروح والراحة والکرة المبارکة
الی جنة عالیة لاهل دار الخلود الذین کان لها سعیهم وفیها رغبتهم وجاء الموت بما فیه
من بالشقوة والندامة وبالکرة الخاسرة الی نار حامیة لاهل دار الغرور الذین کان لها
سعیهم وفیها رغبتهم شرح الموت منصوب است بفعل محذوف بتقدیر اذکر الموت و تکرار برای تاکید است جاء از قبیل
وضع ماضی در مقام مضارع است برای تحقق وقوع یا اخبار است از حال گذشتگان باء بما فیه و نظایر آن
برای تعدیه است الروح بفتح را نسیم الکرة بفتح کاف و تشدید را بی‌نقطه و تا وحدت نوعی از برگشتن و مراد اینجا نوعی از برگشتن کاف و تشدید
است در روز حشر الی جنة متعلق بالکرة است و اشارت است باینکه اهل جنت گویا که در دنیا نیز در جنت بوده اند
و بر این قیاس است الی نار لاهل در اول متعلق بعالیة است و در دوم متعلق بحامیة است یا هر دو متعلق بجاء
الحامیة بحا بی‌نقطه والف و کسر میم و یا غضبناک یعني روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله یاد کنید مرگ را یاد کنید مرگ را آگاه باشید و نیست چاره از مرگ آورد مرگ آنچه را که در اوست آورد
نسیم را و راحت را و برگشتن را که بهره مند است سوی جنت بلندی یا بهشت مرتبه برای اهل جای همیشگی جمعی که بود در آن

آنرا سوی ایشان ودرا آنرا عقبت ایشان و آورد مرگ آنچه را که در دنیا است آورده آزاد را او پشیمان او برگشتن از آن کار را بسوی
آتش غضبناک برای اهل سرای و برای خوردن جمعی که بود برای آن سرا سوی ایشان و در آن سرا عقبت ایشان **اصل** ثم قال
وَقَالَ إِذَا اسْتَحَقَّتْ وِلَايَةُ اللهِ وَالسَّعَادَةُ جَاءَ الْأَجَلُ بَيْنَ الْعَيْنَيْنِ وَذَهَبَ الْأَمَلُ وَرَاءَ الظَّهْرِ وَ
إِذَا اسْتَحَقَّتْ وِلَايَةُ الشَّيْطَانِ وَالشَّقَاوَةُ جَاءَ الْأَمَلُ بَيْنَ الْعَيْنَيْنِ وَذَهَبَ الْأَجَلُ وَرَاءَ الظَّهْرِ
**شرح** استحقت بحاء بی‌نقطه و تشدید قاف بصیغه ماضی معلوم غایبه باب استفعال است الاستحقاق طلب حق خود کردن و مراد
اینجا متمکن شدن و برقرار گشتن یعنی قرار یافتن آن بروشی که مقتضای آن بر آن مترتب شود **ترجمه** و بعد از آن امام گفت که رسول
الله صلی الله علیه و آله گفت چون متمکن شود در کسی دوستی الله تعالی و عاقبت بخیری می آید اجل میان دو چشم و میرود آرزوی
دنیا پس پشت باین معنی که همیشه در فکر مرگ است و آرزوی دنیا نمیکند اصلا و چون متمکن شود در کسی دوستی شیطان
و نا عاقبت بخیری می آید آرزوی دنیا میان دو چشم و میرود اجل پس پشت **اصل** قَالَ وَسُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْيَسُ قَالَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدُّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا **شرح** امام گفت که
پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله که کدام مؤمنان زیرکتر است گفت آنکه بیشتر ایشان است باعتبار یاد مرگ و سخت
تر ایشان است باعتبار براق گیری برای مرگ **حدیث ششم اصل** سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ [يقول] عَجَبًا كُلَّ
الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى **شرح** عجبا بفتح عین و فتح جیم بصیغه مصدر باب علم
مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر اعجب عجبا کل در اول منصوب و بدل یا عطف بیان عجبا است و در دوم مرفوع و
بدل یا عطف بیان العجب است انکار چیزی عبارت از جحد آن چیز است لیکن عبارت از عدم عمل بمقتضای علم بآن است
النشأة بفتح نون و سکون شین با نقطه و همزه زندگانی و مراد اینجا تنعم و فراغت است **یعنی** شنیدم از امام زین العابدین
علیه السلام میگفت تعجب میکنم تعجبی که تمام تعجب است از کسی که منکر مرگ است و او می بیند کسی را که میمیرد در هر روز و شب
بعضی بجاه و بعضی بامذان در زیر خرابه و بعضی کشته شدن و مانند آنها و تعجب تمام تعجب از کسی است که در فکر تنعم آخرت
نیست و او می بیند تنعم دنیا را که آمیخته بچندین آزار است **حدیث هفتم اصل** عَنْ عَجْلَانَ أَبِي صَالِحٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ
اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا صَالِحٍ إِذَا أَنْتَ حَمَلْتَ جَنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ
رَبَّكَ الرُّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا فَفَعَلَ فَانْظُرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ قَالَ ثُمَّ قَالَ عَجَبًا لِقَوْمٍ حُبِسَ أَوَّلُهُمْ عَنْ
آخِرِهِمْ ثُمَّ نُودِيَ فِيهِمْ بِالرَّحِيلِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ **شرح** عن در عن آخرهم برای سببیت است ندا برحیل عبارت
از میرانیدن بعضی آشنایان و خویشان و همسایگان و مانند ایشان در هر روز و شب الرحیل بفتح راء بی نقطه و کسر حاء
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه و با این اسم است کوچ کردن جماعت **یعنی** روایت است از عجلان بفتح عین و سکون جیم

کرکیت

یقول
الموت وهو یری من یموت
کل یوم ولیلة والعجب کل
العجب لمن انکر

کرکیت او ابو صالح است گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو صالح چون تو برداری جنازه را پس باش
چنانچه گویا که تو آن بر داشته شده و گویا که تو طلب کردی از صاحب کل اختیار خود برگشتن بسوی دنیا پس کرده عطا
ترا پس نظر کن که چه عمل را از سر میگیری راوی گفت که پس امام گفت تعجب میکنم تعجبی از جمعی که محبوس در قبرها مانده اند و محشور شده اند
گذشتگان ایشان برای انتظار جمعی که هنوز نگذشته اند از جمله ایشان بعد از آن ندا در داده شده در ایشان
با اینکه رحلت میباید کرد و ایشان بازیچه مشغول اند باین معنی که در فکر دنیای بی اعتبار اند و در فکر مرگ و آخرت نیستند
**حدیث هشتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَنْزَلَ الْمَوْتَ حَقَّ
مَنْزِلَتِهِ مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ أَجَلِهِ قَالَ وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَطَالَ عَبْدٌ الْأَمَلَ إِلَّا أَسَاءَ
الْعَمَلَ وَكَانَ يَقُولُ لَوْ رَأَى الْعَبْدُ أَجَلَهُ وَسُرْعَتَهُ إِلَيْهِ لَأَبْغَضَ الْعَمَلَ مِنْ طَلَبِ الدُّنْيَا **شرح** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که فرود نیاورد مرگ را در جای که بکار آمدنی فرود آمدنگاه آن
باین معنی که نشناخت مرگ را چنانچه باید کسی که شمرد فردا را از عمر خود و کار امروز را بفردا انداخت امام گفت که و گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که دراز نکرد بنده آرزو را مگر آنکه بد بجا آورد کار را و امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که اگر ببیند بنده اجل خود را
و شتاب کردن آن را بسوی او هر آینه دشمن میداشت کار را برای طلب دنیا **حدیث نهم اصل** عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ لَحْظَةِ مَلَكِ الْمَوْتِ فَقَالَ أَمَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَكُونُونَ جُلُوسًا
فَتَعْتَرِيهِمُ السَّكْتَةُ فَمَا يَتَكَلَّمُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَتِلْكَ لَحْظَةُ مَلَكِ الْمَوْتِ حَيْثُ يَلْحَظُهُمْ **شرح** روایت
از جابر از امام محمد باقر علیه السلام مروی گفت که پرسیدم امام را از نشان نگاه ملک الموت بسوی کسی پس گفت آیا ندیدی
مردمان را که میباشند نشستگان با یکدیگر برای همزبانی پس عارض میشود ایشان را خاموشی با بیهوشی که سخن نمیگوید یکی
از ایشان پس آن خاموشی نشان نگاه ملک الموت است در جایی که بنظر می آورد ایشان را مراد آسمان اول است
چنانچه ظاهر شد از حدیث سیزدهم این باب **حدیث دهم اصل** عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ قَالَ فَإِنَّ ذَلِكَ ابْنُ آدَمَ إِذَا حَلَّ
بِهِ الْمَوْتُ قَالَ هَلْ مِنْ طَبِيبٍ إِنَّهُ الْفِرَاقُ أَيْقَنَ بِمُفَارَقَةِ الْأَحْبَابِ قَالَ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ
بِالسَّاقِ الْتَفَّتِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ثُمَّ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ قَالَ الْمَصِيرُ إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ
**شرح** راق در اصل راقی بود بمعنی افسون کننده و ظاهر حدیث این است که استعاره شده برای طبیب حاذق و مشار الیه
ذلک فاعل محذوف است در قیل انه بکسر همزه است در حدیث و این منافات ندارد با اینکه بفتح همزه باشد
در آیت زیرا که در حدیث مقول قول واقع شده و در آیت منقول بالمعنی شده و این کلام امام است و اشارت

بانکه ظن در آیت بمعنی یقین است و بانکه ابن آدم در اول طلب طبیب میکند و در ثانی الحال باو میشود التفت الساق شدت ثم
بفتح ثا اینجا اسم اشاره است و مشار الیه دم مرگست یا جای زمان در جای مکان حیی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره قیمه که گفته شد که کیست افسونگر و گمان کرد که آنچه عارض او شده مفارقت
است امام گفت بیان این آنکه بدرستی که آن قایل فرزند آدم است چون فرود آید باو مرگ میگوید که آیا هیچ طبیبی هست
بدرستی که آنچه عارض من شده مفارقت است یقین کرد جدا شدن از دوستان امام گفت که والتفت الساق بالساق
یعنی اینست که در هم پیچیده و آمیخته بهم شد شدت دنیا و شدت آخرت الی ربک یومئذ المساق امام گفت یعنی اینست
که بازگشت سوی صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز ست در روز مرگ سی و سیوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام قول
الله عز و جل انما نعد لهم عدا قال ما هو عندك قلت عدد الايام قال ان الاباء والامهات
يحصون ذلك لا ولكنه عدد الانفاس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه معنی دارد قول الله عز و جل
مریم که جز این نیست که میشمریم برای کافران شمردنی امام گفت چیست معنی آن نزد تو یا چه چیز احتمال بخاطر تو میرسد
گفتم شمردن عدد روزهای ایشان امام گفت بدرستی که پدران و مادران میشمرند آن عدد ایام را نه مراد آن نیست
ولیک مراد شمردن عدد نفسهای ایشان است سی و چهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الحيوة والموت
خلقان من خلق الله فاذا جاء الموت فدخل في الانسان لم يدخل في شيء الا وخرجت منه الحيوة
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که زندگی و مرگ دو مخلوق اند از جمله مخلوق الله تعالی پس چون آید مرگ
پس داخل شود در آدمی داخل نشود در چیزی از اعضای آدمی یا دو ساق و زانو و مانند آنها مگر که جائی که بیرون می آید
از آن زندگی سی و پنجم اصل سئل ابو عبد الله عليه السلام عن الرجل يقول استراح فلان فقال ذلك
فقيل فلان يجود بنفسه فقال لا بأس اما تراه يفتح فاه عند موته مرتين او ثلاثا فذلك حين
يجود بها لما يرى من ثواب الله عز و جل وقد كان بها ضنينا شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم
از مردی که میگوید که برای خود برداشت الله تعالی فلان مومن را آیا این قول چگونه است چونست پس امام گفت این
ناخوش و بی ادبیست پس گفته شد که این قول چگونه است که فلان مومن عطا کرد جان خود را پس گفت این قصوری ندارد
آیا نمی بینی مومن را که میگشاید در دم مرگ دهن خود را دو بار یا سه بار بیان این آنکه آن گشودن در وقتیست که عطا میکند
جان خود را برای آنچه می بیند از ثواب الله عز و جل و تحقیق بود پیش از آن بجان خود بخیل حاصل آنست که جود عبارتست
از اعطای چیزی به رضا و آن اینجا محقق است و چون قابض ملک الموت است نه الله تعالی بی ادبیست در استعمال این
لفظ سی و ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان قوما فيما مضى قالوا لنبي لهم ادع لنا

ربك يرفع عنا الموت فدعا لهم فرفع الله عنهم الموت فكثروا حتى ضاقت عليهم المنازل وكثر
النسل وصار الرجل يطعم اباه وجده وامه وجد جده ويوضيهم ويتعاهدهم فشغلوا عن طلب
المعاش فقالوا سل لنا ربك ان يردنا الى حالنا التي كنا عليها فسأل نبيهم ربه فردهم الى
حالهم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که جماعتی در زمان گذشته گفتند پیغمبری که ایشان را
بود دعا کن برای ما صاحب کل اختیار خود را بردارد از ما مرگ را پس دعا کرد برای ایشان پس برداشت الله تعالی از ایشان
مرگ را پس بسیار شدند تا آنکه تنگ شد بر ایشان خانها و بسیار شدند اولاد و گردید مرد با نیروش که طعام می خوراند
پدرش را و جدش را و مادرش را و جد جدش را و می شست ایشان را و وا میرسید ایشان را در لباس و مانند آن پس وا ماندند
از کسب معاش پس گفتند طلب کن برای ما از صاحب کل اختیار خود اینکه برگرداند ما را سوی حالی که بودیم بران پس طلب
کرد پیغمبر ایشان از صاحب کل اختیار خود پس گردانید ایشان را سوی حال ایشان سی و هفتم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام قال ان عيسى بن مريم جاء الى قبر يحيى بن زكريا عليه السلام وكان سأل ربه
ان يحييه له فدعاه فاجابه وخرج اليه من القبر فقال ما تريد مني فقال له اريد ان تؤنسني
كما كنت في الدنيا فقال له يا عيسى ما سكنت عني مرارة الموت وانت تريد ان تعيدني الى
الدنيا وتعود علي مرارة الموت فتركه فعاد الى قبره شرح یحیی از اوصیای موسی بود و در زمان
زندگی او عیسی مبعوث شده و مدتی با عیسی بود تا وفات یافت تؤنسنی بهمزه و نون و سین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب
باب افعال است الایناس آرام دادن کسی را بمصاحبت مرارت بفتح میم و دو را بی نقطه است و در بعض نسخ بجای
میم حا بی نقطه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که عیسی پسر مریم آمد سوی قبر یحیی پسر زکریا علیه السلم
و عیسی طلب کرده بود از صاحب کل اختیار خود که زنده کند یحیی را برای عیسی پس خواند یحیی را پس یحیی اجابت کرد جواب گفت عیسی را
و بیرون آمد سوی عیسی از قبر خود پس یحیی گفت عیسی را که چه میخواهی از من پس عیسی گفت او را که میخواهم که آرام دهی مرا
چنانچه بودی در دنیا پس یحیی گفت او را که ای عیسی ساکن نشد از من تلخی مردن و تو میخواهی که برگردانی مرا سوی دنیا و برگردد
بر من تلخی مردن پس عیسی وا گذاشت او را پس برگشت سوی قبر خود حاصل که توجیه این دو وجه ممکن است اول اینکه روح یحیی
به بدن بیرون آمده باشد از قبر تا طلب احیای او بمشورت و اذن او باشد و بر این تقدیر شاید که الله تعالی در جواب
سوال عیسی احیای یحیی را گفته باشد اگر او راضی شود احیا او میکنم والا فلا دوم اینکه روح یحیی متعلق ببدن شده باشد
بعنوان عاریت و با بدن بیرون آمده باشد و مفارقت روح از بدن در صورت مرارت نداشته باشد چنانکه
در قبر بعد از آن سوال نکیر و منکر واقع میشود بی مرارت سی و هشتم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان فتية

حرارة
حلاوة

مِن أولادِ ملوكِ بني إسرائيل كانوا متعبّدين وكانت العبادةُ في أولادِ ملوكِ بني إسرائيل
وإنّهم خرجوا يسيرون في البلادِ ليعتبروا فمرّوا بقبرٍ على ظهرِ الطريقِ قد سفى عليه السافي
ليس يبينُ منه إلّا رسمُه ش الفتية بكسر فا وسكون تا، دو نقطه در بالا وفتح یا، دو نقطه در پایین جمع فتی
بفتح فا وکسر تا، وتشدید یا نورسیدگان مانند صبی وصبیه اجمع فی بفتح فا وفتح تا، والف مقصوره جوانان التعبد
مصدر باب تفعّل مبالغه در عبادت وکانت العباده برای رفع تعجب کسی است که اولاد ملوک این زمانها را دیده
ودانسته که فاسق میباشند سفی بسین مهمله وفا صیغه ماضی غائب معلوم معتل اللام یایی باب ضرب است السافی بادی
که ریگ وخاک برجایی باشد الرسم بفتح را مهمله وسکون سین مهمله نشان چیزی یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلم گفت چند کسی که نورسیده کانه از فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل بودند بغایت عابدان وبود عبادت
در فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل وچند کسی که آن نورسیدگان بیرون آمدند از شهر خود سیر میکردند در شهرها
تا پند گیرند از احوال روزگار پس گذشتند بقبری بر پشت راه تحقیق ریگ پاشیده بود بران هوای ریگ پاشنده
بر حالی که ظاهر نمیشد از ان قبر مگر نشان آن یعنی که در زیر ریگ شده بود واز بلندی ریگ آن معلوم میشد که
آنجا قبری است اصل فقالوا لو دعونا اللهَ الساعةَ فينشرُ لنا صاحبَ هذا القبرِ فسائلناه كيف
وجد طعمَ الموتِ فدعوا اللهَ وكان دعاؤهم الذي دعوا اللهَ به أنت إلهُنا يا ربَّنا ليس لنا
إلهٌ غيرُك والبديعُ الدائمُ غيرُ الغافلِ والحيُّ الذي لا يموتُ لك في كلِّ يومٍ شأنٌ تعلمُ كلَّ
شيءٍ بغيرِ تعليمٍ أنشِر لنا هذا الميّتَ بقدرتِك ش لو برای تمنی است فینشر بنون وشین با نقطه را
مهمله بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر یا باب افعال است بتقدیر ان النشر بفتح نون وسکون شین والانشار منصوب
زنده کردن میت سائلناه همزه بعد از الف بصیغه ماضی مهموز العین باب مفاعله است وباب مفاعله در اصل میان
دو کس است وگاهی مستعمل میشود برای مبالغه در اصل فعل چنانکه میان دو کس باشد واینجا معنی دوم مراد است البدیع
بصیغه فعیل بمعنی فاعل باب منع ابتدا کننده عجائب الدائم بدال مهمله والف وهمزه صبر کننده بر تعجیل در انتقام ومانند آن
الشأن بشین با نقطه والف منقلب از همزه کار بزرگ که از روی اختیار ورعایت حکمت باشد فقره لک فی کل یوم
شأن برای ابطال قول یهود وفلاسفه است که میگویند ید الله مغلولة یعنی که غیر ممکن اول چیزی از او صادر شده
نخواهد شد یا یعنی که او فاعل موجب است بنا بر آنکه تخلف معلول از علت تامه جائز نیست انشر بصیغه امر باب نصر
یا باب افعال است یعنی پس گفتند کاش دعا کنیم الله تعالی را در این ساعت پس زنده کند برای ما صاحب این قبر را پس
سوال کنیم او را چگونه یافت مزه مرگ را پس دعا کردند الله تعالی را وبود دعای ایشان که دعا کردند الله تعالی را با آن اینکه تو

مستحق

مستحق عبادت مایی ای صاحب کل اختیار رحمت ما را مستحق عبادتی غیر تو وتویی ابتدا کننده عجائب مهلت دهنده عاصیان
غیر غافل از کارهای ایشان وتویی زنده که نمیمیری ترا است در هر وقتی کاری عظیم میدانی هر چیز را بی تعلیم دیگری زنده کن
برای ما این میت را بقدرت خود اصل قال فخرج من ذلك القبرِ رجلٌ أبيضُ الرأسِ واللحيةِ ينفضُ رأسَه
من الترابِ فزعاً شاخصاً بصرُه إلى السماءِ فقال لهم ما يوقفكم على قبري فقالوا دعوناك لنسألك
كيف وجدتَ طعمَ الموتِ فقال لهم لقد سكنتُ في قبري تسعةً وتسعين سنةً ما ذهب عنّي ألمُ
الموتِ وكربُه ولا خرج مرارةُ طعمِ الموتِ من حلقي ش ينفض بنون وفا وضاد با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم
باب نصر است رأس منصوب است شاخصا بشین با نقطه وخا با نقطه وصاد بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع است الشخص
واکردن چشم بجانبی با آنکه بر هم زده شود وبالا کردن چشم وهر دو اینجا مناسب است ونگاه سوی آسمان برای اینست
که آوازی از جانب آسمان شنیده بوده که بیرون بیا از قبر فقال مبنی بر اینست که بعد از آنکه از آسمان اثری ظاهر نشد و
ملتفت ایشان شده واین گفته یعنی امام گفت پس بیرون آمد از ان قبر مردی که سفید بود موی سر وریش او میفشاند
سر خود را از خاک بر حالی که آن مرد مضطرب بود وباز کرده بود چشم خود را سوی آسمان پس گفت ایشان را چه چیز ایستاده
کرده شما را بر قبر من گفتند خواندیم ترا که سوال کنیم ترا که چگونه یافتی مزه مرگ را پس گفت ایشان را هر آینه بتحقیق ماندم در قبر
خود نود ونه سال نرفت از من درد مرگ وآزار آن وبیرون نرفت تلخی مزه مرگ از حلق من اصل فقالوا له متَّ
يومَ متَّ وأنتَ على ما نرى أبيضُ الرأسِ واللحيةِ قال لا ولكن لمّا سمعتُ الصيحةَ اخرُج اجتمعت
تربةُ عظامي إلى روحي فبقيتُ فيه فخرجتُ فزعاً شاخصاً بصري مُهطِعاً إلى صوتِ الداعي
فابيضّ لذلك رأسي ولحيتي ش مت بضم میم وتشدید تا، دو نقطه در بالای مفتوحه بتقدیر استفهام است ابیض
مرفوع وخبر دوم انت است اخرج بصیغه امر باب نصر است اجتمعت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب افتعال است تربة
بضم تا، دو نقطه در بالا وسکون را مهمله وبا یک نقطه بدل تفضیل ضمیر مرفوع در اجتمعت است الی برای انتهای غایت است
مثل طالعت الکتاب اوله الی آخره واشارت است بانکه اول اجزای بدن آدمی استخوانها است واول اجزای استخوان
تربت است وبعد از استخوانها گوشت وتوابع آنست مثل رگ وپی وخون وپوست وبعد از آنها روح است
که آخر اجزا است چنانچه گفته در سوره مؤمنون فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا آخر فبقیت
بباء یک نقطه وقاف ویاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است البقی بفتح با وسکون قاف
چشم بر چیزی دوختن فیه متعلق ببقیت است وضمیر راجع بتربت است المطلع بطاء بی نقطه وعین بی نقطه بصیغه
اسم فاعل باب افعال کسی که گردن دراز کرده باشد سوی چیزی وکسی که شتاب کند در رفتار وهر دو اینجا مناسب است

در سوره قمر چنین است خشعا ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر مهطعین الی الداع یعنی پس گفت اشعث او را
که آیا مردی در روزی که مردی بر حالی که تو بران بودی کی دیدیم که سفید سر و ریش بودی گفت نه ولیک وقتی که شنیدم
فریاد را که بیرون بیا مجمع الاجزا شدم اول تا آخر پس شنیدم و ختم در قبر بر آن آواز که آیا از کجاست پس بیرون
آمدم مضطرب باز کرده چشم خود کرده کشیده سوی آواز خواننده پس سفید شد برای آن سر من و ریش من

سی و دوم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله من اشراط الساعة ان یفشو الفالج و موت الفجاءة
شرح الاشراط بفتح همزه و سکون شین با نقطه و را بی‌نقطه جمع شرط بفتح شین و سکون را چیزی چند که پیش از وقوع
چیزی دیگر باشد و نشان نزدیک شدن و وقوع آن باشد الفجاءة بضم فا و جیم و الف و همزه ناگهان یعنی گفت
نبی صلی الله علیه و آله که از جمله مقدمات قیامت است که شایع میشود مرض فالج و مرگ ناگهان

چهل و سیم اصل جاء امیر المؤمنین علیه السلام الی الاشعث بن قیس یعزیه باخ له یقال له عبد الرحمن فقال له امیر
المؤمنین علیه السلام ان جزعت فحق الرحم اتیت و ان صبرت فحق الله ادیت علی انک
ان صبرت جری علیک القضاء و انت محمود و ان جزعت جری علیک القضاء و انت مذموم
شرح حق در اول بضم حا بی‌نقطه و تشدید قاف جمع حقه بضم حا است بمعنی بلاها و در دوم بفتح حا بی‌نقطه و تشدید قاف
مفرد است بمعنی واجب الرحم بفتح را بی‌نقطه و کسر حا بی‌نقطه و کسر را و سکون حا خویشی نسبی اتیت بهمزه و تا دو نقطه
در بالا و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم مخاطب از باب ضرب است الاتیان آمدن و مراد اینجا در یافتن است
علی برای علاوه است و اشارت است بانکه در صورت اول با وجود ضرر نفعی هست اصلا و در صورت دوم با وجود نفع
ضرری نیست اصلا یعنی آمد امیر المؤمنین علیه السلم سوی اشعث بن قیس تعزیه میکرد اشعث را بسبب وفات برادری که اشعث
را بود و گفته میشد آن برادر را عبد الرحمن پس گفت اشعث را امیر المؤمنین علیه السلم که اگر بی تابی کنی پس بلاهای خویشی
در یافته خواهی بود و اگر صبر کنی پس واجب الله تعالی را ادا کرده خواهی بود با وجود این اگر صبر کنی روان میشود بر تو حکم الهی
بر حالی که تو محمودی و اگر بی تابی کنی روان میشود بر تو حکم الهی بر حالی که تو مذمومی اصل فقال له الاشعث انا لله
و انا الیه راجعون فقال له امیر المؤمنین علیه السلم اتدری ما تاویلها فقال الاشعث
لا انت غایة العلم و منتهاه فقال له اما قولک انا لله فاقرار منک بالملک و اما قولک
و انا الیه راجعون فاقرار منک بالهلک شرح راجع اسم فاعل از باب ضرب است و آن گاهی متعدی است
و مصدر آن رجع بفتح را و سکون جیم است بمعنی برگردانیدن مثل و اگذاشتن حکم در جمیع مسایل بالله تعالی
تا او وحی کند با نبیا و ایشان تعلیم کنند اوصیای خود را تا مردم در هیچ زمانی خود رای نکنند و حکم هر مسئله را برگردانند

سوی

سوی الله تعالی و گاهی لازم است و مصدر آن رجوع است بمعنی برگشتن و هر دو معنی را در فارسی بازگشت
کردن میگویند التاویل معنی خفی برای چیزی ها ضمیر مونث در تاویلها راجع
بفقره است یا راجع بکلمه بمعنی کلام است یا راجع بآیت است باعتبار اینکه این مذکور است در آیت سوره بقره الغایة
بغین با نقطه و الف و یا دو نقطه در پایین نشانی که در لشکر بلند میشود و جمیع لشکر را نظر بر آنست و مسافه هر دو اینجا
مناسبست المنتهی بصیغه اسم مفعول باب افتعال است بمعنی جزء الملک بضم و فتح و کسر میم و سکون لام مملوک بودن بمعنی
ترک خود رایی چنانچه گفته در سوره نحل عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء الهلک بضم و فتح ها و سکون لام باطل و مضمحل بودن این
اشارتست بآیت سوره قصص کل شیء هالک الا وجهه و بیان شده در کتاب التوحید در حدیث اول باب النوادر که باب
بیست و سیوم است یعنی پس گفت او را اشعث که بدرستی که ما از آن الله ایم بدرستی که ما سوی الله بازگشت کنندگانیم
پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام آیا میدانی که چیست معنی خفی هر آن پس گفت اشعث که نمیدانم تو نهایت
دانش و منتهی دانشی پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت اما قول تو که انا لله پس اقراریست از جانب تو بمملوک بودن تو
و اما قول تو که انا الیه راجعون پس اقراریست از جانب تو بباطل بودن هر رایی که غیر رای امام مفترض الطاعه است
که الله تعالی تعیین او کرده و اشارتست بانکه این آیت دلالتست بر وجود امام مفترض الطاعه در هر زمان تا مردم
خود رایی و امور خود را باولی الامر و اگذارند و پیروی ظن نکنند و دلیری از قضا و قدر الهی نداشته باشند در تعیین امام
و در سایر کارهای الهی مخفی نماند که ظاهر لفظ تاویلها است که لام در لله برای ملکیت است و مردم برای اختصاص میفهمند
باین معنی که فاعل ما الله تعالی است نه دیگری و آن خوب نیست و منافات ندارد با توهم اینکه الله تعالی فاعل موجب باشد
و ما خود رای توانیم کرد و اعتبار راجعون ماخوذ از متعدی است نه لازم و مردم لازم میفهمند باین معنی که هر کس میمیرد و آن
خوب نیست و منافات ندارد با توهم جواز اینکه طریق الضلالت نیز حق باشد و شاید که این گفتگوی امیر المؤمنین
مبنی بر این باشد که اشعث چون داماد ابو بکر بود و بر خواهرش قائل بهالک بودن ابو بکر و امثال او نمیشد و الله اعلم

چهل و چهارم اصل عن امیر المؤمنین علیه السلام قال دعا نبی من الانبیاء علی قومه فقیل له اسلط
علیهم عدوهم فقال لا فقیل له فالجوع قال لا فقیل له ما ترید فقال موت ذفیف یحزن القلب
و یقل العدد فارسل علیهم الطاعون شرح الجوع منصوب بفعل محذوف بتقدیر فاسلط علیهم الجوع موت
خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو موت الذفیف بفتح ذال با نقطه و کسر فا و سکون یا دو نقطه در پایین و فا سریع مثل
مرگی که مهلت ندهد چنانچه در طاعون میشود حیات شد یعنی روایتست از امیر المؤمنین علیه السلام گفت نفرین کرد پیغمبری
از پیغمبران بر قوم خود که فرمان او نبردند پس گفته شد او را از جانب الله تعالی که آیا مسلط کنم بر ایشان دشمن ایشان را

یحزن فی القلب

پس گفت نه پس گفته شد او را که پس مسلط کنم بر ایشان گرسنگیرا یعنی قحط پس گفت نه پس گفته شد او را که چه میخواهی پس گفت آنچه
میخواهم مرگیست شتابان که اندوهگین کند دل ایشان را و کم کند عدد ایشان را پس فرستاده شد بر ایشان طاعون
حدیث دوم اصل كان ابو عبد الله عليه السلام يقول عند المصيبة الحمد لله الذي لم يجعل مصيبتي في ديني
والحمد لله الذي لو شاء ان يكون مصيبتي اعظم مما كانت والحمد لله على الامر الذي شاء ان يكون فكان
شرح عادت امام جعفر صادق علیه السلام این بود که میگفت نزد مصیبت که سپاس الله راست که نگردانید مصیبت مرا در دین من
یعنی که دین مرا صحیح و سالم گذاشت و سپاس الله راست که اگر میخواست میشد مصیبت من بزرگتر از آنچه شد سپاس
الله راست بر کاری که خواست که شود پس شد حدیث سیوم اصل ان ابا جعفر عليه السلام انقلع ضرس من اضراسه
فوضعه في كفه ثم قال الحمد لله ثم قال يا جعفر اذا انت دفنتني فادفنه معي ثم مكث بعد حين
ثم انقلع ايضا آخر فوضعه على كفه ثم قال الحمد لله يا جعفر اذا مت فادفنه معي شرح بدرستی
که امام محمد باقر علیه السلام کنده شد دندانی از دندانهای او پس گذاشت آنرا در دست خود بعد از آن گفت سپاس الله راست
بعد از آن گفت ای جعفر چون تو دفن کنی مرا پس دفن کن آن دندانرا با من بعد از آن گفت سپاس الله راست ای جعفر چون بمیرم
پس دفن کن آنرا با من حدیث چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الموت الذي تفرون منه فانه
ملاقيكم الى قوله تعملون قال يعد السنين ثم يعد الشهور ثم يعد الايام ثم يعد الساعات
ثم يعد النفس فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون شرح در سوره جمعه چنین است
ان الموت الذي تفرون منه فانه ملاقيكم ثم تردون الى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون يعد بعين مهمله
و تشدید دال مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بموت است یا راجع بالله تعالی است
و بنا بر اول اسناد مجازی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مرگی که میگریزید از آن
پس بدرستی که آن برخورد شمارا تا قول الله تعالی که تعملون امام گفت میشمرد در وقت انتظار سالها را بعد از آنکه سالها
تمام شد میشمرد ماهها را بعد از آنکه ماهها تمام شد میشمرد روزها را بعد از آنکه روزها تمام شد میشمرد ساعتها را
بعد از آنکه ساعتها تمام شد میشمرد نفس را پس چون آید اجل ایشان که نزدیک شود مرگ ایشان پس پس نمی اندازند مرگ را
یکساعت و پیش نمی اندازند آنرا حدیث پنجم اصل سمع النبي صلى الله عليه وآله امرأة حين مات عثمان
بن مظعون وهي تقول هنيئا لك يا ابا السائب الجنة فقال النبي صلى الله عليه وآله وما
علمك حسبك ان تقولي كان يحب الله عز وجل ورسوله شرح ابو السائب بسین مهمله و الف
و همزه و با کنیت عثمان بن مظعون است و ما علمك استفهام است علمك بصیغه مصدر است و مراد نحیزو

بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام بعد از
مدتی بعد از آن کنده شد نیز دندانی دیگر
پس گذاشت آنرا در دست خود ه

تقبیل

تقبیل علم آن زن است زیرا که آن خیال کرده بوده که هر که پیغمبر بر جنازه او حاضر شود از اهل بهشت است خواه مخطی
و رسول باشد و خواه نه و این غلط است یعنی شنید نبی صلی الله علیه و آله از زنی در وقتی که مرد عثمان بن مظعون و آن
زن میگفت گوارا باد ترا ای ابو السائب بهشت پس گفت نبی صلی الله علیه و آله و چیست دانش تو بس است ترا که بگوئی
که ابو السائب دوست میداشت الله عز و جل را و رسولش را اصل فلما مات ابراهيم بن رسول الله صلى
الله عليه وآله هملت عين رسول الله صلى الله عليه وآله بالدموع ثم قال النبي صلى الله عليه وآله
تدمع العين ويحزن القلب ولا نقول ما يسخط الرب وانا بك يا ابراهيم لمحزونون ثم رأى
النبي صلى الله عليه وآله في قبره خللا فسواه بيده ثم قال اذا عمل احدكم عملا فليتقن ثم
قال الحق بسلفك الصالح عثمان بن مظعون شرح هملت بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الهمل روان
شدن آب و باء بالدموع برای تعدیه است تدمع بصیغه مضارع غائبه باب منع و علم است یحزن بصیغه مضارع معلوم
علم یا مجهول باب نصر یا باب افعال است یعنی پس وقتی که فوت شد ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله روان کرد چشم
رسول الله صلی الله علیه و آله اشکها را بعد از آن گفت نبی صلی الله علیه و آله اشک میدهد چشم و اندوهگین میشود دل و نمیگوئیم
آنچه غضبناک کند صاحب کل اختیار خود را و بدرستی که ما بوفات تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگینانیم بعد از آن دید نبی
صلی الله علیه و آله در قبر ابراهیم رخنه را پس هموار کرد آنرا بدست خود و بعد از آن گفت چون بجا آورد یکی از شما کاری پس
باید محکم کند آنرا بعد از آن گفت در خطاب با ابراهیم که لاحق شو به پیشرو صالح تو که عثمان بن مظعون است حدیث
ششم اصل كتب الى ابي جعفر عليه السلام رجل يشكو اليه مصابه بولده وشدة ما دخله فقال
وكتب عليه السلام اليه اما علمت ان الله عز وجل يختار من مال المؤمن ومن ولده
انفسه ليأجره على ذلك شرح این گذشت در حدیث سیوم باب هشتادم اصل تم كتاب الجنائز من
الكتاب الكافي والحمد لله رب العالمين ويتلوه كتاب الصلوة شرح این از الحاقات کاتبانست
یعنی تمام شد کتاب جنائز از کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی و سپاس الله راست که صاحب کل
اختیار هر کس و هر چیز است و بعد از آن می آید کتاب الصلوة تم شرح کتاب الجنائز وفرغ الشارح خليل بن
الغازي القزويني غفر الله له ولوالديه ولاخوانه وعشيرته ولسائر المؤمنين والمؤمنات الصالحين والصالحات من شرحه
في يوم الاحد الثالث والعشرين من شهر رجب المرجب سبعين والف هجرية حامدا مصليا مسلما ۵

هزاران درود و هزاران سلام ۰ زنا بر محمد و آلش تمام ۰

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

حمد الجاعل الصلوة عماد الاسلام ناهيا للفحشاء وصلى على محمد وآل محمد عليهم الصلوة والسلام و بعد چون نواب همايون اشرف اقدس
الحكم الله ملكه وسلطانه بأوتاد العدل والاحسان الى قيام القائم من آل محمد عليهم السلام بالمساعدة العلية العالية باشور ساخت و حمى
دولت قاهره خليل بن الغازي القزويني را شرح كافي ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني رحمه الله تعالى بزبان فارسي و بانجام رسيد
شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعا وكتاب فضل القرآن وكتاب العشرة وكتاب
الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز شروع شد در شرح كتاب الصلوة كه كتاب يازدهم است بتاريخ رجب سال هزار و
هشتاد هجري وعلى الله التوكل اصول كتاب الصلوة شرح صلوة اسميست از صلى اللام و اوى كه قايم مقام مصدر باب تفعيل
ميشود و التصليه دفع نالايق از چيزى بمحافظت بران چيز و لهذا متعدى بعلى ميشود مثل وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم و دفع
نالايق را دعا مى‌نامند چنانچه گذشت در ... و مراد اينجا علامتي است كه الله تعالى نوع آن را مقرر كرده
باشد در هر شبانه روز براى درود بر سلطان در هر زمانيكه نبى صاحب آن شريعت و اوصياى او بيند چنانچه
گذشت در كتاب الحجه در حديث سى و هشتم باب صد و هفتم خواه نبى آخر الزمان و اوصياى او در زمان اين شريعت
و خواه غير ايشان در ازمنه شرايع ايشان چنانچه ظاهر ميشود در حديث دوم باب اول و معنى نماز كه چنانچه اختلاف انواع
صلوة بحسب اختلاف شرايع انبيا منافات ندارد با اينكه هر يك از انها داخل در جنس صلوة باشد همچنين اختلاف اصناف
و اشخاص نوع صلوة در اين شريعت بحسب اختلاف اوقات و احوال منافات ندارد با اينكه هر يك از انها داخل در نوع صلوة
در اين شريعت باشد و مراد بنوع صلوة در اين شريعت عبادتى است كه مشتمل باشد بر فروض سبعه و شروط آنها كه مى آيد در حديث
پنجم باب سيوم خواه اشتمال حقيقى و خواه اشتمال حكمى و اين تعريف صادق است بر صلوة كه در آن اكتفا بتكبير و تهليل و مانند
آنها است در وقت ضرورت چنانچه مى آيد در باب هشتاد و هفتم كه باب صلوة المطاردة والمواقعة والمسايفة است
زيرا كه چون بمقتضاى ضرورت است حكم نماز مشتمل بر فروض سبعه و شروط آنها دارد بخلاف نماز ميت و لهذا مصنف
كيفيت آن را در اين كتاب عليحده ذكر نكرده و در كتاب جنائز ذكر كرده و گاهى صلوة مستعمل ميشود در اعم از اين و شامل نماز
ميت ميشود چنانچه مى آيد در حديث سيوم باب سيوم يعنى اين كتاب احاديث متعلقه بنماز است و در اين كتاب صد و
سه باب است اول باب فضل الصلوة دوم باب من حافظ على صلوته او ضيعها سيوم باب فرض الصلوة چهارم باب
المواقيت اولها و آخرها و افضلها پنجم باب وقت الظهر والعصر ششم باب وقت المغرب والعشاء الآخرة هفتم
باب وقت الفجر هشتم باب وقت الصلوة في يوم الغيم والريح ومن صلى لغير القبلة نهم باب الجمع بين الصلوتين دهم

باب

باب الصلوات التي تصلى في كل وقت يازدهم باب التطوع في وقت الفريضة والساعات التي لا يصلى فيها دوازدهم باب من
نام عن الصلوة او سها عنها سيزدهم باب بناء مسجد النبي صلى الله عليه وآله چهاردهم باب ما يستتر به المصلي ممن يمر بين
يديه پانزدهم باب المرأة تصلي بحيال الرجل والرجل يصلي بحيال المرأة شانزدهم باب الخشوع في الصلوة وكراهية العبث
هفدهم باب البكاء والدعاء في الصلوة هجدهم باب بدء الاذان والاقامة وفضلهما وثوابهما نوزدهم باب
القول عند دخول المسجد والخروج منه بيستم باب افتتاح الصلوة والحد في التكبير وما يقال عند ذلك بيست و يكم باب
قراءة القرآن بيست و دوم باب عزائم السجود بيست و سيوم باب القراءة في الركعتين الاخيرتين والتسبيح فيهما بيست و
چهارم باب الركوع وما يقال فيه من التسبيح والدعاء فيه واذا رفع الرأس منه بيست و پنجم باب السجود والتسبيح
والدعاء فيه في الفرائض والنوافل وما يقال بين السجدتين بيست و ششم باب ادنى ما يجزي من التسبيح في الركوع والسجود
والكثره بيست و هفتم باب ما يسجد عليه وما يكره بيست و هشتم باب وضع الجبهة على الارض بيست و نهم باب القيام والقعود في
الصلوة سى ام باب التشهد في الركعتين الاولتين والرابعة والتسليم سى و يكم باب القنوت في الفريضة والنافلة
ومتى هو وما يجزي منه سى و دوم باب التعقيب بعد الصلوة والدعاء سى و سيوم باب من احدث قبل التسليم سى و چهارم
باب السهو في افتتاح الصلوة سى و پنجم باب السهو في القراءة سى و ششم باب السهو في الركوع سى و هفتم باب السهو في
السجود سى و هشتم باب السهو في الركعتين الاولتين سى و نهم باب السهو في الفجر والمغرب والجمعة چهلم باب السهو
في الثلث والاربع چهل و يكم باب من سها في الاربع والخمس ولم يدر ازاد او نقص او استيقن انه زاد چهل و دوم
باب من تكلم في صلوته او انصرف قبل ان يتمها او يقوم في موضع الجلوس چهل و سيوم باب من شك في صلوته كلها ولم
يدر زاد ام نقص ومن كثر عليه السهو والسهو في النافلة وسهو الامام ومن خلفه چهل و چهارم باب ما يقبل من صلوة الساهي
چهل و پنجم باب ما يقطع الصلوة من الحدث والضحك والاشارة والنسيان وغير ذلك چهل و ششم باب التسليم على المصلي
والعطاس في الصلوة چهل و هفتم باب المصلي يعرض له شيء من الهوام فيقتله چهل و هشتم باب بناء المساجد وما يؤخذ منها والحدث
فيها من النوم وغيره چهل و نهم باب فضل الصلوة في الجماعة پنجاهم باب الصلوة خلف من لا يقتدى به پنجاه و يكم باب من تكره الصلوة
خلفه والعبد يؤم القوم ومن احق ان يؤم پنجاه و دوم باب الرجل يؤم النساء والمرأة تؤم النساء پنجاه و سيوم باب الصلوة
خلف من يقتدى به والقراءة خلفه وضمان الصلوة پنجاه و چهارم باب الرجل يصلي بالقوم وهو على غير طهر او لغير القبلة پنجاه و
پنجم باب الرجل يصلي وحده ثم يعيد في الجماعة او يصلي بقوم وقد كان صلى قبل ذلك پنجاه و ششم باب الرجل يدرك
مع الامام بعض صلوته او احدث الامام فقدمه پنجاه و هفتم باب الرجل يخطو الى الصف او يقوم خلف الصف
وحده او يكون بينه وبين الامام ما لا يتخطى پنجاه و هشتم باب الصلوة في الكعبة وفوقها وفي البيع والكنائس والمواضع

و الحاصل اینجا نیز مثل کتاب طهارت احتیاج بذکر نیست مقدمه بیت
اول اینکه آنچه میگوییم در توضیح آیات متشابهات و احادیث متشابهات محض اظهار احتمال است اگر چه تصریح بآن نشود
دوم اینکه در شرح احادیث عبادات و مانند آنها احتیاج بذکر سند نیست مگر بقدری که توضیح معنی حدیث موقوف
بر ذکر آن باشد بنابر کلام مصنف رحمه الله تعالی در خطبه که این کتاب مشتمل است بر آثار صحیحه و سنن قائمه که بر آنست
مدار عمل شیعه امامیه و کلام مصنف اینست که و قلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع جمیع فنون علم الدین
ما یکتفی به المتعلم و یرجع الیه المسترشد و یأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلم



و السنن القائمة التی علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عز و جل و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و بعد از این باندک فاصله گفته و قد یسر الله
و له الحمد تألیف ما سألت و ارجو ان یکون بحیث توخیت و بیان شد در شرح خطبه سیوم اینکه بنابر آنچه منقول شد
از مصنف که در خطبه ذکر کرد تقسیم جمیع احادیث کافی را بصحیح و موثق و حسن و ضعیف خوب نیست و اعتماد بر شهادت
ثقة الاسلام شیخ کلینی که اینها همه صحیح و مدار علیه است لازم است زیرا که این کتاب را در زمان غیبت صغری نوشته و در بغداد
مجاور سفرا بوده و شاید که این کتاب کافی بعرض صاحب الزمان علیه السلام رسیده باشد چون در زمان سفرا بوده و بعد از آن
کتاب الروضه که آن جزء کافی نیست و ظاهر بعض سندهای آن اینست که تصنیف احمد بن محمد بن الجنید که مشهور بابن الجنید است
باشد میتواند بود که تصنیفی علیحده از مصنف باشد پیش از وصول او بصحبت سفرا و ناحیه مقدسه و شاگردان مصنف الحاق
آن بکافی کرده باشند و الله اعلم و مصنف رحمه الله تعالی در بعض مواضع کافی و فی روایة اخری و مانند آن گفته و آن
نقلست از صاحب الزمان علیه السلم مگر آنکه قرینه صارفه باشد و اما تقسیم تصنیفی نسبت بتصانیف قبل و بعد ندارد زیرا که
آن وصایای او صیاست نظیر آنچه مذکور میشود در حدیث دوم باب اول که نماز آخر وصایای انبیا است و شمال
سند بعض احادیث این کتاب بر فاسق معارضه با این نمیکند زیرا که با حدیثی که از فاسق منقول شده باشد
معمول به و معتمد علیه میان شیعه امامیه باشد برای خصوصیتی که معلوم ایشان بوده چهارم اینکه بنابر آنچه منقول شد در کتاب
کافی دو حدیث معارض یکدیگر نیست و اگر در جایی کسی خیال معارضه کند از کمی فکر یا کوتاهی بصیرت اوست چنانچه ظاهر
میشود در شرح حدیث پنجم باب ششم و مصنف رحمه الله تعالی گاهی اشعار بموضع توهم منافات میکند بقول او که و روی ایضا
و مانند آن چنانچه می آید در حدیث نهم باب ششم و هر حدیثی که در کتب معتبره دیگر باشد و معارض حدیثی باشد که در کافی است
مثل آنچه مذکور میشود در شرح حدیث سوم باب هشتادم بی اعتبار است بنابر حصری که مفهوم میشود از تقدیم ظرف در قول
ثقة الاسلام شیخ کلینی رحمه الله در خطبه که علیها العمل و بها یؤدی فرض الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و مع هذا مصنف رحمه الله
تعالی در خطبه برای خلاص از حیرت ناشی از احادیث صحیحه متعارضه از روی احتیاط گفته که در عبادات و مانند آنها که میان
دو کس نزاع برای منافع دنیاوی در آنها نباشد ترجیح سند احادیث صحیحه بعضی بر بعضی در کار نیست و عبارت مصنف در
خطبه اینست که فاعلم یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمییز شیء مما اختلف الروایة فیه عن العلماء علیهم السلم برأیه الا علی ما اطلقه
العالم بقوله علیه السلم اعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله عز و جل فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه و قوله دعوا ما
وافق القوم فان الرشد فی خلافهم و قوله علیه السلم خذوا بالمجمع علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه و نحن لا نعرف من جمیع ذلک
الا اقله و لا نجد شیئا احوط و لا اوسع من رد علم ذلک کله الی العالم علیه السلم و قبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایهما
اخذتم من باب التسلیم وسعکم و بیان این مفصلا شد در شرح خطبه پنجم اینکه بنابر آنچه منقول شد در کافی حدیثی که مضمون

آن از روی تقیه باشد چنانکه اکثر احادیث امر بتقیه احادیثی که ادای مضمون آنها بر فرد اجابت شده برای تقیه بسیار است
**ششم** اینکه جمعی کتابها در فروع فقه نوشته اند و از طرفین استدلالات طویله کرده اند و آن کتابها را کتب فقه نامیده
و تسمیه آنها بکتب جدل اولی است و ما احتراز از آن طریقت میکنیم مگر در جایی که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد و
توضیح آن موقوف بر گفتگو با ازطرفین باشد **هفتم** اینکه گاهی گفته میشود که ظاهر این حدیث آنست و آن از قبیل فتوی
در مسئله نیست زیرا که جواز فتوی موقوفست بر علم بحکم واقعی و علم بظاهر حدیثی که باعث آن نمیشود و ایضا مستلزم
جواز عمل بآن ظاهر حدیث نیست زیرا که میتواند بود که ظاهر حدیثی چیزی باشد و چون ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود
مخصص آن باشد مثلا ظاهر مجموع آن دو حدیث چیزی دیگر باشد **هشتم** اینکه اگر در جایی چند احتمال ذکر کنیم آنچه را که ظاهر
تر است مقدم میداریم بترتیب **باب اول باب فضل الصلوة شرح** این باب بیان فضیلت نماز است بنوع مرتبه او آن
در این باب سیزده حدیث است **اول حدیث** سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ
اِلَى رَبِّهِمْ اَحَبُّ ذٰلِكَ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا هُوَ فَقَالَ مَا اَعْلَمُ شَيْئًا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ اَفْضَلَ مِنْ هٰذِهِ
الصَّلٰوةِ اَلَا تَرٰى اَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَاَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ مَا
دُمْتُ حَيًّا **شرح** احب مجرور بعطف بیان افضلست و مشتق از فعل مجهولست یعنی محبوبتر و آن عبارت از عبادتست
که تاکید در طلب آن بیشتر از تاکید در طلب سایر عبادات باشد نفی علم در ما اعلم بمعنی نفی معلومست بقرینه استدلال
بر آن در الا تری تا آخر و نفی افضل در عرف شامل نفی مساوی نیز هست چنانچه گفته اند در مثل لیس فی البلد افضل من زید
و دفع شبهه افضل بودن غیر نماز میشود در شرح حدیث هفتم این باب المعرفه مصدر میمی باب ضرب شناختن و مراد
اینجا اعتراف شناخته شده است که ربوبیت رب العالمین باشد و علامت اعتراف بآن اعتراف بوجود امام معصوم
الطاهر عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانست خواه نبی باشد و خواه وصی نبی آمر و ماه گو در ایه و پیروی ظن شرعی قرار
نه هند برای اسه لقا در حکم مشار الیه بهذه الصلوة نماز فریضه شبانه روزیست که خالص باشد برای الله تعالی یعنی که
جامع شروط صحت و قبول باشد و از جمله شروط قبول آنست ادای زکوة فریضه چنانچه می آید در کتاب زکوة در باب اول
و دوم و او صانی در سوره مریم است الزکوة خالص چیزی و حصه از مال که بمستحق داده میشود و گاهی مستعمل میشود در
دادن آن حصه از مال صاحب قاموس گفته والزکوة صفوة الشیء و ما اخرجته من مالک لتطهره به و ابن اثیر در نهایه گفته
و اصل الزکوة فی اللغة الطهارة و النماء و البرکة و المدح و کل ذلک قد استعمل فی القرآن و الحدیث و وزنها فعلة کالصدقة
فلما تحرکت الواو و انفتح ما قبلها انقلبت الفا و هی من الاسماء المشترکة بین المخرج و الفعل فیطلق علی العین و هی الطائفة
من المال المزکی بها و علی المعنی و هو التزکیة و من الجهل بهذا البیان اتی من ظلم نفسه بالطعن علی قوله تعالی والذین هم للزکوة



فاعلون ذاهبا الی العین و انما المراد المعنی الذی هو التزکیة یعنی نماند که میتواند بود که مراد بزکوة اینجا خالص عبادت باشد
خواه نماز و خواه غیر آن بلکه این معنی مناسبتر است اگر تقدیم ظرف در للزکوة فاعلون برای افاده حصر باشد و میتواند بود که
مراد بزکوة در آیت سوره مریم نیز خالص عبادت باشد مثل نمازی که رعایت شروط قبول در کاملتی در آن شده باشد
پس ذکر زکوة اینجا احتراز باشد از نماز باطل بلکه این معنی مناسبتر است اگر متبادر از ما دمت حیا این باشد که در هر روز
شب مکرر شود و بعضی میگویند که مراد حصه از مالست و چون آن فعل مکلف نیست و مسکین نیست پس لا علاج میگویند
که تقدیر روا ایتاء الزکوة است و طلب النصاب است و چون مشهورست که عیسی علیه السلام واجد نصاب نبود و در مدت عمر بس ملاح
میگویند که او الامر بالزکوة است و بنا بر این دلالت این آیت بر افضلیت نماز از زکوة باعتبار تقدیم ذکر آنست
مثل آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب دعائم الاسلامست لانه قرنها بها و بدا بالصلوة
قبلها ما دمت حیا مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست مثل راتیه قدوم الحاج و ظرف متعلق بمجموع حکمت
المجموع الصلوة و الزکوة است یا متعلق بهر یک از الصلوة و الزکوة است و صلوة و زکوة در مدت دوام زندگی عبارتست
از صلوة و زکوة در هر روز و شب زیرا که تکلیف بصلوة و زکوة بی حاصل در مدت زندگی تکلیف ما لا یطاق است لیکن
تجدید صلوة و زکوة است در اوقات متعارفه منضبطه در شبانه روز **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
فاضلترین آنچه نزدیکی میجویند بوسیله آن بندگان بسوی صاحب کل اختیار ایشان که محبوبترست بسوی الله عز و جل چیست
آن فاضلتر و محبوبتر پس امام گفت نمیدانم چیزی را بعد از معرفت ربوبیت الله تعالی فاضلتر از این نماز فریضه شبانه روزی که خالص
باشد آیا نمی بینی که بنده صالح که عیسی بن مریم علیه السلام باشد گفت سفارش کرده مرا بنماز و خالص عبادت چندانکه زنده
باشم **دوم حدیث** عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ اَحَبُّ الْاَعْمَالِ اِلَى اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ الصَّلٰوةُ وَهِيَ اٰخِرُ وَصَايَا الْاَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَمَا اَحْسَنَ الرَّجُلَ يَغْتَسِلُ اَوْ يَتَوَضَّأُ
فَيُسْبِغُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَتَنَحّٰى حَيْثُ لَا يَرَاهُ اَنِيسٌ فَيُشْرِفُ عَلَيْهِ وَهُوَ رَاكِعٌ اَوْ سَاجِدٌ اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا سَجَدَ
فَاَطَالَ السُّجُودَ نَادٰى اِبْلِيسُ يَا وَيْلَهُ اَطَاعَ وَعَصَيْتُ وَسَجَدَ وَاَبَيْتُ **شرح** آخر وصایا الانبیاء اشارتست
باینکه آدمی در وقت رفتن از دنیا سفارش چیزی میکند که ضرورتر است ما احسن صیغه تعجب است الرجل منصوب و مفعول
آنست او تتوضأ بعنوان منع خلو است و گذشت در کتاب الطهاره در احادیث باب مسیت و نهم که باب صفة
الغسل و الوضوء قبله و بعده است که با غسل جنابت وضو جایز نیست و در اغسال دیگر وضو پیش از آنها سنت اگر
شده باشد پیش از آنها جایز نیست بعد از آنها الاسباغ بسین مهمله و با نقطه و غین با نقطه صیغه مضارع معلوم
باب افعالست الاسباغ وسعت دادن وضو بفتح واو آبیست که آب را بتطهیر خود کنند و بضم و فتح واو مصدر باب

حسن است و مراد با سباغ وضو ایجاف لغ کردن آبست بر روشی که مستحبات بعمل آید خواه در غسل و خواه در دست نماز
ومساحت‌ها موسی که همه اسبغ الوضوء البغه موضعه و فی کل عضو حقه حیث لا یراه ابلیس عبارتست از خلوت زیرا که در این
احتمال ریا می‌باشد گویا در میان او و ابلیس حصاریست که اگر ابلیس خواهد که او را ببیند باید پیش بجهت بالای حصار
رفت تا مشرف بر او شود و ظاهر و هو راکع او ساجد هست که سجودی که مامور شده ملائکه بآن برای آدم بمعنی الخضوع
متحقق میشود در رکوع نیز یعنی مخصوص بسجود اصطلاحی نیست سجده در او ساجد بمعنی اصطلاحی هست و مراد از اطال السجود
بمعنی الحنا است در رکوع نیز متحقق میشود و اطاله سجود عبارتست از طمانینه کردن هست در سجود و احتراز هست از سجود باطل
مخالف آن که ما نند چیدن کلاغ هست دانه را بمنقار موافق آنچه می‌آید در حدیث ششم باب آینده و ویله چهار احتمال دارد
اول اینکه کلام ابلیس باشد و ویل منادی باشد بمعنی حلول شر و ضمیر غایب راجع بساجد باشد و مراد از شر آن زدی
جنی شدن او باشد دوم اینکه کلام ابلیس باشد و منادی محذوف باشد و ویل بمعنی فضیحت باشد و منصوب بفعل
محذوف باشد بتقدیر یا قوم احضروا ویله و ضمیر غایب کنایه از ضمیر متکلم باشد بعنوان نقل المعنی برای امتناع از نسبت
ویل بخود بحسب ظاهر سیوم اینکه کلام امام باشد و ویل منادی باشد بمعنی هلاک و ضمیر غایب راجع بابلیس باشد و جمله
معترضه باشد چهارم اینکه کلام امام باشد و منادی محذوف باشد و ضمیر راجع بابلیس باشد ظاهر الحاح تا آخر
اینست که سجده ملائکه برای آدم بمعنی سجده برای الله تعالی است بشکرانه وجود آدم یا رو با آدم چنانچه آدمی در نماز رو بکعبه
سجده میکند یعنی روایتست از زید شحام از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت که
محبوبتر اعمال سوی الله عز و جل نماز است و آن آخر سفارشهای پیغمبران علیهم السلم است پس چه نیکوست مردی که غسل
کند یا وضو سازد با نیکوش که وسیع کند آب را بعد از آن گوشه رود و جائی که نبیند او را ابلیس الی آخر مشرف
شود بر او بر حالی که او راکع یا ساجد باشد بدرستی که بنده چون سجده کند پس طمانینه کند در سجود پس میگوید
ابلیس که ای هلاک او اطاعت کردند و عصیان کردم و سجده کردند و ابا از سجده کردم سیوم اصل سمعت الرضا
علیه السلام یقول اقرب ما یکون العبد من الله عز و جل و هو ساجد و ذلک قوله عز و جل واسجد
واقترب شرح اقرب مرفوع و مبتدا است ما مصدریه است یکون از افعال تامه است و مصدر مضاف الیه است
و نسبت اقرب بکون بعنوان مجاز است و مقصود نسبت بکائن است العبد مرفوع و فاعل کون است من متعلق بعبد
اقرب است واو در وهو حالیه است و جمله حالیه قائم مقام خبر مبتدا است که محذوفست و آن حین هو ساجد است
نظیر اخطب ما یکون الامیر قائما یعنی حین هو قایم میتواند بود که مراد از ساجد اینجا نمازگزار باشد و مناسب این
می‌آید در حدیث چهاردهم و یازدهم باب پنجاه و ششم که باب الصلوة فی الکعبة آخر است و حدیث یازدهم باب

النوافل

---

النوافل که باب شصت و چهارم است و میتواند بود که مراد کرار نهادن پیشانی و نشستن عضو دیگر بر زمین باشد و مناسب این می‌آید
در حدیث هفتم و یازدهم باب بیست و پنجم و بر هر تقدیر افضل بودن نماز معلوم میشود یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت
نزدیکتر بودن بنده نسبت بالله عز و جل بر حالتی است که او ساجد باشد و آنست مدلول قول الله عز و جل در سوره علق
که اول سورتست در نزول و سجده کن و طالب نزدیکی باش چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اذا
قام المصلی الی الصلوة نزلت علیه الرحمة من اعنان السماء الی اعنان الارض وحفت به الملائکة
وناداه ملک لو یعلم هذا المصلی ما فی الصلوة ما انفتل شرح الاعنان بفتح همزه و سکون عین بی‌نقطه و نون
جمع عنان بکسر یا بفتح عین اطراف حفت کما بنقطه و تشدید فا بصیغه ماضی معلوم غائبه باب نصر است ما در ما فی الصلوة
موصوله میتواند بود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون برخیزد نمازگزار سوی نماز فرود می‌آید بر او رحمت
از نواحی آسمان تا نواحی زمین و احاطه میکنند او را فرشتگان و ندا میکند او را فرشته که اگر بداند این نمازگزار که چه چیزست
در نماز سجده نمیگرداند پنجم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله اذا قام العبد المؤمن فی صلوته نظر الله الیه او قال اقبل الله علیه حتی ینصرف واظلته الرحمة
من فوق راسه الی افق السماء والملائکة تحفه من حوله الی افق السماء ووکل الله به ملکا قائما
علی راسه یقول له ایها المصلی لو تعلم من ینظر الیک ومن تناجی ما التفت ولا زلت من
موضعک ابدا شرح نظر الهی و مانند آن کنایه است از اراده توفیق و ثواب بنده آنها با اعتبار اینکه نظر بزرگان لازم
داده مهربانی اوست و او قال برای شک بعضی راویانست و میتواند بود که برای تقسیم باشد بر تقدیری که رسول علیه السلم این
مضمون را مکرر گفته باشد یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون
ایستد بنده مؤمن در نماز خود نظر میکند الله تعالی سوی او یا گفت روی آورد الله تعالی سوی او تا آنکه برگردد از نماز و سایه
میکند او را رحمت الله تعالی از بالای سر او تا بالای آسمان و فرشتگان احاطه او میکنند از دور او تا کنار آسمان و وکیل
میکند الله تعالی با او فرشته را که ایستاده باشد بر سر او و میگوید او را که ای نمازگزار اگر میدانستی که کی نظر میکند سوی تو
و راز با که میگویی در نماز خود رو گردان نمیشدی و بیرون نمیرفتی از جای نماز خود هرگز ششم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه
السلام قال الصلوة قربان کل تقی شرح القربان بضم قاف باعث نزدیکی بالله تعالی و بکسر و ضم قاف نزدیکی
و هر دو اینجا مناسبست کل تقی اشارتست بآیت سوره حجرات ان اکرمکم عند الله اتقیکم و مراد اینست که تفاوت
در مراتب تقوی بحسب تفاوت در مراتب نماز است پس تفاوت مقربان در مراتب قرب الهی بحسب تفاوت ایشان در قوت
و ضعف نماز است یعنی روایتست از امام رضا علیه السلم اینکه او گفت نماز وسیله نزدیکی هر پرهیزکار است هفتم اصل

قال ابو عبد الله علیه السلام فریضة خیر من عشرین حجة و حجة خیر من بیت مملوء ذهبا یتصدق منه حتی یفنی شرح الحجة بکسر حا یک حج بفتح حا و این از شواذ است بنا بر آنکه حج بفتح حا در اصل مصدر است بمعنی قصد و مستعمل میشود در نسک معهود و متعلقه بکعبه مثل آیت سوره بقره الحج اشهر معلومات و حج بکسر حا اسم مصدر است ادخال تا و حدت بر حج بکسر حا و اراده مناسک معهود دیک ساله خلاف قیاس است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نمازی که فریضه باشد بهتر است باعتبار ثواب از بیست حج و یک حج بهتر است باعتبار ثواب از یک خانه که پر از طلا باشد تصدق کرده شود از آن طلا تا آنکه فانی شود اگر کوئی هر حجی مشتملست بر نماز واجب پس لازم می آید که ثواب حج بیشتر از ثواب کل باشد کوئیم ازین چند جواب است از انجمله آنکه شاید که مراد بصلوة فریضه نمازی از پنج نماز یومیه باشد بقرینه حصر نماز فریضه در پنج نماز یومیه در ظاهر حدیث اول باب سیوم خواه باعتبار آنکه آنها عمده است و خواه باعتبار دیگر و از انجمله آنکه مراد بحجه ما عدای نماز حج باشد اگر کوئی کلام این حدیث منافات دارد با روایت عامه که سئل رسول الله صلی الله علیه و آله ای الاعمال افضل فقال احمزها و روایت خاصه که گذشت در کتاب الطهارة در ذیل حدیث نهم باب صفة الوضوء که باب هجدهم است که کان ابوذر علیه الرحمة یقول ان کلامها سیماء ... باشد جای معنه کوئیم که تفسیر احمز باشق شده بلکه باشق و اقوی و ابعد از فساد شده و موافق احوط در روایت خاصه و تفسیر شده بها علامت در روایت خاصه جهت که اختیار یکی از دو فرد نوعی از عبادت مثل وضو که اشق بر بدن باشد بهتر است و آن خارج است از ما نحن فیه **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر بالنبی صلی الله علیه و آله رجل و هو یعالج بعض حجراته فقال یا رسول الله الا اکفیک فقال شانک فلما فرغ قال له رسول الله صلی الله علیه و آله حاجتک قال الجنة فاطرق رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال نعم فلما ولی قال له یا عبد الله اعنا بطول السجود **شرح** شانک منصوب است بتقدیر الزم حاجتک منصوب است بتقدیر اذکر و در بعض نسخ ما حاجتک است و بر هر تقدیر الجنة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر حاجتی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه او گفت که گذر کرد بنبی صلی الله علیه و آله مردی در حالی که نبی اصلاح میکرد بعض خانهای خود را پس آن مرد گفت ای رسول الله آیا کفایت نکنم ترا یعنی کار ترا و رفع مشقت از تو نکنم پس نبی گفت در کار خود باش یعنی که کفایت کن پس وقتی که آن مرد فارغ شد از کار گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله که مذکور کن حاجت ترا آن مرد گفت حاجت من بهشت است که ضامن شوی پس سر در پیش افکند رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن گفت آری ضامن شدم پس وقتی که آن مرد پشت کردانید گفت او را که ای بنده خدا مدد کن ما را درین ضامنی باینکه دراز کنی سجود را یعنی که نماز را دوست داری یا یعنی که ذکر سجود را بسیار کوئی در هر نماز و نظیر این گذشت در حدیث سیوم این

الجنة

فریضه



---

ابن ابی عمیر اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انکسر العمود لم ینفع طنب و لا وتد و لا غشاء **شرح** المثل بفتح میم و فتح ثا صفت الفسطاط بضم فا و سکون سین بی نقطه و دو طا بی نقطه سرا پرده الاطناب جمع طنب بضم طا بی نقطه و ضم نون و با یک نقطه طنابها یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حال نماز نسبت بمعرفت الله و معرفت رسول او و اوصیای او و معرفت قیامت حال ستون است نسبت بسرا پرده بیان این آنکه چون بجای خود باشد ستون نفع میکند طنابها و میخها و پرده و چون شکسته شود ستون نفع نمیکند طنابها و میخها و پرده مقصود تشبیه تصدیق برسول و اوصیای او بمیخها است و تشبیه تصدیق بربوبیت بسرا پرده است وجه مناسبت اینکه چنانچه سرا پرده مقصود اصلیست برای کسی که سایه خواهد از جمله مسافران دنیا بر تصدیق بربوبیت مقصود اصلیست برای کسی که راحت خواهد از جمله مسافران آخرت و چنانچه طنابها باعث استقلال سرا پرده است و استقلال دارد تصدیق باحوال قیامت باعث شمول تصدیق بربوبیت است استناد دارد و باعتبار متعلقش زیرا که احوال قیامت استناد دارد حق اینکه غیر متناهیست و چنانچه میخها باعث استحکام سرا پرده و طنابها است تصدیق رسول او و اوصیای او باعث استحکام آن و تصدیق دیگر است **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل ان الحسنات یذهبن السیئات قال صلوة المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب بالنهار **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره هود که عملهای نیکو بر طرف میکنند عملهای زشت را امام گفت نماز مؤمن در شب میبرد آنچه را که کرده از گناه در روز مخفی نماند که چون زمان اختلاط با مردمان و معاملات است بیشتر سخنهای بیجا و نگاهای بیجا و مانند آنها است بخلاف شب پس نماز در شب جمع میشود با آن گناهان و خالص است چنانچه گفته در سوره مزمل ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا و می آید در حدیث نوزدهم باب هشتاد و چهارم و در حدیث ششم باب نود و دوم **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قبل الله منه صلوة واحدة لم یعذبه و من قبل منه حسنة لم یعذبه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت هر که قبول کند الله تعالی از او یک نماز را عذاب نمیکند او را و هر که قبول کند از او یک عبادت نیکو را عذاب نمیکند او را و الحق نماز می آید در کتاب الزکوة در باب اول و دوم که ادای زکوة فریضه شرط قبول صلوة است و مراد بحسنه اینجا اعم از نماز و غیر نماز است و نفی عذاب در امثال این مقام بنابر اینست که مراد بصلوة شده و هر طرف کننده اثر آن قبول عمل بعد از آنست مثل آنکه خاتمه عمر کسی نماز مقبول است مقبول شود و ذکر حکم قبول حسنه بعد از ذکر حکم قبول صلوة برای ترقی اشارتست باینکه نماز اشرف از سایر حسنات است **دوازدهم اصل** حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول من صلی رکعتین یعلم ما یقول فیهما انصرف

باحوال قیامت طنابهاست تصدیق

وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ ذَنْبٌ شرح یعلم ما یقول اشارتست بآیت سوره نسا حتی تعلموا ما تقولون وعلم بما یقول احتمال
دارد اول التفات سوی معانی الفاظ بقدر وسع بنا برینکه قرآن مشتملست بر متشابهات که معانی آنها کما ینبغی معلوم مصلی
نمیتواند بود دوم التفات سوی الفاظ یعنی که محض عادت زبان نباشد سیم علم باینکه تبدیلی در الفاظ و اسقاط یعنی
و اضافه بیکانه واقع نشده یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که گزارد دو رکعت را
برحالی که داند آنچه را که میگوید در آنها برمیگردد از نماز برحالی که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی یعنی که جمیع
گناهان گذشته او بخشیده میشود سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ الصَّلٰوةُ مِیزَانٌ مَنْ وَفَّی اسْتَوْفَی شرح المیزان وزنه که بآن چیزها سنجیده میشود و ترازو و مراد اینجا
مغز اوست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نماز وزنه ثوابست
پس هر که تمام بجا آورد نماز را تمام دریابد ثواب را اشارتست باینکه کمال نماز باعث کمال سایر عبادات است باب دوم
اصل بَابُ مَنْ حَافَظَ عَلَی صَلٰوتِهِ اَوْ ضَیَّعَهَا شرح این باب بیان کسی است که نگاه داشت کرد بر نماز خود یعنی که نگاه داشت نماز
را از نقصان و آنرا کامل کرد یا کسی که ناقص کرد نماز را درین باب شانزده حدیث است اول اصل عَنْ اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ
قَالَ کُنْتُ صَلَّیْتُ خَلْفَ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِالْمُزْدَلِفَةِ فَلَمَّا انْصَرَفَ الْتَفَتَ اِلَیَّ فَقَالَ یَا اَبَانُ
الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ الْمَفْرُوضَاتُ مَنْ اَقَامَ حُدُودَهُنَّ وَحَافَظَ عَلَی مَوَاقِیتِهِنَّ لَقِیَ اللهَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَهُ
عِنْدَهُ عَهْدٌ یُدْخِلُهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَمْ یُقِمْ حُدُودَهُنَّ وَلَمْ یُحَافِظْ عَلَی مَوَاقِیتِهِنَّ لَقِیَ اللهَ وَلَا
عَهْدَ لَهُ اِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ وَاِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ شرح مزدلفه بضم میم و سکون زای با نقطه و فتح دال بی نقطه مشعل است از باب
افتعال و فتح لام و فا مصدر میمیست و مسجد معروف میان منی و عرفات و وجه تسمیه می آید در کتاب الحج در حدیث نهم
باب هفتم که باب حج ابراهیم و اسمعیل تا آخر است الصلوات منصوبست بتقدیر ادرک الصلوات و جمله من اقام
استیناف بیانیست یا مرفوع و مبتدا است و جمله من اقام خبر است الاقامه برپای داشتن و مراد اینجا تکمیل است
الحد و جمع حد اطراف هر او بامامه حدود ترک تفریط و ترک افراط است مثال تفریط می آید در حدیث ششم این باب
و مثال افراط یاد کردن رکوع و مانند آنست واو در ولم یحافظ بمعنی اوست و میتواند بود که محافظت بر مواقیت
تفسیر اقامت حدود باشد یا لازم آن باشد هرچند که باعتبار اکثر اوقات باشد چنانچه ظاهر حدیث چهارم این باب است
که تغیر حدود و تباه او است یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت در زمان سابق نماز گزاردم در عقب امام جعفر
صادق علیه السلم در مشعر پس وقتی که گردید از نماز روآورد سوی من گفت ای ابان درباب نمازهای پنجگانه واجب
لازم را بیان اینکه هر که برپای دارد طرفهای آنها را و کامل کند و قتهای آنرا برخورد الله تعالی را در روز قیامت



برحالی که او راست نزد الله تعالی امان نامه که داخل میکند او را بسبب آن در بهشت و هر که برپای ندارد طرفهای آنرا
یا کامل نکند و قتهای آنها را برمیخورد الله تعالی را برحالی که نیست امان نامه او را بیان این آنکه اگر خواهد عذاب
میکند او را و اگر خواهد بخشایش میکند برای او دوم اصل عَنْ اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ صَلَّیْتُ مَعَ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ الْمَغْرِبَ بِالْمُزْدَلِفَةِ فَلَمَّا انْصَرَفَ اَقَامَ الصَّلٰوةَ فَصَلَّی الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ لَمْ یَرْکَعْ بَیْنَهُمَا
ثُمَّ صَلَّیْتُ مَعَهُ بَعْدَ ذٰلِکَ بِسَنَةٍ فَصَلَّی الْمَغْرِبَ ثُمَّ قَامَ فَتَنَفَّلَ بِاَرْبَعِ رَکَعَاتٍ ثُمَّ اَقَامَ فَصَلَّی الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَیَّ فَقَالَ یَا اَبَانُ هٰذِهِ الصَّلَوَاتُ
الْخَمْسُ الْمَفْرُوضَاتُ مَنْ اَقَامَهُنَّ وَحَافَظَ عَلَی مَوَاقِیتِهِنَّ لَقِیَ اللهَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَهُ عِنْدَهُ عَهْدٌ یُدْخِلُهُ
بِهِ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَمْ یُصَلِّهِنَّ لِمَوَاقِیتِهِنَّ وَلَمْ یُحَافِظْ عَلَیْهِنَّ فَذٰلِکَ اِلَیْهِ اِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ وَاِنْ شَاءَ
عَذَّبَهُ شرح العشاء بکسر عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده زمانیست که در میان غروب آفتاب و نصف شب است
و مراد اینجا نماز خفتن است درین زمانست و آن دو نمازست یکی اولی و دیگری آخره لم یرکع برای بی نقطه و عین بی نقطه
بصیغه مضارع معلوم غایب از باب منع ای بی تفضیلت الرکوع گزاردن نماز مثل و ارکعوا مع الراکعین و الترکیع گزاردن
نماز نافله و مثل این می آید در حدیث چهارم باب بیست و پنجم و در حدیث دوم باب سی و پنجم و وجه عدم نافله در بار اول
و وجود نافله در بار دوم میتواند بود که کثرت شغل و مانند آن باشد در بار اول بخلاف بار دوم هذه اکر منصوبست محلا
بتقدیر ادرک هذه اشارتست باینکه اهتمام بنافله در مرتبه اهتمام بفریضه نیست و اگر مرخوع است خالیست از این اشارت
لام در لمواقیتهن بمعنی فی یا بمعنی عند است ضمیر علیهن راجع بهذه الصلوات است یا راجع بمواقیتهن است و حاصل
هر دو یکیست مشار الیه ذلک عهد است و آن مبتدا است و الیه خبر مبتدا است و بتقدیر مفوض الیه است و ضمیر
راجع بالله تعالی است جمله ان شا غفرله تا آخر استیناف بیانی سابق است و اشارتست باینکه غفران گاهی
دادن عهد است و مضمون این موافق حدیث سابق است سیوم اصل عَنْ یُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قِیلَ لَهُ وَاَنَا حَاضِرٌ الرَّجُلُ یَکُونُ فِی صَلٰوتِهِ خَالِیًا فَیُدْخِلُهُ الْعُجْبُ فَقَالَ اِذَا کَانَ
اَوَّلُ صَلٰوتِهِ بِنِیَّةٍ یُرِیدُ بِهَا رَبَّهُ فَلَا یَضُرُّهُ مَا دَخَلَهُ بَعْدَ ذٰلِکَ فَلْیَمْضِ فِی صَلٰوتِهِ وَلْیَخْسَأِ
الشَّیْطَانَ شرح العجب بضم عین بی نقطه و فتح جیم و با یک نقطه آنچه سبب آن معلوم نباشد و بضم عین و سکون
جیم خود پسندی و بنا بر اول مراد اینجا فکر باطلست که در اثنای نماز بدل آدمی می افتد با وجود کمال خواهش انکه آنها
در دلش نیفتد با آنکه سببش معلوم او باشد و آن موافق خواهش شیطانست ولیخسا بسکون لام امر غایب و خای
با نقطه و سین بی نقطه و همزه بصیغه امر غایب معلوم از باب منع است یعنی روایتست از یونس بن عمار از امام جعفر صادق
علیه السلم یونس گفت که گفته شد امام را و من حاضر بودم که مردی میباشد در نماز خود خالی الذهن از فکر باطل پس داخل

خلف

صح
باربع رکعات ثم اقام العشاء الآخرة ثم التفت

میشود او را فکر باطل که عزیمت پس امام گفت چون باشد اول نماز او بقصدی که اراده میکند بآن قصد رضای صاحب
کل اختیار خود را پس باطل میکند نماز او را آنچه داخل شود او را بعد از آن بی خواهش او پس باید که تمام کند نماز خود را
و باید که دور کند از خود شیطان را بمعنی که فکر باطل کند چندانکه تواند یا بمعنی که نماز را از سر گیرد بوسوسه شیطان

چهارم حدیث سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ کُلُّ سَهْوٍ فِی الصَّلوٰةِ یُطْرَحُ مِنْهَا غَیْرَ اَنَّ اللّٰهَ یُتِمُّ بِالنَّوَافِلِ
اِنَّ اَوَّلَ مَا یُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلوٰةُ فَاِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا اِنَّ الصَّلوٰةَ اِذَا ارْتَفَعَتْ
فِی وَقْتِهَا رَجَعَتْ اِلٰی صَاحِبِهَا وَهِیَ بَیْضَاءُ مُشْرِقَةٌ تَقُولُ حَفِظْتَنِی حَفِظَکَ اللّٰهُ وَاِذَا ارْتَفَعَتْ فِی
غَیْرِ وَقْتِهَا بِغَیْرِ حُدُودِهَا رَجَعَتْ اِلٰی صَاحِبِهَا وَهِیَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَیَّعْتَنِی ضَیَّعَکَ
اللّٰهُ شرح السهو غافل شدن از چیزی بمعنی عدم التفات بآنچیز و توجه خاطر بغیر آن مراد بوقت وقت فضیلت است برای
کسی که عذری نداشته باشد و وقت ادا است برای کسی که عذر داشته باشد بقرینه آنچه گذشت در بیان کیفیت نماز و بحث کفتن
آن گذشت در حدیث اول کتاب فضل القرآن یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت هر غفلتی در نماز می اندازد
نماز را بمعنی که مقداری از نماز که غفلت در آن شده بی ثواب میشود اگرچه مجموع نماز باطل نشود یا بمعنی که ثواب آن
جزو کم میشود و آن قدر هست که الله تعالی کامل میکند ثواب فریضه را بنوافل بمعنی که تلافی ثواب آن مقدار فریضه که غفلت
در آن واقع شده میشود بمقداری از نوافل که توجه در آن واقع شده باشد مخفی نماند که اگر محل توجه نوافل بیشتر باشد از
محل غفلت فریضه باشد اشکالی ندارد و در نکیر تلافی میکند اشکال در صورتیست که کمتر باشد و ظاهر این حدیث اینست
که آن نیز تلافی کنند بدرستی که اول آنچه حساب کرده میشود بآن بنده در روز قیامت نماز است پس اگر نماز مقبول شود
مقبول میشود جمیع ما عدای آن از طاعات بدرستی که نماز چون بالا رود در وقت مقرر خود بر میگردد در روز مرگ
یا روز قیامت سوی صاحب خود در حالی که آن نماز سفید تابانست میگوید نگاهداری کردی مرا نگاهداری
کناد ترا الله تعالی و چون بالا رود در غیر وقت مقرر آن بی رعایت قواعد او های آن بر میگردد در روز مرگ یا روز
قیامت سوی صاحبش در حالی که آن سیاه تاریکست میگوید ضایع کردی مرا ضایع کناد ترا الله تعالی

پنجم حدیث سَاَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِیْنَ هُمْ عَنْ صَلٰوتِهِمْ سَاهُوْنَ
قَالَ هُوَ التَّضْیِیْعُ شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره ماعون جمعی که ایشان از نماز خود
غافلانند امام گفت غفلت از نماز بمعنی ضایع کردن آنست مراد کزاردن آن در غیر وقت مقرر و بغیر رعایت
حدود است چنانچه ظاهر شد در حدیث سابق و میتواند بود که مراد عدم التفات باشد بنماز از اول تا آخر هر چند که در اول



وقت فضیلت باشد مخفی نماند که از این دو حدیث ظاهر میشود که فرقست میان سهو در نماز و سهو از نماز بار و ش
در نوافل تلافی اول میکند بخلاف دوم ششم حدیث عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ بَیْنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ جَالِسٌ فِی الْمَسْجِدِ اِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَامَ یُصَلِّیْ فَلَمْ یُتِمَّ رُکُوْعَهٗ وَلَا سُجُوْدَهٗ فَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ نَقَرَ کَنَقْرِ الْغُرَابِ لَئِنْ مَاتَ هٰذَا وَهٰکَذَا صَلٰوتُهٗ لَیَمُوْتَنَّ عَلٰی غَیْرِ دِیْنِیْ شرح بینا در اصل بین
بوده الف باشباع فتحه نون بهم رسیده و آن ظرف دخل است و مضاف بجمله رسول مرفوع و مبتدا است جالس خبر مبتدا
اذ بمعنی مفاجاه است نقر بنون و قاف بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است یا بفتح نون و سکون قاف مصدر یا تمیز
مبتدای محذوفست بتقدیر رکوعه و سجوده نقر النقر رسانیدن سر و امثال آن بمکانی و بشتاب برگردانیدن از آن
مکان یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت میان اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود در مسجد
ناگاه داخل مسجد شد مردی پس ایستاد و نماز میکرد پس تمام نکرد رکوعش را و نه سجودش را بمعنی که طمانینه در اینها
نکرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که رسانیدن جای رکوع و سجود و بشتاب برگردانید مانند کلاغ سر خود در زمین
در وقت چیدن دانه هر آینه اگر بمیرد این مرد در حالی که چنین باشد نماز او هر آینه خواهد مرد البته بر غیر دین من هفتم حدیث
عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَا تَتَهَاوَنْ بِصَلٰوتِکَ فَاِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهٖ لَیْسَ مِنِّیْ مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلٰوتِهٖ لَیْسَ مِنِّیْ مَنْ شَرِبَ مُسْکِرًا لَا یَرِدُ عَلَیَّ الْحَوْضَ لَا
وَاللّٰهِ شرح الورود حاضر شدن نزد آب بقصد آشامیدن ضمیر لا یرد راجع بکل واحد است یا راجع باخیر است علی
بحرف جر و ضمیر متکلم است بقرینه اینکه در کتاب اشربه در حدیث هفتم باب آخر که باب شانزدهم است علینا
و ظرف لغو و متعلق است بیرد یا مستقر و حال ضمیر یرد است و بنابر اول الحوض منصوب و مفعول فیه است و بنابر دوم
مفعول به است و بیان این شد در کتاب الحجه در حدیث اول باب شصت و چهارم است که باب فضل الله عز و جل و رسوله
علی الائمه علیهم السلم تا آخر است و اشارتست باینکه وارد میشود حوض را لیک مدفوع میشود از آن بسبب اینکه کرامی
و عزیز نیست برمن یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که امام گفت سهل انگاری مکن بنماز خود
بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله گفت نزد وفات او که نیست از من کسی که سبکی کند بنماز خود نیست از من کسی که آشامد
مست کننده را بیان این آنکه وارد میشود بر من در حوض در روز قیامت نه بخدا قسم که وارد نمیشود بر من در حوض
هشتم حدیث عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ لَا یَزَالُ الشَّیْطَانُ
ذَعِرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ مَا حَافَظَ عَلَی الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَاِذَا ضَیَّعَهُنَّ تَجَرَّأَ عَلَیْهِ فَاَدْخَلَهٗ فِی الْعَظَائِمِ
شرح الذعر بفتح ذال با نقطه و کسر عین بی نقطه و را بی نقطه هراسان ما در ما حافظ مصدریه است و مصدر نائب ظرف زمانست

یعنی مدد محافظه بحر الحیم و ربا بیقظه و بصیره بامعنی معلوم باب فضلیت الحو و کمال جرات العظام جمیع عظیم کبایر **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله همیشه شیطان هراسانست از مؤمن
چندانکه محافظت کند بر نمازهای پنجگانه یومیه با معنی که رعایت فضیلت اوقات و آداب آنها کند پس اگر ضایع کند
آنها را و رعایت فضیلت آنها نکند معتد کمال جرات بهم میرساند بر او پس داخل میکند او را در گناهان کبیره **هشتم حدیث** قال
أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللهِ إِنَّهُ لَيَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ خَمْسُونَ سَنَةً وَمَا قَبِلَ اللهُ مِنْهُ صَلَاةً
وَاحِدَةً فَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ هٰذَا وَاللهِ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَهُ مِنْ جِيرَانِكُمْ وَأَصْحَابِكُمْ مَنْ لَوْ كَانَ يُصَلِّي
لِبَعْضِكُمْ مَا قَبِلَهَا مِنْهُ لِاسْتِخْفَافِهِ بِهَا إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْحَسَنَ فَكَيْفَ يَقْبَلُ
مَا يُسْتَخَفُّ بِهِ **ترجمه** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بخدا قسم که بدرستی که شان چنین است که هر آینه میگذرد بر مرد
پنجاه سال بر حالی که قبول نکرده الله تعالی از او یک نماز را پس چه چیز سخت ترست ازین بخدا قسم که بدرستی که شما هر آینه
میشناسید از همسایگان و یاران خود کسی را که اگر نماز میگزارد برای بعض شما قبول نمیکرد آن را از او برای سبک
کردن او آن نماز مراد چنین است که اگر همسایه یا یاری اراده این کند که نمازی کند با جاره و مانند آن و ثواب آنرا
بشما دهد شما قبول آن نمیکنید مگر خود را ایس چگونه قبول میکند چیزی را که سبکی کرده شود با آن **نهم حدیث** عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلَاةِ فَخَفَّفَ صَلَاتَهُ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ
أَمَا تَرَوْنَ إِلَى عَبْدِي كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِ غَيْرِي أَمَا يَعْلَمُ أَنَّ قَضَاءَ الْحَوَائِجِ
بِيَدِي **ترجمه** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون بایستد بنده در نماز پس سبک و زود کند نماز خود را
میگوید الله تبارک و تعالی ملائکه خود را یا ملائکه موکلین بآن بنده را که آیا نظر نمیکنید سوی بنده من که گویا خیال میکند
که بر آوردن حاجتهای او بدست قدرت غیر منست آیا نمیداند که بر آوردن حاجتها مطلقا بدست منست
**یازدهم حدیث** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا أَدَّى الرَّجُلُ صَلَاةً وَاحِدَةً تَامَّةً قُبِلَ جَمِيعُ صَلَاتِهِ
وَإِنْ كُنَّ غَيْرَ تَامَّاتٍ وَإِنْ أَفْسَدَهَا كُلَّهَا لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ شَيْءٌ مِنْهَا وَلَمْ يُحْسَبْ لَهُ نَافِلَةٌ وَلَا
فَرِيضَةٌ وَإِنَّمَا تُقْبَلُ النَّافِلَةُ بَعْدَ قَبُولِ الْفَرِيضَةِ وَإِذَا لَمْ يُؤَدِّ الرَّجُلُ الْفَرِيضَةَ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ
النَّافِلَةُ وَإِنَّمَا جُعِلَتِ النَّافِلَةُ لِيَتِمَّ بِهَا مَا أُفْسِدَ مِنَ الْفَرِيضَةِ **شرح** مراد به است مراد بتامه آنست
که هر یک از اجزای آن مستجمع شروط صحت باشد جمیع صلوته عبارتست از سایر صلوات و ان و صلیه آنست
ضمیر کن راجع بجمیع است باعتبار صلوات غیر تامات اعم از مبعضات و غیر مبعضات و منافی آن نیست
قول امام وان افسدها کلها تا آخر بنا بر اینکه تام الاجزا بودن فریضه مبطل اثر آن بعد از ان بفعل نافله مثل اینکه

وار آن خوشحال میشود برای آنکه میداند
که نماز او صلحت بهشتی گردانده عز و جل
قبول میکنید



در خاتمه عمر باشد غالب شود بر فاسد بودن کل فریضه دیگر که سابق بر آنست و میتواند بود که غیر تامات بمعنی مبعضات
باشد والله اعلم ضمیر افسدها و ضمیر کلها راجع بصلوة واحده است و مراد بافساد کل آن اینست که هیچ جزو آن
مستجمع شروط صحت نباشد مثل اینکه صاحبش اخلال بیکی از اصول دین کرده باشد ضمیر منها راجع بجمیع صلوته
است و مراد اینست که باطل بودن کل فریضه چون در آخر واقع شود و تلافی آن نشود بتوبه مثلا غالب میشود
بر تام بودن فریضه که سابق بر آنست نظیر آنچه مذکور شد الی آن ولا فریضه حالیه است و حال موکده است و لا
برای نفی جنس است و میتواند بود که واو عاطفه باشد و لا برای تکرار نفی باشد **متن** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت چون بجا آورد مرد یک نماز فریضه جامعه شروط صحت را مقبول میشود سایر نمازها او هر چند که آن نمازها تمام
نباشد و اگر ضایع تمام کند یک نماز فریضه را همگی آن مقبول نمیشود از او چیزی از سایر نمازها و حساب کرده نمیشود برای
او نافله بر حالی که نباشد فریضه و جز این نیست که مقبول میشود نافله بعد از انکه مقبول شود فریضه فی الجمله و چون بجا
نیاورد مرد فریضه را تمام و بعض مقبول نمیشود از او نافله و جز این نیست که قرار داده شده نافله برای اینکه
تمام شود بسبب آن آنچه فاسد کرده شده است از جمله اجزای فریضه بعض معنی نماز که ازین ظاهر میشود که کفاره
ناتمام بودن فریضه بعض کارها میشود یکی ازو و خیر است اول فریضه تام الاجزا دوم نافله اما فاسد بودن جمیع
اجزای فریضه پس ممکن است که تمام بودن فریضه بعد از ان کفاره آن شود و ممکن است که علاج آن منحصر در اعاده یا قضا
باشد والله اعلم **دوازدهم حدیث** سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ
قَالَ هِيَ الْفَرِيضَةُ قُلْتُ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ قَالَ هِيَ النَّافِلَةُ **ترجمه** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از قول الله عز و جل در سوره مؤمنون مطلب رسیده جمعی که ایشان بر نماز خود محافظت میکنند بامعنی که نماز را تمام الاجزا
میکنند امام گفت مراد بصلوة اینجا فریضه است گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره معارج جمعی که ایشان بر نماز
خود مستمرند گفت مراد بصلوة اینجا نافله است بامعنی که مراد بدوام صلوة اینجا مداومت بنوافل یومیه است بغیر از نوافل یومیه
**سیزدهم حدیث** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا
قَالَ كِتَابًا ثَابِتًا وَلَيْسَ إِنْ عَجَّلْتَ قَلِيلًا أَوْ أَخَّرْتَ قَلِيلًا بِالَّذِي يَضُرُّكَ مَا لَمْ تُضَيِّعْ تِلْكَ الْإِضَاعَةَ
فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِقَوْمٍ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا **شرح**
بیان آیت اولی می آید در حدیث چهارم باب سوم و در حدیث دهم باب دوازدهم تا بنا بمعنی معلوم الوجوب آیات
بینات و ضروری دین است ان عجلت بفتح همزه و سکون نون اسم لیس است و خطاب در عجلت و نظایرش
بمعنی اجرای مخاطب در مجرای مومنان امم سابقه است بمعنی از مجاز با در بالذی زایده است در خبر لیس یا مصدریه است

تضییع

لم تضع بضاد بلانقطه وعین منقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم یا غائب مجهول معتل العین یائی باب افعال است چنانچه
در بعض نسخ است یا باب تفعیلست چنانچه در بعضی دیگرست تلک محلا منصوب و نائب مفعول مطلق برای نوعست
الاضاعه منصوب و صفت تلک است و مشار الیه تلک الاضاعه اضاعتی است که از مخالفان صادر میشود و عدم تصریح برای
تقیه است یا بن مفعول مطلق برای تشبیه است و مراد اینست که حقیقت صلوه منتفی است از مخالفان که قایل نیستند
بوجوب امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام در هر زمان و بانکه مراد بصلوه امر به پیروی آن امام است چنانچه واقع
میشود در شرح حدیث دهم باب دوازدهم مراد بالشهوات خواهشهای نفس است که باعث انکار مضمون آیات
بینات ائمه و پیروی ظن و اختلاف از روی ظن شده زیرا که تصدیق آنها لازم دارد تصدیق آن در هر زمان را
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره مریم که صلوه در شرایع انبیای سابق
واجب موقوت امام گفت که مراد اینست که بوده واجب معلوم الوجوب و ضروری دین و نیست چنین اینها که اختن تو
انکار وقتی که دران میگذاری یاد الیس انها اختن توانند کی از اوقات چیزی که ضرر کنند ترا چنانکه ضایع نکرده
ای صلوه را مانند ضایع کردن مخالفان چه بدرستی که الله عز و جل میگوید برای قومی از امم سابقه در سوره مریم که
ضایع کردند نماز را و تابع شدند خواهشهای نفس را پس خواهند برخورد ضلالت را که میگرفته اند بانحوی که جزای آن را
خواهند یافت چهاردهم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال ایما مؤمن حافظ علی الصلوات المفروضة
فصلاها لوقتها فلیس هذا من الغافلین شرح ای مرفوع و مبتدا است ما زایده است مؤمن مجرور بمضاف
الیه است جمله حافظ صفت مؤمن است فاء در فصلاها برای بیان است لام در لوقتها برای توقیت است مراد
بوقتها وقت اولست از جمله دو وقت که بیان میشود در شرح حدیث اول باب چهارم فاء در فلیس داخل
خبر مبتدا شده برای آنکه مبتدا متضمن معنی شرط است هذا از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر مؤمنی که محافظت کند بر نمازهای فریضه یومیه با بر روش که گذارد آنها را در وقت
فضیلت آنها پس نیست این مؤمن از جمله غافلان از ذکر الهی پانزدهم حدیث قال ابو الحسن الاول علیه
السلام انه لما حضر ابی الوفاة قال لی یا بنی انه لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلوة
شرح گفت امام موسی کاظم علیه السلم بدرستی که شان اینست که وقتی که حاضر شد پدر مرا وفات گفت مرا که ای پسر
من بدرستی که شان اینست که در نمییابد شفاعت ما را کسی که سبک کند نماز را یعنی که فرایض یومیه را ادا در وقت
فضیلت نکند شانزدهم حدیث عن ابی جعفر عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لکل
شیء وجه و وجه دینکم الصلوة فلا یشینن احدکم وجه دینه و لکل شیء انف و انف



الصلوة التکبیر شرح الیشین بشین با نقطه و یاء دو نقطه در پائین و نون بصیغه نهی غائب باب ضرب مؤکد بنون
ثقیله یا خفیفه است الشین بفتح شین و سکون یا زشت کردن الانف بفتح همزه و سکون نون اول جزئی از اجزای
منعی است انف بمعنی بینی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
برای هر عملی رویست که ظاهر است و روی اسلام شما نماز است پس باید که زشت نکند البته یکی از شما روی اسلام
خود را و برای هر عملی ابتدا ایست و ابتدای نماز تکبیر است اشارتست بانکه نیت جزء نماز نیست بلکه شرط نماز است
و میتواند بود که مراد تکبیر اخلاص و نیت باشد یا مرکب از ان و گفتن الله اکبر باشد باب سیوم اهل باب فرض الصلوة
شرح فرض بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب ضربست و اینجا بمعنی اسم مفعولست و اضافه فرض
بصلوه قدر مشترک میان اضافه جزء بکل و اضافه جزئی بکلی است المفروض آنچه وعید بعذاب اخروی بر ترک آن با
فی الجمله چنانچه می آید در حدیث اول باب صلوه النوافل که باب هشتاد و چهارم است که ان هذا لیس کالفریضة من ترکها
هلک و این دو قسم است اول یا فرض الله یعنی که تکلیف با آن در ظاهر قرآنست و آن درین باب مذکور میشود
دوم یا فرض الرسول و آن می آید در حدیث چهارم باب هشتاد و نهم که باب صلوه الکسوف است و قسم اول دو قسم است
چنانچه می آید در کتاب الحج در شرح حدیث هفتم باب المحرم یاتی اهله و قد قضی بعض مناسکه که باب صد و نهم است یعنی
این باب بیان مفروض از جمله نماز است درین باب هشت حدیث است اول حدیث عن زرارة قال سألت ابا
جعفر علیه السلام عما فرض الله عز و جل من الصلوة فقال خمس صلوات فی اللیل و النهار
فقلت فهل سماهن الله و بینهن فی کتابه قال نعم قال الله تبارک و تعالی لنبیه صلی الله
علیه و آله اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل اربع صلوات سماهن الله و بینهن
و وقتهن و غسق اللیل هو انتصافه ثم قال و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا فهذه
الخامسة شرح لنبیه اشارتست بانکه مخاطب نبی علیه السلم است و امت تابع اویند باجماع لام در لدلوک بمعنی
بعد است و ظرف لغو و متعلق باقم است و ظرف در الی غسق لغو و متعلق بظرف اولست و چون تکلیف باقامه
صلوه در زمانی طویل بعنوان احاطه بجمیع اجزای آن تکلیف بفوق وسعت لاعلاج تخصیص باید کرد یکی از دو
اول تقسیم آن زمان باقسام تا هر یکی باقامتی در قسمی بعمل آید و اصل اینست که اگر دلیلی مانع نشود آن اقسام متساوی
باشد مثل آنکه از اول دلوک تا آخر ربع ثالث روز ظرف نماز ظهر باشد و از آخر ربع ثالث روز تا غروب آفتاب
ظرف نماز عصر باشد و از غروب آفتاب تا آخر ربع اول شب ظرف نماز مغرب باشد و بعد از آن تا نصف شب
ظرف نماز عشا باشد دوم قول بانکه قدر مشترک میان اجزای آن زمان ظرف یک اقامه باشد و اینجا شق اول متعین است

ودلوکها زوالها و ما بین دلوک
الشمس الی غسق اللیل ام

تحقیقا یا تقریبا الدلوک مصدر باب نصر کمال نزدیکی چیزی بچیزی چنانچه گویا که مالیده میشود بجلیه بکر تفسیر دلوک شمس
بزوال شمس باعتبار اینست که شمس را در فوق الارض سه حالتست نسبت بما بیان این آنکه وقت طلوع کمال
دوری دارد از ما و مرتبه مرتبه نزدیک بما میشود تا در وقت زوال کمال نزدیکی بهم میرساند و باز شروع در دور رسیدن
میکند تا در وقت غروب کمال دوری بهم میرساند [illegible] موصوله در ما بین دلوک الشمس الی غسق اللیل عبارت از زمانیست
ذکر الی مبنی بر اینست که بین دلوک الشمس دلالت میکند بر آنکه ابتدای آن زمان از دلوک شمس است چنانچه دلوک الشمس دلالت
بران میکند و این ظهر و برای تفسیر دلوک الشمس الی غسق اللیل است الغسق مصدر باب علم ظلمت شدت ظلمت [illegible] غسق
لیل با تصاف لیل باعتبار اینست که آدمی در آن وقت در میان ظل مخروطی سایه زمین است و کمال دوری دارد از
نور آفتاب که محیط ظل مخروطی است و گاهی غسق با اضافه بلیل مستعمل میشود در تاریکی اول شب چنانچه می آید در حدیث
نهم باب صدم کتاب النوادر و بهر آن معنی خوانده شده است که نازل شده است بر رسول الله صلی الله علیه و آله
وان عطف بر الصلوة است موافق آنچه مذکور میشود در حدیث دوم باب هفتم و حدیث نوزدهم باب بیست و نهم و مشهود
بصیغه اسم مفعول باب علم آنچه نزد آن حاضر باشد کسی یعنی روایت است از زراره گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم
از آنچه در ظاهر قرآن واجب لازم کرده الله عزوجل از جمله نمازها پس امام گفت پنج نماز است در شبانه روز پس گفتم که آیا نام
برده آنها را الله تعالی و ظاهر کرده آنها را در کتاب خود امام گفت آری بیان این آنکه گفت الله تبارک و تعالی بمحمد [illegible]
در سوره بنی اسرائیل که بر پای دار نماز را بعد از کمال قرب آفتاب تا کمال ظلمت شب و کمال قرب آفتاب زوال آفتابست
یعنی رسیدن مرکز آفتاب بدایره نصف النهار و در زمانی که میان دلوک آفتاب تا کمال ظلمت شب است چهار
نماز است که نام برده آنها را الله تعالی و ظاهر ساخته آنها را و تعیین کرده آنها را و کمال ظلمت شب نصف رسیدن
شب است بعد از آن گفت که بر پای دار قرآن فجر را بدرستی که قرآن فجر بوده مشهود ملائکه شب و ملائکه روز پس
این نماز پنجم است یعنی و قال تعالی أَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَطَرَفَاهُ الْمَغْرِبُ وَالْغَدَاةُ وَزُلَفًا
مِنَ اللَّيْلِ وَهِيَ صَلٰوةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَقَالَ اللهُ تَعَالٰى حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى
وَهِيَ صَلٰوةُ الظُّهْرِ وَهِيَ أَوَّلُ صَلٰوةٍ صَلَّاهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهِيَ وَسَطُ النَّهَارِ
وَوَسْطُ الصَّلٰوتَيْنِ بِالنَّهَارِ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ وَصَلٰوةِ الْعَصْرِ وَفِي بَعْضِ الْقِرَاءَةِ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ
وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى وَصَلٰوةِ الْعَصْرِ وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ شرح ظاهر این حدیث موافق ظاهر حدیث دوم باب هفتم
که باب وقت الجمعه است و حدیث دوم باب صدم کتاب النوادر است اینست که نهار درین آیت مستعمل شده در ما بین
طلوع فجر و غروب شمس و این منافات ندارد با آنکه گاهی مستعمل شود در ما بین طلوع شمس و غروب شمس و بنا برین میگوییم که

مغرب

مغرب مصدر میمی است بمعنی غروب آفتاب که آن غیر منقسم است و غداة مصدر است بمعنی طلوع فجر که آن غیر منقسم است
پس مراد دو طرف خارجست از نهار چنانچه خارجست از لیل و در آن غیر منقسم حرکتی واقع میشود و پس نصب طرفی النهار که
مفعول فیه اقم است برای مبالغه در اتصال نماز مغرب بغروب و اتصال نماز فجر بطلوع فجر است چنانچه لفظ مع در حدیث
دوم باب هفتم برای اشعار باینست پس خروج طرفین از نهار منافات ندارد با دخول وقت نماز غداة در نهار و خروج
وقت نماز مغرب از نهار زیرا که هیچکدام از آنها طرف نهار نیست بلکه مع الطرف است و گاهی طرفی النهار مستعمل میشود
در دو قطعه که جزو نهار است یکی اول نهار و یکی آخر نهار چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد ابی جعفر محمد بن علی
علیهما السلم که باب صد و شانزدهم است و اما استعمال طرفی النهار در دو قطعه که یکی جزو نهار باشد و دیگری خارج باشد
پس بغایت رکیکست و لایق کلام اوساط الناس نیست چه جای قرآن که معجزست الزلف بضم زای بانقطه و فتح لام و با
جمع زلفه بضم زای و سکون لام چند ساعت مقدم خواه از جمله شب و خواه از جمله روز المحافظه باشتیاق چیزی از پیش
فوت آن یا فاسد شدن آن وسطی مونث الاوسط است و آن افعل التفضیل است و ماخوذ است از وسط و آن
در اینجا قدر مشترک میان سه فرد است اول تعبیر ابن اثیر در نهایه که هذه الوالد اوسط ابواب الجنة ای خیرها یقال هو من اوسط
قومه ای خیارهم دوم آنچه در وسط بفتح واو و فتح سین بمعنی میانه چیزی باشد سیوم آنچه در وسط بفتح واو و سکون
سین بمعنی میان چیزها باشد و فرق میان میانه و میان اینست که میانه چیزی جزو آن چیز است و نسبت آن با اطراف
برابر است تقریبا یا تحقیقا و میان چیزی اعم از آنست مطرزی در مغرب گفته الوسط بالتحریک اسم لعین ما بین طرفی
الشیء کمرکز الدایرة و بالسکون اسم مبهم لداخل الدایرة مثلا و لذا کان ظرفا فالاول یجعل مبتدا و فاعلا و مفعولا به داخلا
علیه حرف الجر و لا یصح شیء من هذا فی الثانی تقول وسطه خیر من طرفه و اتسع وسطه و ضربت وسطه و جلست فی وسط الدار
و جلست فی وسطها بالسکون لا غیر مراد بصلوة الظهر اینجا نماز ظهر روز جمعه است که وقت آن متصل است بزوال
آفتاب بی فاصله [illegible] یا مراد نماز ظهر است مطلقا و قول امام و هی اول صلوة صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله برای بیان
تحقق فرد اول و اسطی است و دلالت بر شدت اهتمام محافظت بر نماز ظهر روز جمعه یا نماز ظهر مطلقا میکند و قول امام
و هی وسط النهار بفتح سین برای بیان تحقق فرد دوم و اسطی است و قول امام و وسط الصلوتین بالنهار بسکون
سین برای بیان تحقق فرد سیوم و اسطی است و در ضمن تحقق فرد دوم و از تحقق این سه فرد و اسطی ظاهر میشود تاکید
تحقق معنی افعل التفضیل در صلوة ظهر روز جمعه و از آنچه گفتیم ظاهر شد که وسط در حدیث دو جا منصوب و ظرف
زمانست و ظرف خبر مبتداست نظیر الله فوق ایدیهم و در اول بفتح سین است و در دوم بسکون سین است
و فی بعض القراءة اشارتست بقراءت اهل البیت و با آنکه این قراءت حق است مخالفان آن را داخل قراءت

نشاندهشمرده اند و از عایشه نقل کرده اند واو در وصلوة العصر و بعضی نسخ در دوم نیست و میباید متعلق بقانتین است
از جملهٔ احتمالات و مراد بقنوت اینجا در نمازست و آن ضد نزد داست که مذکورست بعد از این آیت فان خفتم
فرجالا او رکبانا صاحب مجمع البیان گفته که قانتین قال ابن عباس معناه داعین و مراد از آنکه گفتیم گفت
الله تعالی در بیان آن پنج نماز در سورهٔ هود که برپای دار نماز را در دو طرف روز غروب آفتاب و طلوع فجر است
و برپای دار نماز را در چند ساعت گذشته از شب و آن نماز خفتن است و گفت الله تعالی در سورهٔ بقره که نگاه باشید
بر نمازها و نماز وسطی و آن نماز ظهر روز جمعه است و آن اول نمازیست که گزارد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله
وقتی که مامور شد بآن در سورهٔ بنی اسرائیل که مکیه است در آیت اقم الصلوة لدلوک الشمس و نماز ظهر روز جمعه در میانه
روز است و در میان دو نماز است که در روز است یکی نماز صبح و یکی نماز عصر و در بعض قرائت که قرائت اهل بیت
است چنین است که نگاه باشید بر نمازها و نماز وسطی و نماز عصر اشارتست بآنکه بنابرین قرائت جمیع نمازهای
پنجگانه صریح شده در قرآن و بایستید در نماز بر حالی که برای الله تعالی و بس قنوت میکرده باشید متن قال و نزلت
هذه الآیة یوم الجمعة و رسول الله صلی الله علیه و آله فی سفر فقنت فیها رسول الله صلی الله
علیه و آله و ترکها علی حالها فی السفر و الحضر و اضاف للمقیم رکعتین شرح ضمیر فیها و ترکها و حالها راجعست
بالصلوة الوسطی که در فقرهٔ سابقه است و عبارت از نماز ظهر روز جمعه است السفر بفتح سین بی نقطه و فتح فاء و را بمعنی
قطع مسافت دور و قنت بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر است واو در و اضاف عاطفه است و این آیت از سورهٔ مدنیه
است پس اضافهٔ رکعتین در مدینه شده و موافق است ظاهر بعض احادیث و این منافات ندارد با ظاهر بعضی دیگر
که اضافهٔ یک رکعت مغرب در مکه شده و مذکور میشود در شرح حدیث دوم باب النوادر ذکر المقیم اشارتست بآنکه
مسافر دو رکعت را بعنوان جواز نیست بلکه آن فرض است و این رد است بر بعض مخالفان که میگویند که مسافر
مخیر است میان قصر و اتمام و مراد این نیست که در اول وقت زیاد کردن دو رکعت برای مسافر زیاد نشده بوده
چنانچه شیخ طبرسی در جوامع الجامع در تفسیر آیت سورهٔ نساء و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة
توهم کرده و گفته که و اجمعت الطائفة علی انه لیس بقصر بل فرضت الصلوة رکعتین رکعتین فی السفر و اربعا اربعا
فی الحضر زیرا که این منافات دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب النوادر و بیان آیت سورهٔ نساء می آید در شرح
حدیث چهارم باب هشتاد و ششم و امام گفت که و نازل شد این آیت سورهٔ بقره در روز جمعه بر حالی که رسول الله صلی الله
علیه و آله در سفری بود و بس قنوت کرد در ظهری که جمعه است رسول الله صلی الله علیه و آله بمعنی که شروع در قنوت مستحب در
نمازها از آن نماز کرد و واگذاشت ظهر را که جمعه است بر حال خود در سفر و حضر و زیاد کردن برای مقیم دو رکعت را

اصل

متن و انما وضعت الرکعتان اللتان اضافهما النبی صلی الله علیه و آله یوم الجمعة للمقیم لمکان
الخطبتین مع الامام فمن صلی یوم الجمعة فی غیر جماعة فلیصلها اربع رکعات کصلوة الظهر فی سائر
الایام شرح این فقره برای دفع اعتراض است و حاصل اعتراض اینست که امام مفترض الطاعه مبسوط الید در وقتی که مقیم باشد
نماز جمعه دو رکعتی میگزارد و ماموماً که مقیم میباشند و این منافات دارد با آنچه مذکور شد و حاصل دفع اینست
که در نماز جمعه امام مفترض الطاعه مبسوط الید شبیه به نماز مسافر است زیرا که بعض ماموماً او در آن صورت مسافرند بنا
بر اینکه بسبب کمال علو مرتبهٔ خطبهٔ امام مفترض الطاعه و کمال اهتمام شنیدن امر و نهی امام مفترض در آن خطبه از سر دو فرسخ می آیند
و بعد نماز روز بر میگردند و چهار فرسخ مسافت قصر رباعیه است در سفری که مقارن هجوم خلایق باشد و غیر ایشان برای
ضرورت موافقت با ایشان میکنند در قصر رباعیه موافق روایت ابن بابویه از امام رضا علیه السلم در کتاب عیون
اخبار الرضا علیه السلم در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علیه السلم علی بن موسی علیهما السلم
که آن قال فلم صارت صلوة الجمعة اذا کانت مع الامام رکعتین و اذا کانت بغیر امام رکعتین و رکعتین قیل لعلل
شتی منها ان الناس یتخطون الی الجمعة من بعد فاحب الله عز و جل ان یخفف عنهم لموضع التعب الذی صاروا الیه و منها
و الا است و محل تقدیر الا لمکان است وضعت بصیغهٔ ماضی مجهول باب منع است یوم الجمعة ظرف وضعت است
باعتبار مفعول نظیر احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم للمقیم متعلق باضافهما است مکان بفتح میم اسم بمعنی مرتبهٔ
عالیه از شرف است مثل آنچه مذکور است در کتاب الروضه در حدیث موسی علیه السلم که ثم علیک بالصلوة الصلوة فانها
منی بمکان و مکان بفتح میم زائده بمعنی موضع است مثل آنچه در همان حدیث کتاب الروضه است که و لاعبدن لمکان
و در هر تقدیر مراد اینست که چون کمال اهتمام شنیدن خطبهٔ امام مفترض الطاعه است خلایق از راه دور و نزدیک
هجوم میکنند و آن باعث قصر رباعیه ظهر روز جمعه میشود و این علت جاری نیست در نماز عصر روز جمعه زیرا که انتشار قبل از
نماز عصر جایز است خصوصاً برای صاحبان شغل چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم باب نوزدهم و بجای لمکان
الخطبتین مع الامام نسخهٔ لخطبتی الامام با وجود اینکه انصراف برای دفع توهم اینکه خطبتین مسقط رکعتین باشد
از هر شنیدنی خواه بعض ماموماً از سر دو فرسخ آینده خوانند و اگر مکان معنی مرتبه میبود مراد این میبود که خطبتین مطلقاً
مسقط رکعتین است اعتراض بر جان این سوار دمی آید که خطبتین چه منافات با رکعتین دارد و چرا اسقاط اوی بجا
اذان و اقامت و شش تکبیر افتتاح و سایر مستحبات نماز نمیکند و اسقاط رکعتین میکند مع اسم است
و مضاف و صفت الخطبتین است و مراد اینست که دوری مکان خطبتین بقدر دو فرسخ باعث قصر رباعیه در
روز جمعه میشود در اگر شنیدن آن غیر امام مفترض الطاعه باشد زیرا که آن مکان ندارد و فاء فمن برای تفریع است

صلی بمعنی ارادان یصلی است فی بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته یا برای سببیت است مثل فذلکن الذی
لمتننی فیه و مضاف تنوین جماعة برای تعظیم است مثل و والد و ما ولد و مثل ولیال عشر و مراد جماعة المسلمین است
که جدا شدن از ایشان نفاقست موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب صد و دوم که باب ما امر
النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم و من هم است که عن ابی عبد الله علیه السلم قال من فارق
جماعة المسلمین قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه و تفسیر جماعة المسلمین بائمة اهل البیت علیهم السلم مذکور شد در
حدیث دوم همان باب که ان علی بن ابی طالب علیه السلم و انه الامام الذی یجب علینا النصیحة و لزوم جماعتهم اهل الحق
و بیان شد یا مراد فراهم آمدگان از دور و نزدیک بمکان خطبه امام مفترض الطاعه است و حاصل هر دو یکیست و در
روایت ابن بابویه در فقیه در باب وجوب الجمعة و فضلها تا آخر چنین است که فمن صلی بقوم یوم الجمعة مع غیر جماعة
تا آخر معنی نماند که اگر جماعة مطلق باشد لازم می آید که فرد جلی مذکور باشد و فرد خفی متروک باشد و آن فرد خفی
جماعتیست که جامع شروط جمعه و رکعتی در جمعه نباشند و این خلاف ظاهرست یعنی دو وا گذاشته نشده آن
دو رکعتی که زیاد کرد آنها را نبی صلی الله علیه و آله در روز جمعه برای غیر مسافر بسبب مرتبه عالیه و خطبه که با امام
مفترض الطاعه است پس هر که نماز گزارد در روز جمعه با غیر جماعت امام مفترض الطاعه پس باید که گزارد آن نماز را چهار
رکعت مانند نماز ظهر در باقی ایام هفته خواه آن نماز با خطبتین باشد و خواه با خطبتین باشد دوازدهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال کان الذی فرض الله علی العباد من الصلوة عشر رکعات و فیهن القراءة و
لیس فیهن وهم یعنی سهو فزاد رسول الله صلی الله علیه و آله سبعا و فیهن الوهم و لیس فیهن
قراءة شرح یعنی سهو کلام راویست و میتواند بود که کلام امام باشد و بر هر تقدیر سهو مرفوعست بحکایت یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بوده آنچه لازم کرده الله تعالی بدلالت ظاهر قرآن بر بندگان از جمله نماز ده رکعت
و در آن ده رکعت است قراءت قرآن و نیست در آن ده رکعت شکی یعنی مبطل مراد اینست که شک در آنها ممکن
نیست و باعث بطلان نماز میشود پس زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بدلالت تاویل قرآن هفت رکعت را و در آن
هفت رکعت میرود شک و نیست در آن هفت رکعت قراءت قرآن باین معنی که شرط صحت نماز نیست و این
منافات ندارد با آنکه گاهی فضل باشد از تسبیحات اربع که جایزست چنانچه می آید در حدیث اول باب القراءة فی
الرکعتین الاخیرتین و التسبیح فیهما که باب بیست و سوم است و در حدیث دهم باب الرجل یدرک مع الامام
بعض صلوته که باب بیست و ششم است اگر کدام آیت دلالت بر فرض ده رکعت میکند یکم آیات قرآن منحصر در
آنچه مشهورست معلوم ما نیست مفصلا دوم آیات قرآن منحصر در آنچه مشهورست نیست چنانچه بیان شد در آخر کتاب

فضل

فضل القرآن و اینه معانی آنچه مشهورست معلوم ما نیست مفصلا سیوم اصل قال ابو جعفر علیه السلم فرض الله الصلوة
و سن رسول الله صلی الله علیه و آله علی عشرة اوجه صلوة الحضر و السفر و صلوة الخوف علی ثلثة اوجه
و صلوة کسوف الشمس و القمر و صلوة العیدین و صلوة الاستسقاء و الصلوة علی المیت شرح الف و اللام در الصلوة
برای عهد خارجیست و عبارتست از ده رکعت یومیه که بیان شد در شرح حدیث سابق صلوة و نظایرش مرفوع و منصوب
میتواند بود و بنا بر اول خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی و بنا بر دوم بدل تفصیل عشره است علی ثلثة اوجه متعلق است بصلوة
الحضر و السفر نیز زیرا که آن سه صورتست اول یازده رکعت بر روزانه شب و آن مخصوص مسافرست دوم هفده رکعت
بر روزانه شب و آن مخصوص مقیم است که جامع شروط جمعه نباشد سیوم هفده رکعت در هر یک از شش روز از هر شب
و پانزده رکعت در روزانه شب جمعه و آن مخصوص کسی است که جامع شروط قصر ظهر روز جمعه باشد که مذکور شد در حدیث
اول این باب و صلوة خوف سه صورت دارد اول صورت صلوة ذات الرقاع و بیان میشود در باب هشتاد و هشتم
دوم صورت صلوة المواقفة و المطاردة و المناوشة که رکوع آن و سجود آن باشارتست سیوم صورت صلوة المسایفه
که رکوع و سجود ندارد بلکه بجای هر رکعتی ذکریست و این دو صورت بیان میشود در باب هشتاد و هفتم ذکر کسوف و خسوف
بعنوان مثالست و نماز جمیع اخاویف السماء یک صورت دارد چنانچه می آید در حدیث سوم باب نود و دوم که باب الکسوف
است منافات نیست میان این حدیث و میان آنچه می آید در حدیث چهارم باب صلوة الکسوف که وی فریضه زیرا که
فریضه در آنچه می آید اعم از فریضها اینجاست باعتبار اینکه اینجا مراد فرضهای الله است و در آنچه می آید شامل فرضهای رسول نیز
هست الاستسقا بسین مهمله و تاء و قاف و همزه منقلبه از یا مصدر باب استفعال طلب باران و کیفیت نماز آن می آید
در باب صلوة الاستسقا که باب هشتاد و نهم است و آن گاهی واجب میشود مثل صورتی که امام مفترض الطاعه طلب نماید
برای آن گفته یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم واجب لازم کرد الله تعالی نماز ده رکعت یومیه را بدلالت ظاهر قرآن و قرار
داد رسول الله صلی الله علیه و آله بدلالت تاویل قرآن ده قسم نماز واجب را اول و دوم و سیوم نماز یومیه حضر و سفر است
و چهارم و پنجم و ششم نماز خوف است هر کدام بر سه وجه است و هفتم نماز گرفتن آفتاب و گرفتن ماه و مانند آنها است
و هشتم نماز عید ماه رمضان و عید قربان است و نهم نماز استسقا است و دهم نماز میت است چهارم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا ای موجوبا
شرح بیان این آیت گذشت در حدیث سیزدهم باب سابق و می آید در حدیث دهم باب دوازدهم و در اینجا میگوییم که
موجوب بمعنی معلوم الوجوبست بنظر مجتهد و محجوم و محصول مراد اینست که ضروری دین است و اقرار بوجوب آن
کرده هر کس که اهل دین بوده یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره نسا بدرستی که صلوة

بود در شرایع سابقه بر مؤمنان واجب موقوت یعنی معلوم الوجوب نزد هر کس از اهل دین ح صل سألت ابا جعفر علیه
السلام عن الفرض فی الصلوة فقال الوقت والطهور والقبلة والتوجه والرکوع والسجود والدعاء
قلت ما سوی ذلک قال سنة فی فریضة ش الطهور بضم طاء بی‌نقطه مصدر باب نصر یکی خواه از جنب و خواه
و خواه از حدث و مصدر بر وزن فعول بضم فاء و ضم عین مطرد است در امثال اینها اگر فعلش از باب نصر یا باب ضرب
یا باب منع باشد مثل قعود و جلوس و وقوع ما استفهامیه است یا موصوله است بتقدیر استفهام سوی بکسر سین و الف
مقصوره است فی بمعنی فی فریضة بمعنی مع و برای ظرفیت میتواند بود یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از انچه واجب است بحکم
در ظاهر قرآن در نماز پس گفت هفت است اول وقت چنانچه مدلول آیاتیست که در حدیث اول این باب گذشت
دوم طهارت در سوره مائده اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا و در سوره مدثر و ثیابک فطهر سیوم قبله در سوره بقره فول وجهک
شطر المسجد الحرام چهارم توجه یعنی برابر یکدیگر کردن اعضای خود در قیام و آن عبارتست از آنکه امر بآن شده در فصل
لربک وانحر و تفسیر آن میشود باعتدال در قیام در حدیث آخر باب القیام والقعود فی الصلوة که باب بیست و نهم است
و بیان میشود که عمده آن ترک دست بر روی دست گذاشتن است و مقصود از آن استقامت مطلق است
بترک پیروی اهل ظن در افعال و ترک نماز و مانند آن و می آید در آخر باب الصلوة فی ثوب واحد که باب بیست
و نهم است که موضع ضما التوجه فیه پنجم رکوع و سجود در سوره حج یا ایها الذین آمنوا ارکعوا ششم سجود در سوره
حج متصل بآنچه گذشت واسجدوا هفتم دعا یعنی درود بر محمد و آل محمد که امر بآن شده در سوره احزاب یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بنابر آنکه تسلیم عبارت از قبول وصیت او در اوصیای او باشد بر رود بر این
که علامت اطاعت ایشانست و موید این می آید در حدیث سیوم باب سی و ششم و میتواند بود که مراد بدعا اینجا تسبیح
رکوع و سجود باشد و مناسب این می آید در حدیث یازدهم باب القنوت گفتم چیست غیر آنچه مذکور شد گفت
طریقت رسول است یا فریضه یعنی که یا مکلف به است بدلالت ظاهر قرآن اما وعیدی بر ترک آن نشده یا
مکلف به است بدلالت تاویل قرآن و لیس پس قرائت در نماز داخل فرض نیست چنانچه می آید در حدیث اول باب سی و نهم
و این منافات ندارد با قول الله تعالی در سوره مزمل و رتل القرآن ترتیلا و ایضا در آن سوره فاقرؤا ما تیسر من
القرآن زیرا که آنها در نماز شب است و آن سنت است برای امت باتفاق و ایضا آن سوره از اوائل مبعث است
پیش از فرض و وعید و فروع است چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب مفصل که باب سی و
و مقدمست بر باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها ششم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
للصلوة اربعة آلاف حد و فی روایة اخری للصلوة اربعة آلاف باب ش ح روایت از امام جعفر صادق

علیه السلام

علیه السلام گفت برای نماز چهار هزار دروازه است و در روایتی دیگر آمده است که برای نماز چهار هزار در است و حاصل هر دو یکیست
مخفی نماند که ذکر این حدیث درین باب برای توضیح حدیث سابق است پس لازم نیست که مجموع چهار هزار فرض باشد هفتم حل
عن ابی جعفر علیه السلام قال عشر رکعات رکعتان من الظهر و رکعتان من العصر و رکعتا الصبح
و رکعتا المغرب و رکعتا العشاء الآخرة لا یجوز الوهم فیهن من وهم فی شیء منهن استقبل
الصلوة استقبالا و هی الصلوة التی فرض الله عز و جل علی المؤمنین فی القرآن ش شاید که حکمت
در تقدیم ظهر این باشد که آن اول و مشتمل بر اشرف است موافق حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی چنانچه گذشت
در حدیث اول این باب و تقدیم عصر بر بامداد بنا بر بعض قرائت باشد که در حدیث اول این باب بیان شد
و تقدیم صبح بر بامداد برای اشعار بافضلیت آن از باقی باشد چون مشهور است یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام گفت ده رکعت که دو رکعت از ظهر است و دو رکعت از نماز عصر است و دو رکعت صبح است و دو رکعت
شام است و دو رکعت خفتن است روا نیست شک در آنها بیان این آنکه هر که شک کند در چیزی از آنها از سر
میگیرد نماز را از سر گرفتنی یعنی که احتیاج باعاده مجموع اذان و اقامه نیست و آن ده رکعت نمازیست که واجب
لازم کرده آنها را الله عز و جل بر مؤمنان در ظاهر قرآن حل و فوض الی محمد صلی الله علیه و آله فزاد النبی
صلی الله علیه و آله فی الصلوة سبع رکعات هی سنة لیس فیهن قراءة انما هی تسبیح
و تحمید و تهلیل و تکبیر و دعاء فالوهم انما یکون فیهن فزاد رسول الله صلی الله علیه و آله
فی صلوة المقیم غیر المسافر رکعتین فی الظهر والعصر والعشاء الآخرة و رکعة فی المغرب
للمقیم والمسافر ش بیان لیس فیهن قراءة و شد در شرح حدیث دوم این باب جمله انما هی تا آخر جواب سؤال
مقدر است و آن اینست که اگر قرائت در آنها نباشد جای قرائت در آنها افضل میشود چنانچه می آید در حدیث اول
باب بیست و سیوم و حدیث دهم باب بیست و ششم و جواب اینست که سوره فاتحه مشتمل است بر معنی تسبیحات ربع
زاید که دعا است در اینها القراءة لا المستقیم پس قرائت افضل در این و اجب است در آنها اگر چه متعین نیست و از این
مفهوم میشود که اکتفا بتسبیحات اربع کرده و بخود دعا کند آن افضل است از تعابه تسبیحات اربع ضمیر مونث در آنها
راجع بقرائت است و در بعض نسخ بجای ضمیر مونث ضمیر مذکر است و آن راجعست بقرائت زیرا که در اصل مصدر است و
تذکیر و تانیث در آن مساویست یا راجعست بما فیهن که مفهوم میشود از لیس فیهن قراءة و برین تقدیر جمله انما
تا آخر استیناف بیانی سابق است و احتمال اول بهتر است بقرینه آنکه در حدیث دوم باب القراءة فی الرکعتین الاخیرتین
والتسبیح فیهما که باب بیست و سیوم است دعا مذکور نیست غیر المسافر یعنی کسی است که شایسته سفر یا او نیست و

و نحوها

اقرار است از دو صورت اول آنکه کسی قصد اقامت کمتر از عشره در اثنای سفر خود کند زیرا که او اگر قصد اقامت
خمسه کند مخیر است میان قصر و اتمام چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث سوم باب هفتاد و نهم که باب المسافر یقدم البلدة
کم یقصر الصلوة است و اگر قصد اقامت کمتر از خمسه کند قصر میکند با وجود آنکه مقیم است فی الجملة دوم آنکه شریک شود
در نماز مقیم کسی که مسافر است بکلام امام مفترض الطاعة در ظهر آدینه زیرا که مقیم در جمعه صورت مثل مسافر میشود چنانچه ظاهر
از آنچه گذشت در حدیث اول این باب که اتمام و ضعف الرکعتان تا آخر متن و واگذاشت سوی محمد صلی الله علیه و آله
تا استنباط کند غیر آن ده رکعت را تا آنکه وحی قرآن پس زیاد کرد نبی صلی الله علیه و آله نماز هفت رکعت را آن هفت
رکعت طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله است هفت و رای هفت رکعت قرائت فاتحه جز این نیست که قرائت
فاتحه گفتن سبحان الله است و گفتن الحمد لله است و گفتن لا اله الا الله است و گفتن الله اکبر است و دعا کردن است
پس شک جز این نیست که روایت و ران هفت رکعت بیان این آنکه زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز
مقیمی که شایسته سفر بالقوه نیست دو رکعت را در ظهر و در عصر و در خفتن و زیاد کرد دیگر رکعت را در شام برای مقیم و مسافر
بیان کیفیت زیاد کردن در نماز مقیم شد در شرح حدیث اول این باب م آنکه جمعی قائلند بآنکه اصل در ظهر جمعه است
که چهار رکعت باشد الا ما اخرجه الدلیل و جمعی دیگر قائلند که اصل این است که دو رکعت باشد الا ما اخرجه الدلیل و ظاهر
قول امام علیه السلم رکعتین فی الظهر موافق جمع اولست مگر آنکه تاویل کنند بآنکه رکعتین شامل خطبتین نیز هست
و این منافات ظاهر قول امام است در حدیث اول این باب که و اتمام و ضعف الرکعتان تا آخر والله اعلم متن سیم حل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال الصلوة ثلثة اثلاث ثلث طهور و ثلث رکوع و ثلث سجود شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت عمده فرض نماز سه ثلث است یک ثلث طهارت است و یک ثلث رکوع است
و یک ثلث سجود است اشارتست بآنکه مخالفان درین سه فرض از جمله هفت فرض مخالفت کرده اند مثل آنکه گاه شستن
پا میشوئید و مسح خفین میکنند بی محافظت حدود این سه فرض ضرورتر از باقیست و چهارم حل باب المواقیت
اولهن و آخرهن و افضلهن شرح المواقیت جمع میقات اوقات مراد با اولها قدر مشترک است میان دو فردی
که اول هر کدام آن بعنوان عزیمت باشد و آن برای جهت است که عذری ندارند مثل زمان ما بین زوال تا اول
ربع آخر روز برای نماز ظهر و زمان ما بین اول ربع آخر روز تا مساکی آید در حدیث اول باب آینده تا غروب آفتاب
برای نماز عصر و زمان بعد از غروب آفتاب بفاصله برای نماز مغرب موافق آنچه می آید در حدیث هشتم باب بیست و ششم
و زمان ما بین اول ربع دوم شب تا نصف شب برای عشا و زمان بعد از طلوع فجر بفاصله برای نماز صبح دیگری آنکه
صدر زمان مقرر بعنوان عزیمت برای نماز است مثل اول زوال برای نماز ظهر پس مراد با اواخر نیز قدر مشترک میان دو فرد

است

است یکی آنچه بعنوان رخصت برای صاحب عذر فی الجمله است مثل زمان بعد از اول ربع آخر روز تا وقتی که سایه شاخص که یک
ذرع باشد چهار قدم شود برای نماز ظهر چنانچه بیان میشود در شرح حدیث هفتم باب آینده و مثل زمان بعد از فراغ از نماز
ظهر تا اول ربع آخر روز برای نماز عصر که زمان تقدیم عصر است و مثل زمان بعد از فراغ از نماز مغرب تا اول ربع دوم شب
برای نماز عشا و مثل زمان بعد از گذشتن مقدار دو رکعت صبح از طلوع فجر تا وقت روشن شدن جمیع آسمان یا تا وقت
طلوع آفتاب برای نماز صبح دیگری آنچه در مقابل صدر زمان مقرر بعنوان عزیمت برای نماز است و آن اواخر زمانست
بعدی که آن نماز در آن کجا معنی این باب بیان وقتهای نمازهاست اول آنها و آخر آنها و بهتر آنها درین باب شش حدیث
اول حل عن زرارة قال کنت قاعدا عند ابی عبد الله علیه السلام انا و حمران بن اعین فقال له
حمران ما تقول فیما یقول زرارة و قد خالفته فیه فقال ابو عبد الله علیه السلام ما هو
قال یزعم ان مواقیت الصلوة کانت مفوضة الی رسول الله صلی الله علیه و آله هو الذی
وضعها شرح روایت است از زراره گفت بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلم من و برادرم حمران بن اعین
پس گفت امام را حمران که چه میگوئی درآنچه میگوید زراره و بتحقیق مخالفت کردم او را در آن قول پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلم چیست آن قول زراره حمران گفت که زراره دعوی میکند که اوقات نماز بود واگذاشته شده سوی رسول
صلی الله علیه و آله او است آنکه قرار داد آنها را متن فقال ابو عبد الله علیه السلام فما تقول انت قلت
ان جبرئیل علیه السلام اتاه فی الیوم الاول بالوقت الاول و فی الیوم الاخیر بالوقت الاخیر
ثم قال جبرئیل علیه السلام ما بینهما وقت شرح قلت بتقدیر قال قلت است و ممکن است که بود که قلت کلام
زراره باشد و او ذکر کرده باشد مذهب حمران را از جانب خود و بنابرین حاجت بتقدیر نیست مراد بالیوم الاول
زمان قرار دادن اوقات نماز بعنوان عزیمت است که بیان شد در شرح عنوان باب و مراد بالیوم الاخیر زمان قرار
دادن اوقات نماز بعنوان رخصت است که آن نیز بیان شد یا مراد بالیوم الاول زمان نزول آیات متعلقه باوقات
نماز است و مراد بالیوم الاخیر زمان که بعد برای استثنا آخر اوقات مقرره بعنوان عزیمت است و بنابر معنی اول
عبارتست از قدر مشترک میان وقت اول و وقت آخر و بنابر معنی دوم مراد فاصله میان وقت اول و وقت
آخر است معنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم پس چه میگوئی تو حمران گفت درستی که جبرئیل علیه السلم آورد نزد او
در روز اول وقت اول را و در روز آخر وقت آخر را بعد از آن گفت جبرئیل علیه السلم که میان آن دو وقت وقت است
برای نماز متن فقال ابو عبد الله علیه السلام یا حمران ان زرارة یقول ان جبرئیل علیه السلام
انما جاء مشیرا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و صدق زرارة انما جعل الله ذلک الی محمد

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَوَسَّعَهُ وَأَشَارَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ بِهِ شرح حاصل این جواب اینست که نزاع شما لفظیست و در حقیقت
اختلاف نکرده اید با هم بنابر اینکه تفویض سوی رسول الله یعنی تفویض سوی او در استنباط از قرآنست بحاجت بوحی جدید
و این منافات ندارد با مدد کردن جبرئیل در استنباط چنانچه در شبهای قدر ملائکه بر امام زمان فرود می آیند و تحدیث
میکنند و آن غیر وحیست که مخصوص انبیا است صاحب طاوس گفته اشارجبه بکذا امره پس اشارت اینجا مقابل تعلیم
آوردنست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای حمران بدرستی که زراره میگوید که بدرستی که جبرئیل علیه السلام جز این نیست که آمده
در وقت آخر در حالی که فرمایند بوده نه پیغام آورنده بعنوان وحی مراد اینست که مدد کار و محافظت کننده بود بر رسول الله صلی الله
علیه و آله در استنباط وقت آخر از تاویل قرآن درست گفت زراره بیان این آنکه جز این نیست که کرده اند خدا تعالی
تعیین وقت آخر را مفوض سوی محمد صلی الله علیه و آله پس فراخ داد آن را و فرمود جبرئیل علیه السلام او را با آن یا منع کرد و ختم
کرد جبرئیل علیه السلام او را با آن چنانچه اهل مشورت میکنند مراد اینست که تعیین وقت آخر و در آخر نا آیتی یا سوره
علیحده نشد بلکه با استنباط از آیات و سوره روز اول بود و جبرئیل برای تحدیث آمده بود در روز آخر نه برای وحی جدید
دوم اصل عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ مِنَ الْأَشْیَاءِ أَشْیَاءَ مُوَسَّعَةً وَأَشْیَاءَ مُضَیَّقَةً فَالصَّلَوَاتُ
مِمَّا وُسِّعَ فِیهِ تُقَدَّمُ مَرَّةً وَتُؤَخَّرُ أُخْرَی وَالْجُمُعَةُ مِمَّا ضُیِّقَ فِیهَا فَإِنَّ وَقْتَهَا یَوْمَ الْجُمُعَةِ سَاعَةَ تَزُولُ
وَوَقْتُ الْعَصْرِ فِیهَا وَقْتُ الظُّهْرِ فِی غَیْرِهَا شرح ظاهر فالصلوات تا آخر اینست که نماز جمعه مستثنی نباشد و موید
اینست حدیث آینده پس مراد بالصلوات پنج نوع نمازست و جواز تاخیر هر نوع لازم ندارد جواز آن را تاخیر هر فرد
یا هر فرد آن نوع بیان ضیق و وسعت مغرب می آید در شرح حدیث شانزدهم باب ششم ما موصوله و ما عبارت
از اشیا است پس ارجاع ضمیر مذکر و موئنث با آن جایز است مراد بالجمعه نماز ظهر آدینه است مطلقا خواه چهار رکعت
با دو خطبه و خواه چهار رکعت بی دو خطبه و خواه دو رکعت با دو خطبه در حضر و خواه دو رکعت در سفر بقرینه آنچه می آید
در حدیث اول و دوم باب شصت و نهم که باب وقت صلوة الجمعه و وقت صلوة العصر یوم الجمعات و تضییق در جمعه
باعتبار اینست که میان زوال آفتاب و میان آن نوافل نیست بخلاف ظهر سایر ایام فی در فیها در اول برای
ظرفیت است ساعة مرفوع و مضاف است بجمله و ضمیر مستتر در تزول راجع بشمس است ضمیر فیها در غیرها دو احتمال دارد اول
آنکه راجع بیوم الجمعه باشد و تانیث باعتبار مضاف الیه باشد یا باعتبار ایام باشد پس فی در دو جا برای ظرفیت است
دوم آنکه راجع بجمعه در والجمعه مما ضیق فیها باشد و فی در دو جا بمعنی مع باشد مثل فی در خرج علی قومه فی زینته و موافق
احتمال اولست آنچه می آید در حدیث سوم باب شصت و نهم سیم روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که
از جمله چیزهایی که امر الهی تعلق با آنها گرفته چیزهاییست که فراخ کرده شده است و چیزهاییست که تنگ گرفته شده است



بیان این آنکه پنج نوع نمازهای یومیه از جمله چیزهاییست که فراخ کرده شده است در آن پیش گزارده میشود یکبار و پس گزارده میشود
باری دیگر و نماز جمعه از جمله چیزهاییست که تنگ گرفته شده است و از اینجاست بدرستی که وقت آن در روز جمعه ساعتیست که زوال
آفتاب میشود و وقت عصر در آن روز وقت ظهرست در غیر آن سوم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ
السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ لِکُلِّ صَلَاةٍ وَقْتَانِ وَأَوَّلُ الْوَقْتِ أَفْضَلُهُ وَلَیْسَ لِأَحَدٍ أَنْ یَجْعَلَ آخِرَ الْوَقْتَیْنِ
وَقْتاً إِلَّا فِی عُذْرٍ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ شرح مراد بوقتان دو وقتین وقت فضیلت و وقت رخصت است و بیان آن گذشته در
شرح عنوان این باب و مراد بالوقت وقت فضیلت است و مراد با اولش اول شرعی آنست پس تقدیم اذان و اقامت
و نوافل ظهر مثلا منافات با ادراک اول وقت ندارد و ضمیر افضله راجع بالوقت است فی برای تعلیل یا بمعنی مع یا برای ظرفیت
است و بنابر اخیر فی عذر یعنی فی وقت عذر است مراد بعذر مثل سفر و باران و بیماری و شغلی که ترکش باعث ضرر شود و بهشتم
العلة بکسر عین مهمله بهانه و بفتح عین تکرار و اصل آن بمعنی آشامیدنست که بعد از آشامیدن دیگر باشد و هر دو اینجا
مناسبست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت برای
هر نمازی دو وقت است و اول وقت مقرر برای نماز افضل وقت نماز است و نمیرسد کسی را آنکه گرداند دوم
دو وقت را وقت نماز خود مگر در صورتی که عذری داشته باشد بی بهانه مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه می آید
در حدیث اول باب نهم که تعلیم اصل جواز عملی برای صاحبان عذر و تطییب قلوب ایشان از جمله عذرست چهارم اصل
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لِکُلِّ صَلَاةٍ وَقْتَانِ أَوَّلُ الْوَقْتِ أَفْضَلُهُمَا شرح این ظاهرست از شرح حدیث
سابق پنجم اصل قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَصْلَحَکَ اللّٰهُ وَقْتُ کُلِّ صَلَاةٍ أَوَّلُ الْوَقْتِ أَفْضَلُ
أَوْ وَسَطُهُ أَوْ آخِرُهُ فَقَالَ أَوَّلُهُ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یُحِبُّ مِنَ
الْخَیْرِ مَا یُعَجَّلُ شرح وقت کل صلوة عبارتست از اول از جمله دو وقت که بیان شده در شرح عنوان این باب الوقت
از قبیل وضع ظاهر در موضع مضمرست یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که خدا ادام الله تعالی وقت مقرر هر نماز اول
آن بهترست یا میان آن یا آخر آن پس امام گفت اول آن بهترست بیان این آنکه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد از جمله عمل خیر آنچه را که تعجیل کرده شود مخفی نماند که از این ظاهر میشود که وسط بهتر
از آخر است و تعجیل نافله ظهر مثلا تعجیل فریضه است بر وجه اکمل زیرا که تمهید آنست پس کویا کجزو آنست ششم اصل
عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فَضْلَ الْوَقْتِ الْأَوَّلِ عَلَی الْآخِرِ کَفَضْلِ الْآخِرَةِ عَلَی الدُّنْیَا
شرح بیان وقت اول و وقت آخر شده در شرح عنوان این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی
که زیادتی نفع نماز در وقت اول بر نفع نماز در وقت دوم مانند زیادتی نفع آخرتست بر نفع دنیا هفتم اصل قال

ابو عبد الله علیه السلام لفضل الوقت الاول علی الآخر خیر من ولده وماله شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام
هر آینه زیادتی نفع نماز در وقت اول که مذکور شد در شرح عنوان این باب بر نفع نماز در وقت دوم که آن نیز مذکور شد
بهترست برای مرد از فرزندان و مال او ششم اصل قال ابو جعفر علیه السلام اعلم ان اول الوقت ابدا
افضل فعجل الخیر ما استطعت واحب الاعمال الی الله عز وجل ما دام العبد علیه وان قل
شرح مراد از وقت وقت اول از دو وقت است که مذکور شد در شرح عنوان این باب یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام
بدانکه اول وقت مقرر نماز همیشه بهترست پس تعجیل کن عمل خیر را چندانکه وسعت و قدرت داشته باشی و محبوب‌ترین عملها
نزد سوی الله عز وجل عملیست که مداومت کند بنده بر آن هر چند که کم باشد مراد اینست که عمل اندک با استمرار بهترست
از عمل بسیار منقطع چنانچه مذکور شد در شرح حدیث هفتم باب اقل هفتم اصل قال علی بن الحسین صلوات الله
علیه من اهتم بمواقیت الصلوة لم یستکمل لذة الدنیا شرح گفت امام زین العابدین صلوات الله
علیه هر که سعی بهم رساند در محافظت اوقات فضیلت نماز کامل نشمرد لذت دنیا را یا بمعنی که در وقت حضور
وقت فضیلت نماز هیچ لذیذ را از دنیا لذت عمده نشمرد بلکه لذت عمده او حضور شود در مبادرت بنماز باب

پنجم اصل باب وقت الظهر والعصر شرح این باب بیان وقت نماز ظهر و نماز عصرست درین باب شش حدیث است
اول اصل عن یزید بن خلیفة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان عمر بن حنظلة اتانا عنک
بوقت فقال ابو عبد الله علیه السلام اذا لا یکذب علینا قلت ذکر انک قلت ان اول
صلوة افترضها الله علی نبیه صلی الله علیه وآله الظهر وهو قول الله عز وجل اقم الصلوة
لدلوک الشمس فاذا زالت الشمس لم یمنعک الا سبحتک ثم لا تزال فی وقت الی ان
یصیر الظل قامة وهو آخر الوقت فاذا صار الظل قامة دخل وقت العصر فلم تزل
فی وقت العصر حتی یصیر الظل قامتین وذلک المساء فقال صدق شرح باء در بوقت برای
تعدیه است و تنوین وقت برای تعظیم است و مراد وقت فضیلت است اذا بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و تنوین حرف
زمانست و تحریک برای التقاء ساکنین است و تنوین عوض مضاف الیه است بتقدیر اذا تاکم فی بوقت السبحة بضم سین بی
نقطه و سکون با و حاء بی نقطه تا، دو نقطه در بالا نماز نافله مراد بقامت مقدار شاخص است و صیرورة ظل بقدر قامت
عبارتست از گذشتن ربع روز بعد از زوال زیرا که علامت تقریبی علم فهم آن در موضعی در روزی که آفتاب
بسمت الرأس نگردد اینست که سایه شاخص بعد از زوال بقدر شاخص شود و در غیر آن موضع و روز اینست که سایه شاخص
زیاد شود بر آنچه در وقت زوال باقی مانده و آن زیاده بقدر شاخص شود و بر قیاس است صیرورة ظل بقدر دو قامت

دیگر

دیگر آنکه مراد سوای فضل اول است چنانچه تحقیق می‌شود در شرح حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از یزید بن خلیفه گفت
که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که عمر بن حنظله داد ما را از جانب تو وقتی برای فضیلت نماز پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلام در هنگام دروغ نمی‌بندد بر ما گفتم که عمر بن حنظله ذکر کرد آنکه تو گفتی بدرستی که اول و افضل نمازی
که واجب و لازم گردانید آنرا الله تعالی بر پیغمبرش صلی الله علیه وآله نماز ظهرست و آن مدلول قول الله عز وجل است در سورۀ بنی
اسرائیل اقم الصلوة لدلوک الشمس چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب سیوم پس چون زوال آفتاب شد مانع نمی‌شود
ترا از گزاردن نماز ظهر بعنوان فضیلت مگر نافله تو که هشت رکعت است بعد از آن همیشه در وقت فضیلت نماز
ظهری تا آنگه شود سایه شاخص بقدر شاخص و آن آخر وقت فضیلت نماز ظهرست پس چون گردید سایه بقدر
شاخص داخل شد وقت فضیلت عصر پس همیشه در وقت فضیلت عصری تا آنگه گردد سایه شاخص دو برابر شاخص
و آن وقتی است که آخر روزست یا بمعنی که تاخیر نماز تا آن وقت مکروهست پس امام گفت که عمر بن حنظله راست گفت
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة
وذلک الیک ان شئت طولت وان شئت قصرت شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون زوال آفتاب شود داخل می‌شود وقت فضیلت ظهر مگر آنکه پیش از نماز ظهر نافله هست و اختیار کردن نافله سوی
تست اگر خواهی دراز میکنی و اگر خواهی کوتاه میکنی مراد اینست که افضل اوقات نماز ظهر اول وقت زوالست
مگر برای کسی که نافله گزار باشد زیرا که افضل برای او تقدیم نافله بر اوست خواه نافله کوتاه و خواه دراز نشود اگر
تاخیر نماز ظهر از قدر قامت نشود چنانچه ظاهر حدیث اول این بابست سیوم اصل عن ذریح المحاربی
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام متی اصلی الظهر فقال صل الزوال ثمانیة ثم صل
الظهر ثم صل سبحتک طالت او قصرت ثم صل ثم صل العصر شرح این سوال از وقت فضیلت
و نفیه ظهرست و مبنی بر توهمی است که ناشی می‌شود از آنچه می‌آید در حدیث اول باب بنا بر آنکه النبی صلی الله علیه وآله
کان جدار مسجده قبل ان یظلل قامة وکان اذا کان الفیء ذراعا وهو قدر مربض عنز صلی الظهر واذا کان ضعف ذلک
صلی العصر ثم صل سبحتک محمول بر بعد از دخول وقت عصرست که بیان شد در حدیث اول این باب پس این بیان برای
دفع توهمیست که ناشی می‌شود از آنچه منقول شد الحال زیرا که آن توهم مشترکست میان وقت ظهر و وقت عصر شرح
روایتست از ذریح محاربی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کی میگزارم نماز ظهر را یا بمعنی که کی افضل اوقات
آنست آیا اگر فارغ شوم از نافله و سایه بقدر دو ذراع نشده باشد شروع در فریضه کنم یا انتظار دو ذراع کشم پس امام
گفت بگزار نافله زوال آفتاب را هشت رکعت بعد از آن بگزار نماز ظهر را خواه سایه بعد از زوال بقدر ذراع

نشده باشد شروع در وقت نکنیم بالنظر بقدر ذراع کشیش امام وقت بجا آوردن نماز ظهر اول آفتاب است که بعد از آن یک ذراع
شده باشد و خواه نه بعد از آن بگذار نماز خود را که برای عصر یکی خواه آن نافله دراز باشد و خواه کوتاه و بعد از آن
بگذار نماز عصر را خواه سایه بعد از عصر بقدر دو ذراع شده باشد که مجموع سایه بعد از زوال شش ذراع باشد و خواه

چهارم اصل عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَعُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ وَمَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالُوا كُنَّا
نَقِيسُ الشَّمْسَ بِالْمَدِينَةِ بِالذِّرَاعِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَبْيَنَ مِنْ هَذَا
إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الظُّهْرِ إِلَّا أَنَّ بَيْنَ يَدَيْهَا سُبْحَةً وَذَلِكَ إِلَيْكَ إِنْ شِئْتَ
قَصَّرْتَ شرح قیاس ظل بذراع مبنی بر آنست که مذکور شد در شرح حدیث سابق پس برای تعیین وقت و فضیلت است
بعد از فراغ از نافله یعنی روایت است از عبد الله بن مسکان از حارث بن مغیره و عمر بن حنظله و منصور بن حازم
گفتند قیاس میکردیم سایه آفتاب را در مدینه بذراع یعنی که بعد از فراغ از نافله ظهر انتظار میکشیدیم که سایه دیگری
که بقدر قامت آدمی باشد و کوتاه آن موافق دایره نصف النهار باشد بیک ذراع رسد تا شروع در فریضه
ظهر کنیم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا خبر نکنم شما را بظاهرتر و بهتر از این که میکنید چون زوال آفتاب شود
پس تحقیق داخل شده وقت فریضه ظهر الا بقدری که پیش از آن فریضه نافله است و اختیار آن نافله سوی
تست اگر خواهی دراز میکنی نافله را و اگر خواهی کوتاه میکنی مراد اینست که اگر رسول علیه السلام فریضه ظهر را بعد از
ذراع میکرد و چنانکه می آید در حدیث اول باب سیزدهم لیکن برای این میکرد که نافله را طول داشته بقدر آن
و برای خصوصیت آن وقت میکرد و در بعض نسخ بعد از حدیث چنین است و روی سعد عن موسی بن الحسن عن الحسن بن
الحسین اللؤلؤی عن صفوان بن یحیی عن الحارث بن المغیرة النصری و عمر بن حنظلة عن منصور مثله و فیها الیک فان
خففت سبحتک فحین تفرغ من سبحتک و ان طولت فحین تفرغ من سبحتک پنجم اصل عدة من اصحابنا
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاتَيْنِ إِلَّا أَنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ شرح مراد بصلوتین
فریضه ظهر و فریضه عصر است چنانکه تصریح بآن میشود در حدیث شانزدهم باب آینده و این منافات ندارد با اینکه
وقت نسبت بیکی بعنوان عزیمت باشد و نسبت بدیگری بعنوان رخصت باشد چنانکه مفصل شد در شرح عنوان
باب سابق و میتواند بود که مراد فریضه ظهر و نافله ظهر باشد و اشارت باشد بآنچه گذشت در حدیث سابق
یعنی روایت کرده جمعی از یاران ما از احمد بن محمد از حسین بن سعید از قاسم بن عروه از عبید بن زراره
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون زوال آفتاب شود پس تحقیق داخل شود وقت دو نماز الا بقدری است

[illegible]



ظهر پیش از عصر است در بعض نسخ بعد از این حدیث چنین است و روی سعد عن الحسین بن سعید و محمد بن خالد البرقی و العباس
بن معروف جمیعا عن القاسم و احمد بن محمد بن عیسی عن البرقی عن القاسم مثله و فیه دخل وقت الظهر و العصر جمیعا و زاد ثم
انت فی وقت منهما جمیعا حتی تغیب الشمس و آخر این منافی نیست با آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب
شانزدهم و معمول میشود در شرح حدیث نهم این باب و این باعث ضعف این نسخه است ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلَهُ إِنْسَانٌ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ رُبَّمَا دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَبَعْضُ أَصْحَابِنَا يُصَلُّونَ
الْعَصْرَ وَبَعْضُهُمْ يُصَلُّونَ الظُّهْرَ فَقَالَ أَنَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا لَوْ صَلَّوْا عَلَى وَقْتٍ وَاحِدٍ عُرِفُوا فَأُخِذَ
بِرِقَابِهِمْ شرح گزاردن بعضی نماز ظهر را و بعضی دیگر نماز عصر را مبنی بر آنست که خلفای بنی عباس امر بتاخیر نماز ظهر میکرده اند
تا آنکه وقت عصر داخل شده و نماز عصر را در آخر روز میکرده اند چنانکه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث چهارم باب
نجاه و پنجم و جمعی دیگر از مخالفان بر خلاف ایشان بوده اند و میتواند بود که این اختلاف در روز جمعه باشد برای جمعی که
بنماز جمعه در رکعتی نرسیده باشند یا جامع شروط جمعه نباشند و مراد این باشد که پیش از آنکه سایه حادث بعد از
زوال بقدر قامت شود بعضی نماز عصر را نیز میکنند و بعضی اکتفا بظهر میکنند و بر هر تقدیر چون این مسئله نزد مخالفان
محل اختلاف است امام علیه السلام خواسته که شیعه نیز از قبیل تقیه در صورت اختلاف باشند اخذ بصیغه مجهول است
بر قابهم نایب فاعلست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را شخصی و من حاضر
بودم با نیروش پرسید که گفت بسا که داخل شدم در مسجد مدینه بر حالی که بعض یاران ما میگزاردند نماز عصر و بعضی از آن
ما میگزاردند نماز ظهر را پس امام گفت من امر کردم ایشان را باین اختلاف بحسب ظاهر بیان این آنکه اگر اتفاق
میکردند بر اینکه نماز میگزاردند در یکوقت شناخته میشدند پس مخالفان بر حلق ایشان میجسبیدند هفتم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَمَّا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنْ صَلِّ الظُّهْرَ إِذَا كَانَتِ
الشَّمْسُ قَامَةً وَقَامَتَيْنِ وَذِرَاعاً وَذِرَاعَيْنِ وَقَدَماً وَقَدَمَيْنِ مِنْ هَذَا وَمِنْ هَذَا شرح ان
بفتح همزه و سکون نون مفسره است زیرا که جار و الحدیث متضمن معنی قولست صل بصیغه امر باب تفعیلست
و صیغه امر اینجا بمعنی اباحت است برای دفع آنچه متوهم میشود از بعض احادیث مثل حدیث اول این باب و آن
دو چیز است اول اینکه تاخیر نماز ظهر تا آنکه سایه شاخص دو برابر آن شود حرام باشد بنا بر توهم اینکه نماز عصر در
آنوقت قضا میشود و جای نماز ظهر دوم اینکه تاخیر نماز ظهر تا آنکه سایه شاخص یک برابر شاخص شود حرام است
و در این حدیث دفع توهم دوم مقدم شده بر دفع توهم اول برای اینکه مقتضای ترقی در دفع دو چیز عکس
مقتضای ترقی در اثبات آنها میباشد و این دفع توهم برای تحقیق اینست که نماز ظهر را دو وقت است و آنچه

در امثال این دو حدیث اول این بابست بیان آخر وقت اول آنست نه آخر وقت آن مطلقا و در بعض نسخ بجای صار ظل
بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست و حاصل هر دو یکیست و در این حدیث اشارتست باینکه تاخیر ظهر از وقت دو برابر
شدن سایه شاخص جایز نیست موافق آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم که باب المرأة
تحیض بعد دخول وقت الصلوة تا آخرست که اذا رأت الطهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلا تقضی الا العصر
لان وقت الظهر دخل علیها و هی فی الدم و خرج عنها الوقت و هی فی الدم فلم یجب علیها ان تقضی الظهر و در شرح آن
گفتیم که مراد مستورست که شاخص بقدر ذراع باشد و چهار قدم آدمی از دو ذراع بیشتر نیست بقدر دو سبع ذراع برا
که چهار ذراع هفت قدمست که موافق قد آدمیست پس قدر آن دو سبع ذراع وقت مضیق ظهرست بدانکه چون
استوای خلقت مختلف میشود باختلاف مصلحتها در زمانها پس منافات نیست میان این طریق جمع میان این
دو حدیث و اینکه ذراع آدم و حوا بقدر دو سبع قامت ایشان بوده چنانچه مذکورست در کتاب الروضه بعد از
حدیث العقاب که سالت ابا عبد الله علیه السلام کم کان طول آدم علیه السلم حین هبط الی الارض و کم کان طول حوا
قال وجدنا فی کتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ان الله عز و جل لما اهبط آدم و زوجته حوا علیهما السلم الی الارض
کانت رجلاه بثنیة الصفا و رأسه دون افق السماء و انه شکا الی الله عز و جل ما یصیبه من حر الشمس فاوحی الله عز و جل الی جبرئیل
علیه السلم ان آدم قد شکا ما یصیبه من حر الشمس فاغمزه غمزة و صیر طوله سبعین ذراعا بذراعه و اغمز حوا غمزة فصیر طولها
خمسه و ثلثین ذراعا بذراعها بیان این آنکه ثنیة الصفا عبارتست از دو امنه کوه ابوقبیس در جانب صفا و مراد
بافق السما کنار آسمانست که متصل مینماید بسر کوه ابوقبیس برای کسی که در مکه است پس طول آدم پیش از غمز نزدیک
بوده بمقدار ارتفاع کوه ابوقبیس پس در هیچ سر سایه نمیگرفته و همیشه در آفتاب میبوده خواه در وقت خوابیدن
و خواه در غیر آن پس از گرمی آفتاب و حرارت هوای گرما از آن شکایت کرده و سبعین بضم سین و فتح عین و کسر نون
تثنیه سبع است و ذراعا عطف بیان یا بدل سبعینست و ضمیر ذراعه راجع به آدمست و مراد ذراع او پیش از
غمزاست و خمسه بضم خا و سکون و ضم میم و ضمیر راجع به آدمست و ثلثین بضم ثا و سکون لام و فتح ثا دوم و کسر
نون تثنیه ثلث است و معطوفست بر خمسه بعطف النسق پس ذراعا عطف بیان یا بدل مجموع خمسه و ثلثین است
و مراد بذراعها ذراع حوا پیش از غمزاست مخفی نماند که اگر سبعین بفتح سین و کسر عین و فتح نون بمعنی هفتاد باشد
لازم می آید که دست آدم بجایی نرسد و اگر خمسه بفتح خا و تا ثانیست بمعنی پنج باشد و ثلثین بفتح ثا و فتح لام
و الف و کسر ثا دوم و فتح نون بمعنی سی باشد لازم می آید که قامت حوا نصف قامت آدم باشد بلکه کمتر از
نصف قامت آدم بنابر اینکه قامت زن در اصل کمتر میباشد از قامت مرد و لیکن انقطاع ایشان از یکدیگر بقامت

سکنت

سکنت قامه بقاف و الف و تخفیف میم در اصل مصدر معتل العین واوی باب نصرست بمعنی ایستادن و مستعمل میشود
در مقداری که چیزی در زیاد شدن یا در کم شدن یا در اصل خلقت بآن مقدار رسیده باشد و ایستاده باشد
یا بمعنی که تجاوز نکرده باشد از آن مثل قد شاخص که انجا مراد آنست و مثل قد سایه شاخص در وقت زوال یومی
که مکلف در آنست و مثل قد آدمی که بسن کمال نمو رسیده باشد الذراع بکسر ذال بانقطه میان آرنج و سر انگشت
میانین دست القدم بفتح قاف و فتح دال بی نقطه مقداری که از پاشنه تا سر انگشت شست پاست و مرجع
شاخص و اول مرادست اینجا و در حدیثی که منقول شد از کتاب الحیض من در من هذا الجرم بمیم و سکون نون اولی
و برای ابتدا است و مشار الیه هذا سایه شاخص در وقت زوالست و مقصود از تکرار این لفظ افاده آنست
که این ضابطه برای تعیین زمان اباحت نماز ظهرست در مدینه و مانند آن از مواضعی که عرض آنجا زیاد بر میل کلیست
و شاخص را در وقت زوال البته سایه میباشد و آن سایه روز بروز زیاد و کم میشود و چون مدخول من ابتدا است
خارج میباشد از مدلول آن پس مراد ازین کلام بیان جواز تاخیر نماز ظهرست تا وقتی که سایه شاخص زیاده
شود بقدر مجموع مرکب از سایه زوال و از قامت یا قامتین شود خواه ابتدای زیادتی ازین سایه وقت
زوال باشد مثل سایه وقت زوال روزی که آفتاب در اول سرطان باشد و آن سایه در کمال کوتاهیست
و خواه ابتدای زیادتی از سایه زوال وقتی دیگر باشد مثل سایه وقت زوال روزی که آفتاب در اول
جدی باشد و آن سایه در کمال درازیست و میتواند بود که مشار الیه هذا شخص آدمی باشد و مقصود از تکرار
این لفظ این باشد که لازم نیست که ذراع یا قدم آن آدمی مستوی الخلقه باشد زیرا که هر شخص بذراع خود یا قدم خود
امتحان میکند و کلام سائل که می آید مبنی بر توهم آنست که امر در صلوة برای وجوب باشد و این فقره برای بیان
اول وقت نماز ظهر باشد و مراد بقامت قد آدمی باشد و البته مشار الیه هذا شخص آدمی باشد و این مبنی بر غلط
راویست در زیاد کردن واو در و [illegible] ذراعا خواه در نصب آن و نصب نظیر آن نیز غلط کرده باشد
چنانچه می آید در جواب امام و خواه نکرده باشد فرق نیست که بطلان توهم سائل بنابر احتمال اول ظاهرتر میشود
از احتمال دوم زیرا که واو عطف گاهی بعد نمیباشد در کلام عرب روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی
گفت پرسیدم او را از آنچه آمده در نقل از امام سابق که گزار نماز ظهر را چون باشد سایه شاخص که قامت
و دو قامت و یک ذراع و دو ذراع و یک قدم و دو قدم خواه ازین و خواه ازین اصل فمتی هذا و کیف
هذا و قد یکون الظل فی بعض الاوقات نصف قدم شرح این کلام سائلست و مبنی بر توهم آنست
که مقصود امام سابق بیان اول وقت نماز ظهرست در جمله که سایه شاخص در وقت زوال معدوم نمیشود میان

اینکه چون شاخص موافق قامت آدمی باشد اکثر آن سایه بقدر دو قامت آدمی میشود و اقل آن بقدر یکقدم میشود و باقی برای بیان بعض او ساطست و این توهم مبنی بر توهم اینست که مراد بالشمس اینجا قامت ظل الشمس باشد بمعنی مقداری که سایه شاخصی بقد آدمی باشد در کمی از آن تجاوز نکرده باشد در روزی که مکلف در اینست و ایضا مبنی بر غلط راویست که مذکور شد فاء در فمتی برای بیان کیفیت سؤالست و در وقت سؤال بود و مشار الیه بهذا مصدر کانت در اذا کانت الشمس است متی هذا برای انکار اینست که در مدینه و عراق قامت سایه آدمی در زیاد شدن بجائی رسد که در وقت زوال بمقدار دو قامت آدمی شود یا برای انکار اینست که در بلدی از بلاد ممکن باشد که سایه زوال باین درازی و باین کوتاهی شود و کیف هذا برای استبعاد اینست که در مدینه و حوالی آن قامت سایه آدمی در کم شدن تجاوز از یکقدم نکند و او در وقد یکون حالیه است و متعلق باستبعاد دوم است یعنی با اینروش سؤال کردم که کی میباشد اینکه منقول شد و چگونه میباشد این و حال آنکه گاهی میباشد سایه قامت آدمی در وقت زوال در بعض وقتهای سال بقدر نصف قدم اصل قَالَ اِنَّمَا قَالَ ظِلَّ القَامَةِ وَلَمْ يَقُلْ قَامَةَ الظِّلِّ وَذَلِكَ اَنَّ ظِلَّ القَامَةِ يَخْتَلِفُ مَرَّةً يَكْثُرُ وَمَرَّةً يَقِلُّ وَالقَامَةُ قَامَةٌ اَبَدًا لَا يَخْتَلِفُ شرح انما قال بمعنی انما اراد بقوله الشمس ظل القامه و فوقست بعنوان حکایت زیرا که آن معنی الشمس است که در حدیث امام سابق است ظل قامه بدل یا عطف بیان الظل است و مراد بقامه قامه شاخص است و اضافه لامیه است و ذلک ان تا آخر بیان دلیل اراده اول و عدم اراده ثانیست ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر لام است اضافه در ظل القامه لامیه است و مراد بالقامه شاخص است اختلاف اینجا عبارتست از حرکت در مقدار است و چون طفره در حرکت محالست متحرک بمقدار به مقداری از مقادیر او وسط او میرسد البته مرة یکثر و مرة یقل استینافست برای بیان اختلاف و مراد اینست که در هر روز هم زیاد شدن بتدریج و هم کم شدن بتدریج بهم میرساند تقدیم زیاد شدن بر کم شدن با وجود آنکه دوم مقدمست بر اول بحسب زمان باعتبار اهتمام باولست زیرا که منظور در مبحث سایه بعد از زوالست الف لام القامه برای عهد خارجیست و مراد قامت الظل است قامه ابدا اشارت باینست که در هر روزی یکفرد قامت ظلست که در وقت زوالست و غیر آن نیست اصلا لا یختلف اشارت باینست که در عرض سال نیز اختلاف بمعنی حرکت ندارد اگرچه تبدل افراد دارد پس ممکن است که در عرض سال هیچکدام از این مقدارها که مذکورست موافق نقد چه جای اکثر ایام و چه جای هر روز و حال آنکه لفظ اذا کانت الشمس تا آخر دلالت میکند بر اینکه هر روز شمس کمتر از این مقدار میباشد و باین مقدار ها میرسد و تجاوز نمیکند مخفی نماند که بنا بر این تقریر و لا یختلف بجا و بهتر مینماید و شاید که واو از قلم کاتب افتاده باشد والله اعلم یعنی امام گفت که جز این نیست که امامی که آن حدیث از و منقولست اراده کرد بلفظ

> دوم یعنی بسبب لم یرد بقوله الشمس قامت الظل نیز مرفوعست بعنوان حکایتست و اضافه لامیه است



الشمس سایه را که سایه شاخصی است که آدمی نصب میکند آنرا برای معرفت وقت و اراده نکرد قد سایه وقت زوال و آنچه گفتیم بدلیل اینست که سایه شاخص در هر روز متحرک میشود بیان این آنکه قد بعض روز زیاد میشود بتدریج و در بعض روز کم میشود بتدریج و قد سایه زوال همان قد سایه زوالست در هر روز و متحرک میشود در عرض سال نیز حاصل است و لفظ اذا کانت الشمس تا آخر دلالت میکند بر اینکه شمس در هر روز کمتر از این مقدار ها میباشد و باین مقدارها میرسد و تجاوز میکند و چون این دلیل منضم شود با آنچه سائل نیز متفطن بآن شده که در بیان ضابطه وقت جواب امری که اکثر ایام بلکه در هیچکدام از ایام واقع نمیشود معقول نیست پس کمال وضوح بهم میرساند اینکه این ضابطه برای بیان اول وقت زوال نیست اصل ثُمَّ قَالَ ذِرَاعٌ وَذِرَاعَانِ وَقَدَمٌ وَقَدَمَانِ فَصَارَ ذِرَاعٌ وَذِرَاعَانِ تَفْسِيرَ القَامَةِ وَالقَامَتَيْنِ شرح ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هما ذراع و ذراعان مرفوع و معطوف بر ذراعست بعطف انسحاب و قدم مرفوع و معطوف بر ذراع است بعطف افراد و قدمان مرفوع و معطوف بر ذراعانست بعطف افراد یا معطوف بر قدم است بعطف انسحاب و این اشارتست باینکه در نقل از امام سابق راوی خطا کرده است در اینکه واو را زیاد کرده است در و ذراعان و در اینکه این چهار لفظ را منصوب نقل کرده است فاء در فصار برای تفریعست و تفسیر قامه بذراع برای سهولتست زیرا که اگر شاخص بقدر قامت آدمی باشد مستلزم کردن زمین آن برای معرفت نسبت ظل شاخص چهار برابر آنست که شاخص بقدر ذراع باشد و ایضا چون شاخص آدمی بقدر ذراع خودش باشد پیمودن سایه آن بذراع خودش برای معرفت نسبت بسیار آسانست بخلاف اینکه شاخص بقدر قامت خودش باشد و مبنی بر نیست سه حدیث که شیخ طوسی رحمه الله روایت کرده در تهذیب در باب اوقات الصلوة و علامه کل منها اول قال ابو عبد الله علیه السلام القامه و القامتین الذراع و الذراعین فی کتاب علی علیه السلام دوم سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول القامه هی الذراع سوم عن ابی عبد الله علیه السلام قال له ابو بصیر کم القامه قال فقال ذراع ان قامة رحل رسول الله صلی الله علیه و آله کانت ذراعا الخ بعد از آن امام سابق گفت ذراع و ذراعان و قدم و قدمان بی واو در اول و بعنوان رفع تا خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هما ذراع و ذراعان پس گردید ذراع و ذراعان تفسیر قامه و قامتین اصل فِي الزَّمَانِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ الظِّلُّ قَامَةً ذِرَاعًا وَظِلُّ القَامَتَيْنِ ذِرَاعَيْنِ شرح اینفقره اشارتست باینکه قامه و قامتین دو تفسیر دارد هر یکی بمقتضای زمانیست نظر باینکه چیزی دو مثال داشته باشد که هر کدام توضیح آنچیز کند و هر کدام اوضح از دیگری باشد باعتبار عادت جماعتی و زمانی اول ذراع و ذراعان چنانچه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله عادت بوده زیرا که قامت رحل او که در سفر امتحان سایه میکرده بقدر یکذراع بوده چنانچه مذکور شد دوم قدم و قدمان و آن در زمانیست که برای سهولت کار قامت

> ظِلُّ قَامَةٍ ذِرَاعًا وَظِلُّ قَامَتَيْنِ ذِرَاعَيْنِ

شاخص را بقدر یکقدم عادت کنند پس میکرده قدم وقدمان تفسیر قامت وقامتین در ان زمان که یک سایه زاید شاخص
قامت وقدم میشود و سایه زاید دیگر شاخص دو قامت و دو قدم میشود و یکون بصیغه مضارع معلوم غایب باب
نصر از افعال ناقصه است الظل مرفوع و اسم یکون است قامة منصوب و خبر یکون است ذراعا خبر دوم یکون است
اضافه در ظل القامتین بیانیه است و ظل مرفوع و معطوف بر الظل است ذراعین منصوب و معطوف بر ذراعا و ظاهر
است ظاهر نیست که در اینجا از کاتبان کاف غلطی شده باشد و الف لام الظل و الف لام القامتین از زیادتی
کاتبان باشد و ظل در اول و دوم با تنوین باشد و ما بنا بر ظاهر شرح میکنیم شرح این تغییر در زمانیست که میشود و
در ان زمان یکسایه زاید شاخص بقدر یک قامت شاخص و بقدر یکذراع و سایه زاید دیگر شاخص بقدر دو قامت
شاخص و بقدر دو ذراع متن فیکون ظل القامة والقامتین والذراع والذراعین متفقین
فی کل زمان معروفین مفسرا احدهما بالآخر مسددا ایده شرح فا در فیکون برای تفریعیت یکون
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر از افعال ناقصه است ظل مرفوع و اسم یکون است اضافه در ظل القامة بیانیه
است والذراع بتقدیر و ظل الذراع است و اضافه اینجا نیز بیانیه است متفقین خبر یکون است و تثنیه باعتبار
اینست که یکی ظل القامة والقامتین است و دیگری ظل الذراع والذراعین است و در کلام لف و نشر مرتب است
پس مراد اینست که قامت موافق ذراع است و دو قامت موافق دو ذراع است فی کل متعلق بمتفقین است
و کل زمان عبارتست از زمان سفر و زمان جمعیت اسباب و فقر و زمان بودن آفتاب در بروج شمالیه
و بودن آن در بروج جنوبیه و زمان بودن مکلف در بلدی که عرض بسیار دارد و بودن او در بلدی که عرض بسیار ندارد
و مانند آنها زیرا که هیچ زمانی نیست که ذراعی که بآن امتحان سایه کنند حاضر نباشد نزد مکلف تا ما اعضا
پس اگر شاخص بقدر یکذراع باشد امتحان ظل آن بسیار آسانست و همچنین است اگر شاخص بقدر یک قدم
باشد معروفین خبر دوم یکون است مفسرا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خبر سوم یکون است مسددا بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل خبر چهارم یکون است التسدید راست کردن کج و مراد اینجا آسان کردن مشکل است و اشارتست
بآنچه گفتیم در اینجا در وجه تفسیر قامت بذراع در شرح فصار ذراع و ذراعان تفسیر القامة والقامتین یعنی پس میباشد
ظلی که قامت و قامتین است و ظلی که ذراع و ذراعین است موافق یکدیگر در هر زمانی شناخته شدگان تفسیر کرده شده
یکی از آنها بدیگری راست کرده شده بآن دیگر متن فاذا کان الزمان یکون فیه ظل القامة ذراعا کان
الوقت ذراعا من ظل القامة وکانت القامة ذراعا من الظل واذا کان ظل القامة
اقل او اکثر کان الوقت محصورا بالذراع والذراعین شرح این فقرات جواب سائلست که وقت



وقد یکون الظل فی بعض الاوقات نصف قدم بیان اینکه آن نصف قدم و امثال آن از ظل زوال در ظل در قامت
و قامتین نیست بلکه مبدا او خارج از آنهاست فا در فاذا کان برای بیانست و کان از افعال ناقصه است الزمان
مرفوع و اسم کان است یکون بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و جمله خبر کان است لفظ القامة بمعنی قامت
چهار جا مذکور است و مراد بآن در اول و دوم و چهارم شاخصی است که بقدر یکذراع است و مراد بآن در سیوم
قامتی است که در کلام امام سابق مذکور است پس الف لام در سیوم برای عهد خارجیست کان الوقت جزای اذا
و کان از افعال ناقصه است الوقت بفتح واو و سکون قاف و تاء دو نقطه در بالاست و عبارتست از مبدا
زمان ادای نماز ظهر و مضاف محذوفست بتقدیر ظل الوقت و مراد ظل وقت زوالست که تعبیر از ان بهم رسیده در
من جهت و من جهه بنا بر احتمال اول من در من ظل القامة تبعیضیه است و او در وکانت عاطفه است و کانت از افعال
ناقصه است من در من الظل تبعیضیه است کان در و اذا کان از افعال ناقصه است ظل مرفوع و اسم کان است
اقل منصوب و خبر کان است و مراد بآن اقل من الذراع است و مراد باکثر اکثر من الذراعین کان در کان الوقت از
افعال ناقصه است و جمله جزای اذا است المحصور بحاء بی نقطه و صاد بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر احاطه
کرده شده الف لام الذراع والذراعین برای عهد خارجیست و اشارتست بآنچه در کلام امام سابق گذشت یعنی
بیان آنچه مذکور شده است که چون باشد زمانی که نزدیک شود در ان زمان سایه شاخص در وقت زوال یک
ذراع و کمتر از ان شود و میشود سایه وقت زوال یکذراع از جمله سایه شاخص میشود قامت که در کلام امام سابق گذشت
یکذراع از جمله سایه شاخص یعنی که زمان فضیلت نماز ظهر تا زمانیست که در ان زمان سایه شاخص دو
ذراع میشود یکی سایه وقت زوال و دیگری سایه زاید و چون شود سایه شاخص در ان زمان در وقت
زوال کمتر از یکذراع یا بیشتر از یکذراع میشود و سایه وقت زوال هرچه باشد احاطه کرده شده به یکذراع و دو
ذراع یعنی که سایه وقت زوال در میان اصل شاخص و میان یکذراع و دو ذراع میشود خواه آن سایه وقت
زوال بقدر نصف قدم باشد و خواه بیشتر و خواه کمتر متن فهذا تفسیر القامة والقامتین والذراع
والذراعین شرح فا برای تفریعیت بر انکار و استبعاد سائل و ورود اعتراض بر حدیث منقول از امام سابق
بنا بر فهمیده او و انتفاء ورود اعتراض بر ان بنا بر تقریر امام علیه السلم یعنی بسبب آنچه گفتیم تفسیر قامه و قامتین
و ذراع و ذراعین است که مذکور است در حدیث منقول از امام سابق مخفی نماند که احتیاج بآنکه قد شاخص
یکذراع یا یکقدم آدمی باشد در صورتیست که شاخص بر زمین باشد زیرا که در ان صورت بخطوط ضبط اوقات
میتوان کرد و چه خطوط مرسومه بر زمین باقی میماند غالبا پس در صورتی که بر تخته باشد اکتفا بکمتر از قدم آدمی میتوان

گردد زیرا که خطوط تخته بایکدیگر از خطوط زمین میباشد و باقی میماند چراکه سزاوار است که آلتی ساخته شود که جهت سهولت ضبط
هفت وقت اول ابتدای وقت نماز ظهر و آن وقت رسیدن مرکز آفتاب بنصف النهار در فوق الارض است دوم
انتهای وقت ادای نافلهٔ ظهر و آن زیاد شدن سایهٔ شاخص است بر سایهٔ وقت زوال بقدر یکقدم و سه ربع قدم چنانچه وقت
می آید در امثال حدیث اول باب یازدهم و مراد بقدم سبع شاخص است سیوم و چهارم انتهای وقت فضیلت ظهر و ابتدای
وقت فضیلت عصر و آن وقت زیاد شدن شاخص است بر سایهٔ وقت زوال بقدر ده قدم و نصف قدم چنانچه می آید
نیز در امثال حدیث اول باب یازدهم هفت قدم چنانچه گذشت در حدیث اول این باب پنجم انتهای وقت ادای نافلهٔ
عصر و آن وقت زیاد شدن سایهٔ شاخص است بر سایهٔ وقت زوال بقدر ده قدم و نصف قدم چنانچه می آید نیز در
امثال حدیث اول باب یازدهم ششم انتهای وقت فضیلت عصر و آن وقت زیاد شدن سایهٔ شاخص است بر سایهٔ
وقت زوال بقدر چهارده قدم چنانچه گذشت نیز در حدیث اول این باب هفتم انتهای وقت ادای ظهر و آن وقت
زیاد شدن سایهٔ شاخص است بر سایهٔ وقت زوال بقدر شانزده قدم چنانچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول
باب شانزدهم و اسهل طرق برای ضبط این اوقات در جمیع ایام سال و در جمیع اقالیم سبعه این است که صفحه از برنج یا مس
یا مانند آنها طولانی ساخته شود بهر سطری که خواهند مثل آلتی که منجمان دارند و آنرا اسطرلاب مینامند و باید که دو سطح
وکلفت آن مستوی و متوازی باشد و دو سطح دو پهلوی آن نیز مستوی و متوازی باشد و بر یک سر آن صفحه دسته
از خودش قرار دهند مانند دستهٔ شمشیر و باید که برای آن صفحه غلافی از برنج یا مس یا مانند آنها ساخته شود بهر سطری که
خواهند و باید که جوف آن زیاده بر قدری نباشد که صفحه در آن رود و بیرون آید و چهار سطح آن غلاف که دو در فوق
و دو در تحت مستوی و متوازی باشد و چهار سطح دو پهلوی آن نیز مستوی و متوازی باشد و اگر در غلاف سطح
فوقانی کنند و دو بند از برنج یا مس قرار دهند یا مانند آنها که هرکدام محیط بصفحهٔ اولی باشد بر آن قرار دهند یکی در مبدا
و یکی در منتها آسانتر میشود و باید که صفحهٔ دیگر از برنج یا مس یا مانند آنها ساخته شود برای اینکه شاخص باشد و عرض آن
مساوی عرض غلاف باشد و طول آن بقدری باشد که چون آنرا سوراخ کنند و دستهٔ صفحهٔ اولی را در آن فرو برند و محکم
کنند سایهٔ سر آن در وقت هفتم در روزی که آفتاب در اول جدی باشد در پنج اقلیم بیرون نیفتد بعد از عملی که مذکور
میشود نه از صفحهٔ اولی و نه از غلافش و چون سایهٔ وقت زوال در اول جدی در منتهای اقلیم هفتم که عرضش پنجاه و سه درجه
است نزد جمهور زیاده بر سی و یکقدم و نصف قدم نیست پس بهتر این است که ارتفاع شاخص بر صفحهٔ اولی بقدر خمس طول صفحهٔ
اولی باشد و باید که دو سطح دو پهلوی آن صفحه مستوی و متوازی باشد و مساحت دو سطح بیرون دو پهلوی غلاف
باشد و سطح پایین آن مستوی و مساحت سطح بیرون تحتانی غلاف باشد و سطح بالای آن مستوی و موازی سطح

پایین

پایین آن باشد و اگر دو سطح بیرونی دو پهلوی نیز مستوی و متوازی باشد بهتر و باید که بر روی سطح فوقانی غلاف پنج خط
مستقیم متوازی کشند که دوری خط اول از مبدا سطح بیرون فوقانی غلاف بقدر یکقدم و سه ربع قدم شاخص باشد
بعد از وضع قدر سطری غلاف از شاخص و دوری خط دوم از آن مبدا بقدر هفت قدم شاخص باشد بعد از وضع قدر
سطری غلاف از شاخص و دوری خط سوم از آن مبدا بقدر ده قدم و نصف قدم شاخص باشد بعد از وضع قدر
سطری غلاف از شاخص و دوری خط چهارم از آن مبدا بقدر چهارده قدم شاخص باشد بعد از وضع قدر سطری غلاف
از شاخص و دوری خط پنجم از آن مبدا بقدر شانزده قدم شاخص باشد بعد از وضع قدر سطری غلاف از شاخص
و این آلت را در غلاف کرده طول غلاف را موافق نصف النهار گذارند یا آلتی که آنرا قطب نما و قبله نما مینامند و باید
آن در زمینی که مستوی باشد و چون سایهٔ شاخص موافق طول غلاف افتد و انحراف جنوبا و شمالا نداشته باشد اصلا
اول وقت ظهر است پس باید که صفحهٔ اولی را از غلاف بیرون آورند بقدری که سایهٔ سر شاخص بر مبدا سطح فوقانی بیرونی
غلاف افتد بنحوی که سطری غلاف نیز گردد و آن موضع را از صفحهٔ اولی نشان کنند بمداد و مانند آن تا اگر پیش یا پس برود
آن علامت دانند که کجا بوده باز بر آنجا گذارند و چون آفتاب گرد و آن آلت را بعد آن گردانند پس چون سایهٔ سر
شاخص بخط اول رسد انتهای وقت ادای نافلهٔ ظهر است و بر این قیاس تحصیل اوقات خمسهٔ باقیه نمایند و برای احتیاط
واقع شدن در موضعی که تسویهٔ زمین ممکن نباشد مثل کوهستان سطح تخته را مستوی کنند و سه ریسمان مساوی بآن
تعبیه کنند مانند کفهٔ ترازو و سر آن ریسمانها را اگر گره کرده حلقه بر آن قرار دهند و آنرا با خود دارند که در وقت حاجت بر جایی
آویزند و این آلت را بر آن گذارند و استنباط اوقات نمایند حدیث سیوم عَنْ مَنِیعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ قَالَ اِذَا صَلَّیْتَ
الظُّهْرَ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْعَصْرِ اِلَّا اَنَّ بَیْنَ یَدَیْهَا سُبْحَةً فَذَلِکَ اِلَیْکَ اِنْ شِئْتَ طَوَّلْتَ وَاِنْ
شِئْتَ قَصَّرْتَ شرح منیع از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است و گاهی از امام محمد باقر و امام موسی کاظم علیهما السلام
نیز روایت کرده و این کلام را در کتاب خود که از امام منقولست ذکر کرده و مضمونش موافق است با آنچه می آید در حدیث
آخر باب آینده و مراد از اصلیت الظهر اشارت است ببطلان مذهب شافعی که میگوید اگر کسی میان ظهر و عصر در وقت ظهر تقدیم
میکند عصر را بر ظهر فقد دخل وقت العصر منافات ندارد با اینکه افضل تاخیر عصر تا اول ربع چهارم روز باشد یعنی روایت
از منیع بن عبد الملک گفت چون گزاری فریضهٔ ظهر را بعد از زوال یعنی بتحقیق داخل میشود وقت فریضهٔ عصر الا اینقدر است
که پیش از فریضهٔ عصر نافلهٔ هشت رکعت هست پس اختیار آن نافله با تست اگر خواهی دراز میکنی و اگر خواهی کوتاه
میکنی باب بیستم در بیان وقت المغرب والعشاء الاخرة شرح العشاء بکسر عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدود
زمان غروب آفتاب تا نصف شب و مراد اینجا زمان فریضهٔ آن زمانست و آن دو قسم است یکی اول و آنرا مغرب

میناسند و دوم آنکه وآن فریضه خفتن است شرح این باب بیان وقت فریضه شام و فریضه خفتن است درین باب شانزده
حدیث است و کلام مصنف است بعد از حدیث نهم اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول وقت
المغرب اذا ذهبت الحمرة من المشرق وتدري كيف ذلك قلت لا قال لان المشرق مطل على
المغرب هكذا ورفع يمينه فوق يساره فاذا غابت ههنا ذهبت الحمرة من ههنا مراد بمشرق
قدر محسوس است از جمله بخار و ابر و مانند آنها که واسطه است میان ما و ربع آسمان که در فوق دایره افق است و در
جانب طلوع آفتابست و میان دایره افق و دایره نصف النهار است و مراد بمغرب قدر غیر محسوس است از جمله چیزی
دیگر که در فوق دایره افق است المطل بضم میم و کسر طاء منقطه و تشدید لام مشرف چنانچه کوهی بلندتر از کوهی دیگر است
و میان آنها واسطه نیست مشرف بر آنست پس مراد بفوق اینجا سمت الراس نیست مراد بغایب شدن آفتاب
گذشتن مرکز آفتابست از دایره افق بقدر نصف قطر آفتاب تقریبا چنانچه طلوع آفتاب عبارت از رسیدن
مرکز آفتابست بدایره افق از جانب مشرق بقدر نصف قطر آفتاب تقریبا و رفع یمینه فوق یساره کلام راویست
که در میان اجزای کلام امام در آمده روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت
که وقت نماز شام وقتیست که رفته باشد سرخی از مشرق و آیا میدانی که چگونه است آنچه گفتم گفتم نه گفت برای
آنست که مشرق مشرفست بر مغرب چنین و امام برداشت دست راست خود را بالای دست چپ خود
پس چون غایب شود اینجا که دست چپ است میرود سرخی از اینجا که دست راست است مخفی نماند که ظاهر این حدیث
و حدیث دوم و چهارم این باب اینست که چون سرخی در ربع غربی آسمان بهم رسد فریضه صبح قضا میشود و اشارت
باین می آید در حدیث اول باب دوازدهم دوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا غابت الحمرة
من هذا الجانب يعني من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض وغربها شرح یعنی من المشرق
کلام راویست که در میان اجزای کلام امام در آمده مراد بشرق الارض ربع آسمانست که در جانب مشرقست
و در فوق الارض است و میان دایره افق و نصف النهار است و مراد بغربها ربعی دیگرست که در فوق الارض
است بهمین که هیچ جزو جرم آفتاب در هیچکدام از این دو ربع نیست سوم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله
خلق حجابا من ظلمة مما يلي المشرق ووكل به ملكا فاذا غابت الشمس اغترف ذلك الملك
غرفة بيده ثم استقبل بها المغرب يتبع الشفق ويخرج من بين يديه قليلا ويمضي فيوافي
به المغرب عند سقوط الشفق فيسرح الظلمة ثم يعود الى المشرق فاذا اطلع الفجر نشر
جناحيه فاستاق الظلمة من المشرق الى المغرب حتى يوافي المغرب عند طلوع الشمس شرح

یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون غایب شود سرخی از اینجانب یعنی از مشرق پس بتحقیق غایب شده آفتاب از ربع شرقی آسمان که در فوق الارض است و ربع غربی آسمان که در فوق الارض است

من در من

من در من ظلمة بیانیه است و من در مما ابتدائیه است و ظرف صفت ظلمة است یا مفعول له عبارت از بعض آسمانست
ملکا بفتح میم و فتح لام گاهی استعاره میشود برای جمعی از قدرت الهی و میتواند بود که اینجا از این قبیل باشد پس ذکر توکیل و ید و
اغتراف و جناح و مانند آنها از لوازم یا از ملائمات مشبه به باشد از قبیل تخییل یا از قبیل ترشیح است و مقصود بیان کمال
قدرت الهی در حدوث نور و ظلمت ظاهر است که اگر حدوث صبح کاذب بسببی میشود که فلاسفه طبیعیین و ریاضیین
خیال کرده اند میبایست که عمود نباشد بلکه عریض باشد زیرا که دو طرف آن از جمله محیط ظل مخروط با نزدیکتر است از بعض
آن که در بالاست و بعض دیگر آن که در پایین است الاغتراف بغین معجمه و راء منقطه و فاء مصدر باب افتعال گرفتن
آب و مانند آن بدست الغرفة بضم غین و سکون راء قدری از آب و مانند آن که در دست گنجد و آن منصوب مفعول است
ذکر اغتراف و غرفه در ظلمت و نشر جناح در ضد آن اشارتست بانکه وسعت نور بیشتر از وسعت ظلمت است
زیرا که مکان ظلمت بقدر ظل مخروطی زمین است و باقی عالم مکان نور است با در بها برای تعدیه است یتبع حال
فاعل استقبل است و ضمیر مستتر راجع بملک است یخرج صیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بشفق است
ضمیر یدیه راجع بملک است ضمیر یمضی و ضمیر یوافی راجع بملک است و میتواند که راجع بشفق باشد یسرح بسین منقطه
و راء منقطه و حاء منقطه صیغه مضارع غائب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بملک است و الظلمة منصوب
و مفعول است السرح بفتح سین و سکون راء پراکنده کردن و میتواند بود که یسرح ضمیر مستتر نباشد و الظلمة مرفوع
و فاعل باشد السروح پراکنده شدن شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که خدای تعالی آفرید پرده را که آن
تاریکیست که ابتدا میشود از آنچه متصل بمشرقست از جمله آسمان و موکل کرد بآن حجاب ملکی را پس چون غایب شود
آفتاب بدست خود میگیرد آن ملک مشتی ظلمت را بعد از آن مقابل میکند آن را بمغرب بر حالی که تابع میگردد
شفق میرود و شفق بیرون میرود از پیش آن ملک کم کم و ملک میرود پس ملک میرسد بمغرب نزد فرو رفتن شفق
پس آن ملک پراکنده میکند در جمیع آسمان تاریکی را بعد از آن آن ملک بر میگردد بسوی مشرق پس چون طلوع کند
صبح صادق باز میکند دو بال خود را پس میراند تاریکی را از شرق بسوی مغرب تا آنکه ملک میرسد بمغرب نزد طلوع آفتاب
چهارم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال وقت سقوط القرص و وجوب الافطار ان تقوم بحذاء
القبلة وتتفقد الحمرة التي ترتفع من المشرق فاذا جازت قمة الرأس الى ناحية المغرب
فقد وجب الافطار و سقط القرص شرح وقت بفتح واو و سکون قاف مبتدا است ان تقوم مصدر است
که نایب ظرف زمانست و ظرف خبر مبتداست مراد بقبله اینجا قبله مدینه و مانند آنست و مراد بقیام بحذاء قبله
کمال غروب آفتاب را در هر روز که حاجت افتد محاذی بین حقیقی کرده اند بنا بر آنچه می آید در حدیث ششم باب النوادر که

باصدست که جهت قبله سمتی دارد پس تفاوتی که باعتبار وصول در مغرب آفتاب بهم میرسد و نهایت آن بقدر ضعف میل
کلی وسعت مغرب است منافات ندارد با اینکه در هر روزی با وجود اگر مغرب آن روز را برای جهت حقیقی گیرند مواجه قبله در
مدینه حاصل باشد و بر این قیاس است معرفت وقت مغرب در حجاز و بلاد دیگر که مناط آن بلند است که رفتن حمره
آفتاب است در هر روز که حاجت شود القمه بکسر قاف و تشدید میم فرق سر این معیار در صورتیست که آسمان صاف باشد
نه غبار حدیث آینده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وقت غروب آفتاب و ثابت شدن افطار
روزه داران هست که ایستی در برابر قبله در مدینه و ملاحظه کنی سرخی را که بلند میشود از مشرق پس چون آن سرخی
گذشت از فرق سر کانت مغرب پس تحقیق ثابت شد افطار روزه داران و فرو رفت قرص آفتاب حدیث نهم مجهول قال
ابو جعفر علیه السلم وقت المغرب اذا غاب القرص فان رایت بعد ذلک وقد صلیت اعدت
الصلوة ومضی صومک وتکف عن الطعام ان کنت اصبت منه شیئا شرح وقت بفتح واو و تشدید
قاف مکسوره صیغه امر حاضر باب تفعیل است التوقیت اجتهاد و تعیین وقت برای چیزی در صورتی که اشتباهی باشد
بسبب ابر و مانند آن المغرب منصوب و مفعول وقت است و آن مصدر میمی است بمعنی غروب آفتاب و بعضی وقت
المغرب را بسکون قاف بعنوان اضافه خوانده اند و خیال کرده اند که این حدیث منافی حدیث سابق و مانند
آنست و فتوی ببطلان مضمون آن احادیث داده اند مراد بغیبوبه در اذا غاب القرص غیبوبت با مرتبه و مانند
آنست که معیاری که در حدیث سابق مذکور شد با آن معیر نیست تحقیقا پس تقدیر آن باید کرد بظن خود رایت صیغه
ماضی مخاطب باب منع است و مفعول آن محذوف است الرای بفتح را و سکون همزه اعتقاد و دیدن بچشم و هر دو
اینجا مناسبست و بنابر اول تقدیر رایت خلاف ما وقت است و بنابر دوم تقدیر رایت القرص و الحمرة المشرقیة
است مشار الیه ذلک وقتی است که از وقت فهمیده میشود یا مصدر وقت است و حاصل هر دو یکیست و قد صلیت
اشارتست باینست که اگر ظاهر شود که غروب بعد اثنای نماز شده اعاده لازم نیست موافق آنچه می آید در حدیث ده ازدهم
باب ششم که باب وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح ومن صلی لغیر القبلة است ان کنت متعلق بهر یک از مضی وتکف
است یا متعلق بدوم است حدیث دهم یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم که بظن خود توقیت کن غروب آفتاب را چون
ناپیدا باشد قرص آفتاب بسبب ابر و مانند آن پس چون اعتقاد کنی خلاف توقیتی را که کردی بعد از آن در حالی که
تحقیق نماز شام کردی اعاده میکنی آن نماز را و گذشت روزه تو و نگاه میداری خود را از طعام اگر تناول کرده
باشی از طعام چیزی را حدیث یازدهم مجهول عن یزید بن خلیفة قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان عمر بن حنظلة
اتانا عنک بوقت فقال فقال ابو عبد الله علیه السلام اذا لا یکذب علینا قلت قال وقت

المغرب

المغرب اذا غاب القرص الا ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان اذا جد به السیر اخر المغرب
ویجمع بینها وبین العشاء فقال صدق وقال وقت العشاء حین یغیب الشفق الی ثلث اللیل
ووقت الفجر حین یبدو حتی یضیء شرح صدر این حدیث بیان شد در شرح حدیث اول باب بیستم بلکه بعینه حالت
و تکرار برای ربط کلامست مراد اینجا بغیبوبت قرص سقوط قرص است که بیان شد در حدیث چهارم این باب جد بجیم و
تشدید دال منقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است با در به برای تعدیه است السیر بفتح سین منقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و را منقطه مرفوع و فاعل جد است ضمیر قال راجع بامام علیه السلم است تحقیق الی ثلث اللیل می آید در شرح
حدیث سیزدهم این باب یعنی روایتست از یزید بن خلیفه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که عمر بن
حنظله آورد نزد ما از جانب تو وقتی را که وقت فضیلت نماز هاست اگرچه در غیر آن نیز مجزی باشد راوی گفت
که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم در آنهنگام دروغ نمی بندد بر ما گفتم که عمر بن حنظله گفت وقت فضیلت مغرب
وقتیست که غائب شود قرص آفتاب از بالای دائره افق اینقدر هست که رسول الله صلی الله علیه و آله چون شتابان
میکرد او را سفر تاخیر میکرد نماز شام را و جمع میکرد میان آن و میان نماز خفتن باینکه بروش میکرد که آخر
نماز شام متصل نه باب حمره مغربیه شد و بهمان وقت نماز خفتن را میکرد پس امام گفت که عمر بن حنظله راست گفت
و امام گفت که وقت فضیلت نماز خفتن برای اکثر مردمان وقتیست که غائب میشود سرخی مغرب تا دو دانگ شب
و وقت فضیلت نماز فجر وقتیست که ظاهر شود فجر تا آنکه روشن کند عالم را بدانکه منافات نیست میان اینکه وقت
فضیلت عشا داخل شود پیش از ربع دوم شب و میان آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب چهارم که وقت اول
برای عشا بعد از انقضای ربع اول شب است و در حدیث سیوم باب چهارم که وقت اول افضل از وقت دوم است
مگر با عذر زیرا که اکثر مکلفین در تقدیم عشا بر ربع دوم شب معذور میباشند چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث سیزدهم
این باب حدیث دوازدهم مجهول عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول وقت المغرب اذا غربت
الشمس فغاب قرصها شرح وقت بسکون قاف مرفوع و مبتداست و وقت المغرب یعنی اول وقت المغرب
یا یعنی وقت فضیلة المغرب است ذکر فغاب قرصها خواه فا تعقیبیه باشد و خواه بیانیه باشد برای دفع التفات
بغروب باصطلاح منجمانست و آن رسیدن مرکز آفتابست بدائره افق حقیقی در جانب مغرب یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت که اول وقت نماز شام وقتی است که غروب کند
آفتاب پس غائب شود قرص آفتاب از نصف آسمان که بالای دائره افق حقیقی است حدیث سیزدهم مجهول عن حریز عن
زید الشحام قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن وقت المغرب فقال ان جبرئیل علیه السلم

انّ النّبي صلّى الله عليه واله لكلّ صلوة بوقتين غير صلوة المغرب فانّ وقتها واحد ووقتها وجوبها
ورواه عن زرارة والفضيل قالا قال ابو جعفر عليه السّلم انّ لكلّ صلوة وقتين غير المغرب فانّ وقتها
واحد ووقتها وجوبها ووقت فوتها سقوط الشّفق شرح وقتين عبارت از دو وم اول وآخر است از جمع
دو فرد که بیان شده در شرح عنوان باب چهارم بس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث چهاردهم این باب که وقت المغرب
فی السفر الی ربع اللیل منافات نیست میان نسبت آیان بوقتین که جبرئیل آنجا و میان آنچه گذشت در حدیث اول باب
چهارم که جبرئیل مشیر بوده در تعیین دو وقت زیرا که آوردن مستنبط منه منافات ندارد با عدد در استنباط مراد بوقت
در دو وقتها وجوبها وقت کمال فضیلت است که غیر وقت اولست واگر مراد وقت اول میبود اسقاط واو در دو وقتها
میکرد وجوبها مرفوع و خبر مبتدا است و مصدر نائب زمانست مثل رایته مقدم الحاج الوجوب ثبوت و سقوط و هر دو اینجا
مناسبست و بنا بر اول ضمیر راجع بالمغرب است و بنا بر دوم راجع بالشمس است اگرچه در کلام مرجع مذکور نیست الفوت
بفتح فاء و سکون واو و تاء دو نقطه بالا سابق بودن چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دهم باب دوازدهم و مراد
اینجا او بودن بی فضیلت است پس در کلام اشعار باین هست که اگر در شام تاخیری واقع شود بقدری که تا آخر آن
متصل بسقوط شفق شود فضیلت دارد اما کمال فضیلت ندارد و وجه این اینست که گویا نماز شام قضا میشود
با تعجیل در فریضه نافله میشود چنانچه مصنف بیان میکند یعنی روایت است از عمر بن یزید شحام گفت پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از وقت نماز شام پس گفت بدرستی که جبرئیل علیه السّلم آورد نزد نبی صلّی الله علیه و آله برای هر نمازی
از فرایض پنجگانه دو وقت را مگر نماز شام چه بدرستی که وقت نماز شام یکیست و وقت کمال فضیلت آن وقت تا
شدن آنست یعنی که اول وقت غروب آفتابست و حریز روایت کرد آن مضمون را از زراره و فضیل نقل شد
که گفت امام محمد باقر علیه السّلم بدرستی که برای هر نمازی از فرایض پنجگانه دو وقت است مگر نماز شام چه بدرستی که وقت
آن یکیست و وقت کمال فضیلت آن وقت ثبوت آنست و ابتدای وقت ادا بودن نماز مغرب بی فضیلت
زمان فرو رفتن شفق مغربیست متن اصل وروی ایضا انّ لها وقتین آخر وقتها سقوط الشفق شرح
مروی عنه اینجا میتواند بود که صاحب الزمان علیه السلم باشد بتوسط یکی از سفرا و میتواند بود که غیر او از ائمه علیهم السّلم
باشد سقوط مرفوع و خبر مبتدا است و مصدر نائب زمانست یعنی و روایت کرده شده نیز از امام علیه السلم
که برای نماز شام دو وقت فضیلت است آخر وقت فضیلت آن وقت غروب سرخی مغربیست کلام مصنف
اصل ولیس هذا ممّا یخالف الحدیث الاوّل انّ لها وقتا واحدا لانّ الشفق هو الحمرة
ولیس بین غیبوبة وبین غیبوبة الشفق الا شیء یسیر وذلك انّ علامة غیبوبة الشمس

الشمس

بلوغ الحمرة القبلة ولیس بین بلوغ الحمرة القبلة وبین غیبوبتها الا قدر ما یصلّی الانسان صلوة
المغرب ونوافلها اذا صلّاها علی تؤدة وسکون وقد تفقّدت ذلك غیر مرّة ولذلك صار
وقت المغرب ضیّقا شرح ان لها وقتا واحدا بتقدیر ان لها وقتا واحدا الی آخره است زیرا که تتمه کلام نزد مخالف در
توهم مخالفت ظاهر است که مراد وقت نمازها چهار رکعت متصل بیکدیگر باشد و این منافات ندارد با ظاهر آنچه می آید
در حدیث ششم باب شصت و چهارم که امام رضا علیه السلم تفریق میکرد میان آن چهار رکعت زیرا که ما نحن فیه بعنوان
تقدیر است و حاصل کلام مصنف در دفع مخالفت میان حدیث هشتم و حدیث نهم اینست که در حدیث هشتم مراد
بوقت واحد وقت موسع است که ربع اول شب است و مراد بهر وقت شام در وجوب آن هر وقت کمال فضیلت
شام است در وجوب آن و آن مضیق است و در حدیث نهم مراد به دو وقت دو وقت اصل فضیلت است که اگر
پیش از سقوط شفق است یکی مقدم که وقت کمال فضیلت نیز هست و دیگری مؤخر که وقت بی کمالست پس منافات
میان این دو حدیث نیست و ربع اول شب منقسم بسه قسم میشود قسم اول وقت کمال فضیلت که مضیق است قسم دوم
وقت اصل فضیلت و آن بعد از قسم اول و پیش از سقوط شفق است قسم سوم وقت اصل ادا بودن و آن از
وقت سقوط شفق است تا آخر ربع اول شب بدانکه دفع مخالفت بروشی دیگر ممکنست و آن اینست که حدیث
هشتم باعتبار کمال فضیلت برای غیر صاحب عذر باشد و حدیث نهم باعتبار کمال فضیلت و هم صاحب عذر باشد
مثل مسافری که شتاب داشته باشد چنانچه ظاهر شد در حدیث ششم این باب و حمل کلام مصنف بر این نیز
میتوان کرد یعنی و نیست این حدیث نهم از جمله آنچه مخالفت دارد در حدیث هشتم را که برای نماز شام یک وقت است
کلام که دلالت میکند بر اینکه وقت کمال فضیلت شام مضیق است برای آنکه مراد بشفق در حدیث نهم سرخی مغربیست
میان غائب شدن آفتاب از نصف آسمان که در بالای دایره افق حقیقی است و میان غائب شدن سرخی
مغرب از نظر فاصله نیست مگر زمانی اندک و آنچه گفتیم برای اینست که علامت غائب شدن آفتاب رسیدن سرخی مشرق
بقبله در مدینه و مانند آن چنانچه بیان شد در حدیث چهارم این باب و نیست میان رسیدن سرخی بقبله و میان غائب
شدن سرخی مغرب مگر مقدار گزاردن آدمی نماز فریضه شام را و نوافل آنرا چون گزارد آنها را بعنوان تأنی
و آرام و تحقیق وارسیدم آنرا مکرر و باین سبب گردید وقت فریضه شام تنگ دهم اصل سال علیّ بن
اسباط ابا الحسن علیه السّلام ونحن نسمع الشفق الحمرة او البیاض فقال الحمرة لو کان
البیاض کان الی ثلث اللیل شرح الحمرة در دوم مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو الحمرة ضمیر لو کان راجع بشفق است
البیاض منصوب و خبر کان است ضمیر مستتر در کان دوم راجع بتاخیر عشا است که منقول است از رسول الله صلی الله علیه و آله

کامیکرد تا مبادا مشقت بر امت شود چنانچه می‌آید در حدیث سیزدهم این باب پس مراد اینست که عمده قصد رسول در ترک تاخیر
این بوده که مردمان بعد از فراغ از نماز عشا در وقت بقیه روشنی بجایهای خود عود کنند و اگر از آن قصد میگذشت
تاخیر میکرد تا ثلث اللیل و احتمال دارد دو بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم این باب یعنی پرسیدم علی بن اسباط امام رضا
علیه السلم را و ما میشنیدیم که آیا شفقی که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از غایب شدن آن شروع در نماز خفتن میکرد سرخ است
یا سفید است پس امام گفت آن شفق سرخ است بیان این آنکه اگر میبود آن شفق سفیدی میبود تاخیر رسول ع نماز خفتن را
تا ثلث شب یازدهم اصل عن عمران بن علی الحلبی قال سألت اباعبدالله علیه السلام متی تجب
العتمة فقال اذا غاب الشفق والشفق الحمرة فقال عبيدالله اصلحك الله انه يبقى بعد
ذهاب الحمرة ضوء شديد معترض فقال ابوعبدالله عليه السلام ان الشفق انما هو الحمرة
وليس الضوء من الشفق شرح الضوء مرفوع و اسم لیس است من تبعیضیه است و در بعض نسخ بجای من الشفق من الشک
است و بنابر این اسم لیس ضمیر مستتر راجع بالشفق است و الضوء منصوب و خبر لیس است و من بیانیه است یعنی روایت
از عمران بن علی حلبی که برادر عبیدالله است گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که کی ثابت میشود نماز خفتن پس امام
گفت وقتی که غایب شود شفق و شفق سرخی است پس گفت عبیدالله نگاه دارد ترا الله تعالی بدرستی که شان اینست
که میماند بعد از رفتن سرخی روشنی که پهن است و پهن است گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که شفق نیست مگر سرخی
و نیست روشنی از جمله شفق دوازدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا غربت الشمس دخل
وقت الصلوتین الا ان هذه قبل هذه شرح مراد بصلوتین فریضه شام و فریضه خفتن است چنانچه صریح میشود
در حدیث شانزدهم این باب یا مراد فریضه شام و نافله آنست و نظیر این گذشت در حدیث پنجم باب سابق یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون غروب کند آفتاب داخل میشود وقت دو نماز الا اینقدر است که
یک نماز واجب است که مقدم باشد بر نماز دیگر سیزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله لولا ان اشق علی امتی لاخرت العشاء الی ثلث اللیل و روی ایضا الی نصف اللیل
شرح اشق بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است ثلث بضم ثاء سه نقطه و سکون لام است و مراد بتاخیر تا ثلث
شب اینجا گزاردن نماز است بروشی که اول آن متصل باخر ثلث اول شود بر حالی که اول آن در اول ربع دوم شب
باشد و میتواند بود که ثلث بفتح ثاء سه نقطه و لام و الف باشد و الف در رسم الخط افتاده باشد و بمعنی سه ساعت
باشد و مراد ربع شب باشد و مراد بتاخیر تا ثلث تاخیر شروع باشد و بر هر تقدیر شاید که لیل اینجا عبارت باشد
از زمانی که از غروب مرکز شمس است در افق حقیقی تا طلوع مرکز شمس از افق حقیقی و روی تا آخر کلام بعض راویانست

و مراد اینست که در روایتی دیگر از ابی جعفر علیه السلم این ضمیمه نیز هست و بنابر آن مقصود اینست که تاخیر عشا تا ثلث لیل
افضل است و تا نصف لیل مجزی است بعنوان عزیمت موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب فرض الصلوة که
باب سیوم است که غسق اللیل هو انتصافه یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
اگر نه این میبود که مشکل کنم کار را بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم نماز خفتن را تا دو دانگ شب و روایت کرده شده
نیز که تا نصف شب چهاردهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال وقت المغرب فی السفر الی ربع
اللیل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت وقت نماز شام در سفر چهار یک شب است
یا بمعنی که آخر نماز شام در سفر متصل باخر ربع اول شب میتواند شد نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث سابق و این تاخیر
منافات ندارد با اصل فضیلت در سفر اگر چه در حضر منافات داشته باشد جمع میان این حدیث و آنچه می‌آید در حدیث
پنجم باب شصت و ششم بیان میشود در شرح آن پانزدهم اصل عن علی بن الریان قال کتبت الیه الرجل یکون
فی الدار تمنعه حیطانها النظر الی حمرة المغرب و معرفة مغیب الشفق و وقت صلوة العشاء الآخرة
متی یصلیها و کیف یصنع فوقع علیه السلام یصلیها اذا کان علی هذه الصفة عند قصرة النجوم
والمغرب عند اشتباکها و بیاض مغیب الشمس قصرة النجوم بیانها شرح علی بن ریان بفتح راء
بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین از راویان امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم است مغیب بفتح میم و کسر
غین با نقطه در اول مصدر میمی است و در دوم اسم مکانست القصرة بفتح قاف و سکون صاد بی نقطه و راء بی نقطه و تاء
وحدت مصدر باب ضرب سفید کردن جامه و مانند آن و از آنست که گازر را قصار میگویند و حقیقت آن
جدا کردن چیزیست از آنچه مانند پرده بر آن شده باشد مثل چرک در جامه و مثل ابر باعث خفای ستارگانست
و تاء وحدت برای افاده شمول قصرست جمیع ستارگان را یعنی اینکه میگویند ستارگان یکبار نمایان شده اند یعنی بحیثیتی که
جمیع آنها نمایان شده اند بلی اضافه قصرة النجوم اضافه مصدر بمفعولست الف لام النجوم برای عهد خارجیست یعنی ستارگانی
که دیوارها مانع دیدن آنها نیست الاشتباک بشین با نقطه و باء یک نقطه مصدر باب افتعال التباس و مراد اینجا نمودار
شدن بعض چیزی و نهان بودن بعضی دیگر از جمله آنست بیاض مبتدا است و بتقدیر علامة بیاض است قصرة خبر
مبتدا است بیانها مرفوع و عطف بیان یا بدل قصرة است البیان بفتح با مصدر باب ضرب توضیح و وضوح و اینجا
بمعنی اول مناسبتر است پس اضافه اینجا نیز از قبیل اضافه مصدر بمفعولست یعنی روایت است از علی بن ریان گفت نوشتم
سوی امام علیه السلم که مردی میباشد در سرائی که مانع میشود او را دیوارهای آن از نظر سوی سرخی مغرب و شناختن پنهان شدن
شفق و وقت نماز خفتن چه وقت میگذارد نماز خفتن را و چگونه میکند پس نوشت امام علیه السلم که میگذارد نماز

خفتن را چون باشد بر اکحال نزد و سفید کردن اسطا جمیع آن ستارگان را و میگزارد نماز شام را نزد نمودار شدن
بعض آن ستارگان و علامت سفیدی مغرب سفید کردن آن ستارگانست که واضح ساختن آن ستارگان
باشد حدیث نوزدهم اصل کَتَبْتُ اِلَی الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ ذَکَرَ اَصْحَابُنَا اَنَّهُ اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ
وَقْتُ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَاِذَا غَرَبَتْ دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ اِلَّا اَنَّ هٰذِهِ قَبْلَ هٰذِهِ
فِی السَّفَرِ وَالْحَضَرِ وَاَنَّ وَقْتَ الْمَغْرِبِ اِلٰی رُبْعِ اللَّیْلِ فَکَتَبَ کَذٰلِکَ الْوَقْتُ غَیْرَ اَنَّ وَقْتَ الْمَغْرِبِ
ضَیِّقٌ وَآخِرُ وَقْتِهَا ذَهَابُ الْحُمْرَةِ وَمَصِیرُهَا اِلَی الْبَیَاضِ فِی اُفُقِ الْمَغْرِبِ شرح ظاهر قرآن است
که از قبیل استثنای منقطع باشد و وقت المغرب یعنی وقت فضیلة المغرب باشد و جمعی بر استثنای متصل حمل میکنند
والله اعلم یعنی نوشتم سوی امام رضا علیه السلم که مذکور کردند یاران ما در روایات خود از ائمه علیهم السلم اینرا که شان است
که چون زوال آفتاب شود پس تحقیق داخل میشود وقت و نفیه ظهر و نفیه عصر و چون غروب آفتاب شد داخل میشود
وقت و نفیه شام و نفیه خفتن یا مقدم است که یکی از آن دو پیش از دیگریست در هر دو صورت در سفر و حضر و آنرا
که وقت شام تا ربع شبست یا یعنی که آخر آن متصل است با اول ربع دوم شب پس امام نوشت که چنانست وقت
ابتدا هست که وقت فضیلت نماز شام تنگست و آخر وقت فضیلت نماز شام وقت بر طرف شدن سرخی
مغرب و گردیدن آن سوی سفیدیست در افق مغرب باب بیستم اصل باب وقت الفجر شرح الفجر بفتح فا و سکون
جیم مصدر باب نصر روان ساختن آب و مانند آن مثل روان ساختن الله تعالی سفیدی مشرق را در افق
و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول است و بتقدیر صلوة الفجر است یعنی این باب بیان وقت نماز صبح صادق است در بیان
بیست و شش حدیث اول اصل کَتَبَ اَبُو الْحَسَنِ بْنُ الْحُصَیْنِ اِلٰی اَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی عَلَیْهِ السَّلَامُ مَعِی
جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدِ اخْتَلَفَ مُوَالُوکَ فِی صَلٰوةِ الْفَجْرِ فَمِنْهُمْ مَنْ یُصَلِّی اِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ الْاَوَّلُ
الْمُسْتَطِیلُ فِی السَّمَاءِ وَمِنْهُمْ مَنْ یُصَلِّی اِذَا اعْتَرَضَ فِی اَسْفَلِ الْاُفُقِ وَاسْتَبَانَ وَلَسْتُ اَعْرِفُ
اَفْضَلَ الْوَقْتَیْنِ فَاُصَلِّیَ فِیهِ فَاِنْ رَاَیْتَ اَنْ تُعَلِّمَنِی اَفْضَلَ الْوَقْتَیْنِ وَتَحُدَّهُ لِی وَکَیْفَ اَصْنَعُ
مَعَ الْقَمَرِ وَالْفَجْرُ لَا یَتَبَیَّنُ مَعَهُ حَتّٰی یَحْمَرَّ وَیُصْبِحَ وَکَیْفَ اَصْنَعُ مَعَ الْغَیْمِ وَمَا حَدُّ ذٰلِکَ
فِی السَّفَرِ وَالْحَضَرِ فَعَلْتُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ شرح وکیف اصنع عطف بر افضل الوقتین است و عطف جمله بر مفرد
در مفعول افعال قلوب جایز است زیرا که هر یک از جمله و مفرد در اینجا در حکم دیگریست بجهت تحکیم و ... و در اینجا یحمر
بصیغه مضارع غایب معلوم است منع یا باب افعالست للهو والاحمرار آشکار کردن و در بعض نسخ بجای یحمر
و میم و تشدید را به نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الاحمرار سرخ شدن و بر هر تقدیر ضمیر مستتر



راجع بالفجر است یصبح بصاد بی نقطه و با یک نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم یا باب افعالست الصبح
بضم صاد و فتح با سفیدی آمیخته بسرخی والاصباح روشن کردن فعلت جزای فان رایت است یعنی نوشت ابو
الحسن الحصین سوی امام محمد تقی علیه السلم و مکتوب با من بود که برسانم که قربانت شوم تحقیق اختلاف کردند دوستان
تو در نماز فجر پس بعض ایشان کسی است که میگزارد چون ظاهر شود فجر اول که دراز است در جانب بلندی آسمان و بعض
ایشان کسی است که میگزارد چون فجر پهن شود در پایین کنار آسمان و نمایان شود صریحا و نمیدانستم از خود بهتر این
دو وقت را تا گزارم در آن پس اگر بینی که اعلام کنی مرا بهتر این دو وقت را و بیان اول و آخر آن کنی برای من و اینکه
چگونه کنم با ماه و فجر صریح نمیشود با آن تا وقتی که عالم را آشکار کند و آمیخته بسرخی گردد و اینکه چگونه کنم با ابر و چیست
وقت اول نماز فجر در سفر و در حضر میکنی انشاء الله اصل فَکَتَبَ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ وَقَرَاْتُهُ الْفَجْرُ یَرْحَمُکَ اللّٰهُ هُوَ
الْخَیْطُ الْاَبْیَضُ الْمُعْتَرِضُ لَیْسَ هُوَ الْاَبْیَضَ صُعَدًا فَلَا تُصَلِّ فِی سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ حَتّٰی تَتَبَیَّنَهُ فَاِنَّ اللّٰهَ
تَبَارَکَ وَتَعَالٰی لَمْ یَجْعَلْ خَلْقَهُ فِی شُبْهَةٍ مِنْ هٰذَا فَقَالَ کُلُوا وَاشْرَبُوا حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ
الْاَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ فَالْخَیْطُ الْاَبْیَضُ هُوَ الْمُعْتَرِضُ الَّذِی یَحْرُمُ بِهِ الْاَکْلُ
وَالشُّرْبُ فِی الصَّوْمِ وَکَذٰلِکَ هُوَ الَّذِی یُوجَبُ بِهِ الصَّلٰوةُ شرح چون از کلام سائل مفهوم میشد که فجر دوم
داشته باشد امام علیه السلم ابطال آن کرد بحصر فجر در یک فرد هو الخیط الابیض اشارتست بانکه مِن در من الفجر بیانیست
پس دلالت بر حصر میکند صعدا بفتح صاد بی نقطه و کسر عین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه صفت مشبهه باب علم حال مستتر در الابیض
است الصعود بالا رفتن تبینه بتا و یک نقطه و یا دو نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل است
تفعیل یا باب تفعل بحذف یکی از تا است البین والابانه والتبیین والتبین معرفت یعنی پس نوشت امام علیه السلم بخط
خود و خواندم آنرا که فجر رحمت کناد ترا الله تعالی منحصر است در رشته سفید پهن و نیست فجر سفید بر حالی که بالا رونده باشد
پس مگزار نماز فجر را در سفر و نه در حضر تا وقتی که بشناسی آنرا چه ربسیت که الله تبارک و تعالی نکردانید مخلوقان خود را در
این بیان این آنکه گفت در سوره بقره بخورید و بیاشامید تا وقتی که شناخته شود برای شما رشته سفید از
رشته سیاه که آن رشته سفید فجر است بیان این آنکه رشته سفید آن پهنی است که حرام میشود آن خوردن و آشامیدن
در روزه و همچنان آنست آنچه واجب کرده میشود بآن نماز فجر دوم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَخْبِرْنِی
بِاَفْضَلِ الْمَوَاقِیتِ فِی صَلٰوةِ الْفَجْرِ فَقَالَ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ اِنَّ اللّٰهَ یَقُولُ وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْاٰنَ
الْفَجْرِ کَانَ مَشْهُودًا یَعْنِی صَلٰوةَ الْفَجْرِ تَشْهَدُهُ مَلَائِکَةُ اللَّیْلِ وَمَلَائِکَةُ النَّهَارِ فَاِذَا صَلَّی الْعَبْدُ
الصُّبْحَ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ اُثْبِتَتْ لَهُ مَرَّتَیْنِ اَثْبَتَهَا مَلَائِکَةُ اللَّیْلِ وَمَلَائِکَةُ النَّهَارِ شرح یعنی صلوة

الفجر برای تفسیر قرآن بصلوة است باعتبار اینکه سوره فاتحه جزء صلوة است و آن عظیم است موافق آیت سوره حجر
ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم ضمیر تشهده راجع بفجر است یا راجع بقرآن الفجر است و بهر تقدیر تشهده
برای تفسیر مشهود است ظاهر این حدیث و آنچه می آید در حدیث دوم باب صدم که باب النوادر است اینست که مابین طلوع فجر
وطلوع شمس داخل نهار باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را خبر ده مرا بهتر اوقات در نماز فجر پس گفت
بهتر آنست که با طلوع فجر باشد بیان این آنکه بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره بنی اسرائیل و بر پای دار قرآن فجر را
بدرستی که قرآن فجر بود همیشه حاضر شده نزد آن بخواند قرآن فجر نماز فجر را حاضر میشوند آنرا فرشتگان شب و فرشتگان
روز پس چون گذارد بنده نماز صبح را با طلوع فجر ثابت کرده میشود برای آن بنده دو بار ثابت میکنند آنرا فرشتگان
شب و فرشتگان روز **سیوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ الصُّبْحُ هُوَ الَّذِی اِذَا رَأَیْتَهُ مُعْتَرِضًا
کَاَنَّهُ بَیَاضُ سُورَی **شرح** سورا بضم سین بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه والف ممدوده و کاف مقصوره
میباشد موضعیست از توابع بغداد که نهری دارد و در کنار نهر خاک سفید ریخته شده بطول نهر **یعنی** روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت صبح آن آنست که چون دیدی آنرا اینچنین گویا که آن سفیدی نهر سوراست **چهارم اصل**
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ وَقْتُ الْفَجْرِ حِیْنَ یَبْدُو حَتّٰی یُضِیْءَ **شرح** مراد بوقت اینجا وقت فضیلت
است قرینه حدیث آینده الفجر بتقدیر صلوة الفجر است مبین مرفوع است واگر مراد بوقت فضیلت باشد یعنی منصوب
خواهد بود یبدو بیاء بی نقطه و دال بی نقطه و واو بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بفجر است
مدخول حتی داخل در حکم ماقبل آنست یضیء بضاد با نقطه و یاء و همزه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال منصوبست
و ضمیر مستتر راجع بفجر است و مراد باضاءت اینجا سفیده نورانی شدنست موافق آنچه می آید در کتاب الصیام
در حدیث پنجم باب هیجدهم که باب الفجر ما هو است که سالت ابا عبدالله علیه السلم فقلت متی یحرم الطعام والشراب
علی الصائم ویحل الصلوة صلوة الفجر فقال اذا اعترض الفجر وکان کالقبطیة البیضاء فثم یحرم الطعام ویحل الصیام ویحل
الصلوة صلوة الفجر قلت فلسنا فی وقت الی ان یطلع شعاع الشمس فقال هیهات این یذهب بک تلک صلوة
الصبیان و بیان میشود **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وقت فضیلت نماز فجر وقتیست
که نمایان میشود فجر تا آنکه سفیده نورانی شود فجر **پنجم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ وَقْتُ الْفَجْرِ حِیْنَ
یَنْشَقُّ الْفَجْرُ اِلٰی اَنْ یَتَجَلَّلَ الصُّبْحُ السَّمَاءَ وَلَا یَنْبَغِی تَاْخِیْرُ ذٰلِکَ عَمْدًا لٰکِنَّهُ وَقْتٌ لِمَنْ شُغِلَ
اَوْ نَسِیَ اَوْ نَامَ **شرح** مدخول الی خارج از حکم ماقبل آنست اگر مراد بوقت وقت فضیلت باشد و داخلست اگر مراد
اعم باشد یتجلل بجیم بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعل است التجلل فرا گرفتن چیزی اگر چیزی دیگر را الصبح بفتح صاد بی نقطه



وفتح با یکنقطه و حاء بی نقطه مصدر باب علم سفیدی مایل بسرخی و مراد اینجا روشنی است مشار الیه ذلک الفجر است نیز ضمیر
راجع بمدخول الی است النسیان اینجا اعم از فراموشی نماز فجر و فراموشی ماقبل آنست چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث
اول باب دوازدهم که فلا نصلیها الا بعد شعاع الشمس بیان میشود **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
وقت فضیلت نماز فجر وقتیست که شکافته میشود فجر تا آنکه فرا گیرد روشنی اکثر آسمان را و سزاوار نیست تأخیر نماز
فجر دانسته لیک وقت فرا گرفتن روشنی اکثر آسمان را وقت است برای کسی که بکاری ضروری مشغول شده باشد یا فراموش
کرده باشد نماز صبح را مثلا یا خوابش برده باشد **ششم اصل** عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا
انْتَصَفَ اللَّیْلُ ظَهَرَ بَیَاضٌ فِی وَسَطِ السَّمَاءِ شِبْهُ عَمُوْدٍ مِنْ حَدِیْدٍ تُضِیْءُ لَهُ الدُّنْیَا فَیَکُوْنُ سَاعَةً
ثُمَّ یَذْهَبُ وَهُوَ وَقْتُ صَلٰوةِ اللَّیْلِ ثُمَّ تُظْلِمُ قَبْلَ الْفَجْرِ ثُمَّ یَطْلُعُ الْفَجْرُ الصَّادِقُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَقَالَ
وَمَنْ اَرَادَ اَنْ یُصَلِّیَ صَلٰوةَ اللَّیْلِ فِی نِصْفِ اللَّیْلِ فَذٰلِکَ لَهُ **شرح** شاید که مراد بلیل اینجا از غروب شمس تا طلوع شمس
باشد بیاض در اول عبارتست از فرشته سفید نورانی که در هر نصف شب ندا میکند از جانب الله تعالی که هل من سائل فاجیبه
و مانند این و قیام رسول الله صلی الله علیه و آله برای نماز شب بعد از نصف شب می آید در حدیث چهاردهم باب هشتاد و چهارم
که باب صلوة النوافل است و بیان استجابت دعا در سدس اول نصف دوم هر شب می آید در حدیث بیست و یکم باب
هشتاد و چهارم و ظهور آن بیاض عبارتست از آمدن آن فرشته بآسمان اول و بودن آن فرشته در وسط السماء باعتبار
مناسبت با نصف شبست و تشبیه او بستونی از آهن باعتبار شکل نیست بلکه باعتبار کمال استحکام در بجا آوردن اوست و
باعتبار اینست که ظل ارض که شب باعتبار آنست در نصف شب در وسط السماء است و سفیدی سفید در ظلمت هیچ
نمیباشد کلیا مانند زنگ آهن محفوظ لسیاهی مینماید برای کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثلا لام در تضیء له برای بیست
نیست بلکه صله تضیء است مثل لام در آیت سوره بقره کلما اضاء لهم مشوا فیه دنیا مونث ادنی است یعنی نزدیکتر مثل آنچه در
سوره انفال اذ انتم بالعدوة الدنیا وهم بالعدوة القصوی و تأنیث اینجا باعتبار اینست که موصوفش طائفه است و
مراد مومنانست که نزدیکترند بدرگاه الهی و آن وقت برخاسته مشغول عبادت میشوند و ایشان آنان مینماید
برای آن فرشته مانند اینکه ستارگان آسمان مینماید در شب برای اهل زمین و میتواند بود که دنیا بمعنی پست تر
باشد و عبارت از روی زمین باشد و تابان شدن آن باعتبار عبادت مومنان در آن وقت باشد و تظلم بصیغه مونث
غائبه معلوم باب افعال و ضمیر راجع بدنیا است و اشارتست باینکه بعد از آن مومنان میخوابند نظر کیفیت نماز شب
رسول الله صلی الله علیه و آله که می آید در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم بیاض در دوم نیز عبارتست از فرشته
سفید نورانی که آن ندا میکند قبل اینجا بکسر قاف و فتح با یکنقطه است یعنی جانب و بودن آن فرشته در جانب مشرق

وَتُظْلِمُ فَاِذَا بَقِیَ ثُلُثُ اللَّیْلِ ظَهَرَ بَیَاضٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَاَضَاءَتْ لَهُ الدُّنْیَا فَیَکُوْنُ سَاعَةً ثُمَّ یَذْهَبُ م

عبارتست از بودن او در موضعی از آسمان که میان آن و افق مشرق دو برج تقریبا فاصله است بمناسبت بقای دو یک
شب یا عبارتست از بودن او در نفس مشرق بمناسبت اینکه میان او و آفتاب دو برج تقریبا فاصله است
و آفتاب آن فاصله را در چهار ساعت معوج قطع میکند پس مانند کسی است که جراو آرد و باشد از جانب عظمی که بچهار فرسنگی
رسیده که مسافت برید است و عدم تشبیه او در اینجا بموجه یا از قبیل اکتفا است یا باعتبار آنست که چون بقدر
دو برج یا چهار برج تقریبا از وسط حقیقی ظل مخروطی ارض دور شده پس از ظل مخروطی ارض بیرون آمده پس بیاض او
صریح شده برای کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثلا فاضاءت له الدنیا اشارتست باینکه آن مؤمنان
از بر میخیزند و مشغول تمام عبادت و در رو خود میشوند ضمیر هو راجع بمجموع وقت بیاض اول و وقت بیاض دوم است
بقرینه اینکه اگر راجع بوقت بیاض دوم میبود پیش از ثم مذهب مذکور میشد و مراد بصلوة اللیل هشت رکعت است
که چهار رکعت آن در وقت بیاض اول گزارده میشود و چهار رکعت دیگر در وقت بیاض دوم گزارده میشود ثم تظلم
مشتمل بر اختصار است زیرا که تقدیر ثم تظهر فیکون ساعة ثم تظلم است و مراد اینست که پیش از طلوع فجر صادق
بقدر زمان پنج رکعت بیاض ظاهر میشود و بعد از آن پیش از طلوع فجر صادق دنیا تاریک میشود و بعد از آن طلوع فجر
صادق میشود و این اشارتست باینکه سه رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله نماز فجر میباید که پیش از طلوع فجر صادق
واقع شود در وقتی که منقطع شده باشد در اول طلوع فجر صادق موافق آنچه گذشت در حدیث دوم این باب
و می آید در حدیث شانزدهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است پس از باب بقدر مه زمانا فاصله میشود
میان انقطاع آن و میان طلوع فجر صادق و آن زمان اظلام دنیا است مراد بالفجر اینجا صبح صادق است یا مراد
صبح کاذب است بطریق مجاز بقرینه وصف فجر دوم بصادق و این فقره اشارتست باینکه در حوالی فجر کاذب نیز
آن سفیدی ظاهر میشود و آن مؤمنان برمیخیزند برای سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح و تفصیل این سه وقت
می آید در کیفیت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم مخفی نماند که مناسبت این حدیث
با این باب باعتبار دلالت بر تقدیم جمیع نوافل بر فجر صادق و ایقاع فریضه صبح در اول فجر صادق است یعنی روایتست
از امام علی نقی علیه السلام که گفت چون بنصف رسد شب ظاهر میشود سفیدی در میان آسمان مانند ستونی از آهن
روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد آن بیاض در ساعتی بعد از آن میرود و تاریک میشود دنیا پس چون
باقی ماند دو دانگ شب ظاهر میشود سفیدی در جانب مشرق پس روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد ساعتی
بعد از آن میرود و آنچه مذکور شد که وقت سفیدی اول و وقت سفیدی دوم است وقت فضیلت هشت رکعت
نماز شب است بعد از آن ظاهر میشود آن سفیدی و میماند ساعتی بعد از آن تاریک میشود دنیا پیش از طلوع فجر صادق



بعد از آن طلوع میکند صبح صادق از جانب مشرق امام گفت که و هر که اراده کند که گزارد مجموع نماز شب را در نصف شب
پس آن جایز است او را و مراد اینست که آنچه سابقا مذکور شد اگرچه افضل از غیر است لیکن این افضل از سایر اقسام است
باب هشتم اصل باب وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح ومن صلی لغیر القبلة شرح لام در لغیر بمعنی الی است و مراد بیان
حکم کسی است که در نماز رو بچیزی کرده باشد که قبله نباشد خواه رو بقبله نکرده باشد اصلا خواه رو بقبله نیز کرده باشد
چنانچه ظاهر است از ذکر حدیث سیزدهم در تحت عنوان این باب یعنی این باب بیان وقت نماز است در روز ابر و
باد مثلا و بیان کسی که نماز گزارده باشد سوی چیزی که قبله نیست درین باب سیزده حدیث است اول اصل عن سماعة
قال سألته عن الصلوة باللیل والنهار اذا لم تر الشمس ولا القمر ولا النجوم قال اجتهد
رأیک وتعمد القبلة جهدک شرح سماعه از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است اجتهد بصیغه
امر باب افتعال است الاجتهاد سعی و جد در کاری رأیک نایب مفعول مطلق است الرأی دیده وری تعمد بصیغه امر باب
تفعل است جهدک نایب مفعول مطلق است الجهد بفتح و ضم جیم و سکون ها طاقت یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم
امام را از نماز در شب و روز چون دیده نشود آفتاب و نه ماه و نه ستارگان امام گفت سعی کن سعی که بقدر قوت
تو باشد و متوجه قبله شو توجهی که بقدر طاقت تو باشد مراد امر بتحصیل ظنست بقرائن اگر میسر باشد و چون معرفت
قبله در خصوص موضعی از قبیل معرفت محل حکم شرعیست مثل معرفت ارش جنایات و قیم متلفات در خصوص قضایا
پس ظن قائم مقام آن میشود و اجتهاد در آن جایز نیست بخلاف معرفت نفس حکم شرعی مثل وجوب توجه بقبله در نماز دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال له رجل من اصحابنا ربما اشتبه الوقت علینا فی یوم
الغیم فقال تعرف هذه الطیور التی عندکم بالعراق یقال لها الدیکة فقلت نعم قال اذا
ارتفعت اصواتها وتجاوبت فقد زالت الشمس او قال فصلّه شرح الدیکه بکسر دال منقطه و فتح یا
دو نقطه در پایین جمع دیک بکسر دال و سکون یا و خروس است ها در صله برای وقفست و ساکنست یا ضمیر راجع بوقت است
و مکسور است بمعنی هشت رکعت نافله زوال یا بمعنی اعم از نافله و فریضه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت که گفت او را مردی از یاران ما از اهل کوفه بسا که مشتبه میشود وقت نماز بر ما در روز ابر پس امام گفت آیا
میشناسی این مرغان را که نزد شما میباشند در عراق عرب گفته میشود ایشان را دیکه پس گفتم آری امام گفت چون
بلند شود آوازهای ایشان و جواب یکدیگر گویند پس تحقیق زوال آفتاب شده یا امام گفت پس نماز بگزار سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت وانت علی غیر القبلة فاستبان لک انک
صلیت علی غیر القبلة وانت فی وقت فاعد فان فاتک الوقت فلا تعد شرح روایتست از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت چون گزاری نماز را برحالی که تو بر غیر قبله باشی پس ظاهر شود ترا اینکه تو نماز گزاردی بر غیر قبله و تو در وقت او باشی
که گنجایش اعاده نماز داشته باشد پس اعاده کن پس اگر فوت شود از تو وقت او پس اعاده مکن چهارم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام فی رجل صلی الغداة بلیل غره من ذلک القمر فنام حتی طلعت الشمس فاخبر انه
صلی بلیل قال یعید صلوته شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که گزارد نماز صبح را در شب بازی داد
و غافل کرد او را ازان ماه و خوابید بعد از نماز تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس خبر داده شد باینکه او نماز گزارد در شب امام گفت
اعاده میکند نماز خود را مخفی نماند که ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب بنا بر اینست که ذکر غیم و ریح در عنوان بطریق
مثالست برای آنچه باعث اشتباه شود و قمر مانند غیم است در اینکه باعث اشتباه وقت میشود چنانچه گذشت
در حدیث اول باب سابق پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی رجل مؤذن فاذا کان یوم الغیم
لم اعرف الوقت فقال اذا صاح الدیک ثلاثة اصوات ولاء فقد زالت الشمس و دخل وقت الصلوة
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من مردم مؤذن پس چون شود ابر نشناسم وقت را پس امام گفت چون
فریاد کند خروس سه آواز پی در پی پس بتحقیق زوال آفتاب شده و داخل شده وقت نماز ششم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من صلی فی غیر وقت فلا صلوة له شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هرکه گزارد نماز را در غیر وقت پس نماز نیست او را مراد اینست که در روز ابر یا باد اگر کسی غلط کند و همه نماز خود را در خارج وقت
گزارد نماز او باطلست بخلاف آنکه بعض نماز در وقت باشد چنانچه می آید در حدیث دوازدهم این باب هفتم اصل قال
ابو جعفر علیه السلام یجزی التحری ابدا اذا لم یعلم این وجه القبلة شرح التحری
... مشدده و یاء ... مصدر مثل الکلام یا باب تفعل طلب حری بفتح حاء و کسر راء و تشدید یا بمعنی لایق
و مراد اینجا اجتهاد و طلب ظن لایق بودن چیزیست یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام کافیست اجتهاد و تحصیل ظن
بسبب قرینه در مدت عمر چون معلوم نشده باشد جهت قبله اشارتست باینکه اهل بلاد بعیده علاجی بغیر تحصیل ظن
بقبله ندارند در تمام عمر خود و آن کافیست زیرا که محل حکم شرعیست نه در نفس حکم شرعی هشتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال فی رجل صلی علی غیر القبلة فیعلم وهو فی الصلوة قبل ان یفرغ من صلوته
قال ان کان متوجها فیما بین المشرق والمغرب فلیحول وجهه الی القبلة ثم یفتتح الصلوة
شرح بیان شد در کتاب الجنائز در شرح حدیث دوم باب الصلوة علی المصلوب که باب بیست و ششم است اینکه بین
المشرق والمغرب عبارتست از نصفی از افق که مواجه وسط حقیقی کعبه و مواجه وسط حقیقی آن نصف باشد و اینکه
قبله بودن آن نصف در صورت اشتباه مبنی است بر نکته که مذکور شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم

ساعة یعلم وان کان متوجها
الی دبر القبلة فلیقطع الصلوة
ثم یحول وجهه الی القبلة

باب

باب اول و اینکه قبله بودن آن نصف فی الجمله در جمیع بلاد و عبادات است و دبر القبلة شامل یسار محض و یمین محض نیز هست
مقابله و بنا بر نکته مذکوره یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مردی که نماز گزارد بر غیر قبله پس داند در حالی که
او در نماز است پیش از آنکه فارغ شود از نماز خود گفت چون باشد رو کرده در میان یسار محض و یمین محض پس باید که بگرداند
روی خود را سوی قبله در ساعتی که میداند و اگر باشد رو کرده سوی پشت قبله پس باید که قطع کند نماز را بعد از آن
گرداند روی خود را سوی قبله بعد از آن ابتدا کند نماز را نهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یکون
فی قفر من الارض فی یوم غیم فیصلی لغیر القبلة ثم تصحی فیعلم انه صلی لغیر القبلة کیف یصنع
قال ان کان فی وقت فلیعد صلوته وان کان مضی الوقت فحسبه اجتهاده شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
که مردی میباشد در دور از آبادانی از جمله زمین در روز ابری پس نماز میگزارد رو بغیر قبله بعد از آن آسمان صاف میشود پس
میداند که او نماز گزارد رو بغیر قبله چگونه میکند امام گفت اگر باشد در وقت او که گنجایش اعاده نماز داشته باشد باید
که اعاده کند نماز خود را و اگر گذشته باشد وقت ادای نماز پس بس است اجتهاد او یا بمعنی که قضای آن واجب نیست
دهم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن قبلة المتحیر فقال یصلی حیث شاء شرح مراد بمتحیر کسی است که تحصیل
ظن بقبله نتواند کرد یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قبله حیران پس امام گفت نماز میگزارد سوی هر جا
که خواسته باشد یازدهم اصل و روی ایضا انه یصلی الی اربع جوانب شرح و روایت کرده شده نیز که متحیر نماز
میگزارد سوی چهار جانب مراد اینست که این حدیث منافی حدیث سابق نیست زیرا که این حدیث محمول بر استحبابست
و سابق محمول بر جوازست و بعضی میگویند که این حدیث محمول بر وسعت وقت و سابق محمول بر ضیق وقت است
یا این حدیث محمول بر بیان جمیع واجبست و سابق محمول بر ابتدای واجبست والله اعلم دوازدهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت وانت تری انک فی وقت ولم یدخل الوقت فدخل الوقت
وانت فی الصلوة فقد اجزأت عنک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز گزاری
بر حالی که تو گمان داری در روز ابر و مانند آن که تو در وقت نمازی و داخل نشده باشد وقت پس داخل شود وقت
و تو در نماز باشی پس کافیست آن نماز از تو سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته هل کان
رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی الی بیت المقدس قال نعم فقلت اکان یجعل الکعبة خلف
ظهره فقال اما اذا کان بمکة فلا واما اذا هاجر الی المدینة فنعم حتی حول الی الکعبة
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که آیا رسول الله صلی الله علیه وآله نماز میگزارد سوی
بیت المقدس امام گفت آری پس گفتم آیا میکرد کعبه را در پس پشت خود پس گفت اما وقتی که در مکه بود پس نمیکرد و اما

کرده بود و میکرد البته و اما وقتی که هجرت کرد به مدینه پس آیا وقتی که در مدینه شد سوی کعبه اشارتست باینکه مدینه در میان
کعبه و بیت المقدس واقع شده پس در مدینه رو بهر کدام که کنند پشت به دیگری میشود و لا علاج بخلاف مکه که در اینجا رو بهر دو
کردن میسر است و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای اشعار به این است که این حدیث برای اینکه اگر کسی جمع تواند
کرد میان استقبال قبله و استقبال آنچه عظیم القدر است در شرع مثل امام زمان و مثل قرآن و مانند اینها آن جمع بهتر است
زیرا که استقبال عظیم القدر در جمیع حالات مستحب است نظیر آنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث شانزدهم باب
النوادر که آنجا ابو البختری است که براء بن معرور وصیت کرد که دفن او در مدینه رو برسول الله صلی الله علیه و آله کند در آن وقت در مکه
بود و گفتند **باب پنجم اصل باب الجمع بین الصلوتین شرح** جمع بین الصلوتین عبارتست از نماز مشترک میان گزاردن ظهر
و عصر در یک سوم روز و میان گزاردن مغرب و عشا پیش از سقوط شفق مغربی و این برای مسافر گرامی ... چنانچه
می آید در احادیث باب وقت الصلوة فی السفر و الجمع بین الصلوتین کتاب صلوة و هشتم است و گاهی مستعمل میشود در
معنی تطوع یعنی تعقیب نمازی تا وقت نمازی دیگر و گزاردن آن نماز در همانجا و این مراد است در حدیث آخر این باب
**یعنی** این باب بیان حکم جمع میان دو نماز است خواه شام و خفتن و خواه ظهر و عصر در این باب شش حدیث است **اول اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّاسِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ حِينَ زَالَتِ
الشَّمْسُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَصَلَّى بِهِمُ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ قَبْلَ سُقُوطِ الشَّفَقِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ
فِي جَمَاعَةٍ وَإِنَّمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيَتَّسِعَ الْوَقْتُ عَلَى أُمَّتِهِ **شرح** علة ... و ما یکره و هم
بیمی میتواند بود نظیر این گذشت در شرح حدیث سوم باب چهارم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله با مردمان ظهر و عصر را وقتی که زوال آفتاب شده در جماعت گزاردنی بی عذری یا بی آنکه
گمراه این عمل کنند گزارد با مردمان نماز شام و خفتن را پیش از افتادن و برطرف شدن سرخی مغربی بی عذری
یا بی آنکه تکرار این عمل کنند در جماعت گزارد و جز این نیست که این کار کرد رسول الله صلی الله علیه و آله تا فراخ شود وقت
عصر و خفتن بر امت او یا یعنی که رخصتی باشد برای امت **دوم اصل** عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ شَهِدْتُ
الْمَغْرِبَ لَيْلَةَ مَطِيرَةٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحِينَ كَانَ قَرِيباً مِنَ الشَّفَقِ نَادَوْا
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ فَصَلَّوُا الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَمْهَلُوا النَّاسَ حَتَّى صَلَّوْا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَامَ الْمُنَادِي فِي مَكَانِهِ
فِي الْمَسْجِدِ فَأَقَامَ الصَّلَاةَ فَصَلَّوُا الْعِشَاءَ ثُمَّ انْصَرَفَ النَّاسُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ فَسَأَلْتُ أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ نَعَمْ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمِلَ بِهَذَا
**شرح** مطیره بفتح میم و کسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه بر وزن فعیله بمعنی مفعول است

واشتقاق

و اشتقاق آن از مطر مانند اشتقاق مجدوره از جدری است قریبا من الشفق عبارتست از وقتی که بقرینه مظنون شده باشد
رسیدن سرخی از جانب مشرق بجانب مغرب که بیان شد در حدیث چهارم باب ششم نعم بکسر نون و سکون عین و فتح
میم فعل مدح است و مخصوص بمدح و فاعل آن محذوف است و ذکر عمل کافی بعمل اشارتست باینکه عمل رسول الله صلی الله علیه و آله
باین مستمر نبوده بلکه برای دلالت بر اصل جواز آن بوده موافق حدیث سابق مشار الیه بجا گزاردن عشا است پیش از
سقوط شفق مغرب اگر چه بی امهال بقدر دو رکعتین باشد و این کلام و حدیث سابق برای ابطال مذهب مخالفان است
زیرا که ابو حنیفه میگوید که جمع میان مغرب و عشا و میان ظهر و عصر جایز نیست اصلا نه در سفر و نه در حضر بسبب مطر و مانند آن
مگر برای حج گزار که جمع میکند میان ظهر و عصر در وقت ظهر روز عرفه و جمع میکند میان مغرب و عشا در وقت عشا در مزدلفه و
شافعی و مالک و احمد میگویند که جمع میان مغرب و عشا و ظهر و عصر در سفر جایز است خواه در وقت مغرب و ظهر و خواه
در وقت عشا و عصر و در حضر جایز نیست اصلا **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان گفت که حاضر شدم نماز مغرب را در شبی
که باران داده شده بود در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس وقتی که مظنون شد دخول وقت مغرب مخالفان اذان گفتند
و اقامت کردند نماز را پس گزاردند نماز مغرب را بعد از آن مهلت دادند مردمان را تا آنکه گزاردند دو رکعت نافله را
بعد از آن برخاست موذن در همانجا که بود در مسجد پس اقامت کرد نماز را یعنی که بر بالای دیوارها که جای موذنانست
نرفت و اذان نگفت پس گزاردند نماز خفتن را بعد از آن برگشتند مردمان سوی منزلهای خود پس پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از آن عملی که کردند پس گفت که خواست حقیق بود رسول الله صلی الله علیه و آله که عمل کرد باین جمع میان مغرب
و عشا **سوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا جَمَعْتَ بَيْنَ
الصَّلَاتَيْنِ فَلَا تَطَوَّعْ بَيْنَهُمَا **شرح** شاید که مراد بالصلوتین اینجا ظهر و عصر باشد و جمع بین الصلوتین کنایت از عصر
باشد لا تطوع بصیغه نهی حاضر از باب تفعل است و میتواند بود که لا برای نفی جنس باشد و تطوع بصیغه مصدر باشد **یعنی** روایت است
از محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت که چون جمع کنی میان نماز ظهر و نماز عصر پس
نافله مگزار یعنی بوسیده اگر ازمیان آن دو **چهارم اصل** حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ يَقُولُ الْجَمْعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا تَطَوُّعٌ فَإِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا تَطَوُّعٌ فَلَا جَمْعَ **شرح**
شاید که مراد بالصلوتین اینجا مغرب و عشا باشد و اذا لم یکن بینهما تطوع اشارت باشد باینکه بعد از فراغ از چهار رکعت
نافله مغرب سقوط حمره مغربیه میشود و وقت فضیلت عشا داخل میشود چنانچه مصنف بیان کرد در ذیل حدیث نهم باب
ششم که باب وقت المغرب والعشاء الآخرة است **یعنی** حکایت کرد مرا محمد بن حکیم گفت شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلام میگفت جمع میان فریضه مغرب و فریضه عشا در وقتیست که میان آن دو فریضه نافله چهار رکعت نباشد پس گزارد

میان آن دو فریضه نافله چهار رکعت پس هست جمعی میان آن دو **پنجم اصل** صَلَّی بِنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ
عِنْدَ مَا زَالَتِ الشَّمْسُ بِأَذَانٍ وَإِقَامَتَیْنِ وَقَالَ إِنِّی عَلَی حَاجَةٍ فَتَنَفَّلُوا **شرح** گزارد با ما امام جعفر صادق علیه السلم
فریضه ظهر و فریضه عصر را با جمع که پیش نماز نباشد در میان نزد زوال آفتاب بیک اذان برای ظهر و دو اقامت یکی برای ظهر
و یکی برای عصر و گفت بدرستی که من کاری ضرور دارم پس شما نافله ظهر و نافله عصر را بگزارید ظاهر این است که هر گاه شما از
عذر داشته باشد ماموم از رعایت جانب جماعت را ترجیح دهند بر رعایت تقدیم نوافل ظهر و عصر بر آنها خواه وقوع فعل
در خصوص یک وقت قضا باشد و خواه بر وقت ادا **ششم اصل** عَنْ عَبَّاسٍ النَّاقِدِ قَالَ تَفَرَّقَ مَا كَانَ فِی یَدِی وَ
تَفَرَّقَ عَنِّی حُرَفَائِی فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِی اجْمَعْ بَیْنَ الصَّلَاتَیْنِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ
تَرَی مَا تُحِبُّ **شرح** اجمع صیغه امر باب منع است و مراد بالصلوتین دو فریضه است الظهر مجرور و بدل تفصیل الصلوتین
است و مراد بجمع تطویل تعقیب ظهر و نافله و دعا است تا وقت عصر و آن باعث وسعت رزق است چنانچه ظاهر شود
از آنچه می آید در حدیث سوم و هفدهم باب سی و دوم که باب التعقیب بعد الصلوة والدعاء است و در کتاب خصال ابن بابویه
در باب الستة عشر حدیثی است که ثم قال علیه السلم الا اخبرکم بما یزید فی الرزق قالوا بلی یا امیر المومنین قال الجمع بین الصلوتین
یزید فی الرزق والتعقیب بعد الغداة وبعد العصر یزید فی الرزق تری صیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع استیناف
بیانی سابق است **یعنی** روایت است از عباس صراف گفت پراکنده شد آنچه بود در دست من از مال دنیا و پراکنده و جدا شدند
از من هم پیشگان و شریکان من پس شکایت بردم آن را بسوی امام حسن عسکری علیه السلم پس گفت مرا که جمع کن میان
دو نماز که ظهر و عصر است بیان این که می بینی آنچه را که میخواهی **باب دهم اصل باب الصلوات التی تصلی فی کل وقت شرح**
این باب بیان نمازهایی است که گزارده میشود در هر وقت خواه اوقات مکروهه و خواه غیر آنها در این باب سه حدیث است
**اول اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ خَمْسُ صَلَوَاتٍ تُصَلِّیهِنَّ فِی كُلِّ وَقْتٍ صَلَاةُ الْكُسُوفِ
وَالصَّلَاةُ عَلَی الْمَیِّتِ وَصَلَاةُ الْإِحْرَامِ وَالصَّلَاةُ الَّتِی تَفُوتُ وَصَلَاةُ الطَّوَافِ مِنَ الْفَجْرِ إِلَی طُلُوعِ
الشَّمْسِ وَبَعْدَ الْعَصْرِ إِلَی اللَّیْلِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پنج نماز میگزاری آنها را در هر وقت
که باشد اول نماز کسوف آفتاب یا ماه و دوم نماز بر میت و سیوم نماز احرام حج یا عمره چهارم نمازی که قضا میشود
و پنجم نماز طواف کعبه میگزاری آنها را بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر تا شب مراد این است که درین دو وقت
غیر آن پنج نماز مکروه است و آنها مکروه نیست **دوم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ خَمْسُ صَلَوَاتٍ
لَا تُتْرَكُ عَلَی كُلِّ حَالٍ إِذَا طُفْتَ بِالْبَیْتِ وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُحْرِمَ وَصَلَاةُ الْكُسُوفِ وَإِذَا نَسِیتَ
فَصَلِّ إِذَا ذَكَرْتَ وَصَلَاةُ الْجَنَازَةِ **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل** عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ



ذکرتها الرجل

قَالَ أَرْبَعُ صَلَوَاتٍ یُصَلِّیهِنَّ الْعَبْدُ فِی كُلِّ سَاعَةٍ صَلَاةٌ فَاتَتْكَ فَمَتَی مَا ذَكَرْتَ أَدَّیْتَهَا وَصَلَاةُ رَكْعَتَیْ
طَوَافِ الْفَرِیضَةِ وَصَلَاةُ الْكُسُوفِ وَالصَّلَاةُ عَلَی الْمَیِّتِ هَؤُلَاءِ تُصَلِّیهِنَّ فِی السَّاعَاتِ كُلِّهَا **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چهار نماز میکند آنها را بنده در هر ساعتی اول نمازی که فوت شده و باشد از تو پس
هر وقت که یاد آوری آن را ادا کن دوم نماز دو رکعت طواف فریضه و سیوم نماز گرفتن آفتاب یا ماه و چهارم نماز بر میت
این نمازها میگزاری آنها را در جمیع ساعتها مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و دو حدیث سابق زیرا که
حصر درین چهار مطلوب نیست و بر تقدیری که مطلوب باشد مراد حصر عمده خواهد بود و با این اعتبار تعبیر از آنها بچهار
شده که برای اشاره بدوی العقول بیا شد و ترک نماز احرام و نماز طواف نافله باعتبار عمده نبودن آنها برای
اینست که آدمی در اکثر اوقات تقدیم و تاخیر آنها میتواند کرد والله اعلم **باب یازدهم اصل باب التطوع فی وقت
الفریضة والساعات التی لا یصلی فیها شرح** این باب بیان نماز نافله در وقت فریضه است و بیان ساعتهایی
که تطوع گزارده نمیشود در آنها درین باب هشت حدیث است **اول اصل** عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ لِی
أَتَدْرِی لِمَ جُعِلَ الذِّرَاعُ وَالذِّرَاعَانِ قَالَ قُلْتُ لِمَ قَالَ لِمَكَانِ الْفَرِیضَةِ لَكَ أَنْ تَتَنَفَّلَ مِنْ زَوَالِ
الشَّمْسِ إِلَی أَنْ یَبْلُغَ ذِرَاعاً فَإِذَا بَلَغَ ذِرَاعاً بَدَأْتَ بِالْفَرِیضَةِ وَتَرَكْتَ النَّافِلَةَ **شرح** ضمیر قال اول
راجع بزراره و در دوم راجع بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است و میتواند بود که در اول راجع با بن مسکان
و در دوم راجع بزراره و باشد ذراع عبارت است از دیواری که کوتاهی آن موافق خط نصف النهار باشد از اول زوال
بقدر ربع دیوار و آن ظرف نافله عصر است چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب بنا مسجد النبی صلی الله علیه و آله **یعنی** روایت
از عبدالله بن مسکان از زراره گفت که امام گفت مرا که آیا میدانی که چرا مقرر شده از اول زوال برای نافله یک ذراع و از اول
وقت عصر برای نافله دو ذراع راوی گفت که گفتم چرا این مقرر شده امام گفت برای بودن فریضه یا جمع که برای اهتمام
بفریضه و ترک تاخیر آن زیاد از حد است بیان این آنکه میرسد ترا که نافله گزاری از زوال آفتاب تا آنکه سایه برسد
بیک ذراع پس چون سایه رسد بیک ذراع ابتدا میکنی بفریضه ظهر و امیگزاری نافله را مخفی نماند که بر تعیاس است دو
ذراع است با نافله عصر حاصل این است که سایه دیواری که کوتاهی آن موافق خط نصف النهار باشد و ارتفاع آن
بقد آدمی باشد چون بگذرد از آن بقدر یک ذراع نافله ظهر قضا میشود و چون بگذرد بقدر شش ذراع نافله عصر قضا میشود
و بر این قیاس است دیوار بلندتر و کوتاه تر و غیر دیوار چنانچه مفصل شد در شرح حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر تا
هفتم است **دوم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْوَقْتِ الَّذِی لَا یَنْبَغِی لِی إِذَا جَاءَ الزَّوَالُ قَالَ ذِرَاعٌ
إِلَی مِثْلِهِ **شرح** ضمیر مستتر در جاء راجع بالوقت است الزوال مرفوع و فاعل ینبغی است و مراد نافله ظهر است چنانچه گذشت

گذشتن سایه
ظهر است و ذراع عبارت از گذشتن سایه
دیوار از اول زوال بچهارم روز و نیم و ذراع [illegible]
[illegible] ظرف نافله ظهر

و در حدیث سیوم باب پنجم که صلّ الزوال ثمانیة ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوف است مضاف نیز محذوف است بتقدیر هو وقت
ذراع و ضمیر راجع بالوقت است و مراد اینست که آن وقتیست که سایه دیواری که بقدر قامت آدمی باشد و نوبای
آن موافق خط نصف النهار باشد بقدر ذراعی شود چنانچه ظاهر میشود در حدیث اول باب بیست و هم و چون ذراع ربع قامت
است سایه دیوار بلندتر و کوتاه تر را بر قیاس این مثال برای انتهای غایت و ضمیر منکم راجع بمن است و ضمیر الی
منکم برای افاده اینست که فریضه ظهر را تطویل میباید کرد تا در آخر آن سایه آن دیوار دو ذراع شده باشد و لجدار ان
قضای نافله زوال میباید کرد و اگر بفعل نیامده باشد در وقت ادا یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از وقتی
که مرا او رخصت فرموده آمده باشد آنوقت اینکه زوال کرده بشود و اگر کرده نشده باشد امام گفت آنوقت وقتیست
که سایه دیوار یکقامت موافق نصف النهار یکذراع شود تا وقتی که سایه آن دیوار دو ذراع شود سیوم اصل عن سماعة
قال سالته عن الرجل یاتی المسجد وقد صلی اهله ایبتدئ بالمکتوبة او یتطوع فقال
ان کان فی وقت حسن فلا باس بالتطوع قبل الفریضة وان کان خاف الفوت من اجل ما
مضی من الوقت فلیبدأ بالفریضة فهو حق الله ثم لیتطوع بما شاء شرح مراد با بیان میجایی بیان
بعد از گزاردن نافله یومیه در خانه است چنانچه مستحبست پس مراد بتطوع گزاردن غیر نافله یومیه است مثل تحیة
وقت حسن در مقابل خاف الفوت است مراد نفی باس اصل کم بزیست بین منافات با کراهت ندارد چنانچه معلوم
میشود از قول امام در فقره آینده که الفضل اذا صلی تا آخر و مراد بخوف فوت خوف خروج وقت اولیست که بیان
شد در شرح حدیث اول باب المواقیت که باب چهارم است و میتواند بود که مراد خوف فوت تمام از وقت اول و دوم
باشد و الله اعلم یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم را از مردی که
می آید بمسجد در حالی که گزارده اند فریضه را اهل آن مسجد آیا ابتدا میکند بفریضه یا نافله میگزارد پس امام گفت که اگر باشد
در وقتی فراخ پس پروایی نیست بگزاردن نافله پیش از فریضه و اگر ترسد بر طرف شدن وقت فضیلت فریضه را
بسبب آنچه گذشته از جمله وقت پس باید که ابتدا کند بفریضه چه آن لازم کرده الله تعالی است بعد از آن باید که نافله
گزارد بقدری که خواسته باشد اصل الا هو موسع ان یصلی الانسان فی اول دخول وقت الفریضة
بالنوافل الا ان یخاف فوت الفریضة والفضل اذا صلی الانسان وحده ان یبتدی
بالفریضة اذا دخل وقتها لیکون فضل اول الوقت للفریضة ولیس بمحظور علیه ان یصلی
النوافل من اول الوقت الی قریب من آخر الوقت شرح الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف استفتاح و تنبیه
است و ضمیر هو شأنست موسع بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خبر مقدم بر مبتدا است ان یصلی مبتدا است مراد بوقت

الفریضه

الفریضه وقت جواز فریضه است مراد بالنوافل نوافل یومیه است یا اعم از آنست الا در دوم بکسر همزه و تشدید لام حرف
استثنا است و فوت الفریضه بمعنی فوت وقت فضیلت فریضه است و آن در نماز مغرب و نماز غداة است که اول وقت
جواز آنها اول وقت فضیلت آنهاست موافق آیت سوره هود و اقم الصلوة طرفی النهار و بیان شد در شرح حدیث
اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است فضل مصدریست که مستعمل شده در معنی مشتق برای مبالغه یعنی فضیلت
اذا صلی الانسان وحده اشارتست باینکه اگر کسی نوافل یومیه ظهر را مشغول کرده باشد و انتظار نماز جماعت داشته باشد
ابتدا بنوافل دیگر برای او افضلست از ابتدا بفریضه مراد بوقتها وقت فضیلت فریضه است و آن مرفوع و فاعل
دخل میتواند بود و منصوب و ظرف زمان میتواند بود اگر در دخل ضمیر مستتر راجع بالانسان باشد و بتقدیر دخل المسجد باشد
مراد بفضل اول الوقت معنی مصدریست مراد بوقت در آخر الوقت وقت فضیلت میتواند بود و اعم از آن و از وقت جواز
میتواند بود یعنی آگاه باش شأن اینست که فراخی و تمکین کرده شده است اینکه نماز گزارد آدمی در اول وقت فریضه
بنوافل مگر اینکه ترسد فوت فضیلت فریضه را و افضل در وقتی که نماز گزارد آدمی تنها یعنی بی انتظار نماز جماعت کرده شده
اینست که ابتدا کند بفریضه چون داخل شود وقت فریضه تا باشد فضیلت اول وقت فضیلت برای فریضه اشارتست
بآنچه گذشت در حدیث پنجم باب چهارم که اول وقت فضیلت فریضه بهتر است از میان آن و آخر آن و نیست حرام بر آدمی
اینکه گزارد نوافل را از اول وقت فضیلت تا نزدیک آخر وقت فضیلت بقدری که گنجایش فریضه در آن باشد
چهارم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت اصلی فی وقت فریضة نافلة قال نعم فی اول الوقت اذا کنت
مع امام تقتدی به فاذا کنت وحدک فابدأ بالمکتوبة شرح اسحق از راویان امام جعفر صادق و امام
کاظم علیهما السلام است مراد بوقت فریضه وقت فضیلت آنست مثل بعد از یکذراع برای فریضه ظهر و بعد از شش ذراع
برای فریضه عصر که بیان شد در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام را که آیا گزارم
وقت فضیلت فریضه نافله را گفت آری بگزار در اول وقت فضیلت فریضه چون باشی با امامی که اقتدا کرده میشود باو پس چون
باشی تنها پس شروع بفریضه کن اصل اینست که اگر مثلا سایه دیوار یکذراع رسیده باشد نافله ظهر قضا و نافله دیگر نیز
در آنوقت خوبست مگر برای کسی که انتظار کشد زیرا که او در اندک وقتی تا نماز فریضه میکند و در آنوقت مشغول نافله ظهر یا
نافله دیگر میتواند شد پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اذا دخل وقت الفریضة اتنفل او ابدأ
بالفریضة فقال ان الفضل ان تبدأ بالفریضة وانما اخرت الظهر ذراعا من عند الزوال من
اجل صلوة الاوابین شرح وقت الفریضه عبارتست از اول زوال آفتاب برای فریضه ظهر و اول ربع چهارم روز برای
فریضه عصر موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر که باب پنجم است و اول غروب آفتاب برای فریضه شام

واول ربع دوم شب برای فریضه عشا موافق آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب وقت المغرب والعشاء الاخرة که باب ششم است واول طلوع فجر برای فریضه الفضل بفتح فاء وسکون ضاد با نقطه مصدر باب نصر وعلم کال مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل برای مبالغه بمعنی خود است وان مبتدا بتقدیر فی ان مبتدا است وبر هر تقدیر این دو صورتیست که مانعی معارض ابتدا بفریضه نباشد مثل اینکه تتمه عبادة مانده باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب الرجل یطوف فیعیی او تقام الصلوة او یدخل علیه وقت صلوة که باب سی وسیم است واما اخرت تا آخر نیز که اشتثناست ومراد تاخیر ظهر در غیر روز جمعه است مراد بصلوة الاوابین هشت رکعت نافله ظهر است در غیر روز جمعه که بعد از زوال آفتاب وپیش از فریضه ظهر گزارده میشود واواب بمعنی بغایت رجوع کننده است سوی امر ونهی کسی ومراد اینجا کسی است که خود رای وقیاس نمیکند ناقله ظهر غیر روز جمعه را بر غیر آن از نوافل وفرق میکند میان ظهر غیر روز جمعه وظهر روز جمعه که افضل است از سایر فرائض وجماعت در ان افضل است از جماعت در سایر فرائض یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که اول داخل شود وقت فریضه آیا نافله گزارم یا ابتدا کنم بفریضه پس گفت بدرستی که بهتر اینست که ابتدا کنی بفریضه وچرا چنین که تاخیر کرده شده فریضه ظهر در غیر روز جمعه بقدر رکعتی از زوال آفتاب برای نماز جمعی که بغایت مطیع اند ۵

ششم اصل عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَا يُصَلِّي مِنَ النَّهَارِ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَلَا مِنَ اللَّيْلِ بَعْدَ مَا يُصَلِّي الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ حَتَّى يَنْتَصِفَ اللَّيْلُ مَعْنَى هَذَا أَنَّهُ لَيْسَ وَقْتُ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ وَلَا سُنَّةٍ لِأَنَّ الْأَوْقَاتَ كُلَّهَا قَدْ بَيَّنَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَمَّا الْقَضَاءُ قَضَاءُ الْفَرِيضَةِ وَتَقْدِيمُ النَّوَافِلِ وَتَأْخِيرُهَا فَلَا بَأْسَ شرح معنی هذا تا آخر کلام امام محمد باقر علیه السلام است ومیتواند بود که کلام بعض راویان باشد یعنی روایت از جمعی از یاران ما اینکه ایشان شنیدند از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که نماز نمیگزارد در روز تا آنکه زوال آفتاب میشد ونه در شب بعد از آنکه میگزارد نماز خفتن را تا آنکه شب نصف میشد معنی عمل امیر المؤمنین علیه السلام اینست که آنوقت که مذکور شد نه وقت نماز فریضه است ونه وقت نماز سنت بدلیل اینکه اوقات همگی آنها بتحقیق بیان کرده آنها را رسول الله صلی الله علیه وآله مراد اینست که برای این دو وقت بیان نمازی علیحده نکرده اما اول پس ظاهر است واما دوم پس مبنی بر اینست که بعد از فراغ از نماز شام ونوافل آن وتعقیب تا نصف شب نمازی غیر فریضه عشا نیست پس چون آن نفل آمده باشد بعد از آن نماز دیگر نیامده بود واما قضای که قضای فریضه باشد وتقدیم نوافل یومیه از وقت مقرر آنها وقضای نوافل یومیه چون در وقت خود واقع نشده باشد پس پروا نیست اگر کردن آنها در وقت اشارت است باینکه تقدیم نوافل ظهر بر وقت زوال آفتاب بتوان کرد



وتقدیم نماز شب بر وقت نصف شب میتوان کرد حقیقة یا حکما مثل نماز وتیره که بجا آورده میشود بعد از نماز خفتن برای احتیاط نماز شب مبادا اینکه فوت شود چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه وآله تا آخر که باب پنجاه ودوم است والله اعلم

هفتم اصل قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَدِيثُ الَّذِي رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيِ الشَّيْطَانِ قَالَ نَعَمْ إِنَّ إِبْلِيسَ اتَّخَذَ عَرْشاً بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَسَجَدَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ النَّاسُ قَالَ إِبْلِيسُ لِشَيَاطِينِهِ إِنَّ بَنِي آدَمَ يُصَلُّونَ لِي شرح الحدیث مرفوع ومبتدا است وخبرش محذوفست بتقدیر کیف الحدیث واشارتست بآنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب وقت الصلوة علی الجنائز که لانها تغرب بین قرنی شیطان وتطلع بین قرنی شیطان وبیان آن اینجا میگوییم که القرن بفتح قاف وسکون راء بی نقطه ونون مصدر باب ضرب همراهی ومراد اینجا همراهان ودو امت آن شیطان در دو جمعند اول جمعی که آفتاب پرستان اند که چون آفتاب مشرف بطلوع شود عبادت آن میکنند وچون مشرف بغروب شود نیز عبادت آن میکنند دوم جمعی که دعوی اسلام میکنند واز ان نصیبی ندارند مثل ابو حنیفه واتباعش که خیال کرده اند که آیت اقم الصلوة طرفی النهار مقتضی اینست که فریضه فجر در وقتی گزارده شود که آخرش متصل بطلوع آفتاب باشد وفریضه عصر در وقتی گزارده شود که آخرش متصل بغروب آفتاب باشد واگر آخرش را تقدیم بر اینها کنند از باب مقدمات وبیان این آیت گذشت در حدیث اول باب سوم که باب فرض الصلوة است صاحب قاموس گفته وقرن الشیطان وقرناه امته والمتبعون لرایه او قوته وانتشاره وتسلطه وابن اثیر در نهایه گفته وفیه الشمس تطلع بین قرنی الشیطان ای ناحیتی راسه وجانبیه وقیل القرن القوة ای حین تطلع یتحرک الشیطان ویتسلط فیکون کالمعین لها وقیل بین قرنیه ای امتیه الاولین والاخرین وکل هذا تمثیل لمن یسجد للشمس عند طلوعها فکان الشیطان سول له ذلک فاذا سجد لها کان کان الشیطان مقترن بها نعم بکسر نون وسکون عین وضم میم فعل مدحست یا بفتح نون وضم عین وسکون میم حرف تصدیقست یعنی گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلام را چگونه است حدیثی که روایت کرده شده از امام محمد باقر علیه السلام که آفتاب طلوع میکند در میان دو امت شیطان گفت خوبست بیان این آنکه ابلیس ساخت برای خود تختی میان آسمان وزمین پس چون مشرف بر طلوع شود آفتاب وسجده کنند در آنوقت مردمان میگوید ابلیس شیاطین خود را بدرستی که فرزندان آدم نماز میگزارند برای من

هشتم اصل قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكُونُ فِي السُّوقِ فَأَعْرِفُ الْوَقْتَ وَيَضِيقُ عَلَيَّ أَنْ أَدْخُلَ فَأُصَلِّيَ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يُقَارِنُ الشَّمْسَ فِي ثَلَاثَةِ أَحْوَالٍ إِذَا ذَرَّتْ وَإِذَا كَبَّدَتْ وَإِذَا غَرَبَتْ فَصَلِّ بَعْدَ الزَّوَالِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يُرِيدُ أَنْ يُوقِعَكَ عَلَى حَدٍّ يُقْطَعُ بِكَ دُونَهُ شرح علی تشدید یاء مضمومه مرکبست از فی جر وضمیر متکلم

اذیل بذال منقطه و خار منقطه بصیغه مضارع ستکلم مرم

ومده از باب نصرت و مراد خول در پس دکان ست یا مراد اعم از دخول در ان و مسجد و خانه ست یا کجا منقطه از باب
منع ست الدحل و ور شدن از خرید و فروخت و مانند آن او خال آن ده مثنه مبنی بر ست که حال معنی وقت مذکر ست از ت
بذال با نقطه و تشدید را، منقطه بصیغه ماضی معلوم غائبه باب مضاعف باب نصرت الذ طلوع آفتاب و کیاه و مانند
آن کبدت تشدید با یک نقطه و دال منقطه بصیغه ماضی معلوم غائبه باب تفعیل ست الکبید رسیدن آفتاب بمیان آسمان
که دائره نصف النهار ست یوقفک بقاف و فا بصیغه مضارع معتل الفا، واوی باب معلوم غائب باب افعال ست
حد بفتح حا، منقطه و تشدید دال منقطه بمعنی کنار ست یقطع بقاف و طا، منقطه و عین منقطه بصیغه مضارع معلوم غائب
باب منع ست و ضمیر راجع بشیطان ست و مفعول آن محذوف ست بتقدیر یقطع الطریق یا در یک برای طالب ست
دون بمعنی عند ست ضمیر مجرور راجع بحد ست **حی** گفتم امام رضا علیه السلم را میباشم در بازار پس میشنا سم وقت نماز ظهر را
و مشکل میآید بر من اینکه داخل پس دکان شوم پس نماز گزارم امام گفت بدرستی که شیطان همراه میشود آفتاب را در وقت
با میکرد ان سه وقت بحرکت در می آید و شتاب میکند در اضلال خلایق اول وقتی که بر آید و بلند شود آفتاب دوم
وقتی که بنصف النهار رسد آفتاب سیوم وقتی که فرو رود آفتاب مراد آنست که در اول مردمان را تحریص بعبادت
باطل میکند و در دوم و سیوم منع از عبادت حق میکند یا بمعنی که وسوسه میکند برای تاخیر نماز ظهر و نماز مغرب پس نماز
بگزار بعد از زوال آفتاب چه بدرستی که شیطان میخواهد که وادارد ترا بر کناری بیرون از شارع مسلمانان که راه رفتن
کند یا نو نزد آن کنار **باب ده از دهم اصل باب من نام عن الصلوة او سها عنها شرح** این باب بیان کسی است که
خوابید از نماز یا غافل شد از نماز یا بمعنی که بسبب خواب یا بسبب غفلت ترک نماز کرد یا تاخیر نماز کرد درین باب یازده حدیث ست

**اول اصل** عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا نَسِيتَ صَلوٰةً أَوْ صَلَّيْتَهَا بِغَيْرِ وُضُوءٍ وَكَانَ
عَلَيْكَ قَضَاءُ صَلَوَاتٍ فَابْدَأْ بِأَوَّلِهِنَّ فَأَذِّنْ لَهَا وَأَقِمْ ثُمَّ صَلِّهَا ثُمَّ صَلِّ مَا بَعْدَهَا بِإِقَامَةٍ
إِقَامَةٍ لِكُلِّ صَلوٰةٍ **شرح** روایت ست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم امام گفت چون فراموش کنی نمازی را یا گزاری
آنرا بی وضو و باشد بر تو قضای نمازی چند پس ابتدا کن بقضای اول آن نمازها پس اذان بگو برای آن نماز اول
و اقامت بگو بعد از آن بگزار آن نماز اول را بعد از آن بگزار نمازهای که بعد از اوست با نیت که برای هر کدام اقامت
گویی بی اذان **اصل** وَقَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ الظُّهْرَ وَقَدْ فَاتَتْكَ الْغَدَاةُ
فَذَكَرْتَهَا فَصَلِّ الْغَدَاةَ أَيَّ سَاعَةٍ ذَكَرْتَهَا وَلَوْ بَعْدَ الْعَصْرِ وَمَتَى مَا ذَكَرْتَ صَلوٰةً فَاتَتْكَ صَلَّيْتَهَا
**شرح** و زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم اگر بتحقیق گزارده باشی نماز ظهر را و بتحقیق فوت شده باشد از
تو نماز صبح پس یاد آوری نماز صبح را پس بگزار نماز صبح را در هر ساعتی که یاد آورده باشی آنرا هر چند که بعد از گزاردن



نماز عصر باشد و هر وقت که یاد آوری نمازی را که فوت شده باشد از تو میگزاری آنرا **اصل** وَقَالَ إِذَا نَسِيتَ الظُّهْرَ
حَتَّى صَلَّيْتَ الْعَصْرَ فَذَكَرْتَهَا وَأَنْتَ فِي الصَّلوٰةِ أَوْ بَعْدَ فَرَاغِكَ فَانْوِهَا الْأُولَى ثُمَّ صَلِّ الْعَصْرَ فَإِنَّمَا
هِيَ أَرْبَعٌ مَكَانَ أَرْبَعٍ فَإِنْ ذَكَرْتَ أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّ الْأُولَى وَأَنْتَ فِي صَلوٰةِ الْعَصْرِ وَقَدْ صَلَّيْتَ مِنْهَا
رَكْعَتَيْنِ فَانْوِهَا الْأُولَى ثُمَّ صَلِّ الرَّكْعَتَيْنِ الْبَاقِيَتَيْنِ وَقُمْ فَصَلِّ الْعَصْرَ **شرح** و امام گفت چون فراموش
کنی نماز ظهر را تا آنکه گزاری نماز عصر را پس یاد آوری نماز ظهر را در حالی که تو در آخر نماز عصر باشی یا بعد از فارغ شدن
از نماز عصر بوده باشی پس نیت کن آن نماز عصر را نماز ظهر یا بمعنی که آنرا حساب ظهر کن بعد از آن بگزار نماز عصر را زیرا که
جز این نیست که آن نمازی که بنیت عصر شده از روی غفلت چهار رکعتیست که در جای چهار رکعتی دیگر ست یا بمعنی که
در وقت وجوب ظهر ست و نیتی که از روی غفلت باشد باعث بطلان آنچه واجبست نمیشود پس اگر یاد آوری اینرا
که تو نگزارده ای نماز ظهر را که اول نماز یست که بر رسول امت او واجب شد در حالی که تو در نماز عصر باشی و بتحقیق کرده باشی
از نماز عصر دو رکعت را پس نیت کن آنرا نماز ظهر بعد از آن بگزار دو رکعت باقیمانده را و بر خیز پس بگزار نماز عصر را
ذکرها در فان ذکرت اشارتست باینکه حکم دوم معلوم میشود از حکم اول بطریق اولی **اصل** وَإِنْ كُنْتَ قَدْ ذَكَرْتَ
أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّ الْعَصْرَ حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ وَلَمْ تَخَفْ فَوْتَهَا فَصَلِّ الْعَصْرَ ثُمَّ الْمَغْرِبَ وَإِنْ
كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ فَقُمْ فَصَلِّ الْعَصْرَ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ مِنَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ ذَكَرْتَ
الْعَصْرَ فَانْوِهَا الْعَصْرَ ثُمَّ قُمْ فَأَتِمَّهَا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلِّمْ ثُمَّ تُصَلِّي الْمَغْرِبَ **شرح** ضمیر فوتها راجع بمغربست
و فوت آن عبارت از فوت وقت فضیلت آنست که تا سقوط شفق مغربیست یا عبارت از فوت وقت اجزای
آنست که تا ربع شب یا بیشتر و بنا بر اول ظاهر میشود که اهتمام بمحافظت فضیلت مغرب بیشتر ست از اهتمام بتقدیم قضا
بر ادا **حی** و اگر یاد آورده باشی اینرا که تو نگزاردی نماز عصر را تا آنکه داخل شد وقت نماز شام و نترسیدی از فوت
نماز شام پس بگزار نماز عصر را بعد از آن نماز شام را و اگر بتحقیق گزارده باشی نماز شام را پس برخیز پس بگزار نماز عصر را
و اگر گزارده باشی از نماز شام دو رکعت را بعد از آن یاد آورده باشی نماز عصر را پس نیت کن آن نماز را نماز عصر
بعد از آن برخیز و بگزار تمه آنرا دو رکعت بعد از آن سلام بده بعد از آن میگزاری نماز شام را **اصل** وَإِنْ كُنْتَ
قَدْ صَلَّيْتَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَنَسِيتَ الْمَغْرِبَ فَقُمْ فَصَلِّ الْمَغْرِبَ وَإِنْ كُنْتَ ذَكَرْتَهَا وَقَدْ صَلَّيْتَ
مِنَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ رَكْعَتَيْنِ أَوْ قُمْتَ فِي الثَّالِثَةِ فَانْوِهَا الْمَغْرِبَ ثُمَّ سَلِّمْ ثُمَّ قُمْ فَصَلِّ الْعِشَاءَ
الْآخِرَةَ **شرح** و اگر بتحقیق گزارده باشی نماز خفتن را و فراموش کرده باشی نماز شام را پس برخیز پس بگزار نماز شام را
و اگر یاد آورده باشی نماز شام را و بتحقیق کرده باشی از نماز خفتن دو رکعت را یا برخاسته باشی در رکعت سیوم

پس نیت کن آن نماز را نماز شام بعد از آن سلام کن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز خفتن را **مـتـن** فَاِنْ كُنْتَ قَدْ نَسِيتَ
الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ حَتّٰى صَلَّيْتَ الْفَجْرَ فَصَلِّ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَاِنْ كُنْتَ ذَكَرْتَهَا وَاَنْتَ فِي رَكْعَةٍ اَوْ فِي الثَّانِيَةِ
مِنَ الْغَدَاةِ فَانْوِهَا الْعِشَاءَ ثُمَّ قُمْ فَصَلِّ الْغَدَاةَ وَاَذِّنْ وَاَقِمْ **شـرح** پس اگر تحقیق فراموش کرده باشی نماز خفتن را
تا آنکه گزارده باشی نماز صبح را پس بگزار نماز خفتن را و اگر یاد آورده باشی نماز خفتن را و تو در رکعت اول یا در رکعت
دوم از نماز صبح باشی پس نیت کن آن نماز را نماز خفتن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز صبح را و اذان و اقامت بگو برای
نماز صبح یا بمعنی لکن اتفاقا باذان و اقامت سابق کن اگر وسعت وقت باشد **مـتـن** وَاِنْ كَانَتِ الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ
الْآخِرَةُ قَدْ فَاتَتَاكَ جَمِيعًا فَابْدَأْ بِهِمَا قَبْلَ اَنْ تُصَلِّيَ الْغَدَاةَ اِبْدَأْ بِالْمَغْرِبِ ثُمَّ الْعِشَاءِ **شـرح** و اگر باشد
نماز شام و نماز خفتن با هر دو ش بتحقیق فوت شده باشد از تو هر دو پس ابتدا کن آن دو نماز پیش از آنکه گزاری نماز
صبح را ابتدا بنماز شام بعد از آن بنماز خفتن **مـتـن** فَاِنْ خَشِيتَ اَنْ تَفُوتَكَ الْغَدَاةُ اِنْ بَدَأْتَ بِالْمَغْرِبِ
فَصَلِّ الْغَدَاةَ ثُمَّ صَلِّ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ ابْدَأْ بِاَوَّلِهِمَا لِاَنَّهُمَا جَمِيعًا قَضَاءٌ **شـرح** پس اگر ترسی از آنکه
فوت شود از تو نماز صبح در وقت فضیلت آن که عبارتست از روشن شدن جمیع آسمانست اگر ابتدا کنی بنماز شام و خفتن
پس ابتدا کن بنماز شام بعد از آن بنماز صبح بعد از آن بگزار نماز خفتن را پس اگر ترسی که فوت شود از تو وقت
فضیلت نماز صبح اگر ابتدا کنی بنماز شام پس بگزار نماز صبح را بعد از آن بگزار نماز شام را و نماز خفتن را ابتدا کن باول
آن دو برای اینکه آن دو نماز هر دو قضا است مراد اینست که نسبت آن دو بیکدیگر مثل نسبت صبح با آن
دو نیست که رعایت ترتیب باعث این شود که ادا قضا یا مانند قضا شود **مـتـن** اَيُّهُمَا ذَكَرْتَ فَلَا تُصَلِّهِمَا
اِلَّا بَعْدَ شُعَاعِ الشَّمْسِ قَالَ قُلْتُ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِاَنَّكَ لَسْتَ تَخَافُ فَوْتَهَا **شـرح** ای بفتح همزه و تشدید
یا کلمه شرطست و منصوب و مفعول ذکرت است مثل ایّما الاجلین قضیت و مثل ایّا ما تدعوا ضمیر تثنیه راجع
بمغرب و عشا است یا راجع بدو صورت نماز فوت شده است اول صورت فوت عشا تنها دوم صورت
فوت هر یک از مغرب و عشا ذکرت بصیغه معلوم مخاطب است فلا تصلیهما بصیغه مضارع مخاطب جزای شرطست
و لای بمعنی نهی است و ضمیر منصوب راجع بالغداة است و بتقدیر فلا تصلیها قبل ذکرت است یا بتقدیر فلا تقضیهما
ذکرت است و بر هر تقدیر بعد بفتح با کمقیطه منصوب بظرفیت و مستثنای مفرغ است شعاع آفتاب بضم شین نقطه دار
چند معنی دارد یکی روشنی آفتاب که متفرق شده باشد و فرا گرفته باشد اکثر آسمان را و این مراد است اینجا چنانچه
ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث پنجم باب هفتم که الی ان تجلل الصبح السماء دیگری آنچه ظاهر میشود مانند نیزه در
جانب مشرق آسمان بعد از طلوع صبح قرص آفتاب از افق حقیقی و ظاهر نیست که این مراد است از آنچه آمد

درکتب

در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب صد و نهم که باب الفجر ما هو آخر است که گفت قلت فلنا فی وقت الی ان یطلع شعاع
الشمس فقال هیهات این تذهب تلک صلوة الصبیان صاحب قاموس گفته که شعاع الشمس و شعاعها الذی تراه
کانه الحبال مقبلة علیک اذا نظرت الیها او الذی ینتشر من ضوئها او الذی تراه ممتدا کالرماح بعید الطلوع و ما اشبه
**یعنی** هر کدام از مغرب و عشا را که یاد آوردی پیش از گزاردن نماز غداة پس مگزاری غداة را پیش از آنچه یاد
آوردی مگر بعد از روشنی آفتاب که فرا گرفته باشد اکثر آسمان را پیش از ظهور سرخی در مغرب زراره گفت که گفتم که
برای چیست این تاخیر نماز غداة تا آن وقت امام گفت برای اینکه در این تاخیر نمی ترسی از فوت نماز غداة اشارت
باینست که اگر روشنی احاطه کند اکثر آسمان را و نماز غداة را نکنی خوف فوت آن هست بنابر اینکه ظهور سرخی در
آسمان که در جانب مغرب است نزدیک شود و آن علامت طلوع آفتاب است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب
ششم **دوم مـتـن** عَنْ اَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ الظُّهْرَ حَتّٰى دَخَلَ وَقْتُ الْعَصْرِ قَالَ
يَبْدَاُ بِالظُّهْرِ وَكَذٰلِكَ الصَّلَوَاتُ تَبْدَاُ بِالَّتِي نَسِيتَ اِلَّا اَنْ تَخَافَ اَنْ يَخْرُجَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ
فَتَبْدَاُ بِالَّتِي اَنْتَ فِي وَقْتِهَا ثُمَّ تَقْضِي الَّتِي نَسِيتَ **شـرح** وقت الصلوة عبارتست از وقت اول که مقرر شده
برای نماز حاضر و میتواند بود که شامل وقت آخر نیز باشد بیان وقت اول و وقت آخر برای هر نماز گذشت
در شرح حدیث اول باب المواقیت اولها و آخرها و افضلها که باب چهارم است **یعنی** روایت است از ابو بصیر
پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مردی که فراموش کرد نماز ظهر را تا آنکه داخل شد وقت
عصر یا بمعنی که سایه شاخص که حادث میشود بعد از زوال برابر شاخص شد امام گفت ابتدا میکند بنماز ظهر و
همچنانست جمیع نمازها بیان این آنکه ابتدا میکنی بآن نمازی که فراموش کردی مگر آنکه بترسی که بیرون
رود وقت اول که مقرر شده برای آن نماز حاضر پس ابتدا میکنی بآن نمازی که تو در وقت اول برای آنی بعد از آن
میگزاری نمازی را که فراموش کردی **سیوم مـتـن** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ صَلّٰى
بِغَيْرِ طُهُورٍ اَوْ نَسِيَ صَلَوَاتٍ لَمْ يُصَلِّهَا اَوْ نَامَ عَنْهَا فَقَالَ يَقْضِيهَا اِذَا ذَكَرَهَا فِي اَيِّ
سَاعَةٍ ذَكَرَهَا مِنْ لَيْلٍ اَوْ نَهَارٍ فَاِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ وَلَمْ يُتِمَّ مَا قَدْ فَاتَهُ فَلْيَقْضِ مَا لَمْ
يَتَخَوَّفْ اَنْ يَذْهَبَ وَقْتُ هٰذِهِ الصَّلٰوةِ الَّتِي قَدْ حَضَرَتْ وَهٰذِهِ اَحَقُّ بِوَقْتِهَا فَلْيُصَلِّهَا
فَاِذَا قَضَاهَا فَلْيُصَلِّ مَا فَاتَهُ مِمَّا قَدْ مَضٰى وَلَا يَتَطَوَّعْ بِرَكْعَةٍ حَتّٰى يَقْضِيَ الْفَرِيضَةَ كُلَّهَا **شـرح**
قضا در فاذا قضاها بمعنی بجا آوردنست پس شامل ادا نیز هست **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او پرسیده شد
از مردی که نماز گزارد بی وضو یا غسل یا تیمم یا فراموش کرد چند نماز را که نگزارد آنها را یا خوابید از آنها پس امام گفت بقضا

میکند نماز را که کفی چون یاد آورد آنرا در هر ساعتی که یاد آورده باشد آنرا خواه از جمله شب و خواه از جمله روز پس چون
داخل شود وقت نماز و هنوز تمام نشده باشد قضای آنچه فوت شده از او پس باید که پیش قضا کند مادام که نترسد
از اینکه بیرون رود وقت اول مقرر برای این نمازی که بتحقیق حاضر شده و این نماز حاضر سزاوارترست بوقت مقرر خود
پس باید که گذارد آن نماز حاضر را پس چون بجا آورد آن نماز حاضر را پس باید که گذارد تتمه آنچه را که فوت شده از او
از جمله نمازها که بتحقیق گذشت و باید که نافله نگذارد یک رکعت تا آنکه قضا کند نماز فریضه را بکلی آن چهارم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا فاتتک صلوة فذکرتها فی وقت اخری فان کنت تعلم انک
اذا صلیت التی فاتتک کنت من الاخری فی وقت فابدأ بالتی فاتتک فان الله عز وجل یقول
اقم الصلوة لذکری وان کنت تعلم انک اذا صلیت التی فاتتک فاتتک التی بعدها فابدأ
بالتی انت فی وقتها فصلها ثم اقم الاخری شرح وقت بی تنوین و مضاف باخری در سوره طه در خطاب بموسی
جنین است فاعبدنی واقم الصلوة لذکری و ظاهر انحدیث اینست که مراد بعبادت در فاعبدنی صلوة بعنوان اداست
نظر آنچه گذشت از حکایت عیسی در حدیث اول باب اول پس آنچه معطوف بر آنست امر بقضای صلوة فائته است
پس لام در لذکری مثل لام در اقم الصلوة لدلوک الشمس است که بیان شد در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است
الذکر یاد آوری اضافه ذکر بضمیر متکلم از قبیل اضافه مصدر بفاعل و موجه حقیقی است اگرچه فاعل کوئی نباشد پس اشارتست
باینکه ذکر و نسیان مانند علم و جهل است در اینکه فاعل حقیقی آنها غیر الله تعالی کسی نیست یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام گفت چون فوت شود از تو نمازی پس یاد آوری آنرا در وقت نمازی دیگر پس اگر میدانسته باشی که تو
چون گزاری نمازی را که فوت شده از تو میباشی نسبت بآن نمازی دیگر در وقتی که مقرر آنست پس ابتدا کن بآن
نمازی که فوت شده از تو چه بدرستی که الله عز و جل میگوید برای تعلیم این امت بنقل حکایت موسی در سوره طه که بر
پای دار نماز را که فراموش کرده باشی یا بسبب خواب ترک آن کرده باشی بعد از یاد آوری آن که از جانب
منست و اگر میدانسته باشی که تو چون گزاری نماز را که فوت شده فوت میشود از تو نمازی که بعد از آنست
پس ابتدا کن بنمازی که تو در وقت آنی پس بگزار آنرا بعد از آن آن نمازی دیگر را که فوت شده پنجم اصل سالت
ابا عبد الله علیه السلام عن رجل نسی صلوة حتی دخل وقت صلوة اخری فقال اذا نسی
الصلوة او نام عنها صلی حین یذکرها فاذا ذکرها وهو فی صلوة بدأ بالتی نسی شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فراموش کرد نمازی را تا آنکه داخل شد وقت نمازی دیگر پس امام گفت چون
فراموش کند نماز را یا بسبب خواب غافل شود از آن میگزارد وقتی که یاد می آورد آنرا پس چون یاد آورد آنرا در حالی



که او در اثنای نمازی باشد ابتدا میکند بآنچه فراموش کرده یا بمعنی که نیت خود را میکرد اند و آنچه را که کرده حساب قضا میکند
که او در اثنای نمازی باشد ابتدا میکنی بآنچه فراموش کرده در حالی چنانچه گذشت در حدیث اول این باب اصل فان ذکرها
مع امام فی صلوة المغرب اتمها برکعة ثم صلی المغرب وصلی العتمة بعدها وان کان صلی العتمة
وحده فصلی منها رکعتین ثم ذکر انه نسی المغرب اتمها برکعة فتکون صلوة المغرب ثلث
رکعات ثم یصلی العتمة بعد ذلک شرح ضمیر ذکرها راجع بصلوة فائته است و آن اینجا عبارتست از فریضه عصرست
امام بکسر همزه بمعنی پیشنمازست ظرف در فی صلوة حال ضمیر مستتر در ذکر است ضمیر اتمها راجع بصلوة فائته است اگر گوئی
چرا در نماز مغرب اکتفا بصورت جماعت کرد برای قیاس صورت انفراد بران و در نماز خفتن اکتفا بصورت انفراد کرد
برای قیاس صورت جماعت بران گوییم برای اشارت باینکه اهتمام بجماعت در نماز مغرب بیشترست بخلاف اهتمام بجماعت
در نماز خفتن بنا بر اینکه هر کس را میسرست که بعد از نماز مغرب عود بمنزل خود کند و بعد از نماز خفتن میسر نیست
مگر قلیلی را فتکون بصیغه غائبه از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر بارز در اتمها است و صلوة منصوبست
و ثلث نیز منصوب و خبر بعد از خبرست یا صلوة مرفوع و اسم تکون است و ثلث خبرست یعنی و اگر یاد آورد
نماز را که فوت شده یا پیشنمازی در حالی که او در نماز شام باشد تمام میکند نماز را که فوت شده بیک رکعت بعد از آن
میگزارد نماز شام را و میگزارد نماز خفتن را بعد از نماز شام و اگر باشد که گزارد نماز خفتن را تنها پس گزارد
از جمله آن دو رکعت را بعد از آن بیاد آورد که او فراموش کرده نماز شام را تمام میکند آن نماز را بیک رکعت پس
میباشد آن نماز نماز شام سه رکعت بعد از آن میگزارد نماز خفتن را بعد از آنچه کرد ششم اصل عن ابی الحسن
علیه السلام قال سألته عن رجل نسی الظهر حتی غربت الشمس وقد کان صلی العصر فقال
کان ابو جعفر علیه السلام او کان ابی علیه السلام یقول ان امکنه ان یصلیها قبل ان
تفوته المغرب بدأ بها والا صلی المغرب ثم صلاها شرح روایتست از امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام
راوی گفت پرسیدم او را از مردی که فراموش کرد نماز ظهر را تا آنکه غروب کرد آفتاب و بتحقیق کرده بود نماز
عصر را پس امام گفت که امام محمد باقر علیه السلام یا امام گفت پدرم علیه السلام میگفت که اگر میسر باشد او را اینکه گزارد
نماز ظهر را پیش از آنکه فوت شود از او وقت فضیلت مغرب که تا سقوط شفق مغربیست ابتدا میکند بنماز ظهر بعنوان
قضا و اگر میسر نباشد میگزارد نماز شام را بعد از آن میگزارد نماز ظهر را هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه
السلام عن رجل ام قوما فی العصر فذکر وهو یصلی انه لم یکن صلی الاولی قال فلیجعلها
الاولی التی فاتته ولیستأنف بعد صلوة العصر وقد قضی القوم صلوتهم شرح پرسیدم امام جعفر صادق

معنی القوم صلوتهم

از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را در نماز عصر پس یاد آورد در حالی که او نماز میگزارد اینرا که نکرده بود نماز ظهر را امام گفت
پس باید که حساب کند آنرا نماز ظهری که فوت شده از او و باید که از سر گیرد بعد از آنکه کرده نماز عصر را و بتحقیق بجا آورده
اند آن جمعی که اقتدا باو کرده اند نماز عصر خود را مراد اینست که نماز ایشان باطل نیست ششم اصل عن سماعة بن
مهران قال سألته عن رجل نسی ان یصلی الصبح حتی طلعت الشمس قال یصلیها حین یذکرها
فان رسول الله صلی الله علیه و آله رقد عن صلوة الفجر حتی طلعت الشمس ثم صلاها حین
استیقظ و لکنه تنحی عن مکانه ذلک ثم صلی شرح روایتست از سماعة بن مهران گفت پرسیدم امام جعفر
صادق یا امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که فراموش کرد که گزارد نماز صبح را تا آنکه بیرون آمد آفتاب امام گفت
میگزارد آن نماز صبح را وقتی که بخاطر آورد آنرا چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید از نماز صبح تا آنکه بیرون آمد
آفتاب بعد از آن گزارد آنرا وقتی که بیدار شد و لیک از محراب بگوشه دیگر رفت بعد از آن گزارد نماز صبح را هفتم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول نام رسول الله صلی الله علیه و آله عن الصبح و الله عز و جل
انامه حتی طلعت الشمس علیه و کان ذلک رحمة من ربک للناس الا تری لو ان رجلا نام حتی
طلعت الشمس لعیّره الناس و قالوا لا تتورع لصلواتک فصارت اسوة و سنة فان قال رجل لرجل
نمت عن الصلوة قال قد نام رسول الله صلی الله علیه و آله فصارت اسوة و رحمة رحم الله سبحانه
بها هذه الامة شرح در کتب تواریخ مسطور است که این واقعه در سفر بوده در وقت عود از خیبر سوی مدینه در سال هفتم
از هجرت که سال بیستم از رسالت است لا تتورع برا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب تفعّل
الاسوه بضم و کسر همزه و سکون سین بی نقطه آنچه باعث تسلی اندوهناک شود و آنچه مردمان پیروی آن کنند مثل آیت
سوره احزاب لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و بیان شد و در شرح حدیث سیزدهم باب النوافل که باب شصت و
چهارم است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت خوابید رسول الله صلی الله علیه و آله از نماز صبح و الله عز و جل
خوابانید او را تا آنکه طلوع کرد آفتاب بر او و مراد اینست که خوابیدن او تا طلوع آفتاب با وجود کثرت ازواج و
اصحاب خارق عادت بود پس اسباب آن فعل الله تعالی بوده نه فعل بشر اگرچه اصل هر نوم فعل الله تعالی میباشد چنانچه
گذشت در کتاب التوحید در باب سی و سوم و بود آن خوابانیدن رحمتی از جانب صاحب کل اختیار تو برای مردمان
آیا نمی بینی که اگر اینکه مرد خوابیده باشد تا آنکه طلوع کند آفتاب هر آینه سرزنش میکنند او را مردمان و میگویند که پرهیزکاری
نداری برای نماز خود پس گردید نماز صبح رسول الله بعنوان قضا باعث تسلی اندوهناکان و طریقی که مردمان پیروی آن
کنند پس اگر گوید مردی مردی دیگر را که خوابیدی از نماز صبح میگوید بتحقیق خوابید رسول الله صلی الله علیه و آله پس گردید آن

نماز

نماز باعث تسلی و رحمتی که رحم کرده الله سبحانه این امت را دهم اصل عن زرارة و الفضیل عن ابی جعفر علیه السلام
فی قول الله تبارک اسمه ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا قال یعنی مفروضا و لیس
یعنی وقت فوتها اذا جاز ذلک الوقت ثم صلاها لم تکن صلوته مؤداة شرح صلوة در اصل بمعنی
اظهار خواهش زندگانی و کامرانی کسی است و آنرا اکثر نیز میآید مثل و صلّ علیهم ان صلوتک سکن لهم و مراد اینجا خواهش
زندگانی و کامرانی ائمه هدی است خواه انبیا و خواه اوصیا مثل آیت سوره مدثر لم نک من المصلین و بیان شد در کتاب
الحجة در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است و گاهست برای افاده اینست
که صلوة در جمیع شرایع سابقه کتاب موقوت بوده بر مؤمنان پس کمال اهتمام بآن است کتاب یعنی مکتوبست و مراد
واجب کرده شده است مثل کتب علیکم الصیام موقوت ماخوذ است از وقت بفتح واو و سکون قاف که مصدر
باب ضرب است و بمعنی تمیز چیزی بوضع اشتباه از انست و وقت الله تعالی صلوة را در شرع یعنی دو قسم است اول ایجاب
صلوة بروشی که اشتباهی در ایجاب آن نماند و ضروری دین شود بسبب آیات بینات دالّه بر ایجاب آن و این
قسم را فرض مینامند دوم ایجاب الله تعالی صلوة را در ازمنه محدوده مثل اوقات صلوة خمس در این شریعت پس
اگر واقع شود پیش از آن اوقات یا بعد از آن اوقات مجزی نخواهد بود و قول امام که یعنی مفروضا برای بیان
اینست که مراد در این آیت قسم اولست و قول امام که و لیس یعنی تا آخر برای بیان اینست که مراد قسم دوم نیست چنانچه
مخالفان توهم کرده اند بقیاس ایجاب اصل صلوة در شرایع سابقه بر ایجاب اقامت صلوة بضم رکوع و سجود و سایر
شروط محدوده در این شریعت وقت فوتها بفتح واو و سکون قاف و فتح تا و فتح فا و سکون واو و کسر تا و ضمیر راجع
بصلوة عبارتست از زمانی که بعد از زمان وجوب صلوة است و مراد اینست که در شرایع سابقه صلوة وقت
فوت نداشته بلکه در بعض آنها یا کل آنها در جمیع عمر یکبار واجب بوده با اینمعنی که هر بار که ذکر الله هدی میشد و صلوة
بر ایشان واجب بوده نظیر آیت سوره اعلی و ذکر اسم ربه فصلی و بیان شد در کتاب الدعا در حدیث هفتم
باب بیستم که باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلام است جملة اذا جاز استیناف بیانیست در پس یعنی است مثال
ذلک الوقت وقت فوتها نیست بلکه وقتیست که لازم ادای صلوة است باعتقاد مخالفان و پیش از وقت
فوتها ثم دلالت است بر اینکه ایقاع صلوة با ایقاع آخر اجزای صلوة است و ایقاع آخر اجزای صلوة اگر
متراخی نباشد از گذشتن وقت مثل اینکه یک رکعت یا بیشتر در وقت واقع شده باشد و تتمه در خارج وقت
واقع شده باشد مجزی نیست روایتست از زراره و فضیل از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تبارک اسمه در
ثنا که بدرستی که صلوة بوده در شرایع سابقه بر مؤمنان واجبی تمیز کرده شده امام گفت که میخواهد بود توت

مفروض یا وهست اینکه خواهد وقت فوت صلوة را چون گذرد و آنوقت مقرر بعد از آن گذاردن آن صلوة را نیاشد
صلوة او بجا آورده شده **حل** وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَهَلَكَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ صَلَّاهَا
لِغَيْرِ وَقْتِهَا وَلَكِنَّهُ مَتَى مَا ذَكَرَهَا صَلَّاهَا **شرح** مشار الیه ذلک در اول موقوت است و در دوم منفی
در لیس یعنی لام در لغیر بمعنی فی است لغیر وقتها مبنی بر فرض وقوع اراده معنی اطلست و این اشارتست
بانکه تاخیر صلوة مغرب تا سقوط حمره مغربیه جایز نیست در آن شریعت در سوره ص چنین است و وهبنا لداود سلیمان
نعم العبد انه اواب اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب
ردوها علی فطفق مسحا بالسوق والاعناق و موافق این حدیث و بعنوان اظهار احتمال میگوییم که اذ ظرف اواب است
و مراد بعشی اول وقت غروب شمس است تا سقوط شفق جوهری در صحاح گفته العشی والعشیة من صلوة المغرب الی العتمة
الصافنات اسبان خوش ساق که اکثر در ایستادن بر دو دست و یک پا و طرف سم پای دیگری ایستند و این
معلوم میشود بلندی محل نحو و باریکی استخوان ساق و مانند آن الجیاد اسبان خوش کردن پا و فقال برای تعقیب است
و مراد اینست که صلوة سلیمان بعد از سقوط شفق واقع شد زیرا که فقال انی احببت تا آخر بجای فصلی است مراد
بالخیر صلوة است چنانچه مؤذن میگوید حی علی خیر العمل عن ذکر متعلق بالخیر است و عن برای سببیت است مثل
ما فعلته عن امری و مراد بذکر رب سلیمان امر در جمیع احکام الله تعالی است و آن دو قسم است اول کتاب الهی مثل قرآن
و تورية دوم رسولی که آن کتاب بر او نازل شده سیوم اوصیای آن رسول چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح
احادیث باب سیم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام است و آن اینجا عبارت از
نبی صاحب شریعت و اوصیای او تا زمان سلیمانست یا عبارتست از تورات که خبر بودن نماز ماخوذ و
مستنبط از آنست حتی متعلق بفقال است و از تتمه مقول قول نیست ضمیر توارت راجع بالصافنات الجیاد است
مراد بالحجاب ظلمت شب است موافق آنچه گذشت در حدیث سیوم باب ششم و مراد اینست که صلوة سلیمان مستمر بود
از سقوط شفق تا برطرف شدن بیاض از جانب مغرب ردوها بتقدیر قول است و مخاطبان موکلان بر اسبانند
و ضمیر منصوب راجع بالصافنات الجیاد است و تعدیه آن بعلی باعتبار تضمین معنی عرض است موافق اذ عرض علیه بالعشی
عبارت از مالیدن دست بالسوق ناظر بالصافنات الجیاد است والاعناق ناظر بالجیاد است پس در کلام لف
و نشر مرتب است و جمعی از مفسران تفسیر این آیات بر وجهی کرده اند که ملایم شان سلیمان و سیاق این آیات نیست
و بعضی موافق تفسیر خود روایات ذکر کرده اند پس اگر آن روایات صحیح باشد محمول بر تقیه خواهد بود زیرا که در خطاب
استعلای علی خیر العمل از اذان کرده بدعوی اینکه جهاد افضل از صلوة است ضمیر لکنه راجع بسلیمان است ما در متی



ما ذکرها زائده است و ذکر بمعنی یاد آوریست و این اشارتست بانکه صلوة در شریعت موسی که سلیمان از اوصیای
اوست اختصاص بوقتی نداشته موافق قول عیسی در سوره مریم و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا پس نظیر
آیت سوره اعلی است و ذکر اسم ربه فصلی **یغ** اگر میبود موقوت چنان هر آینه هلاک میبود سلیمان بن داود علیه السلام
وقتی که گذارد نماز مغرب را بنابر آن فرض بعد از خروج وقت آن مراد اینست که این آیت برای مدح سلیمان است و
اگر چنان میبود برای ذم میبود ولیکن سلیمان در هر وقت که یاد آورد صلوة را گذارد آنرا **حل** قَالَ ثُمَّ قَالَ وَ
مَتَى مَا اسْتَيْقَنْتَ أَوْ شَكَكْتَ بَعْدَ مَا خَرَجَ وَقْتُ الْفَوْتِ فَقَدْ دَخَلَ حَائِلٌ فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْكَ مِنْ
شَكٍّ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ فَإِنِ اسْتَيْقَنْتَ فَعَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَهَا فِي أَيِّ حَالَةٍ كُنْتَ **شرح** ما در اول زائده است
و در دوم مصدریه است او در دوم برای شک راویست بقرینه تکرار انک لم تصلها و میتواند بود که کلام امام باشد
و بر تقدیر اول مراد بوقتها وقت ادای است و بر تقدیر دوم مراد وقت سعه است و بر هر تقدیر فوت
بفتح فا و سکون واو و تا دو نقطه در بالا است و مراد بوقت فوتها وقت قرب فوتها است و آن زمانیست که
یکرکعت یا بیشتر در آن میگنجد من در من شک برای سببیت است حتی برای استثنای منقطع است **یعنی** راوی گفت
که بعد از آن امام گفت که هرگاه یقین کنی یا شک کنی در وقت ادای نماز اینکه تو نگزاردی آنرا امام گفت که
هرگاه یقین کنی یا شک کنی در وقت نزدیک شدن فوت نماز اینکه تو نگزاردی آنرا میگزاری آنرا و اگر شک
کنی بعد از آنکه بیرون رفت وقت نزدیک شدن فوت پس تحقیق داخل شد مانعی از اعتبار شک و واجب
نیست اعاده بر تو بسبب شک مگر آنکه یقین کنی پس اگر یقین کنی پس واجبست بر تو که گزاری آنرا در هر حالی که
باشی خواه شب و خواه روز و خواه نزدیک و خواه دور **یازدهم حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
رَجُلٍ نَامَ عَنِ الْعَتَمَةِ فَلَمْ يَقُمْ إِلَّا بَعْدَ انْتِصَافِ اللَّيْلِ قَالَ يُصَلِّيهَا وَيُصْبِحُ صَائِمًا **شرح** العتمة بفتح عین
بی نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا زمانی از شب که بعد از غروب شفق است تا نصف شب و مراد اینجا نماز فریضه خفتن
است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خوابید از نماز خفتن یا منعی که بسبب خواب غافل شد
از نماز خفتن و ترک آن کرد و بیدار نشد مگر بعد از رسیدن شب بنصف امام گفت میگزارد نماز خفتن را بعنوان
قضا و بصبح میرسد روزه دار یا یعنی که فردای آن شب را روزه میدارد **باب سیزدهم حل باب بنای مسجد النبی**
**صلی الله علیه وآله شرح** این باب بیان کیفیت بنای مسجد نبی صلی الله علیه وآله در مدینه مبارکه است در این باب حدیث است
**اول حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بَنَى مَسْجِدَهُ بِالسَّمِيطِ ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَثُرُوا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَزِيدَ فِيهِ فَقَالَ

فِي وَقْتِهَا أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّهَا أَوْ فِي وَقْتِ
فَوْتِهَا أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّهَا صَلَّيْتَهَا وَإِنْ
شَكَكْتَ م

نعم وأمر به فزيد فيه وبناه بالسعيدة ثم إن المسلمين كثروا فقالوا يا رسول الله لو أمرت
بالمسجد فزيد فيه فقال نعم وأمر به فزيد فيه وبنى جداره بالأنثى والذكر ش السعيدة بفتح سين
بی‌نقطه وکسر میم وسکون یا دو نقطه در پایین وطاء بی‌نقطه آخر یک نصف یا شده و مخمره پهلو نداشته باشد مثل مروارید
در رشته کشیده و او برای تمنی است السعیده بفتح سین بی‌نقطه وکسر عین بی‌نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و دال
و تا تانیث باعتبار اینکه موصوف آن لبنه است خشتی که دو کرده شده باشد بنصف خشتی در پهلوی آن بعرض
دیوار بیشتر شود و دیوار مستحکم‌تر شود الانثی والذکر ماده و نر و مراد اینجا دو خشت است که تنصیف یکی شده و دیگری
در میان آن دو نصف گذاشته شده تا دیوار دو خشته شود در زبر و زبر نیفتد خشت اول انثی است و خشت
دوم ذکر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت بدرستی که رسول الله صلی الله
علیه و آله بنا کرد مسجد خود را در مدینه بعنوان یک خشته بعد از آن بدرستی که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند ای رسول
کاش امر کنی مسجد پس زیاد کرده شود در آن پس گفت آری و امر کرد مسجد پس زیاد کرده شد در آن و بنا کرد مسجد را یک
خشت و نیم بعد از آن بدرستی که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی مسجد پس زیاد کرده شود
در آن پس گفت آری و امر کرد مسجد پس زیاد کرده شد در آن و بنا کرد دیوار آنرا دو خشته اصل ثم اشتد عليهم
الحر فقالوا يا رسول الله لو أمرت بالمسجد فظلل فقال نعم فأمر به فأقيمت فيه سواري من
جذوع النخل ثم طرحت عليه العوارض والخصف والإذخر ش العوارض بفتح عین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه
و ضاد با نقطه جمع عارضه درختان بر پهلو افتاده و الخصف بفتح خاء با نقطه و فتح صاد بی‌نقطه جمع خصفه آنچه از برگ
درخت خرما بافته میشود برای فرش و مانند آن یعنی بعد از آن سخت شد بر مسلمانان گرمای آفتاب پس گفتند ای رسول الله
کاش امر کنی مسجد پس سایه کرده شود پس گفت آری پس امر کرد مسجد پس واداشته شد در مسجد ستونها از تنه‌های درخت
خرما بعد از آن انداخته شد بر مسجد درختان بر پهلو افتاده و بافته برگ درخت خرما و اذخر اصل فعاشوا فيه حتى
أصابتهم الأمطار فجعل المسجد يكف عليهم فقالوا يا رسول الله لو أمرت بالمسجد فطين فقال لهم
رسول الله صلى الله عليه وآله لا عريش كعريش موسى عليه السلام فلم يزل كذلك حتى قبض رسول
الله صلى الله عليه وآله ش جعل بمعنی شرع است یکف بکسر کاف و فا مصدر مضارع معلوم مثل الفعل والوی باب
ضرب است الوکف چکیدن سقف لا کالای جمله است و عریش مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا عریش و
میتواند بود که لا برای نفی جنس باشد و عریش مبنی بر فتح باشد یعنی پس راحت کردند در مسجد تا آنکه برخورد ایشانرا
بارانها پس شروع کرد مسجد بچکیدن بر ایشان پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی مسجد پس گاه‌گل کرده شود سقف آن پس

گفت

گفت ایشانرا رسول الله صلی الله علیه و آله نه امر میکنم این سقفی است مانند سقف موسی علیه السلم در عبادتخانه او پس ماند مسجد چنان
تا آنکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله اصل وكان جداره قبل أن يظلل قامة وكان إذا كان الفيء
ذراعا وهو قدر مربض عنز صلى الظهر وإذا كان ضعف ذلك صلى العصر ش قبله مسجد مدینه بین جنوب
و مغرب موافق کعبه است تقریبا چرا که اندکی مایل بمشرق میشود موافقتر میبود لیکن برای مصلی عظیم ثابت شده و تیاسر برای
نماز گزاردن آنجا مستحب شده چنانچه می‌آید در حدیث ششم باب النوادر که باب هفدهم است پس دیوار شرقی و غربی آن
مسجد موافق خط نصف النهار است و در وقت زوال سایه ندارد و دیوار جنوبی آن که در جانب قبله است سایه
دارد و آن سایه مختلف میشود باختلاف فصول پس چون آفتاب در اول سرطان باشد آن سایه کوتاه‌تر از سایه
سایر ایام است و چون آفتاب در اول جدی باشد آن سایه درازتر از سایه سایر ایام است و چون آفتاب در اول
حمل یا اول میزان باشد آن سایه میانه است و مراد بقامت اینجا قد آدمی مستوی الخلقه است و قد هر کس موافق
چهار ذراع خودش است چنانچه موافق هفت قدم خودش است وکان إذا کان دلالت برین میکند که تفاوتی
منظور نمیداشته میان وقتی از سال که آفتاب نزدیک بسمت الراس کند و میان اوقات دیگر سال پس
نافله را در روز کوتاه‌تر بیشتر میکرده از نافله روز درازتر الفیء بفتح فا و سکون یا و همزه سایه که حادث
شود برای شاخص بعد از زوال آفتاب و طریق معرفت مقدار فیء اینست که زاویه آن مسجد را که میان دیوار جنوبی
و غربیست شاخص فرض کنند و مقدار سایه آنرا هر روز که خواهند در وقت زوال نشان کنند و چون سایه از آن زاویه
زیاد شود از سایه که بود بقدر یکذراع شروع در فریضه ظهر کنند و چون سایه آن زیاد شود بر سایه که بود در اول
ربع چهارم روز بقدر دو ذراع شروع در فریضه عصر کنند مگر آنکه تقدیم نافله عصر را اول ربع چهارم کرده باشند
پس شروع در عصر بیشتر از آن وقت میشود و آن تقدیم جایز است موافق امثال حدیث چهاردهم باب شانزدهم که
باب تقدیم النوافل و تأخیرها تا آخر است مربض بفتح میم و سکون را بی‌نقطه و کسر با یک نقطه و ضاد با نقطه اسم مکان
باب ضرب است العنز بفتح عین بی‌نقطه و سکون نون و زای با نقطه بز ماده که خوابگاه آن در وقت آبستنی
اندکی بیشتر از خوابگاه بز نر میباشد و مشار الیه ذلک ذراع است و مراد اینست که زمان دو ذراع سایه بعد از
دخول وقت عصر قریب بزمان یکذراع تخمین سایه بعد از زوال است اگرچه اندکی کمتر است پس گویا یکذراع متصل
بزوال ظرف هشت رکعت نافله ظهر بوده و دو ذراع بعد از دخول وقت عصر ظرف هشت رکعت نافله عصر بوده یعنی
و بوده دیوار مسجد پیش از آنکه مسجد سقف شود بمقدار یک قد آدمی و عادت رسول علیه السلم این بود که چون سایه بعد از زوال
حادث بعد از زوال بقدر یکذراع و آن مقدار خوابگاه بز ماده است میگزارد فریضه ظهر را و چون دو مقدار یکذراع

هشت رکعت اذا ظهر را میکرد و چون میشد سایه حادث بعد از زوال ربع چهارم روز بقدر دو ذراع میگزارد فریضه عصر را
اصل قال و التمیط لبنة لبنة و السعید لبنة و نصف و الذکر و الانثی لبنتان مخالفتان شرح الیم
و حیط یکخشت یکخشت است و سعید یکخشت و نیم است و ذکر و انثی دو خشت است که یکی در میان دو نصف
دیگر است پس یکی شکسته است و دیگری شکسته نیست و مراد اینست که رجهای آن یک در میان همچنین است و باقی دو
خشت و نیست والا در ز بدرز می افتد و دیوار بی استحکام میشود دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته
عن المسجد الذی اسس علی التقوی قال مسجد قباء شرح در سوره توبه چنین است لمسجد اسس علی التقوی من اول
یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین و چون بعضی خیال کرده اند که این مسجد مدینه است این
سوال واقع شده قبا بضم قاف و با یکنقطه والف ممدوده و گاهی مقصوره میباشد دهیست در جانب مشرق
مدینه میان آن و مدینه یکفرسخ است تقریبا و در فضل مسجد آن روایات بسیار است از موافق و مخالف اما روایات
مخالفان اینکه طبرانی در کبیر گفته عن جابر بن سمره قال لما سأل اهل قبا النبی صلی الله علیه و سلم ان یبنی لهم مسجدا فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لیقم بعضکم فیرکب الناقة فقام ابو بکر فرکبها فحرکها فلم تنبعث فرجع فقعد فقال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لاصحابه لیقم بعضکم فیرکب الناقة فقام علی رضی الله عنه فلما وضع رجله فی غرز الرکاب وثبت فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ارخ زمامها و ابنوا علی مدارها فانها مأمورة حاشیه بنابر امثال این روایت میتواند بود که من
اول یوم ابتدائیه باشد و ظرف متعلق بالتقوی باشد و مراد بتقوی تقوی امیر المؤمنین علیه السلم باشد و اکثر اهل
مذهب کوفیین است بخلاف بصریین که میگویند من اینجا بمعنی فی است و ظرف اینجا متعلق با سس است چنانچه شیخ رضی در
شرح کافیه در بحث حروف جاره نقل کرده حاشیه تقیید تأسیس بانکه در روز اول است لطفی دارد یعنی تا کسی که برگاه بنای
بر تقوی از روز اول و مقابل آن ده جهاد رت اثر کند معلوم است که حال شخصی که از روز اول کافر و مشرک باشد
و بعد از آن دعوی امامت کند چه خواهد بود و حال جمعی که اساس خانه دین خود را بر کار او گذارند و رکون باو کنند
با وجود آیت سوره هود و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار چه خواهد شد یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مسجدی که بنا نهاده شده است بر تقوی گفت آن مسجد قبا است سیوم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام کم کان مسجد رسول الله صلی الله علیه و اله قال کان ثلثة الاف
و ستمائة ذراع مکسّرة شرح وجه این سوال اینست که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله مسجد او را بزرگ کرده
مکسره بسین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل منصوب و نعت ثلثة است التکسیر بسیار شکستن و مراد
اینجا تقسیم عددیست بر عددی و میتواند بود که بکسره مجرور و نعت ذراع باشد و این دو احتمال دارد اول اینکه

*حاشیه: فقام عمر فرکب فلم تنبعث فرجع فقعد*



بکسره منقوصه باشد چنانچه مطرزی در مغرب باینمضمون گفته که الذراع المکسرة ست قبضات و هی ذراع العامة و انما وصفت
لانها نقصت عن ذراع الملک بقبضة و هو بعض الاکاسرة و کانت ذراعه سبع قبضات دوم آنکه مراد بکسره ذراع
ذراع باشد و حاصل این احتمال و آنچه او لا گفته شد یکیست و در هر دو مراد بذراع از آنجا که آدمی مستوی الخلقه است تا سر
انگشت میانین دست یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه مقدار بود مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه در وقت
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بود سه هزار و ششصد ذراع قسمت کرده شده که حاصل ضرب شصت در شصت است مثلا
ظاهر اینست که این سوای مکان چهار دیوار مسجد باشد باب چهارم اصل باب ما یستتر المصلی ممن یمر بین یدیه شرح
یستتر بسین بی نقطه و تاء دو نقطه بالا و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است الاستتار پنهان شدن و مراد
اینجا در حجاب بودن فی الجمله است یعنی این باب بیان چیزیست که فی الجمله در حجاب میشود بسبب آن کسی که نماز میگزارد
در صحرا و مانند آن از کسی که میگذرد در پیش او درین باب پنج حدیث است و محتمل است که دو کلام مصنف نیز باشد یکی بعد
حدیث چهارم و یکی بعد از حدیث پنجم اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه
و اله یجعل العنزة بین یدیه اذا صلی شرح العنزة بفتح عین بی نقطه و فتح نون و زای با نقطه نیزه کوچک
بزرگتر از عصا باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بود فرو میبرد نیزه کوچک
را در پیش خود و چون نماز میکرد در صحرا و مانند آن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان طول رحل
رسول الله صلی الله علیه و اله ذراعا و کان اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به ممن یمر
بین یدیه شرح الرحل بفتح را بی نقطه و سکون حاء بی نقطه زین شتر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
بود بلندی زین شتر رسول الله صلی الله علیه و آله یکذراع و چون نماز میگزارد در سفر میگذاشت آنرا در پیش خود در حجاب
میشد فی الجمله بسبب آن از هر که میگذشت در پیش او سیوم اصل عن ابن مسکان عن ابن ابی یعفور قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل هل یقطع صلوته شیء مما یمر بین یدیه فقال لا یقطع
صلوة المؤمن شیء و لکن ادرؤا ما استطعتم شرح ادرؤا بدال بی نقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه
مضارع امر باب تفعلت و بنا برین دال مشدده مفتوحه است و را نیز مشدده مفتوحه است و اصل آن تدرؤا بوده
تا مال شده و مدغم در دال دوم شده و پس احتیاج شده بهمزه وصل مکسوره التدرء در حجاب شدن و ما یجری مجراه و اورا
نیز میتوان خواند باب منع است و بنابرین دال مخففه ساکنه است و را مخففه مفتوحه است الدرء دفع و مراد اینجا استتار
یا از باب افتعال است و بنابرین دال مشدده مفتوحه است و دال دوم منقلب از تا است و را مخففه مکسوره است
الادراء در حجاب شدن از کسی و رسم الخط موافق احتمال سوم نیست زیرا که همزه ما قبل مکسور بیا نوشته میشود یعنی

*حاشیه: المسلم*

528

روایت است از عبد الله بن مسکان از عبد الله بن ابی یعفور گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد که آیا باطل و قطع
میکند نماز او را چیزی از آنچه میگذرد در پیش او پس امام گفت بر طرف نمیکند نماز مؤمن را چیزی ولیکن استتار کنید چندانکه توانید
و قدرت داشته باشید چهارم (حل) وفی روایة ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال
لا یقطع الصلوة شیء لا کلب ولا حمار ولا امرأة ولکن استتروا بشیء فان کان بین یدیک قدر
ذراع رافعا من الارض فقد استترت (شرح) ذکر وفی روایة تا آخر اشارت باینست که مراد باین حدیث و حدیث
سابق یکیست و بعضی توهم کرده اند که دو حدیث است بنابرآنکه ابو بصیر در حدیث سابق از ارباب منع باشد و مراد هم
بمنع مردمان باشد از مرور در پیش نماز چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده (یعنی) و در روایت ابن مسکان از ابو بصیر از
امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت بر طرف نمیکند نماز را چیزی نه سگ و نه خر و نه زن ولیکن در حجاب شو بچیزی و اگر
باشد در پیش تو مقدار یک ذراع در حالی که بلند باشد از زمین پس محقق در حجاب شده فی الجملة با منع که قدر مستحب فعل
آمده (حل) والفضل فی هذا ان تستتر بشیء وتضع بین یدیک ما تتّقی به من المارّ فان لم تفعل
فلیس به بأس لانّ الذی یصلّی له المصلّی اقرب الیه ممّا یمرّ بین یدیه ولکن ذلک ادب الصلوة
وتوقیرها (شرح) میتواند بود که این تتمه حدیث باشد و میتواند بود که کلام مصنف باشد و در بعض نسخ در صدر این فقرات
قال الکلینی هست و آن از زیادتی نساخ است (یعنی) و اهل فضیلت درین استتار اینست که استتار کنی بچیزی خواه
بقدر یک ذراع و خواه کمتر و گذاری در پیش خود چیزی را که پرهیز کنی بآن از گذرکننده پس اگر نکنی پس منعی نیست بآن نکردن برو
برای اینکه آن کسی که نماز میگزارد برای او نمازگزار حقیقی نزدیکتر است باو از آنچه میگذرد در پیش او ولیکن آن استتار
ادب نماز و تعظیم نماز است (پنجم حل) عن محمد بن مسلم قال دخل ابو حنیفة علی ابی عبد الله علیه السلم
فقال له رأیت ابنک موسی یصلّی والناس یمرّون بین یدیه فلا ینهاهم وفیه ما فیه
فقال ابو عبد الله علیه السلم ادعوا لی موسی (شرح) فلا ینهاهم مبنی بر اینست که منع ایشان در اثنای نماز
باشاره و بضرب دست و مانند آنها منع گذرکننده میکند یا مراد اینست که پیش از شروع در نماز تعیین طلا زمان
برای گذرکنندگان باید کرد در جایی که احتمال آن باشد (یعنی) روایت است از محمد بن مسلم گفت داخل شد ابو حنیفه
بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت امام را که دیدم پسر تو موسی را که نماز میگزارد در حالی که مردمان میگذشتند در
پیش او پس نهی نمیکرد ایشان را و درین عمل قصوریست که ظاهر است در آن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم
بخوانید برای من موسی را پس خوانده شد و آمد (حل) فقال یا بنیّ انّ ابا حنیفة یذکر انّک کنت تصلّی
والناس یمرّون بین یدیک فلم تنههم فقال نعم یا ابه انّ الذی کنت اصلّی له کان اقرب

الیّ

قال الکلینی

الیّ منهم یقول الله عزّ وجلّ ونحن اقرب الیه من حبل الورید قال فضمّه ابو عبد الله علیه السلام
الی نفسه ثمّ قال بابی انت وامّی یا مودع الاسرار (شرح) ابا بفتح همزه و با یکنقطه و الف منقلب از یاء متکلم و یا ساکنه
برای کمال ظهور الف است (یعنی) پس گفت ای پسرک من بدرستی که ابو حنیفه میگوید که تو نماز میگزاردی در حالی که مردمان گذر میکردند
در پیش تو پس نهی نمیکردی ایشان را پس گفت آری ای پدرم بدرستی که آن کس که نماز میگزاردم برای او بود نزدیکتر سوی من
از ایشان بیان این آنکه میگوید الله عزّ وجلّ در سوره ق و ما نزدیکتریم سوی او از رگ گردن مراد اینست که التفات
بمردمان در اثنای نماز برای نهی ایشان از مرور خلاف آداب نماز است زیراکه توجه خاطر بمردمان در اثنای نماز باعث
ترک التفات بالله تعالی است که نزدیکتر است از رگ گردن راوی گفت پس متصل کرد او را امام جعفر صادق علیه السلم
سوی خود بعد از آن گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای محل امانت رازهای الهی (حل) وهذا تأدیب منه صلّی الله علیه
واله وکلامه ترک الفضل (شرح) میتواند بود که این کلام محمد بن مسلم باشد و میتواند بود که کلام مصنف باشد و در بعض
نسخ در صدر این قال الکلینی و آن از زیادتی کاتبانست مشار الیه بهذا کلام امام موسی کاظم علیه السلام است التأدیب ادب
آموزی و مراد اینجا تنبیه ابو حنیفه است بر خطا زیراکه منع مردمان در اثنای نماز از مرور از قبیل ترک التفات بالله تعالی است
و نزدیکتر است از ترک کردن بسبب التفات بمردمان برای نهی ایشان از مرور و ایضا حرامست نهی مردمان از مرور در
موضعی که مباحست ایشان را ضمیر منه راجع بامام موسی کاظم علیه السلام است لانه بفتح لام و الف و همزه مفتوحه و نون ولا
عاطفه است و انه بتقدیر لانه است و ظرف معطوف بر خبر مبتدا است و ضمیر راجع بامام موسی کاظم علیه السلام است و در بعض
نسخ لانه بکسر لام و فتح همزه و نون است و بنابراین ضمیر راجع بابو حنیفه است و مراد اینست که ابو حنیفه ترک کرد بی
که استتار است برای اینکه التفات بمردمان کند و فعل حرامی کند که منع مردمانست از مرور موضعی که مباحست ایشانرا
(یعنی) و این گفتگو تأدیبی است ابو حنیفه را از جانب امام موسی کاظم علیه السلم و خجالت اینست نه برای اینست که امام موسی
کاظم ترک استتار کرده بود و مراد اینست که استتار کرده بود و اگر چه تصریح بآن نکرد و اکتفا به تنبیه ابو حنیفه کرد بر خطا
باب یازدهم (حل) باب المرأة تصلّی بحیال الرجل والرجل یصلّی بحیال المرأة (شرح) هر یک از المرأة والرجل در حکم
نکره است زیراکه الف لام آنها برای عهد ذهنی است (یعنی) این باب بیان زنیست که نماز میگزارد در برابر مرد و بیان
مردی که نماز میگزارد در برابر زن و درین باب هفت حدیث است (اول حل) عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة
تصلّی الی جنب الرجل قریبا منه فقال اذا کان بینهما موضع رحل فلا بأس (شرح) الی بمعنی فی است
چنانچه بعضی گفته اند در لیجمعنّکم الی یوم القیمة و قریبا حالست از فاعل تصلّی و ترک علامت تأنیث مثل ترک آن در انّ رحمة الله
قریب من المحسنین است بنابرآنکه قریبا اگر باعتبار قرب نسب نباشد بلکه باعتبار قرب مسافت باشد

قال الکلینی

براى فرق چنانچه ابن هشام در مغنى اللبيب گفته در باب چهارم در بيان امورى كه كسب ميكند اسم بسبب اضافه
كه اقامت مذكر المونث كقوله انارة العقل مكسوف بطوع هوى وعقل عاصى الهوى يزداد تنويرا قيل ويحتمل ان يكون منه
رحمة الله قريب من المحسنين وبعده لعل الساعة قريب فذكر الوصف حملا على اضافة ولكن ذكر الفراء انهم التزموا التذكير
فى قريب اذا لم يرد قرب النسب قصدا للفرق واما قول الجوهرى ان الله تعالى لكون التانيث مجازيا فوهم لوجوب التانيث
فى نحو الشمس طالعة والموعظة نافعة وانما يفترق حكم المجازى والحقيقى فى الظاهر لا المضمر وشيخ بهائى رحمه الله تعالى در شرح
گفته كه گاهى لفظى كه مذكر است مستعمل ميشود در مونث حقيقى بتاويل شخص وگاهى عكس ميشود بتاويل نفس ومناسب اين
گذشت در كتاب الجنائز در حديث ششم باب الصلوة على النفس والتكبير كه باب نه وچهارمست كه اللهم ان هذه
النفس وانت احييتها تا آخر وميتواند بود كه قريبا در حديث منصوب بظرف مكان باشد ومناسب اين مى آيد
در شرح حديث اول باب ششم رحل بفتح را مهمله وسكون حاء مهمله است چنانچه در بعض نسخ است يا بضم جيم است
چنانچه در بعضى ديگر است يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام در زنى كه نماز ميكزارد در پهلوى مرد در حالى كه
نزديكست بسبب مرد پس امام گفت چون باشد ميان آن مرد و زن جاى زين شترى پس پروايى نيست مراد صورتيست
كه مرد نماز نكرده باشد پس اين بعد براى رفع كراهت است **دوم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل
يصلى والمراة تحاذيه عن يمينه او يساره فقال لا باس **شرح** الحذاء بكسر حاء مهمله وذال معجمه والف ممدوده
ممدوده برابر **يعنى** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردى كه نماز ميكزارد در حالى كه زن در برابر اوست
در جانب راست او يا در جانب چپ او پس امام گفت پروايى نيست با آن اگر زن نماز ميكرده باشد **سيوم اصل**
عن ابى عبد الله عليه السلام فى الرجل والمراة يصليان فى بيت والمراة عن يمين الرجل
بحذاه قال لا الا ان يكون بينهما شبر او ذراع **شرح** در اينجا چند احتمالست **اول** اينكه يصليان محمول باشد
بر نماز گزاردن ايشان بعنوان جماعت باقتداى زن بمرد بقرينه اينكه بودن زن در جانب راست مرد مذكور است
وعكس آن مذكور نيست ولا از براى اثبات حرمت باشد واستثنا الا ان يكون منقطع باشد ومراد صورت
تاخر زن از مرد باشد بقدر شبرى اقلا يا بقدر ذراعى كه افضل است **دوم** اينكه يصليان محمول بر نوبت باشد ولا
براى اثبات كراهت باشد واستثنا متصل باشد **سيوم** اينكه يصليان محمول بر نماز جماعت باشد ولا براى اثبات
حرمت باشد والا براى استثنا متصل باشد وبينهما شبر بمعنى باشد كه حايل ميان ايشان باشد كه بلندى آن
بقدر شبر باشد **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام در مردى و زنى كه نماز ميكزارند در يكجا نه در حالى كه زن در
جانب راست مرد است گفت كه جايز نيست مگر آنكه باشد ميان ايشان فاصله پيش و پس بقدر يك وجب يا بقدر يك ذراع

بر اذا كانت لا تصلى

چهارم

**چهارم اصل** عن احدهما عليهما السلام قال سالته عن الرجل يصلى فى زاوية الحجرة وامراته او ابنته
تصلى بحذاه فى الزاوية الاخرى فقال لا ينبغى له ذلك فان كان بينهما شبر اجزاه **شرح** روايت است از
امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام راوى گفت پرسيدم او را از مردى كه نماز ميگزارد در كنج خانه كوچك بزرگى كه
زن يا دختر او نماز ميكزارد در برابر او در كنجى ديگر گفت سزاوار نيست او را آن عمل پس اگر باشد ميان هر دو زن و مرد
ولى زن بقدر شبرى كافيست او را مخفى نماند كه دو احتمال ديگر كه در شرح حديث سابق مذكور شد اينجا نيز جاريست
**پنجم اصل** قال سالته عليه السلام عن المراة تزامل الرجل فى المحمل يصليان جميعا فقال لا ولكن يصلى الرجل
فاذا صلى صلت المراة **شرح** راوى گفت پرسيدم امام را از زنى كه هم پالان ميشود مرد را در كجاوه كه هر دو يك كجاوه نشسته
دارند آيا نماز ميكزارند همراه هم پس امام گفت نه وليك نماز ميكزارد مرد پس چون نماز گزارد نماز ميكزارد زن مراد
صورتيست كه نشسته دو كجاوه بيكديگر برابر باشد يا كجاوه زن نزديكتر باشد خواه كجاوه در زمين ساكن باشد و خواه
در شتر باشد براى ضرورت و تقدم نماز مرد بر نماز زن محمول بر استحبابست **ششم اصل** سالت ابا عبد الله عليه
السلام عن الرجل يصلى وبحياله امراة قائمة على فراشها جنبة فقال ان كانت قاعدة فلا
يضره وان كانت تصلى فلا **شرح** قائمه در بعض نسخ قاعدست و در بعض نسخ بنون است القعود ترك قيام
كردن و نشستن و اينجا معنى اول مراد است و بنابر نسخه اول معنى ترك نماز بالفعل است و بنابر دوم معنى حيض است **يعنى**
پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردى كه نماز ميكزارد در حالى كه در برابر او زنيست ايستاده بر فرش خود در
پهلوى مرد پس گفت اگر باشد آن زن ترك كننده نماز پس ضرر نميرساند ايستادن آن زن او را و اگر آن زن نماز ميكزارده
باشد پس جايز نيست **هفتم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله
يصلى وعايشة نائمة معترضة بين يديه وهى لا تصلى **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت
كه رسول الله صلى الله عليه وآله نماز ميكزارد و عايشه خوابيده بود پهن شده بود در پيش او و او نماز ميكزارد يعنى كه حايض
بود **هشتم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام فى الرجل يصلى والمراة تصلى بحذاه او الى جانبه فقال
اذا كان سجودها مع ركوعه فلا باس **شرح** بحذاه دو احتمال دارد **اول** در جانب راست او يا جانب چپ او باشد و آن
متصل باو نباشد و در شق ديگر اتصال مراد باشد **دوم** اينكه در برابر قبله او باشد و امام در جواب نفى جواز شق اول
كرده باشد بالكليه و نفى جواز بعض افراد شق دوم كرده باشد **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام در
مردى كه نماز ميكزارد و زن نماز ميكزارد در برابر او يا در پهلوى او پس امام گفت اگر باشد سجده زن با ركوع مرد يعنى
كه نسبت سر زن در سجده و سر مرد در ركوع بقبله برابر باشد پس پروايى نيست **باب شانزدهم اصل باب الخشوع**

عن المراة والرجل بينهما اوتين

الفرقعة شكستن انگشتان النقصان بضم نون وسكون قاف مصدر باب نصر كم شدن وكم كردن يعني گفت امام محمد باقر عليه السلام چون ايستي در نماز پس بر تو باد روآوردن بتمام دل بر نماز خود چه غير اين نيست كه حساب كرده ميشود براي تو از جمله نماز آنچه روآورده باشي بران بتمام دل يا بنحوي كه آنچه اقبال در وي شده مقبول نيست اگرچه نوافل باشد آن حكمت چنانچه بيان شده در حديث چهارم باب دوم و بازي مكن در نماز بدست خود و بجنبانيدن آن و نه بريش خود و بجنبانيدن زنخ بجانب راست و چپ مثلا و گفتگو مكن با خود بفكر انكه چون از نماز فارغ شوم بفلان جا ميروم مثلا و دهن دره مكن و كمانكش كمر مكن و تعظيمي كه اهل فرس ميكنند مكن و جز اين نيست كه ميكنند آن تعظيم را در نماز خود گبران و دهن بند مبند و حبس بول و غايط و مانند آن مكن و در وقت نشستن و مكتر دو ذراع خود را بر زمين در وقت سجده و شكستن انگشتان خود را چه بدرستي كه آنچه مذكور شد هر يك از ان باعث نقصان چيزي از نماز است سيم
ولا تقم الى الصلوة متكاسلا ولا متناعسا ولا متثاقلا فانها من خلال النفاق فان الله نهى المؤمنين ان يقوموا الى الصلوة وهم سكارى يعني سكر النوم وقال للمنافقين واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراؤن الناس ولا يذكرون الله الا قليلا شرح مراد بمتثاقل كسي است كه نماز را بار گران برخود ميشمرد و در نماز خواهش آن ميكند كه زود خلاص شود از زير بار گران و تلافي نقصان نماز فريضه ميكند بنوافل زيرا كه مكان نوافل خلوت است نه مسجد و منافات با ريا دارد و ذكر قليل عبارت از حال اوست و اين در مقابل حال جمعيت كه الذين هم على صلوتهم دائمون در حق ايشانست و بيان شد در حديث دوازدهم باب دوم يعني و بر مخيز سوي نماز كاهلانه و نه چنگ زنانه و نه بار عظيم برخود قرار دهنده چه بدرستي كه آنها از خصلتهاي نفاق است چه بدرستي كه الله تعالى نهي كرده و بود مر مؤمنان را از انكه برخيزند سوي نماز بر حالي كه ايشان مستان باشند ميخواهم مستي خواب را و گفت براي منافقان و چون برخيزند سوي نماز برخيزند بر حالي كه كاهلانند مينمايند مردمان را عمل خود و ياد نميكنند الله تعالى را مگر كم دوم حديث قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله كره لكم ايتها الامة اربعا وعشرين خصلة ونهاكم عنها كره لكم العبث في الصلوة شرح گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بدرستي كه الله تعالى ناخوش شمرد براي شما اي امت بيست و چهار خصلت را و نهي كرد شما را از انها بيان اين انكه ناخوش شمرد براي شما بازيچه را در نماز تتمه اين در كتاب خصال ابن بابويه چنين است وكره المن في الصدقة وكره الضحك بين القبور وكره التطلع في الدور وكره النظر الى فروج النساء وقال يورث العمى وكره الكلام عند الجماع وقال يورث الخرس يعني في الولد وكره النوم قبل العشاء الاخرة وكره الحديث بعد العشاء الاخرة وكره الغسل تحت السماء بغير مئزر وكره المجامعة تحت السماء وكره دخول الانهار الا بمئزر وقال ع



و نه بسر خود بجنبانيدن آن م

پيش از شروع در نماز و فراخ شود در ركوع و سجود چنانكه فراخ ميشود شتر در وقت خوابيدن و سر بر زمين گذاردن و قدم خود در وقت سجده م م

في الصلوة وكراهية العبث شرح المشوع بضم خا باعقط مصدر باب منع و فروتني الكراهية بفتح كاف وتخفيف را بي نقطه والف وكسر ها وتخفيف يا دو نقطه در پايين مصدر باب حسن ناخوش بودن يا مصدر باب علم ناخوش شمردن و بنا بر اول اضافه مصدر بفاعلست و بنا بر دوم بمفعولست العبث بفتح عين بي نقطه و فتح با يك نقطه و ثا سه نقطه مصدر باب علم بازيچه مشغول كردن كاري بي نفع معتد به يعني اين باب بيان كيفيت فروتني در نماز و بيان ناخوش بودن بازيچه است و درين باب نه حديث است اول حديث قال ابو جعفر عليه السلام اذا قمت في الصلوة فعليك بالاقبال على صلوتك فانما يحسب لك منها ما اقبلت عليه ولا تعبث فيها بيدك ولا برأسك ولا بلحيتك ولا تحدث نفسك ولا تتثاءب ولا تتمط ولا تكفر وانما يفعل ذلك المجوس ولا تلثم ولا تحتقن ولا تفرج كما يتفرج البعير ولا تقع على قدميك ولا تفترش ذراعيك ولا تفرقع اصابعك فان ذلك كله نقصان من الصلوة شرح لحيتك بكسر لام و سكون حا بي نقطه و فتح يا دو نقطه در پايين و كسر تا دو نقطه بالاست بمعني ريش يا بفتح لام و سكون حا و دو يا دو نقطه در پايين اول مفتوح و دوم ساكن بصيغه تثنيه است اللحي طرف زنخ كه موي ريش از ان مي رويد و حاصل هر دو يكيست و مراد جنبانيدن آنست بحركت دست و الاشتراك تقديم آن بر بيدك ميسور لا تحدث بحا بي نقطه و دال بي نقطه و ثا سه نقطه بصيغه نهي حاضر باب تفعيل است نفسك منصوب و مفعولست لا تتثاءب بتا سه نقطه و همزه و با يك نقطه بصيغه نهي حاضر باب تفاعل يا تفعلت تقطعت بتشديد طا بي نقطه مفتوحه بصيغه نهي حاضر معتل اللام واوي باب تفعل است و لا تكفر بفا و را بي نقطه بصيغه نهي حاضر باب تفعيل يا باب نصر است التكفير والكفر بفتح كاف تعظيم اهل فرس پادشاه خود را بحسب بدست راست بر پشت دست خود گذاشتن يا كف دو دست برهم گذاشتن يا كج شدن و سر در پيش افكندن در وقت ايستادن و بنا بر اول ممنوع اند بود كه مراد بمجوس فرس الامه باشد و لا تلثم بتا سه نقطه بصيغه نهي حاضر باب تفعل بحذف يكي از دو تا است يا از باب ضرب است التلثم واللثم بفتح لام بستن دهان بند و لا تحتقن بحا بي نقطه و قاف بصيغه نهي حاضر باب افتعالست الاحتقان حبس بول و مانند آن لا تفرج بفا و را بي نقطه و جيم بصيغه امر حاضر يا تفعلت التفرج دور كردن اعضاي خود از يكديگر در حال ركوع و سجود و لا تقع بقاف و عين بي نقطه مكسوره بصيغه نهي حاضر معتل اللام واوي باب افعالست الاقعا گذاشتن سرين بر دو پاشنه يا خواه گذاشتن پنجه پا بر زمين باشد و خواه گذاشتن پشت پا بر زمين باشد و آن منافي تورك است و بيان هر دو مي آيد در حديث اول و سيوم باب سيت و نهم و بعضي ميگويند كه اقعا گذاشتن سرين و دو كف پا و دو كف دست بر زمين است چنانچه سگ ميكند و على قدميك مؤيد معني اولست لا تفرش بفا و را بي نقطه و قاف و عين بي نقطه بصيغه نهي حاضر باب فعللة است

انفعال است و در بعض نسخ از باب افتعال است لا تفرقع بفا و را و قاف بي نقطه و عين بي نقطه بصيغه نهي حاضر باب م

لا تفرش

عار و سکان من الملائکة وکره دخول الحمامات الا بمئزر وکره الکلام بین الاذان والاقامة فی صلوة الغداة حتی تنقضی
الصلوة وکره رکوب البحر وکره النوم فوق سطح لیس بمحجر وقال من نام علی سطح لیس بمحجر فقد برئت منه الذمة وکره ان ینام
الرجل فی بیت وحده وکره للرجل ان یغشی امرأته وهی حائض فان غشیها فخرج الولد مجذوما او ابرص فلا یلومن الا
نفسه وکره ان یغشی الرجل امرأته وقد احتلم حتی یغتسل من احتلامه الذی رأی فان فعل فخرج الولد مجنونا فلا یلومن الا نفسه
وکره ان یکلم مجذوما الا ان یکون بینه وبین المجذوم قدر ذراع وقال فر من المجذوم فرارک من الاسد وکره البول علی شط
نهر جار وکره ان یحدث الرجل تحت شجرة وقد اینعت یعنی اثمرت وکره ان ینتعل وهو قائم وکره ان یدخل الرجل البیت
المظلم الا ان یکون بین یدیه نار وکره النفخ فی الصلوة سیوم مل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت
فی صلوتک فعلیک بالتخشع والاقبال علی صلوتک فان الله عز وجل یقول الذین هم فی صلوتهم
خاشعون شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشی در نماز خود پس بر تو باد که کمال فروتنی و تمام
دل رو آوری بر نماز خود چه بدرستی که الله عز وجل در سوره مؤمنون بمقصود رسیدند مؤمنان که ایشان در نماز خود فروتنی
کننده‌اند چهارم مل عن ابی عبد الله علیه السلام یقول کان علی بن الحسین صلوات الله علیه
اذا قام فی الصلوة کانه ساق شجرة لا یتحرک منه شیء الا ما حرکت الریح منه شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت پدرم علیه السلام میگفت که بود علی بن الحسین صلوات الله علیه چون می ایستاد در نماز مثل
ساق درختی بیان این که حرکت نمیکرد از او چیزی مگر آنکه حرکت میداده باشد آنرا باد از او مثل دامن جامه و گوشه ردا
پنجم مل کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا قام فی الصلوة تغیر لونه فاذا سجد لم یرفع
رأسه حتی یرفض عرقا شرح یرفض براء بینقطه وفاء وتشدید ضاد بانقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعلال است
الارفضاض پاشیده شدن عرق بفتح عین بینقطه و فتح راء بینقطه وقاف تمیز از نسبت است یعنی عادت امام زین
العابدین علیه السلام این بود که چون برخواست سوی نماز دگرگون میشد رنگ او پس چون سجده میکرد برنمیداشت سر خود را
مگر آنکه پاشیده میشد عرق او ششم مل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا استقبلت القبلة بوجهک
فلا تقلب وجهک عن القبلة فتفسد صلوتک فان الله عز وجل قال لنبیه صلی الله علیه واله
فی الفریضة فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره واخشع
ببصرک ولا ترفعه الی السماء ولیکن حذاء وجهک فی موضع سجودک شرح فی الفریضة اشارت
باینکه امر درین آیت بعنوان فرضیت یا اشارتست باینکه این حکم در فریضه است و شامل نافله نیست و قول امام
علیه السلام که فتفسد صلوتک مؤید احتمال اولست فاء در فول برای تفریعست و بیان حقیقت این شد در کتاب الحجه در شرح

حدیث

حدیث دوم باب نهم که باب فی ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز وجل علی خلقه است وحیث ما کنتم باعتبار اجزای عمارت
خیالیه انیجد بیت یا باعتبار اجزای زمین است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون برابر شوی قبله را برو
خود پس مگردان روی خود را از قبله که فاسد شود نماز تو چه بدرستی که الله عز وجل گفت نبی خود را خطاب درین فریضه که بعنوان
فرض در سوره بقره که پس بگردان روی خود را جانب مسجد الحرام و هر جا که باشید پس بگردانید رویهای خود را جانب آن
مسجد و فروتنی کن بچشم خود و برمدار چشم خود را سوی آسمان و باید که باشد چشم تو در برابر روی تو در جای سجده تو یعنی
که نگاه همی بجانب راست و چپ مکن و نگاه دار در موضع سجود خود کن هفتم مل عن احدهما علیهما السلام
انه قال فی الرجل یتثاءب ویتمطی فی الصلوة قال هو من الشیطان ولا یملکه شرح لا یملکه بصیغه مضارع
غائب باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بشیطانست و ضمیر بارز راجع بمرجع ضمیر هو است الملک بفتح میم و کسر لام
و سکون لام قدرت تمام بر فعل در کسی بروشی که آنکس عاجز باشد از دفع آن فعل یعنی روایت از امام محمد باقر
علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت در مردی که دهن دره میکند و کش میکند در نماز امام گفت آن
عمل از جانب شیطانست و شیطان مالک نمیشود آنرا بمعنی که آمرزد با اختیار نمیشود در آن زیرا که اگرچه تمام
کند تقاضای آن نمیشود اصلا و اگر نکند و تقاضا شود دفع آن میتواند کرد بفرو بردن آب دهن و مانند آن
هشتم مل کنت جالسا عند ابی عبد الله علیه السلام فسأله ناجیة ابو حبیب فقال له جعلت
فداک ان لی رحی اطحن فیها فربما قمت فی ساعة من اللیل فاعرف من الرحی ان الغلام قد
نام فاضرب الحائط لاوقظه قال نعم انت فی طاعة الله عز وجل تطلب رزقه شرح فاضرب بکسر
نعم بکسر و سکون عین و فتح میم از افعال مدحست یا فاضرب بتقدیر استفهام است و نعم از افعال مدح است یا فاضرب
بتقدیر استفهام است و نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است یعنی بودم نشسته نزد امام جعفر صادق
علیه السلام پس پرسید او را ناجیه بنون و جیم و یاء دو نقطه در پایین که کنیت او ابو حبیب است با برویش که گفت
او را که گردانند مرا الله تعالی فدای تو بدرستی که مرا دستاسیایی است که آرد میکنم در آن پس بسا که برخواستم از
در ساعتی از شب پس میشناسم از آواز آسیا که غلام بتحقیق خوابیده است پس میزنم بر دیوار تا بیدار کنم او را
گفت خوبست تو در طاعت الله عز وجل طلب میکنی رزق او را نهم مل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
قمت فی الصلوة فلا تعبث بلحیتک ولا برأسک ولا تعبث بالحصی وانت تصلی الا ان
تسوی حیث تسجد فانه لا بأس شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون برخیزی در نماز
پس بازی مکن بریش خود و نه بسر خود و بازی مکن بسنگ ریزه مسجد در حالی که تو نماز میگزاری الا که جایز است اینکه

حلوان

همواركنى جاى را كه سجده ميكنى چه درستى كه شان جبهت كه برو وانى ميست در نصورت باب هفدهم من اصل باب الكلام والدعاء

في الصلوة شرح اين باب بيان فضيلت گريه ودعا در نماز است درين باب پنج حديث است اول اصل قال ابو

عبد الله عليه السلام ينبغي لمن يقرأ القرآن اذا مر باية من القرآن فيها مسئلة او تخويف

ان يسأل الله عند ذلك خير ما يرجو ويسأله العافية من النار ومن العذاب شرح المسئلة

بفتح ميم وسكون سين وفتح همزه صيغه اسم مكان براى كثرت آنچه محل رغبت اكثر مردم است مثل ظفر بر دشمنان

وساير منافع دنيا يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلام سزاوار است كسى را كه ميخواند قرآن را خواه در نماز وخواه در غير نماز چون

گذر كند بآيتى از قرآن كه در آن مرغوب خلايق مذكور باشد يا ترسانيدن باشد اينكه طلب كند از الله تعالى بهتر آنچه را كه

اميد ميدارد وطلب كند عافيت ونجات را از آتش واز عذاب بعد از مرگ يا عذاب پيش از ان نيز دوم اصل قلت لابي عبد الله

عليه السلام ايبكى الرجل في الصلوة فقال بخ بخ ولو مثل رأس الذباب شرح بخ بخ با بى نقطه وخا با نقطه

اسم فعل است بمعنى عظيم شد كار ودران چند لغت است اول سكون خا در هر دو دوم كسر خاى مخففه با تنوين در هر دو سيوم كسر خا

مشدده با تنوين در هر دو چهارم كسر خاى مخففه بى تنوين در اول وسكون خا در دوم يعنى گفتم امام جعفر صادق عليه السلام

آيا خود را بگريه ميدارد مرد در نماز پس امام گفت به به هرچند كه اشك مانند سر مگس باشد در كمى سيوم اصل عن ابي عبد الله

عليه السلام قال سألته عن الرجل يكون مع الامام فيمر بالمسئلة او باية فيها ذكر جنة او نار

قال لا بأس بان يسأل عند ذلك ويتعوذ من النار ويسأل الله الجنة شرح روايت است از امام جعفر صادق

عليه السلام راوى گفت پرسيدم اورا از مردى كه ميباشد با پيشنماز پس ميگذرد آن پيشنماز بمرغوب خلايق در دعا يا بآيتى كه

در ان ذكر بهشت يا آتش است امام گفت پروا نيست باينكه طلب كند نزد آن حاجت خود را وپناه گيرد از آتش

وطلب كند از الله تعالى بهشت را اشارت است باينكه اين طلب منافات ندارد با آيت سوره اعراف واذا قرئ

القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلكم ترحمون چهارم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن ذكر السورة

من الكتاب ندعو بها في الصلوة مثل قل هو الله احد فقال اذا كنت تدعو بها فلا بأس شرح پرسيدم

امام جعفر صادق عليه السلام را از مذكور كردن سوره از قرآن كه دعا كنيم بآن در نماز مثل سوره قل هو الله احد چنانچه

گوييم در قنوت كه اللهم اني اسألك بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد تا آخر پس امام گفت چون دعا ميكرده باشى

بآن پس پروا نيست اشارت است باينكه از قبيل تكرار سوره در يك ركعت كه منهى عنه است لازم نمى آيد چون جزء

دعا شده پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كل ما كلمت الله به في صلوة الفريضة فلا بأس

شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت هر حاجتى كه گفتگو كنى با الله تعالى آن در نماز فريضه پس پروا نيست

خواه حاجت بزرگ وخواه حاجت كوچك چنانچه مى آيد در حديث ششم باب السجود والتسبيح والدعاء فيه دانكه بعضى ميگويند كه

ظاهر اين حديث اينست كه در نماز فريضه دعا بغير عربى نيز توان كرد والله اعلم باب هجدهم من اصل باب بدء الاذان

والاقامة وفضلهما وثوابهما شرح البدء بفتح با بى نقطه وسكون دال بى نقطه وهمزه مصدر باب منع كردن چيزى اول كه

پس اضافه مصدر بمفعول است يعنى اين باب بيان ابتداى اذان واقامت است وفضيلت آن دو وثواب آن دو

درين باب سى وپنج حديث است اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال لما اسري برسول الله صلى الله

عليه واله الى السماء فبلغ البيت المعمور وحضرت الصلوة فاذن جبرئيل واقام فتقدم

رسول الله صلى الله عليه واله وصف الملائكة والنبيون خلف محمد صلى الله عليه

واله شرح اسرى بسين بى نقطه ورا بى نقطه ويا بصيغه ماضى مجهول باب افعال است الاسرا سير در شب وبا در برسول

براى تعديه است ذكر فاء در فبلغ وواو در وحضرت وفاء در فاذن وفاء در فتقدم وواو در وصف دلالت برين ميكند

كه اين فقرات جزء حديثى است طولانى وتتمه آن نقل نشده اينجا نظر آنچه گذشت در حديث دوم باب شانزدهم زيراكه

در جواب لما واو مانند آن مذكور نيست والبيت المعمور خانه در آسمان در مقابل كعبه است وظاهر آنچه مى آيد در حديث

اول باب النوادر كه باب صدم است اينست كه آن در آسمان چهارم است واين منافات ندارد با اينكه در آسمان ششم نيز

چنين خانه باشد ومسمى بالبيت المعمور باشد چنانچه مى آيد در كتاب الحج در حديث اول دوم باب مبدء البيت والطواف

كه باب دوم است وبيان شد در كتاب الحجة در شرح حديث چهلم مولد النبي صلى الله عليه واله ووفاته كه تعبير آن از

لوح محفوظ ميشود والصلوة اينجا عبارت از نماز خفتن است بقرينه ذكر اسرا مگر اينكه در شبى رفته باشد وهمان شب پيش

از صبح عود نكرده باشد والله اعلم مخفى نماند كه منافات نيست ميان اين حديث وحديث اول باب صدم كه دلالت ميكند

بر اينكه نماز ظهر گزارده بى اذان علحده زيراكه ميتواند بود كه عروج بآسمان مكرر واقع شده باشد چنانچه بيان ميشود

در شرح حديث اول باب صدم واين عروج تا نه باشد يعنى روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت چون شب

برده شد رسول الله صلى الله عليه واله سوى آسمان پس رسيد بيت المعمور وحاضر شد نماز پس اذان گفت جبرئيل

واقامه گفت پس پيش ايستاد رسول الله صلى الله عليه واله وصف زدند فرشتگان وپيغمبران در پس محمد صلى الله

عليه واله دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما هبط جبرئيل عليه السلام بالاذان

على رسول الله صلى الله عليه واله كان رأسه في حجر علي عليه السلام فاذن جبرئيل عليه

السلام واقام فلما انتبه رسول الله صلى الله عليه واله قال يا علي سمعت قال نعم قال

حفظت قال نعم قال ادع بلالا فعلمه فدعا علي عليه السلام بلالا فعلمه شرح ظاهر اينست كه ائمه

برای بیان ابتدای اذان در زمین باشد و حدیث سابق برای بیان ابتدای اذان در آسمان باشد بنابر اینکه اسراء
پیش از اذان بلال واقع شده باشد و ابن جوزی از مخالفان در کتاب تلقیح گفته که حدوث اذان در زمین و تعلیم
بلال بعد از هجرت در سال اول بوده لیکن این عبارت و فیما رای عبدالله بن زید الانصاری الاذان فعلمه بلالا و
تکذیب امثال این می آید در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت چون فرود آورد جبرئیل علیه السلم اذان از برای رسول الله صلی الله علیه و آله بود سر او بر کنار علی علیه السلم و اقامت گفت
پس چون بحال خود آمد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای علی آیا شنیدی گفت آری آیا حفظ کردی گفت آری گفت
بخوان بلال را پس تعلیم کن او را پس خواند علی علیه السلم بلال را پس تعلیم کرد او را و مخفی نماند که رسیدن آواز جبرئیل بگوش
کسی مستلزم نبوت او نیست مگر آنکه او مخاطب و مقصود بالذات در تعلیم باشد سیوم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ الْأَذَانُ وَالْإِقَامَةُ خَمْسَةٌ وَثَلَاثُونَ حَرْفاً فَعَدَّ ذَلِكَ بِيَدِهِ وَاحِداً وَاحِداً الْأَذَانُ
ثَمَانِيَةَ عَشَرَ حَرْفاً وَالْإِقَامَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ حَرْفاً شرح الحرف کنار و مراد اینجا فقره است که وقف بر آن شود
پس از سابق و لاحق کنار خواهد بود یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که اذان و اقامت سی و پنج فقره
علیحده است پس امام شمرد آنرا بدست خود یکی یکی اذان را هجده فقره و اقامت را هفده فقره باعتبار اینکه اذان
دو تکبیر در اول و یک تهلیل در آخر زیاد بر اقامت است و اقامت بدو قد قامت الصلوة زیاد بر اذان است
چهارم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْأَذَانُ مَثْنَى مَثْنَى وَالْإِقَامَةُ مَثْنَى مَثْنَى شرح المثنی
بفتح و کسر میم و سکون ثا سه نقطه و نون و الف مقلوب از یا که منوین ساقط میشود و طاقه یعنی چیزی که بغیر چیز دیگر باشد
و از باقی اجزا جدا باشد و اگر بفتح میم و بی تنوین میبود تکرار آن موافق لغت عرب نمیبود و مخالف حدیث
سابق و آینده و حدیث بیست و دوم این باب میشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که اذان
طاقه طاقه است و اقامه طاقه طاقه است یعنی که بر هر فقره آن وقف میباید کرد پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا زُرَارَةُ تَفْتَتِحُ الْأَذَانَ بِأَرْبَعِ تَكْبِيرَاتٍ وَتَخْتِمُهُ بِتَكْبِيرَتَيْنِ وَتَهْلِيلَتَيْنِ
شرح روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که امام گفت ای زراره ابتدا میکنی اذان را بچهار تکبیر و ختم میکنی
آنرا بدو تکبیر و تهلیل ششم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّثْوِيبِ فِي الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ
فَقَالَ مَا نَعْرِفُهُ شرح التثویب بتا دو نقطه و با یک نقطه مصدر معتل العین واوی باب تفعیل گفتن الصلوة خیر من النوم
در اذان و اقامت صبح دو بار و این از بدعتهای عمر بن الخطاب است که حی علی خیر العمل را از اذان و اقامت انداخته
و بجای آن در اذان و اقامت صبح این را اختراع کرده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق را از تثویب در اذان و اقامت



بران از کفت جبرئیل علیه السلم

کفت نمیشناسیم آنرا یعنی که معروف نیست پس منکر و حرام خواهد بود هفتم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَذَّنْتَ
فَأَفْصِحْ بِالْأَلِفِ وَالْهَاءِ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ أَوْ ذَكَرَهُ ذَاكِرٌ فِي أَذَانٍ أَوْ غَيْرِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ شرح افصح بفا و صاد بی نقطه و حا بی نقطه بصیغه امر باب حسن است افصح یفصح فا و سکون صاد و فا بر شدن باد دالالف
برای تعدیه است و مقصود صریح کردن الف و ها است بر که در آخر فقره باشد مثل شهادتین و مثل حی علی الصلوة
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم چون اذان گوئی پس صریح کن الف و ها را و درود کن بر نبی هر بار که ذکر کنی او را یا ذکر کند
او را ذکر کننده دیگر خواه در اذان و خواه در غیر اذان با بزرگش که گوید صلی الله علیه و آله هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَذَّنْتَ وَأَقَمْتَ صَلَّى خَلْفَكَ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَإِذَا أَقَمْتَ صَلَّى
خَلْفَكَ صَفٌّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون اذان گوئی و اقامه گوئی نماز
میگذارند در پس تو دو صف از فرشتگان و چون اکتفا باقامت کنی نماز میگذارند در پس تو یک صف از فرشتگان
نهم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ يُجْزِئُكَ أَذَانٌ وَاحِدٌ قَالَ إِنْ صَلَّيْتَ جَمَاعَةً لَمْ يُجْزِ إِلَّا
أَذَانٌ وَإِقَامَةٌ وَإِنْ كُنْتَ وَحْدَكَ تُبَادِرُ أَمْراً تَخَافُ أَنْ يَفُوتَكَ يُجْزِئُكَ إِقَامَةٌ إِلَّا الْفَجْرَ
وَالْمَغْرِبَ فَإِنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ تُؤَذِّنَ فِيهِمَا وَتُقِيمَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَا يُقَصَّرُ فِيهِمَا كَمَا يُقَصَّرُ فِي سَائِرِ
الصَّلَوَاتِ شرح اذان مضاف است بواحد و مراد بواحد منفرد است یعنی که نه پیشنماز است و نه ماموم و حاصل
جواب اینست که اذانی که منفرد برای نماز خود گوید کافی نیست برای دیگری هم و موافق این می آید در حدیث بیست و دوم
این باب و میتواند بود که اذان منون باشد و واحد صفت آن باشد یعنی منفرد از اقامت و بنابر این حاصل
جواب اینست که اذان بی اقامت کافی نیست نه برای منفرد و نه برای غیر او تقصر دو جا بصیغه مضارع غایب
مجهول باب ضرب است القصر کوتاه کردن و مراد اینجا انه اختیار نفل نماز است در سفر یا مراد اعم از انه اختیار نفل
است و بر هر تقدیر من اجل نه برای بیان سرست و استدلال نیست زیرا که استدلال بقیاس جایز نیست یعنی
روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم او را که آیا کافی است اذان شخصی که
منفرد باشد برای دیگری امام گفت که اگر گزاری نماز جماعت را کافی نیست برای آن جماعت مگر اذانی علیحده که غیر اذان
منفرد باشد و اقامتی که غیر اقامت منفرد باشد و اگر باشی تنها یعنی خود بر حالی که مبادرت میکنی کاری عمده را که
میترسی از اینکه فوت شود از تو کافی است ترا اقامتی یا یعنی که اذان آن منفرد بعد تو نمیرسد و ضرور نیست
در این هنگام مگر در دو نماز صبح و نماز شام چه بدرستی که شان اینست که سزاوار است که اذان گوئی در ان دو و اقامت
گوئی در ان دو از برای اینکه شان اینست که قصر کرده نمیشود در ان دو نماز چنانچه قصر کرده میشود در باقی نمازها

ثالثه

دهم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام ایتکلم الرجل فی الاذان قال لا باس قلت فی الاقامة قال لا
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا سخن میگوید مرد با دیگری در اثنای اذان گفت بروا نیست گفتم آیا در اقامه میگوید
گفت نه یازدهم اصل عن الحلبی قال لا باس ان یؤذن الرجل من غیر وضوء ولا یقیم الا وهو علی وضوء
شرح عبیدالله بن علی حلبی از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است و کتابی که او تصنیف کرده در فقه اول مصنفات
شیعه است و آن را عرض کرده بر امام جعفر صادق علیه السلام و امام تحسین او کرده و گفته که مخالفان مثل این کتابی ندارند
یعنی روایت است از حلبی که گفت در کتاب خود بروا نیست اینکه اذان گوید مرد بی وضو و اقامه نگوید مگر آنکه او بر وضو
باشد دوازدهم اصل عن ابی بصیر قال سالته عن الرجل ینتهی الی الامام حین یسلم قال لیس علیه ان
یعید الاذان فلیدخل معهم فی اذانهم فان وجدهم قد تفرقوا اعاد الاذان شرح روایت است از ابوبصیر
که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که میرسد سوی امام وقت
سلام میدهد امام گفت نیست بر آن مرد اینکه اعاده کند اذان را پس باید که داخل شود با آن جماعت در اذان ایشان
یعنی که شریک اذان ایشان شود و بر خود نماز کنند پس اگر یابد ایشان را که تحقیق متفرق شده اند اعاده میکند
اذان را برای خود یعنی که اگر بعد از تمام گفتن و پیش از تفرق صفوف ایشان رسیده باشد نیز اذان نمیگوید سیزدهم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئل عن الاذان هل یجوز ان یکون من غیر عارف قال
لا یستقیم الاذان ولا یجوز ان یؤذن به الا رجل مسلم عارف فان علم الاذان فاذن به
ولم یکن عارفا لم یجز اذانه ولا اقامته ولا یقتدی به شرح العارف کسی که ربوبیت رب
العالمین را شناخته باشد و آن کسی است که شناخته باشد اینکه خالی نباشد هیچ زمان از امام معصوم مفترض الطاعه
عالم بجمیع احکام الهی خواه رسول خواه وصی رسول یعنی که نبود اختلاف از روی ظن در احکام شرعیه گفته لا یستقیم الاذان
در لا یستقیم الاذان برای شهد خارجیست یعنی اذان غیر عارف پس الخلا در اصل مستثنی منه نیست و علیحده است
یؤذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعالست الایذان اعلام مردمان با دیر برای است
و ضمیر راجع باذان است علم بصیغه معلوم مجرد است و ضمیر مستتر راجع برجل است فاذن بهمزه و الف بصیغه ماضی
معلوم باب افعالست لم یجز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع معتل العین باب نصر است لا یقتدی بصیغه مضارع
مجهول باب افتعال است ضمیر به راجع برجل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیده
شد از اذان آیا رواست اینکه باشد از غیر شیعی امامی گفت درست نیست آن اذان و جایز نیست که اعلام کند
مردمان را باذان مگر مردی که مسلمان باشد و شناخته باشد امام مفترض الطاعه را پس اگر مردی داند اذان را پس

اعلام

اعلام کند مردمان را باذان و نباشد شناسای امام مفترض الطاعه روا نیست اذان او و نه اقامت او و اقتدا کرده نمیشود باو
یعنی که اکتفا باذان او یا اقامت نمیتوان کرد در نماز جماعت چنانچه می آید در حدیث هجدهم این باب یا یعنی که
اعتماد بر اذان او نمیتوان کرد در معرفت وقت نماز و مانند آن اصل وسئل عن الرجل یؤذن ویقیم لیصلی
وحده فیجیء رجل آخر فیقول له نصلی جماعة هل یجوز ان یصلیا بذلک الاذان والاقامة
قال لا ولکن یؤذن ویقیم شرح ضمیر مستتر در فیقول راجع بالرجل است و ضمیر بارز در له راجع برجل آخر است و عکس
ممکن است و بنابر اول ضمیر یؤذن راجع بالرجل است و اعاده اذان و اقامت برای توسط کلام است و بنابر دوم
راجع برجل آخر است و اشتراء اذان و اقامت برای توسط کلام ماموم میان اذان و اقامت امام و نماز اوست
و میتواند بود که برای قصد انفراد باشد در وقت اذان و اقامت یعنی و امام پرسیده شد از مردی که اذان میگوید
و اقامت میگوید تا نماز گزارد تنهائی خود پس می آید مردی دیگر پس مرد اول میگوید او را که میگزاریم نماز جماعت را پس آیا
رواست که نماز گزارند بهمان اذان و اقامت گفت نه ولیکن مرد اول اذان میگوید و اقامت میگوید خواه حقیقة خواه
علما زیرا که اذان ماموم بجای اذان امامست چنانچه می آید در حدیث هیجدهم این باب و بعد از آن نماز جماعت
میگزارند چهاردهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی الرجل ینسی الاذان والاقامة حتی یدخل
فی الصلاة قال ان کان ذکر قبل ان یقرأ فلیصل علی النبی صلی الله علیه وآله ولیقم وان کان قد
قرأ فلیتم صلاته شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که فراموش میکند اذان و
اقامت را تا آنکه داخل میشود در نماز گفت اگر یاد آورده باشد پیش از آنکه شروع در قرائت کند پس باید که درود گوید
بر نبی صلی الله علیه و آله و باید که اقامت گوید و اگر تحقیق شروع در قرائت کرده باشد پس باید که تمام کند نماز خود را امر بدرود
باعتبار اینست که باعث قوت حافظه است یا کفاره غفلت است والله اعلم پانزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه
السلام قال من سها فی الاذان فقدم او اخر اعاد علی الاول الذی اخره حتی یمضی علی آخره
شرح فاء در فقدم بیانیه است اواخر بفتح همزه و فتح واو و الف و کسر خاء با نقطه مخففه جمع آخره منصوب و مفعول قدم است
اخره بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل و ضمیر راجع باول یعنی ترک است و این تعبیر برای اینست که امر باعاده لازم
دارد موخر بودن آن را بوجهی و مقدم بودن آن را بوجهی دیگر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که غفلت
کند در اذان با بیرون شد پیش انداخت فقره ای را که بعد از تکبیرست بر میگردد بر اول که گفته آن را تا آنکه ترک کند برآخر اذان
مراد اینست که اگر پیش از تکبیر شهادتین را تا آخر اذان گفته باشد تکبیر را بعد از آن میگوید و آنها را بعد از تکبیر
میگوید شانزدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال یؤذن الرجل وهو جالس ولا یقیم الا وهو قائم

وَتُؤَذِّنُ وَأَنْتَ رَاكِبٌ وَلَا تُقِيمُ إِلَّا وَأَنْتَ عَلَى الْأَرْضِ شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت اذان میگوید
مرد برحالی که او نشسته است و اقامت نمیگوید مگر برحالی که او ایستاده است و اذان میگوئی برحالی که تو سواری و اقامت
نمیگوئی مگر برحالی که تو بر زمینی هفدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ يُؤَذِّنُ الرَّجُلُ وَهُوَ عَلَى
غَيْرِ الْقِبْلَةِ قَالَ إِذَا كَانَ التَّشَهُّدُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَلَا بَأْسَ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که گفتم امام را که آیا اذان میگوید مرد در حالی که رو بقبله نباشد امام گفت چون باشد شهادتین رو بقبله
پس پروائی نیست با آنکه باقی رو بقبله نباشد هجدهم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ أَعَلَيْهَا
أَذَانٌ وَإِقَامَةٌ قَالَ لَا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن که آیا بر اوست اذان و اقامت گفت نه
نوزدهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِقَامَةُ الْمَرْأَةِ أَنْ تُكَبِّرَ وَتَشْهَدَ أَنْ لَا إِلٰهَ
إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بجای اقامت زن
این است که گوید الله اکبر و گوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله عبده و رسوله بیستم اصل عَنْ أَبِي هَارُونَ
الْمَكْفُوفِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا هَارُونُ الْإِقَامَةُ مِنَ الصَّلَاةِ فَإِذَا أَقَمْتَ فَلَا
تَتَكَلَّمْ وَلَا تُومِ بِيَدِكَ شرح لا تومِ بسکون واو و کسر میم بصیغه مضارع نهی حاضر معتل العین واوی مهموز اللام از
افعال است همزه آن منقلب بیا شده و بجزم افتاده یعنی روایت است از ابو هرون کور که گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلام ای ابو هرون اقامت از جمله نماز است یعنی که مانند جزو نماز است پس چون اقامت گوئی پس سخن مگو
با دیگری و اشاره مکن بدست خود بیست و یکم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُقِيمُ أَحَدُكُمُ
الصَّلَاةَ وَهُوَ مَاشٍ وَلَا رَاكِبٌ وَلَا مُضْطَجِعٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَرِيضًا وَلْيَتَمَكَّنْ فِي الْإِقَامَةِ كَمَا
يَتَمَكَّنُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ إِذَا أَخَذَ فِي الْإِقَامَةِ فَهُوَ فِي صَلَاةٍ شرح مراد باقامت صلوة مجموع هفده فقره
و میتواند بود که مراد قد قامت الصلوة تا آخر باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باید که اقامت
نکند یکی از شما نماز را یعنی که اقامت نگوید برای نماز برحالی که او در رفتار باشد و نه برحالی که او سوار باشد
و نه برحالی که او پهلو بر زمین باشد مگر آنکه باشد بیمار و باید که قرار گیرد در اقامت چنانچه قرار میگیرد در نماز چه
بدرستی که او چون شروع کند در اقامت پس او در نماز خود است یعنی که اقامت حکم نماز دارد و الا جزو آن
که قد قامت الصلوة باشد دروغ خواهد بود بحسب ظاهر بیست و دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ الْمَسْجِدَ وَهُوَ لَا يَأْتَمُّ بِصَاحِبِهِ وَقَدْ بَقِيَ عَلَى الْإِمَامِ آيَةٌ أَوْ آيَتَانِ فَخَشِيَ
إِنْ هُوَ أَذَّنَ وَأَقَامَ أَنْ يَرْكَعَ فَلْيَقُلْ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ

قد قامت الصلوة م



فَلْيَدْخُلْ فِي الصَّلَاةِ شرح لا یأتم بهمزه و تشدید میم صیغه نفی مضارع غائب معلوم باب افتعال است الایتمام و اقتدا داشتن
کاری بنا بر اعتماد بر کسی دیگر که آن را کند و آن در نماز جماعت دو قسمت یکی اول و اقتدا داشتن اذان و اقامت بنا بر اعتماد
بر مؤذن در نماز جماعت دوم و اقتدا داشتن قرائت بنا بر اعتماد بر پیشنماز و مراد اینجا قسم اول است و میتواند بود که مراد
قسم دوم باشد بصورت تقیه و بنا بر اول صاحبه بصاد بی نقطه و الف و کسر حا بی نقطه و با یک نقطه و ضمیر راجع بمسجد عبارت
از مسجد است بمؤذن زیرا که در اکثر مجاور و ملازم مسجد میباشد و بنا بر دوم عبارت از پیشنماز است مؤید اول است که اهتمام
باقامت هم اکثر از اهتمام بقرائت نیست در صورت تقیه و مؤید دوم است که خوف رکوع منافی امن با دراک رکعت
نیست زیرا که ادراک امام در رکوع کافیست مگر بر مذهب مخالفان و جواب این است که شاید مطلوب ادراک
بر وجه اتم باشد ان در ان هو بکسر همزه و تخفیف نون شرطیه است ان در ان یرکع بفتح همزه مصدریه است و مصدر مفعول
خشی است پس جمله شرطیه در میان دو جزو جمله جزائیه در آمده بنا بر نکته و آن این است که موضع فی الحقیقه وقوع خشیت پیش
از وقوع مضمون شرط است پس جزا بودن آن بعنوان مجاز و مسامحه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون داخل شود مرد در مسجد برحالی که او اکتفا باذان و اقامت مؤذن مسجد نمیکند و حقیقت باقی مانده بر پیشنماز از
قرائت رکعت اول مثلا یک آیت یا دو آیت پس میترسد اگر او اذان و اقامت گوید از آنکه پیشنماز رکوع کند پس
باید که گوید دو بار قد قامت الصلوة و دو بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله و باید که داخل شود در نماز جماعت [illegible]
جمله صور جواز اکتفای پیشنماز و اکثر جماعت و ترک اکتفای مرد است باذان مؤذن مسجد است که پیشنماز و اکثر مردم خیال کرده اند
کند که آن مؤذن از شیعه امامیه است و عارف است پس اکتفا باذان و اقامت او کنند چنانچه بیان شد در شرح سیزدهم این
باب و آمده و انده که آن مؤذن بجهت تجویز اختلاف از روی ظن میکند اگرچه نزد دشمنان ائمه اهل بیت و تصدیق امامت
ائمه اهل بیت کرده باشد بمحض صورتی بی معنی پس از اعتبار مانده و از اینجا مانده باشد بیست و سوم اصل سَأَلْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَذَانِ قَبْلَ الْفَجْرِ فَقَالَ إِذَا كَانَ فِي جَمَاعَةٍ فَلَا وَإِنْ كَانَ وَحْدَهُ فَلَا
بَأْسَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از اذان برای نماز صبح پیش از طلوع صبح صادق پس امام گفت اگر
باشد در جماعت پس روا نیست و اگر باشد تنها پس پروائی نیست بیست و چهارم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ الْقُعُودُ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ فِي الصَّلَوَاتِ كُلِّهَا إِذَا لَمْ يَكُنْ قَبْلَ الْإِقَامَةِ صَلَاةٌ يُصَلِّيهَا
شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت نشستن در میان اذان و اقامت هست در نمازها همگی آنها چون نباشد
پیش از اقامت و بعد از اذان نمازی که گزارد آن را مکلف اشارت است بآنکه اگر کسی اذان را تقدیم کند بر بعض نوافل
نافله ظهر مثلا و آن را در میان اذان و اقامت گزارد حاجت بنشستن علیحده ندارد بیست و پنجم اصل عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ

عابراً ان اباعبدالله علیه السلام کان یؤذن و یقیم غیره و قال کان یقیم و قد اذن غیره شرح روایت
از جابر یکی امام جعفر صادق علیه السلام گاهی اذان میگفت در نماز جماعت و اقامت میگفت دیگری و راوی گفت که
گاهی اقامت میگفت بر حالی که تحقیق اذان گفته بود دیگری بیست و ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال
الاذان ترتیل والاقامة حدر شرح الحدر بفتح حاء مهمله و سکون دال مهمله و راء مهمله مصدر باب نصر و ضرب
شتاب ترجمه روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اذان جدا کردن اجزای آنست از هم و اقامت پیوست
کردن اجزای آنست بهم مراد اینست که در اذان تأنی و طول وقف بیشتر از آنست که در اقامت بیست و هفتم اصل
عن ابن ابی نجران رفعه قال قال ثلاثة یوم القیمة علی کثبان المسک احدهم مؤذن اذن
احتسابا شرح عبدالرحمن بن ابی نجران از راویان امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلام است الکثبان بضم کاف و سکون
ثاء مثلثه و با موحده جمع کثیب بفتح کاف تلها ترجمه روایتست از ابن ابی نجران بالا برد سند حدیث را تا امامی که
روایت از اوست گفت که امام گفت سه کس در روز قیامت بر بالای تلهای مشک باشند یکی از ایشان مؤذنیست
که اذان گفته باشد برای ثواب آخرت بیست و هشتم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول المؤذن
یغفر له مدّ صوته و یشهد له کل شیء سمعه شرح یغفر بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است له نائب فاعلست
مد بفتح میم و تشدید دال منصوب و نائب مفعول مطلق است بتقدیر مغفرة قدر مد صوته یشهد بصیغه مضارع معلوم باب
علم است و شامل شهادت بزبان حال نیز هست لام در له برای انتفاعست یا بمعنی که ثواب شهادت سامعان
که مقدر است محقق میشود برای او کل شیء شامل غیر حیوانات نیز هست پس سماع اینجا بمعنی رسیدن آواز بچیزیست
خواه آنچیز شنوا باشد و خواه نباشد ترجمه شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت مؤذن آمرزیده میشود
گناهان برای او آمرزیی که بقدر رسانی آواز او باشد و گواهی میدهد بزبان حال بتوحید و رسالت برای نفع
او هر چیز که آواز او رسید بآن بیست و نهم اصل کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا سمع المؤذن
یؤذن قال مثل ما یقول فی کل شیء شرح عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون میشنید از
مؤذن که اذان میگفت مثل آنچیزرا که مؤذن میگوید در هر چیز یعنی که هیچ کلمه را فوت نمیکرد سی ام اصل
عن ابی عبدالله علیه السلام قال من سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال مصدقا محتسبا و انا اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله اکتفی بها عمن ابی و جحد و اعین بها من اقر
و شهد الا کان له من الاجر عدد من انکر و جحد و مثل عدد من اقر و عرف شرح من سمع



بنداست اکتفی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افتعالست الاکتفا بی‌نیاز شدن و برگشتن از اراده طلب نفع
زاید بر آن مستثنی منه در الا کان نفی مقدر است بتقدیر لم یقع الا کان و این خبر مبتداست عدد مرفوع و اسم کان است
و مثل عدد معطوف بر آنست و نکته در ترک مثل در اول و ذکر آن در دوم اینست که اجری که برای منکرین مقدر است
محقق میشود بعینه برای مؤذن و اجری که برای مقرین مقدر است محقق میشود بعینه برای خود شان پس برای مؤذن
مثل آن خواهد بود ترجمه روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که شنید از مؤذن که میگوید که گواهی میدهم که
نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله پس آن شنونده گفت بر حالی که گرویده
باشد بحالی که برای ثواب آخرت گفته باشد که من نیز گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که
محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله اکتفا میکنم با آن شهادت برگشته از نفع کسی که ابا کرد و منکر شد و مدد میکنم
بآن شهادت هر کرا که اقرار کرد و گواهی داد نگفت آنرا مگر آنکه شد برای او از ثواب بعدد هر که منکر شد و سرباز زد
و مانند عدد کسی که اقرار کرد و اعتراف کرد سی و یکم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان طول حائط
مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله قامة و کان یقول صلی الله علیه و آله لبلال اذا دخل الوقت
یا بلال اعل فوق الجدار وارفع صوتک بالاذان فان الله قد وکل بالاذان ریحا ترفعه
الی السماء و ان الملائکة اذا سمعوا الاذان من اهل الارض قالوا هذه اصوات امة محمد
صلی الله علیه و آله بتوحید الله عز و جل و یستغفرون لامة محمد صلی الله علیه و آله حتی
یفرغوا من تلک الصلوة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود بلندی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
بقدر یک قامت آدمی مستوی الخلقه و میگفت صلی الله علیه و آله بلال را چون داخل میشد وقت نماز که ای بلال بلند شو
بالای دیوار مسجد و بلند کن آواز خود را باذان چه بدرستی که الله تعالی موکل کرده باذان بادیرا که بالا میبرد آنرا بسوی
آسمان و بدرستی که فرشتگان آسمان چون شنوند اذان را از اهل زمین میگویند با یکدیگر که اینها آوازهای امت محمد است
صلی الله علیه و آله تا آنکه فارغ شوند از آن نماز که اذان برای آن گفته شده سی و دوم اصل عن جعفر بن محمد بن حیطان رفعه
الیهم علیهم السلام قال یقول الرجل اذا فرغ من الاذان و جلس اللهم اجعل قلبی بارا و رزقی دارا
واجعل لی عند قبر نبیک قرارا و مستقرا صلی الله علیه و آله شرح ضمیر مستتر در قال راجع بحضرت [illegible]
که جعفر اینرا گفته در کتاب خود که تصریح باین کرده که هر چه در آن کتابست منقول از ائمه معصومین علیهم السلام است مستقر بفتح
قاف مصدر میمی یا اسم مکان از باب استفعالست و بنا بر اول مبالغه در قرارست پس تاخیر آن از قرار مناسبست چنانچه در بعض
نسخ است و بنا بر دوم تقدیم آن مناسبست چنانچه در بعض دیگر نسخ است و بر تقدیر طلب آنها دفن در قرب [illegible]

که جدا شده بیگانه شمرده انه عز و جل طلب اکرم شی
سکنه برای امت محمد صلی الله علیه و آله

براي ظهور دولت حق و ترک حاجت بتقیه در مدینه یعنی روایت است از جعفر بن محمد بن یقطین بالاسناد که سند حدیث را بسوی
ائمه معصومین علیهم السلام جعفر گفت که میگوید مرد چون فارغ شود از اذان و اشنید که خداوندا بگردان دل مرا و فرمان
بردار و رزق مرا واسع و بگردان برای کاری من در قرب تو که مدینه [illegible] قراری و نیکو قراری درود کند او از تعالی
بر محمد و اوصیای او سی و سیوم اصل عن محمد بن راشد قال حدثنی هشام بن ابراهیم انه شکا الی ابی
الحسن الرضا علیه السلام سقمه و انه لا یولد له فامره ان یرفع صوته بالاذان فی منزله
قال ففعلت فاذهب الله عنی سقمی و کثر ولدی مع بود لعبیه مجهول است لمن یطل من یع روایت
از محمد بن راشد گفت حکایت کرد مرا هشام بن ابراهیم آنکه او شکایت برد سوی امام رضا علیه السلم از بیماری خود
و آنکه زاده نمیشود برای او فرزندی پس امر کرد او را بانکه بلند کند آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت پس
کردم پس برطرف کرد الله تعالی از من بیماری مرا و بسیار شد اولاد من اصل قال محمد بن راشد و کنت دائم
العلة لا انفک منها فی نفسی و جماعة خدمی و عیالی فلما سمعت ذلک من هشام عملت به
فاذهب الله عنی و عن عیالی العلل مع واو در و عیالی از قبیل عطف تفسیر است بقرینه ترک ذکر خدمی در
فقره بعد از آن یع گفت محمد بن راشد و بودم همیشه آفت جدا نمیشدم از آفت در خودم و جماعت خدمتکاران که
عیال من بودند پس چون شنیدم آن را از هشام عمل کردم بآن پس برطرف کرد الله تعالی از من و از عیال من آفتها را
سی و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان مؤذنا اعاد فی الشهادة و فی حی علی
الصلوة او حی علی الفلاح المرتین و الثلاث و اکثر من ذلک اذا کان انما یرید
به جماعة القوم لیجمعهم لم یکن به باس مع مفعول اعاد محذوف است بتقدیر اعاد کلامه المرتین تا
مفعول مطلق اعاد است و مراد باعاده شهادة دو بار است که با انضمام شهادت اولی سه شهادت شود
و برابقیاس است نظائر آن انما مفید ما و الا است و محل تقدیر الا جماعة القوم است یا یجمعهم است و بر هر تقدیر
جماعه بتقدیر سماع جماعه است یجمعهم بصیغه مضارع غائب مجهول یا معلوم باب تفعیل یا باب منع است التجمیع مبالغه جمع
یع روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر آنکه مؤذنی برگرداند کلام خود را در شهادت و در حی علی الصلوة
یا حی علی الفلاح دو بار و سه بار و بیشتر از آن چون اراده کند بآن اعاده مگر شنیدن جماعت مردمان را برای آنکه
مبالغه کند در جمع ایشان در مسجد برای نماز جماعت نمیباشد آن برو ایرادی مراد است که اگر قصد خود نخواهد یا قصد ادخال
خبری در اذان بعنوان بدعت یا مانند آنها باشد جایز نیست سی و پنجم اصل عن سلیمان الجعفری قال
سمعته یقول اذن فی بیتک فانه یطرد الشیطان و یستحب من اجل الصبیان مع سلیمان

بن جعفر

بن جعفر از اولاد جعفر طیار و از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است یع روایت است از سلیمان جعفری
گفت شنیدم از امام علیه السلم میگفت اذان بگو در خانه خود چه بدرستی که آن دفع میکند شیطان را و خوب شمرده میشود
از برای اطفال یعنی که دفع ضرر شیطان از بزرگان میکند و دفع آفات از کوچکان میکند باب نوزدهم اصل
باب القول عند دخول المسجد و الخروج منه مع یعنی باب بیان کلام نزد دخول مسجد و خروج از آن است در این باب چهار
حدیث است اول اصل عن صالح بن سعید الراشدی عن یونس عنهم علیهم السلام قال
الفضل فی دخول المسجد ان تبدا برجلک الیمنی اذا دخلت و بالیسری اذا خرجت مع
ضمیر قال در اول راجع بصالح است و در دوم راجع بیونس است مقصود این است که یونس در کتاب خود ذکر تصریح کرده
بانکه هرچه در آن کتاب است نقل از ائمه معصومین علیهم السلم است ابزار گفته یع روایت است از صالح بن سعید راشدی
از یونس بن عبد الرحمن از ائمه علیهم السلم گفت که گفت فضیلت در دخول مسجد این است که ابتدا کنی بپای راست چون
داخل شوی و بپای چپ چون بیرون روی دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخلت
المسجد فصل علی النبی صلی الله علیه و آله و اذا خرجت فافعل ذلک مع روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت چون داخل شوی در مسجد پس درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله و چون بیرون روی پس بکن مثل آن سیوم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام اذا قمت الی الصلوة فقل اللهم انی اقدم الیک محمدا صلی الله
علیه و آله بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدنیا
و الاخرة و من المقربین اجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا و دعائی به مستجابا
انک انت الغفور الرحیم مع نزدیک باین گذشت در کتاب الدعا در حدیث اول باب یحاده و کیم کتاب
الدعا قبل الصلوة است و آنچه گذشت قبل از استفتاح نماز است و ذکر مصنف این حدیث را در این باب اشعار
باین دارد که این دعا را در وقت طلوع دخول مسجد باید کرد و پس این دعا غیر آن خواهد بود که در کتاب الدعا گذشت
و موافق این می آید در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است یع گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون
برخیزی سوی نماز پس بگو خداوندا بدرستی که من پیش میدارم سوی تو محمد را صلی الله علیه و آله در پیش حاجت خود
و رو میکنم بوسیله او سوی تو پس بگردان مرا بوسیله او رو سفید نزد تو در دنیا و آخرت و از جمله مقربان درگاه
بگردان نماز مرا بوسیله او پسندیده و گناه مرا بوسیله او آمرزیده و دعای مرا بوسیله او استجابت کرده شده
بدرستی که تویی آمرزگار مهربان بمومنان چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا
صلی احدکم المکتوبة و خرج من المسجد فلیقف بباب المسجد ثم لیقل اللهم دعوتنی

فاجبت دعوتک وصلیت مکتوبتک وانتشرت فی ارضک کما امرتنی فاسألک من فضلک العمل
بطاعتک واجتناب سخطک والکفاف من الرزق برحمتک شرح ظاهر کلام بعضی آنست که فانتشروا
در سوره جمعه برای استحباب باشد بنابر آنکه اگر چه صیغه افعل مثلا گاهی برای رخصت میباشد اما لفظ امر در رخصت مستعمل
نمیشود پس مخاطبان جمعی اند که بیع مثلا در میان ندانسته اند و اگر ندانسته اند برای ندا بقرینه فا در فاذا قضیت
الصلوة پس مراد بخروج در خرج من المسجد خروج برای شغلی است و از این ظاهر میشود معنی روایت ابن بابویه در فقیه که سأل
ابو ایوب الخزاز اباعبدالله علیه السلم عن قول الله عز وجل فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله قال
الصلوة یوم الجمعة والانتشار یوم السبت زیرا که مراد حضرت که آنچه در آیت است برای اهل ضرورت است و برای غیر اهل
ضرورت مستحب است اینکه مشغول عبادت باشند تا آخر روز جمعه و انتشار ظاهر میشود که الف لام المکتوبة برای عهد خارجی است
مراد نماز جمعه است و اگر برای جنس است این حدیث مبنی بر آنست که هرگاه اهل ضرورت مامور بانتشار باشند بعد از
نماز جمعه پس مامور بانتشار خواهند بود بعد از سایر فرایض بطریق اولی الکفاف بفتح کاف و کفیف فارسی که باز دارد
صاحبش را از آبرو ریختن نزد مردمان نه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون گزارد یکی از شما نماز فریضه را و بیرون
آید از مسجد پس باید که بایستد در در مسجد بعد از آن باید که گوید خدایا خواندی مرا پس اجابت کردم خواندن ترا و گزاردم
فریضه ترا و روانه شدم در زمین تو چنانچه امر کردی مرا پس طلب میکنم از فضل تو عمل بطاعت ترا و دوری از باعث غضب ترا
و آنچه را کافی باشد از جمله رزق برحمت تو باب بیستم حل باب افتتاح الصلوة والحد فی التکبیر وما یقال عند ذلک شرح این باب
بیان کیفیت شروع در نماز است و بیان قرار داد در تکبیر و بیان آنچه گفته میشود نزد تکبیر در این باب هفت حدیث است
اول حدیث عن احدهما علیهما السلام قال ترفع یدیک فی افتتاح الصلوة قبالة وجهک ولا ترفعهما
کل ذلک شرح قبالة بضم قاف و بالکسره الف برابر لا ترفعهما مرفوع و مجزوم میتواند بود کل منصوب بنا بر
مفعول مطلق است مشار الیه ذلک مصدر ترفع است بتقدیر لا ترفعهما رفعا کل الرفع و میتواند بود که کل ظرف زمان
باشد و مشار الیه ذلک افتتاح باشد که تا سبب ظرف زمانست و مانند این می آید در حدیث ششم این باب نه روایت است
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم امام گفت برمیداری دو دست خود را در وقت ابتدای نماز برابر
روی خود و برنمیداری آنها را بعنوان مبالغه در برداشتن یا بنحوی که از برابر رو بگذران چنانچه می آید در حدیث
آینده دوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا قمت فی الصلوة فکبرت فارفع یدیک ولا تجاوز
بکفیک اذنیک ای حیال خدیک شرح فا در فکبرت برای تعقیب است و در فارفع جزائیه است و جزا مقارن
شرط میباشد بی ترتیب با در بکفیک برای تعدیه است الکف بفتح کاف و تشدید فا از سر انگشتان تا بند دست

ای بفتح

---

تکبیر کرد ابلیس

ای بفتح همزه و سکون یا تفسیریست الحیال بکسر حاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف برابر الخد بفتح خاء با نقطه
و تشدید دال گونه نه روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون برخیزی سوی نماز پس تکبیر بدار دو دست خود و مگذران
دو کف خود را از دو گوش خود یعنی از برابر دو گونه خود سیم حدیث عن زرارة قال ادنی ما یجزی من التکبیر فی
التوجه تکبیرة واحدة وثلث تکبیرات احسن وسبع افضل شرح منع توجه گذشت در شرح حدیث پنجم
باب سیوم نه روایت است از زراره که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است زراره گفت کمتر آنچه
کافیست از تکبیر وقت شروع در نماز یک تکبیر است و سه تکبیر بهتر است و هفت تکبیر فاضلتر است از سه تکبیر چهارم حدیث
عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا کنت اماما اجزأتک تکبیرة واحدة لان معک ذا الحاجة
والضعیف والکبیر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی پیشنماز کافیست ترا یک تکبیر
زیرا که با تو میباشد کسی که کار ضروری دارد و کسی که سستی بیماری و مانند آن دارد و کسی که پیر است پنجم حدیث علی
ابرهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن معویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال التکبیر
فی الصلوة الفرض الخمس الصلوات خمس وتسعون تکبیرة منها تکبیر القنوت خمسة ورواه

تکبیرات القنوت خمس ... وعشرون

ایضا عن ابیه عن عبدالله بن المغیرة وفسرهن فی الظهر احدی وعشرین تکبیرة وفی العصر احدی
وعشرین تکبیرة وفی المغرب ستة عشر تکبیرة وفی العشاء الاخرة احدی وعشرین تکبیرة
وفی الفجر احدی عشر تکبیرة وخمس تکبیرات القنوت فی خمس صلوات شرح عبدالله بن المغیرة
از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است و کتاب او محض نقل از ائمه علیهم السلم و محل اعتماد است باجماع شیعه چنانچه از
کشی منقول است ضمیر مستتر در فسرهن راجع بعبدالله است نه روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معویة
بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت تکبیر در نماز فریضه آن پنج نماز یومیه نود و پنج تکبیر است از جمله تکبیر پیش از قنوت
پنج است و علی بن ابراهیم روایت کرد آنرا که مذکور شد نیز از پدرش از عبدالله بن مغیره و در این روایت تفسیر کرد
عبدالله بن مغیره نود و پنج تکبیر را که مذکور شد در کلام سابق باین روش که در نماز ظهر بیست و یک تکبیر یکی تکبیر احرام و باقی آن
رکعتی پنج تکبیر تکبیر پیش از رکوع و تکبیر پیش از سجود اول و تکبیر بعد از سجود اول و تکبیر پیش از سجود دوم و تکبیر بعد از سجود دوم در
نماز عصر بیست و یک تکبیر و در نماز شام شانزده تکبیر و در نماز خفتن بیست و یک تکبیر و در نماز صبح یازده تکبیر و پنج تکبیر
قنوت در پنج نماز مخفی نماند که جدا کردن پنج تکبیر قنوت از باقی تکبیرات برای مناسبت کلام سابق است که این تفسیر
آنست و جدا کردن آنها در آن کلام برای اهتمام ببیان آنهاست والله اعلم ششم حدیث عن ابی عبدالله علیه
السلام قال اذا افتتحت الصلوة فارفع کفیک ثم ابسطهما بسطا ثم کبر ثلث تکبیرات

ثم قل اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه
لا یغفر الذنوب الا انت شرح ظاهر ثم درثم کبر اینست که شروع در تکبیر بعد از برداشتن دو دست باشد
وظاهر کبر فت تکبیرات تا آخر اینست که برداشتن دو دست برای هر تکبیری علیحده درکار نباشد ومشهور میان اصحاب
باطلاق است وشیخ بهائی رحمه الله تعالی درکتاب الحبل المتین تجویز این کرده که ثم اینجا برای تراخی وترتیب نباشد
ونقل اجماع رجحان رفع یدین برای هر تکبیری علیحده کرده والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون ابتدا کنی نماز را پس بردار دو دست خود را بعد ازان پهن کن دو دست را پهن کردنی مثل آنکه شکم دو دست
برابر قبله باشد وانگشتان بهم متصل باشد چنانچه مشهورست بعد ازان تکبیر بگو سه تکبیر بعد ازان بگو خداوندا تو یی
پادشاه بکار آمده نیست مستحق عبادة مگر تو تنزیه میکنم تنزیه لایق تو بدرستی که من ظلم کردم بر خودم پس بیامرز برای من گناه مرا
بدرستی که شان نیست که بیامرزد گناهان را مگر تو اصل ثم کبر تکبیرتین ثم قل لبیک وسعدیک و
الخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک
وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت شرح لبیک تثنیه لب بفتح لام وتشدید با منقوطه
که مصدر باب نصرست بمعنی ثابت قدم بودن یا بمعنی رو آوردن وقصد چیزی کردن یا بمعنی دوستی یا بمعنی اخلاص
وبرهر تقدیر مضاف شده بضمیر مخاطب ونصب آن بتقدیر حرف ندا است یا بتقدیر اسالک است ومشهور اینست که
مفعول مطلق فعل محذوفست وبتقدیر الب لک لبیک است وبرهر تقدیر تثنیه اینجا برای تکرار بعنوان استمرار ودوام
واضافه بضمیر مخاطب برای افاده اختصاص است ومراد استمرار ثابت قدم بودنیست که موافق امر الهی باشد
وشائبه بدعتی واهل آن نباشد وبرین قیاس است سعدیک بفتح سین منقوطه وسکون عین بی نقطه ودال منقوطه
که تثنیه سعد است که مصدر باب علم است بمعنی حاذق یکی مضاف بضمیر مخاطب شده برای افاده اختصاص بمعنی
استمرار بر سعادتی که شائبه شقاوت دران نباشد مراد بخیر عبادتیست که بی بدعت وموافق فتوای اهل حق
باشد مراد بشر عبادتیست که دران بدعت وموافقت فتوای اهل ضلالت باشد مثل اصلاحی که گذشت در بحث دوم
سیزدهم باب الملجا بفتح میم وسکون لام وفتح جیم وهمزه مصدر میمی باب منع وباب علم پناه بردن حنانیک بفتح
حاء بی نقطه ونون والف ونون تثنیه حنان است که مصدر باب ضرب است بمعنی رحمت یا بمعنی رزق یا بمعنی برکت
یا بمعنی وقار وتمکین ونصب آن مثل نصب سعدیک است یعنی بعد ازان تکبیر بگو دو تکبیر بعد ازان بگو برای استمرار بر ثابت
قدم بودن در طاعت تو واستمرار بر سعادتی که از جانب تو باشد ومحل بیابانها در دو دست است یا بمعنی که آن از قبول
نیکی و از اثر آن ملکی وعمل ترسو که ثابت است یا بمعنی که آن از قبول نیکی وبصاحبش واسکذاری وراه نموده شده



کی است که راه نموده باشی اورا بتوفیق پیروی نبی واوصیای او وترک خود را پناه بردنی نیست از تو وعذاب تو مگر بسوی تو
تنزیه میکنم تنزیه لایق تو وطلب میکنم از تو دوام رحمت ترا بغایت کامل وبغایت بلند مرتبه تنزیه میکنم تنزیه لایق تو ای صاحب
کل اختیار کعبه یا خانواده رسول علیهم السلام اصل ثم کبر تکبیرتین ثم تقول وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی
ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین ثم تعوذ بالله
من الشیطان الرجیم ثم اقرأ فاتحة الکتاب شرح این دو تکبیر فاصله فی الجمله دارد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث
اول باب النوادر کتاب صدمست هر یک از محیا وممات بصیغه اسم مکانست ومراد احوالیست که زندگی آدمی برآنهاست
واحوالی که مردگی آدمی برآنهاست باعتبار تشبیه آنها بمکان زندگی ومکان مردگی یعنی بعد ازان تکبیر بگو و تکبیر بعد ازان
میگویی روانه کردم روی دل خود را برای آنکه بیافرید قدیم آنکه آسمانها وزمین را دانای نهان وآشکارا است رو آوردن
کردن بر حالیست که من خالص بکردیم ونیستم من از جمله مشرکان بدرستی که نماز من وعبادات من وآنچه بران زندگی
میکنم وآنچه بران میمیرم که برای الله است که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است شریکی او را وآنچه گفتم که کرده ام
مامور شدم از جانب الله تعالی ومن از جمله بگرویدم بعد ازان پناه گیر بالله تعالی از شیطان سنگسار رانده شده بعد ازان
بخوان سوره فاتحه الکتاب اهتمام اصل عن حماد بن عیسی قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یوما یا حماد
تحسن ان تصلی قال فقلت یا سیدی انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال لا علیک یا
حماد قم فصل قال فقمت بین یدیه متوجها الی القبلة فاستفتحت الصلوة فرکعت وسجدت
فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح بالرجل منکم یاتی علیه ستون سنة او سبعون
سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها تامة شرح تحسن بحا منقوطه وسین منقوطه ونون بصیغه مضارع معلوم
مخاطب مفعول تحسن است حریز بفتح حاء منقوطه وکسر را منقوطه باب افعال بتقدیر استفهام است الاحسان توانا یا نیکو
کردن کاری ان تصلی بفتح همزه وسکون نون صیغه مضارع مخاطب مفعول تحسن است حریز بفتح حاء منقوطه وکسر راء
وسکون یاء دو نقطه در پایین وزای با نقطه از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است وشیخ طوسی در کتاب فهرست
گفته حریز بن عبد الله السجستانی ثقة کوفی سکن سجستان رحمه الله له کتب منها کتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب
النوادر وتعد کلها فی الاصول ما اقبح صیغه تعجب است با در بالرجل برای ملابست است یاتی بتقدیر ان یاتی است
ومنصوب بود مرفوع میتواند بود وبرهر تقدیر مفعول ما اقبح است فاء در فلا یقیم بیانیه است واین نیز منصوب ومرفوع
میتواند بود مراد بحدود نماز اینجا مکملات ومستحبات نماز است یعنی روایت است از حماد بن عیسی گفت که گفت مرا

امام جعفر صادق علیه السلام روزی که ای حماد آیا خوب میتوانی که نماز گزاری حماد گفت که گفتم ای آقای من یاد دارم کتاب حریز را
که در بیان آداب نماز تصنیف کرده پس امام گفت قصوری ندارد برخیز پس نماز گزار حماد گفت پس ایستادم
پیش امام رو بقبله پس ابتدا کردم نماز را پس رکوع کردم و سجود کردم بروشی که عادت من بود پس امام گفت ای حماد خوب نمیتوانی
که نماز گزاری چه بدست مردی از شما شیعیان امامیه آنکه کور بر او شصت سال یا هفتاد سال با این روش که برپای ندارد
یک نماز را با قرار دادهای آن بروجه تمام **اصل** قَالَ حَمَّادٌ فَأَصَابَنِي فِي نَفْسِي الذُّلُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَعَلِّمْنِي
الصَّلَاةَ فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ مُنْتَصِباً فَأَرْسَلَ يَدَيْهِ جَمِيعاً عَلَى
فَخِذَيْهِ قَدْ ضَمَّ أَصَابِعَهُ وَقَرَّبَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ حَتَّى كَانَ بَيْنَهُمَا قَدْرُ ثَلَاثِ أَصَابِعَ مُنْفَرِجَاتٍ
وَاسْتَقْبَلَ بِأَصَابِعِ رِجْلَيْهِ جَمِيعاً الْقِبْلَةَ لَمْ يُحَرِّفْهُمَا عَنِ الْقِبْلَةِ وَقَالَ بِخُشُوعٍ اللَّهُ أَكْبَرُ
**شرح** آنچه از آداب و مکملات نماز در این فقرات تا آخر حدیث منقول شده آن چیزیست که حماد رعایت آنها
نکرده بود و پس آنچه حماد رعایت آن کرده بود مثل نیت و تکبیر استفتاح و دعاهای آنها و مانند آنها منقول نشده
اگرچه از امام صادر شد جمیعاً در اول حالست از یدیه یا تأکید است و در آن مذکر و مؤنث و افراد و تثنیه و جمع
مساویست علی متعلق بجمیعاً یا متعلق بارسل است و بر هر تقدیر متضمن معنی وضع است قد ضم جمله حالیه است
و قرب از باب تفعیلست و آن و ما بعد آن عطف است بر جمله حالیه سوای و قال که عطفست بر ارسل جمیعاً در دوم
حال از اصابع است بمعنی منضمات یا تأکید است **ترجمه** گفت حماد پس دریافت مرا در خودم خواری و شرمندگی پس
گفتم قربانت شوم پس تعلیم کن مرا نماز پس ایستاد امام جعفر صادق علیه السلام رو بقبله قد راست کرده پس فرو گذاشت
دو دست خود را برحالی که نزدیک یکدیگر گذاشته شده بود بر بالای دو ران او برحالی که بتحقیق متصل کرده بود
انگشتان خود را و نزدیکی داده بود میان دو قدم خود تا آنکه بود میان آنها مقدار سه انگشت گشوده و برابر قبله
کرده بود انگشتان دو پای خود را برحالی که متصل بیکدیگر بود نگردانیده بود آنها را از قبله و گفت بعنوان فروتنی
که الله اکبر **اصل** ثُمَّ قَرَأَ الْحَمْدَ بِتَرْتِيلٍ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثُمَّ صَبَرَ هُنَيَّةً بِقَدْرِ مَا يَتَنَفَّسُ وَهُوَ
قَائِمٌ ثُمَّ رَكَعَ وَمَلَأَ كَفَّيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ مُنْفَرِجَاتٍ وَرَدَّ رُكْبَتَيْهِ إِلَى خَلْفِهِ حَتَّى اسْتَوَى ظَهْرُهُ
حَتَّى لَوْ صُبَّ عَلَيْهِ قَطْرَةٌ مِنْ مَاءٍ أَوْ دُهْنٍ لَمْ تَزُلْ لِاسْتِوَاءِ ظَهْرِهِ وَمَدَّ عُنُقَهُ وَغَمَّضَ
عَيْنَيْهِ ثُمَّ سَبَّحَ ثَلَاثاً بِتَرْتِيلٍ فَقَالَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ **شرح** هنیه بضم ها و فتح نون و تشدید
یاء دو نقطه در پایین بمعنی اندک زمانیست و آن تصغیر هنواست بکسر ها و سکون نون و واو بمعنی زمان یا تصغیر
هنه است بفتح ها و فتح نون و تا تأنیث بمعنی اندک چیزی و لام الفعل آن یا بوده یا واو و در تصغیر عود کرده و در بعض

لم یحرفها

هنیهة ثم رفع یدیه حیال وجهه وقال الله اکبر وهو قائم

نسخ هنیهه است بقلب یا دوم بها مفرجات بفا و را منقوطه و جیم بصیغه جمع مؤنث اسم مفعول باب تفعیل حالست
از مجموع کفیه و رکبتیه و مراد اینست که دو زانو را از هم دور کرده پس کشادست و زانو دور شد از دست و زانوی دیگر
لم تزل بضم زای بانقطه است و ضمیر مستتر راجع بقطره است مد فعل ماضی معلوم است عنقه منصوب و مفعولست غمض
بغین بانقطه و ضاد بانقطه صیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیلست **ترجمه** بعد از آن خواند سوره فاتحه را شمرده
و خواند سوره اخلاص را بعد از آن صبر کرد اندک وقتی بقدر نفس کشیدن برحالی که او ایستاده بود بعد از آن برداشت
دو دست خود را برابر روی خود و گفت الله اکبر برحالی که او ایستاده بود بعد از آن رکوع کرد و پر کرد دو دست خود را
از دو زانوی خود برحالی که بلند است و زانو دور کرده شده بود از دست و زانوی دیگر و برگردانید دو زانوی خود را
سوی پس خود تا آنکه برابر شد پشت او تا آنکه اگر ریخته میشد بر پشت او قطره از آب یا روغن از جای خود نمیرفت
برای برابر بودن پشت او و کشید گردن خود را و پوشید دو چشم خود را بعد از آن تسبیح گفت سه بار شمرده یا بروشی
که گفت سبحان ربی العظیم وبحمده **اصل** ثُمَّ اسْتَوَى قَائِماً فَلَمَّا اسْتَمْكَنَ مِنَ الْقِيَامِ قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ
حَمِدَهُ ثُمَّ كَبَّرَ وَهُوَ قَائِمٌ وَرَفَعَ يَدَيْهِ حِيَالَ وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ وَبَسَطَ كَفَّيْهِ مَضْمُومَتَيِ الْأَصَابِعِ
بَيْنَ يَدَيْ رُكْبَتَيْهِ حِيَالَ وَجْهِهِ فَقَالَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَلَمْ يَضَعْ
شَيْئاً مِنْ جَسَدِهِ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ **ترجمه** بعد از آن راست شد ایستاده پس چون قرار گرفت در ایستادن گفت
مستجاب کناد الله تعالی دعا را برای کسی که سپاس کرد او را بعد از آن تکبیر گفت برحالی که او ایستاده بود و برداشت دو دست
خود را برابر روی خود بعد از آن سجده کرد و پهن کرد دو دست خود را برحالی که متصل کرده شده بود انگشتان آنها در پیش
دو زانوی خود برابر روی خود بامعنی که هر دستی هم برابر زانو بود و هم برابر رو یا بامعنی کم گذاشتن دو دست نزدیک
پیش از گذاشتن دو زانو بود و برابر رو بود بعد از آن گفت سبحان ربی الاعلی وبحمده سه بار و نگذاشت چیزی از
بدن خود را بر چیزی از بدن بامعنی که دو بازو را از هم دور گذاشته و دو زانو را نیز از هم دور گذاشت و دو بازو را از دو
پهلوی دور کرد و دو دست را از دو پهلوی دور گذاشت و پایین شکم را از ران دور کرد **اصل** وَسَجَدَ عَلَى ثَمَانِيَةِ
أَعْظُمٍ الْكَفَّيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ وَأَنَامِلِ إِبْهَامَيِ الرِّجْلَيْنِ وَالْجَبْهَةِ وَالْأَنْفِ وَقَالَ سَبْعَةٌ مِنْهَا فَرْضٌ
يُسْجَدُ عَلَيْهَا وَهِيَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً وَهِيَ
الْجَبْهَةُ وَالْكَفَّانِ وَالرُّكْبَتَانِ وَالْإِبْهَامَانِ وَوَضْعُ الْأَنْفِ عَلَى الْأَرْضِ سُنَّةٌ **شرح** انامل جمع انمله
بمعنی سر انگشت است و نظیر این گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضه که باب نهم است
که سر انها الاقرار و اذنا جمیعا ... تفسیر این آیت بعنوان دیگر گذشت در کتاب الحجه در حدیث شصت و نهم باب ... هم

کتاب فیه تلك و تنقف من التنزیل فی الولایه است و این محل تعجب نیست زیرا که معانی قرآن بسیار است پس میتواند بود
که لفظ مساجد که مشترکست میان چند معنی یکی جمع مسجد بفتح میم و کسر جیم و دیگری جمع مسجد بکسر میم و فتح جیم و دیگری جمع سجود مستعمل
شود یکبار در جمیع معانی خود یعنی و سجده کرد بر هشت استخوان دو دست و دو زانو و دو سر انگشت دو پا و مسئله
و منی و امام گفت بعد از فراغ از نماز یاد در اثنای صورت نماز که هفت استخوان از جمله معروض است یا یعنی که ملک رفته
شده است یا یعنی که مدلول ظاهر قرآنست سجده کرده میشود بر آن هفت و آنها آنست که ذکر کرده آنرا تعالی
در کتاب خود یا بر ریش گفته در سوره جن و انکه آلات سجده برای الله تعالی است پس مخوانید با الله تعالی هیچ کس را و آنها
پیشانی و دو دست و دو زانو و دو شست است و گذاشتن بینی بر زمین سنت است یا یعنی که مستحب است یا
یعنی که مدلول اول قرآنست که پیغمبر بیان آن کرده اصل ثُمَّ رَفَعَ رَاْسَهُ مِنَ السُّجُوْدِ فَلَمَّا اسْتَوَی جَالِساً
قَالَ اللهُ اَکْبَرُ ثُمَّ قَعَدَ عَلَی فَخِذِهِ الْاَیْسَرِ وَقَدْ وَضَعَ ظَاهِرَ قَدَمِهِ الْاَیْمَنِ عَلَی بَطْنِ قَدَمِهِ الْاَیْسَرِ
وَقَالَ اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّی وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ ثُمَّ کَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ وَسَجَدَ السَّجْدَةَ الثَّانِیَةَ وَقَالَ کَمَا قَالَ
فِی الْاُوْلٰی شرح بعد از آن بر داشت سر خود را از سجده پس وقتی که راست شد نشسته گفت الله اکبر بعد از آن نشست بر ران
چپ خود در حالی که گذاشته بود پشت پای راست خود را بر شکم پای چپ خود و گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه
بعد از آن تکبیر گفت در حالی که او نشسته بود و سجده کرد سجده دوم و گفت در سجده دوم چنانچه گفته بود در سجده اول مخفی نماند
که ظاهر تمام فقره است که اول بر دو پا نشسته باشد و بعد از آن گردیده باشد اصل وَلَمْ یَضَعْ شَیْئاً مِنْ
بَدَنِهِ عَلَی شَیْءٍ مِنْهُ فِی رُکُوْعٍ وَلَا سُجُوْدٍ وَکَانَ مُجَنِّحاً وَلَمْ یَضَعْ ذِرَاعَیْهِ عَلَی الْاَرْضِ وَصَلّٰی رَکْعَتَیْنِ
عَلٰی هٰذَا وَیَدَاهُ مَضْمُوْمَتَا الْاَصَابِعِ وَهُوَ جَالِسٌ فِی التَّشَهُّدِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ التَّشَهُّدِ سَلَّمَ فَقَالَ یَا حَمَّادُ هٰکَذَا صَلِّ
شرح المجنح بجیم و نون و حاء مهمله اسم فاعل باب افعال میل فرماینده چیزی از چیزی دیگر و مراد اینجا دور کننده اعضای
خود از یکدیگر است یعنی و نگذاشت چیزی را از بدن خود بر چیزی دیگر از بدن در رکوع و نه در سجود و بود دور کننده اعضای
خود از یکدیگر و نگذاشت دو ساعد خود را بر زمین و گزارد دو رکعت را بر همین حال و انگشتان دو دست او متصل کرده
شده بود و بیکدیگر در حالی که او نشسته بود در تشهد پس وقتی که فارغ شد از تشهد سلام کرد و پس گفت ای حماد چنین بگذار
نماز را مخفی نماند که امر اینجا برای استحباب مؤکد است چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث هشتم باب بیست و چهارم
و در بعضی عنوان تکبیر در سجده است زیرا که می آید در حدیث اول باب بیست و چهارم استحباب دور کردن دو قدم از
یکدیگر بقدر شبر در حال رکوع والله اعلم باب بیست و یکم اصل باب قراءة القرآن شرح این باب بیان خواندن قرآنست
در نماز در این باب بیست و نه حدیث است اول اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا قُمْتُ لِلصَّلٰوةِ



اَقْرَاُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فِی فَاتِحَةِ الْقُرْاٰنِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَاِذَا قَرَاْتُ فَاتِحَةَ الْقُرْاٰنِ اَقْرَاُ بِسْمِ اللهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَعَ السُّوْرَةِ قَالَ نَعَمْ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چون بایستم برای نماز بخوانم بسم الله
الرحمن الرحیم را در سوره فاتحه قرآن گفت آری گفتم پس چون خوانم فاتحة القرآن بخوانم بسم الله الرحمن الرحیم را با سوره که
بعد از فاتحه است گفت آری دوم اصل عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِیِّ قَالَ کَتَبْتُ اِلٰی اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُوْلُ فِی رَجُلٍ اِبْتَدَاَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فِی صَلٰوتِهِ وَحْدَهُ فِی اُمِّ الْکِتَابِ
فَلَمَّا صَارَ اِلٰی غَیْرِ اُمِّ الْکِتَابِ مِنَ السُّوْرَةِ تَرَکَهَا فَقَالَ الْعَیَّاشِیُّ لَیْسَ بِذٰلِكَ بَاْسٌ فَکَتَبَ بِخَطِّهِ
یُعِیْدُهَا مَرَّتَیْنِ عَلٰی رَغْمِ اَنْفِهِ یَعْنِی الْعَیَّاشِیَّ شرح وحده احتراز است از نماز ماموم با نماز امام نیز من السوره
السوره بیانیه است عیاشی بفتح عین مهمله و تشدید یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه است در بعضی نسخ و تشدید
یاء دو نقطه و سین مهمله است در بعضی دیگر مرتین نائب مفعول مطلق کتب است الرغم بفتح راء مهمله و سکون غین
با نقطه مصدر باب علم و منع رسیدن بخاک و رغم انف کنایت است از خواری یعنی العیاشی کلام راوی است یعنی روایت است
از یحیی بن عمران همدانی بسکون میم و دال مهمله گفت نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلم که قربانت شوم چه میگویی در مردی
که ابتدا کرد بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز خود که تنها میگزارد در فاتحه پس چون گردید سوی غیر فاتحه که سوره دیگر باشد
ترک کرد بسمله را پس گفت عیاشی که نیست آن ترک باکی پس امام نوشت بخط خود که اعاده میکند نماز را اعاده میکند
نماز را برغم بینی او یعنی برغم بینی عیاشی سیوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُوْلُ اَوَّلُ کُلِّ
کِتَابٍ نُزِّلَ مِنَ السَّمَاءِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فَاِذَا قَرَاْتَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فَلَا تُبَالِی
اَلَّا تَسْتَعِیْذَ وَاِذَا قَرَاْتَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَتَرَتْكَ فِیْمَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ شرح کتاب اینجا
عبارتست از سوره قرآنیه و اشارتست بآنکه انفال و براءة یک سوره است که یکجا نازل شده چنانچه بیان شده در کتاب
فضل القرآن در شرح حدیث دوم باب بیست و یکم که باب فی قراءته است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت
شنیدم از او میگفت که اول هر سوره که نازل شده از آسمان بسم الله الرحمن الرحیم است پس چون خواندی بسم الله الرحمن الرحیم
پس باکی نداری از آنکه استعاذه نکنی مراد اینست که استعاذه بهر سوره از سوره قرآنی نیست در ابتدای آنها و
بسمله ابتدای آنها خواهد بود و چون خواندی بسم الله الرحمن الرحیم را میپوشاند ترا در میان آسمان و زمین مراد اینست که
اگر آدمی بسبب معاصی بسیار رسوا باشد نفس بسمله او را از رسوایی نگاه میدارد و بودن در میان آسمان و زمین
کنایه از کمال رسوائیست چنانچه در دعا واقع شده اللهم لا تفضحنی علی رؤس الاشهاد چهارم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ الْقِرَاءَةُ فِی الصَّلٰوةِ فِیْهَا شَیْءٌ مُوَقَّتٌ قَالَ لَا اِلَّا الْجُمُعَةُ یُقْرَاُ فِیْهَا الْجُمُعَةُ وَالْمُنَافِقُوْنَ

Margin glosses (left page):

العابس
العابسی

و با یکدیگر سوره

شرح مراد بالصلوة نماز فریضه یومیه است ضمیر فیها راجع بالقرائت است وفی بمعنی من است یا برای ظرفیت مجازیست
وحاصل هردو یکیست زیرا که بعض چیزی داخل درانست وموافق اینست آنچه می آید در حدیث اول باب هفتاد ودوم که فی
یا باشند مفروض هم
القراءة شیء موقت الا الجمعة الموقت اسم مفعول باب تفعیل تنگ گرفته شده یعنی آنچه مفروض باشد الا الجمعة مجرور و
استثنای مفرغست ومستثنی منه آن الصلوة است وجمعه که مدلول لا است و مذکور نیست ومراد بالجمعة نماز ظهر جمعه است
خواه چهار رکعتی وخواه دو رکعتی یقرأ بصیغه مضارع مجهول غائب یا غائبه است یا بصیغه مضارع مخاطب معلوم است
وبرهر تقدیر این حدیث مخصص حدیث نوزدهم این بابست وبنا بر اول الجمعة مرفوعست وواو در والمنافقین برای
عطفست والمنافقین بعنوان حکایتست زیرا که عبارتست از سوره المنافقین یا واو بمعنی مع است بدانکه
توقیت این دو سوره در جمعه محمول بر استحباب بغایت مؤکدست نزد جمعی ومحمول بر فرض است نزد جمعی دیگر
وبیان این می آید در احادیث باب هفتاد ودوم یعنی نعم امام جعفر صادق علیه السلم را قرائت در نماز فریضه یومیه
آیا در ان چیزی که معین باشد هست گفت نه مگر در نماز جمعه بیان این آنکه خوانده میشود در ان سوره جمعه در رکعت
اول و سوره منافقین در رکعت دوم بیست ونهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت خلف
امام فقرأ الحمد وفرغ من قراءتها فقل انت الحمد لله رب العالمین ولا تقل آمین شرح آمین
بهمزه والف وتخفیف وتشدید میم وحذف الف وتخفیف میم وسکون یاء دو نقطه در پایین وفتح نون اسم فعلست
بمعنی چنین کن یا بمعنی چنین باد و بهر تقدیر ذکر آن بعد از ذکر مغضوب علیهم وضالین مناسب مخالفانست
زیرا که متعرف طلب غضب وضلال میشود پس اگر بعد از قرائت اهدنا الصراط المستقیم باشد مثلا منعی نخواهد بود
چنانچه مدلول مفهوم شرط اذا کنت تا آخر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی در
پس پیشنمازی پس خواند سوره حمد را و فارغ شود از خواندن آن پس بگو تو که الحمد لله رب العالمین ومگو آمین که آن
نصیب مخالفان ومتعارف ایشانست سی‌ام اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یکتب من القرآن
والدعاء الا ما اسمع نفسه شرح لا یکتب بصیغه مضارع مجهول باب نصر است ما موصوله ونایب فاعلست اسمع بصیغه
ماضی معلوم باب افعالست وضمیر مستتر راجع بقاری و دعا است که مفهوم است از سابق وعاید موصول محذوفست بتقدیر
اسمع نفسه ایاه نفسه منصوب مفعول اول اسمع است وضمیر راجع بقاری و دعا است النفس بفتح نون وسکون فاء یعنی
چیزی و روح و هردو اینجا مناسبست واول مناسبترست بعنوان این باب وحدیث یازدهم وبیست وهفتم این باب
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت نوشته وحساب کرده نمیشود از جمله قرآن ودعای کسی در نماز وغیر نماز مگر
آنچه بشنواند آنکس خویش را یا مراد اینست که بشنواند روح خود را یعنی که دلش ملتفت قرآن ودعا باشد والتفات

القراءة



بلکه‌ای هرزه نکرده باشد سی ویکم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام أیجزئنی عنی أن أقرأ فی الفریضة فاتحة
الکتاب وحدها اذا کنت مستعجلا او أعجلنی شیء فقال لا بأس شرح او میتواند بود که برای شک راوی
باشد ومیتواند بود که برای تردید باشد ومراد بشق اول شتاب برای طلب نفع ضروری یا برای ضرورت خود باشد
ومراد بشق دوم شتاب برای خوف از دشمن باشد چنانچه می آید در حدیث بیست ونهم این باب یا برای ضرورت دیگری
باشد گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا کافیست از من اینکه خوانم در نماز فریضه سوره حمد را تنهایی آن بی ضم سوره
چون باشم شتابان یا شتابان کرده که مرا باشد مرا چیزی از ضرورتها پس امام گفت قصوری ندارد سی ودوم اصل صلی
بنا ابو عبد الله علیه السلام المغرب فقرأ بالمعوذتین فی الرکعتین شرح معوذتین بتشدید واو مکسوره عبارت
است از سوره فلق و سوره ناس وخواندن آنها برای افضل بودن آنها نیست بلکه برای تعلیم اینست که آنها داخل
قرآنست چنانچه ظاهر میشود در حدیث بیست وهفتم این باب زیرا که جمعی خیال کرده اند که آنها داخل نیست پس منافات
نیست میان این حدیث و حدیث سیزدهم این باب یعنی گزارد با ما امام جعفر صادق علیه السلم نماز شام را پس خواند
سوره فلق را در رکعت اول و سوره ناس را در رکعت دوم سی وسوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یجوز
للمریض ان یقرأ فی الفریضة فاتحة الکتاب وحدها ویجوز للصحیح فی قضاء صلوة التطوع باللیل و
والنهار شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت جایزست برای بیمار اینکه خواند در نماز فریضه سوره حمد را
تنهایی آن بی ضم سوره و جایزست آنچه مذکور شد برای تندرست در قضای نماز نافله یومیه در شب و روز سی وچهارم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال انما یکره ان یجمع بین السورتین فی الفریضة فاما النافلة فلا بأس
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که ممنوع نیست اینکه جمع کرده شود در یک رکعت میان دو سوره که غیر سوره حمد
باشد مگر در نماز فریضه پس اما نماز نافله پس قصوری ندارد جمع در آن سی وپنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
یکره ان یقرأ قل هو الله احد فی نفس واحد شرح مضمون این گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث
دوازدهم باب نهم که باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
ممنوعست اینکه خوانده شود سوره قل هو الله احد در یک نفس مراد امر بترتیل وشمرده گفتن در قرائت سی وششم اصل قال
ابو عبد الله علیه السلام لا تقرأ فی المکتوبة باقل من سورة ولا باکثر شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلم مخوان در نماز فریضه کمتر از یک سوره بعد از فاتحه و نه بیشتر از یک سوره سی وهفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول صلوة الاوابین الخمسون کلها بقل هو الله احد شرح الاواب بفتح همزه وتشدید واو والف وباء یعنی
بسیار بازگشت کننده بدرگاه الهی ومراد اینجا کسی است که تلافی نقصان نماز فریضه میکند بنماز نافله اوراد هم

الصلوة میانه چنانچه گذشت در حدیث دوازدهم باب دوم در تفسیر الذین هم علی صلواتهم دائمون صلوة مبتدا است الجمعه
عطف بیان یا بدل است و احتراز است از نماز روز جمعه و شب آن زیرا که آن پنجاه و چهار یا پنجاه و دو رکعت است چنانچه می آید
در احادیث باب بیست و چهارم که باب التطوع یوم الجمعه است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهارم این باب
جمله کلها خبر مبتدای دوم با تاکید مبتدای اولست و ضمیر راجع بصلوة است و بودن هر نمازی با قل هو الله احد لازم
ندارد زیرا که هر رکعت آن قل هو الله احد باشد پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث نوزدهم و بیست و دوم این
باب بمعنی نماز که دو رکعت نشسته که بعد از نماز خفتن کاهی گزارده میشود داخل این پنجاه نشده بنا بر آنکه داخل نوافل رواتب
اصالة نیست بلکه برای خوف ترک نماز شب است و لهذا مذکور شد در حدیث ششم باب یازدهم که امیرالمؤمنین علیه السلم بعد از
نماز خفتن نافله میگزارده بج شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت نماز بسیار بازگشت کننده کان پنجاه
رکعت بعد و فریضه و باقی نافله هر یک از آن نمازها با قل هو الله احد است یا بمعنی که افضل نیست که با قل هو الله احد
باشد هر چند که در یک رکعت آن باشد چهاردهم اصل عَنْ أَبِي هَرُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرٌ كَمْ يُقْرَأُ فِي الزَّوَالِ فَقَالَ ثَمَانِينَ آيَةً فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ يَا أَبَا هَرُونَ هَلْ رَأَيْتَ
شَيْخًا أَعْجَبَ مِنْ هَذَا الَّذِي سَأَلَنِي عَنْ شَيْءٍ فَأَخْبَرْتُهُ وَلَمْ يَسْأَلْنِي عَنْ تَفْسِيرِهِ هَذَا الَّذِي يَزْعُمُ
أَهْلُ الْعِرَاقِ أَنَّهُ عَاقِلُهُمْ يَا أَبَا هَرُونَ إِنَّ الْحَمْدَ سَبْعُ آيَاتٍ وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثَلَاثُ آيَاتٍ فَهَذِهِ
عَشْرُ آيَاتٍ وَالزَّوَالُ ثَمَانُ رَكَعَاتٍ فَهَذِهِ ثَمَانُونَ آيَةً شرح تقرا بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب
منع است و میتواند بود که بصیغه متکلم مع الغیر باشد مشهور آنست که سوره اخلاص چهار آیت است و کمتیان و شامیان
پنج گفته اند و ظاهر این حدیث ابطال آنها میکند و اگر خواهیم که جمع میان این حدیث و آنچه مشهور است کنیم و گوییم مراد
ما عدای بسمله است لازم می آید که سوره حمد با انضمام بسمله هشت آیه شود و این خوب نمیاید بج روایت است از
ابی هرون مکفوف گفت پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را بر حالی که من حاضر بودم که چند آیت میخواند
در نافله ظهر پس امام گفت هشتاد آیت پس بیرون رفت آن مرد پس امام گفت ای ابو هرون آیا دیدی مرد بزرگی عجیب
از این شخص که پرسید مرا از چیزی پس خبر دادم او را و نه پرسید مرا از معنی آن این مرد است که گمان میبرند اهل کوفه بعضی
و مانند آنها که خود سردار ایشانست مثل ابو حنیفه یا دیگری از مخالفان ای ابو هرون بدرستی که سوره حمد هفت آیت است
و سوره قل هو الله احد سه آیت پس این ده آیت شده و نافله ظهر هشت رکعت پس این هشتاد آیت شد
پانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ هَلْ يَقْرَأُ الرَّجُلُ فِي صَلَوتِهِ وَثَوْبُهُ عَلَى فِيهِ
قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا أَسْمَعَ أُذُنَيْهِ الْهَمْهَمَةَ شرح الهمهمه بفتح دو ها و سکون میم اول آوازی که جوهر آن

ظاهر باشد بج روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که آیا قرآن میخواند مرد در نماز خود بر حالی که
جامه او برد هن او باشد گفت پروایی نیست با آن چون بشنواند دو گوش خود را آواز نهانی شانزدهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ
اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ نُلَبِّسُ مِنَ الْقِرَاءَةِ مَعَهُمْ مِثْلَ حَدِيثِ النَّفْسِ شرح من در من القراءة برای بیان است
و تبعیضیه نیز میتواند بود بج گفت امام جعفر صادق علیه السلم کافیست ترا عوض قرائت در پس مخالفان برای تقیه آنچه بشنند
که با خود باشد یا بمعنی اگر چه دو لب جنبانیدن میسر باشد تصور حروف و آیات بترتیب کافی خواهد بود هفدهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَلْبِيَةُ الْأَخْرَسِ وَتَشَهُّدُهُ وَقِرَاءَتُهُ لِلْقُرْآنِ فِي الصَّلَوةِ تَحْرِيكُ
لِسَانِهِ وَإِشَارَتُهُ بِإِصْبَعِهِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت لبیک گفتن گنگ در وقت احرام
حج یا عمره و تشهد گنگ و قرائت گنگ قرآن را در نماز جنبانیدن زبان خودست و اشارت اوست بانگشت خود
و صورتی که جنبانیدن زبان میسر باشد و میتواند بود که مراد این باشد که در صورتی که میسر باشد یکی کافیست یا آنکه
هر دو میاید هجدهم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَنْسَى حَرْفًا
مِنَ الْقُرْآنِ فَيَذْكُرُ وَهُوَ رَاكِعٌ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَقْرَأَ فِي الرُّكُوعِ قَالَ لَا وَلَكِنْ إِذَا سَجَدَ فَلْيَقْرَأْهُ
شرح ضمیر قال راجع بسکونی است الحرف طرف و مراد اینجا بعض است میتواند بود که مراد بسجود اینجا نماز باشد چنانچه گذشت
در شرح حدیث هشتم باب اول و میتواند بود که مراد گذاشتن هفت عضو بر زمین باشد و امر بخواندن در سجود نه در
رکوع بنا بر این باشد که طول سجود اهم است یا بنا بر آنکه در این فاصله شاید که بهتر بخاطر رسد که چه فراموش شده و چه
میباید کرد و بعضی که فراموش شده زیرا که مجموع آیت است قرائت همان کافیست و اگر بعض آیت یا مرکب از
آیت و بعض آیت است تتمیم آن بعض میباید کرد و میتواند بود که اکتفا با آن توان کرد والله اعلم هل یجوز مقول قال
بج روایت است از سکونی بفتح سین مقطع از امام جعفر صادق علیه السلم سکونی گفت در مردی که فراموش میکند بعضی از قرآن را
پس یاد می آورد بر حالی که او در رکوعست که آیا جایز است که خواند آن بعض را در رکوع گفت نه ولیک چون نماز را
تمام کند پس باید که خواند آنرا نوزدهم اصل قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ كَتَبْتَ إِلَى
مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ تُعَلِّمُهُ أَنَّ أَفْضَلَ مَا يُقْرَأُ فِي الْفَرَائِضِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَإِنَّ صَدْرِي
لَيَضِيقُ بِقِرَاءَتِهِمَا فِي الْفَجْرِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ بِهِمَا فَإِنَّ الْفَضْلَ وَاللهِ فِيهِمَا
شرح تعلمه بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال جمله حالیه است ان بکسر همزه و تشدید نون است و ان و مدخولش
مفعول کتبت است و مفعول دوم تعلمه محذوفست برای دلالت کلام بر آن و میتواند بود که ان بفتح همزه و تشدید
نون باشد و ان و مدخولش مفعول اول کتبت و مفعول دوم تعلمه باشد بعنوان تنازع افضل ما تا آخر مجموع است

ظاهر باشد

بروقتی که مانعی عارض نشده باشد این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث بیست و دوم که در صورت تأخیر نماز
صبح از وقت فضیلت قرائت سوره اخلاص و سوره جحد افضل است یقرا بصیغه مجهول غایب معلوم مخاطب باب
منع است و دفع منافات میان این حدیث و حدیث چهارم این باب و آنچه می آید در باب هفتاد و یکم بتخصیص
فرائض که در حدیث است بادای جمعه و مانند آنست و واو در وقل هو الله احد محمول بر ترتیب است نزد بعضی و موافق
اینکه ابن بابویه در فقیه در باب وصف الصلوة من فاتحتها الی خاتمتها و این خلاف ظاهر حدیث اول باب النوادر
که باب صدم است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم بدرستی که تو نوشتی سوی محمد بن فرج برجالی که تعلیم میکردی
او را بدرستی که افضل آنچه خوانده میشود در نمازهای فریضه سوره انا انزلناه و سوره قل هو الله احد است و بدرستی که
سینه من هر آینه تنگ میکند از خواندن آن دو سوره در نماز صبح پس گفت امام علیه السلام باید که تنگی نکند البته سینه تو بآن دو سوره
چه بدرستی که فضیلت در آن دو است بدانکه تخصیص ادای صلوة فجر را بذکر مبنی بر توهم نیست که چون قرآن الفجر در آیت
سوره بنی اسرائیل عبارت از نماز صبح است تعبیر از ان بقرآن برای طول قرائت در ان خواهد بود و وجه تعبیر گذشت
در شرح حدیث دوم باب پنجم که باب وقت الفجر است بیستم اصل صَلَّیْتُ خَلْفَ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اَیّامًا
فَکانَ اِذا کانَتْ صَلوةٌ لا یُجْهَرُ فیها جَهَرَ بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ وَکانَ یَجْهَرُ فِی السُّورَتَیْنِ جَمیعًا شرح
نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق علیه السلام چند روز از شب پس عادت او این بود که چون میبود نمازی که جهر نمیکرد در آن
جهر میکرد به بسم الله الرحمن الرحیم و جهر میکرد بآن در هر دو سوره یعنی اینکه هم در سوره حمد جهر میکرد و هم در سوره که بعد از آنست
و در هر دو رکعت میکرد و میتواند بود که مراد بسورتین دو سوره بعد از حمد در دو رکعت باشد بنا بر اینکه جهر بآن در حمد
مشهور است و حاجت بگفتن نیست بیست و یکم اصل عَنْ سَماعَةَ قالَ سَاَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلا
تَجْهَرْ بِصَلوتِكَ وَلا تُخافِتْ بِها قالَ الْمُخافَتَةُ ما دُونَ سَمْعِكَ وَالْجَهْرُ اَنْ تَرْفَعَ صَوْتَكَ شَدیدًا
شرح مخافته مصدر باب مفاعله است و چون باب مفاعله در اصل میان دو کس میباشد مبالغه در ان میباشد و گاهی
مستعمل میشود در مبالغه در فعل هر چند که میان دو کس نباشد و مراد اینجا مبالغه در پست کردن آواز است یعنی روایت است
از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام را از قول الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل که و بلند مکن
آواز را بنماز خود و بسیار آهسته مکن امام گفت بسیار آهسته کردن آنست که خود نشنوی و بلند کردن آواز آنست که
برداری آواز خود را سخت بیست و دوم اصل عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اَنَّهُ قالَ لا تَدَعْ اَنْ تَقْرَاَ بِقُلْ
هُوَ اللهُ اَحَدٌ وَقُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ فی سَبْعِ مَواطِنَ فِی الرَّکْعَتَیْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ وَرَکْعَتَیِ الزَّوالِ وَ
رَکْعَتَیْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَرَکْعَتَیْنِ فی اَوَّلِ صَلوةِ اللَّیْلِ وَرَکْعَتَیِ الْاِحْرامِ وَالْفَجْرِ اِذا اَصْبَحْتَ بِها

ورکعتی

وَرَکْعَتَیِ الطَّوافِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت وامگذار اینکه قرائت کنی بقل هو الله احد
و قل یا ایها الکافرون در هفت جا در دو رکعت نافله پیش از فریضه فجر و دو رکعت نافله ظهر و دو رکعت نافله بعد از فریضه
مغرب و دو رکعت اول نافله شب و دو رکعت پیش از احرام حج یا عمره و فریضه فجر چون کنی آن را در وقتی که مجموع آسمان
روشن شده باشد و دو رکعت بعد از طواف بیست و سیوم اصل وَفی رِوایَةٍ اُخْری اَنَّهُ یَبْدَاُ فی هذا
کُلِّهِ بِقُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ وَفِی الرَّکْعَةِ الثّانِیَةِ بِقُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ اِلّا فِی الرَّکْعَتَیْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ
فَاِنَّهُ یَبْدَاُ بِقُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ ثُمَّ یَقْرَاُ فِی الرَّکْعَةِ الثّانِیَةِ بِقُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ شرح و در روایتی
دیگر از امام علیه السلام اینست که شان اینست که ابتدا کرده میشود در همه آن بقل هو الله احد و در رکعت دوم خوانده
میشود بقل یا ایها الکافرون مگر در دو رکعت پیش از فریضه فجر چه بدرستی که شان اینست که ابتدا کرده میشود
بقل یا ایها الکافرون بعد از ان خوانده میشود در رکعت دوم بقل هو الله احد بیست و چهارم اصل سُئِلَ
اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ یَؤُمُّ الْقَوْمَ فَیَغْلَطُ قالَ یَفْتَحُ عَلَیْهِ مَنْ خَلْفَهُ شرح یغلط بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم است الغلط بفتح غین با نقطه و فتح لام بسته شدن راه سخن بر کسی یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق
علیه السلام از مردی که پیشنماز جمعی میشود و براو راه قرائت ... امام گفت میگشاید براو آنکه در پس اوست بیست و پنجم اصل
عَنِ السَّکُونیِّ عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اَنَّهُ قالَ فِی الرَّجُلِ یُصَلّی فی مَوْضِعٍ ثُمَّ یُریدُ اَنْ یَتَقَدَّمَ
قالَ یَکُفُّ عَنِ الْقِراءَةِ فی مَشْیِهِ حَتّی یَتَقَدَّمَ اِلَی الْمَوْضِعِ الَّذی یُریدُ ثُمَّ یَقْرَاُ شرح روایت است
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه سکونی گفتگو کرد در مردی که نماز میگزارد در جایی بعد از ان میخواهد
که پیش رود بسبب ضرورتی مثل اینکه خوف افتادن دیواری یا سقفی بر سیده باشد امام گفت باز میدارد خود را از
قرائت در رفتار خود تا آنکه پیش رود سوی آن جایی که میخواهد بعد از ان قرائت میکند بیست و ششم اصل قُلْتُ
لِاَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اَلرَّجُلُ یَقُومُ فِی الصَّلوةِ فَیُریدُ اَنْ یَقْرَاَ سُورَةً فَیَقْرَاُ قُلْ هُوَ اللهُ
اَحَدٌ وَقُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ فَقالَ یَرْجِعُ مِنْ کُلِّ سُورَةٍ اِلّا مِنْ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ وَقُلْ یا اَیُّهَا
الْکافِرُونَ شرح ابان گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی می ایستد در نماز پس میخواهد که بخواند سوره
دیگر را پس از روی غفلت میخواند سوره قل هو الله احد را و سوره قل یا ایها الکافرون را مراد اینست که آیا
برمیگردد با آنچه اراده داشت یا نه پس امام گفت برمیگردد نمازگزار از هر سوره که بغفلت شروع در ان کرده

باشد مگر از سوره قل هو الله احد و سوره قل یا ایها الکافرون م

بیست و هفتم اصل اَمَّنا اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ فی صَلوةِ الْمَغْرِبِ فَقَرَاَ الْمُعَوِّذَتَیْنِ ثُمَّ قالَ
هُما مِنَ الْقُرْآنِ شرح پیشنمازی کرد امام جعفر صادق علیه السلام در نماز شام پس خواند سوره فلق و سوره ناس

بعضاً از آن گفت آن دو سوره از قرآنست این اشارتست باینکه خواندن این دو سوره برای افضل بودن آنها
نیست بلکه برای ابطال قول جمعی است که خیال کرده اند که آنها برای تعویذ امام حسن و امام حسین علیهما السلام است
و جزو قرآن نیست پس منافی حدیث سیزدهم این باب نیست **حدیث بیست و هشتم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُسْمِعَ مَنْ خَلْفَهُ وَإِنْ كَثُرُوا فَقَالَ لِيَقْرَأْ قِرَاءَةً وَسَطاً يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بر امام است اینکه در نماز جهریه
بشنواند هر کرا که در پشت اوست قرارت هر چند که بسیار باشند پس امام گفت که باید که امام قرارت کند قرارت میان
پست و بلند بیان این آنکه میگوید الله تبارک و تعالی در سوره بنی اسرائیل و فریاد مکن بنماز خود و بسیار آهسته مکن آواز
نماز بیان این آیت شد در شرح حدیث بیست و یکم این باب **حدیث بیست و نهم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فِي صَلَاتِهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَبْدَأَ بِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَاتٍ
قُلْتُ أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ إِذَا كَانَ خَائِفاً أَوْ مُسْتَعْجِلاً يَقْرَأُ بِسُورَةٍ أَوْ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ **شرح** الا از
استثنای منقطعست ابتدا بفاتحه عبارت از خواندن آنست در اول هر یک از دو رکعت اول یعنی اصلا قبل البدء قرات
مراد مستعجل شتابان برای طلب نفع ضروریست بقرینه مقابله آن با خائف زیرا که آن عبارت از شتابان برای
دفع ضرریست فاتحه در قال فاتحة الکتاب منصوب بفعل مقدر و مجرور بحکایت میتواند بود **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم گفت
پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از کسی که قرارت نمیکند بفاتحة الکتاب در نماز خود گفت نماز
او باطلست مگر آنکه ابتدا کند بفاتحة الکتاب خواه در نماز جهریه و خواه در اخفاتیه گفتم کدام این دو محبوب ترست سوی تو
چون باشد ترسناک یا شتابان برای کاری ضروری آیا قرارت میکند بسوره دیگر یا بفاتحة الکتاب امام گفت قرارت
میکند فاتحة الکتاب را **باب بیست و دوم اصل باب عزائم السجود** **شرح** العزائم بفتح عین و زای با نقطه و الف و همزه
جمع عزیمه که فعیله بمعنی مفعوله است العزم مصدر باب ضرب اراده چیزی بعنوان کمال جد و اضافه عزائم بالسجود از
قبیل اضافه لفظی است مثل حسن الوجه و مراد بعزائم السجود چهار سوره است که مذکور میشود در حدیث اول این باب
و گاهی عزائم بی اضافه بسجود مستعمل میشود در اینها و آن از قبیل اقتصار است **یعنی** این باب بیان سورهاییست
که سجده نزد قرارت آنها مفروضست و درین باب شش حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا
قَرَأْتَ شَيْئاً مِنَ الْعَزَائِمِ الَّتِي يُسْجَدُ فِيهَا فَلَا تُكَبِّرْ قَبْلَ سُجُودِكَ وَلَكِنْ تُكَبِّرُ حِينَ تَرْفَعُ رَأْسَكَ
وَالْعَزَائِمُ أَرْبَعٌ حم السَّجْدَةُ وَتَنْزِيلُ وَالنَّجْمُ وَاقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون خواندی چیزی از عزائم را که سجده کرده میشود در آنها پس تکبیر مگوی پیش از سجده خود و لیکن تکبیر میگوی

وقتی

وقتی که بر میداری سر خود را و عزائم چهار سوره است حم سجده که سوره فصلت است و الم تنزیل که بعد از سوره لقمانست
و سوره نجم و سوره اقرا باسم ربک **دوم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ إِذَا قُرِئَ بِشَيْءٍ مِنَ الْعَزَائِمِ الْأَرْبَعِ
فَسَمِعْتَهَا فَاسْجُدْ وَإِنْ كُنْتَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ وَإِنْ كُنْتَ جُنُباً وَإِنْ كَانَتِ الْمَرْأَةُ لَا تُصَلِّي وَسَائِرُ
الْقُرْآنِ أَنْتَ فِيهِ بِالْخِيَارِ إِنْ شِئْتَ سَجَدْتَ وَإِنْ شِئْتَ لَمْ تَسْجُدْ **شرح** روایتست از ابو بصیر گفت که
گفت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام چون خوانده شود سوره از عزائم که چهار سوره است پس بشنوی آنرا پس سجده
کن هر چند که باشی بیوضو هر چند که باشی جنب هر چند که باشد زنی که شنونده است حایض و باقی سورهای قرآن که درینها
سجده است تو در آن مختاری اگر خواهی سجده میکنی و اگر خواهی سجده نمیکنی **سیوم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ رَجُلٍ سَمِعَ السَّجْدَةَ تُقْرَأُ قَالَ لَا يَسْجُدُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُنْصِتاً لِقِرَاءَتِهِ مُسْتَمِعاً لَهَا أَوْ يُصَلِّي
بِصَلَاتِهِ فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي فِي نَاحِيَةٍ وَأَنْتَ تُصَلِّي فِي نَاحِيَةٍ أُخْرَى فَلَا تَسْجُدْ لِمَا سَمِعْتَ
**شرح** المنصت بنون و صاد بی نقطه و تا در و نقطه در بالا بصیغه اسم فاعل باب افعال ساکت برای استماع بمعنی ظاهر
تقدیم منصت بر مستمع موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب جهل هم که یا باب النوادرست که قال
یا رسول الله ما العلم قال الانصات ثم قال ثم مه قال الاستماع اینست که و انصتوا در آیه سوره اعراف و اذا قرئ
القرآن فاستمعوا له و انصتوا عطف بر جزا نباشد بلکه عطف بر جمله مرکبه از شرط و جزا باشد و مراد امر بسکوت باشد در
جایی که اراده قرارت قرآن باشد تا زود شروع در آن شود و منقطع نشود قرارت اینجا بمعنی مقروست
**یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که شنید آیت سجده را که خوانده میشود امام گفت سجده نمیکند
مگر آنکه بوده باشد ساکت برای استماع آنچه قاری قرارت میکند گوش انداخته برای آن قرارت یا آنکه نماز میگزارده
باشد بنماز او یعنی که اقتدا کرده باشد بآن قاری مثل اینکه برای تقیه اقتدا بمخالف کرده باشد در فریضه چنانچه
می آید در حدیث آینده هر چند که منصت و مستمع برای آن نباشد و خود قرارت میکرده باشد چنانچه می آید در حاشیه
باب بجا هم پس اما اینکه نماز میگزارده باشد در کناری و تو نماز میگزارده باشی در کناری دیگر پس سجده مکن برای آنچه
شنیدی **و اینکه** ظاهر این حدیث باعتبار عطف و انصتوا بعطوف علیه اینست که امر در و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له
و انصتوا متوجه کسانی باشد که قرآن خوانده شود نزد ایشان بقصد هدایت ایشان و اذا قرئ القرآن بمعنی اذا
قرئ علیکم القرآن باشد پس اگر کسی قرارت قرآن کند نزد دیگران نه باین قصد انصات و استماع دیگران واجب
نیست چنانچه اگر کسی داند که در جای دیگر قرآن خوانده میشود واجب نیست بر او رفتن بآنجا که موقوف علیه انصات
و استماع است و چنانچه اگر کسی داند که دیگری نزد او قرارت قرآن میکند آهسته انصات و استماع بر او واجب نیست

ما دام لا یقرأ الکتاب تم

اینقدر هست که از خارج معلوم است که بر ماموم واجب است سکوت اگر قرات امام را بشنود و باشد پس این آیت
منافات ندارد با صحت نماز دو کس و رکوع و ضبع در یک زمان در صورت شعر بقرارت با وجود آنکه هیچکدام گوش بقرات
آن دیگر نینداخته **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ صَلَّيْتَ مَعَ قَوْمٍ فَقَرَأَ الْإِمَامُ
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ أَوْ شَيْئاً مِنَ الْعَزَائِمِ وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ وَلَمْ يَسْجُدْ فَأَوْمِ إِيمَاءً وَالْحَائِضُ
تَسْجُدُ إِذَا سَمِعَتِ السَّجْدَةَ **شرح** ظاهر و فرغ من قراءته اینست که در غیر سوره اقرا وقت سجده متعین نباشد
و تا آخر آن توان کرد تا آخر سوره **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر نماز گزاری با جماعتی و خواند
پیشنماز سوره اقرا باسم ربک الذی خلق را یا چیزی دیگر از عزایم را و فارغ شد از قرات آن و سجده نکرد پس تو
اشارت کن اشارتی که بجای سجده باشد ظاهر اینست که این در صورت اقتدا برای تقیه باشد و زن حایض
سجده میکند چون بشنود آیت سجده را با جمع که ساکت باشد و گوش انداخته باشد چنانچه گذشت در حدیث سابق
**پنجم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَقْرَأُ بِالسَّجْدَةِ فِي آخِرِ السُّورَةِ قَالَ يَسْجُدُ
ثُمَّ يَقُومُ فَيَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ ثُمَّ يَرْكَعُ وَيَسْجُدُ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که او پرسیده
شد از مردی که در نماز نافله قرات میکند آیت سجده که در آخر سوره اقرا است امام گفت سجده میکند بعد از آن
می ایستد پس میخواند سوره فاتحة الکتاب را بعد از آن رکوع میکند و سجده تمام میکند ظاهر حدیث این سوال و جواب
اینست که اگر آیت سجده در آخر سوره نباشد بعد از سجده قرات تتمه سوره کافی باشد و حاجت بقرات فاتحة الکتاب
نباشد **ششم اصل** عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَا يُقْرَأُ فِي الْمَكْتُوبَةِ بِشَيْءٍ مِنَ الْعَزَائِمِ فَإِنَّ السُّجُودَ
زِيَادَةٌ فِي الْمَكْتُوبَةِ **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت خوانده نمیشود در نماز
واجب چیزی از عزایم چه بدرستی که سجده برای آن زیاد کردن چیزیست در فریضه اشارتست باینکه زیاد کردن امثال
این در فریضه باعث بطلان آنست بخلاف غیر فریضه **باب بیست و سیوم اصل باب القراءة في الركعتين الأخيرتين
والتسبيح فيهما شرح** این باب بیان قرات فاتحه در دو رکعت آخر و تسبیح در آن دو است درین باب چند حدیث
**اول اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِرَاءَةِ خَلْفَ الْإِمَامِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ
فَقَالَ الْإِمَامُ يَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَمَنْ خَلْفَهُ يُسَبِّحُ فَإِذَا كُنْتَ وَحْدَكَ فَاقْرَأْ فِيهِمَا وَإِنْ شِئْتَ
فَسَبِّحْ **شرح** الامام یقرا یعنی الامام الافضل له ان یقرا است و بر قیاس است و من خلفه یسبح لیکن این مخصوص
ماموم نیست که رکعت اول را با امام دریافته باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث دهم باب بیست و ششم و ظاهر فاقرا
فیهما تا آخر اینست که قرات برای منفرد اگرچه افضل است لیکن در مرتبه فضیلت قرات برای پیشنماز نیست و هم



اینست اولا قرات در دو رکعت آخر مطلقا که گذشت در حدیث دوم و هفتم باب فرض الصلوة که باب سیوم است و می آید در
حدیث آینده و مراد بتسبیح دو جا چهار تسبیح است که می آید در حدیث آینده و میتواند بود که مراد در اول اعم از آن باشد
**یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قرات فاتحة الکتاب در پس پیشنماز در دو رکعت آخر در صورتی که آواز
پیشنماز و همراه او شنیده نمیشود پس امام گفت پیشنماز میخواند فاتحة الکتاب را و کسی که در پشت اوست تسبیح میگوید
پس چون باشی تنها خود پس بخوان فاتحه را در آن دو رکعت آخر و اگر خواهی پس تسبیح بگو **دوم اصل** قُلْتُ لِأَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يُجْزِئُ مِنَ الْقَوْلِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ قَالَ أَنْ تَقُولَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَتُكَبِّرَ وَتَرْكَعَ **شرح** مراد بمجزی اینجا اقل واجبست پس منافات ندارد
با اینکه قرات فاتحه افضل باشد و با اینکه ضم استغفار بتسبیحات اربع افضل از اکتفا بتسبیحات اربع باشد
چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سیوم و با اینکه سه بار گفتن تسبیحات اربع افضل باشد از یکبار گفتن
مراد بقول سخنی است که غیر قرآن باشد و میتواند بود که شامل قرآن نیز باشد و تکبیر منصوبست و مراد تکبیر رکوع است
و ضم این برای تصریح است باینکه ضم استغفار شرط صحت نماز نیست پس ازین لازم می آید که این تکبیر و رکوع جزو
قول مجزی باشد **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که چه چیز کافیست از کلام در دو رکعت آخر گفت اینکه بگویی سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و برای رکوع تکبیر گویی و رکوع کنی **باب بیست و چهارم اصل باب الركوع وما يقال
فيه من التسبيح والدعاء فيه وإذا رفع الرأس منه شرح** این باب بیان رکوع است و آنچه گفته میشود در رکوع از
تسبیح و بیان دعا در رکوع و وقتی که برداشته شود سر از رکوع درین باب نه حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَرْكَعَ فَقُلْ وَأَنْتَ مُنْتَصِبٌ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ ارْكَعْ وَقُلِ اللَّهُمَّ
لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ قَلْبِي وَسَمْعِي
وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا أَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ غَيْرَ
مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي تَرْتِيلٍ **شرح**
واو در وسمعی بمعنی مع است و ما بعد آن برای عطف غیر حال از قلبی است ثلاث نایب مفعول مطلق قل است
و متعلق تسبیح است و پس بقرینه آنچه می آید در سجده در حدیث اول باب آینده فی بمعنی مع است **یعنی** روایت
از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون خواهی که رکوع کنی پس بگو بر حالی که تو راست ایستاده باشی الله اکبر بعد از آن
رکوع کن و بگو در رکوع که خداوندا برای تو رکوع کردم و برای تو منقاد شدم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم
و تو صاحب کل اختیار منی فروتنی کرد برای تو دل من و گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت من

وخون من ومغز من وپی من واستخوانهای من وهرچه برداشت آنرا دو پای من برحالی که این من ابا وامتناع ندارد از
فروتنی وبرحالی که بزرگی برخود نبسته است وبرحالی که ماندگی از فرمانبرداری ندارد وبگو سبحان ربی العظیم وبحمده سه بار شمرده
خواندن اصل وتصف فی رکوعك بین قدمیك تجعل بینهما قدر شبر وتمکن راحتیك من رکبتیك
وتضع یدك الیمنی علی رکبتك الیمنی قبل الیسری وبلغ اطراف اصابعك عین الرکبة وفرج
اصابعك اذا وضعتها علی رکبتیك واقم صلبك ومد عنقك ولیکن نظرك بین قدمیك
شرح تصف بصاد بی نقطه وتشدید فا بصیغه مضارع مخاطب معلوم آنست الصف است کردن بین منصوب ومفعول است
زیرا که صف متعدی بنفس میباشد لیس فاصله میان دو چیز تجعل جمله حالیه است قدر شبر منافات ندارد با آنچه گذشت
در حدیث هفتم باب بیستم که میان دو قدم در رکوع بقدر سه انگشت گشاده میباید زیرا که آنچه گذشت بیان اقلست واین
بیان اکثرست چنانچه تصریح این در حالت قیام میشود در حدیث اول باب بیست ونهم تمکن بصیغه مضارع مخاطب معلوم نظرم
باب تفعیل عطف بر تجعل است الراحه برا بی نقطه والف وحا بی نقطه کف دست وبلغ ببا یک نقطه وغین با نقطه بصیغه
امر حاضر باب تفعیل عطف بر تصف است العین بفتح عین بی نقطه وضم یا دو نقطه در پایین جمع عین بفتح عین وسکون
یا نوعی ومراد برکردن دست است از زانو چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث سی وششم باب فضل الحج والعمرة وثوابهما
که باب بیست وششم است که والمایمکن من رکبتیك ومانند این فقرات می آید در حدیث اول باب بیست ونهم وشیخ
بهائی رحمه الله در کتاب الحبل المتین در شرح آن گفته والمراد بالصف بین القدمین فی الرکوع ان لا یکون احدهما اقرب
الی القبلة من الآخر وبلغ فی قوله علیه السلام وبلغ باطراف اصابعك عین الرکبة باللام المشدده والعین المهملة من التبلیغ
ای تجعل اطراف اصابعك کانها بالغة عین الرکبة وهذا کالتصریح فی تحقق الرکوع من قوله علیه السلام وتلقم باطراف اصابعك
عین الرکبة ای تجعل عین الرکبة کاللقمة لاطراف الاصابع وربما یقرأ وبلغ بغیر لام بالعین المعجمة وهو تصحیف وبنا بر عین
بفتح عین وسکون یا مفرد است بمعنی مجموع ولیکن نظرك بین قدمیك دلالت میکند بر استحباب گشودن چشم زیرا
که این امر بتقدیر گشودنست که مکروه است چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب بیستم یعنی وبرابر بکن در رکوع هر دو قدم
خود را با هم یعنی که چنان کن که فاصله سر دو پا بقدر فاصله دو پاشنه باشد ویکی نزدیکتر بقبله از دیگری نباشد بر حالی
که کرده باشی میان دو قدم مقدار یک وجب دوری وخوب متصل کن دو کف دست خود را بدو زانوی خود وبگذاری
دست راست خود را بر زانوی راست خود پیش از گذاشتن چپ بر چپ وبرسان طرفهای انگشتان خود را
باطراف زانو وگشاده کن انگشتان خود را چون گذاری آنها را بر دو زانوی خود وراست وادار مهره پشت خود را
وبکش گردن خود را وباید که باشد نظر تو میان دو قدم تو اگر چشم را وا کنی اصل ثم قل سمع الله لمن حمده وانت

منتصب

---

و تحریم

منتصب تمام الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین
تجهر بها صوتك ثم ترفع یدیك بالتکبیر ساجدا شرح جمله یجهر معطوف بر جمله سمع الله لمن حمده بحذف واو
عاطفه بتقدیر وقل الحمد لله یعنی بعد از آن بگو قبول کناد الله تعالی حامل را برای کسی که حمد او کند بر حالی بگو از آنکه تو راست ایستاده
باشی وبگو سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است اهل کمال فرمان روایی است وکبر وبزرگی اصالت
که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است بر حالی که بلند میکنی بآن کلمات آواز خود را بعد از آن برمیداری دو دست خود را
بتکبیر ومی افتی بسجده کنان دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام قلت ما یقول الرجل خلف الامام
صوته
اذا قال سمع الله لمن حمده قال یقول الحمد لله رب العالمین ویخفض من الصوت شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را گفتم چه میگوید مرد در پشت پیشنماز چون پیشنماز گوید قبول کناد الله تعالی حمل را برای کسی که
سپاس او گوید امام گفت آهسته میگوید که سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است وپست میکند
بعض آواز را با هم یعنی که آواز خود را پست تر از آواز پیشنماز میکند مخفی نماند که ظاهر این حدیث که ماموم سمع الله
لمن حمده را نگوید بخلاف امام ومنفرد سیوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام اذا اردت ان ترکع و
تسجد فارفع یدیك وکبر ثم ارکع واسجد شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام چون خواهی که رکوع کنی و
سجود کنی با هم یعنی که پیش از شروع در هر یک از رکوع وسجود تمام کن رفع یدین وتکبیر را چهارم اصل قال امیر المؤمنین
پس بردار دو دست خود را وتکبیر گو بعد از آن رکوع کن سجود کن هم
علیه السلام من لم یقم صلبه فی الصلوة فلا صلوة له شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر که بضرورت
راست ایستاده نکند مهره پشت خود را در نماز خواه بعد از رکوع وخواه در میان دو سجده وخواه در وقت قرائت
ومانند آن پس نماز او باطلست پنجم اصل رأیت ابا الحسن علیه السلام یرکع رکوعا اخفض من
رکوع ~~رکوعا اخفض من~~ رکوع کل من رأیته یرکع وکان اذا رکع جنح بیدیه شرح جنح بجیم ونون
وحا بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر وضرب است الجنوح بضم میل کردن یا در بیدیه برای تعدیه است یعنی دیدم
امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را که رکوع میکرد رکوعی که پست تر بود از رکوع هر که دیدم او را که رکوع
میکرد وعادت او این بود که چون رکوع میکرد وکج میکرد دو دست خود را تا رکوع او پست تر شود ششم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رفعت رأسك من الرکوع فاقم صلبك فانه لا صلوة
لمن لا یقیم صلبه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون برداری سر خود را از رکوع پس راست
ایستاده کن مهره پشت خود را چه درستی که شان اینست که نیست نماز صحیح برای کسی که راست ایستاده نمیکند
مهره پشت خود را بضرورت اشارتست بآیت سوره کوثر فصل لربك وانحر وبیان میشود در حدیث آخر باب

القيام والقعود في الصلوة كه باب بيست ونهم است **نهم حديث** كنت عند أبي جعفر عليه السلام في منزله بالمدينة فقال مبتدئاً من أتمّ ركوعه لم يدخله وحشة في القبر **شرح** بودم نزد امام محمد تقي عليه السلم در خانه او در مدينه پس گفت بعنوان ابتداء آنكه در جواب كسي باشد هر كه بي نقصان كند ركوع خود را داخل نمي شود او را رم زدگي در قبر **دهم حديث** سألت أبا عبد الله عليه السلام يجزي عني أن أقول مكان التسبيح في الركوع والسجود لا إله إلا الله والله أكبر قال نعم **شرح** مضمون اين مع شي زايد مي آيد در حديث نهم باب بيست و هشتم ظاهر اينست كه واو دو جا بمعني او باشد و ممكن است كه واو دوم براي جمعيت باشد با ملاحظه لف و نشر مرتب با جمال حاصل آن **نص** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را كه آيا كافيست از من اينكه گويم بجاي تسبيح در ركوع يا در سجود لا اله الا الله يا گويم الله اكبر گفت آري **يازدهم حديث** عن علي بن عقبة قال رآني أبو الحسن عليه السلام بالمدينة وأنا أصلي وأنكس برأسي وأتمدّد في ركوعي فأرسل إليّ لا تفعل **شرح** انكس بنون و سين منقطه بصيغه مضارع معلوم متكلم وحده از باب نصر است النكس بفتح نون سر پائين كردن و مراد اينجا مبالغه در سر در پيش افكندنست يا در پائين براي تقويت و زيادتي مبالغه است في ركوعي متعلق بهردو فعلست و ميتواند بود كه متعلق بدوم باشد **نص** روايتست از علي بن عقبه گفت ديد مرا امام موسى كاظم عليه السلم در مدينه و من نماز ميگزاردم و پيش مي افكندم سر خود را و خود را ميكشيدم يعني كه دو دست خود را راست ميكردم در ركوع خود پس پيغام فرستاد كه مكن **باب سي و پنجم حديث باب السجود والتسبيح والدعاء فيه في الفرائض والنوافل وما يقال بين السجدتين شرح** اين باب بيان سجودست و بيان تسبيح و بيان دعا در سجود در نمازهاي فريضه و در نمازهاي نافله و بيان آنچه گفته ميشود در ميان دو سجده و درين باب بيست و پنج حديث است **اول حديث** عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا سجدت فكبّر وقل اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك أسلمت وعليك توكلت وأنت ربي سجد وجهي للذي خلقه وشق سمعه وبصره والحمد لله رب العالمين تبارك الله أحسن الخالقين ثم قل سبحان ربي الأعلى وبحمده ثلاث مرات **شرح** احسن الخالقين منافات ندارد با اينكه الله تعالى خالق كل شي باشد زيرا كه مراد بخلق تقدير است و آن اعم است از ايجاد بيواسطه پس ميتواند بود كه خلق چند كس متعلق شود بيك مخلوق بسيط ثلاث مرات نايب مفعول مطلق فعل دوم است **نص** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت چون اراده سجده كني پس تكبير بگو و در سجده بگو خدايا براي تو سجده كردم و بتو گرويدم و براي تو گردن نهادم و بر تو توكل كردم و تو صاحب كل اختيار مني سجده كرد روي من براي آنكه آفريد آنرا و شكافت گوش آن و چشم آنرا و ستايش الله راست كه صاحب كل اختيار هر كس و هر چيز است بغايت نفع رسانست الله كه بهترين آفرينندگانست بعد از آن بگو سبحان ربي الاعلى و بحمده سه بار **حديث** فإذا



ذكر ركوع

و هيئت ... ... سجده ...

سوي ...

اجبرني

رفعت رأسك فقل بين السجدتين اللهم اغفر لي وارحمني وأجرني وادفع عني إني لما أنزلت إليّ من خير فقير تبارك الله رب العالمين **شرح** اجرني بجيم و راء منقطه بصيغه امر حاضر معتل العين واوي باب افعالست الاجاره پناه دادن و در بعض نسخ بجاي آن اجبرني بجيم و باء منقطه و راء منقطه بصيغه امر باب نصرست الجبر درست كردن شكسته لام در اني لما براي سببيت است و متعلق بفقيرست و من بيانيه است و جمله براي اظهار رضا بفقر سابق و حال و حسن طلب است و ما در انزلت مستقبل است و مذكورست در حكايت كلام موسى على نبينا و عليه السلم در سوره قصص و مي آيد در كتاب الاطعمه در حديث نهم باب سال ابن آدم اجوف لابد له من الطعام كه باب چهل و هفتم است از كتاب الاطعمه **نص** پس چون برداري سر خود را پس بگو در ميان دو سجده خداوندا بيامرز گناهان مرا براي من و رحم كن مرا و پناه ده مرا و دفع ضرر كن از من بدرستي كه من بسبب آنچه فرو فرستادي سوي من كه ايمان و عمل صالحست و تعبيرا از ما عداي خود است شكسته حالم يا مخفي كه از شكسته حالي خود در هر وقت شكايتي اصلا ندارم زيرا كه سبب امريست بغايت مرغوب من بغايت نفع رسانست الله كه صاحب كل اختيار هر كس و هر چيزست **دوم حديث** عن حفص الأعور عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان علي صلى الله عليه وآله إذا سجد يتخوّى كما يتخوّى البعير الضامر يعني بروكه **شرح** يتخوي بخاء منقطه بصيغه مضارع معلوم معتل العين واوي و معتل اللام يائي باب تفعلست التخوي دور از يكديگر كردن اعضاي خود مثل دستها و پاها در وقت سجده و مانند آن الضامر بضاد منقطه و الف و راء منقطه بصيغه اسم فاعل باب نصر و حسن شتري كه بعد از فربهي علف آنرا كم كنند تا شكمش در هم كشيده شود و جلد تر و قوي تر شود و اين قسم شتري در وقت خوابيدن شكم خود را از زمين و دستها و پاهاي خود را از يكديگر دور ميدارد يعني بروكه كلام حفص است و ضمير مستتر در يعني راجع بامام جعفر صادق عليه السلام است و مفعول به آن محذوفست مقدر يعني تخوّي البعير بروكه منصوب و نايب ظرف زمانست و ضمير مجرور راجع ببعيرست **نص** روايتست از حفص كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم امام گفت عادت علي صلى الله عليه و آله اين بود كه چون سجده ميكرد دور ميكرد اعضاي خود را از يكديگر چنانچه دور ميكند شتر لاغر ميان اعضاي خود را امام ميخواست تخوي آن شتر را در وقت خوابيدن آن شتر **سوم حديث** رأيت أبا الحسن عليه السلام إذا سجد يحرّك ثلاث أصابع من أصابعه واحدة بعد واحدة تحريكاً خفيفاً كأنه يعدّ التسبيح ثم يرفع رأسه **شرح** ديدم امام رضا عليه السلم را وقتي كه سجده كرده بود كه حركت ميداد سه انگشت از انگشتان خود يكي بعد از ديگري حركت دادني سبك گويا او ميشمرد تسبيح خود را بعد از آن بر ميداشت سر خود را **چهارم حديث** سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول وهو ساجد أسألك بحق حبيبك محمد صلى الله عليه وآله إلا بدّلت سيئاتي حسنات وحاسبتني حساباً يسيراً ثم قال في الثانية

اَسْاَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِلَّا كَفَيْتَنِي مُؤْنَةَ الدُّنْيَا وَكُلَّ هَوْلٍ دُونَ الْجَنَّةِ شرح مراد
بسجده درو بو سا جد اول از نماز ليست كه دو ركعت باشد مثل نماز صبح الاكبر عزه وتشديد لام والف دراستال اين دو جا
براى استثناست وستثنى منه محذوفست ومدخول آن كه فعل ماضى است بمعنى حال يا استقبال است وبتاويل مصدر
بتقدير ما اسالك الا ان بدلت وما اسالك الا ان كفيتنى وچون ما براى نفى حالست مراد حصر سوال درين وقت
بى منافات ندارد با عدم انحصار حاجات در مدخول الا وكل منصوب بعطف بر مؤنه است ودون بمعنى قبل است يعنى
شنيدم از امام محمد باقر عليه السلم ميگفت برحالى كه او در سجده اول از چهار سجده بود طلب ميكنم در ينوقت از تو بحق
محبوب تو محمد صلى الله عليه وآله طلب ميكنم در ينوقت مگر اينكه تبديل كنى بديهاى مرا بنيكيها واينكه حساب كنى من
حسابى كه بمناقشه باشد بعد از ان گفت در سجده دوم طلب ميكنم در ينوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلى الله عليه وآله
طلب ميكنم در ينوقت مگر اينكه دفع كنى از من آزار دنيا را و هر ترسى كه پيش از دخول بهشت است اصل وَقَالَ
فِي الثَّالِثَةِ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا غَفَرْتَ لِيَ الْكَثِيرَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْقَلِيلَ
وَقَبِلْتَ مِنْ عَمَلِي الْيَسِيرَ ثُمَّ قَالَ فِي الرَّابِعَةِ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا اَدْخَلْتَنِيَ
الْجَنَّةَ وَجَعَلْتَنِي مِنْ سُكَّانِهَا وَلَمَّا نَجَّيْتَنِي مِنْ سَفَعَاتِ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ | يا ارحم الراحمين
آلِهِ شرح لما بفتح لام وتشديد ميم والف بمعنى الا است كه بيان شد در شرح حديث صدر ذكر قليل بعد از كثير براى احتراز از
واكه استثن چيزهاى سهلست بعد از برطرف كردن عمدهاى بسيار السكان بضم سين وتشديد كاف جمع ساكن مراد
بسكون مخدوم بودن وكمال استقرار است سفعات بفتح سين مهمله وفتح فا جمع سفعه بفتح سين و سكون فا وتا وحدت
مصدر باب علم است واضافه مصدر بفاعلست السفعه دفعة از رسانيدن آتش كمال گرمى خود را باحساس جرى
يعنى وگفت در سجده سوم طلب ميكنم در ينوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلى الله عليه وآله طلب ميكنم در ينوقت مگر اينكه
آمرزى براى من بسيار از گناهان وكم را وقبول كنى از عمل من اندك را بعد از ان گفت در سجده چهارم طلب ميكنم
در ينوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلى الله عليه وآله طلب ميكنم مگر در ينوقت اينكه داخل كنى مرا در بهشت وگردانى
مرا از ساكنان بهشت واينكه نجات دهى مرا از دفعات كمال گرمى آتش برحمت تو اى رحم كننده ترحم كنندگان
و درود كند الله تعالى بر محمد وآل محمد عليهم السلام اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَذْكُرُ النَّبِيَّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي الصَّلٰوةِ الْمَكْتُوبَةِ اِمَّا رَاكِعًا وَاِمَّا سَاجِدًا فَيُصَلِّي عَلَيْهِ وَهُوَ عَلٰى
تِلْكَ الْحَالِ فَقَالَ نَعَمْ اِنَّ الصَّلٰوةَ عَلٰى نَبِيِّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَهَيْئَةِ التَّكْبِيرِ وَالتَّسْبِيحِ
وَهِيَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ يَبْتَدِرُهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ مَلَكًا اَيُّهُمْ يُبَلِّغُهَا اِيَّاهُ شرح يذكر بصيغه مضارع غايب

مجهول

مجهول باب تفعيلست وضمير مستتر نايب فاعلست النبى منصوب ومفعول دوم است فا در فيصلى براى تعقيب است وميتواند
بود كه يذكر بصيغه معلوم باب نصر باشد فا براى بيان باشد اگر مراد به ذكر ذكر زبانى باشد يا براى تعقيب باشد
اگر مراد به ذكر بخاطر گذرانيدن باشد نعم بكسر نون وسكون عين وفتح ميم فعل مدحست يا بفتح نون وفتح عين و سكون ميم
حرف تصديق بعد اگر سابق بران بتقدير استفهام باشد كه گفته در صدد سجده اين باشد كه چنانچه مذكور شد در كتاب
الحجه در شرح حديث نود و يكم باب صد و هفتم كه باب نكت ونتف من التنزيل فى الولاية است كه موكل بر جهنم نوزده فرشته
است چنانچه گفته در سوره مدثر عليها تسعة عشر و بيان شد كه يكى از ايشان مالك است كه فرمان فرما است و باقى
فرمان بردارانند و هر سه فرشته از ايشان موكل است با هل شريعتى از شش شريعت كه شريعت آدم ونوح و
ابرهيم وموسى وعيسى ومحمد صلى الله عليهم باشد يكى براى منكران ربوبيت وديگرى براى منكران رسالت وديگرى براى
منكران ولايت همچنان بر بهشت نوزده فرشته موكلست يكى رضوان كه فرمان فرما است وباقى كه هجده اند
فرمان بردارانند و براى تعظيم نبى الله صلى الله عليه وآله كه افضل انبيا است جميع آن هجده مبادرت بخدمت
ميكنند براى كسى كه درود كند بر او چنانچه بايد يعنى پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردى كه بياد آورده ميشود
نبى صلى الله عليه وآله يا بمعنى كه ديگرى نزد او نبى صلى الله عليه وآله را مذكور ميسازد در حالى كه او در نماز فريضه است يا در حال
ركوع يا در حال سجده پس درود ميكند بر او در حالى كه آن مرد بران صفت است يا بمعنى كه تاخير در درود نميكند تا انجام
تشهد است جاى آن درود و اگر در پس امام گفت خوبست بدرستى كه درود بر نبى الله صلى الله عليه وآله مانند تكبير و
تسبيح است وآن درود ده حسنه است يا بمعنى كه باعث ده ثوابست كه مبادرت ميكنند بآن ثوابها هجده فرشته
تا كدام آن هجده رساند آن ثوابها را بآنمرد بيست وسيم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَدْعُو وَاَنَا سَاجِدٌ
فَقَالَ نَعَمْ فَادْعُ لِلدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فَاِنَّهُ رَبُّ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ شرح يعنى امام جعفر صادق عليه السلم را گفتم دعا كنم
در حالى كه من در سجده باشم پس گفت آرى پس دعا كن براى دنيا و آخرت چه بدرستى كه الله تعالى صاحب كل اختيار دنيا
و آخرتست بيست وچهارم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دُرَّاجٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اَقْرَبُ مَا يَكُونُ
الْعَبْدُ اِلٰى رَبِّهِ اِذَا دَعَا رَبَّهُ وَهُوَ سَاجِدٌ فَاَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ وَاَنْتَ سَاجِدٌ قُلْتُ عَلِّمْنِي جُعِلْتُ | اذا سجدت
فِدَاكَ مَا اَقُولُ قَالَ قُلْ يَا رَبَّ الْاَرْبَابِ وَيَا مَلِكَ الْمُلُوكِ وَيَا سَيِّدَ السَّادَاتِ وَيَا جَبَّارَ
الْجَبَابِرَةِ وَيَا اِلٰهَ الْاٰلِهَةِ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا ثُمَّ قُلْ فَاِنِّي عَبْدُكَ نَاصِيَتِي
فِي قَبْضَتِكَ ثُمَّ ادْعُ بِمَا شِئْتَ وَاسْاَلْهُ فَاِنَّهُ جَوَادٌ كَرِيمٌ وَلَا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ شرح اقرب مبتدا است
ما مصدريه است يكون از افعال تامه است التقدير كون است الى متعلق باقرب است اذا براى محض ظرفيت وخبر

مبتداست و مضاف است بجمله و هو ساجد جمله حالیه است لا یتعاظمه بعین مهمله و ظاء با نقطه بصیغه مضارع غائب
معلوم باب تفاعل است التعاظم بزرگ نمودن حاجتی نزد آنکه از و مطلبند چنانچه گویا که عاجز کرده آنکس را
یعنی روایت است از جمیل بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نزدیکتر بودن بنده سوی الله تعالی در
وقتی است که دعا کند صاحب کل اختیار خود را بر حالی که آن بنده ساجد باشد پس چه میگوید بر حالی که تو ساجد
گفتم تعلیم کن مرا قربانت شوم آنچه گویم گفت بگو ای صاحب کل اختیار جمعی که صاحب کل اختیار بشمرده شده‌اند ای پادشاه
پادشاهان وای سردار سرداران وای نهایت فرمان روای فرمان روایان وای مستحق عبادت جمعی که
مستحق عبادت شمرده میشوند درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین بعد از ان بگو من بنده توام موی
بالای پیشانی من در قبضه قدرت تست باینکه من قادر باستقلال نیستم بر چیزی از احوال خودم بعد از ان دعا کن
بآنچه خواسته باشی و طلب کن از او چه بدرستی که او صاحب دهش است و بزرگ نمیاید او را چیزی از حاجتها هشتم اصل
عن محمد بن مسلم قال صلی بنا ابو بصیر فی طریق مکة فقال و هو ساجد و قد کانت ضلت
ناقة لجمّالهم اللهم رد علی فلان ناقته قال محمد فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
فاخبرته فقال و فعل قلت نعم قال و فعل قلت فاعید الصلوة قال لا شرح روایت است از محمد بن
مسلم گفت پیشنمازی کرد ما را ابو بصیر در راه مکه پس گفت بر حالی که او در سجده بود و بتحقیق گم شده بود شتر ماده
که از شترداران جماعت ابو بصیر بود که خداوندا برگردان بر فلان کس شتر ماده او را گفت محمد پس داخل شدم
بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را پس گفت و کرد ابو بصیر آنرا که گفتی گفتم آری باز گفت که و کرد
گفتم آری محمد گفت که پس امام ساکت شد گفتم پس اعاده کنم آن نماز را گفت نه ظاهر اینست که تعجب امام از
کمال ارشاد ابو بصیر و پروا نداشتن او از طعن مردمان است نهم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام
انی کنت اتهجد لابی فراشه فانتظره حتی یأتی فاذا اوی الی فراشه و نام قمت الی فراشی
و انه ابطأ علی ذات لیلة فاتیت المسجد فی طلبه و ذلک بعد ما هدأ الناس فاذا هو
فی المسجد ساجد و لیس فی المسجد غیره فسمعت حنینه و هو یقول سبحانک اللهم انت
ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی اللهم
قنی عذابک یوم تبعث عبادک و تب علی انک انت التواب الرحیم شرح اوی بصیغه ماضی
معلوم معتل اللام از باب ضرب ابطأ از باب تفعیل است هدأ بدال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است یعنی
گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که من بیدار میشدم برای پدرم بر جای خواب او را پس انتظار او میکشیدم

(حاشیه: نمرها تسحق قلت)

تا آنکه

تا آنکه پس چون جا میگرفت سوی رخت خواب خود و میخوابید برمیخواستم سوی رخت خواب خود و بدرستی که او دیر آمد
بر سر من در اثنای شبی پس آمدم بمسجد در طلب او و آن بعد از ان بود که ساکن شده بودند مردمان در منازل خود
پس ناگاه او در مسجد در سجده بود و نبود در مسجد غیر او پس شنیدم ناله او را و میگفت که ای تنزیه تو خداوندا تو صاحب
کل اختیار منی حقا حقا سجده کردم ترا ای صاحب کل اختیار من از روی کمال فروتنی و بندگی خداوندا بدرستی که عمل
صالح من سست است پس چند برابر کن آنرا برای من خداوندا نگاهدار مرا از عذاب تو روزی که بر می انگیزی
از قبرها بندگان خود را و بازگشت کن بر من برحمت بدرستی که تو توبه و بس نهایت بازگشت کننده دهم اصل
سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام و هو یقول اللهم انی اسألک الراحة عند الموت و العفو
عند الحساب یرددها شرح شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام و او میگفت خداوندا بدرستی که من مطلب میکنم
از تو راحت را نزد وفات و بخشایش را نزد حساب عمل تکرار میکرد آنرا در سجده یازدهم اصل عن عبد الله بن
هلال قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام تفرق اموالنا و ما دخل علینا فقال
علیک بالدعاء و انت ساجد فان اقرب ما یکون العبد الی الله و هو ساجد قال قلت
فادعو فی الفریضة و اسمی حاجتی قال نعم قد فعل ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله
قد دعا علی قوم باسمائهم و اسماء آبائهم و فعله علی علیه السلام بعده شرح ما مصدریه است
چنانچه بیان شد در شرح حدیث هشتم این باب و هو ساجد جمله حالیه است که قائم مقام خبر ان شده یعنی روایت است
از عبد الله بن هلال گفت شکایت بردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام از پراکنده شدن مالهای ما و آنچه
وارد شد بر ما از ظلم ظالمان پس گفت بر تو باد که دعا کنی بر حالی که تو در سجده باشی چه بدرستی که نزدیکتر بودن
بنده سوی الله تعالی بر حالیست که او در سجده است راوی گفت که گفتم پس آیا دعا کنم در نماز فریضه و نام برم
آنکس را که میخواهم که نفرین کنم بر او گفت آری بیان این آنکه تحقیق کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله بنزد آنکه
که نفرین کرد بر جمعی بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و کرد آنرا علی علیه السلام بعد از او دوازدهم اصل کان رسول
الله صلی الله علیه و آله اتهمته جاریته فقامت تطوف علیه فوطئت علی عنقه صلی الله
علیه و آله و هو ساجد باکٍ شرح تطوف فعل برای آنست که کسی که برخاسته میکرد و برای طلب کسی که
خوابیده باشد متفرق است براو وطئت بطاء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غائبه معلوم باب علم است یعنی بود رسول
الله صلی الله علیه و آله نزد عائشه در اثنای شبی پس برخواست نماز نافله میکرد پس بیدار شد عائشه پس نزد جای
رسول را بدست خود پس نیافت او را در جای خود پس گمان کرد که او برخواسته سوی کنیز عائشه پس برخاست

(حاشیه: نهایت در هم گشتنده)

(حاشیه: [illegible])

میکرد پس شرف براو پس باز گذاشت بر گردن او منت از قبلیه آنکه بر حالی که او در سجده بود و ذکر میکرد متن یقول لک سجد
لک سوادی وخیالی وآمن بک فؤادی ابوء الیک بالنعم واعترف لک بالذنب العظیم عملت سوء
وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنب العظیم الا انت شرح السواد بکسر سین بی نقطه مصدر باب
مفاعله از گفتن با کسی و بفتح سین شخص الخیال بکسر خاء با نقطه مصدر باب مفاعله گمان بردن بکسی چیزی را ابوء بیا بی نقطه
و واو و همزه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است ابو و بغم با و ضم واو اول و سکون واو دوم و همزه رجوع
باو و با النعم برای تعدیه است نسبت معصوم گناه بزرگ را بخود باعتبار اینست که گناه پیروان خود را بخود گرفته یا باعتبار
قسمی دیگر از مجاز است برای کمال فروتنی یعنی میگفت سجده و خضوع کرد برای تو راز گفتن من و گمان بردن من
و گرویده دل من بر میگردانم سوی تو نعمتها را بانحوی که جمیع آنها را از جانب تو میدانم و اقرار میکنم برای تو بگناه بزرگ
بیان این آنکه کردم بد را و ستم کردم خود را پس بیامرز گناه را برای من بدرستی که شان اینست که نمی آمرزد گناه
بزرگ را کسی بغیر تو متن اعوذ بعفوک من عقوبتک واعوذ برضاک من سخطک واعوذ برحمتک من
نقمتک واعوذ بک منک لا ابلغ مدحک والثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک استغفرک
واتوب الیک شرح پناه میگیرم ببخشایش تو از عقاب تو و پناه میگیرم براضی بودن تو از غضب تو و پناه میگیرم
برحمت تو از انتقام تو و پناه میگیرم بتو از تو نمیرسم بسپاس تو و ستایش تو تو چنانی که ستایش کردی بر خود
در کتابهای خود و متضمن قرآن است شارانست آنچه گذشت در کتاب التوحید در احادیث باب انه تعالی لا یعرف الا
که باب سیوم است و باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که باب نهم است
که عقل بی کس باستناد بوحی الهی مستقل نیست در معرفت اسما و صفات الهی چنانچه باید طلب آمرزش میکنم از
تو و باز گشت میکنم سوی تو متن فلما انصرف قال یا عایشه لقد اوجعت عنقی ای شیء خشیت
ان اقوم الی جاریتک شرح پس وقتی که فارغ شد از نماز گفت ای عایشه هر آینه تحقیق درد آوردی گردن مرا
چه چیز گمان کردی آیا ترسیدی از اینکه برخیزم سوی کنیز تو حدیث سیزدهم متن قال ابوجعفر علیه السلام من قال
فی رکوعه وسجوده وقیامه صلی الله علی محمد وآل محمد کتب الله له بمثل الرکوع والسجود و
القیام شرح ظاهر اینست که مراد بر کوع شروع در خم شدن برای رکوع باشد و بر این قیاس است سجود و قیام متعول
کتب محذوفست بتقدیر کتب الله له رکوعه و سجوده و قیامه با دو مثل برای مصاحبت است گفت امام محمد باقر
علیه السلم هر که گوید در وقت شروع در رکوع خود و سجود خود و برخاستن خود بر کعت دیگر که درود کند الله تعالی
بر محمد و آل محمد مینویسد الله تعالی برای او رکوع او و سجود او و قیام او را با مثل آن رکوع و آن سجود و آن

قیم

قیام با جمیع که ثواب بود در آنها و برابر شود حدیث چهاردهم متن رایت ابا الحسن علیه السلام وقد سجد بعد الصلوة
فبسط ذراعیه علی الارض جوجوه بالارض فی دعائه شرح فاء فبسط برای تعقیب است الجوجو بضم جیم و سکون
همزه و ضم جیم دوم کسینه و مراد انجا پیش است و عبارتست از مجموع سینه و شکم است و آن مضافست بضمیر غایب که عاید — والصق
متعلق بسط تا آخر است و مراد اینست که در اول سجود پیش از شروع در دعا بسط و الصاق نکرده بود و بعد از آن
کرد یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را بر حالی که سجده شکر کرده بود بعد از نماز پس پهن کرد دو ذراع خود را بر زمین
و متصل کرد پیش خود را بزمین در وقت دعای او حدیث پانزدهم متن رایت ابا الحسن الثالث علیه السلام
سجد سجدة الشکر فافترش ذراعیه والصق جوجوه صدره وبطنه بالارض فسألته عن ذلک
فقال کذا یجب شرح جوجوه منصوب و مضاف بضمیر غایب است صدره منصوب و بدل تفصیل جوجو است و بطنه منصوب
و معطوف بر صدره است یجب بجیم و تخفیف با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین و اوی باب نصر است
یا بحا بی نقطه و تشدید با یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب یا باب افعال است و حاصل هر دو یکیست
زیرا که واجب در اصل معنی ثابت و راجحست که قدر مشترک میان سنت موکد و مفروض است یعنی دیدم امام علی نقی
علیه السلم را که سجده کرد سجده شکر پس گسترد دو ذراع خود را و متصل کرد پیش خود را که سینه او و شکم او باشد
بر زمین پس پرسیدم او را از آنچه کرد پس گفت چنین میباید حدیث شانزدهم متن کان ابوالحسن الاول علیه السلم
اذا رفع رأسه من آخر رکعة الوتر قال هذا مقام من حسناته نعمة منک وشکره ضعیف
وذنبه عظیم ولیس لذلک الا رفقک ورحمتک فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل
صلی الله علیه وآله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون طال هجوعی — لذنبی
وقل قیامی وهذا السحر وانا استغفرک لذنوبی استغفار من لا یجد لنفسه ضرا ولا نفعا
ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا ثم یخر ساجدا صلوات الله علیه وآله شرح ظاهر اینست که مراد
بر کعت رکوع مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب نودم که باب صلوة الکسوف است که ده رکعات و اربع سجدات
و موضع اینها بعد از برداشتن سر از رکوع باشد بقرینه ثم یخر ساجدا و زیاد کردن لفظ آخر باعتبار این
باشد که مراد بوتر مجموع سه رکعت است و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار این است که این
دعا متصل بسجود است مذکور شد در شرح حدیث دوازدهم این باب که معصومان گناهان و تقصیر اسنیع خود را
بخود گرفته اند و استغفار بعذر خواهی برای آنها کرده اند رفقک مرفوع و مستثنای مفرغست بتقدیر لیس له
رجاء الا رفقک الرفق بکسر را نرمی و مراد اینجا حمایت آلهی است برهیزکاران از عبادت الضلالت را

در قرآن بر اینکه مقصر و گناه کار باشند فاو فانک برای بیان و تفکیه جملگی است و ظاهر سیاق این کلام
مشعر باینست که واو در وبالاسحار بمعنی قسم باشد و امام علیه السلم خود را از قسم دوم شمرده باشد ضمیر کانوا
اسم کان است و راجع بمتقیانست که عارفان بهشت این سخن را در حق ایشان خواهند گفت منا
آنچه می آید در حدیث بیستم باب صلوة النوافل که باب بیست و چهارم است آیت که قلیلا ظرف زمانست و ظرف
خبر کانوا است و من تبعیضیه است و اللیل اسم جنس است و کنایة اللیالی است و ما مصدریه است و مصدر
بدل اشتمال خبر کانوا است الهجوع خواب بسیار و رتبه تقدیم بالاسحار بر عاملش برای حصر است و اشارتست
باینکه بیداری بعد از نماز خفتن و پیش از سحر رهبانیت مبتدعه است و ضرر دارد موافق آیت سوره حدید و رهبانیة
ابتدعوها و بیان میشود در شرح حدیث دوازدهم این باب هدم واقع ذکر ضمیرهم برای حصر است و اشارتست
باینکه استغفار جمعی که ضد متقیانند اعتباری ندارد لایجد بجیم و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفا
واوی باب ضرب بمعنی لایستطیع است الوجد وسعت و قدرت **یعنی** و عادت امام موسی کاظم علیه السلم این
بود که چون بر میداشت سر خود را از رکوع آخر از جمله سر رکوع وتر میگفت که اینجا جای کسی است که اعمال صالحه او
نعمتیست از تو یعنی که بتوفیق تست و شکر او برای نعمتهای تو است یعنی که عبادت او کم است و گناه
او بزرگست و نیست برای او امیدی مگر حمایت تو امثال او را و رحمت تو امثال او را بیان این دفع در جمعت
اینکه مدرسی که تو گفتی در کتاب تو که فرود آورده شده است بر پیغمبر تو که فرستاده شده است کانوا قلیلا الخ
علیه و آله در سوره ذاریات که بودند پرهیزکاران در کمی از شبها خواب سنگین ایشان یعنی که خواب سنگین
بعضی از جمله ایشان که باعث فوت نماز شب شود در کمی از شبها بود و در سحرها ایشان استغفار میکردند
از گناه و بزرگ یعنی اینکه دیگر از جمله ایشان تلافی مافات باستغفار در سحرها میکردند دراز شد خواب سنگین
من یعنی که در اکثر شبها و پی در پی خواب سنگین در تمام شب کردم و کم شد برخاستن من بنماز و این سحرها
و من استغفار میکنم ترا برای گناهان خود استغفار کسی که وسعت ندارد برای خود ضرر را و نه نفع را و نه موت
را و نه زندگی را و نه زندگی بعد از مردن را یعنی که قادر باستقلال نیست بر هیچکدام آنها بعد از آن می افتاد
سجده کند صلوات الله علیه و آله **حدیث پنجم اصل** سألت ابا الحسن الماضی علیه السلام عما اقول فی
سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا فیه فقال قل وانت ساجد اللهم انی اشهدک واشهد
ملائکتک وانبیاءک ورسلک وجمیع خلقک انک الله ربی والاسلام دینی ومحمدا
نبیی وعلیا وفلانا وفلانا الی آخرهم ائمتی بهم اتولی ومن عدوهم اتبرأ اللهم انی انشدک

دم

دم المظلوم ثلاثا **ش** انشدک بنون و شین بانقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است
دم منصوب و مفعول دوم است المظلوم عبارت از امام حسین علیه السلم است یا عبارت از امیر المومنین علیه السلم است
یا مطلق است ثلثا متعلق بفقره اخیره است **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از آنچه گویم در سجده شکر بتحقیق
اختلاف کرده اند یاران ما در آن پس امام گفت بگو در حالی که تو در سجده باشی خداوندا بدرستی که من گواه میگیرم ترا و گواه
میگیرم فرشتگان ترا و رسولان ترا و جمیع مخلوقات ترا بر اینکه تو آن مستحق عبادت مشهوری که خلق کردی آسمانها
و زمین را صاحب کمال اختیاری و بر اینکه بکرو بودن برای تو مذهب منست و بر اینکه محمد پیغمبر منست و بر اینکه علی و حسن
و حسین تا آخر ایشان که شمرده شود امامان منند بایشان کمال نزدیکی میکنم و از دشمنان ایشان کمال دوری میکنم
خداوندا بدرستی که من طلب حاجت میکنم از تو بحق خون ستم رسیده سه بار بگو اینرا **اصل** اللهم انی انشدک
بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی
المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسالک الیسر بعد العسر ثلاثا **ش** الایوا بکسر همزه و سکون یا
یا دو نقطه در پایین مشتق از همزه و واو و الف و همزه مصدر مهموز الفاء معتل العین واوی و معتل اللام یائی
افعال قرار دادن کسی را در منزل و مراد اینجا قرار دادن و لازم کردن چیزی بر خود است بعنوان قسم یا مانند آن
لتظفرنهم بفتح لام جواب قسمیست که مفهوم میشود از ایوا، تظفرنهم بتا با نقطه و فا و را بی نقطه و تشدید نون بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب افعال یا باب تفعیل مؤکد بنون ثقیله است المستحفظ بحا بی نقطه و فا و ظا با نقطه بصیغه
اسم مفعول باب استفعال کسی که علم کتابهای الهی باو سپرده شده تا دین حق را حفظ کند اشارتست بآیت
سوره مائده بما استحفظوا من کتاب الله وکانوا علیه شهداء و بیان وجه تسمیه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
دهم باب شصت و چهارم که باب ان الله عز و جل و رسوله اطلعا الائمة علیهم السلم واحدا فواحدا است من بیانیه است
ثلثا متعلق بفقره اخیره است **یعنی** خداوندا بدرستی که طلب میکنم از تو بحق قرار دادن تو بر خود ترا برای
دوستان تو بر که هر آینه ظفر خواهی داد البته ایشان را بر دشمنان تو و دشمنان ایشان یعنی که دشمنان را
مقهور در تصرف ایشان خواهی کرد اینرا که درود دهی بر محمد و بر جمعی که طلب حفظ دین از ایشان شده که آل
محمد اند یعنی اوصیای او خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو آسانی را بعد از دشواری سه بار بگو اینرا **اصل**
ثم ضع خدک الایمن علی الارض وتقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی
الارض بما رحبت ویا بارئ خلقی رحمة بی وقد کان عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی المستحفظین
من آل محمد **ش** تعیینی بعین بی نقطه و دو یا دو نقطه در پایین و کاف عوض یا اول نون میباشد بصیغه مضارع

مضارع معلوم غائبه باب افعالست با در بما برای ملابست است و ما مصدریه است البارئ بیاء کمنقطه و الف و کسر را
بیقطه و با دو نقطه در پایین که منقلب از واو است یا اصلیه است تراشنده شرح بعد ازان بگذار جانب طرف راست
روی خود را بر زمین برحالی که گویی ای پناه من وقتی که درمانده کند مرا پهناوری تنگ شود بر من زمین با وجود فراخی
آن و ای تدبیر کننده و جدا کننده اندام من برای رحم من برحالی که تحقیق و بتحقیق ناز از اندام من درود کن بر محمد و بر جمعی که
طلب حفظ دین از ایشان شده که آل محمد اند اصل ثم ضع خدك الايسر و تقول يا مذل كل جبار و يا
معز كل ذليل قد وعزتك بلغ مجهودی ثلاثا ثم تقول يا حنان يا منان يا كاشف الكرب
العظام ثلثا شرح بعد ازان بگذار طرف چپ روی خود را برحالی که گویی ای خوار کننده هر متکبر و ای عزیز کننده هر خوار
نزد خلایق بتحقیق قسم بعزت تو که آخر رسید طاقت من سه بار میگویی این را بعد ازان میگویی ای بخشاینده ای
مهربان ای بخشاینده ای گشاینده اندوههای بزرگ سه بار میگویی این را اصل ثم تعود للسجود
فتقول مائة مرة شكرا شكرا ثم تسئل حاجتك ان شاء الله تعالى شرح بعد ازان بر میگردی
برای سجده با سجده که باز میگذاری پیشانی خود را بر زمین میگذاری پس میگویی صد بار شکرا شکرا بعد ازان طلب میکنی
حاجت خود را اگر خواسته باشد الله تعالی اشارتست باینکه الله تعالی در آن وقت حاجتی را بیاد آن شخص می آورد
که قضای آن حاجت را خواسته باشد و آنچه را که خواسته باشد بیاد او می آورد هجدهم اصل كتبت الى ابى
الحسن عليه السلام فى سجدة الشكر فكتب الى مائة مرة شكرا شكرا وان شئت عفوا عفوا
شرح نوشتم سوی امام رضا یا امام علی نقی علیهما السلام در سجده شکر که در آن چه باید گفت پس نوشت سوی من که
صد بار شکرا شکرا و اگر خواهی صد بار عفوا عفوا نوزدهم اصل عن محمد بن سليمان عن ابيه قال خرجت
مع ابى الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام الى بعض امواله فقام الى صلوة الظهر فلما فرغ
خر لله ساجدا فسمعته يقول بصوت حزين و تغرغر دموعه رب عصيتك بلسانى ولو
شئت وعزتك لاخرستنى وعصيتك ببصرى ولو شئت وعزتك لاكمهتنى وعصيتك
بسمعى ولو شئت وعزتك لاصممتنى شرح التغرغر بدو غین با نقطه و دو را بی نقطه بصیغه مصدر مضاف
باب تفعلل مجرور و معطوف بر صوت است التغرغر آوازی که غرغره شده باشد از گریه و مانند آن و دموع بضم دال
و ضم میم و سکون واو و عین بی نقطه اگر مصدر باب منع است بمعنی اشک ریختن است و اگر جمع دمع است بمعنی
اشکها است و هر دو اینجا مناسبست و بر هر تقدیر مجرور و مضاف الیه است و اضافه اینجا از قبیل اضافه جزئی
بسبب آنحضرت و ضمیر راجع با امام علیه السلم است اکمهتنی بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیلست الکمه کور مادرزاد



آوردن کسی را شرح روایت از محمد بن سلیمان از پدرش گفت بیرون رفتم با امام موسی کاظم سوی بعض مالهای او بمعنی ملکها
و مانند آنها پس برخاست سوی نماز ظهر پس چون که از فارغ شد افتاد برای الله تعالی سجده کننده پس شنیدم از او که
میگفت با آواز باریک و آواز غرغره شده بسبب اشک ریختن او که ای صاحب کل اختیار من مخالفت کردم ترا بزبان
خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هرآینه گنگ میکردی مرا مخالفت کردم ترا بچشم خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو
که هرآینه کور مادرزاد میکردی مرا مخالفت کردم ترا بگوش خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هرآینه کر میکردی مرا
اصل وعصيتك بيدى ولو شئت وعزتك لكنعتنى وعصيتك برجلى ولو شئت وعزتك
لجذمتنى وعصيتك بفرجى ولو شئت وعزتك لعقمتنى وعصيتك بجميع جوارحى التى
انعمت بها على وليس هذا جزاؤك منى قال ثم احصيت له الف مرة وهو يقول العفو
العفو شرح لکنعتنی بنون بعد از کاف و عین بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیلست الکنیع کسی را شل کردن
دست کردن حقیقه یا حکما مثل اینکه انگشتان بکف دست برگشته باشد و خشک شده باشد و بجای آن کار نکند
نون میباشد بهمین معنی خدمتی کار بی نقطه و ذال با نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیلست التجذیم کسی را مشکل فقار
کردن و مراد اینجا بی رفتار کردنست عقمتنی بعین بی نقطه و قاف بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التعقیم
کسی را نازا کردن و مراد اینجا مکافاتست یعنی فعلی که در برابر فعل دیگر باشد مثل شکر که در برابر انعامست یعنی
و مخالفت کردم ترا بدست خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هرآینه گنگ میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بپای
خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هرآینه بی رفتار میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بآلت مردی خود و اگر میخواستی
هرآینه بی حرکت آلت میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بجمیع اعضای من که انعام کردی آنها بر من و نیست این مکافات
نعمتهای تو از جانب من راوی گفت بعد ازان شمردم از امام علیه السلم هزار بار و او میگفت العفو العفو اصل
قال ثم الصق خده الايمن بالارض فسمعته وهو يقول بصوت حزين بؤت اليك بذنبى
عملت سوء وظلمت نفسى فاغفر لى فانه لا يغفر الذنوب غيرك يا مولاى ثلث مرات شرح
بؤت بضم با بی نقطه و سکون همزه بصیغه ماضی معلوم معتل العین و اوی مهموز اللام متکلم وحده از باب نصر است
بذنبی برای مصاحبت است اگرچه در حدیث دوازدهم این باب در ابو الیک بالنعم برای تعدیه بود راوی
گفت بعد ازان متصل کرد پهلوی راست روی خود را بزمین پس شنیدم از او و او میگفت با آوازی باریک
بازگشت کردم سوی تو با گناه خود کار آوردم بدی را و ستم کردم بر خودم پس بیامرز گناهان برای من چه بدرستی که
شان این است که نمی آمرزد گناهان را کسی غیر تو ای کارساز من سه بار گفت این را اصل ثم الصق خده الايسر

بی حرکت آلت مردی کردن است هر اینجم
بیکار است که عقیم شده ، چرا که اسم
لیس است که موقوف شده ، مراد بجا آوردن
قسم موقوف کردم

بالارض فسمعته وهو يقول ارحم من اساء واقترف واستكان واعترف ثم مرات ثم رفع رأسه

شرح بعد از ان مشغول کرد پهلوی چپ روی خود را از زمین پس شنیدم از او و او میگفت رحم کن کسی را که بد کرد و کسب

گناهان کرد و فروتنی کرد و اقرار کرد بگناهان خود سه بار گفت این را بعد از ان برداشت سر خود را از خاک زمین که سجده

دوم نکرده باشد حدیث سیم اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك

هذا الذی ظهر بوجهی یزعم الناس ان الله عز وجل لم یبتل به عبدا له فیه حاجة فقال لا قد

کان مؤمن آل فرعون مکنع الاصابع فکان یقول هکذا ویمد یده ویقول یا قوم اتبعوا المرسلین

قال ثم قال اذا کان الثلث الاخیر من اللیل فی اوله فتوضأ ثم قم الی صلوتك التی تصلیها

شرح این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سی ام باب بیست و ششم که باب شدة ابتلاء المؤمن است

و در کتاب الدعا در حدیث چهارم باب بیست و ششم که باب الدعا للعلل والامراض است مؤمن آل فرعون حبیب

نجار است که از زمان موسی تا زمان عیسی مانده بود مکنع بنا و دو نقطه در بالا و کاف و نون میان شده و عین منقطه

بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است و کنیع بیان شده در شرح حدیث سابق فرق این است که در سابق متعلق

بآدمی است و در اینجا متعلق بانگشتان است یعنی روایت است از یونس بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق

علیه السلم را قرابت شوم اینکه ظاهر شده بروی من مراد خال برص با خوره است دعوی میکنند مردمان که الله عز وجل

مبتلا نکرده بآن بنده را که خدا را در او حاجتی باشد یعنی که مؤمن باشد پس امام گفت نه یا معنی که مردمان غلط کرده اند

تحقیق بود مؤمن آل فرعون که در سوره مؤمن مذکور است رکنه انگشتان بسبب خوره پس میگفت چنین و دراز میکرد

دست خود را و آن مؤمن میگفت که ای جماعت من تابع شوید رسولان را چنانچه مذکور است در سوره یس راوی

گفت که بعد از ان امام گفت مرا چون شود چهار دو دو که آخر از شب در اول آن دو دو که پس وضو

بساز بعد از ان برخیز سوی نماز شبی که میگزاری آنرا اصل فاذا کنت فی السجدة الاخیرة من الرکعتین

الاولیین فقل وانت ساجد یا علی یا عظیم یا رحمن یا رحیم یا سامع الدعوات یا معطی الخیرات

صل علی محمد واهل بیت محمد واعطنی من خیر الدنیا والآخرة ما انت اهله واصرف عنی من شر

الدنیا والآخرة ما انت اهله واذهب عنی هذا الوجع وسمه فانه قد غاظنی واحزننی

والح فی الدعاء قال ففعلت فما وصلت الی الکوفة حتی اذهب الله عنی کله شرح فی السجدة الاخیرة

عبارت است از سجده چهارم و میتواند بود که عبارت باشد از هر یک از دوم و چهارم یعنی پس چون باشی در سجده آخر

از دو رکعت اول پس بگو در حالی که تو در سجده باشی ای بلند مرتبه ای مدبر کل عالم ای مهربان بمؤمنان ای شنونده

دعاها ای دهنده بهترها درود کن بر محمد و اوصیای محمد و بده مرا از خیر دنیا و آخرت آنچه تو اهل دادن آنی

و دیگری قادر بر ان نیست و برطرف کن از من این آزار را امام گفت و نام برد آن آزار خود را چه برستی که آن خشمگین

آلوده کرده مرا و اندوهگین کرده مرا و الحاح کن در دعا راوی گفت پس کردم آنرا پس رسیدم سوی کوفه تا آنکه برطرف

شد کرد الله تعالی از من جمیع آن آزار را حدیث چهارم اصل عن سعدان عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم

قال کان یقول فی سجوده سجد وجهی البالی لوجهك الباقی الدائم العظیم سجد وجهی الذلیل

لوجهك العزیز سجد وجهی الفقیر لوجه ربی الغنی الکریم العلی العظیم رب استغفرك مما

کان واستغفرك مما یکون رب لا تجهد بلائی رب لا تشمت بی اعدائی رب لا یسیء قضائی

شرح سعدان بن مسلم کوفی از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است مراد برجل اینجا امام

موسی کاظم علیه السلم است و میتواند بود که دیگری باشد و جه اینجا استعاره شده برای ذات البالی بیا بی نقطه

بصیغه اسم فاعل معتل اللام یائی باب علم آنچه رو بزوال رود مم در کهنه شد لا تجهد بجیم و دال منقطه بصیغه

نهی حاضر باب افعال است لا تشمت بسین منقطه و سکون همزه بصیغه نهی حاضر معتل العین و اوی مهموز اللام باب

افعال است یعنی روایت است از سعدان از امام موسی کاظم علیه السلم از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت موسی کاظم

علیه السلم گفت که میگفت امام جعفر صادق علیه السلم در سجود خود سجده کرد ذات من که کهنه شده است برای ذات تو

که باقیست بر کمال دائمیست بزرگ مرتبه است سجده کرد ذات من که خوار است برای ذات تو که بی ننگ سجده

کرد ذات من که نیازمند است برای ذات صاحب کل اختیار من که بی نیاز گرامی بلند مرتبه بزرگ است ای صاحب کل اختیار

من طلب آمرزش میکنم از تو بسبب گناهی که شد و طلب آمرزش میکنم از تو بسبب گناهی که میشود ای صاحب

کل اختیار من خوشحال مکن بمن دشمنان مرا ای صاحب کل اختیار من تلخ مکن قضا و قدر را که در حق من میکنی اصل

رب انه لا دافع ولا مانع الا انت صل علی محمد وآل محمد بافضل صلواتك وبارك علی محمد

وآل محمد بافضل برکاتك اللهم انی اعوذ بك من سطواتك واعوذ بك من جمیع غضبك

وسخطك سبحانك لا اله الا انت رب العالمین شرح السطوات بفتح سین منقطه و فتح طاء منقطه

جمع سطوه بسکون طا بمعنی حمله و قهر و غلبه غضب بفتح غین با نقطه و فتح ضاد با نقطه و سخط بضم سین منقطه و سکون

و ضم خا با نقطه و فتح سین و فتح خا و طا منقطه بمعنی ضد رضاست و ظاهر ذکر هر دو با هم این است که مراد باول

مرتبه شدید باشد و مراد بدوم مرتبه ضعیف باشد یعنی ای صاحب کل اختیار من بدرستی که شان این است که

نیست دفع کننده بلا از دو و نیست منع کننده بلا پس از ورود مگر تو درود کن بر محمد و آل محمد بنیکوترین درودها

و بر گردانی از من اندیشه و دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل بر گردانیدن آنی و دیگری قادر بر آن نیست م م

لوجهك

الاجهاد جهد فرمودن چیزی بعد بیان نیفتد آنچه لاتشمت بسین با نقطه دو نقطه بود بالا بصیغه نهی حاضر باب افعال است م

معجم مکن حال مرا ای صاحب کل اختیار من

وبرکت کن بر محمد و آل محمد بعدا ضعف بر کسهای تو خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از حملهای تو و پناه میگیرم بتو از
جمیع غضب تو که قوی باشد و آنچه ضعیف باشد تنزیه میکنم تنزیه تو نیست مستحق عبادتی مگر تو صاحب کل
اختیار هر کس و هر چیزی حل وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَهُوَ سَاجِدٌ ارْحَمْ ذُلِّي بَيْنَ يَدَيْكَ
وَتَضَرُّعِي إِلَيْكَ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ وَأُنْسِي بِكَ يَا كَرِيمُ وَكَانَ يَقُولُ أَيْضًا وَعَظْتَنِي فَلَمْ أَتَّعِظْ وَزَجَرْتَنِي
عَنْ مَحَارِمِكَ فَلَمْ أَنْزَجِرْ وَغَمَرَتْنِي أَيَادِيكَ فَمَا شَكَرْتُ عَفْوَكَ عَفْوَكَ يَا كَرِيمُ أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ
وَأَسْأَلُكَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ شرح اینکلام امام موسی کاظم علیه السلام است یعنی ومیگفت امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که
درسجده بود رحم کن خواری مرا پیش تو و زاری مرا بسوی تو و رم مرا از مردمان و آرام مرا بتو ای صاحب کرم ومیگفت نیز
پند دادی مرا پس نپذیرفتم پند را و منع کردی مرا از حرامهای تو پس ممنوع نشدم و غرق نعمت کردی مرا پس شکر کردم
طلب میکنم بخشایش ترا بخشایش ترا ای صاحب کرم طلب میکنم از تو فراغت را نزد مردن و خوش نشستن و طلب میکنم از تو
بخشایش را نزد حساب اعمال حل وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَهُوَ سَاجِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ حَقًّا حَقًّا
سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا يَا عَظِيمُ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفْهُ لِي يَا كَرِيمُ يَا حَنَّانُ اغْفِرْ لِي
ذُنُوبِي وَجُرْمِي وَتَقَبَّلْ عَمَلِي يَا كَرِيمُ يَا جَبَّارُ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَخِيبَ أَوْ أَحْمِلَ ظُلْمًا اللَّهُمَّ مِنْكَ
النِّعْمَةُ وَأَنْتَ تَرْزُقُ شُكْرَهَا وَعَلَيْكَ يَكُونُ مَا تَفَضَّلْتَ بِهِ مِنْ ثَوَابِهَا بِفَضْلِ طَوْلِكَ وَبِكَرِيمِ
عَائِدَتِكَ شرح این نیز کلام امام موسی کاظم علیه السلام است یعنی و امام محمد باقر علیه السلام میگفت در حالی که او در سجده بود
نیست مستحق عبادتی مگر تو حقا حقا سجده کردم برای تو ای صاحب کل اختیار من از روی کمال عبادت و مملوک بودن
ای بزرگ بدرستی که عمل صالح من سست است پس چند برابر کن آنرا برای من ای صاحب کرم ای بغایت مهربان
روا پناه میگیرم بتو از آنکه نا امید شوم از مطلب خود یا بردارم بر دوش خود ستم را خداوندا از تست نعمت و تو
روزی میکنی شکر آنرا و بر تو میباشد آنچه تفضل کردی به آن از ثواب شکر نعمت بزیادتی بخشش تو و کرم ای منعم تو
بیست و دوم حل كَانَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ حَرُّهَا لَا
يُطْفَى وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ جَدِيدُهَا لَا يَبْلَى وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ عَطْشَانُهَا لَا يُرْوَى وَأَعُوذُ بِكَ
مِنْ نَارٍ مَسْلُوبُهَا لَا يُكْسَى شرح لا یطفی بطاء بی نقطه و فاء و الف منقلب از همزه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب علم است
الطفو بضم طاء و ضم فاء و سکون واو فرو نشستن زبانه آتش و نسبت آن بحر مجاز است یعنی امام موسی کاظم علیه السلام
میگفت در سجده خود پناه میگیرم بتو از آتشی که حرارت آن فرو نمی نشیند و پناه میگیرم بتو از آتشی که تازه آن
کهنه نمیشود و پناه میگیرم بتو از آتشی که تشنه آن سیراب نمیشود و از آتشی که برهنه آن در عذاب اهل آن برطرف نمیشود

العفو

یا جبار
یا حنان

[illegible]

یا بخ

یا بخیه کرکسی که در ان تشنه شود تشنگی او برطرف نمیشود و پناه میگیرم بتو از آتشی که برهنه کرده شده در آن پوشیده نمیشود یعنی
کرجامه که نشان آن و معذب بان برطرف شده بود نمیکند بیست و سوم حل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِذَا قَرَأَ أَحَدُكُمُ السَّجْدَةَ مِنَ الْعَزَائِمِ فَلْيَقُلْ فِي سُجُودِهِ سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا لَا مُسْتَكْبِرًا عَنْ
عِبَادَتِكَ وَلَا مُسْتَنْكِفًا وَلَا مُتَعَظِّمًا أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ شرح لا در اول عاطف است
و در دوم و سیوم برای تأکید نفی است الاستکبار دعوی بزرگی از پیش خود متکبر و مستنکف و متعظم بفتح ما قبل
آخر میتواند بود تا مصدر میمی و مفعول له باشد مثل تعبدا و بکسر ما قبل آخر میتواند بود تا حال باشد و تعبدا و رقا نیز یعنی
اسم فاعل باشند و بر هر تقدیر گاهی هر سه بیک معنی مستعمل میشود و لیکن ظاهر اینست که اینجا فرق باشد و اول ناظر بسجود
و دوم ناظر بخایف شده و سیوم ناظر بذلیل باشد و عکس نیز ممکن است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون خواند یکی از شما آیت سجده را از جمله چهار سوره که بیان شد در باب بیست و دوم پس باید که گوید در سجده خود
سجده کردم برای تو ای صاحب کل اختیار من از روی غایت بندگی و مملوک بودن نه از روی بی نیازی از عبادت تو
و نه از روی بی باکی و نه از روی عزت بر خود دانستن بیان این آنکه من بنده خوار ترسان پناه آورنده ام بیست و
چهارم حل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ شَكَوْتُ إِلَيْهِ عِلَّةَ أُمِّ وَلَدٍ لِي أَجِدُهَا
فَقَالَ قُلْ لَهَا تَقُولُ فِي السُّجُودِ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يَا رَبِّ يَا سَيِّدِي صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَعَافِنِي مِنْ كَذَا وَكَذَا فَبِهَا نَجَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ مِنَ النَّارِ قَالَ فَعَرَضْتُ هَذَا الْحَدِيثَ عَلَى
بَعْضِ أَصْحَابِنَا فَقَالَ أَعْرِفُهُ يَا رَؤُوفُ يَا رَحِيمُ يَا رَبِّي يَا سَيِّدِي افْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا شرح اجدها
بصیغه ماضی معلوم غایبه باب نصر است یا از باب تفعیل است برای مبالغه تقول بصیغه مضارع مفرد غایبه باب تفعل است
بحذف یکی تا و مجزوم است بجواب امر التقول گفتن چیزی بعنوان مشقت و مشقت اینجا باعتبار التزام و استمرار بر دعا
بعد از نمازها یا باعتبار تکرار این دعاست بعد از هر نمازی یا باعتبار اینست که زنان ضعیفند و بر ایشان ادراک
چیزی مشقت دارد و مخفی نماند که اگر بصیغه مضارع غایبه باب نصر باشد و جواب امر باشد باید واو میافتاد و اگر بصیغه محل طلب
باب نصر باشد و مقول قل باشد تقولین میباید لیکن میتواند بود که بصیغه غایبه باب نصر باشد و مقول قل باشد
بعنوان تغلیب حال امر رجال بامور به فیها النجاة دعاست بلکه برای بیان فضیلت این کلمات است جعفر بن سلیمان
ضبعی بضم ضاد با نقطه و فتح با یک نقطه و عین بی نقطه از جمله شیعه امامیه است و بعضی خلفای بنی امیه اراده سوزانیدن
او کرده اند و باین کلمات نجات یافته اعرف بعین بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب است
ضمیر فیه راجع بدعاست یا رؤوف یا رحیم تا آخر مفعول اعرف است یعنی روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق

٥٨٤

علیه السلم گفت شکایت بردم سوی او از آفت کنیز خادمه که مرا بود و آن آفت درد گرفته بود بدن او را مثل هیچ یا برص
پس امام گفت بگو او را آزار کشیده گوید در سجده بعد از هر نماز و نضای صاحب کل اختیار من ای بزرگ من درود
کن بر محمد و آل محمد و عافیت ده مرا از چنین و چنین آفتی چه آن کلمات نجات یافت جعفر بن سلیمان آنرا پس
راوی گفت پس عرض کردم این حدیث را بر بعض یاران ما پس گفت میشناسم من دان دعا را که ای متفق ای مهربان
ای صاحب کل اختیار من ای بزرگ من بکن با من چنین و چنین از بر طرف کردن آفت مراد اینست که اینده عادت
امام جعفر صادق علیه السلم بمن رسیده باین روش که در اول آن یا رئوف یا رحیم نیز باشد و در آخر آن بجای عافنی من کذا
وکذا افعل بی کذا و کذا الا اینکه چون زنان ضعیفند امام علیه السلم اختصار کرده در اول برای کنیز و آسانتر را برای کهنه
در آخر **حدیث پنجم مجهول** عن ابن ابی عمیر عن زیاد القندی قال کتبت الی ابی الحسن الاول علیه السلام
علمنی دعاء فانی قد بلیت بشیء و کان قد حبس ببغداد حیث اتهم باموالهم فکتب الیه اذا
صلیت فاطل السجود ثم قل یا احد من لا احد له حتی ینقطع نفسک ثم قل یا من لا یزیده کثرة
الدعاء الا جودا و کرما حتی ینقطع نفسک ثم قل یا رب الارباب انت انت انت الذی انقطع
الرجاء الا منک یا علی یا عظیم قال زیاد فدعوت به ففرج الله عنی و خلی سبیلی **شرح** بلیت بالکسر
بصیغه ماضی مجهول باب متکلم وحده معتل العین واوی باب نصر است البلو بفتح با و سکون لام کسی را محنت انداختن
و کان قد حبس تا آخر حدیث کلام ابن ابی عمیر است و لهذا بجای فکتب الیه نگفت فکتب الی اتهم بضمه و تشدید تا
دو نقطه در بالا مضمومه و کسر ها بصیغه ماضی مجهول معتل الفاء واوی باب افتعال است و او آن منقلب بتا شده و در تا
افتعال مدغم شده ضمیر اموالهم راجع بائمه معصومین است زیرا که مشهور بوده که زیاد از وکلاء امام موسی کاظم علیه السلم
و میتواند بود که راجع بشیعه امامیه باشد که اموال خود را میداده اند بشخصی که بامام برساند جودا استثنای مفرغ است
و تمیز مفعول به لا یزیده است انت در اول مبتداست و در دوم و سیوم تاکید آنست و الذی خبر مبتداست
یا دوم خبر مبتداست و سیوم مبتدا علیحده است و الذی خبر آنست منک التفات از وضع ضمیر غایب بموضع ضمیر مخاطب
است خلی بخا با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است تخلیه تا آخر **یعنی** روایت است از ابن ابی عمیر از زیاد قندی
بفتح قاف و سکون نون زیاد گفت نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلم که تعلیم کن مرا دعایی چه بدرستی که من
مبتلا شده ام بچیزی و زیاد بتحقیق محبوس شده بود در بغداد جایی که تهمت زده شده بود با لهای ائمه پس امام نوشت
سوی او که چون نماز گزاری پس دراز کن سجود را یا چنین که تسبیح سجود دراه یا بگو یا مستمر بعد از آن بگو ای آنکه
بیکتا نیست چند انکه بریده شود نفس تو بعد از آن بگو ای آنکه زیاد نمیکند بسیاری دعا مگر باعتبار سهل کری و بخشش

چنانکه

حی کو وزرا صاحب کل اقتدارم

صح

چندانکه بریده شود نفس تو بعد از آن بگو ای صاحب کل اختیار بیشتر تو تو آنکه بریده شد امید مگر از تو ای بلند مرتبه ای
بزرگ مرتبه گفت زیاد پس دعا کردم بآن پس گشاد الله تعالی از من حبس او را رها کرده شدم **باب سی و ششم**
**اصل باب ادنی ما یجزی من التسبیح فی الرکوع والسجود و اکثره شرح** این باب بیان کمتر آنچه کافیست از جمله تسبیح
رکوع و سجود است و بیان اکثر آن و درین باب شش حدیث است و کلام مصنف بعد از حدیث سوم **اول مجهول** قال ابو
جعفر علیه السلام تدری ای شیء حد الرکوع والسجود قلت لا قال تسبح فی الرکوع ثلاث مرات
سبحان ربی العظیم وبحمده وفی السجود سبحان ربی الاعلی وبحمده ثلاث مرات فمن نقص واحدة
نقص ثلث صلوته ومن نقص ثنتین نقص ثلثی صلوته ومن لم یسبح فلا صلوة له **شرح** تسبح بتقدیر ان
تسبح است و مرفوع و منصوب میتواند بود سبحان بتقدیر حرف ندا است یا مفعول مطلق فعل محذوف بتقدیر اسبح
سبحان و مصدر مضاف بمفعول است و او در وبحمده بنا بر اول برای عطف مفرد بر مفرد است زیرا که بحمده محکی است از
آیت سوره بنی اسرائیل و ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم پس بتقدیر حرف ندا میتواند بود و مبالغه مع آ
و حرف حال فاعل تسبیح است و مصدر مضاف بمفعول است و مراد اینست که هیچ چیز نیست مگر که ان بقول کن یا فعل کن تسبیح کن
پس هر چیز دلالت بر فاعل بقول کن و چنین فاعلی منزه است از هر نقص و قبیح و متصف است بهر صفت کمال پس هر چیز
تسبیح او میکند و حمد او میگوید و بنا بر دوم برای عطف جمله بر جمله است بتقدیر و بحمده اسبح و با برای مصاحبت است
و حمد مضاف بمفعول است و معنی کلام بنا بر اول اینست که تنزیه میکنم هر چیز صاحب کل اختیار مرا که بزرگست و ای با حمد او
و بنا بر دوم اینست که تنزیه از نالایق میکنم تنزیه صاحب کل اختیار من که بزرگست و با حمد او تنزیه او میکنم و ابن
هشام در مغنی اللبیب گفته و قد اختلف فی الباء من قوله تعالی فسبح بحمد ربک فقیل للمصاحبة والحمد مضاف الی
المفعول ای سبحه حامدا له ای نزهه عما لا یلیق به و اثبت له ما یلیق به و قیل للاستعانة والحمد مضاف الی الفاعل
ای سبحه بما حمد به نفسه اذ لیس کل تنزیه بمحمود و بعد از آن گفته و اختلف فی سبحانک اللهم وبحمدک فقیل جملة واحدة علی ان
الواو زائدة وقیل جملتان علی انها عاطفة و متعلق الباء محذوف ای وبحمدک سبحتک وقال الخطابی والمعنی وبحولک
التی هی نعمة توجب علی حمدک سبحتک لا بحولی و قوتی یرید انه مما اقیم فیه المسبب مقام السبب وقال ابن الشجری فی
فسبحون بحمده هو کقولک اجبته بالتلبیة ای فتجیبونه بالثناء اذ الحمد الثناء او الباء متعلقة بحال محذوفة ای معلنین ب
بحمده والوجهان فی فسبح بحمد ربک **انتهی** گفت امام محمد باقر علیه السلام آیا میدانی که چیست قرارداد در رکوع و سجود گفتم
نه گفت اینکه تسبیح کنی در رکوع سه بار که سبحان ربی العظیم وبحمده و در سجود سبحان ربی الاعلی وبحمده سه بار پس
هر که کم کند یکی را کم کرده است دو دانگ ثواب نماز خود را و هر که کم کند دو را کم کرده است چهار دانگ خود را

وهر که تسبیح نگوید در رکوع یا در سجود پس نیست نمازی برای او و اگر بجای آن ذکری دیگر بگوید بقرینه آنچه گذشت
در حدیث هشتم باب بیست و چهارم و می آید در حدیث پنجم این باب **دوم حل** دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَهُوَ يُصَلِّي فَعَدَدْتُ لَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ سِتِّينَ تَسْبِيحَةً **شرح** واو در والسجود برای عطف
انفراد است یعنی هر یک از رکوع و سجود شصت تسبیح شمرده شده و یا برای عطف اصحاب است پس در هر کدام سی تسبیح شمرده
شده یا **یعنی** داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و او نماز میکرد پس شمردم برای او در رکوع و در سجود شصت
تسبیح **سوم حل** عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ وَالْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ
قَوْمٌ فَصَلَّى بِهِمُ الْعَصْرَ وَقَدْ كُنَّا صَلَّيْنَا فَعَدَدْنَا لَهُ فِي رُكُوعِهِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ أَرْبَعاً
أَوْ ثَلَاثاً وَثَلَاثِينَ مَرَّةً وَقَالَ أَحَدُهُمَا فِي حَدِيثِهِ وَبِحَمْدِهِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ سَوَاءً **شرح** سوا بفتح سین و الف
ممدود نایب مفعول مطلق محذوف است بتقدیر قولا سوا **یعنی** روایت است از حمزه بن حمران و حسن بن زیاد گفتند
داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام و نزد او جمعی بود پس کرد با ایشان نماز عصر را و تحقیق ما نماز کرده
بودیم پس شمردیم برای او در رکوع او سبحان ربی العظیم را سی و چهار بار یا سی و سه بار یعنی که در بعضی سی و چهار
میگفت و در بعضی دیگر سی و سه بار میگفت و گفت یکی از آن دو راوی در روایت خود و بحمده را در رکوع و در سجود
برابر هم یعنی که گفت شمردم در رکوع او سبحان ربی العظیم و بحمده را سی و چهار یا سی و سه بار و شمردم در سجود او
سبحان ربی الاعلی و بحمده را سی و چهار یا سی و سه بار **کلام مصنف حل** هَذَا لِأَنَّهُ عَلِمَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
احْتِمَالَ الْقَوْمِ لِطُولِ رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ وَذَلِكَ أَنَّهُ رُوِيَ أَنَّ الْفَضْلَ لِلْإِمَامِ أَنْ يُخَفِّفَ وَيُصَلِّيَ — بصلوات
بِأَضْعَفِ الْقَوْمِ **شرح** در بعض نسخ در صدر این قال الکلینی هست و آن از الحاقات کاتبان است بنابر آنچه ثابت است
لانه جزئیت است **یعنی** این تطویل رکوع و سجود برای این است که امام دانسته بود تاب آوردن آن جماعت را برای
طول رکوع او و سجود او و آنچه گفتم برای این است که روایت کرده شده است که فضیلت برای پیشنماز این است که تخفیف
دهد نماز را بموافقت سست ترین جماعتی که اقتدا باو کرده اند چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیستم **چهارم حل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَدْنَى مَا يُجْزِئُ الْمَرِيضَ مِنَ التَّسْبِيحِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ
قَالَ تَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةٌ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را کمتر آنچه کافی است
بیمار را از تسبیح در رکوع و در سجود چیست گفت یک تسبیح **پنجم حل** عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ كَلِمَةٍ أَخَفُّ عَلَى اللِّسَانِ مِنْهَا وَلَا أَبْلَغُ مِنْ سُبْحَانَ اللهِ قَالَ قُلْتُ يُجْزِئُنِي فِي
الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ أَنْ أَقُولَ مَكَانَ التَّسْبِيحِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللهُ أَكْبَرُ قَالَ نَعَمْ كُلُّ ذَا ذِكْرُ

الله



اللهِ قَالَ قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ قَدْ عَرَفْنَاهُمَا فَمَا تَفْسِيرُ سُبْحَانَ اللهِ قَالَ أَنَفَةٌ لِلَّهِ أَمَا تَرَى
أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا عَجِبَ مِنَ الشَّيْءِ قَالَ سُبْحَانَ اللهِ **شرح** بعض مضمون این گذشت در حدیث هشتم باب بیست
و چهارم ما مشابه بلیس است من زائده است کلمه مبتدا است یا اسم ما است و بر هر تقدیر مجرور بودن آن بجار زائده است
اخف مرفوع است نزد بنی تمیم و نزد بعض حجازیین نیز بنابر اینکه ابطال آن کسر همزه و سکون نون عمل ما را چون میانه ما و لیس
زائد شده باشد برای محض توسط باشد پس من که در اینجا متوسط شده مثل آن است و منصوب است نزد حجازیین بنا
بر اینکه ابطال عمل ما را برای مشابهت آن نافیه باشد منها بکسر میم و سکون نون و ضمیر مونث راجع بکلمه لا اله الا الله است
که معهود و معروف است و اخف بودن آن باعتبار این است که احتیاج بجنبانیدن لب ها و حروف آن آسانی بر زبان اطفال
جاری میشود و راجح بسبحان الله نیست زیرا که مشتمل است بر اشاره قبل الذکر بی ضرورت چه تقدیم فقره دوم بر فقره
اولی با اندک تغییری میسر بود و ایضا لا اله الا الله اخف از سبحان الله است ابلغ بودن سبحان الله باعتبار این است
که مشتمل است بر تنزیه از شریک نیز که معنی لا اله الا الله است و مستلزم وصف بصفات کمال است که معنی الحمد لله است و متضمن
معنی الله اکبر است واو در والحمد لله و در والله اکبر برای عطف انفراد است و مقصود گفتن یکی از این سه کلمه است الانفة
بفتح همزه و فتح نون و فا مصدر باب علم است استنکاف و بیان این گذشت در کتاب التوحید در حدیث دهم باب بیست و دوم
که باب معانی الاسماء و اشتقاقها است غضب بصیغه ماضی معلوم باب علم است **یعنی** روایت است از هشام بن حکم گفت
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ کلمه سبکتر بر زبان از کلمه توحید که لا اله الا الله است و نه رساتر از
سبحان الله هشام گفت که گفتم آیا کافی است مرا در رکوع و در سجود اینکه گویم بجای تسبیح لا اله الا الله و اینکه گویم
الحمد لله و اینکه گویم الله اکبر امام گفت آری هر کدام این یاد الله تعالی است هشام گفت که گفتم الحمد لله را و لا اله
الا الله را بتحقیق شناختیم معنی آنها را پس چیست تفسیر سبحان الله گفت کمال ابا و امتناع از هر نقص و قبیح است
برای الله تعالی آیا نمی بینی اینکه مرد چون شگفت آید او را چیزی که مخلوق الله تعالی است میگوید سبحان الله
معنی آنکه هشام سوال از معنی الله اکبر نکرده و اینجا منقول نشده و بیان شده در کتاب التوحید در حدیث
هشتم و نهم باب شانزدهم **ششم حل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنِّي إِمَامُ مَسْجِدِ الْحَيِّ فَأَرْكَعُ بِهِمْ
فَأَسْمَعُ خَفَقَانَ نِعَالِهِمْ وَأَنَا رَاكِعٌ فَقَالَ اصْبِرْ رُكُوعَكَ وَمِثْلَ رُكُوعِكَ فَإِنِ انْقَطَعَ وَإِلَّا فَانْتَصِبْ
قَائِماً **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را بدرستی که من پیشنماز مسجد اهل محله ام پس رکوع میکنم
با ایشان پس میشنوم آواز نعلهای ایشان را که در کار آمدن اند بر حالی که من در رکوعم پس امام گفت انتظار کش
ایشان را بقدر رکوع خود که عادت داری و برابر رکوع خود نیز پس اگر بریده شد آواز نعلهای ایشان خوب والا

پس راست شو ایستاده باب بیست و هفتم باب ما یسجد علیه و ما یکره شرح این باب بیان چیزیست که سجده کرده میشود
بران در نماز و بیان آنچه ممنوع است سجده بران در نماز و درین باب چهار حدیث است اول حدیث قال ابو عبد الله علیه
السلام لا تسجد الا علی الارض او ما انبتت الارض الا القطن و الکتان شرح لا تسجد بصیغه نهی حاضر معلوم
یا نفی غایب مجهولست القطن منصوبست و استثنا از ما انبتت است که در کلام موجب است یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلم سجده مکن بر زمین یا آنچه رویانیده باشد آنرا زمین مگر پنبه و کتان دوم حدیث عن حریز عن زرارة عن ابی جعفر
علیه السلام قال قلت له أسجد علی الزفت یعنی القیر فقال لا و لا علی الثوب الکرسف و لا علی
الصوف و لا علی شیء من الحیوان و لا علی طعام و لا علی شیء من ثمار الارض و لا علی شیء من
الریاش شرح زفت بکسر زا با نقطه و سکون فا و تا دو نقطه در بالاست یعنی القیر کلام حریز است القیر بکسر قاف و سکون
یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه چیزی سیاه چسبنده که آنرا فرش حمام میکنند و بعضی لما دالطعام بفتح طا بی‌نقطه خوردنی
که عمده فایده خوردن آن غذای بدن باشد بخلاف میوه که عمده فایده خوردن آن لذتست الریاش بکسر را بی‌نقطه و یا دو نقطه
در پایین و الف و شین با نقطه لباس فاخر مثل آنچه ابریشم داخل آنست و جمع ریش بکسر را و سکون یا مثنی پرهای
مرغان و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت که گفتم
امام را آیا سجده کنم بر زفت مراد زراره قیر است پس امام گفت نه سجده مکن بر زفت و نه بر جامه که پنبه است و نه بر پشم
و نه بر چیزی از حیوان و نه بر نان و مانند آن و نه بر چیزی از میوه‌های زمین و نه بر چیزی از لباس فاخر مخفی نماند که توهم
تناقض میشود میان این حدیث و حدیث سابق و دفع تناقض نزد جمعی بحمل نهی درین دو حدیث بر تنزیه است که
مختلف میباشد در شدت و ضعف و حمل نهی در حدیث اول بر مرتبه شدیده و حمل نهی در حدیث دوم بر اعم بقرینه عموم
استثنا از نبات الارض در حدیث پنجم این باب و نزد جمعی دیگر بحمل ما انبتت الارض بر ما عدای طعام و ثمار
الارض است و نزد جمعی دیگر بحمل نهی از سجده بر طعام و ثمار الارض بر تنزیه است والله اعلم سیوم حدیث سألت
ابا الحسن علیه السلام عن الجص یوقد علیه بالعذرة و عظام الموتی ثم یجصص به المسجد
أیسجد علیه فکتب علیه السلام الی بخطه ان الماء و النار قد طهراه شرح گچی که پخته میشود دو قسمت
اول آنچه مانند خاکست و بر بالای زمین آن آتش می‌افروزند تا آن پخته شود و بعد از آن آنرا بیرون می‌آورند
و درین صورت آنچه گچ با آن پخته میشود ملاقات با گچ میکند دوم آنچه در کوره میریزند و درین صورت آنچه گچ با آن پخته
میشود ملاقات با گچ نمیکند و مراد اینجا قسم اولست گذشت در کتاب الطهاره در حدیث سیزدهم آخر ابواب که عن
ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عمن یمس عظم المیت قال اذا جاز سنة فلیس به بأس و ظاهر این دو حدیث است

که استخوان

که استخوان مردار بیش از یکسال ملاقات خود را نجس نمیکند مگر اینکه چربی داشته باشد مثل اینکه ملاقی آن خاک باشد
زیرا که خاک بغایت نرم و جذب چربی میکند از آنچه ملاقات کند با آن پس اجزای گچ که ملاقی استخوان شده پاک میشود
بمجموع آب و آتش با جمعی که هر کدام جزء مطهر است و مستقل نیست در تطهیر زیرا که آتش چربی گچ را زایل میکند و بر زوال
چربی آب آنرا پاک میتواند کرد و زوال چربی کافی نیست در طهارت بلکه آب میباید و شاید که تقدیم آب بر نار با وجود
اینکه افروختن آتش پیش از ملاقات آبست بسبب زمان اشارت باین دقیقه باشد زیرا که اگر تقدیم نار
بر ما میکرد او بسبب سهو متوهم استقلال هر کدام و این منافات ندارد با اینکه اجزای استخوان و عذره که غالبا در گچ
میماند نیز پاک شود بآتش که آنرا استحاله کرده و بعنوان استقلال پاک کرده بدانکه اگر مراد بآب اینجا آبی است
که با آن گچ را تر میکنند دلالت میکند بر اینکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود و تطهیر میکند نجسی را که بران وارد
شود اگر مانعی دیگر نداشته باشد پس خانه وسواسیان که جمیع خانه خود را نجس میشمرند خرابست چنانچه خراب میشود
ایضا از حدیث اول و پنجم باب بیست و هشتم لیکن بعض ایشان میگویند که نجاست و تطهیر اینجا حقیقی نیست با وجود
آنکه میگویند که نجاست عذره و عظام موتی حقیقیست و تطهیر آتش آنها را نیز حقیقی است و میگویند که این داخل
در مراد با نجدیث است و بعضی دیگر میگویند که مراد بالماء آب بارانست اگرچه خلاف ظاهر است زیرا که محل اول
مسجدی معین نیست عجب اینکه با وجود امثال این حدیث و تحقیق مذهب ابن ابی عقیل و موافقانش بعضی دعوی
اجماع بر عدم تطهیر آبی که گچ را با آن تر میکنند کرده‌اند و این محض دعویست والله اعلم ظاهر این حدیث اینست که
سجده بر گچ جایز باشد و موافق اینست اینکه سید مرتضی رحمه الله تعالی تجویز تیمم بگچ کرده و الله اعلم یعنی پرسیدم
امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم را از گچ که آتش افروخته میشود بر بالای آن بنجاست آدمی و استخوانهای
مردار تا بیش از یکسال بعد از آن گچ مالیده میشود با آن مسجد آیا سجده کرده میشود بران گچ پس نوشت امام
علیه السلم سوی من بخط خود که بدرستی که آب و آتش تحقیق پاک کرده‌اند آن گچ را چهارم حدیث قال ابو عبد الله
علیه السلام دعا ابی بالخمرة فأبطأت علیه فأخذ کفا من حصی فجعله علی البساط ثم
سجد شرح الخمرة بضم خا با نقطه و سکون میم و را بی‌نقطه حصیری کوچک که برای سجده نماز ساخته شده و البساط
بکسر با بی‌نقطه فرشی که گسترده میشود و ابطأت بصیغه ماضی مجهول غائبه باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بخمره
الابطاء دیر آوردن چیزی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که طلب کرد پدرم خمره را پس دیر آورده شد
نزد او پس گرفت چنگی از سنگریزه را پس گذاشت آنرا بر فرش بعد از آن سجده کرد پنجم حدیث عن احدهما
علیهما السلام قال لا بأس بالقیام علی المصلی من الشعر و الصوف اذا کان یسجد علی الارض

فان کان من نبات الارض فلا باس بالقیام علیه والسجود علیه ش مراد بارض در علی الارض موضعیست
که مصلی بر بالای بعض آن فرش شده و از شعر و صوف نیست پس شامل نبات نیز هست فاء در فان کان برای تعقیب
ذکری است پس ملخص مدعا اوست یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم امام گفت باکی نیست
با ایستادن بر جای نماز از مو و پشم چون سجده کرده شده باشد بر خارج آن پس اگر باشد مصلی از گیاه زمین مثل
حصیر پس باکی نیست با ایستادن بر آن مصلی و سجده کردن بر آن مصلی ششم مهل عن ابی الحسن الرضا علیه
السلام قال لا تسجد علی القیر ولا علی الصاروج ش الصاروج بصاد بی نقطه و الف و ضم را بی نقطه و سکون
واو و جیم آنچه میسازند از آهک و خاکستر برای فرش حمام و حوض و مانند آنها یعنی روایتست از امام رضا علیه السلم
سجده کرده نمیشود بر زفت و نه بر صاروج مخفی نماند که منافاتی نیست میان این حدیث و میان ظاهر حدیث سیوم
این باب زیرا که اگرچه آهک مثل گچ است اما در صاروج خاکستر بسیار میباشد و خاکستر مثل گچ نیست لکن آن اگر
چه داخل نبات الارض بوده باشد استحاله یافته چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم پس ممنوعست که بیان
میشود در حدیث چهاردهم این باب هفتم مهل عن سهل بن زیاد عن علی بن الریان قال کتب بعض اصحابنا
الیه بید ابراهیم بن عقبة یسأله یعنی ابا جعفر علیه السلام عن الصلوة علی الخمرة المدنیة
فکتب صل فیها ما کان معمولا بخیوطه ولا تصل علی ما کان معمولا بسیورة قال فتوقف
اصحابنا فانشدتهم بیت شعر لتأبط شرا العدوانی کانها خیوطة ماری تغار وتفتل
وماری کان رجلا حبالا کان یعمل الخیوط ش یعنی ابا جعفر علیه السلم کلام سهل بن زیاد است که در میان
اجزای کلام علی در آمده ما کان محلا مجرور بدل ضمیر فیها است الانشاد بنون و شین با نقطه و دال بی نقطه خواندن
شعر عدوان بفتح عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه قبیله ایست ماری بالف و را بی نقطه و تشدید یا است و صدر
بیت اینست واطوی علی الخمص الحوایا کانها داخل مصراع اولست اطوی بطا بی نقطه بصیغه مضارع معتل العین
واوی و معتل اللام بیای متکلم وحده از باب ضرب است الطی بفتح طا و تشدید یا در پیچیدن و در هم گرداندن
الخمص بضم خا با نقطه و سکون میم و صاد بی نقطه جمع اخمص بفتح همزه و سکون خا و فتح میم یا جمع خمصا بفتح خا
و سکون میم و الف ممدوده لاغر الحوایا بفتح حا بی نقطه جمع حاویه یا جمع حویه بفتح حا و کسر واو و تشدید یا روده هایی که جای
پشکل شتر و مانند آنست و آن مضاف الیه است باضافه لفظی و مراد بالخمص الحوایا شتران باریک و گرسنه شکم است که
در روده های آنها چیزی نیست ضمیر کانها راجع بالخمص است یا راجع بالحوایا است تغار بغین با نقطه و الف و را بی نقطه
بصیغه مضارع غایبه مجهول معتل العین واوی باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بخیوطه است و جمله استینافیه بیانیست

لا تسجد

رجلا حبالا

الاغاره محکم تابیدن ریسمان واو در وتفتل حالیه است و موافق مذهب بعضی نحویانست که تجویز واو حالیه میکنند در مضارع
مثبت تفتل بفتح تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایبه مجهول باب ضرب است الفتل تابیدن ریسمان و مانند آن و ماری آخر
کلام علی است یعنی روایتست از سهل بن زیاد از علی بن ریان بفتح را بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین علی گفت
که نوشت بعض یاران ما سوی امام علیه السلم بدست ابراهیم بن عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و با یکنقطه میپرسید
او را مراد علی بضمیر الیه و ضمیر یسئله امام محمد تقی علیه السلم بود از نماز بر خمره که در مدینه یافته میشود پس امام گفت نماز کن در آن
خمره آنچه بافته شده باشد خیوطها باعتبار اینکه پوست در دست مخالفان مانند میته است و استعمال میته ممنوعست
هر چند که ملاقات نکند با بدن علی گفت پس ایستادگی کردند یاران ما باعتبار اینکه اکثر استعمال خیوط و سیور نیز میباشد
پس خواندم برای ایشان بیت شعری از تابط شرا عدوانی که مضمون آن اینست که و میپیچم بر شتران گرسنه لاغر
روده ها از گرسنگی گویا که آنها ریسمانهای ماری اند بیان این آنکه آن ریسمانها محکم تابیده میشود در حالی که
تابیده میشود و ماری بود مردی ریسمان فروش کار او این بود که می تابید ریسمانها را هشتم مهل قال ابو عبد الله
علیه السلام السجود علی الارض فریضة وعلی الخمرة سنة ش مراد بفریضه چیزیست که تکلیف بآن مقارن
وعید بر ترک آن باشد و مراد بسنت چیزیست که تکلیف بآن شده باشد بی وعید بر ترک آن و عمل بآن مستمر شده باشد
از رسول و اهل بیت او علیهم السلم و ثواب اول بیشتر از ثواب دوم است و مقصود اینجا اینست که تفاوت
در ثواب میان این دو فریضه مثل تفاوت در ثواب میان فریضه و سنت است مثلا اگر ثواب سنت ده برابر
باشد و ثواب فریضه بیست برابر باشد ثواب سجده بر خمره بیست برابر و ثواب سجده بر زمین چهل برابر
خواهد بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم ثواب سجده بر زمین مثل ثواب فریضه است و ثواب سجده بر خمره
مثل ثواب سنت است نهم مهل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تسجد علی الذهب ولا علی
الفضة ش روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سجده مکن بر طلا و نه بر نقره دهم مهل عن علی علیه السلم
قال لا یسجد الرجل علی شیء لیس علیه سائر جسده ش شاید که ذکر رجل بعنوان مثال باشد پس زن نیز
همچنین باشد شیء بفتح شین و سکون یا و همزه است جمله لیس علیه سائر جسده نعت شیء است و این دو احتمال
دارد اول اینکه مراد نهی از این باشد که موضع سجده بلند تر باشد از موضع سایر جسد بقدر زیاد از لبنه چنانچه می آید
در حدیث چهارم و پنجم باب آینده دوم اینکه مراد نهی از وضع جبهه بر چیزی باشد بدون وضع انف بر آن چنانچه
می آید در حدیث دوم باب آینده و بنابر اول جمله لیس علیه سائر جسده برای رفع ایجاب کلیست و بنابر دوم برای سلب
کلی است و تصحیح طوسی رحمه الله تعالی در تهذیب این حدیث را حمل کرده بر معنی که منافی حدیث آینده و مانند آنست

ریسمانها و نماز کن بر آنچه بافته شده باشد

وگفته که این حدیث موافق مذهب بعض عامه است و گفتیم در شرح عنوان کتاب الصلوة در مقدمه چهارم که در کافی دو حدیث
منافی یکدیگر میباشد و ایضا گفتیم در مقدمه پنجم که در کافی حدیث موافق مذهب مخالفان برای تقیه میباشد یعنی روایت است
از علی علیه السلام گفت سجده میکند مرد بر چیزی که نیست بر آن باقی بدن او یازدهم حسن عن احدهما علیهما السلام
قال کان ابی یصلی علی الخمرة یجعلها علی الطنفسة و یسجد علیها فاذا لم تکن خمرة جعل حصی علی
الطنفسة حیث یسجد شرح الطنفسه بفتح طاء بی نقطه و سکون نون و فتح فاء و سین بی نقطه و بضم طاء و ضم فاء و بکسر طاء
و کسر فاء و بکسر طاء و فتح فاء و بعکس فرشی که پرزدار میباشد مثل قالی یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام گفت پدرم نماز میکرد بر حصیر کوچک که برای سجده است میگذاشت آنرا بر قالی و سجده میکرد بر آن
پس چون نبود حصیر کوچک میگذاشت سنگریزه را بر قالی جایی که سجده میکرد دوازدهم حسن عن ابی عبد الله علیه السلام
انه کره ان یسجد علی قرطاس علیه کتابة شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیل است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش داشت یا ناخوش وا نمود اینرا که سجده کرده شود بر کاغذی که بر آن نوشته
باشد هر چند که سجده بر غیر موضع نوشته باشد ظاهر این است که سجده بر کاغذ نوشته جایز باشد هر چند که
مکروه باشد باعتبار اینکه ممنوع شده چنانچه می آید در حدیث چهاردهم این باب سیزدهم حسن عن علی بن جعفر
عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یسجد علی الرطبة النابتة قال
فقال اذا الصق جبهته بالارض فلا بأس و عن الحشیش النابت الثیل و هو یصیب ارضا
جددا قال لا بأس شرح الرطبه بفتح راء بی نقطه و سکون طاء بی نقطه و باء یک نقطه یونجه النابته بنون و الف و باء
یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا روییده و مراد اینجا بلند شده فی الجمله است الحشیش بفتح حاء بی نقطه و کسر شین با نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه گیاه الثیل بفتح نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره
آنچه در پاید زمین را مثل گیاهی که ساق آن قوی نباشد پس چون عضوی بر آن محکم گذارند بر زمین رسد
و در بعض نسخ بجای نون ثاء سه نقطه است و آن گیاهی است ضعیف ساق الجدد بفتح جیم و فتح دال بی نقطه و
دال دیگر زمین هموار سخت یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را
از مردی که سجده میکند بر یونجه بر آمده گفت امام گفت چون چسباند پیشانی خود را بر زمین یعنی که
محکم گذارد پیشانی را بر یونجه تا سر یونجه بر زمین رسد پس باکی نیست و پرسیدم امام را از مردی که سجده میکند
بر گیاه بر آمده که ساق آن ضعیف است و زمین را ده میپاید و حال آنکه مرد بر میخورد زمینی را که هموار و سخت علیه السلام
است امام گفت که باکی نیست چهاردهم حسن عن بعض اصحابنا کتب الی ابی الحسن الماضی نسأله

بُسَل
الثَّیل



عن الصلاة علی الزجاج قال فلما نفذ کتابی الیه تفکرت و قلت هو مما انبتت الارض و ما کان
لی ان اسأله عنه قال فکتب علیه السلام الی لا تصل علی الزجاج و ان حدثتک نفسک انه
مما انبتت الارض و لکنه من الملح و الرمل و هما ممسوخان شرح الزجاج بفتح و ضم و کسر زای با نقطه
و دو جیم شیشه نفذ بنون و فاء و ذال با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است النفوذ گذرانیدن و مراد اینجا روانه
شدن است انبتت بنون و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم غایب باب افعال است الانبات امتیاز
دادن چیزی از غیر آن مثل امتیاز دادن سنگ از سایر اجزای زمین و از آن ماخوذ است انبات بمعنی معروف
چنانچه باید نسبت در انبتت الارض بعنوان مجاز است زیرا که فاعل انبات فی الحقیقه الله تعالی است سائل خیال کرده
بود که هر چیز از اجزای زمین ساخته شود حکم زمین دارد حتی طلا و نقره و امثال آنها از معدنیات در کان
نافیه است و ان وصلیه است حدثتک بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است
من در من الملح ابتدائیه است که مستعمل شده در معنی مماثلت مثل قول رسول الله صلی الله علیه و آله انا من علی و علی منی و اصل
این است که دو مثل هم مخلوق میشوند غالبا پس گویا که مثل که جدا باشد از مثل دیگر با آن مثل بوده و از آن جدا شده
الرمل بفتح راء بی نقطه و فتح میم جواهر پراکنده که زینت کنند به آن حصیر گاه گاه را یا مانند آنرا برای بزرگان دنیا
مثل لعل و یاقوت و مانند آنها و لکنه استدراک است از انبتت الارض و دلالت بر تصدیق آن میکند ممسوخ
بسین بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه اسم مفعول باب منع است المسخ تغییر حال چیزی به روشی که اسم سابق آن مستعمل در آن
نشود اصلا چنانچه گویا که قلب ماهیت آن شده یعنی روایت است از بعض یاران ما نوشت سوی امام موسی کاظم علیه السلام
میپرسید او را از نماز بر شیشه یعنی سجده بر شیشه در نماز بعض اصحاب گفت پس وقتی که روانه شد مکتوب من سوی
او فکر کردم و با خود گفتم که شیشه از جمله چیزی است که امتیاز داده آنرا زمین از سایر اجزای خود و غیر سزاوار است سؤال
کنم او را از آن یا به معنی که آن حکم سنگ دارد که اجزای زمین است و سجده بر آن جایز است و حاجت بسؤال
نیست بعض اصحاب گفت که پس نوشت امام علیه السلام سوی من که نماز مکن بر شیشه هر چند که گفته باشد ترا نفس تو که
آن از جمله چیزی است که امتیاز داده آنرا زمین و لیکن شیشه مثل نمک و جواهر است و آن دو بیرون کرده شده اند
از اسم زمین باب بیست و ششم اصل باب وضع الجبهة علی الارض شرح این باب بیان کیفیت گذاشتن پیشانی
بر محل سجده است مثل زمین در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الجبهة کلها
من قصاص شعر الرأس الی الحاجبین موضع السجود فایما سقط من ذلک الی الارض اجزأک
مقدار الدرهم و مقدار طرف الانملة شرح الجبهه بفتح جیم و سکون باء یک نقطه آنچه مانند سطح مستوی است

در بالای دو ابرو و آن از بالای میان یک ابروست تا بالای میان ابروی دیگر القصاص بضم و فتح و کسر قاف آخر
رستنگاه موی سر و ابرای تعریعتای بفتح همزه و تشدید یاء مضمومه اهمیت برای استفهام و مرفوع و مبتدا است
و مضاف است با که اهمیت بمعنی شئ و نکره موصوف بجمله است استفهام دو قسم است اول صریح مثل آیت سوره مریم
ثم لننزعنّ من کل شیعة ایهم اشدّ علی الرحمن عتیّا بنا بر اینکه معمول لننزعنّ محذوف باشد چنانچه مذهب خلیل است
بتقدیر لننزعن اسم الاسلام موافق آنچه گذشت در کتاب الدعا در باب من قال لا اله الا الله مخلصا که اذا جمع الله آ
کرا ذا کان یوم القیمة وجمع الله الاولین والاخرین فسلب لا اله الا الله منهم الا من کان علی هذا الامر و مراد از شیعه کسی
باشد که دوستی و یاری کند مخالف خود را بنا بر تجویز اختلاف از روی ظن و اجتهاد مثل کسی که گوید مجتهد مخطی یک
ثواب دارد و مجتهد مصیب دو ثواب دارد و این لفظ مشترک میان واحد و تثنیه و جمع مستعمل در واحد باشد چنانچه
گفته در سوره انعام ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شئ و ایهم بتقدیر قائلین ایهم باشد و جمله
قرینه معمول محذوف باشد باعتبار دلالت بر اینکه هر یک از ایشان از اهل عتو اند و داخل جهنم میشوند
بترتیب بنا بر تفاوت در شدت و ضعف پس قائل اسم الاسلام که بظاهر آنند نیست در حقیقت مخفی نماند که
نسبت استفهام حقیقی با الله تعالی از قبیل مجاز در نسبت است و بنا بر غلط خلفای او با وست دوم غیر صریح مثل
هر کدام مثل ای رجل عصی الله بلک و اینجا قسم دوم مراد است اجزاک خبر مبتدا است مقدار مرفوع و فاعل فعل
محذوفست بتقدیر اجزاک مقدار و جمله استیناف بیانی است و حذف برای احتراز از ضرورت تکرار است نظیر
حذف مبتدا که هو است در الله لا اله الا هو الحی القیوم درهم در زمان بنی امیه سکه که مدور بوده از نقره که بوزن
چهل و هشت جو میانه بوده چنانچه بیان میشود در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سوم که باب العلة فی
وضع الزکوة علی ما وضع است الانمله بفتح و ضم و کسر همزه و سکون نون و فتح و ضم و کسر میم که نه لغت باشد
بندی از انگشت دست یا پا که در اوست ناخن خواه انگشت کوچک و خواه انگشت بزرگ و مراد اینجا بند
انگشت سبابه است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت پیشانی جمیع آن از آخر رستنگاه موی سر
تا دو ابرو جای سجده است پس هر کدام که فرود آید از جمله اجزای پیشانی سوی زمین کافیست ترا بیان این
آنکه کافیست ترا قدر درهم و قدر طرف بند آخر انگشت یعنی آنچه ملاصق زمین میشود چنانچه سر انگشت بر زمین
گذارند و فشرند دوم اصل اخبرنی من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول لا صلوة لمن لم یصب
انفه ما یصیب جبینه شرح صلوة اینجا محمول بر نماز کامل است نزد جمعی و محمول بر نماز مطلق است نزد
سید مرتضی و موافقانش ما یصیب یعنی بلکه زان یصیب است یا بتقدیر ما قد یصیب است والا که آن

ما اصاب

---

ما اصاب مسکف الجبین بفتح جیم و کسر با یکنقطه و یاء دو نقطه در پائین و نون پیشانی و آنچه میان پیشانی و صدغست در دو طرف
پیشانی و مراد اینجا معنی اول است مثل آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سی و ششم باب فضل الحج و العمرة و ثوابهما که باب
بیست و ششم است که و عفر جبینک فی التراب یعنی خود ادم را کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که مسکف کافیست
نماز کامل برای کسی که در نیافت بینی او آنچه جایز است سجده بر آن سوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا وضعت
جبهتک علی نبکة فلا ترفعها ولکن جرّها علی الارض شرح النبکة بفتح نون و فتح و سکون با یکنقطه زمین مرتفع و مراد
اینجا جاییست که ارتفاع آن از موضع قدم بیشتر از یک خشت باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم این باب یعنی که امام
جعفر صادق علیه السلام چون از روی خطا گذاری پیشانی خود را بر زمینی که بسیار مرتفع باشد پس بردار پیشانی خود را
تا بجای یک سجده دو سجده نشود و لیکن بکش آنرا بر زمینی که زیاد از یک خشت بلند نباشد چهارم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن موضع جبهة الساجد یکون ارفع من قیامه قال لا ولکن یکون
مستویا شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از جای پیشانی سجده کننده در نماز
که آیا باشد بلندتر از جای ایستادن او امام گفت نه و لیکن میباشد برابر مراد اینست که بلندی و پستی هیچکدام
خوب نیست مگر بقدر یک خشت زیرا که آن در حکم مساوی است چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده پنجم اصل و فی حدیث
آخر فی السجود علی الارض المرتفعة قال اذا کان موضع جبهتک مرتفعا عن رجلیک قدر
لبنة فلا بأس شرح در حدیثی دیگر در سجود بر زمین بلند امام علیه السلام گفت چون باشد جای پیشانی تو بالا از جای دو
پای تو بقدر یک خشت پس باکی نیست ششم اصل عن مصادف قال خرج بی دمّل فکنت اسجد علی جانبه
فرأی ابو عبد الله علیه السلام اثره فقال ما هذا فقلت لا استطیع ان اسجد من اجل الدمّل
فانما اسجد منحرفا فقال لی لا تفعل ولکن احفر حفیرة فاجعل الدمل فی الحفرة حتی تقع جبهتک
علی الارض شرح روایت از مصادف گفت بیرون آمد بر پیشانی من دملی پس سجده میکردم بر پهلوی ابرو و پهلوی
پیشانی که در جبین است پس دید امام جعفر صادق علیه السلام اثر سجود را در جبین من پس گفت چیست این
خاک که در جبین است پس گفتم که نمیتوانم که سجده حقیقی کنم بسبب دمل پس غیر این نیست که سجده میکنم کج شده پس گفت
مرا که مکن و لیکن بکن گودی را پس بگردان دمل را گو تا فرود آید پیشانی تو بر زمین هفتم اصل سئل ابو
عبد الله علیه السلام عمن بجبهته علة لا یقدر علی السجود علیها قال یضع ذقنه علی الارض
ان الله عزّ و جلّ یقول و یخرّون للاذقان سجّدا شرح الذقن بفتح ذال با نقطه و فتح قاف و فتح دو سوره
بنی اسرائیل چنین است ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرّون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا

حفره

و بفتح ذال و سکون قاف هم

انکار و عدم رتبا لمفعولا ویخرون للاذقان و یزیدهم خشوعا مشهور آنست که لام در للاذقان بمعنی علی است و برای استعلای
حقیقی است و ظاهر این حدیث آنست که برای سببیت مجازی باشد زیرا که جمع میان واو در ویخرون و میان بکاء در این حدیث
مبنی بر آنست که مقصود نقل فقره اخیره است بالمعنی برای دو فائده اول افاده اینکه معلوم شود بقرینه تکرار ویخرون
للاذقان اینکه مراد و بکاء داشتن زنخ که داشتن نصف روست بر روشی که نصف زنخ نیز بر زمین گذاشته شود چنانچه
در سجده شکر متعارف است و این آیت برای بیان سجده شکر جمعیت و لهذا ویخرون للاذقان مکرر شده پس مراد آنست
که یک نصف رو را بر زمین میگذارند بر روشی که زنخ نیز گذاشته شود چنانچه گویا که آن نصف رو را بر زمین گذاشته
اند برای اینکه زنخ گذاشته شود و نصفی دیگر را بعد از آن میگذارند بهمین روش و مناسب این گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث هفتم باب پنجاه و نهم که باب التواضع است دوم اینکه معلوم شود که در هر دو صورت حقیقت
سجده و عمت یعنی بر سیده امام جعفر صادق علیه السلم از کسی که در پیشانی او آفتی است قدرت ندارد بر سجده بر پیشانی
امام گفت میگذارد زنخ خود را در زمین که داشتن نصف رو بر زمین بیان این آنکه بدرستی که الله عزوجل میگوید در حق
جمعی از اهل کتاب که داده شده اند علم محکمات کتاب و شکر میکنند چون خوانده میشود بر ایشان قرآن در سوره
بنی اسرائیل که با زمی افتند برای که داشتن زنخها بر زمین بر حالی که سجده کننده کان اند پنجم ح سألت ابا عبد الله
علیه السلام قال قلت له الرجل ینفخ فی الصلوة موضع جبهته فقال لا روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم راوی گفت که گفتم او را آیا مرد پف میکند در نماز جای پیشانی خود را امام گفت نه هفتم ح سألت ابا
عبد الله علیه السلام عن الرجل یسجد و علیه العمامة لا یصیب وجهه الارض قال یجزئه
ذلک حتی تصل جبهته الارض شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که سجده میکند بر حالی که بر سر او
عمامه است و روی او زمین را امام گفت کافی نیست او را تا آنکه رسد پیشانی او سوی زمین باب صد و نهم
باب القیام والقعود فی الصلوة شرح این باب بیان کیفیت ایستادن و نشستن در نماز است در این باب نه حدیث است
اول ح عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلصق قدمک بالاخری دع
بینهما فصلا اصبعا اقل ذلک الی شبر اکثره و اسدل منکبیک و ارسل یدیک و لا تشبک اصابعک
و لتکونا علی فخذیک قبالة رکبتیک و لیکن نظرک الی موضع سجودک شرح اصبعا بدل تفصیل است
و مراد عرض اصبع است و میتواند بود که مراد طول اصبع باشد اقل مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو اقل
و جمله معترضه است و بر این قیاس است اکثره و مقصود بذکر این دو جمله تاکید افاده تخییر است و گاهی ترک این میکنند
چنانچه در آب جاری میگویند از زنخ تا دلو الی اربعین الی برای انتها مقولست مثل فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق

ششم ح رأیت ابا عبد الله علیه السلام یسوّی الحصی حین اراد السجود شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
که هموار کرد سنگ ریزهای سجده گاه را وقتی که
خواست سجده کند م

شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب حبل المتین گفته و اکثر مرفوع بفاعلیة الظرف کما فی قوله تعالی و علی ابصارهم غشاوة او مبتدا
والظرف خبره اسدل بسین مهمله و دال مهمله بصیغه امر باب نصر یا ضرب یا افعال است لا تشبک بشین معجمه و با
یکنقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است التشبیک چیزی را مانند دندانهای شانه کردن بفاصله دادن میان اجزای آن
مأخوذ است از شبک بفتح شین و فتح با بمعنی دندانهای شانه و مراد از تشبیک اصابع اینجا جدا کردن آنها از یکدیگر است
قبالة بضم قاف و تخفیف با یکنقطه برابر بیان نظر و لیکن نظر کسانی موضع سجود که گذشت در شرح حدیث اول باب
بیست و چهارم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون ایستی در نماز پس متصل مکن پای خود را بپای دیگر و بگذار
میان آن دو فاصله از یک انگشت که کمتر فاصله است تا یک وجب که اکثر فاصله است و فرو گذار دو دوش خود را و روان کن
دو دست خود را و جدا از یکدیگر مکن انگشتان خود را و باید که باشند دو دست تو بر دو ران تو در برابر دو زانوی
تو و باید که باشد نگاه تو سوی سجده گاه تو اگر چشم گشوده باشد دوم ح فاذا رکعت فصفّ فی رکوعک بین
قدمیک تجعل بینهما قدر شبر و تمکن راحتیک من رکبتیک و تضع یدک الیمنی علی رکبتک
الیمنی قبل الیسری و بلّغ اطراف اصابعک عین الرکبة و فرّج اصابعک اذا وضعتها علی رکبتیک
شرح مضمون این گذشت در حدیث اول باب بیست و چهارم سوم ح وان وصلت اطراف اصابعک فی رکوعک
الی رکبتیک اجزأک ذلک و احبّ الیّ ان تمکن کفیک من رکبتیک فتجعل اصابعک
فی عین الرکبة و تفرّج بینهما و اقم صلبک و مدّ عنقک و لیکن نظرک الی ما بین قدمیک
شرح ظاهر وان وصلت تا آخر آنست که اقل واجب در انحنای مرد مقداریست که مستحب است برای زن چنانچه
بیان میشود در حدیث دوم این باب شیخ بهائی رحمه الله در کتاب حبل المتین گفته و قوله علیه السلم فان وصلت اطراف
اصابعک الی آخره صریح فی عدم وجوب الانحناء الی ان تصل الراحتان الی الرکبتین وصلت بصیغه ماضی معلوم مخاطب
باب ضرب است الوصل رسانیدن و میتواند بود که بصیغه غائبه باشد الوصول رسیدن پس اطراف مفعول میتواند
احب مرفوع و مبتدا است الیّ بتشدید یا مفتوحه مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم است ان تمکن بفتح همزه و سکون میم
و صیغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعیل خبر مبتدا است عین بفتح عین و ضم یا است چنانچه گذشت در حدیث اول
اول باب بیست و چهارم ضمیر بینهما راجع برکبتیک است یعنی و اگر رسانی طرفهای انگشتان خود را در رکوع خود
سوی دو زانوی خود کافیست ترا آن و محبوب تر سوی من آنست که قرار دهی دو کف خود را در دو زانوی خود
پس گردانی انگشتان خود را در نواحی زانو و فاصله کنی میان دو زانو و مساوی کن مهره پشت خود را و کش
گردن خود را و باید که باشد نگاه تو سوی فاصله میان دو پای تو ح فاذا اردت ان تسجد فارفع

با بفتح میم و سکون با است

يَدَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ وَخِرَّ سَاجِداً وَابْدَأْ بِيَدَيْكَ فَضَعْهُمَا عَلَى الْأَرْضِ قَبْلَ رُكْبَتَيْكَ تَضَعُهُمَا مَعاً

ش خر بکسر خاء و تشدید را منقط بصیغه امر باب ضرب است یا بضم خا از باب نصر است یعنی پس خواهی که سجده کنی بعد از برداشتن سر از رکوع و راست ایستادن پس بردار دو دست خود را بتکبیر و بیفت برحالی که سجده کننده باشی و پیش دار دو دست خود را پس بگذار آن دو را بر زمین پیش از دو زانوی خود میگذاری آن دو دست را یکجا

م ل وَلَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَيْكَ افْتِرَاشَ السَّبُعِ ذِرَاعَيْهِ وَلَا تَضَعَنَّ ذِرَاعَيْكَ عَلَى رُكْبَتَيْكَ وَفَخِذَيْكَ وَلَكِنْ تَجَنَّحْ بِمِرْفَقَيْكَ

ش الافتراش مصدر باب افتعال چیزی را فرش خود کردن یعنی بلند داشتن بعض بدن خود بر بالای آنچه افتراش منصوب و مفعول مطلق برای تشبیه است و از اینجا ظاهر شود که منهی عنه پهن کردن ذراعین مطلقا نیست بلکه پهن کردن ذراعین و گذاشتن بعض بدن بر بالای آنهاست و فخذیک بتقدیر وعلی فخذیک تجنح بنون و حاء منقط بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب نصر و ضرب مرفوع است نظیر و لکن تخرفهما که می آید با مرفقیک برای تعدیه است الجنوح میل کردن و میتواند بود که تجنح بصیغه امر باب تفعل باشد یا برای اکتنان باشد التجنح بالدار شدن

م ل وَلَا تُلْصِقْ كَفَّيْكَ بِرُكْبَتَيْكَ وَلَا تُدْنِهِمَا مِنْ وَجْهِكَ بَيْنَ ذَلِكَ حِيَالَ مَنْكِبَيْكَ وَلَا تَجْعَلْهُمَا بَيْنَ يَدَيْ رُكْبَتَيْكَ وَلَكِنْ تُحَرِّفْهُمَا عَنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَابْسُطْهُمَا عَلَى الْأَرْضِ بَسْطاً وَاقْبِضْهُمَا إِلَيْكَ قَبْضاً وَإِنْ كَانَ تَحْتَهُمَا ثَوْبٌ فَلَا يَضُرُّكَ وَإِنْ أَفْضَيْتَ بِهِمَا إِلَى الْأَرْضِ فَهُوَ أَفْضَلُ وَلَا تُفَرِّجَنَّ بَيْنَ أَصَابِعِكَ فِي سُجُودِكَ وَلَكِنْ ضُمَّهُنَّ جَمِيعاً

ش بین متعلق بادنا است که در ضمن ادنهما است مشار الیه ذلک رکبتین و وجه است حیال بکسر حاء منقط و یاء دو نقطه در پایین منصوب باغراست بتقدیر اقصد حیال ضمیر لا تجعلهما راجع بکفیک است بین یدی عبارت از محاذی برابر قبله است تحرفهما بحاء منقطه و راء منقطه و فا بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا باب تفعیل مرفوع از الحرف و التحریف میل فرمودن چیزی بطرفی یعنی و متصل مکن دو دست خود را بدو زانوی خود و نزدیک مکن دو دست را بر روی خود در میان آنچه مذکور شد که وجه و رکبتین باشد یا بمعنی که قصد کن دو دست را در میان رو و دو زانو بگذار قصد کن برابر دو دوش خود را و مگذار دو دست خود را در پیش دو زانوی خود بروشی که قبله حقیقی آن دو زانو باشد و لیکن منحرف میکنی دو دست خود را از قبله دو زانو اندکی مراد اینست که دوری دو دست را از یکدیگر بیشتر از دوری دو زانو از یکدیگر بگیر و پهن کن دو دست خود را بر زمین گستردنی و نزدیک کن دو دست خود را سوی خود در حالت سجده نزدیک کردنی اندک مراد اینست که در وقت برداشتن دو دست در برابر دو دوش کن چنانکه میل آنها بطرف رو باشد نه بطرف مقابل آن پس دست در میان



محاذی دو دوش و میان قبله حقیقی زانو باشد و اگر باشد در پایین دو دست تو جامه مثل آستین بر اهن پس ضرر نمیرساند ترا و اگر رسانی آن دو دست را سوی زمین که معطل است پس آن بهتر است و فاصله مکن البته میان انگشتان خود و لیکن بچسبان آنها را بهمه ظاهر اینست که انگشت شست را نیز بکف دست باید چسبانید و شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین گفته و الظرف اعنی بین ذلک متعلق بمحذوف و التقدیر اجعلهما بین ذلک ای بین الرکبتین و الوجه و قوله علیه السلام و لا تجعلهما بین یدی رکبتیک ای لا تجعلهما فی نفس قبلة الرکبتین بل اجرفهما عن ذلک قلیلا و لا ینافی هذا ما فی حدیث حماد من انه علیه السلم بسط کفیه بین یدی رکبتیه لان المراد بکون الشیء بین الیدین کونه بین جهتی الیمین و الشمال و هو اعم من المواجهة الحقیقیة و الانحراف الی احدهما الجانبین و یستعمل ذلک فی المعنیین فاستعمل فی هذا الحدیث فی الاول و فی الحدیث الثانی

م ل وَإِذَا قَعَدْتَ فِي تَشَهُّدِكَ فَأَلْصِقْ رُكْبَتَيْكَ بِالْأَرْضِ وَفَرِّجْ بَيْنَهُمَا شَيْئاً وَلْيَكُنْ ظَاهِرُ قَدَمِكَ الْيُسْرَى عَلَى الْأَرْضِ وَظَاهِرُ قَدَمِكَ الْيُمْنَى عَلَى بَاطِنِ قَدَمِكَ الْيُسْرَى وَأَلْيَتَاكَ عَلَى الْأَرْضِ وَطَرَفُ إِبْهَامِكَ الْيُمْنَى عَلَى الْأَرْضِ وَإِيَّاكَ وَالْقُعُودَ عَلَى قَدَمَيْكَ فَتَتَأَذَّى بِذَلِكَ وَلَا تَكُونَ قَاعِداً عَلَى الْأَرْضِ فَتَكُونَ إِنَّمَا قَعَدَ بَعْضُكَ عَلَى بَعْضٍ فَلَا تَصْبِرَ لِلتَّشَهُّدِ وَالدُّعَاءِ

ش الیتان بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین و تاء تانیث تثنیه الیه است تو نش باضافه اما ده گاه اینست که میباید که دو سرین بر زمین باشد اگر میسر شود و بنا بر نسخه یعنی گوشت در مفاصل الیتان باشد این بهتر است و سرین پشت محاذی زمین است پس سرین چه الیتان بر زمین است باید که حاصل قعود بر قدمین عبارت از گذاشتن تمام سرین بر دو پاشنه خواه پشت دو پا بر زمین باشد و خواه پشت یکی بر شکم دیگری باشد فتتاذی تقدیرا منصوب زیرا که جواب نهی است و لا تکون منصوب است لفظا فتکون نیز منصوب لفظا فلا تصبر نیز منصوب لفظا و این اشارتست باینکه نهی از قعود بر قدمین و امر بضد آن برای اکثر مردمان است پس هر کس اختیار قسمی از نشستن میکند که او برای تشهد و دعا در آن بیشتر از اقسام دیگر باشد یعنی امام گفت و چون نشینی در تشهد خود پس متصل کن دو زانوی خود را بزمین و فاصله کن میان دو زانو اندکی و باید که باشد پشت پای چپ تو بر زمین و باید که باشد پشت پای راست تو بر شکم پای چپ تو و باید که باشد دو سرین تو بر زمین و باید که باشد کنار شست پای تو بر زمین و دور دار از یکدیگر خود را از نشستن بر دو پای خود را تا متاذی که آزار کشی بآن و نباشی نشسته بر زمین پس باشی بانیروش که چرا این نباشد که نشسته باشد بعض تو بر بعضی دیگر پس صبر نکنی برای طول تشهد و دعا مراد اینست که غالب اینست که دو قدم بسیار تاب نمی آورد ثقل سرین و بالای آنرا

دوم م ل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ إِذَا قَامَتِ الْمَرْأَةُ فِي الصَّلَاةِ جَمَعَتْ بَيْنَ قَدَمَيْهَا وَلَا

تفرج بینهما و تضمّ یدیها الی صدرها لمکان ثدییها فاذا رکعت وضعت یدیها فوق رکبتیها
علی فخذیها لئلا تتطأطأ کثیراً فترتفع عجیزتها فاذا جلست فعلی الیتیها لیس کما یقعد
الرجل واذا اسقطت للسجود بدأت بالقعود وبالرکبتین قبل الیدین ثم تسجد لاطئة بالارض
فاذا کانت فی جلوسها ضمّت فخذیها ورفعت رکبتیها من الارض واذا نهضت انسلّت
انسلالاً لا ترفع عجیزتها اوّلاً شرح لا ترفع بفا و را بی‌نقطه و جیم بصیغهٔ نفی مضارع معلوم غایبه باب تفعیل
یا باب ضرب است مکان مصدر میمی است تطأطأ بفتح طا بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم غایبه مضاعف رباعی
مجرد است بحذف یکی فاذا جلست یعنی فاذا ارادت الجلوس بعد رفع راسها من الرکوع است و مراد باین جلوس
تعوید است که مذکور میشود بعد ازین در قول او که بدات بالقعود فعلی الیتیها یا آنکه در وقت شروع در جلوس
نشستن میشود صندوقهٔ بدن خود را بر بالای الیتین مینهد و باین روش که الیتین را بجانب زمین میبرد نگاه داشتن
دو زانو پیش از نشستن برای تکیه الیتین او مرتفع نشود و لیس کما یقعد الرجل اشارتست بآنکه مرد بعد از رفع سر
از رکوع سرشیب میشود و دو دست خود را اولاً بر زمین میگذارد و پس الیتین او مرتفع میشود و اذا اسقطت
للسجود برای بیان حالتی دیگر است که بعد از حالت سابقه است و پیش از سجود است لاطئة بطا بی‌نقطه و همزه
که گاهی منقلب بیا میشود بصیغهٔ اسم فاعل باب منع و علم است ظاهر ذکر فاذا کانت فی جلوسها
و ذکر او در و اذا انهضت منیست که این کلام برای بیان روش برخاستن زن باشد بعد از آنکه سر از سجده
برداشته باشد و بعد از آن گذشته باشد و تشهد خوانده باشد یا در جلسهٔ استراحت باشد و ترک ذکر نگاه
نشستن زن بعد از رفع راس از سجده خواه در میان دو سجده و خواه در تشهد و خواه در جلسهٔ استراحت شده
باشد برای اشعار بآنکه تفاوتی میان زن و مرد در آن نیست پس ضم فخذین و رفع رکبتین برای تمهید برخاستن
بروش انسلال است و مبی میگویند که ضم فخذین و رفع رکبتین در وقت تشهد است برای زن و الله اعلم یعنی
روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت چون بایستد زن
در نماز جمع میکند میان دو پای خود و فاصله نمیکند میان آنها و میرساند دو دست خود را سوی سینهٔ خود
برای بودن دو پستان او پس چون رکوع میکند میگذارد دو دست خود را بالای دو زانوی خود بر دو ران خود تا
سرشیب نشود بسیار پس بلند شود کفل او پس چون در انداز کند برای نشستن پس صندوقهٔ بدن خود را بر بالای
الیتین خود مینهد اراده نشستن او مانند ارادهٔ نشستن مرد چون افتد برای سجده ابتدا میکند بنشستن
و ابتدا میکند بگذاشتن دو زانو بر زمین پیش از گذاشتن دو دست بعد از آن سجده میکند چسبیده بزمین

بر زمین

پس چون باشد در نشستن او بعد از برداشتن سر از سجدتین و اراده برخاستن کند متصل بیکدیگر میکند دو ران خود را
و بر میدارد دو زانوی خود را از زمین که دو زانو بر آن بود و چون بر میخیزد کشیده میشود کشیده شدنی بر نمیدارد کفل خود را
در اول بار یا آنکه کج نمیشود در اثنای برخاستن سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تقع بین
السجدتین اقعاءً شرح لا تقع بقاف و عین بی‌نقطه مکسوره بصیغهٔ نهی حاضر معتل اللام واوی باب افعال است اقعاء
مهیا شدن نر برای جماع با ماده ماخوذ است از قعو بفتح قاف و سکون عین مصدر باب نصر بمعنی جماع کردن و در
اقعاء آدمی دو نوع متعارف است اول نشستن بر دو پاشنه و گذاشتن سر پنجهای دو پا بر زمین دوم نشستن بر دو پا
و گذاشتن پشت پا بر زمین و در حیوانات دیگر بروشهای مختلف است مثل آنکه در سگ روش نشستن بر دم و دو پا
و دو کف دست است اقعاءً مفعول مطلق برای نوعیت و مراد نوع اولست و قید منهی عنه است مخفی نماند که اگر مراد
اعم از نوع اول و دوم باشد ملایم بعض احادیث که خواهد بود مثل آنکه منقول شده که لا باس بالاقعاء بین السجدتین زیرا
که جواز اقعاء با وجود کراهت مخصوص بین السجدتین طول جلوس نیست تا کسی آزار کشد و الله اعلم یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت بر دو پاشنه نشستن میان دو سجده نوعی از نشستن که سر پنجهای پا بر زمین باشد چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سجدت المرأة بسطت ذراعیها شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت چون سجده کند زن میگسترد دو ذراع خود را پنجم اصل کان علی علیه السلام اذا هوی ساجداً
انکبّ وهو یکبّر شرح هوی بصیغهٔ ماضی معلوم معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب ضرب است ساجداً حال
مقیده و محققه است انکبّ بنون و تخفیف با بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب انفعال است انکباب دور ری اعضا
از یکدیگر شدن واو در و هو حالیه است و حال محققه مؤکده است یکبّر بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب تفعیل است یعنی عادت
امیر المؤمنین علیه السلم این بود که چون می‌افتاد سجده کننده دور میکرد اعضای خود را از یکدیگر در حالی که او تکبیر میگفت
بسبب دور کردن اعضا از یکدیگر ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سجد الرجل ثم
اراد ان ینهض فلا یعجن بیدیه فی الارض ولکن یبسط کفّیه من غیر ان یضع مقعدته علی الارض
شرح لا یعجن بعین بی‌نقطه و جیم بصیغهٔ نفی مضارع معلوم غایب باب نصر یا ضرب است العجن تکیه کردن بر پشت انگشتان
دست گره شده چنانچه خمیر گیر میکند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون سجده کند مرد بعد از آن
اراده کند که برخیزد پس تکیه نمیکند بر دو دست گره شدهٔ خود در زمین ولیک میگسترد دو دست خود را بی آنکه گذارد
نشستگاه خود را بر زمین مراد نهی از مانند اقعاء کلب است که بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب هفتم اصل
عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألته عن جلوس المرأة فی الصلوة قال تضمّ فخذیها شرح روایت

از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از نشستن زن
در نماز امام گفت متصل بیکدیگر میکند دو ران خود را بامنیکه تورک نمیکند بلکه نوع دوم اقعا میکند که بیان شد
در شرح حدیث سیوم این باب اما جدا کردن دو ران از یکدیگر متمم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا قَالَ الْمَرْاَةُ
اِذَا سَجَدَتْ تَضَمَّمَتْ وَالرَّجُلُ اِذَا سَجَدَ تَفَتَّحَ شرح روایت است از بعض شیعه امامیه که کلام ایشان از پیش خود
نیست بلکه نقل از امام معصوم الطاهر است گفت چون زن سجده کند اعضای خود را متصل بیکدیگر میکند و مرد چون
سجده کند اعضای خود را از یکدیگر جدا میکند متمم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَصَلِّ لِرَبِّكَ
وَانْحَرْ قَالَ النَّحْرُ الْاِعْتِدَالُ فِی الْقِیَامِ اَنْ یُقِیمَ صُلْبَهُ وَنَحْرَهُ وَقَالَ لَا تُكَفِّرْ فَاِنَّمَا یَصْنَعُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ
وَلَا تَلَثَّمْ وَلَا تَحْتَفِزْ وَلَا تَقَعْ عَلَی قَدَمَیْكَ وَلَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَیْكَ شرح النحر بفتح نون و سکون حا بی‌نقطه
و را بی‌نقطه مصدر باب منع استقامت یعنی برابر یکدیگر بودن اعضای کسی در قیام نماز و آنست مراد بالاعتدال
فی القیام ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر عطف بیان الاعتدال است یقیم بصیغه مضارع
غائب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بمکلف است الصلب بضم صاد و سکون لام و با یکنقطه مهره پشت
النحر بضم نون و ضم حا بی‌نقطه جمع نحیر بفتح نون و کسر حا اعضائی که مستقیم میتوانند شد مثل دست یعنی مرکب
از بازو و وارش و کف و انگشتان دست و استقامت در قیام با توجه میباشند چنانچه گذشت در حدیث
پنجم باب فرض الصلوة که باب سیوم است و می آید در حدیث آخر باب الصلوة فی ثوب واحد تا آخر که باب پنجاه و
نهم است لا تکفر بفتا و را بی‌نقطه بصیغه نهی مخاطب معلوم باب تفعیل است التکفیر نگه دست راست بر پشت
دست چپ گذاشتن در وقت قیام در نماز فانما یصنع ذلک المجوس اشارت است باینکه عمده استقامت ترک
تکفیر است و مجوس اینجا استعاره شده برای پیروان اهوا و ظنون باعتبار اینکه چنانچه گبران قائل بتعدد معبود شده
یکی یزدان و دیگری اهرمن ایشان نیز قائل بتعدد معبود شدند باعتبار پیروی ظنون پیشوایان خود چنانچه گفته در سوره
توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب التقلید که باب
نوزدهم است بیانه از ملاحظه سیاق سوره کوثر باعتبار فصل و استیناف بیانی در ان شانئک هو الابتر
و ملاحظه این حدیث ظاهر میشود اینکه امر الله تعالی مردمان را باستقامت در قیام نماز برای اینست که استقامت
ظاهر دلالت کند بر استقامت باطن یعنی ترک پیروی اهوا مختلفه و ظنون خود و رایهای خود در افعال و تروک نماز
و مانند آن چنانچه گفته در سوره شوری که فاستقم کما امرت ولا تتبع اهوائهم و ظاهر میشود اینکه مراد بکوثر امیر المؤمنین
علیه السلام و این سوره وقتی نازل شده که منافقان قریش معیوب میشماردند که درود بر محمد و آل او جزو نماز نباشد بوسیله



اینکه محمد صلی الله علیه و آله پسر ندارد پس ابتر است و درود بر دختر زاده نیک است و جواب اینست که کوثر و اولاد معصومین
او تا آخر الزمان آل محمد شده و درود بر محمد و آل محمد جزو نماز است و آن اعتبار است که نماز را صلوة میگویند پس این
سوره مبارکه برهان امامت امیر المؤمنین و یازده فرزند او از فاطمه علیها السلم نزد صاحب انصاف لا تلثم بتا
بی‌نقطه بصیغه نهی حاضر باب نصر یا باب تفعل بحذف یکتا است لا تحتفز بحا بی‌نقطه بفا و زای با نقطه بصیغه نهی حاضر باب
افتعال الاحتفاز اعضای خود را متصل بیکدیگر کردن چنانچه زنان در سجود میکنند لا تقع بصیغه نهی معتل اللام و از
باب افعال است اقعا بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب لا تفترش بفا و را بی‌نقطه بصیغه نهی حاضر باب
افتعال است افتراش ذراعین یعنی متصل کردن جمیع هر کدام آنهاست بزمین در وقت سجود فی روایت از امام
محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره کوثر که پس صلوة کن برای رضای صاحب
کل اختیار خود و نحر کن امام گفت نحر بفتح است شدنست و راست ایستادن بابن روش که مکلف راست کند مهره
پشت خود را و سایر اعضا برا که راست میتواند کرد و امام گفت که دست بر روی دست مگذار در قیام نماز چه این
نیست که میکنند آن را مجوس این امت و دو همین بند مبند در نماز و اعضای خود را متصل بیکدیگر مکن در سجود و منشین
بر بالای دو پاشنه دو پای خود در وقت تشهد و پهن مکن بر زمین دو ذراع خود را در وقت سجود باب سی‌ام اصل
باب التشهد فی الرکعتین الاولتین والرابعة والتسلیم شرح این باب بیان تشهد است در دو رکعت چهار و سلام در آخر
نماز درین باب یازده حدیث است اول اصل سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّشَهُّدِ فَقَالَ لَوْ كَانَ كَمَا
یَقُولُونَ وَاجِبًا عَلَی النَّاسِ هَلَكُوا اِنَّمَا كَانَ الْقَوْمُ یَقُولُونَ اَیْسَرَ مَا یَعْلَمُونَ اِذَا حَمِدْتَ اللهَ اَجْزَاَ
عَنْكَ شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از تشهد که آیا دعای تحیات که مخالفان آن را لازم میشمرند در تشهد و تارک
آن را فاسق میشمرند چون است پس امام گفت اگر میبود چنانچه مخالفان میگویند واجب بر مردمان هلاک میشدند
مردمان زمان رسول علیه السلم بیان این آنکه جز این نیست که بود نداد آن جماعت باین روش که میگفتند در تشهد آسانتر
آنچه را که میدانستند چون حمد کنی الله تعالی را بعد از تشهد کفایت میکند از تو مشقت دعای تحیات را دوم اصل
قُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَیُّ شَیْءٍ اَقُولُ فِی التَّشَهُّدِ وَالْقُنُوتِ قَالَ قُلْ بِاَحْسَنِ مَا عَلِمْتَ
فَاِنَّهُ لَوْ كَانَ مُوَقَّتًا لَهَلَكَ النَّاسُ شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلم را چه چیز گویم در تشهد در قنوت امام گفت
بگو بهتر آنچه دانستی در ادای شهادتین و در دعا چه بدرستی که شان اینست که اگر میبود لفظی که در تشهد یا قنوت
باید گفت معین هر آینه هلاک میشدند مردمان زمان رسول علیه السلم سیوم اصل سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
عَنْ اَدْنَی مَا یُجْزِئُ مِنَ التَّشَهُّدِ فَقَالَ الشَّهَادَتَانِ شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از کمتر آنچه کافیست

از جملهٔ تشهد کیس کفت شهادت توحید و شهادت رسالت اشارتست باینکه درود بر محمد و آل محمد واجب است علیحده و جزو تشهد نیست **چهارم اصل** قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَقْرَأُ فِي التَّشَهُّدِ مَا طَابَ فَلِلّٰهِ وَمَا خَبُثَ فَلِغَيْرِهِ فَقَالَ هٰكَذَا كَانَ يَقُولُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا خوانم در ابتدای تشهد که الحمد لله نیکوست از جملهٔ نامهای الله تعالی است و الحمد زشتست پس از غیر اوست پس امام گفت که چنین میگفت علی علیه السلم و معنی نام کدام نیکوست از جمله ... بن الاسماء الحسنی کلماتست که می آید در حدیث اول باب النوادر **پنجم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي لِلْاِمَامِ اَنْ يُسْمِعَ مَنْ خَلْفَهُ التَّشَهُّدَ وَلَا يُسْمِعُونَهُ هُمْ شَيْئًا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سزاوارست پیشنماز را اینکه بشنواند جمیع آنکه در پس او نزدیک اویند تشهد و نشنوانند پیشنماز را اهل جماعت چیزی **ششم اصل** قَالَ لِي اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّمَا ذَكَرْتَ اللّٰهَ وَالنَّبِيَّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهُوَ مِنَ الصَّلٰوةِ فَاِنْ قُلْتَ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ فَقَدِ انْصَرَفْتَ **شرح** کل مرفوع و مبتداست و ما موصولست **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر چه تا گفتی بعد از تشهد الله تعالی را مثل اللهم انت السلم و منک السلم و الیک یرجع السلام تا آخر و ثنا گفتی نبی را صلوات الله علیه و آله مثل السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس آن از جملهٔ نماز است پس چون گفتی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس گشتی از نماز خواه ماموم باشی و خواه منفرد باشی مخفی نماند که ظاهر اینست که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته باعث انصراف از نماز نشود و بلکه بعد از انصراف گفته شود و تفصیل که مذکور میشود در شرح حدیث آینده و شاید که آنچه می آید در حدیث اول باب چهل و ششم باب کتاب التسلیم علی المعانات که برد سلام علیکم و لا یقول علیکم السلام مبنی بر این باشد که سلام برخود باعث انصراف از نمازست و موافق اینست آنچه شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها و المفروض من ذلک و المسنون روایت کرده که عن ابی جعفر علیه السلام قال شیئان یفسد الناس بهما صلوتهم قول الرجل تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک و انما هو قالته الجن بجهالة فحکی الله عنهم و قول الرجل السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و ایضا در آن باب که عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الرکعتین الاولتین اذا جلست فیهما للتشهد فقلت و انا جالس السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته انصراف هو قال لا و لکن اذا قلت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فهو الانصراف **هفتم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا كُنْتَ فِي الصَّفِّ فَسَلِّمْ تَسْلِيمَةً عَنْ يَمِينِكَ وَتَسْلِيمَةً عَنْ يَسَارِكَ لِاَنَّ عَنْ يَسَارِكَ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْكَ وَاِذَا كُنْتَ اِمَامًا فَسَلِّمْ تَسْلِيمَةً وَاَنْتَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ **شرح** مراد بتسلیم اینجا سلامی که بعد از سلام انصرافست و چون آن در منفرد نمی باشد منحصرست در سه قسم که اشارت بآنها شده در این حدیث **اول** سلام امام **دوم** سلام ماموی که در یسار او کسی باشد **سیوم** سلام ماموی که در یسار او کسی نباشد لان سند الا ...

ادیکم

بر دو تسلیمه من یسارک و این اشارتست باینکه سلام بجانب یسار مشروطست ببودن کسی در یسار معنا بخلاف سلام بجانب یمین بدو حال لفظ نامی بلفظ مضارع در یسلم علیک برای اشعار باینست که این سلام از قبیل جواب سلام نیست پس ترتیب در آن ملحوظ نیست و لهذا ماموان جواب سلام امام علیحده میگویند **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون باشی در نماز جماعت در میان صف پس سلام کن یک سلام جانب راست خود و یک سلام بجانب چپ که تو رو بقبله باشی یا بمعنی که رو را بجانب راست و چپ بگردان **بدانکه** ظاهر حدیث کافی اینست که سلام بعد از سجده آخر نماز بر سه قسم است **اول** آنچه بقصد انصراف از نمازست و آن بلفظ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است و پیش از سلام انصرافست و آن مکمل تشهد است و آن بغیر لفظ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است چنانچه بیان شد جنانچه گذشت در حدیث سابق و بعنوان التفات بدست راست است چنانچه می آید در حدیث آینده **دوم** آنچه پس از سلام انصرافست و آن در منفرد نمی باشد و آن مقصود است در این حدیث و حدیث سابق **سیوم** آنچه بعد از سلام انصرافست و آن در منفرد نمی باشد و آن مقصود است در حدیث و حدیث پنجم این باب و آن بلفظ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است و این بر این محمولست روایت شیخ طوسی در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها و المفروض من ذلک و المسنون که عن علی بن ابی جعفر قال رایت اخوتی موسی و اسحق و محمد بنی جعفر یسلمون فی الصلوة عن الیمین و الشمال السلام علیکم و رحمة الله السلام علیکم و رحمة الله و این در زمانی بود که مجموع ایشان ماموم بوده اند و اقتدا بامام جعفر صادق علیه السلم کرده بوده اند و اسقاط لفظ و برکاته از قبیل قصر است و قسم سیوم بر سه قسم است **اول** سلام کسی که ماموم است و بر دست چپ او کسی هست و او دو سلام میکند یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ **دوم** سلام کسی که ماموم باشد و بر دست چپ او ماموی دیگر نباشد و او یک سلام میکند بعنوان التفات بجانب راست **سیوم** سلام کسی که پیشنماز باشد و او یک سلام میکند رو بقبله بقصد خطاب بماموین و موافق این تفصیل است روایت شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها و شرح الاحدی و خمسین رکعة و ترتیبها و القراءة فیها و التسبیح فی رکوعها و سجودها و القنوت فیها و المفروض من ذلک و المسنون از عمر بن اذینة عن ابی عبد الله علیه السلام و تقول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فاذا قلت ذلک فقد انقطعت الصلوة ثم تؤذن القوم فتقول و انت مستقبل القبلة السلام علیکم و کذلک اذا کنت وحدک تقول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین مثل ما سلمت و انت امام فاذا کنت فی جماعة فقل مثل ما قلت و سلم علی من علی یمینک و شمالک فان لم یکن علی شمالک احد فسلم علی الذین علی یمینک و لا تدع التسلیم علی یمینک ان لم یکن علی شمالک احد مخفی نماند که در این روایت تؤذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم باب افعال یا باب تفعیل برای کثرت است الایذان اعلام و مراد اینجا اعلام برخصت دادن مردمانست برای تمام شدن نماز و بر این محمولست روایت شیخ طوسی در باب کیفیة الصلوة

وصفتها والمفروض من ذلك والمسنون كه عن عمار بن موسى قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن التسلیم ما هو فقال هو اذن

وگفتگوی سلام اذن می آید در حدیث هفتم باب سجاده و ششم و در شرح حدیث اول و دوم باب صلوة الخوف که باب

هشتاد و ششم است و در حدیث اول باب صدم که باب النوادر است و السلام علیکم از قبیل اقتصار است مراد السلام علیکم

ورحمة الله وبرکاته است چنانچه می آید در حدیث اول باب صدم بدانکه از انچه گفتیم ظاهر میشود که سلام کننده چهار قسم است

اول منفرد و او سلام میکند یکی سلام مستحب که مکمل تشهد است مثل السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته

دیگری سلام واجب که سلام انصراف است و آن بلفظ السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین است و مستحب است که بعنوان

التفات بجانب راست باشد دوم پیشنماز و او سه سلام میکند یکی مستحب که مکمل تشهد است و دیگری واجب که سلام

انصراف است دیگری مستحب که سلام اذن است و رو بقبله است و آن بلفظ السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته است

سیوم ماموم که در جانب چپ او کسی هست و او چهار سلام میکند یکی مستحب که مکمل تشهد است دیگری سلام واجب

که سلام انصراف است دیگری سلام مستحب بجانب راست دیگری سلام مستحب بجانب چپ و این دو سلام آخر بلفظ

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته است چهارم ماموم که در جانب چپ او کسی نیست و او سه سلام میکند یکی سلام مستحب

که مکمل تشهد است دیگری سلام واجب که سلام انصراف است دیگری سلام مستحب بجانب راست که بلفظ السلام

علیکم ورحمة الله وبرکاته است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا انصرفت من الصلوة فا

نصرف عن یمینک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون برگردی از نماز پس برگرد جانب راست

خود ذکر مصنف این حدیث را در تحت عنوان این باب برای اشارت است باینکه مراد اینست که السلام علینا وعلی

عباد الله الصالحین را بعنوان التفات بجانب راست باید گفت خواه مصلی پیشنماز باشد و خواه ماموم و خواه

منفرد و بعضی میگویند که مراد اینست که در وقت انتشار و رفتن از مصلی بجانب راست باید رفت و موید اینست

آنچه می آید در حدیث بیست و چهارم باب هشتاد و چهارم که من سجدتی السهو بعد ما ینصرف والله اعلم هفتم اصل

سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یقوم فی الصف خلف الامام ولیس علی یساره

احد کیف یسلم قال یسلم واحدة عن یمینه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که می ایستد

در صف در پس پیشنماز و نیست بر دست چپ او هیچکس چگونه سلام میکند امام گفت سلام میکند یک سلام جانب

راست خود و مراد سلام بعد از انصراف است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث هفتم این باب هشتم اصل قال

ابو عبد الله علیه السلام اذا قمت من الرکعة فاعتمد علی کفیک وقل بحول الله وقوته

اقوم واقعد فان علیا علیه السلام کان یفعل ذلک شرح الحول بفتح حاء مهمله و سکون واو که یعنی

ایجا

انجا سستی عزم کسی است از کاری القوة زورمندی و مراد اینجا زورمندی عزم کسی است در کاری و اضافه این دو

با الله تعالی باعتبار اینست که قوت عزم هر کسی در کاری و سستی عزم او از ضد آن کار بمشیت و ارادت و قدر و

قضای الهی است و این رد است بر معتزله قدریه چنانچه مفصل شد در کتاب التوحید در شرح حدیث چهارم باب سی ام

که باب الجبر والقدر والامر بین الامرین است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون برخیزی از رکعتی که تمام شده

باشد پس تکیه کن بر دو دست خود بگو بحول الله تعالی و قوت او برمیخیزم و می نشینم چه بدرستی که علی علیه السلم عادت

او این بود که میکرد آنرا برای رد بر قدریه چنانچه ابن ادریس رحمه الله تعالی در آخر کتاب سرائر نقل کرده یازدهم اصل

قال ابو عبد الله علیه السلام اذا جلست فی الرکعتین الاولتین فتشهدت ثم قمت فقل

بحول الله وقوته اقوم واقعد شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون نشستی در دو رکعت اول و تشهد

گفتی بعد از ان برخیزی پس بگو آنچه را که بیان شد در شرح حدیث سابق باب سی و یکم اصل باب القنوت فی

الفریضة والنافلة ومتی هو وما یجزی فیه شرح القنوت بضم قاف مصدر باب نصر دعا بعنوان تضرع و مراد اینجا برداشتن

دو دست و دعا است و اگر قنوت عبارت از محض دعا باشد لازم می آید که در هر رکعتی بعد از رفع راس از رکوع قنوت

مستحب باشد زیرا که سمع الله لمن حمده جمله دعائیه است چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث اول باب بیست و

هفتم که باب التحمید والتمجید است و این منافات دارد با حدیث هفتم و سیزدهم این باب و قنوت گاهی مستعمل میشود

در محض دعا چنانچه اشارت بآن میشود در شرح حدیث دهم این باب صاحب قاموس گفته القنوت الطاعة والسکون

والدعاء والقیام فی الصلوة والامساک عن الکلام واقنت دعا علی عدوه واطال القیام فی صلوته وادام الحج واطال

الغزو وتواضع لله و ابن اثیر در نهایه گفته فیه تفکر ساعة خیر من قنوت لیلة قد تکرر ذکر القنوت فی الحدیث ویرد بمعان

متعددة کالطاعة والخشوع والصلوة والدعاء والعبادة والقیام وطول القیام والسکوت فیصرف فی کل واحد من هذه

المعانی الی ما یحتمله لفظ الحدیث الوارد فیه فی حدیث زید بن ارقم کنا نتکلم فی الصلوة حتی نزلت وقوموا لله قانتین

فامسکنا عن الکلام اراد به السکوت وقال ابن الانباری القنوت علی اربعة اقسام الصلوة وطول القیام واقامة الطاعة

والسکوت یعنی این باب بیان قنوت در نماز فریضه و نافله و بیان اینکه در چه وقت است قنوت و بیان آنچه

کافیست در قنوت و در این باب پانزده حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلم

عن القنوت فی الصلوات الخمس فقال اقنت فیهن جمیعا قال وسألت ابا عبد الله علیه السلام

بعد ذلک عن القنوت فقال لی اما ما جهرت فیه فلا تشک شرح و لا تشک بشین با نقطه و تشدید کاف مفتوحه

یا مضمومه بصیغه نهی حاضر مضاعف باب نصرت الشک اضطراب خاطر و مراد اینجا ترس ضرر مخالفت و انکار است

بانکه در قنوت نماز جهر تقیه نمیرود زیرا که مذهب مخالفین نیست بخلاف نماز اخفات چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب
کلام شیخ بهائی در کتاب حبل المتین اینست قوله علیه السلم اما ما جهرت فیه فلا تشک محمول عند من قال بوجوب القنوت فی
الجهریة علی النهی عن الشک فی وجوبه اذ لا یمکن حمله من النهی عن الشک فی استحبابه لاقتضائه بمعونة المقام و ذکر اما تبعیضیه
استحباب القنوت فی الاخفاتیه و هو خلاف الاجماع لکن حمل النهی عن الشک فی تاکید استحبابه الاجهر ذکره
روایت از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قنوت در نمازهای یکگانه پس امام گفت قنوت کن در انها
یعنی محمد بن مسلم گفت و پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را بعد از قنوت پس گفت مرا اما نمازی که جهر کردی در ان پس شک
و اضطراب خاطر بخود راه مده مخفی نماند که مفهوم این اینست که آن نماز که اخفات میکنی در ان قنوت مکن در ان در شرح
تقیه اگر چه قنوت در هر دو مستحب است **دوم اصل** عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ صَلَّیْتُ خَلْفَ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
أَیَّاماً فَکَانَ یَقْنُتُ فِی کُلِّ صَلَاةٍ یُجْهَرُ فِیهَا **شرح** روایت از صفوان شتردار گفت نماز گزاردم در پس امام جعفر
صادق علیه السلم چند روز پس قنوت میکرد در هر نمازی خواه نمازی که جهر کرده میشود در ان و خواه نمازی که جهر کرده
نمیشود در ان **سیوم اصل** عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُنُوتِ فَقَالَ فِیمَا
یُجْهَرُ فِیهِ بِالْقِرَاءَةِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّی سَأَلْتُ أَبَاکَ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ فِی الْخَمْسِ کُلِّهَا فَقَالَ رَحِمَ اللهُ أَبِی
إِنَّ أَصْحَابَ أَبِی أَتَوْهُ فَسَأَلُوهُ فَأَخْبَرَهُمْ بِالْحَقِّ ثُمَّ أَتَوْنِی شُکَّاکاً فَأَفْتَیْتُهُمْ بِالتَّقِیَّةِ **شرح** رحم الله
جمله خبریه است و مراد اینست که پدرم گرفتار شدت تقیه آن گرفتاری که من بودم نبود و موید این گذشت در کتاب التوحید در
حدیث اول باب ششم و یکم که باب ان الائمه علیهم السلم لم یفعلوا شیئا الا ... است و این منافات ندارد با آنچه
گذشت در کتاب العقل در حدیث ششم باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است اینکه امام محمد باقر علیه السلم
گاهی فتوی از روی تقیه میداد و جملهٔ ان اصحاب ابی تا آخر استیناف بیانیست اتوا دو جا بهمزه و تا و دو نقطه در بالا
بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یایی باب ضرب است شکاکا بتشدید کاف اولست و در ان احتمال است اینکه
بفتح شین با نقطه باشد و حال باشد از مفعول اتونی و این در مقابل رحم الله ابی باشد سیوم اینکه بضم شین حال از
مجموع فاعل و مفعول اتونی باشد مثل لقیته راکبین و بر هر تقدیر مراد بشک اضطراب خاطر از ترس
مخالفانست چنانچه در شرح حدیث اول این باب با تقیه بتقدیر بوجوب التقیه است و مراد اینست که چون ترس من
و اصحاب من از ضرر مخالفان بسیار است ایراد کنم بقصد امر تقیه و تو غلط فهمیدی کلام مرا و مراد من اینست که در نزد
مخالفان در هر نماز جهر قنوت بکنید اگر چه در خلوت در نماز اخفات نیز قنوت مستحب است اگر خوف اطلاع مخالفان
بران نباشد و نظیر این جوابست آنچه می آید در حدیث دوم باب پنجاه و ششم که اذا لم تدرک تکبیرة الرکوع فلا تدخل

ولا یجهر فیها

گذشت م

فی تلک الرکعة و بیان میشود و ظاهر فافتیتهم بالتقیه اینست که مخالفان آن زمان در جمیع نمازهای جهریه قنوت میکرده باشند بنابر
ظاهر عموم ما یجهر فیه و شیوا نبوده مراد عموم نباشد بلکه مراد نماز جمعه باشد یا نماز فجر نیز در اهل باشد چنانچه مذهب بعض مخالفان
این زمانست **چهارم** روایت از ابو بصیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قنوت پس گفت در هر نمازیست که
جهر کرده میشود در ان بقرائت ابو بصیر گفت پس گفتم او را بدرستی که من پرسیدم پدرت را از قنوت پس گفت در هر نماز است
یعنی گفت در همه پس گفت رحمت کرد الله تعالی پدرم را بیان اینکه بدرستی که یاران پدرم آمدند نزد پدرم پس سؤال کردند او را پس
خبر داد ایشان را بحق چون بسیار ترسی از کسی نداشت بعد از ان آمدند نزد من بر حالی که من بغایت اضطراب خاطر داشتم
از ترس ضرر مخالفان بر خود و اصحاب خود پس فتوی دادم ایشان را بوجوب تقیه مخفی نماند که از این تقریر ظاهر شد که این حدیث
برای طعن بر اصحاب خصوصا ابو بصیر نیست و نقل ابو بصیر این حکایت را با نیز وش شاید علت بنابر آنچه گفتیم و چون تواند
بود که طعن باشد و حال آنکه اعلای شیعه امامیه از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم بسیار **چهارم اصل**
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اقْنُتْ فِی کُلِّ رَکْعَتَیْنِ فَرِیضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ قَبْلَ الرُّکُوعِ **شرح** فریضه مجرور و صفت
کل است باعتبار اینکه مضاف الیه کل مؤنث است یا باعتبار اینکه تا برای تانیث نیست بلکه برای نقل از وصفیت
باسمیت است فریضه او نافلة احتراز است از دو رکعت آخر ظهر مثلا زیرا که مراد بفریضه اینجا ما فرضه الله است و آن
فریضه بالمعنی نیست چنانچه گذشت در حدیث دوم باب فرض الصلوة و نافله نیز نیست توضیح قبل الرکوع می آید در شرح
حدیث هفتم این باب **نهم** گفت امام جعفر صادق علیه السلم قنوت کن در هر دو رکعت که فریضه باشد یا نافله باشد پیش از
رکوع رکعت دوم **پنجم اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْقُنُوتِ فَقَالَ فِی کُلِّ صَلَاةٍ فَرِیضَةٍ
وَنَافِلَةٍ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از قنوت پس گفت در هر نمازیست که فریضه باشد
مثل دو رکعت اول ظهر یا نافله باشد مثل یک رکعت وتر مخفی نماند که اینجا دو احتمال است **اول** اینکه استعمال صلوة در دو رکعت
اول ظهر مثلا توان کرد **دوم** اینکه مراد بفریضه اعم از محض فریضه و آنچه مرکب است از فریضه و غیر فریضه باشد **ششم اصل** عَنْ
أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَرَکَ الْقُنُوتَ رَغْبَةً عَنْهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ **شرح** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت هر که ترک کند قنوت را برای اعراض از ان و عدم تصدیق باستحباب آن پس نماز او باطلست **هفتم اصل**
عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْقُنُوتُ فِی کُلِّ صَلَاةٍ فِی الرَّکْعَةِ الثَّانِیَةِ قَبْلَ الرُّکُوعِ **شرح** روایت از امام
محمد باقر علیه السلم گفت قنوت در هر نمازیست از نمازهای یکگانه در رکعت دوم پیش از رکوع فی الرکعة الثانیة قبل الرکوع منافات
ندارد با حدیث منقول در تهذیب از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلم در قنوت جمعه علی الامام فیها قنوتان قنوت
فی الرکعة الاولی قبل الرکوع و فی الرکعة الثانیة بعد الرکوع و من صلاها وحده فعلیه قنوت واحد فی الرکعة الاولی قبل الرکوع

ماکن فیه برای بیان قنوت در جمعه و غیر جمعه است در ضرورت تقیه در زمان ظهور دولت باطل که زمان عدم انعقاد شروط جمعه و در کعت در حضر بالکلیه و مراد با امام در حدیث فقیه امام مفترض الطاعه مبسوط الید است و مراد بجماعات و حده کسی است که بی امام مفترض الطاعه مبسوط الید باشد و در تقیه باشد مثل اینکه پیش نماز مخالفان باشد و ذکر وحدت باعتبار اینست که صفوف مخالفان مانند دیوارها است چون نمازهای ایشان باطل است و شیخ بهائی رحمه الله در کتاب الحبل المتین در بیان این حدیث گفته که یعطی بعمومه انه لا فرق فی ذلک بین الجمعة و غیرها و هو مذهب الصدوق رحمه الله و المشهور بین الاصحاب رضوان الله علیهم ان فی الجمعة قنوتین فی الاولی قبل الرکوع و فی الثانیة بعده و ذهب المفید و جماعة الی انه لیس فیها الا قنوت واحد فی الاولی قبل الرکوع و فی الثانیة بعده و ذهب المفید و جماعة الی انه لیس فیها الا قنوت واحد فی الاولی قبل الرکوع **ششم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُنُوتِ وَمَا يُقَالُ فِيهِ فَقَالَ مَا قَضَى اللّٰهُ عَلَى لِسَانِكَ وَلَا أَعْلَمُ لَهُ شَيْئاً مُوَقَّتاً **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قنوت و آنچه گفته میشود در قنوت پس گفت دعائیست که جاری سازد الله تعالی بقضا و قدر خود بر زبان تو و نمیدانم برای قنوت چیزیرا که معین باشد یعنی که غیر آن مجزی نباشد **هفتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْقُنُوتُ فِي الْفَرِيضَةِ الدُّعَاءُ وَفِي الْوَتْرِ الِاسْتِغْفَارُ **شرح** مراد بدعا اینجا اعم از نفرین و استغفار و غیر اینهاست و مراد اینست که خصوص دعای فریضه منظور نیست بخلاف وتر که در ان خصوص استغفار منظور است و میتواند بود که مراد بدعا آن باشد که متعدی بعلی میشود یعنی نفرین بر دشمنان دین بطلب فرج آل محمد علیهم السلم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قنوت در نماز فریضه طلب حاجتست هرچه باشد و در نماز وتر طلب خصوص آمرزش است برای خود و سایر مومنان **دهم اصل** قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ نَسِيَ الْقُنُوتَ فَذَكَرَهُ وَهُوَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ ثُمَّ لْيَقُلْهُ ثُمَّ قَالَ إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَرْغَبَ عَنْ سُنَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ يَدَعَهَا **شرح** ثم در اول بفتح ثا سه نقطه اسم اشاره است لفظ لیقله بکسر لام حرف جر و فتح نون و سکون قاف است بمعنی لعصا راه او یدعها کلام امام است یا از سنگ راوی است **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلم را مردی فراموش کرد قنوت را و بیاد آورد آنرا در حالی که او در اثنای راهست پس امام گفت برابر روی خود میکند قبله را انجا برای قضای قنوت بعد از ان امام گفت بدرستیکه من هر آینه کراهت میدارم برای مرد اینرا که اعراض کند از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله یا واگذارد آنرا مخفی نماند که اوقال قنوت در سنت با وجود آیت سوره بقره و قوموا لله قانتین باعتبار اینست که رفع یدین جزو مراد بقنوت است اینجا و تکلیف آن مدلول ظاهر این آیت نیست یا باعتبار اینست که امر در این آیت محمول بر استحبابست و گذشت در شرح حدیث اول باب فرض



الصلوة **یازدهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَدْنَى الْقُنُوتِ فَقَالَ خَمْسُ تَسْبِيحَاتٍ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کمتر قنوت پس گفت پنج تسبیح است میتواند بود که مراد پنج تسبیح خود ش باشد باعتبار اینکه باعث قضای حاجت میشود و باین اعتبار فرد دعا میشود و میتواند بود که مراد مقداری از دعا باشد که موافق مقدار پنج سبحان الله باشد **دوازدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَقُولُ فِي الْقُنُوتِ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگوئی تو در قنوت اینکه خداوندا بیامرز گناهانرا برای ما و رحمت کن ما را و عافیت از بلا ده ما را و درگذر از گناهان ما در دنیا و آخرت بدرستیکه تو بر هر چیز بغایت توانائی یعنی که مشکل نیست بر تو عفو از گناه کاران مومن بالکلیه **سیزدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَعْرِفُ قُنُوتاً إِلَّا قَبْلَ الرُّكُوعِ **شرح** ما اعرف اینجا نظیر آنست که گذشت در حدیث ششم باب پنجم که سالت اباعبدالله علیه السلام عن التثویب فی الاذان و الاقامة فقال ما نعرفه **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نمیشناسیم قنوتی را مگر پیش از رکوع اشارتست بابطال طریقت جمعی که در زمان ظهور دولت باطل نماز جمعه و رکعتی در حضر میکنند و بعد از رفع سر از رکوع در رکعت دوم قنوت میکنند بضرورت تقیه چنانچه مذکور شد در شرح حدیث هفتم این باب و بابطال طریقت بعض مخالفان که در نماز صبح قنوت بعد از رکوع میکنند **چهاردهم اصل** حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَقْطِينٍ قَالَ سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً عَنِ الْقُنُوتِ فِي الْوَتْرِ وَالْفَجْرِ وَمَا يُجْهَرُ فِيهِ قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ فَقَالَ قَبْلَ الرُّكُوعِ حِينَ تَفْرُغُ مِنْ قِرَاءَتِكَ **شرح** یعقوب یقطین از راویان امام رضا علیه السلم است پس مکنی بعبدا صالحا باعتبار اینست که بعنوان تعریف در امام موسی کاظم علیه السلم مستعمل میشود تفرغ از باب نصر و منع و علم است **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلم را از قنوت در وتر و نماز صبح و سایر نمازی که جهر در ان میشود آیا پیش از رکوع است یا بعد از رکوع گفت پیش از رکوعست وقتی که فارغ میشوی از قرائت خود **پانزدهم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ الْقُنُوتُ فِي كُلِّ صَلَوةٍ فِي الْفَرِيضَةِ وَالتَّطَوُّعِ **شرح** روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که امام گفت قنوت در هر نمازیست در فریضه و نافله **باب سی و دوم اصل باب التعقيب بعد الصلوة والدعاء** **شرح** التعقیب اتیان بعبادتی بعد از عبادتی والدعا عطف بر التعقیب است **یعنی** این باب بیان تعقیب بعد از نماز و دعاست در این باب بیست و هشت حدیث است **اول اصل** عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يَنْتَقِلَ إِذَا سَلَّمَ حَتَّى يُتِمَّ مَنْ خَلْفَهُ الصَّلَوةَ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَؤُمُّ فِي الصَّلَوةِ هَلْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُعَقِّبَ رَجُلٌ لِتَعْقِيبِ الْإِمَامِ **شرح** ینتقل بقاف بصیغه مضارع غائب معلوم باب افتعالست و در بعض

سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً

باصحابه بعد التسلیم فقال یسبح و یذهب من شاء الی حاجته و لا یعقب رجل لم

سخ بقا از باب تفعلت من خلف عبارت از جمعیت که امام را در رکعت اول در نیافته اند فاعل یسبح ضمیر مستتر راجع
بالرجل است و میتواند بود که من شاء فاعل یسبح نیز باشد یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار
نیست برای پیشنماز اینکه از جای خود حرکت کند چون سلام دهد تا آنکه تمام کنند هر که در پس او است نماز را حلبی گفت
و پرسیدم امام را از مردی که پیشنمازی میکند آیا سزاوار است او را اینکه تعقیب کند با یاران خود بعد از سلام
دادن یعنی کار کنند ماموین را به تعقیب چندانکه او تعقیب کند پس امام گفت آن پیشنماز تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم
میکند یعنی کار میکنند ماموین را بهمراهی خود در تسبیح و میرود بعد از تسبیح هر که خواهد برای حاجت خود و تعقیب
میکند هر دی برای تعقیب امام یعنی که تعقیب زیاده بر قدر تسبیح ضرور نیست برای اهل حاجت دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ایما رجل ام قوما فعلیه ان یقعد بعد التسلیم ولا یخرج من ذلک
الموضع حتی یتم الذین خلفه الذین سبقوا صلوتهم ذلک علی کل امام واجب اذا علم ان
فیهم مسبوقا فان علم ان لیس فیهم مسبوق بالصلوة فلیذهب حیث شاء شرح فعلیه یعنی فالتکلیف
علیه است و مراد تکلیف بعنوان استحباب است نه وجوب و این در صورتیست که مسبوق بودن و عدم مسبوق بودن
کسی معلوم نباشد الذین در دوم بدل بعض الذین در اولست سبقوا بصیغه مجهول از باب ضرب است صلوتهم مفعول یتم است
ذلک در دوم مبتدا است و واجب خبر مبتدا است و مراد بوجوب قدر مشترک میان استحباب موکد و استحقاق عقاب
بزرگست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر مردی که پیشنمازی کند جمعی را و داند که مسبوقی در ایشان
هست باید پس بر اوست اینکه نشیند بعد از سلام دادن و بیرون نرود از آنجا تا آنکه تمام کنند نماز خود را جمعی که در پس
او بند جمعی که مسبوق شده اند یعنی که ادراک پیشنماز در رکعت اول نکرده اند آن نشستن بر پیشنماز واجب است
چون داند که در آن جمع مسبوقی هست و اگر داند که نیست در میان ایشان مسبوقی بنماز پس باید برود هر جا که خواهد یعنی
که استحباب جلوس برای ماموین نیست اگر چه برای تعقیب باشد سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من صلی صلوة فریضة وعقب الی اخری فهو ضیف الله وحق علی الله ان یکرم ضیفه شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که گذارد نمازی را که فریضه است و تعقیب کرد تا وقت فضیلت نماز فریضه دیگر
پس او مهمان الله تعالی است و لازم است بر الله تعالی اینکه گرامی دارد مهمان خود را بوسعت در رزق و مانند آن یعنی
نماز که تعقیب تا نماز دیگر اعم است از جلوس در مصلا تا نماز دیگر و از بودن بر وضو و ذکر با وجود رفتن برای کار
ضروری چنانکه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب المعیشة در حدیث پنجم و سیم آخر ابواب که فانه تعقیب ما دام علی وضوء
چهارم اصل عن الحسن بن المغیرة انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول ان فضل الدعاء بعد الفریضة

عا

علی الدعاء بعد النافلة کفضل الفریضة

علی النافلة قال ثم قال ادعه ولا تقل قد فرغ من الامر فان الدعاء هو العبادة ان الله عز وجل یقول
ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین وقال ادعونی استجب لکم وقال اذا
اردت ان تدعو الله فمجده واحمده وسبحه وهلله واثن علیه وصل علی النبی واله ثم سل
تعط شرح ها در ادعه ضمیر مفعول راجع بالله تعالی است یا ساکنه و برای وقف است فرغ بصیغه مجهول یا معلوم از باب نصر و
منع و علم است و بر هر تقدیر و قفل برای نهی از شک این قولست و برای نهی از تصدیق این قول نیست زیرا که فراغ
از امر یعنی هر مشیت واقع در جهانست و آن مشیت در وقت ایجاد آب که اول حوادث و ماده باقی حوادث است
واقع شده و حاصل شک اینست که هر چه الله تعالی مشیت آن کرده باشد در وقت ایجاد آب البته بعمل می آید هر چه مشیت
آن نکرده باشد البته بعمل نمی آید پس فائده دعا برای آنست اگر از قسم اولست حاجت بدعا ندارد و اگر از قسم دوم است دعا
اثر ندارد پس ترک دعا بهتر از فعل آنست و جواب از این دو وجه است جواب اول نقض اجمالی بطریق نقل چنانچه در این
حدیث است یا بطریق عقل و آن اینست که اگر این شک صحیح باشد صحیح خواهد بود شک شخصی که از گرسنگی نزدیک بمردن شده
باشد و طعامی که حلال و ملک او باشد حاضر باشد نخورد و از گرسنگی بمیرد بخیال اینکه اگر سیر شدن من از قسم اولست
حاجت بخوردن نیست و اگر از قسم دوم است خوردن اثری ندارد جواب دوم حل و آن اینست که مشیت الله تعالی
هر حادثه را اضافات نادره یا توقف بعض حوادث بر بعضی و علیت بعضی در بعضی پس عدم حاجت بر تقدیر
وقوع قسم اول و عدم اثر بر تقدیر وقوع قسم دوم ممنوعست فان الدعاء هو العباده برای حصر عبادت در دعاست
یعنی که مراد بعبادت در سوره فاتحه ایاک نعبد و در سوره مومن یستکبرون عن عبادتی غیر دعا و طلب هدایت صراط
مستقیم نیست چنانچه بیان شده در شرح حدیث پنجم باب سیوم و این بحث بیان شده در احادیث باب اول کتاب [illegible]
واو در وقال در اول حالیه است بتقدیر و قد قال زیرا که ما بعد آن در سوره مومن مقدم است بر ما قبل آن یعنی روایتست
از حسن بن مغیره اینکه شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه رجحان دعا بعد از نماز فریضه بر دعا
بعد از نماز نافله مانند رجحان نماز فریضه است بر نماز نافله حسن گفت که بعد از آن امام گفت دعا کن الله تعالی را و مگو که
تحقیق برده اختیار کار جهان شد مشیت هر چیز در وقت ایجاد اول حوادث چه بدرستی که دعا آنست بندگی بیان
بیان این آنکه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره مومن که بدرستی که جمعی که تکبر میکنند از عبادت من البته داخل
جهنم میشوند ذلیلان و حال آنکه گفت در سوره مومن در صدر این آیت که دعا کنید مرا تا استجابت کنم برای شما مراد
اینست که صدر آیت دلیل اینست که عبادت درین آیت عبارت از دعاست و امام گفت که چون خواهی که دعا
کنی الله تعالی را دعایی که جامع شروط استجابت باشد پس تعظیم کن او را بگفتن الله اکبر و مانند آن و تهلیل کن او را

بگطلبی لا آله الا الله امر و ثنا و ستایش کن برای تعالی چندانکه استطاعت داشته باشی بذکر اسما حسنی و درود کن بر نبی
واوصیای او بعد از آن طلب کن حاجت خود را آماده دستوری پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
الدعاء بعد الفریضة افضل من الصلوة تنفلا شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت دعا بعد از نماز
فریضه بهتر است از نماز بقصد نافله مراد از نافله غیر رواتب است پس منافات ندارد با آنکه بعد از نماز مغرب نافله مغرب
افضل باشد از دعا چنانچه بعضی گفته اند و آن ظاهر است از کلام مصنف که گذشت بعد از حدیث نهم باب ششم ششم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام من سبح تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام قبل ان یثنی رجلیه
من صلوة الفریضة غفر الله له ولیبدأ بالتکبیر شرح یثنی بتاء رفعت ونون بصیغه مضارع غائب معلوم معتل
اللام یایی باب ضرب یضرب علم است التثنی بفتح تاء و سکون نون بهم پیچیدن من صلوة متعلق بیثنی است و تقدیر
من لازم صلوة است و مراد گردانیدن از قبله است بروشی که با آن نماز فریضه باطل شود یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلم هر که تسبیح کند تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم پیش از آن که بجا نهد و پای خود را از حالتی که لازم نماز فریضه است
می آمرزد الله تعالی گناهان او را برای او و باید ابتدا میکند بگفتن الله اکبر اشارتست ببطلان طریقت مخالفان در تسبیح فاطمه زهرا
علیها السلم و که اشارت باشد باستحباب ابتدای تعقیب بتکبیر چنانچه متعارف است که سه تکبیر و رفع یدین با هر کدام
پیش از شروع در تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم میکنند هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سبح الله
فی دبر الفریضة تسبیح فاطمة علیها السلام المائة مرة واتبعها بلا اله الا الله غفر له شرح المائة
منصوب و نعت تسبیح است مرة مجرور و مضاف الیه است و الف لام عهد خارجی داخل مجموع مضاف و مضاف الیه
شده نظیر اضافه تعظیم در حب رمانک که داخل مجموع مضاف و مضاف الیه شده یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت هر که تسبیح کند برای الله تعالی در عقب نماز فریضه تسبیح فاطمه علیها السلم که آن صد بار مشهور است و بعد از آن
گوید لا اله الا الله یکبار آمرزیده میشود و برای او گناهان هشتم اصل دخلت مع ابی عبد الله علیه السلام
فسأله ابی عن تسبیح فاطمة علیها السلام فقال الله اکبر حتی احصی اربعا وثلثین مرة ثم قال
الحمد لله حتی بلغ سبعا وستین ثم قال سبحان الله حتی بلغ مائة یحصیها بیده جملة واحدة
شرح داخل شد با پدرم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس پرسید او را پدرم از کیفیت تسبیح فاطمه علیها السلم پس امام گفت
الله اکبر تا آنکه شمرد سی و چهار بار بعد از آن امام گفت الحمد لله تا آنکه رسید بشصت و هفت بار یعنی گفت سی و سه بار
الحمد لله گفت و با سابق شصت و هفت شد بعد از آن امام گفت سبحان الله تا آنکه رسید بصد یعنی گفت سی و سه بار
سبحان الله گفت در حالی که میشمرد آن تسبیحات صد گانه را بدست خود و یکدفعه اشارتست با آنکه بحث در اثنای



تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم مکروه است نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی تسبیح فاطمة علیها
السلام یبدأ بالتکبیر اربعا وثلثین ثم التحمید ثلثا وثلثین ثم التسبیح ثلثا وثلثین شرح هر یک از التحمید
والتسبیح مرفوع و مبتدا است بتقدیر ثم التحمید ثلثا وثلثین لازم و میتواند بود که اول مجرور باشد و میتواند بود که دوم نیز مجرور باشد
نظیر منا و ما ابا رد او مضمون این ظاهر است از شرح سابق دهم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلام وهو
یلعن فی دبر کل مکتوبة اربعة من الرجال واربعا من النساء فلان وفلان وفلان ومعویة
ویسمیهم وفلانة وفلانة وهند وام الحکم اخت معویة شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم حالی
که او لعنت در عقب هر نماز فریضه چهار کس از مردان و چهار کس را از زنان آنچهار مرد ابو بکر و عمر و عثمان و معویه است
ونام میبرد ایشان را بنامهای ایشان و آن چهار زن عایشه و حفصه و هند مادر معویه و ام الحکم خواهر معویه است
یازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا شککت فی تسبیح فاطمة علیها السلام فاعد شرح شک در
تسبیح بصورت وارد اول شک در اصل وقوع آن دوم شک در عدد آن سیوم شک در ترتیب آن یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلم چون شک کنی در تسبیح فاطمه علیها السلام پس اعاده کن آن را دوازدهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام انه کان یسبح تسبیح فاطمة صلی الله علیها فیصله ولا یقطعه شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلم آنکه او تسبیح میکرد تسبیح فاطمه صلی الله علیها بروشی که متصل بیکدیگر میکرد آن را و فاصله نمیکرد میان
آن سیزدهم اصل عن ابی هرون المکفوف عن ابی عبد الله علیه السلام قال یا ابا هرون انا نامر صبیاننا
بتسبیح فاطمة کما نامرهم بالصلوة فالزمه فانه لم یلزمه عبد فشقی شرح روایت از ابو هرون کور
از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت ای ابو هرون بدرستی که ما امر میکنیم اطفال خود را بتسبیح فاطمه در عقب هر نماز
فریضه چنانچه امر میکنیم ایشان را بنماز فریضه پس مداومت کن با آن چه بدرستی که شان این است که مداومت نکرد آن را
بنده پس عاقبت بخیر شده باشد چهاردهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما عبد الله بشیء من
التمجید افضل من تسبیح فاطمة علیها السلام ولو کان شیء افضل منه لنحله رسول الله
صلی الله علیه وآله فاطمة علیها السلام شرح نحل بنون وحاء مهمله بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یعنی
روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت عبادت کرده نشد الله تعالی بچیزی از تعظیم که خارج از نماز باشد بهتر از تسبیح
فاطمه علیها السلم و اگر میبود چیزی بهتر از آن هر آینه عطا میکرد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام
پانزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تسبیح فاطمة علیها السلام فی کل یوم فی دبر کل
صلوة احب الیّ من صلوة الف رکعة فی کل یوم شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت

که تسبیح فاطمه علیها السلام در هر روزانه شبی و عقب نماز فریضه محبوبتر است سوی من از گزاردن هزار رکعت نماز در هر روزانه شبی
شانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اقل ما یجزئک من الدعاء بعد الفریضة ان تقول اللهم انی
اسألک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسألک
عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة شرح روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت کمتر آنچه کافیست ترا از جمله دعا بعد از نماز فریضه اینست که گوئی خداوندا بدرستی که من طلب
میکنم از تو بخشی از هر خوبی که فرو گرفت آن را دانش تو و پناه میگیرم بتو از هر بدی که فرو گرفت آن را دانش تو خداوندا
بدرستی که من طلب میکنم از تو راحتی را که از جانب تو باشد در کارهای من همه آنها و پناه میگیرم بتو از بلائی که باعث
رسوائی و خواری باشد در دنیا و از عذاب آخرت هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یستجاب
الدعاء فی اربعة مواطن فی الوتر وبعد الفجر وبعد الظهر وبعد المغرب شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلام مستجاب میشود دعا در چهار جا در قنوت نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام مراد آنست
که استجابت درین چهار جا بیشتر است از استجابت در قنوتهای دیگر و تعقیبهای دیگر هیجدهم اصل سمعت
اباعبد الله علیه السلام یقول لا تدع فی دبر کل صلوة اعیذ نفسی وما رزقنی ربی بالله الواحد
الصمد حتی تختمها واعیذ نفسی وما رزقنی ربی برب الفلق حتی تختمها واعیذ نفسی وما
رزقنی ربی برب الناس حتی تختمها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت وا مگذار در عقب هر نمازی
اینرا که اعیذ نفسی وما رزقنی ربی بالله الواحد الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و اعیذ نفسی وما رزقنی ربی برب الفلق
من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد و اعیذ نفسی وما رزقنی
ربی برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس پناه
میدهم خود را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بالله که یگانه و آورده شده با او سه صفت در حاجتهای
نزاییده و زاده نشده و خود او را همتائی هیچکس این روایت بر وجود زنادقه فلاسفه که فاعل را عقل عاشر است و صدور
معلولات او از او بایجاب است مانند خروج ولد از والدین و او صادر است بایجاب از عقل تاسع و در مرتبه وجود
او تاسعه مانند آنکه زن کسی در مرتبه وجود شوهر است نه علت او است و نه معلول او و پناه میدهم خود را و آنچه
را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بصاحب کل اختیار صبح از شر آنچه تدبیر کرد و از شر شبها یکی چون رو
آورد و از شر نفوسی که بغایت افسون کنانند در اعتقادات حق تا فسخ آنها کنند مثل متصوفه و مانند آنها و از شر
قسمی از حسد کننده که مذکورست در آیت سوره النساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله و بیان شده لیکن

الحمد در باب ان الائمة علیهم السلام هم الناس المحسودون چون ظاهر کند از حسد خود را باظهار میل سوی زوال حق محسود
و پناه میدهم خود را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بصاحب کل اختیار مردمان پادشاه مردمان مستحق
عبادت مردمان از شر بغایت وسوسه کننده که بغایت برگرداننده است مردمان را از قابلیت علم و احکام الهی
سوی استحکام جهل و مرتبه متوهمه آنکه وسوسه میکند در سینهای مردمان از جمله جنیان و مردمان نوزدهم اصل قال
ابو جعفر علیه السلام لا تنسوا الموجبتین او قال علیکم بالموجبتین فی دبر کل صلوة قلت وما الموجبتان
قال تسأل الله الجنة وتعوذ بالله من النار شرح لا تنسوا بفتح سین و ضم واو برای التقاء ساکنین بصیغه
نهی حاضر جمع مذکر معتل اللام یائی باب علم است الموجبتین بکسر و فتح جیم میتواند بود یعنی دو کلمه لازم کننده بهشت برای
گوینده آنها یا یعنی لازم کرده شده بر مکلف تسأل بصیغه متکلم مع الغیر است و همچنین نعوذ یعنی گفت امام محمد باقر
علیه السلم فراموش مکنید دو کلمه لازم کننده بهشت را یا گفت دریابید دو کلمه لازم کننده را در عقب هر نمازی گفتم چیست
آن دو کلمه لازم کننده گفت اینکه طلب میکنی از الله تعالی بهشت را و پناه میگیریم بالله تعالی از آتش جهنم بیستم اصل عن
سلیمن بن حفص المروزی قال کتب الی الرجل صلی الله علیه واله فی سجدة الشکر مائة مرة شکرا
شکرا وان شئت عفوا عفوا شرح مائة مرفوع و مبتداست اگر فی سجدة الشکر خبر باشد یا منصوب
و مفعول کتب است اگر فی سجدة الشکر متعلق بکتب باشد یعنی روایت است از سلیمان بن حفص مروزی که از راویان
امام رضا علیه السلم است گفت نوشت سوی من امام صلی الله علیه و آله که در سجده شکر صد بار شکرا شکرا است و اگر
خواهی بجای آن صد بار عفوا عفوا است بیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سبحت
اصابعه لسانه حسبت شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که سابق شود انگشتان او زبان
او را در شمردن تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم و مانند آن حساب کرده شود یعنی که اگر کسی از روی خطا برای یک سبحان
الله دو دانه بشمرد اند ثواب آن دو باو داده میشود بیست و دوم اصل سمعت اباعبد الله علیه السلام
یقول ثلث اعطین سمع الخلائق الجنة والنار والحور العین فاذا صلی العبد وقال اللهم
اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی الحور العین قالت النار یا رب ان عبدک قد
سألک ان تعتقه منی فاعتقه وقالت الجنة یا رب ان عبدک قد سألک ایای فاسکنه
فی وقالت الحور العین یا رب ان عبدک قد خطبنا الیک فزوجه منا شرح ثلث مبتداست جمله
اعطین خبر مبتداست و بنا بر قول بعضی صفت مبتداست تا مبتدا نکره محضه نباشد و خبر مبتدا الجنه است سمع
منصوب و مفعول دوم اعطین است السمع بفتح سین و سکون میم شنودن یعنی قول بحق کسی الحور بضم حاء مهمله

وسکون واو و را بنقطه جمع حورا بفتح حا و سکون واو و الف ممدوده زنانی که سیاهی چشم ایشان و سفیدی دور آن
خالص باشد العین بکسر عین بنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین جمع عینا بفتح عین و سکون یا و الف ممدوده زنانی
که فراخ چشم و خوش چشم باشند اعتقنی بصیغه امر باب افعالست و اشارتست بآیت سوره مریم ان منکم الا واردها
یا رب در سوم مبنی بر ضم است و در اول و در دوم کسره نیز میتواند بود **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت سه چیز داد و میشد نذ بحق شنوی خلایق آن سه بهشت و آتش و حور عین است پس چون نماز گزارد بنده و گوید
خداوندا آزاد کن مرا از آتش جهنم و داخل کن مرا در بهشت و جفت من کن حور عین را میگوید آتش بزبان حال ای صاحب
کل اختیار من بدرستی که بنده تو تحقیق طلب کرد از تو اینرا که آزاد کنی او را از من پس آزاد کن او را و میگوید بهشت بزبان
حال ای صاحب کل اختیار بدرستی که بنده تو تحقیق طلب کرد از تو مرا پس ساکن ساز او را در من و میگویند حور عین
بزبان حال یا بزبان قال که ای صاحب کل اختیار بدرستی که بنده تو تحقیق خواستگاری کرد ما را سوی تو پس جفت
کن او را نسبت با ما **اصل** فان هو انصرف من صلوته و لم یسال الله شیئا من هذا قلن الحور العین
ان هذا العبد فینا لزاهد و قالت الجنة ان هذا العبد فی لزاهد و قالت النار ان هذا
العبد فی لجاهل **شرح** الحور مبتدا خبر قلن است نظیر اکلونی البراغیث **یعنی** پس اگر او رو گردانید از نماز و طلب نکند از
الله تعالی چیزی ازینها میگویند حور عین بدرستی که این بنده در ما هر آینه بی‌رغبت است یعنی که او راغب با ما نیست و میگوید
بهشت بدرستی که این بنده در من هر آینه بی‌رغبت است و میگوید آتش که بدرستی که این بنده در من هر آینه جاهلست
یعنی که انواع عذابی که در منست و شدت آنها معلوم او نیست باعتبار اینکه علم بعمل جهلست **حدیث بیست و سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام دعاء یدعی به فی دبر کل صلوة تصلیها فان کان بک داء من سقم
و وجع فاذا قضیت صلوتک فامسح بیدک علی موضع سجودک من الارض و ادع بهذا الدعاء
و امر یدک علی موضع وجعک سبع مرات تقول یا من کبس الارض علی الماء و سد الهواء
بالسماء و اختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا و ارزقنی
کذا و کذا و عافنی من کذا و کذا **شرح** دعا مبتدا است با وجود آنکه نکره محضه است یعنی بصیغه مجهول
و جمله خبر مبتدا است فاذا قضیت جزای وان کان است امر بفتح همزه و کسر میم و تشدید را بنقطه مفتوحه بصیغه امر باب
افعالست سبع مرات متعلق بهر یک از ادع و امر است کبس بفتح با بی‌نقطه و سین بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب
است الکبس بفتح کاف و سکون با کندا شتن دست و مانند آن بر چیزی تا فرو رود و پنهان شود و مراد اینجا پهن کردنست
یا از باب تفعیل ماخوذست از کبس بکسر کاف و سکون با بمعنی خاکی که انباشته کنند آن چاه و نهر و مانند آنها

ودرین

ودرین فقره اشارتست باینکه زمین کره حقیقی نیست بلکه بهیئت و روی آن مانند روی کره ربع حسی است و مرکز ثقل
آن در خارج آنست سد بسین بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است السد منع چیزی از تجاوز
از محل خود و مراد بسما را آسمانست و درین فقره اشارتست ببطلان مذهب فلاسفه در استحاله خلا و در وجود کره آتش
در بالای کره هوا و ایضا اشارتست بمنافع وجود هوا در همه جای این فضا مثل تعیش حیوانات غیر آبی که تنفس بهوا میکنند
و مثل پرواز مرغان زیرا که اگر فضا خالی از هوا میشد پرواز میسر نبود چنانچه گفته در سوره ملک ما یمسکهن الا الرحمن و مثل
استقرار زمین بسبب کوهها زیرا که اگر هوا محیط بکوهها نمیشد وجود آنها مانع حرکت و زلزله زمین نمیشد اختار
لنفسه اشارتست بآیت سوره بقره و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان **یعنی** روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم اینکه دعایی دعا کرده میشود با آن در عقب هر نمازی که میگزاری آنرا و اگر باشد با تو آزاری از
بیماری و دردی پس چون آخر کنی نماز خود را پس بمال بدست خود بر جای سجده خود از زمین و دعا کن باین دعا و بگذران
دست خود را بر جای درد خود هفت بار ای آنکه پهن کرد زمین بر روی آب ای آنکه سر کوش کرد زمین را بر روی
آب و منع کرد هوا را از بیرون رفتن از جای خود بسبب آسمان که محیط هوا شده و گزید برای خود ش در مقام جواب
سوال بندگان بهتر نامها را برای حاجتمندان که قریب و مجیب است و درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین
و روزی کن مرا چنین و چنین و راحت ده مرا از چنین و چنین **حدیث بیست و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال تمسح یدک الیمنی علی جبهتک و وجهک فی دبر المغرب و الصلوات و تقول بسم الله الذی
لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن
و السقم و العدم و الصغار و الذل و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن **شرح** تقدیم غیب بر شهادت
با وجود آنکه ترقی در عکس آنست برای اشارتست باینکه جهان حادث است پس پیش از آنکه آشکار شود معلوم
الله تعالی بوده فرق میان هم و حزن اینست که اول از دوست العدم بضم عین بی‌نقطه و سکون و ضم دال بی‌نقطه و
بفتح عین و فتح دال مصدر باب علم است الصغار بفتح صاد مصدر باب علم و حسن کوچکی فرق میان صغار و ذل
مثل فرق میان هم و حزن است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت میمالی دست راست
خود را بر پیشانی خود در عقب نماز شام و سایر نمازها و میگویی بنام الله که نیست مستحق عبادت مگر او دانای نهان
و آشکار است مدبر کل عالم است مهربان بمومنانست خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از اندوه و دلگیری
و بیماری و نایافتن رزق و کوچکی مرتبه و خواری و رسواییها خواه آنچه ظاهر باشد از آنها و خواه آنچه پنهان باشد
**حدیث بیست و پنجم اصل** سالت ابا عبد الله جعفر علیه السلام عن التسبیح فقال ما علمت شیئا موضوعا

غير تسبيح فاطمة عليها السلام وعشر مرات بعد الغداة تقول لا اله الا الله وحده لا شريك له
له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويميت ويحيي بيده الخير وهو على كل شيء قدير ولكن الانسان
يسبح ما يشاء تطوعا شرح عشر منصوب و نايب مفعول مطلق تقول است يعني پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را
از تسبيحي كه مقررست در نماز پس امام گفت مدانستم خبر را كه مقرر و سنت مؤكد باشد غير تسبيح فاطمه عليها السلام و ده بار
ميگويد بعد از نماز صبح ميگويي نيست مستحق عبادتي مگر الله تنهايي او نيست شريكي او را او راست پادشاهي او راست
سپاس بيان اين آنكه بعض مكلفان را زنده ميكند بتوفيق عمل صالح و ميميراند بعضا زان بخذلان و بعض مكلفان را
عكس اين ميكند بدست قضا و قدر اوست عمل صالح و او بر هر چيز بغايت توانا است وليك آدمي تسبيح ميكند
بعد از نماز چندانكه ميخواهد از روي نفل مضمون اين گذشت در كتاب الدعا در باب بيست و نهم حديث سيم مول سمعت
ابا عبد الله عليه السلام يقول اذا فرغت من صلوتك فقل اللهم اني اديتك بطاعتك وولاية
وولاية رسولك وولاية الائمة من اولهم الى اخرهم وتسميهم ثم قل اللهم اني اديتك
بطاعتك وولايتهم والرضا بما فضلتهم به غير متكبر ولا مستكبر على معنى ما انزلت
في كتابك على حدود ما اتانا فيه وما لم يأتنا شرح اديتك بدال بي نقطه و يا دو نقطه در پايين و نون بصيغه
مضارع متكلم وحده از باب ضرب يا باب افعالست الدين بفتح دال و سكون يا و الادا كسي را چيزي دادن
تا مدتي و قتي ديگر عوض آن گرفتن سود الولاية بفتح و كسر واو كال فرمانبرداري مثل غلامي و الرضا بما فضلتهم اشارتست
به آيت سوره نسا ام يحسدون الناس على ما آتيهم الله من فضله و گذشت در كتاب الحجه در باب شانزدهم كه باب ان الائمة
عليهم السلم ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذين ذكرهم الله عز و جل است ما موصولست عبارتست از علم بجميع احكام الهي
و وصايت و عصمت و سائر خواص امامت المتكبر كسي كه دعوي بزرگي از پيش خود كند مثل كسي كه بزرگي بر خود
بندد المستكبر كسي كه سعي كند در طلب بزرگي بر خود بستن على دو جا نصبست و ظرف متعلق بالرضاست مراد
بمعنى مقصود از الفاظ قرآنست خواه تنزيل قرآن باشد و خواه تاويل قرآن باشد على حدود بدل على معنى است
مراد بحدود اينجا صلت اتانا بصيغه ماضي باب ضربست و در اينجا دو احتمالست اول آنكه ما اتانا عبارتست
معلوم از جمله معاني قرآن باشد و ضمير فيه راجع بمعنى باشد و ما لم ياتنا عبارت از غير معلوم از جمله معاني قرآن
باشد دوم آنكه ما اتانا عبارت از قرآن مشهور باشد و ضمير فيه راجع بكتاب باشد و ما لم ياتنا عبارتست از بعض
قرآن باشد كه غير مشهور است و محفوظ نزد ائمه عليهم السلم است چنانچه گذشت در آخر كتاب فضل القرآن شنيدم
از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت چون فارغ شوي از نماز خود پس بگو خداوندا بدرستي كه من معامله با تو كردم



برداري تو و غلامي رسول و امامان و راضي شدن بكمال كه ترجيح دادي امامانرا بآن بر جميع خلايق بر حالي كه متكبر نيستم
و مستكبر نيستم رضاي من بر نهج معنی آنست كه نازل كردي در كتاب خود بر نهج تفاصيل خبريست كه آمد نزد ما
در معنی كتاب تو و نيامد نزد ما اصل مؤمن معترف مسلم بذلك راض بما رضيت به يا رب اريد به
وجهك والدار الآخرة مرهوبا ومرغوبا اليك فيه فاحيني ما احييتني على ذلك
وامتني اذا امتني على ذلك وابعثني على ذلك وان كان مني تقصير فيما مضى فاني اتوب
اليك منه وارغب اليك فيما عندك شرح مسلم بصيغه اسم فاعل باب تفعيل بمعنى راضيست مشار اليه ذلك
معدودست يا معنی است و حاصل هر دو يكيست مراد بوجه اينجا جانبست و آن عبارتست از صراط مستقيم كه ذكر
شده است مرهوبا حالست از ضمير وجهك مرغوبا اليك عطف بر حالست و ظرف نايب فاعلست يعني گردیده ام از ترس
كننده ام راضيم بآنچه مذكور شد راضيم بهر چه راضي شدي بآن اي صاحب كل اختيار من ميخواهم بآنچه گفتم ترا و خانه آخرت را
كه بهشت است بر حالي كه تو ترسيده شده باشي و رغبت كرده شده سوي تو باشي در آنچه گفتم پس زنده دار مرا
چندانكه زنده داري مرا بر آنچه گفتم و بميران مرا چون ميراني مرا و برانگيز مرا از قبر چون برانگيزي مرا بر آنچه
گفتم و اگر صادر شده باشد از من تقصيري در زماني كه گذشت پس بدرستي كه من بازگشت ميكنم سوي تو از آن
تقصير و رغبت ميكنم سوي تو در آنچه نزد تست كه خانه آخرتست اصل واسالك ان تعصمني من معاصيك
ولا تكلني الى نفسي طرفة عين ابدا ما احييتني لا اقل من ذلك ولا اكثر ان النفس لامارة
بالسوء الا ما رحمت يا ارحم الراحمين واسالك ان تعصمني بطاعتك حتى تتوفاني
عليها وانت عني راض وان تختم لي بالسعادة ولا تحولني عنها ابدا ولا قوة الا بك
شرح لا تكلني بصيغه نهي مخاطب معتل الفا و واوي باب ضربست منصوبست بعطف بر تعصمني الوكل واگذاشتن كار
چيزي بديگري مراد بنفس اينجا روح الشهوه است يا مركب از روح الحيوة و روح القوه و روح الشهوه است و بيان
اينها شد در كتاب الحجه در باب پنجاه و چهارم كه باب فيه ذكر الارواح التي في الائمة عليهم السلم است طرفه بفتح طاء بي نقطه
و سكون را بي نقطه و فا مصدر باب ضربست منصوبست بنيابت ظرف زمان و مضاف مفعولست و تا براي وحدتست
ابدا بدل طرفة عين است ما احييتني بيان ابدا است لا اقل منصوب و ظرف زمانست و بيان ما احييتني است
مشار اليه ذلك طرفة عين است و فائده ذكر بدل و بيان تصريح است بمنع احتمال آنكه وكل بمقداري معين از
زمان مكروه طبع باشد اما دو كمتر از آن يا بيشتر از آن مكروه طبع نباشد و مراد بامارة تقاضاي اين ميكند كه آنچه ملو
نفس است غير نفس و اين مبني بر آنست كه نفس عرض است و ماموران جوهرست و آن نفس ناطقه است پس استعمال

اما اینجا بعنوان استعاره است بصیغه مبالغه باعتبار آنست که امر نفس صاحبش بسوء معصی یا مأمور بهاست از سنت آن
امر و در رحمت مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست و رحم عبارت از عصمت است که مصدر بمعنی است
یعنی وطلب میکنم از تو اینرا که نگاه داری مرا از مخالفت قضای تو واینرا که واگذاری مرا بسوی نفس من یک چشم بر هم زدن
واگذاری مرا بسوی نفس من هرگز چندانکه زنده داری مرا و کمتر از ان یک چشم بر هم زدن و نه در بیشتر از ان بیان
این آنکه هر بستی که نفس آدمی هر آینه بغایت امر کننده است صاحبش را ببدی در هر وقت مگر در وقت رحم تو ای رحم
کننده ترحم کنندگان وطلب میکنم از تو اینرا که نگاه داری مرا از معاصی تو بسبب طاعت تو تا آنکه بمیرانی مرا بر ان طاعت
بر حالی که تو از من راضی باشی واینرا که باقیمانده عمر را برای من با سعادت یعنی عمل صالح کنی و اینکه برنگردانی مرا
از سعادت هرگز و حیثیت قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله الکبری تو بیست و هفتم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول لا تدع فی دبر کل صلوة اعیذ نفسی وما رزقنی ربی بالله الواحد
الصمد حتی تختمها واعیذ نفسی وما رزقنی ربی برب الفلق حتی تختمها واعیذ نفسی
وما رزقنی ربی برب الناس حتی تختمها شرح این گذشت در حدیث هجدهم این باب بیست و هشتم اصل
کتب محمد بن ابراهیم الی ابی الحسن علیه السلام ان رأیت یا سیدی ان تعلمنی دعاء ادعو به
فی دبر صلواتی یجمع الله به خیر الدنیا والآخرة فکتب علیه السلام تقول اعوذ بوجهک
الکریم وعزتک التی لا ترام وقدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا والآخرة
ومن شر الاوجاع کلها شرح نوشت محمد بن ابرهیم موصلی بسوی امام موسی کاظم که اگر مینمائی ای آقای من تعلیم کنی
مرا دعائی که دعا کنم بآن در عقب نمازهای من جمع کند الله تعالی برای من نفع دنیا و آخرت را خوب خواهد بود
پس نوشت امام علیه السلم که میگوئی که پناه میگیرم براه تو که گرامیست یعنی که بهترین راههاست و بعزتی تو که
قصد کرده نمیشود یعنی که هیچ لشکری آنرا بر هم نمیزند و کم نمیکند و توانائی تو که سر وا نمیزند از ان هیچ چیز یعنی
که بعنوان استقلال هر چیز متعلقست از ضرر دنیا و آخرت و ضرر دردهای همگی آنها باب سی و سیوم اصل باب
من احدث قبل التسلیم شرح احداث از باب افعالست و برای صاحب چیزی شدنست مثل اغد البعیر یعنی این
باب بیان کسی است که صاحب حدث شود یعنی که صادر شود از او ناقض طهارت در اثنای نماز پیش از سلام
درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل صلی
الفریضة فلما فرغ ورفع رأسه من السجدة الثانیة من الرکعة الرابعة احدث فقال
اما صلوته فقد مضت وبقی التشهد وانما التشهد سنة فی الصلوة فلیتوضأ ولیعد



الى مجلسه او مکان نظیف فیتشهد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی
که گزارد نماز فریضه را یعنی دو رکعت اول چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب فرض الصلوة که باب سیوم است پس وقتی
که فارغ شد از فریضه و برداشت سر خود را از سجده دوم از جمله رکعت چهارم صاحب حدث شد پس امام گفت اما نماز
او پس بتحقیق گذشت یعنی که اعاده ندارد و باقیماند تشهد و جز این نیست که تشهد سنت است در نماز پس باید
که وضو سازد و باید برگردد بسوی جائی که در ان نشسته بود یا جائی دیگر که پاکیزه باشد پس تشهد کند مراد رو بقبله است
و شاید که بعد از ان سلام نیز باید بقرینه حدیث آینده اگر گویند ظاهر حدیث اینست که درود بر محمد و آل محمد نیز فرض
نباشد و این منافات دارد با آنچه مذکور شد اول در تفسیر دعا در حدیث پنجم باب فرض الصلوة و با ظاهر آنچه می آید در حدیث
اول باب النوادر که باب سیصدم است گوئیم ممکن است که تشهد در رکعت چهارم سنت و آنچه فرض است درود بعد از رکعت
دوم است و بعضی میگویند که درود در تشهد دوم واجب نیست صلوات الله علیهم دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
فی الرجل یحدث بعد ما یرفع رأسه من السجود الاخیر قبل ان یتشهد قال ینصرف فیتوضأ
فان شاء رجع الى المسجد وان شاء ففی بیته وان شاء حیث شاء یقعد فیتشهد ثم
یسلم وان کان الحدث بعد التشهد فقد مضت صلوته شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
در مردی که صاحب حدث میشود بعد از برداشتن او سر خود را از سجده آخر نماز پیش از آنکه تشهد کند امام گفت بر میگردد از ان
میشود از نماز پس وضو میسازد پس اگر خواهد بر میگردد بسوی مسجدی که نماز در ان میکرد مثلا و اگر خواهد در خانه
خود که وضو در ان ساخته و اگر خواهد جائی دیگر را آنجا که خواسته بر هر تقدیری می نشیند پس تشهد میکند بعد از ان
سلام میدهد و اگر باشد آن حدث بعد از تشهد پس بتحقیق گذشت نماز او یعنی که سلام ساقط است از وظایف
آنچه گذشت در تفسیر دعا در حدیث پنجم باب فرض الصلوة که باب سیوم است اینست که مراد بتشهد اینجا نیز تشهد دوم باشد
باب سی و چهارم اصل باب السهو فی افتتاح الصلوة شرح السهو بفتح سین و سکون ها و تخفیف واو و بضم سین و ضم ها
و تشدید واو مصدر باب نصر غفلت خواه بفراموشی چیزی و خواه بشک در ان مراد بافتتاح ابتدای نماز است و آن
تکبیر احرام است یعنی این باب بیان غفلت در ابتدای نماز است درین باب سه حدیث است اول اصل سألت ابا
جعفر علیه السلام عن الرجل ینسی تکبیرة الافتتاح قال یعید پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از
مردی که فراموش میکند تکبیر را که برای ابتدای نماز است امام گفت که اعاده میکند نماز را دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام انه قال فی الرجل یصلی فلم یفتتح بالتکبیر هل تجزیه تکبیرة الرکوع قال لا بل یعید
صلوته اذا حفظ انه لم یکبر شرح هل تجزیه تا آخر استیناف بیانی سابق است و بتقدیر سؤال هل تجزیه است

پس مفعول قال در اول محذوف است لسیا منسیا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او بحقن گفت در مردی که نماز
میکرد و پس معلومش میشود که ابتدا اکره است تکبیر احرام بیان این آنکه پرسیده شد امام علیه السلم که آیا کافیست او را
تکبیر رکوع گفت نه بلکه اعاده میکند نماز خود را چون معلومش باشد که او تکبیر احرام نگفته سیوم اصل محمّدُ بنُ یحیی
رَفَعَهُ عَنِ الرِّضا عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ الْإِمامُ یَحْمِلُ أَوْهامَ مَنْ خَلْفَهُ إِلَّا تَكْبِیرَةَ الْإِفْتِتاحِ شرح روایت
کرد محمد بن یحیی برجالی که بالا بر دو سند روایت را از امام رضا علیه السلم امام گفت که پیشنماز برمیدارد غفلتهای
هرکرا که در پس او است مگر غفلت در تکبیر احرام را مراد اینست که ماموم اگر غفلت کند در فرضی از فرایض و
پیشنماز غفلت نکند در آن فرض نماز ماموم صحیحست مگر اینکه آن فرض تکبیر احرام باشد باب بیست و پنجم اصل باب
السَّهْوِ فِی الْقِراءَةِ شرح این باب بیان غفلت در خواندن سوره فاتحه و سوره دیگر در نماز است درین باب
سه حدیث است اول اصل عَنْ أَحَدِهِما عَلَیْهِمَا السَّلامُ قالَ إِنَّ اللهَ فَرَضَ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ وَالْقِراءَةُ
سُنَّةٌ فَمَنْ تَرَكَ الْقِراءَةَ مُتَعَمِّداً أَعادَ الصَّلٰوةَ وَمَنْ نَسِیَ الْقِراءَةَ فَقَدْ تَمَّتْ صَلٰوتُهُ وَلا شَیْءَ
عَلَیْهِ شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت بدرستیکه الله تعالی لازم کرده ظاهر قرآن
رکوع و سجود را در نماز و قرائت سنت است بمعنی که لازم است بتاویل قرآن و بیان رسول صلی الله علیه وآله پس هر که
ترک قرائت را دانسته اعاده میکند نماز را و هر که فراموش کند قرائت را پس بتحقیق صحیح است نماز او و لازم نمی آید
بر او چیزی بیان معنی فرض و قرائت شد در شرح حدیث پنجم باب فرض الصلوة و ظاهر این اینست که هر یک از هفت
چیز که بیان شد در آن حدیث اگر ترک شود سهوا باعث اعاده نماز نیست بخلاف باقی چیزها دوم اصل سَأَلْتُ أَبا
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ یَنْسیٰ أُمَّ الْقُرْآنِ قالَ إِنْ كانَ لَمْ یَرْكَعْ فَلْیُعِدْ أُمَّ الْقُرْآنِ شرح
ام القرآن عبارت از سوره فاتحه است باعتبار اینکه اول قرآنست و مرجعیت در معرفت صراط مستقیم که علم باحکام
الهی است و مع اهل آن علم که صدیقان و صالحانند و ایشان درین امت اهل البیت معصومین و متعلمان
از ایشانند و مرجعیت در ذم پیروی ظن که راه کجست زیرا که در آن غلط و رجوع و اضطراب بسیار میباشد و ذم اهل
ظن که دو قسمند یکی نواصب که مغضوب علیهم اند و دیگری مستضعفان که مانند اکثر یهود و نصاری اند دیگر اینکه
پس از سوره فاتحه معلوم میشود متشابهات قرآن بتوسط علم بامام عالم بجمیع متشابهات اگر تصدیق رسول
کند و هر که آیات سوره حمد را بفهم و حمل بر مدعای خود کند سایر محکمات را نیز بخواهد فهمید و تاویل یا معقول خواهد
کرد چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و دوم باب بیزدهم که باب فضل القرآنست که من لم یبرئه
الحمد لم یبرئه شیء باین معنی که هر که بری از مرض جهالت و پیروی از ضلالت نکند او را سوره حمد بری نمیکند او را چیزی



دیگر از محکمات قرآن که مرجعیت در نهی از اختلاف از روی ظن و امر بلزوم صراط مستقیم که علم است باحکام الهی و پیروی
اهل آن علم که ائمه اهل البیت اند سلام الله علیهم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که در نماز فراموش
کرد سوره را که باید خواند گفت امام گفت اگر رکوع نکرده باشد پس باید اعاده کند آن سوره را سیوم اصل قُلْتُ
لِأَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ إِنِّی صَلَّیْتُ الْمَكْتُوبَةَ فَنَسِیتُ أَنْ أَقْرَأَ فِی صَلٰوتِی كُلِّها فَقالَ أَلَیْسَ قَدْ
أَتْمَمْتَ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ قُلْتُ بَلیٰ قالَ قَدْ تَمَّتْ صَلٰوتُكَ إِذا كانَ نِسْیاناً شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را بدرستیکه من گذاردم نماز فریضه را پس فراموش کردم اینکه قرائت کنم سوره حمد و سوره دیگر را در نماز
من بهمگی آنها باین معنی که در جمیع رکعتها تسبیحات اربع گفتم پس امام گفت آیا نیست اینکه درست بجا آوردی رکوع
و سجود را گفتم بلی امام گفت بتحقیق صحیح شد نماز تو چون باشد ترک قرائت از روی فراموشی باب بیست و ششم اصل باب
السَّهْوِ فِی الرُّكُوعِ شرح این باب بیان غفلت در رکوعست درین باب سه حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ یَشُكُّ وَهُوَ قائِمٌ لا یَدْرِی أَرَكَعَ أَمْ لَمْ یَرْكَعْ قالَ یَرْكَعُ وَیَسْجُدُ شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که شک میکند در رکوع در حالی که او ایستاده است نمیداند که رکوع کرده یا نکرده
امام گفت که رکوع میکند و سجود میکند مخفی نماند که ظاهر لا یدری اینست که شامل ظن نیز باشد و شاید که مخصوص تساوی
طرفین باشد بقرینه اینکه یرکع تقدیر ارکع است و مرجع همزه و ام برای طلب تعیین یکی از دو طرف شکست دوم اصل
عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِیَ أَنْ یَرْكَعَ حَتّیٰ یَسْجُدَ وَیَقُومَ قالَ یَسْتَقْبِلُ
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که فراموش کرد اینکه رکوع کند
تا اینکه سجده کند و بایستد گفت از سر میگیرد نماز را ظاهر این اینست که فرقی نباشد میان دو رکعت اول که فرض است
و میان رکعت سیوم و چهارم که سنت است چنانچه گذشت در حدیث دوم باب فرض الصلوة سیوم اصل
عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ إِذا اسْتَیْقَنَ أَنَّهُ قَدْ زادَ فِی الصَّلٰوةِ الْمَكْتُوبَةِ رَكْعَةً لَمْ یَعْتَدَّ
بِها وَاسْتَقْبَلَ الصَّلٰوةَ اسْتِقْبالاً إِذا كانَ قَدِ اسْتَیْقَنَ یَقِیناً شرح ظاهر ذکر این حدیث در تحت عنوان
این باب اینست که مراد برکعت اینجا رکوع باشد و ضمیر لم یعتد بها راجع بالصلوة المکتوبه باشد و استقبالا
مفعول مطلق برای نوعست باین معنی که احتیاج باعاده اذان نیست یقینا نیز مفعول مطلق برای نوعست
باین معنی که عدم معارضه و همیه لازم نیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون مکلف یقین کند
اینکه او بتحقیق زیاد کرده در نماز فریضه یک رکوع را اعتبار نمیکند آن نماز فریضه را از سر میگیرد نماز را از سر گرفتنی
چون یقین کرده باشد زیادتی را یقینی باب سی و هفتم اصل باب السَّهْوِ فِی السُّجُودِ شرح این باب بیان غفلت

سهو است درین باب چهار حدیث است اول حل عن الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل سها
فلم یدر سجدة سجد ام ثنتین قال یسجد اخری ولیس علیه بعد انقضاء الصلوة سجدتا السهو
شرح روایت است از حلبی گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که غافل شد پس نمی‌داند که یک
سجود کرد یا دو سجود امام گفت سجده میکند باری دیگر و نیست بر او بعد از آخر شدن نماز دو سجده سهو دوم حل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل شك فلم یدر سجدة سجد ام سجدتین قال
یسجد حتی یستیقن انهما سجدتان شرح ضمیر انهما راجع بعدد از مکلف است و تثنیه باعتبار خبر است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که شک کرده و باز نمی‌داند که یک سجود کرد یا دو سجود
امام گفت سجده میکند تا یقین کند که آنچه صادر شده از او دو سجده است سیوم حل عن ابی الحسن علیه
السلام قال سألته عن رجل صلی رکعة ثم ذکر وهو فی الثانیة وهو راکع انه ترک سجدة
من الاولی فقال کان ابو الحسن علیه السلام یقول اذا ترکت السجدة فی الرکعة الاولی
ولم تدر واحدة ام ثنتین استقبلت الصلوة حتی یصح لك انهما ثنتان شرح اولی دو جا یعنی
سابقه است اعم از آنکه اول باشد یا دوم باشد یا سیوم باشد و میتواند بود که در کلام سایل یعنی اول باشد
و میتواند بود که در کلام امام نیز بمعنی اول باشد واحده منصوبست معمول است فعل محذوف بتقدیر و احده بحدت
و میتواند بود که مفعول لم تدر باشد و مراد این باشد که وقوع یک سجده نیز معلوم نیست یعنی روایت است از امام رضا
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که گذارد یک رکعت را بعد از آن بیاد آورد برحالی که او در رکعت دوم است
برحالی که او رکوع کرده است اینکه او ترک کرد یک سجود را از رکعت سابقه امام گفت که امام موسی کاظم علیه السلام
چون ترک کنی سجده را در رکعت سابقه و ندانی که یک سجود کردی یا دو سجود از سر میگیری نماز را تا یقین شود ترا
که آنچه صادر شده از تو سجده است چهارم حل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل شبه علیه
فلم یدر واحدة سجد ام ثنتین قال فلیسجد اخری شرح شبه بشین با نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی
مجهول باب تفعیل است علی نایب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که مشتبه بر او شد
پس ندانست که یک سجده کرد یا دو سجده امام گفت پس باید که سجده کند باری دیگر باب سی و ششم حل باب السهو فی
الرکعتین الاولیین شرح این باب بیان غفلت در دو رکعت اولست درین باب چهار حدیث است اول حل قال
لی ابو عبد الله علیه السلام اذا شککت فی الرکعتین الاولیین من الظهر والعصر والعتمة
ولم تدر اواحدة صلیت ام ثنتین فعلیك ان تعید الصلوة شرح روایت از سماعه که از راویان

قاعده شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام چون
شک کنی در دو رکعت اول پس اعاده کن نماز را
دوم حل عن سماعة قال قال اذا سها الرجل
فی الرکعتین الاولیین م

امام جعفر



امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که امام گفت چون غافل شود مرد در دو رکعت اول از نماز ظهر و عصر
و خفتن و نداند که آیا یک رکعت گزارد یا دو رکعت پس بر او است اینکه اعاده کند نماز را سیوم حل عن احدهما
علیهما السلام قال قلت له رجل لا یدری واحدة صلی ام ثنتین قال یعید شرح این ظاهر است از شرح
سابق حل قال قلت له رجل لم یدر اثنتین صلی ام ثلثا قال ان دخله الشك بعد دخوله
فی الثالثة مضی فی الثالثة ثم صلی الاخری ولا شیء علیه ویسلم شرح ظاهر بعد دخوله فی الثالثة آنست
که این شک بعد از شروع در قیام برای رکعتی دیگر باشد پس اگر بعد از رفع راس از سجده رابعه و متصل آن باشد
این حکم نداشته باشد بلکه نماز باطل باشد باعتبار اینکه اگر بنا بر اکثر گذارد باید که ترک تشهد در رود کند بی علم
بتجاوز محل آن با وجود شک در آن و این فرق خلاف مشهور میان متأخرین است و در کلام مصنف رحمه الله
تعالی که می‌آید در ذیل باب چهل و سیوم بجای این عبارت و هو متیقن فی الرکعتین است واو در و یسلم
حالیه است بتقدیر و قد سلم و عامل آن نفی در لا شیء علیه است و میتواند بود که برای عطف بر مضی فی الثالثة باشد
و شاید که تأخیر از قلم کاتبان باشد و بر هر تقدیر مراد سلام بعد از فراغ از ثالثه و تشهد است یعنی راوی گفت
که گفتم او را که مردی ندانست که آیا دو رکعت گزارد یا سه رکعت پس امام گفت اگر داخل شود او را شک بعد از
داخل شدن او در رکعت سیوم که احتمال چهارم نیز دارد تمام میکند آن رکعت سیوم را بعد از آن میگزارد
رکعت احتیاط را و نیست چیزی بر او یا یعنی که دو سجده سهو نیست بر او برحالی که سلام کرده باشد بعد از رکعت
ثالثه حل قلت فانه لم یدر فی اثنتین هو ام فی اربع قال یسلم ویقوم فیصلی رکعتین ثم
یسلم ویقوم فیصلی رکعتین ثم یسلم ولا شیء علیه شرح پس گفتم بدرستی که او بعد از فراغ
تشهد ندانست که در دو رکعت است او یا در چهار رکعت امام گفت سلام میکند و برمیخیزد پس میکند از دیگر
دو رکعت بعد از آن سلام میکند و نیست چیزی بر او یا یعنی که دو سجده سهو نیست حل قال لی ابو
الحسن الرضا علیه السلام الاعادة فی الرکعتین الاولیین والسهو فی الرکعتین الاخیرتین
شرح گفت مرا امام رضا علیه السلام که اعاده در دو رکعت اولست اگر شکی در آنها واقع شود و نماز سهو که
برای احتیاطست در دو رکعت آخر است اگر شک در آنها واقع شود مثل آنچه گذشت در حدیث سابق
باب سی و هفتم حل باب السهو فی الفجر والمغرب والجمعة شرح کاهی مراد بجمعه نماز ظهر روز آدینه است مطلقا چنانچه
بیان شد در شرح حدیث دوم باب چهارم و مراد اینجا ظاهرا آدینه دو رکعتی در حضر است یعنی این باب بیان
غفلت و شک در نماز فجر است و در نماز شام و در نماز جمعه درین باب چهار حدیث است اول حل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا شککت فی المغرب فاعد واذا شککت فی الفجر فاعد
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون شک در عدد رکعت کنی در نماز شام پس اعاده کن و چون
شک در عدد رکعت کنی در نماز فجر پس اعاده کن دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل
یصلی ولا یدری واحدة صلی ام ثنتین قال یستقبل حتی یستیقن انه قد اتم وفی الجمعة
وفی المغرب وفی الصلوة فی السفر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز چهار رکعتی میگزارد
ونمیداند که یک رکعت گزارد یا دو رکعت امام گفت از سر میگیرد تا یقین کند اینرا که او تمام کرد آنچه را که در دست
اوست واعینا از سر میگیرد در نماز جمعه و در نماز شام و در نماز در سفر که دو رکعت بجای چهار رکعتست بدانکه مراد
بجمعه نماز ظهر آدینه دو رکعتی در حضر است در زمان تحقق شروط انعقاد آن و در صورتیست که ماموم نیز حفظ عدد
رکعت نکرده باشند یا اختلاف کرده باشند چنانچه می آید در حدیث پنجم باب چهل وسوم واین منافات
ندارد با اینکه مشتمل نماز جمعه دو رکعتی امام مفترض الطاعه باشد زیرا که شک او ممکن است چنانچه می آید در حدیث اول
وششم باب چهل ودوم سوم اصل عن ابی بکر الحضرمی قال صلیت باصحابی المغرب فلما ان
صلیت رکعتین سلمت فقال بعضهم انما صلیت رکعتین فاعدت فاخبرت ابا عبد
الله علیه السلام فقال لعلک اعدت قلت نعم قال فضحک ثم قال انما کان یجزیک
ان تقوم فترکع رکعة شرح ان در فلما ان بفتح همزه وسکون نون زایده است برای تاکید اتصال شرط
بجزا قول در فقال میتواند بود که بصیغ این لفظ باشد ومیتواند بود که بکفتن دو تسبیح باشد مثلا تا افاده این
مضمون کند یعنی روایتست از ابو بکر که از حضرموت است گفت که گزاردم با یاران خود نماز شام را امامت یعنی که
پیشنماز ایشان کردم در نماز شام پس چون گزاردم دو رکعت سلام کردم پس گفت بعضی یاران که جز این نیست
که گزاردی دو رکعت پس اعاده کردم نماز را پس خبر کردم امام جعفر صادق علیه السلم را پس امام گفت شاید که اعاده
کرده باشی نماز را گفتم آری ابو بکر گفت پس امام خنده کرد بعد از آن گفت جز این نیست که کافی بود ترا اینکه برخیزی
پس گزاری رکعتی دیگر را چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس فی المغرب والفجر سهو
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست در نماز شام و نماز صبح نماز احتیاط برای سهو مراد
اینست که اعاده نماز میباید کرد اگر شکی در عدد رکعات واقع شود باب چهلم اصل باب السهو فی الثلث
والاربع شرح این باب بیان شک در میان سه رکعت وچهار رکعت است درین باب نه حدیث است اول اصل
عن ابی بصیر قال سألته عن رجل صلی فلم یدر افی الثالثة هو ام فی الرابعة قال فما ذهب



وهمه الیه ان رأی انه فی الثالثة وفی قلبه من الرابعة شیء سلم بینه وبین نفسه ثم صلی رکعتین
یقرأ فیهما بفاتحة الکتاب شرح ما در ما ذهب موصول ومبتدا است وخبرش محذوفست بتقدیر حق ما منصوبست
بفعل محذوف بتقدیر یلزم وهم بفتح واو وسکون ها بمعنی چیزیست که در ذهن در آید وآنرا خاطر نیز مینامند ذهب
وهم سوی چیزی عبارت از ظن باشد رای بمعنی علم است شی بمعنی شک است سلام خود با خود عبارتست از
سلام آهسته ومیتواند بود که این نیز مراد باشد که بی التفات بجانب دست راست باشد که مستحب است در
غیر صورت شک چنانچه بیان شد در حدیث هشتم باب سی ام لیکن آنچه می آید در حدیث هفتم این باب وان اعتدل
وهمک فانصرف موید احتمال اولست مگر آنکه مراد بانصراف آنجا التفات اندک باشد یعنی روایتست از ابو بصیر که از
راویان امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد پس ندانست
که آیا در رکعت سیوم است او یا در رکعت چهارم امام گفت پس آنچه رفت خاطر او سوی آن جهت یعنی که گمان
غالب خود میکند پس اگر یقین داند که او در رکعت سیوم است ودر دل او از احتمال رکعت چهارم شکی باشد
مراد اینست که سه رکعت را یقین کرده باشد وچهارم در دل او مساوی الطرفین باشد سلام میدهد میان
او ومیان خودش یعنی که بنا بر چهارم میگذارد وآن رکعت را تمام میکند با تشهد وسلام آهسته رو بقبله
بعد از آن میگزارد دو رکعت مراد نشسته است بقرینه حدیث آینده وقرائت میکند در آن دو رکعت بفاتحة
الکتاب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا استوی وهمه فی الثلث والاربع سلم
وصلی رکعتین واربع سجدات بفاتحة الکتاب وهو جالس یقصد فی التشهد شرح یقصد
بقاف وصاد بی نقطه ودال بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب یا باب تفعیلست القصد میانه روی
والتقصید اقتصار کردن چیزی بهر وجه که باشد ما تا نصف یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
چون برابر شود خاطر مکلف در سه رکعت وچهار رکعت سلام میدهد یعنی که بنا بر چهار میگذارد ومیگزارد
دو رکعت وچهار سجده با سوره فاتحة الکتاب بر حالی که او نشسته باشد میانه روی میکند در تشهد یعنی
که بسیار طویل وبسیار قصیر نمیکند سیوم اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلم قال قلت له من
لم یدر فی اربع هو ام فی ثنتین وقد احرز الثنتین قال یرکع رکعتین واربع سجدات
وهو قائم بفاتحة الکتاب ویتشهد ولا شیء علیه واذا لم یدر فی ثلاث هو او فی اربع
وقد احرز الثلث قام فاضاف الیها اخری ولا شیء علیه شرح احرز بحا بی نقطه ورا بی نقطه
وزای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال ماخوذست از حرز بفتح حا وفتح یا سکون را بی نقطه وزا با نقطه

یعنی مختار را الا واز اختیار جزئی و مراد اینجا تعلق ظنست باثنین در مسئله اول و بثلث در مسئله دوم و بعض مجتهدین
حمل کرده اند اعواز را بر اتمام و فراغ و حمل کرده اند عدم درایت را بر صورت تساوی طرفین و محتاج شده اند در جمع میان
این دو حدیث که دلالت بر بنا بر اقل میکند و احادیثی که دلالت بر بنا بر اکثر میکند باینکه در این دو مسئله قائل
شده اند باینکه آدمی مخیرست میان بنا بر اقل و میان بنا بر اکثر و نماز احتیاط و این مخالف کلام مصنفست
که می آید در ذیل باب چهل و سوم **یخ** روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت
گفتم امام را کسی که ندانست که در چهار رکعتست او یا در دو رکعت بر حالی که بتحقیق ظن کرد دو رکعت را چه
میکند امام گفت میگزارد دو رکعت و چهار سجده را بر حالی که او ایستاده باشد قرائت میکند بفاتحة الکتاب
و تشهد میکند و نیست چیزی بر او یا بمعنی که دو سجده سهو ندارد **ب** اگه عدم ذکر دره و عدم ذکر سلام از قبیل
اقتصارست بنا بر اعتماد بر ظهور وجوب آنها و چون نداند که در سه رکعتست او یا در چهار رکعت و بتحقیق
ظن کرد سه رکعت را بر میخیزد پس اضافه میکند سوی آن سه رکعت رکعتی دیگر را و نیست چیزی بر او **مل**
وَلَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ وَلَا يُدْخِلُ الشَّكَّ فِي الْيَقِينِ وَلَا يَخْلِطُ أَحَدَهُمَا بِالْآخَرِ وَلَكِنَّهُ
يَنْقُضُ الشَّكَّ بِالْيَقِينِ وَيُتِمُّ عَلَى الْيَقِينِ فَيَبْنِي عَلَيْهِ وَلَا يَعْتَدُّ بِالشَّكِّ فِي حَالٍ مِنَ الْحَالَاتِ
**تخ** لا ینقض و نظایر آن بصیغه مضارع غائب معلوم است و میتواند بود که بصیغه مجهول باشد و بنا بر اول
ضمیر لکنه راجع بنمازگزار است و بنا بر دوم ضمیر شانست لا ینقض بنون و قاف و صاد با نقطه از باب
نصرست و نفی بمعنی نهی است مراد بیقین اینجا علم مجزی بودن عبادتست در وقت وقوع آن عبادت
و مراد بشک عدم علمست بمجزی خواه بعنوان تساوی طرفین باشد و خواه بعنوان ظن آنچیز باشد و خواه بعنوان
ظن بخلاف آنچیز باشد لا یدخل از باب افعالست لا یخلط بخا با نقطه و طاء بی نقطه از باب ضرب یا از باب تفعیل
است یتم بیا دو نقطه در بالا و تشدید میم از باب ضربست ابن اثیر در نهایه گفته یقال تم علی الامر و تمم علیه
باظهار الادغام ای استمر علیه فیبنی بیاء یکنقطه و نون از باب ضربست لا یعتد بعین بی نقطه و تشدید دال
بی نقطه از باب افتعالست در اینجا شش فقره مذکورست بعنوان لف و نشر مرتب با بیروش که فقره چهارم
ناظرست بفقره اول و فقره پنجم ناظرست بفقره دوم و فقره ششم ناظرست بفقره سوم و ما متناظرین
را در پهلوی یکدیگر بیان میکنیم تا ظاهر شود **یعنی** و مناسب این مسئله سه مسئله است **اول** اینکه نمازگزار
نمیشکند یقین را بشک و لیکن میشکند شک را بیقین مراد اینست که بعد از فراغ از نمازی که مجزی بودنش
در وقت وقوع آن چون شکی عارض شود در عدد رکعات آن و مانند آن عمل بمقتضای یقین سابق خود

میکند

میکند و شک را اعتبار نمیکند اصلا خواه یقین بمجزی بودن مقارن یقین بعدد رکعات باشد و خواه نباشد
مثل دو مسئله سابق حاصل اینست که یقین را نمیشکند مگر بیقین و مثل این گذشت در حدیث دهم باب
دوازدهم **دوم** اینکه داخل نمیکند شک را در یقین و لیکن باقی میماند بر مثل آنچه یقین بآن داشته پس بنا میکند
بر آنچه یقین داشته باشد بمعنی که لاحق را مطابق سابق میکند چنانچه بالای دیوار مطابق پایین دیوار میباشد
مراد اینست که کسی که مثلا نماز ظهر را چهار رکعتی میکرده باشد و مجزی باشد از او یقینا چون رسد بموضعی از زمانی
که شک کند که آیا قصر ظهر واجبست یا نه مستمر میماند بر کردن چهار رکعت مثل کسی که سفری کند و نداند که بحد ترخص رسیده
یا نه و مثل کسی که بروز جمعه رسد و نداند که جمعه دو رکعتی بر او واجبست یا نه **سوم** اینکه آمیخته نمیکند یقین و شک را
بیکدیگر بحساب عبادات خود در بنی آوردن شک را در حالی از حالات خواه در نماز و خواه در زکوة و خواه در روزه
و خواه در حج و خواه در جهاد و خواه در غیر آنها مراد اینست که در هر عبادتی یقین بمجزی بودن هر جزئی از اجزای آن
میباید و الا باطلست خواه آن یقین مقارن یقین بعدد رکعات و مانند آن باشد و خواه نه **اگر گویی** مسئله
سوم منافی مسئله دوم است زیرا که اگر جمعه دو رکعتی مثلا مشکوک فیه باشد جمعه چهار رکعتی نیز مشکوک فیه خواهد
بود بدلیل اینکه شک در احد المتقابلین لازم دارد شک در دیگری را **گوییم** از آنچه گفتی لازم می آید که حکم واقعی جمعه
چهار رکعتی مشکوک فیه باشد حکم واقعی جمعه دو رکعتی مشکوک فیه است و این منافات ندارد با اینکه حکم واصلی
جمعه چهار رکعتی بمعنی مجزی بودن آن یقینی شود بمقتضای این حدیث و بر این قیاس است هر عبادت کسی که عمل کند
بخبر واحد صحیح یا بظاهر قرآن زیرا که مجزی بودن آن یقینی است اگرچه حکم واقعی آن مجهول باشد چنانچه بیان شد
در خطبه مصنف در شرح و الشرط من اشتمل ذکره فیما استعبد بخلقه ان یؤدوا جمیع فرایضه بعلم و یقین و بصیرة
تا آخر **چهارم مل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ لَا يَدْرِي رَكْعَتَيْنِ صَلَّى أَمْ أَرْبَعًا
قَالَ يَتَشَهَّدُ وَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَأَرْبَعَ سَجَدَاتٍ يَقْرَأُ فِيهِمَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ
ثُمَّ يَتَشَهَّدُ وَيُسَلِّمُ فَإِنْ كَانَ صَلَّى أَرْبَعًا كَانَتْ هَاتَانِ نَافِلَةً وَإِنْ كَانَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ
كَانَتْ هَاتَانِ تَمَامَ الْأَرْبَعِ وَإِنْ تَكَلَّمَ فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ **تخ** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
از مردی که نمیداند که دو رکعت گزارد یا چهار رکعت گفت تشهد میکند و سلام میکند بعد از آن بر میخیزد پس میگزارد
دو رکعت و چهار سجده قرائت میکند در آن دو رکعت بفاتحة الکتاب بعد از آن تشهد میکند و سلام میکند
پس اگر گزارده باشد چهار رکعت شد این دو رکعت نافله و اگر گزارده باشد دو رکعت شد این دو رکعت تتمه
چهار رکعت و اگر سخن گفته باشد پیش از این دو رکعت پس باید که سجده کند دو سجده سهو **پنجم مل** عن محمد بن مسلم

قَالَ اِنَّمَا السَّهْوُ مَا بَیْنَ الثَّلٰثِ وَالْاَرْبَعِ وَفِی الْاِثْنَتَیْنِ وَالْاَرْبَعِ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ وَمَنْ سَهَا فَلَمْ یَدْرِ
ثَلٰثًا صَلّٰی اَمْ اَرْبَعًا وَاعْتَدَلَ شَکُّهُ قَالَ یَقُومُ فَیُتِمُّ ثُمَّ یَجْلِسُ فَیَتَشَهَّدُ وَیُسَلِّمُ وَیُصَلِّی
رَکْعَتَیْنِ وَاَرْبَعَ سَجَدَاتٍ وَهُوَ جَالِسٌ فَاِنْ کَانَ اَکْثَرُ وَهْمِهِ اِلَی الْاَرْبَعِ تَشَهَّدَ وَسَلَّمَ ثُمَّ
قَرَأَ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ وَرَکَعَ وَسَجَدَ ثُمَّ قَرَأَ وَسَجَدَ سَجْدَتَیْنِ وَتَشَهَّدَ وَسَلَّمَ وَاِنْ کَانَ اَکْثَرُ
وَهْمِهِ الثِّنْتَیْنِ نَهَضَ فَصَلّٰی رَکْعَتَیْنِ وَتَشَهَّدَ وَسَلَّمَ شرح این فقرات عبارت محمد بن مسلم است
در کتابش بعد از ذلک حدیث سابق السهو مبتدا است ما منصوبست محلا بظرفیت و ظرف متعلق بالسهو است
وفی الاثنتین عطف بر ما بین است بعطف السحاب پس مراد بیان شک دو و سه و چهار است اگرچه در عبارت
مسامحه واقع شده المنزلة خبر مبتدا است و مشار الیه آن مذکور است در حدیث سابق و آن حکم صورت شک میان
دو و چهار است و من سها بتقدیر و سهو من سها است و معطوف بر مبتدا است پس خبر تلک المنزلة خبر این نیز
واقع شده لفظا یا معنی پس مقصود اینست که این دو صورت نیز مثل صورت شک میان دو و چهار است
در وجوب بنا بر چهار و گزاردن نماز احتیاط واو در وهو احتمال حالیه است بتقدیر قد و مراد اینست که این دو صورت
نیز از صورتیست که مذکور است در حدیث سابق بر حالی که در هر سه صورت اعتدال شک باشد ضمیر قال راجع
بمحمد بن مسلم است یقوم بصیغه مضارع غائب باب نصر است و این جمله برای بیان نماز احتیاط برای
شک در میان دو و سه و چهار است یتم بتاء دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع غائب باب افعال
و مراد با تمام گزاردن دو رکعت ایستاده است فاء در فان کان برای تفریع بر جمله حالیه است و این کلام تا آخر متعلق
بصورتیست که مذکور است در حدیث سابق ثم قرأ فاتحة الکتاب در اول محمول بر استحباب است یعنی روایت از
محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت در کتابش که جزو اینست که شک
در میان دو و سه و چهار مانند شک در میان دو و چهار است که مذکور شد در حدیث سابق در وجوب بنا بر چهار
و گزاردن نماز احتیاط و همچنین است شک کسی که شک کند و نداند که سه رکعت گذارده یا چهار رکعت بر حالی که
مساوی شده باشد شک او یا بمعنی که ظن نداشته باشد اصلا نه صورت مذکور در حدیث سابق و در
این دو صورت محمد بن مسلم گفت که در صورت اول از این دو صورت برمیخیزد بعد از تشهد و سلام پس تمام میکند
دو رکعت ایستاده بعد از آن مینشیند پس تشهد میکند و سلام میکند برای احتمال دو رکعت بودن و میگزارد
دو رکعت و چهار سجده را نشسته برای احتمال سه رکعت بودن پس اگر باشد در صورتی که مذکور است در حدیث
سابق بیشتر خاطر او مایل سوی چهار رکعت تشهد میکند و سلام میکند بعد از آن بعنوان استحباب بخواند



الکتاب را و رکوع میکند و سجده میکند بعد از آن قرائت فاتحة الکتاب میکند و سجده میکند دو سجده و تشهد میکند
و سلام میکند مراد اینست که بعنوان استحباب دو رکعت ایستاده میکند اگرچه در عبادت محمد بن مسلم ایجا نیز
مسامحه است و اگر باشد بیشتر خاطر او مایل بدو رکعت برمیخیزد پس میگزارد دو رکعت و تشهد میکند و سلام میکند
هشتم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی رَجُلٍ صَلّٰی فَلَمْ یَدْرِ اِثْنَتَیْنِ صَلّٰی اَمْ ثَلٰثًا اَمْ اَرْبَعًا
قَالَ یَقُومُ فَیُصَلِّی رَکْعَتَیْنِ مِنْ قِیَامٍ وَیُسَلِّمُ ثُمَّ یُصَلِّی رَکْعَتَیْنِ مِنْ جُلُوسٍ وَیُسَلِّمُ فَاِنْ کَانَتْ
اَرْبَعَ رَکَعَاتٍ کَانَتِ الرَّکَعَاتُ نَافِلَةً وَاِلَّا تَمَّتِ الْاَرْبَعُ شرح اثنتین بفتح همزه استفهام و کسر
نقطه و سکون نون میتواند بود و بکسر همزه وصل و سکون ثاء و فتح نون میتواند بود بتقدیر حرف استفهام
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که نماز گزارد و پس شک از سلام نداشت که آیا دو رکعت گذارد
یا سه رکعت یا چهار رکعت امام گفت برمیخیزد بعد از تشهد و سلام پس میگذارد دو رکعت ایستاده و سلام میدهد
بعد از آن میگذارد دو رکعت نشسته و سلام میدهد پس اگر باشد آنچه گذارده بود چهار رکعت میشود این
رکعتهای آخر نافله و اگر نباشد چهار رکعت تمام میشود چهار رکعت نهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ اِذَا لَمْ تَدْرِ ثَلٰثًا صَلَّیْتَ اَوْ اَرْبَعًا وَوَقَعَ رَأْیُكَ عَلَی الثَّلٰثِ فَابْنِ عَلَی الثَّلٰثِ وَاِنْ وَقَعَ
رَأْیُكَ عَلَی الْاَرْبَعِ فَسَلِّمْ وَانْصَرِفْ وَاِنِ اعْتَدَلَ وَهْمُكَ فَانْصَرِفْ وَصَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَاَنْتَ
جَالِسٌ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون ندانی که سه رکعت گذاردی یا چهار رکعت
و واقع شود ظن تو بر سه رکعت پس بنا بگذار بر سه رکعت و اگر واقع شود ظن تو بر چهار رکعت پس سلام کن
بعد از تشهد و برگرد یا بمعنی که در اثنای سلام التفات بجانب یمین کن و اگر مساوی شود خاطر تو در میان
سه و چهار پس برگرد بعد از تشهد بسلام و التفات بجانب یمین و بگذار دو رکعت نشسته دهم اصل عَنْ
اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا لَمْ تَدْرِ اِثْنَتَیْنِ صَلَّیْتَ اَمْ اَرْبَعًا وَلَمْ یَذْهَبْ وَهْمُكَ
اِلٰی شَیْءٍ فَتَشَهَّدْ وَسَلِّمْ ثُمَّ صَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَاَرْبَعَ سَجَدَاتٍ تَقْرَأُ فِیهِمَا بِاُمِّ الْقُرْاٰنِ ثُمَّ تَشَهَّدْ وَسَلِّمْ
فَاِنْ کُنْتَ اِنَّمَا صَلَّیْتَ رَکْعَتَیْنِ کَانَتْ هَاتَانِ تَمَامَ الْاَرْبَعِ وَاِنْ کُنْتَ صَلَّیْتَ الْاَرْبَعَ کَانَتْ
هَاتَانِ نَافِلَةً شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون ندانی که آیا دو رکعت گزاردی یا چهار رکعت
و نرود ظن تو سوی چیزی پس تشهد کن و سلام کن بعد از آن بگذار دو رکعت و چهار سجده را میخوانی در آن دو رکعت
سوره فاتحة الکتاب بعد از آن تشهد کن و سلام کن پس اگر باشی با نیروش که گذارده باشی ملا دو رکعت را
میشود این دو رکعت آخر متمم چهار رکعت و اگر باشی با نیروش که گزارده باشی چهار رکعت را میشود این دو رکعت

آخرنا قلم اصل وان کنت لا تدری ثلثا صلیت ام اربعا ولم یذهب وهمک الی شیء فسلم ثم صل
رکعتین وانت جالس تقرأ فیهما بام الکتاب وان ذهب وهمک الی الثلث فقم وصل
الرکعة الرابعة ولا تسجد سجدتی السهو وان ذهب وهمک الی الاربع فتشهد وسلم
ثم اسجد سجدتی السهو شرح واگر باشی بابر روش که ندانی که سه رکعت گذاردی یا چهار رکعت و نرود ظن تو
سوی چیزی پس بعد از تشهد سلام کن بعد از آن بگذار دو رکعت را نشسته میخوانی در آن دو رکعت سوره فاتحه
الکتاب واگر رود ظن تو سوی سه رکعت پس برخیز پس بگزار رکعت چهارم را و سجده مکن دو سجده سهو واگر
رود ظن تو سوی چهار پس تشهد و سلام کن بعد از آن سجده کن دو سجده سهو اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال فیمن لا یدری اثلاثا صلی ام اربعا ووهمه فی ذلک سواء قال فقال اذا اعتدل الوهم
فی الثلث والاربع فهو بالخیار ان شاء صلی رکعة وهو قائم وان شاء صلی رکعتین
واربع سجدات وهو جالس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت در کسی که نمیداند که آیا
سه رکعت گذارد یا چهار رکعت و خاطر او دران برابرست راوی گفت که پس امام گفت که چون برابر شود خاطر در
سه رکعت و چهار رکعت پس او بعد از تشهد و سلام مختارست اگر خواهد میگزارد یک رکعت ایستاده و اگر خواهد
میگزارد دو رکعت و چهار سجده نشسته اصل وقال فی رجل لم یدر اثنتین صلی ام اربعا ووهمه
یذهب الی الاربع او الی الرکعتین فقال یصلی رکعتین واربع سجدات وقال ان ذهب
وهمک الی رکعتین واربع فهو سواء ولیس الوهم فی هذا الموضع مثله فی الثلث والاربع
شرح و امام گفت در مردی که ندانست که آیا دو رکعت گزارد یا چهار رکعت و خاطر او میرود سوی چهار رکعت
یا سوی دو رکعت یعنی که مترددست گاهی خیال چهار رکعت میکند و گاهی خیال دو رکعت میکند پس امام گفت
که بعد از تشهد و سلام میگزارد دو رکعت و چهار سجده را و امام گفت برای توضیح آنچه مذکور شد که اگر رود خاطر تو
سوی دو رکعت و چهار رکعت پس خاطر تو برابرست یعنی که ظن بهیچکدام نداری و حیثیت شک درین موضع مثل
شک در سه رکعت و چهار رکعت نیست که درین موضع البته دو رکعت ایستاده میباید بخلاف اینجا زیرا که در آن
آدمی مخیرست میان دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده باب چهل و نهم اصل باب من سها فی الاربع والخمس
ولم یدر ازاد ام نقص او استیقن انه زاد شرح واو در ولم یدر برای عطف تفسیرست بقرینه آنکه در فقره اخیر سواء
بود که واو برای عطف تفسیر باشد و مؤید اینست مضمون حدیث چهارم این باب و بنابر اول این اشارتست
بکل حدیث اول این باب باینکه مراد بنقص عدم زیاده است یعنی این باب بیان کسی است که شک کرد در میان



چهار رکعت و پنج رکعت و ندانست که آیا زیاد کرده یا کم کرده یا کسی که یقین دانست که او زیاد کرده در این باب
شش حدیث است اول اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله
اذا شک احدکم فی صلوته فلم یدر زاد ام نقص فلیسجد سجدتین وهو جالس وسماهما
رسول الله صلی الله علیه وآله المرغمتین شرح المرغمتین بسکون را و کسر غین باعتبار صیغه اسم فاعل
باب افعال دو خاک مالنده شیطان چنانچه می آید حدیث نهم باب آینده یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم
میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون شک کند یکی از شما در نماز خود و نداند که زیاد کرده یا
کم کرده پس باید که سجده کند دو سجده نشسته و نامید آن دو سجده را رسول الله صلی الله علیه وآله دو خاک مالنده دوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا استیقن انه زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد بها
واستقبل صلوته استقبالا اذا کان قد استیقن یقینا شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت
اگر نماز گزار یقین کند اینکه او زیاد کرد یک رکعت را در نماز خود که فریضه است حساب نمیکند آن نماز را و از سر گیرد
نماز خود را نو گرفتنی یعنی که اعاده اذان و اقامت لازم نیست چون یقین کرده باشد زیاد و مراد
از یقین شاید که مراد این باشد که ظن غالب اینجا مانند یقین حقیقی است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال اذا کنت لا تدری اربعا صلیت او خمسا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک ثم
سلم بعدهما شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون نمیدانسته باشی که چهار رکعت گزاردی
یا پنج رکعت پس سجده کن دو سجده سهو بعد از سلام تو بعد از آن سلام کن بعد از آن دو سجده و جمع میان ثم که
برای تراخیست و میان بعدهما اشارتست بفاصله تشهد میان سجدتین و سلام چهارم اصل عن سماعة
قال قال من حفظ سهوه فاتمه فلیس علیه سجدتا السهو انما السهو علی من لم یدر زاد
ام نقص منها شرح روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است سماعه گفت
که امام گفت هر که نگاه دارد سهو خود را از احتمال زیاد کردن یک رکعت مثل کسی که شک کند میان سه و چهار پس تمام
کند سهو خود را بگذاردن نماز احتیاط پس نیست بر او دو سجده سهو جز این نیست که سجده سهو بر کسی است که ندانست
که زیاد کرد یک رکعت را یا کم کرد یک رکعت را از نماز مثل کسی که شک کرد میان سه و چهار و پنج پس بنابر چهار میگذارد
و نماز احتیاط میکند برای احتمال سه بودن و دو سجده سهو میکند برای احتمال پنج بودن مخفی نماند که حصر در اینجا باعتبار
اینست که کلام در کسی است که احتمال نقصان سیوم پس منافات ندارد با وجوب دو سجده سهو بر کسی که شک کند
میان چهار و پنج و احتمال نقصان اصلا ندارد یعنی از این معلوم میشود که حکم کسی که شک کند میان سه و پنج حال

چهار شده و این شکلت و العلم عند الله هجدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من زاد فی صلوته فعلیه
الاعادة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که زیاد کرد رکعت را در نماز خود پس واجبست بر او از سر گرفتن نماز
نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لم تدر خمسا صلیت ام اربعا فاسجد سجدتی
السهو بعد تسلیمک وانت جالس ثم تسلم بعدهما شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث
سیوم این باب باب من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها او یقوم فی موضع الجلوس
شرح الانصراف دور گردانیدن و مراد اینجا سلامست زیرا که آن بعنوان دور گردانیدن یکجانب است
چنانچه گذشت در حدیث ششم باب سی ام یعنی این باب بیان کسی است که سخن گفت در اثنای نماز خود یا سلام
داد پیش از اتمام نماز یا ایستاد در جای نشستن و در این باب نه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه
السلام من حفظ سهوه فاتمه فلیس علیه سجدتا السهو فان رسول الله صلی الله علیه واله
صلی بالناس الظهر رکعتین ثم سها فسلم فقال له ذو الشمالین یا رسول الله انزل فی الصلوة
شیء فقال وما ذاک قال انما صلیت رکعتین فقال رسول الله صلی الله علیه واله اتقولون
مثل قوله قالوا نعم فقام صلی الله علیه فاتم بهم الصلوة وسجد بهم سجدتی السهو شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلم هر کس که نگاهداشت غفلت خود را از زیاد کردن یکی از مثل سخن گفتن پس تمام کرد
غفلت خود را یعنی که تلافی آن کرد پس نیست بر او دو سجده سهو بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله گزارد
با مردمان نماز ظهر را دو رکعت بعد از آن غافل شد پس سلام داد پس گفت او را ذو الشمالین که ای رسول الله
آیا فرود آمده در اثنای این نماز چیزی از وحی الله تعالی که باعث نسخ شده باشد پس رسول الله صلی الله علیه وآله
گفت و چیست باعث این سخن گفت جز این نیست که گزاردی دو رکعت پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
اصحاب دیگر را که آیا میگوئید شما مثل سخن او را گفتند آری پس برخواست صلی الله علیه وآله پس اتمام کرد با ایشان
آن نماز را و سجده کرد با ایشان دو سجده سهو ظاهر فان تا آخر اینست که چون دلیلی بر وجوب چیزی نباشد
آن جزء واجب نمیشود و قیاس در امثال اینها جایز نیست دوم اصل قال قلت ارایت من صلی رکعتین و
ظن انهما اربع رکعات فسلم وانصرف ثم ذکر بعد ما ذهب انه انما صلی رکعتین قال
یستقبل الصلوة من اولها قال قلت فما بال رسول الله صلی الله علیه واله لم یستقبل الصلوة
وانما اتم بهم ما بقی من صلوته فقال ان رسول الله صلی الله علیه واله لم یبرح من مجلسه
فان کان لم یبرح من مجلسه فلیتم ما نقص من صلوته اذا کان قد حفظ الرکعتین الاولتین

شرح

شرح ارایت بهمزه استفهام و فعل ماضی مخاطب بمعنی اخبرنی است لم یبرح بباء یک نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع
غائب باب علم است یعنی راوی گفت که گفتم که خبر ده مرا کسی که گزارد دو رکعت را و گمان کرد که نماز او چهار رکعت
پس سلام داده و گردید از نماز بعد از آن بخاطر رسانید بعد از آنکه رفت اینرا که او جز این نیست که گذارد دو رکعت را
امام گفت ابتدا میکند آن نماز را از اول آن راوی گفت که گفتم پس چیست حال رسول الله صلی الله علیه وآله که ابتدا
نکرد نماز را و جز این نیست که اتمام کرد با آن مردمان آنچه را که باقی مانده بود از نماز او پس امام گفت بدرستی که رسول
الله صلی الله علیه وآله زایل نشد از جای نشستن خود پس باید که اتمام کند آنچه را که کم کرد از نماز خود اگر نگاه داشته
باشد دو رکعت اول را از فسادی دیگر مثل نقض وضو دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال فی الرجل
یصلی رکعتین من المکتوبة ثم ینسی فیقوم قبل ان یجلس بینهما قال فلیجلس ما لم یرکع
وقد تمت صلوته فان لم یذکر حتی رکع فلیمض فی صلوته فاذا سلم سجد سجدتین وهو
جالس شرح ضمیر بینهما راجع بدو چیزست اول رکعتین اولیین که مذکورست دوم رکعتین اخیرتین که در حکم مذکورست
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت در مردی که میگزارد دو رکعت را از فریضه بعد از آن فراموش میکند
پس برمیخیزد پیش از آنکه بنشیند برای تشهد میان دو رکعت اول و دو رکعت آخر امام گفت پس باید که بنشیند مادام که
رکوع نکرده باشد و بتحقیق تمام شد نماز او یعنی که قضای چیزی بر او لازم نیست بخلاف شق دوم زیرا که در آن قضای
تشهد بر او لازمست چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و مراد این نیست که سجده سهو بر او لازم نیست بقرینه
حدیث نهم این باب پس اگر بیاد نیاورد تا آنکه رکوع کند پس باید که برود در نماز خود پس چون سلام کند سجده کند دو
سجده سهو در حالی که او نشسته باشد یعنی که میباید که میان سلام و دو سجده برنخیزد سیوم اصل قلت لابی الحسن
الاول علیه السلام اسلم رسول الله صلی الله علیه واله فی الرکعتین الاولتین فقال نعم
قلت وحاله حاله قال انما اراد الله عز وجل ان یفقههم شرح واو در وحاله حالیه است و بتقدیر اعاده
کلام سابق است یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را از روی تعجب که آیا سلام کرد رسول الله صلی الله علیه وآله در دو رکعت
اول پس امام گفت آری گفتم آیا سلام کرد و حال آنکه مرتبه او آن مرتبه اوست که نبوت و عصمت است امام گفت
جز این نیست که اراده کرد الله عز وجل که دانا کند مردمان را بحکم این سهو یعنی که دانا شوند که سرزنش کسی برای سهو در نماز
که بی اختیارست قبیحست چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یتکلم ناسیا فی الصلوة
یقول اقیموا صفوفکم فقال یتم صلوته ثم یسجد سجدتین فقلت سجدتا السهو قبل التسلیم
هما او بعده قال بعده شرح بعد دو جا مبنی بر ضم و مقطوع از اضافه است بتقدیر بعد التسلیم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق

علیه السلم را از مردی که سخن میگوید بر حالی که فراموش کرده در نماز میگوید راست گیند صحابی خود را پس امام گفت
اتمام میکند نماز خود را بعد از آن سجده میکند دو سجده پس گفتم دو سجده سهو پیش از سلام است یا بعد از سلام امام گفت
بعد از سلام است هفتم صحیح عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقول فی سجدتی السهو بسم الله
وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد قال الحلبی وسمعته مرة اخری تقول بسم الله وبالله السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته شرح تقول دو جا بصیغه مخاطب و کلام امام است تغیر سلام و تغیر
رحمة الله و تغیر برکاته می آید در حدیث اول باب النوادر که باب ... است یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلم امام گفت که میگوید در دو سجده سهو که بنام خدا است و بمدد خدا است خدایا رحمت کن بر محمد و آل محمد گفت
حلبی که و شنیدم از امام علیه السلم باری دیگر که میگوئی در دو سجده سهو که بنام خدا است و بمدد خدا است سلام
بر تو باد ای پیغمبر و رحمت خدا و برکاتش مراد این است که هرکدام ازین دو عبارت کافیست هشتم صحیح سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول صلی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم سلم فی رکعتین فقال له
اکذلک یا ذا الیدین وکان یدعی ذا الشمالین فقال نعم فبنی علی صلوته فاتم الصلوة اربعا

فسلم من ثنتین یا رسول الله صلی الله علیه وآله
احدث فی الصلوة شیء قال وما ذاک قالوا
انما صلیت رکعتین

شرح سهوی که در این حدیث مذکور است غیر سهویست که در حدیث اول این باب است و این بعد از آنست و چون
ذو الشمالین در اول جرات نموده بود اینجا رعایت ادب کرد و لفظ قد س تا آخر در فقرات آینده مؤید تعدد سهو
والله اعلم ثم برای تعجب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نماز گزارد رسول الله صلی الله علیه وآله
عجب آنکه سلام داده در دو رکعت پس رسید ... جمعی که در پی سر او بوده اند یا بمعنی که بعض ایشان پرسید که ای
رسول خدا آیا حادث شد در نماز چیزی که باعث نسخ باشد گفت و چیست باعث این سخن گفتند جز این نیست
که گزاردی دو رکعت پس گفت آیا چنین است ای صاحب دو دست و خوانده میشد آن مرد صاحب دو دست
چپ پس آمد و گفت آری پس بنا گذاشت بر نماز خود پس اتمام کرد نماز را چهار رکعت نهم حسن وقال ان الله
هو الذی اتاه رحمة للامة الا تری لو ان رجلا صنع هذا لعیر وقیل ما تقبل صلوتک
فمن دخل علیه الیوم ذاک قال قد سن رسول الله صلی الله علیه وآله وصارت اسوة
وسجد سجدتین لمکان الکلام شرح لعیر بفتح لام است و عیر بعین بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و را
بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است وقیل عطف بر عیر است بعطف تفسیر ما تقبل بتا و قاف و باء یک نقطه
بصیغه مضارع مجهول غائب باب علم است صلوتک مرفوع و نائب فاعلست الیوم منصوبست ذاک فاعل
دخل است سن بسین بی نقطه و تشدید نون بصیغه ماضی معلوم باب نصر است السنة بضم سین سلوک را ای که



مراد اینجا مکرر کردن کار است و میتواند بود که سن بصیغه مجهول باشد یعنی آنکه گردانیده شد و تغیر داده شد
مثل من حاسبون و صارت عطف بر قال و ضمیر راجع بمصدر سن است الاسوه بکسر و ضم همزه و سکون سین
بی نقطه آنچه تسلی شود با آن عملین و سجد عطف بر اتم که در فقرات سابقه است و ضمیر مستتر راجع برسول الله است
مکان مصدر میمی است یعنی و امام گفت بدرستی که اله تعالی اوست که فراموش کننده کرد رسول الله را برای مهربانی
برامت آیا نمی بینی که اگر آنکه مردی کند این فراموش را هر آینه سرزنش کرده میشود و گفته میشود که مقبول نمیشود
نماز تو پس هرکه داخل شود بر او امروز این فراموشی یا این سرزنش میگوید که بتحقیق مکرر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله
آنچه را که من کردم و میشود آن سنت باعث تسلی و رسول الله سجده کرد دو سجده سهو برای وقوع سخن دهم صحیح قال
ابو عبد الله علیه السلام اذا قمت فی الرکعتین الاولیین ولم تتشهد فذکرت ان ترکع فاقعد
فتشهد وان لم تذکر حتی ترکع فامض فی صلوتک کما انت فاذا انصرفت سجدت سجدتین لا
رکوع فیهما ثم تشهد التشهد الذی فاتک شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون برخیزی در دو رکعت
اول و تشهد نکنی پس یاد آوری پیش از آنکه رکوع کنی پس بنشین و تشهد کن و اگر بیاد نیاوری تا آنکه رکوع کنی پس برو
در نماز خود چنانچه تو بئی پس چون سلام دهی سجده میکنی دو سجده سهو که رکوعی در آنها نیست بعد از آن تشهد کن آن
تشهدی که فوت شد از تو یا بمعنی که از او قضا کن یازدهم صحیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قمت فی
الرکعتین من الظهر او غیرها ولم تتشهد فیهما فذکرت ذلک فی الرکعة الثالثة قبل ان ترکع
فاجلس فتشهد وقم فاتم صلوتک فان انت لم تذکر حتی ترکع فامض فی صلوتک حتی
تفرغ فاذا فرغت فاسجد سجدتی السهو بعد التسلیم قبل ان تتکلم شرح مضمون این ظاهر
از شرح سابق دوازدهم صحیح عن معویة بن عمار قال سألته عن الرجل یسهو فیقوم فی حال قعود او
یقعد فی حال قیام قال یسجد سجدتین بعد التسلیم وهما المرغمتان ترغمان الشیطان
شرح مرغمتان برای بی نقطه و غین با نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعالست ترغمان بصیغه مضارع معلوم باب افعالست
و ذکر وهما المرغمتان تا آخر اینجا اشعار است بانکه این دو سجده در این دو صورت مستحب است برای مبالغه در تبعید
پس منافات نیست میان این حدیث و میان حدیث سابق و مانند آن و حصری که مفهوم است از کلام مصنف در باب
آینده که فهمیده اربعة مواضع یجب فیها سجدتا السهو و تصریحی که بعد از آنست که مثل الذی یحتاج ان یقوم تا آخر
شرح روایت است از معویة بن عمار که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم
امام را از مردی که غافل میشود پس برمیخیزد در حالی که باید نشست یا می نشیند در حالی که باید ایستاد امام گفت سجده

سجده میکند دو سجده سهو بعد از سلام و آن دو سجده دو برابر خاک مالنده اند بیان این آنکه برخاک میمالند شیطان را
باعتبار اینکه شیطان میخواهد که کسی تلافی سهو خود کند **ابـ حدیث سیوم اصل باب من شک فی صلوته کلها ولم یدر زاد ام نقص**
**و من کثر علیه السهو و السهو فی النافلة و سهو الامام و من خلفه شرح** این باب بیان کسی است که شک کند در نماز خود بهکلی آن
و نداند که آیا زیاد کرده یا کم کرده و کسی که بسیار شود بر او غفلت و بیان غفلت در نماز نافله و بیان غفلت پیشنماز و آنکه
در پس او ست و درین باب ده حدیث است و کلام مصنف است بعد از حدیث دهم **اول اصل** عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ إِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي كَمْ صَلَّيْتَ وَلَمْ يَقَعْ وَهْمُكَ عَلَى شَيْءٍ فَأَعِدِ الصَّلَاةَ **شرح** روایت است از
امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام گفت اگر هستی نه دانسته باشی که چند رکعت گزاردی و فرود نیاید خاطر تو
بر چیزی از عدد رکعات پس از سر گیر نماز را زیرا که احتمال هر رکعت هست **دوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ وَأَبِي بَصِيرٍ قَالَا
قُلْنَا لَهُ الرَّجُلُ يَشُكُّ كَثِيرًا فِي صَلَاتِهِ حَتَّى لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى وَلَا مَا بَقِيَ عَلَيْهِ قَالَ يُعِيدُ قُلْنَا لَهُ
فَإِنَّهُ يَكْثُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ كُلَّمَا عَادَ شَكَّ قَالَ يَمْضِي فِي شَكِّهِ ثُمَّ قَالَ لَا تُعَوِّدُوا الْخَبِيثَ مِنْ
أَنْفُسِكُمْ بِنَقْضِ الصَّلَاةِ فَتُطْمِعُوهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ خَبِيثٌ مُعْتَادٌ لِمَا عُوِّدَ فَلْيَمْضِ أَحَدُكُمْ فِي
الْوَهْمِ وَلَا يُكْثِرَنَّ نَقْضَ الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ مَرَّاتٍ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ الشَّكُّ قَالَ زُرَارَةُ
ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عُصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَى أَحَدِكُمْ كثیرا بفتح کاف و کسر یا بی نقطه و
سکون یای دو نقطه در پایین و را بی نقطه نایب مفعول مطلق است بتقدیر شکا کثیرا اما استفهامیه است و مشوب
بود که موصوله باشد و بر هر تقدیر مراد این است که نمیداند که آنچه باقی مانده از اجزای رکعتی در میان آنست حیث
یکثر بثای سه نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن است مشار الیه ذلک اصل شک است و مشوب آنکه مراد
که شک بزرگ باشد لا تعودوا بعین بی نقطه و واو و دال بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است التعوید کسی را عادت
کردن از چیزی و کسی را عادت فرمودن بچیزی و اول مناسب تر است معتاد صفت خبیث است لام در لما برای
تعلیل است و ما مصدریه است و ظرف متعلق بمجموع خبیث معتاد است عود بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است لا یکثرن
بثای سه نقطه و را بی نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است روایت است از زراره
و ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اند گفتند که گفتیم امام را که مردی شک میکند شکی
بزرگ در نماز خود تا بجایی که نمیداند که چند رکعت گزارده و نه اینکه چه چیز باقی مانده بر او از تتمه رکعت امام گفت آن
سر میگیرد نماز را گفتیم امام را که پس بدرستی که شان این است که بسیار میشود بر او آن شک بیان این آنکه هر بار
که بر میگردد شک میکند امام گفت میرود در شک خود یا میخفیه که بنا بر هر چه میخواهد میگزارد و التفات بشک نمیکند



بعد ازان امام گفت که بهره مندنا پاک را از خود تان بشکستن نماز پس طمع اندازید او را در شکستن ایمان چه بدرستی
که شیطان ناپاکیست که عادت بنا پاکی کرده بسبب اینکه بهره داده شده و از بعضی خلایق مراد این است که اگر بهره داده
میشد نا امید میشد و ناپاکی نمیکرد اصلا چه جای اینکه عادت بناپاکی کند پس باید که رود یکی از شما که شک بسیار کند
در آن شک و باید که بسیار نکند شکستن نماز را چه بدرستی که او چون کند آن عدم التفات بشک را چند بار
بر نمیگردد سوی او شک گفت زراره که بعد ازان امام گفت که بیان این آنکه جز این نیست که میخواهد ناپاک اینکه
فرمان برده شود پس چون مخالفت کرده شود بر نمیگردد سوی یکی از شما **سیوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ إِذَا شَكَكْتَ فَلَمْ تَدْرِ أَفِي ثَلَاثٍ أَنْتَ أَمْ فِي اثْنَتَيْنِ أَمْ فِي وَاحِدَةٍ أَمْ فِي أَرْبَعٍ فَأَعِدْ وَلَا
تَمْضِ عَلَى الشَّكِّ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که امام گفت که چون شک کنی
پس ندانی که آیا در سه رکعتی تو یا در دو رکعت یا در یک رکعت یا در چهار رکعت پس اعاده نماز کن و مرو بر شک **چهارم اصل**
أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَشْكُو إِلَيْكَ مَا أَلْقَى مِنَ الْوَسْوَسَةِ
فِي صَلَاتِي حَتَّى لَا أَدْرِي مَا صَلَّيْتُ مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ فَقَالَ إِذَا دَخَلْتَ فِي صَلَاتِكَ فَاطْعُنْ
فَخِذَكَ الْيُسْرَى بِإِصْبَعِكَ الْيُمْنَى الْمُسَبِّحَةِ ثُمَّ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ
السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّكَ تَنْحَرُهُ وَتَطْرُدُهُ **شرح** اذا دخلت یعنی اذا اردت الدخول
اطعن بطای بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه امر باب منع یا نصر است المسبحه بسین بی نقطه و بای یک نقطه و حای بی نقطه بصیغه
اسم فاعل باب تفعیل انگشت شهادت تنحره بنون و حای بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب
منع است النحر بفتح نون و سکون حا دست بر بالای سینه کسی زدن تطرد بطای بی نقطه و رای بی نقطه و دال بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است الطرد بفتح طا و سکون را دور کردن **حدیث** آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله
علیه و آله پس گفت ای رسول الله شکایت میکنم سوی تو از آنچه بر میخورم از وسوسه در نماز من تا آنکه نمیدانم که چه
گزاردم از زیادتی و کمی پس گفت چون اراده کنی که داخل شوی در نماز خود پس بزن ران چپ خود را بانگشت
دست راست خود که انگشت شهادت است بعد ازان بگو بنام خداست و بمدد خداست و اعتماد کردم در کار
خود بر خدا پناه میگیرم بخدا که شنوای داناست از شیطان سنگسار بلعنت چه بدرستی که تو دست بر بالای
سینه شیطان میزنی و دور میکنی او را از خود **پنجم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الْإِمَامِ يُصَلِّي بِأَرْبَعَةِ أَنْفُسٍ أَوْ خَمْسَةِ أَنْفُسٍ وَيُسَبِّحُ اثْنَانِ عَلَى أَنَّهُمْ صَلَّوْا ثَلَاثًا وَيُسَبِّحُ
ثَلَاثَةٌ عَلَى أَنَّهُمْ صَلَّوْا أَرْبَعًا وَيَقُولُ هَؤُلَاءِ قُومُوا وَيَقُولُ هَؤُلَاءِ اقْعُدُوا وَالْإِمَامُ

مائل مع احدهما او معتدل الوهم فما يجب عليه قال ليس على الامام سهو اذا حفظ عليه
من خلفه سهوه باتقان منهم وليس على من خلف الامام سهو اذا لم يسهُ الامام ولا سهو في
سهو وليس في المغرب والفجر سهو ولا في الركعتين الاولتين من كل صلوة ولا في نافلة
فاذا اختلف على الامام من خلفه فعليه وعليهم في الاحتياط الاعادة والاخذ بالجزم شرح
روايت از امام جعفر صادق عليه السلم راوى گفت پرسيدم اورا از جماعتى كه نماز ميگذارد با چهار شخص يا پنج شخص
و تسبيح ميگويند چنانكه دو شخص برانكه آن جماعت گزارده اند سه ركعت يا معنى كه هر كدام سه بار ميگويند سبحان الله
و تسبيح ميگويند سه شخص مثلا برانكه آن جماعت گزارده اند چهار ركعت و ميگويند بزبان تسبيح آن جماعت اول كه بر خيزيد
و ميگويند بزبان تسبيح آن جماعت دوم كه بنشينيد براى تشهد و سلام و پيشنماز ميل كننده است باكلى از آن دو
جماعت يا مساوى است خاطر او پس چه چيز واجب ميشود بر پيشنماز امام گفت كه نيست بر پيشنماز سهوى چون
نگاه دارند بر آن پيشنماز جمعى كه در پس او ايستاده اند ما موين سهو او را بوسيله يقين داشتن از جانب ايشان و نيست
بر جمعى كه در پس پيشنماز اند سهوى چون سهو نكرده باشد پيشنماز و نيز نيست سهوى در نماز سهو يا معنى كه اگر در نماز
احتياط كسى سهوى كند بنا بر هر چه خواهد ميتواند گذاشت و نيست در نماز شام و صبح سهوى و نه در دو ركعت
اول از هر نمازى كه باشد و نه در نماز نافله پس اگر اختلاف كنند بر پيشنماز جمعى كه در پس او ايستاده اند پس واجب است بر پيشنماز
و بر آن جمع در احتياط و اعاده نماز و عمل بيقين ششم اصل عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن
السهو في النافلة فقال ليس عليه شيء شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلم يا امام جعفر صادق عليه السلم
راوى گفت پرسيدم امام را از شك در نافله پس گفت نيست بنا بر آن چيزى يا معنى كه بنا بر هر چه خواهد ميتوان
گذاشت هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس على الامام سهو ولا على الاعادة اعادة شرح سهو دوم اعنى
السهو بفتح سين و سكون ها يعنى نماز احتياط است كه باعث شك سهوى شده كه موجب اعاده نيست و ميتواند كه
بضم ها و تشديد واو باشد يعنى كسى كه بسيار شك كند شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلم گفت نيست بر
پيشنماز سهوى اگر ماموم حفظ كرده باشد و نيست بر آنكه در پس پيشنماز است سهوى اگر پيشنماز حفظ كرده باشد
و نيست بر نماز سهو سهوى و نيست بر اعاده نماز اعاده ديگر يا معنى كه از تكرار سهو دو بار متصل هم كثرت سهو
حاصل ميشود و صاحب او بنا بر هر چه ميخواهد ميگذارد هشتم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا كثر
عليك السهو فامض في صلوتك فانه يوشك ان يدعك انما هو من الشيطان شرح
كثرت سهو بيان شد در شرح حديث سابق و يوشك بواو و شين با نقطه بصيغه مضارع غائب معلوم باب افعال

رخ

شرح روايت از امام محمد باقر عليه السلم كه گفت چون بسيار شود بر تو شك پس برو در نماز خود چه بدرستى كه آن شك
نزديك ميشود كه واگذارد ترا بيان اين آنكه چرا اين نيست كه آن شك از جانب شيطان است يا معنى كه چون
شيطان فرمان برده نشود ديگر بر نميگردد و غالبا چنانچه گذشت در حديث دوم اين باب نهم اصل سألت
ابا عبد الله عليه السلام عن السهو فانه يكثر علي فقال ادرج صلوتك ادراجا
قلت فاي شيء الادراج قال ثلث تسبيحات في الركوع والسجود شرح ادرج بدال مهمله و راء بي نقطه
و جيم بصيغه امر باب افعال است و ادراج چيزى را صاحب چند پايه ساختن از يكديگر كردن شرح پرسيدم امام جعفر صادق
عليه السلم را از علاج شك چه بدرستى كه آن بسيار ميشود بر من پس گفت چند پايه كن نماز خود را چند پايه كردنى
گفتم پس چه چيز است چند پايه كردن گفت سه تسبيح در ركوع و سه تسبيح در سجود مراد اينست كه كسى كه بسيار شك كند در ركوع
و سجود را شك بسيار ميكند بخلاف كسى كه شتاب كند دهم اصل وروى انه اذا سها في النافلة بنى على الاقل
شرح و روايت كرده شده از امام صلوات الله عليه اينكه چون شك كند كسى در نماز نافله بنا ميگذارد بر كمتر مراد اينست
كه افضل بنا گذاشتن بر كمتر است و اين منافات ندارد با آنچه گذشت در حديث ششم اين باب كلام مصنف اصل
فجميع مواضع السهو التي قد ذكرناها فيها الاثر سبعة عشر موضعا سبعة منها يجب على الساهي
فيها اعادة صلوة الذي ينسى تكبيرة الافتتاح ولا يذكرها حتى يركع والذي ينسى ركوعه
وسجوده والذي لا يدري ركعة صلى ام ركعتين والذي يسهو في المغرب والفجر والذي يزيد
في صلوته والذي لا يدري زاد او نقص ولا يقع وهمه على شيء والذي ينصرف عن الصلوة
بكليته قبل ان يتمها شرح الاثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه و راء بي نقطه آنچه چيزى باعث آن شده باشد
و حديثى كه منقول شده و مراد اينجا معنى اول است بقرينه اينكه موضع سهوى كه در آن نماز احتياط است در اينجا مذكور
موضع مذكور نيست پس مراد اثر سهو است كه بعد از قطع نماز اول باشد كه بفعل آيد بسبب سهو و آن اثر دو قسم است
يكى اعاده نماز و ديگرى سجده سهو و از اين تقرير ظاهر ميشود كه نماز احتياط داخل اثر سهو نيست زيرا كه آن از تتمه نماز
اول است پس بعد از قطع آن نيست و مراد بذكر اثر سهو بيان اينست كه سهو در ركوع كه اثر دارد و در كجا اثر
ندارد يعنى پس بنا بر آنچه مذكور شد از اول باب سى و چهارم كه باب السهو في افتتاح الصلوة است تا اينجا
جميع مواضع غفلت كه ذكر كرديم در اينها اثر سهو را وجود يا عدما هفده موضع است هفت موضع از جمله آنها واجب است
بر غفلت كننده در اينها از سر گرفتن نماز اول حال كسى كه فراموش ميكند تكبير احرام را و بياد نمى آورد آنرا تا آنكه ركوع ميكند
بحكم حديث دوم باب سى و چهارم دوم حال كسى كه فراموش ميكند ركوع خود را بحكم حديث دوم باب سى و ششم با

میکند سجود خود را بحکم حدیث سیوم باب سی و نهم وسیوم حال کسی که نمیداند که یک رکعت گزارده یا دو رکعت بحکم حدیث
دوم و سیوم باب سی و هشتم وچهارم حال کسی که غفلت میکند در نماز مغرب یا غفلت میکند در نماز فجر بحکم حدیث
اول و چهارم باب سی و نهم وپنجم حال کسی که زیاد میکند رکعتی را در نماز خود بحکم حدیث دوم پنجم باب چهل و یکم
وششم حال کسی که نمیداند که زیاد کرد یا کم کرد و فرود می آید خاطر او بر چیزی از عدد رکعات بحکم حدیث اول
و دوم باب چهل و سیوم وهفتم حال کسی که رو میگرداند از قبله نماز یعنی بدن خود پیش از اتمام نماز بحکم حدیث
اول باب چهل و دوم بدانکه دفع منافات میان این حصر و آنچه گذشت در حدیث پنجم باب چهل و سیوم که
صورت اختلاف امام و ماموم اعاده نماز نیست یکی از دو وجه است اول اینکه آنچه گذشت بعنوان
تخییر باشد یا بمعنی که برجاست ایشانرا اعاده نماز برای دریافتن فضیلت جماعت و جایز نیست
قصد انفراد و عمل بر کدام مقتضی سهو خود دوم اینکه مراد حصر اینجا حال منفرد باشد والله اعلم اصل ومنها مواضع
لا یجب فیها اعادة الصلوة و یجب فیها سجدتا السهو الذی یسهو فیسلم فی الرکعتین ثم
یتکلم من غیر ان یحول وجهه و ینصرف عن القبلة فعلیه ان یتم صلوته ثم یسجد
سجدتی السهو والذی ینسی تشهده ولا یجلس فی الرکعتین وفاته ذلک حتی یرکع
فی الثالثة فعلیه سجدتا السهو وقضاء تشهده اذا فرغ من صلوته والذی لا یدری
اربعا صلی ام خمسا علیه سجدتا السهو والذی یسهو فی بعض صلوته فیتکلم بکلام
لا ینبغی له مثل امر و نهی من غیر تعمد فعلیه سجدتا السهو فهذه اربعة مواضع یجب فیها
سجدتا السهو شرح و از جمله آنها چند موضعست که واجب نیست در آنها اعاده نماز و نه دو سجده سهو اول
حال کسی که تلافی میکند غفلت خود را بمعنی ترک چیزی از واجبات از روی غفلت پیش از آنکه فوت شود
از او وقت آن تلافی مثل کسی که باید که برخیزد پس بنشیند یا کسی که باید که بنشیند پس برخیزد بعد از آن
بیاد می آورد آنرا پیش از آنکه داخل شود در حالتی دیگر که منافی تلافیست پس تلافی میکند آنرا و نیست
سجده سهوی بر او بحکم حدیث چهارم باب چهل و یکم و بحکم حدیث اول و دوم و هفتم و هشتم باب چهل و دوم اگر چه
دو سجده سهو در این دو صورت مستحب است بحکم حدیث نهم باب چهل و دوم دوم حال کسی که سلام میکند
در دو رکعت اول از جمله نمازی که عدد رکعات آن بیشتر از دو رکعتست بعد از آن بیاد می آورد پس اتمام
میکند نماز را پیش از آنکه سخن گوید پس نیست سجده سهوی بر او بحکم حدیث اول و مفهوم حدیث ششم باب
چهل و دوم سیوم اینکه نیست سهوی بر کثیر السهو چون نگاه دارد عدد رکعات را بر او آنکه در پس او است بحکم حدیث

پنجم و هفتم باب چهل و سیوم چهارم اینکه نیست سهوی بر آنکه در پس پیشنماز است بشرط اینکه پیشنماز حفظ کرده باشد
بحکم حدیث پنجم و هفتم باب چهل و سیوم پنجم اینکه سهوی نیست در نماز احتیاطی که برای سهو واقع شده باشد بحکم حدیث
پنجم باب چهل و سیوم ششم اینکه دو سجده سهو نیست در نافله و اعاده نماز نیز نیست در نافله بحکم حدیث پنجم و ششم
باب چهل و سیوم پس اینها که مذکور شد شش موضع است که واجب نیست در آنها اعاده نمازی و نه دو سجده سهو
اصل واما الذی یشک فی تکبیرة الافتتاح فلا یدری کبر ام لم یکبر فعلیه ان یکبر متی
ما ذکر قبل ان یرکع ثم یرکع وان شک وهو راکع فلم یدر کبر او لم یکبر تکبیرة — یقرأ ثم
الافتتاح مضی فی صلوته ولا شیء علیه فان استیقن انه لم یکبر اعاد الصلوة حینئذ
شرح این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی و چهارم است که باب افتتاح الصلوة و برای تفصیل موضع
اولست از هفده موضع که مذکور شد یعنی واما آنکه شک میکند در تکبیر احرام یا بر روش که نمیداند که تکبیر احرام گفت
یا تکبیر احرام نگفت پس واجبست بر او اینکه تکبیر احرام گوید هر وقت که بیاد آورد و پیش از آنکه رکوع کند بعد از آنکه قرائت
حمد و سوره کند بعد از آن اینکه رکوع کند و اگر شک کند در تکبیر احرام بر حالی که او در رکوع باشد یا بر روش که نداند
که تکبیر احرام گفت یا تکبیر احرام نگفت میرود در نماز خود و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز پس اگر یقین
کند اینکه او تکبیر احرام نگفت اعاده میکند نماز را در این هنگام رکوع نیز اصل فان شک وهو قائم وهو
قائم فلم یدر ارکع ام لم یرکع فلیرکع حتی یکون علی یقین من رکوعه فان رکع ثم ذکر
انه قد کان رکع فلیرسل نفسه الی السجود من غیر ان یرفع راسه من الرکوع فی الرکوع
فان مضی وقد رفع راسه من الرکوع ثم ذکر انه قد کان رکع فعلیه ان یعید الصلوة
لانه قد زاد فی صلوته رکعة فان سجد ثم شک فلم یدر ارکع ام لم یرکع فعلیه ان
یمضی فی صلوته ولا شیء علیه فی شکه الا ان یستیقن انه لم یکن رکع فان استیقن
ذلک فعلیه ان یستقبل الصلوة شرح این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی و ششم است
که باب السهو فی الرکوع است و برای تفصیل سهو در رکوع است از موضع دوم از جمله هفده موضع که مذکور شد
فی الرکوع متعلق بیرسل است الا ان یستیقن استثنای منقطع است یعنی پس اگر شک کند بر حالی که او ایستاده
باشد یا بر روش که نداند که آیا رکوع کرد یا رکوع نکرد پس باید که رکوع کند برای اینکه باشد بر یقین از رکوع خود
پس اگر رکوع احتیاط کند بعد از آن بیاد آورد اینرا که او بتحقیق رکوع کرده بوده پس باید که روانه کند خود را
سوی سجود یعنی آنکه بردارد سر خود را از رکوع در همان حالت رکوع احتیاط پس اگر رو و بر دارد سر خود را از

ركوع احتياط بعد از ان بياد آورد اينرا كه او بتحقيق ركوع كرده بود پس واجبست براو اينكه اعاده كند نماز را براى انكه
او بتحقيق زياد كرده در نماز خود يك ركوع را پس اگر سجده كند بعد از ان شك كند يا بفراموشى كه نداند كه آيا ركوع كرد
يا ركوع نكرد پس واجبست براو اينكه رود در نماز خود و نيست چيزى براو در شك او نه سجده سهو و نه اعاده نماز
مگر انكه يقين كند اينرا كه او ركوع نكرده بود پس اگر يقين كند آنرا پس واجبست براو اينكه از سر گيرد نماز را اصل

فَاِنْ سَجَدَ وَلَمْ يَدْرِ اَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ اَمْ سَجْدَةً فَعَلَيْهِ اَنْ يَسْجُدَ اُخْرٰى حَتّٰى يَكُوْنَ عَلَى الْيَقِيْنِ مِنَ
السَّجْدَتَيْنِ فَاِنْ سَجَدَ ثُمَّ ذَكَرَ اَنَّهُ قَدْ كَانَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ فَعَلَيْهِ اَنْ يُعِيْدَ الصَّلٰوةَ لِاَنَّهُ قَدْ
زَادَ فِيْ صَلٰوتِهِ سَجْدَةً فَاِنْ شَكَّ بَعْدَ مَا قَامَ فَلَمْ يَدْرِ اَكَانَ سَجَدَ سَجْدَةً اَمْ سَجْدَتَيْنِ فَعَلَيْهِ
اَنْ يَمْضِيَ فِيْ صَلٰوتِهِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنِ اسْتَيْقَنَ اَنَّهُ لَمْ يَسْجُدْ اِلَّا وَاحِدَةً فَعَلَيْهِ اَنْ يَنْحَطَّ
فَيَسْجُدَ اُخْرٰى وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ كَانَ قَدْ قَرَاَ ثُمَّ ذَكَرَ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ سَجَدَ اِلَّا وَاحِدَةً فَعَلَيْهِ
اَنْ يَسْجُدَ اُخْرٰى ثُمَّ يَقُوْمَ فَيَقْرَاَ ثُمَّ يَرْكَعَ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ رَكَعَ فَاسْتَيْقَنَ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ
سَجَدَ اِلَّا سَجْدَةً اَوْ لَمْ يَسْجُدْ شَيْئًا فَعَلَيْهِ اِعَادَةُ الصَّلٰوةِ شرح اين فقرات براى توضيح مضمون احاديث
باب سى و هفتم است كه باب السهو فى السجود است و براى تفصيل سهو در سجود است از موضع دوم از جمله هفده موضع
مذكور شد ينحط با نون مفتوح و ت و طاء مهمله مشدده بصيغه مضارع معلوم غائب از باب انفعال است الانحطاط فرود آمدن
بيان اگر سجده كند و نداند كه آيا سجده كرده دو سجده را يا يك سجده پس واجبست براو اينكه سجده كند سجده ديگر براى اينكه تا باشد
بر يقين از دو سجده پس اگر سجده احتياط كند بعد از ان بياد آورد اينرا كه او بتحقيق سجده كرده بوده دو سجده پس واجبست
براو اينكه اعاده كند نماز را براى اينكه او بتحقيق زياد كرده در نماز خود يك سجده را پس اگر شك كند بعد از انكه
برخاست يا بفراموشى كه نداند كه آيا يك سجده كرده بوده يا دو سجده پس واجبست براو اينكه رود در نماز خود
و نيست چيزى براو نه سجده سهو و نه اعاده نماز و اگر يقين كند اينوقت اينرا كه او سجده نكرده مگر يك سجده پس
واجبست براو اينكه فرود آيد پس سجده كند سجده ديگر و نيست چيزى براو نه سجده سهو و نه اعاده نماز و اگر بوده باشد
بفراموشى كه بتحقيق شروع در قرائت كرده باشد بعد از ان بياد آورده باشد اينرا كه او سجده نكرده بوده مگر يك
سجده پس واجبست براو اينكه سجده كند سجده ديگر بعد از ان برخيزد پس شروع در قرائت كند و ركوع كند و نيست
چيزى براو و اگر ركوع كند پس يقين كند اينرا كه او سجده نكرده بوده مگر يك سجده يا اينرا كه سجده نكرده بوده چيزى
از سجده پس واجبست براو اعاده نماز اصل التَّشَهُّدُ وَاِنْ سَهَا فَقَامَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَتَشَهَّدَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ
فَعَلَيْهِ اَنْ يَجْلِسَ وَيَتَشَهَّدَ مَا لَمْ يَرْكَعْ ثُمَّ يَقُوْمَ فَيَمْضِيَ فِيْ صَلٰوتِهِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ كَانَ قَدْ رَكَعَ



وَعَلِمَ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ تَشَهَّدَ مَضٰى فِيْ صَلٰوتِهِ فَاِذَا فَرَغَ مِنْهَا سَجَدَ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ وَلَيْسَ عَلَيْهِ فِيْ حَالِ الشَّكِّ
شَيْءٌ مَا لَمْ يَسْتَيْقِنْ شرح اين فقرات براى توضيح مضمون بعض احاديث باب چهل و دوم است كه باب من تكلم فى
صلوته وانصرف قبل ان يتمها او يقوم فى موضع الجلوس است و براى تفصيل موضع نهم از جمله هفده موضع است و اين
موضع دوم است از چهار موضعى كه در وسط مذكور شد و مناسب اين بحث مى آيد در حديث بيست و چهارم باب صلوة
النوافل كه باب هشتاد و چهارم است التشهد مرفوع و خبر مبتداى محذوفست و در مضاف نيست محذوف است
بتقدير هذا بيان نسيان التشهد يعنى اين باب بيان فراموش كردن تشهد است و اگر غافل شود يا بفراموشى كه
برخيزد پيش از انكه تشهد كند در دو ركعت اول از نماز هائيكه عدد ركعات آن بيشتر از دو ركعت است پس واجبست
براو اينكه بنشيند و تشهد كند چندانكه ركوع نكرده بعد از ان برخيزد پس رود در نماز خود و نيست چيزى براو در نماز
خود و نيست چيزى براو و اگر بتحقيق ركوع كرده باشد و دانداينرا كه او تشهد نكرده بود ميرود در نماز خود
پس چون فارغ شود از نماز سجده ميكند دو سجده سهو و واجب نيست براو در حال شك در تشهد چيزى چندانكه
يقين نكرده باشد ترك تشهد اصل السَّهْوُ فِي اثْنَتَيْنِ وَاَرْبَعٍ فَاِنْ شَكَّ فَلَمْ يَدْرِ اِثْنَتَيْنِ صَلّٰى
اَوْ اَرْبَعًا اِنْ ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى الْاَرْبَعِ سَلَّمَ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلٰى اَثَرِ صَلّٰى
رَكْعَتَيْنِ صَلّٰى اُخْرَيَيْنِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فَاِنِ اسْتَوٰى وَهْمُهُ سَلَّمَ ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ قَائِمًا
بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فَاِنْ كَانَ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ كَانَتْ هَاتَانِ الرَّكْعَتَانِ تَمَامَ الْاَرْبَعِ وَاِنْ كَانَ
صَلّٰى اَرْبَعًا كَانَتْ هَاتَانِ نَافِلَةً شرح اين فقرات براى توضيح بعض احاديث باب چهلم است يعنى اين
بيان غفلت در ميان دو ركعت و چهار ركعت است اگر شك كند يا بفراموشى كه نداند كه دو ركعت گزارده يا چهار ركعت
اگر رود خاطر او سوى چهار ركعت سلام ميدهد و نيست چيزى براو و اگر رود خاطر او سوى اينكه گزارده دو ركعت
ميگزارد دو ركعت ديگر را و نيست چيزى براو پس اگر برابر باشد خاطر او نسبت بدو ركعت و چهار ركعت سلام
ميدهد بعد از ان ميگذارد دو ركعت احتياط را ايستاده بسوره فاتحة الكتاب پس اگر گزارده باشد دو ركعت
ميشود اين دو ركعت احتياط تتمه چهار ركعت و اگر گزارده باشد چهار ركعت ميشود اين دو ركعت احتياط
بجاى نماز نافله باعتبار ثواب اصل السَّهْوُ فِي اثْنَتَيْنِ وَثَلَاثٍ فَاِنْ شَكَّ فَلَمْ يَدْرِ رَكْعَتَيْنِ صَلّٰى
اَمْ ثَلٰثًا فَذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى الرَّكْعَتَيْنِ فَعَلَيْهِ اَنْ يُصَلِّيَ اُخْرَيَيْنِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ ذَهَبَ
وَهْمُهُ اِلَى الثَّلٰثِ فَعَلَيْهِ اَنْ يُصَلِّيَ رَكْعَةً وَاحِدَةً وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنِ اسْتَوٰى وَهْمُهُ وَهُوَ
مُسْتَيْقِنٌ وَهُوَ قَاعِدٌ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَاِنْ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ فَالَّتِيْ تَمَامٌ فِيْهَا قَبْلَ تَسْلِيْمِهِ تَمَامٌ

١٤ الركعتين فعليه ان يصلى ركعة وهو قائم
بتسليم ويصلى ركعتين م

الاربع والرکعتان اللتان صلاهما وهو قاعد مکان رکعة وقد تمت صلوته وان کان صلی ثلاثا فالتی قام فیها تمام الاربع وکانت الرکعتان اللتان صلاهما وهو جالس نافلة شرح این فقرات برای توضیح بعض حدیث سوم باب سی وهشتم است یعنی این بیان غفلت در میان دو رکعت و سه رکعت است پس اگر شک کند بانروش که نداند که دو رکعت گزارده یا سه رکعت پس رود خاطر او سوی دو رکعت پس واجبست براو اینکه گزارد دو رکعت دیگر را و نیست چیزی براو و اگر رود خاطر او سوی سه رکعت پس واجبست براو اینکه گزارد یک رکعت را و نیست چیزی براو و اگر برابر شود خاطر او نسبت بدو رکعت و سه رکعت برحالی که او یقین داشته باشد در دو رکعت باینمعنی که این شک بعد از شروع در دو رکعت سوم باشد چنانچه ظاهر شد در شرح حدیث سیوم باب سی وهشتم پس واجبست براو اینکه گزارد یک رکعت را برحالی که او ایستاده باشد بعد از ان سلام میدهد مراد اینست که بنا بر سه میگذارد بعد از ان میگزارد دو رکعت احتیاط را برحالی که او نشسته است بسوره فاتحة الکتاب و اگر بوده باشد اینکه گزارده باشد دو رکعت پس آن یک رکعت که گزارده پیش از سلام خود تتمه چهار رکعتست باینمعنی که رکعت سوم است از جمله چهار رکعت و دو رکعتی که گزارده آنها را برحالی که نشسته بود بجای یک رکعت است باینمعنی که بجای دو رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و بتحقیق تمام شد نماز او و اگر گزارده باشد سه رکعت پس آن رکعتی که ایستاده در ان تتمه چهار رکعت است باینمعنی که رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و میشود آن دو رکعتی که گزارد آنها را برای حالی که او نشسته بود بجای نافله باعتبار ثواب اصل السهو فی ثلث واربع فان شک فلم یدر اثلاثا صلی ام اربعا فان ذهب وهمه الی الثلث فعلیه ان یصلی اخری ثم یسلم ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی الاربع سلم ولا شیء علیه وان استوی وهمه فی الثلث والاربع وسلم علی حال شکه وصلی رکعتین من جلوس بفاتحة الکتاب فان کان صلی ثلاثا کانت هاتان الرکعتان برکعة تمام الاربع وان کان صلی اربعا کانت هاتان الرکعتان نافلة شرح این فقرات برای توضیح بعض دیگر احادیث باب چهلم است یعنی این بیان غفلت در میان سه رکعت و چهار رکعت است پس اگر شک کند بانروش که نداند که آیا سه رکعت گزارده یا چهار رکعت پس اگر رود خاطر او سوی سه رکعت پس واجبست براو اینکه گزارد رکعت دیگر را بعد از ان سلام دهد و نیست چیزی براو و اگر رود خاطر او سوی چهار رکعت سلام میدهد و نیست چیزی براو و اگر برابر شود خاطر او در سه رکعت و چهار رکعت سلام میدهد برحال شک خود باینمعنی که بنا بر چهار میگزارد و میگزارد دو رکعت احتیاط را نشسته

بسوره

بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد سه رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بحساب یک رکعت تتمه چهار رکعت و اگر گزارده باشد چهار رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای نافله باعتبار ثواب اصل السهو فی اربع وخمس فان شک فلم یدر اربعا صلی او خمسا فان ذهب وهمه الی الاربع سلم ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی الخمس اعاد الصلوة وان استوی وهمه سلم وسجد سجدتی السهو وهما المرغمتان شرح این فقرات برای توضیح احادیث باب چهل و یکم است یعنی این بیان غفلت در میان چهار رکعت و پنج رکعت پس اگر شک کند بانروش که نداند که چهار رکعت گزارده یا پنج رکعت پس اگر رود خاطر او سوی چهار رکعت سلام میدهد و نیست چیزی براو و اگر رود خاطر او سوی پنج رکعت اعاده میکند نماز را و اگر برابر شود خاطر او نسبت بچهار رکعت و پنج رکعت سلام میدهد و سجده میکند دو سجده سهو و آن دو سجده است دو خاک مالنده شیطان باب چهل و چهارم اصل باب ما یقبل من صلوة الساهی شرح ما استفهامیه است...? میتوانند بود و موصوله میتوانند بود یعنی این باب بیان اینست که چه مقدار مقبولست از جمله نماز غفلت کننده در این باب پنج حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان عمار الساباطی روی عنک روایة قال وما هی قلت ان السنة فریضة فقال این یذهب لیس هکذا حدثته انما قلت له من صلی فاقبل علی صلوته لم یحدث نفسه فیها او لم یسه فیها اقبل الله علیه ما اقبل علیها فربما رفع نصفها او ربعها او ثلثها او خمسها وانما امرنا بالسنة لیکمل بها ما ذهب من المکتوبة شرح حدثته بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیلست و اسم لیس ضمیر شان مستتر در ان است و اگر حدیثه بفتح حا و کسر دال و سکون یا دو نقطه در پایین و تا سر نقطه میبود مرفوع و اسم لیس میبود و مصدر مضاف مفعول میبود و لم یحدث از باب تفعیلست نفسه مفعولست او در او لم یسه برای شک راویست یا بمعنی واو است فاء در فربما بمعنی تفریعست یا برای بیان است لیکمل بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر از باب افعال یا باب تفعیل یا غایب باب حسن است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که عمار ساباطی روایت کرد از تو روایتی عجب امام گفت و چیست آن روایت گفتم روایت کرد اینرا که طریقه رسول در نافله بوده فریضه آن باینمعنی که تارک آن مستحق عقابست پس امام گفت کجا میرود عمار کجا میرود عمار باینمعنی که ذهن او برادراک مطلب وقت شان اینکه چنین خبر داده باشم او را چنین نیست که گفتم او را که هر که نماز گزارد بانروش که رو آورد در نماز خود بیان این آنکه سخن نگفت با خودش بفکر هرزه در ان نماز یا امام گفت که غافل از یاد الهی نشد در ان نماز رو آورد الله تعالی براو چند آنکه او رو آورد بران نماز پس بسا که مرفوع و مقبول شد نصف آن نماز یا ربع آن

نماز یا ثلث آن نماز یا خمس آن نماز مثلا و جز این نیست که مامور شده ایم بطریقت رسول در نافله تا اکمال کنیم آن
آنچه را که رفت و بی ثواب شد از جمله فریضه مراد این است که گاهی بعض نماز فریضه یومیه خالی از ثواب میشود اگرچه
مجزی باشد و باعث اسقاط عذاب شود و تلافی ثواب آن بنافله یومیه میشود دوم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان العبد لیرفع له من صلوته نصفها او ثلثها او ربعها او خمسها فما یرفع
له الا ما اقبل علیه بقلبه و انما امرنا بالنافلة لیتم لهم بها ما نقصوا من الفریضة شرح جار و مجرور
برای بیان است و ما نافیه است امرنا بصیغه ماضی معلوم متکلم مع الغیر از باب نصر است و مفعول آن محذوف است بتقدیر
امرنا شیعتنا ضمیر لهم راجع بشیعه است و میتواند بود که امرنا بصیغه مجهول باشد و اشارت باشد باینکه نوافل از برای
نقصان فریضه خود ایشان نیست بلکه برای تلافی نقصان فرائض شیعه است و میتواند بود که بصیغه غائب باشد و
ضمیر مستتر راجع بالله باشد و ضمیر بارز مفعول آن باشد و حاصل دو احتمال اخیر یکیست یعنی روایت است از امام
محمد باقر علیه السلم که گفت بدرستی که بنده هر آینه مقبول میباشد برای او از جمله نماز او نصف آن یا ثلث آن یا
ربع آن یا خمس آن مثلا میان این که مقبول نمیشود برای او مگر آنچه رو آورده باشد به آن بدل خود و جز این نیست
که امر کردیم از جانب خدا و رسولش شیعه خود را بنافله تا کامل شود برای ایشان بسبب نافله آنچه کم کرده اند
از جمله ثواب فریضه سیوم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر قال قال رجل لابی عبد الله علیه
السلام و انا اسمع جعلت فداک انی کثیر السهو فی الصلوة فقال و هل یسلم منه احد فقلت
ما اظن احدا اکثر سهوا منی فقال له ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ان العبد یرفع
له ثلث صلوته و نصفها و ثلثة ارباعها و اقل و اکثر علی قدر سهوه فیها لکنه یتم له
من النوافل فقال له ابو بصیر ارى النوافل ینبغی ان تترک علی حال فقال ابو عبد الله علیه السلام
اجل لا شرح ضمیر مستتر در قال راجع بعلی بن ابی حمزه است پس قلت کلام علی بن ابی حمزه است و بنابر این ذکر من
ابی بصیر برای تعیین مرجع له است در فقال له ابو عبد الله علیه السلام واو در و نصفها و نظایر آن بمعنی او است
و ذکر اینها بعنوان مثال است مفصل عدد اقل و اکثر کل و احد از ثلث و نصف و ثلثة ارباع است یعنی اندکی کمتر
از ثلث و اندکی بیشتر از ثلث و اندکی کمتر از نصف و اندکی بیشتر از نصف و اندکی کمتر از ثلثه و اندکی بیشتر از ثلثه
ارباع و این اشارتست باینکه عدد و مقدار که کم متصل است غیر متناهی است و بعض کسور آن در عدد که کم منفصل
است بهم نمیرسد مثلا اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام مخففه حرف تصدیق است و اینجا برای تصدیق نفی
و لا برای تاکید آنست و تقدیر لا ینبغی ذلک است یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه که گفت ابو بصیر است

که گفت

که گفت دیگر ابو محمد است علی بن ابی حمزه گفت که گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلم را بر حالی که من میشنیدم که
قربانت شوم بدرستی که من بسیار غفلتم در نماز یعنی که در اثنای نماز بفکر دیگر میافتم پس امام گفت که آیا سلامت
میماند از آن کسی پس گفتم گمان ندارم کسی را که بسیار غفلت تر از من باشد پس گفت ابو بصیر را امام جعفر صادق علیه السلم که ای
ابو محمد بدرستی که بنده مقبول میشود برای او ثلث نماز او و نصف آن و سه ربع آن و کمتر و بیشتر بقدر غافل شدن
او در نماز یعنی قدری که باقی میماند بعد از وضع قدر غافل شدن لیکن شان این است که کامل میشود برای او بسبب نوافل
علی بن ابی حمزه گفت که گفت امام را ابو بصیر که میبینم نوافل یومیه را که سزاوار باشد اینکه متروک شود بر حالی از
احوال پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آری سزاوار نیست آن ترک بر حالی از احوال چهارم اصل عن ابی جعفر
و ابی عبد الله علیهما السلام انهما قالا انما لک من صلوتک ما اقبلت علیه منها فان اوهمها
کلها او غفل عن ادائها لفت فضرب بها وجه صاحبها شرح روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم اینکه ایشان گفتند که جز این نیست که برای تست یعنی که ثواب برای تو دار از جمله نماز تو آنچه رو ی
دل آوردی برای بیان این آنکه اگر ساقط از درجه اعتبار کند نماز را همگی آن یا غافل شود از بجا آوردن در وقت
مقرر آن بتقدیم یا تاخیر بغیر عنوان قضا پیچیده میشود در خرقه مانند چیزی که کهنه باشد و قابل آن نباشد که دست آن
رسانند پس زده میشود با آن روی صاحبش پنجم اصل فی کتاب حریز انه قال انی نسیت انی فی صلوة فریضة
حتی رکعت و انا انویها تطوعا قال فقال هی التی قمت فیها ان کنت قمت و انت تنوی فریضة
ثم دخلک الشک فانت فی الفریضة و ان کنت دخلت فی نافلة فنویتها فریضة فانت فی
النافلة و ان کنت دخلت فی فریضة ثم ذکرت نافلة کانت علیک فامض فی الفریضة شرح بیان این
در شرح هشتم باب هشتم که باب افتتاح الصلوة است اینکه مراد از راوی امام جعفر صادق علیه السلم است
در کتاب حریز است که حریز گفت بدرستی که من فراموش کردم در اثنای نماز اینکه من در نماز فریضه ام تا آنکه رکوع
کردم بر حالی که من نیت میکردم آن نماز را نافله پس گفت که پس امام گفت آن نماز همانست که برخاستی برای آن
بیان این آنکه اگر برخاستی بر حالی که تو نیت میکنی فریضه را بعد از آن در اثنای نماز داخل شد ترا غفلت پس
تو در فریضه ای یعنی که آن غفلت و فراموشی باعث بطلان نیت فریضه نمیشود و اگر داخل شده باشی در
نافله پس در اثنای نماز نیت کرده باشی آن را فریضه پس تو در نافله ای و اگر داخل شده باشی در فریضه بعد از آن
در اثنای نماز بخاطر رسانیده باشی نافله ای میشود آن نماز فریضه بر تو پس امضا کن آن نماز را و فریضه یعنی که تمام
فریضه کن زیرا که تغیر نیت از روی غفلت باعث بطلان نیت اول نمیشود حبل فی بخنم اصل باب ما یقطع الصلوة

عن الحدث والضحك والاشارة والتنبيه وغير ذلك شرح این باب بیان چیزیست که باطل میکند نماز را
از جمله حدث و خنده و اشاره و فراموشی و غیر آنها درین باب دوازده حدیث است اول حدیث عن سماعة قال
سألته عن الضحك هل يقطع الصلوة قال اما التبسم فلا يقطع الصلوة واما القهقهة فهي تقطع
الصلوة شرح روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام
از خنده که آیا باطل میکند نماز را امام گفت اما لب خنده پس باطل نمیکند نماز را و اما قهقهه یعنی زیاده بر لب خنده که
آوازی با آن هست پس آن باطل میکند نماز را دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن الرجل يصيبه الرعاف وهو في الصلوة فقال ان قدر على ماء عنده يمينا او شمالا او بين يديه
وهو مستقبل القبلة فليغسله عنه ثم ليصل ما بقي من صلوته وان لم يقدر على ماء حتى
ينصرف بوجهه او يتكلم فقد قطع صلوته شرح الرعاف بضم رای بی نقطه خونی که از بینی می آید و مصدر باب نصر
و علم و حسن و منع منع بودن کسی با برو ش که خون از بینی او آید یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت پرسیدم امام را از مردی که برمیخورد او را خونی که از بینی او آید در حالی که او در نماز است پس امام گفت که اگر قادر
شود بر آبی که نزدیک او باشد در جانب راست یا جانب چپ در برابر او در حالی که او رو بقبله است یعنی که
چون او رو بقبله است و خطی مستقیم اخراج کنیم از جانب چپ و راست او و آن آب از جانب قبله آن خط باشد
پس حاجت ندارد گردانیدن رو از قبله بالکلیه با آن آب در برابر او شود پس باید که بشوید آن خون را از خود بعد از ان
باید که گزارد آنچه را که باقی مانده از جمله نماز او و اگر قادر نشود بر آب مگر آنکه گرداند روی خود را از قبله بالکلیه یا اینکه سخن
گوید پس بتحقیق آن خون باطل کرد نماز او را سیوم حدیث عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا الحسن علیه
السلام عن الرجل يصيبه الغمز وهو يستطيع ان يصبر عليه ايصلي على تلك الحال او لا يصلي
قال فقال ان احتمل الصبر ولم يخف اعجالا عن الصلوة فليصل وليصبر شرح الغمز بفتح غین با نقطه و سکون
میم و زای با نقطه مصدر باب ضرب فشردن چیزی که اشتن دستبان و مانند آن برای خروج چیزی از ان و مراد
اینجا تقاضای خروج غائط است ایصلی یعنی ایشرع فی الصلوة است بنا بر اینکه اگر بعد از شروع تقاضا شود اثری
ندارد الاعجال مصدر باب افعال شتابان کردن و مراد اینجا زود فارغ شدن از نماز است و تعدیه آن بعن
برای تضمین معنی فراغت یعنی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که
برمیخورد او را تقاضای شکم او و او وسعت و قدرت دارد اینکه صبر کند بران آیا شروع در نماز میکند بران حال
یا شروع در نماز نمیکند راوی گفت که پس امام گفت اگر برسد از صبر را و نترسد از زود فارغ شدن از نماز پس

باید که

باید که شروع در نماز کند اگر خواهد و باید که صبر کند یعنی که نماز را شتاب نکند چهارم حدیث عن ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلام انهما کانا یقولان لا يقطع الصلوة الا اربعة الخلاء والبول والريح والصوت شرح
الخلاء بفتح خای با نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر خالی بودن و مراد اینجا غائط است
باعتبار اینکه در خلوت میباشد الریح بکسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و حای بی نقطه باد و مراد اینجا
خروج بادیست که بود داشته باشد چنانچه مراد بصوت خروج بادی است که آواز داشته باشد و حصر خروج باد
درین دو شق مقصود نیست بلکه برای اشارت بآنست که گاهی درد با بر آدمی حرکتی میشود مانند اختلاج بعض
اعضا و آدمی خیال میکند که بادی بیرون آمده و آن ناقض وضو نیست بلکه نفخ شیطانست چنانچه گذشت در
کتاب الطهارة در حدیث سیوم باب ما ینقض الوضوء وما لا ینقضه که باب سیت و سیوم است یعنی روایت است از
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه ایشان گفتند که باطل نمیکند نماز را از جمله حدثهایی که وقوع آنها
در اثنای نماز متصور است مگر چهار چیز اول خروج غائط دوم خروج بول سیوم خروج بادی که بو داشته باشد
چهارم خروج بادی که آواز داشته باشد مثلا پنجم حدیث عن احدهما علیهما السلام في الرجل يمس انفه
في الصلوة فيرى دما كيف يصنع اينصرف فقال ان كان يابسا فليرم به ولا بأس شرح روایت است
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که دست میرساند بسوراخ بینی خود را در نماز پس می بیند
بر سر انگشت خود خون را پس چگونه میکند آیا روگردان میشود از نماز برای شستن آن و عود برای تتمه نماز یا نه
گفت اگر آن خون خشک باشد پس باید که بیندازد آنرا و نیست پروایی آنرا بآنکه اگر تر باشد منصرف
میشود ششم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال القهقهة لا تنقض الوضوء وتنقض الصلوة شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خنده قهقهه نمیشکند وضو را و میشکند نماز را اشارتست ببطلان
بعض مخالفان که میگویند وضو را نیز میشکند هفتم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجل يريد
الحاجة وهو في الصلوة قال يومي برأسه ويشير والمرأة اذا ارادت الحاجة وهي تصلي
تصفق بيديها شرح تصفق بصاد بی نقطه و فا و قاف صیغه مضارع معلوم غائبه باب نصر است الصفق
جنبانیدن باد درختها و مانند آن از اقسام جنبانیدن که دران تکرار است و مراد اینجا جنبانیدن
گهواره و مانند آنست برای خاموش شدن طفل و بنا برین میتواند بود که الف لام الحاجه در دوم برای جنس باشد
و آنچه مذکور باشد در جزای شرط بیان فرد خفی باشد تا باقی افراد از ان معلوم شود بطریق اولی و میتواند بود
که برای عهد خارجی باشد یعنی حاجتی که زن شیرده را بسیار واقع میشود در اثنای نماز یعنی روایت است از

امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میخواهد حاجتی را بر حالی که او در نماز است امام گفت ایا میکند
بسر خود و اشاره میکند بدست خود و تسبیح میگوید و زن چون خواهد حاجت خود را بر حالی که او نماز میکند می جنباند
طفل خود را میزند بدست خود هشتم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
سَمِعَ خَلْفَهُ فَرْقَعَةً فَرْقَعَ رَجُلٌ اَصَابِعَهُ فِی صَلٰوتِهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
اَمَا اِنَّهُ حَظُّهُ مِنْ صَلٰوتِهِ شرح الفرقعه بفتح فا و سکون را منقطه و فتح قاف و عین منقطه مصدر باب فعلله
شکستن انگشت که صدا دارد و ضمیر انصرف راجع برجل است یا راجع بنبی است حظ بکسر حا منقطه و تشدید
طا منقطه و تا تانیث اسم مصدر باب نصر است و برای ابتدا میتواند بود و مبادر دوم برای ابتداست یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه و آله شنید در پس سر خود صدای شکستن انگشت را شکست
مردی انگشتان خود را در نماز خود پس چون آن مرد روگردان شد از نماز گفت نبی صلی الله علیه و آله که آگاه باشید
بدرستی که آن عمل باعث فرو آمدن بعض نماز اوست یا بمعنی که مرتبه نماز او کامل نیست یا گفت آن عمل
نصیب اوست از نماز او یا بمعنی که ثواب ندارد و هلا اگرچه باطل نباشد و استحقاق عقاب کند نهم حدیث سَاَلْتُ
اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یَاْخُذُهُ الرُّعَافُ وَالْقَیْءُ فِی الصَّلٰوةِ کَیْفَ یَصْنَعُ قَالَ یَنْفَتِلُ
فَیَغْسِلُ اَنْفَهُ وَیَعُودُ فِی صَلٰوتِهِ فَاِنْ تَکَلَّمَ فَلْیُعِدْ صَلٰوتَهُ وَلَیْسَ عَلَیْهِ وُضُوءٌ شرح ینفتل بنون و تا
بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است و در بعض نسخ بفا و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع معلوم باب انفعال است
الانفتال بعید شدن باعث سوال اشتباه در شش مسئله است سه در رعاف و سه در قی اول اینکه مبطل صلوة
یا نه جواب امام اینست که مبطل نیست مگر با تکلم دوم اینکه آیا آنرا میباید شست یا نه جواب اینست که در رعاف
میباید شست و در قی لازم نیست سوم اینکه آیا ناقض وضو است یا نه جواب امام اینست که ناقض نیست یعنی پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میگیرد او را آمدن خون از بینی و قی در نماز چگونه میکند امام گفت میرود بجانب
دیگر پس میشوید بینی خود را و بر میگردد در نماز خود یا بمعنی که تتمه نماز را میکند پس اگر سخن گوید پس باید که از سر گیرد نماز
را و نیست بر او وضوئی دهم حدیث عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ
اَیَقْطَعُ صَلٰوتَهُ شَیْءٌ مِمَّا یَمُرُّ بَیْنَ یَدَیْهِ فَقَالَ لَا یَقْطَعُ صَلٰوةَ الْمُسْلِمِ شَیْءٌ وَلٰکِنْ اِدْرَءْ مَا اسْتَطَعْتَ
قَالَ وَسَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ رَعَفَ فَلَمْ یَرْقَ رُعَافُهُ حَتّٰی دَخَلَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ قَالَ یَحْشُو اَنْفَهُ بِشَیْءٍ
ثُمَّ یُصَلِّی وَلَا یُطِیلُ اِنْ خَشِیَ اَنْ یَسْبِقَهُ الدَّمُ قَالَ وَقَالَ اِذَا الْتَفَتَّ فِی صَلٰوةٍ مَکْتُوبَةٍ مِنْ غَیْرِ
فَرَاغٍ فَاَعِدِ الصَّلٰوةَ اِذَا کَانَ الْاِلْتِفَاتُ فَاحِشًا وَاِنْ کُنْتَ قَدْ تَشَهَّدْتَ فَلَا تُعِدْ شرح المسلم

بصیغه

بصیغه اسم فاعل باب افعال قرمان بردار و خالص کننده عمل و مراد اینجا کسی است که روی دلش با نماز است او را ابدال منقطه
و را منقطه و همزه بصیغه امر باب منع است لم یرق برا منقطه و قاف مفتوحه بصیغه مضارع مجهول اللازم باب منع است
همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده و التفات از آنچه نماز سوی اوست دو قسم است اول آنچه باعث خروج
از جهت کعبه میشود و دوم آنچه باعث آن میشود و مراد اینجا قسم اول است پس منافات ندارد با اینکه التفات غیر فاحش که
از قسم دوم باشد باعث بطلان نماز شود مثلاً کسی که رو بجانب غربی جهت کعبه داشته باشد که بیان میشود در شرح
حدیث ششم باب النوادر که باب سیصدم است اگر التفات غیر فاحش کند بجانب راست خود باعث بطلان نماز او شود
میتواند بود که مراد بالتفات فاحش این باشد که زیاده از نصف جهت باشد که بیان میشود در شرح حدیث ششم باب
النوادر و شاید که مراد اینجا و العرف شود یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام حلبی گفت پرسیدم
او را از مردی که آیا باطل میکند نماز او را چیزی از آنچه میگذرد در پیش او یکی گفت باطل نمیکند نماز کسی را که روی
دلش با نماز است چیزی ولیک دفع کن چندانکه وسعت و قدرت داشته باشی مراد اینست که مستحب است اینکه
چیزی در پیش نماز باشد مثل دیوار و مانند آن چنانچه گذشت در احادیث باب چهاردهم که باب بالسترة المصلی من مر بین
یدیه است حلبی گفت و پرسیدم امام را از مردی که خون بینی او آمد پس بند نشد خون بینی او تا آنکه داخل شد وقت
نماز فریضه امام گفت پر میکند سوراخ بینی خود را بچیزی بعد از آن نماز میکند و دراز نمیکند نماز را اگر بترسد که زور
آورد بر او خون حلبی گفت که امام گفت که چون رو گردانی در نماز فریضه بی آنکه فارغ شده باشی از آن پس از
سر گیر نماز را چون باشد آن رو گردانیدن زیاده از حد و اگر تشهد کرده باشی پیش از التفات یا بمعنی که در روی
کرده باشی پس از سر مگیر نماز را شاید این در غیر صورت عمد باشد یا التفات در اثنای سلام باشد والله اعلم یازدهم الحدیث
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّ عَلِیًّا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ کَانَ یَقُولُ لَا یَقْطَعُ الصَّلٰوةَ الرُّعَافُ وَلَا
الْقَیْءُ وَلَا الدَّمُ فَمَنْ وَجَدَ اَذًی فَلْیَاْخُذْ بِیَدِ رَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ مِنَ الصَّفِّ فَلْیُقَدِّمْهُ یَعْنِی اِذَا کَانَ
اِمَامًا شرح فا در فمن برای تفریع است بر عدم ابطال آنچه گذشته از نماز الاذی بفتح همزه و تشدید زای باخطا مصدر
باب نصر و ضرب بحرکت شده مثل آنچه از رعاف بخلاف آنچه از قی است زیرا که آن پاک است و باعث حرکت
میشود و الف لام الصف برای عهد خارجی است یعنی صف اول که اهل آن اصلح از دیگران میباشند غالباً یعنی اذا کان
اماماً کلام امام جعفر صادق علیه السلام و ضمیر مستتر در یعنی راجع بعلی صلوات الله علیه است و ضمیر مستتر در کان راجع بمن
و حد است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه علی صلوات الله علیه میگفت که باطل نمیکند نماز را خون
بینی و نه قی و نه خون دیگر پس هر که یابد بحرکتی شدید را یعنی چیزی که باعث حرکت آن شود مثل رعاف و دوم پس باید

که حسید بدست مردی از مردمان از ان صف که او لست پس باید که شمار کند او را میخواهد اگر که این کار میکند چون
باشد شمار همچی نماند که این کار برای آنست که ماموم آن معطل نمانند پس مناجات خارد با اینکه خودش چهار شستن
چون تتمه نماز خود را بجای آورد علیحده بشرطی که مذکور شد در حدیث دوم این باب دوازدهم حدیث عن ابی جعفر
علیه السلام قال سألته عن الرجل یلتفت فی الصلوة قال لا ولا ینقض اصابعه شرح انقض بنون وقاف
وضاد با نقطه مصدر باب نصر شکستن یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مرد که آیا التفات
میکند بجانب دست راست یا دست چپ امام گفت نه و نمیشکند انگشتان خود را یعنی دو جا محمول بر تنزیهات
اگر مراد التفات التفات غیره حسن باشد باب چهل و ششم فیه حدیث باب التسلیم علی المصلی و العطاس فی الصلوة شرح
العطاس بضم عین بی نقطه مصدر باب ضرب عطسه زدن یعنی این باب بیان سلام بر نمازگزاردن و بیان عطسه در
اثنای نماز است درین باب سه حدیث اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل
یسلم علیه و هو فی الصلوة فقال یرد یقول سلام علیکم و لا یقول و علیکم السلام فان رسول الله
صلی الله علیه و آله کان قائما یصلی فمر عمار بن یاسر فسلم علیه عمار فرد علیه النبی صلی الله علیه
و آله هکذا شرح یسلم بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است علیه نائب فاعل است و او عطف در و علیکم السلام دلالت
بر سلام بر خود نیز میکند زیرا که بتقدیر علینا و علیکم است و سلام بر خود باعث انصراف از نماز است چنانچه بیان شده
حدیث ششم باب سی ام یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که سلام کرده میشود
بر او در حالی که او در اثنای نماز است پس امام گفت بر میگرداند میگوید سلام علیکم و نمیگوید که و علیکم السلام چه بدرستی که
رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده بر حالی که نماز میگزارد پس گذشت بر او عمار پس برگردانید بر او نبی صلی الله علیه و آله
چنین که مذکور شد دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا عطس الرجل فی صلوته فلیحمد الله شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون عطسه کند مرد در اثنای نماز پس باید که سپاس کند الله تعالی را
سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اسمع العطسة و انا فی الصلوة و اصلی علی النبی
صلی الله علیه و آله قال نعم و اذا عطس اخوک و انت فی الصلوة فقل الحمد لله و صل علی النبی و آله و ان
کان بینک و بین صاحبک الیم صلی الله علیه و آله شرح واو در و اذا عطس برای افاده آنست که اهتمام بحمد
و درود در وقت شنیدن عطسه معلوم الایمان بیشترست از غیر آن پس مراد با خوک معلوم الایمان است روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که آیا میشنوم عطسه را بر حالی که من در نمازم پس سپاس میکنم الله تعالی را
و درود میگویم بر نبی صلی الله علیه و آله امام گفت آری و چون عطسه کند برادر مؤمن تو بر حالی که تو در نماز باشی پس بگو الحمد لله

ودرود گو

و درود گو بر نبی هر چند که باشد در میان تو و میان همین تو دریا صلی الله علی محمد و آله باب چهل و هفتم فیه حدیث باب المصلی
یعرض له شیء من الهوام فیقتله شرح الهوام بفتح ها و تشدید میم جمع هامه بتشدید میم جانوران که قصد آزار کسی میکنند
مثل مار و عقرب و امثال آن یعنی این باب بیان نمازگزار است که پیش می آید او را چیزی از موذیات پس میکشد آن را
و درین باب سه حدیث است اول حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون فی الصلوة فیری الحیة
او العقرب یقتلهما ان اذیاه قال نعم شرح اذیا به همزه و الف و ذال با نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه
ماضی معلوم تثنیه باب افعال است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد در نماز پس می بیند
مار را یا عقرب را آیا میکشد آنها را اگر آزار کنند او را یعنی که نزدیک باشند و خوف آزار کردن باشد امام گفت
آری دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یقتل البقة و البرغوث و القملة و الذباب
فی الصلوة اینقض صلاته و وضوءه قال لا شرح مدخول فی جملة الرجل یقتل تا وضوءه است و آن جمله در
حکم مفرد است زیرا که حکایت سؤال سائل است و ظرف متعلق بقال است پس الرجل مرفوع و مبتدا است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام در شان مردی که میکشد پشه را و کیک را و سپش را و مگس را در نماز آیا میشکند آن عمل نماز او را
و وضوی او را گفت نه سیوم حدیث عن سماعة قال سألته عن الرجل یکون قائما فی الصلوة الفریضة
فینسی کیسه او متاعا یخوف ضیعته او هلاکه قال یقطع صلوته و یحرز متاعه ثم یستقبل
الصلوة قلت فیکون فی الفریضة فتفلت علیه دابة او تفلت دابته فیخاف ان تذهب او
یصیب منها عنتا فقال لا بأس بان یقطع صلوته شرح کیسه بکسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و سین
بی نقطه و تا وحدت یا ضمیر غائب منصوبست التحوف ترس بسیار بحرز بحا بی نقطه و را بی نقطه و زای با نقطه بصیغه
مضارع معلوم باب افعالست تفلت بعین با نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع غائبه معلوم باب ضرب است تفلت بفا
و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غائبه معلوم باب افعال یا باب نصر است عنتا بفتح عین بی نقطه و فتح نون و تا
دو نقطه در بالا منصوب و مفعول یصیب است و در بعض نسخ مرفوع و فاعل یصیب است یعنی روایتست از سماعه که
از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که میباشد
ایستاده در نماز فریضه پس یاد او می آید که فراموش کرده در جایی دیگر کیسه را یا متاعی را که بسیار میترسد از تلف
شدن آن یا بر طرف شدن آن بالکلیه امام گفت میبرد نماز خود را و ضبط میکند متاع خود را مستقبل بعد از آن
از سر میگیرد نماز را گفتم پس میباشد در نماز فریضه پس غلبه میکند بر او جانوری یعنی که گرگی و مانند آن حمله بر او
می آورد و دفع آن کشتن آن میشود و باین اعتبار این حدیث در تحت این باب مذکور است یا رمیده میشود جانور او

پس میترسد از انکه کم شود یا انکه کم شود یا انکه برخورد از ان جانوره آزار بسیار را در گرفتن آن جانور و این که گفتم
نیست پروائی بانکه برد نماز خود را برای کشتن جانور یا گرفتن جانور و مخفی نماند که ترک استیناف صلوة ایجاب است
بانکه کاهی حاجت بفعل مبطل صلوة نمیشود و کاهی میشود پس تفصیل در ان ملحوظ است چهارم اصل كان ابو جعفر علیه السلم
اذا وجد قملة في المسجد دفنها في الحصى شرح عادت امام محمد باقر علیه السلم این بود که چون مییافت در اثنای
نماز شپشی را در مسجد پنهان میکرد آنرا در سنکریزه مسجد بعد از کشتن آن پنجم اصل عن ابي عبد الله علیه السلم
قال اذا كنت في الصلوة الفريضة فرأيت غلاما لك قد ابق او غريما لك عليه مال او حية تخافها
على نفسك فاقطع الصلوة واتبع الغلام او غريما لك واقتل الحية شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت چون باشی در نماز واجب پس ببینی غلامی را از تو که بتحقیق گریخته است یا قرض داری را از تو که بر او
مالی عظیم یا ماری را که بترسی از ان بر خود پس ببر نماز را و برو در پی غلام یا قرض داری از تو و بکش مار را ششم اصل
عن ابي عبد الله علیه السلام قال ان وجدت قملة وانت تصلي فادفنها في الحصى شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون یابی در بدن خود شپشی را در حالی که تو نماز میگزاری پس پنهان کن آنرا در سنکریزه
مسجد بعد از کشتن آن باب چهل و ششم اصل باب بناء المساجد وما يؤخذ منها والحدث فيها من النوم وغيره شرح
من در من النوم برای سببیت است ضمیر غیره راجع بحدث است و این اشارتست بانکه نوم که مذکور میشود در حدیث
یازدهم این باب یعنی این باب بیان بنا کردن مساجد است و بیان آنچه جایز است که گرفته شود از جمله مساجد
و بیان حدث در مساجد بسبب خواب و غیر حدث در این باب شانزده حدیثست اول اصل عن ابي عبيدة
الحذاء قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول من بنى مسجدا بنى الله له بيتا في الجنة قال ابو
عبيدة فمر بي ابو عبد الله علیه السلام في طريق مكة وقد سويت باحجار مسجدا فقلت جعلت
فداك نرجو ان يكون هذا من ذلك فقال نعم شرح روایتست از ابو عبیده حذا که گفت شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میگفت که هر که بنا کند مسجدی را بنا میکند الله تعالی برای او خانه در بهشت گفت ابو عبیده که پس
گذشت بمن امام جعفر صادق علیه السلم در راه مکه در حالی که بتحقیق راست کرده بودم بسنکی چند مسجدی را پس گفتم
قربانت شوم آیا امیدواری که باشد این از جمله آنچه گفتی پس گفت آری دوم اصل عن ابي الجارود قال سألت
ابا جعفر علیه السلام عن المسجد يكون في البيت فيريد اهل البيت ان يتوسعوا بطائفة منه او
يحولوه الى غير مكانه قال لا بأس بذلك شرح روایتست از ابو الجارود که گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را
از مسجدی که میباشد در خانه یعنی جایی از جاهای خانه در انجا نماز میگزارند و آنرا امتیاز داده اند از جاهای دیگر

برای

برای ادراک فضیلت نماز در مسجد پس میخواهند اهل خانه اینرا که نشیمن خود را فراخ کنند بداخل کردن بعضی از ان
مسجد در نشیمن خود یا اینرا که نقل کنند آن مسجد را بالکلیه بسوی غیر جای آن گفت نیست پروائی بآن مراد اینست که مسجد
درون خانه مانند مسجد بیرون که وقف عام است نیست در عدم جواز تضییق و تبدیل سیم اصل قال وسألته عن
المكان يكون خبيثا ثم ينظف ويجعل مسجدا قال يطرح عليه من التراب حتى يواريه فهو اطهر
شرح ظاهر اینست که مراد بمسجد اینجا خانه باشد و میتواند بود که مراد اعم باشد یعنی راوی گفت که پرسیدم امام را از مکانی
که میباشد ناپاک یعنی مزبله بعد از ان پاکیزه کرده میشود باخراج آنچه باعث ناپاکی آن شده و گردانیده میشود مسجد خانه
امام گفت که ریخته میشود بر ان مکان از خاک پاک تا آنکه بپوشاند آنمکان را پس آن مکان پاکیزه تر است از
سایر مکانهای خانه یا یعنی که بعد ازین دیگر نجاست داخل آن نباید کرد یا یعنی که در سایر مکانهای خانه
احتمال نجاست بیشتر است از ان مکان که خاک بعد ازان بران ریخته شده است سیوم اصل سألت ابا عبد الله
فقال نعم علیه السلام عن البيع والكنائس هل يصلح نقضهما لبناء المساجد شرح بیع بکسر با و فتح یا دو نقطه
در پایین و عین بی نقطه جمع بیعه بکسر با و سکون یا دو نقطه در پایین است و آن عبادتخانه کوچک یهود و نصاری
است که نظیر مسجد محله اهل اسلام است کنائس بفتح کاف و نون و الف و کسر همزه و سین بی نقطه جمع کنیسه بفتح کاف
و کسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین است و آن عبادتخانه بزرگ یهود و نصاری است که نظیر مسجد جامع اهل
اسلام است و جوهری در صحاح گفته الکنیسة للنصاری و ایضا گفته البیعة للنصاری و این مبنی بر عدم اعتبار یهود است
و صاحب قاموس گفته الکنیسة متعبد الیهود او النصاری او الکفار و ایضا گفته البیعة بالکسر متعبد النصاری یعنی اثبات منع
یا حس است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از عبادتخانهای کوچک جهودان یا ترسایان و عبادتخانهای
بزرگ ایشان که آیا خوبست خراب کردن آن دو نوع عبادتخانه برای بنای مسجدها پس گفت آری مراد اینست که
نقل آجر و سنک و مانند آنها از بیع و کنائس میتوان کرد بجای دیگر تا آنها مسجدها بنا کنند یا مراد اینست که صورت
بیع و کنائس تبدیل بصورت مساجد میتوان کرد برای نماز اهل اسلام و بر هر تقدیر ظاهر این اینست که وقف اهل
باطل که برای ترویج باطل است معنی نیست و تبدیل آن برای ترویج حق میتوان کرد چنانچه گفته در سوره مائده
وتعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان چهارم اصل عن الحلبي قال سئل ابو عبد الله
علیه السلام عن المساجد المظللة أيكره الصلوة فيها قال نعم ولكن لا يضركم اليوم ولو كان العدل
لرأيتم كيف يصنع في ذلك قال وسألته ايعلق الرجل السلاح في المسجد قال نعم فاما في
المسجد الاكبر فلا فان جدي علیه السلام نهى رجلا يبري مشقصا في المسجد شرح المظللة بالـ

بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعیل سایه انداز نده بمعنی بسیار مرتفع و بطاء بی نقطه اسم مفعول باب تفعیل آنچه مرتفع بنا کرده شده
باشد بروشی که ممتاز باشد از حوالی خود و ماخوذ است از طلل بفتح طاء بی نقطه و فتح لام مخففه بمعنی آنچه مرتفع مانده از
آثار خانه که مرتفع شده و شخص آدمی را نیز طلل مینامند و مراد اینجا مساجدیست که دیوارهای آن بسیار مرتفع است
یا مراد مساجدیست که سر دیوارهای آن هموار نیست بلکه مانند حصار قلعه بلند و پست است و کنگره دارد و مخفی نماند
که اگر بطاء بی نقطه و صیغهٔ اسم مفعول باشد منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب سیزدهم عدل بفتح عین
بی نقطه و سکون دال بی نقطه عبارتست از قائم آل محمد علیهم السلم یصنع بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه و قاف
بصیغهٔ مضارع معلوم باب علم است العلق بفتح عین و فتح لام کار بر اصنعت خود کردن و از آن ماخوذ است
علاقه بفتح عین و تخفیف لام بمعنی چیزی که معاش از آن کرز دا السلاح بکسر سین بی نقطه و تخفیف لام و حاء بی نقطه آلت
حرب مراد بمسجد در اول مسجد خانه است و المسجد الاکبر عبارتست از مسجد بیرون که وقف عام است یبری بباء یک نقطه
و زای بانقطه و یا بصیغهٔ مضارع معلوم معتل اللام واوی باب افعال است الابراز راست کردن کج و در نسخ
برا بی نقطه و یا بصیغهٔ مضارع غائب معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است البری بفتح باء و سکون را تراشیدن
تیر المشقص بکسر میم و سکون شین بانقطه و فتح قاف و صاد بی نقطه تیری که پیکان آن عریض است یعنی روایت است
از حلبی گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مساجد مرتفعه که آیا ممنوعست نماز در آنها امام گفت آری لیکن
ضرر نمیرساند شما را امروز که زمان ظهور دولت باطل است و اگر تحقیق میبود ظهور دولت قائم آل محمد علیهم السلم
هر آینه میدید که چگونه میکرد در حق آن مساجد حلبی گفت که و پرسیدم امام را که آیا میبازد مرد آلت جهاد را در مسجد
گفت آری میبازد در مسجد خانه پس اما در مسجد بزرگتر پس نمیبازد و چه بدرستی که امام زین العابدین علیه السلم منع کرد
مردی را که او راست میکرد تیر را در مسجد بیرون خانه **پنجم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ سَمِعْتُمُوهُ
يُنْشِدُ الشِّعْرَ فِي الْمَسَاجِدِ فَقُولُوا فَضَّ اللهُ فَاهُ إِنَّمَا نُصِبَتِ الْمَسَاجِدُ لِلْقُرْآنِ **شرح** ینشد بنون و شین بانقطه
و دال بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم باب افعال است قول در قول اهل قسم است اول آنکه بروشی باشد که آهسته شنود و چون
میسر باشد دوم آنچه آهسته باشد در موضع تقیه فی الجمله سوم آنچه در خاطر که را ینده شود در موضع شدت تقیه فض
بفا و تشدید ضاد بانقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر جملهٔ دعائیه است انما تا آخر تتمهٔ مامور به میتواند بود و بیان امر تواند
بود **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر کس که شنیدید از و میخواند شعر را در مسجدها پس بگوئید که بشکناد الله تعالی
دهن ترا جز این نیست که وا داشته شده مسجدها برای قرائت قرآن در نماز و مانند آن **ششم اصل** سَأَلْتُ أَبَا
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَسَاجِدِ الْمُصَوَّرَةِ فَقَالَ أَكْرَهُ ذَلِكَ وَلَكِنْ لَا يَضُرُّكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَلَوْ

قدقام

قَدْ قَامَ الْعَدْلُ لَرَأَيْتُمْ كَيْفَ يَصْنَعُ فِي ذَلِكَ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در مسجدهائی که
صورتها بر آنها نقش کرده شده است پس گفت کراهت دارم از آن نماز را لیکن ضرر نمیکند شما را امروز
که زمان ظهور دولت باطل است و اگر تحقیق بکار خود می ایستاد قائم آل محمد علیهم السلم میدید که چگونه میکند
در آن **هفتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ رَطَانَةِ
الْأَعَاجِمِ فِي الْمَسَاجِدِ **شرح** الرطانه بفتح و کسر راء بی نقطه و طاء بی نقطه و الف و نون کلامی که اکثر حاضران آن را
نفهمند برای آنکه صریح گفته نشود و الاعاجم جمع اعجم بفتح همزه و سکون عین و فتح جیم بصیغهٔ صفت مشبهه جمعی
که زبان ایشان عیبی و لکنتی دارد و معذور نیستند در عدم اخراج بعض حروف از مخارج آنها جوهری گفته و کل من
لا یفصح علی الکلام فهو اعجم و مستعجم و الاعجم ایضا الذین لا یفصح و لا یبین کلامه و ان کان من العرب و میتواند بود
که اعجم افعل التفضیل باشد و مراد با آن ضد اقرا باشد که می آید در حدیث چهارم باب بیست و دوم که یتقدم القوم
اقرأهم للقرآن مراد نهی از رطانه اعاجم در مساجد نهی از پیشنمازی صاحب عیب در قرائتست برای غیر صاحب
عیب در آن یا برای کسی که عیب زبان او کمتر است باعتبار آنکه مساجد مواضع نماز جماعت خلایق است
و برای نماز جماعت در آنها جمع میشوند غیر صاحبان عیب در زبان نیز و میتواند بود که مراد برطانة الاعاجم
قرائت قرآن باشد بروشی که مخالف الحان و صوتهای عرب باشد چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن در
حدیث سوم باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن که این نهی است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله اقرؤا القرآن
بالحان العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سیجیء من بعدی اقوام یرجعون القرآن
ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیة فلا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجبه شانهم و بیان شد در شرح آن
**یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خواندن غیر صریح
پیشنمازها که عیبی در زبان دارند در مسجدها **هشتم اصل** عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ سَلِّ السَّيْفِ فِي الْمَسْجِدِ وَعَنْ بَرْيِ النَّبْلِ فِي الْمَسْجِدِ قَالَ إِنَّمَا بُنِيَ لِغَيْرِ
ذَلِكَ **شرح** السل بفتح سین بی نقطه و تشدید لام کشیدن البری بفتح باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و یا مصدر
معتل اللام یائی باب ضرب تراشیدن النبل بفتح نون و سکون باء یک نقطه جمع نبله تیرهای عربی است در قال راجع
برسول و راجع با حدهما میتواند بود **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که نهی
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از بیرون آوردن شمشیر از غلاف در مسجد و از تراشیدن تیرها در مسجد گفت
جز این نیست که مسجد بنا کرده شده است برای غیر این کار **نهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عن الوضوء في المسجد فكرهه من الغائط والبول شرح کره از باب تفعیل میتواند بود و التکریه ناخوش شمردن
چیزی و از باب علم میتواند بود و الکراهة ناخوش داشتن چیزی من برای سببیت است و ظرف متعلق بضمیر
منصوب است باعتبار اینکه راجع بوضوء است یا حالست از ضمیر منصوب بعنوان مسامحه زیرا که مقارن عامل
حقیقة یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از وضوء در مسجد پس مکروه شمرد وضوء بسبب غایط و بول را اشارتست
باینکه وضوء بسبب خواب و مانند آنرا مکروه نشمرده دهم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن النوم في
المسجد الحرام ومسجد النبي صلى الله عليه وآله فقال نعم فاين ينام الناس شرح نعم بکسر نون و سکون
عین و فتح میم فعل مدحست الف لام الناس برای عهد خارجیست و اشارتست باهل اعتکاف و مانند ایشان
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از خواب در مسجد حرام که در مکه است و مسجد نبی صلی الله علیه و آله که در مدینه
است گفت خوبست پس کجا بخوابند آن مردمان که متعبد اند یازدهم اصل عن زرارة بن اعين قال قلت
لابي جعفر عليه السلام ما تقول في النوم في المساجد فقال لا بأس به الا في المسجدين مسجد
النبي صلى الله عليه وآله والمسجد الحرام قال وكان يأخذ بيدي في بعض الليل فيتنحى ناحية
ثم يجلس فيتحدث في المسجد الحرام فربما نام ونمت فقلت له في ذلك فقال انما يكره ان
ينام في المسجد الحرام الذي كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله فاما النوم في هذا
الموضع فليس به بأس شرح روایتست از زرارة بن اعین گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که چه میگوئی
در خواب در مسجدها پس گفت نیست پروایی بآن مگر در دو مسجد یکی مسجد نبی صلی الله علیه و آله و دیگری مسجد حرام زراره
گفت که و امام میگرفت دست مرا در بعض شب پس میرفت بجانبی بعد از ان می نشست پس هم زبانی میکرد در
مسجد حرام پس بسا که میخوابید و میخوابیدم پس گفتم او را در آن فعل یعنی که پرسیدم سر آنرا پس گفت جز این نیست
که مکروه است اینکه خوابیده شود در مسجد حرامی که بود در زمان رسول صلی الله علیه و آله پس اما خواب در موضع
پس نیست بآن پروایی باعتبار اینکه مسجد نبوده و منضم مسجد شده بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بیان جمع میان
اینحدیث و حدیث سابق بدو روش ممکنست اول اینکه حمل نهی در اینحدیث بر نهی غیر معتکفان و مانند
ایشان باشد و تجویز در حدیث سابق برای معتکفان و مانند ایشان باشد و تجویز در حدیث سابق برای
معتکفان و مانند ایشان باشد دوم اینکه حمل نهی در اینحدیث بر عموم باشد در قدری از مسجدین که در زمان
رسول بوده و تجویز در حدیث سابق محمول بر خارج ان قدر باشد و بنا برین الف لام الناس در حدیث سابق
محمول بر جنس خواهد بود و بالجمله ظاهر آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سیزدهم باب منعم که باب حج ابرهیم و اسمعیل



تا آخر است که محیط مسجد حرام در زمان ابرهیم علیه السلم بشکل محیط دایره بوده و مسافت آن محیط بقدر
مسافت میان صفا و مروه بوده و نقطه وسط حقیقی کعبه که مرکز آن دایره بوده و پس از هر جانب آ بقدر سدس
تقریبی مسافت میان صفا و مروه نسبت بنقطه وسط کعبه داخل مسجد الحرام است و خارج از ان داخل مسجد الحرام نیست
بقدر کندکی دیوار و خواه زیاد بر ان دوازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له الرجل يكون
في المسجد في الصلوة فيريد ان يبزق فقال عن يساره وان كان في غير صلوة فلا يبزق
حذاء القبلة ويبزق عن يمينه ويساره شرح یبزق بیاء بی نقطه و زای با نقطه و قاف بصیغه مضارع غائب
معلوم باب نصر است ان شرطیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که مردی
میباشد در مسجد در نماز پس میخواهد که آب دهن اندازد پس امام گفت در جانب چپ خود می اندازد و اگر در مسجد در غیر نماز
باشد پس آب دهن نمی اندازد در برابر قبله و آب دهن می اندازد در جانب راست خود و چپ خود سیزدهم اصل
رايت ابا جعفر الثاني عليه السلام يتفل في المسجد الحرام فيما بين الركن اليماني والحجر
الاسود ولم يدفنه شرح یتفل بتا دو نقطه در بالا و فا بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر یا ضرب است
یعنی دیدم امام محمد تقی علیه السلم را که آب دهن می انداخت در مسجد حرام در برابر میان رکن یمانی و رکن حجر اسود
و پنهان نکرد آنرا بسنگریزه اشارتست باینکه در موضع مطاف نبود زیرا که در انجا سنگریزه نمیباشد و شاید
که از مسجدی که در زمان رسول علیه السلم بوده خارج باشد چهاردهم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام
اني لاكره الصلوة في مساجدهم فقال لا تكره فما من مسجد بني الا على قبر نبي او وصي نبي فاصاب
تلك البقعة رشة من دمه فاحب الله ان يذكر فيها فاد فيها الفريضة والنوافل واقض فيها
ما فاتك شرح ضمیر هم راجع باهل کتابست و مساجدهم عبارتست از مساجدی که در مدینه و حوالی آن و مانند
آنهاست و آنها معابد یهود یا نصاری بوده پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان اسلام مساجد
اهل اسلام شده و فا برای بیانست بنی بصیغه مجهول صفت مسجد است الرشة بفتح را بی نقطه و تشدید شین با نقطه
و تا وحدت پاره از آب و مانند آن که بر جایی پاشیده شود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که
بدرستی که من هر آینه کراهت دارم از نماز در مساجدی که از اهل کتاب مانده پس امام گفت کراهت مدار
بیان این آنکه نیست هیچ مسجدی که بنا کرده شده باشد از جمله مساجد ایشان مگر بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری
که کشته شده پس برخورد آنمکانرا پاره از خون او مراد اینست که آن بقعه جامع دو صفت است یکی اینکه
مدفن نبی یا وصی است دوم اینکه مقتل آن نبی یا وصی است پس دوست داشت الله تعالی که یاد کرده شود

دران بقعه بامعنی که امر کرد اهل کتاب را ببنای مسجد بران بقعه و معنی اول مناسبترست نظر آیت سوره کهف
لنتخذن علیهم مسجدا یا بامعنی که قضا و قدر کرد بنای مسجد را بران بقعه و معنی اول مناسبترست بلفظ احب پس
اداکن دران مساجد فریضه را و نافله را و قضا کن دران مساجد آنچه را که فوت شده از تو نوزدهم حدیث
قلت لابی عبد الله علیه السلام قول الله عز و جل لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری فقال
سکر النوم شرح ذکر این حدیث درتحت عنوان این باب برای اشعار بانست که وضع لا تقربوا الصلوة و انتم
در موضع لا تصلوا مبنی بر انست که مراد بآیت نهی از دخول مساجد باشد باعتبار اینکه مساجد موضوع برای
صلوة است پس دخول آنها قرب صلوة است خواه بقصد صلوة باشد چنانچه ملحوظ است در حال اول که و انتم سکاری
است و خواه بقصد چیزی دیگر باشد چنانچه ملحوظ است در حال دوم از تتمه این آیت که و لا جنبا الا عابری سبیل
و ازین لازم می آید که مراد بصلوة اینجا موضع صلوة باشد که مسجد است و جمع میان این حدیث و حدیث
دهم و یازدهم این باب بحمل این حدیث بر کسی است که در بیرون مسجد است و اراده نماز دارد در مسجد سکر منصوب
و مفعول به است بتقدیر یعنی سکر النوم یا مفعول مطلق است بتقدیر سکاری سکر النوم یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که قول الله عز و جل در سوره نساء نزدیک مشوید نماز را بر حالی که شما مستان باشید و خواست از
مستی اینجا پس امام گفت خواسته مستی خواب را که ناقض وضو نیست شانزدهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لیس یرخص فی النوم فی شیء من الصلوة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست
اینکه رخصت داده شود در خواب در چیزی از نماز مراد بخواب اینجا مستی خوابست و ذکر این حدیث درین
باب بتقریب حدیث سابق است برای بیان اینکه عدم رخصت در مستی خواب در نماز شامل نماز در مسجد
نیز هست اگرچه داخل منطوق آیت سوره نساء نیست باب چهل و نهم حدیث باب فضل الصلوة فی الجماعة شرح
این باب بیان فضیلت نماز در جماعت است درین باب نه حدیث است اول حدیث قلت لابی عبد الله
علیه السلام ما یروی الناس ان الصلوة فی جماعة افضل من صلوة الرجل وحده بخمسة و عشرین
صلوة فقال صدقوا فقلت الرجلان یکونان جماعة فقال نعم و یقوم الرجل عن یمین الامام
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چگونه است آنچه روایت میکنند مردمان از اینکه نماز در جماعت
فاضلترست از نماز مرد بتنهایی او به بیست و پنج نماز یعنی که آن بجای بیست و پنج نمازست پس امام گفت
راست گفتند پس گفتم آیا دو مرد که یکی به دیگری اقتدا کرده باشد میباشند جماعت یعنی که این فضیلت
را در می یابند پس امام گفت آری و می ایستد آنکه اقتدا کرده در جانب راست پیشنماز دوم حدیث

سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الجهنی اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله انی اکون
فی البادیة و معی اهلی و ولدی و غلمتی فاؤذن و اقیم و اصلی بهم افجماعة نحن فقال نعم فقال یا رسول الله
ان الغلمة یتبعون قطر السحاب و ابقی انا و اهلی و ولدی فاؤذن و اقیم و اصلی بهم افجماعة
نحن فقال نعم شرح جهنی بضم جیم و فتح ها و نون و تشدید یا منسوبست بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین
که قبیله ایست و الف و لام برای عهد خارجیست و اشارتست بمردی از آن قبیله که جهنی مشهور بوده که بخدمت رسول صلی الله
علیه و آله می آمده و تعیین شب قدر را در شب بیست و سوم ماه رمضان ازو شنیده و شاید که مثل مشهور که عند
جهینة الخبر الیقین باعتبار آن باشد و لهذا آن شب را لیلة الجهنی میگویند الغلمة بکسر غین با نقطه و سکون لام و فتح میم
و تا، تا جمع غلام خدمتکاران از مردان خواه بنده گان باشند و خواه آزادان یتبعون بتا دو نقطه در بالا
و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است یا بیا یک نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام
یائی باب افتعالست الابتغاء الطلب قطر القطر بفتح قاف و سکون طا بی نقطه و را بی نقطه باران و مانند آن یعنی شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که آن مرد جهنی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله بدرستی که من
میباشم در صحرا و با منست زنان من و فرزندان من و خدمتکاران من پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم
با ایشان آیا پس جماعتیم ما یعنی که آیا ثواب نماز جماعت را در می یابیم پس نبی صلی الله علیه و آله گفت آری پس
جهنی گفت ای رسول الله بدرستی که خدمتکاران میروند از پی باران بر یا بمعنی که بطلب آب باران میروند و میمانم من و زنان من
و فرزندان من پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم با ایشان آیا پس جماعتیم ما پس گفت آری حدیث فقال
یا رسول الله ان ولدی یتفرقون فی الماشیة فابقی انا و اهلی فاؤذن و اقیم و اصلی بهم افجماعة
نحن فقال نعم فقال یا رسول الله ان المرأة تذهب فی مصلحتها فابقی انا وحدی فاؤذن و اقیم
فقال نعم المؤمن وحده جماعة شرح فی دو جا برای سببیت است الماشیة گله شتر و گاو و گوسفند یعنی پس جهنی گفت
ای رسول الله بدرستی که فرزندان من پراکنده میشوند برای گله پس میمانم من و زنان پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز
میگزارم با او آیا پس جماعتیم ما پس گفت آری پس جهنی گفت ای رسول الله بدرستی که زن من میرود برای مصلحت کار خود مثل زن
بجلبن و رخت شستن پس میمانم من بتنهایی خود پس اذان میگویم و اقامت میگویم آیا پس جماعتیم من پس گفت آری مؤمن
بتنهایی او جماعت است یعنی که وقتی تنها میگزارد که جماعت میسر نباشد پس ثواب جماعت دارد برای قصد خود
یا بمعنی که چون اذان و اقامت میگوید دو صف ملائکه در پس او نماز میگزارند چنانچه گذشت در حدیث هشتم باب اذان
سیم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی الخمس فی جماعة فظنوا به خیرا شرح گفت رسول الله صلی الله

علیه و آله هر که گزارد پنج نماز را در جماعت پس گمان کنید با او خیر را یا ممنی که شهادت او مقبولست و اقتدا با و در نماز
میتوان کرد و حاجت بتفحص احوال او نیست چندانکه منافی عدالت او ظاهر نشده باشد چهارم حل قال ابو عبد الله باقر
علیه السلام اما یستحیی الرجل منکم ان تکون له الجاریة فیبیعها فتقول لم یکن یحضر الصلوة شرح
گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا شرم نمیکند مردی از شما شیعیان امامیه از اینکه باشد او را کنیزی پس فروشد آن
کنیز را پس گوید آن کنیز که صاحب من حاضر نمیشد نماز جماعت را مراد اینست که عدم حضور نزد نماز جماعت عیب
بزرگست پنجم حل عن زرارة قال کنت جالسا عند ابی جعفر علیه السلام ذات یوم اذ جاءه رجل
فدخل علیه فقال له جعلت فداك انی رجل جار مسجد لقومی فاذا انا لم اصل معهم وقعوا فی
وقالوا هو کذا او هو کذا فقال اما لئن قلت ذاك لقد قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه من
سمع النداء فلم یجبه من غیر علة فلا صلوة له فخرج الرجل فقال له لا تدع الصلوة معهم وخلف
وخلف کل امام شرح روایتست از زراره گفت بودم نشسته نزد امام محمد باقر علیه السلام در اثنای روزی ناگاه آمد
نزد او مردی پس داخل شد بر او پس گفت او را که قربانت شوم بدرستی که من مردم همسایه مسجدی که برای قوم منست
پس چون من نماز نگزارم با ایشان می افتند در من و میگویند او چنین است و او چنین است یعنی که عیبهای نهان
مرا آشکار میکنند پس امام گفت آگاه باش بدرستیکه اگر گفتی اینرا که عیب مرا و میگویند هر آینه بتحقیق گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که هر که شنید اذان را پس اطاعت آن نکرد بعذری پس نیست نمازی بر او مراد اینست که این عیب
که امیر المؤمنین برای تو گفت بدتر از عیبهاییست که ایشان میگویند پس بیرون رفت آنمرد پس امام گفت او را در
اثنای بیرون رفتن که وامگذار نماز را با جماعت و در پس هر پیشنمازی دیگر یعنی که هر جا که واقع شوی و نماز جماعت
منعقد شود داخل شو خواه در مسجد همسایه باشد و خواه در غیر آن حل فلما خرج قلت له جعلت فداك کبر علی
قولك لهذا الرجل حین استفتاك فان لم یکونوا مؤمنین قال فضحك علیه السلام ثم قال ما
اراك بعد الا ههنا یا زرارة فایة علة ترید اعظم من انه لا یأتم به ثم قال یا زرارة اما تراني
قلت صلوا فی مساجدکم وصلوا مع ائمتکم شرح پس وقتی که آنمرد بیرون رفت گفتم امام را قربانت شوم مشکل
آمد بر من جواب تو آنمرد را وقتی که سوال کرد ترا بیان این که اگر اهل جماعت نباشند مومنان چگونه میشود پس خنده
کرد امام علیه السلام بعد از آن گفت نمی بینم ترا هنوز مگر در این مرتبه جهالت ای زراره پس کدام عذر میخواهی بزرگتر از اینکه
پیشنماز نا پرهیزکار باشد که اقتدا نکنی با او بعد از آن امام گفت ای زراره آیا نمی بینی مرا که گفتم در حدیثی دیگر که نماز گزارید
در مسجدهای خودتان و نماز گزارید با پیشنمازان خودتان مراد اینست که این خیال که کردی بسیار عجیبست و دور است



از تو خصوصا با وجود اینکه این کلمه را نیز شنیده باشی از من چه گنجایش دارد که من تجویز اقتدای شیعه امامیه بغیر مومن کنم
ششم حل عن زرارة والفضیل قالا قلنا له الصلوات فی جماعة فریضة هی فقال الصلوات فریضة
ولیس الاجتماع بمفروض فی الصلوات کلها ولکنها سنة ومن ترکها رغبة عنها وعن جماعة
المؤمنین من غیر علة فلا صلوة له شرح روایتست از زراره و فضیل که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام اند گفتند که گفتیم امام را که آیا نمازهای پنجگانه در جماعت فریضه است آنها یا یعنی که آیا ترک آنها در جماعت
مستحق عقابست پس امام گفت اصل آن نمازها فریضه است و نیست مجتمع شدن در آن نمازها همگی آنها اشارتست
باینکه اگر امام مفترض الطاعه مبسوط الید پیشنماز جمعه باشد اجتماع مفترض میشود چنانچه می آید در احادیث باب وجوب
الجمعه و علی من تجب ولیکن آن نمازها در جماعت طریقت رسولست صلی الله علیه و آله و هر که ترک کند آن نمازها را در جماعت
برای اعراض از کمال آنها و از جماعت مومنان بعذری پس نیست نمازی برای او بدانکه نفی صلوة در امثال اینجا
نزد جمعی محمولست بر بطلان نماز و نزد جمعی دیگر محمولست بر نفی کمال والله اعلم هفتم حل عن جابر عن ابی جعفر
علیه السلام قال لیکن الذین یلون الامام اولی الاحلام منکم والنهی فان نسی الامام او
تعایا قوموه وافضل الصفوف اولها وافضل اولها ما دنی وفضل صلوة الجماعة علی صلوة
الرجل فردا خمس وعشرون درجة فی الجنة شرح الاحلام بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه جمع حلم بکسر حاء و سکون
لام و عقل را النهی بضم و تخفیف ها و الف جمع نهیه بضم نون و سکون ها و یاء دو نقطه در پایین خرد را تعایا بعین
بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف صیغه ماضی معلوم معتل العین یائی و معتل اللام یائی باب تفاعل است التعایی
عاجز با کلیه شدن یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام جابر گفت که امام گفت که باید که باشند جمعی که
متصل بپیشنماز میباشند در صف اول صاحبان وقارها از جمله شما و صاحبان عقلها پس اگر فراموش کند امام آیتی
از آیات را یا بسقاط آن یا عاجز شود و نداند که کدام آیت را باید خواند و ساکت ماند راست کنند او را یعنی که
آیتی را که اسقاط کرده بیاد او آورند و آنچه نمیداند تعلیم او کنند و فاضلترین صفها اول آنهاست و فاضلترین صف اول
آنست که نزدیک پیشنماز باشد و زیادتی نماز جماعت بر نماز مرد تنها بیست و پنج مرتبه است در بهشت هشتم حل
عن سهل بن زیاد باسناده قال فضل میامن الصفوف علی میاسرها کفضل الجماعة علی صلوة
الفرد شرح الاسناد بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و نون و الف و دال بی نقطه سندهاست یعنی طریقها که میان
امام و راوی دو رست یعنی روایتست از سهل بن زیاد بسندهای او تا امامی که روایت از اوست راوی گفت که امام
گفت زیادتی ثواب نمازجاینهای راست صفها در نماز جماعت بر ثواب نمازجاینهای چپ آن صفها مانند

زیادة ثواب نماز جماعت بر ثواب نماز تنهاست **پنجم حل** عن سهل بن زیاد باسناده قال فضل میامن الصفوف علی میاسرها کفضل الجماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال یحسب لک اذا دخلت معهم وان لم تقتد بهم ما یحسب لک اذا دخلت مع من تقتدی به **شرح** ضمیر معهم راجع بمخالفان است که نماز جماعت میکنند برای مثل ٣
بیرون واجب میشود حضور نزد ایشان مثل مرفوع ونایب فاعل یحسب لک عبارت از ثواب است **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت حساب کرده میشود برای تو چون داخل شوی در نماز جماعت با مخالفان هر چند که اقتدا نکنی
بایشان مثل آنچه حساب میشود برای تو چون با کسی که اقتدا میکنی باو **باب بیان اصل الصلوة خلف من لا یقتدی به**
**شرح** این باب بیان نماز است در پس کسی که اقتدا کرده نمیشود باو درین باب هفت حدیث است **اول حل** قلت لابی عبد الله
علیه السلام اکون مع الامام فافرغ من القراءة قبل ان یفرغ قال ابق آیة ومجد الله واثن علیه فاذا فرغ
فاقرأ الآیة وارکع **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که میباشم با پیشنماز مخالفان پس گاهی فارغ میشوم از قرارت
حمد وسوره پیش از آنکه او فارغ شود امام گفت بعد از من واگذار یک آیه را از آخر قرارت خود وتمجید کن الله تعالی را مثل
الله اکبر و مانند آن وثنا کن براو بذکر اسما حسنی پس چون فارغ شود پیشنماز پس بخوان آن آیه را ورکوع کن این محمول
بر استحباب است بقرینه حدیث سوم **دوم حل** سألته ابا جعفر علیه السلام عن الصلوة خلف المخالفین فقال
ما هم عندی الا بمنزلة الجدر **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از نماز در پس مخالفان پس امام گفت نیستند
ایشان نزد من مگر مانند دیوارها یعنی که در جمعت آیت سوره اعراف واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا داخل
نیستند پس کسی که در پس سر ایشانست قرارت برای خود میکند هر قسم بهتر باشد هر چند که خاطر گرداندن باشد
**سیوم حل** عمن سأل ابا عبد الله علیه السلام قال اصلی خلف من لا اقتدی به فاذا فرغت من قراءتی ولم
یفرغ هو قال فسبح حتی یفرغ **شرح** روایتست از کسی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را گفت نماز میگذارم در
پس کسی که اقتدا نمیکنم باو پس چون فارغ شوم از قرارت خود وفارغ نشده باشد او چه کنم امام گفت پس تسبیح کن تا آنکه
او فارغ شود **چهارم حل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت خلف امام لا تقتدی به فاقرأ
خلفه سمعت قراءته او لم تسمع **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون گزاری در پس پیشنمازی که اقتدا
کرده نمیشود باو پس قرارت کن در پس او خواه شنیدی قرارت او را وخواه نشنیدی بیان این شد در حدیث دوم
این باب **پنجم حل** قلت لابی جعفر علیه السلام ان موالیک قد اختلفوا فاصلی خلفهم جمیعا فقال
لا تصل الا خلف من تثق بدینه ثم قال ولی موال فقلت اصحاب فقال مبادرا قبل ان استتم ذکرهم
لا یأمرک علی بن حدید بهذا او هذا مما یأمرک به علی بن حدید فقال نعم **شرح** موالیک یعنی میم فتح

یا جمع

یا جمع مولی میتواند بود وبضم میم وسکون یا جمع موالی صیغه اسم فاعل باب مفاعله میتواند بود بحذف نون باضافه وحذف
یک یا باسقاط کسره آن برای ثقل واسقاط آن برای التقاء ساکنین پس موالی بفتح میم وضم میم میتواند بود وبنابر اول
جمع است وبنابر دوم مفرد است المولی تابعی که مخلص باشد والموالی دوستی که مخلص باشد مراد باختلاف ایجاد اختلاف
از روی ظن است خواه در فروع دین مثل اختلافی که اهل اجتهاد با یکدیگر دارند در نفس حکم شرعی وخواه در اصول دین
مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل وتعالی که باب وهم است در حدیث دهم
که قد اختلف یا سیدی اصحابنا فی التوحید منهم من یقول هو جسم ومنهم من یقول صورة ومثل آنچه گذشت در کتاب
التوحید در باب الجبر والقدر والامر بین الامرین که باب سی ام است در حدیث دوازدهم کنان بعض اصحابنا یقول بالجبر وبعضهم
یقول بالاستطاعة فاصلی جمله خبریه است ومیتواند بود که بتقدیر استفهام باشد لا تصل بمعنی نهی است واشارت است
بانکه در پس هیچکدام از اهل آن اختلاف نماز نمیتوان کرد ثق بنا بر تقطه وقاف بصیغه مضارع معتل الفا واوی
معلوم غایب یا مخاطب باب حسب است ولی موالی بتقدیر استفهام انکار است وموالی خبر مبتدای محذوف است وظرف
متعلق بآنست بتقدیر وهم لی موالی یا موالی مبتدا است وظرف خبر آنست لا در لا یأمرک تتمه مقام جمله ملیده است یعنی که جواز
الصلوة خلفهم وما بعد آن استیناف بیانیه است نظیر او اسم یوم القیمة بنا بر بعض تفسیرات علی بن حدید از جمله اصل آن
اختلاف بوده وقطعی بوده مشار الیه بها نماز در پس سر اهل اختلاف است او برای شک راوی است وشک در مابعد کلام است
پس بنابر هردو احتمال مذکور بوده فقال نعم تتمه کلام امام است بنابر هردو احتمال پس فا برای بیانست وضمیر مستتر راجع
بعلی بن حدید است ونعم بکسر نون وسکون عین مهمله وفتح میم فعل مدحست وفاعل آن ومخصوص بمدح آن محذوفست
بتقدیر نعم شیئا الاختلاف یا بتقدیر نعم شیئا الصلوة خلفهم وبر هر تقدیر اشارتست بانچه گذشت در کتاب الایمان
والکفر در حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب صد وشصت وسیوم است که پیروان ظن اجتهاد در احکام میکنند
وکمال خود میشمرند **یعنی** گفتم امام محمد تقی علیه السلم را بدرستی که غلامان تو بتحقیق اختلاف کرده اند در مسائل دین پس نماز میگذارم
در پس ایشان همگی پس امام گفت نماز مگذار در پس ایشان همگی پس امام گفت نماز مگذار مگر در پس آنکه وثوق داشته
باشی بدین خود یعنی کسی که دین خود را از امام مفترض الطاعة اخذ کرده باشد واز اهل اختلاف از روی ظن نباشد
بعد از آن امام گفت که وایا ایشان برای من غلامانند پس گفتم یارانند پس امام گفت برحالی که مبادرت نمود پیش از
آنکه تمام کنم ذکر نامهای ایشان را که جایز نیست نماز در پس ایشان بیان این آنکه امر میکند ترا علی بن حدید که از اهل
ضلالتست باین نماز در پس ایشان یا امام گفت که بیان این آنکه نماز در پس ایشان از جمله چیزیست که امر میکند ترا بآن
علی بن حدید بیان این آنکه علی بن حدید گفت که خوب چیزیست حکم از روی اجتهاد وپیروی ظن **ششم حل** عن زرارة

قال قلت لابی جعفر علیه السلام انّ اناسا رووا عن امیر المؤمنین علیه السلام انّه صلّی اربع رکعات
بعد الجمعة لم یفصل بینهنّ بتسلیم فقال یا زرارة انّ امیر المؤمنین علیه السلام صلّی خلف فاسق فلمّا
سلّم وانصرف قام امیر المؤمنین علیه السلام فصلّی اربع رکعات لم یفصل بینهنّ بتسلیم فقال له
رجل الی جنبه یا ابا حسن صلّیت اربع رکعات لم تفصل بینهنّ بتسلیم فقال انّها اربع رکعات
مشبّهات فسکت فقال واللّه ما عقل ما قال له ش روایت است از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که
بدرستی که جمعی از مردمان روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علیه السلام اینرا که او گزارد چهار رکعت بعد از نماز جمعه [illegible]
که فاصله نکرد میان آن چهار رکعت بسلامی پس امام گفت که ای زراره بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام نماز گزارد
در پس فاسقی که ابو بکر یا عمر یا عثمان بود پس وقتی که آن فاسق سلام داد و رو گردانید در اثنای سلام بجانب راست بر خاست
امیر المؤمنین علیه السلام پس گزارد چهار رکعت فریضه ظهر را که فاصله نکرد میان آن چهار رکعت بسلامی پس گفت او را
مردی که در پهلوی او بود که ای ابو حسن گزاردی چهار رکعت که فاصله نکردی میان آنها بسلامی پس امیر المؤمنین ع
علیه السلام گفت که بدرستی که آنها چهار رکعت تشبیه کرده شده‌اند پس آن مرد ساکت شده پرسید که معنی این سخن
چیست پس امام محمد باقر علیه السلام گفت که بخدا قسم که آن مرد نفهمید آنچه را که امیر المؤمنین علیه السلام گفت او را و مراد آنست
که قصد امیر المؤمنین علیه السلام این بود که آنها چهار رکعت فریضه است که مانند نافله است در صورت متعارف است
و مانند آن برای تقیه و آن مرد خیال کرد که قصد او آنست که آن چهار رکعت نافله است که مانند فریضه است در اینکه بعد از
تشهد در دو رکعت اول انصراف نیست هفتم مجهول عن جمیل بن درّاج عن حمران بن اعین قال قلت لابی جعفر
علیه السلام جعلت فداک انّا نصلّی مع هؤلاء یوم الجمعة وهم یصلّون فی الوقت فکیف نصنع
فقال صلّوا معهم فخرج حمران الی زرارة فقال له قد امرنا ان نصلّی معهم بصلوتهم فقال
زرارة ما یکون هذا الّا بتأویل فقال له حمران قم حتّی نسمع منه قال فدخلنا علیه فقال له
زرارة جعلت فداک انّ حمران زعم انّک امرتنا ان نصلّی معهم فانکرت ذلک فقال لنا
کان علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیه یصلّی معهم الرکعتین فاذا فرغوا قام فاضاف الیهما
رکعتین ش روایت از درّاج از حمران بن اعین حمران گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام که قربانت شوم بدرستی جمیل بن د
که ما نماز میگزاریم با این گمراهان در روز جمعه ایشان نماز میگزارند در وقت فضیلت ظهر روز جمعه که اول وقت است
پس چگونه کنیم اگر خواهیم که تاخیر نماز خود از اول وقت فضیلت آن نکنیم پس امام گفت که نماز ظهر خود را بگزارید با ایشان
پس بیرون رفت حمران سوی زراره پس گفت او را که بتحقیق امام امر کرد ما را باینکه نماز گزاریم با مخالفان موافقت

نماز ایشان با همینی که پس خود گزاردیم در رکوع و سجود موافقت با ایشان کنیم به آنکه اقتدا با ایشان کنیم پس گفت زراره که نیست
اینکه گفتی مگر بتاویل غلطی که در کلام کرده باشی پس گفت او را حمران که برخیز تا آنکه خود بشنوی از امام حمران گفت پس داخل
شدیم بر امام پس گفت او را زراره قربانت شوم بدرستی که حمران دعوی کرد اینرا که تو امر کردی ما را باینکه نماز گزاریم با ایشان
پس نپسندیدم آن دعوی را پس امام گفت ما را که عادت امام زین العابدین صلوات الله علیه این بود که میگزارد با مخالفان
دو رکعت را پس چون مخالفان فارغ میشدند برمیخاست پس ضم میکرد سوی آنها دو رکعت مراد اینست که موافقت
مخالفان در صورت مبطل نماز فریضه نیست بلکه لازمست در جای شدت تقیه اگر رعایت ادراک فضیلت وقت
موقوف بران باشد پس منافاتی نیست میان الحدیث و حدیث ششم این باب باب الجماعة وکیم مجهول باب من یکره الصلوة
خلفه والعبد یؤمّ القوم و من احقّ بان یؤمّ ش یکره بصیغه مجهول باب علم است والعبد مجرور یؤم دو جا بهمزه و تشدید میم
بصیغه مضارع معلوم غائب باب نصر است من بفتح میم و سکون نون استفهامیه و موصوله میتواند بود معنی این باب بیان
کسی است که مکروه و ناخوش است نماز در پس او و بیان بنده که پیشنمازی میکند جماعت را و بیان اینکه کیست سزاوارتر
باینکه پیشنمازی کند درین باب پنج حدیث است اول مجهول عن ابی عبد الله علیه السلام قال خمسة لا یؤمّون
الناس علی کلّ حال المجذوم والابرص والمجنون وولد الزنا والاعرابی ش خمسة مبتدا است لا یؤمّون خبر است
یا صفت است والمجذوم خبر است ظرف در علی کل متعلق است بنفی یعنی نفی آنچه می آید در حدیث سیوم این باب و نفی
بمعنی نهی تنزیهی است و میتواند بود که برای تحریم باشد معنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پنج کس پیشنمازی نمیکنند
مردمان را بهر حال اول مجذوم بفتح میم و سکون جیم و ضم ذال با نقطه و سکون واو بمعنی صاحب خوره و دوم ابرص بفتح
همزه و سکون با یکنقطه و فتح را بی‌نقطه و صاد بی‌نقطه بمعنی صاحب برص بفتح با و فتح را و آن لکه سفیدیست که از رنجه
شدن بلغم در تحت جلد بهم میرسد و براق و فرو رفته مانند جای داغ میباشد و اگر سوزنی بران زنند خون یا خونابه
ظاهر نمیشود بخلاف بهق سفید که فرو رفته و براق نیست و اگر سوزنی بران زنند خون یا خونابه ظاهر میشود و سیوم
دیوانه و چهارم ولد الزنا و پنجم اعرابی بفتح همزه و سکون عین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و الف و با یکنقطه و تشدید یا
بمعنی بادیه‌نشین از جمله عرب و مراد اینجا کسی است که فقیه در مسایل نباشد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث
سیوم این باب دوم مجهول عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
لا یؤمّ المقیّد المطلقین ولا یؤمّ صاحب الفالج الاصحّاء ولا صاحب التیمّم المتوضّئین
ولا یؤمّ الاعمی فی الصحراء الّا ان یوجّه الی القبلة ش المقیّد بقاف و یا دو نقطه در پایین و دال
بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل بند کرده شده و معنی کسی که قدرت بر برخاستن یا نشستن یا رکوع یا سجود ندارد

تواند بسبب زنجیر و مانند آن و خواه بسبب مرض المطلق بطاء منقطه و قاف بصیغه اسم مفعول باب افعال ضد مقید الفالج
بفاء و جیم بصیغه اسم فاعل باب نصر دو نصف کننده چیزی و مراد اینجا مرضی است که باعث کرخت شدن نصف بدنست
از سر تا پا و در قرائت صاحب آن خللی بهم میرسد الاصحاء بفتح همزه و کسر صاد منقطه و تشدید حاء منقطه و الف ممدوده
جمع صحیح بمعنی چیزی که قرائت ایشان درست نیست متمازی متیمم برای متوضیین عموم ندارد بلکه مخصوص صورتست که مجهول
کا اقوی یا مساوی باشد معارضه کرده باشد بنابر آنچه گذشت در کتاب الطهاره در حدیث سوم باب چهل و دوم که باب
الرجل یکون معه الماء القلیل است که لکن تیمم و صلی بهم و بیان شد در شرح آن حی روایت از سکونی بفتح سین منقطه
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که پیشنمازی میکند وضو دار را و پیشنمازی میکند کور را از هر دو
چشم در صحرا اگر رو کرده شود سوی قبله حسن وبهذا الاسناد في رجلين اختلفا فقال احدهما كنت امامك
فقال صلوتهما تامة قلت فان قال كل واحد منهما كنت ائتم بك قال صلوتهما فاسدة وليستأنفا شرح بر یک
از دعوی امامت دیگری یکی کرد دعوی ماموميت در صورتی متصور است که دو مؤمن برای تقیه در پس سر مخالفان [illegible]
موذن ایشان در تکبیر احرام و تکبیر رکوع و سجود و قیام میکرده باشند در ظاهر حی و روایت باین سند حدیث سابق از
امام جعفر صادق علیه السلم در دو مرد که اختلاف کردند با یکدیگر گفت یکی از ایشان که بودم پیشنماز تو و گفت دیگری که
من بودم پیشنماز تو پس امام گفت که نماز هر دو درست است گفتم پس اگر گوید هر کدام از ایشان که اقتدا کرده بودم تو
امام گفت که نماز هر دو باطل است و باید که از سر گیرند سیوم حسن عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت
له الصلوة خلف العبد فقال لا بأس به اذا كان فقيها ولم يكن هناك افقه منه قال قلت اصلي
خلف الاعمى قال نعم اذا كان له من يسدده وكان افضلهم شرح معنی افقه شامل است در عرف مساوی را نیز
روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت که گفتم او را که نماز در پس بنده چگونه است پس گفت نیست پروا
با آن اگر آن بنده باشد دانا بمسایل شرعیه و نباشد در آنجا آزادی که داناتر از او باشد زراره گفت که گفتم آیا نماز
گزارم در پس کور هر دو چشم امام گفت آری چون باشد برای او کسی که رو بقبله کند او را و باشد آن کور افضل از جماعت
حسن قال وقال امير المؤمنين عليه السلام لا يصلين احدكم خلف المجذوم والابرص والمجنون والمحدود
وولد الزنا والاعرابي لا يؤم المهاجرين شرح المحدود بحاء منقطه و دو دال منقطه بصیغه اسم مفعول باب ضرب کسیکه
بسبب کبیره حد بر او جاری شده باشد و مراد اینجا موردیست که توبه او ثابت نشده باشد والاعرابی تا آخر کلام
امیر المومنین علیه السلم میتواند بود و کلام امام محمد باقر علیه السلم میتواند بود و بر هر تقدیر منافاتی نیست میان این
و آنچه گذشت در حدیث اول این باب زیرا که مراد باعرابی در اول کسیست که جاهل بمسایل نماز باشد و مراد با آن

وقال الآخر انا كنت امامك م

اینجا

اینجا کسی است که جاهل بمسایل ضروریه نماز باشد و عالم بمسایل نماز باشد حی امام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که پنج
که نماز نکنند البته یکی از شما در پس صاحب جذام و صاحب برص و دیوانه و کسی که حد بر او جاری شده باشد و ولد الزنا و جاهل
بمسایل دین مانند صحرا نشین پیشنمازی نکند علمای مسایل دین را مثل ساکنان شهرها چهارم حسن سألت ابا
عبد الله عليه السلام عن القوم من اصحابنا يجتمعون فتحضر الصلوة فيقول بعضهم لبعض تقدم
يا فلان فقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال يتقدم القوم اقرأهم للقرآن فان كانوا في القراءة
سواء فاقدمهم هجرة فان كانوا في الهجرة سواء فاكبرهم سنا فان كانوا في السن سواء فليؤمهم
اعلمهم بالسنة وافقههم في الدين ولا يتقدمن احدكم الرجل في منزله ولا صاحب سلطان
في سلطانه شرح الاقرأ بقاف و راء منقطه و همزه بصیغه افعل التفضیل باب منع خواننده تر لام در للقرآن برای تعدیه است
زیرا که افعل التفضیل بنفسه عمل در مفعول به نمیکند هر چند که مشتق از فعل متعدی باشد اقرأهم للقرآن بمعنی کسی است
که بر روی محکمات قرآن بیشتر میکرده باشد در نگاه داشتن خود از پیروی ظن زیرا که طریق معرفت معانی قرآن محکمات
قرائتست و احتیاج بسؤال اهل الذکر در آنها نیست چنانچه گفته در سوره یونس فاسأل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك
یا بمعنی کسی است که پیشنمازی بیشتر میکرده باشد زیرا که پیشنماز را قاری مینامند باعتبار اینکه ماموم قرائت را باو
وامیگذارند یا بمعنی کسی است که مداومت بتلاوت قرآن بیشتر میکرده باشد یا بمعنی کسی است که اجود و موافقتر باشد
در ادای حروف و حرکات قرآن حی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جماعتی از یاران ما شیعه امامیه
جمع میشوند پس داخل میشود وقت نماز پس میگوید بعض ایشان ببعض دیگر که پیشنمازی کن ای فلان یا [illegible] که بیکدیگر تکلیف
میکنند پس امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت پیشنمازی میکند جماعت را خواننده تر ایشان قرآن را
پس اگر باشند در آن قرائت برابر پس مقدم تر ایشان باعتبار آمدن برای طلب علم مسایل دین پس اگر باشند
در آن آمدن برابر پس بزرگتر ایشان باعتبار سن پس اگر باشند در سن برابر پس باید که پیشنمازی کند ایشان را
داناتر ایشان بطریقت رسول الله صلی الله علیه و آله در بیان متشابهات قرآن که منقولست در احادیث اهل البیت
علیهم السلم و در رسیده تر ایشان بمسایل دین و باید که پیشنمازی نکند البته یکی از شما مرد را در منزل او بی اذن او و نه
صاحب حکومت را در مملکت او بی اذن او خامس حسن عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا بأس بالغلام الذي لم
يبلغ الحلم ان يؤم القوم وان يؤذن شرح الحلم بضم حاء منقطه و ضم لام اسم مصدر باب نصر جماع در خواب و مراد اینجا
خروج منی است و مصدر بسکون لام است ان یؤم بفتح همزه و سکون نون بدل الاشتمال الغلام است حی روایت از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروائی به پسری که نرسیده باشد بسن احتلام اینکه پیشنمازی کند جماعت را و اینکه

القوم م

٢/١

اذان گوید مخفی نماند که استبعادی درین حدیث که طفل عالم بمسایل نماز پیشنمازی کند با اعتبار آنچه گذشت در کتاب الحجه در
باب حالات الائمه علیهم السلم فی السن که باب نودهست و امام محمد تقی علیه السلم در سن طفولیت امام مفترض الطاعه شد و چه
جای پیشنماز باب بیست و دوم اول باب الرجل یؤم النساء والمرأة تؤم النساء شرح این باب بیان مردیست که
پیشنمازی میکند زنانرا درین باب سه حدیث است اول حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ
يَؤُمُّ الْمَرْأَةَ فِي بَيْتِهِ فَقَالَ نِعْمَ تَقُومُ وَرَاءَهُ شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدحست یا بفتح نون و فتح
عین و سکون میم حرف تصدیقست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که پیشنمازی میکند زن را در خانه
خود پس امام گفت خوبست می ایستد زن در پس مرد دوم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَؤُمُّ
النِّسَاءَ فَقَالَ إِذَا كُنَّ جَمِيعًا أَمَّتْهُنَّ فِي النَّافِلَةِ وَأَمَّا الْمَكْتُوبَةُ فَلَا وَلَا تَتَقَدَّمُهُنَّ وَلَكِنْ تَقُومُ وَسَطًا
مِنْهُنَّ شرح مفهوم شرط در اذا کن اینست که اگر آن زنان جمع نباشند پیشنمازی زن النسا را در مکتوبه خوب باشد
کن بضم کاف و تشدید نون مفتوحه صیغه ماضی معلوم معتل العین واوی جمع مؤنث غایبه باب نصر از افعال ناقصه است
و نون دوم ضمیر است و مرفوعست محلا و اسم آنست جمیعا بصیغه فعیل بمعنی مفعول باب منع خبر کن است و افراد و تثنیه
و جمع و تذکیر و تانیث در ان مساویست الجمع ضد متفرق و مراد اینجا اینست که آن زنان اهل یک خانه نباشند
بلکه از اطراف جمع کرده شده باشند برای نماز مانند مردان که در مسجد جمع کرده میشوند برای مکتوبه ظاهر این
حدیث اینست که پیشنمازی زن زنان را در نافله خوب باشد و ازین لازم می آید که پیشنمازی مرد مردانرا در نافله
نیز خوب باشد و سطا بفتح واو و سکون سین منصوب و ظرف مکانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از زن که آیا پیشنمازی میکند النسا را در نماز نافله و اما در نماز فریضه پس نمیکند مراد اینست که چون زنان پرده نشین
نباشند و از خانهای خود بیرون آیند بسبب پیری و مانند آن باید که بمساجد روند برای فریضه بعنوان جماعت
و در پس مردان نماز فریضه کنند و مقدم نمی ایستد زنی که پیشنماز زنانست بر آن زنان خواه در نماز نافله و خواه در
فریضه اهل یک خانه و یکسی می ایستد در میان یعنی از صفوف آن زنان که مقدم بر باقی صفوفست سوم حدیث عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَؤُمُّ النِّسَاءَ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ فِي الْفَرِيضَةِ قَالَ نَعَمْ وَإِنْ كَانَ مَعَهُ
صَبِيٌّ فَلْيَقُمْ إِلَى جَانِبِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که پیشنمازی میکند زنانرا جایی که نیست
با آن زنان مردی که ماموم باشد در نماز فریضه امام گفت خوبست و اگر باشد با آن پیشنماز پسر نابالغی که امام
باشد پس باید که ایستد در پهلوی پیشنماز مراد جانب راستست باب بیست و سوم اول باب الصلوة خلف من یقتدی به
والقراءة خلفه وضمانه الصلوة شرح این باب بیان نمازست در پس کسی که اقتدا کرده میشود باو و بیان قرائت

درپس

درپس او و بیان ضامن بودن آن پیشنماز نماز ماموم را درین باب شش حدیث است اول حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ عَنِ الصَّلَوةِ خَلْفَ الْإِمَامِ أَقْرَأُ خَلْفَهُ فَقَالَ أَمَّا الصَّلَوةُ الَّتِي لَا يُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ جُعِلَ
إِلَيْهِ فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ وَأَمَّا الصَّلَوةُ الَّتِي يُجْهَرُ فِيهَا فَإِنَّمَا أُمِرَ بِالْجَهْرِ لِيُنْصِتَ مَنْ خَلْفَهُ فَإِنْ سَمِعْتَ
فَأَنْصِتْ وَإِنْ لَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ شرح یجهر دو جا بصیغه معلوم غایب مضارع باب منع است الجهر اظهار چیزی آواز در وقت قرائت
و مانند آن و مراد بنمازی که امام جهر نمیکند در ان ظهر و عصر است از نمازهای یومیه خواه جهریه باشد و خواه اخفاتیه زیرا که امام
و منفرد در اینها مساویست در جهر و اخفات و مراد بنمازی که امام جهر در ان میکند ظهر جمعه است زیرا که جهر در ان مخصوص
امامست و این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث پنجم باب بیست و یکم که اذا صلیت وحدی اربعا اجهر بالقراءة فقال نعم
زیرا که وحدی یعنی صورتیست که مخالفان حاضر نباشند و بعنوان جماعت باشد و قرینه بر آنچه گفتیم ظاهر حصر در فانما امر
تا آخر است زیرا که دلالت میکند بر آنکه منفرد مامور بجهر در ان نیست و نکته در امر امام جمعه بجهر اهتمام بتفکر در دلالت در سوره جمعه
که مشتمل بر بشارت مؤمنانست و در سوره منافقین که مشتمل بر توبیخ منافقانست چنانچه می آید در حدیث چهارم باب
بیست و یکم ینصت بنون و صاد بی نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الانصات سکوت
برای استماع حرفی یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در پس پیشنماز اهل حق آیا قرائت کنم در پس او پس امام گفت
اما نمازی که پیشنماز جهر نمیکند در ان بقرائت یعنی که پیشنماز امتیاز ندارد از منفرد بجهر در ان بلکه اگر جهریه است هر دو جهر میکنند
و اگر اخفاتیه است هر دو اخفات میکنند پس بدرستی که آن قرائت گردانیده شده است سوی آن پیشنماز یعنی که
مکلف بقرائت پیشنماز است و بس پس قرائت مکن در پس او و اما نمازی که پیشنماز جهر میکند در ان پس جز این نیست که
مامور شد پیشنماز بجهر برای اینکه ساکت برای استماع سوره جمعه و منافقین شوند جمعی که در پس او یند پس اگر شنیدی پس
سکوت کن و اگر نشنیدی پس قرائت کن بسوره جمعه و منافقین تا سارنست با آنکه چون انصات میسر نباشد قائم مقام
انصات لازمست دوم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا صَلَّيْتَ خَلْفَ إِمَامٍ تَأْتَمُّ بِهِ فَلَا تَقْرَأْ
خَلْفَهُ سَمِعْتَ قِرَاءَتَهُ أَوْ لَمْ تَسْمَعْ إِلَّا أَنْ تَكُونَ صَلَوةً تُجْهَرُ فِيهَا وَلَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ شرح ظاهر سمعت قراءته او لم تسمع
اینست که در نماز جهریه مثل صبح ماموم قرائت نمیکند اصلا هر چند که آواز امام را نشنود و همچنین در نماز اخفاتیه تجهر بصیغه
معلومست و مراد بصلوة تجهر فیها ظهر جمعه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت چون نماز گزاری در پس پیشنمازی که اقتدا میکنی باو پس قرائت مکن در پس او خواه شنیدی قرائت او را
و خواه نشنیدی مگر آنکه آن نماز باشد نمازی که پیشنماز جهر میکند در ان و نمی شنیده باشی قرائت او را پس قرائت کن
مراد اینست که در نمازی که جهر در ان مخصوص پیشنماز است و منفرد جهر در ان نمیکند و آن ظهر جمعه است و اینست بر ماموم

که امام جز اول اخفات قرائت امام بسوره جمعه و منافقين در صورتی که قرائت امام را نشنيده باشد سيوم اصل عن
احدهما عليهما السلام قال اذا كنت خلف امام تأتم به فانصت وسبح في نفسك شرح روايت از امام
محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام گفت چون باشی در پس پيشنمازی که اقتدا ميكنی باو پس سكوت كن و تسبيح از نقصان
و قبح كن الله تعالی را در دل خود و مراد صورتيست که در غير ظهر جمعه باشد يا در ظهر جمعه باشد و قرائت پيشنماز شنيده ميشده باشد
في الجملة بقرينه حديث سابق و آينده چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا كنت خلف امام ترتضي
به في صلوة يجهر فيها بالقراءة فلم تسمع قراءته فاقرأ انت لنفسك وان كنت تسمع الهمهمة شرح يجهر
غايب معلوم است و مراد بصلوة يجهر فيها بالقراءة ظهر جمعه است باعتبار اينكه جهر در ان مخصوص پيشنماز است و منفرد جهر نميكند
در ان الهمهمه بفتح ها و سكون ميم و فتح ها اثر آواز که از شنيدن آن جميع حروف آن شنيده نشود يعنی روايت از
امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون باشی در پس پيشنمازی که راضی ميشوی باو برای پيشنمازی خود در نمازی که پيشنماز
جهر ميكند در ان بقرائت پس نشنوی قرائت او را پس قرائت كن تو برای خود بسوره جمعه و منافقين و اگر ميشنيده
باشی اثر آواز را پس قرائت كن مخفی نماند كه انچه سبب مغفرت سماع و عدم سماعت که مذكور شد در حديث اول و دوم اين
باب حجت است پنجم اصل سألت احدهما عليهما السلام عن الامام يضمن صلوة القوم قال لا شرح يضمن بضاد معجمه
بصيغه مضارع غايب معلوم از باب علم است الضمان بفتح ضاد بر گردن گرفتن حقی که بر ديگريست بر وجهی که ادای او
مغنی از ادای آن ديگر باشد بنحوی که اگر ادای او جامع شروط صحت باشد و ادای آن ديگر جامع شروط صحت نباشد
ضرری نرساند بآن ديگر و اين لازم دارد اينرا كه اگر ادای او باطل باشد ادای آن ديگر نيز باطل شود و چنانچه ظاهر ميشود
در حديث سيوم باب آينده يعنی پرسيدم امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام را از پيشنمازی که آيا ضامن ميشود نماز
جمعی را که اقتدا باو ميكنند بنحوی كه اگر آن جمع اخلال بطهارت يا مانند آن كنند جايز باشد امام گفت نه ششم اصل
كان امير المؤمنين صلوات الله عليه يقول من قرأ خلف امام يأتم به فمات بعث على غير
الفطرة شرح الفطره بكسر فاء و سكون طاء مهمله و راء مهمله خلقتی که آدمی بر ان مخلوق ميشود و مراد اينجا دين اسلام است
که مقتضای خلقت آدمی است چنانچه گفته در سوره اعراف الست بربكم قالوا بلى و در سوره روم فطرة الله التي فطر الناس
عليها و بيان هر دو آيت شد در كتاب الايمان والكفر در شرح حديث چهارم باب فطرة الخلق على التوحيد که باب سيوم است
يعنی بود امير المؤمنين صلوات الله عليه ميگفت که هر که قرائت كند در پس پيشنمازی که اقتدا ميكند باو پس ميرد برانگيخته
ميشود از قبر خود بر غير دين اسلام اشارتست باينكه مخالف صريح آيت سوره اعرافست كه اذا قرئ القرآن فاستمعوا له
وانصتوا پس مراد صورتيست که قرائت پيشنماز مسموع شود و قرائت ماموم بقصد مخالفت آيت باشد بقرينه حديث

گذشت

گذشت در حديث اول و دوم اين باب که در ظهر جمعه ماموم قرائت ميكند اگر قرائت ماموم مسموع نشود باب پنجاه و چهارم اصل
باب الرجل يصلي بالقوم وهو على غير طهر او لغير القبلة شرح اين باب بيان مرديست که نماز ميكند با جمعی در حالی که او بر غير
طهارتست يا بسوی غير قبله است و در اين باب چهار حديث است اول اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل
أمّ قوما وهو على غير طهر فاعلمهم بعد ما صلوا فقال يعيد هو ولا يعيدون شرح پرسيدم امام جعفر صادق
عليه السلام را از مردی که پيشنمازی كرد جمعی را در حالی كه او بر غير طهارت بود پس اعلام كرد ايشان را بعد از انكه نماز گذاردند پس امام
گفت که پيشنماز اعاده ميكند نماز را بعد از طهارت و اعاده نميكنند آن جمع دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
في الاعمى يؤم القوم وهو على غير القبلة قال يعيد ولا يعيدون فانهم قد تحروا شرح تحروا بفتح حاء مهمله و تشديد
راء مهمله مفتوحه بصيغه ماضی جمع غايب معلوم معتل اللام يائی از باب تفعل است التحری بكسر راء طلب آنچه لائق تر است و مراد اجتهاد
بقبله كردنست يعنی روايت از امام جعفر صادق عليه السلام در كور از هر دو چشم که پيشنمازی ميكند جمعی را در حالی که او بر غير قبله است
امام گفت که پيشنماز اعاده ميكند نماز را و اعاده نميكنند آن جمع چه درستی که ايشان تحقيق رو بقبله كرده اند مراد صورتيست
که بسبب ظلمت شب و مانند آن مشتبه باشد که اعمی بر غير قبله است پيش از نماز و نه در اثنای نماز چنانچه ظاهر شد از
حديث دوم باب پنجاه و يكم سيوم اصل سألت احدهما عليهما السلام عن رجل صلى بقوم ركعتين فاخبرهم
انه لم يكن على وضوء قال يتم القوم صلوتهم فانه ليس على الامام ضمان شرح معنی ضمان گذشت در شرح
حديث سابق يعنی پرسيدم امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام را از مردی که گذارد با جمعی ماموم دو ركعت را
پس خبر داد ايشان را که او نبود بر وضو امام گفت تمام ميكنند آن جمع نماز خود را سر خود يا باقتدا بديگری از خودشان که
پيش ايستد چه نيست که شأن اينست که حيثيت بر پيشنماز ضامن بودن نماز ماموم مراد اينست که چون ضمان که لفظ
شغل ذمه است اينجا منفی است هر يك از ماموم مكلف است برعايت شروط و اركان که بر خودش واجبست
و چون هر كدام مكلف بخود را بجا آورده ضرری نميرساند بنماز او اينکه نماز پيشنماز باطل باشد چهارم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام في قوم خرجوا من خراسان او بعض الجبال وكان يؤمهم رجل فلما صاروا الى الكوفة
علموا انه يهودي قال لا يعيدون شرح الجبال بكسر جيم و با نقطه عراق عجم مثل قزوين و ساوه و قم و كاشان
و اصفهان يعنی روايت از امام جعفر صادق در جمعی که بيرون آمدند از خراسان يا بعض عراق عجم و مكرر پيشنمازی
ميكرد ايشان را مردی پس وقتی که رسيدند سوی كوفه دانستند كه او جهود بوده و ساختگی ميكرده امام گفت اعاده
نميكنند نماز را باب پنجاه و پنجم اصل باب الرجل يصلي وحده ثم يعيد في الجماعة او يصلي بالقوم وقد كان صلى قبل ذلك شرح
اين باب بيان مرديست که نماز ميگذارد بتنهائی خود بعد از ان اعاده ميكند در جماعت يا نماز ميگذارد با جمعی ماموم

وحال آنکه بتحقیق نماز گزارده بود پیش از آن درین باب هشت حدیث است اول صحیح عن ابی عبد الله علیه السلام
فی الرجل یصلی الصلوة وحده ثم یجد جماعة قال یصلی معهم ویجعلها الفریضة شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که میگزارد نماز فریضه را بتنهایی خود بعد از آن مییابد جماعتی را امام گفت نماز میگزارد با ایشان
ومیگرداند آن نماز دوم را فریضه مراد اینست که نماز دوم افضل است از نماز اول با وجود آنکه مستحب است و بعد از اول وقت
فضیلت است دوم صحیح قلت لابی عبد الله علیه السلام اصلی ثم ادخل المسجد فیقام الصلوة وقد صلیت فقال
صل معهم یختار الله احبهما الیه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که نماز فریضه میگزارم بعد از آن داخل مسجد میشوم
پس بر پای داشته میشود نماز جماعت وحال آنکه بتحقیق نماز گزارده ام پس گفت نماز بگزار با ایشان بیان این آنکه
میگزیند الله تعالی محبوبتر آن دو را بسوی او مراد اینست که دوم محبوبتر است بسوی او بقرینه حدیث سابق سیوم صحیح سالت
ابا عبد الله علیه السلام عن رجل دخل المسجد وافتتح الصلوة فبینما هو قائم یصلی اذ اذن المؤذن
واقام الصلوة قال فلیصل رکعتین ثم لیستانف الصلوة مع الامام ولتکن الرکعتان تطوعا شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل مسجد شد و ابتدا کرد نماز فریضه را پس در میان آنکه او ایستاده است
نماز میگزارد ناگاه اذان گفت مؤذن و اقامت نماز گفت امام گفت پس باید که گزارد دو رکعت را بعد از آن
باید که از سر گیرد نماز را با پیشنماز و باید که باشد آن دو رکعت مستحب یعنی گرداند آن دو رکعت نفل کند نیت
خود را از فریضه بسوی تطوع چهارم صحیح عن یعقوب بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک
تحضر صلوة الظهر فلا نقدر ان ننزل فی الوقت حتی ینزلوا وننزل معهم فنصلی ثم یقومون
فیسرعون فنقوم فنصلی العصر ونریهم کانا نرکع ثم ینزلون للعصر فیقدمونا فنصلی بهم فقال
صل بهم لا صلی الله علیهم شرح تحضر بکسر ضاد معجمه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است
صلوة مرفوع و فاعل است و ننزل معهم مرفوع است بعطف بر لا نقدر فیسرعون بشین با نقطه و را بی نقطه و عین بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التشریع تفرق جماعت بزرگ بچند جماعت کوچک یا اعم از چند جماعت
و فرادی و بدعت در دین و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول استعاره شده از تفرق شتران در وقت آب دادن
آنها تا هر دفعه آب خورند و هیچکدام از آنها تشنه نماند چنانچه در قاموس و در نهایه ابن اثیر منقول است از علی صلوات الله علیه
که گفته ان اهون السقی التشریع و مراد اینجا اینست که مخالفان در سفر بعد از آنکه همگی قصر ظهر میکنند متفرق میشوند و دو رکعت
آخر را بقصد نافله بعنوان جماعت یا فرادی میکنند و این بدعت است بعوی که از مخالفانست در کتاب مصابیح
که قال ابن عمر صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین والعصر رکعتین ولم یصل بعدها



والمغرب ثلث رکعات و بعدها رکعتین نریهم بضم نون و را بی نقطه و یا بی دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم مهموز العین
معتل اللام یایی متکلم مع الغیر باب افعال است کانا بکاف تشبیه و فتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم مع الغیر است
بحذف یکنون و جمله مفعول سیوم نریهم است و مفعول دوم محذوف است بتقدیر نریهم ایانا کانا نرکع بر او بی نقطه و بی نقطه
بصیغه مضارع متکلم مع الغیر باب تفعیل است الترکیع کسی را بر رکوع داشتن و آن در اصل مبالغه در رکوع است و باعتبار اینست که رکوع
گزاردن نافله بیشتر است از رکوع اتفاقی که بعد فریضه و مثل این گذشت در حدیث دوم باب دوم و می آید در حدیث دوم
باب هشتاد و پنجم فیقدمونا بتشدید نون و تخفیف نون میتواند بود و مثل دو قراءت در سوره زمر افغیر الله تامرونی اعبد ایها الجاهلون
جمله دعائیه است و اشارتست باینکه تاخیر نماز ظهر تا آخر وقت فضیلت آن و تشریع بعد از آن و تاخیر نماز عصر تا بعد از
خروج وقت فضیلت آن بقصد عبادات داخل بدعت و باعث هلاک در جهنم است مخفی نماند که تاخیر نماز عصر تا بعد از آنکه
سایه شاخص دو برابر شاخص زیاد شود موافق مذهب ابو حنیفه است در عصر نیز پنجم روایت است از یعقوب بن
یقطین گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که واقع است شوم حاضر میشود نماز ظهر در سفر با مخالفان پس قدرت نداریم که فرود
آییم در اول وقت فضیلت آن تا آنکه مخالفان فرود آیند و فرود می آییم با ایشان در آخر وقت فضیلت آن و نماز ظهر میکنیم
با ایشان خود را مانند اینکه ما نافله میگزاریم بعد از آن فرود می آیند برای نماز عصر پس پیش میدارند ما را پس نماز میگزاریم
با ایشان یعنی که پیشنمازی ایشان میکنیم در نماز عصر پس امام گفت که پیشنمازی ایشان کن در نماز عصر و دور کناد
الله تعالی رحمت را از ایشان ششم صحیح کتبت الی ابی الحسن علیه السلام انی احضر المساجد مع جیرتی وغیرهم
فیامرونی بالصلوة بهم وقد صلیت قبل ان آتیهم وربما صلی خلفی من یقتدی بصلوتی و
المستضعف والجاهل واکره ان اتقدم وقد صلیت لحال من یصلی بصلوتی ممن سمیت لک
فمرنی فی ذلک بامرک انتهی الیه واعمل به ان شاء الله فکتب علیه السلام صل بهم شرح من یقتدی بصلوتی
عبارتست از کسی که صحت امامت را میداند و عمل بآن میکند و عقیده پیشنماز را نیز معلوم کرده مستضعف بصیغه
اسم مفعول باب استفعال عبارتست از اطفال و زنان و مانند ایشان که بر مذهب باطلند اما احتمال نجات در ایشان
هست چنانچه گفته در سوره نساء الا المستضعفین و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب المستضعف که باب
صد و هفتاد و دوم است جاهل عبارتست از بیعقل و مراد مخالف است در عبارت احتمالست اول اینکه واو در والمستضعف
عاطفه باشد و در والجاهل بمعنی مع باشد والجاهل معطوف بران باشد پس اول مرفوع و دوم منصوب باشد
سیوم اینکه واو در هر دو عاطفه باشد پس هر دو مرفوع باشد و بر هر تقدیر من در ممن تبعیضیه است اتقدم بصیغه مضارع
معلوم متکلم وحده از باب افتعال مرفوع است بتقدیر او و استیناف بیانی سابقست یا اگر جواب امر مجزوم است

بمعنی مع باشد والجاهل معطوف بران باشد پس هر دو منصوب باشد دوم اینکه واو در والمستضعف مع

یعنی نوشتم سوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم که هر کسی که من حاضر میشوم در مسجدها با همسایگان خود و غیر
ایشان از مخالفان پس امر میکنند مرا بنماز با ایشان یعنی بنمازی ایشان و حال آنکه بتحقیق نماز گزارده ام پیش
از آنکه آیم نزد ایشان و بسا که نماز گزارده ام پس من کسی که مؤمن واقعه است میکنند نماز من یا کسی که مستضعف است
و کسی که مخالف است پس کراهت دارم از اینکه پیش نمازی کنم برحالی که بتحقیق نماز گزارده ام برای حال آنکس که نماز میکند
بنماز من از جمله آن سه طایفه که نام بردم برای تو پس امر کن مرا درآن عمل بامر تو بیان این آنکه میرسم سوی آن امر تو و عمل
میکنم بآن اگر خواهد الله تعالی پس نوشت امام علیه السلم که نماز بگزار با ایشان **ششم حدیث** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
**شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که در ضرورت تقیه نماز گزارد با مخالفان در صف اول چنان است در ثواب
کسی که نماز گزارد با رسول الله صلی الله علیه و آله **هفتم حدیث** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ يُصَلِّي فَخَرَجَ
الْإِمَامُ وَقَدْ صَلَّى الرَّجُلُ رَكْعَةً مِنْ صَلَوةٍ فَرِيضَةٍ فَقَالَ إِنْ كَانَ إِمَاماً عَدْلاً فَلْيُصَلِّ أُخْرَى وَيَنْصَرِفُ
وَيَجْعَلُهُمَا تَطَوُّعاً وَلْيَدْخُلْ مَعَ الْإِمَامِ فِي صَلَوتِهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ إِمَامَ عَدْلٍ فَلْيَبْنِ عَلَى صَلَوتِهِ كَمَا هُوَ
وَيُصَلِّي رَكْعَةً أُخْرَى مَعَهُ يَجْلِسُ قَدْرَ مَا يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ لْيُتِمَّ صَلَوتَهُ مَعَهُ عَلَى مَا اسْتَطَاعَ فَإِنَّ التَّقِيَّةَ
وَاسِعَةٌ وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنَ التَّقِيَّةِ إِلَّا وَصَاحِبُهَا مَأْجُورٌ عَلَيْهَا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى **شرح** روایت از
سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز میگزارد
پس بیرون آمد پیش نماز برحالی که بتحقیق گزارده آن مرد یک رکعت از نماز فریضه پس امام گفت که اگر آن پیش نماز پیش نماز
عادلست یعنی که مؤمن است خواه امام مفترض الطاعه باشد و خواه غیر او پس باید که گزارد آن مرد رکعتی دیگر و سلام
دهد و گرداند آن نماز را نافله و باید که داخل شود با پیش نماز در نماز آن پیش نماز و اگر نباشد پیش نماز عادل پس باید که
بنا نهد بر نماز خود که میکرد چنانچه او بران بود و میگزارد رکعتی دیگر را با پیش نماز در ظاهر بیان این آنکه می نشیند در
رکعت دوم خود وقتی که پیش نماز برمیخیزد بقدر اینکه گوید اصل تشهد او در دو را تمام مستحبات آنها بعد از آن باید
که تمام کند نماز خود را با پیش نماز برنهجی که وسعت و قدرت داشته باشد چه بدرستی که تقیه فراخ است و نیست چیزی
از تقیه مگر برحالی که صاحب آن مزد داده شده است بران تقیه اگر خواهد الله تعالی مراد اینست که باید که نوعی کند
که مخالفان نفهمند که او اقتدا نکرده هرچند که باعث اخلال ببعض مستحبات یا واجبات یا مفروضات **هشتم حدیث**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَلَّى فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ أَتَى مَسْجِداً مِنْ مَسَاجِدِهِمْ فَصَلَّى مَعَهُمْ خَرَجَ





مخالفانهم **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که نماز فریضه گزارد در خانه خود پس بعد از آن داخل شود
مسجدی را از مساجد مخالفان برای تقیه پس نماز گزارد با ایشان بیرون می آید از آن مسجد با حسنات مخالفان یعنی
که آنچه مخالفان بجا آورده اند در صورت حسنه و برای ایشان حسنه نیست حسنه میشود حقیقه برای آن مؤمن **باب**
**بجا نوشتم حدیث باب الرجل یدرک مع الامام بعض صلوته و ان احدث الامام فقدمه شرح** ضمیر صلوته راجع
بالرجل است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر معطوف است بر الرجل احدث از باب افعال
برای صاحب عذری بود دست مثل انه البعیر و مراد بحدث عارضه است پس شامل موت نیز هست بقرینه حدیث خم
این باب پس مراد بتقدیم امام کسی را اعم از تقدیم حقیقی و تقدیم مجازیست و آن حالتی است در امام که باعث تقدیم
ماموماً آنکس باشد و فا برای تعقیب است ضمیر منصوب راجع بالرجل است و در بعض نسخ بجای و ان احدث
الامام فقدمه چنین است و یحدث الامام فیقدمه و بنا بران یحدث بتقدیر ان یحدث است پس منصوب و مرفوع میتواند
بود مثل تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یعنی این باب بیان دو چیز است اول مردی که در میابد با پیش نماز بعض نماز
خود را دوم اینکه صاحب عارضه شد پیش نماز پس پیش کرد مرد را درین باب پانزده حدیث است **اول حدیث** عَنْ عَبْدِ
الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُدْرِكُ الرَّكْعَةَ الثَّانِيَةَ مِنَ
الصَّلوةِ مَعَ الْإِمَامِ وَهِيَ لَهُ الْأُولَى كَيْفَ يَصْنَعُ إِذَا جَلَسَ مَعَ الْإِمَامِ قَالَ يَتَجَافَى وَلَا يَتَمَكَّنُ مِنَ
الْقُعُودِ فَإِذَا كَانَتِ الثَّالِثَةُ لِلْإِمَامِ وَهِيَ لَهُ الثَّانِيَةُ فَلْيَلْبَثْ قَلِيلاً إِذَا قَامَ الْإِمَامُ بِقَدْرِ
مَا يَتَشَهَّدُ ثُمَّ يَلْحَقُ بِالْإِمَامِ **شرح** یتجافی بجیم و فا و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعل است
التجافی دور داشتن اعضای خود را از مکان نشستن بقدری که میسر شود مثل اینکه سر دو قدم یا و سر دو کنده زانو را بر زمین
گزارد تا ساقهای او بر زمین نباشد مراد اینست که لازم نیست بر او اینکه بنشیند با پیش نماز بوجوب تشهد بر او اگرچه
مستحب باشد چنانچه می آید در حدیث سوم این باب و لا یتمکن عطف تفسیر است یا مراد اینست که سنگینی خود را
بر دو پا نشنکم سیکند **شرح** روایت از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حا بی نقطه و تشدید جیم گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از مردی که در میابد رکعت دوم را از نماز با پیش نماز و آن رکعت دوم برای آن مرد رکعت اول است
چگونه میکند چون بنشیند پیش نماز برای تشهد امام گفت که دور میشود از زمین و متمکن نمیشود از نشستن پس چون شد
رکعت سوم برای پیش نماز و آن رکعت برای آن مرد رکعت دوم است پس باید که درنگ کند برای تشهد اندکی چون برخیزد
پیش نماز بقدر اینکه اصل تشهد را بجا آورد و بهم مستحبات تشهد بعد از آن برخیزد و لاحق شود به پیش نماز **دوم حدیث** قَالَ
وَسَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي يُدْرِكُ الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ مِنَ الصَّلوةِ كَيْفَ يَصْنَعُ بِالْقِرَاءَةِ فَقَالَ اقْرَأْ فِيهِمَا

فاجعلها الاولتان ولا تجعل اول صلوتك آخرها ش مراد بقرائت در اواخر بیان میشود و در حدیث دوم
این باب متن راوی گفت که پرسیدم امام را از آنکس که دریابد دو رکعت آخر را از نماز چهار رکعتی چگونه میکند
با قرائت پس امام گفت قرائت کن در آن دو رکعت وقتی که تو همین بامومی باشی چه هر کسی که آن دو رکعت برای
تو دو رکعت اولست و مکردان اول نماز خود را آخر آن مراد اینست که در دو رکعت آخر سوره بخوان چنانچه
می آید در حدیث دویم این باب و در بعضی نسخ بجای واو ولا تجعل فا است و آن اگر برای تعقیب است حاصل
آن و آنچه مذکور شد یکی است و اگر برای تفریع است مراد اینست که اگر درین دو رکعت قرائت نکنی پس صحیح نیست
مثل ماموماتی که از اول نماز حاضر بوده اند چنانچه گذشت در حدیث اول باب بیست و سیوم لازم میشود که در دو رکعت
آخر قرائت کنی خصوصا اینکه پیشنماز در دو رکعت آخر خود گاهی قرائت میکند و نماز بی سوره فاتحه صحیح نیست پس نماز
تو معکوس خواهد شد دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا لم تدرك تكبيرة الركوع فلا تدخل في
تلك الركعة ش گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون در نیابی تکبیر رکوع را با پیشنماز مخالفان پس داخل مشو
در آن رکعت زیرا که مذهب مخالفان اینست اگرچه بخلاف مذهب اهل حق است چنانچه می آید در حدیث پنجم
این باب سیوم اصل قلت لابي عبد الله علیه السلام جعلت فداك يسبقني الامام بركعة فتكون لي واحدة
وله ثنتان افأتشهد كلما قعدت فقال نعم فانما التشهد بركة ش گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که پیشنماز
سبقت میگیرد بر من بیک رکعت پس میباشد رکعتی که با پیشنماز میکنم برای من یکی و برای پیشنماز دو آیا پس تشهد
کنم هر بار که نشستم برای انتظار پیشنماز و غیر آن پس امام گفت آری چه جز این نیست که تشهد باعث برکت است چهارم اصل
عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله عن ابي عبد الله علیه السلام قال اذا سبقك الامام بركعة فادركت
القراءة الاخيرة قرأت في الثالثة من صلوته وهي ثنتان لك وان لم تدرك معه الا ركعة
واحدة قرأت فيها وفي التي تليها وان سبقك بركعة جلست في الثانية لك والثالثة له حتى
تعتدل الصفوف قياما قال وقال اذا وجدت الامام ساجدا فاثبت مكانك حتى يرفع رأسه
وان كان قاعدا قعدت وان كان قائما قمت ش القیام بکسر قاف و یاء دو نقطه در پایین جمع قائم ایستاده است
وان کان قائما فقم وان شرع فی القیام است و مراد اینست که اگر پیشنماز نشسته باشد و تا گفتن تو تکبیر احرام را شروع
در برخاستن کند ش روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که چون سبقت
گیرد بر تو پیشنماز برکعتی پس دریابد قرائت دوم پیشنماز را قرائت میکنی در رکعت سیوم از نماز پیشنماز و آن دو رکعت
برای تو و اگر در نیابد با پیشنماز مگر یک رکعت را در غیر نماز دو رکعتی قرائت میکنی در آن یک رکعت و در رکعتی دیگر که متصل

بآن

بآنست و اگر پیشنماز سبقت گیرد بر تو بیک رکعت می نشینی برای تشهد در رکعت دوم و سیوم برای پیشنماز تا آنکه شوند
صفها برحالی که ایستادگان باشند یعنی که اندکی برای تشهد درنگ میکنی و در دومی میشوی راوی گفت که و امام
گفت که چون دریابی پیشنماز را در سجده پس در جای خود باش تا بردارد سرش را از دو سجده و اگر پیشنماز نشسته باشد
برای تشهد بنشینی یعنی که تکبیر احرام را ایستاده میگویی بقصد اقتدا و می نشینی برای انتظار برخاستن پیشنماز و پیشنماز
بود که این قعود پیش از تکبیر احرام باشد و تکبیر احرام بعد از برخاستن پیشنماز باشد و اگر پیشنماز شروع در برخاستن کند
می ایستی یعنی که بر قیام خود باقی میمانی پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا ادركت الامام
قد ركع فكبرت وركعت قبل ان يرفع رأسه فقد ادركت الركعة فان رفع الامام رأسه
قبل ان تركع فقد فاتتك الركعة ش روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون دریابی پیشنماز را
برحالی که بتحقیق رکوع کرده باشد پس تکبیر احرام گوئی و رکوع کنی پیش از آنکه بردارد سر خود را از حالت رکوع پس بتحقیق
دریافتی آن رکعت را پس اگر بردارد پیشنماز سر خود را پیش از آنکه رکوع کنی پس بتحقیق فوت شد از تو آن رکعت
مخفی نماند که اگر کسی تکبیر احرام گوید ایستاده بقصد اینکه دریابد پیشنماز را در رکوع و بعد از شروع در رکع شدن و پیش از
وصول بحد رکوع پیشنماز سر خود را از رکوع بردارد میتواند بود که آن تکبیر احرام او باطل شود و میتواند بود که باطل
نشود و باید پیش ایستاد برای انتظار برخاستن پیشنماز یا باید پیش نشست بموافقت در سجده ششم اصل قال
ابو عبد الله علیه السلام في الرجل اذا ادرك الامام وهو راكع فكبر وهو مقيم صلبه
ثم ركع قبل ان يرفع الامام رأسه فقد ادرك ش گفت امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که چون
دریابد پیشنماز را برحالی که آن پیشنماز در رکوع باشد پس آمد و تکبیر احرام گوید برحالی که او راست وا دارنده
باشد مهره پشت خود را بعد از آن رکوع کند پیش از آنکه بردارد پیشنماز سر خود را از حالت رکوع پس بتحقیق
دریافته آن رکعت را هفتم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل ياتي المسجد وهم
في الصلوة وقد سبقهم الامام بركعة او اكثر فيعتل الامام فياخذ بيده ويكون ادنى القوم
اليه فيقدمه فقال يتم صلوة القوم ثم يجلس حتى اذا فرغوا من التشهد اومى اليهم بيده
عن اليمين والشمال فكان الذي اومى اليهم بيده التسليم وانقضاء صلوتهم واتم هو ما كان
فاته او بقي عليه ش یعتل بعین بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غائب معلوم باب افتعال است الاعتلال
عذری بهم رسانیدن خواه بمرض و خواه بناقض وضوء و خواه بغیر آنها یتم یاء دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه
مضارع معلوم باب افعال است صلوة منصوب و مفعول به است مراد بتسلیم اینجا سلام اذن است که بیان شد

درشرح حدیث هفتم باب سی ام که باب التشهد فی الرکعتین الاولتین والرابعة والتسلیم است اوحق علیه برای شک
راویست حینی پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل مسجد میشود و مردمان در نماز جماعت جای
که سبقت گرفته است بر او پیشنماز بیک رکعت یا بیشتر پس صاحب علت میشود پیشنماز پس میگیرد دست آمرزد را و میباشد
آن مرد نزدیکتر آن جمع سوی آن پیشنماز پس پیش میدارد آمرزد را پس امام گفت که آمرزد تمام میکند تتمه نماز آمرزد ما را
بعد از آن بنشیند تا اگر چون فارغ شوند آمرزدهان از تشهد اشارت میکند سوی ایشان بدست خود از جانب
راست و چپ پس میشود آنچه اشارت کرد سوی ایشان سلام بر ایشان و آخر شدن نماز ایشان و تمام میکند آمرزد
آنچه را که فوت شده بود از او یا امام گفت آنچه را که باقی مانده بود برای او ششم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام
رجل دخل مع قوم فی صلوتهم وهو لا ینویها صلوة فاحدث امامهم فاخذ بید ذلک الرجل فقدمه
فصلی بهم ایجزیهم صلوتهم بصلوته وهو لا ینویها صلوة فقال لا ینبغی له ان ینویها صلوة
فان کان قد صلی فان له صلوة اخری والا فلا یدخل معهم قد یجزی عن القوم صلوتهم وان
لم ینوها شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی داخل شد با جمعی که نماز جماعت میکنند در نماز ایشان برحالی که آن
مرد نیت میکند آن نماز را نماز یا بمعنی که آنرا العو … نماز فریضه خود را پیش از آن گزارده باشد
پس صاحب حدث شد پیشنماز ایشان پس گرفت دست آمرزد را پس پیش داشت او را پس نماز گزارد با ایشان
آیا کافیست آن جمع را نماز ایشان بنماز آمرزد برحالی که آمرزد نیت میکند آن نماز را نماز بلکه سزاوار است
برای او اینکه نیت کند آن نماز را نماز پس اگر باشد او پیش از آن بتحقیق نماز گزارده باشد … پس
که برای او است ثواب نمازی دیگر و اگر نیت نماز دیگر نمیکند پس باید که داخل نشود با ایشان دوم اینکه بتحقیق
کافیست از آن جمع نماز ایشان هرچند که آمرزد نیت نکند آن نماز را نماز هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه
السلام عن رجل أمّ قوما فصلی بهم رکعة ثم مات قال یقدمون رجلا آخر ویعتدون
بالرکعة ویطرحون المیت خلفهم ویغتسل من مسّه شرح یعتدون بعین بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه
بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است الف لام الرکعة برای عهد خارجیست یعنی رکعت اول پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را پس گزارد با ایشان یک رکعت را بعد از آن مرد امام گفت که پیش میدارند
مردی دیگر را و بحساب نماز خود میکنند آن یک رکعت را که با مرد اول گزارده اند و میاندازند میت را در پس
صفهای خود و غسل مس میت میکند هر که دست ببدن میت رسانیده باشد مراد اینست که بعد از سرد شدن
اگر کسی دست ببدن او رساند غسل کند و نگوید که چون در اثنای نماز مرد حکم سایر اموات ندارد و مخفی نماند

لا ینبغی للرجل ان یدخل مع قوم فی صلوتهم وهو لا ینویها صلوة

کران

که این منافات ندارد با اینکه آن جمع که میت را در پس صفوف می اندازند غسل مس میت نکنند چون هنوز گرم باشد
والله اعلم دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ای شیء یقول هؤلاء فی الرجل الذی یفوته
مع الامام رکعتان قلت یقولون یقرأ فیهما بالحمد وسورة فقال هذا یقلب صلوته یجعل
اولها آخرها قلت کیف یصنع قال یقرأ فاتحة الکتاب فی کل رکعة شرح ظاهر فی کل رکعة
فیها اینست که فاتحة الکتاب بتنهائی خوانده شود در هریک از چهار رکعت لیکن شیخ طوسی در استبصار حمل کرده
کل رکعت را بر رکعتین اخیرتین ماموم بنا بر آنکه روایت کرده که عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا ادرک الرجل بعض الصلوة
وفاته بعض خلف امام یحتسب بالصلوة خلفه جعل اول ما ادرک اول صلوته ان ادرک من الظهر او العصر او العشاء رکعتین
وفاته رکعتان قرأ فی کل رکعة مما ادرک خلف الامام فی نفسه بام الکتاب وسورة وان لم یدرک السورة تامة
اجزأته ام الکتاب الی آخر الحدیث حینی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که امام گفت که چه میگویند
این مخالفان در مردی که فوت میشود از او با پیشنماز دو رکعت یعنی که دو رکعت آخر را از رباعیه با پیشنماز میکند
گفتم که میگویند که میخواند در آن دو رکعت آخر حمد و سوره را پس امام گفت این عمل معکوس میکند نماز او را یعنی
آنکه میکرد اول نماز را آخر نماز خواه در دو رکعت اول که با پیشنماز است فاتحة الکتاب تنها خوانده خواه تسبیح
وخواه هیچ نخوانده گفتم پس چگونه میکند گفت میخواند فاتحة الکتاب را یا سوره دیگر یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال قلت اجیء الی الامام وقد سبقنی برکعة فی الفجر فلما سلم وقع فی قلبی انی اتممت
فلم ازل ذاکرا لله عز وجل حتی طلعت الشمس فلما طلعت نهضت فذکرت ان الامام کان سبقنی
برکعة فقال ان کنت فی مقامک فاتم برکعة وان کنت قد انصرفت فعلیک الاعادة شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم که میآیم سوی پیشنماز برحالی که بتحقیق سبقت گرفته بر من
برکعتی در نماز صبح پس چون پیشنماز سلام داد افتاد در دل من اینکه من دو رکعت را تمام کردم پس … ذاکر
الله را عز وجل تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس وقتی که طلوع کرد برخاستم پس یاد آوردم اینرا که پیشنماز سبقت گرفته بود
بر من برکعتی پس امام گفت که اگر باشی در جای نماز خود پس اتمام کن نماز خود را برکعتی و اگر بتحقیق رفته باشی بجای دیگر پس
واجبست بر تو اعاده دوازدهم اصل عن ابی بصیر قال سألته عن رجل صلی مع قوم وهو یری انها الاولی
وکانت العصر قال فلیجعلها الاولی ولیصل العصر شرح روایتست از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدیم امام را از مردی که نماز گزارد با جمعی برحالی که او گمان میکند که آن نماز
ظهر است و بود آن نماز عصر امام گفت پس باید که حساب کند آنرا نماز ظهر و باید که گزارد نماز عصر را سیزدهم اصل وفی علی

أخرى فإن علم أنهم في صلوة العصر ولم يكن صلّى الأولى فلا يدخل معهم شرح و در حديثی ديگر از امام صلوات
الله عليه منقول است که اگر داند که آن جمع در نماز عصر بود و او نگزارده باشد نماز ظهر را پس بايد که داخل شود با ايشان
اشارتست باينکه فرق است ميان صورت جهل و علم و در اول مجزيست بخلاف دوم پس منافات نيست ميان اين
حديث و حديث سابق چهارم حديث سألت أحدهما صلوات الله عليهما عن إمام أمّ قوما فذكر أنه
لم يكن على وضوء فانصرف فأخذ بيد رجل وأدخله فقدّمه ولم يعلم الذي قدّم ما صلّى
بهم فإن أخطأ سبّح القوم به وبنى على صلوة الذي كان قبله شرح پرسيدم امام محمد باقر يا امام جعفر صادق
صلوات الله عليهما را از پيشنمازی که پيشنمازی کرد جمعی را پس ياد آورد اينرا که او بی وضو بود پس برگرديد و گرفت
دست مردی را که نماز نکرده بود و داخل کرد او را در نماز پس پيشنماز کرد او را بجای خود و نميدانست آنکس که پيشنماز کرده شد
اينرا که چه چيز گزارده اند آن جمع يعنی که نميدانست که ايشان در رکعت چندمند امام گفت پيشنمازی ميکند ايشانرا و هر چه
بخاطر او رسد پس اگر خطا کند تسبيح ميکنند آن جمع باو تا معلوم او شود که رکعت چندمست و بنا ميگزارد بر نماز پيشنمازی
که بوده پيش از او يعنی نمازی که ظاهر اين حديث اينست که پيشنماز دوم در تتمه نماز آن جمع پيشنمازی ميکند و سلام ميدهد خواه
يک رکعت باشد و خواه نيم رکعت باشد و خواه بيشتر باشد پس اين نماز از فريضه پيشنماز دوم محسوب نميشود والله اعلم
يازدهم حديث سئل أبو عبد الله عليه السلام عن الذي يرفع رأسه قبل الإمام أيعود فيركع إذا
أبطأ الإمام أن يرفع رأسه قال لا شرح پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلم از ماموی که برميدارد
از رکوع سرخود را از روی خطا پيش از آنکه پيشنماز سرخود را بردارد آيا برميگردد و ديگر رکوع ميکند چون دير ميکند پيشنماز
در برداشتن سرخود امام گفت نه برنميگردد بلکه انتظار ميکشد ايستاده باب نهم دوازدهم حديث باب الرجل يخطو
الى الصف أو يقوم خلف الصف وحده أو يكون بينه وبين الإمام ما لا يتخطى شرح يخطو با نقطه و طا بی نقطه و واو
صيغه مضارع معلوم غائب باب نصرت الخطو بفتح خا و سکون طا گام برداشتن تخطی بخا با نقطه و طا بی نقطه
والف مقلوب از واو صيغه مضارع مجهول غائب باب تفعل است تخطی يک گام گذشتن از چيزی يعنی اين باب
در بيان کسيست که ميرود در اثنای نماز بسوی صف يا مردی که می ايستد در پس صف تنها يا او يا مردی که ميباشد
ميان او در وقتی که بسجده رود و ميان پيشنماز او چيزی از دوری که زياده بر يک گامست خواه در زمين هموار
و خواه در مانند دکان باين عنوان که ماموم در بلندی ايستاده چنانچه از آن معلوم ميشود در حديث نهم اين باب
درين باب ده حديث است اول حديث رأيت أبا عبد الله عليه السلام دخل المسجد الحرام في صلوة العصر
فلما كان دون الصفوف ركعوا فركع وحده وسجد السجدتين ثم قام فمضى حتى لحق الصفوف

شرح ديدم امام جعفر صادق عليه السلم را که داخل شد در مسجد حرام که در مکه است در نماز عصر پس وقتی که شد نزديک صفها
رکوع کردند پس امام رکوع کرد تنهای او و سجده کرد دو سجده بعد از آن برخاست پس رفت تا رسيد بصفوف دوم حديث
عن محمد بن مسلم قال قلت له الرجل يتأخّر وهو في الصلوة قال لا قال فيتقدّم قال نعم ماشيا
إلى القبلة شرح تا فرد ديوار است که در مسجد در جانب قبله باشد و چون کسی داخل شود و جماعت برکوع رفته باشند او رو
بقبله رکوع کند و بعد از آن ملحق بايشان شود و قهقری يعنی روايتست از محمد بن مسلم که از راويان امام محمد باقر و امام
جعفر صادق عليهما السلم است گفت که گفتم امام را آيا مرد پس ميرود بحالی که او در اثنای نمازست گفت نه گفتم پس
پيش ميرود گفت آری آنقدر که ميخواهد ميرود بسوی قبله سيوم حديث سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل
يأتي الصلوة فلا يجد في الصف مقاما أيقوم وحده حتى يفرغ من صلوته قال نعم لا بأس أن
يقوم بحذاء الإمام شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردی که می آيد نزد نماز جماعت پس نمی يابد در ميان
صف جائی اگر خالی باشد آيا می ايستد تنهای او تا آنکه فارغ شود از نماز خود گفت آری پروا نيست باينکه بايستد
در برابر پيشنماز يا يعنی که در جانب يمين و يسار او باشد چهارم حديث عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلم
قال إن صلّى قوم بينهم وبين الإمام ما لا يتخطى فليس ذلك الإمام لهم بإمام وأيّ صف كان أهله
يصلّون بصلوة إمام وبينهم وبين الصف الذي يتقدمهم قدر ما لا يتخطى فليس تلك لهم
بصلوة وإن كان بينهم سترة أو جدار فليس تلك لهم بصلوة إلا من كان من حيال الباب
شرح روايتست از زراره از امام محمد باقر عليه السلم گفت چون نماز گزارند جمعی بحالی که ميان ايشان در وقتی که
بسجده روند و ميان پيشنماز قدری از دوری باشد که زياده بر گام باشد پس نيست آن پيشنماز برای ايشان
پيشنماز و هر کدام صف که اهل آن نماز گزارند بنماز پيشنمازی بحالی که ميان ايشان در وقتی که بسجده روند
و ميان صفی که پيش از ايشانست قدری از دوری که زياده بر گامست باشد پس نيست آن نماز برای ايشان نماز
صحيح و اگر باشد ميان صفی و صف مقدم بر ايشان پرده يا ديواری پس نيست آن نماز برای ايشان نماز
صحيح مگر آنکه باشد در برابر در حديث قال وقال هذه المقاصير لم تكن في زمان أحد من الناس وإنما
أحدثها الجبّارون ليست لمن صلّى خلفها مقتديا بصلوة من فيها صلوة قال وقال أبو جعفر
عليه السلام ينبغي أن تكون الصفوف تامّة متواصلة بعضها إلى بعض ولا يكون بين صفّين
ما لا يتخطى يكون قدر ذلك مسقط جسد الإنسان شرح المقاصير بفتح ميم و قاف و الف و کسر صاد بی نقطه
و سکون يا دو نقطه در پايين و را بی نقطه جمع مقصوره يعنی خانه از جمله مسجد که مخصوص پيشنماز و مقربان اوست

در وقت نماز جماعت الجبارون عبارتست از خلفای بنی امیه و مشهور است که اول کسی که مقصوره بنا کرد معویه بود فاصل
ستونها ضمیر مستتر در کانت بعضها مرفوع و مبتدا است و الی بعض خبر مبتدا است و جمله استیناف بیانی است و کلمه
الی برای انتها است و مراد اینست که در وقت سجده هر صفی رسد سوی صفی دیگر و لا یکون مرفوع و معطوف است
بر یعنی یکون مرفوع و استیناف بیانی سابقست مشار الیه ذلک بین صفین است یعنی زراره گفت که امام
گفت که این مقصوره نبوده در زمان هیچ یک از مردمان سابق و جز این نیست که بدعت کرده آنها را این جباران
نیست برای کسی که نماز گزارد در پس آنها در حالی که اقتدا کننده باشد بنماز آنکه در آنهاست نمازی که صحیح باشد
زراره گفت که امام گفت که سزاوار است در نماز جماعت دو چیز اول اینکه باشد صفها تمام یعنی که وسط یا طرف
هیچ صف خالی نباشد بعضونه دوم اینکه صفها متصل بیکدیگر باشد بیان این آنکه بعض آنها منتهی شود سوی بعضی
دیگر در وقت سجده و نباشد میان دو صف قدری از دوری که زیاد بر گام باشد در وقت سجده بیان این
آنکه نباشد میان دو صف بقدر جای بدن آدمی یعنی عرض بدن آدمی گرچه بود آن قدر نیز بهتر است پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخلت المسجد و الامام راکع فظننت انک ان مشیت
الیه رفع رأسه من قبل ان تدرکه فکبر و ارکع فاذا رفع رأسه فاسجد مکانک فان قام
فالحق بالصف و ان جلس فاجلس مکانک فاذا قام فالحق بالصف شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون داخل شوی در مسجد در حالی که پیشنماز در رکوعست و گمان کردی اینکه تو اگر روی سوی آن
پیشنماز بر میدارد سر خود را از رکوع پیش از آنکه دریابی او را پس تکبیر احرام بگو و رکوع کن پس چون بر دارد سر خود را او
بسجده رو و پس سجده کن در جای خود و پس اگر برخاست بعد از سجده پس برو بجانب صف و اگر نشست بعد از دو
سجده برای تشهد پس بنشین در جای خود برای انتظار برخاستن او پس چون برخیزد بعد از تشهد پس برو بجانب
صف ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا اری بالصفوف بین الاساطین بأسا شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نمی بینم بعضی میان ستونها بروایی یعنی که فاصله شدن ستونها
میان اجزای صفی قصوری ندارد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا اری بالصفوف
سألته عن الرجل یدرک الامام و هو قاعد یتشهد و لیس خلفه الا رجل واحد عن یمینه
قال لا یتقدم الامام و لا یتأخر الرجل و لکن یقعد الذی یدخل معه خلف الامام فاذا سلم
الامام قام الرجل فاتم الصلوة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را
از مردی که در می یابد پیشنماز را در حالی که او نشسته است تشهد میکند خواه تشهد اول و خواه تشهد دوم و نیست

درپشت

در پشت او یعنی اقتدا کننده با دیگر یکمرد که در جانب راست اوست امام گفت که پیش میرود پیشنماز و پس میرود آن مرد
که در دست راست اوست و لیکن مرد سیوم بعد از تکبیر احرام ایستاده می‌نشیند تا آنکه داخل میشود با مرد دوم
در پس پیشنماز پس چون سلام کند پیشنماز برمیخیزد آن مرد و پس تمام میکند نماز را هشتم اصل رأیت ابا عبد الله
علیه السلام یصلی بقوم و هو الی زاویة فی بیته بقرب الحائط و کلهم عن یمینه و لیس علی یساره
احد شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که نماز میگزارد با جمعی در حالی که او سوی کنجی در خانه بود و در نزدیکی دیوار
و همگی آن جمع در جانب راست او بودند و نبود بر دست چپ او هیچ یک ذکر این حدیث درین باب برای
توضیح و تخصیص حدیث سابق است و اشارتست باینکه الجماعة همگی یا اکثر کی از ایشان در اثنای نماز
امام علیه السلام لاحق شده بوده اند و چون چادر بر سر نبوده در پهلو ایستاده اند نهم اصل عن عمار
الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل یصلی بقوم و هم فی موضع اسفل
من موضعه الذی یصلی فیه فقال ان کان الامام علی شبه الدکان او علی موضع ارفع من
موضعهم لم تجز صلوتهم فان کان ارفع منهم بقدر اصبع او اکثر او اقل اذا کان الارتفاع
ببطن شرح دکان بضم دال بی نقطه و تشدید کاف و الف فارسی معرب است و مراد سکویی است که بنا کرده میشود
از خشت و گل و مانند آنها و سه دیوار دارد تا چیزی در آن فروخته شود و موضع مرتفع عبارتست از سکو و مانند
آن که دیوار نداشته باشد مثل پشت بامی که حصار ندارد و لم تجز بسکون جیم و کسر زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول
اللام باب افعالست همزه منقلب بیا شده و بجزم افتاده ان در وان کان وصلیه است با در بطن بمعنی
فی است البطن بفتح با یکنقطه و سکون طاء بی نقطه و نون شکم دره و مانند آن که هموار نباشد و اگر بعض
آن مرتفع شود و بنا یا سنگ چین و مانند آنها میشود غالبا یعنی روایتست از عمار ساباطی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میگزارد با جمعی که اقتدا باو کرده اند در حالی که آن جمع در جایی اند
که پست تر است از جای او که نماز میگزارد در آن پس امام گفت اگر باشد آن پیشنماز بر مانند دکانی یا بر جایی
که بلندتر باشد از جای ایشان صحیح نیست نماز ایشان هر چند که پیشنماز باشد بلندتر از ایشان بقدر طول
یک انگشت یا بیشتر یا کمتر چون باشد آن بلندی در زمین هموار مثل شکم دره اشارتست باینکه اگر زمین ناهموار
مخلوق شده باشد اما یک سطح داشته باشد مثل دامنه کوه و بلندی موضع پیشنماز ضرر نرساند اصل سئل فان
کان ارضا مبسوطة الا انهم و کان فی موضع منها ارتفاع فقام الامام فی الموضع المرتفع
و قام من خلفه اسفل منه و الارض مبسوطة الا انهم فی موضع منحدر قال لا بأس شرح فاذفان

برای تعقیب است و میتواند بود که برای تفریع بر مفهوم شرط در اذا کان الارتفاع ببطن باشد مرجع ضمیر کانت بطن است
باعتبار اینکه عبارت از بقعه است و بعضی میگویند که بطن در اصل مونث نیز مستعمل میشود والمبسوط همین کرده شده و مراد
اینجا آنست که یکسطح داشته باشد یعنی که سکو و مانند آن نداشته باشد یعنی امام پرسیده شد که پس اگر آن خانه [illegible]
باشد زمینی پهن کرده شده و باشد در جایی از آن بلندی پس ایستد پیشنماز در آن جای بلند و ایستند جمعی که در پیش [illegible]
در پست تر از آن موضع بر حالی که آن زمین که پیشنماز بر آن ایستاده پهن کرده شده باشد یعنی که مانند سکو نباشد
بلکه دامنه دار باشد لیکن آن جمیع در جای نشیب باشند چون است امام گفت عیبی ندارد اول اصل قال وسئل

فان قام الامام اسفل من موضع من یصلی خلفه قال لا بأس وقال ان کان رجل فوق بیت او غیر ذلک دکانا
کان او غیره وکان الامام یصلی علی الارض اسفل منه جاز للرجل ان یصلی خلفه ویقتدی بصلوته
وان کان ارفع منه بشیء کثیر شرح عمار گفت که و امام پرسیده شد که پس اگر ایستد پیشنماز در جایی که پست تر
باشد از جای کسی که نماز میگزارد در پس او چون است امام گفت عیبی ندارد و امام گفت که اگر باشد مردی در
بالای خانه یا غیر خانه خواه دکان باشد خواه غیر آن و پیشنماز نماز میگزارده باشد بر زمینی که پست تر باشد از جای
آن مرد جایز است آن مرد را اینکه نماز گزارد در پس آن پیشنماز و اقتدا کند بنماز او هر چند که بلندتر باشد از پیشنماز بمقداری
بسیار دوم اصل محمد بن یحیی عن احمد بن محمد قال ذکر الحسین انه امر من یسأله عن رجل صلی الی جانب
رجل فقام عن یساره وهو لا یعلم ثم علم وهو فی صلوته کیف یصنع قال یحوله عن یمینه شرح روایت
کرد محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن خالد گفت که مذکور کرد حسین بن عبدالله اینکه او امر کرد کسی را که سوال کند امام علی نقی
علیه السلام را از مردی که نماز گزارد سوی مردی بعنوان اقتدا بنحوی که ایستاد در جانب چپ پیشنماز بر حالی که آن
پیشنماز نمیدانسته که او اقتدا کرده بعد از آن دانست بر حالی که او در نماز خود است چگونه میکند آن پیشنماز امام گفت
میگرداند آن مرد را در جانب راست خود مخفی نماند که ازین ظاهر میشود که چون کار که برای طلب فضیلت است مبطل نماز نیست

باب چهل و ششم اصل باب الصلوة فی الکعبة وفوقها وفی البیع والکنائس والمواضع التی تکره الصلوة فیها شرح وفوقها
مضموم و مجرور میتواند بود والبیع بکسر باء یکنقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه جمع بیعه بکسر باء و سکون یاء عبادتخانهای
کوچک یهود و نصاری الکنائس عبادتخانهای بزرگ یهود و نصاری و هر دو بیان شده در شرح حدیث سوم باب چهل و
هشتم که باب بناء المساجد است یعنی این باب بیان نماز است در کعبه و بالای کعبه و در عبادتخانهای کوچک یهود
و نصاری و عبادتخانهای بزرگ ایشان و جاهایی که مکروه است نماز در آنها درین باب سی حدیث است اول اصل عن عبدالله
بن سنان قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن الصلوة فی البیع والکنائس فقال رش وصل

قال

قال وسألته عن بیوت المجوس فقال رشها وصل شرح رش بضم را بی نقطه و تشدید شین با نقطه مفتوح بصیغه امر
باب نصر است الرش بفتح را پاشیدن یعنی مخفی نماند که اگر مطهر زمین پاشیدن آب است چنانچه ظاهر حدیث نهم این باب است
خانه سوا [illegible] است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سوم باب چهل و هفتم یعنی روایت است از عبدالله بن سنان
گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری و عبادتخانهای بزرگ ایشان امام
گفت بپاش آنها را بآب و نماز کن راوی گفت و پرسیدم او را از خانهای گبران پس گفت آب بپاش آنها را و نماز کن دوم اصل

سألت اباعبدالله علیه السلام فی اعطان الابل فقال ان تخوفت الضیعة علی متاعک فاکنسه و
انضحه ولا بأس بالصلوة فی مرابض الغنم شرح الاعطان بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و طاء بی نقطه جمع عطن بفتح
عین و فتح طاء خوابگاههای شتران نزدیک آب و نماز در آنها مکروه است اگر ضرورتی نباشد زیرا که گاهی رم میکنند و آدمی را
لگد کوب میکنند انضح بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است النضح پاشیدن آب امر بکنس و نضح
بنابر اینست که زمین نزدیک آب نجس میباشد غالبا بعذره و بول المرابض بفتح میم و راء بی نقطه و کسر باء یکنقطه و ضاد با نقطه
جمع مربض بکسر باء خوابگاههای گوسفندان یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز خوابگاههای شتران در نزدیک آب
پس امام گفت که اگر ترسی از ضایع شدن برمتاع خود پس جاروب کن جای خود را و آب بپاش بر آن و عیبی ندارد در
خوابگاههای گوسفند مخفی نماند که این منافات ندارد با اینکه کنس و نضح مامور به نیز باشد و اینجا نیز سیوم اصل عن سماعة
قال لا تصل فی مرابط الخیل والبغال والحمیر شرح روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام است سماعه گفت نماز گزارده در جاهای بستن اسبان و استران و خران چهارم اصل عمن سأل اباعبدالله
علیه السلام عن المسجد ینز حائط قبلته من بالوعة یبال فیها فقال ان کان نزه من البالوعة فلا تصل
فیه وان کان نزه من غیر ذلک فلا بأس به شرح ینز بنون و تشدید زاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب است النز بفتح نون بیرون دادن زمین و مانند آن آب را البالوعة بباء یکنقطه و ضم لام و عین بی نقطه جای
که برای آب نجس است تا فرو برد یعنی روایت است از کسی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از مسجد خانه و مانند آن
که ترشح میکند دیوار قبله آن چاه آبریزی که بول کرده میشود در آن مراد مسجد است که محل سجده آلوده میشود با آن آب پس امام گفت
اگر باشد آب دادن آن دیوار از آن چاه آبریز پس نماز مگزار در آنجا و اگر باشد آب پس دادن آن دیوار از غیر
آنچه مذکور شد پس عیبی ندارد یعنی با آن مسجد یعنی گزاردن نماز در آن پنجم اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام
قال سألته عن الصلوة فی مرابض الغنم فقال صل فیها ولا تصل فی اعطان الابل الا ان تخاف
علی متاعک الضیعة فاکنسه و رشه بالماء وصل فیه شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب

حل وسألته عن الصلوة في ظهر الطريق فقال لا بأس أن تصلّي في الظواهر التي بين الجوادّ فأمّا
على الجوادّ فلا تصلّ فيها قال وكره الصلوة في السبخة إلّا أن تكون مكاناً ليّناً تقع عليه الجبهة مستوية
شرح السبخه بفتح سين منقطه و فتح و سكون با يك نقطه و خا با نقطه زمين شوره تكون بصيغه غائب است و ضمير مستتر
راجع بسبخه است يعني و پرسيدم امام را از نماز در پشت راه يعني جايي كه لگدكوب شده پس امام گفت نيست باكي
باينكه نماز گزاري در پشته‌هايي كه ميان جاده‌هاست پس اما بر نفس جاده‌ها پس نماز مگزار در آنها امام گفت و مكروه است نماز
در زمين شوره كه هموار نشده غالباً مگر آنكه باشد جاي هموار كه واقع ميشود بر آن پيشاني هموار حل قال وسألته عن
الصلوة في البيعة فقال إذا استقبلت القبلة فلا بأس قال ورأيته في المنازل التي في طريق
مكة يرشّ أحياناً موضع جبهته ثم يسجد عليه رطباً كما هو وربما لم يرشّ الذي يرى أنّه
طيّب شرح حلبي گفت و پرسيدم امام را از نماز در عبادتخانه كوچك يهود و نصارى كه محراب آن بجانب كعبه است
پس امام گفت چون رو كني سوي كعبه پس نيست پروا حلبي گفت و ديدم امام را در منزلهايي كه در راه مكه است كه آب
مي‌پاشيد در بعض اوقات جاي پيشاني خود را بعد از آن سجده ميكرد بر جايي كه تر بود چنانچه آن بود و بسا جايي كه جاري نشكنجه
و بسا كه نمي‌پاشيد آن را كه گمان ميكرد كه آن پاك است حل قال وسألته عن الرجل يخوض الماء فتدركه الصلوة
فقال إن كان في حرب فإنّه يجزيه الإيماء وإن كان تاجراً فليقم ولا يدخله حتى يصلّي شرح يخوض كه
با خا نقطه و ضاد با نقطه بصيغه مضارع معلوم باب نصر است فرو رفتن در آب يا مانند آن و مراد اينجا بودن در
كشتي در وقت اضطراب دريا مي‌تواند بود و مراد بودن در آب حقيقتاً باشد فليقم بصيغه امر غائب معتل العين واوي باب
افعال است الاقامه بكار آوردن چيزي چنانچه بايد و درنگ كردن و بنا بر دوم مراد اينست كه از آب بيرون آيد بعبارت ديگر
ميسر باشد نماز را گزارد و بعد از آن داخل آب شود يعني حلبي گفت كه و پرسيدم امام را از مردي كه در كشتي مي‌باشد
در وقت اضطراب دريا و مي‌يابد او را وقت نماز پس امام گفت اگر باشد جهادي پس هر دستي كه كافيست او را اشارت
باينكه ايستادن در ركوع و سجود براي او لازم نيست مگر باشاره و اگر باشد سوداگر پس بايد كه اقامت كند واجبات
نماز را باينكه صفت قيام و ركوع و سجود را با خود قرار دهد و بايد كه داخل نشود در آب تا آنكه نماز گزارد و مراد اينست كه
اگر وقت نماز داخل شده باشد يا نزديك باشد پيش از نماز داخل آب نشود و سي‌ام حل عن أبي عبد الله عليه السلام
قال لا تصلّ في بيت فيه مجوسيّ ولا بأس بأن تصلّي وفيه يهوديّ أو نصرانيّ شرح مجوس بعضي و كتابي اند
و پيغمبر خود را كشته اند و كتاب را سوزانيده اند چنانچه مي‌آيد در كتاب الزكوة در حديث چهارم باب جيل و سي‌ام كتاب
صدقة اهل الجزيه است پس هيچ شريعتي نيست بخلاف يهود و نصارى يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت

برای م



نماز مگزار در خانه كه در آن گبري باشد و نيست پروا باينكه باشد نماز گزاري در جايي كه در خانه يهودي يا نصراني باشد
سي‌ام حل قلت لأبي الحسن عليه السلام إنّا كنّا في البيداء في آخر الليل فتوضّأت واستكت وأنا
أهمّ بالصلوة ثم كأنّه دخل في قلبي شيء فهل يصلّى في البيداء في المحمل فقال لا تصلّ في البيداء
قلت وأين حدّ البيداء فقال كان جعفر عليه السلام إذا بلغ ذات الجيش جدّ في السير ثم لا يصلّي
حتى يأتي معرّس النبي صلّى الله عليه وآله قلت وأين ذات الجيش فقال دون الحفيرة بثلاثة
أميال شرح بيدا بفتح با يك نقطه و سكون يا دو نقطه در پايين و دال بي نقطه و الف ممدوده زمينيست هموار كه كسي كه از
مدينه بمكه رود بعد از مسجد شجره اندك مسافتي كه در زمين مستوي است آن مي‌رسد و در دو پهلوي آن كوهها هست
و پايين وسعتي دارد و پيش از رسيدن بيدا در دست چپ راه معرّس النبي صلى الله عليه وآله است و آخر اجزاء
بيدا در جانب مكه ذات الجيش است كه جيش سفياني آنجا بزمين فرو خواهد رفت و ميان ذات الجيش و حفيره كه
در جانب جنوب ذات الجيش و طرف مكه است سه ميل است كه يك فرسخ باشد و ظاهر حديث دهم اين باب است
كه ذات الجيش اسم جميع بيدا باشد سكت بسكون سين بي نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا بصيغه ماضي معلوم متكلم
وحده از باب افتعال است المعرّس بعين بي نقطه و را بي نقطه و سين بي نقطه بصيغه اسم مكان باب
تفعيل و باب افعال جاي فرود آمدن مسافر در آخر شب براي استراحت دون الحفيره يعني پايين حفيره است
و مراد اينست كه نزديكتر بمدينه است از حفيره و حفيره بضم حا بي نقطه و فتح فا و سكون يا دو نقطه در پايين و را بي نقطه است
يعني گفتم امام موسى كاظم عليه السلام را كه بدرستي كه ما در وقتي كه از مكه سوي مدينه مي‌آمديم بوديم در بيدا در آخر شب پس
وضو ساختم و مسواك كردم در حالي كه من قصد كردم كه نماز شب كنم در كجاوه بعد از آن گويا كه داخل شد در دل چيزي
كه مانع نماز من شد مراد اينست كه بياد من آمد كه نماز در بيدا مكروه است پس آيا نماز گزارده ميشود در بيدا در كجاوه
يعني اينكه اگر كراهت مخصوص نماز در زمين بيدا است يا شامل نماز در كجاوه نيز هست پس امام گفت كه نماز مگزار در
بيدا خواه در زمين و خواه در كجاوه و گفتم و كجاست كنار بيدا پس امام گفت كه عادت امام جعفر صادق عليه السلام در
وقت آمدن از مكه بمدينه اين بود كه چون مي‌رسيد بذات الجيش شتاب ميكرد در رفتار بعد از آن نماز نميگزارد تا آنكه
نزد معرّس النبي صلى الله عليه وآله گفتم و كجاست ذات الجيش پس گفت پايين حفيره و بسه ميل سي‌ام حل قال الرضا
عليه السلام كلّ طريق يوطأ ويتطرّق كانت فيه جادّة أم لم تكن لا ينبغي الصلوة فيه قلت فأين
أصلّي قال يمنة ويسرة شرح گفت امام رضا عليه السلام كه هر راهي كه لگدكوب ميشود و آمد و رفت در آن ميشود خواه

باشد دران جاده مثل آنچه در زمین صلب میباشد وخواه جاده نباشد مثل آنچه در ریگستانست که در آن بکای
جاده هست سزاوار نیست نماز دران کفتیم که نماز کم کنت در جانب راست جاده و آنچه در حکم جاده است
و جانب چپ **نهم اصل** عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَخِيرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ تَحْضُرُ الصَّلَوةُ وَالرَّجُلُ فِي
الْبَيْدَاءِ فَقَالَ يَتَنَحَّى عَنِ الْجَوَادِّ يَمْنَةً وَيَسْرَةً وَيُصَلِّي **شرح** روایت از امام علی نقی علیه السلام راوی گفت
که گفتم او را که حاضر میشود نماز فریضه در حالی که مرد در بیداست مراد اینست که ما گذشتیم از بیدا وقت فضیلت
میکذرد پس امام گفت که دور میشود از مجموع جادها در جانب راست و چپ و نماز میگزارد **دهم اصل** عن معویة
بن وهب عن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال الصلوة تکره فی ثلثة مواطن من الطریق
البیداء وهی ذات الجیش وذات الصلاصل وضجنان قال وقال لا بأس ان یصلی بین
الظواهر وهی الجواد جواد الطریق ویکره ان یصلی فی الجواد **شرح** الف لام الطریق برای عهد است
یعنی راهی که از مدینه تا مکه است و بیداء ذات الجیش برای تعیین او فرموده است برای کسی که از جانب مدینه بمکه رود
ذات الصلاصل بدو صاد بی نقطه که اول مفتوح است و دوم مکسور است موضعیست میان بیدا و ضجنان و ضجنان
بفتح ضاد با نقطه و سکون جیم و نون کوهیست نزدیک مکه الظواهر بفتح ظا با نقطه و کسر ها و را بی نقطه جمع ظاهره
مواضعی که امتیاز دارد از غیر آنها بشانی مثل رخنه در آنها شده و بسبب کثرت آمد و رفت خلایق پس مراد از ظواهر
اینجا غیر مراد است در حدیث نهم این باب و منافات نیست میان این دو حدیث **یعنی** روایتست از معویه بن
عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت که نماز مکروهست در سه موضع از راه میان مدینه و مکه اول بیدا و او را آن
ذات الجیش است و دوم ذات الصلاصل و سیوم ضجنان معویه گفت که امام گفت که نیست پروایی با آنکه نماز
گزارده شود در این جاها که لگدکوب شده و بآن ممتاز شده از غیر خود و آن جاها جادهاست که جادهای
راه است و مکروه است اینکه نماز گزارده شود در نفس جادها **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لا تصل فی واد الشقرة **شرح** واد الشقرة بضم شین با نقطه و سکون قاف و را بی نقطه دره ایست میان
مدینه و مکه و متصل است بضجنان و راه دران دره است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
نماز مگزار در وادی الشقره **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال عشرة مواضع لا تصل فیها
الطین والماء والحمام والقبور ومسان الطریق وقری النمل ومعاطن الابل ومجری الماء
والسبخ والثلج **شرح** المسان بفتح میم و سین بی نقطه و تشدید نون جمع مسن بفتح میم و فتح سین و تشدید نون



بسیند اسم مکان با بعضی جاهای عبور خلایق یعنی جادها القری بضم قاف و را بی نقطه و الف مقصوره جمع قریه جاهای مور که
در آنها خاک جمع کرده اند المعاطن بفتح میم و عین بی نقطه و کسر طا بی نقطه جمع معطن بفتح میم و سکون عین و فتح و کسر طا
بی نقطه اسم مکان با بعضی یا ضرب خوابگاههای شتران نزد آب بعد از آب خوردن السبخ بفتح سین بی نقطه
و فتح و سکون با و خای با نقطه جمع سبخه زمینهای شوره **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
ده جا نماز گزارده نمیشود در آنها اول گل و دوم آب و سیوم حمام و چهارم قبرستان و پنجم جادهای راه و ششم خاک
ریزهای مورچها و هفتم خوابگاههای شتران نزد آب و هشتم راه آب روان و نهم زمینهای شوره و دهم برف
**سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن حد الطین الذی لا یسجد علیه ما
هو قال اذا غرقت الجبهة ولم تثبت علی الارض **شرح** غرق بعین بی نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه مبنی
معلوم باب علم است الجبهة مرفوع و فاعل است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از قرار داد گلی که سجده کرده نمیشود بران که چیست آن امام گفت چون فرو رود پیشانی و قرار نگیرد بر زمین **اصل** وعن
الرجل یصلی بین القبور فقال لا یجوز ذلک الا ان یجعل بینه وبین القبور اذا صلی عشرة اذرع
من بین یدیه وعشرة اذرع من خلفه وعشرة اذرع عن یمینه وعشرة اذرع عن یساره ثم
یصلی ان شاء **شرح** پرسیدم امام را از مردی که نماز میگزارد میان قبرها پس امام گفت که جایز نیست آن مگر آنکه گرداند
میان خود و میان قبرها چون نماز گزارد ده ذراع در پیش خود و ده ذراع در پس خود و ده ذراع در جانب راست خود
و ده ذراع در جانب چپ خود بعد از آن نماز گزارد اگر خواهد **چهاردهم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام
قلت انی اخرج فی هذا الوجه وربما لم یکن موضع اصلی فیه من الثلج فقال ان امکنک ان
لا تسجد علی الثلج فلا تسجد وان لم یمکنک فسوه واسجد علیه **شرح** ذکر این حدیث در تحت عنوان این
باب مبنی بر اینست که مراد بسجود اینجا اصل نماز باشد تا جواب مطابق سوال شود و موافق شود با حدیث آینده و مناسب
این می آید در حدیث یازدهم باب الصلوة النوافل که باب سی و چهارم است **یعنی** پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را
گفتم درستی که من بیرون میروم در این جانب سفر و بسا که نبوده باشد موضعی که نماز گزارم در ان بسبب برف
پس امام گفت که اگر ممکن باشد ترا آنکه نماز نگزاری بر بالای برف پس نماز مگزار و اگر ممکن نباشد ترا پس تخت
و هموار کن آن را و نماز گزار **پانزدهم اصل** وفی حدیث آخر اسجد علی ثوبک **شرح** و در حدیثی دیگر که منقولست از امام
علی نقی علیه السلام یا امامی دیگر در تتمه حدیث سابق چنین است که در این قسم موضعی نماز گزار بر بالای جامه خود یعنی نماز
گزار و جامه اینجا اعم از پوشیدنی و فرش و مانند آنهاست که برای فاصله کردن میان نماز گزار و برف است و این

و این منافات ندارد با اینکه سجده بر جامه جایز باشد اصلاً چنانکه سجده بر برف جایز نیست شانزدهم اصل عن عمّار الساباطی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي وَبَيْنَ يَدَيْهِ مُصْحَفٌ مَفْتُوحٌ فِي قِبْلَتِهِ قَالَ لَا قُلْتُ

فَإِنْ كَانَ فِي غِلَافٍ قَالَ نَعَمْ وَقَالَ لَا يُصَلِّي الرَّجُلُ وَفِي قِبْلَتِهِ نَارٌ أَوْ حَدِيدٌ شرح ضمیر قال در اول راجع بعمار

و ظرف متعلق بقال در دوم است و میتواند بود که ضمیر در اول نیز راجع بامام علیه السلم باشد و در دوم که اول باشد اگر

لا بد ان قال بمعنی الحسن است نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و اگر بمعنی اصلی است نعم بفتح نون

و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است یعنی روایت از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلم عمار گفت که

در مردی که نماز میگزارد در حالی که در پیش او مصحفی است گشوده در جانب قبله او امام گفت خوب نیست آن نماز گفتم

پس اگر باشد در غلاف چونست امام گفت خوبست و امام گفت که نماز میگزارد مرد در حالی که در جانب قبله او

آتشی باشد یا آهنی باشد هفدهم اصل وَعَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَبَيْنَ يَدَيْهِ قِنْدِيلٌ مُعَلَّقٌ وَفِيهِ نَارٌ إِلَّا أَنَّهُ

بِحِيَالِهِ قَالَ إِذَا ارْتَفَعَ كَانَ شَرًّا لَا يُصَلِّي بِحِيَالِهِ شرح و عن الرجل عطفست بالمعنی بر فی الرجل بتقدیر و سئل عن

الرجل قندیل بکسر قاف است شرا بمعنی افعل التفضیل است لا یصلی استیناف بیانیست یعنی و امام پرسیده شد

از مردی که نماز میگزارد در حالی که در پیش او قندیلی است آویخته و در آن قندیل آتشی است اینقدر هست که آن قندیل

در برابر او است امام گفت چون مرتفع است آن قندیل که آتش دارد بدترست از آنکه در پایین باشد نماز

میگزارد در برابر آن قندیل هجدهم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَالسِّرَاجُ

مَوْضُوعٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي الْقِبْلَةِ فَقَالَ لَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَسْتَقْبِلَ النَّارَ شرح روایت از امام موسی کاظم

علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میگزارد در حالی که چراغ گذاشته شده است در پیش او در جانب قبله

امام گفت که خوب نیست برای او اینکه رو بآتش کند خواه چراغ و خواه غیر چراغ بعد اصل وَرُوِيَ أَيْضًا أَنَّهُ لَا بَأْسَ

بِهِ لِأَنَّ الَّذِي يُصَلِّي لَهُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ ذٰلِكَ شرح و روایت کرده شده و نیز از امام صلوات الله علیه اینکه نیستیان

است که نیست پروا بچراغی که در جانب باشد چه هر کسی که از برای نماز میگزارد برای او نزدیکتر است سوی او از آن

چراغ ذکر روی ایضا اینجا اشارتست باینکه منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق پس نهی در سابق

برای تنزیه است یا که تجویز درین حدیث برای اهل کمال اخلاص است و الله اعلم نوزدهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقُومُ فِي الصَّلَاةِ فَأَرَى قُدَّامِي فِي الْقِبْلَةِ الْعَذِرَةَ فَقَالَ تَنَحَّ عَنْهَا مَا اسْتَطَعْتَ

وَلَا تُصَلِّ عَلَى الْجَوَادِّ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که می ایستم در نماز یعنی که میخواهم که شروع در نماز کنم

و هنوز تکبیر احرام نگفته ام پس می بینم در پیش خود در جانب قبله نجاست آدمی را پس امام گفت که جانبی دیگر از آن نجاست



چندانکه وسعت و قدرت داشته باشی و نماز مگزار بر جاده ها مراد اینست که آن جانبی دیگر جای باید که جاده نباشد بیستم اصل

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَا تُصَلِّ الْمَكْتُوبَةَ فِي الْكَعْبَةِ شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم

امام گفت که مگزار نماز فریضه را در کعبه بیست و یکم اصل وَرُوِيَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ يُصَلِّي إِلَى أَرْبَعِ جَوَانِبِهَا إِذَا اضْطُرَّ إِلَى

ذٰلِكَ شرح و روایت کرده شده در حدیثی دیگر از امام صلوات الله علیه که نماز میگزارد سوی چهار جانب کعبه اینست که در کعبه

البته بروشی که پشت او ملاصق دو دیوار کعبه شود تا چهار دیوار در نظر او باشد و او بیرون کعبه شود یا مراد

اینست که مخیر است و بهر کدام از چهار جانب که خواهد رو میکند و بعضی میگویند که مراد اینست که تکرار نماز را چهار بار بچهار

جانب میکند و بر هر تقدیر در کلام مصنف اشارتست باینکه منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق و عدم

منافات ظاهر نیست بیست و دوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يُصَلِّي عَلَى أَبِي قُبَيْسٍ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ

فَقَالَ لَا بَأْسَ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی نماز میگزارد بر بالای کوه ابو قبیس که کعبه در پایین آنست

در حالی که رو بقبله دارد پس امام گفت نیست پروائی بیست و سوم اصل سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ التَّمَاثِيلِ

فِي الْبَيْتِ قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَتْ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ وَعَنْ خَلْفِكَ وَتَحْتَ رِجْلَيْكَ فَإِنْ كَانَتْ

فِي الْقِبْلَةِ فَأَلْقِ عَلَيْهَا ثَوْبًا شرح التماثیل بفتح تا و دو نقطه در بالا و کسر ثا سه نقطه جمع تمثال بکسر تا دو نقطه در بالا صورت است

حیوانات مطلقا یا صورتهای که میان اعم از صورتهای حیوانات و غیر حیوانات یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام

جعفر صادق علیهما السلم را از صورتهای حیوانات در خانه که نماز گزارده میشود در آن امام گفت نیست پروائی

هرگاه آنها در جانب راست تو و در جانب چپ تو و پس تو و در پایین دو پای تو پس اگر آنها باشد در قبله پس بینداز بر آنها

جامه بیست و چهارم اصل عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الَّذِي تُدْرِكُهُ الصَّلَاةُ وَهُوَ فَوْقَ الْكَعْبَةِ قَالَ إِنْ قَامَ لَمْ يَكُنْ لَهُ

قِبْلَةٌ وَلٰكِنْ يَسْتَلْقِي عَلَى قَفَاهُ وَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَيَعْقِدُ بِقَلْبِهِ الْقِبْلَةَ الَّتِي فِي السَّمَاءِ الْبَيْتِ

الْمَعْمُورِ وَيَقْرَأُ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ غَمَّضَ عَيْنَيْهِ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ فَتَحَ عَيْنَيْهِ

وَالسُّجُودُ عَلَى نَحْوِ ذٰلِكَ شرح ظاهر یستلقی علی قفاه وفی ذکر اینکه استلقی در وسط حقیقی سطح کعبه باشد اینست که تمام

عین نیست معمول لازم نباشد نظر آنچه بیان میشود در شرح حدیث ششم باب النوادر که باب ششم است و میتواند بود که مراد

معمور و سقف باشد که بعقد رو سقف بودن آسمانها که در راست از روی زمین و شاید احتمال اولست آنچه می آید در حدیث

اول باب النوادر که باب ششم است که قطرات الیست مثل حکم بعد او آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب سوم که

کان البیت دره بیضا فرفعه و بقی اساسه و هو بحیال هذا البیت یعنی روایت از امام رضا علیه السلم

در کسی که دریابد او را وقت نماز در بالای کعبه امام گفت که اگر بایستد نخواهد بود برای قبله پس می افتد بر پشت خود و میگشاید

دو چشم خود را سوی آسمان و قصد میکند بدل خود قبله را که در آسمانست آن بیت معمورست و قرائت میکند پس چون خواهد
که رکوع کند میپوشاند دو چشم خود را و چون خواهد که بردارد سر خود را از رکوع میگشاید دو چشم خود را و چون خواهد که
بردارد سر خود را از رکوع میگشاید دو چشم خود را و سجده بر مانند آنست که مذکور شد یعنی که در سجده اندکی بیشتر میپوشاند
چشم خود را مخفی نماند که فرق میان نماز بر ابو قبیس و نماز بر بالای کعبه اینست که در زیر پا بودن چیزی از کعبه
که مقصود وست و استقبال قبله بخلاف اینکه در زیر پا نباشد اما نسبت بنماز گزار نزدیکتر بکرهٔ عالم باشد والله اعلم
حدیث بیست و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی التمثال یکون فی البساط فتقع عینک علیه و انت
تصلی فقال ان کان بعین واحدة فلا بأس و ان کان له عینان فلا شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
در صورت حیوان که باشد در فرش پس می افتد چشم تو بران در حالی که تو نماز میگزاری پس امام گفت که اگر باشد
بیک چشم مثل صورت نیم رخ پس نیست پروائی و اگر باشد برای آن دو چشم پس خیر نیست مخفی نماند که منافات
نیست میان این حدیث و حدیث بیست و سیوم زیرا که اگر صورت در پایین دو پا باشد چشم بران نمی افتد و این
حدیث تخصیص میکند عموم آن حدیث را بصورت دو چشم والله اعلم حدیث بیست و ششم اصل قلنا لابی عبد الله علیه السلام
السطح یصیبه البول او یبال علیه أیصلی فی ذلک المکان فقال ان کان یصیبه الشمس و
الریح و کان جافا فلا بأس به الا ان یکون یتخذ مبالا شرح گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که بام بخورد
آن بول از ما و در آن بامی دیگر که مبتذل است مثلا یا بول کرده میشود بر آن بام آیا نماز گزارده میشود در آن
مکان پس امام گفت که اگر برخورده باشد آن را آفتاب و باد و باشد خشک پس نیست پروائی مگر آن بام معین گردد
نماز در آن بام بنابر آنکه پاکست مگر آنکه باشد با پیروش که کرار گرفته شود محل بول یا بمعنی که بسیار بول در آنجا کرده
میشده باشد بنابر آنکه اگرچه خشک شده در آفتاب و باد اما اجزای بول در آن مانده محسوس میشود پس نجس است حدیث
بیست و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلی فی بیت فیه خمر او مسکر شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت نماز گزارده نمیشود در خانه که در آن باشد شراب انگوری یا مست کننده دیگر خواه مایع و خواه
جامد حدیث بیست و هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن هذه المنازل التی ینزلها الناس فیها ابوال
الدواب و السرجین و یدخلها الیهود و النصاری کیف نصلی فیها قال صل علی ثوبک شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را ازین کاروانسراها که فرود می آیند در آنها مردمان و در آنهاست
بولهای چارپا و سرگین و داخل آنها میشوند جهودان و ترسایان چگونه نماز گزارده میشود در آنها امام گفت نماز
بگذار بر بالای جامه خود مراد بجامه اینجا جامه ایست که بیان شد در شرح حدیث پانزدهم این باب حدیث بیست و نهم اصل

عن ابی جعفر علیه السلام قال قال جبرئیل یا رسول الله انا لا ندخل بیتا فیه صورة انسان و لا
بیتا یبال فیه و لا بیتا فیه کلب شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت جبرئیل که ای رسول الله
که ما فرشتگان غیر حافظان اعمال داخل نمیشویم خانه را که در آن صورت آدمی باشد و نه خانه را که بول کرده میشود در آن
و نه خانه را که در آن سگ باشد حدیث سیام اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان جبرئیل علیه السلام اتانی فقال
انا معاشر الملائکة لا ندخل بیتا فیه کلب و لا تمثال جسد و لا اناء یبال فیه شرح المعاشر جمع معشر
بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح شین بانقطه و را بی نقطه گروه بهاء و مراد اینجا غیر حافظان اعمالست تمثال بکسر تاء
دو نقطه در بالا مضاف الجسد بفتح جیم و فتح سین بی نقطه و دال بی نقطه بدن آدمی و مانند آن یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله بدرستی که جبرئیل آمد نزد من پس گفت بدرستی که ما گروههای فرشتگان داخل نمیشویم خانه را که در آن
سگ باشد و نه خانه را که در آن صورت بدنی باشد و نه خانه را که در آن ظرفی باشد که بول کرده میشود در آن باب هشتاد و
ششم اصل باب الصلاة فی ثوب واحد و المرأة فی کم تصلی و صلاة العراة و التوشح شرح التوشح بشین بانقطه و حاء بی نقطه
باب تفعل حمایل کردن جامه و آن دو قسم است اول توشح نا تمام و آن مانند دو توشح است چنانچه بیان میشود در شرح
حدیث اول این باب بعنوان اشتمال و می آید در حدیث سیزدهم این باب دوم توشح تمام و آن دو قسمست قسم اول
توشح بجامه که غیر آن جامه نیز هست و آن منهی عنه است چنانچه می آید در حدیث چهاردهم این باب قسم دوم توشح بجامه که
غیر آن جامه نیست و آن منهی عنه نیست چنانچه می آید در حدیث دهم این باب و محملست در حدیث اول این باب یعنی
این باب بیان نماز در یک جامه است و بیان آنکه زن در چند جامه خود را نماز میگزارد و بیان نماز برهنگان و بیان حمایل
کردن جامه در این باب شانزده حدیثست اول اصل عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل
یصلی فی قمیص واحد او فی قباء واحد طاق او فی قباء محشو و لیس علیه ازار فقال اذا کان علیه
قمیص صفیق او قباء لیس بطویل الفرج فلا بأس و الثوب الواحد یتوشح به و سراویل کل ذلک لا بأس
به و قال اذا لبس السراویل فلیجعل علی عاتقه شیئا و لو حبلا شرح القباء بفتح قاف و با بی نقطه و الف ممدوده
منفصل از دو او پوششی که آستین دارد و آستر دارد و بر راست و در دو پهلوی آن دو چاک میباشد که بالای هر چاک متصل
بجای کمربند الطاق بطاء بی نقطه و الف و قاف جامه دو لایی بی طاق مجرد وصف قباست الازار بکسر همزه و
تخفیف زای بانقطه و الف و را بی نقطه جامه نادوخته مثل قطیفه خواه لنگی باشد که دو کوشان در کمر بسته میشود و آن
مراد است و خواه بر دوش گرفته شده باشد مانند رداء و آن مراد است در حدیث آینده الصفیق بفتح صاد بی نقطه
و کسره فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف جامه کنده که ته نما نیست اصلا الفرج بضم فاء و فتح را بی نقطه و جیم جمع فرجه

بضم فاء و سکون را جا کما جمع در اینجا مستعمل در اثنین شده توشح بثوب واحد دو احتمال دارد اول اینکه لنگ که بسیار وسیع باشد بر پایین دو بال گذرانیده شود خواه در قفا این دو گوشه را بیکدیگر گره زده شود و خواه نشود و لیس آن لنگ هم کار ازار خواهد کرد و هم کار رداء و این توشح تمام است و این صورت توشح مذکور میشود در حدیث سیزدهم این باب دوم آنکه لنگ که بسیار وسیع باشد بپایین یکبال و بالای بال دیگر گذرانیده شود و گره شود در بالای بال نزدیک آن تا وقت سجود کشف عورت نشود چنانچه می آید در شرح حدیث دهم این باب و بر هر تقدیر منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهاردهم و هفتم این باب حسن روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز میگزارد در یک پیراهن و در قبای بی پنبه یا پنبه دار در جائی که نیست بر او لنگ پس امام گفت چون باشد براو پیراهنی کنده یا قبائی که جاکهای آن در از نباشد پس پروا نیست و کلیجه که توشح کرده شود با آن و شب جامه هر یک از آنچه مذکور شد پروائی نیست و کلیجه که توشح کرده شود با آن و امام گفت چون نماز گزارد پوشیده جامه را پس باید که گره اندازد بر دوش خود هر چند اگر چه رشته باشد دوم اول رأیت أبا جعفر علیه السلام صلی فی ازار واحد لیس بواسع قد عقده علی عنقه فقلت له ما تری الرجل یصلی فی قمیص واحد فقال اذا کان کثیفا فلا بأس به

شرح ازار اینجا عبارت است از جامه نادوخته که در بالای جامها بر دوش گرفته شده باشد برای تنگ کار ردا کند و اعقد بقاف و دال منقطه بصیغه اسم فاعل در اول مفتی است که ردائی دیگر نداشت و دوم مفتی است که غیر پیراهن جامه ندارد لیس بواسع صفت ازار است ضمیر منصوب در عقده راجع با زار است الرجل مبتدا و تقدیر استفهام است حسن دیدم امام محمد باقر علیه السلام را نماز گزارد در لنگ لطیف سردوشی که فراخ نبود بتحقیق گره کرده بود دو گوشه آن را بر گردن خود پس گفتم او را که چه می بینی آیا مرد نماز میکند در یک پیراهن که غیر آن جامه نباشد براو پس گفت اگر آن پیراهن کنده باشد پس پروائی با آن حسن والمرأة تصلی فی الدرع والمقنعة اذا کان الدرع کثیفا یعنی اذا کان ستیرا قلت رحمک الله الامة تغطی رأسها اذا صلت فقال لیس علی الامة قناع شرح الکثیف بفتح کاف و کسر ثاء مثلثه غلیظ الستیر بکسر سین منقطه و تشدید تاء دو نقطه بالای مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء منقطه بقا نیست پوشاننده مراد اینست که باید که ته جامه نباشد اصلاً خصوص کنده که منظور نیست حسن زن نماز میگزارد در پیراهن و مقنعه پس چون باشد پیراهن کنده امام گفتا جایز است که چون باشد ته جامه نیز پوشاننده به خود گفتم رحمک الله آیا کنیز میپوشاند سر خود را چون نماز کند امام گفت واجب نیست بر کنیز سرپوشی سیزدهم اول سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الرجل أم قوما فی قمیص لیس علیه رداء فقال لا ینبغی الا ان یکون علیه رداء او عمامة یرتدی بها شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را در پیراهنی بر جائی که نیست

براو

براو ردائی امام گفت که سزاوار نیست پیشنمازی او مگر آنکه باشد براو ردائی یا عمامه که ردا برخود قرار دهد با آن عمامه یا بمعنی که طرف عمامه را بر دوش خود اندازد چهارم اول عن أبی جعفر علیه السلام انه قال ایاک والتحاف الصماء قلت وما التحاف الصماء قال ان تدخل الثوب من تحت جناحک فتجعله علی منکب واحد شرح التحاف کاف بقاف منقطه و فا مصدر باب افتعال چادر و مانند آن برخود پوشانیدن الصماء بفتح صاد منقطه و تشدید میم و الف ممدوده مونث اصم بمعنی کر و تأنیث اینجا باعتبار اینست که موصوف آن صخره است بمعنی سنگ که رخنه در آن نیست و اینجا استعاره شده برای متکبر باعتبار اینکه سخن در او اثر نمیکند چنانچه در صخره صماء اثر نمیکند یا موصوف آن طائفه است و مراد متکبر آنست که سخن در ایشان اثر نمیکند پس گویا که کرانند و عادت ایشان اینست که چون ردا را بالای جامه بر دوش خود اندازند آنرا حمایل میکنند چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث هفتم این باب یا بمعنی که بعض آنرا بر یک دوش میپوشانند و بعضی دیگر را در زیر بغل میکنند و دو سر آنرا در پیش سینه گره میکنند مثلا حسن روایت است از امام محمد باقر علیه السلام آنکه او گفت دور دار از یکدیگر خود را و جامه بر خود گرفتن متکبران را گفتم و چیست جامه بر خود گرفتن متکبران امام گفت آنکه داخل کنی جامه را در زیر بغل خود پس گردانی آن جامه را بر یک دوش یعنی تا آخر التحاف الصماء تفسیرات دیگر کرده اند و احادیث منافی آنها است پنجم اول عن أبی عبد الله علیه السلام فی رجل یصلی فی سراویل لیس معه غیره قال یجعل التکة علی عاتقه

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میگزارد در شلوار جامه نیست بااو غیر آن امام گفت قرار داد کند گفت میگرداند بند شلوار جامه را بر دوش خود را گر میشود ششم اول عن جمیل قال سأل مرازم أبا عبد الله علیه السلام وانا معه حاضر عن الرجل الحاضر یصلی فی ازار مؤتزرا به قال یجعل علی رقبته منیلا او عمامة یرتدی به شرح روایت است از جمیل گفت که پرسید مرازم امام جعفر صادق علیه السلام و من با او حاضر بودم از مردی که در حضر نماز میگزارد در لنگی بر حالی که بر کمر خود بسته آن را امام گفت میگرداند برگردن خود رومالی را یا عمامه را و برخود قرار دهد با آن عمل مراد اینست که ردا را بر دوش کند که دو طرف آن بر پیش و گنجه شود و میان آن در پس گردن باشد مانند آنچه مذکور میشود در احادیث باب صلوة الاستسقاء هفتم اول عن أبی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی ان تتوشح بازار فوق القمیص و انت تصلی ولا تتزر بازار فوق القمیص اذا انت صلیت فانه من زی الجاهلیة شرح تتزر بتشدید تاء دو نقطه که اول آن منقلب از همزه است و زای با نقطه و راء منقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال منصوب بتقدیر ان یا مجزوم بصیغه نهی است صاحب قاموس گفته الازار الملحفة و یؤنث کالمئزر والازر والازار بکسر ها و ائتزر به و تأزر

چیزی باشد و مراد اینجا رو پاکیست که زن سر و گردن خود را با آن میپوشاند لا تغزا بضاد با نقطه و تشدید زاء معجمه
مضارع غایبه معلوم باب نصر یا باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بمثل اثواب است و ضمیر بارز راجع بمره است.
بان متعلق بنفی است و تقنع بقاف و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه باب تفعّل است بحذف یکی تا
التقنع پوشیدن زن قناع یعنی خمار را و مراد اینجا کذا رسیدن خمارست بر زیر زنخ تا جمیع گردن و آنچه پیرامون
و مانند آن از آن بپوشانیده باشد از سینه و موی پوشیده شود و فثوبین بتقدیر فقطی فثوبین است الملحفة بکسر میم و سکون
لام و فتح حاء بی نقطه و فاء بالاپوش طولا بضم طاء بی نقطه منصوب و حال از ضمیر مفعولست و مصدر بمعنی اسم فاعلست
بمعنی طولیه و مراد اینست که وسط ضلعی را از اضلاع ملحفه که درازترست از باقی اضلاع بر زیر زنخ گذارد و دو طرف
آنرا از دو طرف رو بر سر اندازد تا جمیع سر و گردن و موها پوشیده شود مجی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
میگذارد زن در سه جامه لنگ و پیراهنی و رو پاکی و آنها ضرر نمیرساند او را مانند با این زنخ را بپوشاند برو پاک پس
اگر نیابد سه جامه را پس نماز میگذارد در دو جامه لنگ بر خود قرار میدهد و آن دیگر گفتم پس اگر باشد پیراهنی و بالاپوش
بر حالیکه نباشد بر آن زن رو پاکی امام گفت پروای نیست چون با این زنخ خود را بپوشاند با بالاپوش اگر
بالاپوش کافی نباشد او را در پوشانیدن با این زنخ اگر آن بالاپوش را بر سر خود گیرد پس باید که بپوشد آن
بالاپوش را بدرازی یازدهم حل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بان یصلی
الرجل و ثوبه علی ظهره و منکبیه فیسبله الی الارض و لا یلتحف به و اخبرنی من رآه یفعل
ذلک شرح یسبله بسین بی نقطه و باء دو نقطه در زیر بصیغه مضارع معلوم باب افعال است و لا یلتحف عطف
تفسیر است مجی روایتست از ابو بصیر که کور بوده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروای نیست با آنکه نماز گذارد مرد
بر حالی که جامه او که بر بالای لنگ و مانند آن پوشیده بر پشت او و دو دوش او باشد پس روانه کند آنرا بسوی زمین
با همین رسید خود را نپوشاند با آن و خبر داد مرا کسی که دید امام را که میکرد آنرا سیزدهم حل عن سماعة قال
سألته عن الرجل یشتمل فی صلوته بثوب واحد قال لا یشتمل بثوب واحد فاما ان یتوشح
فیغطی منکبیه فلا بأس مج روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است
گفت پرسیدم امام را از مردی که خود را میپوشاند در نماز خود بیک جامه یعنی بیکجامه که مثل قطیفه باشد
اشتمال میکند و آنرا بر دوش خود میگیرد امام گفت که خود را نپوشاند بیکجامه زیرا که در وقت سجده کشف عورت
میشود و پروائی نیست اینکه توشح کند باین روش که بپوشاند دو دوش خود را پس پروائی نیست مراد موثقست از توشح که
مذکور شد در شرح حدیث اول این باب در احتمال اول چهاردهم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال

ولا تعقل ازرها فی بعض الاحادیث و لعلها من تحریف الرواة الزی بکسر زاء با نقطه و تشدید یاء هیئات مراد کجات
طایفه صما است که بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب یا مراد منع مصدر است بمعنی تکبر مجی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت سزاوار نیست که حائل کنی لنگ را بر بالای پیراهن بر حالیکه تو نماز میگذاری و نباید که
بر خود ببندی لنگ را بر بالای پیراهن چون تو نماز میگذاری پس بدرستیکه هر کدام آنها از جمله روش اهل جاهلیت است
شانزدهم حل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا بأس ان یصلی احدکم فی الثوب الواحد و ازراره
محللة ان دین محمد حنیف شرح الازرار بفتح همزه و سکون زای با نقطه و دو راء بی نقطه جمع زر بکسر زای با نقطه
را تکمها که بر پیراهن است الحنیف بفتح حاء بی نقطه و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء مستقیم و مراد اینجا
آسانست مجی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست پروائی با آنکه نماز گذارد یکی از شما مردان در یک جامه
بر حالیکه تکمهای آن گشوده باشد بدرستیکه دین محمد صلی الله علیه و آله آسانست هفدهم حل حدثنی من
سمع ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی فی ثوب واحد متزرا به قال لا بأس به
اذا رفعه الی الثندوتین شرح الثندوة بضم و فتح ثاء با نقطه و سکون نون و ضم دال بی نقطه و واو جای
پستان مجی حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که نماز میگذارد در یک جامه بر حالی
که لنگ بر خود قرار داده با آن امام گفت نیست پروائی با آن چون بالا کشد آنرا تا جای دو پستان هجدهم حل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی و یدخل یدیه فی ثوبه قال ان کان علیه ثوب
آخر ازار او سراویل فلا بأس و ان لم یکن فلا یجوز له ذلک و ان ادخل یدا واحدة و لم
یدخل الاخری فلا بأس مج روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میگذارد بر حالیکه داخل
میکند دو دست خود را در جامه خود که بر دوش دارد امام گفت اگر باشد بر او جامه دیگر خواه لنگ و خواه زیر جامه
پس پروائی نیست و اگر جامه دیگر نباشد پس جایز نیست او را آن عمل و اگر در صورتی که جامه دیگر نباشد داخل کند
یک دست را و داخل نکند دستی دیگر را پس پروائی نیست مراد تجویز توشح بثوب واحد است چنانچه مذکور شد
در شرح حدیث اول در احتمال دوم منفی مانند زیرا که آن در بالای دوش یا نزدیک آن باشد تا در وقت
سجود کشف عورت نشود نوزدهم حل قال ابو عبد الله علیه السلام تصلی المرأة فی ثلاثة اثواب
ازار و درع و خمار و لا یضرها بان تقنع بالخمار فان لم تجد فثوبین تتزر باحدهما
و تقنع بالآخر قلت فان کان درع و ملحفة لیس علیها مقنعة فقال لا بأس اذا تقنعت
بالملحفة فان لم تکفها فلتلبسها طولا شرح الخمار بکسر خاء با نقطه و تخفیف میم و الف و راء بی نقطه آنچه

بجری

قال لا یصلح للمرأة المسلمة ان تلبس من الخمر والدروع ما لا یواری شیئا شرح بصلاح اینست منع احسن الخمر بخا
بالنقطه و ضم میم و راء بی نقطه جمع خمار بکسر خاء روپاک کما الدروع بضم دال بی نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون واو و عین بی نقطه جمع
درع بکسر دال و سکون را پیراهنهای زنان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب نیست برای زنی که
مسلمان باشد اینکه بپوشد از جمله روپاکها و پیراهنها چیزی را که نما باشد در نماز و میسور که منعم نباشد استار
و میتواند بود که مراد اعم ازین باشد یازدهم حدیث عن سماعة قال سألته عن رجل یکون فی فلاة من الارض
لیس علیه الا ثوب واحد واجنب فیه ولیس عنده ماء کیف یصنع قال یتیمم ویصلی عریانا قاعدا
یومی ایماء شرح الفلاة بفتح فاء و تخفیف لام و الف و تاء صحرای که آب و دانه در وی نباشد یعنی روایت است از سماعه
پرسیدم امام را از مردی که باشد در صحرا و وسیع از جمله زمین بر حالی که نیست بر او مگر یک جامه و جنب شد در آن جامه و نیست
نزد او آبی چگونه میکند امام گفت تیمم میکند و نماز میکند برهنه نشسته و اشارت میکند بسر برای رکوع و سجود نوعی از
اشارت یعنی که برای سجود بیشتر خم میشود دوازدهم حدیث قلت لابی جعفر علیه السلام رجل خرج من سفینة
عریانا او سلب ثیابه ولم یجد شیئا یصلی فیه فقال یصلی ایماء وان کانت امرأة جعلت یدها علی
فرجها وان کان رجلا وضع یده علی سوأته ثم یجلسان فیومیان ایماء ولا یرکعان ولا یسجدان
فیبدو ما خلفهما تکون صلاتهما ایماء برؤسهما قال وان کانا فی ماء او بحر لجی لم یسجدا
علیه وموضوع عنهما التوجه فیه یومیان فی ذلک ایماء رفعهما توجه ووضعهما شرح مراد از
کشتی برهنه غالبا صورتی میباشد که کشتی را آفتی رسد و اهل آن شناوری و مانند آن متوجه کنار شوند سلب
بصیغه ماضی مجهول باب نصر است و آن دو مفعول میدارد و بعضی میگویند که یک مفعول میدارد و بنا بر اول ضمیر مستتر نائب
فاعل مفعول اول است و ثیابه منصوب و مفعول دوم است و بنا بر دوم ثیابه مرفوع و نائب فاعل است السوأه بفتح
سین بی نقطه و سکون واو و همزه و تاء عورت و مراد اینجا آلت هر دو است اللجی بضم و کسر لام و تشدید جیم
و تشدید یاء آب بسیار مراد از شق اول آبی است که از کمی کمی باشد که عورت عبر حایل نبوده و مراد از شق دوم آبی
که عورت ایستاده و نیز پوشیده مراد از توجه تحرک است بمعنی اعتدال در قیام که مذکور شد در آخر باب القیام والقعود فی الصلوة
و گذشت در حدیث پنجم باب فرض الصلوة که توجه از فرایض سبع است در نماز و بعضی ضمها بفتح را بی نقطه و سکون
فاء بصیغه مصدر باب منع مرفوع و مبتدا است و جمله استیناف بیانیست و توجه بصیغه مصدر باب تفعل است و مقصود
اینست که برداشتن دست از عورت قایم مقام توجه است برای نشسته در آب و گذاشتن دست بر عورت نیز
قایم مقام توجه است برای نشسته در غیر آب سیزدهم حدیث امام محمد باقر علیه السلام مردی بیرون آمد از کشتی برهنه یا ربیع



کرده شده رختهای او و نیافت چیزی را که نماز کند در آن نماز میکند و دست خود را برآلت خود بعد از آن می نشیند پس
اشارت میکنند که نماز کند در آن پس امام گفت نماز میگذارد بعنوان اشارت و اگر باشد آن کس زنی میگذارد دست
خود بر فرج خود و اگر باشد مردی میگذارد دست خود را بر آلت خود بعد از آن می نشینند پس اشارت میکنند برای
رکوع و سجود نوعی از اشارت که برای سجود بیشتر است و رکوع حقیقی نمیکنند و سجود حقیقی نمیکنند تا مبادا که ظاهر شود
آنچه در پس ایشان است میباشد نماز ایشان بعنوان اشارت بسرهای ایشان امام گفت و اگر باشند در آبی که کم باشد
بسیار سجده نمیکنند بر آن آب و ساقط شده از ایشان استقامت در قیام در نماز در آن آب بیان این که
اشارت میکنند نوعی در آن نوعی از اشارت بیان این آنکه برداشتن ایشان دست خود را از عورت
استقامت است و گذاشتن ایشان دست خود را بر عورت استقامت است باب هفتم هم باب اللباس الذی
یکره الصلوة فیه و ما لا یکره شرح اللباس بکسر لام پوشش و آن شامل همیان و مانند آن نیز است چنانچه ظاهر میشود از ذکر
حدیث ششم و مانند آن درین باب یکره بصیغه مجهول باب علم است الکراهه بفتح کاف ناخوش شمردن فعلی خواه آن
فعل باعث استحقاق عذاب اخروی شود و خواه نه و تخصیص بکره بشق دوم اصطلاح متاخرین است یعنی این باب بیان
لباسی است که مکروه است نماز در آن و لباسی که مکروه نیست نماز در آن درین باب سی و شش حدیث است اول حدیث
عن ابن بکیر قال سأل زرارة ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة فی الثعالب والفنک والسنجاب
وغیره من الوبر فاخرج کتابا زعم انه املاء رسول الله صلی الله علیه وآله ان الصلوة فی وبر کل
شیء منه فاسد لا تقبل تلک الصلوة حتی تصلی فی غیره مما احل الله اکله شرح الثعالب جمع ثعلب
روباه و مراد اینجا منسوبها بروباه است یعنی پوستینهایی که از پوست روباه است و صیغه جمع برای نسبت
میباشد مثل قوم الظلم که یعنی منسوبان بظالمیت چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث سوم باب الاشاره والنص
علی الحسین بن علی علیهما السلام است که باب بیست و ششم است فنک بفتح فاء و فتح نون جانوریست که پوستین
که از پوست آن است بهترین انواع پوستین است ضمیر غیره راجع بمذکورات یا راجع بسنجاب است الوبر بفتح واو
و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه پشم شتر و روباه و مانند آنها که از کرک و گاهی مستعمل میشود در مرکب از کرک و موی
مراد است در هر دو جا ضمیر اخرج راجع بامام علیه السلام است ضمیر زعم راجع بزراره است زیرا که در نسبت آن بامام
علیه السلام سوء ادب است چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث هشتم باب الکذب که باب صد و
نهم است ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است الصلوة منصوب و اسم ان است و بتقدیر قاعده الصلوة است
و بر مجرور و منون است کل مرفوع و مبتدا است شیء مجرور و مضاف الیه است حرام مجرور و مرفوع میتواند بود و بنا

براول صفت شی است والکلام مرفوع وفاعل آکنست بنابر دوم خبر کلاست وجمله صفت شی است جملة فالصلوة تا آخر خبر
کل است وفا باعتبار اینست که مبتدا متضمن معنی شرط است وجمله مرکبة از مبتدا و خبر خبر ان است وخالی از عائد است
برای اینکه در حکم مفرد است ومعنی هذا الکلام است مثل کلامی زید قائم فاسد اگر مرفوع وخبر الصلوة است باعتبار اینست
که صلوة در محل مصدر است وتذکیر وتانیث در ان جایز است یا باعتبار اینست که صلوة فعل است یا باعتبار
اینست که در هر مونث غیر حقیقی تانیث وتذکیر جایز است جوهری در صحاح گفته وقوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین
ولم یقل قریبة لانه اراد بالرحمة الاحسان ولان ما لا یکون تانیثه حقیقیا جاز تذکیره وقال الفراء اذا کان القریب
فی معنی المسافة یذکر ویونث واذا کان فی معنی النسب یونث بلا اختلاف بینهم تقول هذه المراة قریبتی ای ذات
قرابتی ونقل ابن هشام از فراء مخالف نقل جوهری است ازاو فی الجملة چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب یازدهم
واگر مجرور وصفت شی است تا احتراز باشد از جزئی که متصل باشد بکل حیوان زنده پس جمله لا تقبل خبر مبتدا است
و در ان وضع ظاهر در موضع مضمر شده و احتمال اخر در فقره آینده معقول نیست متن روایت است از عبدالله بن بکیر بن اعین
گفت پرسید زرارة بن اعین در حضور من امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در پوستینهای روباه و پوستین
خز و پوستین سنجاب و غیر آنچه مذکور شد از پوستین و وبر پس امام بیرون آورد مکتوبی را که زراره گمان کرد که آن
گفته رسول الله صلی الله علیه وآله است تا دیگری نویسد در ان مکتوب این بود که بدرستی که قاعده کلیه نماز در وبری از
وبره اینست که هر حیوان که حرام است خوردن آن پس نماز در وبر آن و موی آن و پوست آن و بول آن و سرگین آن
و هر چیز از ان باطل است مقبول نمیشود آن نماز تا آنکه گزارده شود در غیر آن از جمله حیوانی که حلال کرده الله تعالی
خوردن آنرا مثلا اصل ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ هٰذَا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاحْفَظْ ذٰلِكَ يَا
زُرَارَةُ فَإِنْ كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَالصَّلٰوةُ فِي وَبَرِهِ وَبَوْلِهِ وَشَعْرِهِ وَرَوْثِهِ وَأَلْبَانِهِ وَكُلِّ شَيْءٍ
مِنْهُ جَائِزٌ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ ذَكِيٌّ قَدْ ذَكَّاهُ الذَّبْحُ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذٰلِكَ مِمَّا قَدْ نُهِيتَ عَنْ أَكْلِهِ وَحُرِّمَ
عَلَيْكَ أَكْلُهُ فَالصَّلٰوةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدٌ ذَكَّاهُ الذَّبْحُ أَوْ لَمْ يُذَكِّهِ شرح الالبان بفتح همزه و سکون
لام و بای یک نقطه جمع لبن بفتح لام و مرجع البیات نظیر آنچه گفتیم در التعالب الذکی بفتح ذال با نقطه و کسر کاف
و تشدید یا پاکیزه و آن صفت مشبهه است که کشته است ذکاه بذال با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب
تفعل است التذکیة پاکیزه کردن حیوان بعد از زوال حیوة ان الذبح بفتح ذال با نقطه و سکون بای یک نقطه و حاء
بی نقطه مصدر باب منع شکافتن و مراد اینجا قدر مشترک میان بریدن حلق بشروط مقرره و بیان نحر است که
در شرع میباشد ذکر حرم بعد از نهیت مبنی بر اینست که نهی دو قسم است اول تنزیهی دوم تحریمی و مقصود اینجا تم

دوم است

دوم است متن بعد از ان امام گفت که ای زراره این از رسول الله است صلی الله علیه وآله پس در خاطر نگاه دار آنرا ای زراره پس اگر
باشد آن حیوان صاحب و برانچه خورده میشود گوشت آن پس نماز در وبر آن و بول آن و موی آن و سرگین آن
و لبنیات آن مثل شیر و ماست و پنیر و هر چیز از ان جایز است چون دانی که آن پاکست پاک کرده آنرا ذبح واگر
باشد غیر آنچه مذکور شد از جمله آنچه نهی کرده شدی از خوردن آن و حرام کرده شد بر تو خوردن آن پس نماز در هر چیزی
از ان باطل است خواه پاک کرده باشد آنرا ذبح و خواه پاک نکرده باشد دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلٰوةِ فِي الْفِرَاءِ فَقَالَ إِنَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ رَجُلًا صَرِدًا
لَا تُدْفِئُهُ فِرَاءُ الْحِجَازِ لِأَنَّ دِبَاغَهَا بِالْقَرَظِ فَكَانَ يَبْعَثُ إِلَى الْعِرَاقِ فَيُؤْتَى مِمَّا قِبَلَكُمْ بِالْفَرْوِ
فَيَلْبَسُهُ فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلٰوةُ أَلْقَاهُ وَأَلْقَى الْقَمِيصَ الَّذِي يَلِيهِ فَكَانَ يُسْأَلُ عَنْ ذٰلِكَ فَيَقُولُ
إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ يَسْتَحِلُّونَ لِبَاسَ الْجُلُودِ الْمَيْتَةِ وَيَزْعُمُونَ أَنَّ دِبَاغَهُ ذَكَاتُهُ شرح الفراء بکسر فا
و را بی نقطه و الف ممدوده جمع فرو بفتح فا و سکون را پوستینها الصرد بفتح صاد بی نقطه و کسر و سکون را بی نقطه
و دال بی نقطه سرما خورده بمعنی ضعیف از سرما و بسکون را معرب سرد تدفئه بدال بی نقطه و فا و همزه بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است الحجاز بکسر حاء بی نقطه و ضم جیم والف و زای با نقطه بلادی که در وسط است میان نجد و غور مثل مکه
و مدینه و مانند آنها الدباغ بکسر دال بی نقطه و بای یک نقطه و الف و غین با نقطه بلادی که بهر و بسط مصدر باب نصر و
و منع ازاله چربی پوست بازو و مانند آن القرظ بفتح قاف و فتح را بی نقطه و ظاء با نقطه تخم خاریست که بآن
دباغت میکنند و در مصر بسیار میباشد و آن شبیه است بخرنوب شامی فرق اینست که قرظ کوچکتر و سفیدتر است
و لیفت آن سرخ است در درجه دوم و بعضی میگویند در درجه اول است و بر هر تقدیر پوستی که بآن دباغت شود گرمی
نمیدارد یؤتی بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بعلی بن الحسین است قبلکم بکسر قاف
و فتح بای یک نقطه منصوب است بظرفیت و ظرف صله موصول است و ضمیر راجع بعراق است باعتبار اهل آن مثل واسال
القریه باء بالفرو برای تعدیه است یلبسه از باب علم است القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین
و صاد بی نقطه پیراهن و مراد اینجا جامه کتانی است که آنرا بالا پوش کنند مثل بارانی تفسیر طیلسی آید در حدیث هشتم این باب
اللباس بکسر لام پوشیدن و آنچه پوشیده شود و مراد اینجا معنی اول است ذکاه بفتح ذال با نقطه اسم مصدر باب تفعیل است
التذکیة یا ناله نجاست چیزی بعد از زوال زندگی آنان متن پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در پوستینها
پس گفت که بود امام زین العابدین علیه السلم مردی سرما خورده گرم نمیکرد او را پوستینهای حجاز برای اینکه دباغت
آنها بقرظ است پس میفرستاد بسوی عراق عرب مثل کوفه و بصره پس آورده میشد نزد او از آنچه نزد اهل عراق است

پوستین پس می‌پوشید آنرا پس چون حاضر میشد وقت نماز می‌انداخت آنرا و می‌انداخت جامه که بر آن بود و پهلوی آن بود
پس پرسیده میشد از آن انداختن که چرا است پس میگفت بدرستی که اهل عراق حلال میشمرند پوشیدن پوستهای
میته را و دعوی میکنند که دباغت آن پاکیزه کردن آنست **اقول** استعمال میته جایز نیست چنانکه می‌آید در حدیث
ششم این باب پس اگر آن پوستین حکم میته دارد چرا میپوشید و اگر ندارد چرا می‌انداخت **گویم** شاید که علم به
داشته باشد در عدم جواز آن نزد استعمال بر لباس مانند پوست روباه مذبوح باشد در جواز استعمال آن ملاقات
برطوبت و ایضا شاید که حکم میته نداشته باشد و اما انداختن بعنوان استحباب باشد برای احتمال میته بودن
**سیوم حل** عن علی بن ابی حمزة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام و ابا الحسن علیه السلام
عن لباس الفراء و الصلوة فیها فقال لا تصل فیها الا فیما کان منه ذکیا قال قلت او لیس
الذکی مما ذکی بالحدید فقال بلی اذا کان مما یؤکل لحمه من غیر الغنم قال لا بأس بالسنجاب
فانه دابة لا تأکل اللحم و لیس هو مما نهی عنه رسول الله صلی الله علیه و آله اذ نهی عن کل
ذی ناب و مخلب **ش** فی در فیها دو جا برای ظرفیت است و در فیما برای تعلیل است و مستثنی مفرغ است و ما
عبارتست از آنچه ذبح ضمیر مستتر در کان راجع بما است که مفهوم است از کلام سابق من در منه برای تعلیل است
و ضمیر راجع بما است ذکیا خبر کان است مقصود اینست که اگر کشته شود آن حیوان و مانند آنها ذبح شده باشد نه
و ما نا کمن او لیس بفتح همزه استفهام و واو عطف است الذکی مرفوع و اسم لیس است و عبارتست از جلدی که
پاکیزه و جایز الصلوة باشد من در مما برای تبعیض است و ما عبارتست از حیوان است و ظرف خبر لیس است ذکی
بصیغه مجهول باب تفعیل است بالحدید متعلق بذکی است حدید دو قسم است یکی آهن که فولاد است و دیگری اینست
و آن آهن مشهور است ما در ما یؤکل استفهامیه است مراد بغیر الغنم حیواناتیست که متعارفست که از پوست آنها
پوستین میسازند از جمله غیر غنم پس شتر و گاو و گوسفند مانند آنها خارجست از آن الدابه حیوان غیر پرنده که یا
با بروی زمین رود و خواه چنگال داشته باشد و خواه نه و گاهی مستعمل میشود در دواب نیز و گاهی مستعمل در پرنده
نیز و بر هر تقدیر حیوان آبی که تعیش در غیر آب نمیتواند کرد داخل در این نیست مثل انواع ماهی مراد اینست که شرط
است در جواز اکل لحم دابه سه چیز اول اینکه اکل اللحم نباشد دوم اینکه ناب نداشته باشد سوم اینکه مخلب نداشته
الناب بنون و الف و با یکنقطه نیش و آن دندانیست که در پهلوی دندان پیش است مانند آنچه در سگ است المخلب
بکسر میم و سکون خا با نقطه و فتح لام و با یکنقطه اسم آلت است از باب نصر و ضرب چنگال که آلت جراحت است
**یعنی** روایتست از علی بن ابی حمزه گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را و امام موسی کاظم علیه السلام را از پوشیدن

پوستینها

پوستینها و نماز کردن در آنها پس هر کدام گفت که نماز مکن در آنها مگر در آنچه که مذبوح بود در زمان
رسول الله صلی الله علیه و آله آن آنچه ذکی و پاکیزه علی بن ابی حمزه گفت که گفتم که آیا نیست پوست پاکیزه و جایز
الصلوة از جمله حیوانی که پاکیزه کرده شده باشد بحدید مثل کارد پس امام گفت بلی چون باشد آن حیوان از
جمله آنچه خورده میشود گوشت آن گفتم و چه چیز خورده میشود گوشت آن از غیر گوسفند امام گفت پروا نیست
بسنجاب چه بدرستیکه آن چرنده ایست که نمیخورد گوشت را و نیست از جمله آنچه نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
از خوردن آن در وقتی که نهی کرد از خوردن گوشت هر صاحب نیش و چنگال **چهارم حل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال تکره الصلوة فی الفراء الا ما صنع فی ارض الحجاز او ما علمت منه ذکاة
**ش** اهل حجاز پوست میته را بدباغت پاک نمیشمرند بخلاف اهل عراق چنانچه گذشت در حدیث دوم
این باب او ما علمت بصیغه مجهول عطف بر ارض الحجاز است ذکاة مرفوع و نائب فاعل علمت است **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مکروه و ممنوعست نماز در پوستینها مگر آنچه ساخته شده باشد
در زمین حجاز یا جائیکه معلوم شده باشد از آنجا تذکیه یا بمعنی که اهل آنجا مانند اهل حجاز باشند در نجس دانستن پوست
میته را بدباغت یا کشته شده **پنجم حل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی
ادخل سوق المسلمین اعنی هذا الخلق الذین یدعون الاسلام فاشتری منهم الفراء للتجارة
فاقول لصاحبها الیس هی ذکیة فیقول بلی فهل یصلح لی ان ابیعها علی انها ذکیة
فقال لا و لکن لا بأس ان تبیعها و تقول قد شرط لی الذی اشتریتها منه انها ذکیة
قلت و ما افسد ذلک قال استحلال اهل العراق للمیتة و زعموا ان دباغ جلد المیتة
ذکاته ثم لم یرضوا ان یکذبوا فی ذلک الا علی رسول الله صلی الله علیه و آله **ش** واو در زعموا
حالیه است و مراد اینست که محض استحلال باعث فساد نیست زیرا که باعث اختلاف عرف اهل حق و عرف
مخالفان نمیشود و فائده ذکر ثم لم یرضوا اینست که اگر بمقتضای عقل خود میکردند سهل میبود و باعث خلاف
صریح میان این دو عرف نمیشد ان یکذبوا بتقدیر ان یکذبوا است و مراد بکذب افترا است **یعنی** روایتست از
عبد الرحمن بن حجاج کوفی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه من در می‌آیم در بازار مسلمانان
مراد من این مردمی است که دعوی اسلام میکنند در حقیقت اسلام نیست پس میخرم از ایشان پوستینها
برای تجارت پس میگویم آیا نیست اینها پاکیزه کرده شده پس میگوید بلی پاکیزه کرده شده است پس آیا جایز است
مرا اینکه بفروشم آنها را بنا بر این شرط که آنها پاکیزه کرده شده است پس امام گفت نه ولیکن نیست پروایی

بانکه فروشی آنها را و گوئی که تحقیق شرط کرد برای من انکه خودم آنها را از او ابراء که آنها با کرده کرده شده است کفتم و چه چیز جابز کرد آنرا امام کفت حلال شمردن اهل عراق پوست میته را بمعنی عدم اجتناب ایشان از استعمال پوست میته بر حالی که بتحقیق دعوی کردند که دباغت پوست میته پاکیزه کردن آنست بعد از آن راضی نشدند با ینکه دروغ بندند در این دعوی بر کسی مگر بر رسول الله صلی الله علیه و آله کداو کفته است دباغ هر چه دباغه و کاه حاصل جواب است که ذکی در عرف مخالفان امام اذکی در عرف اهل حق است پس اگر تو فروشی با امثال خود و گوئی که ذکی است دروغ خواهد بود و خلاف آنکه گویا که صاحبش گفت که ذکی است و ازین ظاهر میشود که اگر صاحبش گفته باشد که ذکی است حکم مذکور باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب **ششم اصل** قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الْمَيْتَةُ يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ مِنْهَا قَالَ لَا قُلْتُ بَلَغَنَا اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ بِشَاةٍ مَيْتَةٍ فَقَالَ مَا كَانَ عَلَى اَهْلِ هٰذِهِ الشَّاةِ اِذْ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِلَحْمِهَا اَنْ يَنْتَفِعُوا بِاِهَابِهَا قَالَ تِلْكَ شَاةٌ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَتْ شَاةً مَهْزُولَةً لَا يُنْتَفَعُ بِلَحْمِهَا اَنْ يَنْتَفِعُوا بِاِهَابِهَا **شرح** الاهاب بکسر همزه و با یکنقطه پوست سوده بفتح سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه است زمعه بفتح زای با نقطه و سکون میم و عین بی نقطه است ان تذکی بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع مجهول غایبه با تفصیل بدل اشتمال ان ینتفعوا است و الخطاب فاعل ضمیر مستتر راجع بشاة است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بما رسید که چون حیوان مرده منتفع برده میشود بچیزی از آن گفت نه گفتم رسیده بما اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت بگوسفندی مرده پس گفت چه ضرر بود بر صاحبان این گوسفند وقتی که منتفع نشدند بگوشت آن در اینکه منتفع شوند بپوست آن امام گفت آن گوسفندی بود از سوده دختر زمعه که جفت نبی بود صلی الله علیه و آله و بود گوسفندی لاغر که نفع برده نمیشد بگوشت آن از کمال لاغری پس واگذاشتند آنرا تا مرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چه بود بر اهل آن وقتی که منتفع نشدند بگوشت آن در اینکه منتفع شوند بپوست آن اینکه مذبوح شود **هفتم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْاَشْعَرِيِّ قَالَ كَتَبَ بَعْضُ اَصْحَابِنَا اِلَى اَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي الْفَرْوِ يُشْتَرَى مِنَ السُّوقِ فَقَالَ اِذَا كَانَ مَضْمُونًا فَلَا بَاْسَ **شرح** روایت است از علی بن مهزیار از محمد بن حسین اشعری گفت که نوشت بعض یاران ما سوی امام محمد تقی علیه السلم که چه میگوئی در پوستین که خریده میشود از بازار آیا نماز میتوان کرد در آن پس گفت چون باشد در عهده و گرفته شده پس بروایتی است باینمعنی که اگر صاحبش خبر دهد که پوست میته نیست نماز در آن میتوان کرد **هشتم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ رَجُلٍ سَاَلَ الْمَاضِيَ



عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلٰوةِ فِي الثَّعَالِبِ فَنَهٰى عَنِ الصَّلٰوةِ فِيهَا وَفِي الثَّوْبِ الَّذِي يَلِيهَا فَلَمْ اَدْرِ اَيُّ الثَّوْبَيْنِ الَّذِي يَلْصَقُ بِالْوَبَرِ اَوِ الَّذِي يَلْصَقُ بِالْجِلْدِ فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّوْبُ الَّذِي يَلْصَقُ بِالْجِلْدِ قَالَ وَذَكَرَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ سَاَلَهُ عَنْ هٰذِهِ الْمَسْاَلَةِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِي الثَّوْبِ الَّذِي فَوْقَهُ وَلَا فِي الَّذِي تَحْتَهُ **شرح** جمله سال تا آخر صفت رجل است و ضمیر مستتر راجع برجل است مراد بالماضی امام موسی کاظم علیه السلم است فنهی تقدیر قال فنهی است و ضمیر مستتر در قال راجع برجل است فلم ادر عطف بر فنهی است الذی بتقدیر استفهام است فوقع بخط مستقل بر اقتصار است بتقدیر فکتبت ذلک الیه فوقع بخطه ابن روش که ضمیر متکلم راجع برجل باشد و سایر ضمایر راجع بماضی باشند ضمیر مستتر در قال راجع بعلی بن مهزیار است یا راجع برجل مراد بابو الحسن امام رضا علیه السلم است ضمیر انه راجع بابو الحسن علیه السلم است ضمیر بارز در ساله راجع بماضی است **یعنی** روایت است از علی بن مهزیار از مردی که پرسید امام موسی کاظم علیه السلم را از نماز در پوستینهای روباه آمد گفت که پس امام موسی کاظم علیه السلم نهی کرد از نماز در آنها و در جامه که پهلوی آنهاست پس ندانستم که مراد کدام از دو جامه است آیا آنکه متصل است بمو یا آنکه متصل بپوست پس نوشتم آن اشکال را سوی امام موسی کاظم علیه السلم پس امام علیه السلم نوشت بخط خود که مراد جامه است که متصل است بپوست گفت علی بن مهزیار که ذکر کرد امام رضا علیه السلم اینکه او پرسید امام موسی کاظم علیه السلم را ازین مسئله پس امام موسی کاظم علیه السلم گفت که نماز مکن در جامه که در بالای پوستین روباه است باینمعنی که متصل بپوست است و نه در جامه که در پایین پوستین روباه است مقصود از نقل سوال و جواب اخر اظهار است که نهی در هر دو روایت برای تنزیه است لیک دلالت قوی از دوم است **نهم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبَ اِلَيْهِ اِبْرَاهِيمُ بْنُ عُقْبَةَ عِنْدَنَا جَوَارِبُ وَتِكَكٌ تُعْمَلُ مِنْ وَبَرِ الْاَرَانِبِ فَهَلْ تَجُوزُ الصَّلٰوةُ فِي وَبَرِ الْاَرَانِبِ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ وَلَا تَقِيَّةٍ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَجُوزُ الصَّلٰوةُ فِيهَا **شرح** ضمیر الیه راجع است بابو جعفر ثانی که مذکور شد در حدیث هفتم این باب و گذشت در حدیث هفتم باب هشت و پنجم که کتب بعض اصحابنا بید ابراهیم بن عقبه الیه یعنی ابی جعفر التکک بکسر تا دو نقطه در بالا و فتح کاف جمع تکه بکسر تا و تشدید کاف بندهای شلوار جامه **یعنی** علی بن مهزیار گفت که نوشت سوی امام محمد تقی علیه السلم ابراهیم بن عقبه که نزد ما میباشد جور بها و بندهای شلوار جامه که ساخته میشود از موی خرگوشها پس آیا جایزست نماز در موی خرگوشها بی ضرورت و بی تقیه پس نوشت علیه السلم که جایز نیست نماز در آن جورابها و بندهای شلوار جامه جای خبری که سابق گذشت باشد مخفی نماند که این مبنی بر نیست که خرگوش ماکول اللحم نیست زیرا که چنگال دارد و اگر چه ناب ندارد **دهم اصل** كَتَبْتُ اِلَى اَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَسْاَلُهُ هَلْ

يلصق بالجلد

يصلّي في قلنسوة حرير محض أو قلنسوة ديباج فكتب عليه السلام لا تحلّ الصلاة في حرير محض ش الديباج
بكسر دال بى نقطه و سكون يا دو نقطه زير و با يك نقطه والف و جيم معرب ديبا و آن نوعى از جامهٔ حرير است
يعنى نوشتم سوى امام حسن عسكرى عليه السلام كه آيا نماز كرده مى شود در كلاه ابريشم محض يا ميخ كه ابره و آستر آن
حرير باشد كلاه و ديبا يا ميخ كه ابره آن ديبا باشد و آستر آن حرير خالص پس نوشت امام عليه السلام كه حلال نيست
نماز در حرير محض خواه ابره و آستر باشد و خواه ابره تنها باشد و خواه آستر تنها باشد ششم ح ل كنت عند
أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه رجل من الخزّازين فقال له جعلت فداك ما تقول في
الصلاة في الخزّ فقال لا بأس بالصلاة فيه فقال له الرجل جعلت فداك إنه ميّت وهو علاجي
وأنا أعرفه فقال له أبو عبد الله عليه السلام أنا أعرف به منك فقال له الرجل إنه علاجي
وليس أحد أعرف به مني فتبسّم أبو عبد الله عليه السلام ثم قال أتقول إنه دابّة
تخرج من الماء أو تصاد من الماء فتخرج فإذا فقد الماء مات فقال الرجل صدقت
جعلت فداك هكذا هو ش مناسب اين مى آيد در كتاب الزى والتجمل والمروة در حديث سوم باب الخز
كه باب نهم است و از آن ظاهر مى شود كه خز سگ آبى است يعنى بودم نزد امام جعفر صادق عليه السلام وقتى كه داخل
شد بر او مردى از خز فروشان پس گفت او را قربانت شوم بدرستى كه آن مرده است و آن صنعت منست
و من مى شناسم آن صنعت را پس گفت او را امام جعفر صادق عليه السلام كه من شناساترم به آن از تو پس گفت او را
آن مرد بدرستى كه آن صنعت منست و نيست هيچ كس شناساتر به آن از من پس لب خنده كرد امام عليه السلام
بعد از آن گفت او را كه آيا مى گويى كه آن جانوريست كه بيرون مى آيد از آب يا شكار كرده مى شود از آب
پس بيرون آورده مى شود پس چون نيابد آب را مى ميرد پس گفت آن مرد كه راست گفتى قربانت
شوم چنين است آن يعنى كه بناى سخن من بر همين است كه گفتى ح ل فقال له أبو عبد الله عليه السلام فإنك
تقول إنه دابّة تمشي على أربع وليس هو على حدّ الحيتان فيكون ذكاته خروجه من الماء فقال
له الرجل إي والله هكذا أقول فقال له أبو عبد الله عليه السلام فإن الله تبارك وتعالى
أحلّه وجعل ذكاته موته كما أحلّ الحيتان وجعل ذكاتها موتها ش مراد بدابه اينجا جانوريست
كه چنگال ندارد چنانچه گذشت در شرح حديث سوم اين باب پس شامل سگ آبى نيست احلاله اشارت است به آيت
سورهٔ مائده أحلّ لكم صيد البحر وطعامه متاعًا لكم يعنى پس گفت او را امام جعفر صادق عليه السلام پس بدرستى كه تو مى گويى بتحقيق
كه آن جانوريست بيان اين آنكه مى رود بر چهار دست و پا و نيست آن بر مرتبه ماهيان تا باشد پاكيزه كردن آن بيرون



آمدن آن از آب پس گفت آن مرد آرى بخدا قسم كه چنين مى گويم پس گفت او را امام جعفر صادق عليه السلام پس بدرستى كه الله تبارك و تعالى
حلال كرده آن را و گردانيده پاكيزه كردن آن را مردن آن چنانچه حلال كرده ماهيان را و گردانيده پاكيزه كردن آنها را مردن
آنها مراد اينست كه بنابر آنچه گفتيم خز دو اعتبار دارد اول آنكه دابه است و باين اعتبار شريك است با دواب صحرايى
و مانند سنجاب است كه مذكور شد در حديث سيوم اين باب دوم آنكه حيوان آبى است و باين اعتبار شريك است با ماهيان
در اينكه ذكات آن موت آنست و از اين تقرير ظاهر مى شود كه منافات نيست ميان الحديث و آنچه منقولست كه از حيوانات
آبى غير ماهى حلال نيست زيرا كه مى تواند بود كه مراد آبى محض باشد يا معنى كه دابه نباشد والله اعلم دوازدهم ح ل عن
إسماعيل بن سعد الأحوص قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الصلاة في جلود السباع
فقال لا تصلّ فيها قال وسألته هل يصلّي الرجل في ثوب إبريسم فقال لا ش روايت از اسمعيل بن سعد
الاحوص گفت پرسيدم امام رضا عليه السلام را از نماز در پوستهاى درندگان پس گفت كه نماز مكن در آنها راوى
گفت و پرسيدم امام را كه آيا نماز ميكند مرد در جامهٔ ابريشم پس گفت نه سيزدهم ح ل عن أبي عبد الله عليه السلام
قال سألته عن الرجل يكون في السفر ومعه السكّين في خفّه لا يستغني عنه أو في سراويله مشدودًا
أو المفتاح يخاف عليه الضيعة أو في وسطه المنطقة فيها حديد قال لا بأس بالسكّين والمنطقة للمسافر
في وقت ضرورة وكذلك المفتاح يخاف عليه أو في النسيان ولا بأس بالسيف وكلّ آلة السلاح في
الحرب وفي غير ذلك لا تجوز الصلاة في شيء من الحديد فإنه نجس ممسوخ ش الخف بضم خاى با نقطه و تشديد فا
پاپوش از پوست كه ساتر پشت پا است و در اكثر اوقات كهنه مى شود و اكثر با جميع آن ساقدار ميباشد
شده از خف عبارت جزيابى بى پوست المنطقه بكسر ميم و سكون نون و فتح طاى بى نقطه و قاف كمربند مراد كمربند اعم از فولاد
است في وقت ضرورة خبر مبتداى محذوفست بتقدير هما و جمله استيناف بيانى سابق است و كل مجرور السلاح
بكسر سين بى نقطه و حاى بى نقطه آهنى كه جزو آلت حرب است يا كل آنست لا تجوز محمول بر كراهت مغلظه است چنانچه ظاهر
مى شود از حديث سى و ششم اين باب الممسوخ بسين بى نقطه و حاى بى نقطه ملاقات كرده شده و مراد اينجا اينست كه
نجس ميكند چيزها را بملاقات برطوبت و در بعض نسخ بجاء با نقطه است و آن تصحيف است يعنى روايت از امام جعفر صادق
عليه السلام راوى گفت پرسيدم او را از مردى كه ميباشد در سفرى و با اوست كارد در موزه او بيان اين آنكه مسافر
بى نياز نميباشد از كارد كه با خود داشته باشد يا در شب جامه او بر حالى كه بسته شده بند شب جامه با او است
كليد مى ترسد بر آن كليد كم شدن را اگر جدا از خود كند يا در كمر او كمربند است كه در آن كمربند است آهنى امام گفت نيست
پروا بكارد و كمربند براى مسافر بيان اين آنكه تنها در وقت ضرورت است و همچنانست كليد كه ترسد بر آن از كم شدن يا

یا در او موی و مثبت بر روای بشمشیر و هر آلت آهن در جنگ خواه در سفر خواه در حضر و غیر آنچه مذکور شد جایز است
نماز با چیزی از آهن بی مبرستی که آهن نجس است که نجس کند و مثبت چهاردهم اصل عن علي بن مهزيار عن ابي علي بن راشد
قال قلت لابي جعفر عليه السلام ما تقول في الفراء اي شيء يصلي فيه فقال اي الفراء قلت الفنك و
السنجاب والسمور قال فصل في الفنك والسنجاب فاما السمور فلا تصل فيه قلت فالثعالب
يصلى فيها قال لا ولكن تلبس بعد الصلاة قلت اصلي في الثوب الذي يليه قال لا شرح الف لام الفراء
در اول برای عهد خارجیست و اشارتست بآنچه متعارف بوده باقیت اعلا داشته در آنزمان و در دوم برای جنس است
ای در اول مرفوعست و در دوم منصوب و مفعول فعل محذوفست بتقدیر اردت سمور بفتح سین منقطه و تشدید میم مضمومه
و سکون واو و را منقطه معروفست فا در فالثعالب برای تفریعست و این جانوریست که بعضی میگویند که نوعی
از روباه است که سیاه است و ظاهر جواب امام ابطال آن میکند و الله اعلم تمیس و صوغی از علیم باب علم و تصنیف به
مجهول میتواند بود و معنی روایتست از علی بن مهزیار از ابو علی بن راشد گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلم را که چه میگوئی
در پوستینها کدام چیز نماز گزارده میشود در آن پس امام گفت کدام پوستینها اراده کردی گفتم فنک و سنجاب و سمور
امام گفت پس نماز بگذار در فنک و سنجاب پس اما سمور پس نماز مگزار در آن گفتم آیا پس پوستینهای روباه نماز
گزارده میشود در آنها امام گفت نه ولیکن میپوشی بعد از نماز گفتم نماز بگذارم در جامه که پهلوی پوستین روباه است
یا پهلوی که ابره آنست امام گفت نه میتواند بود که نهی برای این باشد که سرایت چرک و مانند آن از قطع
با بره آن رو میشود پانزدهم اصل عن سفيان بن السمط عن ابي عبد الله عليه السلام قال الرجل
اذا اتزر بثوب واحد الى ثندوته صلى فيه شرح اتزر بتشدید تا دو نقطه در بالا و زای با نقطه و را
بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست و تا اول آن منقلب از یا منقلب از همزه است ماخوذ است از ازار بکسر همزه بمعنی لنگ
الاتزار لنگ بر خود بستن الثندوة بضم و فتح ثا سه نقطه و سکون نون و ضم دال و واو و تا تانیث جای پستان
معنی روایتست از سفیان بن سمط بکسر سین منقطه و سکون میم و طا منقطه از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت
که مرد چون لنگ بر خود بندد و یک جامه تا جای پستانها خود نماز میگزارد در آن جامه مراد آنست که اکر پائین تر از آن
باشد نماز در آن مکروهست اصل قال قرات في كتاب محمد بن ابراهيم الى ابي الحسن عليه السلام يسأله
عن الفنك يصلى فيه فكتب عليه السلام لا بأس به وكتب يسأله عن جلود الارانب فكتب عليه
السلام مكروه وكتب يسأله عن ثوب حشوه قز يصلى فيه فكتب عليه السلام لا بأس به شرح مجموع این
حدیث و حدیث اول این باب دلالت میکند بر نیکه فنک ماکول اللحم باشد پس نار و مخلف نداشته باشد بنابر حدیث



سیوم این باب حشو بفتح حا منقطه و سکون شین با نقطه و ضم واو و ضمیر راجع بثوبست القز بفتح قاف و تشدید زای
با نقطه معرب کژ و آن قسمی از پیله کرم ابریشم است که کرم آنرا سوراخ میکند و بیرون می آید و تخم میریزد پس آن پیله را
مانند پنبه و پشم حلاجی میکنند و مانند آنها بکار میبرند در درون جامه و کندا اشتن و در رشتن و مانند آنها و مطرزی در مغرب
گفته که و اما القز فهو من الابریسم معرب قال الليث هو ما يسوى منه الابريسم و في جميع التفاريق القز و الابريسم
كالدقيق والحنطة ابن بابویه گفته در فقیه در باب ما يصلى فيه و ما لا يصلى فيه من الثياب و جميع الانواع و كتب ابراهيم بن
مهزيار الى ابي محمد الحسن عليه السلم يسأله عن الصلوة في القز فان اصحابنا يتوقون عن الصلوة فيه فكتب لا بأس مطلق
والحمد لله قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله و يعني اذا لم يكن القز من ابريسم محض والذي نهي عنه هو ما كان من ابريسم
محض و كتب اليه في الرجل يجعل في جبته بدل القطن قزا هل يصلى فيه فكتب نعم لا بأس به يعني بالقز المعز لا قز الابريسم و الطلاق
قز بر موی بز در کلام اهل لغت بنظر نرسیده و انقدر هست که ترکان بز را کچی بکاف فارسیه و جیم فارسیه میگویند
و از این معلوم میشود که موی بز را کچ کویند و قز معرب آن نیز باشد و نهی از نماز در ابریشم محض منافات ندارد با تجویز
نماز در قز زیرا که قز را ابریشم نمیگویند و ایضا ابریشم محض یعنی جامه ایست که از ابریشم بافته شده باشد و قز اینجا
تا بافته است و الله اعلم معنی سفیان گفت که پس خواندم در مکتوب محمد بن ابراهیم موصلی سوی امام موسی کاظم علیه السلم
می پرسید او را از فنک که آیا نماز گزارده میشود در آن پس نوشت امام علیه السلم که بروایتست بآن و ایضا نوشت
می پرسید امام را از پوستهای خرگوشها پس نوشت امام علیه السلام که مکروه و ممنوعست و ایضا نوشت می پرسید او را
از جامه که در درون آن کچ محشو است بجای پنبه آیا نماز گزارده میشود در آن پس نوشت امام علیه السلم که بروایتست
بآن شانزدهم اصل سألت ابا الحسن عليه السلام عن الصلوة في السمور والسنجاب والثعلب فقال
لا خير في ذا كله ما خلا السنجاب فانه دابة لا تأكل اللحم شرح پرسیدم امام رضا علیه السلم را از نماز در سمور
و سنجاب و روباه پس امام گفت خیری نیست خوبی در همگی آن سوای سنجاب بدرستی که آن چهارپائی است که نمیخورد گوشت را هفدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام انه كره ان يصلي وعليه ثوب فيه
تماثيل شرح التماثيل جمع تمثال بکسر تا دو نقطه در بالا و سکون میم و ثا سه نقطه صورتها معنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه او منع کرد اینرا که نماز گزارد مکلف بر حالی که بر او باشد جامه که در آن باشد صورتها هجدهم اصل
عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له الطيلسان يعمله المجوس اصلي فيه قال اليس يغسل بالماء قلت
بلى قال لا بأس قلت الثوب الجديد يعمله الحائك اصلي فيه قال نعم شرح الطيلسان بفتح طا منقطه و سکون
یا دو نقطه در پائین و فتح و کسر و ضم لام و تخفیف سین منقطه جو خا و آن جامه ایست که تا رآن از پشم است و پود آن

از نیم و دفع باران میکند و آن معرب تالشانه است و تالش جامه‌ای است که چوخا پوشی در میان ایشان متعارف است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که چوخا برای ما میسازند گبران آیا نماز کنم در آن
امام گفت آیا نیست اینکه شسته میشود و آب بعد از بیرون آمدن آن از دست جولاهان مجوس گفتم بلی گفت پروا
نیست گفتم که جامه تازه میسازند آنرا جولاهه مسلمان نماز کنم در آن امام گفت آری حدیث دوم حدیث سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل یصلی فی ثوب المرأة وفی ازارها ویعتم بخمارها قال نعم اذا کانت مأمونة
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز میگذارد در جامه زن و در لنگ زن و بر سر می پیچد مقنعه زن را امام
گفت آری اگر باشد آن زن خاطر جمع کرده شده یعنی که از نجاسات احتراز میکرده باشد حدیث سیوم حدیث سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الدراهم السود التی فیها التماثیل ایصلی الرجل وهی معه فقال لا بأس
اذا کانت مواراة شرح السود بضم سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع اسود سیاهها و مراد اینجا درمهاست
که صورت دارد مثل آنچه از فرنگ می آورند و در مقابل آن دراهم بیض است بکسر بای یک نقطه و سکون یاء دو نقطه
پایین و ضاد با نقطه چنانچه می آید در کتاب المعیشة در حدیث اول باب سی و هفتم که باب الرجل یقرض الدراهم
و یأخذ اجود منها است و مراد در اینجا آن است که سکه اسلام دارد و استعمال سود و بیض مناسبت اینست که کفر
ظلمت است و اسلام نور است المواراة بصیغه اسم مفعول المفاعله واوی و معتل اللام یائی از باب مفاعله پنهان
کرده شده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از درمهایی که در آنها صورتها است آیا نماز میکند مرد
برحالی که آنها با او باشد پس امام گفت پروا نیست چون باشد پنهان کرده شده در میان و مانند آن حدیث
چهارم حدیث وفی روایة عبد الرحمن بن الحجاج عنه علیه السلام قال لا بد للناس من حفظ بضائعهم
فان صلی وهی معه فلتکن من خلفه ولا یجعل شیئا منها بینه وبین القبلة شرح و در روایت
عبد الرحمن بن حجاج از امام جعفر صادق علیه السلم عبد الرحمن گفت که امام گفت ضرورت است مردمان را از نگاهداری
سرمایهای خود پس اگر مرد نماز کند و آن دراهم سود با او باشد پس باید که باشد در پس سر او و باید که نکرد اندکی
از آنها را میان خود و میان قبله هرچند که پنهان در کیسه باشد حدیث دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال تکره الصلوة فی الثوب المصبوغ المشبع المفدم شرح المشبع بشین با نقطه و بای یک نقطه و فتح مفتوح
بصیغه اسم مفعول باب افعال سیر کرده شده المفدم بفاء و دال بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال بغایت سرخ کرده شده
ذکر مصبوغ پیش از مشبع و ذکر آن دو پیش از مفدم مشعر است که مصبوغ مطلق فی الجمله کراهت دارد و کراهت
مفدم بیش از دوم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مکروه است نماز در جامه رنگ کرده شده

برعایت

بر رعایت سرخ کرده شده حدیث سوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تصل فی مندیلک الذی تتمندل به
ولا تصل فی مندیل یتمندل به غیرک شرح المندیل بکسر و فتح میم زایده رومال که آن عرق و چرک بدن و مانند آنها را
پاک میکنند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نماز مگذار در رومال تو که بدن خود را پاک میکنی با آن و نماز مگذار
در رومالی که بدن خود را پاک میکند آن غیر تو اشاره است باینکه با عرق و چرک بدن دیگری نماز مکن حدیث چهارم حدیث
قال ابو عبد الله علیه السلام لا تصل فیما شف او سف یعنی الثوب الصقیل وروی لا تصل فی ثوب
اسود فاما الخف او الکساء او العمامة فلا بأس شرح شف بشین با نقطه و تشدید بصیغه ماضی معلوم باب نصر
است الشفوف نازکی جامه و روشنی که نما باشد سف بسین بی نقطه و تشدید بصیغه ماضی معلوم باب نصر است مأخوذ
از سف بکسر و ضم سین که نوعی نسبت از نازکی است آنها که ادم میبافند مقصود اینجا براق چون پوست مار براق
میباشد یعنی کلام راوی است و تفسیر شق دوم است الصقیل بفتح صاد بی نقطه و کسر قاف و یاء دو نقطه در پایین جلاء
داده شده و مثل جامه مهره زده شده الکساء بکسر کاف و تخفیف سین بی نقطه و الف ممدوده گلیم و آن جامه است
از پشم که ردا میشود و قبا میشود و سرپوش که بر سر جامه یا کلاه پوشیده میشود و برای پوشانیدن عمامه و گردن
و دوشها میشود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم نماز مگذار در آنچه نما باشد یا مانند مار باشد بخواند امام
جامه مهره زده را و روایت کرده شده از امام علیه السلم که نماز مگذار در جامه سیاه بیان این آنکه اما موزه و کسا
و عمامه پس پروا نیست از آنکه سیاه باشد حدیث پنجم حدیث عن ابی الحسن الرضا علیه السلام انه سأله
عن جلود الدارش التی یتخذ منها الخفاف قال فقال لا تصل فیها فانها تدبغ بخرء الکلاب
شرح الدارش بدال بی نقطه و الف و فتح یا کسر راء بی نقطه و شین با نقطه نوعی از تماج که سیاه است و شاید که آن
باشد که آنرا به روغنی میمالند صاحب قاموس گفته الدارش جلد معروف اسود کانه فارسی خرء بضم خاء با نقطه و ضم
بی نقطه و سکون واو و همزه جمع خرء بفتح خاء و سکون راء و همزه است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلم اینکه راوی
پرسید او را از پوستهای دارش که ساخته میشود از آنها موزه‌ها راوی گفت که پس امام گفت نماز مگذار در آنها
چه دباغی کرده آنها را باخت کرده میشود بسرگینهای سگان حدیث ششم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام فی الخز
الخالص انه لا بأس به فاما الذی یخلط فیه وبر الارانب او غیر ذلک مما یشبه هذا فلا تصل
فیه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در خز خالص اینکه شأن این است که نیست پروا با آن پس اما آنچه مخلوط
میشود در آن موی خرگوشها یا غیر آن از آنچه شبیه است آنرا در یکجا از غیر ما کول اللحم است پس نماز مگذار در آن حدیث
هفتم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یکره ان یلبس القمیص المکفوف بالدیباج ویکره

لباس الحرير و لباس الوشي و يكره الميثرة الحمراء فانها ميثرة ابليس شرح بكسر سه جا بصيغه مضارع معلوم
باب علم يا باب تفعيل است يلبس بصيغه مضارع مجهول باب علم است الوشي بفتح واو و سكون شين با نقطه و تخفيف
يا در اصل مصدر باب ضرب است و مستعمل شده بمعنى اسم مفعول يا بكسر شين و تشديد يا بصيغه فعيل بمعنى مفعول است و بر
هر تقدير مراد جامه نقش كرده شده است مثل جبت قلمكار و مثل آنكه بدوختن ابريشم و مانند آن منقش شده باشد
و مثل آنكه نقش آن با آن بافته شده باشد و معنى ما ذكر كراهت وشى براى تنزيه است بنابر آنكه تجويز آن مى آيد در كتاب
الزى والتجمل در باب الوشي الميثرة بكسر ميم و سكون يا دو نقطه در پائين منقلب از واو و فتح ثاء سه نقطه و راء بى نقطه و تاء
تانيث آنكه بر بالاى جامهاى ديگر بپوشند مثل بارانى و عبا و بعضى تفسير ببالش بالاى زين ميكنند يعنى روايت از
امام جعفر صادق عليه السلم آنكه او منع نموده است از آنكه پوشيده شود پيراهن كه ملاف كرده شده بديبا و منع نموده است از پوشيدن
جامه حرير و پوشيدن جبت قلمكار و مانند آنها و منع نموده است از بالاپوش سرخ را چه بدرستى كه آن بالاپوش ابليس است
حديث بيست و سيم مجهول قلت لابي عبد الله عليه السلام الخفاف عندنا في السوق نشتريها فما ترى في
الصلوة فيها فقال صل فيها حتى يقال لك انها ميتة بعينه شرح بعينه با حرف جر و ضمير راجع بمقال است
كه مفهوم ميشود از يقال و عين بمعنى چشم است و ظرف متعلق بميتة است يا ضمير راجع بكفش است كه خريده شده و عين بمعنى
شخص است و ظرف حال از ضمير مستتر در ميتة است يعنى گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را كه موزها در شهرها در بازار ميباشد
ميخريم آنها را چه مى بينى در نماز در آنها پس امام گفت نماز بگزار در آنها تا آنكه گفته شود ترا كه آنها ميته است بچشم آنكه گويد
يا بمعنى كه شخصى كه معتمد عليه باشد گويد كه من ديدم كه همين خف از ميته است حديث دوم مجهول عن ابي عبد الله
عليه السلام قال تكره السواد الا في ثلثة الخف والعمامة والكساء شرح روايت از امام جعفر صادق
عليه السلم گفت مكروه است سياهى مگر در سه چيز موزه و عمامه و عبا حديث سيم مجهول عن ابي عبد الله عليه السلام قال
قلت له اصلي في القلنسوة السوداء فقال لا تصل فيها فانها لباس اهل النار شرح روايت از
امام جعفر صادق عليه السلم راوى گفت كه گفتم او را كه نماز گزارم در كلاه سياه پس گفت نماز مگزار در آن چه بدرستى كه
آن پوشش اهل جهنم است مراد اينست كه لباس خاص عباسيان است بخلاف عمامه سياه كه مشترك است يا مراد اينست
كه لباس نصارى است يا مراد اينست كه زى فساق است يا مراد اينست كه لباس كفار خواهد بود در جهنم حديث چهارم مجهول
قلت لابي الحسن عليه السلام اعترض السوق فاشتري خفا لا ادري اذكي هو ام لا قال صل فيه
قلت فالنعل قال مثل ذلك قلت اني اضيق من هذا قال اترغب عما كان ابو الحسن عليه السلام
يفعله گفتم امام رضا عليه السلم را كه ميگردم بازار را هر جائى كه باشد پس ميخرم موزه كه نميدانم كه آيا پاك كرده شده

است يا نه

است آن يا نه امام گفت نماز بگزار در آن گفتم پس نعل چونست گفت مثل آنست گفتم بدرستى كه من دلتنگ ميشوم از اين
امام گفت آيا دورى ميكنى از آنچه امام موسى كاظم عليه السلم ميكرد و آنرا حديث دوم مجهول عن ابراهيم بن مهزيار قال سألته عن الصلوة
في جرموق فاتيته بجرموق فبعثت به اليه فقال يصلى فيه شرح الجرموق بضم جيم و سكون راء بى نقطه و ضم ميم و سكون
واو و قاف پاپوشى كه بر بالاى موزه پوشيده ميشود و آن معرب سرموزه است يعنى روايت از ابراهيم بن مهزيار كه از
اصحاب امام محمد تقى و امام على نقى و امام حسن عسكرى و از سفراى صاحب الزمان عليهم است گفت پرسيدم امام را از نماز
در سرموزه و آوردم نزد او سرموزه را با هيچ كدام را بدرخانه آوردم پس فرستادم آن سرموزه را بسوى او پس گفت نماز
گزارده ميشود در آن حديث سيوم عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن رجل
صلى و في كمه طاير قال ان خاف الذهاب عليه فلا بأس قال وسألته عن الخلاخل هل تصلح للنساء
والصبيان لبسهما فقال ان كانت صما فلا بأس وان كانت لها صوت فلا شرح روايت از على بن جعفر از
برادرش امام موسى كاظم عليه السلم گفت پرسيدم امام را از مردى كه نماز گزارد در حالى كه در آستين او مرغى بود امام گفت
اگر ترسد كه كم شود آن مرغ پس پروائى نيست راوى گفت و پرسيدم امام را از زيورهائى كه در ساق پا ميباشد آيا
خوبست براى زنان و اطفال پوشيدن آنها در نماز پس امام گفت اگر باشد بى آواز پس پروائى نيست و اگر باشد
آنها را آوازى پس خوب نيست حديث چهارم مجهول عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يصلي الرجل و في تكته مفتاح
حديد شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نماز نگزارد مرد در حالى كه در بند شب جامه او كليد آهنى باشد يعنى در
غير حال ضرورت مراد كراهت مغلظه است حديث پنجم مجهول قال رسول الله صلى الله عليه و آله لا يصلي الرجل و في
يده خاتم حديد شرح گفت رسول الله صلى الله عليه و آله كه نماز نگزارد مرد در حالى كه در دست او انگشترى آهنى باشد مثل آنكه
كليد آن فولاد باشد حديث ششم مجهول و روي اذا كان المفتاح في غلاف فلا بأس شرح ظاهر اينست كه اين حديث
مقدم بر سابق باشد يعنى روايت كرده شده كه چون باشد كليدى كه با نمازگزار است در غلافى پس پروائى نيست باب
شصت و يكم باب الرجل يصلي في الثوب و هو غير طاهر عالما او جاهلا شرح اين باب بيان مرد است كه نماز گزارد
در جامه در حالى كه آن جامه پاك نيست دانسته يا ندانسته درين باب شانزده حديث است اول مجهول سألت ابا
عبد الله عليه السلام عن رجل صلى في ثوب رجل اياما ثم ان صاحب الثوب
اخبره انه لا يصلي فيه قال لا يعيد شيئا من صلوته شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردى كه نماز
گزارد در جامه مردى چند روز بعد از آن بدرستى كه مالك جامه خبر داد او را كه آن جامه نماز گزارده نميشود در آن
يا بمعنى كه نجس است امام گفت اعاده نميكند چيزى از نماز خود را دوم مجهول عن فضالة بن ايوب عن عبد الله بن

سنان قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يصلي وفي ثوبه عذرة إنسان أو سنور أو كلب
أيعيد صلاته فقال إن كان لم يعلم فلا يعيد شرح روایتست از فضالة بن ایوب از عبد الله بن سنان گفت
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد در حالی که در جامه اوست نجاست آدمی یا گربه یا سگ آیا
اعاده میکند نماز خود را پس امام گفت اگر ندانسته است اصلا پس اعاده نمیکند سیوم حل عن أبي عبد الله عليه السلام
أو أبي جعفر عليه السلام قال لا تعاد الصلاة من دم يبصره من غير دم الحيض قليله وكثيره في
الثوب إن رآه وإن لم يره سواء شرح يبصره بیا بنقطه وصاد بنقطه و را بنقطه مضارع غایب معلوم از
افعالست الابصار دیدن و مراد اینجا دیدن در اثنای نمازست خواه بسیار باشد خواه کم و ضمیر مستتر راجع
بنمازگزارست و ضمیر بارز منصوب راجع بدم است حی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام
که اعاده کرده نمیشود نماز بسبب خونی که نمازگزار می بیند آنرا در اثنای نماز از غیر خون حیض چه بدرستی که کم خون حیض و بسیار
آن در جامه اگر ببیند آنرا نمازگزار و اگر نبیند آنرا در اثنای نماز برابرست چهارم حل عن أبي عبد الله عليه السلام
قال إذا أصاب ثوبك خمر أو نبيذ مسكر فاغسله إن عرفت موضعه وإن لم تعرف موضعه
فاغسله كله وإن صليت فيه فأعد صلاتك شرح خمر مستعمل میشود در اعم از شراب انگور و هر چه روان
مست کننده باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث سابق و هم این باب و مراد اینجا شراب انگورست بقرینه مقابله و میتواند
بود که مراد اعم باشد و او برای شک راوی باشد النبیذ بفتح نون و کسر با بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و ذال با نقطه بوزنه و آن آبیست که در آن جو یا مویز یا مانند آنها می اندازند و میگذارند تا مست کننده میشود و مسکر
احترازست از آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب ما یفصل به بین دعوی المحق تا آخر که باب هشتادم است
که نبیذ گاهی مستعمل میشود در آبی که چند خرما در آن می اندازند تا مزه آن بهتر شود و آن مسکر نیست روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون برخورد جامه ترا خمر یا نبیذ مست کننده پس بشو آنرا اگر شناسی جای آنرا
در جامه و اگر نشناسی جای آنرا اصلا پس بشو آن جامه را همگی آن و اگر نماز گزاردی در آن جامه پس اعاده کن نماز
خود را پنجم حل عن خيران الخادم قال كتبت إلى الرجل صلوات الله عليه أسأله عن الثوب
يصيبه الخمر ولحم الخنزير أيصلى فيه أم لا فإن أصحابنا قد اختلفوا فيه فقال بعضهم صل فيه
فإن الله إنما حرم شربها وقال بعضهم لا تصل فيه فكتب عليه السلام لا تصل فيه فإنه
رجس شرح خیران موکل بوده بخدمتی در خانه امام محمد تقی علیه السلام چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب
الاشارة والنص على أبي الحسن علیه السلام که باب هفتاد و سیوم است و ظاهر از این حدیث دو قول و سالت … کادر

مجن

سمت امام جعفر صادق علیه السلام نیز کرده و در کتب رجال از اصحاب امام علی نقی علیه السلام شمرده شده و جمیع اینها حکمت
زیرا که از وفات امام جعفر صادق علیه السلام تا وفات امام محمد تقی علیه السلام هشتاد و دو سالست الف لام الرجل برای عهد
خارجیست و آن عبارتست از امام محمد تقی علیه السلام و میتواند بود که مراد امام موسی کاظم علیه السلام باشد و او در لحم الخنزیر
بمعنی او هست و جواب امام در لحم الخنزیر درین مکاتبه منقول نشده و بنابر احتمال دوم ذکر حکم خمر که در فقره آینده است
بجای ذکر حکم لحم الخنزیرست زیرا که هر دو از مسوخات بنی اسرائیل است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب
ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی أمر الامامة که باب هشتادم است و اشتراک خمر و لحم خنزیر در نجاست منافات
ندارد با آنکه خمر از قسم اول نجس باشد و خنزیر از قسم دوم باشد از دو قسم که مذکور میشود در حدیث چهاردهم این باب
عم روایتست از خیران خادم گفت نوشتم سوی آنحضرت صلوات الله علیه میپرسیدم او را از جامه که برمیخورد آنرا
خمر یا گوشت خوک آیا نماز گزارده میشود در آن جامه یا نه چه بدرستی که یاران ما اختلاف کرده اند در آن جامه که خمر
برخورده باشد آنرا پس گفت بعض ایشان که نماز بگزار در آن جامه چه بدرستی که الله تعالی حرام نخست که حرام کرده
آشامیدن خمر را یعنی که حرام کرده نماز در جامه آلوده بآن را و گفت بعض ایشان که نماز مگزار در آن جامه پس نوشت
امام علیه السلام که نماز مگزار در آن جامه چه بدرستی که آن جامه نجس است وانکه تعلیل نهی بآنکه آن جامه رجس است
اشارتست بدو چیز اول استدلال بر نجاست خمر بآیت سوره مائده انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و بیان این آیت شده در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث بیست و سیوم
باب صد و دوازدهم که باب الکبائرست و می آید در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب القمار والنهبة که باب چهلم است
و اینجا میگوییم که میسر مصدر میمی بمعنی قماربازیست لکن مستعمل میشود بمعنی آلات و عبارتست از آلات قمار
و آن شطرنج و نرد بوده در زمان نزول قرآن و بعد از آن اشیاء دیگر حادث شده و ملحق میشود بآن سایر آلات
قمار مثل گنجفه و آنچه قمار بآن شده باشد مثل کعبتین و جوز و تخم مرغ چنانچه بیان میشود در کتاب الاشربة در شرح
حدیث اول و سیوم باب النرد والشطرنج که آخر ابواب است و مراد بانصاب بتانست و مراد بازلام تیرهای بی پر
و پیکانست که برای فال گیری نزد بتان یا برای قمار میساختند و رجس خبر یکی از خمر و میسر و انصاب و ازلام است
و مصدرست بمعنی نجاست مثل زادتهم رجسا الی رجسهم و حمل مصدر اینجا برای مبالغه است و من برای ابتدا است
و ظرف متعلق برجس است و مراد بعمل الشیطان قدر مشترک میان ساختن خمر و میسر و انصاب و ازلام است
فاجتنبوه برای تفریع است و ضمیر منصوب راجع بعمل الشیطان است و مراد اینست که چون آن عمل باعث نجاست
حسی است که متعلق بآنست پس معصیت کبیره است و فلاح گفت بآن میسر نیست و … از شرب خمر و استعمال آلات

میشود بطریق اولی شرح جواب از اعتراض جمعی بر این استدلال بعضی احکامی که اگر این آیت نجس باشد لازم می آید که سر و خز
ام نیز نجس باشد و این باطل است وحاصل جواب ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب ششم که نجس دو
قسمست اول نجس مسری کلا منقطه مثل آهن و آن نجس کننده نیست هرچند که ملاقات کند برطوبت دوم نجس غیر
مسری مثل سگ و آن نجس کننده است و هر نجسی که روان بالاصاله باشد از قسم دوم است پس خز اگر نجس باشد
از قسم دوم خواهد بود بخلاف آن دو چیز زیرا که میتواند بود که آنها نجس باشد و نجاست آنها مثل نجاست آهن باشد
اصل وقال وسألت اباعبد الله علیه السلام عن الرجل یعیر ثوبه لمن یعلم انه یاکل الجری او یشرب
الخمر فیرده ایصلی فیه قبل ان یغسله قال لا یصلی فیه حتی یغسله شرح ضمیر قال راجع میتواند بود
که راجع بالرجل شده باشد بر آنکه مراد امام موسی کاظم علیه السلم باشد و قول عبارت از ذکر جواب مستوجب باشد الجری بکسر جیم
تشدید را منقطه مکسوره و تشدید یا نوعی از ماهی فلوس معنی و حیران گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از مردی که بعاریه میدهد جامه خود کسی را که میداند که آنکس میخورد جری را یا می آشامد خمر را پس آنکس واپس میدهد آن
جامه را آیا نماز میکند او در آن جامه پیش از آنکه بشوید آنرا امام گفت نماز نمیگزارد در آن جامه تا آنکه بشوید
آنرا ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل صلی فی ثوب فیه جنابة
رکعتین ثم علم به قال علیه ان یبتدی الصلوة شرح روایتست از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم
در مردی که گزارد در جامه که در آن منی جنب بود دو رکعت را بعد از آن دانست آنرا در اثنای نماز امام گفت
بر اوست آنکه از سر گیرد نماز را اصل قال وسألته عن رجل صلی وفی ثوبه جنابة او دم حتی فرغ
من صلوته ثم علم قال قد مضت صلوته ولا شیء علیه شرح ابو بصیر گفت که پرسیدم امام را از مردی
که نماز گزارد در حالی که در جامه او منی جنب یا خون بود تا آنکه فارغ شد از نماز خود بعد از آن دانست امام گفت
بتحقیق گذشت نماز او و نیست چیزی بر او هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل
اصابته جنابة باللیل فاغتسل فلما اصبح نظر فاذا فی ثوبه جنابة فقال الحمد لله الذی لم
یدع شیئا الا وله حد ان کان حین قام نظر فلم یر شیئا فلا اعادة علیه وان کان حین قام
لم ینظر فعلیه الاعادة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را که مردی برخورد
او را بیرون آمدن منی از او در شب پس غسل کرد پس وقتی که بر روشنی صبح رسید نگاه کرد پس نگاه در جامه او منی جنب
پس امام گفت سپاس الله راست که وا نگذاشته است چیزی را مگر برحالی که برای آنچیز قرار دادی باشد بیان این
آنکه اگر در وقتی که برخواست از خواب نگاه کرد در آن جامه در پس چراغ مثلا پس ندید چیزی از منی اثر پس





نیست اعاده نماز بر او و اگر در وقتی که برخواست نگاه نکرد پس بر اوست اعاده هشتم اصل عن احدهما علیهما
السلام قال سألته عن الرجل یری فی ثوب اخیه دما وهو یصلی قال لا یؤذنه حتی ینصرف شرح لا یؤذنه بجزم
و ذال بی نقطه و با دو نقطه پایین است در اکثر نسخ و در بعض نسخ بجای یا نون است و بر هر تقدیر بصیغه مضارع معلوم از
باب افعال است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که می بیند
در جامه برادر خود خونی برحالی که آن برادر نماز میگزارد امام گفت آگاه نمیکند آن برادر را با خبر تا اعلام نمیکند آن
برادر را تا آنکه رو گرداند که جانب است برای سلام نهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اصاب
ثوبه جنابة او دم قال ان کان علم انه اصاب ثوبه جنابة قبل ان یصلی ثم صلی فیه ولم یغسله
فعلیه ان یعید ما صلی وان کان لم یعلم به فلیس علیه اعادة وان کان یری انه اصابه شیء فنظر
فلم یر شیئا اجزاه ان ینضحه بالماء شرح یری بضم یا مضارعه بصیغه مضارع مجهول العین مثل اللام مجهول
افعال است بمعنی ظن یا بصیغه معلوم از باب منع است بمعنی العلم و بر هر تقدیر ظهر لم یر شیئا یا بمعنی است کردن است که
عین منی در جامه نیست پس معلوم کرد که یا نبوده یا بسببی از اسباب عین آن زایل شده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از مردی که برخورد جامه او را منی یا خون گفت اگر میداند است که برخورده است جامه او را منی مثلا
پیش از آنکه نماز گزارد بعد از آن نماز گزارده باشد در آن برحالی که نشسته باشد آنرا پس بر اوست آنکه اعاده
کند آنچه را که گزارده و اگر نمیدانسته است آنرا پس نیست بر او اعاده و اگر گمان داشته باشد آنرا که شاید که برخورد آن
جامه را چیزی از منی پس نگاه کرد پس ندید چیزی را یعنی که دانست که عین منی در آن نیست کافیست او را که بزند
آنرا یا پاشیدن آب دهم اصل عن ابن مسکان قال بعثت بمسألة الی ابی عبد الله علیه السلام مع
ابرهیم بن میمون قلت سله عن الرجل یبول فیصیب فخذه قدر نکتة من بوله فیصلی ویذکر بعد
ذلک انه لم یغسلها قال یغسلها ویعید صلوته شرح روایتست از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین
بی نقطه گفت فرستادم مسئله سوی امام جعفر صادق علیه السلم با ابراهیم بن میمون گفتم سوال کن امام را از مردی که
بول میکند پس میرسد در ران او برابر مقدار نقطه از بول او پس نماز میگزارد و یاد می آورد بعد از آن پیش از فروع قدر
اینکه او نشست آن قطره را یا ران را امام گفت میشوید آنرا و اعاده میکند نماز خود را یازدهم اصل عن فضالة عن
ابان عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی وفی
ثوبه عذرة من انسان او سنور او کلب ایعید صلوته فقال ان کان لم یعلم فلا یعید شرح این
موافق است با حدیث دوم این باب و تکرار برای اختلاف در وسط میان فضاله و امام علیه السلم است

دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اغسل ثوبک من ابوال کل ما لا یؤکل لحمه شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بشو جامه خود را از بول هر چه خورده نمیشود گوشت آن سیزدهم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن رجل یتقیّا فی ثوبه یجوز ان یصلی فیه و لا یغسله قال لا بأس به شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که قی میکند در جامه خود آیا جایز است او را اینکه نماز کند در آن جامه حالی که نشوید آنرا
امام گفت پروائی نیست بآن چهاردهم اصل عن علی بن مهزیار قال قرأت فی کتاب عبد الله بن محمد الی ابی الحسن
علیه السلام جعلت فداک روی زرارة عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام فی الخمر یصیب
ثوب الرجل انهما قالا لا بأس بان یصلی فیه انما حرم شربها و روی زرارة عن ابی عبد الله علیه
السلام انه قال اذا اصاب ثوبک خمر او نبیذ یعنی المسکر فاغسله ان عرفت موضعه
و ان لم تعرف موضعه فاغسله کله و ان صلیت فیه فاعد صلوتک فاعلمنی ما آخذ به فوقع
بخطه علیه السلام خذ بقول ابی عبد الله علیه السلام شرح خمر و نبیذ بیان شد در شرح حدیث جابر ای آ
یعنی المسکر کلام راویست خذ بقول ابی عبد الله علیه السلام اشارتست باینکه منافات نیست میان احادیث دو روایت
و هر دو قول امام جعفر صادق علیه السلام است و این مبنی بر آنست که روایت اولی در خمریست که بخورد جامه را
و بعد از آن خشک میشود پس مراد آنست که جامه شسته نمیشود و از خوردن آن جامه چند روز باقی نماز بلکه محض خشکیدن
زایل میشود و نماز در آن صحیح میشود بخلاف آنچه که شرب خمر بسته میشود و هر چند شسته شود اثر آن بر طرف نشود در بعض
روایات آمده است که آنجامه بعد نماز او مقبول نیست و روایات ثانیه در جامه است که خمر ماند آن بر خورده باشد
آنرا و هنوز شسته نشده باشد پس حرم را محرم شربها بصیغه ماضی معلوم از تفعیل است و شربها مرفوع و فاعل
الت التحریم یعنی حرام کردن چیزی بر کسی مثل و حرمنا علیه المراضع شرح روایتست از علی بن مهزیار گفت خواندم در مکتوب
عبد الله بن محمد سوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام که فدایت شوم روایت کرد زراره از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام در شراب انگور که بریزد بر جامه مرد آنکه آن دو امام گفتند که پروائی نیست باینکه نماز گزارد
در آن جامه جز این نیست که حرام کرده نماز را آشامیدن خمر و روایت کرده زراره
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت چون برخورد جامه ترا شراب انگوری یا نبیذی یعنی خواست نبیذ مست
کننده را که بوده است پس بشو آنرا برخورده را اگر شناسی جای آنرا و اگر نشناسی جای آنرا اصلا پس بشو
جامه را همگی آن و اگر نماز گزارده باشی در آن جامه اعاده کن نماز خود را پس اعلام کن مرا آنچه چنگ زنم با آن
و از آن جدا نشوم پس امام موسی کاظم علیه السلام نوشت بخط خود علیه السلام که بگیر قول امام جعفر صادق علیه السلم



در اول و در آخر اشارتست باینکه توهم منافات میان این دو روایت بنا بر خطائیست که حرم را بصیغه مجهول و شربها
مرفوع خوانده باشد حرم بصیغه مجهول معلوم و ضمیر مستتر راجع باو تعالی و شربها را منصوب خوانده پانزدهم اصل عن ابی
جمیل البصری قال کنت مع یونس ببغداد و انا امشی معه فی السوق ففتح صاحب الفقاع فقاعه
فقفز فاصاب ثوب یونس فرأیته قد اغتم لذلک حتی زالت الشمس فقلت له یا ابا محمد الا تصلی
قال فقال لیس ارید ان اصلی حتی ارجع الی البیت و اغسل هذا الخمر من ثوبی فقلت
له هذا رأی رأیته او شیء ترویه فقال اخبرنی هشام بن الحکم انه سأل ابا عبد الله علیه
السلام عن الفقاع فقال لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب ثوبک فاغسله شرح الفقاع بضم فا
و تشدید قاف و الف و عین بی نقطه چیزیست که بجوشش آمده باشد و کف کرده باشد و هنوز ساکن نشده باشد و مست کننده
نشده باشد چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الاشربه در حدیث ابن المسکر یفطر منه فی الطعام که باب بیست و نهم است
قفز بقاف و فا و زای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و در فاصابه اشارتست باستدلال بآیت
سوره مائده چنانچه گذشت در شرح حدیث یخلو این باب یعنی روایتست از ابو جمیل بصری گفت بودم با یونس بن
عبد الرحمن در بغداد و من راه میرفتم با او در بازار پس گشود فقاع فروش فقاع خود را پس فقاع جست پس برخورد جامه
یونس را پس دیدم یونس را که تحقیق غمناک شد برای آن تا آنکه زوال آفتاب پس گفتم او را که ای ابو محمد آیا نماز نمیگزاری
ابو جمیل گفت که پس یونس گفت نمیخواهم که نماز گزارم تا آنکه برگردم سوی خانه و بشویم این خمر را از جامه خود پس گفتم او را
که آیا این اعتقادیست که از پیش خود اعتقاد کردی یا این خبریست که روایت میکنی آنرا از امامی پس یونس گفت
که خبر داد مرا هشام بن حکم که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از فقاع پس امام گفت میاشام آنرا پس بدرستی که
آن خمریست که نمیدانند اکثر مردمان مجهولست خمر بودن آن پس چون برخورد جامه ترا پس بشو آنرا شانزدهم اصل کتبت
الی الرضا علیه السلام انی اعمل اغماد السیوف من جلود الحمر المیتة فتصیب ثیابی فاصلی فیها
فکتب علیه السلام الیّ اتخذ ثوبا لصلوتک فکتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام کنت
کتبت الی ابیک علیه السلام بکذا و کذا فصعب علیّ ذلک فصرت اعملها من جلود الحمر
الوحشیة الذکیة فکتب الیّ کل اعمال البر بالصبر یرحمک الله فان کان ما تعمل وحشیا
ذکیا فلا بأس شرح الاغماد بعین با نقطه و دال بی نقطه جمع غمد بکسر غین و سکون میم غلاف و الحمر بضم حا بی نقطه و میم
و را بی نقطه جمع حمار است البر بکسر با یک نقطه و تشدید را بی نقطه نیکی و بفتح با نیکو و هر دو اینجا مناسبت یعنی

نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام بدرستی که من میسازم غلافهای شمشیرها را از ساغریهای خران مرده پس میرسد بجامهای
مرا پس نماز میگزارم در آنها پس نوشت امام علیه السلم بسوی من که فرا گیر جامه علیحده برای نماز خود پس نوشتم بسوی امام
محمد تقی علیه السلم که نوشته بودم بسوی پدرت علیه السلم چنین و چنین پس مشکل شد بر من آنچه امر کرده بود پس گردیدم میسازم
آن غلافها را از ساغریهای خران وحشی که ذبح کرده شده است پس امام نوشت بسوی من که جمیع طلبهای خیر بوسیله
نگاهداری خود از حرامهاست رحمت کناد ترا الله تعالی اشارتست باینکه هر که دعوی کند که از روی ضرورت کسب حرام میکند
دروغ میگوید زیرا که چون خود را از حرام نگاه داشته در رزق حلال برو گشاده شده و اگر خود را نگاهدارد از روی صدق
نیت در رزق حلال گشوده میشود پس اگر باشد آنچه میسازی ساغری وحشی ذبح کرده شده پس بروا نیست اشارتست
باینکه اهل صنعت باید قطع نظر از نماز با جامه آلوده بآن نیز فرمایند اگرچه در جواب مکتوب اول مذکورست
والله اعلم باب شصت و دوم در الرجل يصلي وهو متلثم او مختضب او ملجم ويديه تحت ثوبه شرح
المتلثم بتا و نقطه بصیغه اسم فاعل از باب تفعل کسی که دهن بسته باشد بر خود و مختضب بفتح با و دو نقطه پایین و فتح دال
و سکون با و دوم است و ذکر این بعنوان مثالست بقرینه ذکر حدیث چهارم در تحت عنوان الملجم بجیم و مثوانه
که حدیث بفتح با و نقطه و کسر دال و سکون با و دو نقطه در پایین بصیغه مجهول بمعنی کامل متعلق اللام واد باب نصر باشد
یعنی آنچه ظاهر میباشد حالا از آدمی مثل دو دست و پیشانی که جز وجه است     این باب بیان مردیست که نماز
میگزارد در حالیکه او چیزی بر دهن خود بسته یا نمک بر خود گذاشته و پارچه بر بالای آن بسته یا بیرون نمی آورد
دو دست خود را مثلا از پایین جامه در نماز خود و درین باب پنج حدیثست اول مجهل عن ابي جعفر عليه السلام
قال قلت له ايصلي الرجل وهو متلثم فقال اما على الارض فلا واما على الدابة فلا باس شرح روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را آیا نماز میگزارد مرد در حالیکه او دهن بند دارد امام گفت اما بر زمین
پس نه و اما بر بالای چارپا پس بروا نیست دوم صحیح سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يصلي و
عليه خضابه قال لا يصلي وهو عليه ولكن ينزعه اذا اراد ان يصلي قلت ان حناءه وخرقته
نقية فقال لا يصلي وهو عليه والمرأة ايضا لا تصلي وعليها خضابها شرح الخضاب بکسر خا با نقطه و ضاد
با نقطه و الف و با بی نقطه آنچه آدمی بآن رنگ میکند دست خود را یا پای خود را یا ریش خود را یا ابروی خود را
یا سر خود را یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد در حالیکه بر اوست خضاب او گفت
نماز میگزارد در حالیکه آن خضاب بر او باشد ولیکن بر میدارد آنرا چون خواهد که نماز گزارد گفتم بدرستی که حنای
او و پارچه او که بر بالای حنا بسته پاکست پس امام گفت نماز میگزارد در حالیکه آن خضاب بر اوست و زن نیز



نماز میگزارد در حالیکه بر او باشد خضاب سیوم مجهل كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فدخل عليه عبد
الملك القمي فقال اصلحك الله اسجد ويدي في ثوبي فقال ان شئت قال ثم قال اني والله ما من
هذا وشبهه اخاف عليكم شرح من هذا متعلق است باخاف و تقدیم ظرف برای حصر است و اشارتست بخوف
وقوع او و امثاله در تفریط در دین از مخالطان که قیاس میکنند یا مطلق تسویلات امیه یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم
پس داخل شد بر او عبد الملک قمی گفت نگاهداراد ترا الله تعالی آیا سجده کنم در حالیکه دست من در آستین جامه من
باشد پس امام گفت اگر خواهی اشارتست باینکه اگر نکنی بهترست راوی گفت که بعد از آن امام گفت بدرستی که
من بخدا قسم نه ازین و مانند این میترسم بر شما چهارم مجهل عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل
يصلي وهو يومي على دابته قال يكشف موضع السجود شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی
که نماز میگزارد در حالیکه او اشاره میکند بجای رکوع و سجود بر بالای چارپای خود امام گفت میگشاید جای سجده را
مراد پیشانیست یا مراد پیشانی و دو دست است پنجم مرسل عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل صلى
صلوة فريضة وهو معقص الشعر قال يعيد صلوته شرح المعقص بعین بی نقطه و قاف و صاد بی نقطه
اسم مفعول باب تفعیل برای مبالغه است ماخوذست از عقص بفتح عین و سکون قاف که مصدر باب ضرب است
یعنی بافتن موی سر یا تابیدن آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که گزارد نماز فریضه در حالیکه
او بغایت بافته شده موی سر بود گفت اعاده میکند نماز خود را شاید که برای این باشد که موهای بافته شده
موی سر بود گفت اعاده میکند نماز خود را شاید که برای این باشد که موهای بافته شده که بر پیشانی افتاده
باشد مانع رسیدن پیشانی بزمین است هر چند که بعض پیشانی مکشوف باشد بخلاف موی نابافته و ناتابیده
زیرا که مانع رسیدن بعض پیشانی که مکشوف است بزمین نیست و لهذا در بعض روایات غیر کافی تجویز آن
شده والله اعلم باب شصت و سیوم در باب صلوة الصبيان ومتى يوخذون بها شرح این باب بیان نماز طفلانست
و اینکه چه وقت گرفتار کرده میشوند بنماز درین باب سه حدیث است اول حسن عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه
عليه السلام قال انا نامر صبياننا بالصلوة اذا كانوا بني خمس سنين فمروا صبيانكم بالصلوة اذا
كانوا بني سبع سنين ونحن نامر صبياننا بالصوم اذا كانوا بني سبع سنين بما اطاقوا
من صيام اليوم ان كان الى نصف النهار او اكثر من ذلك او اقل فاذا غلبهم العطش و
الغرث افطروا حتى يتعودوا الصوم ويطيقوه فمروا صبيانكم اذا كانوا بني تسع سنين
بالصوم ما استطاعوا من صيام اليوم فاذا غلبهم العطش افطروا شرح اختلاف صبیان بنی هاشم و

الیشان در امر صلوة باعتبار اختلاف در زیرکیست و مناط امر صلوة یا درگرفتن صلوة است در هر سنی که بیشتر شود و مبدا
آن پنج سالگیست و منتهی آن نه سالگیست چنانچه گذشت در کتاب الجنایز در شرح حدیث دوم باب غسل الاطفال
تا آخر که باب هفتاد و سیوم است و می آید در کتاب الوصایا در حدیث هفتم آخر ابواب که متی الصبی یسیع و یؤمر
بالصلوة لتسع العرث بفتح عین بی نقطه و فتح را و ثا بی نقطه مصدر باب علم گرسنگی ح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم از پدرش علیه السلام گفت بشنو خود را که بدرستی که ما امر میکنیم اطفال خود را بنماز چون باشند فرزندان پنج سال
پس شما امر کنید اطفال خود را بنماز چون باشند فرزندان هفت سال و ما امر میکنیم اطفال خود را بروزه چون
باشند فرزندان هفت سال بآنچه طاقت داشته باشند از روزه روز اگر باشد طاقت ایشان نصف روز
یا بیشتر از آن یا کمتر پس چون عاجز کند ایشان را تشنگی و گرسنگی افطار میکنند تا عادت کنند روزه را و طاقت
داشته باشند آن را پس شما امر کنید اطفال خود را چون باشند فرزندان نه سال بروزه چندانکه وسعت
قدرت داشته باشند از روزه روز پس اگر عاجز کند ایشان را تشنگی مثلا افطار میکنند دوم حدیث کان علی بن
الحسین علیه السلام یامر الصبیان یجمعون بین المغرب والعشاء و یقول هو خیر من ان
ینامو عنهما ش عادت امام زین العابدین علیه السلم این بود که امر میکرد اطفال را که جمع میکردند میان نماز
شام و نماز خفتن و میگفت آن جمع بهتر است از اینکه تاخیر کنند خفتن را و بسبب خواب غافل شوند از نماز خفتن
و آن را ترک کنند سیوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن الصبیان اذا صفوا فی الصلوة
المکتوبة قال لا تؤخروهم عن الصلوة المکتوبة و فرقوا بینهم ش الصلوة المکتوبة عبارت است از نماز
بالغان که فریضه است پس صف اطفال در صلوة مکتوبه عبارت است از اینکه صف اطفال واسطه شود میان دو صف
بالغان پس بعد میان دو صف بالغان زیاد شود بقدری که زیاده از آن خلاف مستحب است یا خلاف جایز است
لا تؤخروهم عن الصلوة المکتوبة نهی است از اینکه صف اطفال بعد از جمیع صفوف بالغان باشد بنابر اینکه چون
اطفال جمع شوند ناظری بر ایشان نباشد بازی و خنده میکنند و فرقوا بینهم اشارت است باینکه چنانکه تاخیر صف
ایشان خوب نیست توسیط صف ایشان نیز خوب نیست ح روایت از امام جعفر صادق یا محمد باقر علیه السلم
راوی گفت پرسیدم او را از اطفال اگر صف زنند در نماز فریضه با جمعی که در یک صف غیر ایشان کسی نباشد
و آن صف میان دو صف بالغان باشد امام گفت نه و حکم ما ... ایشان را از نماز فریضه بالغان و تفریق
کنند میان ایشان باب شصت و چهارم اصل باب صلوة الشیخ الکبیر والمریض ش این باب بیان نماز پیر کهن سال
و بیمار است و درین باب پنج حدیث است اول حدیث عن ابی جعفر علیه السلام انه قیل له صلی النوافل و انت قاعد فقال



ما اصلیها الا و انا قاعد منذ حملت هذا اللحم و بلغت هذا السن ش حملت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب
ضرب یا مجهول باب تفعیل است و مشهور است که امام محمد باقر علیه السلم فربه بوده یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که آیا میگزاری
نماز های نافله را در حالی که تو نشسته باشی پس گفت نمیگزارم آنها را مگر در حالی که من نشسته باشم از زمانی که بر داشتم این گوشت
فربهی را و رسیدم باین سن پیری دوم حدیث عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له انا نتحدث
نقول من صلی و هو جالس من غیر علة کانت صلوته رکعتین برکعة و سجدتین بسجدة فقال
لیس هو هکذا هی تامة لکم ش مخاطب و لکم ابو بصیر یحیی بن القاسم که کور بوده و امثال اوست از صاحبان
اندک عذری پس ضمیر هو در لیس هو هکذا راجع بمفعول القول است و مقصود این است که مراد بعلت در آن حدیث آن است که تو
عذری که بیماری و مانند آن از عذرهای شدید باشد بلکه مثل کوری و امثال آن از اندک عذر است یعنی روایت است
از ابو بصیر کور از امام محمد باقر علیه السلم ابو بصیر گفت که گفتم او را بدرستی که ما صاحبان اندک عذر گفتگو میکنیم با یکدیگر میگوئیم
که هر که نماز گزارد در حالی که او نشسته باشد بی بیماری و مانند آن میشود نماز او دو رکعت بجای یک رکعت
و دو سجده بجای یک سجده پس امام گفت نیست آن چنین که شنیده اید آن نماز نشسته ثواب نماز ایستاده دارد برای
شما کوران و امثال کوران مثل پیر و بیمار چنانچه گذشت در حدیث سابق سیوم حدیث عن جمیل بن دراج انه
سال ابا عبد الله علیه السلام ما حد المریض الذی یصلی قاعدا فقال ان الرجل لیوعک و یحرج
و لکنه هو اعلم بنفسه و لکن اذا قوی فلیقم ش یوعک بواو و عین بی نقطه بصیغه مضارع مجهول ثلاثی مجرد ماخوذ است
از وعک بفتح واو و سکون عین بمعنی اندک تب یحرج بحا بی نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه مضارع مجهول باب ثلاثی
مجرد ماخوذ است از حرج بفتح حا و فتح را بمعنی تنگی بسیار ح روایت از جمیل بن دراج که او پرسید امام جعفر صادق
علیه السلم را که چیست مرتبه بیماری که نماز میگزارد نشسته پس امام گفت بدرستی که مرد هر آینه گاهی اندک تب میکند و بسیار
تنگ حال میشود و لیکن آن بیمار داناتر است بحال خود پس یعنی که چون ضعف داشته باشد نشسته نماز میگزارد و لیکن
چون قوت هم رساند در اثنای نماز پس باید که بر خیزد چهارم حدیث سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل
و المراة یذهب بصره فیاتیه الاطباء فیقولون نداویک شهرا او اربعین لیلة مستلقیا
کذلک یصلی فرخص فی ذلک و قال فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه ش واو در و المراة
بمعنی او است و ضمیر بصره راجع برجل است مثلا تفسیر باغی بطالب صید بمعنی صید کننده بقصد لهو نه برای اصل قوت
عیال و تفسیر عادی بسارق می آید در حدیث ششم باب شصت و دوم ح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد یا زن
که بر طرف میشود دیدن او بنزول آب و مانند آن پس می آیند نزد او طبیبان پس میگویند که علاج میکنیم ترا میل دادن

و مانند آن در یکماه یا چهل روز برحالی که تو بر پشت خوابیده باشی آنقدر چنان خوابیده نماز میگزارد پس امام علیه السلم رخصت
داد در آن و گفت از سوره بقره و سوره نحل که پس هر که بیچاره شود برحالی که غیر طالب صید باشد و غیر سارق باشد
پس نیست گناهی بر او **حاشیه** در سوره بقره چنین است یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله
ان کنتم ایاه تعبدون انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه و درین
احتمالات بسیار است و از انجمله است که مراد از طیب چیزی است که حلال باشد که جایز الاکل باشد درین شریعت و مراد
بما رزقناکم چیزی باشد که مغصوب نباشد و حصر مفهوم از انما مبنی بر این باشد که این چهار چیز در شریعت عیسی حلال
بوده و درین شریعت حرام شده و هر چه غیر آنها است از اجزا انها درین شریعت آن مشترکست میان این شریعت
و شریعت عیسی مثل جرد وامثال طیبات نیست اصلا بخلاف آن چهار چیز فمن اضطر اگر برای تفریعست باعتبار
رعایت مفهوم شرط که مدلول من است پس دلالت خواهد کرد بر اینکه هر حرامی برای مضطر جامع این دو حال جایزست
و ذکر امام این آیت را برای استدلال بر سابق خواهد بود و اگر فا برای تعقیب است پس ذکر امام این آیت را برای
تنظیر خواهد بود و نه از که استدلال بقیاس فقهی جایز نیست والله اعلم **ترجمه** ای جماعتی که مومن شده اند برسالت محمد
صلی الله علیه وآله بخورید از پاکیزهای آنچه روزی کردیم شما را و شکر کنید برای الله تعالی و پس سبب وسعت طیبات
درین شریعت اگر بوده اید با غیر وشی که اصلا و پس عبادت میکرده اید پس ان وسعت طیبات درین شریعت
انکه حرام کرده الله تعالی بر شما از جمله آنچه طیبات شریعت عیسی است مردار و خون را و گوشت خوک را و آنچه نام غیر الله
بر آن برده شده باشد در وقت ذبح آن پس بنا بر حرام کردن آنچه مذکور شد اگر مضطر شود برحالی که طالب
نباشد و سارق نباشد پس نیست گناهی بر او و اگر با غیر وشی مضطر شود گناه کارست در خوردن [illegible] طیبات
این شریعت **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المریض اذا لم یستطع
القیام والسجود قال یومی برأسه ایماء وان یضع جبهته علی الارض احب الی **شرح** ان یضع بفتح
همزه و سکون [illegible] است احب جرات **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم امام را
از بیماری چون وسعت در قدرت نداشته باشد ایستادن را و سجده را امام گفت اشارت میکند بسر خود نوعی از
اشاره ای خفیف که برای سجده بیشتر خم شود از رکوع و انکه گذارد پیشانی خود را بر زمین برای سجده اگر قدرت
داشته باشد محبوبترست سوی من **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال المریض یومی ایماء **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بیمار اشارت میکند نوعی از اشارت بیان شده در شرح حدیث
سابق **هفتم اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن المبطون فقال یبنی علی صلوته **شرح** المبطون [illegible] بکسر [illegible]



ببقطه کسی که علت شکم دارد یا خود اسهال بطن یعنی علت شکم مثل اسهال **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را
از صاحب اسهال پس گفت بنا میگذارد بر نماز خود یا یعنی که تتمه نماز را میکند بعد از طهارت یا مراد اینست که حاجت
بطهارت نیز نیست **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له الرجل یصلی وهو قاعد فیقرأ
السورة فاذا اراد ان یختمها قام فرکع بآخرها فقال صلوته صلوة القائم **شرح** روایت است از امام محمد باقر
علیه السلم راوی گفت که گفتم او را مردی نماز نافله میگزارد برحالی که او نشسته است پس میخواند سوره را پس بخواهد که
تمام کند آنرا بر میخیزد پس رکوع میکند با آخر سوره پس امام گفت نماز او نماز ایستاده است یا یعنی که دو رکعت او بجای یک رکعت
نیست **نهم اصل** عن معویة بن میسرة انه سأل ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یمد احدی
رجلیه بین یدیه وهو جالس قال لا بأس ولا اراه الا قال فی المعتل والمریض وفی حدیث آخر یصلی
متربعا وماد رجلیه کل ذلک واسع **شرح** میسرة بفتح میم و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح و ضم و کسر سین بی نقطه
سنان بکسر سین بی نقطه لا اراه بضم همزه بصیغه مضارع متکلم مجهول مهموز العین معتل اللام یا از باب افعال است
یعنی لا اظنه و انه فاعل ضمیر مستترست که مفعول اولست وضمیر بارز مفعول دوم است و راجع بامام است **یعنی** روایت
از معویة بن میسره ابن سنان پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میکشد یکی از دو پای خود را در پیش خود در
برحالی که او نشسته است برای تشهد یا مانند آن امام گفت پروا نیست و گمان ندارم امام را مگر اینکه گفته باشد در
کسی که علتی در پا داشته باشد یا بیمار باشد و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم اینست که نماز میگزارد
برحالی که چهار زانو باشد و برحالی که کشیده باشد دو پای خود را هر کدام از انچه مذکور شد جایز است **دهم اصل** عن سماعة
قال سألته عن الاسیر یأسره المشرکون فتحضره الصلوة ویمنعه الذی اسره منها قال یومی ایماء **شرح**
روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیده شد امام از اسیری که اسیر میکنند
او را مشرکان پس حاضر میشود نزد او وقت نماز و منع میکند او را انکه اسیر کرده او را از نماز امام گفت اشاره میکند
برای رکوع و سجود نوعی از اشاره که میسر باشد **یازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل الذین
یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم قال الصحیح یصلی قائما وقعودا المریض یصلی جالسا وعلی جنوبهم  یصلی نایم
الذی یکون اضعف من المریض الذی یصلی جالسا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز وجل
در سوره آل عمران که خردمندان چنیند که یاد میکنند الله تعالی را برحالی که ایستاده باشند و برحالی که نشسته باشند و برحالی که
بر پهلوهای خود افتاده باشند خواه راست و خواه چپ و خواه پس امام گفت مراد از قیاما اینست که کسی که
صحیح است نماز میگزارد ایستاده و مراد بقعودا اینست که کسی که بیمار غیر ضعیف است نماز میگزارد نشسته و مراد

بعلی جنوبهم بیان حکم کسی است که میباشد ناتوان از مرضی که نماز میکرد در نشسته یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یصلی المریض قاعدا فان لم یقدر صلی مستلقیا یکبر ثم یقرأ فاذا اراد الرکوع غمض عینیه ثم
سبح ثم یفتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه من الرکوع فاذا اراد ان یسجد غمض عینیه ثم
سبح فاذا سبح فتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه شرح غمض بغین با نقطه و ضاد با نقطه در اول صیغه ماضی معلوم از باب
است و در دوم از باب تفعیل است برای مبالغه صح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز میکرد بیمار غیر
ضعیف نشسته پس اگر ناتوان شود نماز میکرد بر پشت افتاده و تکبیر احرام میگوید بعد از آن قرائت میکند پس چون خواهد که
رکوع کند بر هم میگذارد دو چشم خود را بعد از آن تسبیح میگوید بعد از آن میگشاید دو چشم خود را پس میباشد گشودن دو
چشم او بجای برداشتن سر او از رکوع پس چون خواهد که سجده کند بسیار بر هم میگذارد دو چشم خود را بعد از آن تسبیح
میگوید پس چون تسبیح گوید میگشاید دو چشم خود را پس میباشد گشودن دو چشم او بجای برداشتن سر او از سجود و بعد از آن
تشهد میگوید و رو را میگرداند بجانب راست برای سلام انصراف چنانچه گذشت در حدیث هشتم باب بی لم سیزدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المریض ایحل له ان یقوم علی فراشه ویسجد علی الارض
قال فقال اذا کان الفراش غلیظا قدر آجرة او اقل استقام له ان یقوم علیه ویسجد علی الارض
وان کان اکثر من ذلک فلا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از بیمار که آیا
حلالست او را اینکه ایستد بر جامه خواب خود و سجده کند بر زمین راوی گفت که پس امام گفت که چون باشد جامه خواب
کنده بقدر کندکی یک آجر یا کمتر حلالست او را اینکه ایستد بران و سجده کند بر زمین و اگر باشد بیشتر از آنچه مذکور شد
پس خوب نیست باب بیست و هفتم اصل باب الصلوة المغمی علیه والمریض الذی تفوته الصلوة شرح این باب بیان نماز بیهوش
است و بیماری که فوت میشود از او نماز در این باب بیست حدیث است اول اصل عن مرازم بن حکیم قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن المریض لا یقدر علی الصلوة قال فقال کلما غلب الله علیه فالله اولی
بالعذر شرح مرازم بضم میم و را بی نقطه و الف و کسر زای با نقطه است حکیم بضم حا بی نقطه و فتح کاف و سکون یای دو نقطه
در پایین است کلما بضم کاف و فتح لام مشدده کلمه شرطیت برای عموم در زمان صح روایت است از مرازم بن حکیم گفت
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بیماری که قدرت ندارد بر نماز مرازم گفت که پس امام گفت هر گاه عاجز
کرده باشد الله تعالی آن بیمار را پس الله تعالی سزاوارتر است بعذر خواهی یعنی که آن بیمار معذورست البته و اگر
عذرخواهی متصور باشد از جانب الله تعالی است نه از جانب الله تعالی ولهذا ثواب آن عمل بکرده میدهد دوم اصل
سألت ابا جعفر علیه السلام عن المریض یقضی الصلوة اذا اغمی علیه فقال لا شرح پرسیدم امام محمد باقر



علیه السلام را از بیماری راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بیهوش شد چند روز نماز نگذارد و بعد از آن بهوش آمد آیا
میگذارد آنچه را که فوت شده از او امام گفت نیست چیزی بر او سیم اصل عن احدهما علیهما السلام قال
سألته عن المریض یغمی علیه ثم یفیق کیف یقضی صلوته قال یقضی الصلوة التی ادرک وقتها شرح روایت
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت پرسیدم امام را از بیماری که گاهی بیهوش میشود و بعد از آن بهوش
می آید چگونه قضا میکند نماز خود را امام گفت قضا میکند هر نمازی را که دریافت وقت آن را با بهوش آمدن بمقداری
از وقت آن که گنجایش وضو و نماز داشته باشد چهارم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت له رجل مرض فترک
النافلة فقال یا محمد لیست بفریضة ان قضاها فهو خیر یفعله وان لم یفعل فلا شیء علیه
شرح روایت از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که
مردی بیمار شد پس ترک کرد نماز نافله را پس امام گفت ای محمد نیست آن نماز واجب اگر قضا کند آن را پس آن عمل صالحی است
که میکند و اگر نکند پس گناهی بر او نیست پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اجتمع علیه
الصلوة السنة من مرض قال لا یقضی شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فراهم آمد بر او نماز
نافله بسیار از بیماری گفت قضا نمیکند ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول فی
المغمی علیه قال ما غلب الله علیه فالله اولی به شرح ما در ما غلب بمعنی ما دام است و ضمیر علیه راجع بمغمی علیه است
و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب بیست و هشتم اصل باب فضل یوم الجمعة ولیلته شرح
این باب بیان فضیلت روز جمعه و شب مقدم بران روزست در این باب چهارده حدیث است اول اصل
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما طلعت الشمس بیوم افضل من یوم الجمعة شرح با در یوم برای
ظرفیت است مثل ولقد نصرکم الله ببدر و مثل کنا نامم البحر و شاید که برای مصاحبت باشد شرح شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلام میگفت که طلوع نکرد آفتاب در روزی که بهتر باشد از روز جمعه دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال اذا کان یوم الجمعة نزل الملائکة المقربون معهم قراطیس من فضة واقلام من ذهب فیجلسون
علی ابواب المساجد علی کراسی من نور فیکتبون الناس علی منازلهم الاول والثانی حتی یخرج
الامام فاذا خرج الامام طووا صحفهم ولا یهبطون فی شیء من الایام الا فی یوم الجمعة یعنی
الملائکة المقربین شرح القراطیس بفتح قاف جمع قرطاس بکسر و فتح و ضم قاف صحیفه که بران چیزی نویسند خواه
از کاغذ خواه از غیر آن الکراسی بفتح کاف و تشدید یا جمع کرسی بضم کاف و تشدید یا بمعنی تخت که آن را سندلی
میناممند یعنی تا آخر کلام اولیت یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شود روز جمعه فرود می آیند

ملائکه مقربان بنزد ایشان است صحیفها از نقره و قلمها از طلا پس می‌نشینند بر درهای مسجدها بر سندلیهائی که از نور است پس
مینویسند مردمان را بر قدر مراتب ایشان در سبقت بمسجد اول را مینویسند و دوم را مینویسند و همچنین تا وقتی که بیرون
می‌آید پیشنماز از مسجد یا از نماز تا بمنبع که سلام دهد پس چون بیرون آمد پیشنماز می‌چینند صحیفهای خود را و فرو نمی‌آیند
در چیزی از روزها مگر در روز جمعه مخواهد امام علیه السلم ملائکه مقربین را اشارتست باینکه در روزهای دیگر ملائکه فرود
می‌آیند بر در مسجدها و مراتب سبقت مردمان را مینویسند سیوم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
رسول الله صلی الله علیه و آله یستحب اذا دخل و اذا خرج فی الشتاء ان یکون ذلک فی لیلة
الجمعة و قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله تعالی اختار من کل شیء شیئا فاختار من الایام
یوم الجمعة شرح فی الشتاء متعلق بهر یک از دخل و خرج است زیرا که در بلاد گرمسیر مثل مکه و مدینه دخول در اوایل زمستان
میشود و خروج در اواخر زمستان میشود و لیکن زمان قریب بدو ماه شبها در اینجا میخوانند شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله که دوست میداشت چون داخل میشد در اوایل زمستان
برای شروع در سردی هوا و چون بیرون می‌آمد از خانه در اواخر زمستان برای شروع در گرمی هوا اینکه باشد آن
نقل مکان در شب جمعه و گرمی هوا آمده در کتاب الزی و التجمل و المروة در باب خواد که باب شصت و هشتمست
اختلاف دو روایت در بیان وقت نقل و در شرح آن مذکور میشود طریق جمع میان آنها انشاء الله تعالی و گفت
امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که الله تعالی گزیده از هر چیزی چیزی را مثل اینکه گزیده از ماهها ماه رمضان را پس گزید از
روزهای هفته روز جمعه را چهارم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الساعة التی یستجاب فیها
الدعاء یوم الجمعة ما بین فراغ الامام من الخطبة الی ان یستوی الناس فی الصفوف و ساعة
اخری من آخر النهار الی غروب الشمس شرح مراد بامام پیشنماز است خواه مخالف و خواه موافق زیرا
که برای مومن صاحب تقیه مخالف حکم موافق دارد یا ظاهر است و ساعة عطف بر این است و من موضع است آخر
النهار عبارتست از ساعت دوازدهم از ساعات دوازده گانه معهوده روز و مضاف محذوف است یعنی بر اول
آخر النهار شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت ساعتی که مستجاب میشود در آن دعا روز جمعه دو ساعتست
اول آنچه میان شدن پیشنماز از خطبه است تا اینکه راست شوند مردمان در صفها یا نیمی که همه برخیزند بنماز و دوم
ساعتی دیگرست که از آخر روزست تا فرو رفتن آفتاب پنجم حل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ان الجمعة سید الایام یضاعف الله عز و جل فیه الحسنات و یمحو فیه السیئات و یرفع فیه الدرجات
و یستجیب فیه الدعوات و یکشف فیه الکربات و یقضی فیه الحوائج العظام شرح مذکور میشود فیه

باوجود

با وجود ارجاع آن بجمعه باعتبار زمانیست که جمعه در اصل مصدرست بمعنی انجمن و الفت چنانچه صاحب قاموس گفته و ادام الله
جمعها یعنی بگاه بالضم الفه ما بینکما و اینجا مستعمل شده در زمان که پس یوم الجمعة است الکربات بضم کاف و ضم و فتح را و سکون
را بی نقطه جمع کربه بضم کاف اندوههای بزرگ الحوائج بهمزه بعد از الف جمع حاجت مطلبها شرح گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که بدرستی که روز جمعه بزرگ روزهاست چند برابر میکند الله عز و جل در آن روز ثواب اعمال صالحه را
و بر طرف میکند در آن روز گناه و معاصی گذشته را و بلند میکند در آن روز مراتب مومن را و قبول میکند در آن روز دعاها
و کشف میکند در آن روز اندوههای بزرگ را و روا میکند در آن روز حاجتهای بزرگ هر کدام آنها بزرگست حل
وهو یوم المزید فیه عتقاء و طلقاء من النار ما دعاه احد من الناس و عرف حقه و حرمته
الا کان حقا علی الله عز و جل ان یجعله من عتقائه و طلقائه من النار فان مات فی یومه
و لیلته مات شهیدا و بعث آمنا و ما استخف احد بحرمته و ضیع حقه الا کان حقا
علی الله ان یصلیه نار جهنم الا ان یتوب شرح المزید بفتح میم و کسر زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و دال بی نقطه مصدر میمی است از باب ضرب زیاد کردن و زیاد شدن و هر دو اینجا مناسبست زیرا که الله تعالی
زیاد میکند ثواب حسنه و گناه سیئه را در آن روز و مستحب است برای مردمان اینکه نفقه عیال را در آن روز زیاد
کنند بر نفقه روزهای دیگر و آنها زیاد میشود ثواب و گناه و نفقه العتقاء بضم عین و فتح تا دو نقطه در بالا و قاف
و الف ممدوده جمع عتیق بفتح عین بندگان آزاد کرده شده و الطلقاء بضم طا بی نقطه و فتح لام و قاف و الف ممدوده
جمع طلیق بندگان مراد داده شده فرق میان عتیق و طلیق اینست که بندگی زایل شده از عتیق بالکلیه بخلاف طلیق
زیرا که بنده ایست که مالک او متعرض او نمیشود و رجوع میتواند کرد بفروختن او و مانند آن و این اعتبارست که
معویه و امثال او را طلقا مینامند و عتقا نمی‌نامند زیرا که در روز فتح مکه همه ایشان بنده شده و اندکی ایشان را
آزاد نکرد و من النار اشارتست باینکه نار جهنم مانند مالکست عاصیان را و الله تعالی در روز جمعه بعضی را عتیق میکند
از آن و بعضی را طلیق میکند از آن دعاه برا بی نقطه و عین بی نقطه و الف بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی باب ضرب از
الرعایه نگاه داری چیزی و مراد اینجا تعظیم است و عرف عطف بر منفی است بعطف تفسیری حق روز جمعه عبارتست از زیادتی
ثواب حسنات آن روز و آنچه مخصوص آن روزست از عبادات و حرمت آن روز بضم حا بی نقطه و سکون را بی نقطه
عبارت از زیادتی گناه سیئات آن روز و استحقاق صاحبان جرات در آن روز عقاب را السبب بکتاب آنچه بایشان
نسبتی ندارد و تقدیم معرفت حق بر معرفت حرمت اشارتست باینکه حرمت عمده تر از حق است پس ترقی از ادنی
باعلا شده در جانب وجود و چون در جانب عدم مقتضای ترقی عکس اینست تقدیم استحقاق حرمت بر تضییع حق شده

وازین ظاهر میشود که واسطه میان این دو شق است و نصب حالت از اجمعه بتقدیر قد و عامل آن منفی است
تعلیلیه از باب افتعالست یعنی وآنروز زیاد کردنست از تعالی رحمت خود آنروز آزاد شدکان از آتش
جهنم یا بمعنی که از بعضی عاصیان را می میشود بالکلیه و برای بعضی با وجود عدم رضا و از عدم عذاب مید تعظیم کرد
در آنروز بمجلس از مردمان با ایشان که شناخته باشد حق آنروز را و حرمت آنروز را مگر آنکه شد حق او
عزوجل آنکه کرده اند او را از جمله جمعی که بعض ایشان عتقا اند و بعضی دیگر طلقا اند از آتش جهنم پس اگر بمیرد در روز جمعه
و شب آن میمیرد مانند شهید و مبعوث میشود در روز قیامت ایمن از عذاب جهنم و سبکی کرد هیچکس حرمت
روز جمعه بر حالی که تحقیق ضایع کرده باشد حق آنرا مگر آنکه شد حق بر الله تعالی آنکه داخل کند او را بر آتش جهنم مگر آنکه
توبه کند ششم حدیث عَنْ اَبانٍ عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ اِنَّ لِلْجُمُعَةِ حَقّاً وَحُرْمَةً فَاِيّاكَ اَنْ
تُضَيِّعَ اَوْ تُقَصِّرَ فی شَیْءٍ مِنْ عِبادَةِ اللهِ تَعالی وَالتَّقَرُّبِ اِلَیْهِ بِالْعَمَلِ الصّالِحِ وَتَرْكِ الْمَحارِمِ كُلِّها
فَاِنَّ اللهَ يُضاعِفُ فيهِ الْحَسَناتِ وَيَمْحُو فيهِ السَّيِّئاتِ وَيَرْفَعُ فيهِ الدَّرَجاتِ قالَ وَذَكَرَ اَنَّ يَوْمَهُ
مِثْلُ لَيْلَتِهِ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تُحْيِيَها بِالصَّلوةِ وَالدُّعاءِ فَافْعَلْ فَاِنَّ رَبَّكَ يَنْزِلُ فی اَوَّلِ
لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ اِلَی السَّماءِ الدُّنْيا فَيُضاعِفُ فيهِ الْحَسَناتِ وَيَمْحُو فيهِ السَّيِّئاتِ وَاِنَّ اللهَ واسِعٌ كَريمٌ
شرح معنی حق و حرمت روز جمعه بیان شد در شرح حدیث سابق ان تضیع بتقدیر وان تضیع است تذکیر ضمیر فیه
با وجود آنکه راجع بجمعه است بیان شد در شرح حدیث سابق که باعتبار اینست که جمعه در اصل مصدر است و مستعمل
در زمان اما ارجاع ضمیر یوم بجمعه باعتبار ملاحظه محض مصدریت مثل تا نقطه بصیغه ماضی معلوم از تفعیل است
ماخوذ است از مثال بفتح میم که مصدر از باب حسن است بمعنی فضیلت التمثیل صیر را صاحب فضیلت کردن لیلته منصوب
و منصوب و معمولست و مراد شب مقدم است و در بعض نسخ مثله بضمیر غایب است و بنا برین مثله بکسر میم و سکون
ثا مبتدا است و لیلته مرفوع و خبر مبتدا است و جمله خبران است نزول رب عبارتست از نزول علامت رحمت او
مثل گشوده شدن درهای آسمانها تا آسمان دنیا چنانچه می آید در حدیث دهم این باب و نزول ملائکه رحمت
تا آسمان دنیا و این قسمی از مجاز است مانند آیت سوره فجر و جاء ربک والملک صفا صفا ضمیر فیه در دو جای
آخر راجع بنزول است و فی برای سببیت یا ظرفیت است یا راجع باول است و فی برای ظرفیت است یعنی
روایت است از ابان از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت بدرستی که روز جمعه را حقی و حرمتیست پس دور دار از
یکدیگر خود را و اینرا که ضایع کنی یا تقصیر کنی در چیزی از عبادت الله تعالی و نزدیکی جستن بسوی او بعمل صالح و
ترک حرامها همه آنها چه بدرستی که الله تعالی چند برابر میکند در آنروز ثواب حسنات را و برطرف میکند در آنروز سیئات

کذشته را

گذشته را و بدرستی که الله تعالی توانگر صاحب کرمست هفتم حدیث عَنْ اَبی حَمْزَةَ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ
قالَ لَهُ رَجُلٌ كَيْفَ سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ قالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَمَعَ فيها خَلْقَهُ لِوِلايَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصِيِّهِ
فِی الْميثاقِ فَسَمّاهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِجَمْعِهِ فيهِ خَلْقَهُ شرح سمیت بصیغه ماضی مجهول از باب تفعیل است و نایب
فاعل ضمیر مستتر راجع بجمعه است جمع بصیغه ماضی معلوم از باب منع است حاصل جواب اینست که جمعه در اصل مصدر است و
مستعمل میشود در زمان آن مصدر یوم المیثاق آنست که در آیت سوره اعراف مذکورست و اذ اخذ ربک
من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در
باب دهم و سیوم و چهارم و پنجم و ششم و غیر آنها یعنی روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلم که
گفت امام را مردی که چگونه نامیده شد جمعه امام گفت بدرستی که الله عزوجل جمع کرد در آنروز جمیع مخلوقین خود را
برای تصدیق امامت محمد صلی الله علیه و آله و تصدیق امامت هرکه وصی اوست تا انقراض دنیا در روز پیمان پس
نامید الله تعالی آنروز را روز جمعه از برای جمع او در آنروز مخلوقین را هشتم حدیث عَنْ جابِرٍ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ
قالَ سُئِلَ عَنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَتِها فَقالَ لَيْلَتُها غَرّاءُ وَيَوْمُها يَوْمٌ زاهِرٌ وَلَيْسَ عَلی وَجْهِ الْاَرْضِ يَوْمٌ
تَغْرُبُ فيهِ الشَّمْسُ اَكْثَرَ مُعافاً مِنَ النّارِ مَنْ ماتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عارِفاً بِحَقِّ اَهْلِ هذَا الْبَيْتِ كَتَبَ
اللهُ تَعالی لَهُ بَراءَةً مِنَ النّارِ وَبَراءَةً مِنَ الْعَذابِ وَمَنْ ماتَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ اُعْتِقَ مِنَ النّارِ شرح
الغرا بفتح غین با نقطه و تشدید را بی نقطه و الف ممدوده مونث اغر بفتح همزه و فتح غین است یعنی پیشانی سفید و اینجا
استعاره شده برای مبارک الزاهر بزای با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل از باب منع مراد تابان یعنی روشن و خبر
لیس است یوم مرفوع و اسم لیس است جمله تغرب صفت یوم است اکثر منصوب و حال از ضمیر فیه است بنا برینکه حال از
غیر فاعل و مفعول جایز است و اکثر مرفوع و صفت دوم یوم است معافا بضم میم بصیغه اسم مفعول معتل اللام واوی
از باب مفاعله است و منصوب بر تمیز از نسبت اکثر بضمیر مستتر در آن و کتابت آن بالف مبنی بر اینست که گاهی
لام الفعل محذوف میباشد مثل یوم التلاق یعنی یوم التلاقی المعافات دفع الله تعالی مکروه را از کسی من افاده معنی
بمعافا است و من تفضیلیه است و مدخول آن محذوف است برای ظهور بتقدیر اکثر معافا من النار من یوم الجمعه یعنی روایت
از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که امام پرسیده شد از روز جمعه و شب آن پس گفت شب مبارکست و روز
آن روزیست بسیار تابان و نیست بر روی زمین روزی که فرو رود در آنروز آفتاب بر حالی که آنروز بیشتر باشد
باعتبار بخشیده شده از آتش جهنم از روز جمعه هرکه مرد در روز جمعه بر حالی که شناسا باشد بحق این خانواده یعنی که
از شیعه امامیه باشد نوشت الله تعالی برای او براتی از آتش جهنم و براتی از عذاب و هرکه مرد در شب جمعه آزاد

کرده شد از آتش جهنم حدیث نهم قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَّلَ الْجُمُعَةَ عَلَى غَيْرِهَا مِنَ الْأَيَّامِ وَ
إِنَّ الْجِنَانَ لَتُزَخْرَفُ وَتُزَيَّنُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِمَنْ أَتَاهَا وَإِنَّكُمْ تَتَسَابَقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ
سَبْقِكُمْ إِلَى الْجُمُعَةِ وَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَتُفَتَّحُ لِصُعُودِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ شرح تزخرف بضم ام و صیغه مضارع
غایبه معلوم باب تفعلل بحذف یکی تا یا مجهول باب فعلله است الزخرف رنگارنگ شدن گیاههای باغ و مانند آن
و الزخرفه رنگارنگ کردن تزین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکی تا یا مجهول باب تفعیل است التزین
آراسته شدن و التزیین آراسته کردن تفتح بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است برای کثرت یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلم ترجیح داد الله تعالی روز جمعه را بر غیر آن از روزها ی هفته و بدرستی که بهشتها هر آینه
رنگارنگ میشود در روز جمعه برای کسی که آید نزد نماز جمعه و بدرستی که شما بر یکدیگر سبقت میگیرید سوی بهشت بر قدر
سبقت شما سوی نماز جمعه و بدرستی که درهای آسمان گشوده میشود برای بالا رفتن عملهای بندگان دهم حدیث
عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ قَالَ اعْمَلُوا
وَعَجِّلُوا فَإِنَّهُ يَوْمٌ مُضَيَّقٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فِيهِ وَثَوَابُ أَعْمَالِ الْمُسْلِمِينَ فِيهِ عَلَى قَدْرِ مَا ضُيِّقَ عَلَيْهِمْ وَالْحَسَنَةُ
وَالسَّيِّئَةُ تُضَاعَفُ فِيهِ قَالَ وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانُوا يَتَجَهَّزُونَ لِلْجُمُعَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِأَنَّهُ يَوْمٌ مُضَيَّقٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ شرح شاید که باعث سؤال
استعلام دفع اشکال باشد که ناشی شده از تفسیر مخالفان ندا را باذان که متصل بخطبه و نماز میباشد و اشکال اینست
که خلایق چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریبا چگونه بعد از شروع در اذان سعی میکنند و بنماز میرسند با وجود آنکه تعجیل در نماز
سوی جمعه مکروه است و سکینه و وقار در آن مستحب است چنانچه می آید در حدیث اول چهارم باب آینده و حاصل
جواب اینست که نه امعنی اذان نیست بلکه معنی طلب امام است آن خلایق را سوی خود برای نماز بارسال رسولان
سوی چهار طرف یا شش طرف و مانند آن پیش از روز جمعه برای جا ذخون و امر مردمان است و جمعه و مراد بسعی
سوی ذکر الله اینست که مسلمانان کارها را که دارند برای معاش درا روز پیش از اذان میکرده باشند
تعجیل تا فراغت دریابند نماز را و اگر احتیاط بیشتر کنند در روز پنجشنبه شروع در تدارک کنند بهتر خواهد بود چنانچه
گفته که و الله لقد بلغنی تا آخر مضیق دو جا مرفوع و صفت یوم است و مراد اینست که تکلیفی عظیم مخصوص آن روز شده
زیرا که دخول کسی در چنین مجمع عامی خالی از خطرها نمی باشد فی در فیه سببیه یا برای تعلیل است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و
ضمیر راجع بذکر الله است که عبارتست از امام مفترض الطاعه خواه نبی و خواه وصی موافق احتمال آنچه گذشت در حدیث
اول کتاب فضل القرآن که گفتن ذکر الله و ظرف اول متعلق بمضیق است و ممکن است که مضاف الیه یوم که مضیق در سوم ...



نیز برای ظرفیت باشد و ضمیر راجع بیوم باشد یا ما مصدریه است و ضیق بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یعنی
روایت است از جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفتم او را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره جمعه که پس
سعی کنید سوی ذکر الله امام گفت که کار سازی کنید در روز جمعه و شتاب کنید چه بدرستی که آن روزیست که تنگ کرده شده است
بر مسلمانان بسبب ذکر الله و ثواب عملهای مسلمانان برای ذکر الله بر قدر تنگ کرده شدن بر ایشانست و هر کدام
از حسنه و سیئه مضاعف میشود و باعتبار ثواب و عقاب برای ذکر الله یا بمعنی که ثواب فرمانبرداری امام مفترض الطاعه
چند برابر نافرمانی ثواب فرمانبرداری ما در و پدر است مثلا و عقاب نافرمانی امام مفترض الطاعه چند برابر نافرمانی ما در و پدر است
مثلا راوی گفت که و گفت امام محمد باقر علیه السلم بخدا قسم که هر آینه رسید بمن اینکه اصحاب نبی صلی الله علیه و آله عادت ایشان
این بود که تدارک کری میکردند برای نماز جمعه در روز پنجشنبه برای اینکه روز جمعه روزیست که تنگ کرده شده است بر
مسلمانان یازدهم حدیث عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ بِيَوْمٍ أَفْضَلَ مِنْ يَوْمِ
الْجُمُعَةِ وَإِنَّ كَلَامَ الطَّيْرِ فِيهِ إِذَا لَقِيَ بَعْضُهَا بَعْضاً سَلَامٌ سَلَامٌ يَوْمٌ صَالِحٌ شرح سلام دو اول مرفوع است
بتقدیر سلام علیک مثل آیت سوره ذاریات قال سلام و در دوم منصوب و مفعول مطلق است و مضاف است بیوم که مجرور است
صالح مجرور و صفت یوم است و ممکن است که بود که سلام در دوم مرفوع و تکرار اول باشد و این موافق روایت شیخ طوسی
در تهذیب در کتاب الصلوة در باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها که مقدم بر ابواب الزیادات است که سلام سلام یوم صالح
روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام هر کدام گفت که طلوع نکرد آفتاب در روزی که بهتر باشد
از روز جمعه و بدرستی که سخن مرغان در آن روز چون برخورند بعض آنها ببعض این است که سلام بر شما باد سلام روزی که
خوب است دوازدهم حدیث قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّاعَةُ الَّتِي فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ الَّتِي لَا يَدْعُو فِيهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا
اسْتُجِيبَ لَهُ قَالَ نَعَمْ إِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ قُلْتُ إِنَّ الْإِمَامَ يُعَجِّلُ وَيُؤَخِّرُ قَالَ إِذَا زَاغَتِ الشَّمْسُ شرح زاغت
بزای با نقطه و الف و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل العین الیاء باب ضرب است الزیغ میل آفتاب بجانب
مغرب یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که آن ساعتی که در روز جمعه آن ساعتیست که دعا نمیکند در آن ساعت
مومنی مگر آنکه مستجاب شد برای او کدام است گفت آری میگویم وقتی است که بیرون آید پیشنماز از خانه خود سوی
مسجد گفتم بدرستی که پیشنماز گاهی تعجیل میکند و گاهی تاخیر میکند یا بمعنی که گاهی پیش از زوال بیرون می آید و گاهی بعد از زوال
گفت وقتی است که زوال آفتاب شود سیزدهم حدیث عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَا عُمَرُ إِنَّهُ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَلَائِكَةٌ بِعَدَدِ الذَّرِّ فِي أَيْدِيهِمْ أَقْلَامُ الذَّهَبِ وَ
قَرَاطِيسُ الْفِضَّةِ لَا يَكْتُبُونَ إِلَى لَيْلَةِ السَّبْتِ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ

الف مرة وفي سائر الايام مائة مرة شرح روایتست از عمر بن یزید که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که ای
عمر چون شود شب جمعه فرود می آیند از آسمان فرشتگانی بعدد موران کوچک در دستهای ایشان قلمهای طلاست
وصحیفهای نقره است می نویسند تا شب شنبه مگر درود بر محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله پس بسیار کن از آن درود امام
گفت ای عمر بدرستی که از جمله سنت است اینکه درود کرده شود بر محمد و خانواده او در هر روز جمعه هزار بار و در باقی روزها
صد بار چهاردهم اصل عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن الرضا عليه السلام قال قلت له بلغني ان يوم
الجمعة اقصر الايام قال كذلك هو قلت جعلت فداك كيف ذاك قال ان الله تبارك وتعالى يجمع
ارواح المشركين تحت عين الشمس فاذا ركدت الشمس عذب الله ارواح المشركين بركود الشمس
فاذا كان يوم الجمعة لا يكون للشمس ركود رفع الله عنهم العذاب لفضل يوم الجمعة فلا يكون للشمس
ركود شرح كيف ذاك سؤالست از كيفيت كوتاهی نه از سبب کوتاهی پس مقصود اینست که چه معنی کوتاهست و حاصل
جواب امام علیه السلم اینست که کوتاهی در اینجا بدو معنی مستعمل میشود یکی حقیقی مثل اینکه روز زمستان کوتاهتر از روز
تابستانست دیگری مجازی و آن باعتبار امر خارجست و آن دو قسم است اول وقوع راحتی در آن چنانکه میگویند
که روز وصال کوتاهتر از روز هجرانست دوم کثرت اشتغال ضروریه در آن چنانکه گذشت در حدیث دهم این باب
که کان یوما مضیقا علی المسلمین و مراد اینجا معنی مجازیست لیکن چون قسم دوم معنی مجازی مشهور و معروف بوده امام
علیه السلم اکتفا بقسم اول کرده یا آنرا نیز بیان کرده و اینجا منقول نشده و بر هر تقدیر راحتی که بیان شده نسبت
بارواح مشرکین است یجمع بصیغه مضارع غائب معلوم باب منع است عین بمعنی قعر است عین الشمس عبارتست از
وادی برهوت که در حضرموت است و مذکور شده در کتاب الجنائز در احادیث باب ارواح الکفار که باب نوزدهم
است اینکه آید در آن روایت که ذکرش رفت و بیان شد و شاید که استعمال عین الشمس در آن باعتبار
این باشد که طول آن وادی موافق خط نصف النهار است پس آفتاب در هر روز از نصف ساعت پیش از
زوال تا نصف ساعت بعد از زوال جمیع آن وادی را فرو میگیرد و بغایت گرم میکند و آن باعث زیادتی عذاب
ارواح مشرکان که در آنجاست میشود مگر آنکه الله تعالی بسبب فضل روز جمعه آن زیادتی عذاب را از آن ارواح
بردارد و بخرق عادت و این مبنی بر اینست که نفس ناطقه جسم است رکدت براء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غائبه
معلوم باب نصر است الرکود بضم راء و سکون واو و آن عبارتست از حالتی که شمس میباشد از نصف ساعت قبل
از زوال تا نصف ساعت بعد از زوال باعتبار اینکه مانند ساکن مینماید یا باعتبار اینکه هیچ جزء آن وادی در آن وقت
سایه ندارد عذب بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و مراد زیاد کردن عذابست با در برکود برای سببیت



ساو ظرف عذاب یا ظرف رکود است و لا یکون للشمس رکود نفی از مجاز است و مراد اینست که چون عذاب ندارند
مانند اینست که رکود نداشته باشد رفع الله برا بی نقطه استیناف بیانی لا یکون للشمس رکود است پس ماضی بمعنی مضارع
است زیرا که در حکم جزای شرط است فلا یکون للشمس رکود نتیجه استیناف بیانی تا معلوم شود که نفی رکود
بعنوان مجاز مشهور است و بعنوان حقیقت نیست یعنی روایتست از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح با بی نقطه و کسر
زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه از امام رضا علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را که
رسیده بمن از ائمه علیهم السلم اینکه روز جمعه کوتاه‌ترین روزهاست امام گفت چنانست آن روز گفتم قربانت شوم
چگونه است این امام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی جمع میکند ارواح مشرکان را در قعر وادی برهوت پس چون
درنگ کند آفتاب در حوالی نصف النهار عذاب میکند الله تعالی ارواح مشرکان را بسبب درنگ کردن آفتاب
در ساعتی پس چون شود روز جمعه نباشد آفتاب درنگ کردنی بیان این آنکه برمیدارد از ایشان عذاب را
برای ام
برای فضیلت روز جمعه پس نمیباشد برای آفتاب درنگ کردنی در روز جمعه باب بیست و هفتم اصل باب
التزین یوم الجمعة شرح التزین مصدر باب تفعل آراسته کردن خود یعنی این باب بیان آراسته کردن خود است
در روز جمعه در این باب دو حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لیتزین احدکم یوم
الجمعة ويغتسل ويتطيب ويسرح لحيته ويلبس انظف ثيابه وليتهيأ للجمعة وليكن
عليه في ذلك اليوم السكينة والوقار وليحسن عبادة ربه وليفعل الخير ما استطاع فان
الله يطلع على الارض ليضاعف الحسنات شرح لیتزین بفتح لام و کسر لام میتواند بود و بنا بر اول لام برای ابتدا
و تاکیدست و فعل مرفوعست و بنا بر دوم لام برای امر غائب است و فعل مجزومست و حاصل هر دو یکیست یسرح
بسین بی نقطه و را بی نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است لیتهیا بصیغه امر غائب باب تفعل است
التهیو ساخته شدن برای کاری السکینة آرام اعضا والوقار بفتح واو آرام دل و عکس نیز ممکن است لیحسن بصیغه امر غائب
باب افعالست یطلع بتشدید طا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب افتعال است الاطلاع مشرف شدن
و استعمال آن اینجا بنوعی از مجازست مثل آیت سوره رعد اولم یروا انا ناتی الارض و بیان شده در کتاب العقل
در حدیث ششم باب جهل العلماء که باب ششم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم هرآینه آراسته شود یکی
از شما در روز جمعه بیان این آنکه غسل جمعه میکند و بوی خوش بکار میبرد و شانه میکند ریش خود را و میپوشد پاکیزه‌تر
جامهای خود را و باید که ساخته شود برای جمعه یعنی که در روز پنجشنبه براق کری خود کند برای روز جمعه چنانکه
گذشت در حدیث دهم باب سابق یا یعنی که در روز جمعه از شغلهای دنیا فارغ شود تا در اول وقت سعی کند

یا یمینی که احتیاط خود را نگاه دارد تا مبادا که در حضور مخالفان که نماز جمعه میکنند خلاف تقیه عمل آید چنانچه مذکور شود در باب
نوبة الامام مجهول که آب سفید آدم است و باید که باشد برای او و آرزو دارد آرام اعضا و آرام دل که اثر آن در حسنهای کار بر
و باید که نیکو کند عبادت صاحب کمال اعتبار خود را و باید که کند عمل صالح را چندانکه وسعت و قدرت داشته باشد
چه هر کسی که امید لقا مشرف شود با اعتبار علامت همت خود بر زمین تا چند برابر کند اعمال صالحه را دوم حمل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ وَقَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللهِ
عَلَى سُنَّةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ وَبِكُلِّ قُلَامَةٍ عِتْقَ رَقَبَةٍ وَلَمْ يَمْرَضْ مَرَضًا يُصِيبُهُ إِلَّا
مَرَضَ الْمَوْتِ شرح قلم بقاف بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا تفعیل است قلامه بضم قاف و تخفیف لام آنچه جدا شود
از ناخن بچیدن آن لم یمرض بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرب است یصیبه صفت مرضا است و ذکر این برای اخراج
از مرض سلت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت که هر که بگیرد شارب خود
و چیند ناخنهای خود را در روز جمعه بعد از آن گوید آنچه کردم بنام خدا است بر طریقت محمد و آل محمد است می نویسد
الله تعالی برای او بهر موی او و بهر ریزه ناخنی آزاد کردن بنده و بیمار نشود بیماری که در یابد او را با مرض که شدید باشد
مگر بیماری مردن سیوم حمل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ
فِي الْحَضَرِ وَعَلَى الرِّجَالِ فِي السَّفَرِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت غسل در روز جمعه لازم است بر مردان
و زنان در حضر و لازم است بر مردان در سفر چهارم حمل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَدَعِ الْغُسْلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
فَإِنَّهُ سُنَّةٌ وَشُمَّ الطِّيبَ وَالْبَسْ صَالِحَ ثِيَابِكَ وَلْيَكُنْ فَرَاغُكَ مِنَ الْغُسْلِ قَبْلَ الزَّوَالِ فَإِذَا زَالَتْ
فَقُمْ وَعَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ وَقَالَ الْغُسْلُ وَاجِبٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ شرح شم بضم و فتح شین با نقطه و تشدید
میم مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر و علم است الطیب بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
خوشبوئی و واو در و علیک حالیه است و السکینه مرفوعست یا واو عاطفه است و علیک اسم فعل است بمعنی الزم
و السکینه منصوبست و حاصل هر دو یکیست معنی واجب مشترک میان مستحب و موکد و فریضه است یعنی گفت
امام محمد باقر علیه السلام وا مگذار غسل را در روز جمعه چه هر سنتی که آن طریقت رسول علیه السلم است و بوکن خوشبو را و آن که
و بپوش جامهای لایق خود را و باید که باشد فارغ شدن تو از غسل پیش از زوال آفتاب پس چون زوال آفتاب
شود پس برخیز برای سعی سوی ذکر الهی بر حالی که بر تو باشد آرام اعضا و آرام دل و امام گفت غسل لازم است
در روز جمعه پنجم حمل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْغُسْلُ يَوْمَ أَخْذِ الشَّارِبِ وَالْأَظْفَارِ وَغَسْلُ
الرَّأْسِ بِالْخِطْمِيِّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَنْفِي الْفَقْرَ وَيَزِيدُ فِي الرِّزْقِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت



گرفتن شارب و ناخنها و شستن سر با آب خطمی در روز جمعه بر طرف میکند نیازمندی را و زیاد میکند در روزی آدمی
که باعث تنگی روزی است از جهد و سطر نیز میشود و مراد اینست که هر کدام که واقع شود باعث این میشود بقرینه حدیث
آینده ششم حمل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ وَقَلَّمَ مِنْ أَظْفَارِهِ وَغَسَلَ رَأْسَهُ
بِالْخِطْمِيِّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ نَسَمَةً شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بگیرد چیزی از شارب
خود را هر چند که کم باشد و چیند چیزی از ناخنهای خود را هر چند که یکریزه باشد و بشوید سر خود را با آب و خطمی در روز جمعه
میشود مانند کسی که آزاد کرده باشد بنده را یا مخفی که هر کدام از اینها که واقع شود مانند عتق رقبه است پس منافات نیست
میان این حدیث و حدیث دوم این باب هفتم حمل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَخْذُ الشَّارِبِ وَالْأَظْفَارِ
مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ شرح هر یکی از من و الی ابجا ظرف مستقر شده حالست از هر یک از
الشارب و الاظفار زیرا که اخذ مصدر مضاف بمفعولست و محول من و الی خارج میباشد از حکمی که در کلام است پس
مراد اینست که اخذ در جمعه باشد شارب و اظفار را که باقی در شش روز که میان جمعه و جمعه دیگر است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت گرفتن شارب و ناخنها بر جایی که آن شارب و ناخنها باشد از روز آدینه تا روز آدینه
دیگر باعث ایمنی از خوره است هشتم حمل عَنْ زُرَارَةَ وَالْفُضَيْلِ قَالَا قُلْنَا لَهُ أَيُجْزِي إِذَا اغْتَسَلْتُ بَعْدَ الْفَجْرِ
لِلْجُمُعَةِ قَالَ نَعَمْ شرح مراد بغسل اجزا غسل جنابت مانند آنست و مراد بجمعه روز آدینه است یا مراد بغسل غسل
جمعه است که متصل بطلوع فجر باشد و مراد بجمعه نماز جمعه یا روز آدینه است یعنی روایت است از زراره و فضیل که از او پرسیدن
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام ما گفتیم که گفتیم امام علیه السلام را آیا کافیست چون غسل کنیم بعد از طلوع فجر
برای جمعه گفت آری نهم حمل عَنْ حَرِيزٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بُدَّ مِنْ
غُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ فَمَنْ نَسِيَ فَلْيُعِدْ مِنَ الْغَدِ وَرُوِيَ فِيهِ رُخْصَةٌ لِلْعَلِيلِ شرح اطلاق اعاده
بر فعلی که نکرده باعتبار اینست که چون فراموش کرده ثواب کردن دارد پس گویا که کرده است من در من الغد
بمعنی فی است و روی کلام حریز است یعنی روایت است از حریز از بعض یاران ما از امام محمد باقر علیه السلم گفت چاره
نیست از غسل روز جمعه در حضر و سفر پس هر که فراموش کند پس باید که اعاده کند در فردا که روز شنبه است
و روایت کرده شده است از امام محمد باقر علیه السلم در غسل جمعه رخصتی برای صاحب علت یعنی عذر مطلقا یا مانعی
بیماری دهم حمل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ غَسْلُ الرَّأْسِ بِالْخِطْمِيِّ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ أَمَانٌ مِنَ الْبَرَصِ وَ
الْجُنُونِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شستن سر با آب خطمی در هر روز آدینه باعث ایمنی است
از برص و دیوانگی باب بیست و هشتم حمل باب وجوب الجمعة [illegible] شرح وجوب الجمعه بتقدیر وجوب صلوة الجمعه

وحقیقت جمعه بیان میشود در شرح حدیث چهارم این باب و علی کم کتب بتقدیر وانما علام کتب است علی بنائه است
کم استفهامیه است و الفاظ استفهام گاهی مستعمل میشود در آنچه در جواب استفهام حقیقی میباشد مثل علمت کم عندک
زیرا که علم با استفهام حقیقی جمع نمیشود و اینجا از آن قبیل است و این اشارتست بکل حدیث چهارم و پنجم این باب
چنانچه بیان میشود **بعد** این باب بیان وجوب نماز جمعه است و بیان اینکه آن بنابر چند نفر که وسیله اقتدا جمعه شوند
واجب میشود و در این باب هفت حدیث است **اول صحیح** عن ابی بصیر و محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ان الله عز وجل فرض فی کل سبعة ایام خمسا وثلثین صلوة منها صلوة واجبة علی کل مسلم
ان یشهدها الا خمسة المریض والمملوک والمسافر والمرأة والصبی **شرح** فرق میان مفروض و واجب
که مفروض مکلف به در صریح یا ظاهر قرآنست و واجب اعم از آنست و بیان مفروض بودن پنج نماز در هر روز و
شب گذشت در حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است من در منها موصوف جرو برای تبعیض است و ظرف
خبر مبتدا است که مقدم شده و صلوة مبتدا است که موخر شده و من هم بمعنی بعض و مبتدا است بقرینه اینکه در حدیث
ششم این باب فیها جای منها است پس مقصود اخبار از نماز جمعه جامعه شرایط صحت است باینکه از جمله
سی و پنج است و سی و ششم نیست پس جمع میان آن و ظاهر مشتمل بر بدعت است تامیت و اجبه دلالت میکند بر
نعت صلوة است و ضمیر مستتر در آن متعلق است و راجع بصلوة است علی کل مسلم ان یشهدها چهار احتمال
دارد **اول** اینکه ظرف متعلق بواجبه باشد و ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر تمیز نسبت در واجبه باشد
و شهود از صلوة بمعنی حضور نزد آن باشد چون امام اقامت آن کرده باشد پس مراد بکل مسلم هر مومن از جمله رعیت
است زیرا که این ماخوذ است از آیت سوره جمعه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی
ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون و معلوم است که منادی و ذکر امر خارجست از آن مومنان یعنی الذین
آمنوا در آیت سوره نساء که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم زیرا که رسول و اولی
الامر خارج از آن باوجود آیت سوره بقره آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون چه امر کسی باطاعت خودش
صحیح نیست پس این حدیث دلالت میکند بر اینکه اشاره ای نماز جمعه مخصوص است بامام مفترض الطاعه که عالم بجمیع احکام
شرع و متشابهات قرآنست خواه رسول و خواه وصی رسول و از رعیت صحیح نیست و واجبست بر رعیت اینکه
حاضر شوند نزد آن امام اگر نماز کند برای نماز جمعه و این مبنی بر آنست که آیات بسیار و احادیث بسیار دلالت میکند
بر اینکه ذکر الله عبارتست از رسول و وصی رسول است مثل آیت سوره نور فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه
یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة و مثل آیت سوره

طلاق

طلاق قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله مبینات و مثل آیت سوره زمر الله نزل احسن الحدیث کتابا
متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله و مثل آیت سوره رعد الا بذکر الله
تطمئن القلوب و گذشت در حدیث اول کتاب فضل القرآن و تفسیر آیت سوره عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر
ولذکر الله اکبر که یعنی ذکر الله و نحن اکبر و گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب ان اهل الذکر الذین امر الخلق بسؤالهم
هم الائمة علیهم السلم که باب بیستم است امضمون که قال رسول الله صلی الله علیه وآله الذکر انا والائمة اهل الذکر بدانکه
از جانب هست که با وجود اخبار بعضی دعوای اجماع علما میکنند بر اینکه مراد بذکر الله خطبه جمعه یا نماز جمعه است
و این مبنی بر جهل بمقتضای عربیت است بدو وجه اول اینکه اگر چنان میبود لفظ ذکر الله میگفت بجای الی ذکر الله چه الی
الی در زبان عربی بیان میکند واقع باشد بخلاف مدخول لام مثل و من اراد الآخرة وسعی لها سعیها و خطبه نماز در زمان جمع هنوز
واقع نشده دوم اینکه اگر چنان باشد معلوم شرط در ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون باطل میشود و آن مفهوم این است که اگر
معلوم مخاطبان نباشد اینکه منادی ذکر الله است این سعی خیر برای ایشان نیست نظیر آیت سوره زخرف
ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق وهم یعلمون و مصنف رحمه الله تعالی در دیباچه تفسیر آن
گفت که عبارتست الشهادة مقبولة لعلة العلم بالشهادة و لولا العلم بالشهادة لم تکن الشهادة مقبولة و بیان شد
و بهر حال این دعوی را ثابت نمیکرد و مراد بمنادی از اذا نودی للصلوة طلب است موافق آیت سوره آل عمران ربنا انا
سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم و بیان اینکه مراد بمنادی امام معصوم است گذشت در شرح حدیث دهم باب
شصت و ششم و ایضا با قطع نظر از بنا میتوان گفت که ائمه اهل البیت قیاس کرده نمیشوند بدیگران در امثال هو علی کل
مسلم ان یشهدها چنانچه ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول النبی صلی الله علیه وآله ما اظلت الخضراء ولا اقلت
الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر روایت کرده که انا اهل بیت لا یقاس بنا احد **دوم** اینکه ان بفتح همزه مصدریه
باشد و مصدر بدل اشتمال ضمیر مستتر در واجبه باشد و دلالت همانست که مذکور شد اگر گوید که شرط در بدل
اشتمال اینکه نیست وجوب بضمیر صلوة خلاف مقتضای ظاهر است گوییم که مفروض اخص از واجب است پس اخبار از
وجوب چیزی بعد از اخبار از مفروض بودن آن لغو و مقتضای ظاهر است **سوم** اینکه ان بفتح همزه مصدریه باشد
و مصدر مبتدا باشد و ظرف متعلق بواجبه نباشد بلکه خبر مبتدا باشد بتقدیر فرض علی کل مسلم و دلالت همانست
که مذکور شد اگر گوید که بنابرین ذکر واجبه لغو میشود زیرا که مفروض اخص از واجب است گوییم که واجبه برین تقدیر یعنی
واجب علی الامام است و ذکر واجبه برای اشعار باینست که اقامت جمعه بر امام فرض نیست بلکه گاهی بنابر مصلحتی که اقتضا کند
جمع خلایق چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریبا کند واجب میشود بر امام و در آن صورت بر رعیت مفروض میشود حضور نزد آن

جمعه زیراکه در آیت سوره جمعه تکلیف ذکر الله شده ندا و تکلیف رحمت شد الهی سوی ذکر الله بر تقدیر ندای او چهارم
اینکه ان بکسر همزه شرطیه باشد و شهود بمعنی قرب باشد و آن اینست که بعد میان ان بسلم و جمعه امام زیاده بر دو فرسخ
نباشد و دلالت بر حالتست که مذکور شد لکن بر این تقدیر ظاهر نیست استثنای جمله اینجا و استثنای اشد در حدیث
ششم این باب مبنی بر آنکه بر عهده است باعتبار آن زمان و باعتبار حال مخاطب و لهذا المحبوس و خایف از دشمن
و مانند آنها در هیچکدام مذکور نیست و مقصود استثنای صاحبان عذر است و این منافات ندارد با اینکه استثنا
در لفظ آیت سوره جمعه صریح نشده استعمال مسلم در نا بالغ حقیقت نیست مانند استعمال مؤمن که مذکور میشود در کتاب
الایمان و الکفر است در حدیث پانزدهم باب نوادر که آخر ابواب است در تفسیر آیت سوره نساء فتحریر رقبة
مؤمنة که یعنی بذلک مقرة قد بلغت الحنث پس اگر استثنا متصل باشد شاید که مراد بصبی نوبالغ و سموی او باشد
بنابر اینکه دخول کودکان در هجوم عام باعث ضرر ایشان میشود و استعمال صبی در بالغ سموی رو بسیار است
مثل آنچه می آید در کتاب النکاح در حدیث ششم باب من امکن من نفسه که باب صد و هشتاد و هفتم است و در کتاب القضایا
والاحکام در حدیث ششم آخر ابواب بدانکه وجوب حضور جمعه بر هر مسلم مطلقا وقتی صحیح است که اتیان کنند آن کسی با
که فروع در عدالت او منافی حقیقت اسلام باشد نظیر اینکه شیعه امامیه استدلال کرده اند بر عصمت اولی الامر بآیت
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آنچه در احادیث وارد شده از حکم بکفر و نفاق
متخلف از جمعه و متهاون بآن دلیل واضح است بر این مدعی سیم روایت است از ابو بصیر و محمد بن مسلم از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عزوجل در قرآن فرض کرد در هر هفته روز و شب سی و پنج نماز را از جمله
نمازی که واجب است بر هر مسلمان از جمله جمعیت باعتبار اینکه حاضر شود نزد آن چون امام اتیان آن کرده
باشد مگر پنج کس بیمار و غلام و مسافر و هشت فرسخ و زن و صبی دوم اصل عن محمد بن مسلم و زرارة عن ابی
جعفر علیه السلام قال تجب الجمعة علی من کان منها علی فرسخین شرح روایت است از محمد بن مسلم از زرارة
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که واجب میشود حضور نزد جمعه دو رکعتی در حضر با خطبتین که صحیح باشد و عقد و کننده اتیان
کننده آن بر هر که باشد نسبت بآن بر دو فرسخ یا کمتر دلالت این حدیث بر اینکه اتیان کننده دو جمعه دو رکعتی در حضر امام
مفترض الطاعه یا منصوب بخصوص از جانب او میباشد ظاهر است از شرح حدیث سابق سیم اصل عن محمد بن
مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجمعة فقال تجب علی من کان منها علی رأس
فرسخین فاذا زاد علی ذلک فلیس علیه شیء شرح مضمون این و دلالت این مثل سابق است و ایضا مطاع
فلیس علیه شیء اینست که کسی که بقدر زیاده از دو فرسخ دور باشد از جمعه واجب نیست بر او اتیان جمعه و حضور





نزد آن جمعه چهارم اصل عن زرارة قال کان ابو جعفر علیه السلام یقول لا یکون الخطبة والجمعة وصلوة
رکعتین علی اقل من خمسة رهط الامام واربعة شرح خطبة اینجا عبارتست از خطبه اولی از جمله دو خطبه و میتواند بود
که عبارت از خطبتین باشد و بر هر تقدیر جمعه عبارتست از مضمون آیه و آن جمع امام است مردمان را بر کاری که اراده
آن دارد و مطرزی در مغرب گفته که الجمعة من الاجتماع کالفرقة من الافتراق اضیف الیها الیوم والصلوة ثم کثر الاستعمال
حتی حذف منها المضاف و جمعت فقیل جمعات و جمع یا عبارتست از مردمان جمع کرده شده برای کاری که امام
اراده آن دارد و صاحب قاموس گفته که الجمعة المجموعة و مثل همین گفته است و موافق اینست روایت ابن بابویه از امام رضا
علیه السلام در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلم که گفت قال
فلم صارت صلوة الجمعة فاحب الله عزوجل ان یخفف عنهم لموضع التعب الذی صاروا الیه تا قول او که فان قال فلم
جعلت الخطبة قیل لان الجمعة مشهد عام فاراد ان یکون الامام سببا لموعظتهم و ترغیبهم فی الطاعة و ترهیبهم من المعصیة و
توقیفهم علی ما اراد من مصلحة دینهم و دنیاهم و یخبرهم بما ورد علیه من الآفاق و من الاحوال التی لهم فیها المضرة والمنفعة فان قال فلم
جعلت خطبتین قیل لان یکون واحدة للثناء والتمجید والتقدیس لله عزوجل والاخری للحوائج والاعذار والانذار
والدعاء و ما یرید ان یعلمهم من امره و نهیه ما فیه الصلاح والفساد و میتواند بود که مراد بجمعه فریضه وقت زوال روز آدینه
باشد خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی بقرینه ذکر صلوة رکعتین بعد از آن و بر هر تقدیر دلالت میکند بر اینکه خطبه و جمعه فی
صلوة رکعتین متحقق میتواند بود … بقرینه اینکه خطبه واجب نیست بر غیر امام رهط بفتح را و سکون
هاء و طاء … مضاف الیه … نظیر آیت سوره نمل و کان فی المدینة تسعة رهط زیرا که رهط جاری مجرای
جمعیت بمعنی مردان است … مثل امام مفترض الطاعه مبسوط الید و عاملان او و اربعه دو احتمال دارد اول
اینکه مراد چهار عامل امام باشد مثل چهار سردار لشکر که از جنس میامنه باعتبار اینکه در روز جنگ پنج فرقه میشوند
قلب و میمنه و میسره و مقدمه و ساقه و سردار قلب امام است و چهار سردار برای دیگرانست و مثل چهار کس که هر کدام
برای نماز و طلب مردمان بجایی از چهار جانب رود تا دو فرسخ در عرض هفته برای اجتماع ایشان نزد امام در وقت
زوال روز جمعه دوم اینکه مراد چهار ماموم باشد که بوسیله انعقاد جمعه شوند خواه بعض ایشان از سر دو فرسخ آمده
باشد و خواه نه و این مرضی مصنف رحمه الله تعالی نیست و الا در عنوان باب بجای و علی کم تجب میگفت که و بکم
تنعقد یا میگفت که و علی کم تنعقد و ایضا منافی ظاهر روایتی است که از ابن بابویه منقول شد و تصریح بصحت
سند آن روایت کرده شیخ زین الدین رحمه الله تعالی در شرح شرایع در کتاب الصوم در بحث کفاره جمع والله اعلم
پنج روایت است از زراره گفت که بود امام محمد باقر علیه السلام که میگفت که جایز نباشد خطبه جمعه و گزاردن

و در کمیت بنابر کمتر از پنج نفر امام مفترض الطاعه و چهار عامل او حدیث دوم عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادنی
ما یجزی فی الجمعة سبعة او خمسة ادناه شرح جمعه مبتدا است ادناه خبر مقدم است یا برعکس است و بر هر تقدیر او
برای عطف جمله بر جمله است و دو احتمال دارد اول آنکه برای تخییر باشد مثل او کصیب من السماء و مراد این باشد که
ادنای آنچه مجزیست در جمعه هفت است که امام مستقل و مبسوط الید باشد و در تخییر اشاره است به استقلال امام آدمی مخیرست اگر خواهد
هفت نفر میگوید و اگر خواهد پنج نفر میگوید زیرا که پنج سردار لشکر که مذکور شدند در شرح حدیث سابق جدا می‌باشند
از دو سردار دیگر یکی سردار شرطة الخمیس که پیاده‌ها باشند دیگری سردار کمین که طرح می‌باشند دوم آنکه برای تقسیم
باشد و اشارت باشد بآنکه جمعه که واجب است بر اهل چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریبا حضور بر ایشان کنند مردم آن
دو قسم است اول آنچه مردمان حوالی آن از اهل قری و حصون و صحرا نشینان بغایت بسیار باشند و چهار کس کافی
نباشند برای ندا و طلب ایشان پس میباید که امام شش کس را بفرستد برای ندا و طلب و چهار جانب از هر قسم
مساوی کنند و هر قسمی را یک کس کند برای ندا و طلب دوم آنکه مردمان اطرافش بسیار نباشند و در این صورت چهار
کس کافیست پس مراد از سبعه امام و شش عامل اوست و مراد از خمسه امام و چهار عامل اوست که مذکور شد در شرح
حدیث سابق و بعضی میگویند که مراد از سبعه امام و شش ماموم است و مراد از خمسه امام و چهار ماموم است و در صورت
اول جمعه واجب است و در صورت دوم مستحب است و ابن بابویه در فقیه در باب وجوب الجمعة و فضلها و من وضعت
عنه الخ که روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال تجب الجمعة علی سبعة نفر من المؤمنین و لا تجب علی اقل منهم الامام
و قاضیه و مدعی حقا و مدعی علیه و شاهدان و الذی یضرب الحدود بین یدی الامام و قریب بمضمون این روایت کرده شیخ
طوسی در تهذیب در باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها که مقدم بر ابواب الزیادات است و در آنجا المدعی حقا و المدعی علیه
بجای مدعی حق و مدعی علیه اینجا است و بر هر تقدیر این نوعی از تعبیر از استقلال امام جمعه است و مراد این نیست که
میباید که این شش کس ماموم باشند والله اعلم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کمتر
آنچه کفایت میکند در جمعه هفت نفر است یا پنج نفر کمتر از آن نیست حدیث سیم عن زرارة عن ابی عبد الله
علیه السلام قال فرض الله علی الناس من الجمعة الی الجمعة خمسا و ثلثین صلوة منها صلوة واحدة
فرضها الله تعالی فی جماعة و هی الجمعة و وضعها عن تسعة عن الصغیر و الکبیر و المجنون و المسافر
و العبد و المراة و المریض و الاعمی و من کان علی راس فرسخین شرح توضیح بعضی از کلمات
در شرح حدیث اول این باب جمعه در اول و دوم مضاف الیه است یا مضاف محذوف است بتقدیر من ابتداء الجمعة الی
ابتداء الجمعة واحده بمعنی یگانه و بی نظیر است مثل فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة جمله وصفیه است صفت واحده است



فی فرق جماعة یعنی منع است مثل فخرج علی قومه فی زینته یا برای سببیت است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و مثل حدیث اوثق
عری الایمان الحب فی الله و البغض فی الله و سوم جماعه برای تعظیم مثل و والد و ما ولد و مثل و لیال عشر و مراد جماعة المسلمین است
که جدا شدن از ایشان نفاق است موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله
علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم و من هم است که عن ابی عبد الله علیه السلام قال من فارق جماعة المسلمین
قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه و تفسیر جماعة المسلمین بائمه اهل البیت علیهم مذکور شد در حدیث دوم همان باب که ان
علی بن ابی طالب و الله الامام الذی یجب علینا النصیحة و لزوم جماعتهم اهل بیته و بیان شده این اشارتست بآنکه جمعه
بر اجماعات فرض عینی نیست بلکه بر رعیت فرض است چون ایشان اتباع کنند چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب در
توضیح آیت سوره جمعه ضمیر و هی راجع بصلوة واحدة است که موصوف باشد بصفت مذکوره تعریف خبر بالف لام در الجمعه
برای حصرست مراد بصغیر صبی است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب و بنابراین میتواند بود که مراد بمجنون اینجا
کسی باشد که جنون او دوری باشد و در وقت زوال روز جمعه احتمال جنون داشته باشد یعنی روایت است از زراره از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که مفروض کرد الله تعالی در قرآن بر مردمان از جمعه تا جمعه سی و پنج نماز را داخل آنهاست
نمازی که یگانه و بی نظیر است مفروض کرد آن را الله تعالی با جماعت و آن نماز یگانه پس جمعه دو رکعتی صحیح در حضرت
و دو اکه اشته آن نماز یگانه را از نه کس از کوچک سن و پیر ضعیف و دیوانه و مسافر و بنده و غلام و زن و بیمار
و کور از هر دو چشم و کسی که باشد بر سر زیاده تر از دو فرسخ پنجم ح عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام
قال یکون بین الجماعتین ثلثة امیال یعنی لا یکون جمعة الا فیما بینه و بین ثلثة امیال و لیس
یکون جمعة الا بخطبة قال فاذا کان بین الجماعتین فی الجمعة ثلثة امیال فلا بأس ان یجمّع
هؤلاء و یجمّع هؤلاء شرح ظاهر کلام اینست که ثلثة امیال اکثر ابعاد است میان دو جماعت شریک یکدیگر در جمعه
باشند میل بکسر میم و سکون یاء در اصل بمعنی مقداری از زمین است که چشم میانه در آن تمیز میکند میان اشخاص
و مرتبه آن سه یک فرسخ است پس هزار و هفتصد و پنجاه ذراع است و آن موافق میل هاشمی است و میل اموی
دو برابر آنست و لفظ میل که در حدیث مذکور شده باشد گاهی میل بمعنی هاشمی است چنانچه می آید در حدیث
سیوم باب بیست و ششم که باب حد المسیر الذی تقصر فیه الصلوة است در شرح لان الحدیث هاشمی و شیخ طوسی در
خلاف میل را در این حدیث یک فرسخ شمرده یعنی لا یکون جمعة الا فیما بینه و بین ثلثة امیال و لیس تکون جمعة الا بخطبة کلام
محمد بن مسلم یا کلام امام است و بر هر تقدیر برای دفع توهم است که مراد بیان اقل بعد میان دو جماعت در دو جمعه
دو رکعتی در حضر علیحده باشد زیرا که منافی ظاهر حدیث دوم و سیوم و ششم این باب است جمعه بمعنی نماز جمعه است و جمع

بامع با امام است زیرا که اگر رابع با موصوله مسعود میگفت که چنه و بین ما فیه انوی ثلثة امیال ابن انما رفت بانکه یکی از
دو جماعت کسانی بسند که متصل باشند و جماعتی دیگر کسانی بسند که در اطراف هستند و بعد هر کدام از جماعت متصل با امام زیاد
بر سه میل نیست پس مجموع موضعی که حاضران جمعه میباید که خارج از آن نباشند بشکل نصف دایره است که نصف
قطر آن سه میل است پس هر جمعه که خارج از آن باشد در روی زمین باطل است خواه دور و خواه نزدیک و مناسبت
این حدیث بعنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که وجوب حضور جمعه امام علیه السلم ساقط است از کسی که جا
نتواند یافت در موضعی که داخل آن نصف دایره باشد خواه مانع از جانب خودش باشد و خواه از جانب آن
موضع باشد مثل کثرت باغات و زراعات و انهار و دیوارها در صورت ازدحام خلایق پس واجب بر او چهار
رکعت است خواه با فراده و خواه با جماعت و لیس یکون جمعة الا بخطبة برای دفع توهم است که اگر بعد طرفین صف اول
از یکدیگر بقدر شش میل شود و فضا ماده را نماز ایشان باطل باشد و حاصل دفع اینست که مدار بر بعد هر دو جماعت
از یکدیگر نیست بلکه مدار بر بعد هر جماعتی از خطبه امام است که مثلا انتظام مملکت و صلاح احوال رعیت است و جمعه بسبب
آن منعقد میشود و لا هیر یجمع دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و مراد بتجمیع گزاردن نماز جمعه دو رکعتی
حضرت بدانکه آنچه مذکور شد اظهار احتمالست و شیخ طوسی رحمه الله تعالی در خلاف نفی لا یکون الجمعة الا فیما بینه
و بین ثلثة امیال را کلام محمد بن مسلم شمرده و اسقاط آن کرده و تتمه را اسقاط کرده و این حدیث را حمل بر دو جمعه
کرده و بنابر آن معلوم لیس یکون جمعة الا بخطبة سابق و لاحق خالی از اشکال نیست و ابن بابویه در فقیه و لیس یکون
خطبة الا بخطبة را نیز اسقاط کرده و با قرا انقل بالمعنی کرده و گفته که روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم انه قال اذا کان
بین القریتین ثلثة امیال فلا باس ان یجمع هؤلاء و هؤلاء و لا یکون بین الجماعتین اقل من ثلثة امیال و شیخ در تهذیب نیز
اینمضمون را از محمد بن مسلم نقل کرده و این مطابق بنای ابن حمزه رحمه الله تعالی در کتاب الوسیله در فصل فی بیان
صلوة الجمعة گفته که تحتاج فی الانعقاد الی اربعة شروط حضور السلطان العادل او من نصبه لذلک و حضور سبعة نفر حتی یجب
او خمسة حتی تستحب من تجب علیهم و تصح بهم و تکون بین الجمعتین ثلثة امیال فصاعدا او جمیع الصفوف موافقت
ایشان کرده اند و الله اعلم متن روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که میباشد میان دو جماعت
سه میل بخواب لیزاکه میباشد حضور جمعه دو رکعتی صحیح در حضر مگر در مسافتی که میان امام و میان سر سه میل است
و نیست آنکه شود جمعه دو رکعتی صحیح در حضر مگر بسبب خطبه امام ابو جعفر علیه السلم گفت که پس بنابرین چون شود میان
دو جماعت در جمعه سه میل پس نیست پروا با آنکه جمعه دو رکعتی در حضر گزارند این جماعت و جمعه دو رکعتی در حضر گزارند
آن جماعت دیگر و از هر دو جماعت صحیح باشد باب شصت و نهم اصل باب وقت صلوة الجمعة و وقت صلوة



العصر یوم الجمعة شرح این باب بیان وقت نماز جمعه است خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی و بیان وقت نماز عصر است در روز
جمعه در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال وقت الظهر یوم الجمعة حین تزول
الشمس شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وقت نماز ظهر در روز جمعه وقتی است که زوال آفتاب شود دوم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام اذا زالت الشمس یوم الجمعة فابدأ بالمکتوبة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که
چون زوال آفتاب شود در روز جمعه پس ابتدا کن بنماز فریضه یعنی که نافله را مقدم مدار سیوم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن وقت صلوة العصر یوم الجمعة فقال فی مثل وقت الظهر فی غیر یوم الجمعة شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از وقت فضیلت نماز عصر در روز جمعه پس گفت در مانند وقت فضیلت ظهر است در غیر روز جمعه و فرق
اینست که در غیر روز جمعه نماز ظهر گزارده میشود بعد از فراغ از هشت رکعت نافله که رسول علیه السلم آنها را در مقدار یک ذراع از
سایه بعد از زوال میکرده و وقت فضیلت نماز عصر در روز جمعه بعد از فراغ از فریضه ظهر در اول وقت زوال و هشت
رکعت نافله است بتفصیلی که می آید در باب التطوع یوم الجمعة که باب هفتاد و چهارم است چهارم اصل عن محمد بن خالد
عن القاسم بن العروة عن محمد بن ابی عمیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة یوم الجمعة
فقال نزل بها جبرئیل علیه السلام مضیقة اذا زالت الشمس فصلها قال
قلت اذا زالت الشمس صلیت رکعتین ثم صلیتها فقال ابو عبد الله علیه السلام اما انا فاذا زالت
الشمس لم ابدأ بشیء قبل المکتوبة شرح روایت است از محمد بن خالد از قاسم بن عروه از محمد بن ابی عمیر گفت پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از نماز در روز جمعه گفت فرو آورد آن را جبرئیل علیه السلم بر حالی که تنگ کرده شده باشد چون
زوال کند آفتاب پس بگذار آن را ابن ابی عمیر گفت که گفتم که چون زوال کند آفتاب میگزارم دو رکعت نافله را بعد از آن
میگزارم فریضه را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که اما من پس چون زوال کند آفتاب ابتدا نمیکنم بچیزی پیش از
فریضه اصل قال القاسم و کان ابن بکیر یصلی الرکعتین و هو شاک فی الزوال فاذا استیقن الزوال
بدأ بالمکتوبة فی یوم الجمعة شرح قال القاسم کلام محمد بن خالد است و مقصود بیان اینست که کلام ابن ابی عمیر منافی
کلام امام علیه السلم نیست زیرا که کلام او در صورت شک در زوال است و کلام امام علیه السلم در صورت اعتقاد است در
زوال است و شک نیست که معرفت امام بزوال آفتاب بیشتر از معرفت رعیت است چنانچه می آید در حدیث یازدهم
باب صدم از باب النوادر است یعنی گفت قاسم بن عروه که عادت عبد الله بن بکیر این بود که میگزارد دو رکعت نافله را
بر حالی که او صاحب شک بود در زوال آفتاب پس چون یقین میکرد زوال آفتاب را ابتدا میکرد بفریضه در روز
جمعه باب هفتادم اصل باب تهیئة الامام الجمعة و خطبته و الانصات شرح التهیئه بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون ها و کسر یا

یا و دو نقطه در پایین و همزه مصدر مجهول الیمین یا مهموز اللام باب تفعیل براق کیری برای کاری یا آماده کردن اسباب کمال
آن کار و مصدر مضاف بفاعل است و مراد بامام اینجا قدر مشترک میان امام مفترض الطاعة و میان وکیل او در وقت
مرض او و میان مؤمنی که برای شدت تقیه پیشنماز مخالفان شود در جمعه دو رکعتی و میان مؤمنی که پیشنماز موافقان شود در
جمعه چهار رکعتی او و در جمعه متعلق تهیئا یا متعلق بالامام است و مراد الجمعه نماز جمعه است و خطبه عطف بر تهیه است و ضمیر راجع بامام است
یا راجع بجمعه است باعتبار اینکه در اصل مصدر است و الانصات عطف بر تهیه است الانصات خاموشی برای استماع سخن
حس این باب بیان براق کیری پیشنماز برای جمعه است و بیان خطبه پیشنماز و بیان سکوت مردمان برای استماع خطبه و
استماع قرائت پیشنماز در نماز جمعه و در این باب نه حدیث است اول حسن قال ابو عبد الله علیه السلام ینبغی للامام
یخطب الناس یوم الجمعة ان یلبس عمامة فی الشتاء والصیف ویتردی ببرد یمنی او عدنی ویخطب
وهو قائم یحمد الله ویثنی علیه ویصلی علی محمد صلی الله علیه وآله ثم یوصی بتقوی الله ویقرأ سورة
من القرآن صغیرة ثم یجلس ثم یقوم فیحمد الله ویثنی علیه ویصلی علی محمد صلی الله علیه وآله وعلی
ائمة المسلمین ویستغفر للمؤمنین والمؤمنات فاذا فرغ من هذا اقام المؤذن فصلی بالناس رکعتین
یقرأ فی الاولی بسورة الجمعة وفی الثانیة بسورة المنافقین ش این حدیث برای بیان کیفیت پیشنمازی جمعه در
مخالفان است یا امام ایشان و از جمعه در موافقان است بشرط اینکه جمعه گزار وکیل امام مفترض الطاعة باشد و یعنی میگوید
که امام ایشان نیز هست و انه العلم البرد بضم با یک نقطه و سکون را بی نقطه جامه که عریض بافته شده باشد و عدن بفتح عین
بی نقطه و نون شهری است معروف در یمن که آن را عدن میگویند و نون آخر پس او اینجا برای نسبت اوست یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلام سزاوار است برای پیشنمازی از شیعه امامیه که خطبه گوید مخالفان را در روز جمعه اینکه بپوشد عمامه
زمستان و تابستان و رو اندازد بردی که یمنی باشد یا امام گفت که عدنی باشد و خطبه گوید بر جائی که او ایستاده
باشد سپاس میگوید الله را و ستایش میکند بر او یا ستایش بعد از آن سفارش میکند بترس از الله و میخواند سوره از قرآن
که کوچک باشد بعد از آن می نشیند بعد از آن برمیخیزد پس سپاس میکند الله را و ستایش میکند بر او و درود میکند بر محمد صلی الله علیه وآله
و بر امامان مسلمانان مراد درود بر ایشان بعنوان اجمال است اگر تقیه شدید باشد و بعنوان تفصیل اگر ضرورت
تا امام ضلالت آخر زمان اگر تقیه شدید باشد و طلب آمرزش میکند برای مؤمنین و مؤمنات پس چون فارغ شود از این
اقامت میگوید مؤذن پس آن پیشنماز میگزارد با مخالفان دو رکعت را میخواند در رکعت اول سوره حمد را با سوره جمعه و در
رکعت دوم سوره حمد را با سوره منافقین دوم حس عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خطب الامام یوم الجمعة
فلا ینبغی لاحد ان یتکلم حتی یفرغ الامام من خطبته واذا فرغ الامام من الخطبتین تکلم ما بینه وبین

ان تقام الصلاة وان سمع القراءة او لم یسمع اجزأه ش یسمع بتشدید میم بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التسمیع
شنوانیدن و مراد اینجا در قرائت است و ضمیر مستتر راجع بامام است و میتواند بود که بصیغه مجهول باشد و ضمیر مستتر راجع
بماموم باشد و حاصل هر دو یکیست و بر این قیاس است لم یسمع یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون خطبه
گوید پیشنماز در روز جمعه پس سزاوار نیست برای احدی اینکه سخن گوید تا آنکه فارغ شود پیشنماز از خطبه خود پس چون فارغ
شود پیشنماز از دو خطبه سخن میگوید ماموم میان فارغ شدن امام و میان اینکه شروع کند مؤذن در اقامت نماز و اگر
امام شنواند قرائت را یا نشنواند کافیست امام را یا ماموم را که نماز خلف را در هر دو تقدیر صحیح است و جهر قرائت شرط
صحت نماز جمعه نیست سیوم مجهول عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن خطبة رسول الله صلی الله
علیه وآله أقبل الصلاة او بعدها فقال قبل الصلاة یخطب ثم یصلی ش روایت از امام محمد باقر علیه السلام راوی
گفت پرسیدم او را از خطبه رسول الله صلی الله علیه وآله در روز جمعه آیا پیش از نماز بود یا بعد از نماز پس امام گفت پیش از نماز
بود خطبه میگفت بعد از آن نماز میگزارد بدانکه این حدیث مخالف ظاهر روایت ابن بابویه است در فقیه در آخر باب وجوب
الجمعة وفضلها که قال ابو عبد الله علیه السلام اول من قدم الخطبة علی الصلاة یوم الجمعة عثمان لانه کان اذا صلی لم یقف الناس علی خطبته
وتفرقوا وقالوا ما نصنع بمواعظه وهو لا یتعظ بها وقد احدث ما احدث فلما رأی ذلک قدم الخطبتین علی الصلاة و در کتاب
عیون اخبار الرضا در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیه السلام روایت
کرده که فان قال فلم جعلت الخطبة یوم الجمعة قبل الصلاة وجعلت فی العیدین بعد الصلاة قیل لان الجمعة امر دائم یکون فی
الشهر مرارا وفی السنة کثیرا فاذا کثر ذلک علی الناس ملوا وترکوا ولم یقیموا علیه وتفرقوا عنه فجعلت قبل الصلاة لیحتبسوا
علی الصلاة ولا یتفرقوا ولا یذهبوا واما العید فانما هو فی السنة مرتین وهو اعظم من الجمعة والزحام فیه اکثر والناس فیه
ارغب فان تفرق بعض الناس بقی عامتهم ولیس هو بکثیر فیملوا ویستخفوا به بعد از آن گفته که قال مصنف هذا الکتاب
رحمه الله تعالی جاء هذا الخبر هکذا والخطبتان فی الجمعة والعیدین بعد الصلاة لانهما بمنزلة الرکعتین الاخرتین وان اول من قدم
الخطبتین عثمان لانه لما احدث ما احدث لم یکن الناس یقفون علی خطبته فقدم لیقف الناس انتظار الصلاة ولا یتفرقوا
عنه مخفی نماند که این تعلیل جاری نیست در عیدین زیرا که نماز عید چهار رکعتی معمول نیست و اعتماد بر روایت کلینی رحمه الله
است چنانچه بیان شد در شرح عنوان کتاب الصلاة در مقدمه چهارم و ممکن است جمع میان روایات باینکه در روز
جمعه دو نوع خطبه میبوده یکی پیش از نماز و آن برای نظم و نسق مملکت بوده و دیگری بعد از نماز و آن برای موعظه
و مانند آن بوده نظیر آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث هفتم باب بیست و دوم که باب جوامع التوحید است که
خطب امیر المؤمنین علیه السلام یوما خطبة بعد العصر تا آخر و عثمان هر دو نوع خطبه را تقدیم کرده باشد حکایت وقتی در اصفهان

شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی و میر محمد باقر داماد رحمهما الله تعالی هر کدام نماز جمعه دو رکعتی میکرده‌اند باعتقاد اینکه نماز جمعه دیگری باطل
و خطبتین شیخ را دیگری میخوانده میان مریدان ایشان مباحثات واقع میشد از الجمله روزی در بازار یکی از مریدان میر به مرید
شیخ گفت که دو خطبه‌ای دو رکعت است پس چاره نیست که غیر شما از آنها را خواند مرید شیخ گفت اگر چنین میبود بایست
تقبل میبود چهارم حدیث عن سماعة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصلاة يوم الجمعة فقال أمّا
مع الإمام فركعتان وأمّا من يصلّي وحده فهي أربع ركعات بمنزلة الظهر يعني إذا كان إمام يخطب
فأمّا إذا لم يكن إمام يخطب فهي أربع ركعات وإن صلّوا جماعة شرح مراد بامام اینجا امام مفترض الطاعه است
و تقیید و تخصیص آن بامام خطیب مبنی بر این است که امام مفترض الطاعه اگر مبسوط الید و صاحب سلطنت نباشد خطبه نمیخواند پس نماز جمعه او
چهار رکعتی است هر چند که بعنوان جماعت بسیار باشند یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز
در روز جمعه پس گفت اما آنچه از نماز جمعه با امام مفترض الطاعه است پس دو رکعت است و اما آنچه از نماز جمعه کسی است که میگزارد
تنهای خود بی امام مفترض الطاعه پس آن چهار رکعت مانند ظهر در غیر روز جمعه یعنی اینجا اگر دو رکعت است اگر باشد امام مفترض
الطاعه که خطبه گوید پس اگر نباشد امام مفترض الطاعه که خطبه گوید پس آن چهار رکعت است هر چند که نماز گزارند بعنوان جماعت
و پیشنماز آن امام مفترض الطاعه باشد پنجم حدیث عن جعفر عن أبيه عليهما السلام قال الأذان الثالث يوم الجمعة
بدعة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیهما السلام گفت اذان سوم در روز جمعه بدعت است مراد باذان
سوم اذان بعد از فراغ امام از خطبه است باعتبار اینکه اذان اول اذان فجر روز جمعه است و اذان دوم اذان ظهر جمعه
پیش از شروع امام در خطبه مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار این است که بعضی مخالفان خیال میکنند که امام
با این اذان سوم در خل [illegible] الامام جمعه است و آن غلط است و اشارت باین شد در حدیث اول این باب که فاذا
فرغ من خطبته اقام المؤذن و محمد بن ادریس در کتاب سرائر گفته که ذکر الاذان الثالث بعد نزوله مضافا الی الاذان الاول
عند الزوال فهذا هو الاذان المنهي عنه و سمّاه بعض اصحابنا الاذان الثالث قال الاذان لا یکون [illegible] و سماه ثالثا
لانضمام الاقامة فکانها اذان آخر و صاحب مجمع البیان گفته که قال السائب بن یزید کان لرسول الله صلی الله علیه و آله
مؤذن واحد بلال و کان اذا جلس علی المنبر اذن علی باب المسجد فاذا نزل اقام الصلوة ثم کان ابو بکر و عمر کذلک حتی
اذا کان عثمان و کثر الناس و تباعدت المنازل زاد اذانا فامر بالتاذين الاول علی سطح دار له بالسوق یقال له
الزوراء و کان یؤذن له علیها فاذا جلس عثمان علی المنبر اذن مؤذنه فاذا نزل اقام الصلوة فلم یعب ذلک علیه و بنا
برین متوجه اند بود که اذان ثالث نیز پیش از شروع در خطبه باشد ملکه متوجه بود که مراد باذان ثالث اذان دوم
و نظایر آن باشد با وجود آنکه دوم است بحسب ظاهر زیرا که سوم است باعتبار اینکه اذان فجر و اذان وقت جلوس امام

بر منبر مستمر بوده و این حادث شده ششم حدیث عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في خطبة يوم الجمعة
الخطبة الأولى الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات
أعمالنا من يهد الله فلا مضلّ له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له
وأشهد أن محمداً عبده ورسوله انتجبه لولايته واختصّه برسالته وأكرمه بالنبوة أميناً على
غيبه ورحمةً للعالمين وصلّى الله على محمد وآله وعليهم السلام شرح میتواند بود که این دو خطبه امثال اینها برای نماز
جمعه چهار رکعتی باشد در صورتی که پیشنماز غیر امام مفترض الطاعه باشد بقرینه اینکه محمد بن مسلم که راوی این حدیث است روایت
کرده که نماز جمعه دو رکعتی مخصوص پیشنمازی امام مفترض الطاعه مستقل است چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب وجوب الجمعة
و علی کل تقدیر که باب شصت و هشتم است و بعضی میگویند که خطبه با جمعه چهار رکعتی بدعت است و جواب ایشان آنست که
در مدلول آیت تعاونوا علی البر والتقوی و آیت یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر و امثال اینها داخل باشند مستحب
در همه وقت و بهر کیفیت که باشد الا ما اخرجه الدلیل و در اینجا دلیلی نیست بلکه ظاهر حدیث چهارم باب شصت و هشتم
مشروعیت آنست الشرور جمع شر به و بد ترها الانفس جمع نفس بفتح نون و سکون فا روحها و قصد اینجا
سابست و بر هر تقدیر شر نفس عبارت است از نیتی که بدتر است از عمل چنانچه نیت خوب بهتر است از عمل خوب چنانچه
روایت شده که نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله من یهدی الله اشارت است بآیت سوره اعراف من یهدی الله
فهو المهتدی ومن یضلل فاولئک هم الخاسرون و سوره کهف من یهدی الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا انتجبه
بجیم است و بخا با نقطه میتواند بود الولایه بفتح و کسر واو اولی بتصرف بودن بمعنی امامت الرسالة بفتح و کسر ابلاغ
اسم ارسال بمعنی پیغام فرستادن الغیب قضیه که بمکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود بچشم و گوش دانند
آنها دانسته نشده باشد یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام در خطبه روز جمعه که دو خطبه است خطبه اول
آنست سپاس مر است سپاس میکنیم او را و طلب اعانت میکنیم از او و طلب آمرزش میکنیم از او و طلب راهنمایی میکنیم از او و پناه
میبریم بالله تعالی از بدیهای دلهای ما و از زشتیهای عملهای ما هر که را راهنمایی کند او را الله تعالی پس نیست گمراه کننده برای
او یا بمعنی که هر کس که پیروی محکمات قرآن و عمل بمقتضای آنها کند بتوفیق الله تعالی پس پیروی ظن اهل اختلاف
نمیکند که او را گمراه کند و هر که گمراه کند او را الله تعالی بخذلان و ترک توفیق پیروی محکمات قرآن و عمل بمقتضای آنها پس
نیست راهنمایی او را یا بمعنی که راهنمای دیگر مثل متبع کتب فلاسفه و مانند آنها راه علم نیست و گواهی میدهم
نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهایی او شریکی نیست او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده او است برگزید
او را برای اولی بتصرف بودن خود و سرافراز کرد او را به پیغام فرستادن خود و گرامی کرد او را بپیغمبری امانتدار بر

که این بود رغبت الله تعالی حتمی بود برای عالمیان درود کناد الله تعالی بر محمد و آل او و بر ایشان باد سلام **اصل** اوصیکم
عباد الله بتقوی الله واحذرکم من عقابه فان الله منجی من اتقاه بمفازتهم لا یمسهم السوء ولا هم یحزنون
وینکر من خاف بعینهم شرّ ما خافوا ویلقیهم نضرة وسرورا وارغبکم فی کرامة الله الدائمة واخوفکم
عقابه الذی لا انقطاع له ولا نجاة لمن استوجبه فلا تغرنکم الدنیا ولا ترکنوا الیها فانها دار غرور
کتب الله علیها وعلی اهلها الفناء فتزودوا منها الذی اکرمکم الله به من التقوی والعمل الصالح
فانه لا یصل الی الله تعالی من اعمال العباد الا ما خلص منها ولا یتقبل الله الا من المتقین **شرح** فان الله
منجی اشارتست بآیت سوره زمر بمفازتهم صیغه اسم مکان برای کثرت ارباب یعنی محل کثرت نجات ومراد اینجا امام مفترض
الطاعه است یا مراد پیروی امام مفترض الطاعه است وظرف متعلق است باتقاه یا متعلق است بمنجی ویکای مفازه مستقل
میشود در بیابان و در مثل آیت سوره آل عمران فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ویلقیهم اشارتست بآیت سوره دهر
فانها دار غرور اشارتست بآیت سوره آل عمران و سوره حدید وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور فتزودوا اشارتست
بآیت سوره بقره وتزودوا فان خیر الزاد التقوی الذی اکرمکم اشارتست بآیت سوره حجرات ان اکرمکم عند الله اتقیکم
والعمل الصالح عبارتست از عملی که مبنی بر پیروی امام مفترض الطاعه باشد نظر آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث ششم
باب معرفة الامام والرد الیه که باب هفتم است ولا یتقبل اشارتست بآیت سوره بقره انما یتقبل الله من المتقین
**یعنی** سفارش میکنم شما را ای بندگان الله تعالی بترس از الله تعالی و میترسانم شما را از عذاب الله تعالی چه درستی که الله تعالی نجات
دهنده جمعی است که ترسیده اند از او بوسیله امام مفترض الطاعه ایشان ملاقات نمیکند ایشان را آزار و نه ایشان
اندوهگین میشوند و گرامی کننده است جمعی را که ترسیده اند از او و نگاه میدارد ایشان را از شر آنچه ترسیده اند از آن
و بر میخوراند ایشان را کشاده رویی و خوشحالی و رغبت میفرمایم شما را در گرامی بودن نزد الله تعالی که آن دایم است و
میترسانم شما را از عذاب او که نیست بریده شدن برای آن و نیست خلاصی برای کسی که سزاوار آن باشد آن را برای آنکه
مقتضای عدل و حکمت الله تعالی پس باید که فریب ندهد شما را دنیا و میل مکنید سوی دنیا چه درستی که دنیا سرای فریب
است بایمنی کرده است الله تعالی بر دنیا و بر اهل دنیا فنا را پس توشه
بردارید از دنیا آنچه را که گرامی کرده است الله تعالی شما را به آن که تقوی است و عملیست که مبنی بر پیروی امام مفترض الطاعه است
چه درستی که مقبول الله تعالی نمیشود از عملهای بندگان مگر آنچه مخلص باشد از جمله عملها و خوب قبول نمیکند الله تعالی عمل را
مگر از پرهیزکاران از پیروی اهل ضلالت **اصل** وقد اخبرکم الله عن منازل من امن وعمل صالحا وعن منازل
من کفر وعمل فی غیر سبیله وقال ذلک یوم مجموع له الناس وذلک یوم مشهود وما نؤخره الا لاجل معدود



یوم یأتی لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی وسعید فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر وشهیق خالدین
فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید واما الذین سعدوا
ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ **شرح** سبیله
عبارتست از آنچه در سوره فاتحه است صراط الذین انعمت علیهم و مراد راه پیروی امام مفترض الطاعه و ما بعد اوست چنانچه
گفته در سوره نساء ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئک رفیقا و گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی و هفتم مولد النبی الزهراء او از نص کنیم بعضی موت الشهیق
و بیاد از روی درود در تفسیر ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک چند احتمالست از الجمله اینکه ما نافیه باشد
و جمله معترضه باشد برای دوام و اینکه مراد بخلود اینجا خلود عرفی نیست بلکه خلود حقیقی است و نسبتی بمدت بقای سموات و ارض
ندارد عطاء منصوب و مفعول به یا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر انظر عطاء یا بتقدیر اعطوا عطاء و تحقیق خبر
داد شما را الله تعالی از جاهای جمعی که مؤمن شدند و عمل کردند صالح را و از جاهای جمعی که کافر شدند و عمل کردند در غیر راه الله تعالی
و گفت در سوره هود که روز جزا روزیست که جمع کرده میشوند برای مردمان و آن روزیست که حاضر میشوند مردمان
در آن روز و تاخیر نمیکنیم آن روز را مگر برای مدتی که شمرده شده است روزی که جزای عمل می آید سخن نمیگوید هیچ کس مگر خصت
استثنای بعضی مردمان تا عاقبت بخیر شده بعضی عاقبت بخیر نشد پس اما جمعی که عاقبت بخیر شد پس در آتش اند ایشان را
در آن آتش آواز نفس فروبردن در حالی که مقدر است خلود ایشان در آن آتش دوام بهم رسانید آسمانها و زمین مگر وقتی
که خواست صاحب کل اختیار تو چه درستی که صاحب کل اختیار تو بجا آورنده است آن را که میخواهد و اما جمعی که عاقبت
بخیر شد پس در بهشت اند در حالی که مقدر است خلود ایشان در آن بهشت دوام بهم رسانید آسمانها و زمین مگر وقتی
که خواست صاحب کل اختیار تو نگاه کن بخشش غیر مقطوع را **اصل** نسأل الله الذی جمعنا لهذا الجمع ان
یبارک لنا فی یومنا هذا وان یرحمنا جمیعا انه علی کل شیء قدیر ان کتاب الله اصدق الحدیث
واحسن القصص وقال الله عز وجل واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون
فاستمعوا طاعة الله وانصتوا ابتغاء رحمته **شرح** اشاره بهذا الجمع جمع در روز قیامت است که مذکور شد
در مجموع له الناس بیان اذا قرئ القرآن گذشت در شرح حدیث سیوم باب بیست و دوم معنی انصات گذشت
در شرح عنوان این باب و مقصود اینجا امر بانصات است برای مجموع آنچه در خطبه خوانده میشود از قرآن و آنچه در
نماز جمعه خوانده میشود که سوره جمعه و سوره منافقین است و گذشت در حدیث اول باب بیست و سیوم که
فانما امر بالجهر لینصت من خلفه **یعنی** میطلبیم از الله تعالی آنکه جمع کرد ما را اینجا برای این جمع روز قیامت که مذکور شد

اینکه برکت دهد برای ما در این روز ما و اینکه رحم کند ما را بحق هر چیزی که او بر هر چیزی بغایت تواناست بدرستی که کتاب
الله تعالی راست‌ترین سخن است و بهترین قصص است گفت الله عز و جل در سوره اعراف و چون خوانده شود بر شما قرآن پس
گوش اندازید برای آن و ساکت باشید برای گوش انداختن آن شاید که شما رحم کرده شوید یعنی گوش اندازید برای اجابت
طاعت الله تعالی ساکت باشید برای طلب الله تعالی اصل ثُمَّ اقْرَأْ سُورَةً مِنَ الْقُرْآنِ وَادْعُ رَبَّكَ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَادْعُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ تَجْلِسُ قَدْرَ مَا تَمَكَّنُ هُنَيْئَةً شرح وادع عطف است بر نبی
و شاید که مکرر باشد و کی مقدار باشد نظیر آنچه در تنازع العلیین میباشد ما مصدریه است تمکن بصیغه مضارع مخاطب
تفعل است بحذف یکی از دو تا هنیئة بضم ها و فتح نون و سکون یا دو نقطه در پایین و همزه بصیغه تصغیر است و ظرف متعلق بتمکن
است یا بدل قدر است ترجمه بعد از آن بخوان سوره را از قرآن و دعا کن صاحب کمال اختیار خود را و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله
و بر آل او و دعا کن برای مؤمنین و مؤمنات بعد از آن بنشینی بقدر آنکه خوب بنشینی در اندک وقتی اصل ثُمَّ تَقُومُ فَتَقُولُ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَسْتَهْدِيهِ وَنُؤْمِنُ بِهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا
وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِي اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ شرح بعد از آن برمیخیزی برای خطبه دوم پس میگویی سپاس الله راست سپاس میکنیم او را و طلب میکنیم از او
و طلب آمرزش میکنیم از او و طلب راهنمایی میکنیم از او و میگرویم با او و توکل میکنیم بر او و پناه میگیریم بالله از بدیهای
دلهای ما و از زشتیهای عملهای ما هر که هدایت کند او را الله تعالی پس نیست گمراه کننده او را و هر که گمراه کند پس نیست
راهنمایی او را و گواهی میدهیم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهایی او نیست شریکی او را و گواهی میدهیم که محمد بنده او و رسول
اوست فرستاده او را با راستی و دین بکار آمدنی تا غالب کند آن دین را بر جمیع دینها هر چند که نخواهند مشرکان اصل
وَجَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ بَشِيراً وَنَذِيراً وَدَاعِياً إِلَى اللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنِيراً مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ
رَشَدَ وَمَنْ يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوَى شرح و گردانید او را رحمتی برای عالمیان بر حالی که مژده دهنده بود و ترساننده بود مطیع و [illegible]
بود از خدا و خواننده بود مردمان را بسوی الله تعالی برخصت الله تعالی و چراغی بود تابان هر که اطاعت کند الله و رسول
او را پس تحقیق راه راست یافته و هر که مخالفت کند آن دو را پس تحقیق گمراه شده اصل أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللّٰهِ بِتَقْوَى
اللّٰهِ الَّذِي يَنْفَعُ بِطَاعَتِهِ مَنْ أَطَاعَهُ وَالَّذِي يَضُرُّ بِمَعْصِيَتِهِ مَنْ عَصَاهُ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكُمْ وَعَلَيْهِ حِسَابُكُمْ
فَإِنَّ التَّقْوَى وَصِيَّةُ اللّٰهِ فِيكُمْ وَفِي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ
قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيّاً حَمِيداً



شرح سفارش میکنیم شما را ای بندگان الله تعالی بترس الله تعالی آنکه نفع میرساند بوسیله اطاعت خود کسی را که اطاعت کرده او را
و آنکه ضرر میرساند بوسیله معصیت خود کسی را که معصیت کرده او را آنکه بسوی اوست بازگشت شما و بر اوست حساب
عملهای شما چه بدرستی که ترس الله تعالی سفارش الله تعالی است در شما و در جمعی که پیش از شما بودند بیان این آنکه گفت الله عز و جل
در سوره نساء و هر آینه بتحقیق سفارش کردیم جمعی را که داده شدند کتاب پیش از شما و شما را اینکه بترسید الله تعالی
و اگر کافر شوید پس بدرستی که از الله تعالی است آنچه در زمین است و همیشه بوده و خواهد بود الله تعالی بی نیاز مستحق ستایش
مخفی نماند که ذکر کفر در مقابل تقوی مشعر باینست که مراد بتقوی ترک اصرار بر کبیره باشد و کفر بودن اصرار بر کبیره و بیان
شده در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث اول باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است و علامت ترک اصرار بر کبیره
سرور بسیئه و سرور بحسنه است چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب المؤمن و علاماته که باب
نود و نهم است اصل اتَّعِظُوا بِمَوْعِظَةِ اللّٰهِ وَالْزَمُوا كِتَابَهُ فَإِنَّهُ أَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ وَخَيْرُ الْأُمُورِ فِي الْمَعَادِ
عَاقِبَةً وَلَقَدِ اتَّخَذَ اللّٰهُ الْحُجَّةَ فَلَا يَهْلِكُ مَنْ هَلَكَ إِلَّا عَنْ بَيِّنَةٍ وَلَا يَحْيَى مَنْ حَيَّ إِلَّا عَنْ بَيِّنَةٍ وَ
لَقَدْ بَلَّغَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي أُرْسِلَ بِهِ فَالْزَمُوا وَصِيَّتَهُ وَمَا تَرَكَ فِيكُمْ مِنْ بَعْدِهِ
مِنَ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللّٰهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِي لَا يَضِلُّ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمَا وَلَا يَهْتَدِي مَنْ تَرَكَهُمَا شرح
الموعظة بفتح میم و کسر عین مصدر میمی باب ضرب بمعنی یاد آوردن کسی را چیزی از ثواب و عقاب که دل او را نرم
کند الزموا دو جا بصیغه امر باب علم است الامور جمع امر فرمود بها عاقبة منصوب و تمیز از نسبت خیر الامور است
و مراد بآن التزام است یعنی فرمان برداری آن عن دو جا برای سببیت است و لقد بلغ اشارت است بآیت سوره
مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و بیان شده در کتاب الحجة در احادیث
باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است من بیانیه است الثقل
بفتح ثا سه نقطه و فتح قاف آنچه عظیم القدر باشد کتاب و اهل منصوب و مجرور میتواند بود الذی صفت ترکت [illegible]
و ارجاع ضمیر تثنیه بآن باعتبار معنی است و این اشارت است بحدیثی که منقول است از رسول الله صلی الله علیه و آله بطرق موافق
و مخالف و مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب شصت و چهارم که مذکور شد الحال بهره مند شوید پند
الله تعالی و جدا مشوید از کتاب او چه بدرستی که آن کتاب رساترین پند است و بهترین [illegible] است در روز قیامت
باعتبار الطاف آن و هر آینه بتحقیق گرفت الله تعالی بر شما حجت را بامعنی که [illegible] و آنکه [illegible] در راه حق
و وجوب پیروی امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام در هر زمانی چنانچه گفته در سوره بقره لا اکراه فی الدین قد تبین
الرشد من الغی پس هلاک در جهنم میشود آنکه هلاک و گمراه شد مگر بسبب برهانی آشکار و زندگانی جاوید در بهشت [illegible]

در دنیا بد آنکه زندگانی و ایمان دریافت بکر بسبب برمالی اشکار چنانچه در سوره انفالست که لیهلک من هلک عن بینة ویحیی
من حی عن بینة و هر آینه بتحقیق رسانید رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که فرستاده شده بآن پس چه امر شود باو از سفارش
او در روز غدیر خم و غیر آن و از آنچه واگذاشت در میان شما بعد از خود که دو چیز عظیم القدر است کتاب خدا و اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که گمراه نمیشود هر که چنگ زند بآنها و در دنیا بد آنکه ترک کند آنها را **متن** اللهم صل
علی محمد عبدک و رسولک سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین ثم تقول اللهم
صل علی امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین ثم تسمی الائمة علیهم السلام حتی تنتهی
الی صاحبک ثم تقول اللهم افتح له فتحا یسیرا و انصره نصرا عزیزا اللهم اظهر به دینک و سنة
نبیک حتی لا یستخفی بشیء من الحق مخافة احد من الخلق اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمة تعز
بها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و تجعلنا فیها من الدعاة الی طاعتک و
القادة فی سبیلک و ترزقنا بها کرامة الدنیا و الآخرة اللهم ما حملتنا من الحق فعرفناه
و ما قصرنا عنه فعلمناه **شرح** باد دشتی برای تعدیه است الحق بکار آمدنی و مراد دو جا اینست که در اینها نهی از پیروی
ظن و امر به پیروی امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی است و آن آیات دو قسم است محکمات و متشابهات
و باعتبار متشابهات است طلب تعریف در فعرفناه و طلب تعلیم در فعلمناه زیرا که اول باید شناخت که آنها
کدام آیاتست و بعد از آن باید فهمید معنی آنها را ما حملتنا بصیغه ماضی مخاطب از باب تفعیل است و اشارتست بنظیر آنچه
مذکورست در آیت سوره جمعه مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا **ترجمه** خداوندا درود کن بر محمد بنده
تو و فرستاده تو بزرگ رسولان و پیشوای پرهیزکاران و فرستاده صاحب اختیار هر کس و هر چیز بعد از آن میگوید
که خداوندا درود کن بر امیر مؤمنان و جانشین بمقتضای سفارش رسول رب العالمین بعد از آن نام میبری امامان
حق را علیهم السلام تا آنکه برسی سوی امام زمان خود بعد از آن میگویی خداوندا گشاد کن برای او گشادی آسان
و یاری کن او را یاریئی که بی ننگ باشد خداوندا ظاهر کن باو دین خود را و طریقه پیغمبر خود را تا آنکه پنهان نکنند
چیزی را از حق از ترس یکی از مخلوقین خداوندا بدرستی که ما متوجه میشویم سوی تو برای طلب دولتی گرامی که عزیز کنی
بآن اسلام و اهل اسلام را و خوار کنی بآن نفاق و اهل نفاق را و گردانی ما را در آن دولت از جمله خوانندگان
مردمان سوی طاعت تو و از جمله لشکرکشان در راه تو و روزی کن ما را در آن دولت گرامی بودن دنیا و آخرت
خداوندا آنچه تکلیف کردی ما را از حق پس بشناسان ما و آنچه کوتاهی کردیم از آن با نمیفهمیم معنی آن را پس
تعلیم کن ما را آن **متن** ثم تدعو الله علی عدوه و تسأل لنفسه و اصحابه ثم ترفعون ایدیهم و تسألون

---

الله حاجتهم کلها حتی اذا فرغ من ذلک قال اللهم استجب لنا و یکون آخر کلامه ان یقول ان الله یامر
بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون
ثم یقول اللهم اجعلنا ممن یذکر فتنفعه الذکری ثم ینزل **شرح** ضمیر عدوه راجع بامام زمانست بیان
ذی القربی شد در کتاب الحجه در حدیث پنجم از ابواب با پیروش که قربی مؤنث اقربست و موصوف آن فاطمه
علیها السلام است پس مراد بذی القربی علی علیه السلام است و ائمه از اولاد او که بعد از علی قایم مقام اویند **ترجمه** بعد از آن
خطیب دعا میکند الله تعالی را بنفرین بر دشمن امام زمان و طلب حاجت میکند برای خود و برای یاران خود که شیعه امامیه اند
بعد از آن مردمان برمیدارند دستهای خود را و طلب میکنند از الله تعالی حاجت خود را همگی تا آنکه چون خطیب از خطبه
فارغ شود از آنچه مذکور شد گوید که خداوندا استجابت کن برای ما و باید آخر سخن خطیب با مردمان اینکه گوید آیه
سوره نحل که بدرستی که الله تعالی امر میکند بعدالت و نیکوکاری و دادن حق صاحب قرابه و نهی میکند از خصلت
رسوا و ناپسندیده و زیاده روی که خود رایی و پیروی ظن و اختلافست پند میدهد شما را تا شاید که شما تفکر حق
افتید بعد از آن خطیب میگوید با خود که خداوندا بگردان ما را از کسی که تفکر حق می افتد پس نفع میرساند او را آن تفکر
بعد از آن فرود می آید از منبر **متن** عن محمد بن مسلم قال سألته عن الجمعة فقال باذان و اقامة یخرج
الامام بعد الاذان فیصعد المنبر فیخطب و لا یصلی الناس ما دام الامام علی المنبر ثم یقعد
الامام علی المنبر قدر ما یقرأ قل هو الله احد ثم یقوم فیفتتح خطبته ثم ینزل فیصلی بالناس ثم
یقرأ بهم فی الرکعة الاولی بالجمعة و فی الثانیة بالمنافقین **شرح** مراد بجمعه اینجا جمعه دو رکعتی است که موضع
نماز آنست برای شدت تقیه بقرینه اینکه مراد بخروج بعد از اذان خروج از مقصوره است و آن شعار مخالفانست
چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب پنجاه و هشتم و میتواند بود که مراد بامام امام مفترض الطاعه مبسوط الید یا وکیل او باشد
و مراد بخروج خروج از خانه باشد و اضافه در خطبه باعتبار این باشد که خطبه او مشتمل انتظام امور مملکت و صلاح احوال
رعیت در دین و دنیا است چنانچه گذشت در شرح حدیث چهارم باب شصت و هشتم و اهم خطبه او ابلغ و موثرتر
از خطبه دیگران میباشد **ترجمه** روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
گفت پرسیدم امام را از نماز جمعه که برای مخالفان واقع میشود بسبب شدت تقیه پس امام گفت آن با اذان و اقامتست
بیرون می آید پیشنماز از مقصوره بعد از اذان پس بالا میرود بر منبر پس خطبه میگوید و نماز نمیکنند مردمان چند آنکه
پیشنماز بر منبر است بعد از آن می نشیند پیشنماز بر منبر مقدار آنکه خوانده شود سوره قل هو الله احد بعد از آن بر میخیزد
پس شروع میکند خطبه خود را بعد از آن فرود می آید پس نماز میکند با مردمان بعد از آن میخواند با ایشان در رکعت

اول سوره جمعه و در دوم سوره منافقین هشتم مجهول عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل خذوا
زینتکم عند کل مسجد قال فی العیدین والجمعة ش روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره اعراف
فاکرموا آرایش خود را نزد هر محل فروتنی امام گفت در نماز عید فطر و عید اضحی و نماز جمعه یعنی نماز از این آیت مذکور شده در کتاب الحجة
در حدیث ششم باب پنجم کتاب معرفة الامام والرد الیه است و در کتاب الایمان والکفر در حدیث سوم باب بیست و سیوم
که باب عنوان سوم از ابواب بناء الاسلام است و بیان شده در شرح آن اینکه مراد بزینت علم باحکام الهی است
و مراد بمسجد امام عالم بجمیع احکام الهی است و منافاتی نیست میان آن و میان این حدیث زیرا که مراد در این حدیث
این است که هر که محافظت تقیه کند بحضور عیدین و جمعه مخالفان ثواب او مانند ثواب کسی است که رفته باشد بطلب علم دین
نزد امام مفترض الطاعة و اخذ علم دین کرده باشد نظیر آنچه گذشت در حدیث ششم باب پنجاه و ششم حجة که کان من صلی
مع رسول الله صلی الله علیه و آله نهم مجهول عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله کل واعظ قبلة یعنی اذا خطب الامام الناس یوم الجمعة ینبغی للناس ان یستقبلوه بوجوههم
ش روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله که هر پند دهنده قبله است یعنی
رسول الله صلی الله علیه و آله این است که چون خطبه کند پیشنماز مردمان را در روز جمعه سزاوار است مردمان را اینکه متوجه شوند او را
بروهای خود تا خوب گوش کنند باب بیست و یکم مجهول باب القراءة یوم الجمعة ولیلتها فی الصلوة شرح این باب
قرائت است در روز جمعه و شب جمعه در نمازها و درین باب سه حدیث است اول مجهول عن ابی عبد الله علیه
السلام قال لیس فی القراءة شیء موقت الا الجمعة تقرأ بالجمعة والمنافقین شرح الجمعه مجرور و منصوب
میتواند بود و مضاف محذوف است بتقدیر الا قراءة الجمعة و مراد بجمعه ظهر آدینه است و مضمون این ظاهر است از شرح آنچه
گذشت در حدیث چهارم باب بیست و یکم دوم مجهول قال ابو عبد الله علیه السلام اقرأ فی لیلة الجمعة بالجمعة
و سبح اسم ربک الاعلی و فی الفجر بسورة الجمعة و قل هو الله احد و فی الجمعة بالجمعة والمنافقین
ش گفت امام جعفر صادق علیه السلام که قرائت کن در شب جمعه در هر یک از شام و خفتن بسوره جمعه و سوره سبح اسم
ربک الاعلی و در نماز صبح جمعه سوره جمعه و قل هو الله احد و ظهر جمعه بسوره جمعه و سوره منافقین سیوم مجهول قلت
لابی عبد الله علیه السلام ربما اقرأ فی صلوة الفجر فی یوم الجمعة فقال اقرأ فی الاولی بسورة الجمعة وفی
الثانیة بقل هو الله احد ثم اقنت حتی تکونا سواء ش الف در سوا باشباع فتحه است یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که گاه سوره قرائت کنم در نماز صبح در روز جمعه پس امام گفت قرائت کن در رکعت اول بسوره جمعه و در دوم
قل هو الله بعد از آن قنوت کن بقدر تفاوت آن دو سوره تا شود آن دو رکعت برابر چهارم حسن عن ابی جعفر



علیه السلام قال ان الله اکرم بالجمعة المؤمنین فسنها رسول الله صلی الله علیه و آله بشارة لهم
والمنافقین توبیخا للمنافقین ولا ینبغی ترکها فمن ترکها متعمدا فلا صلوة له ش مراد بجمعه
اینجا سوره جمعه است البشارة بکسر و ضم با یک نقطه و شین با نقطه و را بی نقطه اسم مصدر باب نصر و باب افعال و باب
تفعیل نوید دادن و مراد اینجا نوید دادن بدولت امت خود را بر انگیخته شدن ائمه اثنی عشر برای امامت و المنافقین
عطف بر ضمیر لهم است و مراد سوره منافقین است التوبیخ بتا و واو و با یک نقطه و خا با نقطه مصدر باب تفعیل سرزنش
کردن و مراد بمنافقین در دوم بحکم بیشمان و غاصبان حق ائمه اثنا عشر است و هر زمان که باشند و لا ینبغی ترکها است
استحباب قرائت سوره جمعه و منافقین در ظهر آدینه ضمیر ترکها راجع است بسنت رسول مطلق یا راجع بسنت
مخصوص که قرائت سوره جمعه و منافقین باشد و من ترکها در بعض نسخ بفا است بجای واو و بر هر تقدیر دلالت میکند
بر اینکه تارک مستحب عمدا و عدوا نماز ندارد ش روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی گرامی
و مراد از ذکر سوره جمعه شیعه امامیه را پس سنت کرد سوره جمعه را در نماز ظهر آدینه رسول الله صلی الله علیه و آله برای نوید دادن
او شیعه امامیه را بقدوم اوصیای عالمین بجمیع کتاب و حکمت و سنت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله سوره منافقین را در ظهر
آدینه برای سرزنش خلفای ضلالت و تابعان ایشان و سزاوار نیست ترک سنت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که ترک کند
سنت را دانسته و بعمد نیست نمازی برای او یعنی نماند که بشارت در سوره جمعه ثابت است بآیت و آخرین منهم
لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم زیرا که این در شان امیر المؤمنین و
یازده فرزند او علیهم السلام است بنا بر اینکه و آخرین عطف بر رسولا است و دلالت میکند بر اینکه امامت اوصیا از جانب
الله تعالی است نه از بیعت امت و چنانچه نبی صلی الله علیه و آله مبعوث است از جانب الله تعالی برسالت اوصیا او
مبعوث شده از جانب الله تعالی بامامت من برای تبعیض است و ضمیر منهم و ضمیر لما یلحقوا راجع بامیین است و ضمیر بهم راجع
بآخرین است و مثال این ذلک لحوق بآخرین است چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث چهارم باب
هشتاد و دوم که باب تنکرا لاخوان است پس دلالت میکند بر اینکه توفیق لحوق و پیروی امامی که مفترض الطاعه اند و از جانب
الله تعالی مبعوث شده بامامت فضل الله تعالی است میدهد آن را بهر که خواهد و آن مخصوص شیعه امامیه است و لهذا در حق جمعی که
امتثال این آیت نرسند و التفات بمعنی آن نکنند متصل باین گفته که مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل
اسفارا الآیه و توبیخ در سوره منافقین گذشت در کتاب الحجة در حدیث نود و یکم باب صد و هفتم که باب فیه نکت
و نتف من التنزیل فی الولایة است و در اینجا میگوییم که ذلک بانهم آمنوا ثم کفروا فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون و اذا رأیتهم
تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة و امثال آن در این سوره در حق ائمه ضلالت است

مثل ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه بنا بر اینکه ثم برای تراخی در رتبه است پس دلالت میکند بر اینکه مراد منافقین اینجا جمعیند که
مؤمنند باعتباری و کافرند باعتباری دیگر زیرا که تصدیق نبوت میکنند بظاهر دل و تکذیب ولایت میکنند بظاهر و باطن
دل و این قسم جماعت دورترند از آتش از جمعی که مؤمن نشده باشند اصلا و خشب مسنده عبارتست از چوبهای حمال
که در سقف خانهها میباشد پس دلالت میکند بر اینکه آن منافقان ریاستی هم خواهند رسانید و ایشان و تابعان
ایشان خالیند از دانش مانند درخت حمال و درختهای دیگر که تکیه بران دارد در سقف خانه چنانچه اشارت باین میشود در
حدیث چهارم باب صد و نهم که باب مساجد الکوفه است پنجم حمل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن القراءة فی
الجمعة اذا صلیت وحدی اربعا اجهر بالقراءة فقال نعم و قال اقرأ بسورة الجمعة و المنافقین یوم الجمعة
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قرائت در نماز جمعه چون گزاردم تنهای خود چهار رکعت آیا جهر کنم بقرائت
پس امام گفت آری و امام گفت که قرائت در نماز جمعه چون گزاردم تنهای خود کن بسوره جمعه و سوره منافقین در روز
جمعه معنی نماند که ظاهر من القراءة فی الجمعة نیست که اطلاق جمعه بر ظهر چهار رکعتی روز آدینه حقیقت است و بعیدست که
مراد بجمعه اینجا روز آدینه باشد و تکرار جمعه از ذکر وحدی مشعرست باینکه مراد بوحدی اینست که جدا از مخالفان باش
و جهر بقرائت در جمعه اینست که بعنوان جماعت باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب پنجاه و سیوم پس این حدیث
دلالت میکند بر اینکه منفرد در ظهر جمعه جهر کند و الله اعلم ششم حمل عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یرید ان
یقرأ سورة الجمعة فی الجمعة فیقرأ قل هو الله احد قال یرجع الی سورة الجمعة شرح روایتست از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که میخواهد قرائت کند سوره جمعه در نماز ظهر آدینه پس از روی غفلت قرائت
میکند قل هو الله احد را امام گفت برمیگردد بسوی سوره جمعه معنی نماند که اینجا دو احتمالست اول مشهور و آن اینست که
ضمیر یرجع راجع بالرجل است و مراد اینست که رد میکند از قل هو الله احد او سوره جمعه را میخواند دوم آنکه ضمیر یرجع
راجع بقل هو الله احد است و مراد اینست که ثواب جمیع آن سوره جمعه در آن هست برای نیت او و الله اعلم هفتم حمل
و روی انه یتمها رکعتین ثم یستأنف شرح و روایت کرده شده و نیز از امام صلوات الله علیه که امام میکند آن
نماز را دو رکعت بقصد نافله بعد از آن از سر میگیرد و مقصود اینست که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق
زیرا که این حدیث در صورتیست که سوره قل هو الله احد تمام خوانده باشد بخلاف حدیث سابق یا این حدیث در صورتیست
که در وقت فضیلت وسعتی باشد بخلاف حدیث سابق هشتم حمل قال ابو عبد الله علیه السلام من صلی الجمعة
بغیر الجمعة و المنافقین اعاد الصلوة فی سفر او حضر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که گزارد نماز
ظهر آدینه را بغیر سوره جمعه و سوره منافقین اعاده میکند نماز را خواه در سفر خواه در حضر نهم حمل و روی لا بأس





فی السفر ان یقرأ بقل هو الله احد شرح و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه که نیست پروائی در سفر باینکه
قرائت کند بقل هو الله احد مقصود اینست که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که هر دو محمولست بر
استحباب و حاصل میتواند بود که فضیلت اعاده در حضر بیشتر باشد از فضیلت اعاده در سفر باب هشتاد و دوم
اصل باب القنوت فی صلوة الجمعة و الدعاء فیه شرح این باب بیان قنوت در نماز ظهر آدینه و دعا در آن قنوت در این
باب سه حدیث اول حمل عن ابی عبد الله علیه السلام قال القنوت قنوت یوم الجمعة فی الرکعة الاولی
بعد القراءة تقول فی القنوت لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب
العالمین اللهم صل علی محمد کما هدیتنا به اللهم صل علی محمد کما اکرمتنا به اللهم اجعلنا ممن
اخترته لدینک و خلقته لجنتک اللهم لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب شرح این حدیث محمولست بر بیان صورت تقیه و شناسانیدن مؤمن برای مخالفان که مذهب
ایشان در آن زمان شایع بود و قرینه ترک درود بر آل محمد [illegible] القنوت مبتدا است و قنوت معطوف بیانست
و فی متعلق بمعطوف بیانست و تقول خبر مبتداست و فی القنوت از قبیل وضع ظاهر در موضع مضمرست یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت قنوت که قنوت روز جمعه در رکعت اول بعد از قرائت باشد میگوئی
در آن نیست مستحق عبادت مگر الله که حلیم است و کریم نیست مستحق عبادتی مگر الله که بلند مرتبه و بزرگست نیست
مستحق عبادت مگر الله که صاحب کل اختیار هفت آسمان و صاحب کل اختیار هفت طبقه زمین است و آنچه در آنهاست
و آنچه در فاصله آنهاست و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگست و ستایش مر الله راست که صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیزست خداوندا درود کن بر محمد چنانچه راه نمودی ما را باو خداوندا بگردان ما را از کسی درود کن بر محمد چنانچه
گرامی کردی ما را باو خداوندا بگردان ما را از کسی که گزیدی او را برای دین تو و آفریدی او را برای بهشت تو خداوندا
میل از حق مده دلهای ما را بعد از وقتی که راه نمودی ما را و بخشش کن برای ما از جانب تو رحمتی بدرستیکه تو توئی
عطایت بخشنده و معنی نماند که این از سوره آل عمرانست و حقیقت معنی آن بیان شده در کتاب العقل در شرح حدیث
دوازدهم باب اول دوم حمل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول فی قنوت الجمعة اذا کان اماما
قنت فی الرکعة الاولی و ان کان یصلی اربعا ففی الرکعة الثانیة قبل الرکوع شرح امام بکسر همزه یعنی
پیشوای جمیع مسلمانانست و آن منحصرست در رسول الله و اوصیای او علیهم السلم و امام بفتح همزه یعنی پیشنمازست
موافق ظاهر آنچه مذکورست در کتاب الروضه در حدیث موسی علیه السلم که یا موسی امامهم فی صلوتهم و [illegible]

وگاهی امام بفتح همزه مستعمل میشود بمعنی کسی که در برابر مخالفانست و تقیه بر او واجبست و بنا بر ینکه اماما بکسر همزه باشد مراد آنست
که اگر گزارنده جمعه امام مفترض الطاعه مبسوط الید باشد بر اوست در رکعت اول قنوتی و این منافات ندارد با اینکه بر او
قنوت دیگر باشد در رکعت ثانیه موافق آنچه ابن بابویه بسند صحیح نقل کرده در فقیه در باب وجوب الجمعه و فضلها از امام
محمد باقر علیه السلم که و علی الامام فیها قنوتان قنوت فی الرکعة الاولی قبل الرکوع و فی الرکعة الثانیة بعد الرکوع و من صلاها
وحده فعلیه قنوت واحد فی الرکعة الاولی قبل الرکوع و بیان این شده در شرح حدیث سیزدهم باب سی و نهم که باب القنوت
فی الفریضة و النافلة و متی هو و ما یجزی فیه است و اگر گزارنده جمعه غیر او باشد و میباید که چهار رکعت گزارد بر اوست
یک قنوت در رکعت ثانیه پیش از رکوع و بنا بر ینکه اماما بفتح همزه باشد مراد اینست که در زمان مظلومیت امام
مفترض الطاعه اگر گزارنده جمعه در برابر مخالفان باشد خواه پیشنماز ایشان باشد و خواه ماموم برای تقیه بر او است
یک قنوت در رکعت اولی پیش از رکوع موافق مذهب بعض مخالفان و اگر در برابر مخالفان نباشد بر او است یک قنوت
در رکعت ثانیه پیش از رکوع و ذکر فاء در فمن مبنی بر اینست که مدخولش جمله اسمیه است پس تقدیر فقنوته فی الرکعة الثانیه است
و درین اشعارست باینکه درین شق حصر ملحوظ است بخلاف شق اول شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که
قنوت جمعه که چون باشد گزارنده جمعه امام قنوت میکند در رکعت اولی و اگر باشد که گزارد چهار رکعت پس قنوت
او منحصرست در رکعت دوم پیش از رکوع سیوم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقُنُوتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
فَقَالَ اَنْتَ رَسُولِي اِلَيْهِمْ فِي هٰذَا اِذَا صَلَّيْتُمْ فِي جَمَاعَةٍ فَفِي الرَّكْعَةِ الْاُولٰى وَاِذَا صَلَّيْتُمْ وُحْدَانًا
فَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ شرح مراد بجماعت اینجا مخالفانست و مراد بوحدان غیر آنست خواه بعنوان انفراد باشد و خواه
بعنوان جماعت باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قنوت در روز آدینه چیست گفت تو رسولی سوی شیعه امامیه
درین جواب بمعنی که آنچه میگویم بشیعه امامیه برسان چون نماز ظهر آدینه گزارید در میان مخالفان پس قنوت در رکعت
اولست و اگر نماز گزارید جدا از مخالفان پس قنوت در رکعت دوم است باب هفتاد و سیوم اصل باب من فاتته
الجمعة مع الامام شرح مراد بامام اینجا پیشنماز از اهل ضلالت در زمان شدت تقیه است زیرا که در بعض مومنان چنین
میشود حضور نزد او و موافقت او چنانچه فرض است حضور نزد امام مفترض الطاعه و موافقت او و بیان شده
در شرح حدیث هشتم باب هفتادم و میتواند بود که شامل امام مفترض الطاعه مستقل نیز باشد و این بعیدست چنانچه
ظاهر میشود در شرح حدیث این باب یعنی این باب بیان کسی است که فوت شود از او نماز جمعه با پیشنماز درین
باب یک حدیث است اول اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّنْ لَمْ يُدْرِكِ الْخُطْبَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقَالَ
يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فَاِنْ فَاتَتْهُ الصَّلٰوةُ فَلَمْ يُدْرِكْهَا فَلْيُصَلِّ اَرْبَعًا وَقَالَ اِذَا اَدْرَكْتَ الْاِمَامَ قَبْلَ اَنْ



رَكَعَ الرَّكْعَةَ الْاَخِيرَةَ فَقَدْ اَدْرَكْتَ الصَّلٰوةَ وَاِنْ اَنْتَ اَدْرَكْتَهُ بَعْدَ مَا رَكَعَ فَهِيَ الظُّهْرُ اَرْبَعٌ
شرح مراد بخطبه اینجا خطبه پیشنماز مخالفانست پس مراد بالامام اینجا پیشنماز مخالفانست بقرینه قبل ان یرکع زیرا که این موافق
مذهب مخالفانست و مذهب اهل حق اینست که اگر در حین رکوع ادراک کند کافیست چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم
و پنجم باب پنجاه و ششم و بقرینه تعریف الظهر زیرا که دلالت بر حصر میکند و این اشعار باینست که چهار رکعت ظهر صحیحست
بالاصالة و دو رکعت صحیح نیست مگر برای تقیه و بالاصالة نیست اربع مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی اربع و جمله
استیناف بیانیه سابقست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کسی که در نیافت خطبه امام مخالفان را در روز
جمعه پس گفت میگزارد دو رکعت پس اگر فوت شود از او نماز نیز با امام مخالفان با پیشنماز که در نیابد آنرا پس باید که گزارد
چهار رکعت و گفت که چون در یابی امام را پیش از آنکه رکوع کند در رکعت پس در یافتی نماز را و اگر تو در یابی او را
بعد از آنکه رکوع کرده باشد پس آن نماز نیست ظهر صحیح و اقتصار بیان این آنکه آن چهار رکعت باب هفتاد و چهارم
اصل باب التطوع یوم الجمعة شرح این باب بیان نافله روز جمعه است درین باب سه حدیث است اول اصل قَالَ
اَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّلٰوةُ النَّافِلَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سِتُّ رَكَعَاتٍ بُكْرَةً وَسِتُّ رَكَعَاتٍ صَدْرَ النَّهَارِ
وَرَكْعَتَانِ اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلِّ الْفَرِيضَةَ ثُمَّ صَلِّ بَعْدَهَا سِتَّ رَكَعَاتٍ شرح البکره بضم با و سکون
سکون کاف و را بمعنی بامداد و آن بعد از طلوع آفتابست تا نیم چاشت صدر النهار عبارتست از اول ربع
دوم روز که مانند سینه است برای روز پس ربع اول مانند سر و گردنست یعنی گفت امام رضا علیه السلم که نماز نافله
در روز جمعه شش رکعتست در بامداد و شش رکعت در سینه روز و دو رکعت چون زوال آفتاب شود و بعد از آن گزار
فریضه ظهر را بعد از آن گزار بعد از فریضه شش رکعت و معنی نماز گزاردن دو رکعت بعد از زوال برای کسی است که
پیشنماز یا ماموم در جمعه چهار رکعتی باشد و انتظار آمدن بعض ماومین داشته باشد یا کسی که شکی در زوال آفتاب
داشته باشد چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث دوم و سیوم این باب دوم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اَمَّا اَنَا فَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَكَانَتِ الشَّمْسُ مِنَ الْمَشْرِقِ بِمِقْدَارِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فِي وَقْتِ صَلٰوةِ
الْعَصْرِ صَلَّيْتُ سِتَّ رَكَعَاتٍ فَاِذَا انْتَفَخَ النَّهَارُ صَلَّيْتُ سِتًّا فَاِذَا زَاغَتْ اَوْ زَالَتْ صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ
ثُمَّ صَلَّيْتُ الظُّهْرَ ثُمَّ صَلَّيْتُ بَعْدَهَا سِتًّا شرح اما بفتح همزه و تشدید میم است و این بعد از کلامی بوده که اینجا
منقول نشده و مقصود بیان دو چیز است اول اینکه تاخیر شش رکعت از نوقت تا اینکه پیش از زوال آفتاب
اما افضل گزاردن در اول ربع دوم روز است دوم اینکه چون پیشنماز چهار رکعتی ام و انتظار بعض ماومین میکشم
دو رکعت را پیش از ظهر میگزارم و اگر آن نمیشود آن دو رکعت را بعد از ظهر میگزاردم و وقت نماز عصر بیان شد در حدیث

اول باب وقت الظهر والعصر یا بزوش که اول ربع چهارم روزست پس نظیر آن در جانب مشرق اول ربع دوم روزست
فاذا فاذا انفتح برای بیانست انفتح نفاوتا دو نقطه یا لا و حا حیقطه بصیغه ماضی معلوم باب انفعالست انفتاح
کشوده شدن ومراد اینجا حصول صدر النهارست که گذشت در حدیث سابق و در بعض نسخ بنون وفا و خا
با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست وآن ماخوذست از نفخ بفتح نون وسکون فا و خا با نقطه بمعنی ارتفاع
ضحی وحاصل هر دو یکیست او در او زالت از شک راویست و بر هر تقدیر منافات میست میان این حدیث
وآنچه گذشت در حدیث چهارم باب شصت ونهم که اما انا فاذا زالت الشمس لم ابدا بشی قبل المکتوبه زیرا که آنچه
اینجاست بیان صورت انتظار کسی است چون امام مفترض الطاعه را شکی در زوال آفتاب میباشد چنانچه بیان شده
میشود در حدیث پانزدهم باب صدم که باب النوادرست و آنچه گذشت در صورت انتفاء انتظارست دوم گفت
امام جعفر صادق علیه السلم که واما من پس چون روز جمعه پس شد از ارتفاع آفتاب در جانب مشرق بقدر ارتفاع آفتاب
در جانب مغرب در وقت نماز عصر میکزارم شش رکعت را یا بزوش که چون کشوده روز میکزارم شش رکعت پس
چون مایل شود آفتاب در جانب مغرب یا امام گفت که زایل شود آفتاب از جانب مشرق میکزارم دو رکعت
بعد از آن میکزارم فریضه ظهر را بعد از آن میکزارم بعد از فریضه شش رکعت سیوم حل قال ابو جعفر علیه السّلام
اذا کنت شاکا فی الزّوال فصل رکعتین فاذا استیقنت فابدا بالفریضة شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم
چون باشی شک کننده در زوال روز جمعه پس بکزار دو رکعت نفل پس چون یقین حاصل کردانی بزوال پس ابتدا کن
بفریضه ظهر مخفی نماند که اگر کسی دو رکعت را بکزارد بقین کند که زوال شده بعد از ظهر اضافه شش رکعت میشود تا مجموع
هشت رکعت شود ومیتواند بود که آن دو رکعت ساقط باشد والله اعلم باب هفتاد دوم فضل باب نوادر جمعه
شرح این باب بیان احادیث نادر وغیر مشهور متعلق بجمعه است درین باب دو حدیث اول حل عن ابی
عبد الله علیه السّلام قال تقول فی آخر سجدة من النّوافل بعد المغرب لیلة الجمعة اللّهمّ انّی اسألک
بوجهک الکریم واسمک العظیم ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد وان تغفر لی ذنبی العظیم سبعا شرح معنی وجه
الله گذشت در کتاب التوحید در حدیث اول ودوم وسیوم باب النوادر که باب بیست وسیوم است معنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که میکوئی در آخر سجده از جمله نافلها بعد از نماز شام در شب جمعه که خداوندا بدرستی
که من طلب میکنم از تو براه تو گرامیست ونام تو بزرگست اینکه درود کنی بر محمد وآل محمد واینکه آمرزی برای من گناه
مرا که بزرگست هفت بار میکوئی اینرا دوم حل عن ابی عبد الله علیه السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه
وآله اکثروا من الصّلوة علیّ فی اللّیلة الغرّاء والیوم الازهر لیلة الجمعة ویوم الجمعة فسئل الی کم الکثیر

ماد

قال الی مائة وما زاد فهو افضل شرح اکثروا بصیغه امر باب افعالست الغرا بفتح غین با نقطه وتشدید را بی نقطه والف ممدوده
مونث اغر که صفت مشبهه است بمعنی نورانی یا بمعنی سفید پیشانی او جوهر تقدیر مراد مبارکست الازهر بفتح همزه وسکون
زای با نقطه وفتح ها و را بی نقطه بصیغه صفت مشبهه از باب علم وحسن تابان از کمال حسن معنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بسیار کنید درود بر من در شب مبارک و در روز تابان که شب جمعه وروز
جمعه است پس پرسیده شد که تا چند است آن بسیار گفت تا صد وآنچه زاید شد بر صد پس آن بهترست سیوم حل
عن ابی جعفر علیه السّلام قال ما من شیء یعبد الله عزّ وجلّ به یوم الجمعة احبّ الیّ من الصّلوة
علی محمّد وآل محمّد شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت نیست هیچ چیزی که عبادت کرده میشود الله عز وجل بآن
در روز جمعه محبوبتر سوی من از درود بر محمد وآل محمد مخفی نماند که ظاهر این حدیث آنست که افضل اجزای نماز خواه فریضه
وخواه نافله صلوة بر محمد وآل محمد باشد ولهذا نماز مسمی بآن شده وبیان این شد در کتاب الحجة در شرح حدیث
بیستم باب صد وچهارم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایه است وممکن است که مراد دشمنی بعلیه مانده ای
نماز باشد چهارم حل عن سهل بن زیاد رفعه قال اذا صلّیت العصر یوم الجمعة فقل اللّهمّ صلّ علی محمّد
وآل محمّد الاوصیاء المرضیّین بافضل صلواتک وبارک علیهم بافضل برکاتک والسّلام علیهم
وعلی ارواحهم واجسادهم ورحمة الله وبرکاته فانّ من قالها فی دبر العصر کتب الله له مائة الف حسنة ومحی عنه مائة الف
سیّئة وقضی له بها مائة الف حاجة ورفع له بها مائة الف درجة شرح روایتست از سهل بن زیاد
بالا برد این حدیث را سوی امام صلوات الله علیه سهل گفت که امام گفت که چون نماز گزاری عصر روز جمعه پس بکو خداوندا
درود کن بر محمد وآل محمد که جانشینانند پسندیده اند از جانب الله تعالی ورا منی با امت ایشانند خدا ورسول مومنان
بهترین درودهای تو وبرکت کن بر ایشان بهترین برکتهای تو وسلام باد بر محمد وآل او ورحمت خدا وبرکتهای خدا
به بدنها وجانهای ایشان اینست که هر که گوید آن کلمات را در عقب نماز عصر روز جمعه مینویسد الله تعالی برای او صد هزار حسنه ومحو
میکند از او هزار سیئه را وبر می آورد برای او بسبب آن کلمات صد هزار حاجت را خواه در ظاهر وخواه در باطن وبلند
میکند برای او بسبب آن کلمات صد هزار درجه را در بهشت پنجم حل وروی انّ من قالها سبع مرّات ردّ الله
علیه من کلّ عبد حسنة وکان عمله فی ذلک الیوم مقبولا وجاء یوم القیامة وبین عینیه نور
شرح وروایت کرده شده از امام صلوات الله علیه اینکه هر که گوید این کلمات را در عقب عصر روز جمعه هفت بار بر میکرداند
الله تعالی بر او بعدد هر بنده حسنه را ومیشود عمل او در آن روز جمعه مقبول ومی آید در روز قیامت بر حالی که در میان دو چشم
او نورست ششم حل سمعت ابا عبد الله علیه السّلام یقول یستحبّ ان تقرأ فی دبر الغداة یوم

الجمعة الرحمن كلها ثم تقول كلما قلت فبأي آلاء ربكما تكذبان قلت لا بشيء من آلائك ربّ اكذّب شرح
تقرأ صيغه مضارع مخاطب است كلها براى دفع توهم است كه آنكه مذكور ميشود در ميان اجزاى سوره باشد ذكر بعضها
بفقطه براى تأكيد دفع توهم است كلما قلت تا آخر منصوب است بظرفيت محلاً ومفعول تقول است پس قلت در اول بصيغه خطاب
ومخاطب آن الله تعالى است ودر دوم بصيغه متكلم است الآلاء جمع الى بفتح وكسر همزه وسكون لام وواو نعمتها
در ركجا جن وانس است شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه مستحب است اينكه بخواند در عقب نماز صبح در روز
جمعه سوره رحمن را همگى آن با تمامه وبعد از آنكه بخواند آنرا و بعد از آن گويد كه هر بار كه گفتى كه پس كدام نعمتهاى صاحب كل
شما اى جن وانس تكذيب ميكنيد گفتم كه بچيزى از نعمتهاى تو تكذيب نميكنم هفتم عن على بن مهزيار عن ايوب بن نوح
عن محمد بن ابى حمزة قال قال ابو عبد الله عليه السلام من قرأ الكهف في كل ليلة جمعة كانت كفارة ما
بين الجمعة الى الجمعة قال وروى ايضا فيمن صلاها يوم الجمعة بعد الظهر والعصر مثل ذلك شرح كفاره بودن
است ولى نه من مسؤول بود وبنا براول ما عبارت است از زمان نظر آنكه گذشت در حديث اول باب فرض الصلوة وبنا
بر دوم عبارت است از گناه و عبارت است از زمان مسؤول و جمعه بمعنى هفته است با تقدير مضاف چنانچه گذشت در شرح حديث
ششم باب شصت وهشتم ضمير مستتر در قال و روى عبارت راجع بايوب بن نوح است و مسؤول بود كه راجع بعلى بن مهزيار
باشد يعنى روايت است از على بن مهزيار از ايوب بن نوح از محمد بن ابى حمزه گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه هر كه
خواند سوره كهف را در هر شب جمعه ميشود كفاره در زمانى كه ميان جمعه گذشته است تا جمعه آينده و ايوب بن نوح گفت
كه روايت كرد غير محمد بن ابى حمزه نيز در كسى كه خواند سوره كهف را در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر مثل آنكه مذكور شد از ثواب
هشتم كان ابو جعفر عليه السلام يبكر الى المسجد يوم الجمعة حين تكون الشمس قيد رمح فاذا كان
شهر رمضان يكون قبل ذلك وكان يقول ان لجمع شهر رمضان على جمع سائر الشهور فضلا كفضل
شهر رمضان على سائر الشهور شرح يبكر با حفظه دورا بنقطه بصيغه مضارع غائب معلوم باب نصر يا باب
تفعيل يا باب افعال است القيد بفتح قاف و سكون يا دو نقطه پايين و دال بى نقطه و بعضى بكسر قاف ميگويند مقدار
يعنى عادت امام محمد باقر عليه السلام اين بود كه زود مى آمد سوى مسجد در روز جمعه در وقتى مى آمد كه شده بود طلوع آفتاب مقدار
نيزه پس چون ميشد ماه رمضان ميشود زود آمدن او بمسجد پيش از وقت وميگفت كه بدرستى كه براى جمعهاى ماه
رمضان بر جمعهاى باقى ماهها رجحانيست مانند رجحان ماه رمضان بر باقى ماهها نهم سمعت ابا عبد الله
عليه السلام يقول في رجل ادرك الجمعة وقد ازدحم الناس فكبر مع الامام وركع ولم يقدر
على السجود وقام الامام والناس في الركعة الثانية وقام هذا معهم فركع الامام ولم يقدر

اى صاحب كل النعمتين



هذا على الركوع في الركعة الثانية من الزحام وقدر على السجود كيف يصنع شرح فكبر مع الامام مشعر بانيست
كه او با امام ابتداى نماز بجا آورده است زيرا كه مذهب ايشان اينست كه ادراك ركعت بى ادراك تكبير ركوع نميباشد چنانچه
بيان شده در شرح حديث اول باب هفتاد و سوم من براى سببيت است زحام بكسر زاى با نقطه است يعنى شنيدم
از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت در جواب سوالى در مردى كه دريافت نماز جمعه را در حالى كه بتحقيق تنگ كرده بودند مردمان
پس تكبير گفت با پيشنماز و ركوع كرده و توانائى هم نرسانيد بسجده و برخاست پيشنماز و برخاست مردمان در ركعت دوم
و برخاست اين مرد نيز با ايشان پيش از آنكه سجده كند پس ركوع كرد پيشنماز و توانائى هم نرسانيد اين مرد بر ركوع با ايشان
در ركعت دوم بسبب تنگ كردن جا و توانائى هم رسانيد بر سجده وچگونه ميكند فقال ابو عبد الله عليه السلام
اما الركعة الاولى فهي الى عند الركوع تامة فلما لم يسجد لها حتى دخل في الثانية لم يكن له ذلك
فلما سجد في الثانية ان كان نوى هذه السجدة التي هي للركعة الاولى فقد تمت له الاولى فاذا سلم
الامام قام فصلى ركعة يسجد فيها ثم يتشهد ويسلم وان كان لم ينو ان تكون تلك السجدة للركعة
الاولى لم تجز عنه الاولى ولا الثانية شرح پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام اما ركعت اول پس آن تا نزد ركوع
درست است پس وقتى كه سجده نكرد براى ركعت اول تا آنكه داخل شد در ركعت دوم جايز نبود او را آن مراد اينست
كه جايز نيست كه بعد از برخاستن مردمان در ركعت دوم او سجده كند و بعد از آن ملحق شود بايشان پس وقتى كه
سجده كرد در ركعت دوم ايشان اگر نيت كرده باشد اين سجده را بحساب آنچه در ركعت اول است پس بتحقيق درست
شد براى او ركعت اول پس چون سلام دهد پيشنماز او برخيزد و ميگزارد ديگر ركعت را سجده ميكند در آن و ركعت اول
و نه ركعت دوم مراد اينست كه نماز را اعاده ميكند بعنوان چهار ركعت زيرا كه مخالفان نيز در اين قسم صورت مفارقت
ندارند از چهار ركعت دوم قيل لابى عبد الله عليه السلام يزعم بعض الناس ان النورة يوم الجمعة مكروهة
فقال ليس حيث ذهب اى طهور اطهر من النورة يوم الجمعة شرح الطهور بفتح طاء آنچه بآن پاك كرده ميشود چيزى
مثل سحور بفتح سين آنچه در سحر خورده ميشود و بضم طاء مصدر بمعنى پاكيزگيست و استعمال او در مصدر در اينجا
آن براى مبالغه است و همچنين حمل اطهر كه افعل التفضيل است بر لفظ طهارت براى مبالغه است يعنى گفته شد امام
جعفر صادق عليه السلام را كه گمان ميكنند بعضى مردمان كه نوره در روز جمعه مكروه است پس امام گفت نيست حق آنجا كه آن
بعض گمان برده است كدام پاكيزگى پاكيزه تر است از نوره در روز جمعه مراد اينست كه كراهت نوره در روز جمعه مطلق نيست
بلكه مقيد است بوقتى كه مانع حضور نماز جمعه باشد باب هفتاد و ششم ابواب السفر باب وقت الصلوة في السفر
والجمع بين الصلوتين شرح ابواب السفر عنوان است براى هشت باب كه اول آنها باب وقت الصلوة في السفر است

و آخر آنها باب الصلوة فى السفينه است بحش ابنها ابواب احادیث متعلقه بنماز در سفر است از انجمله باب بیان وقت
نماز در سفر است و بیان جمع میان دو نماز در سفر درین باب پنج حدیث است اول حسن عن صفوان الجمّال قال صلّیت
خلف ابی عبد الله علیه السّلام عند الزّوال فقلت بابی و امّی وقت العصر فقال وقت ما یستقبل
ابلک قلت اذا کنت فی غیر سفر فقال علی اقلّ من قدم ثلثی قدم وقت العصر شرح مادر باستقبل مصدر است
عادت مسافران در آن زمان این بود که از منزل کوچ میکردند از وقت زوال و پیش از رسیدن وقت عصر که بعد از
زیاد شدن سایه شاخص بقدر هفت قدم است بر سایه شاخص در وقت زوال چنانچه بیان شد در حدیث اول
باب وقت الظهر و العصر پس حضرت اشاره فرمود بانکه کمتر تقدیم کنند نماز عصر را بر وقت آن در منزلیکه از آنجا
کوچ خواهند کرد به تقریب آنکه صفوان چون شتردار بود و او را تأخیر میسر نبود مگر بادقتی که شتران او بار اهیان
منزل کنند از چراگاه زیرا که بعد از رسیدن شتران بمنزل اشتغال او را شغل بسیار بهم میرسد بخلاف جماعت دیگر
از اهل قافله پس استقبال اینجا بمعنی شروع در حرکت شتران از چراگاه بسوی منزل است علی اقلّ خبر مبتدا است و عدم
شده بر مبتدا قدم بفتح قاف و فتح دال هفت یک شاخص است ثلثی عطف بیان شاخص سبب اقلّ است و وقت
مرفوع و مبتدا است العصر مجرور و مضاف الیه است و چون مقصود صفوان در هر دو سوال استکشاف از حد تقدیم
نماز عصر از وقت مقرر آن برای صاحبان شغل است امام در جواب سوال دوم بیان حد از تقدیم کرده و آن از دو ثلث
قدم قرار داده برای اینکه پیش از فارغ شدن از نماز عصر وقت مقرر عصر داخل شود دوم موثق روایت است از صفوان گفت
گفت نماز گزاردم در عقب امام جعفر صادق علیه السلام در سفر در نزد زوال آفتاب پس گفتم پدرم و مادرم فدای تو باد وقت
نماز عصر کدام است برای من پس گفت وقت استقبال شتران تو پس گفتم که چون باشم در غیر سفر چه مقدار تقدیم نماز عصر بر وقت
مقرر آن میتوانم کرد برای شغل پس امام گفت بنا بر کمتر قدمیست که آن کمتر دو ثلث قدم باشد و وقت عصر برای تو مراد
اینست که چون سایه شاخص شش قدم و یک ثلث قدم زیاد شده باشد بر سایه زوال میتوانی شروع در عصر کنی برای
شغل دوم مجهول سالت ابا عبد الله علیه السلام عن وقت الظّهر فی یوم الجمعة فی السّفر فقال عند زوال الشمس
و ذلک وقتها یوم الجمعة فی غیر السّفر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از وقت نماز ظهر در روز جمعه در سفر
پس گفت نزد زوال آفتاب و آن زمان وقت فضیلت است در روز جمعه در غیر سفر نیز سیم حسن عن الحلبی عن ابی عبد
الله علیه السّلام قال کان رسول الله صلّی الله علیه و اله اذا کان فی سفر او عجلت به حاجة یجمع
بین الظّهر و العصر و بین المغرب و العشاء قال و قال ابو عبد الله علیه السّلام لا بأس ان تعجّل
العشاء الآخرة فی السّفر قبل ان یغیب الشّفق شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که

عادت

عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون میبود در سفر یا تعجیل میفرمود او را حاجتی جمع میکرد میان فرضیه ظهر و فرضیه
عصر میانه فرضیه شام و فرضیه خفتن حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که حرجی نیست تو را باینکه تعجیل کنی نماز
خفتن را در سفر پیش از آنکه فرو رود سرخی مغرب چهارم مجهول عن عبید بن زرارة قال کنت انا و نفر
من اصحابنا مترافقین فیهم میسّر فیما بین مکّة و المدینة فارتحلنا و نحن نشکّ فی الزّوال
فقال بعضنا لبعض فامشوا بنا قلیلا حتّی نتیقّن الزّوال ثمّ نزلنا فصلّینا فلمّا مشینا اذا قلیلا
حتّی عرض لنا قطار ابی عبد الله علیه السّلام فقلت الی القطار فاذا محمّد بن اسمعیل فقلت
له صلّیتم فقال لی امرنا جدّی فصلّینا الظّهر و العصر جمیعا ثمّ ارتحلنا فذهبت الی اصحابی
فاعلمتهم ذلک شرح بعض احوال محمد بن اسمعیل بن جعفر مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هشتم مولد ابی الحسن
موسی علیه السلم و او را اسمعیلیه امام میشمرند بعد از امام جعفر صادق علیه السلم با وجود آنکه اسمعیل در زمان امام جعفر صادق
علیه السلم وفات یافت یعنی روایت است از عبید بن زراره گفت بودم من و جمعی از یاران ما رفیق یکدیگر و در میان
ایشان بود میسّر بضم میم و فتح یاء دو نقطه در پایین و تشدید سین بی نقطه مکسوره و را بی نقطه در منزلی میان مکه
و مدینه پس کوچ کردیم بجائی که ما شک داشتیم در زوال آفتاب پس گفتند بعض با بعضی ما که پس روانه شوید با ما اندک
وقت تا یقین کنیم زوال آفتاب را بعد از آن نماز کنیم پس چنان کردیم پس روانه شدیم مگر اندک وقتی تا آنکه برخورد
ما را قطار امام جعفر صادق علیه السلم پس گفتم که میروم نزد این قطار پس دیدیم محمد بن اسمعیل را پس گفتم او را که آیا نماز
گزاردید پس گفت که امر کرد ما را جد من که امام جعفر صادق علیه السلم است پس گزاردیم نماز ظهر و عصر را با هم یکی بعد از
کوچ کردیم پس رفتم بجانب یاران خود پس اعلام کردم ایشان را آنچه محمد بن اسمعیل گفت پنجم مجهول قال ابو عبد الله
علیه السّلام وقت المغرب فی السّفر الی ثلث اللّیل و روی ایضا الی نصف اللّیل شرح گذشت در حدیث
چهاردهم باب ششم که وقت المغرب فی السفر الی ربع اللیل و جمع میان این دو حدیث بدو روش ممکن است
اول اینکه حدیث ربع محمول بر فضیلت باشد و حدیث ثلث مجزی محمول بر مجزی بودن باشد دوم اینکه لیل در
حدیث ربع از غروب شمس تا طلوع شمس باشد و در حدیث ثلث از غروب شمس تا طلوع فجر باشد و که ربعه در هر دو
یا ده یکی تقریبی باشد و اگر ثلث اینجا بفتح ثاء سه نقطه و فتح لام و الف ساقط در رسم الخط باشد و عبارت از سه ساعت
معوجه باشد جمع ظاهر است و بر هر تقدیر و روی ایضا کلام امام علیه السلم است و اشاره بروایت مخالف است
نظیر آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب ششم که گفت امام جعفر صادق علیه السلم وقت نماز شام در سفر تا ثلث
شب است و روایت کرده شده نیز که تا نصف شب است یا بمعنی که آخر آن موافق آخر ثلث یا آخر نصف میباشد

در بیست و هفتم از ابواب صلاة باب حد المسیر الذی تقصر فیه الصلوة شرح این باب بیان مقدار مسافتی است که تقصیر کرده می‌شود
در آن نماز چهار رکعتی و درین باب بیست حدیث است اول ح ل عن ابی جعفر علیه السلام قال التقصیر فی البرید والبرید
اربع فراسخ شرح البرید بفتح با یک نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه است یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلم گفت کوتاه کردن نماز چهار رکعتی گاهی در بریدیست و برید چهار فرسخ است که دوازده میل باشد
بیان این می آید در شرح حدیث آینده دوم ح ل قلت لابی عبد الله علیه السلام ادنی ما یقصر فیه المسافر فقال
برید شرح ادنی بودن برید اشارتست باینکه مشقت سفر سه قسم است وسط و افراط و تفریط و مسافت تقصیر
در قسم اول دوم بریدست و در قسم دوم یک بریدست مثل حرکت کاروان زمان امام مفترض الطاعه در وقت هجوم
خلایق از ده فرسخ دهود در چهار روز مثل حرکت اهل مکه در موسم بجانب عرفات چنانچه روایات شده و وجوب تقصیر ایشان
وارد شده مثل آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث نهم باب بیست و نود و هفتم که باب الصلوة فی مسجد منی ومن یجب علیه التقصیر
والتمام منی است و در قسم سیوم چهار بریدست تقریبا چنانچه می آید در حدیث سیوم باب هشتادوم که باب صلوة الملاحین
والمکارین واصحاب الصید والرجل یخرج الی الضیعة است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که کمتر مسافتی که تقصیر میکند
در آن مسافر کدام است پس امام گفت بریدیست سیوم ح ل عن ابی عبد الله علیه السلام قال بینا
نحن جلوس وابی عند وال لبنی امیة علی المدینة اذ جاء ابی فجلس فقال کنت عند هذا قبیل فسأل
هم عن التقصیر فقال قائل منهم فی ثلث وقال قائل منهم یوم ولیلة وقال قائل منهم روحة شرح بینا
بین بود و الف باشباع فتحه نون است و مضاف است بکلمه جلوس بضم جیم جمع جالس است قبیل بضم قاف و فتح با یک نقطه
و سکون یای دو نقطه در پایین مبنی بر ضم است برای اینکه مضاف الیه آن محذوفست بتقدیر قبیل هذا الوقت ضمیر
منصوب در سألهم راجع بفقهای مخالفانست اگرچه در لفظ مذکور نیست ثلث بفتح ثا و لام و الف یعنی سه ساعت است
و مراد اینست که حد مسافت تقصیر کل سیر در سه ساعت است روحه بفتح را بی نقطه و سکون واو و حا بی نقطه و تا وقت
زمان سیر مسافر بعد از زوال تا آخر روز یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میان اینکه ما نشسته بودیم
و پدرم نزد حاکمی بود از بنی امیه بر مدینه ناگاه آمد پدرم پس نشست پس گفت بودم نزد این حاکم اندکی پیش ازین وقت
پس پرسید فقها را از حد تقصیر پس گفت گوینده از ایشان که در سه ساعت و گفت گوینده دیگر از ایشان
که روز و شبیست و گفت گوینده دیگر از ایشان که بعد از زوال تا شامست چهارم ح ل فسألوه فقلت له ان رسول
الله صلی الله علیه وآله لما نزل جبرئیل علیه السلام بالتقصیر قال له النبی صلی الله علیه وآله فی کم ذاک
فقال فی برید قال وای شیء البرید فقال ما بین ظل عیر الی فیء وعیر شرح ابن جوزی در کتاب تلقیح ذکر کرده

کفتم

که تقصیر نماز در سال چهارم هجرت حادث شد و مناسب این می آید در حدیث دوم باب صدم که باب النوادر است عیر بفتح عین
بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و را بی نقطه کوهیست در قبلی مدینه الفیء بفتح فا و سکون یا و همزه سایه چیزی
بعد از زوال آفتاب و آن عکس ظل است که عبارتست از سایه چیزی پیش از زوال است و وعیر بفتح واو و کسر عین و سکون یای
دو نقطه در پایین و را بی نقطه کوهیست در غرب کوه احد و شمال مدینه ذکر ظل در عیر و ذکر فیء در وعیر اشارتست باینکه در
پهلوی آنها راهیست و راه پهلوی عیر در غرب آنست و راه پهلوی وعیر در شرقی آنست یعنی پس آن حاکم پرسید مرا
پس گفتم او را که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله چون فرود آورد بر او جبرئیل علیه السلم تقصیر نماز را گفت او را نبی صلی الله
علیه وآله که در چه مقدار از مسافت است این تقصیر یا بمعنی که اقل آن کدامست پس جبرئیل گفت که در بریدیست گفت
و چه چیزست برید پس جبرئیل گفت آنچه میان پای کوه عیر تا پای کوه وعیر است و ذکر این دو کوه مکرر میشود در کتاب
الحج در بعض احادیث باب بیست و سیوم که باب تحریم المدینه است ح ل قال ثم عبرنا زمانا ثم رای بنو امیة
یعلون اعلاما علی الطریق وانهم ذکروا ما تکلم به ابو جعفر علیه السلام فذرعوا ما بین ظل عیر الی فیء
وعیر ثم جزؤوه علی اثنی عشر میلا فکانت ثلثة آلاف وخمسمائة ذراع کل میل فوضعوا الاعلام فلما ظهر
بنو هاشم غیروا امر بنی امیة غیرة لان الحدیث هاشمی فوضعوا الی جنب کل علم علما شرح عبرنا بعین بی نقطه
و با یک نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم و مجهول میتواند بود و بنابر اول مراد رویت قلب است و یعلون بتقدیر ان و اعمال آنست
و بنابر دوم مراد رویت بصرست و یعلون مفعول دوم است یا حال است اعلام بفتح همزه جمع علم بفتح عین
و فتح لام نشانها بر سر راهها که آنها میلهاست و انهم بکسر همزه و تشدید نون عطف بر جمله رای است جزؤوا بجیم و زای نقطه
و همزه بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر غائب از تفعیل است کان از افعال ناقصه است و خبر آنست مقدم شده و کل اسم
آنست مؤخر شده و مراد بنو هاشم خلفای بنی عباس است غیروا بغین با نقطه است و بعین بی نقطه نیز میتواند بود و بنوعی انجا
غیرة بفتح غین با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و را بی نقطه بصیغه مصدر باب علم منصوب و مفعول له است الحدیث
الحدیث برای عهد خارجیست و مراد حدیثی است که منقولست از رسول الله صلی الله علیه وآله که حد تقصیر بریدست و چهار میل است
موافق روایتی که در استبصارست در باب المسافة التی یجب فیها التقصیر که عن عیص بن القاسم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال فی التقصیر حده اربعة وعشرون میلا هاشمی یعنی منسوب که مبنی بر میلی است که هاشم بن عبد مناف قرار داده یعنی امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که بعد از آن زمان گذشتیم زمانی بعد از آن مسلط شدند بنو امیه بر اینکه ساختند علمی چند بر راه
مکه و مدینه و رسیدند ایشان بخاطر رسانیدند آنچه را که سخن گفته بود با آن امام محمد باقر علیه السلم پس بذراع در آوردند مسافتی را
که میان سایه اول عیر و سایه دیگر وعیرست بعد از آن قسمت کردند آن مقدار را بر دوازده میل پس شد سه هزار و

بصیغه ماضی معلوم متکلم مع الغیر از باب ضرب است راجع

بزم

باصد ذراع هر میلی پس گذاشتند نشانها را پس وقتی که غالب شدند بنو العباس تغییر دادند کار بنی امیه را برای تعصب
جد خود زیرا که آن حدیث امیال تقصیر مبنی بر قرار داد ایشان است پس بنا کردند در پهلوی هر نشان نشانه دیگر با معنی
که هر میل اموی را دو میل هاشمی کردند پس مقدار میل هاشمی هزار و هفتصد و پنجاه ذراع است و آن نصف مقدار میل بنی امیه است
و مردمان از این غافل میشوند و خیال میکنند که اقل مسافت تقصیر هشت فرسخ است که دو برید باشد و حال آنکه آن دو سطر
تفصیل که بیان شد در شرح حدیث سابق چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنْ حَدِّ الْاَمْیَالِ
الَّتِی یَجِبُ فِیهَا التَّقْصِیرُ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ جَعَلَ حَدَّ
الْاَمْیَالِ مِنْ ظِلِّ عَیْرٍ اِلَی ظِلِّ وَعِیرٍ وَهُمَا جَبَلَانِ بِالْمَدِینَةِ فَاِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَقَعَ ظِلُّ عَیْرٍ اِلَی ظِلِّ
وَعِیرٍ وَهُوَ الْمِیلُ الَّذِی وَضَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلَیْهِ التَّقْصِیرَ شرح مراد بظل اینجا سایه است
مطلقا خواه پیش از زوال و خواه بعد از زوال و فاء در فاذا برای بیان دو ظل است الی برای انتهای غایت و عیر نام کوهی است
و این مبنی بر آنست که عیر در جانب جنوب مدینه است در راه مکه و در غرب آن متصل بآنست و آن در جانب شرقی مدینه
ندارد پس تا اول زوال سایه آن بر زمین است و آن وقتی است که سایه وعیر بر زمین می افتد زیرا که آن در جانب
شمال مدینه است و راه در جانب شرقی آن متصل بآنست و آن در آن جانب مدینه ندارد حاصلا روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مقدار مسافت چهار میل که واجب میشود در آن تقصیر نماز پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گردانید قرار داد آن میلها تقصیر را از سایه عیر
تا سایه وعیر و آنها دو کوهند در مدینه بیان این آنکه چون طلوع کند آفتاب می افتد سایه عیر بر زمین تا وقتی که
افتد سایه وعیر بر زمین و آن حد که مذکور شد میلی است که بنا کرده است رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن تقصیر نماز را
و آن میل هاشمی است که بیست و چهار آن چهار فرسخ است پنجم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمٍ
خَرَجُوا فِی سَفَرٍ فَلَمَّا انْتَهَوْا اِلَی الْمَوْضِعِ الَّذِی یَجِبُ عَلَیْهِمْ فِیهِ التَّقْصِیرُ قَصَّرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ فَلَمَّا صَارُوا
عَلَی فَرْسَخَیْنِ اَوْ عَلَی ثَلَاثَةِ فَرَاسِخَ اَوْ اَرْبَعَةٍ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ رَجُلٌ لَا یَسْتَقِیمُ لَهُمْ سَفَرُهُمْ اِلَّا بِهِ فَاَقَامُوا یَنْتَظِرُونَ
مَجِیئَهُ اِلَیْهِمْ شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از جمعی که بیرون رفتند برای سفری پس وقتی که رسیدند سوی جایی
که واجب بر ایشان در آن موضع تقصیر یعنی که حد ترخص است تقصیر کردند بعض نماز را پس وقتی که گردیدند بر دو فرسخ
و سه فرسخ یا چهار باز ایستاد از ایشان و برگشت مردی که راست نمیشود برای ایشان سفر ایشان مگر بآن مرد پس درنگ
کردند بر حالی که انتظار میکشیدند آمدن آن مرد را سوی ایشان اصل وَهُمْ لَا یَسْتَقِیمُ لَهُمُ السَّفَرُ اِلَّا بِمَجِیئِهِ اِلَیْهِمْ
فَاَقَامُوا عَلَی ذٰلِکَ اَیَّامًا لَا یَدْرُونَ هَلْ یَمْضُونَ فِی سَفَرِهِمْ اَوْ یَنْصَرِفُونَ هَلْ یَنْبَغِی لَهُمْ اَنْ یُتِمُّوا الصَّلٰوةَ

او یتموا

فلیقیموا علی تقصیرهم

اَوْ یُقِیمُوا عَلَی تَقْصِیرِهِمْ قَالَ اِنْ کَانُوا بَلَغُوا مَسِیرَةَ اَرْبَعِ فَرَاسِخَ فَلْیُقِیمُوا عَلَی تَقْصِیرِهِمْ اَقَامُوا اَوِ انْصَرَفُوا وَاِنْ کَانُوا
سَارُوا اَقَلَّ مِنْ اَرْبَعِ فَرَاسِخَ فَلْیُتِمُّوا الصَّلٰوةَ اَقَامُوا اَوِ انْصَرَفُوا فَاِذَا مَضَوْا فَلْیُقَصِّرُوا شرح تکرار ذکر عدم استقامت
سفر ایشان بدون آن مرد برای افاده اینست که هر چند فکر میکنند تا شاید راهی برای استقامت آن سفر بدون آن مرد
بهم رسد بهم نمیرسد حتی و آنکه آن جماعت راست نمیشود برای ایشان آن سفر مگر بآمدن آن مرد سوی ایشان پس درنگ
کردند بر انتظار چند روز بر حالی که نمیدانند که آیا خواهند رفت در سفر خود شان یا خواهند برگشت آیا سزاوار است
برای آن جماعت اینکه تمام کنند نماز را یا سزاوار است اینکه باقی باشند بر تقصیر نماز خود امام گفت اگر رسیده باشند
بمسافت چهار فرسخ پس باید که باقی باشند بر تقصیر نماز خود خواه در وقت درنگ ایشان و خواه در وقت برگشتن ایشان
و اگر حرکت کرده باشند کمتر از چهار فرسخ پس باید که تمام کنند نماز را خواه در وقت درنگ ایشان و خواه در وقت
برگشتن ایشان پس چون روانه شوند در آن سفر بسبب آنکه رفیق ایشان آمد سوی ایشان مثلا پس باید که
تقصیر نماز خود کنند باب بیست و ششم اصل باب من یرید السفر او یقدم من سفر متی یجب علیه التقصیر او الاتمام شرح تقدم
[illegible] این باب بیان کسی است که اراده سفر میکند یا بر میگردد از سفری که
چه وقت واجب میشود بر او اول تقصیر یا بر دوم اتمام و درین باب بیست حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
قَالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ یُرِیدُ السَّفَرَ مَتَی یُقَصِّرُ قَالَ اِذَا تَوَارَی مِنَ الْبُیُوتِ قَالَ
قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ الرَّجُلُ یُرِیدُ السَّفَرَ فَیَخْرُجُ حَتَّی تَزُولَ الشَّمْسُ قَالَ اِذَا خَرَجْتَ فَصَلِّ رَکْعَتَیْنِ شرح
روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی اراده میکند سفر را چه وقت تقصیر نماز
نماز میکند امام گفت چون پنهان شود از خانها یعنی که دور گردد از خانها بروشی شود که اهل آن خانها او را
نبینند یا اگر دیوار ها [illegible] آنها از امور عارضه مانع دیدن شده باشد و مراد بتواری اینست که [illegible]
شود که کیست و جامهاو چیست اگرچه سواد او دیده شود راوی گفت که گفتم که مردی اراده سفر میکند پس بیرون
میرود تا آنکه زوال آفتاب شود یعنی که بعد از بیرون رفتن او متصل بآن زوال آفتاب میشود امام گفت چون بیرون
رفتی و بعد از آن زوال شد پس بگذار دو رکعت خواه زوال پیش از بلوغ بحد ترخص شود و تا خیر نماز کنی تا حد ترخص
و خواه بعد از آن دوم اصل سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَاَنْتَ فِی الْمِصْرِ وَاَنْتَ تُرِیدُ
السَّفَرَ فَاَتِمَّ فَاِذَا خَرَجْتَ بَعْدَ الزَّوَالِ قَصِّرِ الْعَصْرَ شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که چون زوال آفتاب
شود بر حالی که تو در شهر باشی و تو اراده سفر داشته باشی پس اتمام کن نماز را پس چون روی بعد از زوال پیش از دخول
وقت عصر تقصیر کن عصر را سیوم اصل عَنْ بَشِیرٍ النَّبَّالِ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ حَتَّی اَتَیْنَا

الجوع فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا ابان قلت لبیک قال انه لم یجب علی احد من اهل هذا
العسکر ان یصلی اربعا غیری وغیرک وذلک انه دخل وقت الصلوة قبل ان نخرج ش روایت
از ابان کفتم لبیک بدرستی که شان اینست که واجب شده بر هیچیک از اهل این لشکر که از مدینه بیرون آمده اند
اینکه کزارند چهار رکعت غیر من وغیر تو واین برای اینست که شان اینست که داخل شد وقت نماز چهار رکعتی پیش
از آنکه از مدینه بیرون آییم مراد اینست که سایر اهل این قافله پیش از زوال آفتاب بیرون آمده اند وما وتو بعد از
زوال آفتاب بیرون آمده ایم چهارم حدیث سالت اباعبد الله علیه السلام عن رجل یدخل من سفره و
قد دخل وقت الصلوة قال یصلی رکعتین واذا خرج الی سفر وقد دخل وقت الصلوة فلیصل
اربعا ش پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل شود از سفر خود در حالی که پیش از آن داخل
شده بود وقت نماز چهار رکعتی امام کفت میکزارد دو رکعت وچون بیرون رود بسوی سفری در حالی که داخل
شده باشد پیش از آن وقت نماز پس باید که کزارد چهار رکعت هرچند که بحد ترخص رسیده باشد پنجم حدیث عن ابی
ابرهیم علیه السلام قال سألته عن الرجل یکون مسافرا ثم یقدم فیدخل بیوت الکوفة ایتم
الصلوة ام یکون مقصرا حتی یدخل اهله قال بل یکون مقصرا حتی یدخل اهله ش روایت
از امام موسی کاظم علیه السلام راوی کفت پرسیدم او را از مردی که مسافر باشد بعد از آن می آید پس داخل خانهای
کوفه میشود آیا اتمام میکند نماز را یا میباید تقصیر کند تا آنکه داخل منزل خود شود امام کفت که میباید تقصیر کند
تا آنکه داخل منزل خود شود ششم حدیث سالت اباعبد الله علیه السلام عن رجل صلی وهو مسافر فاتم
الصلوة قال ان کان فی وقت فلیعد وان کان الوقت قد مضی فلا ش پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که نماز کزارد در حالی که او مسافر بود پس اتمام کرد نماز چهار رکعتی را از روی غفلت امام کفت
اگر باشد در وقت ادا پس باید اعاده کند واگر وقت ادا بتحقیق کذشته باشد پس نیست اعاده آن نماز
هفتم حدیث عن زرارة قال قلت له رجل فاتته صلوة من صلوة السفر فذکرها فی الحضر قال یقضی ما
فاته کما فاته ان کانت صلوة السفر اداها فی الحضر مثلها وان کانت صلوة الحضر فلیقض فی
السفر صلوة الحضر کما فاتته ش روایتست از زراره که از او یکی از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام
کفت که کفتم امام را که مردی فوت شد ازو نمازی از نماز سفر پس یاد آورد آنرا در حضر امام کفت قضا میکند آنچه را که
فوت شد ازو چنانچه فوت شد ازو بیان این آنکه اگر باشد آن فوت شده نماز سفر که یاد آورد آنرا در حضر مثل
نماز سفر واگر باشد نماز حضر پس باید که قضا کند در سفر نماز حضر را چنانچه فوت شده آن نماز ازو هشتم حدیث

عن

عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل خرج فی سفر ثم یبدو له فی الاقامة وهو فی صلوته قال یتم اذا
بدت له الاقامة ش روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی کفت پرسیدم امام را از مردی که بیرون رفت در سفری
بعد از آن بخاطرش رسید او را ایستادن در حالی که او در نماز خود است مراد سوال از حال کسی است که بحد ترخص رسیده و اما بحد مسافت
چهار فرسخ نرسیده وبخاطرش رسیده که ترک آن سفر کند یا از حال کسی که بعد از آنکه بچهار فرسخ نیز رسیده باشد
قصد اقامه ده روزه مثلا کند ودر جایی در اثنای نماز امام کفت اتمام میکند آن نماز را چون بخاطر رسد او را ایستادن
باب بیست ودوم اصل باب المسافر یقدم البلدة کم یقصر الصلوة شرح این باب بیان مسافریست که می آید بشهری که چند
وقت تقصیر میکند نماز چهار رکعتی را ودرین باب سه حدیث است اول حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ارأیت
من قدم بلدة الی متی ینبغی له ان یکون مقصرا ومتی ینبغی له ان یتم فقال اذا دخلت ارضا فایقنت
ان لک بها مقام عشرة ایام فاتم الصلوة وان لم تدر ما مقامک بها تقول غدا اخرج او
بعد غد فقصر ما بینک وبین ان یمضی شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة وان اردت ان تخرج
من ساعتک ش روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی کفت که کفتم امام را که خبر ده مرا که کسی که آید بشهری تا کی
سزاوارست او را اینکه باشد تقصیر کننده نماز چهار رکعتی وکی سزاوارست او را اینکه اتمام کند پس امام کفت که چون
داخل شوی زمینی را پس یقین کنی اینرا که برای تست در آن زمین درنگی ده روز پس اتمام کن نماز را واگر ندانی
که چیست درنگ تو در آن زمین با بروش که میکویی که فردا بیرون میروم یا پس فردا پس تقصیر کن در زمانی که میان تست و
میان آنکه بکذرد ماهی پس چون تمام شود برای تو ماهی پس اتمام کن نماز را هرچند که اراده داشته باشی که بیرون
روی در همان ساعت دوم حدیث سالت اباعبد الله علیه السلام عن الرجل یکون بالبصرة وهو من
اهل الکوفة له بها دار ومنزل فیمر بالکوفة وانما هو مجتاز لا یرید المقام الا بقدر ما یتجهز
یوما او یومین قال یقیم فی جانب المصر ویقصر قلت فان دخل اهله قال علیه التمام ش پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد در بصره واو از اهل کوفه است او را در کوفه خانه ومنزلیست پس میکذرد
بکوفه وجز این نیست که او رهگذر است اراده ندارد درنگ در کوفه را مگر بقدر آنکه یراق سفری کند یک روز یا دو
روز امام کفت درنگ میکند در کنار شهر وتقصیر نماز میکند کفتم پس اگر داخل شود در منزل خود چه لازمست کفت بر اوست تمام
نماز سیوم حدیث عن ابی ایوب قال سأل محمد بن مسلم اباعبد الله علیه السلام وانا اسمع عن المسافر ان
حدث نفسه باقامة عشرة ایام قال فلیتم الصلوة وان لم یدر ما یقیم یوما او اکثر فلیعد ثلثین

یوماً ثم لیتم وان کان اقام یوما او صلوة واحدة فقال له محمد بن مسلم بلغنی انک قلت خمسا فقال قد
قلت ذاک قال ابو ایوب فقلت انا جعلت فداک یکون اقل من خمس فقال لا ش ذاک برای اشاره الیه قریب است
بر اشارت است با اینکه اقامه خمس باعث اتمام میشود فی الجمله و بعضی خیال کرده اند که جای ذاک کلمه بلامیت و مشار الیه آن
بعیدست و آن وجوب اتمام در اقامه عشره است و تتمه حدیث صریحست در خلاف این ش روایت از ابو ایوب
گفت که پرسید محمد بن مسلم امام جعفر صادق علیه السلم را از حالی که من شنیدم از حال مسافر که اگر اراده کرد با خود که
ده روز را امام گفت پس باید که اتمام کند نماز را و اگر نداند که چه مقدار درنگ میکند ده روز یا بیشتر پس باید که بشمرد میان روز
بعد از آن باید که اتمام کند هر چند که درنگ کند یکروز یا یکماه پس گفت امام را محمد بن مسلم که رسیده بمن اینکه تو گفتی پنج روز
ا بمعنی که دیگری سوال کرد ترا از حکم قصد اقامت پنج روز که آیا باعث اتمام نماز میشود یا نه و تو گفتی که باعث اتمام
نماز میشود پس امام گفت که تحقیق گفتم این را گفت ابو ایوب پس گفتم من که قربانت شوم آیا باعث اتمام نماز قصد
اقامت کمتر از پنج روز گفت نه مخفی نماند که جمع میان این حدیث و حدیث اول این باب بآنروش میتواند بود که در
صورت خمسه مخیر باشد و در صورت عشره واجب باشد اتمام زیرا که مفهوم شرط اول در حدیث اول اینست که در کمتر از
مقام عشره اتمام واجب نیست و دلالت میکند بر اینکه اتمام جایز نباشد و بر تقدیر تسلیم میگوئیم که مفهوم شرط دوم
در حدیث اول دلالت میکند بر اینکه در ما فوق مقام خمسه و مادون عشره تقصیر واجب نباشد پس اتمام جایز باشد مطلقا
الا ما اخرجه الدلیل و آن کمتر از خمسه است پس مفهوم شرط دوم مخصوص مفهوم شرط اولست و در کتب ذکر بعضی روایات
منقول شده بر خلاف آنچه مفهوم از این دو حدیث صحیح شمرده شده و آن اعتباری ندارد چنانچه گفتیم در مقدمه چهارم
در شرح عنوان کتاب الصلوة و الله اعلم بالصواب. الباب الثامن باب صلوة الملاحین و المکارین و اصحاب الصید
والرجل یخرج الی ضیعته شرح المکارین بضم میم و تخفیف کاف و الف و راء منقطه مکسوره بصیغه اسم فاعل معتل اللام
یائی باب مفاعله جمع مکاری بحذف یاء الضیعه بفتح ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه
مثل زمین زراعت و دکان و مانند آنها ش این باب بیان نماز کشتیبانان و چاروادارانی که کارشان اینست
که کرایه میدهند چاروا را و جمعی که اهل شکار اند و مردی که بیرون میرود از شهر بسوی مستغل خود درین باب یازده حدیث است
اول حدیث قال ابو جعفر علیه السلام اربعة قد یجب علیهم التمام فی السفر کانوا او الحضر المکاری والکری
والراعی والاشتقان لانه عملهم ش قد اینجا برای تحقیق است با وجود آنکه داخل مضارع شده ش گفت امام محمد باقر
علیه السلم که چهار کس اند که بتحقیق واجب میشود بر ایشان تمام کردن نماز چهار رکعتی خواه در سفر باشند و خواه در حضر مکاری

بضم میم



بضم میم و تخفیف کاف و الف و راء منقطه مکسوره و تخفیف یاء دوم کری بفتح کاف و کسر راء منقطه و تخفیف یاء بصیغه صفت
مشبهه معتل اللام یائی باب علم بمعنی شاطر که آنرا در فارسی پیک میگویند در اصل بمعنی دونده است سیوم راعی براء منقطه
و الف و عین منقطه و تخفیف یاء رسنده بکارها مثل گله داران گوسفند و مثل شبانان گوسفندان و شتران
و مانند آنها که هر روز در زمینی است چهارم اشتقان بضم همزه و سکون سین با نقطه و ضم تاء دو نقطه در بالا و قاف
و نون نویسنده گله داران گوسفندان که ایشان در جمع و خروج آنها است و صاحب ذکری گفته الاشتقان امین
البیدر و قیل البرید و هر کسی که آن سفر شغل است دوم حدیث عن احدهما علیهما السلام قال لیس علی
الملاحین فی سفینتهم تقصیر و لا علی المکاری و الجمال ش روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم گفت نیست بر کشتیبانان در کشتی ایشان تقصیر نماز و نه بر چاروادار و شتردار سیوم حدیث و فی روایة
اخری المکاری اذا جدّ به السیر فلیقصر قال و معنی جدّ به السیر یجعل منزلین منزلا ش و در روایت
دیگر از امام صلوات الله علیه اینست که چاروادار چون تند کند او را حرکت پس باید که تقصیر نماز کند امام گفت که معنی
تند کند او را حرکت اینست که گرداند دو منزل را یک منزل چهارم حدیث سألت الرضا علیه السلام عن الرجل
یخرج الی ضیعته فیقیم الیوم و الیومین و الثلاثة ایقصر ام یتم قال یتم الصلوة کلما اتی ضیعة
من ضیاعه ش پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که بیرون میرود بسوی مستغل خود پس درنگ میکند
یکروز و دو روز و سه روز آیا تقصیر نماز میکند اگر بر سر چهار فرسخ باشد یا اتمام میکند امام گفت تمام میکند نماز را
هر بار که آید نزد مستغلی از مستغلهای خود ظاهر مراد اینست که در راه تقصیر کند و در مستغل اتمام کند پنجم حدیث سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یتصید الیوم و الیومین و الثلاثة ایقصر الصلوة قال لا
الا ان یشیع الرجل اخاه فی الدین و ان الصید مسیر باطل لا یقصر الصلوة فیه و قال یقصر
اذا شیع اخاه ش الا برای استثنای متصل است الف لام الرجل در دوم برای عهد خارجیست و اشارتست
برجل مذکور در سابق و مراد اینست که اگر مقصود اصلی کسی مشایعت برادر مومنی باشد و در آن سفر بالعرض
صید میکرده باشد تقصیر میکند ش پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که طلب شکار میکند یکروز
و دو روز و سه روز آیا تقصیر میکند نماز را گفت نه مگر آنکه مشایعت کند برادر دینی خود را و درستی که
طلب شکار حرکتی است بکار نیامدنی خدا با تقصیر کرده نمیشود نماز در آن طلب صید و امام گفت که تقصیر نماز میکند
اگر مشایعت کند برادر مومن خود را یعنی که عمده قصد او مشایعت باشد نه اینکه قصد مشایعت بر وجه تبع
یا مساوی باشد ششم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاعراب لا یقصرون و ذلک انّ

منا زلهم فتمّهم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بادیه نشینان عرب که حرکت میکنند از صحرا با صحرا
تقصیر نماز نمیکنند و آن برای جهت که خانهای ایشان با ایشانست اینجنین که ایشان خیمه نشیند بحسب عادت و خیمهای
ایشان با ایشانست هفتم حدیث قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یکون له الضیاع بعضها قریب
من بعض یخرج فیطوف فیها ایتمّ او یقصّر قال یتمّ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی میباشد
او را مستغلات که بعض آنها نزدیکست بعضی یعنی که دوری انکیدام نیست بمرکی چهار فرسخ نیست بیرون
می آید از شهر خود و لیس میکردد در آن مستغلات آیا اتمام میکند نماز را یا تقصیر میکند امام گفت اتمام میکند خواه در راه
و خواه در منزل هشتم حدیث عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز و جل فمن اضطر غیر باغ و لا عاد
قال الباغی باغی الصید و العادی السارق لیس لهما ان یاکلا المیتة اذا اضطرا الیها هی حرام
علیهما لیس هی علیهما کما هی علی المسلمین و لیس لهما ان یقصرا فی الصلوة شرح تفسیر باغی و عادی
اینجا از قبیل تفسیر مثالست بقرینه آنچه می آید در کتاب الاطعمه در باب ذکر الباغی و العادی که باغی عبارتست ظاهر
تقدیم ذکر باغی بر عادی جهت که باغی بهتر از عادی باشد مسلمین از باب تفعیل و از باب افعال میتواند بود و بنا
بر اول مراد می است که تسلیم حکم الهی کرده و اینجا جمع که سفر ایشان حرام نیست و بنا بر دوم ظاهر احادیث جهت
که این دو کس مانند جمعیند که بیرون از اسلام باشند اگرچه حقیقه بیرون نشده بقرینه از غیر مسلم نماز صحیح نیست
خواه اتمام کند و خواه تقصیر و بنا بر دوم نیز میتواند بود که المسلمین مقدر بر سایر المسلمین باشد و توضیح این آیت
شد در شرح حدیث چهارم باب بیست و چهارم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره
بقره و سوره نحل که هر کس مضطر شود سوی خوردن میته یا خون یا گوشت خوک یا آنچه بنام غیر الله تعالی ذبح یا نحر شده
باشد در حالی که آن مضطر غیر باغی باشد و غیر عادی باشد امام گفت که مراد بباغی کسیست که طالب صید باشد
با منعی که از نحو محفوظ باشد یا آنکه معاش او یا معاش عیال او موقوف بر آن باشد و مراد بعادی دزدست
خواه دزد پنهان از صاحب مال و خواه آشکار نزد صاحب مال و پنهان از حاکم و مانند آن حیا این انکه
میته ایشان را اینکه خورند میته را اصلا چون مضطر شوند سوی آن آن میته حرام است بر آن دو کس مثل آن میته
بر آن دو کس چنانچه آن میته بر اهل اسلام است و نیست برای آن دو کس اینکه تقصیر کنند در نماز نهم حدیث سالت
اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یخرج الی الصید ایقصّر او یتمّ قال یتمّ لانه لیس بمسیر حق
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بیرون میرود سوی شکار برای لذت آیا تقصیر نماز میکند
یا اتمام میکند امام گفت اتمام میکند برای آنکه آن خروج نیست حرکتی بکار آمده دهم حدیث عن اسحق بن عمار قال

سالته عن الملاحین و الاعراب هل علیهم تقصیر قال لا بیوتهم معهم شرح روایتست از اسحق بن عمار که از راویان
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از کشتی بانان و صحرا نشینان عرب که آیا بر ایشان
هست تقصیری امام گفت نه بیان این آنکه خانهای ایشان با ایشانست یازدهم حدیث عن ابی عبدالله علیه السلم
قال قلت له الرجل یخرج الی الصید مسیرة یوم او یومین یقصر او یتم فقال ان خرج لقوته و قوت
عیاله فلیفطر و لیقصر و ان خرج لطلب الفضول فلا و لا کرامة شرح القوت بضم قاف و سکون واو
و تا دو نقطه در بالا قدر ضروری از روزی که اکتفا بکمتر از آن باعث ضرر یا ضعف بدن شود و الفضول بضم فاء و ضم ضاد جمع
فضل بفتح فاء و سکون ضاد زیادتیها بر قوت چنانچه اهل تنعم بکار میبرند الکرامة بفتح کاف و را بی نقطه مصدر باب حسن
مند لئیم بودن و نفی کرامت اشارتست بدو چیز اول اینکه آنمرد داخل بنی آدم نیست در معنی اگرچه در صورت داخل باشد
چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل و لقد کرمنا بنی آدم و در سوره منافقین و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع
لقولهم کانهم خشب مسندة دوم اینکه بروایت تلف شدن آمرزیده نیست چنانچه گذشت در حدیث هشتم این باب
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را که مردی بیرون میرود سوی شکار مسافت یکروز یا
دو روز آیا تقصیر میکند یا اتمام میکند پس امام گفت که اگر بیرون رود برای قوت خود و قوت عیال خود پس باید که افطار
روزه کند و باید که تقصیر نماز کند و اگر بیرون رود برای طلب زیاده تنها پس افطار و تقصیر نکند و نیست عزتی او را دوازدهم حدیث
عن محمد بن جزک قال کتبت الیه جعلت فداک ان لی جمالا و لی قوام علیها و لست اخرج فیها الا فی طریق مکة
لرغبة فی الحج او فی الندرة الی بعض المواضع فهل یجب علی التقصیر فی الصلوة و الصیام فوقّع علیه السلام
ان کنت لا تلزمها و لا تخرج معها فی کل سفر الا الی مکة فعلیک تقصیر و فطور شرح القوام بضم قاف و تشدید
واو ایستادگی کننده کان بر چیزها مثل ساربانان الندرة بفتح نون و سکون و فتح دال بی نقطه و را بی نقطه [illegible]
مراد بعض مواضع جاهاست که رفتن بآن جاها برای کرایه کشی نیست مثل دیهای شخصی که در حوالی شهرست و لهذا
در جواب امام علیه السلم این شق مذکور نیست و میتواند بود که مراد اعم از آنها باشد فی کل سفر متعلق بمنفی است و استثنا
منقطع است و ذکر مکه بعنوان مثالست یا مراد سفر بعنوان کرایه کشی است و ذکر مکه بعنوان مثال نیست الفطور بفتح
فاء و ضم طاء بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه آنچه افطار بآن کنند از خوردنی و مانند آن شرح روایتست از محمد بن جزک
بفتح جیم و فتح زای با نقطه که از راویان امام علی علیه السلم است گفت نوشتم سوی امام علیه السلم که قربانت شوم
بدرستی که مرا است شتران که کرایه میدهم و مرا است واسپند کان بر آن شتران و تحقیق بیرون میروم در آن شتران
سوی راه مکه برای خواهش در حج یا بیرون میروم در بعض زمانها سوی بعض مواضع لیکن آیا واجبست بر من تقصیر مانند

در نماز و روزه پس فرمود امام علیه السلام که اگر عادت تو این باشد که با آن شتران همیشه باشی و بیرون روی با آنها
در هر سفری مکه سوی مکه بیرون میروی مثلا پس بر تست تقصیر در نماز که داخل میشود در نماز حاضر درین باب و دو حدیث
باب هشتاد و یکم اصل باب المسافر یدخل فی صلوة المقیم شرح این باب بیان مسافر است که داخل میشود در نماز حاضر
درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی المسافر یصلی خلف المقیم قال یصلی
رکعتین و یمضی حیث شاء شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مسافری که نماز میگزارد در پس غیر مسافر
امام گفت میگزارد دو رکعت و میرود هر جا که خواسته باشد دوم اصل سألت ابا عبدالله علیه السلام عن المسافر
یصلی مع الامام فیدرک من الصلوة رکعتین أتجزئ ذلک عنه فقال نعم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مسافری که نماز میگزارد با پیشنماز حاضر پس در می‌یابد دو رکعت آخر را آیا کافیست آن از او پس امام گفت
آری ظاهر آنچه گذشت در حدیث دهم باب پنجاه و ششم است که مسافر در صورت قرائت حمد میکند در هر دو رکعت باب
هشتاد و دوم اصل باب التطوع فی السفر شرح این باب بیان نماز نافله در سفر است درین باب دوازده حدیث
اول اصل عن سماعة قال سألته عن الصلوة فی السفر فقال رکعتین لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا انه
ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب اربع رکعات و لیتطوع باللیل ما شاء ان کان نازلا و ان کان
راکبا فلیصل علی دابته و هو راکب و لتکن صلوته ایماء و لیکن رأسه حیث یرید السجود اخفض
من رکوعه شرح رکعتین منصوبست بفعل محذوف بتقدیر الزم رکعتین و این اشارتست بآنکه مخالفان بعد از ظهر در
سفر تشریع میکنند دو رکعت چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب پنجاه و پنجم پس جمله لیس قبلهما صفت رکعتین است
مراد بشیء نافله متعلق بآن رکعتین است و استثنا منقطع است زیرا که چهار رکعت بعد از شام تعلق بنماز خفتن دارد
یا مراد بشیء اهم از متعلق بآنست که سوار در وقت سجود در موضعی میباشد که غیر موضع وقت رکوع است یعنی روایتست
از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز در سفر پس
امام گفت لازم باش دو رکعتی را که نباشد پیش از آن دو و نه بعد از آن دو چیزی از نافله لیکن اینقدر هست که شایان
اینست که سزاوارست برای مسافر آنکه گزارد بعد از نماز شام چهار رکعت و باید که مسافر نماز نافله کند در شب چنانچه خواسته
باشد اگر در منزل باشد و اگر سوار باشد پس باید که نماز شب گزارد بر سر چارپای خود بر حالی که او سوارست و باید که
باشد نماز او بعنوان اشارت و باید که باشد سر او در جایی که میخواهد سجود را پست تر از حال رکوع او دوم اصل قال ابو
عبدالله علیه السلام اربع رکعات بعد المغرب لا تدعهن فی سفر و لا حضر شرح اربع منصوب بفعل
میتواند بود لا تدعهن مجزوم و مرفوع میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چهار رکعت بعد از نماز شام





حضر و کلام

وامگذار آنها را در حضر و نه در سفر سیزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال الصلوة فی السفر رکعتان لیس
قبلهما و لا بعدهما شیء الا المغرب فان بعدها اربع رکعات لا تدعهن فی سفر و لا حضر و لیس علیک
قضاء صلوة النهار و صل صلوة اللیل و اقضه شرح الف و لام الصلوة برای عهد خارجیست و عبارتست
از فریضه رباعیه استثنا در الا المغرب منقطع است و دلالت میکند بر اسقاط نافله و ها در اقضه ضمیرست بکه
سابقست برای وقف یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز چهار رکعتی در سفر دو رکعتست نیست
پیش از آن دو و نه بعد از آن دو چیزی بخلاف نماز شام چه درستی که بعد از آن چهار رکعتست و امگذار آن چهار
رکعت را در حضر و نه در سفر نیست بر تو قضای نافله روز بگزار نماز شب را در سفر و قضا کن چهاردهم اصل قلت لابی
عبدالله علیه السلام اقضی صلوة اللیل فی السفر فاقضیها بالنهار فقال نعم ان اطقت
ذلک شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که فوت شد از من نماز شب در سفر آیا پس قضا میکنم آن را در روز پس گفت آری اگر
تاب آوری آن را پانزدهم اصل عن الحلبی انه سأل ابا عبدالله علیه السلام عن الصلوة النافلة علی البعیر و الدابة
فقال نعم حیث ما کنت متوجها قال قلت استقبل القبلة اذا اردت التکبیر قال لا و لکن تکبر حیث
ما کان متوجها و کذلک فعل رسول الله صلی الله علیه و آله شرح روایتست از حلبی که او پرسید امام جعفر
صادق علیه السلام را از نماز نافله بر شتر و اسب پس گفت آری خوبست هر جایی که باشی متوجه بآنجانب حلبی گفت که گفتم
که رو کنم بقبله چون خواهم که تکبیر احرام گویم امام گفت که نه و لیکن تکبیر میگوید هر جایی که مرکوب توجه داشته باشد و چنان
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و ظاهر او اینست که شرط نیست استقبال در نافله در سفر و این منافات ندارد با آنکه استقبال
افضل باشد اگر آسان باشد شانزدهم اصل عن ابان بن تغلب قال خرجت مع ابی عبدالله علیه السلام فیما بین
مکة و المدینة فکان یقول اما انتم فشباب تؤخرون و اما انا فشیخ اعجل فکان یصلی صلوة
اللیل اول اللیل شرح الشباب بفتح شین با نقطه و تخفیف با بی نقطه و الف و با یک نقطه جمع شابست بتشدید با و جوانان
یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت سفر کردم با امام جعفر صادق علیه السلام در میان مکه و مدینه پس گفت اما شما پس جوانید
تاخیر میکنید نماز شب را و اما من پس پیرم تعجیل میکنم نماز شب را پس عادت او این بود که میگزارد نماز شب را در نصف
اول شب بسبب آنکه برخاستن پیران و بزرگان در نصف آخر شب بر دو در سفر بمشقت خدمتکاران و رفیقان
میباشد هفدهم اصل سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل یصلی علی راحلته قال یومی ایماء و یجعل
السجود اخفض من الرکوع قلت یصلی و هو یمشی قال نعم یومی ایماء و لیجعل السجود اخفض
من الرکوع شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد بر مرکوب خود امام گفت اشارت

میکند اشارت کرده میکرد اند سجود را پستر از رکوع گفتم آیا نماز میکند بر حالی که او راه میرود امام گفت آری اشارت
میکند اشارت کردنی و باید که کرده اند سجود را پست تر از رکوع ششم حل عن ابی الحسن علیه السلام فی الرجل
یصلی النوافل فی الامصار و هو علی دابته حیث توجهت به فقال نعم لا بأس شرح روایت است از امام موسی
کاظم علیه السلام در مردی که میگزارد نوافل در شهرها بر حالی که او بر چهارپا است هر جانبی که میکرد او را پس امام گفت
آری نیست پروایی هفتم حل عن ابی جعفر علیه السلام انه لم یکن یری بأسا ان یصلی الماشی و هو یمشی
و لکن لا یسوق الابل شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او نمیدید پروایی اینکه نماز گزارد پیاده در حالی که
او راه میرفته باشد ولیکن شتر اندشتر را همراه نیست که راندن شتر که با سخن گفتن و حرکات با طراف باشد
منافی نماز را ظاهر خوب نیست هشتم حل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن صلوة اللیل و الوتر فی
اول اللیل فی السفر اذا تخوفت البرد و کانت علة فقال لا بأس انا افعل ذلک شرح واو
و کانت برای جمع است و میتواند بود که بمعنی او باشد کانت از افعال ناقصه علة بکسر عین مرفوع و فاعل است
و بمعنی عذر است مطلقا و میتواند بود که بمعنی مرض باشد معنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز شب که
هشت رکعت است و نماز وتر که سه رکعت است در نصف اول شب در سفر چون ترسم از سرما و باشد عذری که باعث
ترسیدن از سرما شود پس امام گفت نیست پروایی من میکنم آنرا نهم حل عن ابی الحارث قال سألته
یعنی الرضا علیه السلام عن الاربع رکعات بعد المغرب فی السفر یصلی الحال فلا یمکن الصلوة
علی الارض هل اصلیها فی المحمل فقال نعم صلها فی المحمل شرح یصلی بصیغه مضارع معلوم باب افعال
یا باب تفعیل است لا یمکن باو خاتم نون بصیغه مضارع معلوم باب افعالست و فاعل او خاتم نیز جایز است معنی روایت است
از ابو الحارث گفت پرسیدم او را یعنی امام رضا علیه السلام را از آن چهار رکعت نافله بعد از نماز مغرب در سفر
شبانه میگزاریدم را شترداران میل نکرده آن نماز بر زمین آیا میگزارم آنرا در کجاوه پس امام گفت آری بگزار آنرا
در کجاوه دهم حل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال صل رکعتی الفجر فی المحمل شرح روایت است از امام رضا
علیه السلام گفت بگزار دو رکعت نافله فجر را در کجاوه و این بمعنی که ضرورت آن را در کجاوه میتوان گزارد باب بیست و سیوم
اصل باب الصلوة فی السفینة شرح این باب بیان نماز در کشتی است در این باب پنج حدیث است اول حل سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یسأل عن الصلوة فی السفینة فیقول ان استطعتم ان تخرجوا الی الجدد
فاخرجوا فان لم تقدروا فصلوا قیاما فان لم تستطیعوا فصلوا قعودا و تحروا القبلة شرح
الجدد بفتح جیم و فتح دال بی نقطه و دال بی نقطه روی زمین هموار قیاما بکسر قاف و تخفیف یا دو نقطه در پایین جمع قائم است

قعود



قعود بضم قاف و ضم عین بی نقطه جمع قاعد است تحروا با تای دو نقطه و حای بی نقطه و را بی نقطه مشدده بصیغه امر حاضر از باب تفعل است
التحری قصد چیزی کردن و طلب چیزی که لایق تر باشد و مراد اینجا اجتهاد و طلب قبله است معنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام در حالی که پرسیده میشد از نماز در کشتی پس میگفت اگر وسعت و قدرت دارید اینکه بیرون آیید سوی روی زمین
پس بیرون آیید پس اگر قدرت نداشته باشید پس نماز گزارید در حالی که ایستادگان باشید پس اگر وسعت و قدرت
نداشته باشید پس نماز گزارید در حالی که نشستگان باشید و طلب جانب قبله کنید و جهد استقبال آن کنید دوم حل
عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الصلوة فی السفینة فقال یستقبل القبلة فاذا دارت
فاستطاع ان یتوجه الی القبلة فلیفعل و الا فلیصل حیث توجهت به قال فان امکنه القیام
فلیصل قائما و الا فلیقعد ثم لیصل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از نماز
در کشتی پس امام گفت رو میکند بقبله پس باید که نماز گزارد بهر جانب که کشتی رو بآن جانب که کشتی رو بآن جانب کرده
او امام گفت پس اگر ممکن باشد او را ایستادن پس باید که نماز گزارد ایستاده و اگر ممکن نباشد پس باید که نشیند بعد از آن
باید که نماز گزارد سیوم حل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یکون فی السفینة فلا یدری این القبلة
قال یتحری فان لم یدر صلی نحو رأسها شرح معنی تحری گذشت در شرح حدیث اول این باب معنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که میباشد در کشتی پس نمیداند که کجاست قبله امام گفت طلب و جهد کند قبله را پس اگر نداند
نماز میگزارد بجانب سر کشتی که پیش کشتی است چهارم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الصلوة
فی السفینة فقال اذا کانت محملة ثقیلة اذا قمت فیها لم تتحرک فصل قائما و ان کانت خفیفة تکفأ فصل قاعدا
شرح محملة بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است لم تتحرک بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل است تکفأ بفتح و همزه بصیغه
مضارع مجهول غائبه باب افعالست الاکفاء میل دادن چیزی بجانبی معنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم امام را از کیفیت نماز در کشتی پس امام گفت که چون باشد بار کرده شده سنگین که چون ایستی در آن حرکت نکنی
پس نماز بگزار ایستاده و اگر باشد سبک که میل داده شود طرفها پس نماز بگزار نشسته پنجم حل عن ابی هاشم الجعفری
قال کنت مع ابی الحسن علیه السلام فی السفینة فی دجلة فحضرت الصلوة فقلت جعلت فداک تصلی
فی جماعة قال فقال لا تصلی فی بطن واد جماعة شرح روایت است از ابو هاشم جعفری گفت بودم
با امام تقی علیه السلام در کشتی در دجله بغداد پس حاضر شد نماز پس گفتم که قربانت شوم نماز میگزاریم در جماعت راوی گفت
که پس امام گفت که نماز گزارده نشود در شکم رودخانه بعنوان جماعت باب بیست و چهارم اصل باب صلوة النوافل
شرح این باب بیان گزاردن نمازهای نافله است در این باب سی و هشت حدیث است اول حل عن زرارة قال

وان کانت

قلت علی ابی جعفر علیه السلام و انا شاب فوصف لی التطوع و الصوم فرای ثقل ذلک فی وجهی فقال
لی ان هذا لیس کالفریضة من ترکها هلک انما هو التطوع ان شغلت عنه او ترکته قضیته
انهم کانوا یکرهون ان ترفع اعمالهم یوما تاما و یوما ناقصا ان الله عز و جل یقول الذین هم علی صلاتهم
دائمون و کانوا یکرهون ان یصلوا حتی یزول النهار ان ابواب السماء تفتح اذا زال النهار
شرح ان در انهم بکسر همزه است ان اول بفتح همزه است بتقدیر لان ان ابواب نیز بفتح همزه است بتقدیر لان ابواب
تفتح بفا و تا و دو نقطه در بالا و حا بی نقطه صیغه مضارع مجهول غایب باب تفعیل است برای کثرت و میتواند بود که از
باب منع باشد معنی روایتست از امام زراره گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم و من جوان بودم پس بیان
کرد برای من نماز نافله را و روزه نافله را پس دید سنگینی آنرا در روی من پس امام گفت مرا بدرستی که این چنین نیست
مانند فریضه که هر که ترک کند آنرا هالک شود در جهنم جز این نیست که آن نماز نافله است اگر مشغول شوی از آن بکاری
دیگر یا ترک کنی آنرا البته بجا می قضا میکنی آنرا بیان این آنکه بدرستی که عادت اهل حق این بود که کراهت داشتند
اینکه بالا برده شود عملهای ایشان روزی کامل و روزی ناقص برای اینکه الله عز و جل میگوید در سوره معارج
آنچه که ایشان بر نماز خود مستمرند بیان این شد در حدیث دوازدهم باب دوم و عادت اهل حق این بود که کراهت
داشتند اینکه نماز نافله کنند پیش از زوال آفتاب برای اینکه درهای آسمان بسیار گشوده میشود چون زوال واقع شود
اشارتست باینکه ثواب نماز چاشت را بحث کرده اند و درهای آسمان بسبب آن گشته شده در آن وقت و الله اعلم
دوم و اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الفریضة و النافلة احد و خمسون رکعة منها رکعتان بعد
العتمة جالسا تعدان برکعة و هو قائم الفریضة منها سبع عشرة رکعة و النافلة اربع و ثلثون رکعة
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مجموع نماز فریضه و نماز نافله که در هر شبانه روز میباشد پنجاه و یک
رکعت از جمله آن نماز ها دو رکعت بعد از نماز خفتن نشسته شمرده میشود آن دو بیک رکعت در حالی که آن نماز گزار ایستاده
باشد بیان این آنکه نماز فریضه از جمله آن نماز ها هفده رکعت است و نماز نافله سی و چهار رکعت مراد اینست که نافله
دو برابر فریضه میشود چنانکه دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن بیک رکعت ایستاده حساب میشود سیوم و اصل سمعنا ابا
عبد الله علیه السلام یقول کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی من التطوع مثلی الفریضة و یصوم
من التطوع مثلی الفریضة شرح شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود
که میگزارد از جمله نماز نافله دو برابر نماز فریضه بیان شد در حدیث سابق و روزه میداشت از جمله روزه نافله دو برابر
فریضه مثل اینکه در هر یک از ده ماه بعد از ماه رمضان سه روز روزه میگرفته باشد پنجشنبه اول و چهارشنبه میان و پنجشنبه

آخر

آخر و کل ماه شعبان را روزه میگرفته باشد چهارم و اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن افضل ما جرت به السنة
من الصلوة فقال تمام الخمسین شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از فاضلتر آنچه جاری شده بآن طریقت
رسول صلی الله علیه و آله از جمله نماز پس گفت مجموع پنجاه رکعت در هر شبانه روز تا آنست با یکی دو رکعت نشسته بعد از خفتن
نیز موافق سنت است لیکن داخل افضل نیست و لهذا آنرا گاهی ترک میکرد چنانچه می آید در شرح حدیث آینده پنجم و اصل
عن حنان قال سأل عمرو بن حریث ابا عبد الله علیه السلام و انا جالس فقال له جعلت فداک اخبرنی
عن صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله فقال کان النبی یصلی ثمان رکعات الزوال و اربعا الاولی
و ثمانیا بعدها و اربعا العصر و ثلثا المغرب و اربعا بعد المغرب و العشاء الآخرة اربعا
و ثمانیا صلوة اللیل و ثلثا الوتر و رکعتی الفجر و صلوة الغداة رکعتین قلت جعلت فداک و ان
کنت اقوی علی اکثر من هذا یعذبنی الله علی کثرة الصلوة فقال لا و لکن یعذب علی ترک السنة شرح
ثمان بفتح ثا بی نقطه و تخفیف میم و الف و نون منصوبست و مضافست و آن اسم عددیست معین و گاهی با مخففه میا
آن میشود و مع ... منصرف میباشد زیرا که جمع نیست مراد بصلوة رسول الله صلی الله علیه و آله نمازیست که در هر شبانه
روز در حضر بغیر عذر همواره میکرده و لهذا دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن را امام در جواب مذکور نساخته بنا بر اینکه
گاهی ترک آن میکرده چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق الزوال و نظایر آن منصوبست بعطف بیان یا بر مفعول
فیه بنا بر دوم و الاولی یعنی الساعة الاولی است مراد بسنت نماز هائیست که مذکور شده و مراد بترک السنه ترک آنست
صورت کثرت صلوة بصیغه صورتی که عدد رکعات نماز شبانه روزی کسی زیاد باشد از عدد رکعات نماز های مذکور
شده مثل اینکه کسی دو رکعت نافله فجر را ترک کند بی عذر و بعد از فریضه چهار رکعت نافله کند بقصد قضا چنانکه بصورت نافله
جعفر باشد و مثل اینکه کسی که بجای یک رکعت وتر دو رکعت کند و مانند اینها و عذاب بر عمل باعتبار اینست که این
بازیچه است باحکام الهی زیرا که نوافل یومیه برای اتمام فرایض است و ضرور تر از سایر نوافل است پس حال آنکس مانند
حال کسی است که قضای فریضه در ذمه او باشد و نافله گزارد بجای آن ششم روایتست از حنان بفتح حا بی نقطه و تخفیف
نون گفت پرسید عمرو بن حریث بضم حا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و ثا سه نقطه امام جعفر صادق علیه السلام را
در حالی که من نشسته بودم با نزد پس پرسید که گفت امام را که قربانت شوم خبر ده مرا از نماز رسول الله صلی الله علیه و آله
که او در هر شبانه روز در حضر همواره میکرده و هیچ وقت ترک آن نکرد پس امام گفت که عادت نبی این بود
که میگزارد هشت رکعت را که نافله زوال آفتابست و چهار رکعت را که فریضه ظهر است و هشت رکعت نافله را که
بعد از فریضه ظهر است و چهار رکعت را که فریضه عصر است و سه رکعت را که فریضه شام است و چهار رکعت نافله را که بعد از

و فریضه شام است و فریضه خفتن را که چهار رکعت و هشت رکعت را که نماز شب است و سه رکعت را که وتر است و دو رکعت
نافله صبح را و نماز فریضه صبح را که دو رکعت کفتم که عقوبات شوم و اکر با شما نیز رفتار کنیم که قوت داشته باشیم بر شستن
عذاب میکنند مرا الله تعالی بسیاری نماز پس امام کفت که نه ولیکن ثواب میکنند مرا که هشتن طریقه رسول نیز
صورت **ششم حمل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ قَبْلَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَبَعْدَهَا شَيْءٌ قَالَ لَا غَيْرَ أَنِّي
أُصَلِّي بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَلَسْتُ أَحْسِبُهُمَا مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا پیش از
فریضه خفتن و بعد از آن چیزی از نماز نافله هست که مثل نافلهای فرایض باشد و تاکید امام کفت که نه اینقدر هست که من
میکزارم بعد از فریضه خفتن دو رکعت و نیستم میکه حساب کنم آن دو را از نماز شب یا بجمیع که نافله و نماز شب چیزی
کم میکنم بسبب آن دو رکعت **هفتم حمل** نَهَانِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَتَكَلَّمَ بَيْنَ الْأَرْبَعِ رَكَعَاتٍ الَّتِي بَعْدَ
الْمَغْرِبِ **شرح** نهی کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام از آنکه سخن کویم میان آن چهار رکعت که بعد از فریضه مغرب است شاید که مراد
کراهت سخن باشد میان دو رکعت و دو رکعت دیگر **هشتم حمل** قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَصْحَابَنَا يَخْتَلِفُونَ
فِي صَلَاةِ التَّطَوُّعِ بَعْضُهُمْ يُصَلِّي أَرْبَعًا وَأَرْبَعِينَ وَبَعْضُهُمْ يُصَلِّي خَمْسِينَ فَأَخْبِرْنِي بِالَّذِي تَعْمَلُ أَنْتَ كَيْفَ
هُوَ حَتَّى أَعْمَلَ بِمِثْلِهِ فَقَالَ أُصَلِّي وَاحِدَةً وَخَمْسِينَ ثُمَّ قَالَ أَمْسِكْ وَعَقَدَ بِيَدِهِ الزَّوَالَ ثَمَانِيَةً وَأَرْبَعًا
بَعْدَ الظُّهْرِ وَأَرْبَعًا قَبْلَ الْعَصْرِ وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ
الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ تُعَدَّانِ بِرَكْعَةٍ مِنْ قِيَامٍ وَثَمَانِي صَلَاةِ اللَّيْلِ وَالْوَتْرَ ثَلَاثًا وَرَكْعَتَيِ الْفَجْرِ وَالْفَرَائِضَ
سَبْعَ عَشْرَةَ فَذَلِكَ إِحْدَى وَخَمْسُونَ **شرح** امسک بسین مهمله بصیغه امر باب افعال است الامساک نکاه داشتن چیزی
و سکوت و هر دو اینجا مناسبت عقد بعین مهمله و قاف و دال مهمله بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است العقد حساب کردن
الزوال و نظایر آن منصوب است بفعل محذوف بتقدیر اعطا الزوال و مراد بزوال نافله وقت زوال است تذکیر ثمانیه باعتبار
اینست که رکعت در اصل مصدر است و تذکیر و تانیث در آن جایز است ثانی منصوب و مضاف بصلوة **شرح** کفتم امام
رضا علیه السلام را که بدرستی که یاران ما مختلف کمیه کری میکنند در نماز نافله بعضی ایشان میکزارند مجموع فریضه و نافله را
چهل و چهار رکعت و بعضی ایشان میکزارند پنجاه رکعت پس خبر ده مرا بانچه عمل میکنی تا آن تو که چکونه است آن تا که
عمل کنم مثل آن پس امام کفت که میکزارم پنجاه و یک رکعت را بعد از آن کفت حساب نکاه دار و شمرد بدست خود بیاد
عنوان که کفت میکزارم نافله زوال را هشت رکعت و چهار رکعت نافله را بعد از فریضه ظهر و چهار رکعت نافله را
پیش از فریضه عصر و دو رکعت نافله را بعد از فریضه شام و دو رکعت نافله را پیش از فریضه خفتن در حال نشستن
که شمرده میشوند یک رکعت در حال ایستادن و هشت رکعت نماز شب را و وتر را سه رکعت و دو رکعت نافله صبح را



وفرایض را هفده رکعت پس جمیع آنچه مذکور شد پنجاه و یک رکعت است **نهم حمل** عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ
التَّطَوُّعِ بِالنَّهَارِ فَذَكَرَ أَنَّهُ يُصَلِّي ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَثَمَانِيَ بَعْدَهَا **شرح** قبل منصوب بعد مجرور و
مضاف الیه ثمان است **یعنی** روایت است از حماد بن عثمان که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا
علیهم السلام است کفت پرسیدم امام را از نماز نافله در روز پس ذکر کرد که او میکزارد هشت رکعت را پیش از فریضه ظهر
و هشت رکعت بعد از فریضه ظهر را **دهم حمل** قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ صَلَاةُ الزَّوَالِ صَلَاةُ
الْأَوَّابِينَ **شرح** کفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هشت رکعت نماز نافله وقت زوال آفتاب نماز بندکانیست که
کنند کان سوی امر و نهی الله تعالی است بیان این شد در شرح حدیث پنجم باب یازدهم که باب التطوع فی وقت الفریضة
تا آخرش **یازدهم حمل** عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا
يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قَالَ يَعْنِي صَلَاةَ اللَّيْلِ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى
قَالَ يَعْنِي التَّطَوُّعَ بِالنَّهَارِ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ قَالَ رَكْعَتَانِ قَبْلَ الصُّبْحِ قُلْتُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ
قَالَ رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ **شرح** الاناء بهمزه و نون و الف ممدوده جمع انی بفتح و کسر همزه و سکون نون و یا و بفتح
در یا بین واو و کسر همزه و سکون نون و واو ساعات الاطراف جمع طرف مثل شریف و اشراف یا جمع طرف بفتحتین
و فتح را نصبیا مثل ساعات اول زوال زیرا که در های آسمانها در آن کشوده میشود چنانچه کذشت در حدیث اول
باب یعنی التطوع از قبیل تصریح بفرد خفی است زیرا که فرد اجلی است بطریق اولی **یعنی** روایت است از زراره از امام
محمد باقر علیه السلام زراره کفت که کفتم امام را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره زمر امن هو قانت آناء اللیل تا که
بری که از اهل جهنم کسی است که او کاآور نده طاعت است در ساعتهای شب خواه در حال فروتنی و مظلومی و خواه در حال
ایستادکان بکار امامت بیان این اکه میترسد از عذاب آخرت و امید میدارد رحمت صاحب کل اختیار خود را
بیان این آیت شده در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول امام کفت که میخواهد بقنوت در
ساعتهای شب نماز شب را زراره کفت که کفتم امام را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره طه و سبح بحمد ربک قبل طلوع
الشمس و قبل غروبها و من آناء اللیل فسبح و اطراف النهار لعلک ترضی تنزیه کن با سپاس صاحب کل اختیار تو پیش از طلوع
آفتاب و پیش از غروب آن و در ساعتهای شب پس تنزیه کن و در ساعتهای نیز هر روز تا شاید که تو خشنود شوی امام
کفت میخواهد به تسبیح در اطراف نهار نماز نافله مقرره را در روز زراره کفت که کفتم امام را که چیست معنی قول الله تعالی در سوره
طور و سبح بحمد ربک حین تقوم و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم قرائت قراء همکانه بکسر همزه ادبار است و قرائت زید
از یعقوب بفتح همزه است و تنزیه کن با سپاس صاحب کل اختیار تو وقتی که بر میخیزی و در شب پس تنزیه کن او را در زمان

پشت گردانیدن ستارگان امام گفت که مراد تسبیح در وقت پشت گردانیدن ستارگان دو رکعت نافله است
که پیش از صبح صادق است اینجا ادبار مصدر نائب ظرف زمان است و عبارت است از آنکه ستارگان که در اوایل طلوع
کرده اند نزدیک غروب شده باشند گفتم که چیست معنی قول الله تعالی در سوره ق و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب
ومن اللیل فسبحه و ادبار السجود و قراءت نافع و حمزه و ابن کثیر ادبار بکسر همزه است و قراءت عاصم و کسائی و ابن عامر و ابو عمرو
بفتح همزه است و تنزیه کن با سپاس صاحب کل اختیار تو پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب و در شب پس تنزیه کن او را
و در زمان پشت گردانیدن سجود که نماز مغرب باشد یا در عقبهای سجود امام گفت مراد تسبیح در وقت ادبار السجود دو رکعت
نافله است بعد از فریضه مغرب اشارت است با آنکه الف لام السجود برای عهد خارجی است و سجود عبارت است از فریضه مغرب
که معهود است از ومن اللیل فسبحه زیرا که تسبیح اینجا عبارت از نماز است و اشارت است با آنکه افضل چهار رکعت نافله
مغرب دو رکعت متصل بفریضه میباید و دو رکعت دیگر را تاخیر میتوان کرد تا اگر متصل بخفتن شود چنانچه ظاهر
در حدیث ششم این باب دوازدهم عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قُمْتَ بِاللَّيْلِ مِنْ مَنَامِكَ فَقُلِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَهُ وَأَعْبُدَهُ فَإِذَا سَمِعْتَ صَوْتَ الدِّيُوكِ فَقُلْ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ
رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ عَمِلْتُ سُوءاً
وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَإِذَا قُمْتَ فَانْظُرْ فِي آفَاقِ السَّمَاءِ
وَقُلِ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُوَارِي عَنْكَ لَيْلٌ سَاجٍ وَلَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ وَلَا ظُلُمَاتٌ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَلَا بَحْرٌ لُجِّيٌّ تُدْلِجُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُدْلِجِ مِنْ خَلْقِكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي
الصُّدُورُ غَارَتِ النُّجُومُ وَنَامَتِ الْعُيُونُ وَأَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ سُبْحَانَ
رَبِّ الْعَالَمِينَ وَإِلَهِ الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شرح توضیح اکثر این گذشت در کتاب الدعاء
شرح حدیث دوازدهم باب الدعاء عند النوم والانتباه که باب چهل و نهم است الساجی بالسین بی نقطه و جیم ساکن و مراد
بغایت تاریک است که مردمان در آن ساکن میباشند یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون برخیزی
در شب از خواب خود و نشستی در خوابگاه خود پس بگو سپاس الله راست که برگردانید بر من جان مرا که در خواب گرفته
بود تا سپاس گویم او را و پرستش کنم او را پس چون بشنیدی آواز خروس ساز ای پس گو بغایت منزه است بغایت
پاکیزه است صاحب کل اختیار ملائکه و روح که در سوره قدر مذکور است پیشی گرفت رحمت تو غضب ترا اینست معبودی
مگر تو تنهائی تو نیست شریکی ترا کردم بد براه ستم کردم خود را پس بیامرز گناهان برای من و رحم کن مرا بدرستی
که شان اینست که نمی آمرزد آن گناهان را کسی مگر تو تا بهیچ که اگر مردمان مطلع شوند بر خصوصیات گناهان پنهان

ن

من معذور کرده اند در پشت مرا اصلا پس چون برخاستی از خوابگاه پس نگاه کن در اطراف آسمان و بگو خداوند اینست
که شان اینست که نمیپوشاند از تو چیزی را شبی که بغایت تاریک است و نه آسمانی که صاحب برجهای لو است و نه زمینی
که صاحب خوابگاه هموار است و نه تاریکیهائی که بعض آنها بالای بعضی دیگر است و نه دریائی که عمیق است شب روی
میکنی در پیش شبرو از جمله مخلوقات تو میدانی گناه بالای چشمها را و مقصدها را که پنهان در سینها فرو رفت اکثر ستارها
که در اول شب پیدا بود و خوابید اکثر چشمها و توئی زنده ایستاده که نمیگیرد ترا اندکی و نه خواب
ای بری بودن صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز و معبود دعوی رسولان سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس
و هر چیز است صل ثُمَّ اقْرَأِ الْخَمْسَ الْآيَاتِ مِنْ آلِ عِمْرَانَ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّكَ
لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ثُمَّ اسْتَكْ وَتَوَضَّأْ فَإِذَا وَضَعْتَ يَدَكَ فِي الْمَاءِ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ
اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ فَإِذَا فَرَغْتَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شرح پنج آیت
اینست اول ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب دوم الذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار
سیوم ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار چهارم ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان
آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار پنجم ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک
و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد الاختلاف دگرگون شدن و آن دو قسم است اول دگرگون شدن بکمی و بیشی
دو زمان مثل زیاد شدن شب بتدریج در شش ماه و کم شدن شب بتدریج در شش ماه دیگر و بر قیاس است روز دوم
دگرگون شدن دو چیز نسبت بیکدیگر در یک زمان مثل زیاد شدن روز در وقت کم شدن شب و بعکس و مثل رفتن
روز و آمدن شب و برعکس در جمیع سال تنوین منادیا برای تعظیم است و آن امام است از شواهد ربوبیت در آسمانها
و زمین و مانند آنها که ندای آنها بزبان حالست و شنیدن آن بگوش عقل است و از رسول و از محکمات کتاب الهی
لام در للایمان برای سببیت است بتقدیر لصحة الایمان یا بمعنی الی است بمعنی به عوالی الایمان ایمان بربوبیت
عبارت است از ترک خود رائی و پیروی ظن و اختلاف یا در ما وعدتنا عبارت است از غلو زمین از مشرکان بظهور مهدی
آخر الزمان صلوات الله علیه علی رسلک بتقدیر علی السنة رسلک است زیرا که رسولان سابق نیز خبر داده اند چنانچه
گفته در سوره انبیاء ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون من در من آخر برای تبعیض است
پس منافات ندارد با اینکه بعد از این آیت چند آیت دیگر باشد استک السکون کاف مخففه بصیغه امر حاضر از
داوی باب افتعال است توضأ بصیغه امر مهموز اللام باب تفعل است همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده یعنی بعد از آن

بخوان آن پنج آیت مشهور را از جمله آخر سوره آل عمران که بدرستی که در تقدیر آسمانها و زمین و در تغییر دادن گردش شب و روز هر آینه نشانهای ربوبیت است برای صاحبان عقول آنانکه یاد میکنند الله تعالی را در حالی که ایستاده‌اند
و در حالی که نشستگانند و در حالی که بر پهلوی خود خوابیده‌اند و تفکر میکنند در تقدیر آسمانها و زمین که ای صاحب کل اختیار ما
تدبیر نکردی این را بکار ناشایسته چنانکه جمعی خیال میکنند که برای بهم آمدن و زیستن و مردن مرد مانست در دنیا که
بر شرو شور هستند ای تنزیه تو از آنچه خیال میکنند اهل باطل پس نگاهدار ما را از عذاب آتش جهنم ای صاحب کل اختیار بدرستی
که تو هر کرا که داخل کنی در آتش جهنم پس بتحقیق رسوا و خوار کرده‌ای او را در دنیا یا باعتبار اینکه رسوائی و خواری کرامی
علی است که هیچ دولت و نعمت تلافی آن نمیکند و نیست برای آن ستمکارکنندگان هیچ یاری کننده‌ای کالی در آخرت
ای صاحب کل اختیار ما بدرستی که ما شنیدیم از فریاد کننده عظیم که فریاد میکرد برای صحت ایمان که مؤمن شوید بصاحب
کل اختیار ما پس ایمان آوردیم ای صاحب کل اختیار ما پس بیامرز برای ما گناهان ما را و بپوشان از ما بدیهای ما را و فراگیر ما را با نیکان ای صاحب کل اختیار
و بده ما را آنچه وعده کردی ما را بر زبانهای رسولان تو و رسوا و خوار مکن ما را در روز قیامت بدرستی که تو خلاف
نمیکنی وعده را بعد از آن مسواک کن و وضو بساز با نیروش که چون گزاری دست خود را در آب پس بگو بنام
خداست و بعد خداست خداوندا بگردان مرا از جمله بازگشت کنندگان و بگردان مرا از جمله پاکیزه روزگاران
پس چون فارغ شوی از وضو پس بگو سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است **متن** فَاِذَا قُمْتَ
اِلَى صَلٰوتِكَ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ وَمِنَ اللّٰهِ وَمَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ زُوَّارِكَ وَعُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَافْتَحْ لِي بَابَ تَوْبَتِكَ وَاَغْلِقْ عَنِّي بَابَ مَعْصِيَتِكَ
وَكُلِّ مَعْصِيَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِمَّنْ يُنَاجِيهِ اَللّٰهُمَّ اَقْبِلْ عَلَيَّ بِوَجْهِكَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ ثُمَّ افْتَتِحِ الصَّلٰوةَ
بِالتَّكْبِيرِ **شرح** ما در ما شاء الله مبتدا است خبرش محذوفست بتقدیر ما شاء الله کائن و حول بفتح حاء بی‌نقطه و سکون واو
یکی و مراد اینجا سستی و برگشت از کاری و مراد بقوت ضد حولست و آن قوی بودن عزمست بر کاری زیارت
الله تعالی عبارتست از نماز بحضور قلب چنانکه منقولست که الصلوة معراج المؤمن عمارت مساجد عبارتست از رفتن
بسیار بسوی آنها اغلق بعین بی‌نقطه و قاف صیغه امر باب افعالست و گاهی از باب ضرب میآید و کل
معصیه عبارتست از امثال مخالفت رعیت امام را و فرزند پدر و مادر را در اوامر و نواهی که متعلق است بامات
در محل شرع زیرا که اطاعت ایشان گاهی مفروض میشود اما بالعرض است نه بالذات اقبل بقاف و بانقطه صیغه امر از
افعالست و جهک عبارتست از توفیق الهی و نظر رحمت او **یعنی** پس چون برخیزی بسوی نماز شب خود پس بگو بنام
خداست و بمدد خدا است و بسوی خدا است و از جانب حکم خدا است و آنچه خواسته آن را خدا میشود و نیست

حسنی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله الله خداوندا بگردان مرا از زائران تو و آباد
کنندگان مسجدهای تو و بگشا برای من در بازگشت نزد و ببند از من در مخالفت نزد و در هر مخالفتی سپاس الله را است
آنکه گردانید مرا از جمله کسی که راز میگوید با او خداوندا رو آور بر من بتوفیق تو بزرگست ستایش تو بعد از آن ابتدا
کن نماز شب را بتکبیر **متن** عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه
وآله كان اذا صلى العشاء الآخرة امر بوضوئه وسواكه يوضع عند رأسه مخمرا فيرقد ما شاء الله
ثم يقوم فيستاك ويتوضأ ويصلي اربع ركعات ثم يرقد ثم يقوم فيستاك ويتوضأ ويصلي
اربع ركعات ثم يرقد حتى اذا كان في وجه الصبح قام فاوتر ثم صلى الركعتين **شرح** الوضوء بفتح واو
آبی که با آن وضو کنند و گاهی بضم واو نیز مستعمل شده و او در سواک بمعنی مع است و سواک منصوب است این اشارتست
باینکه سواک را خود در نزد سر خود میگذاشت السواک بکسر سین بی‌نقطه چوب دندان مال یوضع بصیغه مجهول تقدیر آن
یوضع است پس منصوب و مرفوع میتوانند بود و مصدر بدل اشتمال وضوءست مخمرا با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل است مراد بصبح صبح صادقست و وجه الصبح عبارتست از زمانه نزدیک بصبح که سه رکعت وتر
و نافله صبح در آن کنند و آن منطبق است بر اول طلوع صبح کاذب غالبا چنانچه مفصل میشود در شرح حدیث بیست و
پنجم این باب مراد برکعتین نافله فجر است که آخر آن متصل بصبح کاذب میشود چنانکه می‌آید در حدیث شانزدهم این
باب **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله عادت او این بود
که چون میگزارد نماز خفتن را امر میکرد با آب وضوی او با مسواک او و اینکه گذاشته شود آن آب وضو نزد سر او پوشیده
پس میخوابید چندانکه خدا خواسته باشد بعد از آن برمیخواست پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد چهار رکعت
بعد از آن میخوابید بعد از آن برمیخواست پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد چهار رکعت بعد از آن میخوابید
تا آنکه چون میشد در نزدیکی صبح صادق برمیخواست پس سه رکعت نماز وتر میگزارد و بعد از آن میگزارد دو رکعت نافله
صبح را **متن** ثم قال لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة قلت متى كان يقوم قال بعد ثلث الليل
**شرح** ذکر این آیت از سوره احزاب در مقام اشارتست باینکه باآنچه مشهورست که هشت رکعت نماز شب و سه رکعت وتر
فریضه بوده بر رسول الله صلی الله علیه وآله برای آنکس متبرش باشد شفاعت کامله در روز قیامت چنانکه گفته‌اند در تفسیر
آیت سوره بنی اسرائیل ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا صاحب مجمع البیان در تفسیر این آیت
گفته اجمع المفسرون على ان المقام المحمود هو مقام الشفاعة وهو المقام الذي يشفع فيه للناس تا آخر و خطاب در لکم
فی در فی رسول الله برای مصاحبت است مثل فخرج على قومه في زينته یا برای ظرفیت است و اسوه بکسر و ضم همزه و سکون

سنین یعنی باعث امیدواری و تسلی باشد و حکیما انست جوهری در صحاح گفته که الاسوة والاسوة بالکسر والضم لغتان
وهو ما یأتسی به الحزین ای یتعزی به یعنی مضمون آیت سوره احزاب طعن است بر منافقان و مسلمانان متزلزل که در
روز جنگ احزاب قصد گریختن کردند و گفتگوهای ناخوش کردند و خیال محال بخود راه دادند که دروغ بودن وعده رسول
و برهم خوردن دین اسلام باشد پس اسوه حسنه چنانچه شامل معجزات رسول و صدق وعده‌های او و مانند آنهاست
شامل امیر المؤمنین علیه السلام نیز هست که در آن روز یار رسول الله صلی الله علیه و آله بود و عمرو بن عبد ود را کشت و بآن
پشت اسلام قوی شد تا روز قیامت و لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة
الجن والانس الی یوم القیمة و ازین ظاهر میشود که استدلال حمیری باین آیت بر شکر حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله
کرده باشد و جهت برائت که مثل آن کشتن امامان او جمیع الدلیل بسیار دور است یعنی بعد از آن امام گفت اگر دو
اخواب کرد و هر آینه تحقیق بود برای شما با رسول الله باعث امیدواری که خوب باعثی است گفتم که چه وقت
شب برمیخواست رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت که بعد از دو دانگ شب بدانکه ظاهر این است که رسول الله صلی
الله علیه و آله در اینجا تقدیم چهار رکعت اول نماز شب بر نصف دوم شب میکرده و این از خواص اوست بنا
بر ظاهر آنچه گذشت در حدیث ششم باب چهلم که باب وقت الفجر است و میتواند بود که در بن جا سخن چهار رکعت
اول نماز شب تأخیر میکرده باشد بعد از نصف شب والله اعلم چهاردهم اصل و قال فی حدیث آخر بعد نصف
اللیل شرح این عبارت حلبی است و ضمیر مستتر راجع با امام جعفر صادق علیه السلام است یعنی و امام گفت در حدیثی دیگر که
رسول الله صلی الله علیه و آله که برمیخواست بعد از نصف شب اشارتست باینکه منافاتی نیست میان این دو
حدیث زیرا که چنانچه مراد بعد دو دانگ نیست تحقیق مراد دوام نیست لیکن گاهی پیشتر از نصف دوم برمیخاسته
و گاهی بعد اول نصف دوم برمیخاسته و گاهی اندکی بعد از نصف اول دوم برمیخاسته چنانچه گفته در سوره مزمل قم اللیل
نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه برخیز در همه شب مگر کمی از شبها یعنی که برمیخیزی برخیز در نصف آن شب یا کم کن
از نصف اندکی یا زیاد کن بر نصف و چنانچه گفته که در همین سوره ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه
وثلثه بدرستی که صاحب کل اختیار تو میداند که تو گاهی برمیخیزی در کمتر از دو ثلث شب و گاهی برمیخیزی در نصف
شب و گاهی برمیخیزی در ثلث باتمام ده شب پانزدهم اصل وفی روایة اخری یکون قیامه و رکوعه
وسجوده سواء ویستاک فی کل مرة قام من نومه ویقرأ الآیات من آل عمران ان فی خلق
السموات والارض الی قوله انک لا تخلف المیعاد شرح این نیز کلام حلبی است و میتواند بود که کلام مصنف باشد
یعنی و در روایت دیگر از امام علیه السلام است که مساوی بود مقدار قیام رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز شب و مقدار

رکوع



رکوع او و مقدار سجود او برابر و مسواک میکرد در هر باری که برمیخواست از خواب خود و میخواند آن آیات مشهوره را از سوره
آل عمران که ان فی خلق السموات والارض تا قول او که انک لا تخلف المیعاد چنانچه گذشت در شرح حدیث دوازدهم
این باب شانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی من اللیل ثلث عشرة
رکعة منها الوتر و رکعتا الفجر فی السفر والحضر شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله
علیه و آله این بود که میگزارد در شب سیزده رکعت که از جمله بود سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح در سفر و حضر هفدهم اصل
عن الحارث بن المغیرة النضری قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول صلوة النهار ست عشرة رکعة ثمان
اذا زالت الشمس وثمان بعد الظهر واربع رکعات بعد المغرب یا حارث لا تدعهن فی سفر ولا حضر و
رکعتان بعد العشاء الآخرة کان ابی یصلیهما وهو قاعد وانا اصلیهما وانا قائم وکان رسول الله
صلی الله علیه و آله یصلی ثلث عشرة رکعة من اللیل شرح روایتست از حارث بن مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و راء بی نقطه نضری بفتح نون و سکون ضاد با نقطه و راء بی نقطه گفت شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که نماز نافله روز شانزده رکعت است هشت رکعت وقت زوال آفتاب و هشت رکعت بعد از
فریضه ظهر است و چهار رکعت نافله است بعد از فریضه شام ای حارث وامگذار آن چهار رکعت را در سفر و در حضر
و دو رکعت نافله است بعد از فریضه خفتن میدیدم پدر را که آن دو را بر حالی که او نشسته بود و میگزاردم این دو را بر حالی که
ایستاده ام شاید که وجه عدم مواظبت در بنجا کثرت شغل امام جعفر صادق علیه السلام و بسیاری اولاد و شکلاف
امام محمد باقر علیه السلام مخفی نماند که ظاهر احادیثی که دلالت میکند بر اینکه نوافل یومیه پنجاه و یک رکعت است آنست که دو تا
اصلیهما و انا قائم مسامحه شده باشد و مراد این باشد که بجای دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده میکنم و عادت رسول الله
صلی الله علیه و آله این بود که میگزارد سیزده رکعت در شب بیان این شد در حدیث سابق هجدهم اصل قلت لابی الحسن الرضا
علیه السلام کم الصلوة من رکعة فقال احدی وخمسون رکعة شرح کم استفهامیه است و من در من رکعة بیانیه است و مدخول
آن تمیز کم است و مجرور شده و من یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را که چند است نمازها باعتبار عدد رکعات پس امام گفت
پنجاه و یک رکعت است نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ان ناشئة اللیل هی
اشد وطأ واقوم قیلا قال یعنی بقوله واقوم قیلا قیام الرجل عن فراشه یرید به الله لا یرید به غیره
شرح در بن حدیث احتمالست از آنجمله آنکه ناشئة اللیل یعنی عبادتیست که بخاطر رسد که آنرا در شب بعمل آورد در صلوة
مثل صلوة و فریضه زیرا که فریضه باعتبار جدید نیست و دو صورت حاجت استعمال اللیل مرو اثر افتتل تصور بمناسبت
و تفسیر ناشئة اللیل بمثالی دیگر می آید در حدیث ششم باب صلوة فاطمه علیها السلام و غیر آن من صلوة الترغیب که باب نود و دوم

دوم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره مزمل بدرستی که عبادت ساعات در شب اکثر است محکم‌تر باعتبار قدم نهادن و استمرار در عبادت و درستتر باعتبار سخن الهام کفت که میخواهد بقول او کوید اقوم قیلا مثل برخواستن مرد را از جامه خواب خود بر حالی که اراده کرده باشد بآن برخواستن الله تعالی را اراده نکرده باشد بآن غیر او را **حدیث سیم اصل**

عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان العبد یوقظ ثلث مرات من اللیل فان لم یقم اتاه الشیطان فبال فی اذنه قال و سألته عن قول الله عز و جل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون قال کانوا اقل اللیالی تفوتهم لا یقومون فیها **شرح** روایت است از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که بنده گاهی بیدار کرده میشود سه بار در شب پس اگر برنخیزد برای نماز شب می آید نزد او شیطان پس بول میکند در گوش او یعنی که او سنگین میشود راوی گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره ذاریات که عادت ایشان در کمی از شبها فوت میشد نماز شب ایشان برنمیخواستند در آن شبهای کم بیان این آیت شد در حدیث شانزدهم باب بیست و چهارم و این تفسیر موافقت با آیت سوره مزمل قم اللیل الا قلیلا بنا بر آنکه الف لام اللیل برای استغراق باشد و قلیلا بمعنی قلیلی از افراد شب باشد و بمعنی قلیلا از اجزای شب نباشد **حدیث چهارم اصل** عن عمر بن یزید انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول ان فی اللیل لساعة ما یوافقها عبد مسلم یصلی و یدعو الله فیها الا استجیب له فی کل لیلة قلت اصلحک الله فای ساعة هی من اللیل قال اذا مضی نصف اللیل فی السدس الاول من النصف الباقی **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الدعا در حدیث دهم باب سیزدهم که باب الاوقات والحالات التی ترجی فیها الاجابة است **یعنی** روایت است از عمر بن یزید اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که در شب ساعتی است که موافق آن نمیشود بنده مسلمانی که نماز گزارد و دعا کند در آن ساعت مگر آنکه مستجاب میشود برای او در هر شب که باشد گفتم سلامت دارد ترا الله تعالی پس کدام ساعت است آن از جمله شب گفت چون گذشت نصف شب در دو دانگ اول از جمله شش دانگ نصف باقیمانده مراد ساعت هفتم است از جمله دوازده ساعت معهوده شب **حدیث پنجم اصل** عن معاویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان رجلا من موالیک من صلحائهم شکا الی ما یلقی من النوم و قال انی ارید القیام الی الصلوة باللیل فیغلبنی النوم حتی اصبح فربما قضیت صلوتی الشهر متتابعا و الشهرین اصبر علی ثقله فقال قرة عین له والله قال و لم یرخص فی الصلوة فی اول اللیل و قال القضاء بالنهار افضل قلت فان من نسائنا ابکارا الجاریة تحب الخیر و اهله و تحرص علی الصلوة فیغلبها النوم حتی ربما قضت و ربما ضعفت عن قضائه و هی تقوی علیه اول اللیل فرخص لهن فی الصلوة اول اللیل اذا ضعفن و ضیعن القضاء

شرح

**شرح** روایت است از معویة بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را بدرستی که مردی از مخلصان تو از صالحان آن مخلصان شکایت آورد سوی من از آنچه برمیخورد آنرا از سبب خواب و آنمرد گفت بدرستی که من اراده میکنم در اول شب برخاستن را سوی نماز در شب پس غالب میشود مرا خواب تا آنکه صبح میرسم پس بسا که قضا کردم نماز شب خود را در یکماه پی در پی و دو ماه صبر میکنم بر سنگینی آن قضا پس امام گفت که روشنی چشم است برای او بخدا قسم راوی گفت که امام رخصت نداد برای آنمرد در نماز شب اول شب و گفت قضای نماز شب در روز بهتر است گفتم پس بدرستی که از جمله زنان ما دختران بکر است بیان این آنکه دختری دوست میدارد خیر یعنی شب را و اهل خیر را و حرص میورزد بر نماز شب پس غالب میشود او را خواب تا آنکه بسا که قضا کرد و بسا که سستی کرد از قضای آن و او توانائی دارد برخیزد در اول شب پس امام رخصت داد برای آن دختران بکر در نماز شب در اول شب چون سست میشوند و ضایع میکنند قضا را **حدیث ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ما کان یحمد الرجل ان یقوم من آخر اللیل فیصلی صلوته ضربة واحدة ثم ینام و یذهب **شرح** یحمد بجای منقوطه و دال منقوطه صیغه مضارع مجهول باب علم است ان یقوم بتقدیر علی ان یقوم است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که عادت نبوده در میان اهل حق آنکه پسندیده و ستایش کرده شود مردی بنا بر آنکه برخیزد در آخر شب پس گزارد نماز شب خود را یکدفعه بعد از آن خوابیده رود یعنی که تا صبح بیدار نشود **حدیث هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل یصلی الرکعتین من الوتر ثم یقوم فینسی التشهد حتی یرکع فیذکر و هو راکع قال یجلس من رکوعه فیتشهد ثم یقوم فیتم قال قلت الیس قلت فی الفریضة اذا ذکره بعد ما رکع مضی ثم سجد سجدتی السهو بعد ما ینصرف یتشهد فیهما قال لیس النافلة مثل الفریضة **شرح** فی در فیهما بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته و مراد قضای تشهد فراموش شده است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که مرد میگزارد دو رکعت را از جمله سه رکعت وتر بعد از آن برمیخیزد با این روش که فراموش میکند تشهد را بعد از رکعت دوم پس یاد می آورد تشهد فراموش شده را در حالی که او در رکعت سوم وتر امام گفت که می نشیند از رکوع خود پس تشهد میکند بعد از آن برمیخیزد سوی رکوع پس اتمام میکند یا بمعنی که تمام رکوع و بعد از آن را بجای آورد راوی گفت که گفتم آیا نیست اینکه گفتی در نماز فریضه که چون یاد آورد تشهد را بعد از آنکه رکوع کرده باشد میرود در نماز خود و بعد از آن سجده میکند دو سجده سهو بعد از آنکه سلام داده باشد تشهد میکند با آن دو سجده سهو امام گفت که نیست نافله مثل فریضه و مخفی نماند که ظاهر این حدیث با تشهد بی حکم این باب هست که سه رکعت وتر را بیک سلام میتوان کرد و حکم فراموش کردن تشهد فریضه گذشت در کلام مصنف در ذیل باب چهل و سوم **حدیث هشتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن افضل ساعات الوتر فقال الفجر اول ذلک **شرح** الفجر منصوب باغراء است بتقدیر ادرک الفجر اول منصوب و بدل

الفجر است مشار الیه ذلک الفجر است و مراد با آن همانست که در آیت و قرآن الفجر و آیت حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر است و مقصود از این جواب اینست که افضل ساعات وتر ساعتی است که شروع در وتر در آن ساعت مزاحمت نرساند بشروع در فریضه فجر که مستحب اذان و اقامت باشد در اول طلوع فجر یعنی که وتر را در وقتی گذارد که چون از آن فارغ شود و از دو رکعت نافله صبح نیز فارغ شود اول طلوع صبح صادق باشد و این مختلف میشود باختلاف اشخاص پس اگر شخصی ضبط ساعت شب کرده باشد یا ابر نباشد و از ستارگان داند ساعت را آخر میکند وتر را تا وقتی که مذکور شد و الا تقدیم میکند بر آن وقت احتیاطا و آن وقت که مذکور شد منطبق است غالبا بر اول طلوع صبح کاذب چنانچه در بعض روایاتست چنانکه مشهور میان منجمان و اهل هیئت است که انحطاط مرکز آفتاب در اول طلوع صبح کاذب هیجده درجه است از دایره ارتفاع و بعضی نوزده درجه گفته اند و بعضی هفده درجه گفته اند و انحطاط مرکز آفتاب در اول طلوع صبح صادق مشهور نیست و در بعض مصنفات قدیمه مذکور است که آن پانزده درجه است از دایره انحطاط ارتفاع پس بنا بر مشهور در صبح کاذب و مذکور در صبح صادق تفاوت میان صبحین سه درجه از دایره ارتفاع است و زمان قطع مرکز آفتاب آن سه درجه را مختلف میشود بحسب اختلاف مواضع اقالیم در عرض و بحسب اختلاف فصول و اقل آن در صورتیست که مرکز آفتاب در اول حمل یا اول میزان باشد در خط استوا که عرض ندارد اصلا و آن خمس ساعت مستویه است و آن گنجایش پنج رکعت که سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح است دارد فی الجمله لیکن معلوم شد بتجربه و تامل دو چیز که منافی قول منجمان و اهل هیئت است اول اینکه از طلوع صبح تا اول فجر بیش از یکساعت نجومی است و در خمس از یکساعت بردنی که سه رکعت وتر و دعاهای متعلقه آنها و دو رکعت فجر در آن میگنجد بشتاب دوم آنکه طلوع صبح کاذب بسبب قرب محیط ظل مخروطی بصر ناظر نیست و او عرض میشود زیرا که دو پهلوی اقرب نقاط محیط ظل مخروط به بصر ناظر در این هنگام اقربیت از فوق و تحت آن و این دلیل است بر اینکه فلق صبح کاذب بمحض قدرت صانع است و از زیاده قرب و بعد محیط ظل مخروط به بصر ناظر نیست چنانچه منجمان و اهل هیئت توهم کرده اند موافق آیت سوره انعام فالق الاصباح و شاید که تسمیه آن بکاذب باعتبار این ایهام باشد مخفی نماند که اگر مراد الفجر کاذب باشد مشار الیه ذلک الفصل خواهد بود و اگر مراد الفجر اعم از صبح کاذب و صادق باشد الفجر خبر مبتدا خواهد بود و اول بدل اشتمال الفجر خواهد بود و مشار الیه ذلک الفجر خواهد بود و مقصود ذکر بدل احتراز از آن خواهد بود که صبح صادق قسم کامل جمیع احتمالات نیست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بهترین ساعتهای وتر پس امام گفت که در بامداد صبح صادق را اول آن را برای نماز فریضه و الله اعلم حدیث ششم و چهل قلت لابی عبد الله علیه السلام ای ساعة کان رسول الله صلی الله علیه و آله یوتر فقال علی مثل مغیب الشمس الی صلوة المغرب یعنی گفتم امام جعفر صادق



علیه السلام را از کدام ساعت که متصل بود آخر آن بصبح که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که نماز سه رکعت وتر میکرد پس امام گفت که آن ساعت بمقداری بود که مثل مقدار فرو رفتن آفتاب تا آخر سه رکعت نماز فریضه شام باشد یعنی که مقدار ساعت وتر او موافق مقدار زمان اذان و اقامت و مجموع سه رکعت فریضه شام بود و شاید که زمان صبح داخل باشد پس حمول الا اتحاد خلل در حکم باقی است و میتواند بود که خارج باشد و مراد زمان وضو و سایر مقدمات نماز فریضه شام باشد و الله اعلم حدیث هفتم و چهل قلت لابی جعفر علیه السلام الرکعتان اللتان قبل الغداة این موضعهما فقال قبل طلوع الفجر فاذا طلع الفجر فقد دخل وقت الغداة یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که دو رکعت نافله که پیش از فریضه صبح است کجاست جای آنها یعنی که افضل اوقات آنها کدام است پس امام گفت که پیش از طلوع صبح صادق است پس چون طلوع کند صبح صادق پس تحقیق داخل میشود وقت فضیلت فریضه صبح برای کسی که آن دو رکعت را گزارده باشد حدیث هشتم و چهل صلیت خلف الرضا علیه السلام فی المسجد الحرام صلوة اللیل فلما فرغ جعل مکان الضجعة سجدة شرح الضجعة بفتح ضاد با نقطه و سکون جیم و فتح عین بی نقطه بگو اینده این اشارت با آنچه گذشت در حدیث سیزدهم این باب یعنی گزاردم در پس امام رضا علیه السلام باقتدا باو در مسجد الحرام نماز شب را پس وقتی که فارغ شد از چهار رکعت اول و از چهار رکعت دوم گردانید بجای خوابیدن بر دو وقت سجده را حدیث نهم و چهل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اقوم آخر اللیل و اخاف الصبح قال اقرأ الحمد و اعجل اعجل شرح اعجل بعین بی نقطه و جیم بصیغه امر باب علم است و تکرار برای تاکید است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من برمیخیزم در آخر شب و میترسم که صبح شود پیش از فراغ از نماز شب و وتر امام گفت بخوان سوره حمد را و شتاب کن در رکوع و سجود و مانند آنها حدیث پنجاهم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یقوم من آخر اللیل و هو یخشی ان یفجأه الصبح أیبدأ بالوتر او یصلی الصلوة علی وجهها حتی یکون الوتر آخر ذلک قال بل یبدأ بالوتر و قال انا کنت فاعلا ذلک شرح یفجأ بفا و جیم و همزه بصیغه مضارع معلوم از باب منع و علم است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام از مردی که برمیخیزد در آخر شب و او میترسد که بی گمان آید او را صبح آیا ابتدا میکند بسه رکعت وتر برای ادراک فضیلت ساعته در سحر که در قنوت وتر حیا شد یا میگزارد نماز شب را بر ترتیب آن نماز تا آنکه باشد نماز وتر آخر آن نماز امام گفت بلکه ابتدا میکند بوتر و امام گفت که من میکردم آن را حدیث یکم و پنجاه سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التسلیم فی رکعتی الوتر فقال نعم و ان کانت لک حاجة فاخرج و اقضها ثم عد و ارکع رکعة شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق

علیه السلم را از سلام دادن در دو رکعت وتر که آیا خوبست یا نه پس امام گفت خوبست و اگر بایسته تر احاجتی پس برخیز
و وا ز مصلای و باز آن کار را بعد از آن برگرد و بگزار رکعت مفرده نماز کرا چه حدیث مانند حدیث سیوم
چهارم این باب است که سه رکعت وتر را بیک سلام میتوان کرد سی و نهم صحیح سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الْوَتْرِ مَا يُقْرَأُ فِيهِنَّ جَمِيعاً قَالَ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ قُلْتُ فِي ثَلَاثِهِنَّ قَالَ نَعَمْ شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از سه رکعت نماز وتر که چه سوره خوانده میشود در آنها بیکجا امام گفت خوانده میشود سوره حمد با سوره
قل هو الله احد گفتم در هر سه رکعت پس امام گفت آری چهل و سیوم صحیح عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ
عَنِ الْقُنُوتِ فِي الْوَتْرِ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ مُوَقَّتٌ يُتَّبَعُ وَيُقَالُ فَقَالَ لَا أَثْنِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ الْعَظِيمِ ثُمَّ قَالَ كُلُّ ذَنْبٍ عَظِيمٌ شرح یتبع بیا، دو نقطه در بالا و با،
یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست لا تایم معادم جمله است اثن بثا، سه نقطه بصیغه امر حاضر
الاثم یائی باب افعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از قنوت در نماز وتر
که آیا در آن چیزی معین هست که پیروی کرده شود و گفته شود پس امام گفت که نه بیان این آنکه ستایش کن بر الله عز و جل
و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله یعنی که بر آل او نیز درود کن و استغفار کن برای گناه تو که بزرگست بعد از آن امام
گفت که هر گناهی بزرگست اشارتست اینکه العظیم صفت کاشفه است و گناه صغیره نیز بزرگست برای اینکه
نافرمانی خدا بزرگست و این منافات ندارد با اینکه بعض گناهان بزرگتر از بعضی دیگر باشد سی و چهارم صحیح
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقُنُوتُ فِي الْوَتْرِ الِاسْتِغْفَارُ وَفِي الْفَرِيضَةِ الدُّعَاءُ شرح مضمون این گذشت
در حدیث نهم باب سی و یکم سی و پنجم صحیح عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ فِي الْوَتْرِ
سَبْعِينَ مَرَّةً شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که طلب آمرزش گناهان کن از الله تعالی در قنوت
نماز وتر هفتاد بار یعنی نماز که کامی سبعین مستعمل میشود در عدد بسیار مطلقا چنانچه می آید در شرح حدیث دوم
باب فضل المسجد الاعظم بالكوفه که باب صد و دوم است سی و ششم مجهول جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ حُرِمْتُ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ شرح حرمت بحا بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی مجهول متکلم
وحده از باب ضرب و معلومست قیدتک بقاف و یاء دو نقطه در پائین و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه باب
تفعیل است که مردی سوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه آمد پس گفت ای امیر المؤمنین بدرستی که من
بتحقیق محروم شدم از نماز در شب پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که تو مردی که بتحقیق بند کرده

گناهان



کنا این نوع سی و هفتم صحیح عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِ رَجُلٍ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّكْعَتَانِ اللَّتَانِ
قَبْلَ صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ هِيَ أَمْ مِنْ صَلَاةِ النَّهَارِ وَفِي أَيِّ وَقْتٍ أُصَلِّيهِمَا فَكَتَبَ بِخَطِّهِ احْشُهُمَا
فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ حَشْواً شرح احشهما بهمزه بی نقطه و شین با نقطه بصیغه امر حاضر اللام باب نصر است حشوا بفتح حا و سکون شین مفعول
مطلق برای نوعست یعنی روایتست از علی بن مهزیار گفت که خواندم در مکتوب مردی سوی امام محمد تقی علیه السلم که آن
دو رکعت نافله که پیش از نماز فریضه صبح است آیا از نماز شب است آن نمازها یا از نماز روز است و در کدام وقت
گزارم آن نماز را پس امام علیه السلم نوشت بخط خود که داخل کن آن نماز را در نماز شب نفلی از داخل کردن یعنی که
بعد از یازده رکعت نماز شب و پیش از صبح صادق بگزار آن را باب سی و دوم صحیح باب تقديم النوافل و تأخيرها و
قضائها و صلوة الضحى شرح مراد بقضا اینجا بجا آوردن چیزی تمام است خواه در وقت مقرر آن و خواه در غیر آن
پس صریحت بهم هم و سیوم این باب مناسب این عنوانست یعنی این باب بیان حکم پیش گزاردن نمازهای نافله است
از وقت مقرر آنها و پس گزاردن آنها از وقت مقرر آنها و بجا آوردن آنها و نماز چاشت در این باب هشت حدیثست
اول صحیح سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَغِلُ عَنِ الزَّوَالِ أَيُعَجِّلُ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ فَقَالَ
نَعَمْ إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ يَشْتَغِلُ فَيُعَجِّلُهَا فِي صَدْرِ النَّهَارِ كُلَّهَا شرح یعجل و جا بعین بی نقطه و جیم بصیغه مضارع غایب
معلوم باب تفعیل است التعجیل پیش انداختن چیزی از وقت مقرر آن یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که
گرفتار کاری میشود که مانع او میشود از هشت رکعت نافله زوال آیا پیش می اندازد نافله را اول روز پس امام گفت آری هرگاه
داند اینکه او گرفتار کاری میشود پس پیش می اندازد آن نافله را در اول روز همگی آن نافله دوم صحیح عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ
وَهْبٍ قَالَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ فَتْحِ مَكَّةَ ضُرِبَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْمَةٌ سَوْدَاءُ مِنْ شَعْرٍ
بِالْأَبْطَحِ ثُمَّ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ مِنْ جَفْنَةٍ يُرَى فِيهَا أَثَرُ الْعَجِينِ ثُمَّ تَحَرَّى الْقِبْلَةَ ضُحًى فَرَكَعَ ثَمَانِيَ
رَكَعَاتٍ لَمْ يَرْكَعْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ ذَلِكَ وَلَا بَعْدُ شرح یرکع برا بی نقطه و عین بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الترکیع مبالغه در رکوع و مراد اینجا گزاردن نافله است زیرا که رکوع گزارنده آن
بیشترست از رکوع اکتفا کننده بفریضه و مثل این گذشت در حدیث دوم باب دوم و حدیث چهارم باب پنجاه
و پنجم و بر قیاس این لم یرکعها و میتواند بود که از باب منع باشد بنظیر آنچه گذشت در حدیث سی یکم باب سابق یعنی
نماز که چون نافله زوال در سفر ساقطست حمل این بر تقدیم نافله زوال برای عذر نمیتوان کرد یعنی روایتست از
معویة بن وهب که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که وقتی که شد
روز فتح مکه زده شده بر رسول الله صلی الله علیه و آله خیمه سیاه از موی در ابطح بعد از آن ریخت بر خود آب یعنی که

که غسل کرد از کار رخوتی که دیده میشد دران کاسا تر خیر لعبدا از اختیار کرد باجتهاد جانب قبله را در چاشت پس نافله
گزارد هشت رکعت گزارد آن هشت رکعت چاشت را رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از ان نه و نه بعد از ان بروز

سیوم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلام اقض ما فاتک من صلوة النهار بالنهار و ما فاتک من صلوة اللیل
باللیل قلت اقضی وترین فی لیلة فقال نعم اقض وترا ابدا شرح قضا به جانب بجا آورده شده و ترین عبارتست
از دو تر که فوت شده و وتری که وقتش حاضر است و تر احالست از مفعول اقض که محذوفست بتقدیر اقض او وترا
یعنی گفت امام ابو جعفر صادق علیه السلم که بجا آور آنچه را که فوت شد از نوافل نماز نافله شب در شب گفتم بجا آورم دو نماز
و تر را در یک شب پس امام گفت آری بجا آور بر حالی که آن و تر باشد همیشه یعنی که طاق باشد و جفت نشده باشد یعنی
دیگر محو نمانده لا تقضا ندکر و تر باعتبار هیئت که آن نظیر ندارد زیرا که هیچ نمازی که ابتدا لها باشد و تلافی سهوی نباشد
یکرکعتی نباشد بکر مفرده و نز ودیج نماز نافله سه رکعتی نباشد مگر سه رکعت و ترا کر بیک سلام باشد چنانچه گذشت در
شرح حدیث سیوم باب سابق پس توهم این میشود که در صورت قضای آن ضم رکعتی دیگر با آن لازم باشد بخلاف هشت
رکعت پیش از و تر پس مراد قضای یازده رکعت بترتیب چنانچه یکی آید در حدیث دوازدهم این باب چهارم حدیث عن
مرازم قال سال اسمعیل بن جابر ابا عبد الله علیه السلام فقال اصلحک الله ان علی نوافل کثیرة فکیف
اصنع فقال اقضها فقال له انها اکثر من ذلک فقال اقضها قلت لا احصیها قال توخ قال مرازم و
کنت مرضت اربعة اشهر لم اتنفل فیها فقلت اصلحک الله و جعلت فداک مرضت اربعة اشهر لم
اصل نافلة فقال لیس علیک قضاء ان المریض لیس کالصحیح کل ما غلب الله علیه فالله اولی شرح قال اصحها
کلام مرازمست و مبنی بر اینست که خود در اثنا نزل منزله اسمعیل کرده توخ بواو و تشدید خا با نقطه مفتوحه بصیغه امر
معتل الفا و اوی و معتل اللام یائی باب تفعل است التوخی گزین کردن لا تقر کل مرفوع و مبتدا است و مضافست
با موصول که عبارت از عمل است ضمیر علیه راجع با موصوله است جمله فالله خبر مبتداست و دخول فا برای اینست که
مبتدا متضمن معنی شرطست ضمیر فیه راجع بکل است یعنی و درست از مرازم بضم میم و را بی نقطه و الف و کسر زای با نقطه
پرسید اسمعیل بن جابر امام جعفر صادق علیه السلم را با بزرگش که گفت که سلامت دارد ترا الله تعالی بدرستی که
برمنست نوافل بسیار پس چگونه کنم پس امام گفت قضا کن آنها را پس اسمعیل گفت امام را بدرستی که آنها بیشتر از آنست
که قضای آن آسان باشد پس امام گفت که قضا کن آنها را گفتم که نمیدانم شمار آنها را امام گفت که بگزین باجتهاد خود
عددی را که احتیاط باشد میان افراط و تفریط گفت مرازم که بیمار شده بودم چهار ماه نافله نگزاردم و بودم دران
پس گفتم که سلامت دارد ترا الله تعالی و قربانت شوم بیمار شدم چهار ماه نگزاردم هیچ نافله پس امام گفت



بالعذر فیه

هست بر تو قضائی بدرستی که بیمار هست مانند تندرست هر عملی که غالب کند کسی را الله تعالی بر سر آن عمل پس الله تعالی سزاوار
ترست بعذر خواهی دران یعنی که نماز که از اهل عذر خواهی بیابد که در و شاید که مراد و علام تاکید در استحباب این قضا آنست
پس منافات ندارد با احتمالی که مذکور میشود در شرح حدیث یازدهم این باب پنجم حدیث قال ابو جعفر علیه السلم
افضل قضاء النوافل قضاء صلوة اللیل باللیل و صلوة النهار بالنهار قلت فیکون وتران فی
لیلة قال لا قلت و لم تأمرنی ان اوتر وترین فی لیلة فقال علیه السلام احدهما قضاء شرح گفت امام
محمد باقر علیه السلم که بهتر قضای نوافل قضای نماز نافله شب در شب و قضای نافله روز در روز است گفتم پس آیا
می باشد دو نماز و تر در یک شب امام گفت که نه گفتم که چرا امر میکنی مرا با نکه بجا آورم دو نماز و تر را در یک شب
گفت امام علیه السلم که یکی از ان دو و تر قضاست مراد هست که معنی آنچه گفتم هست که دو و تر ادا در یک شب نباشد

ششم حدیث سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل فاتته صلوة النهار متی یقضیها قال متی شاء ان
شاء بعد المغرب و ان شاء بعد العشاء شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که فوت شد
از او نماز نافله روز چه وقت قضا میکند آنرا امام گفت هر وقت که خواهد اگر خواهد بعد از فریضه شام و اگر خواهد بعد از
فریضه خفتن مراد هست که نافله روز در شب قضا میتوان کرد اگر چه افضل تاخیر آن باشد تا روز هفتم حدیث عن محمد بن
مسلم قال سالته عن الرجل یفوته صلوة اللیل قال یقضیها ان شاء بعد المغرب و ان شاء بعد
العشاء شرح روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم
امام را از مردی که فوت میشود از او نماز نافله شب امام گفت میگزارد آنرا در شبی دیگر اگر خواهد بعد از فریضه
شام و اگر خواهد بعد از فریضه خفتن هشتم حدیث عن سیف بن عمیرة رفعه قال مر امیر المؤمنین صلی الله
علیه برجل یصلی الضحی فی مسجد الکوفة فغمز جنبه بالدرة و قال نحرت صلوة الاوابین نحرک
الله قال فاترکها قال أرأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی فقال ابو عبد الله علیه السلام و
کفی بانکار علی علیه السلام نهیا شرح عمیره بفتح عین بی نقطه و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین
و را بی نقطه است مراد برفع اینجا عرض سخن است بر امام جعفر صادق علیه السلم و ضمیر مستتر در رفعه راجع بسیف است
و ضمیر منصوب بارز راجع بمردی است جمله قال تا آخر استینافست برای بیان رفع و ضمیر مستتر راجع بسیف است
الضحی بضم ضاد با نقطه و حاء بی نقطه و الف وقت چاشت و نمازی که عادت مخالفانست در آن وقت در غیر
روز جمعه نیز بقصد آنکه تقدیم نافله ظهر بر وقت زوال آفتاب افضل است در غیر روز جمعه نیز بنا بر قیاس آن بنافله
عصر و نافله فجر و قیاس غیر روز جمعه بر روز جمعه و روایات مخالفان درین باب مختلف است در بعض آنها فضیلت

تقدیم دو رکعت از جملهٔ هشت رکعت است غمز بغین با نقطه و زای با نقطه صیغهٔ ماضی معلوم باب نصر یا باب تفعیل است
برای مبالغه الغمز سبکی زدن بغمز و بدان سرچوب و مانند آن و در جای الذرة بکسر دال بی نقطه و تشدید را
تازیانه و مراد اینجا چوبیست که در دست تازیانه است ضمیر قال راجع بعلی امیر المؤمنین علیه السلام است نحرت بنون
و حاء بی نقطه و راء بی نقطه صیغهٔ ماضی معلوم مخاطب باب منع است النحر دست بر بالای سینه کسی زدن برای دفع
و مراد اینجا ضایع کردن است صلوة الاوابین عبارت است از هشت رکعت نافلهٔ زوال آفتاب الاواب بفتح
همزه و تشدید واو و الف و باء یک نقطه بغایت رجوع کننده بسوی طاعت چنانچه بیان شد در شرح حدیث
پنجم باب یازدهم کتاب التطوع فی وقت الفریضة محرک اصله تا آخر است محرک اسم تفضیل است و مذمت تقدیم
ظهر بر وقت زوال آفتاب در بعضی از احادیث مخالفان نیز هست و در روایت مسلم چنین است که عن زید بن
ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی فقال اما لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل ان رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم قال صلوة الاوابین حین ترمض الفصال و مراد وقت زوال آفتاب است ضمیر مستتر در قال راجع برجل است
ارکعها بصیغهٔ مضارع متکلم وحده از باب نصر است و جملهٔ خبریه است بمعنی ... که منافاتی نیست میان این و آنچه
گذشت در حدیث دوم این باب زیرا که آنچه گذشت در صورت صلوة سفر است و صلوة اوابین باعتبار اینکه
آن در سفر نباشد و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز مسافر بوده و اظهر ... این مرد بعنوان استمرار
میکرد و ضمیر مستتر در فقال راجع بعلی است و مقصود علی اینست که توهم منافاتی میشود میان فعل امیر المؤمنین
و میان این آیت و حاصل جواب امام علیه السلام اینست برای دفع توهم منافات اینست که عمل امیر المؤمنین علیه السلام
حجت است پس معنی آیت آن نیست که خیال کردی زیرا که مراد در آیت مذمت نهی از مطلق نماز نیست ... منافاتی
نیست میان آن و میان ممنوع بودن نهی از نماز خاص که مشتمل بر بدعت باشد چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب
صلوة النوافل که فقال لا و لکن یعذب علی ترک السنة **ثم** روایت است از سیف بن عمیره که عرض کرد آنچه را که مذکور
میشود بر امام جعفر صادق علیه السلام بیان این آنکه سیف گفت امام علیه السلام را که گذشت امیر المؤمنین صلی الله
علیه و آله بمردی که میکرد نماز چاشت را در مسجد کوفه پس سبکی زد در پهلوی او با تازیانه و گفت که ضایع
کردی نماز بغایت بازگشت کننده کاش اضایع کند ترا الله تعالی آمرزد و گفت که پس آیا میکردم جدا این نماز چاشت
پس سیف گفت امام جعفر صادق علیه السلام را از سورهٔ علق که آیا دیدی آنکس را که نهی میکند بنده را چون نماز کند
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کافیست ناخوش شمردن امیر المؤمنین علیه السلام که نهی باشد از نماز چاشت
و دیگر تفحص فرموده نیست **نهم اصل** عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام ان رسول الله صلی الله

علیه

علیه و آله قال صلوة الضحی بدعة **شرح** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت که نماز چاشت بدعت است یعنی که گزاردن نماز در آن وقت بقصد ترجیح آن وقت بر سایر
اوقات در هر روز برای نافله چنانچه مخالفان میکنند حرام است **دهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
قضاء الوتر بعد الظهر فقال اقضه وترا ابدا کما فاتک قلت وتران فی لیلة قال نعم الیس انما
احدهما قضاء پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قضای نماز وتر بعد از نماز ظهر که آیا طاق میباید
کرد یا اگر بضم رکعتی دیگر آن میباید کرد تا جفت شود پس امام گفت که قضا کن آن را بر حالی که طاق باشد همیشه خواه
در روز باشد و خواه در شب چنانچه فوت شد از تو گفتم دو نماز وتر در یک شب میباشد امام گفت آری آیا نیست
اینکه جز این نیست که یکی از آن دو قضاست بیان این شد در شرح حدیث سیوم این باب **یازدهم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابو جعفر علیه السلام یقضی عشرین وترا فی لیلة **شرح** یقضی بصیغهٔ
مضارع معلوم غائب باب افعال است الاقضاء بر هم قضا را در یک جا کردن چیزی بقوی و امر قضای آنگر و مستوا بود
که از باب ضرب باشد و مراد قضای نمازهای ایام مرض باشد اگرچه تأکید در آن قضا نیست چنانچه گذشت
در حدیث چهارم این باب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امام محمد باقر علیه السلام که بجا
میکرد قضای بیست نماز وتر را در یک شب **دوازدهم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال
اذا اجتمع علیک وتران او ثلاثة او اکثر من ذلک فاقض ذلک کما فاتک تفصل بین کل وترین
بصلوة لان الوتر الاخر لا تقدمن شیئا قبل اوله الاول فالاول تبدأ اذا انت قضیت
صلوة لیلتک ثم الوتر قال و قال ابو جعفر علیه السلام لا وتران فی لیلة الا واحدهما قضاء
و قال ان اوترت من اول اللیل و قمت فی اخر اللیل فوترک الاول قضاء و ما صلیت من صلوة
فی لیلتک کلها فلیکن قضاء الی اخر صلوتک فانها للیلتک و لیکن اخر صلوتک الوتر
وتر لیلتک **شرح** تفصل بصیغهٔ مضارع مخاطب باب ضرب استیناف بیانیست مراد بصلوة اینجا هشت رکعت
نماز شب است الوتر منصوب و اسم ان است الاخر بکسر خاء با نقطه مرفوع و خبر ان است لا تقدمن بصیغهٔ نهی حاضر که
بنون تأکید ثقیله یا خفیفه از باب تفعیل است اوله بمعنی مقدم بر آنچه است الاول دو جا منصوب و مفعول فعل محذوف
بتقدیر اقض الاول تبدأ بصیغهٔ مضارع معلوم مخاطب باب منع است صلوة منصوب و مفعول تبدأ است لیلتک
اینجا عبارت است از شبی که گذشته است و نماز آن قضا کرده میشود در شب حاضر ثم الوتر عطف است بر صلوة و مراد
امر بشروع در وتر است لا وتران مثل لیس است و نون مکسور است فی لیلة خبر لا است و واو در و احدهما

حاله است ما در باصلیت موصوله است و مبتدا است و متضمن معنی شرط است و لهذا فاء داخل شده بر فلتکن که خبر مبتدا است
و ضمیر مستتر راجع بما است که عبارت از صلوة است پس تذکیر و تانیث در فلتکن جایز است مدخول الی علی آخر
صلوتک خارج است از حکم ما قبل آن ضمیر فانها راجع بآخر صلوتک است و تانیث باعتبار مضاف الیه است یا باعتبار
اینست که آخر عبارت از صلوة است لیکن اینجا عبارت از شب جایز است آخر مرفوع او منصوب است و
منصوب و بدل آخر است ح روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون جمع شود بر تو دو وتر باید
ابتدا کرد ازان پس قضا کن آنرا آنچه فوت شد از تو بیان این آنکه فصله میکنی هر دو وتر بنماز شبی که هست گفت
چه بدرستی که وتر موخر است از نماز شب مقدم مکن البته چیزی را پیش از آنچه مقدم است بر آن چیز بسبب قضا کن
مقدم را پس مقدم بعد از آن ابیان این آنکه ابتدا میکنی چون تو اراده قضا کنی نماز شب ترا بعد از آن ابتدا میکنی
نماز وتر را راوی گفت که و گفت امام محمد باقر علیه السلم که نیست دو وتر در یک شب بر هیچ حالی از احوال مگر بر حالی
از احوال مگر بر حالی که یکی از آن دو قضا باشد و امام محمد باقر علیه السلم گفت که اگر نماز وتر کنی در اول شب بقصد
تعظیم تقدیم که مبادا در آخر شب باعث هم سد و برخیزی یا نمی در آخر شب پس وتر تو که در اول شب کردی قضا
باید که اگر قضای وتر در ذمه تو باشد آن وتر جای آنرا میگیرد و احتیاج بتکرار نیست و آنچه گزاری از نماز
در شب تو همگی آن باید که اگر احیا کنی شب را از اول شب تا آخر شب نماز کنی بقدر وسع پس باید که آن نماز
قضای شبهای گذشته باشد تا نماز شبی که آخر نماز است در آن شب چه بدرستی که آن نماز شب برای آن شب است
که حاضر است باید که ادا است و باید که باشد آخر نماز ادای تو و ترتیب تو باید که در نماز ادا ترتیب میان
یازده رکعت را رعایت کن چنانچه در قضا گفتیم سیزدهم ح عن عبد الله بن سنان قال قلت لابي عبد الله
عليه السلام رجل عليه من صلوة النوافل ما لا يدري ما هو من كثرتها كيف يصنع قال فليصل
حتى لا يدري كم صلى من كثرتها فيكون قد قضى بقدر علمه قلت فانه لا يقدر على القضاء من
كثرة شغله فقال ان كان شغله في طلب معيشة لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شيء عليه
وان كان شغله لدنيا تشاغل بها عن الصلوة فعليه القضاء والا لقي الله مستخفا متهاونا
مضيعا لسنة رسول الله صلى الله عليه وآله ش عبد الله بن سنان بکسر سین خزینه دار منصور بود و مادر
داشتند و بعد از آن خزینه دار هادی و مهدی و رشید نیز شد و از ثقات شیعه امامیه است ح روایت است از عبد الله بن
سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی بر او است از نماز نوافل آنقدر که نمیداند که چیست آن
بسبب بسیاری آن چگونه میکند امام گفت پس باید که قضای نافله کند تا آنکه نداند که چه مقدار کرده بسبب بسیاری آن



پس شود ما بر روش که بتحقیق قضا کرده باشد بقدر دانش خود گفتم پس بدرستی که او توانایی ندارد بر قضا بسبب بسیاری
شغل او پس امام گفت که اگر باشد شغل او مثلا در کسب معاشی که ضروریست برای او و عیال او یا در حاجتی برای برادر مومنی
پس نیست چیزی بر او و اگر باشد شغل او برای دنیا که شغل آنرا بر خود بسته بضرورت حاجت آن و رو گردان شده
از نماز نافله پس بر او است قضا و اگر قضا نکند بر خورد با خدای تعالی را بر حالی که سبک گرفته باشد کاهلی کرده باشد ضایع
گذاشته باشد طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله را باید که مرتبه کمال ندارد و بهشت اگر چه معذب نشود و چنانچه می آید
در حدیث سوم باب صدم ح فانه لا يقدر على القضاء فهل يصلح له ان يتصدق فسكت مليا ثم قال
نعم فليتصدق بصدقة قلت وما يتصدق فقال بقدر طوله وادنى ذلك مد لكل مسكين فقال
لكل ركعتين من صلوة الليل وكل ركعتين من صلوة النهار فقلت لا يقدر فقال مد لكل اربع ركعات
فقلت لا يقدر فقال مد لكل صلوة الليل ومد لصلوة النهار والصلوة افضل والصلوة افضل ش
مليا بفتح میم و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین منصوب و ظرف زمانست الملی ساعتی طویل از روز و کلمه
طویل برای استعاره است آنچه در آخر تصریح بآن شده که نماز افضل است ظاهر فلیتصدق بصدقة اینست که بر
تصدق کند کافی باشد یک سایل احتیاج کرده در سوال یا شد احتیاج خود آن در سوال از کیفیت نقره تا آنکه گفته شد
بر اثبات چنانچه مذکور است در سوره البقره الطول بفتح طاء بی نقطه و سکون واو فراخ دستی او انی نعمی قرب
است و مقصود بیان افضل افراد تصدق است که نزد کمتر باشد نماز در فضیلت استغراق در کل مسکین استغراق
وقتی است و مراد مسکینان حاضرست در وقت اراده تصدق و اعلام بآن المد بضم میم و تشدید دال بی نقطه قدری
از گندم و مانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی الخلقه را چون آن دو دست را متصل بیکدیگر کشیده دارد و بر روی آن
که چیزی در آن بیشتر کند و آن چهار یک صاع است مکان منصوب و ظرف است ذکر علی بجای عن معنی برای است که سایل از
حال خود سوال میکرد و پس تعبیر از خود بلفظ غایب بعبارت از قبیل التفات بعد از التفات ح گفتم پس بدرستی که
آن مرد توانایی ندارد بر قضا یعنی که مسکین است براو قضا پس آیا می سزد او را آنکه تصدق کند تا مستخف متهاون
مضیع نباشد پس امام ساکت شده تا بعد از آن گفت آری پس باید که تصدق کند بصدقه گفتم و چه چیز تصدق میکند
پس امام گفت بقدر مالداری و بهتر آن تصدق مدی از طعام است برای هر مسکینی بجای هر نمازی گفتم و چیست آن نمازی
که و چیست برای هر دو رکعت گفت برای هر دو رکعت خواه از نماز شب و خواه از نماز روز پس گفتم
که قدرت ندارد آنرا پس امام گفت مدی برای هر چهار رکعت پس گفتم آنرا قدرت ندارد پس امام گفت مدی برای
مجموع نماز شب و مدی برای نماز روز یعنی مجموع آن و نماز بهتر است و نماز بهتر است چهاردهم ح عن ابي عبد الله عليه السلام

قال قال اعلم ان النافلة بمنزلة الهدية متى ما اتى بها قبلت شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که امام گفت که بدانکه نماز نافله مانند هدیه است هر وقت که آورده شود مقبول میشود خواه در وقت ادا خواه
در وقت قضا و خواه در وقت تقدیم بسبب عذر یازدهم اصل عن عدة من اصحابنا ان ابا الحسن الاول علیه السلم
اذا اهتم ترک النافلة شرح روایت است از جمعی از یاران ما اینکه امام موسی کاظم علیه السلم عادت او این بود که چون
شغلی ضروری بهم میرسانید مثل قضای حاجت برادر مؤمن ترک میکرد نماز نافله را بعد از ان قضا کند دوازدهم اصل
قال النبی صلی الله علیه و آله ان للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا اقبلت فتنفلوا و اذا ادبرت فعلیکم
بالفریضة شرح گفت نبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که دلها را روآوردنی و روگردانیدنی است بسبب اهتمام بشغلهای ضروری و
بسبب شورش خاطر او مانند آنها میباشد پس چون دلها رو آورد پس نماز نافله کنید و چون پشت کرد اند پس اهتمام او کر
فریضه کنید و نافله را قضا کنید در وقت اقبال دلها سیزدهم اصل کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام تکون
علی الصلوة النافلة متى اقضیها فكتب علیه السلام ای ساعة شئت من لیل او نهار شرح نوشتم
سوی امام رضا علیه السلم که میباشد بر من نماز نافله کی قضا کنم آنرا پس نوشت علیه السلم که در هر وقت که خواسته
باشی از شب یا روز چهاردهم اصل سأل ابو كهمس ابا عبد الله علیه السلام فقال یصلی الرجل نوافله
فی موضع او یفرقها فقال لا بل یفرقها ههنا و ههنا فانها تشهد له یوم القیمة شرح پرسید
ابو کهمس بفتح کاف و سکون هاء و میم مهمله امام جعفر صادق علیه السلام را با بیرون که گفت که آیا لازم است
که گزارد مرد نوافل خود را در یکجا یا لازم نیست و میتواند که تفریق کند آنها را و هر نمازی از آنها در جائی گزارد
پس گفت که لازم نیست یکجا گزاردن بلکه میتواند که تفریق کند آنها را اینجا و آنجا به درستی که مجموع آن جاها
مانند یک گواه میشود و گواهی میدهد برای او در روز قیامت باینکه او مجموع نوافل را گزارده پانزدهم اصل کتبت
الی ابی جعفر علیه السلام رجل یقضی شیئا من صلوة الخمسین فی المسجد الحرام او فی مسجد الرسول
صلی الله علیه و آله او فی مسجد الكوفة اتحسب له الركعة على تضاعف ما جاء عن آبائك
علیهم السلام فی هذه المساجد حتى يجزء اذا كانت علیه عشرة آلاف رکعة ان یصلی مائة
رکعة او اقل او اکثر و کیف یکون حاله فوقع علیه السلام تحسب له بالضعف فاما ان
یکون تقصیرا من صلوته بحالها فلا یفعل هو الی الزیادة اقرب منه الی النقصان شرح
التفات کرده خمسین از قبیل اختصار است و مراد الاحدی و الخمسین است یا مبنی بر آنست که دو رکعت بعد از نماز
خفتن که بیک رکعت حساب میشود مانند باقی نیست در فضیلت چنانچه گذشت در حدیث چهارم و پنجم باب صلوة

النوافل

النوافل معنی نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلم که مردی قضا میکند چیزی که نافله است از جمله نماز او که پنجاه رکعت در مسجد الحرام
که در مکه است یا در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله که در مدینه است یا در مسجد کوفه که فضل نماز در ان می آید در باب صد و دوم
آیا حساب کرده میشود برای او هر رکعت برابر زیادتی ثواب که مذکور است در آنچه روایت شده از پدران تو علیهم السلم
درین مسجدها آنچنان که کافی باشد او را چون باشد بر او ده هزار رکعت اینکه گزارد صد رکعت را یا کمتر یا بیشتر و چگونه
میباشد حال آن مرد یا بمعنی که این قسم کسی اگر ترک قضای باقی نوافل کند آیا مستخف متهاون مضیع که مذکور شده
در حدیث سیزدهم این باب هست یا نه پس نوشت امام علیه السلم که حساب کرده میشود برای او با آن زیادتی ثواب
که در روایات آمده پس اما اینکه شود آن حساب کردن باعث کوتاه کردن و اسقاط چیزی از نماز او بسبب حال آن
مسجد در فضیلت پس باید که ترک کند آن کار را بیان این اینکه آن حساب کردن سوی زیاد کردن نماز نزدیکتر
از ان سوی کم کردن نماز حاصل اینست که آنچه در روایات آمده حق است اما کم کردن قضا بسبب آن خوب نیست
و منافات با استخفاف و تهاون و تضییع ندارد زیرا که آن باعث اینست که زیاد و بقضا نیز در ان مساجد
گزارده شود سیزدهم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل المستعجل ما الذی یجزیه فی النافلة قال
ثلاث تسبیحات فی القراءة و تسبیحة فی الرکوع و تسبیحة فی السجود شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را
از مرد شتاب زده که چیست او را در نماز نافله گفت سه تسبیح در حین قرائت و یک تسبیح در رکوع و یک تسبیح در سجود
باب صد و دو و ششم اصل باب صلوة الخوف شرح این باب بیان نماز در وقت ترس است و درین باب شش حدیث است
اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن صلوة الخوف قال یقوم الامام و یجیء طائفة من
اصحابه فیقومون خلفه و طائفة بازاء العدو فیصلی بهم الامام رکعة ثم یقوم و یقومون
معه فیمثل قائما و یصلون هم الرکعة الثانیة ثم یسلم بعضهم علی بعض ثم ینصرفون فیقومون
فی مقام اصحابهم و یجیء الآخرون فیقومون خلف الامام فیصلی بهم الرکعة الثانیة ثم یجلس
الامام فیقومون هم فیصلون رکعة اخری ثم یسلم علیهم فینصرفون بتسلیمه شرح یمثل بتاء تقطیع بصیغه
مضارع غائب معلوم باب نصر ینصر است المثول والمثول بضم میم در هر دو راست ایستادن و مراد اینجا بر جا ماندن است
بتسلیمه بکسر میم و ضمیر راجع با امام است و اضافه مصدر بفاعل است و مراد سلام اولست که امام میکند از باب
بعد از سلام انصراف چنانچه بیان شد در شرح حدیث هشتم باب سی ام که امام بعد از انکه رو بجانب راست کرده میگوید
که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین رو بقبله میکند و بر ماموم میکند که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته دوم
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز ترس دشمن در صورتی که نماز جماعت ممکن باشد امام گفت می ایستد

پیشنماز و می آیند طایفه از لشکر او پس می ایستند در پس او در حالی که طایفه در برابر دشمن‌اند پس تکبیر میگوید با طایفهٔ
اولی پیشنماز یک رکعت را بعد از آن پیشنماز می ایستد و آن طایفه می ایستند با او پس پیشنماز بر جا میماند ایستاده
پس آن طایفه میگزارند بقصد انفراد رکعت دوم را بعد از آن سلام میکنند بعض ایشان بر بعضی با معنی که
هرکدام ایشان بعد از آنکه گفته باشد روبجانب راست که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین میگوید روبجانب
راست که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته واگر در جانب چپ او نیز کسی باشد میگوید روبجانب نیز که السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته بعد از آن آن طایفه بر میگردند پس می ایستند در برابر دشمن در جای یاران خود و می آیند آن
دیگران پس می ایستند در پس پیشنماز پس میکند امام با ایشان رکعت دوم را بعد از آن می نشیند و تشهد پس
برمیخیزند ایشان پس میگزارند رکعت دیگر را بعد از آن که پیشنماز و ایشان گفته باشند که السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین سلام میکند پیشنماز بر ایشان پس بر میگردند بسوی جای خود و معرکه جهاد و سلام اذن امام حل قال
وفي المغرب مثل ذلك يقوم الامام وتجيء طائفة فيقومون خلفه ثم يصلي بهم ركعة ثم يقوم و
يقومون مثل الامام قائما ويصلون الركعتين فيتشهدون ويسلم بعضهم على بعض ثم
ينصرفون فيقومون في موقف اصحابهم ويجيء الآخرون فيقومون خلف الامام فيصلي بهم ركعة يقرأ
فيها ثم يجلس فيتشهد ثم يقوم ويقومون معه ويصلي بهم ركعة اخرى ثم يجلس ويقومون
هم فيتمون ركعة اخرى ثم يسلم عليهم ش امام گفت که و در نماز شام مانند آنست بیان این آنکه می ایستد
پیشنماز و می آید طایفه از لشکر پس می ایستند در پس او بعد از آن پیشنماز میگزارد با ایشان یک رکعت را بعد از آن
پیشنماز می ایستد و ایشان نیز می ایستند پس بر جا میماند پیشنماز ایستاده و ایشان میگزارند بقصد انفراد
دو رکعت را پس تشهد میکنند و سلام میدهد بعض ایشان بر بعضی بعد از آن بر میگردند پس می ایستند در موضع
یاران خود و می آیند آن طایفه دیگر پس می ایستند در پس پیشنماز میگزارد با ایشان یک رکعت را و قرائت میکند
در آن رکعت با معنی که در وقتی که ایستاده است و انتظار میکشد قرائت نمیکند تا آمدن طایفه ثانیه بعد از آن
پیشنماز می نشیند پس تشهد میکند بعد از آن پیشنماز می ایستد و ایشان نیز می ایستند با او و پیشنماز میگزارد با ایشان
رکعتی دیگر را بعد از آن پیشنماز می نشیند و برمیخیزند ایشان پس اتمام میکنند رکعتی دیگر را با معنی که رکعتی دیگر را میگزارند
تا تمام شود سه رکعت ایشان نیز بعد از آن پیشنماز سلام میکند بر ایشان دوم حل عن ابي عبد الله عليه
السلام قال صلى رسول الله صلى الله عليه وآله باصحابه في غزوة ذات الرقاع صلاة الخوف
ففرق اصحابه فرقتين اقام فرقة بازاء العدو وفرقة خلفه فكبر وكبروا فقرأوا فانصتوا

پیشنماز

وركع

وركع فركعوا وسجد فسجدوا ثم استتم رسول الله صلى الله عليه وآله قائما وصلوا لانفسهم
ركعة ثم سلم بعضهم على بعض ثم خرجوا الى اصحابهم فقاموا بازاء العدو وجاء اصحابهم
فقاموا خلف رسول الله صلى الله عليه وآله فصلى بهم ركعة ثم تشهد وسلم عليهم فقاموا
فصلوا لانفسهم ركعة ثم سلم بعضهم على بعض ش الغزو بفتح غین با نقطه و سکون زای با نقطه
و فتح واو و تا وحدت یکجنگ با دشمن و ذات مؤنث ذو است بمعنی ذو است یعنی صاحب الرقاع بکسر رای بی نقطه
و قاف و الف و عین منقطه جمع رقعه بار و اضافه غزوه بذات الرقاع بیانیه است و تسمیه آن غزوه بذات
الرقاع باعتبار آنست که بیاد کار لشکر خرقه چند بر پاهای خود پیچیده بوده اند برای آنکه آبله کرده بوده و بعضی گویند
که ذات الرقاع اسم کوهیست که بعض آن سرخ و بعضی دیگر سفید و بعضی دیگر سیاه است و بنابرین اضافه لامیه
است و الانصات سکوت برای استماع سخنی و انصات ماموین در صلوات جهریه میباشد استتم بتاء دو نقطه در بالا
و تشدید میم بصیغه ماضی معلوم باب استفعال است و استتمام طلب تمام چیزی و مراد اینجا انتظار با قیام لشکر است
یا مراد انتظار تمه نماز فرقه اولی است و حاصل هر دو یکیست ثم تشهد و سلم علیهم منافات ندارد با آنچه گذشت در
حدیث سابق زیرا که میتواند بود که پیشنماز مخیر باشد میان تعجیل تشهد و سلام چنانچه اینجاست و میان تطویل و تاخیر
تشهد و سلام تا وقتی که با ماموین فارغ شود چنانچه در حدیث سابق است ظاهر سلم علیهم آنست که ایشان جواب
سلام گویند بغیر لفظی که مشتمل بر سلام بر خود باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل و ششم و میتواند بود
که جواب نگویند بنابر آنکه این سلام اذن است چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب سی ام ش روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گزارد رسول الله صلی الله علیه وآله با یاران خود در جنگ ذات الرقاع نماز خوف را
بآن روش که تفریق کرد یاران خود دو فرقه بیان این آنکه وا داشت فرقه را در برابر دشمن و فرقه را در عقب خود
پس تکبیر احرام گفت و ایشان نیز تکبیر احرام گفتند پس قرائت کرد و ایشان گوش با آن دادند و رکوع کرد پس
ایشان رکوع کردند و سجده کرد پس ایشان سجده کردند بعد از آن انتظار کشید رسول الله صلی الله علیه وآله ایستاده
پس ایشان گزاردند بقصد انفراد یک رکعت را بعد از آن سلام کرد بعض ایشان بر بعضی بروشی که بیان شد در شرح
حدیث سابق بعد از آن ایشان رفتند بسوی یاران خود و ایستادند در برابر دشمن و آمدند یاران ایشان
پس ایستادند در پس رسول الله صلی الله علیه وآله پس گزارد با ایشان یک رکعت را بعد از آن تشهد کرد و سلام کرد بر
ایشان پس ایشان برخاستند پس گزاردند بقصد انفراد یک رکعت را بعد از آن سلام کرد بعض ایشان
بر بعضی سیوم حل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان كنت في ارض مخافة فخشيت لصا

أو سبعًا فصلّ علی دابّتك شرح ارض ضافت المها و بفتح میم مصدر میمی باب علم ترس اللص بضم و فتح و کسر لام
وتشدید صاد و بی نقطه دزد خواه قوی باشد مثل راه زن و خواه ضعیف باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت که اگر باشی در زمین ترس پس ترسی از دزدی یا درنده پس نماز بگزار بر بالای اسب خود مثلا یا بما
و اشارت برای رکوع و سجود چهارم حدیث عن سماعة قال سألته عن الاسیر یأسره المشرکون فتحضره
الصلوة فیمنعه الذی اسره منها قال یومی ایماء شرح روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از اسیری که اسیر میکنند او را مشرکان پس حاضر میشود او را
وقت نماز پس منع میکند او را آنکه اسیر کرده او را از نماز امام گفت که اشارت میکند نوعی از اشارت که میسر
باشد مخفی نماند که این بعد از طهارتست بهر نوع که میسر باشد اگرچه تیمم بر جامه باشد پنجم حدیث عن محمد بن اسمعیل
قال سألته قلت اکون فی طریق مکة فننزل للصلوة فی مواضع فیها الاعراب أنصلی المکتوبة
علی الارض فنقرأ ام الکتاب وحدها ام نصلی علی الراحلة فنقرأ فاتحة الکتاب والسورة فقال
اذا خفت فصل علی الراحلة المکتوبة وغیرها واذا قرأت الحمد وسورة احب الیّ ولا اری
بالذی فعلت بأسا شرح احب مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو احب و جمله جزای شرطست یعنی روایتست
از محمد بن اسمعیل بن بزیع که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلم است گفت پرسیدم
امام را گفتم میباشیم در راه مکه پس فرود می آییم برای نماز در موضعی چند در آنها بادیه نشینان عرب هستند که تاراج میکنند
آیا بگزاریم نماز فریضه را بر زمین پس خوانیم سوره فاتحه را تنها یا آن را بگزاریم بر بالای شتر سواری پس خوانیم
سوره فاتحه را پس امام گفت که چون ترسیدی پس بگزار بر بالای شتر سواری نماز فریضه و غیر آن را و چون خوانی
حمد و سوره را آن محبوبتر است بسوی من و نمی بینم بآنچه کرده باشی بر آن مرادی نیست که هر دو شق جایز است و
دوم افضل است ششم حدیث سألت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله عز وجل فان خفتم فرجالا او
رکبانا کیف یصلی وما یقول اذا خاف من سبع او لص کیف یصلی قال یکبر و یومی ایماء شرح کیف یصلی
در اول بتقدیر قولست و استیناف برای بیان سوالست و ما یقول عطف است بر کیف یصلی و جمله اذا خاف
استیناف قولست و جمله معترضه است کیف یصلی در دوم جزای شرطست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از
قول الله عز وجل بعد از آیتی که مذکور شده در حدیث اول باب سیوم در سوره بقره که پس اگر ترسیدید پس نماز گزارید
بر جایی که پیادگان باشید یا سواران باشید گفتم خایف چگونه نماز میگزارد و چه میگوید چون ترسد کسی از
درنده یا دزدی چگونه نماز میگزارد گفت تکبیر میگوید و اشارت میکند نوعی از اشارت را که میسر باشد خود

برای

برای رکوع و سجود باب هشتاد و هفتم حدیث باب صلوة المطاردة والمواقفة والمسایفة شرح المطاردة بطا بی نقطه و را
بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب مفاعله از انداختن دو دشمن از دور سوی یکدیگر تیر و مانند آن و المواقفة بواو و قاف
و فا مصدر باب مفاعله یا بر جا بودن دو دشمن در برابر یکدیگر برای شروع در جنگ و این پیش از مطارده است و صورت
نماز هر دو یکیست و در بعض نسخ بجای این المعانقة بعین بی نقطه و نون و قاف است یعنی دست و گریبان شدن
دو دشمن و بنا بر این نزدیک بمسایفه میشود و صورت نماز هر دو یکیست المسایفة شمشیر کشیدن دو دشمن بر یکدیگر
یعنی این باب بیان صورت نماز در دو موضع از دور یا بر جا بودن دو دشمن در برابر یکدیگر در وقت زد و خورد از
دور و بیان صورت نماز شمشیر کشیدن بر یکدیگر است درین باب هفت حدیث است اول حدیث عن ابی عبدالله
علیه السلام قال اذا جالت الخیل تضطرب السیوف اجزأه تکبیرتان فهذا تقصیر آخر شرح ای
حدیث برای بیان صورت صلوة مسایفه است جالت بجیم و الف صیغه ماضی معلوم معتل العین واوی باب نصر است
الخیل بفتح خا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین اسبان و هر دو اینجا مناسبست اجزأه بهمزه و الف و کسر خا
با نقطه و را بی نقطه منونست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون جولان دهند اسبان
بر جایی که آمد و رفت میکرده باشند شمشیرها کافیست نماز گزار را دو تکبیر پس این تقصیر دیگر برای نماز یعنی
که چهار رکعتی دو رکعتی شده و مع هذا رکوع و سجود حقیقی ساقط شده و اشارت نیز ساقط شده و بجای هر رکعتی
یک تکبیر شده و ازین کمتر نمیباشد دوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال فی صلوة الخوف عند المطاردة
والمناوشة یصلی کل انسان منهم بالایماء حیث کان وجهه وان کانت المسایفة والمعانقة
وتلاحم القتال فان امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله صلی لیلة صفین وهی لیلة الهریر
لم تکن صلوتهم الظهر والعصر والمغرب والعشاء عند وقت کل صلوة الا التکبیر والتهلیل
والتسبیح والتحمید والدعاء فکانت تلك صلوتهم لم یأمرهم باعادة الصلوة شرح المناوشة بنون
و واو و شین با نقطه مصدر باب مفاعله مناوله در جنگ و مراد از مطارده است که زخم زدن بر یکدیگر مانند آنست
ان در وان کانت شرطیه است و کانت از افعال تامه است التلاحم بحا بی نقطه مصدر باب تفاعل مخلوط شدن
بیکدیگر فان امیر المؤمنین تا آخر دلیل و قایم مقام جزای شرط محذوف است بتقدیر فلقی مکان کل رکعة ذکرا لان امیر المؤمنین
تا آخر صفین بکسر صاد بی نقطه و کسر فا مشدده و سکون یا دو نقطه در پایین و نون مجروره بکسره و منون است
مانند سجین و بعضی میگویند بفتح فا و فتح نون و معرب باعراب جمع مذکر سالم است مثل مصطفین و بر هر تقدیر
اسم موضعیست میان کوفه و شام که در آنجا جنگ عظیم میان امیر المؤمنین علیه السلم و معاویه واقع شد

الهریر بفتح ها وکسر را بی‌نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه نالهٔ سگ از شدت سرما لیلة الهریر چنانچه
از آنجمله اینکه معویه که کمتر از سگ است ناله در انداز شدت خوف بسبب هجوم علاء خوف مناسب سردیست چنانچه
غضب مناسب گرمی است و از آن گفته‌اند که شترا هر ذا انا سب صلوة و صلوتهم اگر بصدرست الظهر منصوب و معمول
و کان بمعنی نماز ست الظهر مرفوع و بدل یا عطف بیانست یا منصوب بظرف زمانست بمعنی بوقت الظهر التکبیر و
معطوفات بران منصوب و خبر لم یکن است و مستثنای مفرغست واو در والتهلیل و نظایر آن برای تقسیم است
یا بمعنی که بعضی بجای دو رکعت دو تکبیر کردند و بعضی دو تهلیل کردند و بعضی دو تسبیح کردند و بعضی دو تحمید کردند و بعضی
دو درود بر محمد و آل محمد کردند و بعضی مختلف کردند سیم روایت از امام محمد باقر علیه السلم در نماز خوف نزدیکتر
اندازی و زد و خورد از دور نماز میگزارد هر شخصی از لشکر اسلام باشارت و بهر طرف که باشد روی او و اگر با
شمشیر بر یکدیگر کشیدن و دست و گریبان یکدیگر شدن پس در هم شده باشد جنگ پس بجای هر رکعتی ذکریست
چه بدرستی که امیر المومنین صلوات الله علیه واله نماز گزارد در شب صفین و نام آن شب لیلة الهریرست بر حالی که نبود
گزاردن لشکر اسلام نماز ظهر را و نماز عصر را و نماز مغرب را و نماز عشا را نزد وقت هر نمازی مگر گفتن الله اکبر و گفتن
لا اله الا الله و گفتن سبحان الله و گفتن الحمد لله و گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد پس بود آن ذکر نماز ایشان
بیان این انکه امیر المومنین علیه السلم امر نکرد ایشانرا باعاده نماز بعد از فراغ از جنگ سیوم حمل عن عبد الله
بن المغيرة قال سمعت بعض اصحابنا يذكر ان اقل ما يجزي في حد المسايفة من التكبير تكبيرتان
لكل صلوة الا المغرب فان لها ثلاثا ش روایت از عبد الله بن مغیره که از راویان امام موسی کاظم علیه السلم
و از جمله من اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه است گفت شنیدم از بعض یاران ما که ذکر میکرد که کمتر آنچه کافیست
در مرتبه مسایفه از جمله تکبیر دو تکبیرست مثلا برای هر نمازی مگر برای نماز شام چه بدرستی که برای آن سه تکبیرست چهارم حمل
عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم
ان يفتنكم الذين كفروا قال في الركعتين ينقص منهما واحدة ش في الركعتين خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر هی فی الرکعتین و ذکر رکعتین از قبیل اکتفا باقل است زیرا که سه رکعت مغرب نیز مثل این حکم دارد ینقص بضم
یا و فتح قاف و صاد بی‌نقطه بصیغه مضارع غائب مجهول باب نصر است النقص بفتح نون و سکون قاف کم کردن و جمله
صفت الرکعتین است زیرا که الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا جمله استیناف بیانیست
و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب اشارتست باینکه منهما متعلق بظاهرست و واحدة منصوب و نایب مفعول
مطلقست بتقدیر نقصة واحدة و مراد اینست که جمیع افراد نقص که ممکن باشد یکبار یکی واقع میشود نظیر آیت

سوره

سورهٔ نساء ان فيميلون عليكم ميلة واحدة و پس مراد اینست که بجای هر رکعتی یک تکبیرست مثلا و ازین ظاهر میشود که مراد
بضرب در اذا ضربتم في الارض فليس عليكم جناح تا آخر شمشیر زدن و نیزه زدن و مانند آنهاست و ذکر فی الارض برای
دلالت بر تفرقت که در وقت مسابقه میباشد و نماز جماعت آن ممکن نیست و تعدیه بفی من باوجود انکه آن
متعدی بنفس است برای تضمین معنی انصرافست و مراد حالتی است که میان کوتاه کردن نماز و میان ترک نماز دست
و آن اکتفا بیک تکبیرست مثلا بجای یک رکعت و جمعی در این آیت خیالهای دیگر کرده اند و واحده را در این حدیث
مرفوع و نایب فاعل کرده اند و گفته اند که مراد اینست که بجای دو رکعت یک رکعت میشود پنجم روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره نساء و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان
یفتنکم الذین کفروا و چون زد و خورد کنند در زمین پس نیست بر شما گناهی از اینکه کوتاه کنید چنانچه گویا که رو گردان
شوید از نماز اگر ترسید که قتل کنند شما را جمعی که کافر شدند امام گفت که آن آیت در دو رکعت است که کم
کرده میشود از انها یکبارگی ششم حمل عن سماعة قال سألته عن صلوة القتال فقال اذا التقوا
فاقتتلوا فان الصلوة حينئذ التكبير وان كانوا وقوفا لا يقدرون على الجماعة فالصلوة ايماء
ش روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را
از نماز جنگ پس امام گفت چون بیکدیگر برخورند پس جنگ کنند پس بدرستی که نماز درین هنگام تکبیرست
یا بمعنی که بجای هر رکعتی یک تکبیر مثلا کافیست و اگر باشند ایستادگان در برابر یکدیگر بر حالی که قدرت ندارند بر فرود
آمدن و نماز جماعت گزاردن پس نماز اشارتست یا بمعنی که بعنوان صلوة مطارده است و رکوع و سجود آن باشارت
است هفتم حمل عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له ارأيت ان لم يكن المواقف على وضوء
كيف يصنع ولا يقدر على النزول قال يتيمم من لبده او سرجه او معرفة دابته فان فيها غبارا
ويصلي ويجعل السجود اخفض من الركوع ولا يدور الى القبلة ولكن اينما دارت دابته غير
انه يستقبل القبلة باول تكبيرة حين يتوجه ش اللبد بکسر لام و سکون با یک نقطه و دال بی‌نقطه گلیم و المعرفة
بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه و فتح را بی‌نقطه و فا بصیغه اسم مکان برای کثرت جای روییدن یال اسب است
از عرف بضم عین و سکون و ضم را بمعنی موی یال اسب بکسره تا وحدت میتواند بود و ضمیر غایب میتواند بود و بعضی
روایت از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که خبر ده مرا که اگر نباشد کسی که در برابر دشمن ایستاده
باشد از دور بر وضو چگونه میکند و حال انکه قدرت ندارد بر فرود آمدن امام گفت تیمم میکند از گلوی
یا زین او یا پیچ یال اسب او چه بدرستی که در آنها گردی است و نماز میگزارد و سجده را پستتر از رکوع

ونمیکرد سوی قبله ولیک میکرد هر جا که گردد اسب او اینقدر هست که پیش رو میکند قبله را باول تکبیری که میگوید و فی که توجه
قبله نتواند شد مراد اینست که اگر اصلا متوجه قبله نتواند شد ساقط است از و بالکلیه و اگر فی الجمله متوجه تواند شد باید که آن
در وقت تکبیرة الاحرام باشد چهارم اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ اَخِیهِ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ
یَلْقَی السَّبُعَ وَقَدْ حَضَرَتِ الصَّلٰوةُ وَلَا یَسْتَطِیعُ الْمَشْیَ مَخَافَةَ السَّبُعِ فَاِنْ قَامَ یُصَلِّی خَافَ فِی رُکُوعِهِ وَفِی
سُجُودِهِ السَّبُعَ وَالسَّبُعُ اَمَامَهُ عَلَی غَیْرِ الْقِبْلَةِ فَاِنْ تَوَجَّهَ اِلَی الْقِبْلَةِ خَافَ اَنْ یَثِبَ عَلَیْهِ الْاَسَدُ
کَیْفَ یَصْنَعُ قَالَ فَقَالَ یَسْتَقْبِلُ الْاَسَدَ وَیُصَلِّی وَیُومِی بِرَأْسِهِ اِیمَاءً وَهُوَ قَائِمٌ وَاِنْ کَانَ الْاَسَدُ عَلَی
غَیْرِ الْقِبْلَةِ شرح روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم امام را از مردی که بیجورد درنده را
برجائی که حاضر شد نماز و تواناند رفتن بجائی که نماز در آن بفراغت کند از ترس درنده پس اگر بایستد که نماز گزارد میترسد
در رکوع خود و در سجود خود از درنده و درنده در پیش او هست بغیر جانب قبله پس اگر رو کند سوی قبله میترسد که بجهد او بر او
شیر چگونه کند او وی گفت که امام گفت که رو میکند بشیر و نماز میگزارد و اشارت میکند بسر خود نوعی از اشاره که
برای سجود پست تر از رکوع باشد در حالی که او ایستاده باشد هر چند که شیر بغیر جانب قبله باشد باب شصت و دوم اصل
باب صلوة العیدین والخطبة فیهما شرح این باب بیان نماز عید ماه رمضان و عید قربان و بیان خطبه در آنهاست و در این
باب یازده حدیث است اول اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَیْسَ یَوْمَ الْفِطْرِ وَالْاَضْحَی اَذَانٌ وَلَا اِقَامَةٌ
اَذَانُهُمَا طُلُوعُ الشَّمْسِ اِذَا طَلَعَتْ خَرَجُوا وَلَیْسَ قَبْلَهُمَا وَلَا بَعْدَهُمَا صَلٰوةٌ وَمَنْ لَمْ یُصَلِّ مَعَ اِمَامٍ فِی
جَمَاعَةٍ فَلَا صَلٰوةَ لَهُ وَلَا قَضَاءَ عَلَیْهِ شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم نیست در روز عید ماه رمضان و عید قربان
اذان و نه اقامه برای نماز عید بجای اذان آنها طلوع آفتابست بیان این است که چون آفتاب طلوع کند مردمان از خانهای
خود بیرون میروند بجانب مصلی و نیست پیش از نماز دو عید و نه بعد از آنها نمازی مراد صورتیست که غیر مدینه باشد بقرینه
حدیث یازدهم این باب و هر که نماز نگزارد با پیشنمازی در جماعتی پس نیست نماز برای او و نیست قضا بر او مخفی نماند که امام
مستثنی است از عموم من لم یصل مع امام مثل استثنای اله از عموم انه خالق کل شیء و ظاهر امام مخفف نکره است
که شرط باشد در انعقاد نماز عیدین حضور امام مفترض الطاعه و جایز باشد تعدد نماز عید در یک شهر و این منافات
ندارد با آنکه وجوب مطلق باشد برعیت حضور نزد نماز عیدین اشتراط جواز تعدد جمعه در حضر که از جمله آنها حضور امام مفترض
الطاعه باشد و آنکه جایز نباشد تعدد در آن صورت دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا صَلٰوةَ یَوْمَ الْفِطْرِ وَ
الْاَضْحَی اِلَّا مَعَ اِمَامٍ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت صحیح نیست نماز در روز عید ماه رمضان و عید قربان
مگر با پیشنمازی خواه مفترض الطاعه و خواه غیر آن چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق سوم اصل عَنْ مُعَوِیَةَ قَالَ

سألته

سَأَلْتُهُ عَنْ صَلٰوةِ الْعِیدَیْنِ فَقَالَ رَکْعَتَانِ لَیْسَ قَبْلَهُمَا وَلَا بَعْدَهُمَا شَیْءٌ وَلَیْسَ فِیهِمَا اَذَانٌ وَلَا اِقَامَةٌ
یُکَبِّرُ فِیهِمَا اثْنَتَیْ عَشْرَةَ تَکْبِیرَةً یَبْدَأُ فَیُکَبِّرُ وَیَفْتَتِحُ الصَّلٰوةَ ثُمَّ یَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ ثُمَّ یَقْرَأُ وَالشَّمْسِ
وَضُحٰیهَا ثُمَّ یُکَبِّرُ خَمْسَ تَکْبِیرَاتٍ ثُمَّ یُکَبِّرُ وَیَرْکَعُ فَیَکُونُ یَرْکَعُ بِالسَّابِعَةِ ثُمَّ یَسْجُدُ سَجْدَتَیْنِ ثُمَّ یَقُومُ
فَیَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ وَهَلْ اَتٰیکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَةِ ثُمَّ یُکَبِّرُ اَرْبَعَ تَکْبِیرَاتٍ وَیَسْجُدُ
سَجْدَتَیْنِ وَیَتَشَهَّدُ وَیُسَلِّمُ شرح روایتست از معویه بن عمار که از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است گفت پرسیدم
امام را از نماز عید فطر و عید اضحی پس گفت دو رکعت است نیست پیش از آنها و نه بعد از آنها چیزی از نماز مراد در غیر مدینه است
بقرینه حدیث یازدهم این باب و نیست در آنها اذان و نه اقامه تکبیر میگوید پیشنماز در آنها دوازده تکبیر در حال قیام
رکعت اول هفت تکبیر یکی تکبیر احرام و پنج تکبیر برای قنوت و یک تکبیر برای رکوع و در رکعت دوم پنج تکبیر چهار تکبیر برای چهار
قنوت و یک تکبیر برای رکوع بیان این که ابتدا میکند پس تکبیر میگوید و افتتاح میکند نماز را بمعنی که هفت تکبیر میگوید
و چهار افتتاح میکند چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب النوادر که باب صدم است بعد از آن میخواند سوره فاتحه را بعد از آن
میخواند سوره والشمس و ضحیها را بعد از آن تکبیر میگوید پنج تکبیر برای قنوت بعد از آن تکبیر میگوید پس میباشد با تکبیر هفتم
که رکوع کند با تکبیر هفتم بعد از آن سجده میکند و سجده بعد از آن می ایستد پس میخواند سوره فاتحه را و سوره هل اتیک حدیث
الغاشیه را بعد از آن تکبیر میگوید چهار تکبیر برای چهار قنوت و سجده میکند دو سجده بعد از رکوع و تشهد میکند و سلام
میکند اصل قَالَ وَکَذٰلِکَ صَنَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَالْخُطْبَةُ بَعْدَ الصَّلٰوةِ وَاِنَّمَا اَحْدَثَ الْخُطْبَةَ
قَبْلَ الصَّلٰوةِ عُثْمَانُ وَاِذَا خَطَبَ الْاِمَامُ فَلْیَقْعُدْ بَیْنَ الْخُطْبَتَیْنِ قَلِیلًا وَیَنْبَغِی لِلْاِمَامِ اَنْ یَلْبَسَ یَوْمَ
الْعِیدَیْنِ بُرْدًا وَیَعْتَمَّ شَاتِیًا کَانَ اَوْ قَائِظًا وَیَخْرُجُ اِلَی الْبَرِّ حَیْثُ یَنْظُرُ اِلَی آفَاقِ السَّمَاءِ وَلَا یُصَلِّی
عَلَی حَصِیرٍ وَلَا یَسْجُدُ عَلَیْهِ وَقَدْ کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَخْرُجُ اِلَی الْبَقِیعِ فَیُصَلِّی بِالنَّاسِ شرح
ابرد بضم با و سکون را بی نقطه و دال بی نقطه جامه که بسیار عریض باشد میشود و یعتم بعین بی نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع
معلوم غایب باب افتعالست الشاتی بشین با نقطه و تا دو نقطه در بالا و یا دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل بمعنی
اللازم و اوی باب نصر کسی که در زمستان باشد القائظ بقاف و الف و همزه منقلب از یا و ظای با نقطه بصیغه اسم فاعل باب
ضرب کسی که در میان گرمای تابستان باشد بقیع بفتح با یک نقطه و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه اسم
چند موضع است در مدینه و از آن جمله است بقیع الغرقد و اینست مراد اینجا یعنی امام گفت و چنانچه مذکور شد بجا آورد رسول الله
صلی الله علیه وآله خطبه نماز عید بعد از نماز است و جز این نیست که بدعت کرد خطبه را پیش از نماز عید عثمان و چون خطبه کند
پیشنماز بنشیند میان دو خطبه اندکی و سزاوار است برای پیشنماز آنکه بپوشد در روز دو عید برد که

ردای او باشد و عمامه بر سر کرده خواه در زمستان باشد خواه در تابستان و بیرون رود سوی صحرا جایی که نظر
کند سوی اطراف آسمان و نماز نگزارد بر روی حصیری و سجده نکند بر حصیری و تحقیق عادت رسول الله صلی الله علیه و آله
این بود که بیرون میرفت سوی بقیع مصلی و نماز میگزارد با مردمان چهارم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قیل لرسول الله صلی الله علیه و آله یوم فطر او یوم اضحی لو صلیت فی مسجدک قال انی لاحب ان
ابرز الی آفاق السماء شرح او برای شک راوی است یا برای تعمیم است لو برای تمنی است ابرز بابا یک نقطه و را
بی نقطه و زای با نقطه صیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفته شد
رسول الله را صلی الله علیه و آله که در روز عید فطری یا در روز عید قربانی که کاش نماز عید کنی در مسجد تو پس گفت بدرستی که من هر آینه
دوست میدارم اینکه بیرون روم سوی جایی که اطراف آسمان نمایان باشد پنجم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
فی صلوة العیدین قال یکبر ثم یقرأ ثم یکبر خمسا و یقنت بین کل تکبیرتین ثم یکبر السابعة
و یرکع بها ثم یسجد ثم یقوم فی الثانیة فیقرأ ثم یکبر اربعا فیقنت بین کل
تکبیرتین ثم یکبر و یرکع بها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز عید فطر و عید اضحی اینکه امام
که پیشنماز است تکبیر احرام میگوید بعد از آن قرائت حمد و سوره میکند بعد از آن تکبیر میگوید پنج بار و قنوت میکند میان
هر دو تکبیر بعد از آن تکبیر هفتم میگوید با آنکه قنوت پنجم میکند در عقب آن تکبیر هفتم میگوید و رکوع میکند به تکبیر هفتم
بعد از آن سجده میکند بعد از آن برمیخیزد در رکعت دوم پس قرائت حمد و سوره میکند بعد از آن تکبیر میگوید چهار بار با تکبیر
که قنوت میکند میان هر دو تکبیر بعد از آن تکبیر میگوید و در عقب قنوت چهارم و رکوع میکند با آن تکبیر ششم حدیث
عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یخرج السلاح فی العیدین
الا ان یکون عدو حاضر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیهما السلام گفت که نهی کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله از اینکه بیرون برده شود یراق جنگ در عید فطر و عید اضحی مگر آنگه باشد دشمنی که نزدیک باشد هفتم حدیث عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اتی ابی علیه السلام بالخمرة یوم الفطر فامر بردها ثم قال هذا یوم کان
رسول الله صلی الله علیه و آله یحب ان ینظر الی آفاق السماء و یضع وجهه علی الارض شرح الخمرة بضم خاء
با نقطه و سکون میم و را بی نقطه حصیری کوچک که برای سجده بافته شود و گاهی مستعمل در حصیر بزرگ که به قدر جای نماز
باشد چنانچه ابن اثیر در نهایه گفته و شاید که آن مراد باشد اینجا یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که آورده شد نزد پدرم علیه السلام حصیر در روز عید فطر پس امر کرد به برگردانیدن آن بعد از آن گفت که این روزیست
که رسول الله صلی الله علیه و آله دوست میداشت اینکه نظر کند سوی اطراف آسمان و گزارد روی خود را بر زمین هشتم حدیث

عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجتمع عیدان علی عهد امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله فخطب الناس
ثم قال هذا یوم اجتمع فیه عیدان فمن احب ان یجمع معنا فلیفعل و من لم یفعل فان له
رخصة یعنی من کان متنحیا شرح یجمع بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است متنحیا بنون و حاء بی نقطه
و یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو بصیغه اسم فاعل باب تفعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که جمع شد دو عید که یکی از آنها روز جمعه بود در زمان حکومت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله او بعد از گذشتن عید
پس خطبه گفت مردمان را بعد از نماز عید بعد از آن گفت که این روزیست که جمع شده در آن دو عید پس هر که دوست دارد
اینکه نماز جمعه کند با ما پس ادا کند و هر که نکند پس بدرستی که او را هست رخصتی میخواست امیر المؤمنین صلوات الله
علیه کسی را که منزل او در ناحیه دور بود مراد اینست که رخصت مخصوص جمعی بود که منزل ایشان دور بود ششم حدیث عن محمد بن
مسلم قال سألته عن رجل فاتته رکعة مع الامام من الصلوة ایام التشریق قال یتم الصلوة
و یکبر شرح می آید در کتاب الحج در حدیث پنجم باب التکبیر ایام التشریق که باب صد و نود و ششم است که عن محمد بن مسلم
عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن رجل فاتته رکعة مع الامام من الصلوة ایام التشریق قال یتم صلوته ثم یکبر و بیان میشود اینجا
میگوییم که الف لام الصلوة برای عهد خارجیست و اشاره است به نمازی که در عقب آن تکبیر باید گفت و آن در عید فطر چهار
نماز است مغرب و عشا و فجر و نماز عید چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث اول باب التکبیر لیلة الفطر و یومه که باب سی و دو
یم است و در اضحی برای بعضی پانزده نماز است و برای بعضی ده نماز است تفصیلا که می آید در احادیث باب صد و نود و ششم
کتاب الحج و بر هر تقدیر اول آنها ظهر روز عید است پس ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار احتمال بر حکم نماز عید
فطر است التشریق بشین با نقطه و را بی نقطه و قاف مصدر باب تفعیل از سر بر آمدن خود بیرون آمدن آفتاب برای
دواندن ایام التشریق مستعمل میشود چند روز که بعد از عید در ایشان متعارف است و آنها روز عید فطر و عید اضحی و چند روز بعد از
آنهاست و گاهی مستعمل میشود در خصوص چند روز بعد از آنها تفصیلا که می آید در کتاب الصیام در شرح عنوان باب شصت و
دوم که باب صوم العیدین و ایام التشریق است یعنی روایت است از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که فوت شد از او یک رکعت با امام از جمله نمازی که در عقب آن تکبیر
است در ایام التشریق مثل نماز عید فطر امام گفت که اتمام میکند نماز را و تکبیر میگوید از جهت که وقتی که پیشنماز و
جماعت تکبیر میگویند او نمیگوید و بعد از اتمام نماز خود تکبیر میگوید دهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال
السنة علی اهل الامصار ان یبرزوا من امصارهم فی العیدین الا اهل مکة فانهم یصلون فی
المسجد الحرام شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که سنت است از جمله سنتها گزارده میشود آنها در موضع که در مدینه

مهم گفت سنت بر اهل شهرها است که بیرون روند از شهرهای خود در عید رمضان و عید قربان مگر اهل مکه چه سنت است
که ایشان نماز عید میگزارند در مسجد حرام باب دهم حدیث عن ابی عبدالله علیه السلام قال رکعتان من السنة
لیس تصلیان بموضع الا بالمدینة قال تصلی فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فی العید
قبل ان تخرج الی المصلی لیس ذلک الا بالمدینة لان رسول الله صلی الله علیه و آله فعله شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دو رکعت از جمله سنت گزارده نمیشود آنها در موضعی مگر در مدینه
امام گفت بیان این آنکه میگزاری در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در روز عید پیش از آنکه بیرون روی بسوی مصلی است
آن مگر در مدینه برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله کرد آن را مراد این است که فعل رسول الله صلی الله علیه و آله آن را
دلالت میکند بر اینکه عموم نهی از نماز قبل از نماز عید تخصیص دارد و مراد با مدینه مدینه است باب هشتاد و دوم حدیث

## باب صلوة الاستسقاء

شرح این باب بیان نماز طلب باران است و درین باب چهار حدیث است اول حدیث علی بن
ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن محمد بن مسلم و الحسین بن محمد عن عبدالله بن عامر عن علی بن مهزیار
عن فضالة بن ایوب عن احمد بن سلیمان جمیعا عن مرة مولی محمد بن خالد قال صاح اهل المدینة
الی محمد بن خالد فی الاستسقاء فقال لی انطلق الی ابی عبدالله علیه السلام فسله ما رأیک
فان هؤلاء قد صاحوا الی فاتیته فقلت له فقال لی قل له فلیخرج قلت له متی یخرج جعلت
فداک قال یوم الاثنین قلت کیف یصنع قال یخرج المنبر ثم یخرج یمشی کما یمشی یوم العیدین
وبین یدیه المؤذنون فی ایدیهم عنزهم حتی اذا انتهی الی المصلی یصلی بالناس رکعتین بغیر
اذان ولا اقامة ثم یصعد المنبر فیقلب رداءه فیجعل الذی علی یمینه علی یساره والذی علی
یساره علی یمینه شرح و الحسین عطف است بر علی و بر دو مرجع جمیعا عبارت است از محمد بن مسلم و احمد بن سلیمان
صاح بصاد و حاء و الف منقلب از یا و حاء بی نقطه بصیغه ماضی باب ضرب است یعنی بصیغه لم غایب نصرت و کنایه
خروج است زیرا که تعلیق حال امر رجال ماموریت شده بنا باشد رفتن سوی مردمان برای این است که ایشان آواز بلند
کنید و تهلیل و دعا خواندند مردمان مو... نمایند اجتهاد در دعا چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده و بعمل آید عنز
بفتح عین بی نقطه و فتح نون و زای با نقطه جمع عنزه و نیزه های کوچک که مانند عصا است و نیزه دارد و مؤذنان
آنها میداشتند برای اینکه در شبها مانند آنها برای ایشان باشد فاذن و محمل برای بیان سنت و میتواند بود
که برای تعقیب باشد بنا بر اینکه مراد قلب این باشد که ظاهر را باطن کند یا اسفل را اعلا کند دوم روایت کرد علی بن
ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از محمد بن مسلم و روایت کرد حسین بن محمد از عبدالله بن عامر از علی بن مهزیار از فضاله



بفتح و ضم فا ابن ایوب از احمد بن سلیمان همگی از مره بضم میم و تشدید را بی نقطه که خدمتکار محمد بن خالد والی مدینه است
گفت که فریادی شدند اهل مدینه سوی محمد بن خالد برای طلب باران پس محمد بن خالد گفت مرا که روانه شو سوی امام جعفر
صادق علیه السلام پس سوال کن او را که چیست رای تو چه درستی که این جماعت بتحقیق فریادی شدند سوی من آمدم
نزد او پس گفتم او را آنچه محمد بن خالد گفته بود پس امام گفت مرا که بگو او را که پس باید که بیرون رود گفتم امام را که چه وقت
بیرون میرود قربانت شوم امام گفت روز دوشنبه گفتم چگونه میکند گفت بیرون میبرد منبر را بعد از آن بیرون
میرود بر حالی که پیاده رود چنانچه پیاده میرود در روز عید رمضان و عید قربان و در پیش او مؤذنان باشند در
دستهای ایشان باشد عصا نیزه های ایشان تا آنکه چون رسد بمصلی نماز جماعت گزارد با مردمان دو رکعت
بی اذان و بی اقامه بعد از آن بالا رود و منبر را پس برگرداند ردای خود را باین روش که گرداند آنچه را که بر جانب
راست اوست بر جانب چپ خود و آنچه را که بر جانب چپ اوست بر جانب راست خود حدیث ثم یستقبل
القبلة فیکبر الله مائة تکبیرة رافعا بها صوته ثم یلتفت الی الناس عن یمینه فیسبح الله مائة
تسبیحة رافعا بها صوته ثم یلتفت الی الناس عن یساره فیهلل الله مائة تهلیلة رافعا بها
صوته ثم یستقبل الناس فیحمد الله مائة تحمیدة ثم یرفع یدیه فیدعو ثم یدعون فانی لارجو
ان لا تخیبوا قال ففعل فلما رجعنا قالوا هذا من تعلیم جعفر شرح من دو جا است یعنی جانب و
منصوب است محلا بر ظرف مکان و زیاد کردن آن برای این است که یمین و یسار اسم دو مضمون است و عبارت از جانب نیست
تحمید از باب تفعیل است التحمید مبالغه در حمد ذکر آنچه دلالت کند بر اینکه حمد دیگران نسبت بحمد او هیچ است چنانچه در لفظ الحمد لله
بنا بر اینکه الف لام برای استغراق و لام بعد برای اختصاص است یعنی بعد از آن رو بقبله و پشت بمردمان میکند
پس تکبیر میکند الله تعالی را بگفتن الله اکبر صد تکبیر بر حالی که بلند کند با آن صد تکبیر آواز خود را بعد از آن میگردد
سوی مردمان جانب راست خود مراد جانب راست اوست در وقتی که رو بقبله بود پس تسبیح میکند الله تعالی را
بگفتن سبحان الله صد تسبیح بر حالی که بلند کند با آن صد تسبیح آواز خود را بعد از آن میگردد سوی مردمان جانب چپ خود
پس تهلیل میکند الله تعالی را بگفتن لا اله الا الله صد تهلیل بر حالی که بلند کند با آن صد تهلیل آواز خود را بعد از آن
رو بمردمان میکند پشت بقبله پس تحمید میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله صد تحمید بعد از آن بر میدارد دو دست
خود را پس دعا میکند و مردمان دعا میکنند بطلب باران چه درستی که من هر آینه امیدوارم از اینکه ناکام نشوید
مره گفت که پس محمد بن خالد کرد چنانچه مذکور شد پس وقتی که برگشتیم از مصلی مردمان گفتند که این از تعلیم جعفر
است مراد این است که دانستند که محمد بن خالد و امثال او اعتقاد در ایشان نمیدارند حدیث و فی روایة یونس

فما رجعنا حتی اهمّتنا انفسنا ش این کلام مصنف رحمه الله تعالی است که ضمیمه کرده بیان است که این
روایت از کتاب یونس نوشته شده و دو راوی مقدم بر او سند قرائت آن کتاب به مانند آن بوده اند مراد
برجوع اینجا رسیدن بمنزلست بخلاف سابق و مراد از آنجا جدا شدن از مصلی است اهمتنا بتشدید میم بصیغه ماضی
معلوم غایب باب افعالست انفسنا مرفوع و فاعل آنست یعنی و در روایت یونس اینجا از این حکایت این زیادتی
هست که پس برگشتیم بمنزلهای خود تا آنکه کارهای خود را بجا آوردیم از کثرت باران دوم حدیث عن هشام بن الحکم
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن صلوة الاستسقاء فقال مثل صلوة العیدین یقرأ فیها
و یکبّر فیها کما یقرأ و یکبّر فیهما یخرج الامام و یبرز الی مکان نظیف فی سکینة و وقار و خشوع
و مسکنة و یبرز معه الناس و یحمد الله و یمجّده و یثنی علیه و یجتهد فی الدعاء و یکثر من التسبیح
و التهلیل و التکبیر و یصلّی مثل صلوة العیدین رکعتین فی دعاء و مسئلة و اجتهاد فاذا سلّم
الامام قلب ثوبه و جعل الجانب الذی علی المنکب الایمن علی الایسر و الذی علی الایسر علی الایمن
فانّ النبی صلی الله علیه و آله کذلک صنع ش مراد بخروج اینجا بیرون آمدن از خانه و مانند آنست و مراد ببروز
بیرون آمدن از شهر است و هر دو از باب نصر است یبرز بناء فقطه و نون صیغه معلوم باب افعال است بکسر شا نقطه
و راء بی نقطه بصیغه معلوم باب افعال است فی بمعنی مع است و او در و یحمد برای عطف تفسیر است و میتواند که برای
بیان تازه باشد و نظیر این گذشت در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت پرسیدم امام را از کیفیت نماز طلب باران پس امام گفت که مانند نماز عید رمضان و عید قربانست بیان این
آنکه قرائت میکند در نماز استسقا و تکبیر میگوید در آن چنانچه قرائت میکند و تکبیر میگوید در نماز عیدها یعنی که در رکعت
اول بعد از سوره حمد سوره والشمس میخواند و پنج تکبیر و پنج قنوت میگوید پیش از تکبیر رکوع و در رکعت دوم بعد از سوره حمد سوره
هل اتیک حدیث الغاشیه چهار تکبیر و چهار قنوت میگوید پیش از تکبیر رکوع امام از خانه بیرون میرود پیش نماز و ظاهر میشود
به بیرون شهر سوی مکان ذکر پاکیزه باشد در آرام اعضا و آرام دل و فروتنی و شکستگی و بیرون از شهر می آید
با او مردمان پس حمد میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله و تعظیم میکند الله تعالی را بگفتن الله اکبر و ستایش میکند الله تعالی
بگفتن اسماء حسنی و مبالغه میکند در دعا و اکثار میکند از تسبیح و تهلیل و تکبیر و میگزارد مانند نماز دو عید دو رکعت
با دعا و طلب حاجت و مبالغه در آنها پس چون سلام کند پیش نماز بر میگرداند ردای خود را و میگرداند جانبی را
که بر دوش راستست بر دوش چپ و جانبی را که بر دوش چپ است بر دوش راست چه بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله
چنان بجا آورد سوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن تحویل النبی صلی الله علیه و آله



ردائه اذا استسقی فقال علامة بینه و بین اصحابه یحوّل الجدب خصبا ش العلامة بفتح عین بی نقطه
و تخفیف لام نشان و مراد اینجا آنست که برگردانیدن ردا برای این بود که اصحاب او نیز ردا را برگردانند
تا اشارت شود بتوبه و برگشتن از عمل بد بسوی عمل خوب تا باعث استجابت دعا شود پس آن عمل در نبی صلی الله
علیه و آله برای توبه خودش بالذات نبوده بلکه برای توبه اصحاب بوده الجدب بفتح جیم و سکون دال بی نقطه و با یک نقطه
بسیاری گیاه و فراخی معاش یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از برگردانیدن
نبی صلی الله علیه و آله ردای خود را در وقتی که نماز استسقا کرد که چه وجه دارد با وجود اینکه نبی صلی الله علیه و آله معصوم
بود از گناه کبیره و صغیره پس امام گفت نشانه بود میان او و اصحاب او تا ایشان نیز ردا را برگردانند
و عملها را نیز برگردانند بیان این آنکه آن برگردانیدن میکرد از تنگی بفراخی چهارم حدیث و فی روایة ابن المغیرة
قال یکبّر فی صلوة الاستسقاء کما یکبّر فی العیدین فی الاولی سبعا و فی الثانیة خمسا و یصلّی قبل
الخطبة و یجهر بالقراءة و یستسقی و هو قاعد ش عبد الله بن مغیره از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است
و کتابهای بسیار تصنیف کرده و کشی گفته اند ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و الاقرار له بالفقه یعنی و در روایت
ابن مغیره آمده است که امام گفت که تکبیر میگوید در نماز استسقا چنانچه تکبیر میگوید در نماز عید رمضان و عید قربان
در رکعت اول هفت تکبیر یکی تکبیر احرام و پنج تکبیر برای پنج قنوت و یکی تکبیر رکوع و در رکعت دوم پنج تکبیر میگوید چهار
برای چهار قنوت و یکی تکبیر رکوع و نماز میگزارد پیش از خطبه جهر میکند بقراءت و طلب باران میکند در حالی که او نشسته
است بعد از فراغ از نماز و پیش از برخاستن برای صعود منبر باب نود و دوم حدیث باب صلوة الکسوف ش الکسوف
بضم کاف و سین بی نقطه و فاء مصدر باب نصر است گرفته شدن آفتاب یا ماه یعنی این باب بیان نماز گرفته شدن
آفتاب یا ماه است درین باب شش حدیث و کلام مصنف است بعد از حدیث ششم اول حدیث سمعت ابا الحسن
موسی علیه السلام یقول انّه لمّا قبض ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله جرت فیه ثلاث
سنن امّا واحدة فانّه لمّا مات انکسفت الشمس فقال الناس انکسفت الشمس لفقد ابن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلّم فصعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال
یا ایها الناس انّ الشمس و القمر آیتان من آیات الله یجریان بامره مطیعان له لا ینکسفان لموت احد
و لا لحیاته فاذا انکسفتا او واحدة منهما فصلّوا ثم نزل فصلّی بالناس صلوة الکسوف ش باقی
این گذشت با تتمه در کتاب الجنائز در حدیث هفتم باب غسل الاطفال و الصبیان و الصلوة علیهم که باب بیست و سوم است و گفتیم
فقد مصدر مضاف بمفعول است و او در و احدة منهما چهار احتمال دارد اول اینکه برای تشکیک راوی باشد و مراد شق

اوّل نیز همان باشد که در شق دوم است دوم اینکه انکساف هر دو در یکزمان بعنوان معیت ممکن باشد و منافی قاعده
منجمان نباشد زیراکه مراد با نکساف احتراق است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب سوم اینکه انکساف
هر دو عبارت باشد از انجلاء منجمان آنرا کسوف شمس مینامند و انکساف یکی از آن دو عبارت باشد از انچه منجمان
آنرا خسوف قمر مینامند چهارم اینکه مراد با نکساف انکساف در یکماه باشد برای دفع توهم اینکه دو نماز انکساف
باین زودی نباید کرد و الله اعلم یخ شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت بدرستیکه شان اینست که
وقتی که وفات یافت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شد در او سنت اول یکی پس بدرستیکه شان
اینست که وقتی که او مرد گرفته شد آفتاب برای نیافتن آفتاب پسر رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم پس بالا رفت
رسول الله صلی الله علیه و آله منبر را پس حمد گفت الله تعالی را و ستایش کرد برا و بعد از ان گفت ای مردمان بدرستیکه
آفتاب و ماه دو نشان اند قدرت از نشانهای قدرت الله تعالی حرکت میکنند بفرمان و فرمان بردار اند او را گرفته میشوند
برای مردن کسی و نه برای زندگی کسی او پس چون گرفته شوند یا گرفته شود یکی از ان دو پس نماز گزارید بعد از ان
از منبر فرود آمد و گزارد با مردمان نماز کسوف را یاه سَاَلْنَا اَبَاجَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ صَلٰوةِ الْکُسُوفِ
کَمْ هِیَ مِنْ رَکْعَةٍ وَکَیْفَ نُصَلِّیْهَا فَقَالَ هِیَ عَشْرُ رَکَعَاتٍ وَاَرْبَعُ سَجَدَاتٍ تَفْتَتِحُ الصَّلٰوةَ بِتَکْبِیْرَةٍ
وَتَرْفَعُ رَاْسَکَ بِتَکْبِیْرَةٍ اِلَّا فِی الْخَامِسَةِ الَّتِی تَسْجُدُ فِیْهَا وَتَقُوْلُ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَتَقْنُتُ
فِی کُلِّ رَکْعَتَیْنِ قَبْلَ الرُّکُوعِ وَتُطِیْلُ الْقُنُوتَ وَالرُّکُوعَ عَلٰی قَدْرِ الْقِرَاءَةِ وَالرُّکُوعُ وَالسُّجُوْدُ فَاِنْ
فَرَغْتَ قَبْلَ اَنْ یَنْجَلِیَ فَاقْعُدْ وَادْعُ اللّٰهَ حَتّٰی یَنْجَلِیَ وَاِنِ انْجَلٰی قَبْلَ اَنْ تَفْرُغَ مِنْ
صَلٰوتِکَ فَاَتِمَّ مَا بَقِیَ وَتَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ یخ بطا بینقطه و یا دو نقطه در یا بین از و او بصیغه مضارع معلوم مخاطب
از باب افعال است القنوت منصوب و مفعول است و الرکوع در اول منصوب و معطوف بر القنوت است بعطف افراد یعنی که کرام را
اطاله باید کرد بقدر قراءت و الرکوع در دوم مرفوع و مبتدا است و السجود مرفوع و معطوف علیه سواء بود و مثل صیغه در کل
رجل و ضیعته و بنابر اول خبر مبتدای محذوف بعد از السجود بتقدیر و الرکوع و السجود متساویان و این اشارت
باستحباب تساوی مقدار رکوع و سجود در هر نماز یخ پرسیدیم امام محمد باقر علیه السلام را از کیفیت نماز کسوف
که چند است آن نماز باعتبار رکوع و چگونه میگزاریم آنرا پس امام گفت آن نماز ده رکوع و چهار سجود است بیان
انگه ابتدا میکنی آن نماز را بیک تکبیر که تکبیر احرام است و رکوع میکنی بعد از قراءت میکنی تکبیر مگر در رکوع پنجم که
سجده میکنی در ان یا یعنی که بعد از برداشتن سر از ان بفاصله بسجود میروی و میگوئی در رکوع پنجم بجای تکبیر سمع الله
لمن حمده و قنوت میکنی در هر دو رکوع پیش از رکوع یا یعنی که پیش از هر رکوع که جفت است قنوت میکنی بعد از قراءت

دراز میکنی قنوت را و رکوع را بقدر قراءت یا یعنی که هر کدام را بقدر قراءت میکنی و رکوع و سجود مساوی یکدیگر
میباشند در هر نمازی یا یعنی که سجود را نیز دراز کن بقدر قراءت پس اگر فارغ شوی پیش از انکه تمام واشود آنچه
گرفته شده پس بنشین و دعا کن الله عزّ و جلّ را تا آنکه تمام گشوده شود و اگر تمام گشوده شود پیش از انکه فارغ شوی
از نماز خود پس اتمام کن انچه را که باقیمانده و جهر میکنی بقراءت یل قَالَ قُلْتُ کَیْفَ الْقِرَاءَةُ فِیْهَا فَقَالَ
اِنْ قَرَاْتَ سُوْرَةً فِی کُلِّ رَکْعَةٍ فَاقْرَاْ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ وَاِنْ نَقَصْتَ مِنَ السُّوْرَةِ شَیْئًا فَاقْرَاْ مِنْ حَیْثُ
نَقَصْتَ وَلَا تَقْرَاْ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ قَالَ وَکَانَ یُسْتَحَبُّ اَنْ تَقْرَاَ فِیْهَا بِالْکَهْفِ وَالْحِجْرِ اِلَّا اَنْ یَکُوْنَ اِمَامًا
یَشُقُّ عَلٰی مَنْ خَلْفَهُ وَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَکُوْنَ صَلٰوتُکَ بَارِزًا لَا یُجِنُّکَ بَیْتٌ فَافْعَلْ وَصَلٰوةُ
کُسُوفِ الشَّمْسِ اَطْوَلُ مِنْ صَلٰوةِ کُسُوفِ الْقَمَرِ وَهُمَا سَوَاءٌ فِی الْقِرَاءَةِ وَالرُّکُوعِ وَالسُّجُوْدِ یخ یشق
بشین بانقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غائب معلوم از باب نصر است الشق بفتح شین مشکل شدن و مشکل
کردن و بنابر اول ضمیر مستتر راجع بقراءت کهف و حجر است و بنابر دوم راجع بامام است و بنابر دوم بصیغه
مجهول نیز میتواند بود و بنابرین نایب فاعل ضمیر راجع بقراءت است یا نایب فاعل ظرف است یخ راوی گفت گفتم که
چگونه است قراءت در نماز کسوف پس امام گفت که اگر قراءت کنی سوره را بالتمام پیش از هر رکوعی که باشد
پس بخوان سوره فاتحة الکتاب را بعد از ان رکوع و اگر ناقص کنی از ان سوره بعد از سوره فاتحة الکتاب میخوانی
چیزی را پس بخوان از جائی که کم کردی و مخوان سوره فاتحة الکتاب امام گفت که عادت این بود که داشته میشد در میان
اهل حق اینکه قراءت کرده شود در نماز کسوف سوره کهف و سوره حجر مگر آنکه باشد نماز گزار پیشنماز که گران
میشود قراءت آنها بر کسی که در پس او است و اگر وسعت در قدرت داشته باشی که باشد نماز آشکار بیان که
نگه نپوشاند ترا خانه پس بکن آنرا و نماز گرفته شدن آفتاب دراز تر است از نماز گرفته شدن ماه و آن
دو نماز برابر یکدیگر اند در عدد قراءت و عدد رکوع و عدد سجود سیوم یح قُلْنَا لِاَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ هٰذِهِ
الرِّیَاحُ وَالظُّلَمُ الَّتِیْ تَکُوْنُ هَلْ یُصَلّٰی لَهَا فَقَالَ کُلُّ اَخَاوِیْفِ السَّمَاءِ مِنْ ظُلْمَةٍ اَوْ رِیْحٍ اَوْ فَزَعٍ فَصَلِّ لَهُ
صَلٰوةَ الْکُسُوفِ حَتّٰی یَسْکُنَ یخ الظلم بضم ظا بانقطه و فتح لام جمع ظلمت تاریکیها اخاویف بفتح همزه و خا
بانقطه و الف و کسر واو و سکون یا دو نقطه در پایین جمع جمع اخواف است که جمع خوف بفتح خا و سکون واو است
بمعنی ترساننده مثل قول و اقوال و اقاویل سما اینجا بمعنی بالای زمین است و مراد هوا است افزع بفا و زای
بانقطه و عین بینقطه بصیغه ماضی معلوم از باب افعال است ضمیر مستتر راجع بکل است ظاهر حتی یسکن اینست که بعد از
سکون قضا نداشته باشد یخ گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که این بادهای صعب و تاریکیهای صعب که واقع میشود

که آیا نماز گزارده میشود برای آنها پس امام گفت که هر کدام از ترسانندها که در هوا واقع میشود خواه تاریکی باشد
وخواه باشد باضطراب آنها از دو مردمان پس نماز بگزار برای آن باشد نماز کسوف تا آنکه ساکن شود چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام یقول قال وقت صلوة الکسوف فی الساعة التی تنکسف عند طلوع
الشمس وعند غروبها قال وقال ابو عبد الله علیه السلام هی فریضة شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که وقت نماز کسوف آفتاب مثلا در ساعتی است که گرفته میشود نزد طلوع
آفتاب باشد که ابتداء نماز نافله دران مکروه است وخواه نزد غروب آفتاب باشد که دران نیز مکروه است راوی
گفت که وگفت امام جعفر صادق علیه السلام که آن نماز فریضه است یا یعنی که تارک آن عمدا مستحق عقاب میشود و مخفی
نماند که منافاتی نیست میان این حدیث وآنچه گذشت در حدیث سوم باب سوم زیرا که آنچه گذشت یا فرضه الله است
و مراد باین یا فرضه الرسول است پنجم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن صلوة الکسوف
فی وقت الفریضة فقال ابدأ بالفریضة فقیل له فی وقت صلوة اللیل فقال صل صلوة الکسوف
قبل صلوة اللیل شرح مراد بفریضه اینجا نماز فریضه است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
راوی گفت که پرسیدم امام را از نماز کسوف در وقت نماز فریضه پس امام گفت که ابتدا کن بفریضه پس گفته شد امام را که نماز
کسوف در وقت نماز شب چون است پس امام گفت که بگزار نماز کسوف را پیش از نماز شب ششم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اذا انکسفت الشمس کلها واحترقت ولم تعلم ثم علمت بعد ذلک
فعلیک القضاء وان لم تحترق کلها فلیس علیک قضاء شرح الاحتراق سوخته شدن و مراد اینجا برنگ
سوخته شدن است وذکر آن برای دو فائده است اول دفع توهم اینکه انکساف شمس منحصر باشد در حایل شدن قمر
میان شمس و میان ما چنانچه از کلام منجمان متوهم میشود زیرا که اگر شمس برنگ سوخته شود بسببی دیگر مثل حایل جسمی ساده
که مخلوق شود و در نظر بمقدار شمس باشد مثلا نماز کسوف واجب میشود دوم مبالغه در دفع توهم اینکه پنهان شدن
در پس ابر تیره داخل در مراد بانکساف باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گرفته شود آفتاب
بکلی آن و برنگ سوخته شود و ندانی و بعد از آن دانی بعد از تمام انجلا پس واجب است بر تو قضای نماز و اگر برنگ سوخته
نشده باشد جمیع آن پس واجب نیست بر تو قضا هفتم اصل و فی روایة اخری اذا اعلم بالکسوف ونسی ان
یصلی فعلیه القضاء وان لم یعلم به فلا قضاء علیه شرح و در روایتی دیگر از امام صلوات الله علیه است که
چون داند کسوف را و فراموش کند اینرا که نماز کند پس واجب است بر او قضا و اگر نداند کسوف را پس نیست قضا
بر او کلام مصنف رحمه الله تعالی اصل هذا اذا احترق کله شرح این کلام مصنف است برای دفع منافات

میان

میان این حدیث و حدیث سابق و میتواند بود که تتمه روایت باشد یعنی اینکه اگر نداند قضا ندارد در صورتی که برنگ
سوخته نشده باشد جمیع قرص هشتم اصل عن علی بن الفضیل الواسطی قال کتبت الیه اذا انکسفت الشمس
او القمر وانا راکب لا اقدر علی النزول قال فکتب الی صل علی مرکبک الذی انت علیه شرح روایت
از علی بن فضیل واسطی که از راویان امام رضا علیه السلام است گفت نوشتم سوی امام علیه السلام که چون گرفته شود آفتاب
یا ماه در حالی که من سوار باشم قدرت نداشته باشم بفرود آمدن چون کنم راوی گفت پس امام نوشت سوی من
که نماز کن بر مرکب خود که تو بر آنی باب نود و یکم اصل باب صلوة التسبیح شرح التسبیح تنزیه الله تعالی از نقص و قبیح خواه بلفظ
سبحان الله باشد و خواه بلفظ دیگر باشد یعنی این باب بیان نماز تسبیح است که دران تسبیح بسیار است مراد جعفر طیار
رحمه الله است و درین باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی
الله علیه واله لجعفر یا جعفر الا امنحک الا اعطیک الا احبوک فقال له جعفر بلی یا رسول الله
قال فظن الناس انه یعطیه ذهبا او فضة فتشرف الناس لذلک فقال له انی اعطیک شیئا
ان انت صنعته فی کل یوم کان خیرا لک من الدنیا وما فیها وان صنعته بین یومین غفر لک
ما بینهما او کل جمعة او کل شهر او کل سنة غفر لک ما بینهما شرح الا همزه استفهام و حرف نفی است امنح
بنون و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال مرفوعست تقدیرا احبوا بحاء بی نقطه و با یک نقطه و واو
بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال مرفوعست تقدیرا احبوا کما بی نقطه فمرفوعست تقدیرا الحبو بفتح حاء
وسکون باء دادن بی منت و بی طلب عوض تشرف بشین با نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم از باب تفعل است
التشرف مشرف شدن بر چیزی برای تماشای آن بین یومین عبارتست از اثنای دو روز و ضمیر بینهما دو جا راجعست
بدو نماز تسبیح و بین اینجا مبنی بر آن نیست که واسطه است میان دو چیز کل سه جا مجرور و معطوف بر یومین است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله جعفر طیار را ای جعفر آیا نفع رسانم
ترا آیا بخشش کنم ترا آیا رایگان دهم ترا پس گفت او را جعفر که بلی یا رسول الله امام گفت پس گمان کردند مردمان
اینرا که او میدهد جعفر را طلا یا نقره پس مشرف شدند مردمان برای تماشای آن پس گفت جعفر را که بدرستی که
من میدهم ترا چیزی که اگر تو کنی آنرا در هر شبانه روزی باشد بهتر برای تو از دنیا و آنچه در دنیاست و اگر کنی
آنرا در اثنای دو روز یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که میان این نماز و آن نماز است یا اگر کنی در هر هفته
یکبار یا در هر ماهی یکبار یا در هر سالی یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که میان این نماز و آن نماز است
اگر گوئی چون بود گزاردن این نماز در هر سالی گناهان بخشیده نمی شود پس فائده گزاردن در هر دو روز

و ما مقام آن صحیب دویم فایده اول اطمینان قلب زیرا که شاید اجل امان ندهد و فایده دوم زیادتی بخشایش
گناهان زیرا که بخشایش مختلف میباشد باعتبار شدت و ضعف و میتواند بود که مراد این باشد که برای صاحب
شغل بسیار که ضروری باشد گزاردن در یکسال کافیست و از برای غیر ایشان در هر ماهی است یا در هر هفته
ایست یا در هر دو روز نیست بحسب تفاوت در کمی شغل اصل تصلي أربع ركعات تبتدئ فتقرأ وتقول
إذا فرغت سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر تقول ذلك خمس عشرة مرة
فإذا ركعت قلته عشر مرات فإذا رفعت رأسك من الركوع قلته عشر مرات فإذا سجدت
قلته عشر مرات فإذا رفعت رأسك من السجود فقل بين السجدتين عشر مرات فإذا سجدت
الثانية فقل عشر مرات فإذا رفعت رأسك من السجدة الثانية قلت عشر مرات وأنت
قاعد قبل أن تقوم شرح بیان این آنکه میگزاری چهار رکعت ابتدا میکنی پس قرائت میکنی و میگوئی چون
از قرائت فارغ شوی اینکه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده بار پس چون رکوع میکنی
میگوئی آنرا ده بار پس چون برداری سر خود را از رکوع میگوئی آنرا ده بار پس چون سجده کنی پس بگو ده بار پس چون
برداری سر خود را از سجده پس بگو در میان دو سجده ده بار پس چون سجده کنی سجده دوم پس بگو ده بار پس چون
برداری سر خود را از سجده دوم میگوئی ده بار در حالی که تو نشسته باشی پیش از آنکه برخیزی اصل فذلك خمس وسبعون
تسبيحة في كل ركعة ثلاثمائة تسبيحة في أربع ركعات ألف ومائتا تسبيحة وتهليلة وتكبيرة و
تحميدة إن شئت صليتها بالنهار وإن شئت صليتها بالليل شرح مشهور است که این چهار رکعت
بدو سلام است تسبیح در اول و دوم عبارتست از تسبیح بزرگ که مرکبست از چهار تسبیح کوچک و در سیوم عبارتست از
گفتن سبحان الله فی کل رکعة صفت خمس و سبعون است ثلاثمائة بدل خمس و سبعون است فی اربع رکعات صفت
ثلاثمائة است الف مرفوع و بدل ثلثمائة است یعنی پس جمع آنچه مذکور شد هفتاد و پنج تسبیح بزرگ در هر رکعتی است سیصد
تسبیح بزرگ در چهار رکعت است هزار و دویست تسبیح کوچکست که مشترکست میان گفتن سبحان الله و گفتن
لا اله الا الله و گفتن الله اکبر و گفتن الحمد لله اگر خواهی میگزاری آن چهار رکعت را در روز و اگر خواهی میگزاری آنها را
در شب دوم اصل وفي رواية إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي الحسن عليه السلام تقرأ في الأولى إذا زلزلت
وفي الثانية والعاديات وفي الثالثة إذا جاء نصر الله وفي الرابعة بقل هو الله أحد قلت فما
ثوابها قال لو كان عليه مثل رمل عالج ذنوبا غفر له ثم نظر إلي فقال إنما ذلك لك ولأصحابك
شرح عالج بعین مهمله و الف و کسر لام و جیم موضعی است که ریگ در آن بسیار است یعنی و در روایت ابرهیم بن عبد

زلزلت
الحمید از امام موسی کاظم علیه السلم هست که کسی که نماز تسبیح گزارد میخواند بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره اذا
و در رکعت دوم عادیات را و در رکعت سیوم سوره اذا جاء نصر الله را و در رکعت چهارم سوره قل هو الله احد گفتم
پس چیست ثواب آن نماز امام گفت که اگر باشد بر او مانند ریگ عالج باعتبار گناهان بخشایش کرده میشود برای او
بعد از آن امام نگاه کرد بسوی من پس گفت جز این نیست که آن ثواب برای تو و برای یاران تست مراد شیعه که
مخصوص شیعه امامیه است سیوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال تصليها بالليل وتصليها بالنهار
وتصليها في السفر بالليل والنهار وإن شئت فاجعلها من نوافلك شرح ضمیر تصلیها راجع نماز تسبیحات
که در کلام سابق بوده و اینجا منقول شده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میگزاری نماز تسبیح را در شب
و میگزاری آنرا در روز و میگزاری آنرا در سفر در شب و روز و اگر خواهی پس بگردان آنرا از جمله نماز نوافل تو
که قضا شده یا نوافل روز حاضر مراد هست که اگر کسی آنرا حساب نوافل کند ترک آن نافله باعث این نمیشود که آنکس
مستحق تهاون مضیع سنت باشد چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب هشتاد و پنجم چهارم اصل سمعت أبا عبد الله
عليه السلام يقول من كان مستعجلا يصلي صلاة جعفر مجردة ثم يقضي التسبيح وهو ذاهب
في حوائجه شرح ششم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که باشد صاحب شتاب میگزارد نماز جعفر را خالی
از تسبیح مقرر آن باشد بعد از آن قضا میکند آن تسبیح مقرر را بر حالی که او سعی میکرده باشد در حاجتهای خود
پنجم اصل عن علي بن سليمان قال كتبت إلى الرجل عليه السلام ما تقول في صلاة التسبيح في
المحمل فكتب عليه السلام إذا كنت مسافرا فصل شرح علی بن سلیمان مشترکست میان کسی که راوی از
صاحب الزمان صلوات الله علیه است و دیگری راوی از امام حسن عسکری علیه السلم است و دیگری راوی از امام
علی نقی علیه السلام است یعنی روایتست از علی بن سلیمان گفت نوشتم سوی آنمرد که امام علیه السلم است که چه میگوئی
در نماز تسبیح در کجاوه پس نوشت علیه السلم که چون باشی مسافر پس بگزار ششم اصل عن ابن محبوب رفعه
قال تقول في آخر ركعة من صلاة جعفر يا من لبس العز والوقار يا من تعطف بالمجد وتكرم
به يا من لا ينبغي التسبيح إلا له يا من أحصى كل شيء علمه يا ذا النعمة والطول يا ذا المن والفضل
يا ذا القدرة والكرم أسألك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك وباسمك
الأعظم الأعلى وكلماتك التامة أن تصلي على محمد وآل محمد وأن تفعل بي كذا وكذا شرح
حسن بن محبوب از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است مراد بمرفوع اینجا نسبت حدیث بامامی که روایت
از او نیست ضمیر قال در اول راجع با بن محبوبست مقتضای حدیث آینده هست که موضع این دعا سجده دوم از رکعت

چهارم باب دلبس بیا یکنقطه و سین بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است الوقار بفتح واو و قاف و را بی‌نقطه مصدر
باب ضرب و حسن سنگینی یعنی عدم تعجیل در کارها التعطف بعین بی‌نقطه و طا بی‌نقطه و فا مهربانی با کسی با وجود بی ادبیهای
آنکس الکرم برا بی‌نقطه مصدر باب تفعل عدم التفات بی ادبیهای کسی چنانچه گویا که بی ادبیهای آنکس بسا او
واقع نشده الطول بفتح طا بی‌نقطه و سکون واو بینیازی و وسعت در غرض المن بفتح میم و تشدید نون
مصدر باب نصر عطا دادن الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه مصدر باب نصر و علم کامل بودن المعاقد بفتح میم و
عین بی‌نقطه و کسر قاف و دال بی‌نقطه جمع معقد بفتح میم و سکون عین و کسر قاف موضع بستن من دو جا برای
تبعیض است عرش در اصل یعنی تخت پادشاهی است و اینجا عبارتست از مجموع مخلوقات پس معاقد العز عبارتست
از ائمه هدی خواه انبیا خواه اوصیا باعتبار اینکه اگر الله تعالی ایشان را خلق نمیکرد لازم میبود که راضی باشد
باتباع ظن و اختلاف از روی ظن و این منافی عزت اوست یا باعتبار اینکه عزت مخلوقه غیر ایشان و شیعیان ایشان
نمیباشد موافق آیت سوره منافقین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین منتهی الرحمه بصیغه اسم مکان باب افتعال
یعنی مناط کمال رحمت الهی است که از آن تجاوز نمیکند و عبارتست از آیات بینات محکمات که همه را اتباع ظن و اختلاف
از روی ظن زیرا که رحمت عبارتست از رضای الهی و مناط آن عمل با آن آیاتست اسمک الاعظم الاعلی عبارتست
از ذات الله تعالی که آن اسم مکنون مخزون میگویند چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث اول باب پانزدهم که
باب حدوث الاسماء است و موافق این گذشت در کتاب الدعا در حدیث هفدهم آخر ابواب که باب دعوات
موجزاتست کلماتک التامه عبارتست از آیات محکمات کتاب الهی یا از ائمه هدی که عالمان بجمیع مسائل دینند
روایتست از ابن محبوب نسبت داده حدیث را با امام علیه السلام آنچه گفت که امام گفت که میگوئی در رکعتی که آخر
رکعتهای نماز جعفر است که ای آنکه پوشید لباس عز و تمکین را ای آنکه مهربانی کرد به بزرگی و در گذرانید بزرگی ای آنکه
سزاوار نیست تنزیه از نقصان و قبیح مگر برای او ای آنکه احاطه کرد هر چیز را دانش او ای صاحب نعمت و
و بینیازی ای صاحب عطا و کمال ای صاحب قدرت و جود سوال میکنم ترا بجاهای بستن عزت از جمله عرش تو و منتهای
رحمت از جمله کتاب تو و بنام تو که بزرگتر بلندتر است و کلمهای تو که هر یک آنها کامل است اینکه درود کنی بر محمد
و آل محمد و اینکه کنی با من چنین و چنین مراد آنست که حاجت خود را ذکر میکنی هر چه باشد نهم اصل قال لي ابو عبد
الله عليه السلام الا اعلمك شيئا تقوله في صلاة جعفر فقلت بلى فقال اذا كنت في آخر سجدة
من الاربع ركعات فصل اذا فرغت من تسبيحك سبحان من لبس العز والوقار سبحان من
تعطف بالمجد وتكرم به سبحان من لا ينبغي التسبيح الا له سبحان من احصى كل شيء علمه

سبحان

سبحان ذي المن والنعم سبحان ذي القدرة والكرم اللهم اني اسالك بمعاقد العز من عرشك
ومنتهى الرحمة من كتابك واسمك الاعظم وكلماتك التامة التي تمت صدقا وعدلا
صل على محمد واهل بيته وافعل بي كذا وكذا شرح التی تمت صدقا و عدلا اشارتست بآیت سوره انعام
و بیان شد در کتاب الحجه در شرح احادیث باب نود و دوم که باب مع الیه الائمه علیهم السلام است و باقی ظاهرست
از شرح حدیث سابق دهم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام من صلى صلاة جعفر كتب الله عز
وجل له من الاجر مثل ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجعفر اي والله شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که آیا هر که گزارد نماز جعفر را مینویسد الله عز و جل برای او از مزد مثل آنچه را که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله برای جعفر که بیان شد در حدیث اول این باب امام گفت آری بخدا قسم باب نود و دوم اصل فی
صلوة فاطمة علیها السلام و غیرها من صلوة الترغیب شرح صلوة فاطمه عبارتست از چهار رکعت بکیفیتی که مذکورست در
حدیث اول و دوم این باب الترغیب برا بی‌نقطه و غین با نقطه و با یکنقطه مصدر باب تفعیل رغبت فرمودن مراد
بصلوة الترغیب نمازیست مستحب که خلفای الله تعالی رغبت فرموده اند در آن بذکر ثواب آن یعنی این باب بیان
نماز فاطمه زهرا علیها السلام و غیر آنست از جمله نمازی که ذکر ثواب آن شده در احادیث ائمه معصومین از جانب
الله تعالی درین باب هفت حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من صلى اربع
ركعات بمائتي مرة قل هو الله احد في كل ركعة خمسون مرة لم ينفتل وبينه وبين الله ذنب الا
غفر له شرح لم ینفتل بفا و تا دو نقطه دار بالا بصیغه مضارع غائب معلوم باب انفعالست ظاهر حدیث آینده اینست که
استثنا اینجا منقطع باشد و میتواند بود که متصل باشد بنابر روش که مراد بذنب اینجا اعم از مغفور و غیر مغفور باشد
و در حدیث آینده مخصوص غیر مغفور باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که گزارد چهار رکعت را
با دویست بار قل هو الله احد در هر رکعتی پنجاه بار جدا میشود از آن نماز در حالی که میان او و میان الله تعالی
گناهی مانده باشد لیکن آمرزیده میشود آن گناه برای او دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من
صلى اربع ركعات يقرأ في كل ركعة قل هو الله احد خمسين مرة لم ينفتل وبينه وبين الله ذنب
شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من صلى ركعتين
بقل هو الله احد في كل ركعة ستين مرة انفتل وليس بينه وبين الله ذنب شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت هر که گزارد دو رکعت را با سوره قل هو الله احد در هر رکعتی شصت بار جدا میشود
از آن نماز در حالی که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی چهارم اصل عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال

من صلى المغرب وبعدها اربع ركعات ولم يتكلم حتى يصلي عشر ركعات يقرأ في كل ركعة بالحمد وقل
هو الله احد كانت عدل عشر رقاب شرح العدل بكسر عين بی‌نقطه و سكون دال بی‌نقطه همتا یعنی نصف بار ستور
و مراد اینجا هموزنست باعتبار ثواب یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام گفت هر که گزارد فریضه مغرب را و بعد از آن
چهار رکعت نافله را و سخن نگوید تا آنکه گزارد ده رکعت بر حالی که خواند در هر رکعتی ازین ده رکعت سوره فاتحه و سوره
قل هو الله احد میشود آن نماز هموزن ده بنده که آزاد کرده شود در راه خدا هفتم ح عن ابي عبد الله عليه السلام
قال من تطهر ثم اوى الى فراشه بات وفراشه كمسجده فان قام من الليل فذكر الله تناثرت عنه
خطاياه فان قام من آخر الليل فتطهر وصلى ركعتين وحمد الله واثنى عليه وصلى على النبي صلى الله
عليه وآله لم يسأل الله شيئا الا اعطاه اما ان يعطيه الذي يسأله بعينه واما ان يدخر له
ما هو خير له منه شرح اوى بهمزه و واو و الف منقلب از یا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است آخر اللیل
بکسر خا و فتح خا میتواند بود و بر هر تقدیر مراد حوالی نصف دوم شب است ظاهر اینست که این دو رکعت خارج از نماز
و پیش از آن باشد بروشی که در میان اول نصف دوم شب و اول ثلث سوم شب باشد و آن ثلث سوم وقت
نماز شب است چنانکه گذشت در حدیث ششم باب هفتم مدخر بدال با نقطه و خا با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم
غائب باب منع یا باب افتعالست الذخر بضم ذال و سکون خا و اذخار کردن و نگاه داشتن چیزی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که وضو سازد و شب بعد از آن جا گیرد در جامه خواب خود شب میگذراند
بر حالی که جامه خواب او مانند مسجد اوست پس اگر بیدار شود در شب پس یاد کند الله تعالی را پراکنده میشود از او خطاهای
او پس اگر برخیزد در آخر شب پس وضو سازد و گزارد دو رکعت و ستایش کند الله تعالی را و ستایش کند بر او
باسماء حسنی و درود کند بر نبی صلی الله علیه وآله طلب نمیکند از الله تعالی خیری مگر آنکه میدهد الله تعالی او را یا بخواهش
کرده او را آنچه میطلبد آنرا بعینه یا بخواهش که کند و نگاه دارد برای او آنچه را که بهتر است برای او از آنچه طلبیده
هشتم ح عن بعضهم عليهم السلام في قول الله عز وجل ان ناشئة الليل هي اشد وطأ واقوم قيلا
قال هي ركعتان بعد المغرب تقرأ في اول ركعة بفاتحة الكتاب وعشر من اول البقرة وآية
السخرة ومن قوله والهكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم ان في خلق السموات والارض الى قوله
لآيات لقوم يعقلون وخمس عشرة مرة قل هو الله احد وفي الركعة الثانية فاتحة الكتاب وآية
الكرسي وآخر البقرة من قوله لله ما في السموات وما في الارض الى ان تختم السورة وخمس عشرة
مرة قل هو الله احد ثم ادع بعد هذا بما شئت قال ومن واظب عليه كتب له بكل صلوة ستمائة الف

حجة شرح گذشت در حدیث نوزدهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است که این از قبیل تعبیر بمثالست یعنی روایتست
از بعض ائمه معصومین علیهم السلام در قول الله عز و جل در سوره مزمل که بدرستی که عبادت ساخته در شب آنست مستحکمتر باعتبار
قدم نهادن و درستتر باعتبار سخن امام گفت که ناشئة اللیل عبارتست از مثل دو رکعت بعد از نماز مغرب میخواند
در رکعت اول سوره فاتحه و ده آیت از اول سوره بقره سوای بسم الله الرحمن الرحیم اول الم دوم ذلک الکتاب لا ریب فیه
هدی للمتقین سوم الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون چهارم والذین یؤمنون بما انزل الیک
وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون پنجم اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون ششم ان الذین کفروا سواء
علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون هفتم ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم هشتم
ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین نهم یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم
وما یشعرون دهم فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون مخفی نماند که بنابرین الم آیت علیحده
نباشد آیت دهم و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون خواهد بود و میخواند آیت سخره را بفتح سین بی
نقطه و سکون خا با نقطه و را بی‌نقطه از سوره اعراف که ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة
ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله
رب العالمین و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة
که باب بیست و دوم است و میخواند از سوره بقره که والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها
وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون و بیان شد
در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول و میخواند پانزده بار سوره قل هو الله احد را و در رکعت دوم
میخواند سوره فاتحه را و آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی
الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع
کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم و بیان شد در کتاب الدعا در شرح حدیث هشتم باب الدعا
فی ادبار الصلوات که باب پنجاه و دوم است و میخواند آخر سوره بقره را که لله ما فی السموات وما فی الارض وان
تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا
واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا

ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا
وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین و بخواند یازده بار سوره قل هو الله احد را بعد از ان دعا کن بعد از انکه
مذکور شد بانچه خواستی امام گفت که هر که مداومت کند بر انچه مذکور شد نوشته میشود برای او بهر نمازی شصت هزار
ح ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان النصف فصل اربع رکعات تقرأ فی کل رکعة
الحمد مرة و قل هو الله احد مائة مرة و اذا فرغت فقل اللهم انی الیک فقیر و انی عائذ بک و
منک خائف مستجیر رب لا تبدل اسمی رب لا تغیر جسمی رب لا تجهد بلائی اعوذ بعفوک
من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ برحمتک من عذابک و اعوذ بک منک جل
ثناؤک و انت کما اثنیت علی نفسک و فوق ما یقول القائلون ش تبدیل اسم عبارتست از زوال
آنچه باعث لعب بد شود و تغییر جسم عبارتست از نزول آفت در بدن ی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
چون شود شب پانزدهم شعبان پس بگزار چهار رکعت میخوانی در هر رکعتی سوره الحمد را یکبار و سوره قل هو الله احد صد بار
پس چون فارغ شوی پس بگو خداوندا بدرستی که من بسوی تو نیازمندم و بدرستی که من پناه گیرنده ام بتو و از تو
ترسانم و بتو ... ای صاحب کل اختیار من تبدیل مکن نام مرا ای صاحب کل اختیار من تغییر مده بدن مرا ای
صاحب کل اختیار من صاحب جهد مکن بلای مرا پناه میگیرم ببخشایش تو از بازخواست تو و پناه میگیرم بخوشنودی تو
از غضب تو و پناه میگیرم برحمت تو از عذاب تو و پناه میگیرم بتو از تو بزرگست ستایش تو و تو چنانی که ستایش
کردی در قرآن بر خود و بالای آنی که میگویند گویندگان از ستایش خود در صفات تو ا ل قال و قال ابو عبد الله
علیه السلام یوم سبعة و عشرین من رجب نبئ فیه رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی فیه
ای وقت شاء اثنتی عشرة رکعة یقرأ فی کل رکعة بام القرآن و سورة ما تیسر فاذا فرغ
و سلم جلس مکانه ثم قرأ ام القرآن اربع مرات و المعوذات الثلث کل واحدة اربع مرات
ش سوره مجرور و منون است موصوفست بمعنی و صفت سوره است نیز بصیغه ماضی معلوم غایب باب
تفعل صفت ما است المعوذات الثلث بصیغه اسم فاعل باب تفعیل عبارتست از سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره
قل اعوذ برب الناس و سوره قل هو الله احد زیرا که هر سه سوره برای تعویذ آمد از حضرت چنانچه گذشت در حدیث
هجدهم باب التعقیب ظاهرست از حدیث دوم باب آینده و میتواند بود که بجای سوم سوره قل یا ایها الکافرون
باشد زیرا که آن برای اعراض از غرض کافران و ظالمانست یعنی راوی گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلم که روز بیست و هفتم بنوت داده شد رسول الله صلی الله علیه و آله هر که گزارد در آن روز در هر وقتی

کرداند

که خواهد دوازده رکعت در حالی که خواند در هر رکعتی سوره فاتحه و سوره از سورها که آسان باشد برا و پس چون فارغ
شود و سلام دهد نشیند همانجا بعد از ان خواند سوره فاتحه را چهار بار و هر سوره را که هر کدام پناه دهنده است از هر
هر کدام را چهار بار اصل فاذا فرغ و هو فی مکانه قال لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اربع مرات ثم یقول الله الله ربی لا اشرک به شیئا
اربع مرات ثم یدعو و لا یدعو بشیء الا استجیب له فی کل حاجة الا ان یدعو فی جائحة قوم او
قطیعة رحم ش الحول بفتح حاء بی نقطه و سکون واو کجی و از ان ماخوذ است احول یعنی کج چشم و مراد اینجا گردیدن
و سست شدن عزم کسی از کار نیست و مراد بقوه ضد آنست و آن راست شدن عزم کسی بسوی کاریست نعم
استجابت بدو قسم مذکور شده در حدیث چهارم این باب الجائحة بجیم و الف و همزه و حاء بی نقطه مصدر باب منع بر بریدن خویشانو
از خود یعنی پس چون فارغ شود در حالی که او در همانجا باشد گوید که نیست مستحق عبادتی مگر الله و الله بزرگترست از آنکه
وصف کرده شود و نطق کسی و سپاس الله راست و ای تنزیه الله و نیست گردیدن عزم کسی از کاری و نه راستی عزم کسی بسوی
کاری مگر بوسیله الله که بلند مرتبه بزرگست چهار بار بعد از ان گوید الله صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او
در ربوبیت چیزی را چهار بار بعد از ان دعا کند پس دعا نمیکند بچیزی از حاجتها مگر آنکه مستجاب میشود در هر حاجتی که باشد مگر آنکه
مستجاب میشود دعا کند در برانداخته قومی یا بریدن خویشاوندی مراد استثنای دعائیست که نامشروع باشد
باب نود و سیوم اصل باب صلوة الاستخاره ش این باب بیان نماز طلب خیرست و درین باب شش حدیث
اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام صل رکعتین و استخر الله فوالله ما استخار الله مسلم الا
خار له البتة ش خار بخاء با نقطه و الف و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل العین اجوف باب ضرب است ضمیر مستتر راجع
بالله تعالی است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بگذار دو رکعت نماز و طلب خیر کن از الله تعالی در وقتی که متردد شوی
چه بخدا قسم که طلب خیر از الله نمیکند مسلمانی مگر آنکه میکند خیر الله تعالی برای آن بنده البته مراد اینست که بعد از این نماز
و دعا آنچه پیش نهاد خاطر او شود کند که البته خیر خواهد بود دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان علی بن
الحسین صلوات الله علیهما اذا هم بامر حج او عمرة او بیع او شراء او عتق تطهر ثم صلی رکعتی
الاستخارة فقرأ فیهما بسورة الحشر و بسورة الرحمن ش تطهر بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است و آن اعم است
از غسل تنها و وضوی تنها و جمع هر دو و تقدیم وضو بر غسل یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که علی زین
العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما این بود که چون قصد میکرد کار عمده را حج یا عمره یا فروختن یا خریدن یا آزاد
کردن بنده یا کنیز و میکرد خود را بعد از ان میگزارد دو رکعت استخاره را بدین روش که میخواند بعد از سوره حمد سوره

اللهم

حتی را در رکعت اول و سوره رحمن را در رکعت دوم **متن** ثُمَّ تَقْرَأُ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ إِذَا فَرَغْتَ وَأَنْتَ جَالِسٌ
فِي دُبُرِ الرَّكْعَتَيْنِ ثُمَّ تَقُولُ إِنْ كَانَ كَذَا أَوْ كَذَا خَيْراً لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَعَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَيَسِّرْهُ لِي عَلَى أَحْسَنِ الْوُجُوهِ وَأَجْمَلِهَا اللّٰهُمَّ وَإِنْ كَانَ كَذَا أَوْ كَذَا شَرّاً لِي فِي دِينِي
وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَعَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْرِفْهُ عَنِّي رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْزِمْ
لِي عَلَى رُشْدِي وَإِنْ كَرِهَتْ ذَلِكَ أَوْ أَبَتْهُ نَفْسِي **شرح** المعوذتین بکسر واو مشدده است اعزم بعین بی‌نقطه و زا
با نقطه بصیغه امر باب ضرب است العزم اراده کاری بعنوان قطع و فصل بران کار الرشد بضم را بی‌نقطه و سکون
شین با نقطه و دال بی‌نقطه مستقیم بودن در راه حق و ان و صلیه است کرهت بصیغه ماضی متکلم وحده از باب علم است
ابته بهمزه و با یک نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه متصل اللام بای باب منع است **یعنی** بعد از ان بخواند سوره قل اعوذ برب
الفلق را و سوره قل اعوذ برب الناس را و سوره قل هو الله احد را چون فارغ شد بر جائی که او نشسته بود در عقب
آن دو رکعت بعد از ان بگوید که خداوندا اگر باشد چنین و چنین که خیال کرده ام بهتر برای من در کار دین من
و دنیای من و حاضر کار من و آینده کار من پس درود کن بر محمد و آل محمد و آسان کن آنرا برای من بر بهتر طرق
و زیباتر آنها خداوندا و اگر باشد چنین و چنین که خیال کرده ام بدتر برای دین من و دنیای من و در آخرت
من و در حاضر کار من و آینده کار من پس درود کن بر محمد و آل محمد و برگردان آنرا از من ای صاحب کل اختیار من
درود کن بر محمد و آل محمد و قطع و فصل کن برای من بر آنچه رشد منست که کراهت داشته باشم آنرا یا اباداشته باشد
از ان دل من **سیوم حدیث** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَمْراً فَخُذْ سِتَّ رِقَاعٍ فَاكْتُبْ
فِي ثَلَاثٍ مِنْهَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ خِيَرَةٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ افْعَلْهُ وَفِي
ثَلَاثٍ مِنْهَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ خِيَرَةٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ لَا تَفْعَلْهُ ثُمَّ ضَعْهَا
تَحْتَ مُصَلَّاكَ ثُمَّ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا فَرَغْتَ فَاسْجُدْ سَجْدَةً وَقُلْ فِيهَا مِائَةَ مَرَّةٍ أَسْتَخِيرُ اللّٰهَ بِرَحْمَتِهِ
خِيَرَةً فِي عَافِيَةٍ ثُمَّ اسْتَوِ جَالِساً وَقُلِ اللّٰهُمَّ خِرْ لِي وَاخْتَرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ
**شرح** الخیره بکسر خا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه اسم اختیار بمعنی گزیدن خیره در اول و دوم مرفوع
و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذه الرقعة خیره یا منصوب و مفعول فعل محذوفست بتقدیر اطلب خیرة در سیوم منصوب
و مفعول مطلق است من ابتدائیه است و ظرف صفت خیره است خر بکسر خا با نقطه و سکون را بی‌نقطه بصیغه امر مخاطب
یائی باب ضرب است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون اراده کنی کاری را و بعد از ان متردد در ان
باشی پس بگیر شش پارچه کاغذ را مثلا و بنویس در سه پارچه از انها این را که ابتدا میکنم بنام خدای بخشنده مهربان



مومنان این رقعه ایست از جانب خدای که غالب و حکیم است رعایت کننده مصالحست برای فلان پسر فلانه که
بکن آن کار را و در سه پارچه از انها همان مضمون و بتبدیل افعله بلا تفعله بعد از ان که آنها را در زیر جای نماز
خود بعد از ان بگذار دو رکعت نماز پس چون فارغ شوی پس سجود کن یکسجود و بگو در ان سجده صد بار که طلب خیر
کردن میکنم از الله تعالی برحمت او گزینی که با فراغت باشد بعد از ان راست شو نشسته و بگو خداوندا خیر نصیب کن
مرا و گزین برای من در جمیع کارهای خود من با آسانی از جانب تو و فراغی **متن** ثُمَّ اضْرِبْ بِيَدِكَ إِلَى الرِّقَاعِ
فَشَوِّشْهَا وَأَخْرِجْ وَاحِدَةً وَاحِدَةً فَإِنْ خَرَجَ ثَلَاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ افْعَلْ فَافْعَلِ الْأَمْرَ الَّذِي تُرِيدُهُ وَإِنْ
خَرَجَ ثَلَاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ لَا تَفْعَلْ فَلَا تَفْعَلْهُ وَإِنْ خَرَجَتْ وَاحِدَةٌ افْعَلْ وَالْأُخْرَى لَا تَفْعَلْ فَأَخْرِجْ
مِنَ الرِّقَاعِ إِلَى خَمْسٍ فَانْظُرْ أَكْثَرَهَا فَاعْمَلْ بِهِ وَدَعِ السَّادِسَةَ لَا تَحْتَاجُ إِلَيْهَا **یعنی** بعد از ان فرو کن
دست خود را بسوی آن پارچه‌ها پس بشوران آنها را و بیرون آور یکی یکی را پس اگر بیرون آید سه پارچه پی در پی
که بکن پس بکن آن کاری را که اراده داری آنرا و اگر بیرون آید سه پارچه پی در پی که مکن پس مکن آنرا و اگر بیرون
آید مثلا یکپارچه که بکن و دیگری که مکن پس بیرون آور از ان پارچها تا پنج پارچه پس ملاحظه کن بیشتر آنها را که آیا بکن
دارد یا لا تفعل را دیس عمل کن آن اکثر را و بگذار پارچه ششم را احتیاج نداری بان **چهارم حدیث** سَأَلَ الْحَسَنُ بْنُ
الْجَهْمِ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِ أَسْبَاطٍ فَقَالَ مَا تَرَى لَهُ وَابْنُ أَسْبَاطٍ حَاضِرٌ وَنَحْنُ جَمِيعاً يَرْكَبُ
الْبَحْرَ أَوِ الْبَرَّ إِلَى مِصْرَ فَأَخْبَرَهُ بِخَبَرِ طَرِيقِ الْبَرِّ فَقَالَ الْبَرَّ وَائْتِ الْمَسْجِدَ فِي غَيْرِ وَقْتِ صَلَاةِ
الْفَرِيضَةِ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَاسْتَخِرِ اللّٰهَ مِائَةَ مَرَّةٍ ثُمَّ انْظُرْ أَيَّ شَيْءٍ يَقَعُ فِي قَلْبِكَ فَاعْمَلْ بِهِ وَقَالَ لَهُ
الْحَسَنُ الْبَرُّ أَحَبُّ إِلَيَّ لَهُ قَالَ وَإِلَيَّ **شرح** و نحن عطفست بر ابن اسباط جمیعا حالست از نحن یرکب بتقدیر
استفهام است و بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بابن اسباطست که او را ده سفر مصر داشته
البحر منصوب و مفعول یرکب است ضمیر مستتر در اخبره راجع بحسن و ضمیر بارز راجع بابو الحسن علیه السلام ضمیر مستتر در قال
راجعست بابو الحسن علیه السلام البر مبتداست طریق خبر مبتداست ای مرفوع و مبتدا است یقع خبر مبتداست ضمیر الیّ
در اول راجع بابو الحسن است و در دوم راجع بابن اسباطست ضمیر مستتر در قال راجع بابو الحسن است **یعنی** پرسید حسن بن
جهم بفتح جیم و سکون ها امام رضا علیه السلام را برای علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین بی‌نقطه و با یک نقطه و الف و طا
بی‌نقطه با بزرگوارش که چگونه مصلحت می‌بینی برای ابن اسباط بر جائی که گفت که ابن اسباط در مجلس حاضر بود و ما نیز حاضر
بودیم همگی آیا بنشیند کشتی در راه دریا یا راه صحرا را سوی مصر پس خبر داد امام را حال صحرا پس امام گفت که ابن اسباط
که صحرا راهیست با منفعت که راه صحرا بهتر است باید و برو بمسجد در غیر وقت نماز فریضه پس بگزار دو رکعت و طلب کن خیر

کردن کن از الله تعالی صد بار بعد از آن ملاحظه کن که چه چیز می افتد در دل تو پس عمل بآن کن یا معنی که هر کدام که پیش نهاد
خاطر تو شود خیر خواهد بود و گفت امام را کسی راه صحرا محبوبتر است سوی من برای ابن اسباط امام گفت سوی من نیز
محبوبتر است آن راه برای او حدیث عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
مَا تَرَى آخُذُ بَرّاً أَوْ بَحْراً فَإِنَّ طَرِيقَنَا مَخُوفٌ شَدِيدُ الْخَطَرِ فَقَالَ اخْرُجْ بَرّاً وَلَا عَلَيْكَ أَنْ تَأْتِيَ
مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فِي غَيْرِ وَقْتِ فَرِيضَةٍ ثُمَّ تَسْتَخِيرُ اللَّهَ مِائَةَ
مَرَّةٍ وَمَرَّةً ثُمَّ تَنْظُرُ فَإِنْ عَزَمَ اللَّهُ لَكَ عَلَى الْبَحْرِ فَقُلِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ
مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ فَإِنِ اضْطَرَبَ بِكَ الْبَحْرُ فَاتَّكِ عَلَى جَانِبِكَ الْأَيْمَنِ وَقُلْ
بِسْمِ اللَّهِ اسْكُنْ بِسَكِينَةِ اللَّهِ وَقِرَّ بِوَقَارِ اللَّهِ وَاهْدَأْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ش آخذ
والف وحا با نقطه و ذال با نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است و بتقدیر استفهام است محذوف بفتح
وضم حا با نقطه بصیغه اسم مفعول معتل العین باب علم است ابن کثیر و ابن عمرو و ابن عامر و نافع و بکر از عاصم
مجراها بضم میم خوانده اند و حمزه و کسائی و حفص از عاصم بفتح میم خوانده اند و بنا بر اول مصدر میمی از باب افعال است و بنا بر دوم
مصدر میمی از باب ضرب است و بعض قرا اماله الف کرده اند قرا همگی مرساها بضم میم خوانده اند و در روایت
شاذ ابن محیصن بفتح میم خوانده با در بک برای تعدیه و برای ملابست میتواند بود اتک بهمزه وصل و تشدید تا
دو نقطه در بالای مفتوحه و کسر کاف بصیغه امر معتل الفا واوی و مهموز اللام باب افتعال است فا الفعل آن منقلب
بتا شده و مدغم شده و لام الفعل منقلب بیا شده و بجزم افتاده و الاتکا تکیه کردن بر چیزی اسکن بفتح
سین بی نقطه و کسر کاف مخففه و سکون یا دو نقطه در پایین و بکسر سین و تشدید کاف آرام قر بکسر
قاف و سکون را بی نقطه بصیغه امر معتل الفا واوی باب ضرب است الوقار بفتح واو مصدر باب ضرب و حسب
سکینی و میتواند بود که قر بکسر را و فتح قاف و تشدید را مکسوره و مفتوحه بصیغه امر مضاعف باب ضرب یا باب
علم باشد اهدا بفتح ها و قاف ساکن شدن اهد بهمزه وصل و سکون ها و فتح دال بی نقطه بصیغه امر مهموز اللام
باب منع است لام الفعل آن منقلب بالف شده و بجزم افتاده و در بعض نسخ بهمزه لام الفعل ثابت است
الهدء بفتح ها و سکون دال و همزه و الهدو بضم دال و سکون ها و واو و همزه قرار گرفتن ترجمه روایت است از علی بن
اسباط که گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که قربان شوم چه می بینی آیا خشکی را یا صحرا را راه دریا را چه بدرستی که
راه ما ترسناک است خطر بسیار دارد پس امام گفت که بیرون رو براه صحرا و باکی نیست بر تو از اینکه روی بمسجد رسول
الله صلی الله علیه و آله و گزاری دو رکعت در غیر وقت نماز فریضه بعد از آن طلب خیر کنی کرد ترا از الله تعالی صد و یکبار

بعد از آن

بعد از آن نگاه کنی که در دل تو چه افتد پس اگر قطع و فصل کند الله تعالی برای تو براه دریا پس بگو در وقت سوار شدن
کشتی آنچه را که گفت الله عز و جل در سوره هود که گفت نوح مؤمنان را که سوار شوید در کشتی بر حالی که مقدر باشد
اینکه بنام الله تعالی باشد روان کردن کشتی و لنگر کردن کشتی بدرستی که صاحب کمال اختیار من هر آینه بخشاینده
مهربانست بمؤمنان یعنی که همه را بر خطاهای تمام مواخذه نخواهد کرد و کشتی را بسوی فوج ایشان اجرا و ارسال
خواهد کرد پس اگر مضطرب کند ترا دریا پس تکیه کن بر جانب راست خود و بگو بنام خداست سوار شدن من بر کشتی
آرام گیر ای دریا بآرام الله تعالی و ساکن باش بسکینه الله تعالی و قرار گیر بحضرت الله تعالی و نیست حرکتی و عزم کسی بکاری
و نه توانستی عزم کسی در کاری مگر بوسیله الله تعالی حدیث قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَا السَّكِينَةُ قَالَ رِيحٌ تَخْرُجُ
مِنَ الْجَنَّةِ لَهَا صُورَةٌ كَصُورَةِ الْإِنْسَانِ وَرَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ وَهِيَ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَأَقْبَلَتْ تَدُورُ حَوْلَ أَرْكَانِ الْبَيْتِ وَهُوَ يَضَعُ الْأَسَاطِينَ قِيلَ لَهُ هِيَ مِنَ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ قَالَ تِلْكَ السَّكِينَةُ فِي التَّابُوتِ
وَكَانَتْ فِيهِ طَسْتٌ تُغْسَلُ فِيهَا قُلُوبُ الْأَنْبِيَاءِ وَكَانَ التَّابُوتُ يَدُورُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ
ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ فَمَا تَابُوتُكُمْ قُلْنَا السِّلَاحُ قَالَ صَدَقْتُمْ هُوَ تَابُوتُكُمْ ش من در من التی ابتدائیه است
و مراد اینست که آن دو مثل یکدیگرند بنا بر اینکه مثل چیزی منضم با چیزی باشد غالبا پس چون دوری و بعد باشد
گویا که هر یک کدام از یکدیگر جدا شده بعد از اتصال مثل حدیث انا من علی و علی منی و میتواند بود که برای تبعیض باشد
بتقدیر مضاف یعنی من جنس التی و حاصل هر دو یکی است تلک مبتدا است و مشار الیه آن ریح است که مذکور شد السکینه خبر مبتدا است
و حاصل جواب اینست که آن ریح و آن سکینه که در تابوت بود یکیست بمعنی که واحد بالشخص است یا بمعنی که واحد
بالنوع است و این منافات ندارد با اینکه مراد از سکینه در آیت سوره فتح ایمان باشد چنانچه گذشت در کتاب الایمان
والکفر در احادیث باب دوم که باب ان السکینه هی الایمان است و کانت فیه تا آخر برای تعیین تقیه است و لهذا
ارجاع ضمیر مؤنث بطست شده با وجود آنکه مذکر است الطست بفتح طای بی نقطه و سکون سین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا
منقلب از سین بی نقطه ظرفی معروف که فارسی است و گاهی شین با نقطه مستعمل شود چنانچه در لغت عجم است الانبیا
در اول برای جنس است و در دوم برای عهد خارجی است و گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب سی و ششم که باب
ما عند الائمه من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و متاعه است که و ان عندی الطست الذی کان موسی یقرب به
القربان و بیان شده در شرح آن السلاح بکسر سین بی نقطه یراق جنگ و مراد اینجا جفر احمر است که بیاید در کتاب
الحجه در حدیث سیوم باب حلیم ترجمه گفتم که بسلامت دارد ترا الله تعالی چه چیز است سکینه یعنی که حقیقت سکینه چه چیز باشد

آرام در یافت پس چه چیزیست امام گفت که بادی است که بیرون می آید از بهشت آنرا صورتیست مانند صورت آدمی
و بوئیست خوش و آن بادیست که فرود آمد برابراهیم علیه السلم پس شروع کرد میگردید در دور کنجهای کعبه بر جاهای که ابراهیم
میگذاشت ستونهای کعبه را گفته شد امام را که آیا آن باد از ان سکینه است که گفته است الله عز و جل در سوره بقره که
در تابوت سکینه است از جانب صاحب کل اختیار شما و باقی مانده است از آل موسی و آل هرون امام گفت که آن باد
سکینه در تابوت بود و در ان تابوت طشتی که شسته میشد در ان طشت دلهای پیغمبران یعنی که هر کدام از
پیغمبران بنی اسرائیل که امام مفترض الطاعه میشد دل او در ان طشت شسته میشد و عادت این بود که آن تابوت
میگردید در میان بنی اسرائیل با آن پیغمبرانی که دل ایشان شسته میشد در ان طشت برای امامت بعد از ان امام
علیه السلم رو آورد بر ما پس گفت که پس چه چیزیست تابوت شما شیعه امامیه یعنی که آنچه در میان شما علامت
امامت امام است و دور میزند با امامان مفترض الطاعه مانند تابوت در امامان بنی اسرائیل که امت گفتیم سلاح
رسول الله است امام گفت راست گفتید آن تابوت شماست حل وان خرجت برا فقل الذی قال الله
عز و جل سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون فانه لیس من
عبد یقولها عند رکوبه فیقع من بعیر او دابة فیصیبه شیء باذن الله تر فاء در فیقع برای
تعقیب است پس یقع مرفوعست و همچنین است فیصیبه پس کلام دلالت بر عدم وقوع قایل نیست و میتواند بود
که فیصیبه برای سببیت باشد پس فیصیبه منصوب باشد و در کلام دلالت بر عدم وقوع قایل باشد یعنی و اگر بیرون
روی در راه صحرا پس بگو بعد از سوار شدن آنچه را که گفت الله عز و جل در سوره زخرف که ای تنزیه انکه بفرمان او
برای ما این مرکوب رام نمودیم برای آن بفرمان در آورندگان و بدرستی که ما سوی صاحب کل اختیار خود هر آینه
بازگشت کنندگانیم چه بدرستی که شان اینست که نیست هیچ بنده که گوید آن کلمه را نزد سوار شدن او
پس افتد از شتری یا اسبی مثلا چون برخورد او را خیری از آزار جهت الله تعالی حل ثم قال واذا اخرجت
من منزلک فقل بسم الله امنت بالله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله فان
الملائکة تضرب وجوه الشیاطین ویقولون قد سمی الله وآمن بالله وتوکل علی الله وقال
لا حول ولا قوة الا بالله تر بعد از ان امام گفت که پس چون بیرون روی از منزل خود پس بگو بنام خداست
این سفر من گرویدم بالله تعالی و توکل کردم بالله تعالی بخی و بدرستی عزم کسی انکاری و نه درستی و قوت عزم کسی
کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی چه بدرستی که فرشتگان میزنند روهای شیاطین را با بعضی که بر میگردد انشه
ایشانرا و میگویند که بتحقیق که نام برد الله تعالی را و مومن شد بالله و توکل کرد بر الله تعالی و گفت که نیست حولی



و در وقتی مگر بالله تعالی ششم حل قال لی ابو عبد الله علیه السلام اذا اراد احدکم شیئا فلیصل رکعتین
ثم لیحمد الله ولیثن علیه ویصلی علی محمد واهل بیته ویقول اللهم ان کان هذا الامر خیرا
لی فی دینی ودنیای فیسره لی واقدره وان کان غیر ذلک فاصرفه عنی فسالته ای شیء
اقرا فیهما فقال اقرا فیهما ما شئت وان شئت قرات فیهما قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون
گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که چون اراده کند یکی از شما چیزی را که متردد باشد در ان پس باید که گزارد دو رکعت
بعد از ان باید که سپاس کند الله تعالی را و باید که ستایش کند بر و بذکر اسماء حسنی و درود میکند بمحمد و اوصیای او
و میگوید که خداوندا اگر باشد این کار بهتر برای من در کار دین من و دنیای من پس آسان کن برای من و قضا و قدر
کن آنرا برای من و اگر باشد غیر آن پس برگردان آنرا از من پس پرسیدم امام را که چه چیز میخوانم در ان دو رکعت
بعد از سوره فاتحه پس امام گفت که بخوان در ان دو رکعت هرچه را که خواستی و اگر خواهی میخوانی در ان دو رکعت سوره
قل هو الله احد را در رکعت اول و سوره قل یا ایها الکافرون را در رکعت دوم مراد اینست که این بهتر است فی المحاسن هفتم حل
عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ربما اردت الامر تفرق منی فریقان احدهما
یامرنی والاخر ینهانی قال فقال اذا کنت کذلک فصل رکعتین واستخر الله مائة مرة ومرة ثم انظر
احزم الامرین لک فافعله فان الخیرة فیه ان شاء الله ولکن استخارتک فی عافیة فانه ربما خیر
للرجل فی قطع یده وموت ولده وذهاب ماله تر یفرق بفاء و راء بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غائب مجهول از
تفعیل برای تکثیر یا باب نصر است و جمله حالیه است الفریق بفتح فا و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف
طایفه بسیار از مردمان و استعاره شده اینجا برای عدد بسیار از علم بنفع در کاری یا در ترک آن کار پس من در حتی
برای تعیین مجاز نیست زیرا که فریقان که نایب فاعلست عبارتست از ... و لشکر در اینجا بمعنی علم بنفع که مقتضای بر کام
از ان دو لشکر خلاف مقتضای دیگریست و علم کسی بخیر او نیست و خیر او نیز نیست حقیقة امر و نهی در احدهما یامرنی
والاخر ینهانی عبارتست از اقتضای فعل و ترک و مراد اینست که از بسیاری وجوه نفع و ضرر که متعارض است متحیر بنگ و
بدرستی انم کرد و متردد شوم الاحزم بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و فتح زای با نقطه بصیغه افعل التفضیل آنچه احتیاط
در ان بیشتر باشد ثم انظر احزم الامرین اشارتست باینکه صلاح عقلی میباشد یعنی که میان هر فعل و ترک آن
رجحانی فی الجمله هست در نظر عاقل و برهان این است که هر فعل و ترک قطع نظر از اصالة العدم دو قسمت اول اینکه
رجحان فی الجمله یکی از ان دو را بر دیگری است در نظر عاقل دوم آنکه رجحانی نیست اصلا و بنا بر شق اول عدم حاجت
عقل ظاهر است زیرا که اصالة العدم معارضه نمیتواند کرد با نفعی که راجح سازد وجود را هر چند که کم باشد و بنا بر دوم

ترک راجع فعلیت بنابر اصالة العدم زیرا که دفع ضرر اهم از جلب نفع است و پشیمان شدن کسی که جزم کرده و مرتکب شده
از پشیمان شدن او که جزم کرده و اقدام نکرده مرکوز در اذهان عقلاست ابعد است که با وجود رجحان فی الجمله پشیمان
خاطر نمیباشد و این استخاره برای آنست یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم اسحق گفت که بامام
او را که بسا که اراده کردم کاری را برحالی که بسیار جدا کرده میشود از جمله من با یقینی که دو مشکر دارای من بهم میرسد که مقتضای
هر یکی ضد مقتضای دیگریست باعتبار اینکه یکی علم بنفع فعلی است و دیگری علم بنفع ترک آن فعلیست یکی از آن دو مشکر امر
میکند مرا بفعل و دیگری نهی میکند مرا از آن فعل اسحق گفت که پس امام گفت که چون اینچنان باشی بگذار دو رکعت طلب
کرده خیر کن از الله تعالی صد و یکبار بعد از آن نگاه کن احوط آن دو کار را برای تو پس بکن آنرا چه بدرستی که خیر در آنست
ان شاء الله تعالی و باید که باشد طلب خیر تو در عافیتی که هر بار گویی استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة چه بدرستی که بسا کسی
که خیر کرده شود برای او در بریدن دست او و مردن فرزند او و رفتن مال او دویم اصل عنهم علیهم السلام انّه
انّه قال لبعض اصحابه وقد سأله عن الامر يمضي فيه ولا يجد احدا يشاوره فكيف يصنع قال شاور
ربك فقال له كيف قال انو الحاجة في نفسك ثم اكتب رقعتين في واحدة لا وفي واحدة نعم
واجعلهما في بندقتين من طين ثم صل ركعتين واجعلهما تحت ذيلك وقل يا الله اني اشاورك
في امري هذا وانت خير مستشار ومشير فاشر علي بما فيه صلاح وحسن عاقبة ثم ادخل يدك
فان كان فيها نعم فافعل وان كان فيها لا لا تفعل هكذا تشاور ربك شرح ضمیر عنهم راجع بائمه معصومین
علیهم السلام است و مراد روایتست از یکی از ایشانست مثل قوله تعالی الملائکة و لهذا ارجاع ضمیر مفرد مرجع ضمیر جمع شده
یمضی بضاد با نقطه و یا بصیغه مضارع معلوم غایب معتل اللام یایی باب ضرب است المضی بضم میم و کسر ضاد و تشدید یا
رفتن و مراد اینجا فکر کردن در چیزیست و ضمیر مستتر راجع ببعض اصحابست و این از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال
محکی است زیرا که آن بعض اصحاب بصیغه متکلم وحده گفته است و خطاب را ابتدا قال فقال شاور بتکرار در سابق است برای
وقوع فاصله بسیار کیف بتقدیر کیف اشاور ربی است انو بفتح همزه و سکون نون و کسر واو امر بصیغه امر و بندقتین بضم با یک نقطه و سکون نون و ضم دال بی نقطه و قاف
و تاء وحدت یک گروهه است بفتح همزه و کسر شین با نقطه و سکون را بی نقطه بصیغه امر معتل العین واوی باب افعال
الاشاره بیرون آوردن عسل از کندوج و اینجا استعاره شده برای راهنمایی کسی که مشورت کند و تقدیر آن بما فیه
صلاح استعلامست حسن بضم حا و سکون سین مضاف عاقبة بقاف و با یک نقطه و در بعض نسخ بقاف و یا دو نقطه
با یاءست یعنی روایتست از یکی از معصومین علیهم السلام اینکه او گفت بعض یاران خود را برحالی که بتحقیق پرسیده بود
امام را از کاری جهد که فکر میکند در آن و نمی یابد کسی را که مشورت کند با او پس چگونه میکند امام گفت مشورت کن با صاحب

کل اختیار خود راوی گفت که پس بعض آن یاران گفت امام را که چگونه مشورت کنم با صاحب کل اختیار خود امام گفت که
قصد کن آن حاجت را در دل خود بعد از آن بنویس دو پاره کاغذ را در یکی لا و در یکی نعم و داخل کن آنها را در دو گروهه
از گل بعد از آن بگزار دو رکعت و بگذار آنها را در زیر دامن خود و بگو خداوندا بدرستی که من مشورت میکنم با تو در کار
خود و تو بهتر مشورت کرده شده و بهتر راهنمایی پس راهنمایی کن بر من کن بآنچه در آنست مصلحت و عاقبت بخیری بعد از آن
داخل کن دست خود را در زیر دامن برای بیرون آوردن یک گروهه پس اگر باشد در آن گروهه نعم پس بکن و اگر باشد
در آن لا مکن چنین مشورت میکنی با صاحب کل اختیار خود تا اینجا بود چهارم اصل باب الصلوة في طلب الرزق
شرح این باب بیان نماز و طلب روزیست و درین باب هفت حدیث است اول اصل شكا رجل الى ابي عبد الله
عليه السلام الفاقة والحرفة في التجارة بعد يسار قد كان فيه ما يتوجه في حاجة الا ضاقت عليه
المعيشة فامره ابو عبد الله عليه السلام ان يأتي مقام رسول الله صلى الله عليه وآله بين
القبر والمنبر فيصلي ركعتين ويقول مائة مرة اللهم اني اسألك بقوتك وقدرتك وبعزتك
وما احاط به علمك ان تيسر لي من التجارة اوسعها رزقا واعمها فضلا وخيرها عاقبة
قال الرجل ففعلت ما امرني به فما توجهت بعد ذلك في وجه الا رزقني الله عز وجل شرح
حرفه بکسر حا بی نقطه و سکون را بی نقطه و فا ضد برکت در مال ... فی وجه مضارع غایب معلوم باب تفعل از
قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است و تقدیر قول است یعنی شکایت برد مردی در مدینه سوی امام جعفر صادق علیه السلم
از نیازمندی و بی برکتی در سود و ابعد از وسعتی که بتحقیق بود در او گفت که رو نمی آورد در حاجتی مگر آنکه تنگ میشود بر
معاش پس امر کرد او را امام جعفر صادق علیه السلم باینکه رود نزد مقام رسول الله صلی الله علیه و آله در میان قبر و منبر
پس گزارد دو رکعت و گوید صد بار که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بتوانایی تو و وسعت عزت تو و بینایی تو
و آنچه احاطه کرده آن دانش تو از تو آسان کنی برای من از سود دادن آنرا باعتبار روزی و تمامتر
آنرا باعتبار فایده و بهتر آنرا باعتبار اثر گفت آن مرد که پس کردم آنچه امر کرد مرا بآن پس رو نیاوردم بعد از آن
در رای از کسب معاش مگر اینکه روزی داد مرا الله عز و جل دویم اصل جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا
رسول الله اني ذو عيال وعلي دين وقد اشتدت حالي فعلمني دعاء اذا دعوت به الله رزقني
الله تعالى ما اقضي به ديني واستعين به على عيالي فقال يا عبد الله توضأ واسبغ وضوءك
ثم صل ركعتين تتم الركوع والسجود فيهما ثم قل يا ماجد يا واحد يا كريم اتوجه اليك بمحمد
نبيك نبي الرحمة يا محمد يا رسول الله اني اتوجه بك الى الله ربك ورب كل شيء ان تصلي على

مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَسْأَلُكَ نَفْحَةً مِنْ نَفَحَاتِكَ وَفَتْحاً يَسِيراً وَرِزْقاً وَاسِعاً أَلُمُّ بِهِ شَعَثِي وَ
أَقْضِي بِهِ دَيْنِي وَأَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى عِيَالِي ش اين مضمون گذشت و در كتاب الدعا در حديث ششم باب الدعا للرزق گر
باب بخاء وسيوم است اسبغ بسين بی نقطه و با يك نقطه و غين با نقطه بصيغه امر باب افعال است اسباغ فراخ و بسيار
كردن چيزی وضوء كه بفتح و ضم واو بمعنی آب وضو است و مصدر بضم واو است و بمعنی اينجا مناسبت و فراخ كردن آب
وضو عبارتست از اتيان مستحبات وضو مثل شستن دو دست و مضمضه كردن و استنشاق و ريختن آب بيك
دفعه كه فراخ باشد تا اگر اغتراف از ان توان كرد آسان و اصلا بی نقطه و جيم ميتواند بود و بنا بر دوم بمعنی
بی نياز است ان تصلی ميتواند بود كه مجرور بدل اشتمال محمد نبيك باشد ميتواند بود كه تقدير لان تصلی باشد و متعلق
باشد با توجه اليك محمد نبيك نبی الرحمة زيرا كه يا محمد تا آخر جمله معترضه است النفحه بفتح نون و سكون فا و حاء بی نقطه
و تا و حدت يكبار وزيدن باد و اينجا استعاره شده برای بكرو آوردن دولت نفحات بفتح نون و فتح فا
الم بتشديد ميم بصيغه مضارع معلوم متكلم وحده از باب نصر است الم بفتح لام جمع متفرق الشعث بفتح شين
با نقطه و فتح عين بی نقطه و تا پراكندگی كار و مقصود جميع كارهای پراكنده سر و سامان است يعنی آمدم رو
سوی نبی خدا درود خدا بر او و آل او پس گفت ای رسول الله بدرستی كه من عيال دارم و بر من است قرضی و حقيق سخت است حال من
پس تعليم كن مرا دعائی كه چون بخوانم با آن الله تعالی را روزی كند مرا از فضل خود آنچه را كه ادا كنم با آن قرض خود را و مدد
جويم با آن در نفقه عيال خود پس گفت نبی خدا درود خدا بر او و آل او ای بنده خدا وضو بساز و فراخ كن آب وضوی خود را
بعد از ان بگزار دو ركعت بر حالی كه كامل كنی ركوع را و سجود را در ان دو ركعت پس بعد از ان بگو كه ای بزرگ ای يگانه
ای صاحب كرم رو می آورم سوی تو بمحمد پيغمبر تو كه پيغمبر رحمت است ای محمد ای رسول الله بدرستی كه من رو می آورم
بوسيله تو سوی الله تعالی كه صاحب كل اختيار تو و صاحب كل اختيار هر چيز است با آنكه درود كنی بمحمد و بر اهل بيت
او و طلب ميكنم از تو وزيدن نسيم دولتی را از جمله وزيدن نسيم دولت كه از جانب تست و گشادی را كه آسان
باشد و روزی را كه فراخ باشد كه جمع كنم با آن روزی فراخ پراكندگی كار خود را و ادا كنم با آن قرض خود را و مدد
جويم با آن نفقه عيال خود سيوم من ل عَنْ ابْنِ الطَّيَّارِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ كَانَ فِي
يَدِي شَيْءٌ فَتَفَرَّقَ وَضِقْتُ ضِيقاً شَدِيداً فَقَالَ لِي أَلَكَ حَانُوتٌ فِي السُّوقِ قُلْتُ نَعَمْ وَقَدْ تَرَكْتُهُ
فَقَالَ إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ فَاقْعُدْ فِي حَانُوتِكَ وَاكْنُسْهُ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى سُوقِكَ فَصَلِّ
رَكْعَتَيْنِ أَوْ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ش ضقت بكسر ضاد با نقطه و سكون قاف بصيغه ماضی معلوم معتل العين با ء متكلم
از باب ضرب است ضيقا بكسر ضاد و سكون يا دو نقطه در پايين است الحانوت بحاء بی نقطه و الف و ضم نون و سكون



واو و تا دو نقطه در بالا بر وزن فاعول دكان شراب فروشی و مراد اينجا مطلق دكان است كنس دكان رفتن باشد
چنانچه دكان شراب فروشی ميدارد و اكنس بنون و سين بی نقطه بصيغه امر باب نصر است يعنی روايت از حمزه بن
طيار كه كوفی بود و گفت كه گفتم در مدينه امام جعفر صادق عليه السلام را كه بدرستی كه شان اين است كه بود در دست من چيزی
از مال پس پراكنده شده و تنگدست شدم تنگی سخت پس امام گفت مرا كه آيا ترا دكانی كه خانه در عقب باشد هست در بازار
كوفه گفتم آری و بتحقيق و الله اشتم آنرا امام گفت كه چون برگردی سوی كوفه پس بنشين در دكان خود و جاروب كن
آنرا پس چون اراده كنی كه از منزل خود بيرون روی سوی بازار خود پس بگزار دو ركعت يا چهار ركعت پس تو قُلْ فِي
دُبُرِ صَلَوَاتِكَ تَوَجَّهْتُ بِلَا حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ وَلَكِنْ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ أَبْرَأُ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ إِلَّا
بِكَ فَأَنْتَ حَوْلِي وَمِنْكَ قُوَّتِي اللَّهُمَّ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقاً طَيِّباً كَثِيراً وَأَنَا خَافِضٌ فِي
عَافِيَتِكَ فَإِنَّهُ لَا يَمْلِكُهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ ش با در بلا حول و در بحولك صله توجهت است باعتبار تضمين معنی وثوق
الحول بفتح حاء بی نقطه و سكون واو چاره و ورستی عزم كسی از كاری القوه بضم قاف و تشديد واو راستی و عدم انكار و عزم
كسی از كاری نفی اعتماد و وثوق بحول و قوه خود و مراد ان غير الله تعالی عبارتست از اعتقاد دو بطلان مذهب معتزله قدريه
كه بنده را مستقل در قدرت بر فعل و ترك فعل ميشمرند و بيان شد در كتاب التوحيد در باب الجبر والقدر والامر بين
الامرين و در باب الاستطاعه و فرآن دو باب الخافض بخاء با نقطه و ضاد با نقطه بصيغه اسم فاعل باب حسن خوش
عيشی فی برای سببيت است يعنی بعد از ان بگو در عقب نماز خود وقت اراده رفتن سوی بازار كه رو آوردم
سوی بازار ای بی وثوق بحولی كه از جانب من باشد و نه قوتی كه از جانب من باشد يعنی كه ترك آنچه ترك خواهم كرد
در بازار و فعل آنچه فعل خواهم آورد در بازار بوسيله اگری من نخواهد بود و من مستقل در ان نخواهم بود و ليك
توجه و وثوق من بحول تو و قوت تست بيزارم ميشوم از هر حولی و هر قوتی كه بوسيله اگری كسی باشد مگر بوسيله
اگری تو پس تو ای حول من در بازار و از جانب تست قوت من در بازار خداوندا پس بنا بر اين تو صدور توفيق
كه بحول و قوت تو دارم و بحول و قوت ديگری ندارم روزی كن مرا از عطای تو كه فراخ است روزی را كه بسيار باشد
بر حالی كه من خوش عيش باشم بسبب فراغت تو يعنی فراهمی كه بوسيله اگری تو باشد چه بدرستی كه شان اين است
كه مالك و صاحب اقتدار فراغت عيش و ديگری غير تو نيست قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ وَكُنْتُ أَخْرُجُ إِلَى دُكَّانِي
حَتَّى خِفْتُ أَنْ يَأْخُذَنِي الْجَابِي بِأُجْرَةِ دُكَّانِي وَمَا عِنْدِي شَيْءٌ قَالَ فَجَاءَنِي جَالِبٌ بِمَتَاعٍ فَقَالَ تُكْرِينِي
نِصْفَ بَيْتِكَ فَأَكْرَيْتُهُ نِصْفَ بَيْتِي بِكِرَاءِ الْبَيْتِ كُلِّهِ قَالَ وَعَرَضَ مَتَاعَهُ فَأُعْطِيَ بِهِ شَيْئاً
لَمْ يُعْطَ ش خفت بكسر خا با نقطه و سكون فا بصيغه ماضی معلوم معتل العين و اوی متكلم وحده از باب علم است الجابی

بجیم و با یکنقطه و با بصیغه اسم فاعل محل اللام باید و واوی باب ضرب و باب علم تحصیلدار خراج و مانند آن آنکه
بضم همزه و سکون جیم و را بینقطه کرایه و مراد اینجا کرایه زمین است که در ارض خراجیه میباشد اگرچه عمارت آن
کرایه ندارد یا مراد جزای عملست یعنی مالیه که عامل میگیرد در برابر کار کردن پس از اهل بازار و دکان المجالب بجیم
و با یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و ضرب آنکه متاع را از دیاری بدیاری آورد برای فروختن تکرنی برا بینقطه
و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب باب افعالست و خبر بمعنی امر است الاکرا بکرایه دادن چیزی الکراء
بکسر کاف و الف ممدوده کرایه عرض بعین بینقطه و را بینقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التعریض
چیزرا مهیای فروختن و مانند آن کردن باجره برای مقابله است و ضمیر راجع بکرا است ضمیر لم یعد راجع بمتاع است
ومراد اینست که احتمال کرده قدری از متاع دارد که مشتمل بر ربا در طلب من بود و احتیاج برافنی کردن من شود
تا بیع واقع شود (متن) ابن طیار گفت که پس کردم آنچه را که امام فرمود و عادت من این بود که بیرون میرفتم سوی دکان
خود تا آنکه ترسیدم از اینکه بگیرد مرا تحصیلدار خراج کرایه دکان من برحالی که نباشد نزد من چیزی ابن طیار گفت
پس آورده آورنده متاع را پس گفت مرا که کرایه ده بمن نصف خانه دکان ترا پس کرایه دادم باو نصف خانه دکان
خود را اکرا بیعانه یعنی آن بمعنی آنچه گنجایش داشت که کل خانه را با آن کرایه دهند ابن طیار گفت و اگر متاع خود را
برای فروختن پس داد در مقابل کرایه من چیزی از متاع را که نفروخت آنرا الکه احسان کرد (متن) فقلت له
هل لك الى خير تبيعني عدلا من متاعك هذا ابيعه واخذ فضله وادفع اليك ثمنه قال
وكيف لي بذلك قال قلت ولك الله على بذلك فقال خذ عدلا منها فاخذته ورقمته وجاء برد
شديد فبعت المتاع من يومي ودفعت اليه الثمن واخذت الفضل فما زلت اخذ عدلا عدلا
فابيعه واخذ فضله وارد عليه راس المال حتى ركبت الدواب واشتريت الرقيق و
بنيت الدور (شرح) الى متعلق بمحذوف است بتقدیر میل الی خیر و خیر افعل التفضیل است بمعنی احسانی که بهتر از احسانها باشد
تبیعنی بتقدیر ان ناصبه است بدل اشتمال خیر است و مرفوع و منصوب میتواند بود ابیعه مرفوع است و جمله استیناف
بیانیه سابق است یا در بذلك دو جا متعلق بمحذوف است بتقدیر تکفیل بذلك عدلا بکسر عین بینقطه و سکون دال
بینقطه است من در منها برای تبعیض است و مرجع ضمیر مونث تلك الاعدال علی است باعتبار اینکه کلمه است
یا فقره است یا باعتبار اینکه بیان است و میتواند بود که من برای تبعیض باشد ضمیر مونث راجع باشد بعدلها یکه
مفهوم است از کلام سابق رقمته برا بینقطه و قاف بصیغه ماضی متکلم وحده از باب نصر است الرقم نوشتن
و مراد اینجا نوشتن در دستک است بتفصیل تا قیمت هر متاعی معلوم شود یا مراد نوشتن شکست که در ان



مبلغ و حق و تاریخ او نوشته میشود ما زلت بحرف نفی و کسر زای با نقطه و سکون لام بصیغه ماضی متکلم العدم
داوی متکلم وحده از باب علم از افعال ناقصه است و ضمیر متکلم اسم آنست و جمله خبر آنست الرقیق بفتح را بینقطه
و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف جمع رق بکسر راء و تشدید قاف بندگان الدور بضم دال بینقطه
و سکون واو و راء بینقطه جمع دار خانها (ح) یعنی گفتم او را که آیا ترا میل هست سوی احسانی که بهتر باشد از کل
کردی اینکه فروشی بمن عدلی بار را از این متاع خود میان این آنکه میفروشم آنرا و نگاه میدارم برای خود
زیادتی آنرا و تسلیم میکنم سوی تو قیمت آنرا امر دگفت و چگونه میشود برای من کفیل آنچه گفتی که قیمت آنرا تسلیم کنی
ابن طیار گفت گفتم که و برای تست از خدا تعالی بر من کفیل آمد گفت پس بگیر یک عدلی بار از آن سبب آنکه گفتی پس
گرفتم آنرا و نوشتم آنرا و آمد سرمای سخت پس فروختم آن متاع را در همان روز خود تسلیم کردم سوی او آن قیمت را
و نگاه داشتم زیادتی را پس همیشه گرفتم یک یک عدلی را پس میفروختم آنرا و نگاه میداشتم زیادتی آنرا و بر میگردانیدم
بر او اصل المال را تا آنکه سوار شدم اسبان را و خریدم غلامان و کنیزان را و بنا کردم خانها را (حدیث چهارم مجهول) عن
ابن الوليد بن صبيح عن ابيه قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام يا وليد ان حانوتك من المسجد
فقلت على بابه فقال اذا اردت ان تاتي حانوتك فابدأ بالمسجد فصل فيه ركعتين او اربعا
ثم قل غدوت بحول الله وقوته وغدوت بلا حول مني ولا قوة بل بحولك وقوتك يا رب
اللهم اني عبدك التمس من فضلك كما امرتني فيسر لي ذلك وانا خافض في عافيتك (شرح) غدوت
بغین با نقطه و دال بینقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر است الغدو بفتح غین با نقطه و دال بینقطه
و سکون واو در اول روز رفتن بکاری و توضیح باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق (متن) روایت است از ابن صبیح
بن ولید بفتح واو و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بینقطه ابن صبیح بضم صاد بینقطه و فتح با یکنقطه و
سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بینقطه از پدرش گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای ولید کجاست
دکان تو در کوه نسبت بمسجد پس گفتم که بر در مسجد است پس امام گفت که چون اراده کنی که آیی به دکان خود ابتدا کن
بمسجد پس نماز گزار در ان دو رکعت یا چهار رکعت بعد از ان بگو که حرکت اول روز کردم بحول الله و قوه او
و حرکت اول روز کردم بی قوت بحول از جانب من و نه قوه من بلکه بحول تو و قوت تو ای صاحب کل اختیار من
خداوندا بدرستی که من بنده توام طلب میکنم از عطای تو چنانچه امر کردی مرا و بهره مراد بآیه فاذا قضيت الصلوة فانتشروا
في الارض وابتغوا من فضل الله و در سوره نساء واسئلوا الله من فضله پس آسان کن برای من آنرا و حالی که
من خوشحال باشم بسبب عافیت تو (حدیث پنجم مجهول) عن رجل من اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام

قال قال لي يا فلان أما تغدو في الحاجة أما تمرّ بالمسجد الأعظم عندكم بالكوفة قلت بلى قال فصلّ
فيه أربع ركعات قل فيهن غدوت بحول الله وقوته غدوت بغير حول مني ولا قوة ولكن
بحولك يا رب وقوتك أسألك بركة هذا اليوم وبركة أهله وأسألك أن ترزقني من فضلك
حلالا طيبا تسوقه إليّ بحولك وقوتك وأنا خافض في عافيتك ترجمه [illegible]
ع روايت است از مردی از ياران ما از اهل كوفه از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه امام گفت مرا كه ای فلان
آيا چون حركت اول روز ميكنی برای حاجت آيا كه نميگذری بمسجد بزرگتر نزد شما در كوفه گفتم بلی امام گفت پس بگذار در آن مسجد
چهار ركعت بگو در آنها كه حركت اول روز نمودم و توفيق كردم بحول الله و قوت او بغير حولی كه از جانب من باشد
و نه قوتی كه از جانب من باشد وليكن بحول تو ای صاحب كل اختيار من و قوت تو طلب ميكنم از تو بركت اين روز را
و بركت اهل آنرا و طلب ميكنم از تو اينرا كه روزی كنی مرا از عطاهای تو حلالی پاكيزه و آنكه رانده آنرا بسوی من بحول تو
و قوت تو در حالی كه من خوش عيش باشم دوم حل قال أبو عبد الله عليه السلام من جاع فليتوضأ وليصلّ
ركعتين ثم يقول يا رب إني جائع فأطعمني فإنه يطعم من ساعته ترجمه گفت امام جعفر صادق عليه السلام
كه هر كه گرسنه شود پس بايد كه وضو سازد و بگذارد دو ركعت بعد از آن ميگويد كه ای صاحب كل اختيار من بدرستی
كه من گرسنه ام پس اطعام كن مرا پس بدرستی كه او اطعام كرده ميشود در همان ساعت خود سوم حل عن أبي عبد الله
عليه السلام قال إذا غدوت في حاجتك بعد أن تجب الصلوة فصلّ ركعتين فإذا فرغت من
التشهد قلت اللهم إني غدوت التمس من فضلك كما أمرتني فارزقني من فضلك رزقا حلالا طيبا وأعطني فيما
رزقتني العافية تعيدها ثلث مرات شرح تجب بجيم و تخفيف با بصيغه معلوم مانند معتل الفا باب ضرب است
والصلوة مرفوع و فاعل است و وجوب بمعنی ثبوت و بمعنی استقرار آمده و اين اشارتست بآنكه نماز نافله مبتدا
بعد از فريضه صبح و پيش از طلوع آفتاب مكروه است لما امرتنی اشارتست بآيت سوره نساء كه و اسئلوا الله من
فضله ترجمه روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون حركت اول روز كنی برای حاجت خود بعد از آنكه
ثابت شود نماز نافله پس بگذار در مسجدی از مساجد يا در موضعی ديگر دو ركعت پس چون فارغ شوی از تشهد ميگوئی
كه خداوندا بدرستی كه من حركت اول روز كردم در حالی كه طلب ميكنم از عطای تو چنانچه امر كردی مرا پس روزی كن
روزی حلال پاكيزه بده مرا در آنچه روزی كنی مرا از عافيت اعاده ميكنی آن كلمات را سه بار چهارم حل ثم تضع ركعتين
اخراوين فإذا فرغت من التشهد قلت بحول الله وقوته غدوت بغير حول مني ولا قوة ولكن
بحولك يا رب وقوتك وأبرأ إليك من الحول والقوة اللهم إني أسألك بركة هذا اليوم

وبركة

وبركة أهله وأسألك أن ترزقني من فضلك رزقا واسعا طيبا حلالا تسوقه إليّ بحولك
وقوتك وأنا خافض في عافيتك تقولها ثلاثا شرح اخراوين بضم همزه و سكون خا با نقطه تثنيه اخرى است
بنا بر كردن واو و برای التقاء ساكنين و توضيح باقی اين ظاهر است از شرح حديث سيوم اين باب ترجمه بعد از آن
ميگذاری دو ركعت ديگر پس چون فارغ شوی از تشهد ميگوئی بحول خدا و قوت او حركت اول روز و توفيق كردم
بغير حولی كه از من باشد و نه قوتی كه از من باشد وليكن بحول تو ای صاحب كل اختيار من و قوت و بيزاری ميجويم
بسوی تو از هر حول و قوت كه از ديگری باشد خداوندا بدرستی كه من طلب ميكنم از تو بركت اين روز را و بركت
اهل آنرا و طلب ميكنم از تو اينرا كه روزی كنی از عطای تو روزی حلال فراخ پاكيزه حلال را كه رانی آنرا بسوی من
بحول تو و قوت تو در حالی كه من خوش عيش باشم بسبب فراغت تو ميگوئی آن كلمات را سه بار [illegible]
اصل باب صلوة الحوائج شرح الحوائج بفتح حا بی نقطه و واو و الف و همزه و جيم جمع حاجت چيزيكه احتياج بآنها
باشد متن اين باب بيان نماز حاجتهاست درين باب يازده حديث است اول حل دخلت على أبي عبد الله
عليه السلام فقلت جعلت فداك إني اخترعت دعاء قال دعني من اختراعك إذا نزل بك أمر
فافزع إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وصلّ ركعتين تهديهما إلى رسول الله صلى الله عليه
وآله قلت كيف أصنع قال تغتسل وتصلي ركعتين تستفتح بهما افتتاح الفريضة وتتشهد
تشهد الفريضة شرح دخلت تا آخر دعنی بفتح دال بی نقطه و سكون عين بی نقطه و نون وقايه و يای متكلم امر
معتل الفاء واوی باب منع است الودع بفتح واو واگذاشتن و تعديه آن بمفعول دوم بمن برای تضمين معنی
تبعيد است افزع بفا و زای با نقطه و عين بی نقطه صيغه امر باب علم و منع است الفزع بفتح فا و فتح و سكون زای
زاری كردن تهديهما بدال بی نقطه و يا دو نقطه در پايين صيغه مضارع مخاطب معتل اللام يائی باب افعال جمله حاليه است
ظاهر تغتسل و تصلي است كه با غسل مستحب و وضو در كار نيست و بيان اين شد در كتاب الطهارة در احاديث باب
صفة الغسل و الوضوء قبله و بعده تا آخر كه باب سيوم است افتتاح منصوب و مفعول مطلق برای تشبيه يا برای نوعيت
و مراد اينست كه هفت تكبير و دعاهای افتتاح كه در اول فريضه مستحب است چنانكه می آيد در حديث اول باب النوادر اينجا نيز
مستحب است تتشهد در اول صيغه مضارع مخاطب باب تفعل بحذف يكی از دو تا ست و دوم صيغه باب تفعل منصوب و مفعول مطلق
برای تشبيه يا برای نوعيت و مراد ضم مستحبات تشهد است چنانچه می آيد نيز در حديث اول باب النوادر ترجمه گفتم
بر امام جعفر صادق عليه السلام پس گفتم كه قربانت شوم بدرستی كه من اختراع كردم دعائی را در طلب حاجت امام گفت كه واگذار
مرا از اختراع تو چون فرود آيد بتو حاجتی پس زاری و استغاثه كن بسوی رسول الله صلى الله عليه و آله و بگذار دو ركعت جا...

که به یکی آنها را سوی رسول الله صلی الله علیه و آله کنم جلوه دستیکم امام گفت که غسل طلب حاجت میکنی و میگزاری دو رکعت
ابتدا میکنی مانند ابتدای نوافل و تشهد میکنی مانند تشهد فریضه ش فاذا فرغت من التشهد و سلمت قلت اللهم
انت السلام و منک السلام و الیک السلام اللهم صل علی محمد و آل محمد و بلغ روح محمد منی السلام
و ارواح الائمة الصادقین سلامی و اردد علیّ منهم السلام و السلام علیهم و رحمة الله و برکاته
اللهم ان هاتین الرکعتین هدیة منی الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاثبنی علیهما ما
املت و رجوت فیک و فی رسولک یا ولی المؤمنین ش سلام بفتح سین بی نقطه در اصل مصدر است
بمعنی بی آزار بودن و مستعمل میشود در اینجا از جانب آن آزار بکسی نرسد و هر آزاری که بوسیله آن بکسی رسد از جهت
آن باشد مثل عدالت و مثل عهد الهی چنانکه گذشت در کتاب العشره در حدیث چهارم باب التسلیم که [illegible]
فان سلام الله لا ینال الظالمین و سلام چون محمول شود بر کسی مراد اینست که صاحب اعلام اسلام است پس کسی که غیر
الله تعالی محمول نمیشود و چون محمول شود بر فعلی مراد اینست که مشتمل بر عدالت است اثبنی بثای سه نقطه و با یک نقطه و نون
و قایه و یای متکلم بصیغه امر معتل اللام واوی باب افعال است املت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر یا باب
تفعیل است فرق میان امل و رجا اینست که امل متعلق بچیزهای دور میباشد و رجا متعلق بنزدیک است ش
یعنی چون فارغ شوی از تشهد و سلام دهی میگوئی خداوندا توئی سلام و از جانب تست سلام بمعنی که علم باحکام
حلال و حرام که مشتمل بر عدالت است حاصل نمیشود مگر بوسیله وحی تو با پیغمبر و سوی تست سلام بمعنی که هر چه از اعمال
خلایق که حق باشد مقبول تست خداوندا درود کن بر محمد و آل محمد و برسان روح محمد را از جانب من سلام
و برسان ارواح امامان راستگو را سلام من و برگردان بمن از جانب ایشان سلام را و سلام بر ایشان
باد و رحمت خدا و برکتهای خدا خداوندا بدرستی که این دو رکعت هدیه است از جانب من بسوی رسول الله صلی الله
علیه و آله پس ثواب ده مرا بر آن دو رکعت آنچه را که آرزو دارم و امید دارم در تو و در رسول تو ای کارساز
مؤمنان ثم تخر ساجدا و تقول یا حی یا قیوم یا حیا لا یموت یا حی لا اله الا انت یا ذا الجلال
و الاکرام یا ارحم الراحمین اربعین مرة ثم تضع خدک الایمن فتقولها اربعین مرة ثم
تضع خدک الایسر فتقولها اربعین مرة تخر با خاء نقطه دار و تشدید را بصیغه مضارع معلوم باب
باب نصر یا ضرب است لا تموت بصیغه مضارع مخاطب است زیرا که اگر بصیغه غائب میبود حیا منصوب میبود اربعین
مرة متعلق بمجموع یا حی یا قیوم تا آخر است بعد از آن میافتی بسجده کنان و میگوئی که ای زنده ای بنهایت
ایستادگی کننده بکار خلایق ای زنده نمیری ای زنده نیست مستحق عبادت مگر تو ای صاحب بزرگی و گرامی کردن



هرگرامی ای رحم کننده ترین رحم کنندگان چهل بار بعد از آن بگذار پهلوی راست روی خود را بر سجده گاه پس میگوئی
آن کلمات را بعد از آن بگذار پهلوی راست روی خود را بر سجده گاه پس میگوئی آن کلمات را چهل بار بعد از آن
بگذار پهلوی چپ روی خود را پس میگوئی آن کلمات را ثم ترفع راسک و تمد یدک فتقول اربعین
مرة ثم ترد یدک الی رقبتک و تلوذ بسبابتک و تقول ذلک اربعین مرة ثم خذ لحیتک بیدک
الیسری و ابک او تباک و قل یا محمد یا رسول الله اشکو الی الله و الیک حاجتی و الی اهل بیتک
الراشدین حاجتی و بکم اتوجه الی الله فی حاجتی ثم تسجد و تقول یا الله یا الله حتی ینقطع نفسک
صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا قال ابو عبد الله علیه السلام فانا الضامن علی الله عز
و جل ان لا یبرح حتی تقضی حاجته کشیدن انگشت سبابه در وقت دعا دو احتمال دارد اول اینکه بعنوان
دور کردن آنها از رو باشد در جانب قبله چنانچه در صورت ابتهال مذکور شد در کتاب الدعا در حدیث اول باب
چهارم که باب الرهبة و الرغبة تا آخر است دوم اینکه بعنوان دور کردن نباشد چنانچه در صورت [illegible] میباشد
و این نیز بیان شده در الحدیث کتاب الدعا و جنبانیدن یک انگشت و دو انگشت در صورت تبتل و تضرع نیز مذکور شد
در الحدیث کتاب الدعا تلوذ بذال با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معتل العین واوی باب نصر است اللوذ بفتح لام
و سکون واو پناه بردن بچیزی و مراد اینجا چیزی است که علامت پناه بردن بالله تعالی باشد یا برای آن است
السبابه بفتح سین بی نقطه و تشدید با یک نقطه و الف و با یک نقطه انگشتی است که پهلوی انگشت بهم طرف
و الی الله و الی اهل خبر مبتدا است و حاجتی مبتدا است و جمله استیناف بیانیه اشکو است بعد از آن بردار
سر خود را و دراز میکنی دست خود را چنانچه در وقت زاری در دعا میباشد و میگوئی چهل بار بعد از آن برمیگردانی دست
خود را سوی گردن خود بعنوان چپ راست یا بعنوان دیگر و پناه میبری بوسیله جنبانیدن انگشت شهادت
خود و میگوئی آنرا چهل بار بعد از آن بگیر ریش خود را بدست چپ خود و گریه کن یا خود را بصورت گریه کنندگان و بگوئی محمد
ای رسول الله شکایت میکنم بیان این را که سوی الله تعالی است و سوی تست حاجت من و سوی اوصیای راشدین تست
حاجت من و بوسیله شما متوجه میشوم سوی الله تعالی در حاجت خود بعد از آن بسجده میکنی و میگوئی ای الله ای الله تا آنکه
برید شود نفس و درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین مراد اینست که حاجت خود را مذکور کن گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که پس منم ضامن بر الله عز و جل آنرا که از مکان خود نرود تا آنکه بر آورده شود حاجت او
عن بعض اصحابنا رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال فی الرجل یحزبه الامر و یرید الحاجة
قال یصلی رکعتین یقرأ فی احدیهما قل هو الله احد الف مرة و فی الاخری مرة ثم یسأل حاجته

مراد برفع اینجا عرض نمودن است مثل آنچه گذشت در حدیث ششم باب هشتاد و پنجم پس ضمیر قال در اول راجع
بعض اصحابنا است و میتواند بود که مراد برفع بالا بردن سند حدیث باشد و ضمیر قال دوم راجع با امام باشد
و دوم تکرار اول باشد نجزیه بکاف منقطه و زای با نقطه و نون بصیغه مضارع معلوم غائب باب افعال یا باب نصر است
روایتست از بعض یاران ما که رفع کرد آنچه را که مذکور میشود سوی امام جعفر صادق علیه السلم بیان این آنکه آن بعض
اصحاب گفتگو کرد با امام در مردی که ممکن میکنند او را کاری عمده یا میخواهد حاجتی را امام گفت که میگزارد دو رکعت
میخواند بعد از سوره فاتحه در یکی از آنها سوره قل هو الله احد را هزار بار و در دیگری یکبار بعد از آن طلب میکند حاجت
خود را   قلت للرضا علیه السلام جعلت فداك علمنی دعاء لقضاء الحوائج فقال اذا كانت
لك حاجة الى الله عز وجل مهمة فاغتسل والبس انظف ثيابك وشم شيئا من الطيب ثم ابرز تحت
السماء فصل ركعتين تفتتح الصلوة فتقرأ فاتحة الكتاب وقل هو الله احد خمس عشرة مرة
ثم تركع فتقرأها خمس عشرة مرة ثم تتمها على مثال صلوة التسبيح غير ان القراءة خمس عشرة مرة
فاذا سلمت فاقرأها خمس عشرة مرة ثم تسجد فتقول في سجودك اللهم ان كل معبود من لدن
عرشك الى قرار ارضك فهو باطل سواك فانك انت الله الحق المبين اقض لي حاجة كذا وكذا الساعة
الساعة وتلح فيما اردت   ابرز بباء بی‌نقطه و را بی‌نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب نصر یا علم است و میتواند بود
که خمس عشرة مرة همه جا متعلق بمجموع قرائت فاتحة الكتاب و قل هو الله احد باشد و میتواند بود که همه جا متعلق
بقرائت قل هو الله احد تنها باشد و مناسب حدیث آینده این است که در اول متعلق بمجموع باشد و در باقی متعلق
بقرائت تنها باشد قل هو الله احد تنها باشد لدن بفتح لام و ضم دال بی‌نقطه و سکون نون اینجا ظرف مکانست
و در آن لغات دیگر جایز است و مراد بعرش اینجا سطح محیط بجمیع اجسام است القرار بفتح قاف مصدر باب ضرب
و علم مصدر حرکت و مراد بقرار ارض اینجا مرکز و تحت زمین است خواه در خارج زمین باشد انبا طل بکار نیامدنی و مراد
اینست که عبادت آن بکار نمی‌آید سواك برای استثنای متصل است و این لازم ندارد این را که الله تعالی مکانی باشد
چنانچه ظاهر شد در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب الحركة والانتقال که باب نوزدهم است در تفسیر آیت
سوره زخرف و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله تلح بتشدید حا بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب افعالست
و مراد بالحاح مبالغه در دعا است مثل توسل بمحمد و آله و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در
حدیث یازدهم باب دعوات موجزات لجميع الحوائج که آخر ابواب است   گفتم امام رضا علیه السلم را که قربانت
شوم تعلیم کن مرا دعایی برای برآوردن حاجتها پس امام گفت که چون باشد ترا حاجتی سوی الله عز و جل که مهم باشد

برطلبی

پس غسل کن و بپوش پاکیزه ترین جامه‌های خود را و بو کن چیزی از خوشبو پس بعد از آن ظاهر شو در زیر آسمان پس بگذار
دو رکعت بیان این آنکه ابتدا میکنی آن نماز را بتکبیر احرام پس میخوانی سوره فاتحة الكتاب و سوره قل هو الله احد را
پانزده بار بعد از آن رکوع میکنی و میخوانی آن را پانزده بار بعد از آن اتمام میکنی آن نماز را بر مانند نماز جعفر طیار
که بیان شد در باب صلوة التسبيح تفاوت اینست که قرائت اینجا در آنچه تعیین باعتبار آن شده پانزده بار است و
در نماز جعفر تسبیح بزرگ ده بار است پس چون سلام دهی پس بخوان سوره قل هو الله احد را پانزده بار بعد از آن
سجده میکنی پس میگویی در سجده خود که خداوندا بدرستی که هر معبودی از نزد عرش تو تا قرار زمین تو پس آن بکار
نیاید است غیر تو بدرستی که توئی الله پس آن حق ثابت که ظاهر شود که بکار آمدنی ظاهر است بر آور برای من حاجت چنین
و چنین را در همین ساعت در همین ساعت و الحاح میکنی در آنچه خواستی   جابر عن ابي علي الحذاء قال حضرت ابا
عبد الله عليه السلام فاتاه رجل فقال له جعلت فداك اني ابتليت ببلية استحيي ان اذكرها فقال له
استر ذلك وقل له يصوم يوم الاربعاء والخميس والجمعة ويخرج اذا زالت الشمس ويلبس ثوبين
اما جديدين واما غسيلين حيث لا يراه احد فيصلي ويكشف عن ركبتيه ويمطي براحتيه الارض
وجبينيه   استحیی بکسر حای بی‌نقطه و سکون یا بصیغه مضارع متکلم وحده از معتل العین یایی و معتل اللام یایی باب استفعال است
که در کتابها الاربعاء بفتح همزه و سکون را بی‌نقطه و فتح و کسر و ضم با یک نقطه و عین بی‌نقطه و الف ممدوده چهارشنبه
الخمیس بفتح خای با نقطه و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه پنجشنبه یمطی بطا بی‌نقطه و الف منقلب از
واو بصیغه مضارع غایب باب تفعیل است التمطی دراز شدن و مراد اینجا رسیدنست با دو براحتیه برای تعدیه است
الراحة برا بی‌نقطه و الف و حا بی‌نقطه شکم دست جبینیه بفتح جیم و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون
معطوف و یا تثنیه جبین دو پهلوی پیشانیست و معطوفست بر راحتیه و این اشارتست بانکه میباید که سجده گاه
خاک باشد تا دو پهلوی پیشانی را نیز گیرد   روایتست از ابو علی حذا بفتح حا بی‌نقطه و تشدید ذال با نقطه
و الف و زای با نقطه گفت که حاضر شدم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس آمد نزد او مردی پس گفت او را که قربانت
شوم مرا دردی یا بلاییست که شرم میدارم از آنکه مذکور کنم آن را پس امام گفت او را که پوشیده دار آن را و بگو
او را که روزه دارد در روز چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه و بیرون رود چون زوال آفتاب شود و مراد زوال روز
آدینه است یا مراد زوال هر یک از این سه روز است و بپوشد دو جامه را که یا نو باشند یا شسته و مراد لنگ و
ردا است در جایی که نبیند او را هیچ کس و نماز گزارد و بردارد از دو زانوی خود یا معنی که در وقت سجده
دو زانوی خود را بزمین متصل کند و رساند دو شکم دست خود را بزمین و دو جبین خود را نیز مراد اینست که تا

نماز برپای جای نماز و مانند آنها باشد بلکه بر روی زمین و خاک آن باشد وَيَقْرَأُ فِي صَلَوتِهِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ
عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا رَكَعَ قَرَأَ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَإِذَا سَجَدَ
قَرَأَهَا عَشْرًا فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَسْجُدَ قَرَأَهَا عِشْرِينَ مَرَّةً فَيُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ عَلَى مِثْلِ هَذَا
و بخواند در نماز خود سوره فاتحة الکتاب را ده بار و قل هو الله احد را ده بار پس چون بردارد سر خود را قبل از آنکه
سجده دیگر کند بخواند سوره قل هو الله احد را بیست بار میگزارد چهار رکعت را بدو سلام بر مانند آنچه مذکور شد
وَإِذَا فَرَغَ مِنَ التَّشَهُّدِ قَالَ يَا مَعْرُوفًا بِالْمَعْرُوفِ يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ يَا آخِرَ الْآخِرِينَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ
يَا رَازِقَ الْمَسَاكِينِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي اشْتَرَيْتُ نَفْسِي مِنْكَ بِثُلُثِ مَا أَمْلِكُ فَاصْرِفْ شَرَّ مَا
ابْتُلِيتُ بِهِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ المتین منصوب و صفت ذا القوه است و میتواند بود که مجرور باشد
وصفت القوه باشد یا مجرور بجر جوار باشد نظر قرائت شاذه که منقول از یحیی و اعمش شده در آیت سوره ذاریات
ذو القوة المتین که ایشان بجر المتین خوانده اند و باقی قرا برفع خوانده اند املک بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده
از معتل اللام یائی باب افتعالست الابتلا آزمودن ببلا و مانند آن پس چون فارغ شود از تشهد یا بمعنی که
سلام نیز دهد گوید که ای مشهور بعطا و احسان ای پیش پیشینیان و ای پس پسینیان ای صاحب قدرت مستحکم
یا بمعنی که احتمال عجز ندارد ای نهایت روزی رسان مساکین ای رحم کننده تر رحم کنندگان بدرستی که من خریداری
کردم خود را از تو بدو دانگ آنچه مالک میشوم پس برگردان از من ضرر آنچه را که مبتلا شدم بآن بدرستی که تو
بر همه چیز بغایت توانائی مخفی نماند که بنابرین مبادا هرکه دو دانگ مالیرا که مالک شود تصدق کند سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَأَتَمَّ رُكُوعَهُمَا
وَسُجُودَهُمَا ثُمَّ جَلَسَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
ثُمَّ سَأَلَ اللَّهَ حَاجَتَهُ فَقَدْ طَلَبَ الْخَيْرَ مِنْ مَظَانِّهِ وَمَنْ طَلَبَ الْخَيْرَ مِنْ مَظَانِّهِ لَمْ يَخِبْ احسان
وضو بمعنی اسباغ وضو است که بیان شد در شرح حدیث دوم باب سابق المظان بفتح میم و ظا با نقطه و الف
و تشدید نون بصیغه اسم مکان برای کثرت جاها که گمان بسیار است که چیزی در انها باشد لم یخب بکسر خا با نقطه
و سکون یا بیک نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب معتل العین یائی باب ضرب است شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میگفت که هرکه وضو سازد با نیکوئی که نیکو کند وضو را و گزارد دو رکعت با نیکوئی که اتمام
کند و طول دهد رکوع انها را و سجود انها را بعد از ان بنشیند پس ستایش گوید برای خدا عز و جل و ذکر او کند و درود
کند بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ان طلب کند از الله عز و جل حاجت خود را پس تحقیق طلب کرده نیکوئی را





از جاهای گمان بسیار بودن آن نیکوئی در انها و هرکه طلب کند خیر را از مظان ان ناامید نمیشود
عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْأَرْقَطِ وَأُمُّهُ أُمُّ سَلَمَةَ أُخْتُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَرِضْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ
مَرَضًا شَدِيدًا حَتَّى ثَقُلْتُ وَاجْتَمَعَتْ بَنُو هَاشِمٍ لَيْلًا لِلْجِنَازَةِ وَهُمْ يَرَوْنَ أَنِّي مَيِّتٌ فَجَزِعَتْ
أُمِّي عَلَيَّ فَقَالَ لَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَالِي اصْعَدِي إِلَى فَوْقِ الْبَيْتِ فَابْرُزِي إِلَى السَّمَاءِ
وَصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا سَلَّمْتِ فَقُولِي اللَّهُمَّ إِنَّكَ وَهَبْتَهُ لِي وَلَمْ يَكُ شَيْئًا اللَّهُمَّ وَإِنِّي
أَسْتَوْهِبُكَهُ مُبْتَدِئًا فَأَعِرْنِيهِ قَالَ فَفَعَلَتْ فَأَفَقْتُ وَقَعَدْتُ وَدَعَوْا بِالسَّحُورِ لَهُمْ هَرِيسَةً
فَتَسَحَّرُوا بِهَا وَتَسَحَّرْتُ مَعَهُمْ مرضت از باب علم است ثقلت بثا و قاف بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده
از باب نصر است و مراد نقل شدن از خانه کوچک درون بخانه بزرگ بیرونیست تا وسعت تعزیه داشته باشد الجنازه
بکسر جیم و نون و الف و زای با نقطه و گاهی بفتح جیم نیز میباشد و اجتماع ایشان که باعث اندوه مردمان و جزع
ایشان شود مثل فریاد کردن جزعت بفتح جیم و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غائبه باب علم است
ابرزی بها بیک نقطه و را بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر مؤنث از باب نصر یا باب علم است مبتدا بصیغه اسم فاعل
منصوب اللام باب افتعال حال مفعول اول استوهبکه است اعرنیه بعین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه امر معتل العین
واوی باب افعال است فعلت بصیغه غائبه است افقت بفا و قاف بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی متکلم
وحده از باب افعالست الافاقه انتقال از مرض بسوی صحت و بهوش آمدن و رجعت یافتن و اول اینجا مناسبتر
السحور بفتح سین بی نقطه و ضم حا بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه آنچه در سحر خورده شود و بکسر مجرور عطف
بیان سحور است التسحر مصدر باب تفعل خوردن چیزی در سحر روایت است از اسمعیل بن ارقط بفتح همزه و سکون
را بی نقطه و فتح قاف و طا بی نقطه و مادر اسمعیل ام سلمه است که خواهر امام جعفر صادق علیه السلم است اسمعیل
گفت که بیمار شدم در ماه رمضان بیماری سخت تا آنکه نقل کرده شدم از خانه بخانه دیگر و جمع شدند بنو هاشم
برای واقعه تابید و ایشان گمان میبردند که من مرده ام پس بیتابی کرد مادرم بر من پس گفت او را امام جعفر صادق
علیه السلم خالوی من که بالا رو بسوی بالای این خانه پس ظاهر شو بسوی آسمان و بگزار دو رکعت پس چون سلام
دادی پس بگو که خداوندا بدرستی که تو بخشیدی او را برای من و نبود چیزی خداوندا بدرستی که طلب بخشش میکنم از تو
او را ابتدا حالی که از سر نو بخشنده گی پس عاریه ده بمن او را اسمعیل گفت که پس مادرم کرد پس بحال آمدم
و نشستم و دعوت کردند مردمان بسحوری که ایشانرا بود و هریسه بود پس سحر خوردند آنرا و من نیز خوردم با ایشان
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَمْرًا تَسْأَلُهُ رَبَّكَ فَتَوَضَّأْ فَأَحْسِنِ

الوضوء ثم صلّ رکعتین و عظّم الله وصلّ علی النبی صلّی الله علیه وآله وقل بعد التسلیم اللهمّ
انّی اسألک بانّک ملک وانّک علی کلّ شیءٍ قدیر مقتدر وبانّک ما تشاء من امرٍ یکون
اللهمّ انّی اتوجّه الیک بنبیّک محمّد نبیّ الرحمة صلّی الله علیه وآله یا محمّد یا رسول الله انّی
اتوجّه بک الی الله ربّک وربّی لینجح لی بک طلبتی اللهمّ بنبیّک انجح لی طلبتی بمحمّد ثمّ سل
حاجتک یکون بصیغهٔ مضارع غایب باب تفعیل از افعال آمده است بس امیدواست و عاید با اسم آن ضمیر مخاطب
در تشاء است و متوا اند بود که یکون بصیغهٔ مخاطب معلوم باب تفعیل باشد ضمیر مستتر در آن باشد و ما منصوب باشد محلا
و از قبیل ما اضمر عامله علی شریطة التفسیر باشد ینجح بنون وجیم و حاء بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعال است
الطلبة بفتح طاء بی‌نقطه و کسر لام و با یکنقطه مطلوب روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خواهی کار عمده
که طلب کنی آنرا از صاحب کل اختیار خود پس وضو بساز و نیکو کن وضو را بعد از آن بگزار دو رکعت و تعظیم کن الله تعالی را
در تشهد بخواندن آنچه در تشهد مستحب است و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله و بگو بعد از سلام که خداوندا بدرستی که من
طلب میکنم از تو بوسیلهٔ اینکه تو پادشاهی و اینکه تو بر هر چیز بغایت توانای قرار دهنده اندازه و بوسیلهٔ اینکه
تو آنچه خواهی از کاری کنده باشد میشود خداوندا بدرستی که من رو می‌آورم بسوی تو بوسیلهٔ پیغمبر تو محمد که پیغمبر رحمت
با جمیع که خدا ابایه که بر خاصیان امتان پیغمبران سابق که نازل شده در امت او رحمت صلی الله علیه و آله ای محمد ای
رسول الله بدرستی که من روی می‌آورم بوسیلهٔ تو بسوی الله تعالی که صاحب کل اختیار تو و صاحب کل اختیار منست تا آنکه
برآورد برای من بوسیلهٔ تو حاجت مرا خداوندا بوسیلهٔ نبی تو برآور برای من حاجت مرا بوسیلهٔ محمد بعد از آن
طلب کن حاجت خود را عن ابی عبد الله علیه السّلام قال فی الامر یطلبه الطالب من ربّه قال
فی الامر یطلبه الطالب من ربّه قال تصدّق فی یومک علی ستّین مسکینا علی کلّ مسکین صاعٌ بصاع
النبیّ صلّی الله علیه وآله فاذا کان اللیل اغتسلت فی الثلث الباقی ولبست ادنی ما یلبس من تعول
من الثیاب الّا انّ علیک فی تلک الثیاب ازارا قال در دوم تکرار اول است الصاع بصاع بی‌نقطه
و عین بی‌نقطه جام انگوری صاع النبی صلی الله علیه و آله عبارتست از پیمانه که جای چهار مد است و مراد به مد بضم میم و تشدید دال
انگندم و مانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی الخلقه را که آنها را در پهلوی یکدیگر گذارد و کشیده دارد بر وجهی
که گنجایش چیزی میتوان داشته باشد لبست از باب علم است فی مبنی مع است روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت در روز کاری عمده که طلب میکند آنرا طلب کننده از صاحب کل اختیار خود گفت تصدق کن در روز
خود بر شصت مسکین بر هر مسکینی صاعی از گندم و مانند آن بصاع نبی صلی الله علیه و آله پس چون شود شب غسل

میکنی در دو دانگ آخر نیمهٔ شب و میپوشی پست‌تر آنچه را که میپوشند جمعی که خرج ایشان میکشی مثل غلامان از
جامها اینقدر هست که بر تو باشد با آن جامها لنگی مراد اینست که شب جامهٔ ایشان را می‌باید پوشید و بجای
آن لنگی می‌باید پوشید ثمّ تصلّی رکعتین فاذا وضعت جبهتک فی الرکعة الاخیرة للسجود هلّلت
الله وعظّمته وقدّسته ومجّدته وذکرت ذنوبک فاقررت بما تعرف منها مسمّی ثمّ رفعت رأسک
ثمّ اذا وضعت رأسک للسجدة الثانیة استخرت الله مائة مرّة اللهمّ انّی استخیرک ثمّ تدعو
وتسأله ایّاه وکلّما سجدت فافض برکبتیک الی الارض ثمّ ترفع الازار حتّی تکشفهما واجعل
الازار من خلفک بین الیتیک وباطن ساقیک مسمّی بصیغهٔ اسم مفعول معتل اللام واوی باب تفعیل حالست
از ما که اسم موصولست ثم بحاء حا بضم تا یکنقطه حرف عطفست و در ثم بفتح تا یکنقطه اسم اشاره مکانیه است
بصیغهٔ مضارع مخاطب باب منع استیناف بیانیهٔ سابق است الالیه بفتح همزه و سکون لام و یا دو نقطه در پایین گوشت
پس ران باطن مجرور معطوف بر الیتیک است بعد از آن میگزاری دو رکعت پس چون گذاری پیشانی خود را در
رکعت آخر برای سجود اول آن گفت لا اله الا الله میگوئی و الله اکبر میگوئی و سبحان الله میگوئی و الحمد لله میگوئی و یاد می‌آوری
گناهان خود را بنیروش کاقرار میکنی آنچه میشناسی از جمله آنها نام برده شده بعد از آن بر میداری سر خود را از سجده
چون گذاری سر خود را برای سجدهٔ دوم از گفت طلب کردن میکنی از الله تعالی صد بار بنیروش که خداوندا بدرستی که من
طلب کردن میکنم از تو بعد از آن دعا میکنی بآنچه خواستی و میطلبی از او آنرا و هر بار که سجده کنی در آن نماز پس برسان
دو زانوی خود را بسوی زمین تا بجا بیان این آنکه پس خود میان دو پس ران خود و دو شکم ساق خود مراد است
که دور آنرا متصل کن بمو ساق بروشی که زنان در سجده میکنند تا بزمین چسپیده تر شود عن ابی عبد الله
علیه السّلام قال اذا کانت لک حاجة فتوضّأ وصلّ رکعتین ثمّ احمد الله واثن علیه واذکر
من آلائه ثمّ ادع بما تحبّ الالاء بهمزه و الف و لام و الف ممدوده جمع الی بفتح و کسر همزه و سکون لام و الی
بفتح و کسر همزه و فتح لام و الف نعمتها باتحب بکاء بی‌نقطه و تشدید با یکنقطه بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم مضاعف باب
افعالست و در بعض نسخ تحب بجیم و تخفیف با یکنقطه ساکنه بصیغهٔ مضارع مجهول مجزوم معتل العین واوی باب
افعال بجای مجزوم بالجواب است الاجابه بجا آوردن آنچه دعا کند روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون
باشد ترا حاجتی پس وضو بساز و بگزار دو رکعت بعد از آن سپاس کن الله تعالی را و ستایش کن برا او بذکر احسان
و مذکور کن از نعمتهای او آنچه را که میسر شود بعد از آن دعا کن بآنچه دوست میداری عن ابی عبد الله علیه السّلام
قال اذا اردت حاجة فصلّ رکعتین وصلّ علی محمّد وآل محمّد وسل تعطه تعطه بعین بی‌نقطه و طای بی‌نقطه

باید اری که اندو و زانو و کنار بعنی آنچه از جلد با تر دو و زانو است آنچه بازگشتی دو را اندرا دیگر دوان آن تنار انک را در

و یا ساکن برای سکت بصیغه مضارع مخاطب مجهول مجزوم معتل اللام واوی باب افعال است   روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت چون خواهی حاجتی را پس بگزار دو رکعت و درود کن بر محمد و آل محمد و طلب کن تا داده شوی
كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ امْرَأَةٌ وَذَكَرَتْ أَنَّهَا تَرَكَتِ ابْنَهَا وَقَدْ قَالَتْ بِالْمِلْحَفَةِ
عَلَى وَجْهِهِ مَيِّتًا فَقَالَ لَهَا لَعَلَّهُ لَمْ يَمُتْ فَقُومِي فَاذْهَبِي إِلَى بَيْتِكِ وَاغْتَسِلِي وَصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَادْعِي
وَقُولِي يَا مَنْ وَهَبَهُ لِي وَلَمْ يَكُ شَيْئًا جَدِّدْ هِبَتَهُ لِي ثُمَّ حَرِّكِيهِ وَلَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا قَالَتْ
فَفَعَلْتُ فَحَرَّكْتُهُ فَإِذَا هُوَ قَدْ بَكَى   ابنها بکسر همزه و سکون با یکنقطه و نون است و قد قالت کلام راویست
که در میان اجزای حکایت در آمده برای تعجب و واو عاطفه است و میتواند بود که از اجزای حکایت باشد و واو حالیه باشد
و قول اینجا بمعنی میل باشد و با در بالملحفه بنابر اول برای ملابست است و متعلق بترک است و بنابر دوم برای تعدیه است
و متعلق بقالت است الملحفه بکسر میم و سکون لام و فتح حا بینقطه و فا بالاپوش و مراد اینجا چادر زنست که بالاپوش او است
میتا حالست از ابنها یا از ضمیر وجهه میتک بفتح یا یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و تا دو نقطه در بالاست و تو ام بعد
که بضم ها و فتح نون و تشدید یا دو نقطه در پایین باشد و لا تخبری بذلک احدا برای اینست که اگر خویشان در آن وقت خبردار
شوند هجوم میکنند و مانع غسل و نماز در خلوت میشوند یا برای اینست که چون این امر غریب است میل میشود و احتیاج بخبر کردن کسی نیست
بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس داخل شد براو زنی و مذکور کرد اینرا که او واگذاشته پسر خود را و بتحقیق گفته
با چادر بر روی او در حالی که مرده است پس امام گفت او را شاید که مرده باشد پس برخیز پس برو سوی خانه خود
و غسل کن و بگزار دو رکعت و دعا کن و بگو ای آنکه بخشیدی او را برای من و نبود چیزی بجدید کن بخشش او را
برای من بعد از آن بجنبان او را الجنبانیدن گهواره و مانند آن و خبردار مکن باینچه واقع شد هیچکس را آن زن گفت
پس کردم پس جنبانیدم او را پس ناگاه او بتحقیق گریه در آمد یعنی که برای خواستن شیر گریه کرد   باب نود و ششم
اصل باب صلوة من خاف مکروها   شرح این باب بیان نماز کسی است که ترسید از بلایی درین دو حدیث است
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَهَالَهُ شَيْءٌ فَزِعَ إِلَى الصَّلَاةِ
ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ   روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت عادت علی علیه السلم آن
این بود که چون هولناک میکرد او را چیزی میگریخت سوی نماز بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلم خواند این آیت را
از سوره بقره و مضمون آن در آن سوره مکررست که مدد طلبید در کارهای خود بشکیبایی و نماز تفسیر صبر درین آیت
بصوم می آید در کتاب الصیام در حدیث هفتم باب اول و این منافات ندارد با اینکه ترک تضرع نزد مخلوق برای
دفع مکروه نیز داخل مراد باشد   عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اتَّخِذْ مَسْجِدًا فِي بَيْتِكَ فَإِذَا



خِفْتَ شَيْئًا فَالْبَسْ ثَوْبَيْنِ غَلِيظَيْنِ مِنْ أَغْلَظِ ثِيَابِكَ وَصَلِّ فِيهِمَا ثُمَّ اجْثُ عَلَى رُكْبَتَيْكَ فَاصْرُخْ
إِلَى اللهِ وَسَلْهُ الْجَنَّةَ وَتَعَوَّذْ بِاللهِ مِنْ شَرِّ الَّذِي تَخَافُهُ وَإِيَّاكَ أَنْ يَسْمَعَ اللهُ مِنْكَ كَلِمَةَ بَغْيٍ وَإِنْ
أَعْجَبَتْكَ نَفْسُكَ وَعَشِيرَتُكَ   اجث بجیم و ثا سه نقطه بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است الجثو بضم جیم
و ضم ثا و تشدید واو بزانو در آمدن اصرخ بصاد بینقطه و را بینقطه و خا با نقطه بصیغه امر باب نصر است الصراخ
بضم آواز از روی درد   روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بسیار سجده ی در خانه خود پس چون بترسی
از چیزی پس بپوش دو جامه که از کنده ترجامه های خود که یکی از آنکه کنی و دیگری را رداء او نماز کن در آن دو جامه
بعد از آن بر دو زانو بنشین پس ناله و زاری کن سوی الله تعالی و طلب کن از او بهشت را و پناه گیر بالله تعالی از شر آنچه
میترسی از آن و دور دار خود را از آنکه بشنود الله تعالی از تو کلمه زیادتی و زور هر چند که بشگفت آورد ترا نفس تو و
خویشان تو مراد اینست که بعضی مردمان در وقت ترس دشمن شروع در لاف و گزاف میکنند و اظهار قوت
بازوی خود و عشرت میکنند تا دشمن مغلوب و منکوب شود   باب نود و هفتم اصل باب صلوة من اراد سفرا شرح
این باب بیان نماز کسی است که اراده سفری کند درین باب یک حدیث است   ح   قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ مَا اسْتَخْلَفَ عَبْدٌ عَلَى أَهْلِهِ بِخِلَافَةٍ أَفْضَلَ مِنْ رَكْعَتَيْنِ يَرْكَعُهُمَا إِذَا أَرَادَ سَفَرًا يَقُولُ
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَدِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَأَمَانَتِي وَخَوَاتِيمَ عَمَلِي
إِلَّا أَعْطَاهُ اللهُ مَا سَأَلَ   استخلف بخا با نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم باب استفعال است الاستخلاف
خبر با کسی جای خود داشتن در وقت رفتن بجایی یا در کلافه برای آلت است الخلاف بکسر خا با نقطه و تخفیف لام
و الف و فا و تا وحدت بچیزی که بعد از چیزی دیگر باشد مثل جانشینی که بعد از رفتن کسی باشد و فصل مفتوح
و صفت خلافه است یرکعهما بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل و باب منع میتواند بود الترکیع گزاردن
نماز نافله و رکوع گزاردن نماز مطلقا استودعک بدال بینقطه و عین بینقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده
از معتل الفا واوی باب استفعالست الاستیداع سپردن چیزی با مانت الامانه بفتح همزه مصدر باب حسن
ضد خیانت و گاهی مستعمل میشود در آنچه سپرده شده باشد و هر دو اینجا مناسبست الخواتیم بفتح خا با نقطه
و واو و الف و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین جمع خاتمه بکسر تا بمعنی عاقبت
در الا اعطاه محذوفست بتقدیر ما فعل ذلک الا اعطاه و نظر این در کلام عرب بسیار است   گفت رسول الله
که جانشین نکرده بنده بر اهل خود جانشینی که بهتر باشد از دو رکعت بعنوان نافله گزارد آنها را آنها چون اراده
سفر را میکند میگوید بعد از آن نماز یا در عقب آن نماز که خداوندا بدرستی که من میسپارم بتو خودم را و اهل خود را و مال

نمود را و کار دین خود را و کار دنیای خود را و آخرت خود را و امانت خود را و آخرهای کار خود را اگر دو آنرا که مذکور شد
کرا نگه داد امستعاذ اورا آنچه طلب کرد **باب نود و دوم مشتمل بر صلوة الشکر شرح** الشکر بضم شین و سکون کاف
و را بی نقطه یاد داشت نعمت **یعنی** این باب بیان یاد داشت نعمت آلهی است در این باب یک حدیث است **حدیث** عن
هرون بن خارجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقول فی صلوة الشکر اذا انعم الله علیک بنعمة
فصل رکعتین تقرأ فی الاولی بفاتحة الکتاب وقل هو الله احد وتقرأ فی الثانیة بفاتحة الکتاب
وقل یا ایها الکافرون وتقول فی الرکعة الاولی فی رکوعک وسجودک الحمد لله شکرا شکرا
وحمدا وتقول فی الرکعة الثانیة فی رکوعک وسجودک الحمد لله الذی استجاب دعائی
واعطانی مسئلتی **شرح** شکرا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر نشکر اشکرا و تکرار برای تاکید است و حمدا مفعول مطلق
فعل محذوفست بتقدیر احمده او تنوین سر جا برای تعظیم است **یعنی** روایت کرده هرون بن خارجه بخا با نقطه و الف
و کسر را بی نقطه و جیم از امام جعفر صادق علیه السلم هرون گفت که امام گفت در نماز شکر که چون انعام کند الله تعالی بر تو
بنعمتی پس بگزار دو رکعت میخوانی در رکعت اول سوره فاتحة الکتاب را و سوره قل هو الله احد را و میخوانی در رکعت دوم
سوره فاتحة الکتاب و سوره قل یا ایها الکافرون را و میگوئی در رکعت اول در رکوع خود و سجود خود که سپاس الله
راست شکر میکنم شکری عظیم و حمد میکنم حمدی عظیم و میگوئی در رکعت دوم در رکوع خود و سجود خود که سپاس الله
که مستجاب کرد دعای مرا و داد طلب مرا و داد مرا آنچه خواستم **باب نود و سوم مشتمل بر صلوة من اراد ان یدخل**
**باهله و من اراد ان یتزوج شرح** یدخل بر ادال بی نقطه و خا با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم مفعل العین واوی
از باب تفعل است این باب بیان نماز کسی است که خواهد داخل شود بزن خود را در خانه خود و کسی که خواهم
که خواستگاری زن کند در این باب سه حدیث است **سمعت رجلا وهو یقول لابی جعفر علیه السلم**
جعلت فداک انی رجل قد اسننت وقد تزوجت امرأة بکرا صغیرة ولم ادخل بها
وانا اخاف اذا ادخلت علی فراشی ان تکرهنی لخضابی وکبری فقال ابو جعفر علیه السلم
اذا ادخلت فمرهم قبل ان تصل الیک ان تکون متوضئة ثم انت لا تصل الیها حتی
تتوضأ وتصلی رکعتین اسننت بسین بی نقطه و دو نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب
افعالست الاسنان رسیدن بسالهای بسیار لم ادخل بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر و بای در بها
برای تعدیه است و اذا دخل بها بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است و اذا کای در خل مضارع مجهول
وشاید که همزه ادخل کاتب بالش باشد و دخل بصیغه ماضی غائب مجهول باب نصر باشد و بها نائب فاعل باشد و بر تقدیر



با برای تعدیه است الخضاب بکسر خا با نقطه و تخفیف ضاد با نقطه و الف و با یک نقطه رنگ ریش مانند آن الکبر
بکسر کاف و فتح با یک نقطه و را بی نقطه سالدار شدن دخلت بدال بی نقطه و خا با نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است
ادخلیل در عرضه دخول در آوردن کسی را با مر دخول او و مانند آن و ضمیر مرهم راجع بمردمان است ان تقدیر باان است
شنیدم از مردی و او میگفت امام محمد باقر علیه السلم را که و قایت شوم بر تو سختی که من مردم که بتحقیق سالدار شدم
و بتحقیق خواستم زنی را که بکر کوچکست و داخل کرده ام او را در خانه خود و من میترسم چون داخل کنم او را بر جو در پس خود
از بکنا خوش شمرد مرا برای رنگ ریش من و سالداری من پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که چون مهیای دخول کنی
او را پس امر کن مردمان او را پیش از آنکه برسد سوی تو با آنکه او باشد وضو ساخته بعد از ان تو مرس سوی او تا آنکه وضو
سازی و گزاری دو رکعت ثم تحمد الله وصل علی محمد وآل محمد ثم ادع الله ومر من معها ان یؤمنوا
علی دعائک وقل اللهم ارزقنی الفها وودها ورضاها وترضینی بها ثم اجمع بیننا باحسن اجتماع
وانس ائتلاف فانک تحب الحلال وتکره الحرام ثم قال واعلم ان الالف من الله والفرک من الشیطان
لیکره ما احل الله ان یومنوا بهمزه و نون بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیل است الف و جا بکسر همزه و سکون لام
و فتح یا است و دو دا بضم واو و تشدید دال بی نقطه است رضا بکسر را و الف مقصوره است بمعنی خوشنودی ترضنی بتای دو نقطه و تشدید
ضاد با نقطه مکسوره بصیغه امر معتل اللام واوی باب تفعیل است انس بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و تشدید را بی نقطه اسم تفضیل
التفضیل است ائتلاف بیا منقلب از همزه و فا مصدر باب افتعال مضاف الیه است الفرک بکسر و فتح فا و سکون
را بی نقطه و شمنی بعد از ان تعظیم الله تعالی کن سپاس مانند آن و درود کن بر محمد و اوصیای محمد بعد از ان
دعا کن الله تعالی را و امر کن جمعی را که با آن زن اند با آنکه آمین گویند بر دعای تو و بگو خداوندا روزی کن مرا الفت او
و دوستی او و راضی بودن او و راضی کن مرا باو بعد از ان جمع کن میان ما بهتر اجتماعی با آنکه برو خوشحال کننده
تر الفتی باید کرچه بدرستی که تو دوست میداری حلال را و ناخوش میشمری حرام را بعد از ان امام گفت آگهی که
الفت میان مرد و زن از جانب الله تعالی است و دشمنی میان مرد و زن از جانب شیطانست برای آنکه ناخوش
شمرده شود آنچه حلال کرده الله تعالی قال لی ابو عبد الله علیه السلام اذا تزوج احدکم کیف یصنع
قلت لا ادری قال اذا هم بذلک فلیصل رکعتین ویحمد الله ثم یقول اللهم انی ارید ان اتزوج فقدر
لی من النساء اعفهن فرجا واحفظهن لی فی نفسها وفی مالی واوسعهن رزقا واعظمهن برکة
وقدر لی ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی حیوتی وبعد مماتی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که چون
خواستگاری زن کند یکی از شما چگونه میکند گفتم که نمیدانم امام گفت که چون قصد کند آن را پس باید که گزارد دو رکعت و

که سپاس کوید او تعالی را بعد از آن میکوید که خداوندا درستی که من میخواهم اینکه خواستگاری کنم پس تقدیر کن برای من
از زنان عفیف‌تر ایشان را باعتبار فرج و نگاه دارنده‌تر ایشان را برای من از خودش و در مال من و فراخ‌تر ایشان را باعتبار
روزی و بزرگتر ایشان را باعتبار برکت و تقدیر کن برای من فرزند پاکیزه را که گردانی او را جانشین صالح در
زندگی من و بعد از مردن من

عن ابی جعفر علیه السلام قال من اراد ان یحبل له فلیصل رکعتین
بعد الجمعة یطیل فیهما الرکوع والسجود ثم یقول اللهم انی اسألک بما سألک به زکریا اذ قال
رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین اللهم هب لی ذریة طیبة انک سمیع الدعاء اللهم
باسمک استحللتها وفی امانتک اخذتها فان قضیت فی رحمها ولدا فاجعله غلاما
ولا تجعل للشیطان فیه نصیبا ولا شرکا

یحبل بحا بی‌نقطه و با بی‌نقطه صیغه مضارع غایب مجهول از باب علم
الحبل بفتح حا و فتح با آبستن از ماده شدن روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواهد که آبستن برای
او شود پس باید که بگزارد دو رکعت بعد از نماز جمعه دراز کند در آن دو رکعت رکوع را و سجود را بعد از آن میکوید
که خداوندا درستی که من طلب میکنم از تو بسبب آنچه طلب کرد از تو بسبب آن زکریا وقتی که گفت و در سوره انبیاست
که ای صاحب کل اختیار من وا مگذار مرا تنها و تو بهتر میراث برندگانی خداوندا ببخش برای من اولادی پاکیزه درستی که
تو بغایت شنوای دعایی خداوندا بنام تو حلال شمردم او را و در امان تو گرفتم او را پس اگر قرار دهی در رحم او فرزند را
پس بگردان او را پسری و مگردان برای شیطان در او حظی و او را نه شرکتی اندک باب صد و چهل و یکم باب النوادر جمیع

این باب بیان احادیث نادره و کمیابست درین باب یازده حدیث است

عن ابن اذینة عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ما تروی هذه الناصبة فقلت جعلت فداک فی ماذا فقال فی اذانهم ورکوعهم و
سجودهم فقلت انهم یقولون ان ابی بن کعب رآه فی النوم فقال کذبوا فان دین الله عز وجل اعز
من ان یری فی النوم قال فقال له سدیر الصیرفی جعلت فداک فاحدث لنا من ذلک ذکرا

اذینه بضم همزه
و فتح ذال با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون است الناصبه بنون و الف و کسر صاد بی‌نقطه و با یک نقطه مونث ناصب
یعنی کسی که عداوت اهل البیت علیهم السلام دارد و کسی که تعیین امام را مسقط منصب عصمت مانند آن شمرد و حاصل اینکه
بکسیت و تانیث برای اینست که موصوف آن جماعتست و جمع آن نواصب است مثل روافض و روافض ابی بضم همزه
و فتح با یک نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین است ضمیر ارزاه راجع بمجموع اذان و رکوع و سجود است و مراد آنست
که این عدد فصول اذان که مشهور است و اینکه در نماز در برابر هر رکوعی دو سجود است ابی بن کعب در خواب دیده برای
رسول الله صلی الله علیه و آله حکایت خواب خود کرد و او حکم کرد از روی خواب او این جوزی که از مخالفانست در



کتاب تلقیح در سال اول هجرت گفته که خواب ای عبد الله بن زید الانصاری الاذان فعلمه بلالا قبل یکی این که اذان
در خواب دیده باشد مذهب بعض مخالفانست و گذشت در حدیث اول و دوم باب پنجم که باب بدء الاذان
والاقامة وفضلهما وثوابهما است بیان کیفیت ابتدای اذان مشهور شد یعنی سین بی‌نقطه و کسر دال بی‌نقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه است الصیرفی بفتح صاد بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح
را بی‌نقطه فا و تشدید یا دو نقطه در پایین صراف احدث بحا بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و ثا سه نقطه صیغه امر باب
افعالست الاحداث تازه کردن چیزی من برای تبعیض است مشار الیه ذلک اذان و رکوع و سجود است
الذکر بکسر ذال با نقطه و سکون کاف و را بی‌نقطه سخنی که مستحکم باشد بمعنی که احتمال خطا در آن نباشد یعنی
روایتست از عمر بن اذینه از امام جعفر صادق علیه السلام ابن اذینه گفت که امام گفت که چه روایت میکنند این طایفه
ناصبیه پس گفتم که قربانت شوم در چه چیز پس امام گفت که در اذان ایشان و رکوع ایشان و سجود ایشان پس گفتم
بدرستی که ایشان میگویند که بدرستی که ابی بن کعب انصاری دید آنچه را که مذکور شد در خواب پس امام گفت
که دروغ گفتند که بدرستی که حکم الله عز وجل عزیزتر و کمیاب‌تر از آنست که دیده شود در خواب ابن اذینه گفت
که پس گفت امام را سدیر صیرفی که قربانت شوم پس تازه کن برای ما از جمله روایت در اذان و رکوع و سجود سخنی
مستحکم را

فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز وجل لما عرج بنبیه صلی الله علیه و آله
الی سماواته السبع اما اولهن فبارک علیه والثانیة علمه فرضه

لما بفتح لام و تشدید میم و الف
بمعنی حین است و مضافست بجمله و عامل آن بارک علیه و علمه فرضه است عرج بعین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و جیم بصیغه ماضی
معلوم باب نصر است بنبیه با حرف جر است که برای تعدیه است اما بفتح همزه و تشدید میم و الف برای تفصیل است
و ترک تکرار آن در جمله دوم برای ظهور است مثل فاما الذین فی قلوبهم زیغ تا قول او که والراسخون فی العلم یقولون
و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث اول باب هفدهم که باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها اولهن بضم همزه و سکون واو و لام والف منصوبست تقدیرا از ظرف
زمانست و عامل آن نیز بارک است نظر فاما الیتیم فلا تقهر و موصوف آن مرحله است که مصدر و نایب ظرف زمانست
و بر این قیاس است الثانیه که منصوبست و عامل آن علمه است ضمیر اولهن راجعست بمصدر عرج باعتبار اینکه معلومست
از خارج که آن دو مرحله است چنانکه در سوره نجم است و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی و بیان شد در کتاب
التوحید در شرح حدیث دوم باب نهم که باب فی ابطال الرؤیة است و گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیزدهم مولد النبی
صلی الله علیه و آله و وفاته که سال ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله صلی الله علیه و آله

دو فایده که سال ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلم و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله صلی الله علیه و آله فقال
مرتین و ارجاع ضمیر جمع بمفردی که مراد بآن اثنین باشد معروفست مثل آیت سوره ص و هل اتیک نبؤ الخصم اذ
تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض الخ چنانچه استعمال ضمیر
جمع در اثنین معروفست مثل آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحایض و المستحاضة
که یسیل لهما الاقرا. و او تا حیضتان و میتواند بود که ضمیر راجع بسموات السبع و اضافه در اول من از قبیل
نو بجل نباشد بلکه از قبیل اضافه متعلق چیزی بآنچیز باشد بارک علیهما بکسر نقطه اشارتست بتعیین اوصیا
از اهل بیت او و فرض طاعت ایشان چنانچه معلوم میشود از فقرات متعدده در تتمه این حدیث مثل و الرحمة
والبرکات انت و اهل بیتک زیرا که برکت اهل بیت او دین او باقیماند تا روز قیامست علمه بصیغه ماضی
معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و ضمیر بارز منصوب راجع بنبی است فرضی بفتح فا
و سکون را بی نقطه و ضاد با نقطه و ضمیر راجع بنبی است و اضافه برای عهد خارجیست یعنی فرضی که در فروع این
شریعت و این اشارتست بانکه فرض در فروع مختلف میشود باختلاف شرایع انبیا بخلاف فرض در اصول دین مع
الفرض بکلیعی که مخالفت باعث استحقاق عذاب اخروی شود و ظاهر این کلام اینست که عروج اولی در مکه واقع
شده باشد و عروج ثانیه در مدینه واقع شده باشد بنا بر آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول
هفدهم باب ... که ابتدای این شریعت که در مکه بوده بر غیر ترک مفروض بود و اخر هم رسیده در مدینه و شرک انکار
توحید حقیقی است خواه بانکار ربوبیت و خواه بانکار رسالت و خواه بانکار وصایت و خواه بانکار
غیر آن از اصول دین مثل عدم جواز حکم بظن و آنچه گفتیم موید اینست که سوره نجم مدنیه باشد چنانچه مذهب
بعضی است و در تفسیر مجمع البیان مذکورست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که الله عز و جل
که بالا برد پیغمبر خود را بسوی هفت آسمان خود اما در اول آن عروج ها پس برکت کرد بر او یعنی که تعیین
وصایت امیر المومنین و سایر اوصیا از اهل بیت او تا روز قیامت کرد و در عروج دوم ... تعلیم
کرد او را فرض او فانزل الله محملا من نور فیه اربعون نوعا من انواع النور کانت محدقة
بعرش الله تغشی ابصار الناظرین اما واحد منها فاصفر فمن اجل ذلک اصفرت الصفرة
و واحد منها احمر فمن اجل ذلک احمرت الحمرة و واحد منها ابیض فمن اجل ذلک ابیض
البیاض و الباقی علی سائر عدد الخلق من النور و الالوان فی ذلک المحمل حلق و سلاسل من
فضة فا در فانزل برای تفصیل و بیان عروج اولی است و برای تعقیب نیست زیرا که این انزال پیش از عروج



اولی و مقدمه آن بود و بقرینه باقی کلام المحمل بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و فتح میم کاهوده و مانند آن المحدقة بحاء بی نقطه و دال
بی نقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب افعال طواف کننده معانی عرش بیان شد در کتاب التوحید در شرح عنوان
باب العرش و الکرسی که باب بیستم است و مراد بعرش اینجا محفه است از نور که الله تعالی آنرا آفریده بشکل محفه که
و گذاشته بر دوش ملائکه و بر آن می نشینند در آخرت چهار کس از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار کس
آخرین محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلم و در حکم ایشانند فرزندان حسین که بعد الاول اند مانند موافق آنچه می آید در کتاب
الحجة در حدیث چهارم باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلم که باب دویست و ... و چهارم است تغشی بغین با نقطه
و شین با نقطه و الف بصیغه مضارع غایبه معتل اللام یائی باب علم است گذشت در کتاب التوحید در حدیث
اول باب العرش و الکرسی که باب بیستم است که ان العرش خلقه الله تعالی من انوار اربعة نور احمر منه احمرت الحمرة و نور
اخضر منه اخضرت الخضرة و نور اصفر منه اصفرت الصفرة و نور ابیض منه البیاض و بیان شد در اینجا میگوئیم که جمع میان
این دو حدیث باینروش است که مراد بعرش در حدیث کتاب التوحید جمیع مخلوقاتست و مراد بعرش اینجا آنست که
گفتیم و الباقی علی سائر عدد الخلق بیان نور اخضر است که سی و هفت نوع دارد باعتبار آنکه اصول اقسام
افعالی که غیر فعل الله تعالی و غیر فعل کافر صریح و غیر فعل مومن صریح است سی و هفت قسم است خلق اینجا بمعنی مخلوق است
و من برای سببیت است و ظرف متعلق بالخلق است حلق بفتح حاء بی نقطه و فتح لام و قاف جمع حلقه است که بزنجیر
زنجیر بیا شده و ذکر این اشارتست بانکه اصناف هر نوعی بیکدیگر مربوطست چنانچه گویا که از مجموع آنها سلسله
بهم رسیده و مراد بحلق و سلاسل که در محمل است صورت مثالی آنهاست نظیر صورت مثالی قرآن که مذکور شد در
حدیث اول کتاب فضل القرآن و ذکر این قصه برای بیان حقیقت و صفای آنهاست تا کسی خیال نکند که نوع افعال
قبیح میباید کثیف باشد یعنی تفصیل این آنکه فرو فرستاد الله تعالی از عرش خود محملی از نور که در آن بود چهل نوع
از انواع نور که بود دیده و در عرش فرو میگرفت چشمهای بیننده گان را اما یکی از آنها پس زرد بود پس از برای آن زرد شد
زرد یعنی که افعال کافران صریح بتوسط آنست و یکی از آنها سرخ بود پس از برای آن سرخ شد سرخ یعنی که افعال
الله تعالی بتوسط آنست و یکی از آنها سفید بود پس از برای آن سفید شد سفید یعنی که افعال مومنان صریح
بتوسط آنست و باقی بر طبق باقی انواع و اقسام مخلوق بسبب مصلحت معلوم نزد الله تعالی است یعنی
که افعال مستضعفان و افعال بهایم و مانند آنها بتوسط آنست بیان این آنکه آن نگاهداران محمل ها شد حلقها
و زنجیرها بود که از نقره باشد اصل ثم عرج به الی السماء فنفرت الملائکة الی اطراف السماء
و خرت سجدا و قالت سبوح قدوس ما اشبه هذا النور بنور ربنا فقال جبرئیل علیه السلام

الله اكبر الله اكبر ثم فتحت ابواب السماء واجتمعت الملئكة فسلمت على النبي صلى
الله عليه وآله افواجا وقالت يا محمد كيف اخوك اذا نزلت فاقرأه السلام قال النبي صلى
الله عليه وآله اتعرفونه قالوا وكيف لا نعرفه وقد اخذ ميثاقك وميثاقه وميثاق شيعته
الى يوم القيمة علينا وانا لنتصفح وجوه شيعته في كل يوم وليلة خمسا يعنون في كل
وقت صلوة وانا لنصلي عليك وعليه ثم زادني ربي اربعين نوعا من انواع النور لا يشبه
النور الاول وزادني حلقا وسلاسل شرح ونفرت بصيغه ماضي معلوم يا مجهول باب نصر است و بنا بر اول فاعل
آن ضمير مستتر راجع بالله تعالى است و بنا بر دوم ظرف نايب فاعل است مراد بالسماء اينجا آسمان اول است و نزول
الى اينجا خارجست از حكم ما قبل آن پس مراد اينست كه نزديك آسمان اول رسيد و هنوز داخل نشده بود و حكايت
نظر اين مي آيد و آسمان دوم نفرت بنون و فا و را بنقطه بصيغه ماضي معلوم يا مجهول غايبه باب نصر است
و ماخوذ است از نفر بفتح نون و سكون فا بمعني متفرق شدن و ميتواند بود كه از باب ضرب يا از باب حسب
باشد و ماخوذ باشد از نفور بضم نون يا نفار بفتح نون و سكون فا بمعني گريختن مراد باطراف السماء الای
آسمان اول است خرت بخا با نقطه و تشديد را بنقطه بصيغه ماضي معلوم غايبه باب نصر و ضرب است سبوح
قدوس خبر مبتداي محذوفست بتقدير ربنا سبوح قدوس و آن براي تعجب است نظير آنچه گذشت در حديث
پنجم باب بيست و ششم كه سبحان الله گفته ميشود در وقت تعجب ما اشبه بصيغه ماضي معلوم باب افعال براي
تعجب است هذا مفعول است النور منصوب وصفت هذا است مراد بنور ربنا كه در دو ورق گذشت الهي كه
محسوس ملائكه شده و اين مبني بر اينست كه از ال محل به اطلاع آن ملائكه شده ولهذا خيال كرده اند كه اين نور غير
الله است و بسيار مانند آنست ظاهر الحديث باعتبار اكتفا به تكبير و ذكر قد قامت الصلوة و اسقاط بعض فصول
مثل حي على خير العمل و مثل تكبير و تهليل در آخر اذان و اقامت اينست كه در صدر اسلام اذان و اقامت يكي بوده
و بعض فصول را نداشته و بعد از آن منسوخ شده و اذان و اقامت از يكديگر جدا شده و ترتيب و كيفيتي كه مشهور است
و شايد كه اين در مدينه باشد چنانچه گذشت در حديث اول و دوم باب بيست و هم كه باب بدء الاذان والاقامة
و فضلها و ثوابها است و نظير اينست كه اكتفا بذكر كرده و تحت نظر در تتمه الحديث و معلوم است كه آن اذن ها
ركني شده ابواب بلفظ جمع در ثم فتحت ابواب السماء اشارت باينست كه آسمان اول را درهاي متعدد
هست و كليد جميع آنها تكبير است اخوك عبارتست از امير المؤمنين صلوات الله عليه كه بمنزله نبي است صلى الله
عليه وآله در كمالات سواي نبوت و در مرتبه اوست در نسب و ميثاق موالات نيز ميان ايشان منعقد شد

وقتي

وقتي كه ميان مهاجرين و انصار مواخات واقع شد اقرأه الف و را بنقطه و همزه بصيغه امر باب منع است و قرائت
سلام بمعني رسانيدن سلام است اتعرفونه استفهام حقيقي نيست بلكه براي محض اظهار خوشحاليست يا براي محض
تعجب است اخذ بخا با نقطه و ذال با نقطه بصيغه ماضي مجهول مهموز الفا باب نصر است ميثاقك مرفوع و نايب
فاعل است و ميثاقه عطف بر آنست و ميثاق شيعته نيز عطف بر آنست يعنون في كل وقت صلوة كلام امام جعفر صادق
عليه السلام است ثم زادني بصيغه متكلم بتقدير قولست بنا بر تغلب حال محكي بر حال حكايت لا يشبه بصيغه مضارع
غايب معلوم باب افعالست نور مرفوع و فاعلست الاول منصوب و مفعولست و شايد كه عدم اشتباه باعتبار اين باشد
كه هر كدام جنسي عليحده باشد كه در تحت آن انواع باشد شرح بعد از آن بالا برد او را تا آسمان اول پس وقتي كه نزديك
بآسمان اول شد متفرق شدند ملائكه و رفتند سوي كنارهاي آسمان از هيبت آن نور و افتادند بسجده گويان و گفتند كه
صاحب كل اختيار ما بغايت منزه است بغايت پاكيزه است چه بسيار ميماند اين نور بنور صاحب كل اختيار ما پس گفت
جبرئيل عليه السلام كه الله اكبر الله اكبر بعد از آن گشوده شد درهاي آسمان اول يعني كه نبي صلى الله عليه وآله داخل آسمان
اول شد و مجتمع شدند آن ملائكه پس سلام كردند بر نبي صلى الله عليه وآله فوج فوج و گفتند كه اي محمد چه حال دارد برادر تو
چون فرود آيد بزمين پس برسان او را سلام ما گفت نبي صلى الله عليه وآله كه آيا پس ميشناسيد او را گفتند چگونه
نميشناسيم او را حال آنكه گرفته شد پيمان دوستي تو و پيمان دوستي او و پيمان دوستي شيعه او تا روز قيامت
بر ما و بدرستي كه ما هر آينه وا ميرسيم بتفصيل روهاي شيعه او در هر روز و شبي پنج بار ميخواهند بسبب آن در هر وقت
نماز بر او و بدرستي كه ما هر آينه درود ميگوييم بر تو و بر او نبي صلى الله عليه وآله گفت كه بعد از آن زياده داد مرا صاحب كل
اختيار من چهل قسم از اقسام نور كه مانند نبود نوري از آنها نور اول را كه در زمين داده بود و زياده داد مرا
حلقها و زنجيرها بعدد اصناف انواع نور دوم متن وعرج بي الى السماء الثانية فلما قربت من باب السماء
الثانية نفرت الملائكة الى اطراف السماء وخرت سجدا وقالت سبوح قدوس رب الملائكة والروح
ما اشبه هذا النور بنور ربنا فقال جبرئيل عليه السلام اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله فاجتمعت الملائكة وقالت يا جبرئيل من هذا معك قال هذا محمد صلى الله عليه وآله
قالوا وقد بعث قال نعم قال النبي صلى الله عليه وآله فخرجوا الى شبه المعانيق فسلموا علي و
قالوا اقرأ اخاك السلام قلت اتعرفونه قالوا وكيف لا نعرفه وقد اخذ ميثاقك وميثاقه وميثاق
شيعته الى يوم القيمة علينا وانا لنتصفح وجوه شيعته في كل يوم وليلة خمسا يعنون في كل وقت
صلوة قال ثم زادني ربي اربعين نوعا من انواع النور لا يشبه الانوار الاولى شرح و بصيغه مجهول

اب نظر است و بتقدیر قول است یا مبنی بر تقلیب حال محکی بر حال حکایت است قرب بقاف و را بینقطه و با یکنقطه
بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب حسن است فاجتمعت مشتمل بر اقتصار است و بتقدیر فتحت ابواب السماء الثانیه
فاجتمعت الملائکه است نظیر آنچه گذشت در آسمان اول و قد بعث بتقدیر استفهام برای محض اظهار خوشحالی یا برای
محض تعجب است و میتواند بود که برای استفهام حقیقی باشد زیرا که نبوت او پیش از رسالت او بوده چنانچه
گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث سیوم باب سیوم که باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدث است و همچنین
بلوغ او بحد تکلیف و قابلیت علم پیش از نبوت او بوده پس ممکنست که رسالت او بلکه نبوت او را نیز ندانسته
باشند اگرچه قابلیت علم او را بسبب آمدن او بمعراج دانسته باشند شبه بکسر شین و سکون با یکنقطه مفعول به و حال
از ضمیر مرحوا است المعانیق بفتح میم و عین بینقطه و الف و کسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف
جمع معنقه بکسر میم و سکون عین و فتح نون و قاف او بهای رنگ و قیاس اینست که مفرد آن معناق بالف میان
نون و قاف باشد لیکن مستعمل نشده و این اشارتست بانکه کثرت عدد هر فوج از افواج ملائکه بیشتر از کثرت
افواج ملائکه آسمان اول بود حمل بالا برده شدم سوی آسمان دوم پس وقتی که نزدیک شدم نسبت بدر آسمان
دوم متفرق شدند ملائکه سوی کنارهای آسمان دوم و افتادند سجده کنان و گفتند که بغایت منزه است بغایت
پاکیزه است صاحب کل اختیار ملائکه و روح که مذکور است در سوره قدر و بیان شد در کتاب الحجه در حدیث ششم
باب الروح التی یسدد الله بها الائمه علیهم السلام است که باب پنجاه و ششم است چه بسیار شبیه است این نور بنور صاحب
کل اختیار ما پس گفت جبرئیل علیه السلام اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله پس جمع شدند آن ملائکه و
گفتند ای جبرئیل کیست این شخص با تو گفت این محمد است صلی الله علیه و آله و ملائکه گفتند که آیا مبعوث شد جبرئیل
گفت که آری گفت نبی صلی الله علیه و آله که پس ملائکه بیرون آمدند سوی من مانند کوههای رنگ پس سلام کردند
بر من و گفتند که برسان ببرادر تو اسلام ما گفتم آیا میشناسید او را گفتند و چگونه نشناسیم او را و حال آنکه بتحقیق
گرفته شد پیمان دوستی او و پیمان دوستی شیعه او تا روز قیامت بر ما و بدرستی که ما هر آینه و امی بینیم تفصیل
روهای شیعه او را در هر روز و شبی پنج بار میخواستند و اعتبار رسیدن در هر وقت نماز برای نبی صلی الله علیه و آله گفت
که بعد از آن زیاده داد مرا صاحب کل اختیار من چهل قسم از اقسام نور که مانند نبود نورها پیش از آنکه سابق بود یا جمیع گر
از جنس دیگر بود اصل ثمّ عرج بی الی السّماء الثّالثة فنفرت الملائکة و خرّت سجّدًا و قالت سبّوح
قدّوس ربّ الملائکة و الرّوح ما هذا النّور الّذی یشبه نور ربّنا فقال جبرئیل علیه السّلام
اشهد انّ محمّدًا رسول الله اشهد انّ محمّدًا رسول الله فاجتمعت الملائکة و قالت مرحبًا بالاوّل

ومرحبا

مرحبا بالآخر و مرحبا بالحاشر و مرحبا بالنّاشر محمّد خیر النّبیّین و علیّ خیر الوصیّین شرح مرحبا بفتح میم
و سکون را بینقطه و فتح حا بینقطه و با یکنقطه بصیغه مصدر میمی باب علم و حسن مفعول فعل محذوفست بتقدیر اطلب مرحبا الرحب
وسعت حال یا برای طلب است یا صفت مرحبا است و صاحب قاموس گفته مرحبا و سهلا ای صادفت سعة و میتواند بود
که مرحب اسم مکان باشد و حاصل هر دو یکیست استعمال اول در نبی صلی الله علیه و آله باعتبار اینست که او اول مخلوقاتست
بمعنی که باقی مخلوقات بطفیل او مخلوق شده هر چند که بعضی از آنها سابق زمانی باشند پس اول بمعنی انسب خواهد بود
و استعمال آخر باعتبار اینست که بعد از او دیگر پیغمبری نخواهد بود و الحاشر بحای بینقطه و شین با نقطه و را بینقطه بصیغه اسم فاعل
باب نصر و ضرب جمع کننده و مراد اینجا اینست که او جامع جمیع علوم و کمالات انبیاست ابن اثیر در نهایه گفته
فی اسماء النبی علیه السلام قال ان لی اسماء و عد فیها و انا الحاشر و هو الذی یحشر الناس خلفه و علی ملته دون ملة غیره و قوله ان لی
اسماء اراد ان هذه الاسماء التی عدها مذکورة فی کتب الله تعالی المنزلة علی الامم التی کذبت بنبوته حجة علیهم الناشر بنون
و شین با نقطه و را بینقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر متفرق کننده و مراد اینجا اینست که تعلیم میکند هر جزو را
بروشی که جمیع علوم و کمالات انتشار در اوصیای او بهر سلوای نبوت و شاید که اشارت باین استثنا باشد و قول
ملائکه که محمد خیر النبیین و علی خیر الوصیین حمل بعد از آن بالا برده شدم سوی آسمان سیوم پس متفرق شدند ملائکه مانند
آنچه در آسمان اول و دوم بود و افتادند سجده کنان و گفتند بغایت منزه است بغایت پاکیزه است صاحب
کل اختیار ملائکه و روح چیست این نور که شبیه بنور صاحب کل اختیار ما پس گفت جبرئیل علیه السلام اشهد ان محمدا
رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله پس جمع شدند ملائکه مانند آنچه مذکور شد در آسمان اول و دوم و گفتند که
خوشی و وسعت باد با اول مخلوقات و خوشی و وسعت باد با آخر انبیا و خوشی و وسعت باد با جمع کننده
کمالات و خوشی و وسعت باد با پهن کننده کمالات در اوصیا محمد بهترین پیغمبرانست و علی بهترین اوصیاست اصل
قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم ثمّ سلّموا علیّ و سألونی عن اخی فقلت هو فی الارض
افتعرفونه قالوا و کیف لا نعرفه و قد نحجّ البیت المعمور فی کلّ سنة و علیه رقّ ابیض فیه اسم
محمّد و اسم علیّ و الحسن و الحسین و الائمّة و شیعتهم الی یوم القیامة و انّا لنبارک علیهم فی
کلّ یوم و لیلة خمسًا یعنون فی کلّ وقت صلوة و یمسحون رؤسهم بایدیهم قال ثمّ زادنی
ربّی اربعین نوعًا من انواع النّور لا یشبه تلک الانوار الاوّل شرح الرق بفتح و کسر را بینقطه و تشدید
قاف صحیفه سفید که چیزی بر آن نوشته میشود و بنوع ابیض برای مبالغه است فیه اسم محمد آخر اشارتست بتفسیر آیت
سوره طور که و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور مبارک بکسر را بینقطه است یعنون بایدیهم کلام امام جعفر

می لغان منکر خواهند شد بخلاف آنچه بعد از اینها فاصله خواهد شد ضمیر راجعست بالصلوة و مراد اینست که نماز حی الفلاح
هرگز منسوخ نخواهد بود و ضمیر شیعته راجع بامیر المؤمنین علیه السلم است اگرچه مذکور نیست در لفظ یا راجع بنبی علیه السلم است
و حاصل هر دو یکیست متن بعد از آن بالا برده شدم تا آنکه رسیدم بآسمان چهارم پس نگفتند ملائکه آنجا چیزی و شنیدم همهمه که
گویا آن همهمه در رجوع ملائکه از بیت معمور بود پس جمع شد ملائکه در آسمان چهارم پس گشوده شد درهای آسمان چهارم
و ملائکه بیرون آمدند بسوی من مانند گروههای ریگ پس گفت جبرئیل علیه السلم حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح
حی علی الفلاح پس گفتند ملائکه اینها دو آواز است که وصل کرده شده خواهد بود همیشه شناخته شده خواهد بود پس گفت
جبرئیل که قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة پس گفتند این ملائکه که آن نماز که قایم و صحیح است برای شیعه اوست تا روز قیامت

متن ثم اجتمعت الملائکة و قالت کیف ترکت اخاک فقلت لهم و تعرفونه قالوا نعرفه و شیعته
و هم نور حول عرش الله و ان فی البیت المعمور لرقا من نور فیه کتاب من نور فیه اسم محمد و علی
و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام و شیعتهم الی یوم القیمة لا یزید فیهم رجل و لا ینقص
منهم رجل و انه لمیثاقنا و انه لیقرأ علینا کل یوم جمعة شرح مراد بملائکه اینجا ملائکه آسمان پنجم و آسمان
ششم و آسمان هفتم است مراد اینست که چون من بآسمان چهارم که بیت معمور آنجاست رسیدم ایشان نزول
کردند برای ملاقات من متن بعد از آن جمع شدند ملائکه پس گفتند چه حال و الذ اشتی برادر خود را پس گفتم ایشانرا که آیا
میشناسید او را گفتند که میشناسیم او را و شیعه او را و ایشان نورند دور عرش الهی و بدرستی که در بیت معمور هر آینه
صحیفه سفیدیست از نور در آن نوشته است از نور در آن نوشته است اسم محمد و علی و حسن و حسین و باقی ائمه علیهم السلم
و شیعه ایشان تا روز قیامت زیاد نمیشود در آن امده شیعه ایشان مردی و کم نمیشود از ایشان مردی بامعنی که
در آن صحیفه مکتوب تغییری نخواهد شد و بدرستی که آن مکتوب پیمان ماست و بدرستی که آن مکتوب خوانده میشود بر ما
هر روز جمعه متن ثم قیل لی ارفع رأسک یا محمد فرفعت رأسی فاذا اطباق السماء قد خرقت و الحجب
قد رفعت ثم قیل لی طأطئ رأسک فاذا اطباق السماء قد خرقت انظر ما تری فطأطأت رأسی
فنظرت الی بیت مثل بیتکم هذا و حرم مثل حرم هذا البیت لو القیت شیئا من یدی لم یقع الا
علیه فقیل لی یا محمد ان هذا الحرم و انت الحرام و لکل مثل مثال شرح الاطباق بفتح همزه و سکون طا بی نقطه
و با یکنقطه و الف و قاف جمع طبق بفتح طا و فتح با یکنقطه خرقت بخا نقطه دار و را بی نقطه و قاف بصیغه ماضی مجهول
باب نصر و ضرب است الخرق بفتح خا و سکون را شکافتن و دریدن الحجب بضم حا بی نقطه و ضم جیم و با یکنقطه جمع حجاب
بکسر حا مانعهای دیدن رفعت برا بی نقطه و فا و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است طأطئ بفتح طا بی نقطه

صادق بالکلام نبی علیهما السلم است متن گفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از آن سلام کردند بر من و پرسیدند مرا
از حال برادرم پس گفتم که او در زمین است آیا می شناسید او را گفتند چگونه نمیشناسیم او را و حال آنکه حج
میکنیم بیت معمور را در هر سال و بر بیت معمور است صحیفه سفیدیکه در آنست نام محمد و علی و حسن و حسین
و باقی ائمه و شیعه ایشان تا روز قیامت و بدرستی که ما هر آینه برکت فرو می آوریم بر شیعه ایشان در هر روز و
شبی پنج بار متن فرود آورده شد برکت را در وقت هر نمازی و میمالند سرهای شیعه را بدستهای خود
برای برکت در آن پنج وقت نبی صلی الله علیه و آله گفت که بعد از آن زیاد داد مرا صاحب کل اشیا من چهل قسم
اقسام نور که مانند نبود آن نورها نورهای سابق را بامعنی که از جنس دیگر بود متن ثم عرج بی حتی انتهیت الی
السماء السابعة فلم تقل الملائکة شیئا و سمعت دویا کانه فی الصدور فاجتمعت الملائکة
ففتحت ابواب السماء و خرجت الی شبه المعانیق فقال جبرئیل علیه السلام حی علی الصلوة
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فقالت الملائکة صوتان مقرونان معروفان
فقال جبرئیل قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة فقالت الملائکة هی لشیعته الی یوم القیمة
شرح لم تقل الملائکة شیئا مبنی بر اینست که چون این ملائکه ساکنان آسمان چهارم شدند و بیت معمور که موضع علم نکات تا
در آنست و رای آسمان مطلع بوده اند که خواهد آمد پس تعجبی نداشته اند و ازین ظاهر میشود که اگر کسی ببیت معمور رسد
مانند آنست که بهفت آسمان رسیده باشد و لهذا امام علیه السلم در سابق گفت الی سموات السبع و اینجا اکتفا
کرد بذکر رسیدن نبی صلی الله علیه و آله به بیت معمور الدوی بفتح دال بی نقطه و کسر واو و تشدید یا دو نقطه
پایین آوازی که در هم باشد بامعنی که مرکب از آوازها باشد و اینجا عبارتست از تسبیح ملائکه که بر دور بیت
معمور طواف میکنند الصدور بضم صاد بی نقطه و ضم دال بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب
رجوع یا جمع صدر بفتح صاد و فتح دال که اسم مصدرست از همان باب مثل سد و سدو و دوم است طواف
الصدر یعنی طواف الوداع و بر هر تقدیر مقصود اینست که آن غلغله ملائکه از جای خود بیرون می آمد نزدیک
میشد بسبب اینکه ملائکه گرد بیت معمور در طواف بودند بقصد استقبال من کردند صوتان عبارتست از
حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و آن خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذان صوتان المقرونان بقاف و را
بی نقطه و نون بصیغه اسم مفعول باب نصر و جمع یکدیگر و این اشارتست بانکه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح
هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد بخلاف بعد آن زیرا که میان آن و میان این دو فقره فاصله حی علی خیر العمل
واقع خواهد شد معروفان بعین بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه اسم مفعول باب ضرب اشارتست بانکه دو آواز

وسکون همزه و کسر طاء منقطه دوم و سکون همزه دوم بصیغه امر باب فعلّلت اطمأن فرود آوردن سر و مراد اینجا برگشتن
سر تکالت احتیاط که نزد و بیا لا باشد و نزد و بپای بن ظاهر فطرت تا آخر اینست که نبی صلی الله علیه وآله در وقتی که سر مبارک را برداشت
برفع راس هر دو حجب معمور بوده لیک آنرا نمی دید برای اینکه نوعی از پرده از چشم او برداشته نشده بود هنوز و چون
وقت رفع راس پرده ها برداشته شد از چشم او بعد از فرود آوردن سر آنحضرت را دید و ازین ظاهر میشود که خرق اطباق
و رفع حجب بسبب تغیری در سموات نیست بلکه بسبب تغیری در چشم نبی صلی الله علیه وآله است پس سبب آن تغیر شعاع
بصر او تکاثف جمیع آنها را چنانچه شعاع شمس چشم ما میکاود شیشه نزدیک را و می بیند چیزی را که در پس آنست و نزدیکست
پس و الحجب قد فرجت عطف تفسیر است برای اطباق السماء قد خرقت و مراد اینست که هر چه در آن آسمانها بود دیدم
تفصیل بیت عبارتست از بیت معمور مثل بکسر میم و سکون تا و فتح ظاء معجمه مجرور و صفت بیت است بمثلکم عبارتست از کعبه
بذا صفت بمثلکم است و حرم بفتح حاء منقطه و فتح را منقطه مجرور است عطف بر بیت الحرام ساقی که عظیم القدر
شده باشد بسبب چیزی که در میان آن باشد هذا البیت عبارتست از کعبه ظاهر مثل بمثلکم هذا اینست که
معمور مساوی کعبه باشد در مساحت چنانچه مذکور شده در شرح حدیث سیم چهارم باب الصلوة فی الکعبة و فوقها تا آخر
کتاب نجاة و ششم است ضمیر علیه راجع بحرم هذا البیت است هذا اسم ان اسلام مرفوع و خبر ان است و چیزی
که مفهوم میشود از الف لام باعتبار اینست که در سموات مثل آن باعتبار فضیلت حرمی نیست و ان بفتح همزه
و سکون نون و فتح تا دو نقطه در بالا عطف بر هذا است الحرام بفتح حاء منقطه و را منقطه و الف عطف بر الحرام است
الحرام آنچه عظیم القدر باشد در میان امثال خود مثل المسجد الحرام و مثل الشهر الحرام و چیزی که مفهوم میشود از الف لام
باعتبار اینست که او در میان افراد انسان افضل از جمیع ما عدای خودست کل با تنوین است و تنوین عوض
مضاف الیه است بتقدیر و لکل واحد منکم و منه مثل بکسر میم و سکون تا و فتح ظاء مرفوع و با تنوین و مبتدا است مثال
بفتح میم و تشدید تا و فتح ظاء بصیغه مبالغه است از باب حسن بغایت فاضل المثال بفتح میم و تخفیف تا فاضل بودن
و نظیر اینست حسان که بمعنی بغایت نیکوست و میتواند بود که مثال بغایت مانند باشد و بر هر تقدیر مرفوع
و صفت مثل است و مراد اینست که حرم کعبه مانند است باین حرم و امیرالمؤمنین علیه السلم مانند تو و هر دو آنها افضل
فاضل است یا بغایت مانندست یعنی بعد از آن گفته شد مرا از جانب الله تعالی که بردار سر خود را یا محمد که ببالا
نگاه کن ای محمد پس برداشتم سر خود را پس ناگاه دیدم شکافهای آسمان تحقیق شکافته شده و پرده های دیدن تحقیق
برطرف شده بعد از آن گفته شد مرا از جانب الله تعالی که فرود آور سر خود را چنانچه بود نگاه کن که چه میبینی پس فرود آوردم
خود را پس نگاه کردم سوی خانه ها مانند این خانه شما و حرمی مانند حرم اینجا نه اگر می اندازم چیزی را از دست خود هر آینه فرود

که بروم

که بروم اینخانه پس گفته شد مرا از جانب الله تعالی که ای محمد بدرستی که اینست حرم تو و تو عظیم القدر و برای هر یکی
مانندیست بغایت فاضل یا بغایت مانند اصل ثُمَّ اَوحَی اللهُ اِلَیَّ یا مُحَمَّدُ اُدْنُ مِنْ صَادٍ فَاغْسِلْ مَسَاجِدَکَ
وَطَهِّرْهَا وَصَلِّ لِرَبِّکَ فَدَنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مِنْ صَادٍ وَهُوَ مَاءٌ یَسِیلُ مِنْ سَاقِ
الْعَرْشِ الْاَیْمَنِ فَتَلَقَّی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الْمَاءَ بِیَدِهِ الْیُمْنَی فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِکَ صَارَ الْوُضُوءُ
بِالْیَمِینِ شرح ادن بدال منقطه و ضم نون بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است صاد بصاد منقطه و الف و سکون
دال منقطه است و کسر و فتح آن جایز است موافق بعض قرائت شاذه در اول سوره ص چنانچه گذشت در کتاب
العشرة در شرح حدیث چهارم باب یازدهم که باب التسلیم علی اهل الملل است المساجد بفتح میم و سین منقطه و الف و کسر جیم
و دال منقطه جمع مسجد بکسر میم و سکون سین و فتح جیم بصیغه اسم آلت باب نصر آلات سجده و آنها هفت عضو است
پیشانی و کف دو دست و دو زانو و سر شست دو پا بسین منقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه معلوم غایب
باب ضرب است الساق بسین منقطه و الف و قاف پایه چیزی مانند تنه درخت عرش اینجا عبارتست از کرسی است
که بیان شده در شرح فانزل الله محملا تا آخر الایمن بفتح همزه و سکون یا و دو نقطه در پایین و فتح میم بصیغه افعل التفضیل
مبالغه است و آن مجرور و صفت العرش یا صفت ساق است و اول مبنی بر اینست که عرش محل جلوس چهار کس از اولین
و چهار کس از آخرین در آخرت میشود و دوم مبنی بر اینست که طینت محمد و آل محمد علیهم السلم از ساق عرش است چنانچه
گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم و سیوم باب مولد الائمة علیهم السلم که نود و دوم است و در حدیث سیوم باب
نود و سیوم تلقی بتشدید قاف و الف بصیغه ماضی معلوم معتل العین یائی باب تفعل است التلقی فرا گرفتن چیزی
یعنی بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی من که ای محمد نزدیک شو بسبب صاد پس بشو آلات سجده خود را و پاکیزه
کن آنها را یا مبالغه کن در شستن آنها مثل اینکه سه بار شسته شود و نماز گزار برای صاحب کل چیز خود
پس نزدیک شد رسول الله صلی الله علیه وآله بسبب صاد و آن آبیست که جاری میشود از پایه عرش که مبارکترست
پس فرا گرفت رسول الله صلی الله علیه وآله آب را بدست راست خود پس از برای آن گردید وضو بدست راست یا معنی
که مستحبست برداشتن آب وضو بدست راست اصل ثُمَّ اَوحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَیْهِ اِنِ اغْسِلْ وَجْهَکَ
فَاِنَّکَ تَنْظُرُ اِلٰی عَظَمَتِی ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَیْکَ الْیُمْنٰی وَالْیُسْرٰی فَاِنَّکَ تَلَقّٰی بِیَدَیْکَ کَلَامِی ثُمَّ امْسَحْ
بِرَأْسِکَ بِفَضْلِ مَا بَقِیَ فِی یَدَیْکَ مِنَ الْمَاءِ وَرِجْلَیْکَ اِلَی کَعْبَیْکَ فَاِنِّی اُبَارِکُ عَلَیْکَ وَاُوطِئُکَ
مَوْطِئًا لَمْ یَطَأْهُ اَحَدٌ غَیْرُکَ فَهٰذَا عِلَّةُ الْاَذَانِ وَالْوُضُوءِ شرح مسح غایب و الیمنی بر تغلیب حال مکان
بر حال محکی است ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است نظر در عظمت الله تعالی عبارتست از نظر در آثار بزرگ

انّا آثار قدرت الله تعالی چنانچه مذکور میشود و دانسته است که بعد از رفع راس از سجود اول عظمت را دید و سجده دیگر کرد
یا عبارتست از رو کردن بجانب عرش الله تعالی ذراع بکسر ذال عبارتست از عضوی که از آرنجست تا سر انگشتان دست
تلقّی بفتح تا و حذف واو بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعّل بحذف یکی از تاست یا بصیغه مجهول باب تفعیل است و با
بر اول کلام مفعول آنست و مفعول دیگر ندارد و با بر دوم کلام مفعول دوم آنست و مفعول اول آن ضمیر مستتر در است
که نائب فاعل شده باشد بیدک برای استعانت است و یدا اینجا عبارتست از ذراع چنانچه در آیت وضو است
و بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث پنجم باب بیستم که باب حدّ الوجه الّذی یغسل و الذراعین و کیف یغسلان
و این اشارتست بانکه تحریک دو ذراع بجانب بالا در تکبیر احرام و مانند آن مددکار فرا گرفتن قول نماز گزار است
معانی کلام الهی را در قرائت نماز و ازینجا ظاهر میشود آنکه تحریک عضدین در وقت رفع یدین بتکبیر در کار
نیست مگر بقدر ضرورت بیان تعیین شده در کتاب الطهاره در شرح حدیث پنجم باب هفدهم که باب صفة الوضوء است
الیه که ملک یک نظرست بمسح راس واوطئک تا آخر ناظرست بمسح رجلین پس در کلام لفّ و نشر مرتبست اوطئک
بواو و طا بی‌نقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است الا نظار کسی را بر پای در نشستن در مقامی
موطا بفتح میم و سکون واو و کسر طا بی‌نقطه و همزه مفعول دوم اوطئک است و عبارتست از مقامی در روز
قیامت و در بهشت که بغایت رفیع است و هیچکدام از انبیا و اوصیای ایشان و شیعه ایشان در آن مقام نخواهند نشست
غیر نبی صلی الله علیه و آله و اوصیای او علیهم السلام و شیعه ایشان و این منافات ندارد با آنکه مراتب آن مقام نسبتا
تفاوت داشته باشد و مقام انبیای سابق بالاتر باشد از مقام بعضی شیعه نبی آخر الزمان ظاهر این آیت
که در زمان انبیای سابق وضو متعلق برجلین نبود و ظاهر آنکه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
دوازدهم که باب الشرایع است که روزاده الوضوء نیست که وضو اصلا در شرایع سابقه نبوده لم یطا بفتح طا
و سکون همزه بصیغه مضارع غائب معلوم معتل الفا واوی باب منع است غیر مرفوع و حذف احد است زیرا که
غیر مرکب بتعریف یا اضافه نمیکند یا منصوب و مانند مستثنای منقطع است و مشار الیه بهذا اذان شهد و تکبیر اجلّه
چهار تکبیر در اول شود و حی علی خیر العمل شود و قد قامت الصلوة داخل بود و تکبیر و تهلیل در آخر نبود و در وضوی که
شستن مساجد پیش از شستن رو بود و شستن آنها در وضوی مشهور نوع نیست اصلا نه بعنوان فرض و نه
بعنوان استحباب علی بفتح عین بی‌نقطه و تشدید لام در اصل بمعنی انشا میدان بعد از آن شامیه خبر دیگرست و مراد اینجا
عبادتیست که ناسخ عبادت دیگرست متن بعد از آن وحی کرد الله عزّ و جلّ بسوی او که بتو روی خود را بجهه درستی که
نظر میکنی بسوی بزرگی آثار قدرت من بعد از آن بشوی ذراع خود را که راست و چپ است بجهه درستی که تو فرا

میگیری

میگیری با منفعتی که در دل خود جا میدهی بعد دست خود کلام مرا بعد از آن مسح کن سر خود را که راست و چپ است بجهه
درستی که تو فرا میگیری با منفعتی که در دل خود جا میدهی بعد دست خود کلام مرا بعد از آن مسح کن سر خود را با زیادتی
آنچه باقی مانده در دست تو از آب و مسح کن دو پای خود را تا دو کعب پای تو بجهه درستی که برکت فرود می آورم
و بر پای میدارم و میرسانم ترا بمقامی که پا نگذاشته است آنرا هیچیک غیر تو پس این که مشهورست دوم اذان
و دو صورتست مراد اینست که وحی دوم است که ناسخ وحی اولست و معقول نیست قول مخالفان که سابقا
مذکور شد زیرا که ناسخ حکم جواب مردمان نمیشود اصل ثُمَّ اَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ اِسْتَقْبِلِ الْحَجَرَ الْاَسْوَدَ
وَكَبِّرْنِي عَلَى عَدَدِ حُجُبِي فَمِنْ اَجْلِ ذَلِكَ صَارَ التَّكْبِيرُ سَبْعًا لِاَنَّ الْحُجُبَ سَبْعٌ فَافْتَتِحْ عِنْدَ انْقِطَاعِ
الْحُجُبِ فَمِنْ اَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْاِفْتِتَاحُ سُنَّةً وَالْحُجُبُ مُتَطَابِقَةٌ بَيْنَهُنَّ بِحَارُ النُّورِ وَذَلِكَ النُّورُ
الَّذِي اَنْزَلَهُ اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمِنْ اَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْاِفْتِتَاحُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِافْتِتَاحِ
الْحُجُبِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَصَارَ التَّكْبِيرُ سَبْعًا وَالْاِفْتِتَاحُ ثَلَاثًا شرح الحجر الاسود عبارتست از آنچه در بیت
المعمورست و نظیر حجر اسود کعبه است که در رکن کعبه واقع شده در جانب مشرق نزدیک در کعبه امر باستقبال آن
مبنی بر اینست که نبی صلی الله علیه و آله در آن وقت در جنب بوده از حرم بیت معمور که استقبال او حجر اسود را
و مقابل بیت معمور بوده یا مبنی بر اینست که رکن حجر اسود اشرف ارکانست حجب عبارتست از هفت آسمان که هر یک
مانند خیمه است نسبت باهل زمین پس مانند حجابیست بر اهل زمین فافتتح بفا و تا دو نقطه در بالا و حاء بی‌نقطه
بصیغه امر باب افتعالست و این تتمه کلام الهی است پس معتبر بر آن که کلام الهی نیست جمله معترضه است الافتتاح گشوده شدن
و شروع در چیزی کردن و گشودن و هر سه اینجا مناسبست و بر هر تقدیر استعاره شده برای فاصله کردن میان دو چیز که متصل
بیکدیگر باشند مانند متصل بیکدیگرست مثل تعقیب و جهت وجهی تا آخر که مذکور شد در حدیث ششم باب سیوم بعد از تکبیر ششم و
پیش از قرائت الف لام الافتتاح برای عهد خارجیست و اشارتست بافتتاح بعد از انقطاع حجب که وجهت وجهی
تا آخر است الحجب مبتدا است متطابقه خبر مبتدا است تطابق اتصال دو چیز بیکدیگر در همه جوانب و انجمله تا آخر برای بیان
سر افتتاح در اثنای هفت تکبیرست و بیان وجه تسمیه افتتاح است زیرا که بر روی تکبیرات مانند چیزهای متصل بیکدیگرست که
فاصله در میان آنها عارض شده باشد بینهن عبارتست از آسمان چهارم که بیت معمور آنجاست ذلک مبتدا است و مشار الیه آن
بحار النورست النور خبر مبتدا است الافتتاح دوم عبارتست از افتتاحی که غیر آنست که مذکور شد پس افتتاح اول
چهار بارست زیرا که در صدر این حدیث مذکور شد که نور رب محمد صلی الله علیه و آله چهار بار فرود آمد و ظاهر احادیث کافی در حیات
افتتاح این ترتیب است که اول بعد از تکبیر باشد و آن اینست اللهم انت الملک الحق تا آخر و بیان شد در حدیث

ششم باب سیم و دوم بعد از تکبیر پنجم باشد و آن اینست لبیک وسعدیک تا آخر و آن نیز بیان شد و در حدیث ششم
باب سیم در تکبیر ششم و هفتم گفت و سیوم بعد از تکبیر ششم باشد و آن اینست اللهم انی اتوجه الیک بمحمد و آل محمد و اقدمهم
بین یدی صلوتی و اتقرب بهم الیک فاجعلنی بهم عندک وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین منت علی بمعرفتهم فاختم لی
بطاعتهم ومعرفتهم وولایتهم فانها السعادة اختم لی بها فانک علی کل شیء قدیر و این گذشت در کتاب الدعا در شرح حدیث
اول باب سجاده و گفتیم که باب الدعا قبل الصلوة است و نزدیک باین در محلی دیگر مذکور شد و در حدیث سوم باب نوزدهم
که باب القول عند دخول المسجد والخروج منه است و چهارم بعد از تکبیر هفتم باشد که وجهت وجهی تا آخر است اگر گویی که پس چرا
در حدیث ششم باب سیم در تکبیر ششم و هفتم گفت که تم تکبیر تکبیرتین و این موهم اینست که در میان تکبیر ششم و هفتم
افتتاح نباشد گوییم برای دو وجه اول اشعار باینکه این افتتاح در مرتبه افتتاح دیگر نیست چنانچه در این حدیث و در افتتاح
بعد از انقطاع حجب گفت که فمن اجل ذلک صار الافتتاح سنة و در سه افتتاح دیگر این را نگفت برای اشعار باینکه آن سه
افتتاح در مرتبه این افتتاح نیست دوم اشعار باینکه افتتاح میان تکبیر ششم و هفتم دعای علیحده نیست بلکه جزو مجموع دعاست
که بعض آن بعد از سلام است چنانچه مذکور شد در کتاب الدعا در حدیث اول باب سجاده و گفتیم و آن بعض اینست که
اللهم اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل عافیة وبلاء واجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل مثوی ومنقلب اللهم اجعل محیای محیاهم ومماتی
مماتهم واجعلنی معهم فی المواطن کلها ولا تفرق بینی وبینهم ابدا انک علی کل شیء قدیر نجف بعد از آن وحی کرد الله عز وجل
سوی او که ای محمد رو کن بجانب و تکبیر کن مرا بعدد آسمانهای من پس برای آن که تکبیر هفت بار برای اینکه
آسمانها هفت است پس افتتاح کن نزد آخر شدن هفت تکبیر که مانند آسمانهاست پس از برای آن شد آن
افتتاح طریقه مستمره بمعنی اینکه مرور بر شمار سه افتتاح دیگر آسمانها متصل بلکه کثرت در میان آنها که آسمان
چهار است در بابهای نور است و آنست نوری که فرود آورد آنرا جبار باراده تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله چنانچه مفصلا
مذکور شد در حدیث پس از برای آن گردید افتتاح در میان تکبیرات سه بار برای گشوده شدن آسمانها سه بار
بمعنی اینکه در سه آسمان نور او فرود آمد که هر یک از آن آسمانها گشوده شد پس گردید تکبیر هفت بار و گردید افتتاح
میان تکبیرات سه بار حل فلما فرغ من التکبیر والافتتاح اوحی الله الیه سم باسمی فمن اجل ذلک جعل بسم الله
الرحمن الرحیم فی اول السورة ثم اوحی الله الیه ان احمدنی فلما قال الحمد لله رب العالمین
قال النبی صلی الله علیه وآله فی نفسه شکرا فاوحی الله عز وجل الیه قطعت حمدی فسم باسمی فمن اجل
ذلک جعل فی الحمد الرحمن الرحیم مرتین شرح الف لام السوره برای عهد خارجی است بمعنی سوره حمد و میتواند بود که برای
استغراق باشد چنانچه بیان میشود در شرح فقره آینده شکرا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر شکرت شکرا

و جمله محلا منصوبست و مفعول قال است و میتواند بود که عامل آن الحمد لله باشد و میتواند بود که شکرا مفعول له باشد و مشهور
اینست که سقیا و رعیا و جدعا و شکرا و حمدا و امثال آنها مفعول مطلق میباشد و حذف عامل آنها واجب است قیاسا و شیخ رضی
رحمه الله در شرح کافیه گفته که یجوز ان یقال سقاک الله سقیا و رعاک الله رعیا و جدعک الله جدعا و شکرت شکرا و حمدت حمدا و فی
نهج البلاغة فی الخطبة البکائیة نحمده علی عظیم احسانه ونیر برهانه ونوامی فضله وامتنانه حمدا یکون لحقه ادا قطعت
بقاف و طای بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب از باب منع است القطع بریدن و این اشارتست باینکه چون
فاصله شود میان اجزای کلام الهی تسمیه را مکرر میباید کرد هرچند که فاصله بکلام نفسی باشد چه فرق میان حمد و شکر اینست
که حمد وصف بجمیل اختیاریست خواه در مقابل نعمت باشد و خواه نباشد و شکر تعظیم منعم است برای انعامش و معنی
عبارتست از سوره فاتحه که ولا کلمه ای از لفظ الرحمن الرحیم در آن نبوده زیرا که قطع غیری فاصله کردن میان اجزای آنست چنانچه
بیان شد در کتاب الطهاره در شرح حدیث دوم باب صفة التیمم که باب چهلم است متن پس وقتی که فارغ شد از هفت تکبیر و چهار
افتتاح وحی کرد الله تعالی سوی او که نام ببر مرا بنام من که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد بسم الله الرحمن الرحیم
در اول سوره فاتحه الکتاب بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که سپاس کن مرا پس وقتی که نبی گفت که الحمد لله رب العالمین
گفت نبی صلی الله علیه وآله در دل خود که شکرا پس وحی کرد الله عز وجل سوی او که بریدی سوره حمد مرا پس نام ببر مرا بنام من
که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد در سوره الحمد الرحمن الرحیم دو بار حل فلما بلغ ولا الضالین قال النبی
صلی الله علیه وآله الحمد لله رب العالمین شکرا فاوحی الله عز وجل الیه قطعت ذکری فسم باسمی فمن اجل ذلک
جعل بسم الله الرحمن الرحیم شرح ظاهر اینست که میان این فقره و فقره سابقه فاصله باشد که منقول نشده باشد مراد بقول
و قال النبی صلی الله علیه وآله قول زیرخانست و لهذا الحمد لله رب العالمین اعاده کرده شده بخلاف آنچه در فقره سابقه گذشت بیان شکرا آنست
در فقره سابقه و بیان قطعت نیز شد الذکر بکسر ذال با نقطه و سکون کاف و راء بی نقطه سخن مستحکم که شکی و سستی در آن
نباشد اصلا مثل قرآن متن پس وقتی که رسید تا ولا الضالین گفت نبی صلی الله علیه وآله که الحمد لله رب العالمین شکرا پس وحی کرد
الله تعالی سوی او که بریدی سخن مرا بمعنی که شروع بعض کلام من نمودی که در نماز واجب است که خوانده شود پس نام ببر مرا بنام من الرحمن
الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد بسم الله الرحمن الرحیم بمعنی که در اول هر سوره واجب شد مجموع بسم الله الرحمن
الرحیم زیرا که بعد از اتمام هر سوره آدمی در عرضه اینست که سخنی گوید که خارج از قرآن باشد یا بمعنی که واجب شد در اول
سوره که بعد از سوره حمد در نماز خوانده میشود حل ثم اوحی الله عز وجل الیه اقرأ یا محمد نسبة ربک تبارک
وتعالی قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ثم امسک عنه الوحی
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الله الواحد الاحد الصمد فاوحی الله الیه لم یلد ولم یولد

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ ثُمَّ اَمْسَكَ عَنْهُ الْوَحْيُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَذٰلِكَ اللهُ كَذٰلِكَ
رَبُّنَا **شرح** النسبه بكسر نون و سكون سين بي نقطه و با يك نقطه مصدر باب نصر كسى را نسب او ذكر كردن يعنى نسبت دادن
او به پدرش تا ممتاز شود و از نسبه مراد ايجاد كردن طريق مستقيم واضح سوى معرفت مرتبه كسى است بروشى كه سامع التفات باين
تواند كرد و حاجت بزياده بران نداشته باشد براى تمييز او از جمعى كه مشتبه باو نبوده و ازين ماخوذ است منتسب **نبح**
نون و سكون يا، دو نقطه يا بين يعنى طريق مستقيم واضح و مثل اين بيان شد در كتاب التوحيد در شرح عنوان باب النسبه
كه باب هفتم است قل هو الله احد تا آخر منصوب است محلا و عطف بيان يا بدل النسبه است امسك بسين بى نقطه بصيغه
ماضى معلوم يا مجهول باب افعال است الامساك باز داشتن چيزى از كسى نسخ اينجا مختلف است در بعضى چنين است كه
فقال رسول الله صلى الله عليه و آله الله الواحد الاحد الصمد و بر هر تقدير مراد اينست در بعضى چنين است كه فقال رسول
الله صلى الله عليه و آله الواحد الاحد الصمد و در بعضى چنين است كه فقال رسول الله صلى الله عليه و آله الله الواحد الصمد
و بر هر تقدير مراد اينست كه رسول الله بعد از اتمام سوره اين كلام را گفت براى تصديق مضمون صدر سوره يعنى قل هو الله
احد تا آخر براى تنبيه بر اينست كه تصديق تتمه سوره نيز بايد كرد و لهذا رسول الله بجاى آنچه اول گفته بود گفت كذلك
الله كذلك ربنا پس اشارة اليه ذلك دو جا مضمون مجموع سوره است **يعنى** بعد از آن وحى كرد الله عز و جل سوى او كه
بخوان اى محمد نسبت صاحب كل اختيار خود را تبارك و تعالى كه قل هو الله احد تا آخر است بعد از آن باز داشت
از او وحى را تا آنكه آن سوره را خواند پس گفت رسول صلى الله عليه و آله پس از اتمام سوره كه الله الواحد الاحد الصمد
پس وحى كرد الله تعالى سوى او كه لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد را نيز تصديق كن بلفظى كه دال بر آن نيز باشد
بعد از آن نيز باز داشت از او وحى را يعنى كه تعيين آن لفظ نكرد پس گفت رسول الله صلى الله عليه و آله كذلك
كذلك ربنا يعنى كه اختيار اين لفظ كرد با وجود آنكه مخير بود ميان الفاظ ديگر كه موافق مضمون آن باشد
مثل آنچه گذشت در كتاب التوحيد در حديث چهارم باب النسبه كه كذلك الله ربى **متن** فلما قال
ذٰلِكَ اَوْحَى اللهُ اِلَيْهِ اِرْكَعْ لِرَبِّكَ يَا مُحَمَّدُ فَرَكَعَ فَاَوْحَى اللهُ اِلَيْهِ وَهُوَ رَاكِعٌ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ
فَفَعَلَ ذٰلِكَ ثَلٰثاً ثُمَّ اَوْحَى اللهُ اِلَيْهِ اَنْ اِرْفَعْ رَاْسَكَ يَا مُحَمَّدُ فَفَعَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فَقَامَ مُنْتَصِباً **شرح** پس وقتى كه گفت آنرا كه مذكور شد وحى كرد الله تعالى سوى او كه ركوع كن براى صاحب كل اختيار خود
اى محمد پس ركوع كرد پس وحى كرد الله عز و جل سوى او در حالى كه او در ركوع بود كه بگو سبحان ربى العظيم و بحمده پس كرد آنرا
سه بار اگرچه يكى كافى بوده باشد بعد از آن وحى كرد الله تعالى سوى او كه بردار سر خود را اى محمد پس كرد رسول الله صلى الله عليه و آله
پس ايستاد راست **متن** فَاَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ اَنِ اسْجُدْ لِرَبِّكَ يَا مُحَمَّدُ فَخَرَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ







سَاجِداً فَاَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰى فَفَعَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذٰلِكَ ثَلٰثاً ثُمَّ اَوْحَى اللهُ
اِلَيْهِ اسْتَوِ جَالِساً يَا مُحَمَّدُ فَفَعَلَ فَلَمَّا رَفَعَ رَاْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ وَاسْتَوٰى جَالِساً نَظَرَ اِلَى عَظَمَتِهِ تَجَلَّتْ
لَهُ فَخَرَّ سَاجِداً مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ لَا لِاَمْرٍ اَمَرَهُ فَسَبَّحَ اَيْضاً ثَلٰثاً فَاَوْحَى اللهُ اِلَيْهِ انْتَصِبْ قَائِماً
فَفَعَلَ فَلَمْ يَرَ مَا كَانَ رَاٰى مِنَ الْعَظَمَةِ فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ صَارَتِ الصَّلٰوةُ رَكْعَةً وَسَجْدَتَيْنِ **شرح**
تقديم ظرف در فمن اجل ذلك صارت براى دفع توهم ناشى است كه مذكور شده در اول الحديث كه ابن اذينه در خواب
ديد كه دو بار بر هر ركوعى در نماز دو سجده است و آنرا بر رسول الله صلى الله عليه و آله نقل كرد و او حكم از روى خواب
كرد **يعنى** پس وحى كرد الله عز و جل سوى او كه سجده كن براى صاحب كل اختيار خود اى محمد پس افتاد رسول الله صلى الله
عليه و آله سجده كنان پس وحى كرد الله عز و جل سوى او كه بگو سبحان ربى الاعلى پس كرد عليه السلام آنرا سه بار بعد از آن
وحى كرد الله تعالى سوى او كه راست شو نشسته اى محمد پس كرد پس وقتى كه برداشت سر خود را از سجود خود و راست شد
نشسته نظر كرد سوى عظمتى يعنى اثرى بزرگ از آثار قدرت الله تعالى كه ظاهر شد او را پس افتاد سجده كنان از جانب
خودش نه براى امرى كه مامور شده باشد بسبب آن امر مراد اينست كه بودن آن عظمت بجاى امر بود و احتياج
بامر عليحده نبود پس تسبيح گفت نيز سه بار پس وحى كرد الله تعالى سوى او كه راست شو ايستاده پس كرد پس نديد
آنچه را كه ديده بود در ميان دو سجده از اثر بزرگ قدرت پس از براى آن گرديد نماز مركب از يك ركعت و دو
سجده يعنى كه باز از هر يك ركوع در نماز دو سجده بهم رسيد **متن** ثُمَّ اَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ اِقْرَاْ يَا مُحَمَّدُ
الْحَمْدَ لِلّٰهِ فَقَرَاَهَا مِثْلَ مَا قَرَاَ اَوَّلاً ثُمَّ اَوْحَى اللهُ اِلَيْهِ اِقْرَاْ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فَاِنَّهَا نِسْبَتُكَ وَنِسْبَةُ
اَهْلِ بَيْتِكَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَفَعَلَ فِي الرُّكُوعِ مَا فَعَلَ فِي الْمَرَّةِ الْاُولٰى ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَةً
وَاحِدَةً فَلَمَّا رَفَعَ رَاْسَهُ تَجَلَّتْ لَهُ الْعَظَمَةُ فَخَرَّ سَاجِداً مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ لَا لِاَمْرٍ اَمَرَهُ
فَسَبَّحَ اَيْضاً **شرح** معنى نسبت بيان شد در شرح اقرأ يا محمد نسبة ربك در الحديث نسبتك و نسبة اهل بيتك الى
يوم القيمة اشارت است بآنچه گذشت در كتاب الحجة در احاديث باب في شان انا انزلناه في ليلة القدر و تفسيرها كه
باب چهل و يكم است كه اين سوره صريحست در بقای علامت امامت امام حق تا روز قيامت نزول الملائكه و روح است
بر امام زمان در هر شب قدر براى تقدير و تفصيل احكام حوادث تا سال آينده پس اين سوره بيان طريق
مستقيم واضح براى معرفت امامت امام مفترض الطاعه عالم بجميع احكام است و ذكر النسبتك اينجا مبنى بر اينست
كه هر چه نسبت اهل البيت باشد نسبت رسول خدا نيز بوده بالعرض نظير آيه سوره نسا يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله
و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم كه براى دلالت بر اينست كه اطاعت اولى الامر اطاعت رسول است چنانچه

بیان شد در کتاب الحجه در شرح حدیث ششم باب پنجم که باب معرفة الامام والرد الیه است و نظیر آیت سوره زخرف
فلما آسفونا انتقمنا منهم که مبنی بر خلط است با الله تعالی است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب
بیست و سیوم که باب النوادر است یعنی بعد از آن وحی کرد الله عزوجل سوی او که قرائت کن بسوره الحمد لله
پس قرائت کرد آنرا مانند آنچه قرائت کرده بود در اول بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که قرائت کن سوره انا
انزلناه را چه بدرستی که آن نسبت تو و نسبت اوصیای تست تا روز قیامت یعنی که تمیز امام حق از امام
باطل بتصدیق بمضمون این سوره میشود و کرد در رکوع آنچه را که کرد در بار اول بعد از آن سجود کرد پس وقتی که
برداشت سر خود را ظاهر شد او را آن اثر بزرگ از آثار قدرت پس افتاد بسجده بنا بر اجابت خودش نه برای
امری که مامور شده باشد بآن امر پس تسبیح گفت نیز یعنی که سه بار سبحان ربی الاعلی گفت اصل ثم اوحی
الله الیه ارفع راسک یا محمد ثبتک ربک فلما ذهب لیقوم قیل یا محمد اجلس فجلس فاوحی
الله الیه یا محمد اذا ما انعمت علیک فسم باسمی فالهم ان قال بسم الله وبالله ولا اله الا
الله والاسماء الحسنی کلها لله ثم اوحی الله الیه یا محمد صل علی نفسک وعلی اهل بیتک فقال
صلی الله علی وعلی اهل بیتی وقد فعل شرح ثبتک بثاء سه نقطه وبا یک نقطه و تا دو نقطه در بالا صیغه ماضی
معلوم غائب باب تفعیلست و جمله دعائیه است و جمله دعائیه در کلام الهی میباشد بنوعی از مجاز مثل آیت سوره
مدثر کیف قتل قدر و میتواند بود که ثبتک جمله خبریه باشد ذهب بمعنی اراده است و الهم بالهام زاده است صیغه ماضی
غائب مجهول باب افعالست فرق میان الهام و وحی اینست که الهام انداختن تصور قضیه ایست در دل کسی
بعد از تصور آن مبدا تصدیق آن قضیه را بسبب بداهت آن قضیه یا بسبب نظری که سابقا از او صادر
شده یا بسبب وحی که سابقا باو رسیده و وحی انداختن تصدیق قضیه ایست در دل کسی که اگر تصور آن قضیه
کند صدق آنرا مبدا اذلی ضمیمه که حادث شود الحسنی بضم حاء بی نقطه و سکون سین بی نقطه و نون و الف مونث
احسن که افعل التفضیل است و مراد نامهائیست که اشرف طرفین نقیض و مصداق تصدیق باین اسما
حسنی تصدیق است بامامت ائمه معصومین چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر که باب
بیست و سیوم است که کن و اسما الا سما الحسنی و فعل صیغه ماضی معلوم غائب است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است
و این اشارتست باینکه دعا برای آنچه حاجت است به حاجت تا آن دعا قبیح نیست بلکه گاهی واجب میشود برای
تحصیل ثواب آخرت و مانند آن و نظیر است لعن بر افضلالت یعنی بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که بردار
سر خود را ای محمد ثابت قدم در صراط مستقیم گناه در اصحاب کل اختیار تو پس وقتی که اراده کرد تا برخیزد گفته شد

ازجانب

ازجانب الله تعالی که ای محمد چون انعام کردم بر تو پس نام بر مرا بنام من یعنی بهترین نامها که آنست بسم الله پس الهام شد تا بگوید
گفت بنام خداست و نیست مستحق عبادت مگر الله و نامهای بهتر همه آنها از الله است بعد از آن وحی کرد الله تعالی
سوی او که درود کن بر خود و بر اوصیای خود پس گفت که درود کناد الله تعالی بر من و بر اوصیای من و تحقیق
کرد آن درود را اصل ثم التفت فاذا بصفوف من الملائکة والمرسلین والنبیین فقیل یا
محمد سلم علیهم فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته فاوحی الله الیه انا السلام والتحیة
والرحمة والبرکات انت وذریتک ثم اوحی الله الیه ان لا تلتفت یسارا واول ایة
سمعها بعد قل هو الله احد وانا انزلناه ایة اصحاب الیمین واصحاب الشمال فمن اجل
ذلک کانت السلام واحدة تجاه القبلة ومن اجل ذلک کان التکبیر فی السجود شکرا شرح التفت
بتاء دو نقطه در بالا صیغه ماضی معلوم باب افتعالست الالتفات رو کردانیدن بجانبی و این عبارتست از انصراف
یعنی گفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین رو بجانب راست چنانچه گذشت در حدیث ششم و هشتم باب سجده
کرده در نماز که انصراف باید از آن میباید اذا با الف مقصوره حرف مفاجات است با در صفوف برای ملابست است
و ظرف خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو بصفوف سلام در سلام علیهم خبر سلام الف است و بعد از انت و آن سلام
اذنیست که بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سجده انا ضمیر متکلم است و مرفوعست محلا و مبتدا است السلام مرفوع
و خبر مبتدا است و التحیة مرفوع و معطوف بر خبر مبتدا است حصر مفهوم از انا السلام و التحیه بنا بر اینست که سلام در اصل
مصدر است بمعنی بی آزار بودن و مستعمل میشود در آنچه از جانب آن آزاری نباشد و اگر کسی آزاری بوسیله آن
کند بسبب مخالفت آن باشد مثل عدالت و مثل عهد الهی چنانچه گذشت در کتاب العشره در حدیث چهارم باب
التسلیم که افشوا سلام الله فان سلام الله لا ینال الظالمین و سلام چون محمول شود بر کسی مراد اینست که صاحب اعلای
مراتب عدالتست پس بر کسی غیر الله تعالی محمول نمیشود و این مذکور شد در شرح حدیث اول باب نود و پنجم و
بر این قیاس است التحیه که بمعنی خواهش زندگانی کسی است واو در والرحمة برای عطف جمله بر جمله است پس الرحمة مرفوع
و مبتدا است والبرکات مرفوع و معطوف بر مبتدا است انت ضمیر مخاطب است و مرفوعست محلا و خبر مبتدا است
و ذریتک مرفوع و معطوف بر خبر مبتدا است و در کلام لف و نشر مرتب است و مراد اینست که والرحمة انت والبرکات
ذریتک او خلال امیر المومنین علیه السلام در ذریت بنی بنا بر اینست که او قائم مقام فاطمه است چنانچه در سوره
نور است کمشکوة فیها مصباح و بیان شد در کتاب الحجه در شرح حدیث پنجم باب سیزدهم که باب ان الائمه
علیهم السلم نور الله عزوجل است بعد قل هو الله احد عبارتست از بعد القراءة فی الرکعة الاولی زیرا که سوره قل

آخر آن قرآنست و بر این قیاس است انا انزلناه پس مراد اینست که بعد از قرائت در رکعت اول هیچ آیتی از قرآن
نشنید تا قرائت رکعت دوم و بعد از قرائت رکعت دوم نیز هیچ آیتی از قرآن نشنید تا آنکه بعد از التفات
این دو آیت را شنید از سوره واقعه اول و اصحاب الیمین و دوم اصحاب الشمال و اسماع این دو آیت را در هنگام
برای تنبیه بر اینست که شایسته نمی باید که التفات بجانب چپ نکنند وقت سلام بر ماموین اگرچه در جانب چپ ایشان
مؤمنان باشند زیرا که این التفات تنبیه است بالتفات نبی که خلیفه الله است در روز قیامت بجانب
چپ نبی صلی الله علیه و آله که مقام اهل جهنم است و شاید که اکتفا بذکر این دو آیت از قبیل اقتصار باشد و مراد این
باشد که هر آیتی را با مابعد آن که متعلق بآنست شنید زیرا که در سوره واقعه بعد از آیت اول چند آیت هست
که متعلق بآنست اول با اصحاب الیمین دوم فی سدر مخضود سوم و طلح منضود چهارم و ظل ممدود و ماء مسکوب
پنجم و فاکهة کثیرة ششم لا مقطوعة و لا ممنوعة هفتم و فرش مرفوعة هشتم انا انشأناهن انشاء نهم فجعلناهن
ابکارا دهم عربا اترابا یازدهم لاصحاب الیمین دوازدهم ثلة من الاولین سیزدهم و ثلة من الآخرین و بعد از آیت
ثانیه نیز چند آیت متعلق بآنست اول با اصحاب الشمال دوم فی سموم و حمیم سوم و ظل من یحموم چهارم لا بارد
و لا کریم پنجم انهم کانوا قبل ذلک مترفین تا آخر آیات متعلقه مراد بسلام در و من اجل ذلک کان السلام
واحدة سلام نماز است بر ماموین و غیر سلام انصراف است و بعد از الف تاء بضم و فتح و کسر تاء و نقطه دار بالا
منقلب از واو و جیم و الف و تاء منصوب بر ظرف مکانست مشار الیه ذلک در دو موضع ... و الرحمة و البرکات است
و در تکبیرست کان از افعال ناقصه است التکبیر عبارتست از اول تعقیب نماز زیرا که اول آن سه تکبیرات که
با هر کدام رفع یدین میشود فی بعض الاحوال است مثل آیت سوره ابراهیم فردوا ایدیهم فی افواههم التحیة عبارتست از آخر
تعقیب زیرا که آخر آن دو سجده شکر است شکرا خبر کان است و میتواند بود که کان از افعال تامه باشد
و شکرا مفعول له کان باشد یا مفعول له السجود باشد و حاصل مرکبیت یعنی بعد از آن سلام انصراف کرد بجانب
دست راست خود پس با کار او با جمعی چند بود از ملائکه و رسولان و پیغمبران که اقتدا باو کرده بود نداء کرده شد
از جانب الله تعالی که ای محمد سلام کن بر ایشان پس گفت که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس وحی کرد الله تعالی
سوی او که منم سلام و تحیت و برکات تو بر تو و او ذریه تو مراد از معصومین علیهم السلام است که برکت ایشان عالم را
فرو گرفته بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که التفات نکن بجانب دست چپ و اول آیتی از قرآن که بشنید
آن را از الله تعالی بعد از سوره قل هو الله احد و سوره انا انزلناه آیت اصحاب الیمین بود و آیت اصحاب الشمال
بود که هر دو در سوره واقعه است پس از برای آن نهی از التفات بجانب چپ و اسماع آن دو آیت شد سلام



سلام نماز بر ماموین در برابر قبله مراد اینست که بعد از سلام انصراف چون دو سلام بر ماموین یکی بجانب
راست و دیگری بجانب چپ باشد ناخوش است بنابر آنچه مذکور شد و خالی گذاشتن مؤمنان دست چپ
از سلام ناخوشست نیز پس یک سلام رو بقبله باید کرد تا نسبت آن بطرفین علی السویه باشد و از برای آن رحمت
بودن نبی و برکات بودن ذریت او شد اول تعقیب که تکبیرست تا آخر تعقیب که سجود شکر آن نعمت
متن و قوله سمع الله لمن حمده لان النبی صلی الله علیه و آله سمع ضجة الملائکة بالتسبیح و
التحمید و التهلیل فمن اجل ذلک قال سمع الله لمن حمده شرح قوله مبتداست و ضمیر راجع بنبی صلی الله علیه
و آله است جمله سمع الله لمن حمده منصوبست محلا و مفعول قوله است و گذشت در کتاب الدعا در حدیث اول باب [illegible]
[illegible] که باب التحمید و التمجید اینکه [illegible] دعائیه است لان خبریه است الضجة بفتح ضاد با نقطه و تشدید جیم و تاء
وحدت مصدر باب ضرب آواز جمعی که یکبار باشد یعنی و گفتن نبی بعد از برداشتن سر خود از رکوع که شنواد
الله تعالی دعا را برای کسی که سپاس کرد او را برای اینست که نبی صلی الله علیه و آله شنید بعد از برداشتن سر از رکوع
غوغای ملائکه را بگفتن سبحان الله و گفتن الحمد لله و گفتن لا اله الا الله پس از برای آن گفت که سمع الله لمن حمده
اشارت باینکه از تسبیح و تهلیل نیز حمدست اگرچه مشتمل بر لفظ حمد نباشد متن و من اجل ذلک صارت
الرکعتان الاولیان کلما احدث فیهما حدث کان علی صاحبهما اعادتهما شرح مشار الیه ذلک کلام
سابق است باعتبار اشتمال بر بودن صلوة مذکوره بعنوان دو رکعت کلما بفتح لام مشدده کلمه شرطست و جمله
و نحوا منصوبست محلا و خبر صارت است احدث بکاف بنقطه و دال بی نقطه و تاء [illegible] بصیغه ماضی مجهول باب افعالست
حدث بفتح حا و فتح دال مرفوع و نائب فاعلست و در بعض نسخ منصوبست و مفعول مطلق است و بنابر آن فیهما نائب
فاعلست و بر هر تقدیر مراد بحدث شکست و بیان این شد در احادیث باب سی و ششم که باب السهو فی الرکعتین
الاولیین است و از برای آنست که گردیم دو رکعت اول در هر نماز فریضه با نیروش که هر گاه حادث
کرده شود در اینها شک در عدد آنها واجب شود بر فاعل آنها اعاده آنها متن فهذا الفرض الاول فی صلوة
الزوال یعنی صلوة الظهر شرح این فقره نیز فقره ایست که در این حدیث گذشت بعد از فراغ از حکایت
اذان و وضو که فهذا علة الاذان و الوضوء و این دو فقره برای تصریح ببطلان روایت ناصبه در اذان و رکوع
و سجود که مذکور شد در اول این حدیث جدا بسته است الفرض صفت آنست و مشار الیه آن فرض مشهورست که کند گذشت
در احادیث باب فرض الصلوة که باب سیوم است الاول خبر مبتدا است و مراد اینست که بعد از چیزی دیگر نیست
که منسوخ شده باشد پس ما مذ اذان و وضوی مشهور نیست فی صلوة متعلق بالاول است باعتبار اینکه

بر معنی تقدم یعنی صلوة الظهر کلام ابن اذینه است برای دفع توهم اینکه مراد بزوال رسیدن آفتاب بدایره نصف
النهار در شب باشد بنابر خیال جمعی که میگویند که نبی صلی الله علیه و آله در شب معراج رفته و روز برگشته بنابر قیاس بر اینکه
رفتن او بمسجد اقصی در شب واقع شده چنانچه در اول سوره بنی اسرائیل است یعنی پس این فرض مشهور است
همانست که در اول بوده در نماز زوال امام میخواند فله ظهر را دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما
عرج برسول الله صلی الله علیه و آله نزل بالصلوة عشر رکعات رکعتین رکعتین فلما ولد
الحسن و الحسین زاد رسول الله صلی الله علیه و آله سبع رکعات شکرا لله فاجاز الله
له ذلک و ترک الفجر لم یزد فیها لضیق وقتها لانه تحضرها ملائکة اللیل و ملائکة النهار
شرح عرج بعین بی نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه ماضی مجهول باب نصر است العروج بضم عین و ضم را بالا رفتن با برای تعدیه
است و ظرف نایب فاعل است و با در بالصلوة نیز برای تعدیه است و میتواند بود که برای ملابست باشد و ولد بصیغه
ماضی مجهول باب ضرب است و ظاهر این است که زیاد کردن هفت رکعت در مدینه شده باشد و این
موافق است با آنچه گذشت در حدیث اول باب فرض الصلوة در تفسیر آیت سوره بقره و قوموا لله قانتین که
و اضاف للمقیم رکعتین زیرا که سوره بقره مدنیه است و گذشت در کتاب الحجة در مولد الحسن بن علی علیهما السلام که
ولد الحسن بن علی علیه السلام فی شهر رمضان فی سنة بدر سنة اثنتین بعد الهجرة و روی انه ولد فی سنة ثلث و در مولد الحسین
بن علی علیهما السلام فی سنة ثلث و ابن بابویه در فقیه دو حدیث روایت کرده اول در باب علة التقصیر فی السفر
که سال سعید بن المسیب علی بن الحسین علیه السلام فقال له متی فرضت الصلوة علی المسلمین علی ما هی الیوم علیه فقال
بالمدینة حین ظهرت الدعوة و قوی الاسلام و کتب الله عز و جل علی المسلمین الجهاد زاد رسول الله صلی الله علیه و آله فی
الصلوة سبع رکعات فی الظهر رکعتین و فی العصر رکعتین و فی المغرب رکعة و فی العشاء الآخرة رکعتین و اقر
الفجر علی ما فرضت بمکة لتعجیل عروج ملائکة اللیل الی السماء و لتعجیل نزول ملائکة النهار الی الارض و کانت ملائکة
النهار و ملائکة اللیل یشهدون مع رسول الله صلی الله علیه و آله صلوة الفجر فلذلک قال الله تعالی و قرآن الفجر ان قرآن
الفجر کان مشهودا یشهده المسلمون و تشهده ملائکة النهار و ملائکة اللیل دوم در باب سابق جز آن که سال الصادق
علیه السلام لم صارت المغرب ثلث رکعات و اربعا بعدها لیس فیها تقصیر فی حضر و لا سفر فقال ان الله تعالی
انزل علی نبیه صلی الله علیه و آله کل صلوة رکعتین فاضاف الیها رسول الله صلی الله علیه و آله لکل صلوة رکعتین فی الحضر
و قصر فیها فی السفر الا المغرب و الغداة فلما صلی علیه السلام المغرب بلغه مولد فاطمة علیها السلام فاضاف الیها رکعة
شکرا لله عز و جل فلما ان ولد الحسن علیه السلام اضاف الیها رکعتین شکرا لله عز و جل فلما ان ولد الحسین علیه السلام

اضاف

اضاف الیها رکعتین شکرا لله عز و جل فقال للذکر مثل حظ الانثیین فترکها علی حالها فی الحضر و السفر و ازین ظاهر میشود که زیاد
کردن یک رکعت مغرب در مکه بوده و این منافات ندارد با اینکه زیاد کردن هفت رکعت بعد از ولادت امام حسن
و امام حسین علیهما السلام باشد زیرا که مراد این است که بعد از ولادت امام حسین علیه السلام مجموع من حیث المجموع آن
هفت زیاد شده هر چند که بعضی آنها پیش از آن زیاد شده باشد در مدینه در کتب نیز یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که چون بالا برده شد سوی آسمان رسول الله صلی الله علیه و آله نماز شبانه روز برو داده رکعت دو رکعت دو رکعت
پس وقتی که زاده شدند حسن و حسین علیهما السلام زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله هفت رکعت را برای شکر او تعالی
را پس روا گردانید الله تعالی برای او آن را المجمع که براءت او نیز واجب گردید بر روشی که اگر ترک کنند معذب شوند و واگذاشت
فریضه صبح را زیاد نکرد در آن برای تنگی وقت فضیلت آن برای اینکه تنگ است که حاضر میشوند فریضه صبح را فرشتگان
شب و فرشتگان روز سیوم اصل فلما امره الله بالتقصیر فی السفر وضع عن امته ست رکعات و ترک المغرب
لم ینقص منها شیئا و انما یجب السهو فیما زاد رسول الله صلی الله علیه و آله فمن شک فی اصل الفرض
فی الرکعتین الاولیین استقبل صلوته شرح ظاهر فلما امره الله بالتقصیر این است که امر بتقصیر بعد از زیاد کردن هفت
رکعت باشد بر نماز و منافات است آنچه ابن جوزی در کتاب تلقیح گفته که قصر مسافر در سال چهارم هجرت اتفاق شد
یجب بجیم و با بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم معتل الفاء و اوی باب ضرب است و جوب سهو بمعنی ثبوت سهو است و آن
عبارتست از عدم بطلان نماز بسبب سهو ما در فیما زاد موصوله است و برای اطلاع خارجیست و اشارتست بآن
شش رکعت زیرا که یک رکعت مغرب را نیز رسول الله صلی الله علیه و آله زیاد کرده و اما درین حکم داخل نیست فی الرکعتین
الاولیین تعریف اصل الفرض است و مراد باصل الفرض فرض اول است که مذکور شد در حدیث سابق یعنی که امر کرد
او را الله تعالی بتقصیر فریضه رباعیه در سفر گذاشت از امت خود شش رکعت را و واگذاشت فریضه مغرب را بیان این
آنکه کم نکرد از آن چیزی را و جز این نیست که ثابت میشود سهو در آنچه زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی آن شش رکعت
پس هر که شک کند در اصل فرض در دو رکعت اول از سر گیرد نماز را سیوم اصل دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
و انا ارید ان اساله عن صلوة اللیل فقلت السلام علیک یا ابن رسول الله فقال و علیک السلام ای
و الله انا لولده و ما نحن بذوی قرابته ثلث مرات قالها ثم قال من غیر ان اساله اذا لقیت الله
بالصلوة الخمس المفروضات لم یسالک عما سوی ذلک شرح ای بکسر همزه و سکون یا مخففه حرف تصدیق است
و او برای قسم است و لد بضم و او و سکون لام است و این اشارتست باینکه دختر زاده کسی از جمله اولاد اوست
و الا لازم می آید که عیسی بن مریم از جمله بنی آدم نباشد اقرب بفتح قاف و را بی نقطه و الف و با یک نقطه خویشی است غیر

پسری و پدریست زیرا که پسر را خویش پدر می‌نامند در عرف و همچنین پدر را خویش پسر می‌نامند در عرف مخفی نماند
که این منافات ندارد با اینکه اگر پدر کسی از بنی هاشم نباشد و مادرش از ایشان باشد استحقاق خمس نداشته باشد
چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم از ابواب در تفسیر آیه سوره احزاب ادعوهم لآبائهم **متن** داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیه السلم و من می‌خواستم که سوال کنم او را از نماز شب که آیا اگر کسی ترک کند آن را معذب می‌شود یا نه پس گفتم
سلام بر تو باد ای پسر رسول الله پس گفت و بر تو باد آری بخدا قسم بدرستی که ما هر آینه فرزندان اوییم و نیستیم ما صاحبان
خویشی او سه بار گفت این کلمات را که ای داننده تا آخر باشد بعد از آن امام گفت با آنکه سوال کنم او را از آنچه اراده
داشتم که چون برخوری از الله تعالی را بنماز پنجگانه که هر کدام آنها مفروض است میرسد ترا از آنچه غیر آنست یعنی که عذاب
نمی‌کنند اگر چه مرتبه عالی نیز نمی‌رسد پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب بیست و پنجم

**چهارم چهل** ذَکَرْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَأَحْسَنْتُ عَلَیْهِ الثَّنَاءَ فَقَالَ لِی کَیْفَ
صَلٰوتُهُ **شرح** مذکور کردم برای امام جعفر صادق علیه السلم مردی را از یاران ما پس نیکو کردم بر او ستایش را از خصال حمیده
او پس امام گفت مرا که چگونه است صلوة او یا یعنی که اگر نماز او پسندیده الله تعالی است خصال حمیده او نیز پسندیده
الله تعالی است والا فلا یا یعنی که اگر پیروی او امامان مفترض الطاعه را که سابق‌اند در دو حیثیه مقبولست خصال حمیده او
اعتبار دارد والا فلا چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من
التنزیل فی الولایه است در تفسیر آیه سوره مدثر قالوا لم نک من المصلین **چهل و پنجم** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ سُئِلَ عَنِ الْوَاحِدَةِ وَ الْخَمْسِینَ رَکْعَةً فَقَالَ إِنَّ سَاعَاتِ النَّهَارِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَ سَاعَاتِ
اللَّیْلِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَی طُلُوعِ الشَّمْسِ سَاعَةٌ وَ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَی غُرُوبِ الشَّفَقِ
غَسَقٌ فَلِکُلِّ سَاعَةٍ رَکْعَتَانِ وَ لِلْغَسَقِ رَکْعَةٌ **شرح** مراد بنهار اینجا از طلوع فجر تا آفتابست تا غروب مجموع آفتاب
و مراد بلیل از غروب شفق مغربیست تا طلوع فجر صادق پس زمان لیل کوتاه‌ترست از زمان نهار مراد بشفق اگر سرخی
باشد ساعات شفق کوتاه‌ترست از ساعتی که از طلوع فجر تا طلوع آفتابست و اگر مراد سفیدی باشد نظر فرقست آن
دو ساعت مساوی یکدیگرست الغسق بفتح غین با نقطه و فتح سین بی نقطه و قاف تاریکی اول شبست
تاریکی شب و اول مراد است اینجا و دوم مراد است در حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است **متن** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام پرسیده شد از پنجاه و یک رکعت که نماز فریضه و نافله است در
هر شبانه روز که چرا این عدد قرار گرفته پس امام گفت بدرستی که ساعتهای روز دوازده ساعتست و ساعتهای
شب دوازده ساعتست و از طلوع فجر صادق تا طلوع آفتاب یک ساعتست و از غروب آفتاب تا غروب شفق



مغرب و زمان تاریکی اول شبست پس برای هر ساعتی دو رکعتست هر چند که در غیر خودش باشد و برای تاریکی اول
یک رکعتست **چهل و ششم** قِیلَ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لِمَ صَارَ الرَّجُلُ یَنْحَرِفُ فِی الصَّلٰوةِ إِلَی الْیَسَارِ فَقَالَ
لِأَنَّ لِلْکَعْبَةِ سِتَّةَ حُدُودٍ أَرْبَعَةٌ مِنْهَا عَنْ یَسَارِکَ وَ اثْنَانِ مِنْهَا عَلَی یَمِینِکَ فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ وَقَعَ التَّحْرِیفُ
إِلَی الْیَسَارِ **شرح** این سوال در مدینه واقع شده و استحباب انحراف در نماز بجانب یسار مخصوص مسجد مدینه و مانند آن
از مساجد و بناها نیست و مراد بحدود حدهای جهات کعبه است و مراد بجهت کعبه قوسی است از افق که استقبال حقیقی
هر جزئی از آن و قوس استقبال عرفی کعبه است این حدیث مبنی بر اینست که واجب بر مصلی استقبال عرفی کعبه و استقبال
حقیقی جهت کعبه است چنانچه گفته در سوره بقره فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره و گفته ولکل
وجهة هو مولیها تا قول او و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و ایضا اگر استقبال حقیقی کعبه واجب میبود نماز
بعض صف مستطیل مستقیم که طول آن زیاده بر طول کعبه باشد بر خلاف واجب میبود که یکی از آن دو نماز بر خلاف
واجبست و این ظاهر البطلانست و استقبال عرفی جزئی اعم مطلق از استقبال حقیقی است و بنا بر استقبال عرفی
آنچه مشهورست که کلما ازداد الشیء بعدا ازداد محاذات پس در بنای مساجد وسعتی هست و بنای آنها رو بوسط مجموع
جهات کعبه بهترست مگر در جایی که مصلی تعظیم تقاضای خلاف آن کند مثل مسجد مدینه که برای سهولت معرفت بعض اوقات
صلوات بنای آن موافق نصف النهار شده بقدر سدس مجموع جهات کعبه منحرف شده از وسط آن مجموع بجانب
زیرا که طول مکه بیشترست از طول مدینه و عرض مدینه در جانب شمال بیشترست از عرض مکه و ملاحظه مقدار این دو تفاوت
دلیل همین قدر انحراف است پس اینکه تیاسر مستحبست برای کسی که نماز گزارد در آن مسجد و مانند آن از مساجد و بناها
مثلا اگر مجموع جهات کعبه در مدینه دو برابر میل کلی باشد چنانچه ظاهر شد از آنچه گذشت در حدیث چهارم باب
ششم و آن چهل و هشت درجه است تقریبا تیاسر بقدر هشت درجه تقریبا مستحب خواهد بود و مثل مسجد مدینه کوفه
و آنچه موافق آن باشد از مساجد بناهای کوفه چنانچه احتمال آن می آید در حدیث آخر باب صد و سیوم که باب النبی صلی الله علیه و آله است
و از اینجا ظاهر میشود که میتواند بود که در بعض مساجد که در شهرهای دیگرست تیامن مستحب باشد بنا بر اینکه بناهای آنها
موافق نصف النهار باشد و اما اگر منحرف باشد از وسط مجموع جهات کعبه بجانب مشرق و در بعضی دیگر که بناهای آنها
موافق وسط جهات کعبه باشد نه تیامن مستحب باشد و نه تیاسر **متن** گفته شد امام جعفر صادق علیه السلم را که چرا گردید
مرد که منحرف میشود در نماز در مسجد مدینه و مانند آن سوی جانب چپ پس امام گفت برای اینکه کعبه را شش حد
مساوی یکدیگرست چهار از آنها در جانب چپ تست در وقتی که در آن مسجد ایستی و دو از آنها در جانب راست تست
پس برای آن واقع شده امر بانحراف بجانب چپ بعنوان استحباب **چهل و هفتم** از این تقریر ظاهر میشود که منحرف

حیاتی

احادیث غیر مضمون حدیث ضعیفی است که شیخ طوسی روایت کرده در تهذیب در باب القبله از مفضل بن عمر و جماعت
از فقهای اخیار و مجتهدان تعلق کرده اند که مضمون هر دو حدیث و این ظاهر شود بنقل بعضی عبارات مجتهدان در جبهه
اهل عراق صاحب کتاب شرایع گفته و یستحب لهم التیاسر الی یسار المصلی منهم قلیلا و صاحب کتاب مدارک که شرح کتاب
شرایعست در شرح این گفته هذا هو المشهور بین الاصحاب و ظاهر عبارة الشیخ فی النهایه و المبسوط و الخلاف یعطی الوجوب
و استدل علیه فی الخلاف باجماع الفرقه و ما رواه المفضل بن عمر انه سال ابا عبد الله علیه السلم عن التحریف لاصحابنا ذات
الیسار عن القبله و عن السبب فیه فقال ان الحجر الاسود لما انزل من الجنة و وضع فی موضعه جعل انصاب الحرم من حیث لحقه
النور نور الحجر عن یمین الکعبه اربعة امیال و عن یسارها ثمانیة امیال کلها اثنا عشر میلا فاذا انحرف الانسان ذات الیمین
خرج عن حد القبله لقلة انصاب الحرم و اذا انحرف ذات الیسار لم یکن خارجا من حد القبله و روی الکلینی عن علی بن محمد
رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم نحو ذلک و الروایتان ضعیفتا السند جدا و العمل بهما لا یوجب عدم الانحراف الفاحش
عن حد القبله و ان کان فی ابتدائه یسیرا و الحکم مبنی علی ان البعید یستقبل الحرم کما ذکره المصنف فی النافع و العلامه
فی المنتهی و جمع من المخالف اطرادا للحکم مع القولین و هو بعید اذ العلامات المنصوبة للجهة لا تقتضی وقوع الصلوة علی نفس
الحرم هذا و قد نقل عن افضل المحققین نصیر الملة و الدین قدس الله روحه انه حضر مجلس المصنف یوما فجری فی درسه هذه المسئله
فاورد علیها اشکالا حاصله ان التیاسر امر اضافی لا یتحقق الا بالاضافة الی صاحب یسار متوجه الی جهة فان کان مع ذلک
محصلا لزم التیاسر عما وجب التوجه الیه و هو حرام لانه خلاف مدلول الآیه و ان لم یحصله لزم عدم امکان التیاسر
من تلک الجهة المحصلة المقابلة لوجه المصلی حال استعمال تلک العلامات المنصوبة لذلک استظهارا فی مقابلة الحرم لان قدر
الحرم من بین الکعبه یسیر و عن یسارها متسع کما دلت علیه الروایه التی استند الیها الاصحاب فی ذلک و حیث ظهر ضعف
هذا المستند و ما بنی علیه کان الاعراض عن هذا الحکم و تحریره اقرب الی الصواب مخفی نماند که حکم بضعف روایت کلینی
فاسد است چنانچه بیان شده در شرح عنوان کتاب الصلوة در مقدمه سیوم و الله اعلم چهلم مجهول عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ
السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَنَفَّلَ مَا بَیْنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ خَمْسَ مِائَةِ رَکْعَةٍ فَلَهُ عِنْدَ اللهِ مَا شَاءَ إِلَّا أَنْ یَتَمَنَّى مُحَرَّماً
شرح نظر ما بین الجمعة الی الجمعة بیان شد در شرح حدیث ششم باب نعت اول و ششم و در اینجا احتمال دیگر هست و آن اینست
که مراد عرض شش شبانه روز باشد نعم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که نماز نافله کند در زمانی که
میان جمعه است تا جمعه دیگر پانصد رکعت خواه نوافل یومیه داخل آنها باشد و خواه سوای آنها باشد پس از برای
او نزد الله تعالی آنچه خواسته باشد یا ضعف که هر چه دعا کند مستجاب شود مگر آنکه آرزو کند حرام کرده شده را خواه حرام کرده
شده شرعی و خواه حرام کرده شده عقلی مثل ظهور قائم علیه السلم در وقتی که حکمت الهی مقتضی غیر از آن وقت است

نمیتواند بود که مراد حرام کرده شده شرعی باشد طلب ظهور قائم علیه السلم در آنوقت مثلا مستجاب باشد باعتبار آنکه
آنچه از دعا ذخیره میکنند برای طلب کنند و آن جاری مجرای آن باشد چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب بود و دوم هشتم مجهول
عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ یَقُومُ فَیُصَلِّی النَّافِلَةَ فَیُعْجِبُ الرَّبَّ مَلَائِکَتَهُ مِنْهُ فَ
یَقُولُ یَا مَلَائِکَتِی عَبْدِی یَقْضِی مَا لَمْ أَفْتَرِضْ عَلَیْهِ شرح یعجب بعین بی‌نقطه و جیم و با یکنقطه بصیغه مضارع معلوم
معلوم باب تفعیل است التعجب کسی را بشگفت آوردن از چیزی ضمیر ملائکته راجعست بالعبد یعنی ملائکه که هر روز تازه می آیند
برای حفظ اعمال او و مانند آن یا راجعست بالرب و اول اولی است بجهت مبین و دوم مناسبترست بلفظ ملائکتی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که بنده برمیخیزد پس میگزارد نماز نافله را پس بشگفت می آورد صاحب خود
اختیار فرشتگان او را از این عمل بنیروش که میگوید ای فرشتگان من بنده من بجای آورد آنچه را که فرض نکرده‌ام
بر او نهم مجهول عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّیْلِ وَعِزُّ الْمُؤْمِنِ کَفُّهُ عَنْ أَعْرَاضِ
النَّاسِ شرح الاعراض بعین بینقطه و راء بینقطه و با دو نقطه جمع عرض بکسر عین و سکون راست یعنی آنچه آدمی حمایت میکند آنرا
از احوال خود تا بر طرف نشود نعم روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بلندی مرتبه مومن نماز اوست در شب و عزیز
بودن مومن نزد خدا دوری اوست از عرضهای مردمان مراد اینست که مومنی که نماز شب نکند خسیس است در میان
مردمان و مومنی که غیبت مردمان کند هر چند که غیبتی باشد که منافی ایمان نباشد خار است در میان مومنان
دهم مجهول عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّلَاةُ وُکِّلَ بِهَا مَلَکٌ لَیْسَ لَهُ عَمَلٌ غَیْرُهَا فَإِذَا فَرَغَ
مِنْهَا قَبَضَهَا ثُمَّ صَعِدَ بِهَا فَإِنْ کَانَتْ مِمَّا یُقْبَلُ قُبِلَتْ وَإِنْ کَانَتْ مِمَّا لَا یُقْبَلُ قِیلَ لَهُ رُدَّهَا عَلَى عَبْدِی
فَیَنْزِلُ بِهَا حَتَّى یَضْرِبَ بِهَا وَجْهَهُ ثُمَّ یَقُولُ أُفٍّ لَکَ مَا یَزَالُ لَکَ عَمَلٌ یُعْنِینِی شرح وکل بصیغه ماضی مجهول
باب تفعیل است ضمیر بها راجع بالصلوة است و معنی عبارت توکل بها است فرغ بصیغه ماضی مجهول باب
منع و علم است و ظرف نائب فاعلست صعد بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیل است و بر تقدیر بها در بها برای
تعدیه است یا برای مصاحبت است ینزل بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یا در بها برای تعدیه یا برای
مصاحبت است یضرب مرفوع و منصوب میتواند بود اف بضم همزه و تشدید فا مکسوره منونه مبنی بر کسر است
و تنوین برای تنکیر است و در آن لغات دیگر هست و بمعنی زشتی است و منصوبست محلا بفعل محذوف بتقدیر
الطلب اف پس تعریف است ما یزال بصیغه معلوم باب علم از افعال ناقصه است و اسم آن ضمیر شان مستتر در آنست
یعنینی بعین بینقطه و نون و یا دو نقطه در پایین و نون و یا و ضمیر متکلم وحده بصیغه مضارع غائب معلوم
معتل اللام یایی باب افعال یا معتل اللام واوی باب تفعیل صفت عمل است الاعنا کسی را در آزار انداختن

والتعزیه کسی را محبوس کردن خبر روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت نماز موکل شده بآن فرشته میت
آن فرشته را عملی بغیر اینکه موکل باشد بآن نماز پس چون تمام کرده شود باز یافت میکند آنرا بعد از آن بالا میبرد
آنرا پس اگر باشد از جمله عملی که مقبول میشود قبول کرده میشود و اگر باشد از جمله عملی که مقبول نمیشود گفته میشود آن
فرشته را که برگردان آن نماز را بر بنده مؤمن پس فرود می آورد آنرا تا آنکه میزند بآن نماز روی آن بنده را بعد از آن
میگوید زشتی باد ترا همیشه ترا عملیست که آزار میکند مرا اشارتست باینکه اگر عملی از کسی مقبول شود باقی نیز
مقبول میشود و خاتمه باب و مناسب این گذشت در حدیث یازدهم باب اول و یازدهم باب دوم یازدهم حدیث جاء
رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله اوصنی فقال لا تدع الصلوة متعمدا فقد برئت
منه ملة الاسلام شرح آمد مردی سوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله سفارش کن مرا پس رسول الله صلی الله علیه
و آله گفت وا مگذار صلوة را دانسته بعمد چه بدرستیکه هر که ترک کند نماز را دانسته پس تحقیق بری میشود از او دین اسلام
دوازدهم حدیث عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز و جل و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم
الا ابتغاء رضوان الله قال صلوة اللیل شرح توضیح این آیت بوجهی گذشت در کتاب العشره در شرح حدیث
اول باب الاتکاء والاحتباء که باب بیست و دوم است مجمل اینکه رهبانیه بفتح را و گاهی بضم میباشد عبارتست از
تحمل مشقت در کاری بقصد عبادت و آن از قبیل اضمر عامله علی شریطة التفسیر است و ابتداع بمعنی اختراع است و ضمیر
جمع در ابتدعوها راجع بانها ریم است که در پیش مذکورست و عبارتست از بقایای فاسقان جمله ما کتبناها استیناف
بیانیست و ضمیر راجع برهبانیه مطلقه است زیرا که اگر راجع برهبانیه مبتدعه باشد ذکر اینجمله لغو میشود و الا ابتغای
استثنا متصل است ابتغا بتقدیر مضافست و مراد رعایة ابتغاست و مراد با ابتغاء رضوان الله پیروی
اوامر و نواهی او و اجتناب ظن و ابتداعست صلوة اللیل مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو و ضمیر مقدر
راجعست با ابتغا و شاید که صلوة اللیل عبارت باشد از نوافل مغرب و عشا و نحو این از قبیل مثال باشد چه جهاد
و حج و عمره و مانند آنها در حکم این باشد موافق روایت صاحب مجمع البیان از عبد الله بن مسعود از رسول الله صلی الله
علیه و آله که قال یا ابن ام عبد اتدری ما رهبانیة امتی قال الله و رسوله اعلم قال الهجرة و الجهاد و الصوم و الصلوة و الحج و العمرة
خبر روایتست از امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره حدید که و رهبانیت کشی را بدعت کردند
آنرا ابتغای فاسقان بیان این آنکه ننوشتیم رهبانیت کشی را بر ایشان مگر ریاضت کشی طلب موافقت
اوامر و نواهی الله ما گفت که آن نماز نافله شبست مثلا سیزدهم حدیث سمعت الرضا علیه السلام یقول
افضل مواضع القدمین للصلوة النعلان شرح شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت که فاضلتر جای دو نعل



و شبیست چهاردهم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله لجبرئیل علیه السلام یا جبرئیل ای البقاع احب الی
الله عز و جل قال المساجد و احب اهلها الی الله اولهم دخولا و آخرهم خروجا منها شرح گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله جبرئیل علیه السلم را که ای جبرئیل کدام از جزء زمینها محبوبترست سوی الله عز و جل گفت مسجدها و محبوبتر اهل
مسجدها سوی الله اول ایشانست باعتبار دخول و آخر ایشان باعتبار خروج از مسجدها پانزدهم حدیث عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ما من یوم سحاب یخفی فیه علی الناس وقت الزوال الا کان من الامام
للشمس زجرة حتی تبدو فیحتج علی اهل کل قریة من اهمه صلوته و من ضیعها شرح من در من الامام
ابتدائیه است الزجره بفتح زای با نقطه و سکون جیم و را بی نقطه مصدر باب نصر معروف آنچه بر دیگران نهیب و لهذا
کاهن را زاجر مینامند بخیال اینکه معرفتی دارد و مراد اینست که آنچه منجمان با سطرلاب و مانند آن در روزی که ابر
شود امام بجلالت آیتی میداند بسبب استنباط از قرآن که تبیان کل شی است و مانند آن چون متوجه شود و تبدو
مرفوعست و منصوب نیز بود که منصوب باشد فیحتج بجا بی نقطه و تشدید جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال عطف
بر تبدو است عموم در کل قریه بعنوان بدلیست و مراد هر موضع اجتماع خلافت که امام در آنجا نماز ظهر میگذارد
باشد من موصوله مجرور است محلا و بدل تفصیل اهلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست
هیچ روز ابری که پنهان شود در آن روز بر مردمان وقت زوال آفتاب مگر آنکه هست از جانب امام برای آفتاب
موقفی دقیق تا آنکه ظاهر شود بر امام پس امام حجت میگیرد بشروع در نماز بر اهل هر مجمعی که امام در آنجاست خواه
جمعی که اهتمام کرده باشند بنماز خود که در اول وقت فضیلت بجا آورند و خواه جمعی که ضایع کرده باشند نماز را
یا تاخیر از اول وقت فضیلت آن باب صد و کم حدیث باب مساجد الکوفه شرح این باب بیان مساجد کوفه است
در این باب چهار حدیث است اول حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال ان بالکوفة مساجد ملعونة و
مساجد مبارکة فاما المبارکة فمسجد غنی والله ان قبلته لقاسطة و ان طینته لطیبة
و لقد وضعه رجل مؤمن و لا تذهب الدنیا حتی تنفجر منه عینان و یکون عنده جنتان و اهله
ملعونون و هو مسلوب منهم و مسجد بنی ظفر و هو مسجد السهلة و مسجد بالحمراء و مسجد
جعفی و لیس هو الیوم مسجدهم قال درس فاما المساجد الملعونة فمسجد ثقیف و مسجد الاشعث
و مسجد جریر و مسجد سماک و مسجد بالحمراء بنی علی قبر فرعون من الفراعنة شرح درس دال
بی نقطه و را بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم و مجهول باب نصر مستوی اند بود زیرا که لازم و متعدی آمده یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که در کوفه چند مسجدیست که ملعونست و چند مسجدیست که مبارکست بلکه مسجد

جابر که پس اول مسجد غنی بفتح غین با نقطه و کسر نون و تشدید یا که اسم طایفه است از غطفان بجهت آنکه مدرسی که قبله
آن مسجد بر آینه عدالت دارد یعنی که رو بوسط مجموع جهات کعبه دارد که بیان شد در شرح حدیث ششم باب
سابق و مسجدی که برکت آن مسجد بر آینه پاکیزه است یعنی که ناپاک بودن عارض آن نمیشود چنانچه میگوید که
و بر آینه تحقیق بنا کرد آن را مردی مؤمن و بر طرف نمیشود دنیا تا آنکه جوشد از آنجا دو چشمه و باشند نزد آن دو باغ
و اهل آن مسجد که آنجا نماز میگزارند امروز ملعونانند و غرض آن مسجد را گرفته شده است از ایشان و دوم
مسجد بنی ظفر بفتح ظا با نقطه و فتح فا و را بی نقطه که طایفه از انصار بود طایفه دیگر غیر از بنی سلیم و هر دو اینجا
مجتمع استا و آن مسجد سهله است بفتح سین بی نقطه و سکون ها و سیوم مسجدی که در حمرا است بفتح حا بی نقطه و سکون
میم و را بی نقطه و الف ممدوده که محلی است در کوفه و چهارم مسجد جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا و تشدید یا که
اسم طایفه است از یمن که ساکن کوفه اند و منسوب اند بجعفی بن سعد العشیره و مسجد آن مسجد امروز
مسجد الطاقیه امام گفت که اثر آن بر طرف شده است المساجد الملعونة است پس اول مسجد ثقیف بفتح ثا با نقطه
و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و فا که اسم قبیله است از هوازن و دوم مسجد اشعث بن قیس
بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح عین بی نقطه و ثا سه نقطه که داماد ابو بکر و دشمن امیر المؤمنین علیه السلام
بوده و منافق بوده و سیوم مسجد جریر بن عبد الله بجلی که او نیز منافق بود و رنجیده با امیر المؤمنین علیه السلام و از او محو
معبور شده جریر بفتح جیم و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه است و چهارم مسجد سماک
بکسر سین بی نقطه و تخفیف میم و الف و بیان میشود در حدیث سیوم این باب و پنجم مسجدی در محله حمرا که بنا
کرده شده است بر قبر طاغی از طاغیان بنی امیه دوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جُدِّدَتْ اَرْبَعَةُ
مَسَاجِدَ بِالْكُوفَةِ فَرَحاً لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسْجِدُ الْاَشْعَثِ وَ مَسْجِدُ جَرِيرٍ وَ مَسْجِدُ سِمَاكٍ
وَ مَسْجِدُ شَبَثِ بْنِ رِبْعِيٍّ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نو کرده شد چهار مسجد در کوفه برای خوشحالی
از کشتن امام حسین علیه السلام اول مسجد اشعث که پسرش از قاتلان امام حسین علیه السلام بوده اند و دوم
مسجد جریر و سیوم مسجد سماک که بیان میشود در حدیث آینده و چهارم مسجد شبث بفتح شین با نقطه و فتح با یک نقطه
و ثا سه نقطه ابن ربعی بکسر را بی نقطه و سکون با یک نقطه و عین بی نقطه و تشدید یا است که تابعی است و از خوارج
که خارج شده در زمان امیر المؤمنین علیه السلام سیوم اصل عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا عَنْ اَبِي عَبْدِ
اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَهَى بِالْكُوفَةِ عَنِ الصَّلَوةِ فِي خَمْسَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِ
الْاَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَ مَسْجِدِ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْبَجَلِيِّ وَ مَسْجِدِ سِمَاكِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَ مَسْجِدِ شَبَثِ بْنِ رِبْعِيٍّ



وَ مَسْجِدِ التَّيْمِ شرح روایت است از صفوان بن یحیی از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که امیر المؤمنین
علیه السلام نهی کرد در کوفه از نماز در پنج مسجد اول مسجد اشعث بن قیس و دوم مسجد جریر بن عبد الله بجلی بفتح با یک نقطه و فتح
جیم منسوب است بمحله بفتح با و کسر جیم و سکون یا دو نقطه در پایین که اسم قبیله است و سیوم مسجد سماک بکسر سین بی نقطه
و تخفیف میم ابن مخرمه و سکون خا با نقطه و فتح را بی نقطه که صحابی است و چهارم مسجد شبث بن ربعی و پنجم
مسجد تیم بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین که اسم قبیله ابو بکر است چهارم اصل وَ فِي رِوَايَةِ
اَبِي بَصِيرٍ مَسْجِدُ بَنِي السِّيدِ وَ مَسْجِدُ بَنِي عَبْدِ اللهِ بْنِ دَارِمٍ وَ مَسْجِدُ غَنِيٍّ وَ مَسْجِدُ سِمَاكٍ وَ مَسْجِدُ
الْاَشْعَثِ شرح این کلام مصنف است و ممکن است که کلام صفوان بن یحیی باشد مسجد مرفوع و مبتدا است و طرف خبر
و مقدم ۲ مستلزم آنست یعنی و در روایت ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است در مقام بیان
مساجد کوفه که نماز در آنها منهی عنها است شش مسجد است اول مسجد بنی السید بفتح سین بی نقطه و فتح نون و دال
یعنی اولاد ابو بکر چنانچه در حدیث سابق گفت که مسجد التیم یا یعنی اولاد عمر یا یعنی اولاد عثمان و بر هر تقدیر اشارت است
بتفسیر آیت سوره منافقین کانهم خشب مسندة بنا بر آنکه مسند خبر است که تکیه چوبی دیگر بر آن باشد مثل چوب
حمال در خانه که تکیه چوبهای دیگر بر آنست و مسند بصیغه اسم مفعول از تفعیل یعنی مسند کرده شده است و خشب مسنده
یعنی حمالها است در خانها که زندگی و وجود منافی نیست در آنها و تکیه کننده بر آنها هر چند که صورتهای خوب و نقش
نگار دلکش داشته باشد و دوم مسجد بنی عبد الله بن دارم بدال بی نقطه و الف و کسر را بی نقطه و سیوم مسجد غنی که اگر چه
طینت آن پاک و مبارک است لیک اهل آن ناپاکند چنانچه گذشت در حدیث اول این باب و چهارم مسجد سماک و پنجم
مسجد ثقیف و ششم مسجد اشعث مخفی نماند که منافات میان این حدیث و حدیث سابق نیست زیرا که حصر در آن کلام
واقع نیست و الله اعلم باب هشتم و دوم اصل باب فضل المسجد الاعظم بالکوفه و فضل الصلوة فیه و المواضع المحبوبة
شرح این باب بیان مسجد بزرگ است در کوفه و بیان فضیلت نماز در آن مسجد و بیان مواضع محبوبه در آن مسجد
در این باب نه حدیث است اول اصل عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْخَزَّازِ
عَنْ هٰرُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي يَا هٰرُونَ بْنَ خَارِجَةَ كَمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ
الْمَسْجِدِ الْكُوفَةِ يَكُونُ مِيلاً قُلْتُ لَا قَالَ فَتُصَلِّي فِيهِ الصَّلَوَاتِ كُلَّهَا قُلْتُ لَا فَقَالَ اَمَا لَوْ كُنْتُ حَاضِراً بِحَضْرَتِهِ
لَرَجَوْتُ اَنْ لَا تَفُوتَنِي فِيهِ صَلَوةٌ وَ تَدْرِي مَا فَضْلُ ذٰلِكَ الْمَوْضِعِ مَا مِنْ عَبْدٍ صَالِحٍ وَ لَا نَبِيٍّ اِلَّا
وَ قَدْ صَلَّى فِي مَسْجِدِ كُوفَانَ شرح میل بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین دو دانگ فرسخ عبد صالح اینجا عبارت
و مرفتح ۲ از وصی پیغمبر کوفان بضم کاف و سکون واو اسم کوفه است یعنی روایت است از سهل بن زیاد از عمرو بن عثمان

از محمد بن عبدالله خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه و الف و زای با نقطه از هرون بن خارجه از امام جعفر صادق
علیه السلم هرون گفت که امام گفت مرا که ای هرون بن خارجه چه مقدار است میان خانهٔ تو و میان مسجد کوفه که مشهور است
آیا میباشد یک میل گفتم نه امام گفت آیا پس میگزاری در آن مسجد نمازهای فریضه را همگی آنها گفتم نه پس امام گفت
آگاه باش اگر میبودم در نزدیکی آن هر آینه امید میداشتم اینرا که فوت نشود از من در آن مسجد نمازی و آیا میدانی
که چیست فضیلت آن جا نیست هیچ بنده صالحی و نه پیغمبری مگر بر حالی که بتحقیق نماز گزارد در مسجد کوفه ان حتی
ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اسری الله به قال له جبرئیل علیه السلام تدری این
انت یا رسول الله الساعة انت مقابل مسجد کوفان فاستاذن لی ربک حتی آتیه فاصلی فیه
رکعتین فاستاذن الله عز و جل فاذن له شرح ان بفتح و کسر همزه میتواند بود اسری بسین بی نقطه و رای
بی نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام ایی باب افعال است واحد مذکر و فاعل آن لفظ الله و باء برای ملابست است
یا برای تعدیه مفعول دوم است و بر هر تقدیر کمفعول محذوف است تقدیر اسری جبرئیل به الاسراء سیر فرمودن در تمام شب
و این اشارتست بآیت سورهٔ بنی اسرائیل سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا
مقابل منصوب مفعول فیهاست و مقابلهٔ آنجا باعتبار اینست که کوفان در دست راست او بوده زیرا که کوفان در
سمت راه میان مکه و بیت المقدس نیست اذن بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود یعنی تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
وقتی که سیر در شب فرمود الله تعالی جبرئیل را با او از مسجد الحرام سوی مسجد اقصی گفت او را جبرئیل علیه السلام آیا میدانی که در
کجایی تو ای رسول الله درین ساعت تو در برابر مسجد کوفه رسول الله گفت پس طلب رخصت کن برای من از صاحب کل
اختیار من تا روم نزد آن پس گزارم در آنجا دو رکعت پس جبرئیل طلب رخصت کرد از الله عز و جل پس رخصت داده
شد برای او اصل وان میمنته لروضة من ریاض الجنة وان موخره لروضة من ریاض الجنة
وان الصلوة المکتوبة فیه لتعدل الف صلوة وان النافلة فیه لتعدل خمسمائة صلوة وان
الجلوس فیه بغیر تلاوة ولا ذکر لعبادة ولو علم الناس ما فیه لاتوه ولو حبوا قال سهل
وروی لی غیر عمرو ان الصلوة فیه لتعدل بحجة وان النافلة لتعدل بعمرة شرح مراد بمیمنه
مسجد بیرون مسجد است که در پشت دیوار غربیست پس مراد بوسط مسجد مجموع ساحت مسجد است که احاطه کرده آنرا
چهار دیوار و مراد بموخر مسجد بیرون مسجد است که در پشت دیوار شمالی است و شرف میمنه باعتبار اینست که
مسجد سهله و مانند آن در آن طرفست و بر قیاس است شرف موخر زیرا که قبر یونس بن متی علیه السلام و مانند آن
در آن طرفست یا باعتبار اینست که میمنه و موخر داخل مسجد بوده و بیرون کرده شده در وقت کوچک کردن



مسجد کوفه می آمد و حدیث سیوم این باب الروضة بفتح را بی نقطه و سکون واو و ضاد با نقطه مرغزار پر درخت
آب تعدل بدو جای اول بصیغه مضارع معلوم غایبه باب ضرب است و در دو جای آخر بصیغه مجهول غایبه از باب
ضرب است العدل هموزن شدن چیزی با چیزی دیگر را و برابر کردن چیزی با چیزی دیگر الحبو بفتح حای بی نقطه و سکون
بای یک نقطه و واو مصدر باب نصر رفتار بر غیر قدم مثل اینکه بر دو دست و دو زانو باشد و بدرستی که جانب
راست آن هر آینه روضه ایست از روضهای بهشت و بدرستی که میان آن هر آینه روضه ایست از روضهای
بهشت و بدرستی که دنبال آن هر آینه روضه ایست از روضهای بهشت و بدرستی که نماز فریضه در آن هر آینه
هموزن میشود باعتبار ثواب هزار نماز او بدرستی که نماز نافله در آن هر آینه هموزن میشود باعتبار ثواب پانصد
نماز او بدرستی که نشستن در آن بی تلاوت قرآن و بی ذکر الهی هر آینه عبادتست و اگر میدانستند مردمان
فضیلتی را که در آن مسجد است هر آینه می آمدند نزد آن هر چند که باشد بعنوان رفتار بر دست و زانو سهل گفت
سهل بن زیاد که روایت کرد برای من غیر عمرو بن عثمان از محمد بن عبدالله خزاز از هرون بن خارجه از امام
جعفر صادق علیه السلم این تتمه را نیز که نماز در آن هر آینه برابر کرده میشود باعتبار ثواب بیک حج و بدرستی که نماز
نافله در آن هر آینه برابر کرده میشود باعتبار ثواب بعمره و دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال جاء
رجل الی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله وهو فی مسجد الکوفة فقال السلام علیک یا امیر المؤمنین
ورحمة الله وبرکاته فرد علیه فقال جعلت فداک انی اردت المسجد الاقصی فاردت ان
اسلم علیک واودعک فقال له وای شیء اردت بذلک فقال الفضل جعلت فداک قال
فبع راحلتک وکل زادک وصل فی هذا المسجد شرح المسجد الاقصی عبارت از بیت المقدس است که در تمام آیت
مذکور است در اول سورهٔ بنی اسرائیل که الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله و او ودع کنایه از تفعیل است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت آمد مردی سوی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله بر حالی که او در مسجد کوفه بود گفت سلام بر تو
باد ای امیر المؤمنین و رحمت خدا و برکات او پس جواب سلام او گفت پس آن مرد گفت که قربانت شوم بدرستی که من قصد
کردم بیت المقدس را پس خواستم که سلام گویم بر تو و وداع کنم ترا پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت آن مرد را که چه چیز قصد
کردی ازین سفر پس آن مرد گفت زیادتی ثواب را قربانت شوم امیر المؤمنین علیه السلم گفت پس بفروش شتر سواری خود را
و بخور توشهٔ خود را و نماز بگذار درین مسجد اصل فان الصلوة المکتوبة فیه حجة مبرورة والنافلة عمرة
مبرورة والبرکة منه علی اثنی عشر میلا یمینه یمن ویساره مکر وفی وسطه عین من دهن
وعین من لبن وعین من ماء شراب للمؤمنین وعین من ماء طهر للمؤمنین منه سارت

سفینة نوح علیه السلام وکان فیه نسر و یغوث و یعوق وصلی فیه سبعون نبیا و سبعون وصیا
وانا احدهم وقال بیده فی صدره ما دعا فیه مکروب بمسئلة فی حاجة من الحوائج الا اجابه الله
وفرج عنه کربته شرح منافات نیست میان قال الصلوة المکتوبة فیه بحجة و میان حدیث هفتم باب اول بنابر آنچه
بیان شد در شرح آن فانه بروا البرکة منه علی اثنی عشر میلا نیست که حول مسجد کوفه که مبارکست کمتر از دوازده میل باشد
مراد همیان مسجد نیست دیوار شرقی آنست وکم بودن آن بیان میشود در شرح حدیث آینده و مراد اینجا نسر و یغوث
و یعوق سه مرد صالح است که میان آدم و نوح بودند و بعد از وفات ایشان مردمان تمثال ساختند هر یکی تمثال
مردی از ایشان و اسم ایشان را بر آن تمثالها گذاشتند و قوم نوح عبادت آن تمثالها کردند باغوای ابلیس چنانچه مذکورست
در سوره نوح منافات نیست میان سبعون اینجا و میان آنچه گذشت در حدیث اول که هر عبد صالح و هر نبی در اینجا
نماز کرده زیرا که سبعون عبارت از عدد بسیارست مطلقا چنانچه مذکورست در تفسیر آیت سوره توبه ان تستغفر لهم سبعین مرة
وقال بیده فی صدره متعلق بما قبلست و مراد اینست که در وقت گفتن انا احدهم دست بر سینه خود گذاشت یعنی
چه بدرستی که نماز فریضه دران برابر حج مقبولست در ثواب و نماز نافله برابر
عمره مقبولست و برکت از آن برده وازده میل است که چهار فرسخ باشد از هر طرف و مجموع آن هشت فرسخ در هشت
فرسخ باشد نظر بجانب راستست آن مبارک بودنست بیان این شد در شرح حدیث سابق و جانب چپ آن محل قبر
آل محمدست علیهم السلام که از ثمرات استعالی است و در میان مسجد یعنی آنچه احاطه کرده است بچهار دیوار آن چشمه ایست
از روغن و چشمه ایست از شیر و چشمه ایست از آب که آشامیدنیست برای مومنان و چشمه ایست از آب که باعث
پاکیزگیست برای مومنان مراد اینست که مومنی که در ان مسجد نماز کند در بهشت این چهار چشمه را خواهد داشت از این
مسجد حرکت کرد کشتی او و بودند در ان مسجد نسر و یغوث و یعوق که سه مرد صالح عابد بودند و در اینجا عبادت میکردند
و نماز گزاردند در ان مسجد بسیار پیغمبر و بسیار وصی پیغمبر یکی از ایشانم و گذاشت دست خود را بر سینه خود و دعا کرد
در ان مسجد غمگینی بسوالی و حاجتی از حاجتها مگر آنکه قبول دعای او کرد الله تعالی سیوم عن الحسن بن علی بن
ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول نعم المسجد مسجد الکوفة
صلی فیه الف نبی والف وصی ومنه فار التنور وفیه نجرت السفینة میمنته رضوان الله
ووسطه روضة من ریاض الجنة ومیسرته مکر فقلت لابی بصیر ما یعنی بقوله مکر قال یعنی منازل
السلطان وکان امیر المؤمنین علیه السلام یقوم علی باب المسجد ثم یرمی بسهمه فیقع فی موضع
التمارین فیقول ذلک من المسجد وکان یقول قد نقص من اساس المسجد مثل ما نقص فی تربیعه

مع

شرح الف نبی ما مند سبعون در حدیث سابق عبارتست از عدد بسیار و عنوان الف نبی اعتبار آنست که بیان شد در شرح
حدیث اول این باب المکر بفتح میم و سکون کاف و را بی نقطه تدبیر پنهانی که باعث ضرر کسی شود و مراد اینجا اثر مکر
الله تعالی است مثل آیت سوره آل عمران ومکر الله والله خیر الماکرین و دو مضاف محذوفست بتقدیر محل اثر مکر
المنازل بضم میم بصیغه اسم فاعل باب مفاعله که برای مبالغه اسم فاعل باب افعالست مثل معاون که بمعنی بغایت معین
است کسی که بغایت در هم شکنید پادشاهی پادشاها را و فرود آورد سلطنت ایشان را و مراد قائم آل محمد علیهم السلام
است السلطان بضم سین بی نقطه و سکون لام و طا بی نقطه حکومتست مثل آیت سوره نحل انما سلطانه علی الذین
یتولونه والذین هم به مشرکون باب السدة عبارتست از در اول است که در دیوار راست مسجدست نزدیک مکی که در جانب
قبله است بعد ازینکه باب کنده را که بعد از آنست باب الانماط نامیده چنانچه می آید در حدیث ششم این باب الاساس
بفتح همزه و دو سین بی نقطه آنچه بنای دیوار بر آنست التربیع برا بی نقطه و با یک نقطه و عین بی نقطه مصدر
تفعیل چهار دیوار گرد بر گرد موضعی ساختن و مراد اینجا چهار دیوارست حسن روایتست از حسن بن علی بن ابی حمزه
از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام ابو بصیر گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت خوب مسجدیست
مسجد کوفه نماز گزارده در ان هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر و از ان مسجد جوشید تنور که در کوفه بود و مذکورست و در ان کار
تراشیده شد کشتی نوح جانب راست آن لیست یکی که در ان رو بقبله ایستند محل رضای الله تعالی است و میان چهار
دیوار آن روضه ایست از روضهای بهشت و جانب چپ آن محل اثر مکر الله تعالی است پس گفتم ابو بصیر را که امام چه میخواهد
بگفته او که مکرست ابو بصیر گفت که میخواهد قائم آل محمد را که بغایت فرود آورنده این سلطنت ظالمانست و عادت
امیر المؤمنین علیه السلام این بود که می ایستاد بر در آن مسجد بعد از ان می انداخت تیر خود را بعد از ان پس می افتاد در بازار
خرما فروشان پس میگفت که آن مقدار از جمله مسجد قدیم است و عادت او این بود که میگفت که بتحقیق کم کرده شده
از بنای قدیم مثل آنچه در میان چهار دیوار آنست مراد اینست که ظالمان نصف مسجد را کم کرده اند در زمان
عمر بن الخطاب وقتی که کوفه را آباد کردند اگر گویی چرا امیر المؤمنین در زمان استقلال خود دیگر نگردانید گوییم این مثل
آنست که مخالفان در صحیح بخاری و مانند آن نقل کرده اند که پیغمبر عایشه را گفت که لو لا حدثان قومک بالکفر بنیتها
علی اساس ابراهیم و مراد بنای کعبه است چهارم مثل عن علی بن اسباط عن علی بن جعفر عن بعض ولده قال کان
امیر المؤمنین علیه السلام یصلی الی الاسطوانة السابعة مما یلی ابواب کندة وبینه وبین الشابعة
مقدار ممر عنز شرح میثم بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایان و فتح تا دو نقطه از خواص امیر المؤمنین علیه السلام بوده کنده
بکسر کاف و سکون نون و دال بی نقطه قبیله ایست از اهل یمن العنز بفتح عین بی نقطه و سکون نون و زای با نقطه

زیاده یعنی روایت است از علی بن اسباط از علی بن حمزه از بعض فرزندان میثم گفت عادت امیر المؤمنین علیه السلم این بود
که نماز میگزارد رو بسوی ستون هفتم از دری که در پهلوی کوچه است رو بمسجد که در های خانها کنده در آن کوچه است
و میان مسجدگاه امیر المؤمنین و میان آن ستون مقدار گذرگاه بزیاده حدیث چهل عن علی بن اسباط
قال وحدثني عمرة انه كان ينزل في كل ليلة سبعون الف ملك يصلّون عندها ثم
لا يعودون منهم ملك الى يوم القيمة شرح علی بن اسباط از راویان امام محمد تقی و امام رضا علیهما السلم است و [illegible]
[illegible] که عمره عبارت از یکی از آن دو امام باشد که در برابر او دست نظر و کان [illegible] لا یعود
دو احتمال دارد اول آنکه مراد نفی عود بسوی آسمان باشد برای مبالغه در شرف مسجد دوم آنکه مراد نفی عود
بنزول باشد برای مبالغه در کثرت ملائکه الی متعلق بلا یعود است یعنی روایت است از علی بن اسباط گفت و حکایت
کرد عمره بن بحره آنکه هر شب فرود می آمده و فرود می آیند هر شب هفتاد هزار فرشته نماز میگزارند نزد آن ستون
هفتم بعد از آن برنمیگردد از ایشان تا روز قیامت حدیث [illegible] عن سفيان بن السمط قال قال ابو عبد الله
عليه السلام اذا دخلت من الباب الثاني في ميمنة المسجد فعدّ خمس اساطين ثنتان منها في الظلال
وثلاث في الصحن فعند الثالثة مصلى ابرهيم عليه السلام وهي الخامسة من الحائط قال فلما كان
ايام ابي العباس دخل ابو عبد الله عليه السلام من باب الفيل فياسر حين دخل من الباب فصلّى
عند الاسطوانة الرابعة وهي بحذاء الخامسة فقلت اسطوانة ابرهيم عليه السلام فقال لي نعم شرح
الباب الثاني عبارتست از بابی که در حدیث بیان شد در شرح حدیث سوم این باب باب الفیل در دیوار موخر
مسجد است نزدیک بکنج غربی و میان برابر آن در و میان دیوار غربی یک ستون بوده پس برابر آن در تا ستون
که در صحن مسجد است در جانب موخر مسجد و برابر ستون پنجم است که مذکور شد سه ستون است و آن ستون چهارم است
و امام پشت را باین ستون چهارم کرده در صحن مسجد نماز گزارده و آن ستون پنجم در مقابل قبله او بوده یعنی روایت است
از سفیان بن سمط بکسر سین و سکون میم و طاء منقوطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون داخل شوی
از در دوم در جانب راست مسجد کوفه پس بشمار پنج ستون را که دو از آنها در مواضع سایه است و سه در صحن مسجد است
پس نزد ستون سیوم در صحن جای نماز ابرهیم علیه السلم است و آن ستون ستون پنجم است از دیوار جانب راست
مسجد سفیان گفت پس وقتی که شد امام دولت ابو العباس سفاح که اول خلفای عباسیه است باعتباری و دوم است
باعتبار آنکه ابرهیم برادر او را از خلفا حساب کنند داخل شد امام جعفر صادق علیه السلم از باب الفیل پس کج شد بدست چپ وقتی که داخل شد از در پس نماز گزارد نزد ستون چهارم از برابر آن در و آن در برابر ستون پنجم است

پس

پس گفتم آیا پس آن ستون پنجم که در برابر این ستونست که تو پشت بآن کردی ستون ابرهیم است پس گفت مرا که آری
حدیث [illegible] عن ابي عبد الله عليه السلام قال الاسطوانة السابعة مما يلي ابواب كندة مقام ابرهيم والخامسة
مقام جبرئيل عليه السلام شرح مقام جبرئیل شاید که اشارت باشد باینکه در شب اسرا که مذکور شد در حدیث اول
این باب جبرئیل آنجا توقف نموده باشد در وقت نماز رسول الله صلی الله علیه و آله در موضعی از مواضع آن مسجد و میتوان
بود که توقف جبرئیل آنجا در زمان نزول وحی بر نوح علیه السلم باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت ستون
هفتم از دری که در پهلوی در های کنده است در صحن مقام ابرهیم است و پنجم مقام جبرئیل علیه السلم است منافات نیست میان
این حدیث و میان حدیث سابق زیرا که میتواند بود که مقام بمعنی مصلی نباشد بلکه چون ابرهیم دانسته باشد که امیر المؤمنین
علیه السلام نزد ستون هفتم نماز خواهد کرد بآنجا می آمده باشد و تبرک میکرده باشد اگرچه خود مامور بنماز نزد ستون
پنجم باشد والله اعلم حدیث [illegible] عن ابي اسمعيل السراج قال قال معوية بن وهب واخذ بيدي وقال قال لي
ابو حمزة واخذ بيدي قال قال لي الاصبغ بن نباتة واخذ بيدي فارني الاسطوانة السابعة
فقال هذا مقام امير المؤمنين عليه السلام وكان الحسن بن علي عليه السلام يصلي عند الخامسة
فاذا غاب امير المؤمنين عليه السلام صلى فيها الحسن عليه السلام وهي من باب كندة شرح روایت است
از ابو اسمعیل سراج گفت که گفت مرا معویة بن وهب بفتح واو و سکون ها و گرفت دست مرا معویه گفت که گفت مرا ابو حمزه
و گرفت دست مرا ابو حمزه گفت که گفت مرا اصبغ بن نباته و گرفت دست مرا پس نمود بمن ستون هفتم مسجد کوفه را پس گفت
این جای امیر المؤمنین علیه السلم است اصبغ گفت و عادت امام حسن بن علی علیه السلم این بود که نماز میگزارد در ستون
پنجم پس چون غایب میشد امیر المؤمنین علیه السلم نماز میگزارد در ستون هفتم امام حسن علیه السلم و این ستون هفتم است از در کنده
باینکه میان این ستون و میان دری که در پهلوی کوچه کنده است شش ستون فاصله است و این هفتم است
عن ابي جعفر قال مسجد كوفان روضة من رياض الجنة صلى فيه الف نبي وسبعون نبيا وميمنته رحمة
وميسرته مكر فيه عصا موسى عليه السلام وشجرة يقطين وخاتم سليمان عليه السلام ومنه
فار التنور ونجرت السفينة وهي صرة بابل ومجمع الانبياء شرح گاهی تعبیر از عدد بسیار بالف میشود و گاهی
بسبعون میشود و گاهی بهر دو میشود و مثل اینجا میتواند بود که جمع میان آن دو اینجا از قبیل دو تعبیر باشد بلکه برای
اشارت باینکه هر دو تعبیر از ائمه سابقین صادر شده و مراد تکثیر است والله اعلم تفسیر مکر گذشت در حدیث سیوم این
باب و نجرت عطف است بر فار التنور بعنوان مسامحه زیرا که جای منه درمعطوف فيه میبایست از قبیل [illegible]
واو در وی حالیه است و ضمیر راجع بمرجع ضمیر منه است و تانیث باعتبار خبر است اعنی صرة بفتح صاد مهمله و تشدید را مهمله

و تا و حدت زمینی مرتفع که سیلاب آب از آن نگیرد و جمع آن صرار کمرصاد است جوهری گفته الصرار الاماکن المرتفعة لا یعلوها الماء
مرة بابل اشارت است باینکه سخریت و استهزای قوم نوح که مذکور است در سوره هود برای این بوده که کشتی را در بلندتر مواضع
ولایت بابل میتراشیده و مجمع الانبیا باعتبار آنست که در آن وقت غیر نوح و تابعان او مسلمانی نبود چه جای پیغمبری و
ایشان در آن وقت در آن مسجد بوده اند و سایر انبیای بعد از آن زمان در صلب ایشان بوده اند یعنی روضه است از
امام محمد باقر علیه السلم گفت مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت نماز گزارده در آن هزار پیغمبر و هفتاد پیغمبر و در جانب
راست آن رحمت است برای مومنان و جانب چپ آن مکر است برای کافران و در آن مسجد است عصای موسی
علیه السلم و درخت کدو که مذکور است در آیت سوره صافات و انبتنا علیه شجرة من یقطین و انگشتر سلیمان علیه السلم و از
آنست که در آن مسجد نماز خواهد گزارد قائم آل محمد علیه السلم و اینها با او خواهد بود و بقرینه اینکه عصا و خاتم نزد امام
زمان میباشد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب سی و هفتم که باب ما عند الائمة علیهم السلام من آیات
الانبیا علیهم السلم است و در حدیث اول باب سی و هشتم که باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و متاعه است
و از آن مسجد جوشید تنور در زمان نوح علیه السلم چنانچه مذکور است در سوره هود و در آن مسجد تراشیده شد کشتی نوح
بر جائی که آن مسجد بلندتر مواضع بابل بود و محل اجتماع پیغمبران بود باب سی و سوم باب مسجد السهلة شرح این باب
بیان مسجد سهله است بفتح سین مهمله و سکون ها که در کوفه است در این باب چهار حدیث است اول اصل دخلنا
علی ابی عبد الله علیه السلام فسألنا أفیکم احد عنده علم عمی زید بن علی فقال رجل من القوم انا
عندی علم من علم عمک کنا عنده ذات لیلة فی دار معویة بن اسحق الانصاری اذ قال انطلقوا
بنا نصلی فی مسجد السهلة شرح نصلی بتقدیر ان نصلی است پس منصوب و مرفوع تقدیری میتواند بود و مصدر
مفعول له است یعنی داخل شدیم در مدینه بر امام جعفر صادق علیه السلم پس پرسید از ما که آیا در شما اهل کوفه یکی هست
که نزد او باشد خبر عم من زید بن علی که در کوفه کشته شد پس گفت مردی از جماعت مخاطبان که من نزد من خبر است
از جمله خبر عم تو بودیم نزد او در کوفه در اثنای شبی در سرای معاویة بن اسحق انصاری ناگاه گفت بیائید با ما در رای
اینکه نماز بگزاریم در مسجد سهله اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام وفعل فقال لا جاءه امر فشغله عن الذهاب
فقال اما والله لو اعاذ الله به حولا لاعاذه اما علمت انه موضع بیت ادریس النبی علیه
السلام الذی کان یخیط فیه ومنه سار ابراهیم علیه السلام الی الیمن بالعمالقة ومنه سار
داود علیه السلام الی جالوت وان فیه لصخرة خضراء فیها مثال کل نبی وانه لمناخ الراکب
قیل ومن الراکب قال الخضر علیه السلام شرح وفعل بتقدیر استفهام است و عطف بر مقدر و آن مذکور است در

قول

قول آمزد که قال انطلقوا افجاء بفا و جیم و همزه و ضمیر غائب بصیغه معلوم صحیح العین مهموز اللام باب منع استیناف بیانیست
الاعاذه کسی را پناه دادن [illegible] پناه دادن و اول مراد است در اول و دوم مراد است در دوم یا در [illegible]
[illegible] در حولا باعتبار آنست که صاحب خروج عمه خطر او در حال او لست و اگر آن نماز را کرده بود مستحق میشود غالبا
پس منافات نیست میان و میان آنچه در حدیث سوم این باب است که عشرین سنة یا در با عمالقه برای اینست
صاحب قاموس گفته العمالقة قوم تفرقوا فی البلاد من ولد عملیق کقندیل او قرطاس ابن لاوذ بن سام و در بعض نسخ بعد از
کل نبی المناخ بضم میم و نون و الف و خاء با نقطه محل خوابانیدن شتر یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم آیا گفت
آزاد کرد پس آمزد گفت که نه بیان این آنکه ناگاه برخورد او را کاری پس واداشت او را از رفتن پس امام گفت آگاه
باش بخدا قسم که اگر پناه خود میکرد الله تعالی او را در آن مسجد یکسال هر آینه از قتل پناه میداد او را آیا ندانستی که آن مسجد جای
خانه ادریس پیغمبر علیه السلام است که دوزندگی میکرد در آن و از آن مسجد روانه شد ابراهیم علیه السلم سوی یمن با عمالقه که در یمن
بوده کافر بودند مراد اینست که برای جنگ با عمالقه روانه شد و از آن مسجد روانه شد داود علیه السلم سوی
جالوت که مذکور است در سوره بقره و بدرستی که در زمین آن مسجد هر آینه سنگیست سبز که در آنست صورت هر پیغمبری و بدرستی
که آن مسجد جای شتر خوابیدن سوار است گفته شد و کیست آن سوار گفت خضر علیه السلم است مراد اینست که خضر علیه السلم
بسیار بآن مسجد می آید و شتر خود را آنجا میخواباند و نماز میگزارد دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم و ذکر مسجد السهلة
فقال اما انه منزل صاحبنا اذا قام باهله شرح و ذکر عطف است بر قال بعطف تفسیر و مراد اینست که او
مسجد سهله را بسیار گفت صاحبنا عبارتست از قائم آل محمد علیهم السلم با در باهله برای مصاحبت است و مراد باهله کسی از
موالی قائم علیه السلم است که مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث شانزدهم باب [illegible] که [illegible] نهم است که [illegible] مراد
[illegible] شده از زمین مدینه [illegible] مراد اینست که چون [illegible] از زمین مدینه در زمان غیبت متوجه کوفه میشود در مسجد سهله فرود می آید
[illegible] خواهد بود و با جمله مخلصان باشد که در وقت ظهور قائم علیه السلم لشکر او خواهند بود و آنجا صید
[illegible] کسی در اول ظهور [illegible] و مراد اینست که اول از گرد راه با ایشان فرود می آید و بعد از آن بجای خود و جاهای دیگر
میرود و بر هر تقدیر منافات نیست میان این و آنچه گذشت در شرح حدیث سوم باب سابق که [illegible] گفت
امام جعفر صادق علیه السلم و مذکور کرد فضایل مسجد سهله را پس گفت آگاه باش هر بدرستی که آن مسجد جای فرود آمدن
جای صاحب ما است چون برخیزد و ظاهر شود با جمعی که مخلصان او باشند سیم اصل عن عبد الرحمن بن سعید
الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال بالکوفة مسجد یقال له مسجد السهلة لو ان عمی زیدا
اتاه فصلی فیه واستجار الله لاجاره عشرین سنة فیه مناخ الراکب وبیت ادریس صلی الله

عَلَيهِ وَآلِهِ وَمَا أَتَاهُ مَكْرُوبٌ قَطُّ فَصَلَّى فِيهِ بَيْنَ العِشَائَيْنِ وَدَعَا اللّٰهَ إِلَّا فَرَّجَ اللّٰهُ كُرْبَتَهُ
شرح مستجاب است یعنی روایت است از عبد الله بن سعید از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
که امام گفت که در کوفه مسجدیست که گفته میشود آنرا مسجد سهلة اگر ابنکه عم من زید میرفت نزد آن البته نماز میکرد و در آن طلب
پناه دادن میکرد از او و خدا همه آینه پناه میداد او را بیست سال در آن مسجد منزل خضر خانه بیدان خضر علیه السلام و خانه
ادریس پیغمبر صلی الله علیه و آله و جنت انبکه آمده باشد نزد آن مسجد مکینی هرگز پس نماز گزارده باشد در آن در میان نماز
خفتن و دعا کرده باشد الله تعالی را مگر آنکه گشایش داده او را الله تعالی غم او را چهارم حمل وَرَوِيَ أَنَّ مَسْجِدَ
السَّهْلَةِ حَذَاءَ إِلَى الرَّوْحَاءِ شرح این عبارت مصنف است و ظاهر جنبت که مروی عنه صاحب الزمان علیه السلام
باشد بتوسط سفرای حذ بفتح حا بنقطه و تشدید دال معجمه حاجز میان دو چیز و ظرف جری و بنا بر اول مراد حب
دیوار است که فاصل است میان درون مسجد و بیرون مسجد و بنا بر دوم مراد مسافت است که هر دو در مسجد است
و برکت مسجد تا انتهای آن میرسد نظر آنچه گذشت در حدیث دوم باب سابق که الروحاء بفتح عشر میل را
بفتح را بنقطه و سکون واو و حا بی نقطه و الف ممدوده در حدیثی مستعمل میشود و از اعمالی کوهستانیست
از توابع مدینه که در میان مدینه و مکه است و انتها آن کوهستان دره ایست فراخ که در اول آن از جانب
بر سر راه مانند دیوار است از سنگ که از دو جانب تا سر کوه کشیده و در بلاد زیرهای دیوار عبور میکنند و محرم را
مستحب است در وقت رسیدن نزد آن دیوار انبکه تکبیر را بلند گوید چنانچه می آید در کتاب حج در حدیث پنجم باب
التلبیه که باب شانزدهم است و در او اخر آن دره که در جانب مکه است در دست چپ راه در کوه بنائی است
که آنرا مسجد غزال مینامند و بعض مردمان وقافله بزیارت آنجا میروند و از الحمد دیهیست بر کنار نهر عیسی صاحب قاموس
گفته والروحاء موضع بين الحرمين على ثلثين او اربعين ميلا من المدينة وقرية من عمل الشام وقرية من نهر عيسى بعد ان
گفت و قصد او حاق به الغزالی الروحاء ظرف مستقر است و خبر آن است بتقدیر متوجه الی الروحاء
بنا بر اول مراد متوجه دیوارهای مسجد سوی روحا است که هر دو دیوار راست و خطی که از خط مستقیم اخراج کنیم
رسد و اگر از دیوار محراب آن خطی بعنوان عمود اخراج کنیم بروحا رسد و مراد بر دوم مراد با انتهاء طرف مسجد سوی
روحا است که برکت از مسجد میرسد تا دیهی که بر نهر عیسی است یعنی و روایت کرده شد از امام صلوات الله علیه
انبکه مسجد سهله دیوار آن روسوی روحا دارد با آنکه این اشارتست بجهت [illegible] آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث
هفدهم باب الغیبة که باب چهاردهم است که صاحب الزمان صلوات الله علیه در زمان غیبت کبری در بین
المسجدین میباشد و گفتیم در شرح آن حدیث که شاید که در روحا باشد و حدیث موید آنست و مناسبت

ح-ب